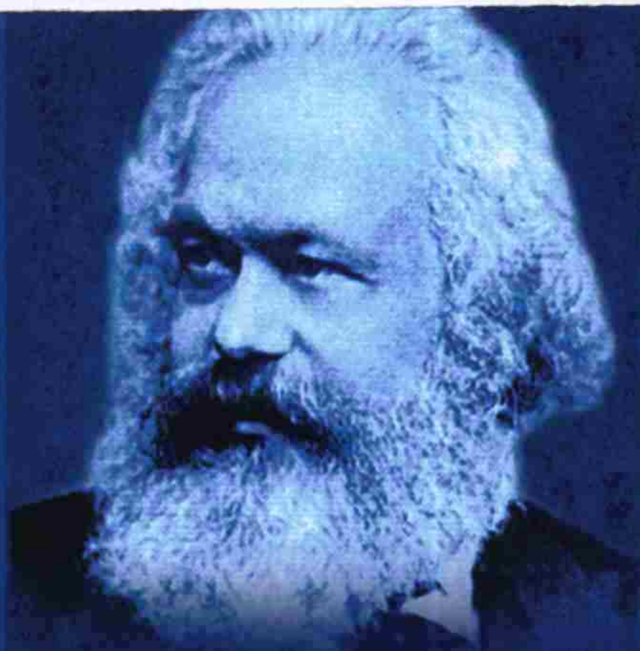


کارل مارکس

سرمایه

ترجمهٔ ایرج اسکندری

پیشگفتاری از فریدریش انگلس

جلد ۳

سرمایه

جلد سوم

کارل مارکس

ترجمه : ایرج اسکندری

مارکس، کارل: ۱۸۸۳-۱۸۱۸. Marx, Karl

سرمایه / کارل مارکس؛ ترجمهٔ ایرج اسکندری؛ ویراستار: زهرا دامیار؛ تهران: فردوس، ۱۳۸۵.

۱۰۲۴ ص.: مصور.

ISBN : 964-320-274-7

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. سرمایه‌داری. ۲. اقتصاد. الف. اسکندری، ایرج، مترجم. دامیار، زهرا. ویراستار. ب. عنوان.

عنوان: کاپیتال: سرمایه.

۲ک ۲ م / ۵۰۱ HB	۳۲۵/۴۱	۱۳۷۸
کتابخانهٔ ملی ایران		۷۸-۱۹۶۶۷م

انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه ـ کوچهٔ میترا ـ شمارهٔ ۷ تلفن: ۶۶۴۱۸۸۳۹ـ۶۶۴۹۵۷۷۹

سرمایه (جلد سوم)

کارل مارکس

ترجمهٔ ایرج اسکندری

ویراستار زهرا دامیار

چاپ اول: تهران ۱۳۸۵

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه دیبا

شابک جلد سوم: ۷-۲۷۴-۳۲۰-۹۶۴ ISBN : 964-320-274-7

شابک دوره: ۲-۲۲۳-۳۲۰-۹۶۴ ISBN : 964-320-223-2

www.Ferdospub.com

۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل هفدهم

بخش سوم

فصل هجدهم

فصل نوزدهم

فصل بیستم

فصل بیست و یکم

چند کلمه از مترجم

در ترجمهٔ جلد سوم سرمایه (کاپیتال) همان شیوه‌ای به‌کار رفته که در مورد چگونگی ترجمهٔ جلد اول و دوم، ضمن پیشگفتار مترجم، شرح داده‌ایم. در اینجا نیز مانند جلد اول و دوم در عین اینکه ترجمهٔ کتاب به طور عمده به یاری زبان فرانسه انجام یافته متن آلمانی کاپیتال پایهٔ اصلی بوده است. به دیگر سخن سرتاسر این ترجمه جمله به جمله با متن آلمانی سنجیده و مقابله شده است. هم‌چنانکه در مورد جلد اول به‌کار رفته در برخی موارد ترجمهٔ روسی سرمایه نیز برای رفع پاره‌ای از ابهامات مورد استفاده قرار گرفته است.

متن آلمانی مورد استفاده نسخه‌ای است که در سال ۱۹٦٦ از جانب انستیتوی مارکسیسم ـ لنینیسم جنب کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان به وسیلهٔ بنگاه دیتس فرلاگ برلن (Dietz Verlag) چاپ و انتشار یافته است. این نسخه که با همکاری گروه‌های کار انستیتوهای مارکسیسم ـ لنینیسم مسکو و برلن تصحیح و آمادهٔ چاپ شده یکی از کامل‌ترین متون جلد سوم سرمایه به شمار می‌رود.

ترجمهٔ فرانسه کاپیتال، که به‌کمک آن جلد سوم به فارسی برگردانده شده، عبارت از نسخه‌ای است که ارنا کنیو (Erna Cogniot) از روی متن آلمانی تهیه شده و توسط انستیتوی مارکس ـ انگلس ـ لنین مسکو ترجمه کرده و به وسیلهٔ بنگاه ادیسیون سوشیال (Editions Sociales) پاریس در ۱۹٦۰ انتشار یافته است.

کوشش شده است اصطلاحاتی که در ترجمهٔ جلد اول و دوم آمده عیناً در جلد سوم نیز مورد استفاده قرار گیرد. هر جا که ضرورت استفاده از اصطلاح تازه‌ای پیش‌آمده، معادل فرانسه و آلمانی آن در پانوشت ذکر شده است. علائمی که به منظور تشخیص زیرنویس‌ها در ترجمهٔ جلد اول و دوم اختیار شده بود عیناً در اینجا نیز مورد استفاده واقع شده. مراجعاتی که به ترجمهٔ فارسی جلد اول و دوم داده می‌شود همه مربوط به صفحات جلد کامل سرمایه چاپ ۱۳۴۲ است.

ایرج اسکندری

پیشگفتار

آماده ساختن کتاب سوم سرمایه برای چاپ و آن هم به نحوی که از یک سو اثر منسجم و حتی‌المقدور کاملی را تشکیل دهد و نیز از سوی دیگر منحصراً اثر خود مصنف باشد نه از آن ناشر کتاب، امر آسانی نبود. کثرت تعداد نگارش‌ها، که غالباً به صورت قطعه‌ای وجود داشت، انجام این وظیفه را دشوارتر می‌ساخت. سرانجام تنها یک بخش (دستنویس IV)، سراسر برای چاپ تحریر شده بود، ولی در نتیجهٔ نگارش‌های بعدی، قسمت اعظم آن نیز کهنه شده بود. اگرچه تودهٔ اصلی مصالح کار به طور عمده از لحاظ عینی فراهم بود ولی از نظر سبک نگارش آمادگی نداشت و به زبانی نگاشته شده بود که مارکس در مورد یافته‌های خویش به کار می‌برد، یعنی با سبکی بی‌قید و خودمانی که اغلب با بذله گویی‌های آشکار و صادقانه با به کار بردن اصطلاحات فنی انگلیسی و فرانسوی، و چه بسا با جمله‌های کاملی به زبان انگلیسی و حتی صفحاتی به آن زبان همراه بود. این سبک همانا رونویس اندیشه‌ها با همان شکلی است که هر بار در مغز مصنف پرورش یافته بود. درکنار برخی از بخش‌ها، که به تفصیل بیان شده قسمت‌های دیگری هستند که از حیث اهمیت با آن برابرند، ولی فقط به ذکری از آنها اکتفا شده است.

ابزار واقعی و تمثیلی، گردآوری شده ولی دسته بندی آنها به زحمت انجام یافته و روی آنها هنوز کار نشده است.

عجلهٔ مصنف برای بیان ادامهٔ مطلب موجب شده که اغلب در پایان فصول فقط چند جملهٔ از هم گسیخته، به مثابهٔ علائم راهنما، به جای بسط آنچه ناتمام مانده، یادداشت شده است. سرانجام باید از دشواری خواندن‌خطی سخن گفت که گاه برای خود مصنف نیز ناخوانا بود.

من به این بسنده کرده‌ام که تا سرحد امکان دستنویس‌ها را عیناً نقل کنم و در سبک نگارش جز آنچه خود مارکس تغییر می‌داد، چیزی تغییر ندهم و تنها در مواردی جملات توضیحی آورم که لزوم آن مطلقاً مسلم و علاوه بر آن معنای مطلب کاملاً

روشن و آشکار باشد. جمله‌هایی، که در معنای آنها حتی ایجاد دورترین تردیدها امکان‌پذیر بود، ترجیحاً کلمه به کلمه منتقل شده‌اند. جاهایی را که من از نو انشاء کرده‌ام و یا چیزی افزوده‌ام مجموعاً از ده صفحه چاپی تجاوز نمی‌کند و این مطالب فقط جنبهٔ صوری دارند.

تنها شمارش ابزار کاری که به صورت دستنویس از مارکس در مورد کتاب سوم به جای مانده‌اند، نشان می‌دهند که مارکس، با چه وجدان بی‌مانند و با چه انتقاد از خود به جد می‌کوشید تا کشفیات بزرگ اقتصادی خویش را پیش از آنکه به عموم عرضه شود، به سر حد کمال برساند، و این انتقاد از خود، به ندرت امکان دارد که وی بیان مطالب را، چه از لحاظ محتوا و چه از حیث شکل، با افق فکری خویش، که پیوسته در نتیجهٔ مطالعات تازه وسیع‌تر می‌گردید، هماهنگ کند. اینک به این ابزار اشاره می‌کنیم.

نخست دست‌نویسی است تحت عنوان «دربارهٔ انتقاد اقتصاد سیاسی»[1] در ۱۴۷۲ صفحه به قطع رقعی مرکب از ۲۳ دفتر که از اوت ۱۸٦۱ تا ژوئن ۱۸٦۳ نوشته شده است. این دنبالهٔ نخستین جزوه‌ای است که در سال ۱۸۵۹ تحت همین عنوان در برلن انتشار یافته است. در صفحات ۱ تا ۲۲۰ (دفتر VI) و سپس مجدداً در صفحات ۱۱۵۹ تا ۲۴۷۲ (دفترهای XXIII-XIX)، مصنف مسائلی را که در کتاب اول سرمایه مورد مطالعه قرار داده است، از تبدیل پول به سرمایه تا پایان آن، مطرح می‌سازد و این نخستین نگارش موجود دربارهٔ مطلب مزبور است. در صفحات ۹۷۳ تا ۱۱۵۸ (دفترهای XVIII-XVI) از سرمایه، سود، نرخ سود، سرمایهٔ تجاری و سرمایهٔ نقدی، یعنی از موضوعاتی که بعدها در دستنویس کتاب سوم آمده است سخن می‌رود. به عکس، مسائلی که در کتاب دوم و همچنین آنچه خیلی بعد در کتاب سوم مطرح می‌شود هنوز جداگانه جمع آوری نشده‌اند. این مسائل از جمله در بخشی که مایهٔ اصلی دستنویس را تشکیل می‌دهد، یعنی در صفحات ۲۲۰ تا ۹۷۲ (دفترهای XV-VI) دربارهٔ تئوری‌های اضافه ارزش، به طور فرعی مطرح شده‌اند. این بخش شامل یک تاریخچهٔ انتقادی تفصیلی در مورد مسئلهٔ بنیادی اقتصاد سیاسی، یعنی تئوری اضافه ارزش است که در کنار آن بحث مجادله‌آمیزی نیز علیه پیشینیان انجام می‌گردد. بیشتر نکات این بحث بعدها دستنویس کتاب دوم و سوم، موضوع بررسی ویژه‌ای که به طور منطقی تنظیم یافته،

---

1. "Zur Kritik der politischen Oekonomie"

می‌شود. در نظر دارم که قسمت انتقادی این دستنویس را پس از حذف مطالبی که در کتاب‌های دوم و سوم مورد استفاده قرار گرفته است، به صورت کتاب چهارم سرمایه انتشار دهم. این دستنویس با وجود ارزش انکارناپذیرش نمی‌توانست در چاپ کنونی کتاب دوم مورد استفاده قرار گیرد.

از لحاظ تاریخ نگارش دستنویس کتاب سوم پشت سرنوشتهٔ فوق قرار می‌گیرد. بیشترین قسمت آن لااقل در سال‌های ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نوشته شده است. تنها پس از آنکه این نوشته به طور اساسی آماده شد، مارکس دست به تحریر کتاب اول زد، یعنی جلد اولی که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده است. من اکنون این دستنویس کتاب سوم را برای چاپ آماده می‌کنم.

برای دوران متعاقب انتشار کتاب اول، مجموعه‌ای از چهار دستنویس به قطع خشتی راجع به کتاب دوم در دست است که مارکس خود، آنها را از I تا IV شماره گذاری کرده است. دستنویس اول (۱۵۰ ص) که احتمالاً مربوط به سال ۱۸۶۵ یا ۱۸۶۷ است، نخستین نگارش مستقل ولی کمابیش بریده بریدهٔ کتاب دوم، با تقسیم‌بندی کنونی آن است. از دستنویس مزبور نیز هیچ قسمتی قابل استفاده در این جلد نبود. قسمتی از دستنویس شماره III شامل مجموعه‌ای از نقل قول‌ها و مراجعات به دفترهای یافته‌هایی است که مارکس خود تنظیم کرده و اغلب مربوط به بخش اول کتاب دوم است و قسمت دیگر آن عبارت از نگارش مسائل جداگانه و متفرق است از قبیل انتقاد از نظریات آدام اسمیت دربارهٔ سرمایهٔ پایدار و سرمایهٔ متغیر و نیز در مورد منشأ سود و سپس شامل بیانی است دربارهٔ رابطه میان نرخ اضافهٔ ارزش و نرخ سود، که جای آن در کتاب سوم است. مراجعه به منابع، چیز زیادی به دست ندادند و قسمت‌های تحریر یافته، چه برای کتاب دوم و چه برای کتاب سوم در نتیجهٔ نگارش‌های بعدی کهنه شده بود و لذا ناگزیر می‌بایست از اغلب آنها صرفنظر می‌شد. دستنویس IV نگارشی است از بخش اول و همچنین از نخستین فصول بخش دوم کتاب دوم، که برای چاپ آماده شده است و ما نیز از آن در جای خود استفاده کرده‌ایم. با اینکه به نظر می‌رسد دستنویس IV مقدم بر دستنویس II تنظیم شده باشد، در این صورت چون این دستنویس صورت انجام یافته‌تری دارد، توانستیم از آن برای بخش‌های مربوطهٔ کتاب سودمندانه برخوردار شویم. همین قدر کافی بود که برخی نکات مستخرج از دستنویس II را بر آن بیفزاییم. دستنویس اخیرالذکر یگانه نگارش تقریباً کامل کتاب دوم و تاریخ تحریر آن سال

۱۸۷۰ است. یادداشت‌هایی که به منظور نگارش قطعی تهیه شده است و هم اکنون از آن سخن خواهد رفت، صریحاً می‌گویند که «تحریر دوم باید به منزلهٔ پایه قرار داده شود.»

پس از سال ۱۸۷۰ مجدداً وقفه‌ای در نوشته‌ها پدیدار می‌شود و این به طور عمده معلول بیماری مصنف است. بنا به عادت خود، مارکس این مدت را صرف مطالعات می‌کرد. کشاورزی با شرایط روستایی امریکا و به ویژه شرایط روستاهای روسی، بازار پول و سیستم بانکی و بالاخره علوم طبیعی: زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و به خصوص تحقیقات شخصی ریاضی، محتوای دفترهای متعدد یادداشتی وی را در این دوران تشکیل می‌دهند. در آغاز سال ۱۸۷۷ مارکس احساس می‌کرد که تندرستی خود را به اندازه‌ای باز یافته است که بتواند از نو به کار اساسی خویش بپردازد. علامت‌گذاری‌ها و یادداشت‌هایی که حاصل چهار دستنویس پیش گفته‌اند و تاریخ آنها پایان ماه مارس ۱۸۷۷ است، نشان می‌دهند که مصالح مزبور می‌بایستی به منزلهٔ پایه برای نگارش جدیدی از کتاب دوم به کار روند. آغاز این اصلاح را دستنویس شمارهٔ V (۵۶ صفحه خشتی) به دست می‌دهد. این دستنویس شامل چهار فصل ابتدای کتاب است، ولی تنظیم آن هنوز ناقص است نکات اساسی به صورت زیرنویس در پایین صفحات بیان شده‌اند، و می‌توان گفت که مایهٔ اصلی گرد آمده ولی گزینش نشده است. با این وصف این آخرین بیان کامل از مهم‌ترین قسمت بخش اول است. نخستین کوشش برای آنکه این کار به صورت نوشته‌ای آمادهٔ چاپ درآید، در دستنویس شماره VI انجام گرفته است (پس از اکتبر ۱۸۷۷ و پیش از ژوئیه ۱۸۷۸). این فقط عبارت از ۱۷ صفحه به قطع رقمی است و قسمت بیشتر فصل یکم را دربردارد. دستنویس شمارهٔ VII (۲ ژوئیه ۱۸۷۸) که نمودار دومین و آخرین کوشش مارکس است بیش از ۷ صفحهٔ خشتی نیست.

به نظر می رسد در این زمان برای مارکس روشن شده بود که بدون یک تحول کامل در وضع تندرستی اش هرگز امکان نخواهد داشت نگارش کتاب دوم و سوم را به نحو دلخواه خویش آماده سازد. در واقع دستنویس‌های V-VIII اغلب نمایشگر آثار این نبرد قهرآمیز علیه بیماری روان فرسا هستند. دشوارترین قسمت بخش اول در دستنویس V تجدید نگارش شده بود. بقیهٔ بخش اول و تمام بخش دوم (به استثنای فصل هفدهم) حاوی هیچ‌گونه دشواری مهم تئوریک نبودند، ولی به عکس به نظر مارکس بخش سوم، راجع به تجدید تولید گردش سرمایهٔ اجتماعی، احتیاج مبرمی به تجدیدنظر داشت. در

حقیقت ضمن دستنویس شمارهٔ II ابتدا تجدید تولید بدون توجّه به گردش پول که واسطهٔ عملی شدن آن است، مورد بررسی قرار گرفته و سپس بار دیگر با توجّه به آن مطرح شده بود. لازم آمده بود این نقیصه برطرف شود و در واقع سرتاسر بخش به نحوی اصلاح گردد که با افق دید وسعت یافتهٔ مصنف تطبیق کند. بدینسان دستنویس شمارهٔ VIII به وجود آمد که فقط دفتری ۷۰ صفحه‌ای با قطع رقعی است. ولی برای درک این نکته که مارکس چه مطالبی را در این چند صفحه متراکم ساخته، کافی است پس از حذف مواردی که ماخذ از دستنویس شمارهٔ II است به متن چاپ شدهٔ بخش سوم مراجعه شود.

این دستنویس VIII نیز فقط یک نگارش موقت موضوع است و قبل از هر چیز منظور از آن این بوده است که نظریات جدید مصنف را در برابر دستنویس II تحکیم کند و بدون توجّه به نکاتی که دربارهٔ آنها چیز گفتنی تازه‌ای وجود نداشته است، نظریات جدید را تشریح کند. همچنین در این دستنویس قسمت مهمی از فصل هفدهم بخش دوم، اگر چه تا حدودی با تخطی به مرزهای بخش سوم مجددا وارد شده و بسط یافته است، نظم منطقی غالباً گسیخته و بیان مطلب در برخی جاها ناقص مانده و به ویژه در آخر این نوشته مطلقاً متفرق و پراکنده است. ولی آنچه را که مارکس خواسته بگوید، چه به این صورت چه به نحو دیگر، در اینجا بیان شده است.

اینها ابزار کتاب دوم هستند، که بنا به آنچه مارکس کمی پیش از مرگ به دخترش اله آنور[۲] گفته است، می‌بایستی از آنها «چیزی» بسازم[۳] من این ماموریت را در تنگ‌ترین مرزهایش پذیرفتم و تا آنجا که امکان داشت کوشیدم اقدامات خود را به انتخاب ساده‌ای از میان نگارش‌های گوناگون محدود سازم. در این اقدام همواره عمل خود را بر پایهٔ آخرین نگارش و مقایسهٔ آن با نگارش‌های پیشین قرار داده‌ام. با دشواری‌های

---

۲. Eleanor, Marx-Aveling (Tussy) (۱۸۵۵-۱۸۹۸) کوچک‌ترین دختر کارل ماکس که خود در سال‌های ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یکی از مبارزین فعال جنبش کارگری انگلستان و نهضت بین‌المللی کارگری، سازمان دهندهٔ اتحادیهٔ کارگران گازلندن و جنبش زنان کارگر بود. وی بسیاری از آثار سوسیالیستی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. در سال ۱۸۸۴ با ادوارد اولینگ Edward Aveling ازدواج کرد و نام مرکب مارکس - اولینگ را اختیار نمود.

۳. عین عبارت به آلمانی چنین است: "Woraus ... icn" etwas machen "solte" یعنی با آنها کاری بکنم، از آنها چیزی در آورم یا بسازم. به هر حال روشن است که مقصود احالهٔ تنظیم کتاب به انگلس است.

واقعی، یعنی با آن دشواری‌هایی که صرفاً جنبهٔ فنی نداشته‌اند، فقط در مورد بخش اول و سوم برخورد کرده‌ام. ولی اینها نیز مشکلات کوچکی نبوده‌اند. کوشیده‌ام این دشواری‌ها را منحصراً در جهت اندیشهٔ مصنف حل کنم.

غالباً هنگامی که نقل قول‌ها به منظور تحکیم رویدادهای تاریخی آورده شده و یا در مواردی که اصل آنها در اختیار هر کسی است که بخواهد به عمق مسائل پی برد، مانند جمله‌های منقول از آدام اسمیت، آنها را ترجمه کرده‌ام. فقط این قاعده در مورد فصل دهم انجام شدنی نبود، زیرا در آنجا سخن بر سر انتقاد مستقیم از متن انگلیسی است. نقل قول‌های مربوط به کتاب اول به چاپ دوم کتاب، یعنی به آخرین چاپی که در حیات مارکس انتشاریافته ارجاع داده شده است.

در مورد کتاب دوم سرمایه، علاوه بر نخستین نگارش دستنویس «دربارهٔ انتقاد علم اقتصاد» و قسمت‌های مذکور در دستنویس شمارهٔ III و چند یادداشت کوتاه جسته گریخته در دفترهای یافته‌ها، آنچه وجود دارد فقط دستنویس خشتی پیش گفته است به تاریخ ۱۸۶۴-۱۸۶۵ که نگارش آن تقریبا به همان درجه دستنویس II کتاب دوم کامل است، و سرانجام دفتری است مربوط به سال ۱۸۷۵، که در آن رابطهٔ میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود به صورت ریاضی (به شکل معادلات) بیان شده است. آماده ساختن این کتاب برای چاپ سریعاً پیش می‌رود. تا آنجاکه فعلاً می‌توانم قضاوت کنم در تدارک این کتاب، البته جز در مورد برخی از بخش‌های بسیار مهم آن، فقط با مشکلات صرفاً فنی روبه‌رو خواهم بود.

شایسته است در اینجا به رد اتهامی که علیه مارکس ایراد شده است بپردازم اتهامی که ابتدا آهسته و جسته گریخته زده می‌شد و اکنون پس از مرگش، از جانب سوسیالیست‌های منبری و دولتی آلمان[۴] و دار و دستهٔ آنان به مثابهٔ یک امر مسلم به

---

۴. سوسیالیسم منبری و دولتی (Socialisme de la Chaire et d'Etat) (Katheder und Staatssozialismus) - جریان خرده بورژوایی در علم اقتصاد که در سال‌های هفتاد سدهٔ نوزدهم در آلمان به وجود آمده و اغلب نمایندگان مبرز آن از میان استادان دانشگاه برخاسته بودند (از قبیل آدلف واگنر Adolph Wagner، کارل بوشر Karl Bucher، گوستاو شمولر G. Schmoller ورنر زومبارت Werner Sombart و غیره). اینان از مخالفین سرسخت مارکسیسم و هوادار نوعی رفرمیسم بورژوایی بودند، برای آشتی طبقاتی تبلیغ می‌کردند و می‌کوشیدند طبقهٔ کارگر از نفوذ انقلابی سوسیال دموکراسی

⇦

میان کشیده می‌شود. اتهام این است که گویا مارکس، مرتکب یک دزدی ادبی به زیان رودبرترس[۵] شده است. من سابقاً آنچه را که دربارهٔ این مسئله فوریت داشت در جای دیگر گفته‌ام[۶]، ولی فقط اکنون امکان آن را یافته‌ام که در این مورد اسناد قطعی عرضه کنم.

تا آنجا که من اطلاع دارم این اتهام برای نخستین بار در اثر ر.مایر[۷] *نبرد رهایی بخش طبقهٔ چهارم* صفحه ۴۳ به شرح زیرین عنوان شده است:

«چنانکه قابل اثبات است، مارکس قسمت اعظم انتقاد خود را از این انتشارات بیرون آورده است». (مقصود آثار رودبرتوس است که در آخرین نیمهٔ سال‌های سی ام انتشار یافته است).

تا هنگامی که دلیل خلافی بیان نشده است خویشتن را در اظهار این نظر مجاز می‌شمارم که تمام «قابلیت اثبات» ادعای مزبور از آنجا برمی‌خیزد که خود رودبرتوس این آقای مایر را در آن باره متقاعد ساخته است. در سال ۱۸۷۹ رودبرتوس خود وارد میدان می‌شود و به‌ی. تسلر (Tubinger "Zeitschrift fur (Z. Zeller) die gesammte Staatswissenschaft", 1874, S.219 دربارهٔ اثر خود تحت عنوان: Zur Erkenntnis unsrer staats Wirtschaftlichen Zustande (1842) (*برای شناخت وضع اقتصاد دولتی ما*) چنین می‌نویسد:

«شما ملاحظه خواهید کرد که همهٔ اینها (یعنی استدلالاتی که در اثر مزبور آمده است) به خوبی به وسیلهٔ مارکس... مورد استفاده قرار گرفته است، البته بدون آنکه نامی

⇨بیرون آورده به سود دولت پروس منحرف سازند. مکتب مزبور اقداماتی از نوع دولتی کردن راه‌آهن و انحصار توتون و نوشابه‌های الکلی را «سوسیالیسم دولتی» می‌خواند. نام سوسیالیسم منبری یا دولتی از ترکیب دانشگاهی رهبران این گرایش و تعالیم آنان به سود دولت برخاسته است.

۵. Johann Karl Rodbertus (Jagetzow) (۱۸۰۵-۱۸۷۵) دربارهٔ این شخص به زیرنویس صفحهٔ ۴۸۱ سرمایه جلد اول، ترجمهٔ فارسی مراجعه شود.

۶. در پیش‌گفتار نخستین طبع آلمانی کتاب کارل مارکس (Misere de la Philosophie) فقر فلسفه که به سال ۱۸۸۵ در شهر اشتوتگارت Stuttgart انتشار یافته است.

۷. Rudolph Hermann Meyer (۱۸۳۹-۱۸۹۹) اقتصاددان آلمانی از مخالفان بیسمارک. عنوان اثری که در متن ذکر شده و ما ترجمهٔ فارسی آن را داده‌ایم چنین است: Emancipationskampf des Vierten Standes

از من برده شده باشد.» و ناشر آثار وی پس از مرگش، ت.کوت ساک Th. Kozak نیز بی کم و کاست همین ادعا را نشخوار می‌کند. (نگاه کنید به کاپیتال رودبرتوس، چاپ ۱۸۴۴ برلن، مدخل، صفحهٔ ۱۵)ـ سرانجام، در اثری که به سال ۱۸۸۱ تحت عنوان:
Briefen und sozialpolitischen Aufsatzen von Dr. Rodbertus - Jagetzow
(نامه‌ها و تقاریر اجتماعی ـ سیاسی دکتر رودبرتوس ـ یاکتسف) به وسیلهٔ ر. مایر انتشار یافته است، رودبرتوس صریحاً می‌گوید: «امروز من خویشتن را از جانب شفله[8] و مارکس غارت شده می‌بینم، بی‌آنکه از من نامی برده شده باشد.» (نامهٔ شمارهٔ ٦٠، صفحهٔ ۱۳۴). در جای دیگر، ادعاهای رودبرتوس شکل مشخص‌تری به خود می‌گیرد: «در سومین نامهٔ اجتماعی خود، من به طور اساسی مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر، نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد». (نامهٔ شمارهٔ ۴۸ صفحهٔ ۱۱۱).

مارکس هرگز چیزی از تمام این اتهامات راجع به دزدی ادبی با خبر نشد. صفحات نسخه‌ای که از کتاب Emqnzipationskampf داشت، فقط در قسمت مربوط به بین الملل بریده شده بود و من خود بقیهٔ صفحات را پس از مرگ مارکس بریده‌ام. مجلهٔ توبین گن[9] را نیز هرگز ندیده بود. همچنین نامه‌های خطاب به ر. مایر هم نزد او ناشناخته بود و توجّه من نیز از لطف خود آقای دکتر مایر فقط در سال ۱۸۸۴ به قسمت مربوط به غارت جلب شد. به عکس، مارکس با نامهٔ ۴۸ آشنایی داشت. آقای مایر عنایت به خرج داده اصل نامه را به دختر کهتر مارکس تقدیم نموده بود. مارکس که بی‌شک از سروصدای اسرارآمیز، دربارهٔ اینکه باید منبع نهانی انتقاد او را نزد رودبرتوس جستجو نمود، چیزی به گوشش رسیده بود، این نامه را به من نشان داد و یادآور شد که: اکنون وی سرانجام دربارهٔ آنچه رودبرتوس خود ادعا دارد اطلاع اصیلی به دست آورده است. اگر رودبرتوس پیش از این دعوی نمی‌کند مارکس می‌تواند این ادعا را به وی ارزانی دارد، و اینکه رودبرتوس بیان خویش را کوتاه‌تر و روشن‌تر از آن او می‌شمارد، مارکس می‌تواند این خرسندی را نیز برای وی باقی گذارد. و در واقع مارکس با این نامهٔ رود برتوس مجموع امر را تمام شده تلقی نمود.

این تلقی را مارکس بیشتر از آن جهت می‌توانست داشته باشد که مجموع فعالیت

---

۸. Schaffle, (Albert Eberhard Friedrich) (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - اقتصادان و جامعه شناس آلمانی.

9. Die Tubinger Zeitschrift

نویسندگی رودبرتوس، چنانکه من خود واقعاً اطلاع دارم، تا حدود سال ۱۸۵۹ برای وی ناشناخته بود، و این هنگامی است که او انتقاد ویژهٔ خود را دربارهٔ علم اقتصاد نه تنها در خطوط اساسی آن، بلکه حتی در مهم‌ترین جزییاتش بیان داشت. مارکس بررسی‌های اقتصادی خود را در سال ۱۸۴۳ در پاریس با مطالعهٔ مصنفین بزرگ انگلیسی و فرانسوی آغاز کرد. از میان مصنفین آلمانی فقط راو[۱۰] و لیست[۱۱] را می‌شناخت و از آنان همین را بس داشت. نه مارکس و نه من کلمه‌ای از وجود رودبرتوس نشنیده بودیم تا آنکه در ۱۸۴۸ لازم شد که در روزنامهٔ راین نو (Neue Rheinische Zeitung) بیانیه‌های او را به عنوان نمایندهٔ مجلس و اقداماتش را به مثابهٔ وزیر، مورد انتقاد قرار دهیم. نادانی ما آن قدر بود که از نمایندگان ایالت راین می‌پرسیدیم این رودبرتوسی، که این طور ناگهانی وزیر شده، کیست. و این نمایندگان نیز کمترین اطلاعی دربارهٔ نوشته‌های اقتصادی رودبرتوس نداشتند. اما به عکس در آن زمان مارکس بدون کمک رودبرتوس نه تنها بسیار خوب می‌دانست که «اضافه ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد» بلکه از چگونگی به دست آمدن آن نیز کاملاً آگاهی داشت. این واقعیتی است که کتاب *فقر فلسفه* چاپ ۱۸۴۷ و کنفرانس‌های بروکسل وی در سال ۱۸۴۷ راجع به *کار مزدوری و سرمایه* که در ۱۸۴۸ در روزنامهٔ راین نو شماره‌های ۲۶۴ و ۲۶۹ منتشر شده‌اند، به اثبات می‌رسانند. تنها حدود سال ۱۸۵۹ بود که مارکس به وسیلهٔ لاسال[۱۲] آگاهی یافت که اقتصاددانی هم به نام رودبرتوس وجود دارد و سپس در موزهٔ

---

۱۰. Rau, (Karl Heinrich) (۱۷۹۲-۱۸۷۰) - اقتصاددان آلمانی که نظریات آدام اسمیت و ریکاردو را به صورت مسائل مجزا و جداگانه مطرح ساخته است. مارکس وی را ژان باتیست سهٔ آلمانی خوانده است.

۱۱. List, Friedrich (۱۷۸۹-۱۸۴۶) - برجسته‌ترین و مترقی‌ترین دانشمند اقتصاددان بورژوازی آلمان در نخستین نیمهٔ قرن نوزدهم. وی با آنکه از نظر تئوریک نتوانست پیوندهای درونی سیستم سرمایه‌داری را دریابد، ولی عملاً با وسایل مختلف برای استقرار سرمایه‌داری صنعتی در آلمان کوشید و فعالیت او برای توحید گمرکات و خطوط راه‌آهن در آلمان نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از جهت مبارزه در راه وحدت ملی آلمان نقش ارزنده‌ای ایفا نموده است.

۱۲. Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) - نویسنده و شورانگیز (آژیتاتور) آلمانی دارای افکار خرده بورژوایی و از مخالفین تئوری و عمل انقلابی مارکسیسم به ویژه در مورد مسائل مربوط به مبارزهٔ طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. لاسال نقش عمده‌ای در ایجاد اتحادیهٔ سرتاسری کارگران آلمان (۱۸۶۳) ایفا نمود. سرانجام با بیسمارک متحد شد و نیز از سیاست وحدت آلمان «از بالا» پشتیبانی نمود.

بریتانیا[13] «سومین نامهٔ اجتماعی» وی را پیدا کرد.

این جمعی بندی است از رویدادها. اکنون ببینیم ادعای اینکه گویا مارکس رودبرتوس را «غارت» نموده است ازلحاظ محتوا بر چه پایه‌ای قرار دارد؟

رودبرتوس می‌گوید: «سومین نامهٔ اجتماعی خود، من مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد.»

پس نقطهٔ مرکزی، تئوری اضافه ارزش است. در واقع نمی‌توان از آثار مارکس مطلب دیگری را نام برد که رودبرتوس بتواند به عنوان مالکیت بر آن ادعایی داشته باشد. بدینسان رودبرتوس در عبارت مذکور، خویشتن را در مورد تئوری اضافه ارزش پیشاهنگ تلقی نموده مدعی است که مارکس این تئوری را از آثار او به یغما برده است.

ولی سومین نامهٔ اجتماعی دربارهٔ منشأ اضافه ارزش به ما چه می‌گوید؟ نامهٔ مزبور با کمال سادگی می‌گوید که «بهره» - رودبرتوس زیر این نام بهرهٔ مالکانه و سود را با هم جمع می‌کند - از «افزایش ارزشی» بر ارزش کالا ناشی نمی‌شود، بلکه: «در نتیجهٔ کاهشی حاصل می‌شود که بر دستمزد تحمیل می‌گردد. به دیگر سخن از آنجا ناشی می‌شود که دستمزد فقط بخشی از ارزش محصول را تشکیل می‌دهد»، و در صورتی که بارآوری کار بعداً کافی باشد «لازم نیست که مزد با ارزش مبادلهٔ طبیعی محصول برابر شود، زیرا باید چیزی از این محصول برای جانشین ساختن سرمایه! و بهره باقی بماند.»

رودبرتوس به ما نمی‌گوید این «ارزش مبادلهٔ طبیعی» محصول چگونه است که با وجود آن برای «جانشین ساختن سرمایه»، یعنی لابد برای جبران مواد خام و فرسایش کارافزار، چیزی باقی نمی‌ماند.

خوشبختانه تشخیص اینکه کشف دوران ساز رودبرتوس چه تأثیری در مارکس داشته، میسر است. در دستنویس کتاب دربارهٔ انتقاد و غیره، دفتر دهم صفحهٔ ۴۴۵ و بعد یادداشتی وجود دارد تحت عنوان: «جملهٔ معترضه. آقای رودبرتوس. یک تئوری جدید دربارهٔ بهرهٔ مالکانه.» فقط از این نظر است که مارکس در یادداشت مزبور سومین نامهٔ اجتماعی را مورد توجّه قرار می‌دهد. اما حساب تئوری رودبرتوسی اضافه ارزش در مجموع خود با تذکر استهزاءآمیز زیرین تصفیه می‌شود: «آقای رودبرتوس ابتدا به بررسی وضع کشوری می‌پردازد که در آنجا مالکیت زمین و سرمایه از یکدیگر جدا

---

13. British Museum

نیستند و سپس ازآن به این نتیجهٔ مهم می‌رسد که بهره، (نامی که وی زیر آن تمام اضافه ارزش را قرار می‌دهد)، به طور ساده مساوی با کار پرداخت نشده یا برابر با مقدار محصولی است که نمایندهٔ کار مزبور است.

ولی بشریت سرمایه‌دار قرن‌های مدیدی است که اضافه ارزش تولید نموده و نیز تدریجاً به این مرحله رسیده است که دربارهٔ منشأ آن بیاندیشد. نخستین نظریه‌ای که از عمل مستقیم داد و ستد ناشی شده عبارت از این بوده است که اضافه ارزش از علاوه کردن مبلغی به ارزش محصول بیرون می‌آید. این نظریه میان مرکانتی‌لیست‌ها[۱۴] حکمفرما بود، ولی به زودی جیمز استوارت[۱۵] به این نکته پی برد که در چنین حالتی که یکی برد دارد ناچار باید دیگری ببازد. با وجود این نظریهٔ مزبور مدت‌ها، به ویژه در میان سوسیالیست‌ها، پایدار ماند. ولی این نظریه به وسیلهٔ آدام اسمیت[۱۶] از دانش کلاسیک رانده شد.

در اثر وی *ثروت ملل*[۱۷] کتاب نخست فصل ششم چنین آمده است:

«به محض اینکه سرمایه (Stock) در دست افرادی انباشته شد، طبعاً برخی از آنان سرمایه را بدینسان مورد استفاده قرار می‌دهند که افرادی کارآمد را به کار وادارند و به آنها مواد خام و وسایل زندگی بدهند تا با فروش محصولات کار آنان، یا به وسیلهٔ آنچه کار ایشان به ارزش آن مواد خام افزوده است، سود به دست آورند... ارزشی که کارگران به مواد خام می‌افزایند در این صورت به دو بخش تحلیل می‌شود که یکی از آنها دستمزد آنها را می‌پردازد و بخش دیگر سود کارفرما را، نسبت به تمام مبلغی که بابت مواد خام و دستمزد پیش‌پرداخت کرده است، تأمین می‌کند.»

و کمی پس از آن می‌گوید:

«از آن هنگام که تمام سرزمین کشوری ملک خصوصی می‌شود، مالکین، مانند همهٔ مردم دیگر، دوست دارند از جایی که خود نکاشته‌اند حاصل بردارند و حتی برای محصول طبیعی زمین بهره می‌خواهند... کارگر مجبور است... قسمتی از درآمد خود را، که در نتیجهٔ کارش به دست آمده یا تولید شده است، به مالک تسلیم کند. این سهم یا

---

۱۴. دربارهٔ مکتب Mercantilisme به زیرنویس صفحهٔ ۹۵ جلد اول *سرمایه*، ترجمهٔ فارسی مراجعه شود.

۱۵. James Steuart. مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۱۶۰ و ۳۱۵ جلد اول *سرمایه*، ترجمهٔ فارسی.

۱۶. A. Smith. مراجعه شود به *سرمایه* ترجمهٔ فارسی، جلد اول، زیر نویس صفحات ۵۷ و ۵۸.

17. "Wealth of nation"

آنچه با آن یکسان است یعنی بهای این سهم، بهرهٔ مالکانه را به وجود می‌آورد».

در دستنویس پیش‌گفته دربارهٔ انتقاد و غیره صفحهٔ ۲۵۳، مارکس راجع به این قطعه چنین متذکر می‌شود: «پس بدینسان به نظر آدام اسمیت اضافه ارزش، یعنی اضافه کار یا کاری که زیاده بر کار مزدگرفته انجام و در کالا مجسم شده و لذا زیاده بر کاری است که دستمزد، معادل آن را تشکیل می‌دهد، مقولهٔ عامی است که سود به معنای اخص و بهرهٔ مالکانه فقط انشعابات آن به شمار می‌آیند.»

سپس آدام اسمیت می‌گوید (کتاب اول فصل هشتم):

«به محض اینکه زمین به مالکیت خصوصی درآمد، مالک تقریباً از تمام محصولاتی که کارگر می‌تواند در آن زمین برویاند یا بچیند، سهم می‌خواهد. سهم او نخستین برداشت از حاصل کاری است که در زمین انجام می‌شود. ولی کشاورز به ندرت دارای وسایلی است که زندگی او را تا هنگام درو تأمین کند. معمولاً معاش وی به وسیلهٔ سرمایهٔ (Stock) کارفرما یعنی زمینداری، پیش‌پرداخت می‌شود که او را به‌کار می‌گمارد و اگر قرار نبود که سهمی از محصول کار او را برداشت کند و یا به عبارت دیگر سرمایهٔ وی به اضافهٔ سود به او بر نمی‌گشت، هیچ‌گونه علاقه‌ای به گماردن وی نمی‌داشت. این سود دومین برداشت از حاصل کاری است که در زمین انجام می‌گیرد. محصول تقریباً هر نوع کار دیگری تابع همین برداشت به نفع سود است. در عموم پیشه‌ها و در همهٔ کارخانه‌ها بیشتر کارگران محتاج به کارفرمایی هستند که تا انجام نهایی کار، مواد خام و دستمزد و معاش آنها را پیش‌پرداخت کند. این کارفرما سهمی از حاصل کار آنها یا ارزشی را که این کار به مادهٔ محصول کار می‌افزاید، برمی‌دارد و همین سهم است که تشکیل دهندهٔ سود اوست».

در اینجا مارکس می‌افزاید (دستنویس صفحهٔ ۲۵۶):

«بدینسان آدام اسمیت در اینجا با کلماتی صریح بهرهٔ مالکانه و سود سرمایه را به مثابهٔ برداشتی ساده از محصول کارگر یااز ارزش محصول وی، یعنی از ارزشی که برابر با کار افزوده به مواد خام است، تلقی می‌کند. ولی هم‌چنانکه خود آدام اسمیت سابقاً بیان کرده است این برداشت نمی‌تواند به غیر از آن بخشی از کار باشد که کارگر اضافه بر مقدار کار جبران‌کننده دستمزد خود و یا آنچه معادل مزدش را فراهم می‌سازد به مادهٔ خام می‌افزاید. به دیگر سخن، سهم مزبور جز اضافه کار و بخش پرداخت نشدهٔ کار وی چیز دیگری نیست».

بنابراین آدام اسمیت در زمان خود می‌دانسته است که «اضافه ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد» و حتی از آن زمیندار نیزبر وی معلوم بوده است. از سال ۱۸۶۱ مارکس صریحاً این مسئله را تصدیق می‌کند. در حالی که به نظر می‌رسد رودبرتوس و گروه ستایشگرانش که مانند قارچ به دنبال باران گرم تابستانی سوسیالیسم دولتی بیرون آمده‌اند، این نکته را کاملاً فراموش کرده باشند.

مارکس ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «با وجود این اسمیت، اضافه ارزش را فی نفسه و به مثابهٔ مقولهٔ ویژه، از اشکال خاصی که اضافه ارزش به صورت سود و بهرهٔ مالکانه پیدا می‌کند، تمیز نمی‌دهد. از آنجاست که نزد او، و بازهم بیشتر نزد ریکاردو[۱۸] خطاها و نقایص بسیاری در تحقیق بروز می‌کند». این عبارت کلمه به کلمه در مورد رودبرتوس صادق است. «بهرهٔ» او به طور ساده عبارت از جمع بهرهٔ مالکانه به اضافهٔ سود است. وی از بهرهٔ مالکانه تئوری سراسر غلطی برای خویش می‌سازد و سود را همان‌گونه که نزد پیشینیان خویش یافته است چشم بسته می‌پذیرد. به عکس اضافه ارزش مارکس شکل عام مجموعهٔ ارزشی است که بلاعوض از جانب مالکین وسایل تولید تصاحب می‌شود و طبق قوانین کاملاً ویژه‌ای، که نخست به وسیلهٔ مارکس کشف شده است به اشکال خاص و دگرسان شدهٔ سود و بهرهٔ مالکانهٔ تقسیم می‌شود. این قوانین در کتاب سوم تشریح می‌شوند و آنجا برای نخستین بار آشکار خواهد شد چه بسیار حلقه‌های واسط لازم هستند تا بتوان از درک اضافه ارزش به طور کلی، به دریافت استحالهٔ آن به سود و به بهرهٔ مالکانه، و لذا به درک قوانین حاکم بر توزیع اضافه ارزش در درون طبقهٔ سرمایه‌دار، رسید.

ریکاردو بازهم دورتر از آدام اسمیت رفته است. وی دید خود را در مورد اضافه ارزش بر پایهٔ تئوری تازه‌ای از ارزش قرار می‌دهد، که گر چه به شکل جنینی نزد آدام اسمیت وجود دارد، ولی او در عمل تقریباً همواره آن را به فراموشی می‌سپارد. این همان تئوری است که مبدا حرکت تمام دانش اقتصادی بعدی می‌شود. ریکاردو از تعیین ارزش کالاها به وسیلهٔ مقدار کاری که در کالا جای گرفته است توزیع میان کارگر و سرمایه‌دار را استنتاج می‌کند، یعنی به این نتیجه می‌رسد که مقدار ارزشی، که در اثر کار به مادهٔ خام افزوده می‌شود، به دستمزد و سود (در اینجا به معنای اضافه ارزش) تقسیم

---

۱۸. Ricardo. مراجعه شود به «سرمایه» جلد اول ترجمه فارسی زیرنویس صفحه ۵۵.

می‌شود. وی ثابت می‌کند که ارزش کالاها، برخلاف هر تغییری که در رابطهٔ بین این دو جزء حاصل می‌شود، همان که بود باقی می‌ماند و برای این قانون فقط استثناثات نادری قائل است. ریکاردو، با اینکه زیاده از حد در کلیات باقی می‌ماند (مارکس، کاپیتال جلد اول، فصل پانزدهم)، حتی دربارهٔ روابط متقابل میان دستمزد و اضافه ارزش (که وی در شکل سود مورد توجّه قرار می‌دهد) برخی از قوانین عمده را آشکار می‌سازد. و نیز وی بهرهٔ مالکانه را به مثابهٔ اضافه‌ای برمی‌زان سود، که در موارد معینی از آن تفکیک می‌شود، اثبات می‌کند.

در هیچ یک از این نکات رودبرتوس گامی فراتر از ریکاردو برنداشت. تضادهای درونی تئوری ریکاردو، که مکتبش را ویران ساخت، یا بر رودبرتوس مجهول ماند و یا وی را به جای راه حل‌های اقتصادی به خواست‌های پندارآمیز کشاند.

"Zur Erkenntnis etc." S. 130

ولی تئوری ریکاردویی ارزش و اضافه ارزش، نیازی به انتظار اثر رودبرتوس "Zur Erkenntnts etc." نداشت تا در جهت سوسیالیستی از آن بهره برداری شود. در جلد اول سرمایه صفحهٔ ۶۱۷[۱۹] از اثری تحت عنوان:

The Source and Remedy of the National Difficulties A letter to Lord Russel, London 1821

قطعهٔ ذیل نقل شده است:

"The Possessors of Surplus Produce or Capital"

(صاحبان اضافه محصول یا سرمایه). در این نوشته که تنها اصطلاح، صاحبان اضافه محصول یا سرمایه، می‌بایستی توجّه را نسبت به اهمیت آن جلب می‌کرد و پامفله‌ای[۲۰] است چهل صفحه‌ای که مارکس آن را از فراموشی بیرون کشیده است، چنین گفته می‌شود: «آنچه باید به سرمایه‌دار برسد (از نظر خود سرمایه‌دار) هر قدر می‌خواهد باشد، این امر مسلم است که وی هرگز جز اضافه کار "Surplus labour" کارگر نمی‌تواند چیز دیگری را تصرف کند، زیرا کارگر باید زندگی کند» (ص ۲۳).

ولی اینکه کارگر چگونه زندگی می‌کند و لذا مقدار اضافه کاری که سرمایه‌متصرف

---

۱۹. «سرمایه» ترجمهٔ فارسی، جلد اول، صفحه ۵۳۱، زیرنویس شمارهٔ ۲۶.

۲۰. Pamphlet نوشتهٔ کوچک یا دفتر کنایه‌آمیز و شدید لحنی است علیه نظریهٔ مشخص یا شخص معینی که اغلب بی امضاء نویسنده شب نامه منتشر می‌شود.

می‌شود به چه بزرگی می‌تواند باشد امری است بسیار نسبی.

«چنانچه ارزش سرمایه تنزل کند نه به همان نسبتی که بر حجمش افزوده می‌شود، آن‌گاه سرمایه‌دار حاصل هر ساعت کار کارگر را، تا ورای حداقل لازمی که برای زندگی کارگر ضرور است، می‌چلاند... بالاخره سرمایه‌دار می‌تواند به کارگر بگوید: «تو دیگر نان نباید بخوری، زیرا با شلغم و سیب زمینی نیز می‌توان زیست. و ما اکنون به این مرحله رسیده‌ایم» (صفحات ۲۳ و ۲۴). «اگر بتوان کارگر را به آنجا کشاند که به جای نان، سیب زمینی بخورد، آن‌گاه مسلما این امکان به وجود می‌آید که از کارش بیرون کشیده شود. یعنی اگر مثلا برای آنکه با نان زندگی کند نیازمند آن بود که به منظور معاش خود و خانواده‌اش کار روزهای دوشنبه و سه شنبه را برای خویش نگاه دارد،[۲۱] در صورت ارتزاق با سیب زمینی فقط نیمی از روز دوشنبه برای این منظور کفایت می‌کند و بدینسان نیمهٔ دیگر روز دوشنبه و تمام روز سه شنبه خواه به نفع دولت و خواه برای سرمایه دار، آزاد می‌گردد (صفحهٔ ۲۶). این امر مسلم است (It is a adnltted) که منافع دریافتی سرمایه‌داران، خواه به شکل بهرهٔ مالکانه باشد و خواه به صورت بهرهٔ پول یا سود بنگاهی[۲۲] از کار غیر پرداخت می‌شود» (ص ۲۳):

این خود «بهرهٔ» رودبرتوس به طور کامل است جز اینکه به جای «بهره» منافع گفته شده است. در این مورد مارکس متذکر می‌شود (دستنویس «دربارهٔ *انتقاد* و غیره» صفحهٔ ۸۵۲):

«این پامفلهٔ ناآشنا، که انتشارش مصادف با دورانی است که «پینه‌دوز باورنکردنی» مک‌کولوخ[۲۳] تازه داشت توجّه را به خود جلب می‌کرد متضمن پیشرفتی اساسی نسبت به ریکاردو است، اضافه ارزش یا، چنانکه ریکاردو آن را «سود» (و نیز اغلب اضافه محصول surplus produce) می‌خواند، یا نفع، به نحوی که نویسنده پامفله نامگذاری

---

۲۱. مقصود این است که اگر از روزهای هفته مثلاکار دو روز دوشنبه و سه شنبه برای جبران دستمزد کارگر کفایت می‌کرد؛ در صورت اجبار به ارتزاق با سیب زمینی فقط نیم روز کافی است.

۲۲. کلمهٔ بنگاه در اینجا به معنای فرانسوی Entrepries و کلمهٔ آلمانی Geschaft گرفته شده است و اصطلاحاً اعم از مؤسسه صنعتی و بازرگانی است که به اسلوب سرمایه داری تصدی شود.

۲۳. Mac Gulloch, John Ramsay (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاددان اسکاتلندی و مبلغ نظریات و تعالیم ریکاردو و یکی از ستایشگران نظام سرمایه‌داری. از این شخص نقل قول‌های مکرری در جلد اول سرمایه شده است، از جمله در زیرنویس شمارهٔ ۱۰ صفحه ۴۷۳ جلد اول «سرمایه» ترجمه فارسی.

می‌کند، در اینجا مستقیماً به مثابهٔ Surplus Iabour، اضافه کار، کاری که کارگر به رایگان انجام می‌دهد، به مثابه آنچه وی در ورای مقدار کاری انجام می‌دهد که به وسیلهٔ آن ارزش نیروی کارش جبران می‌گرد و از آنجا معادلی برای مزدش تولید می‌کند، تلقی می‌شود. هر اندازه که تحویل ارزش به کار بااهمیت بود، تحویل اضافه ارزش (surplus value) که خود به صورت یک اضافه محصول (surplus produce) محسوب می‌شود، به اضافه کار نیز به همان اندازه اهمیت داشت. در واقع این مطلب را سابقاً آدم اسمیت گفته است و رکن عمدهٔ گسترهٔ ریکاردو را تشکیل می‌دهد. ولی هیچ گاه این مسئله نزد وی به صورت مطلق گفته نشده و تسجیل نگردیده است.»

سپس باز در صفحهٔ ۸۵۹ دستنویس آمده است:

«علاوه بر این، مصنف در میان مقولات اقتصادی از پیش موجود، گیر افتاده است. عیناً همان‌گونه که نزد ریکاردو اختلاط اضافه ارزش و سود به تضادهای نامطبوعی می‌انجامد، وی نیز، از جهت اینکه اضافه ارزش را نفع سرمایه می‌نامد، به همان گرفتاری دچار می‌شود. با وجود این، او بر ریکاردو از این حیث برتری دارد، که اولا همه اضافه ارزش را به اضافه کار تحویل می‌کند و دیگر آنکه، اگر وی اضافه ارزش را نفع سرمایه می‌نامد در عین حال یادآور می‌شود که زیر اصطلاح interest of capital (نفع سرمایه) مقصودش شکل عام اضافه کار است و بین آن با اشکال ویژه‌اش یعنی بهرهٔ مالکانه، نفع پول و سود بنگاهی تفاوت می‌گذارد. ولی وی دوباره یکی از این اشکال ویژه یعنی نفع را به جای شکل عام قرار می‌دهد و همین کافی است که وی را از نو به درهم جوش‌های اقتصادی (در دستنویس slang ذکر شده است) بکشاند.»

این گفتهٔ اخیر همچون قبایی برازندهٔ قامت رودبرتوس ماست. وی نیز نمی‌تواند خویشتن را از قید مقوله‌های اقتصادی از پیش‌پرداخته برهاند. وی همچینن به اضافه ارزش، نام یکی از اشکال فرعی و دگرسان شدهٔ آن را می‌دهد و علاوه بر آن این نام را هم تحت عنوان (بهره)[۲۴] کاملاً غیرمشخص می‌سازد. نتیجهٔ این دو خطا این است که وی باز در سرهم‌بندی‌های اقتصادی فرو می‌غلطد، پیشرفت خود را نسبت به ریکاردو به صورت انتقادی تعقیب نمی‌کند و به جای آن می‌کوشد بر پایهٔ تئوری ناقص خود، که

---

۲۴. یک‌بار دیگر توجّه خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که در این ترجمه بهره در برابر کلمهٔ فرانسوی rente، سود برای profit، بهرهٔ پول برای interet و بهرهٔ مالکانه در مقابل rente fonciere انتخاب شده که به ترتیب در زبان آلمانی چنین است: Rente ،Profit ،Zins، Bodenrente

هنوز سر از تخم بیرون نیاورده است، بنای پندارآمیزی بسازد و با آن مانند جاهای دیگر دیر برسد. پامفله در سال ۱۸۲۱ منتشر شد و بر «بهرهٔ» رودبرتوسی، که تازه در ۱۸۴۲ آماده گردید، سبقت جست.

پامفلهٔ ما فقط جلوترین طلایه‌دار مجموعهٔ نوشته‌هایی است، که در سال‌های بیست تئوری ارزش و اضافه ارزش ریکاردویی را به سود پرولتاریا علیه تولید سرمایه‌داری‌گرداند، و با اسلحهٔ خود بورژوازی علیه وی نبرد می‌کند. تمام کمونیسم اوون[۲۵] تا آنجا که دربارهٔ مسائل اقتصادی به مباحثه برمی‌خیزد، بر ریکاردو تکیه می‌کند. ولی در کنار این مصنف ردیف کاملی از نویسندگان دیگر هستند، که مارکس حتی در سال ۱۸۴۷ عده‌ای از آنها را علیه پرودون (فقر فلسفه، صفحهٔ ۴۹) مورد استفاده قرار می‌دهد. از آن جمله هستند ادموندس[۲۶]، تامپسون[۲۷]، هوجس کین[۲۸] و غیره و غیره و «چهار صفحه و غیره». از میان این تودهٔ عظیم آثار، من فقط فال‌وار را اثر ویلیام تامپسون تحت عنوان: "An Inquity into Principles of the Distribution of wealth, most conductive Human Happines" (تحقیق دربارهٔ اصول توزیعی ثروت که بیشتر در جهت بهروزی آدمی سیر می‌کند)، چاپ جدید، لندن، ۱۸۵۰ نقل قول می‌کنم. این اثر، که در ۱۸۲۲ نوشته شده فقط در ۱۸۲۴ انتشار یافته است. در این کتاب ثروتی، که طبقات غیر مولد به دست می‌آورند، در همه جا به مثابهٔ برداشتی تلقی شده است که نسبت به محصول کارگر انجام می‌گیرد، و این نیز با عبارات نسبتاً شدیدی بیان شده است.

«گرایش مستمر آنچه راکه ما جامعه می‌خوانیم این بوده که از راه نیرنگ یا متقاعد ساختن، از طریق ترس یا اجبار، کارگر تولیدکننده را وادار به این سازد که کارش را در عوض حصه‌ای هر قدر کمتر از محصول کار خود انجام دهد» (صفحهٔ ۲۸). «چرا کارگر نباید جمع مطلق محصول کار خود را به دست آورد؟» (ص ۳۲). این عوضی که سرمایه‌داران از کارگر مولد زیر نام بهرهٔ زمین یا سود می‌ربایند، به بهانهٔ استفاده از زمین یا

---

۲۵. Owen. به زیرنویس صفحهٔ ۱۲۲ جلد اول «سرمایه» ترجمهٔ فارسی مراجعه کنید.

۲۶. Edmonds (Thomas Rowe) - (۱۸۰۳-۱۸۸۹) اقتصاددان انگلیسی که در زمرهٔ سوسیالیست‌های پندارباف به شمار می‌آید و بر پایهٔ تئوری ریکاردو نتایج مثبت به سود طبقهٔ کارگر انتزاع کرده است.

۲۷. William Thompson (۱۸۷۵-۱۸۳۵) - اقتصاددان ایرلندی از سوسیالیست‌های پندارباف.

۲۸. Hodgskin - نگاه کنید به زیرنویس صفحه ۳۳۲ کتاب اول «سرمایه» ترجمه فارسی.

اشیای دیگر است... همهٔ مواد طبیعی، که روی آن یا به وسیلهٔ آن کارگر تولیدکننده می‌تواند امکان و شایستگی تولیدکردن خود را به‌کار اندازد، در حالی که خود کارگر مالک چیز دیگری جز همین شایستگی نیست، به دیگرانی تعلق دارد که منافع شان در جهت عکس منافع او قرار دارد و موافقت آنان شرط اولیهٔ فعالیت وی به شمار می‌آید. بنابراین چه جزیی از حاصل کار خود او که به عنوان جبران خسارت همین کار به وی انفاق می‌شود، وابسته به لطف این سرمایه‌داران نیست یا نبایستی وابسته به آن باشد؟» (صفحهٔ ۱۲۵). «... متناسباً با مقدار محصول برداشت شده، اعم از آنکه نام این کسر کردن‌ها را مالیات، سود یا دزدی بگذارند» و... (صفحهٔ ۱۲۶).

باید اعتراف کنم که من این عبارات را بدون احساس شرمندگی معینی نمی‌نویسم. اینکه ادبیات ضد سرمایه داری انگلستان مربوط به سال‌های بیست، به رغم اینکه مارکس در کتاب فقر فلسفه مستقیماً به آنها ارجاع داده و مطالب برخی از آنان، از قبیل پامفلهٔ ۱۸۲۱، راونستون[۲۹]، هوجس کین و غیره را در جلد اول کاپیتال به تکرار نقل کرده، در آلمان بدینسان کاملاً ناشناخته است، باز می‌تواند مورد چشم‌پوشی قرار گیرد. ولی این امر که نه تنها آن «نویسندهٔ عامی» [۳۰] یعنی همان کسی که «واقعاً هیچ نیاموخته است»، ناامیدانه به دامن قبای رودبرتوس بیاویزد، بلکه آن استاد معنون و مورد احترامی[۳۱] که «فضل خویش را به رخ می‌کشد» تا این درجه اقتصاد کلاسیک خود را فراموش کند که مارکس را جدا به دزدی چیزهایی از رودبرتوس متهم سازد که خود در آثار آدام اسمیت و ریکاردو وجود دارند، نشان می‌دهد که تا چه درجه اقتصاد رسمی در روزگار ما سقوط کرده است.

ولی آخر مارکس دربارهٔ اضافه ارزش چه نکتهٔ تازه‌ای گفته است؟ و چگونه است که تئوری اضافه ارزش مارکس مانند رعدی که در آسمان صاف به غرش در آید تأثیر نموده و همهٔ کشورهای متمدن را فرا گرفته است، در حالی که تئوری‌های کلیهٔ پیشینیان

---

۲۹. Piercy Ravenston (وفات در سال ۱۸۳۰) - اقتصاددان انگلیسی از هواداران مکتب ریکاردو، یکی از مدافعین منافع خرده بورژوازی انگلستان و مخالف نظریات مالتوس.

۳۰. در متن لاتینی Literatus vulgario ذکر شده، که دارای همان معنای ترجمه شده است. غرض انگلس از آن رودلف مایر سابق‌الذکر است.

۳۱. مقصود Adolph Wagner - اقتصاددان و استاد آلمانی از مکتب سوسیالیسم منبری است که یکی از هواداران سیاست ارتجاعی بیسمارک بود (۱۸۳۵-۱۹۱۷).

سوسیالیست او به انضمام رودبرتوس بی‌تأثیر به خاموشی گراییده‌اند؟

تاریخ شیمی می‌تواند در این مورد برای ما نمونه باشد.

در پایان قرن گذشته، همان‌گونه که بر همه معلوم است، هنوز تئوری فلوژیستیک[۳۲] حاکم بود. تئوری مزبور ماهیت هر سوخت وسازی‌را به این قسم توضیح می‌داد که از جسم سوزان جسم دیگری، جسمی فرضی، یک سوخت مطلق، جدا می‌شود که به آن نام فلوژیستون می‌دادند. این تئوری برای توضیح اغلب پدیده‌های شیمیایی شناخته شدهٔ آن زمان کافی بود، ولو اینکه در برخی موارد بدون اعمال قهر نسبت به واقعیات امکان‌پذیر نمی‌شد. ناگاه در ۱۷۷۴ پریستلی[۳۳] نوعی هوا به دست آورد «که وی آن را چنان خالص و خالی از فلوژیستون یافت که هوای عادی در مقایسه با آن فاسد به نظر می‌رسید.» وی آن را هوای خالی از فلوژیستون نامید. کمی بعد از آن شله[۳۴] در سوئد همان نوع هوا را تولید کرد و وجود آن را در اتمسفر ثابت نمود. علاوه بر این وی تشخیص داد در صورتی که جسمی را در آن بسوزانند و یا جسمی را در هوای عادی بسوزانند، این گاز ناپدید می‌شود، به این دلیل به آن نام آتش هوا داد.

«وی از این رویداها چنین نتیجه گرفت که ترکیب ناشی از مخلوط فلوژیستون با یکی از عناصر هوا (یعنی در مورد سوخت و سوز) جز آتش یا حرارتی که از شیشه خارج می‌شود چیز دیگری نیست.»*

پریستلی و شله هر دو اکسیژن ساخته بودند ولی بدون آنکه بدانند چه چیزی در اختیار خود دارند. آنها در «مقوله‌های» فلوژیستیکی موجود «گیر کرده بودند»، عنصری که می‌بایست تمام نظریهٔ فلوژیستیکی را سرنگون سازد و انقلابی در شیمی به وجود آورد، در دست آنها عقیم ماند. ولی پریستلی بلافاصله کشف خود را در پاریس به اطلاع لاووازیه** رسانده بود و وی نیز براساس این رویداد جدید تمام شیمی

---

۳۲. Phlogiston, Phlogistique: مادهٔ سیالی که بنا به تصور قدما سوخت و سوز معلول آن شمرده می‌شد.

۳۳. Joseph Priestly (۱۷۳۳-۱۸۶۵) - دانشمند انگلیسی، شیمی‌دان، فیلسوف ماتریالیست و مرد سیاسی ترقیخواه انگلستان. کاشف اکسیژن در ۱۷۷۴.

۳۴. Karl Wilhelm Scheele (۱۷۴۲-۱۷۸۶) شیمی دان سوئدی.

*. Roscoe-Schorlemmer: "Ausfuhrliches Lehrbuch der Chemie", Brauschweig 1877, I, P 13, 18.

**. Antoine-Laurent Lavoisier (۱۷۴۳-۱۷۹۴) - دانشمند شیمی‌دان معروف فرانسوی که یکی از

فلوژیستیک را در معرض بررسی قرار داد و نخست او کشف کرد که نوع تازهٔ هوا، عنصر شیمیایی جدیدی است. این فلوژیستون اسرارآمیز نیست که در سوخت و ساز از جسم سوزان فرار می‌کند، بلکه همین عنصر جدید است که با جسم ترکیب می‌گردد. بدینسان تمام شیمی را که با شکل فلوژیستیکی خود با سر ایستاده بود، به روی پاهایش استوار ساخت.

اگر چه ادعای بعدی وی مبنی بر اینکه گویا او خود همزمان با پریستلی وشله و مستقل از آنها اکسیژن را تولید نموده نادرست است ولی با وجود این تردیدی نیست که در مقایسه با آن دو دیگر، که فقط اکسیژن را بدون کوچکترین وقوف تولید نموده بودند، کاشف واقعی اکسیژن لاووازیه است.

نسبت میان مارکس و پیشینیانش در مورد تئوری اضافه ارزش، همانند نسبت بین لاووازیه و پریستلی و شله است. مدت‌ها پیش از مارکس وجود این جزء ارزش محصول، که ما اکنون اضافه ارزش می‌نامیم، محقق گشته و نیز به نحو کما بیش روشنی ماهیت آن، به مثابهٔ محصول کاری که بلاعوض به وسیلهٔ سرمایه‌دار تصاحب می‌شود، بیان شده بود. ولی از اینجا پا فراتر نگذاشته بودند. برخی از آنان یعنی اقتصادیون بورژوایی کلاسیک، حداکثر، رابطه‌ای را که طبق آن حاصل کار میان کارگر و صاحب وسایل تولید تقسیم می‌شود مورد تحقیق قرار داده بودند. دیگران یعنی سوسیالیست‌ها، این توزیع را غیرعادلانه تلقی می‌کردند و در جستجوی وسایل پنداری برای برطرف ساختن این بی‌عدالتی بودند. هر دو گروه در مقوله‌های اقتصادی از پیش‌پرداخته‌ای که در برابر آنها قرار داشت مقید ماندند.

آن‌گاه مارکس وارد صحنه شد و در واقع درست جهت مقابل پیشینیان خود را اختیار نمود. آنجا که اینان راه حلی دیده بودند مارکس فقط مسئله‌ای می‌دید. مارکس دید که در این مورد، نه هوای خالی از فلوژیستون هست و نه آتش هوا، بلکه اکسیژن وجود دارد و نیز سخن بر تشخیص سادهٔ یک واقعیت اقتصادی و یا تعارض این امر با

⇦بنیادگزاران شیمی جدید به شمار می‌آید. اصطلاح‌گزاری شیمی نو، ترکیب هوا، کشف اکسیژن و نقش این جسم در عمل سوخت در زمرهٔ مهم‌ترین تحقیقات وی به شمار می‌روند. در علم فیزیک نیز تحقیقات وی دربارهٔ حرارت و خواص اجسامی که در حالت گاز هستند دارای اهمیت است. لاووازیه، که یکی از تحصیلداران کل Fermier generaux رژیم سلطنت مطلقهٔ فرانسه بود، پس از انقلاب در ۱۷۹۴ همراه دیگر کسانی که دارای این سمت بودند اعدام گردید.

عدالت جاویدان و اخلاق حقیقی نیست، بلکه سخن دربارهٔ واقعیتی است که برای دگرگونی تمام اقتصاد فرا خوانده شده و برای درک مجموع تولید سرمایه‌داری در دست آن کس که کاربرد آن را بداند کلیدی است. بر اساس این اتفاق وی تمام مقوله‌های موجود را مورد بررسی قرار داد. هم‌چنانکه لاووازیه بر مبنای اکسیژن، مقوله‌های موجود شیمی فلوژیستیکی را زیر بررسی آورده بود. برای دانستن آنکه اضافه ارزش چیست برای وی لازم بود بداند که ارزش خود چیست. تئوری ارزش ریکاردو نیز می‌بایستی ابتدا تحت بررسی انتقادی قرار می‌گرفت. پس مارکس کار را از آن جهت که خاصیت ارزش‌آفرینی دارد مطالعه کرد و برای نخستین بار این مسئله را مسلم نمود که چه کاری ارزش می‌آفریند و چرا و چگونه آن را به وجود می‌آورد و سرانجام این نکته را مقطوع ساخت که به طور کلی ارزش جز کار منعقد شدهٔ از این نوع چیز دیگری نیست، یعنی نکته‌ای که رودبرتوس سرانجام به درک آن نرسید. سپس مارکس رابطهٔ بین کالا و پول را تحقیق نمود و نشان داد چگونه و چرا کالا و مبادلهٔ کالاها، از جهت کیفیت ارزشی که در نهاد خود دارند، ضرورتاً تضاد میان کالا و پول را به وجود می‌آورند. تئوری پولی که وی بر این اساس بنا نموده نخستین تئوری کامل پول و همان است که اکنون تلویحاً پذیرش عمومی یافته است. مارکس استحالهٔ پول به سرمایه را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که مبنای آن خرید و فروش نیروی کار است. آن‌گاه که در این مورد وی نیروی کار و خاصیت ارزش‌آفرینی آن را به جای کار قرار داد، با یک ضربه یکی از مشکلاتی را حل نمود که در مواجههٔ با آن مکتب ریکاردویی به شکست کشانده شد. و آن مشکل عبارت از عدم امکان هماهنگ ساختن مبادلهٔ متقابل سرمایه و کار با قانون ریکاردویی تعیین ارزش به وسیلهٔ کار بود.

آن‌گاه که مارکس تفاوت میان سرمایهٔ ثابت و متغیر را تشخیص داد، امکان یافت که پروسهٔ ارزش‌آفرینی را در حرکت واقعی و تا کوچک‌ترین جزییاتش بنمایاند و روشن سازد ـ امری که هیچ یک از پیشینیان وی در آن توفیق نیافته بودند. بدینسان وی در درون خود سرمایه تمایزی تشخیص داد که، نه رودبرتوس و نه اقتصاددانان بوژوا، هیچ یک به درک کمترین جزء آن نرسیده بودند، در حالی که همین نکته کلید حل بغرنج‌ترین مسائل اقتصادی را به دست می‌دهد، آنچنان که یک بار دیگر کتاب دوم و بیشتر از آن کتاب سومی که خواهیم دید آن را به نحو چشمگیر اثبات می‌کنند. مارکس در مطالعهٔ خود اضافه ارزش نیز دورتر رفت، دو شکل آن یعنی اضافه ارزش مطلق و

نسبی را کشف کرد و نقش مختلف ولی قاطعی را که هر دو در تکامل تاریخی تولید سرمایه داری ایفا نموده‌اند نشان داد. وی براساس اضافه ارزش، نخستین تئوری عقلانی دستمزدی را که در اختیار داریم بیان و برای اولین بار خطوط اساسی یک تاریخ انباشت سرمایه داری و نموداری از گرایش تاریخی آن را رسم کرد. و اما رودبرتوس پس از خواندن تمام این مطالب مانند آنچه همواره اقتصاددانان مغرض روا می‌دارند در آن «تجاوزی علیه جامعه پیدا» می‌کند و چنین می‌یابد که وی قبلاً دربارهٔ منشأ اضافه ارزش نسبی کوتاه‌تر و روشن‌تر گفته است و سرانجام کشف می‌کند که تمام این مطالب البته «به شکل کنونی سرمایه» قابل انطباق است، یعنی به سرمایه آنچنان که از لحاظ تاریخی وجود دارد، ولی نه «به مفهوم سرمایه» یعنی نه به تصوری که آقای رودبرتوس در عالم خیال از سرمایه ساخته است.

کاملاً نظیر پریستلی پیر که تا دم مرگ به سر فلوژیستون قسم می‌خورد و نمی‌خواست از اکسیژن چیزی بداند. با این تفاوت که پریستلی واقعاً نخستین کسی بود که اکسیژن تولید کرده بود، در صورتی که رودبرتوس با اضافه ارزش‌اش، یا بهتر بگوییم با «بهره» اش، تنها کاری که کرده این است که از نو مسئله پیش پا افتاده‌ای را کشف نموده و مارکس، برخلاف روش لاووازیه، شایسته ندانست مدعی شود که گویا وی نخستین کاشف نفس وجود اضافه ارزش است.

تمام کارهای اقتصادی دیگر رودبرتوس در همین سطح قرار دارند. مارکس در کتاب فقر فلسفه، بی‌آنکه به او توجّه داشته باشد، شیوهٔ وی را در مورد بدل‌کردن اضافه ارزش به‌یک اوتوپی[1] (خیالبافی) موردانتقاد قرارداده‌است، و من‌در پیش‌گفتار ترجمهٔ آلمانی این‌اثر، آنچه را که باز در این باره لازم بود گفته‌ام. توضیحی که او براساس کم‌مصرفی[2] طبقهٔ کارگر، از بحران‌های تجاری می‌دهد، بیش از او در اثر سیسموندی[3] تحت عنوان: "Nouveaux Principes de L,Economie Politique Lire Iv chap Iv" آمده است.* با این وصف با این تفاوت که سیسموندی همواره بازار جهانی را مدنظر داشته

---

1. utopie

2. Untirkonsumtion, sous-consomation

۳. Sismondi به جلد اول "سرمایه" ترجمهٔ فارسی، زیرنویس صفحهٔ ۵۵ مراجعه شود.

*. «بدینسان در نتیجهٔ گردآیی ثروت میان عدهٔ کمی از مالکین، بازار داخلی بیش از پیش فشرده‌تر می‌شود و صنعت همواره مجبور است که محل‌های فروش را دربازارهای خارجی جستجو کند، یعنی در نقاطی که

⇦

است، در صورتی که افق رودبرتوس از مرزهای پروس تجاوز نمی‌کند. اندیشه بافی‌های وی دربارهٔ اینکه آیا دستمزد از سرمایه ناشی می‌شود یا از درآمد، یک بحث اسکولاستیکی است ورد قطعی آن در بخش سوم همین کتاب دوم سرمایه آمده است. تئوری بهرهٔ وی ملک طلق او باقیمانده است و می‌تواند تا انتشار دستنویس مارکس که انتقاد از آن را دربردارد راحت بیارامد. بالاخره اقداماتی راکه وی برای آزاد ساختن مالکیت ارضی کهنهٔ پروسی از فشار سرمایه پیشنهاد می‌کند، باز هم به کلی پندارآمیز است. در واقع پیشنهادهای مزبور از یگانه سوال علمی، که در این مورد مطرح است، پرهیز می‌کند و آن سؤال این است: چگونه ممکن است که زمیندار قدیمی پروسی با درآمد سالانه‌ای مثلا در حدود ۲۰/۰۰۰ مارک فرضاً ۳۰/۰۰۰ مارک خرج کند و هیچ‌گونه قرضی هم نداشته باشد؟

مکتب ریکاردویی در حدود سال ۱۸۳۰ بر سر اضافه ارزش به فنا رفت. آنچه راکه این مکتب نتوانسته بود حل کند برای جانشینش، اقتصاد عامیانه، باز بیشتر لاینحل ماند. آن دو مسئله‌ای که بر سر آن مکتب مزبور به ورطه افتاد از این قرار بوده‌اند:

الف - کار سنجهٔ ارزش است. ولی در مبادلهٔ با سرمایه، کار زنده دارای ارزش کمتری است نسبت به کار متبلوری که با آن مبادله می‌شود. مزد، ارزش مقدار معینی از کار زنده، همواره کمتر از ارزش محصولی است که همین مقدار کار زنده تولید می‌کند و یا نمایندهٔ آن است. در واقع مسئله در صورتی که به این صورت مطرح شود غیرقابل حل است. همین سوال به وسیله مارکس به صورت درست مطرح گردیده و لذا پاسخ آن داده شده است. کار به خودی خود دارای ارزش نیست. کار به مثابهٔ فعالیت ارزش آفرین خود نمی‌تواند دارای ارزش خاصی باشد، هم‌چنانکه ثقل نمی‌تواند وزن ویژه‌ای داشته باشد، گرما خود دارای درجهٔ حرارت خاص نیست و به الکتریسیته نیز شدت جریان ویژه‌ای اطلاق نمی‌شود. آنچه به مثابهٔ کالا خرید و فروش می‌شود، خود کار نیست، بلکه نیروی کار است. از هنگامی که نیروی کار، کالا می‌شود و ارزش آن تابعی است از کاری که در آن به مثابه محصول اجتماعی تجسم یافته و برابر با کار اجتماعی لازمی است که برای تولید و تجدید تولید نیروی کار ضرور است. بنابراین خرید و فروش نیروی کار بر پایهٔ این ارزش به هیچ‌وجه تعارضی با قانون اقتصادی ارزش ندارد.

⇦انقلاب‌های بزرگ‌تری در انتظار آن هاست». (از جمله بحران سال ۱۸۱۷ بلافاصله در تعقیب این جمله توصیف می‌شود) "Nouv.Princ".ed.1819,I.P.336

ب - بنابر قانون ریکاردویی ارزش، دو سرمایه‌ای که به مقدار برابر کار زنده را مورد استفاده قرار می‌دهند و نیز برای آن بهای برابر می‌پردازند، در صورت برابری همهٔ شرایط دیگر در زمان‌های واحد محصولاتی با ارزش برابر تولید می‌کنند و همچنین اضافه ارزش یا سود آنها مبالغی برابر یکدیگر است. ولی اگر مقادیر غیر برابری کار زنده مورد استفاده قرار دهند نمی‌توانند اضافه ارزش، یا طبق اصطلاح ریکاردویی، سودی برابر تحصیل نمایند. ولی عملاً خلاف آن واقع می‌شود. در واقع سرمایه‌های برابر، هر اندازه که میزان استفاده آن‌ها از کار زنده باشد، در زمان‌های برابر به طور متوسط سودهای متساوی تولید می‌کنند. پس اینجا ما در مقابل تضادی با قانون ارزش قرار می‌گیریم که ریکاردو در زمان خود تشخیص داده بود و مکتب وی نیز از عهدهٔ حل آن بر نیامد. همچنین رودبرتوس هم نتوانست این تضاد را نبیند، ولی به جای آنکه به حل آن بپردازد، آن را مبدأ خیالبافی خویش قرار داد. ("Zur Erk" S.131). این تضاد را مارکس سابقاً در دستنویس "Zur Kritik" حل کرده بود. راه حل آن بنابر نقشهٔ کاپیتال در کتاب سوم داده شده است. تا انتشار آن هنوز ماه‌های چندی در پیش است. بنابراین اقتصاددانانی که می‌خواهند در رودبرتوس منبع نهانی مارکس را کشف کنند و وی را یک پیشتاز بالاتر از مصنف کاپیتال تلقی می‌کنند در این موقع فرصتی دارند تا نشان دهند اقتصاد رودبرتوسی تا چه حد کارآیی دارد. اگر آنها ثابت کنند چگونه، نه تنها بدون لطمه وارد آوردن به قانون ارزش، بلکه به عکس با اعمال این قانون، ممکن و واجب است که نرخ بهرهٔ برابر متوسطی به وجود آید، آن‌گاه ما حاضریم که از نو با یکدیگر به بحث بپردازیم. چه خوب است در این فاصله تعجیل کنند. بررسی‌های درخشان این کتاب دوم و نتایج کاملاً نو در عرصه‌هایی که تا امروز تقریباً کاوش نشده مانده‌اند، فقط مقدمه‌ای برای کتاب سوم به شمار می‌روند که در آن نتایج نهایی بیان مارکس دربارهٔ روند تجدید تولید اجتماعی بر اساس سرمایه داری تشریح می‌گردد. هنگامی که کتاب سوم انتشار یابد دیگر از اقتصاددانی به نام رودبرتوس کم سخن خواهد رفت.

هم‌چنانکه مارکس خود همواره به من گفته است، جلد دوم و سوم *کاپیتال* می‌بایستی به زن او تقدیم می‌شد.

لندن، در سالروز ولادت مارکس، ۵ مه ۱۸۸۵

فریدریش انگلس

پیش‌گفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم حاضر در اساس خود عبارت از تجدید طبع کلمه به‌کلمهٔ چاپ اول است. غلط‌های چاپی تصحیح شده، برخی بی‌مبالاتی‌ها در سبک نگارش حذف شد و بعضی از جمله‌های کوتاه که فقط حاوی تکرار مطالب بوده‌اند حذف شده‌اند.

جلد سوم، که اشکالات کاملاً غیر منتظره‌ای به وجود آورد، اکنون تقریباً به صورت دستنویس آماده شده است. اگر سلامت بمانم چاپ آن می‌تواند در همین پاییز آغاز گردد.

لندن، ۱۵ ژوئیهٔ ۱۸۹۳

فریدریش انگلس

ترتیب مجلدات سرمایه چاپ جدید

(ویرایش جدید)

جلد اول و دوم ـ چاپ جدید	جلد اول ـ چاپ قدیم
جلد سوم ـ چاپ جدید	جلد دوم ـ چاپ قدیم
جلد چهارم ـ چاپ جدید	جلد سوم (بخش‌اول ـ دوم ـ سوم ـ چهارم) چاپ‌قدیم

بخش نخست ـ دگرسانی سرمایه و دورپیمایی آن

فصل یکم: دور پول -سرمایه

روند دورپیمایی* سرمایه در سه مرحله انجام می‌گیرد، که بنابر مطالب ایضاح شده در کتاب اول، توالی زیرین را تشکیل می‌دهند:

مرحلهٔ اول: سرمایه‌دار در بازار کالا و بازار کار چون خریدار ظاهر می‌گردد. پولش به کالا تبدیل می‌شود یا به دیگر سخن عمل دورانی G-W[۳۵] (پ ـ ک) انجام می‌دهد.

مرحله دوم: کالاهایی که سرمایه‌دار خریده است به نحو بارآور مصرف می‌شود. سرمایه‌اش روند تولید را به انجام می‌رساند. نتیجه: کالایی است که ارزش‌اش بیش از ارزش عناصر تولیدکنندهٔ آن است.

مرحلهٔ سوم: سرمایه‌دار چون فروشنده به بازار برمی‌گردد. کالایش به پول تبدیل می‌شود، یا به دیگر سخن، عمل دورانی W-G (ک ـ پ) را انجام می‌دهد.

پس فرمول دورپیمایی پول ـ سرمایه چنین است: G-W...P...W'-G'. نقطه‌ها نشان می‌دهند که روند دورانی قطع شده است و G' و W' نشان دهندهٔ W و Gای هستند که در اثر اضافه ارزش افزایش یافته‌اند.

مراحل اول و سوم در کتاب اول فقط تا اندازه‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند که برای درک مرحلهٔ دوم، یعنی روند تولید سرمایه، لازم بوده است. به همین سبب جامه‌های گوناگونی راکه سرمایه در مراحل مختلف به برمی‌کند و طی دورپیمایی مکرر خود یک بار می‌پوشد و بار دیگر به دور می‌افکند، مورد توجّه نبوده‌اند.

اینک اشکال مزبور و نخستین موضوع بررسی ما هستند.

---

*. دست نوشتهٔ II

۳۵. در این ترجمه حروف و فرمول‌ها عیناً همان‌ها هستند که مصنف کاپیتال اختیار کرده و از کلمات آلمانی Geld (پول)، Ware (کالا)، Arbeit (کار) و غیره گرفته شده است. خواننده توجّه دارد که حروف لاتینی مورد استفاده در این کتاب را باید، برخلاف شیوهٔ نگارش فارسی، از چپ به راست خواند - م.

برای اینکه بتوان این اشکال را در حالت خاص خود درک کرد، ابتدا لازم است از همهٔ اوضاع و احوالی که به خودی خود با تغییر شکل و صورت پذیری سروکار ندارند چشم پوشید. به همین دلیل در اینجا نه تنها چنین فرض خواهد شد که کالاها بر حسب ارزش خود فروخته می‌شوند، بلکه بنا را براین می‌گذاریم که در صورت یکسان ماندن شرایط عملا نیز امور به همین شکل وقوع می‌یابند. بنابراین از آن تغییرات ارزشی هم، که ممکن است طی روند دورپیمایی به میان آید، صرفنظر می‌کنیم.

I ـ مرحلهٔ اول: G-W[۳۶]

G-W معرف تبدیل مبلغی پول به مبلغی کالاست. این امر برای خریدار، تبدیل شدن پولش به کالاست و برای فروشندگان، مبدل گشتن کالایشان به پول است. آنچه موجب می‌شود، که از این رویداد عمومی گردش کالاها در عین حال بخش وظیفهٔ مشخصی در دورپیمایی مستقل سرمایهٔ انفرادی، به وجود آید، ابتدا شکل خود رویداد نیست، بلکه مضمون ماهوی آن، یعنی خصلت مصرفی ویژه کالاهایی است که جای خود را با پول عوض می‌کنند.

از سویی وسایل تولید و از سوی دیگر نیروی کار قرار گرفته‌اند، که عوامل عینی و شخصی تولید کالاها هستند و طبعاً نوع ویژهٔ آنها باید با آن رقم جنسی که مورد تولید است، انطباق داشته باشد.

چنانچه نیروی کار را A و وسایل تولید را Pm[۳۷] فرض کنیم، آن‌گاه برای مجموع کالاهایی که باید خریداری شوند چنین خواهیم داشت: $W=A+Pm$ یا خلاصه‌تر $W<{A \atop Pm}$. پس، اگر G-W از لحاظ محتوی در نظر گرفته شود، به صورت $G\text{-}W<{A \atop Pm}$ پدیدار می‌شود یعنی G-W به G-A و G-Pm تجزیه می‌گردد. مبلغ پولی G به دو جزء تقسیم می‌شود که یک جزء آن نیروی کار می‌خرد و جزء دیگر وسایل تولید. این دو ردیف خرید، مربوط به بازارهایی هستند که مطلقاً از یکدیگر متمایزند. یکی از آنها به بازار خاص کالا و دیگری به بازار کار تعلق دارد.

ولی علاوه‌براین، تقسیم کیفی مجموعهٔ کالاهایی که G به آن مبدل می‌شود، $G\text{-}W<{A \atop Pm}$ معرف رابطهٔ کمّی آن نیز هست که فوق العاده خصلت نماست.

---

۳۶. از این پس دست نوشتهٔ شماره VII که در دوم ژوئیه ۱۸۷۸ آغاز شده مورد استفاده قرار گرفته است.

۳۷. Pm از نخستین حروف کلمهٔ مرکب آلمانی Produktionsmittel (وسایل تولید) گرفته شده است.

می‌دانیم که ارزش نیروی کار، یا بهتر بگوییم، بهای نیروی کار به دارنـدهٔ آن، کـه نیروی خود را همچون کالا در معرض فروش قرار می‌دهد، به صورت دستمزد، یعنی مانند قیمت مجموعهٔ کاری که متضمن اضافه کار نیز هست، پرداخته می‌شود؛ به نحوی که اگر مثلاً ارزش روزانهٔ نیروی کار برابر با ۳ مارک باشد که محصول کار پنج ساعته است، در قرارداد میان خریدار و فروشنده همین مبلغ به مثابهٔ قیمت یا دستمزد کاری قرار می‌گیرد که مثلاً ده ساعت طول می‌کشد.

چنانچه فرضاً چنین قراردادی با ۵۰ کارگر منعقد شود، اینان باید مجموعاً طی یک روز ۵۰۰ ساعت کار به خریدار تحویل دهند که نیمی از آن یعنی ۲۵۰ ساعت کار، برابر با ۲۵ روزانهٔ کار، صرفاً متضمن اضافه کار است. تعداد و حجم وسایل تولیدی که خریداری می‌شود باید برای استفاده ازاین مقدار کار کافی باشد.

بنابراین $G\text{-}W<\begin{matrix}A\\Pm\end{matrix}$ تنها بیانگر یک رابطهٔ کیفی نیست که طبق آن مبلغ مشـخصی پول، مثلاً ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ، به تناسب تبدیل به وسایل تولید و نیروی کار می‌شود بلکه معرف یک رابطهٔ کمی میان اجزاء پولی نیز هست که در برابـر نـیروی کـار A و وسایل تولید Pm پرداخت می‌شود. این رابطه طبق میزان اضافه کار یا کـار زایـدی کـه بایستی تعداد مشخصی کارگر انجام دهند از پیش معین است.

مثلاً اگر در یک کارگاه نخ ریسی، مزد هفتگی ۵۰ نفر کارگر به ۵۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌شود و ارزش وسایل تولیدی که کار هفتگی ۳۰۰۰ ساعته (متضمن ۵۰۰ ساعت اضافه کار) برای تبدیل وسایل مزبور به نخ لازم دارد، ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ باشد، آن‌گاه مسلماً باید چنین مبلغی صرف خرید وسایل تولید گردد.

این مسئله که در رشته‌های مـختلف صـنعت، استفاده از کـار زایـد تـا چـه مـیزان ارزش‌گذاری اضافی را به صورت وسایل تولید ایجاب می‌کند، در این مـورد بـه کـلی بی‌تفاوت است. اکنون تنها این مسئله مطرح است که در همهٔ شرایط، آن قسمت پولی که برای وسایل تولید خرج شده - آن وسایل تولیدی که بنابر جزء G-Pm خریداری شده است - کافی باشد و بنابراین لازم است که از پیش بدین منظور محاسبه و به نسبت درست تأمین شده باشد. به عبارت دیگر حجم وسایل تولید باید به میزانی برسد که بتواند حجم کار را جذب کند تا بدین وسیله به محصول تبدیل شود. چنانچه وسایل تولید به مقدار کافی وجود نداشته باشد، آن‌گاه استفاده از کار اضافی، که تحت اختیار خریدار است، امکان‌پذیر نمی‌شود و صاحب اختیاری وی نیز در این مورد از بین می‌رود. اگر وسایل

تولیدی بیش از کار تحت اختیار وجود داشته باشند، در آن صورت چون سیراب نشده از کار باقی می‌مانند، ناگزیر به محصول تبدیل نمی‌شوند.

به محض اینکه معاملهٔ $G\text{-}W<^{A}_{Pm}$ انجام یافت، خریدار تنها وسایل تولید و نیروی کاری راکه برای تولید خواستهٔ سودمندی لازم است در اختیار ندارد. وی به راه‌اندازی[۳۸] بزرگ‌تری از نیروی کار، یا بر مقدار کاری بیش از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار لازم است، تسلط دارد و در عین حال وسایل تولیدی راکه برای تحقق[۳۹] یا عینیت بخشیدن به این مجموعهٔ کار ضرور است، در اختیار گرفته است. بنابراین وی عوامل تولید خواسته‌ای را، که ارزشی بزرگ‌تر از عناصر تولیدی خود دارند، یا به دیگر سخن توده‌ای از کالاهای اضافه ارزش‌دار را، تحت تسلط خود دارد.

بنابراین ارزشی که وی به صورت پول نقد پیش‌پرداخت نموده اکنون شکل جنسی یافته است و از این راه می‌تواند به مثابهٔ ارزشی که (در قالب کالا) اضافه ارزش می‌زاید، تحقق یابد. به عبارت دیگر ارزش مزبور در موضع یا در شکل سرمایهٔ بارآور یا مولد قرار گرفته است، یعنی سرمایه‌ای که دارای این استعداد است که می‌تواند به مثابهٔ آفرینندهٔ ارزش و اضافه ارزش به کار افتد. ما سرمایه‌ای راکه دارای این شکل است P می‌خوانیم.

ولی ارزش P مساوی با ارزش A+Pm است که خود برابر با G ی است که به A و Pm تبدیل شده است. G همان ارزش ـ سرمایهٔ P است، منتها با نحوهٔ وجودی متفاوت، یعنی ارزش ـ سرمایه‌ای است در حالت و به صورت پول، یا به دیگر سخن پول ـ سرمایه است.[۴۰]

پس معامله $G\text{-}W<^{A}_{Pm}$ یا بنابر شکل عام آن G-W، که عبارت است از مجموعهٔ خریدها و مرتبه‌ای از دوران عمومی کالاها، در عین حال مرحله‌ای از روند دورپیمایی مستقل سرمایه را تشکیل می‌دهد که ضمن آن ارزش ـ سرمایه از شکل پولی یا نقدی خود به شکل بارآور در می‌آید یا به کوتاه سخن، پول ـ سرمایه به سرمایهٔ مولد تبدیل می‌شود.

پس در شکلی از دورپیمایی، که در اینجا ابتدا مورد بررسی قرار گرفته است، پول

---

۳۸. Flussigmachung (آلمانی) – liquidite (فرانسه)

۳۹. Verwirklichung (آلمانی) – realisation (فرانسه)

۴۰. Vergegenstandl:chung (آلمانی) – materialisation (فرانسه)

به مثابهٔ نخستین حامل ارزش ـ سرمایه ظاهر می‌شود و لذا پول ـ سرمایه نیز مانند شکلی نمودار می‌گردد که به وسیلهٔ آن سرمایه پیش‌پرداخت می‌شود.

پول ـ سرمایه، سرمایه را در وضعی قرار می‌دهد که می‌تواند وظایف پولی را انجام دهد، چنان که در حالت مورد بحث ما وظایف وسیلهٔ عمومی خرید و وسیلهٔ عمومی پرداخت را ایفا می‌کند (وظیفهٔ اخیر تا آنجا صدق می‌کند که نیروی کار ابتدا خریداری می‌شود و پس از آنکه به کار افتاد بهای آن پرداخت می‌گردد و نیز تا آنجاکه وسایل تولید در بازار به صورت آماده وجود ندارند و باید سفارش شوند، پول در شکل G-W به مثابهٔ وسیلهٔ پرداخت عمل می‌کند). این توانایی از آنجا ناشی نمی‌شود که پول ـ سرمایه، سرمایه است، بلکه از آنجا برمی‌خیزد که پول است.

از سوی دیگر ارزش ـ سرمایه در حالت نقدی، تنها می‌تواند وظایف پولی را انجام دهد و قادر به ایجاد وظیفهٔ دیگری نیست. آنچه این وظایف پولی را به وظایف سرمایه‌ای تبدیل می‌کند، نقش مشخصی است که این وظایف در حرکت سرمایه ایفا می‌کنند و در نتیجه از پیوندی که میان مرحلهٔ بروز آنها با دیگر مراحل دورپیمایی سرمایه وجود دارد ناشی می‌شود. مثلاً در موردی که نخست مورد بررسی ماست، پول به کالاهایی بدل می‌شود که پیوند یافتن آنها شکل جنسی سرمایهٔ مولد را تشکیل می‌دهد، و بنابراین باطناً و بالقوه نتیجهٔ روند تولید سرمایه داری در نهاد آن نهفته است.

یک بخش از پولی که در $G-W<^{A}_{Pm}$ وظیفهٔ پول ـ سرمایه را ایفا می‌کند، در اثر انجام خود این گردش، وظیفه‌ای به دست می‌آورد که ضمن آن خصلت سرمایه‌ای آن ناپدید می‌شود و خصلت پولی باقی می‌ماند. گردش پول ـ سرمایه G به دو جزء G-Pm و G-A، یعنی خرید وسایل تولید و خرید نیروی کار، تجزیه می‌شود. این جزء اخیر را به خودی خود مورد بررسی قرار دهیم. G-A از جانب سرمایه‌دار خرید نیروی کار است. از جانب کارگر دارندهٔ نیروی کار، فروش است ـ اینجا می‌توانیم بگوییم فروش کار، زیرا شکل دستمزد را مفروض دانسته‌ایم. آنچه برای خریدار G-W است (G-A=) در اینجا نیز مانند هر خریدی، برای فروشنده (کارگر) A-G است (W-G=)، یعنی فروش نیروی کارش. این نخستین مرحلهٔ گردش یا دگرگونی کالاست (کتاب اول ـ فصل سوم بند ۲ الف)[۴۱] این معامله از جانب فروشندهٔ کار عبارت از تبدیل کالای خود به شکل

---

۴۱. سرمایه، ترجمه فارسی، جلد اول صفحهٔ ۱۱۹ - م.

پولی آن است. پولی که بدینسان به دست می‌آید به تدریج به وسیلهٔ کارگر در ازاء یک سلسله کالاهایی که نیازمندی‌های او را برمی‌آورند و اقلام مصرفی هستند خرج می‌شود. پس گردش کامل کالای وی به صورت A-G-W بیان می‌شود، یعنی نخست A-G=(W-G) و دوم G-W و بنابراین در شکل عام گردش سادهٔ کالاها W-G-W تجلی می‌کند که طی آن پول به مثابهٔ وسیلهٔ فرار دوران، مانند واسطهٔ ساده مبادلهٔ کالا به کالا عمل می‌کند.

G-A جزء خصلت نمای استحالهٔ پول ـ سرمایه به سرمایهٔ مولد است، زیرا جزء مزبور شرطی اساسی است برای اینکه ارزش درآمد اولیه در شکل پول واقعاً به سرمایه، یعنی به ارزشی که زایندهٔ اضافه ارزش است، تبدیل شود. لزوم G-Pm تنها از آن جهت است که به انبوه کار خریداری شده از راه G-A تحقق می‌بخشد. به همین سبب در کتاب اول (بخش دوم، تبدیل پول به سرمایه)، G-A از این نظر معرفی شده است. ولی موضوع را باید در اینجا از نظر دیگری، یعنی در ارتباط ویژهٔ آن با پول ـ سرمایه که شکل پدیده‌ای سرمایه است، مورد بررسی قرار دهیم.

عموماً G-A به مثابهٔ نمایی برای شیوهٔ تولید سرمایه داری تلقی می‌شود. ولی نه بدان سببی که ما ذکر کرده‌ایم، مبنی بر آنکه خرید نیروی کار پیمان خریدی است که در آن تسلیم مقدار بیشتری کار، بیش از آنچه برای پرداخت قیمت نیروی کار یعنی مزد لازم است، مورد تعهد قرار می‌گیرد؛ و نیز نه از آن جهت که تعهد تسلیم اضافه کار، یعنی شرط اساسی برای بارور ساختن سرمایهٔ اولیه، یا به عبارت دیگر برای تولید اضافه ارزش، در آن پیمان مقرر می‌شود؛ بلکه بیشتر به مناسبت شکلش، از لحاظ اینکه کار در شکل دستمزد با پول خریداری می‌شود و این به مثابهٔ صفت ممیزهٔ اقتصاد پولی تلقی می‌گردد.

در اینجا یک بار دیگر، نامعقول بودن شکل نیست که به مثابهٔ صفت ممیزه تلقی می‌شود. لیکن این بی‌منطقی ندیده گرفته می‌شود. غیر عقلانی بودن در این است که کار، به مثابهٔ عنصر ارزش زا، به تنهایی نمی‌تواند هیچ ارزشی داشته باشد و لذا هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمی‌تواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آن را به قیمت میسر سازد و در حال برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. ولی ما می‌دانیم که دستمزد شکل استتار یافته‌ای است، شکلی است که به وسیلهٔ آن مثلاً بهای روزانهٔ نیروی کار مانند قیمت کاری تلقی می‌شود که طی یک روز از آن نیرو تراوش می‌کند، به نحوی که مثلاً در مدت ٦ ساعت کار ارزشی که این نیروی کار تولید می‌کند به مثابهٔ ارزش عملکرد دوازده ساعته

نیروی مزبور، یعنی کار، تلقی می‌گردد.

G-A از آن جهت به مثابهٔ ضابطه و نشانهٔ اقتصاد به اصطلاح پولی تلقی می‌شود که کار در این مورد مانند کالای دارنده‌اش و لذا پول هم چون خریدار جلوه می‌کند. پس این تلقی به مناسبت یک رابطهٔ پولی است (یعنی فروش و خرید فعالیت انسانی). ولی مدت هاست که پول مانند خریدار آنچه به اصطلاح خدمات خوانده می‌شود وارد میدان شده است، بدون آنکه G به سرمایهٔ پولی مبدل گشته و یا خصلت عمومی اقتصاد دگرگون شده باشد.

برای پول مطلقاً یکسان است که باکدام نوع از کالا مبادله می‌شود. پول شکل معادل همهٔ کالاهاست. فقط همان قیمت کالاها کافی است تا نشان دهد که آنها ذهناً نمایندهٔ مبلغ معینی پول هستند و انتظار تبدیل خود را به پول می‌کشند و فقط در نتیجهٔ جا به جا شدن با پول می‌توانند شکلی به دست آورند که آنها را، برای متصرف شان، به ارزش‌های مصرف مبدل سازد.

بنابراین همین که نیروی کار مانند کالای دارندهٔ خود به بازار وارد می‌شود و کالایی می‌شود که فروش اش به شکل پرداخت در ازاء کار، به صورت دستمزد، انجام می‌پذیرد، آن‌گاه دیگر خرید و فروش آن معرف چیز خاصی غیر از خرید و فروش سایر کالاها نیست.

خصلت‌نما این نیست که نیروی کار به سان کالا به فروش می‌رود، بلکه خود این امر که نیروی کار مانند کالا ظهور می‌کند خصلت‌ساز است.

با عمل $G\text{-}W<^{A}_{Pm}$، یعنی استحالهٔ پول - سرمایه به سرمایهٔ مولد، سرمایه‌دار پیوند عوامل شیئی و شخصی تولید را، تا آنجاکه این عوامل کالا به شمار می‌روند، انجام می‌دهد. همین که برای نخستین بار پول به سرمایهٔ مولد تبدیل می‌شود یا در اولین بار برای دارنده‌اش به مثابهٔ پول - سرمایه به کار می‌افتد، وی مجبور است ابتدا و پیش از آنکه نیروی کار خریداری کند، به خرید وسایل تولید، کارگاه‌ها، ماشین آلات و غیره مبادرت ورزد، زیرا به محض اینکه نیروی کار تحت تسلط او قرار گرفت لازم است که وسایل تولید حاضر باشند تا وی بتواند آن نیرو را چون نیروی کار مورد استفاده قرار دهد.

از جانب سرمایه‌دار امور بدینسان مشخص می‌شوند.

اما از جانب کارگر: نیروی کار فعالیت مولد از لحظه‌ای امکان‌پذیر می‌شود که آن

نیرو به دنبال فروش‌اش با وسایل تولید در ارتباط قرار داده شود. بنابراین پیش از آنکه به فروش برسد، از وسایل تولید، از شرایط عینی فعالیت خویش جداست. در این حالت جدایی، نیروی کار نه می‌تواند مستقیما به منظور تولید ارزش‌های مصرف برای صاحبش به‌کار افتد و نه ممکن است که در تولید کالایی مورد استفاده قرار گیرد تا از محل فروش آن دارندهٔ نیروی کار ارتزاق کند. ولی به محض اینکه نیروی کار در نتیجهٔ فروش به وسایل تولید پیوست، مانند وسایل تولید، به صورت یکی از اجزاء تشکیل دهنده سرمایهٔ مولد خریدار خود در می‌آید.

بنابراین هر چند دارندهٔ پول و صاحب نیروی کار، در عمل G-A مانند خریدار و فروشنده با هم در ارتباط قرار گیرند و به عنوان پول‌دار و کالادار در برابر هم واقع شوند و لذا از این جهت صرفاً با یکدیگر در رابطهٔ پولی باشند، با این وصف خریدار در عین حال از همان ابتدا به مثابهٔ دارندهٔ وسایل تولید وارد میدان می‌شود، یعنی وسایلی که خود، شرایط مادی برای مصرف بارآور نیروی کار صاحب نیرو به شمار می‌آیند. به دیگر سخن: این وسایل تولید در برابر دارندهٔ نیروی کار، به مثابهٔ مال غیر قرار می‌گیرند. از سوی دیگر فروشندهٔ کار در برابر خریدارش مانند نیروی کار غیری تلقی می‌شود که تحت فرمان وی در می‌آید و باید به سرمایه‌اش پیوست شود تا این سرمایه بتواند واقعاً به طور مولد به‌کار افتد. پس در لحظه‌ای که سرمایه‌دار و کارگر مزدور برای انجام معاملهٔ G-A (A-G از جانب کارگر) در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، مناسبات طبقاتی میان آنها از پیش موجود و مفروض است.

آری این یک خرید و فروش و رابطهٔ پولی است، ولی خرید و فروشی که از پیش عنوان سرمایه‌دار برای خریدار و عنوان مزدور برای فروشنده مفروض است و لذا چنین رابطه‌ای وجود دارد که شرایط فعلیت یافتن نیروی کار، یعنی وسایل زندگی و وسایل تلوید، به مثابهٔ مالکیت غیر، از صاحب نیروی کار جدا شده‌اند.

منشأ این جدایی اکنون مورد بحث ما نیست. هنگامی که G-A انجام می‌شود این جدایی وجود دارد. آنچه در این مقام مورد توجّه ماست این است که اگر G-A به مثابهٔ وظیفهٔ سرمایهٔ پولی ظاهر و یا به عبارت دیگر پول در اینجا مانند شکل وجودی سرمایه نمایان می‌شود به هیچ‌وجه تنها به این دلیل نیست که در مورد مزبور پول همچون وسیلهٔ پرداخت، به ازاء یک فعالیت انسانی ثمربخش یا خدمتی وارد شده و لذا بنابر نقش پول مانند وسیلهٔ پرداخت به‌کار افتاده است. پول در این شکل فقط بدان سبب می‌تواند خرج

شود که نیروی کار در حالت جدایی از وسایل تولید خویش، (که شامل وسایل زندگی به مثابهٔ وسایل تولید خود نیروی کار نیز هست)، قرار دارد و نیز از آن جهت که این جدایی آن‌گاه می‌تواند رفع شود که نیروی کار به دارندهٔ وسایل تولید فروخته شود و بنابراین از آن رو نیز که عملکرد نیروی کار به خریدار تعلق دارد، در حالی که حدودش به هیچ‌وجه منطبق با مرزهای مقدار کار لازم برای تجدید تولید بهای آن نیرو نیست.

رابطهٔ سرمایه‌ای فقط بدان جهت در روند تولید نمایان می‌گردد که این رابطه به خودی خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتاً متفاوتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و در مناسبات طبقاتی آنها، وجود دارد.

رابطه از طبیعت خود پول ناشی نمی‌شود. بالعکس وجود خود این رابطه است که می‌تواند یک نقش سادهٔ پولی را به یک وظیفهٔ سرمایه‌ای مبدل سازد.

در مورد مطالعهٔ سرمایهٔ پولی، (که ما موقتاً آن را فقط در حدود وظیفهٔ مشخصی که اکنون به آن برخورد کرده‌ایم بررسی می‌کنیم)، معمولاً دو خطا در کنار یکدیگر یا آمیخته با هم بروز می‌کنند. اولاً: وظایفی را که ارزش ـ سرمایه در حال سرمایهٔ پولی انجام می‌دهد، و درست بدان جهت می‌تواند از عهدهٔ این وظایف بر آید که در شکل پولی قرار گرفته است، ـ به خطا از خصلت سرمایه‌ای آن جدا می‌سازند، در صورتی که انجام وظایف مزبور تنها مرهون حالت پولی ارزش ـ سرمایه و شکل تجلی پولی آن است. و ثانیاً بالعکس: خاصیت ویژه‌ای از عمل پولی را، که در عین حال موجب انجام نقش سرمایه‌ای می‌شود، ناشی از ماهیت خود پول می‌انگارند (و لذا پول و سرمایه با یکدیگر مشتبه می‌شوند)، در صورتی که ایفای نقش سرمایه‌ای مستلزم وجود شرایطی مانند انجام معاملهٔ G-A است که در مورد دوران سادهٔ کالاها و گردش پولی مربوط به آن به هیچ‌وجه وجود ندارند.

خرید و فروش بردگان نیز بنابر شکلی که دارد، خرید و فروش کالاست. ولی تا بردگی وجود نداشته باشد پول نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را انجام دهد. چنانچه بردگی بر پا باشد، آن‌گاه می‌توان پول را برای خریداری بندگان به کار برد. به عکس وجود پول در دست خریدار به هیچ‌وجه نمی‌تواند بردگی را امکان‌پذیر سازد.

این امر که فروش نیروی کار شخصی (به شکل فروش کار خویش یا به صورت کارمزدوری) نه به مثابهٔ پدیده‌ای تصادفی، بلکه مانند شرط اجتماعی نمونه‌وار تولید کالا تجلی می‌کند، و این واقعیت که سرمایهٔ پولی در مقیاس جامعه به انجام نقش مورد

مطالعهٔ کنونی ما یعنی $G\text{-}A <^{A}_{Pm}$، مبادرت می‌ورزد، روندهای تاریخی‌ای را مفروض می‌دارد که طی آن پیوند ابتدایی وسایل تولید و نیروی کار گسیخته شده است و در نتیجهٔ آن تودهٔ مردم، یعنی زحمتکشان، فاقد وسایل تولید و دیگران به مثابهٔ مالکین این وسایل، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. مسئلهٔ اینکه آیا پیوند مزبور پیش از گسیختن و انحلال دارای این شکل بوده است که کارگر خود در جنب سایر وسایل، وسیلهٔ تولید به شمار می‌رفته یا خود مالک آن وسایل بوده است، در مورد بحث ما تأثیری ندارد.

پس واقعیتی که عمل $G\text{-}A <^{A}_{Pm}$ بر پایهٔ آن استقرار می‌یابد توزیع است، اما نه توزیع به معنای عادی آن، یعنی توزیع وسایل مصرف، بلکه توزیع خود وسایل تولید، که عوامل مادی آن در یک سو متمرکز گردیده‌اند و در سوی دیگر نیروی کار قرار دارد که از عوامل مزبور جدا شده است.

بنابراین وسایل تولید، جزء مادی سرمایه تولید، بایستی پیش از آنکه عمل G-A بتواند یک عمل اجتماعی عام گردد، بدینسان یعنی مانند سرمایه در برابر کارگر قرار گرفته باشند.

پیش‌تر دیده‌ایم که تولید سرمایه داری به محض اینکه استقرار می‌یابد در سیر تکاملی خود نه تنها این جدایی را تجدید تولید می‌کند، بلکه به نسبت پیوسته بزرگ‌تری آن را گسترش می‌دهد تا آنکه به صورت وضع اجتماعی همه گیر و هماهنگ درآید. ولی موضوع طرف دیگری هم دارد. برای اینکه سرمایه تشکیل شود و بتواند بر تولید مسلط گردد لازم است که داد و ستد به مرحلهٔ معینی از پیشرفت رسیده باشد و لذا گردش کالا و در نتیجه تولید کالایی نیز به همراه آن چنین تکاملی را طی کرده باشند. زیرا تا هنگامی که هنوز اجناسی برای فروش و بنابراین مانند کالا تولید نشده‌اند امکان ندارد که مانند کالا در گردش قرار گیرند. ولی تولید کالایی به مثابهٔ خصلت مادّی مسلط تولید، تنها بر پایهٔ تولید سرمایه‌داری نمودار می‌گردد.

زمینداران روس که اکنون، در دنبال آنچه رهایی دهقانان[۴۲] خوانده شده است، در

---

۴۲. اشاره مصنف به لغو سرواژ (رژیم ارباب - رعیتی) در روسیه است که در زمان سلطنت الکساندر دوم امپراطور روسیه بنابر فرمان ۱۹ ژوئیه ۱۸۶۱ و در تعقیب پیشرفت سرمایه داری و قیام‌های مکرر دهقانی انجام گرفت و محتوی آن رفوم بورژوایی زمین داری و رهایی دهقانان از وابستگی فئودالی به زمین و به ارباب بود. بنابراین قانون دهقانان حق معامله به نام شخصی خویش، حق ترک زمین، داشتن اموال منقول و غیرمنقول، انتخاب حرفه را به دست آوردند و به دیگر سخن شخصیت و اهلیت حقوقی یافتند. م

زمین‌های خود به جای رعایای بیگاری ده، کارگران مزدور اجیر می‌کنند، از دو چیز شکوه دارند: نخست درباره فقدان سرمایهٔ پولی. مثلاً گفته می‌شود که پیش از فروش محصول باید به مزدوران مبالغ هنگفتی دستمزد پرداخت و آنها اولین شرط را که وجود پول نقد است فاقدند، برای اینکه تولید به شیوهٔ سرمایه‌داری انجام یابد باید سرمایه پیوسته به شکل پول موجود باشد تا بتوان دستمزدها را پرداخت نمود. در این مورد زمینداران می‌توانند خویشتن را تسلی دهند چه با شکیبایی می‌توان از غوره حلوا ساخت[۴۳] و سرمایه‌دار صنعتی نه تنها اختیار پول خویش را دارد، بلکه صاحب اختیار پول دیگران نیز هست.[۴۴]

اما شکایت دوم زمینداران نمایان‌تر است و آن چنین است: اگر هم پول باشد نیروهای کار آزاد و کافی به وقت دلخواه برای خرید موجود نیست، زیرا کارگر کشاورز روس در نتیجهٔ مالکیت مشترک همبودهای[۴۵] دهکده‌ای بر زمین هنوز کاملاً از وسایل تولید خویش جدا نشده است و لذا هنوز «مزدور آزاد» به معنای کامل کلمه نیست. ولی وجود کارگر آزاد به مقیاس جامعه شرط لازم برای آن است که G-W، یعنی تبدیل پول به کالا، به صورت تبدیل سرمایهٔ پولی به سرمایهٔ مولد جلوه‌گر شود.

بنابراین مسلم است که فقط بر پایهٔ تولید سرمایه داری گسترده است که فرمول دورپیمایی پول - سرمایه یعنی G-W...P...W'-G'، شکل طبیعی دورپیمایی سرمایه می‌گردد، زیرا چنین تولیدی مستلزم وجود طبقهٔ مزدور به مقیاس جامعه است. چنان که دیده‌ایم تولید سرمایه داری تنها کالا و اضافه ارزش تولید نمی‌کند، بلکه طبقهٔ مزدور را نیز به نسبت پیوسته وسیع‌تری تجدید تولید می‌کند و اکثریت عظیم تولیدکنندگان مستقیم را کارگران مزدبگیر مبدل می‌سازد.

بدینسان نظر به اینکه نخستین شرط جریان یافتن فرمول G-W...P...W'-G' عبارت از حضور دائمی طبقه کارگر مزدور است، نفس وجود آن پیدایش قبلی سرمایه را به شکل سرمایهٔ مولد و از آنجا نیز شکل دورپیمایی سرمایهٔ مولد را مفروض می‌دارد.

---

۴۳. در متن این ضرب المثل آلمانی آمده است "Mit der Zeit pflugt man Rosen" یعنی با زمان است که می‌توان گل چید، یا به دیگر سخن، با صبر و شکیبایی همه چیز درست می‌شود. - م

۴۴. در متن، قسمت اخیر عبارت به زبان فرانسه ذکر شده است: L'argent des autres که ما ترجمهٔ فارسی آن را آورده‌ایم. - م

۴۵. همبود و همبودی به جای کلمهٔ فرانسوی Communaute و Gemeinde آلمانی به کار رفته است. - م

II ـ مرحلهٔ دوم. نقش سرمایه مولد

دورپیمایی سرمایه که اینک مورد بررسی ماست با عمل دورانی G-W، با تبدیل پول به کالا، یعنی با خرید آغاز می‌شود. بنابراین ناگزیر باید دوران با مبدل شدن به عکس خود W-G یعنی تبدیل کالا به پول یا فروش تکمیل‌گردد. ولی نتیجهٔ مستقیم عمل $G\text{-}W <^{A}_{Pm}$ عبارت از گسیخته شدن دوران آن ارزش ـ سرمایه‌ای است که به صورت پول پیش‌پرداخت شده است. با تبدیل پول ـ سرمایه به سرمایهٔ مولد، ارزش ـ سرمایه شکل جنسی یافته است که با آن نمی‌تواند دوران را ادامه دهد، بلکه باید در مصرف یعنی در مصرف بارآور وارد شود. مصرف نیروی کار، یعنی کار، جز در درون روند کار امکان تحقق ندارد. سرمایه‌دار نمی‌تواند کارگر را از نو مانند کالا بفروشد، زیرا کارگر بنده نیست و سرمایه‌دار جز استفاده در زمان مشخص از نیروی کار وی چیز دیگری نخریده است. از سوی دیگر سرمایه‌دار فقط در صورتی می‌تواند از نیروی کار بهره‌مند شود که آن را به کمک وسایل تولید، به مثابهٔ کالاساز مورد استفاده قرار دهد. پس نتیجهٔ نخستین مرحله عبارت از ورود به مرحلهٔ دوم، یعنی ورود به مرحله باروری سرمایه است.

حرکت به صورت $G\text{-}W <^{A}_{Pm}$ ... P پدیدار می‌شود که در آن، نقطه‌ها نمودار گسیختگی دوران سرمایه هستند، ولی در آن حال که سرمایه از محیط گردش کالاها خارج شده وارد محیط تولید می‌شود، روند دورپیمایی آن ادامه می‌یابد. بنابراین مرحلهٔ نخستین، یعنی تبدیل پول ـ سرمایه به سرمایهٔ مولد، فقط به مثابهٔ پیش درآمد یا منزلگاه مقدم مرحلهٔ دوم، یعنی ایفاء نقش سرمایهٔ مولد، جلوه‌گر می‌شود.

$G\text{-}W <^{A}_{Pm}$ این نکته را مفروض می‌دارد که فرد اجراکننده این عمل نه تنها بر ارزش‌هایی با اشکال مصرفی دلخواه تسلط دارد، بلکه شخص مزبور این ارزش‌ها را به صورت پول در اختیار دارد و صاحب پول است. ولی وقوع عمل، درست در ترک این پول است و فرد مزبور، پولدار باقی نمی‌ماند مگر آنکه ترک پول، خود متضمن برگشت آن به جیب صاحب پول باشد. اما پول جز از راه فروش کالا نمی‌تواند به دست وی باز گردد. پس نفس عمل، وی را به مثابهٔ تولیدکنندهٔ کالا مفروض می‌کند.

G-W. کارگر مزدور تنها از فروش نیروی کار زندگی می‌کند. نگاهداری این نیرو ـ بقای فردی کارگر ـ مصرف روزانه را ایجاب می‌کند. بنابراین پرداختی که به کارگر می‌شود باید پیوسته و در موعدهای کوتاه تکرار شود تا وی بتواند خریدهایی را که برای

ادامهٔ بقایش ضروری‌ست ـ یعنی عمل A-G-W یا W-G-W را ـ تکرار کند. پس سرمایه‌دار باید پیوسته در برابر وی مانند پول ـ سرمایه‌دار، و سرمایه‌اش مانند پول ـ سرمایه، قرار گیرد.

ولی از سوی دیگر، برای اینکه تودهٔ تولید کننده، یعنی کارگران مزدور، بتوانند عمل A-G-W را انجام دهند لازم است که وسایل ضروری زندگی فروشی باشند، یعنی دائماً به شکل کالا در برابر او قرار گیرند. بنابراین چنین اوضاع و احوالی مستلزم وجود درجهٔ بالایی از گردش محصولات به صورت کالاست و لذا با وسعت دامنهٔ تولید کالایی نیز ملازمه دارد. آن‌گاه که تولید از راه کار مزدور عمومیت پیدا می‌کند، تولید کالایی نیز باید شکل عام تولید باشد. عمومیت یافتن تولید کالایی نیز به نوبهٔ خود تقسیم کار اجتماعی پیوسته فزاینده‌ای را ایجاب می‌کند، یعنی مستلزم ویژگی یافتن پیوسته بیشتر محصولی است که یک سرمایه‌دار مشخص به مثابهٔ کالا تولید می‌کند، مستلزم آن است که روندهای تولیدی مکمل یکدیگر، پیوسته به صورت روندهای مستقل تجزیه گردند. بنابراین به همان میزان که G-W گسترش پیدا می‌کند، G-Pm نیز بسط می‌یابد. به دیگر سخن، جدایی تولید وسایل تولید، از تولید کالایی که خود، وسایل تولید آن هستند، به یک نسبت انجام می‌پذیرد و وسایل تولید مزبور خود، در برابر آن تولید کنندگانی که این وسایل را تولید نمی‌کنند، ولی برحسب نیاز روند مشخص تولید خویش آنها را می‌خرند، مانند کالا قرار می‌گیرند. چون این وسایل تولید از شاخهٔ تولیدی بیرون آمده‌اند که کاملاً از شعبهٔ تولید دیگر مجزاست و مستقلاً به حساب خود عمل کرده است، در شاخهٔ تولید دیگر مانند کالا وارد می‌شوند و لذا ناگزیر باید خریداری شوند. شرایط مادّی تولید کالایی خود، به مقیاس پیوسته وسیع‌تری، مانند محصولات تولید کنندگان غیر، یعنی به مثابهٔ کالا، در برابر وی قرار می‌گیرند. به همین نسبت ناگزیر سرمایه‌دار باید به مثابهٔ پول ـ سرمایه‌دار وارد میدان شود، یا به عبارت دیگر، میدانی که باید سرمایه‌اش مانند پول ـ سرمایه عمل کند توسعه می‌یابد.

از سوی دیگر همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه‌داری را ایجاد می‌کنند ـ یعنی وجود یک طبقهٔ کارگر مزدور ـ برانگیزندهٔ گذار هر تولید کالایی به تولید کالایی سرمایه داری هستند. به میزانی که تولید کالای سرمایه داری گسترش می‌یابد، در مورد هر شکل پیشین تولید، که ترجیحاً متوجه رفع نیازمندی‌های مستقیم است و فقط مازاد محصول را به کالا تبدیل می‌کند، اثری تلاشی‌آور و انحلال‌گر اعمال

می‌کند. تولید کالای سرمایه‌داری موجب آن می‌شود که فروش محصول مبدل به مهم عمده گردد: نخست بی‌آنکه ظاهراً به خود شیوهٔ تولید حمله‌ور شود، (چنانکه مثلاً نخستین اثر تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چینی‌ها، هندی‌ها، عرب‌ها غیره چنین بوده است)، و سپس، آنجا که ریشه می‌دواند، همهٔ اشکال تولید کالایی را ویران می‌سازد، اعم از آنکه بر پایهٔ کار شخصی تولید کننده، و یا فقط براساس فروش مازاد محصول به مثابهٔ کالا قرار گرفته باشد. در ابتدا تولید کالایی را عمومیت می‌دهد و سپس مرحله به مرحله تمام تولید کالا را به صورت سرمایه‌داری در می‌آورد.[۴۶]

اشکال اجتماعی تولید هر چه باشند، کارگران و وسایل تولید همواره عامل آن باقی می‌مانند. ولی اینان تا هنگامی که از یکدیگر جدا هستند فقط بالقوه عامل تولید به شمار می‌روند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل بهم پیوند یابند. نوع و شیوهٔ ویژه‌ای که به وسیلهٔ آن این پیوند انجام می‌گیرد تمیز دهندهٔ دوران‌های مختلفه اقتصاد ساخت اجتماعی است.

در وضعی که مورد بحث ماست، نقطهٔ حرکت عبارت از جدایی کارگر آزاد از وسایل تولید خویش است و دیده‌ایم که چگونه و تحت چه شرایطی این هر دو عامل در دست سرمایه‌دار، به مثابهٔ شیوهٔ زندگی بارآور سرمایه‌اش، با هم جمع شده‌اند. روند واقعی که بدین نحو عوامل تشکیل دهنده شخصی و مادّی به هم پیوند یافتهٔ کالا در آن داخل می‌شوند، و بنابراین خود پروسهٔ تولید نیز، تابعی از سرمایه یعنی روند تولید سرمایه‌داری می‌گردد ـ همان روند تولیدی که ماهیت آن در کتاب اول این اثر به تفصیل تشریح شده است. هر کارگاه تولید کالا در عین حال کارگاه بهره کشی از نیروی کار می‌گردد، ولی تنها تولید کالای سرمایه‌داری است که به صورت شیوهٔ استثمار دورانسازی در می‌آید که در سیر تحول تاریخی خود به وسیلهٔ سازمان دادن روند کار و تکامل عظیم تکنیک، تمام ساختمان اقتصادی جامعه را دگرگون می‌سازد و به طور غیرقابل مقایسه‌ای از همهٔ دوران‌های پیشین در می‌گذرد.

وسایل تولید و نیروی کار، از حیث اینکه اشکال وجودی ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته هستند، از لحاظ نقش‌های مختلفی که در اثنای روند تولید و در ارزش‌آفرینی و در نتیجه در ایجاد اضافه ارزش ایفاء می‌کنند، به صورت سرمایهٔ ثابت و

---

۴۶. تا اینجا از روی دست نوشتهٔ VII و از این به بعد براساس دست نوشتهٔ VI.

متغیر از یکدیگر متمایز می‌گردند. و نیز از جهت اینکه آنها عناصر مختلفهٔ سرمایهٔ مولد هستند باز از این لحاظ متمایزمی شوند که وسایل تولید، آن‌گاه که به تصرف سرمایه‌دار در آمدند حتی خارج از روند تولید نیز سرمایهٔ او به شمار می‌روند، در صورتی که نیروی کار تنها در درون پروسهٔ تولید شکل وجودی یک سرمایهٔ انفرادی را به دست می آورد. در حالی که نیروی کار فقط در دست فروشنده‌اش، کارگر مزدور، کالاست، به عکس تنها در دست خریدار خود، یعنی سرمایه‌دار، که استفاده موقت از آن نیرو به او تعلق می‌یابد مبدل به سرمایه می‌شود. وسایل تولید، خود نیز از هنگامی مبدل به چهره‌های مادّی سرمایهٔ مولد یا سرمایهٔ مولد می‌گردند که نیروی کار، به مثابهٔ شکل شخصی وجود این سرمایهٔ مولد بتواند در پیکر آنها فرو رود. بنابراین همان قدر که نیروی کار آدمی طبعاً سرمایه نیست وسایل تولید نیز طبیعتاً سرمایه نیستند. اینان چنین خصلت اجتماعی ویژه را تنها در شرایط مشخصی، که طی تحول تاریخ به وجود می‌آید، دارا می‌شوند، آنچنان که نظیر همین شرایط، فلزات قیمتی را به صورت پول در می‌آورند و یا خصلت پول - سرمایه را به پول تحمیل می‌کنند.

سرمایهٔ مولد هنگامی که وارد عمل می‌شود اجزاء تشکیل دهنده خود را مصرف می‌کند تا آنها را به صورت تودهٔ محصولی با ارزش بیشتر در آورد. مادام که نیروی کار تنها به مثابهٔ یکی از عوامل سرمایه عمل می‌کند، مازاد ارزش محصول بر ارزش عوامل تشکیل دهنده سرمایه که به وسیلهٔ کار زاید به وجود آمده نیز ثمرهٔ سرمایه است. اضافه کار نیروی کار، کار رایگان سرمایه است و لذا برای سرمایه‌دار اضافه ارزش، یعنی ارزشی ایجاد می‌کند که در برابر آن خرجی نکرده است. بنابراین محصول، تنها کالا نیست بلکه کالایی است که با اضافه ارزش بارور شده است. ارزش آن مساوی است با P+M[۴۷] یعنی برابر با ارزش سرمایهٔ مولدی است که برای ساختن کالا مصرف شده (P)، به اضافهٔ اضافه ارزشی که تولید شده است (M). فرض کنیم که این کالا عبارت از ۱۰/۰۰۰ فوند نخ باشد که برای تولید آن وسایل تولیدی به ارزش ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ و نیروی کاری به ارزش ۵۰ لیرهٔ استرلینگ جذب شده باشد. طی روند ریسندگی، ریسندگان ارزش وسایل تولید مورد مصرف را که بالغ بر ۳۷۲ لیره می‌شود به نخ منتقل کرده‌اند و در عین حال ارزش جدیدی بر حسب مصرف کار خود به وجود

---

۴۷. M نماینده نخستین حرف کلمه آلمانی Mehrwert (اضافه ارزش) است. - م

آورده‌اند که مثلاً بگوییم نمایندهٔ ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ است. بنابراین ۱۰/۰۰۰ فوند نخ حامل ارزشی معال ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است.

III_ مرحلهٔ سوم W'-G'

کالا مانند شکل زندگی وظیفه‌ای[۴۸] ارزش ـ سرمایه که دیگر اینک باور گشته است، مبدل به کالا ـ سرمایه می‌گردد، شکلی که مستقیماً از نفس روند تولید برخاسته است. چنانچه تولید کالایی در تمام وسعت اجتماعی خویش به شیوهٔ سرمایه‌داری معمول می‌شد آن‌گاه هر کالایی از اصل، جزیی از کالا ـ سرمایه به شمار می‌رفت، خواه کالای مزبور عبارت از آهن خام یا توری بروکسل، اسید سولفوریک و یا سیگار بود. مسئله اینکه در میان جمع کالاها کدام نوع به مناسبت ویژگی هایش نامزد درجهٔ سرمایه گشتن است و کدام یک از آنها باید نقش کالای عادی را ایفا کند، یکی از دردسرهای مطبوعی است که اقتصاد اسکولاستیک[۴۹] خود برای خویشتن تراشیده است.

سرمایه در شکل کالایی ناگزیر از آن است که به وظیفهٔ کالایی عمل کند. اجناسی که سرمایه مرکب از آن است و از اصل برای بازار تولید شده‌اند، بایستی فروخته شده به پول تبدیل شوند و بنابراین باید حرکت W-G را انجام دهند.

فرض کنیم که کالای سرمایه‌دار عبارت از ۱۰/۰۰۰ فوند نخ پنبه‌ای است. اگر روند ریسندگی، وسایل تولیدی به مبلغ ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ جذب نموده و وارزش جدیدی معادل ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ ایجاد کرده است، آن‌گاه نخ مزبور دارای ارزشی برابر ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ خواهد بود که در بهای هم نام خود بیان می‌گردد. این قیمت از راه فروش (W-G) نقد می‌شود. چه چیزی باعث می‌شود که این عمل سادهٔ هر گردش کالایی در عین حال به صورت یک وظیفهٔ سرمایه‌ای درآید؟ هیچ تغییری در درون خود عمل روی نمی‌دهد، نه در مورد خصلت مصرفی کالا، زیر کالا به مثابهٔ شیئی مصرف‌دار به فروشنده منتقل می‌شود، و نه در مورد ارزش آن، زیرا در جریان معامله هیچ‌گونه تغییر مقداری در ارزش کالا به وقع نمی‌پیوندد، بلکه فقط شکل آن تغییر می‌کند. ارزش

---

۴۸. Funktionelle Daseinsform (آلمانی) Form d'existence fonctionelle (فرانسه). - م

۴۹. Scolastique, Scholastik - عبارت از شیوهٔ عادی تدریس آخوندی و مدرسه‌ای است که مسائل بر پایهٔ اصول مسلم گرفته‌ای، بدون فحص و نقد بیان می‌شود. فلسفه و دانش قرون وسطایی در اروپا و شرق بر این شیوه مبتنی بوده است. - م

مزبور در ابتدا به صورت نخ وجود داشت و اینک به صورت پول وجود دارد. بدینسان یک تفاوت اساسی بین مرحله اول G-W و مرحلهٔ اخیر W-G پدیدار می‌شود. در مرحلهٔ اول پول اولیه وظیفهٔ پول - سرمایه را ایفا می‌کند، زیرا از طریق دوران به کالاهایی با ارزش مصرف خاص تبدیل می‌شود. اما در مرحلهٔ دوم کالا تنها هنگامی می‌تواند به مثابهٔ سرمایه عمل کند که این خصلت را به صورت آماده و پرداخته و پیش از آنکه دوران آغاز شود، از پروسهٔ تولید به همراه آورده باشد.

طی روند ریسندگی، ریسندگان، ارزشی معادل ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ در شکل نخ ایجاد کرده‌اند. فرض کنیم که از این ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ ۵۰ لیره عبارت از معادل مخارجی باشد که سرمایه‌دار در ازای نیروی کار پرداخته است و ۷۸ لیرهٔ استرلینگ دیگر، با درجهٔ بهره‌کشی نیروی کار به میزان ۱۵۶٪ - اضافه ارزشی باشد که به دست آورده است. پس بدین قرار ارزش ۱۰/۰۰۰ فوند نخ اولاً مشتمل بر ارزش سرمایهٔ مولد P است، که اجزاء آن عبارتند از سرمایهٔ ثابت = ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ، و سرمایهٔ متغیر = ۵۰ لیرهٔ استرلینگ، و جمع آن برابر با ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ می‌شود که خود مساوی با ۸۴۴۰ فوند نخ است. اما ارزش سرمایهٔ مولد P مساوی W است یعنی برابر با ارزش عوامل تشکیل دهنده آن است که در مرحلهٔ G-W در دست فروشندگان مانند کالا در برابر سرمایه‌دار قرار داشته‌اند. ولی در ثانی ارزش نخ مشتمل بر اضافه ارزشی به مبلغ ۷۸ لیرهٔ استرلینگ است که خود با ۱۵۶۰ فوند نخ مشخص می‌شود. بنابراین W به مثابهٔ بیان ارزشی ۱۰/۰۰۰ فوند نخ مساوی است با $W+\Delta W$ ، یعنی W به اضافهٔ زایده‌ای از W (= ۷۸ لیرهٔ استرلینگ)، که ما می‌خواهیم آن را W بنامیم زیرا آن نیزدر همان شکل ارزش - کالایی وجود دارد که اکنون ارزش Wی ابتدایی به دست آورده است. پس ارزش ۱۰/۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برابر است با W+w=W.
آنچه W را به مثابهٔ بیان ارزشی ۱۰/۰۰۰ فوند نخ، به صورت 'w در می‌آورد، مقدار مطلق ارزشی آن (۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) نیست، زیراکه این مقدار مطلق مانند تمام Wهای دیگر، از لحاظ بیان ارزشی هر کمیت مفروض کالا، با مقدار کاری که در آن تجسم یافته است تعیین می‌شود. این امر مربوط است به مقدار نسبی ارزش 'W یعنی مقدار ارزشی آن در نسبت با ارزش سرمایهٔ P که برای تولیدش مصرف شده است. ارزش این سرمایه به علاوهٔ اضافه ارزشی که سرمایه بار آور به دست داده در 'W جا گرفته‌است. ارزش 'W بزرگ‌تر است و به میزان اضافه ارزش (w) بر آن فزونی دارد.

۱۰/۰۰۰ فوند نخ حامل ارزش ـ سرمایه‌ای است که بارور شده و با اضافه ارزشی غنی‌تر گردیده است، و اگر چنین شده به این دلیل است که محصول روند تولید سرمایه‌داری است. ’W بیانگر یک رابطهٔ ارزشی است، رابطهٔ ارزش کالا ـ محصول با ارزش سرمایه‌ای که در تولیدش صرف شده است و بنابراین مبین آن است که ارزش‌اش مرکب از ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش است. ۱۰/۰۰۰ فوند نخ فقط به این دلیل که شکل دگرسان شدهٔ سرمایهٔ بارآور P هستند، کالا ـ سرمایهٔ ’W شده‌اند، و بنابراین در پیوند و اتصالی قرار گرفته‌اند که در ابتدا تنها در دورپیمایی این سرمایهٔ انفرادی پدیدار شده و یا به دیگر سخن فقط برای سرمایه‌داری که با سرمایه‌اش نخ تولید کرده، وجود یافته است. می‌توان چنین گفت که فقط یک رابطهٔ داخلی، نه خارجی است، که ۱۰/۰۰۰ فوند نخ را به صورت ارزش بر ارزش ـ سرمایه در می‌آورد. زادنشان سرمایه‌داری کالای مزبور در مقدار مطلق ارزشی آن نیست، بلکه در مقدار نسبی آن است، یعنی در مقدار ارزشی آن نسبت به سرمایه مولدی قرار دارد که پیش از مبدل شدنش به کالا در درون آن‌جا داشته است.

بنابراین اگر ۱۰/۰۰۰ فوند نخ بنابر ارزش خود به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ فروخته شود، این عمل دورانی به نفسه جز عمل سادهٔ W-G بیش نیست، یعنی تبدیل سادهٔ ارزشی است ثابت از شکل کالایی به صورت پول. ولی همین عمل، به مثابهٔ مرحلهٔ ویژه‌ای از دورپیمایی یک سرمایه انفرادی عبارت از سامان یابی ارزش ـ سرمایه ۴۴۲ لیره استرلینگ + اضافه ارزش ۷۸ لیره‌ای است که در درون کالا نهفته است. بنابراین ’G’-W عبارت از استحاله کالا ـ سرمایه از شکل کالایی‌اش به شکل پولی است.[۵۰]

اینک وظیفهٔ ’W همان است که برای همهٔ محصولات کالایی وجود دارد، یعنی تبدیل شدن به پول، فروش رفتن و مرحلهٔ دورانی W-G را به انجام رساندن. هر قدر سرمایهٔ اکنون بارور شده در شکل کالا ـ سرمایه باقی باشد و در بازار متوقف بماند، روند تولید ساکن است. سرمایه مزبور نه حاصل می‌دهد و نه ارزش به وجود می‌آورد. بنابر کم و زیاد بودن زمانی که طی آن سرمایه قالب کالایی خود را رها می‌کند و شکل پول می‌پذیرد، یا به عبارت دیگر بر حسب سرعت فروش، همان ارزش سرمایه به درجات متفاوت از محصول آفرینی و ارزش زایی به کار می‌رود و مقیاس تجدید تولید

---

۵۰. تا اینجا از روی دست نوشتهٔ VI. از این پس بنا به دست نوشتهٔ V.

گسترش می‌یابد یاکوتاه می‌شود. در کتاب اول بیان شد که درجهٔ کارآیی سرمایهٔ معینی وابسته به ضریب‌های روند تولید است، ضرایبی که خود تا درجه‌ای مستقل از مقدار ارزشی سرمایهٔ مزبور هستند.

در اینجا نشان داده می‌شود که روند دورانی، ضریب‌های تازه‌ای را که در مورد درجهٔ تأثیر سرمایه و انبساط و انقباض آن، به میدان می‌آورد که مستقل از مقدار ارزشی سرمایه هستند.

علاوه بر این، ضروری است که تودهٔ کالایی 'W، به مثابهٔ حامل سرمایه بارور شده، با تمام حجم خود استحالهٔ 'W'-G را از سر بگذراند. مقدار فروش در اینجا صفت تعیین کنندهٔ اساسی پیدا می‌کند. هرکالا به تنهایی، فقط معرف جزء پیوسته‌ای از مجموع است. ارزش ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی در ۱۰/۰۰۰ فوند نخ وجود دارد. اگر سرمایه‌دار توفیق یابد که فقط ۷۴۴۰ فوند نخ را بنا به ارزش آن به مبلغ ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ بفروشد، تازه ارزش سرمایهٔ ثابت خود یعنی ارزش وسایل تولید به‌کار رفته را جبران نموده است و چنانچه ۸۴۴۰ فوند بفروشد، تنها مقدار ارزشی مجموع سرمایهٔ پیش‌ریخته را به دست آورده است. وی باید زیادتر بفروشد تا اضافه ارزش را نقد کند و لذا باید تمام ۱۰/۰۰۰ فوند نخ را بفروشد تا بتواند اضافه ارزش ۷۸ لیره‌ای (= ۱۵٦۰ فوند نخ) را به چنگ آورد. بنابراین سرمایه‌دار با مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگی که درازاء فروش کالا به دست می‌آورد فقط ارزش برابری دریافت می‌کند، و معاملهٔ او در درون دوران جز W-G ساده‌ای بیش نیست. اگر وی به جای ۵۰ لیره به کارگران خود ٦۴ لیرهٔ استرلینگ مزد پرداخته بود، آن‌گاه اضافه ارزش او به جای ۷۸ لیره ٦۴ لیرهٔ استرلینگ می‌شد و درجهٔ بهره‌کشی وی از ۱۵٦٪ به ۱۰۰٪ می‌رسید. ولی با وجود این مانند گذشته در ارزش نخ وی تغییری حاصل نمی‌شد. فقط نسبت بین اجزاء مختلفه ارزش به نحو دیگری می‌شد. عمل دورانی W-G مانند پیش عبارت می‌بود از فروش ۱۰/۰۰۰ فوند نخ در ازاء ارزش آنها که ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است.

'W+w=W (= ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ + ۷۸ لیرهٔ استرلینگ).

-W برابر است با ارزش P یا سرمایهٔ مولد، و این نیز مساوی است با ارزش G یی که در G-W، یعنی در خرید عوامل تولید پیش‌پرداخت شده بود و در مثال ما = ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ است.

چنانچه توده کالا بنا به ارزش خود فروخته شود، آن‌گاه W برابر با ۴۲۲ لیرهٔ

استرلینگ و W = ۷۸ لیرهٔ استرلینگ، یعنی برابر با ارزش ۱۵۶۰ فوند نخ اضافه محصول خواهد بود. اگر بیان پولی W را g بنامیم، آن‌گاه W'-G' =(G+g)-(W+w) و بنابراین دورپیمایی G-W...P...W'-G' در شکل صریح خودیش عبارت از:
$G\text{-}W<^{A}_{Pm}$ ...P...(G-W)-(G-g) خواهد بود.

در مرحلهٔ اول، سرمایه‌دار اقلام مورد مصرف را از بازار خاص کالا و از بازار کار بیرون می‌کشد. ولی در مرحلهٔ سوم، وی کالا را تنها در بازار واحدی، یعنی بازار خاص کالا، فرو می‌ریزد. اما اگر وی با کالای خود اینک از بازار، ارزشی بیش از آنچه سابقاً ریخته است بیرون می‌کشد، این فقط بدان سبب که اکنون ارزش ـ کالایی بیش از آنچه در گذشته بیرون کشیده بود به بازار تحویل داده است. او ارزش G را به بازار ریخت و معادل ارزشی آن W را بیرون کشید. اکنون W+w را به آنجا می‌ریزد و معادل ارزشی آن G+g را بیرون می‌کشد. در مثال ما G برابر با ارزش ۸۴۴۰ فون نخ بود، ولی وی اینک ۱۰/۰۰۰ فوند نخ به بازار می‌ریزد و لذا نسبت به آنچه گرفته بود ارزش بزرگتری به بازار تحویل می‌دهد.

از سوی دیگر اگر وی این ارزش فزونی یافته را به بازار می‌ریزد تنها بدان دلیل است که در روند تولید به برکت بهره‌کشی از نیروی کار اضافه ارزش تولید کرده است (که به صورت جزء قسمت پذیری از محصول در اضافه محصول نموده می‌شود). تنها به عنوان حاصل این روند است که تودهٔ کالا، سرمایه ـ کالا و محمل ارزش ـ سرمایه‌ای به شمار می‌رود که بارور شده است. به وسیلهٔ انجام معاملهٔ W'-G'، هم سرمایهٔ اولیه و هم اضافه ارزش به سامان می‌رسند.

سامان‌یابی هر دو در سلسلهٔ فروش‌ها، یا در فروش یک جای مجموع تودهٔ کالایی که W-G بیانگر آن است، ممزوج می‌شوند. ولی همان عمل واحد دورانی W'-G' برای ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش از این لحاظ متفاوت است که عمل مزبور در مورد هر یک از این دو، بیانگر مرحلهٔ دورانی مختلف و منزلگاه دیگر از سلسله دگرگونی‌هایی است که هر کدام از آنها در درون دوران از سر می‌گذرانند. W(اضافه ارزش)، تازه در درون روند تولید پا به عرصهٔ وجود گذاشته است و لذا برای نخستین بار، آن هم به صورت کالا، قدم به بازار می‌گذارد. شکل کالایی، نخستین شکل دورانی آن است و بنابراین عمل w-g اولین عمل دورانی آن یا نخستین شکل دگرگون‌یافتهٔ آن به شمار می‌رود، و لذا هنوز در انتظار آن است که با عمل دورانی عکس خود یا دگرسانی وارونهٔ

g-w[51] تکمیل شود.

اما در مورد گردشی که ارزش - سرمایهٔ Wدر همین عمل دورانی W-G' انجام می‌دهد وضع به نحو دیگر است. همین معامله برای ارزش - سرمایه عمل دورانی W-G است که در آن P=W یعنی برابر با Gی اولیه ابتدایی است. G نخستین عمل دورانی خود را به مثابهٔ ارزش - سرمایه افتتاح نموده و با معاملهٔ W-G به صورت اصلی خود برگشته است و بنابراین هر دو مرحله متقابل دوران: ۱) G-W و ۲) W-G را پیموده و باز به شکلی درآمده است که می‌تواند همان روند دورپیمایی را بار دیگر از سر بگیرد. آنچه برای اضافه ارزش نخستین، دگرسانی از شکل کالایی به صورت پولی است، برای ارزش - سرمایه بازگشت یا واگشتی به شکل ابتدایی خود است.

از راه $G\text{-}W < {A \atop Pm}$ پول - سرمایه به مبلغ برابری کالا، A و Pm مبدل گردید. این کالاها دوباره وظیفهٔ کالایی را مانند اقلام فروشی انجام نمی‌دهند. اینک ارزش آنها در دست خریدارشان که سرمایه‌دار است، مانند ارزش سرمایهٔ مولد وی، P وجود دارند و در وظیفه‌ای که P با مصرف بارآور انجام می‌دهد آنها به نوعی از کالا که ذاتاً با وسایل تولید متفاوت است، مانند نخ، تبدیل می‌شوند، و بدین وسیله نه تنها ارزش‌شان حفظ می‌شود، بلکه از ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ افزایش می‌یابد.

به وسیلهٔ این دگرگونی واقعی به جای کالاهایی که در مرحلهٔ نخستین G-W از بازار بیرون کشیده شده‌اند، کالایی قرار می‌گیرد که هم از لحاظ ماهوی و هم از حیث ارزشی با آنها متفاوت است و اینک باید وظیفه کالایی انجام دهد، به پول مبدل شود و به فروش رود.

از این روست که روند تولید فقط به صورت انقطاعی از روند دورانی ارزش - سرمایه جلوه می‌کند، که تاکنون فقط نخستین مرحله، یعنی G-W را طی کرده است. ارزش - سرمایه، دومین و آخرین مرحله، یعنی W-G، را آن‌گاه می‌پیماید که W هم از لحاظ ماهوی و هم از جهت ارزشی تغییر یافته است. ولی اگر ارزش - سرمایه به خودی خود مورد دقت قرار گیرد، دیده می‌شود که تنها تغییری که طی روند تولید بر آن عارض شده در شکل مصرفی آن است. ارزش - سرمایهٔ مزبور ابتدا مانند ارزش ۴۲۲ لیرهٔ

---

۵۱. بهرنحوی که ما ارزش - سرمایهٔ و اضافه ارزش را از هم جدا کنیم این حکم صادق است. در ۱۰/۰۰۰ فوند نخ ۱۵۶۰ فوند = ۷۸ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزش نهفته است. ولی در یک فوند نخ = ۱ شیلینگ نهز ۲/۴۹۶ اونس برابر با ۱/۸۷۲ پنی اضافه ارزش خوابیده است.

استرلینگ در A و Pm وجود داشت و اکنون به مثابهٔ ارزش ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ در ۸۴۴۰ فوند نخ وجود دارد. پس اگر ما فقط دو مرحلهٔ روند دورانی ارزش ـ سرمایه را، صرفنظر از اضافه ارزش‌اش تصویر نماییم، آن‌گاه دورپیمایی ارزش ـ سرمایهٔ مزبور چنین خواهد بود:

۱) G-W ۲) W-G، که در آن دومین W دارای شکل مصرفی تغییر یافته‌ای است، ولی ارزش‌اش معادل نخستین W است و بنابراین G-W-G عبارت از شکل دورانی است که از طریق دوبار جا به جا شدن کالا در جهات متقابل، یعنی تبدیل پول به کالا و کالا به پول، ضرورتاً برگشت به صورت پول را، در مورد آن ارزشی که با پول پیش پرداخته شده است، ایجاب می‌کند.

همان عمل دورانی W'-G' که برای ارزش ـ سرمایهٔ اولیه به صورت پول، دومین و آخرین دگرگونی و بازگشت به شکل پول است، در مورد اضافه ارزش، که کالا ـ سرمایه در عین حال عمل مشترک آن نیز به شمار می‌رود و از راه رجعت کالا به شکل پول همراه با ارزش ـ سرمایه به سامان می‌رسد، نخستین دگرسانی یعنی تغییر از شکل کالایی به شکل پول است و W-G نخستین مرحلهٔ دورانی آن است.

بنابراین باید در اینجا دو مطلب را مورد توجّه قرار داد. اولاً: بازگشت نهایی ارزش ـ سرمایه به شکل پولی ابتدایی خود وظیفهٔ کالا ـ سرمایه است. ثانیاً: این وظیفه متضمن نخستین تغییر شکل اضافه ارزش است از صورت ابتدایی کالایی خود به شکل پول. پس شکل پولی در اینجا نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کند، از سویی شکل رجعت ارزشی است که نخست با پول پیش‌پرداخت شده است و لذا بازگشت به همان شکل ارزشی است که روند را گشوده است. از سوی دیگر اولین شکل دگرسان شدهٔ ارزشی است که برای نخستین بار به شکل کالا در دوران وارد می‌گردد. هر گاه، آنچنان که در اینجا فرض شده است، کالاهایی که تشکیل دهندهٔ کالا ـ سرمایه‌اند بنا به ارزش خود به فروش روند، آن‌گاه W-W به هم ارز خویش G+g تبدیل شده‌اند. در این شکل G+g (۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ + ۷۸ لیرهٔ استرلینگ = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) است که اکنون کالا ـ سرمایهٔ به سامان رسیده در دست سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. اینک ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش به صورت پول و لذا به شکل معادل عام وجود دارند.

بنابراین در پایان روند، ارزش ـ سرمایه دوباره به همان شکل نخستین خود درآمده است و لذا می‌تواند از نو مانند پول ـ سرمایه همان روند را از سر بگیرد و طی کند.

درست به همین سبب که شکل ابتدایی و نهایی این روند، اشکال پول - سرمایه (G) هستند، ما این شکل از روند گردشی را دورپیمای پول - سرمایه خوانده‌ایم. در پایان این جریان، شکل تغییر نیافته ولی مقدار ارزش پیش‌پرداخت تغییر کرده است.

G+g چیزی جز مبلغی پول با مقدار معین نیست (در مثال ما ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ)، ولی مانند نتیجهٔ دورپیمایی سرمایه، به مثابهٔ کالا - سرمایه‌ای که به سامان رسیده است، این مبلغ پولی متضمن ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است که دیگر مانند نخ درهم ادغام نشده‌اند، بلکه اکنون در جنب یکدیگر قرار گرفته‌اند. سامان یابی آنها به هر یک از آن دو شکل پولی مستقلی داده است. $\frac{۲۱۴}{۲۵۰}$ از مبلغ مزبور ارزش - سرمایه ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ است و $\frac{۳۹}{۲۵۰}$ آن اضافه ارزش ۷۸ لیرهٔ استرلینگی است. این جدایی، که به وسیلهٔ سامان‌یابی کالا - سرمایه حاصل شده است، تنها دارای آن مضمون صوری نیست که ما اکنون دربارهٔ آن صحبت خواهیم کرد. این جدایی در روند تجدید تولید سرمایه کسب اهمیت می‌کند، یعنی برحسب اینکه g کاملا یا قسماً به Gملحق می‌شود یا به هیچ‌وجه به آن ضمیمه نمی‌گردد و لذا بر حسب آنکه به مثابهٔ جزیی از سرمایهٔ اولیه عمل خواهد کرد یا نه، g و G نیز می‌تواند دوران‌های کاملاً مختلفی را طی کنند.

در G' سرمایه از نو به شکل ابتدایی خود G، یعنی به قالب پول برگشته است، ولی به شکلی که وی در آن مانند سرمایه سامان یافته است.

در اینجا اولاً یک تفاوت کمی وجود دارد. ابتدا G یعنی ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ بود. و اکنون G یعنی ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ شده است و این تفاوت در G...G' بیان می‌شود، که دو انتهای کمیّتی مختلف دورپیمایی را نشان می‌دهد و خود حرکت نیز فقط به وسیلهٔ نقطه‌ها بیان شده‌است. G' بزرگ‌تر از G است (G'>G) و M=G'-G یعنی اضافه ارزش. لیکن به عنوان حاصل این دورپیمایی G...G'، آنچه اکنون وجود دارد G' است. این محصولی است که در آن پروسهٔ پیدایش‌اش خاموش گشته است. اکنون G' برای خود با استقلال و بدون وابستگی به حرکتی که او را پدید آورده است، وجود دارد. جنبش پایان یافته و G' به جای آن نشسته است.

ولی G' به مثابهٔ G+g (۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ)، یعنی مانند سرمایهٔ اولیه به اضافه زایدهٔ ۷۸ لیره‌ای آن، در عین حال بیانگر یک رابطهٔ کیفی است، با اینکه این رابطهٔ کیفی خود تنها به صورت رابطه‌ای میان اجزاء یک مجموعهٔ همنام آشکار می‌شود و لذا مانند یک رابطه کمّی وجود دارد. G که سرمایهٔ ابتدایی است و اینک دوباره شکل ابتدایی خود

(۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ) را بازیافته است، اکنون به صورت سرمایهٔ به سامان رسیده وجود دارد. وی نه تنها خویشتن را حفظ کرده بلکه به مثابهٔ سرمایه نیز به سامان رسیده است و از این حیث با g (۷۸ لیرهٔ استرلینگ) که نسبت به سرمایهٔ اولیه مانند زایده و میوهٔ آن، مانند زاد و رودی از آن به شمار می‌آید، متفاوت است. وی به دلیل آنکه به مثابهٔ سرمایه، به سامان رسیده است که همچون ارزش، ارزشی زاییده است. 'G به مثابهٔ رابطهٔ سرمایه‌ای وجود دارد. G دیگر مانند پول ساده جلوه نمی‌کند، بلکه صاف و پوست کنده همچون پول ـ سرمایه قرار گرفته، در ارزشی که ارزش‌زا شده بیان شده و لذا دارای این خاصیت است که می‌تواند ارزش‌افزا شود و بیش از ارزشی که خود دارد بزاید. G به مناسبت رابطه‌اش با بخش دیگری از 'G است که مانند سرمایه پا بر جا شده است، یعنی به مناسبت همان بخشی که خود او طرح‌ریزی کرده، معلول تأثیر علیّ اوست و به مثابهٔ نتیجه‌ای است که جهت عمل آن را تشکیل می‌دهد. بدینسان G همچون مبلغ ارزش‌جلوه‌گر می‌شود که باگونه‌گون بودن درونی خویش، با تفاوتی که از لحاظ وظیفه‌ای (مفهومی) در نهاد آنجا دارد، بیانگر رابطهٔ سرمایه‌ای است.

ولی این فقط بیانی از نتیجهٔ حاصله، بدون توجّه به پروسه‌ای است که خود این نتیجه از آن حاصل می‌شود.

اجزاء ارزشی، از این حیث که اجزاء ارزشند، از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز نیستند، مگر آنکه که آنها به مثابهٔ ارزش اقلام مختلفه و اشیاء مشخص، یعنی با اشکال مصرفی متفاوت و بنابراین مانند ارزش‌های انواع گوناگون کالا مورد توجّه قرار گیرند. این تفاوتی است که از خود آنها به صرف اینکه اجزاء ارزش هستند ناشی نمی‌شود. در پول همه گونه تفاوت کالاها غیرممکن شده است، درست به همان دلیل که پول برای همهٔ آنها شکل معادل مشترک است. یک مبلغ پول ۵۰۰ لیره‌ای مرکب از عناصر همگون یک لیره‌ای است. نظر به اینکه در وجود خالص این مبلغ پول، آنچه باعث پیدایش آن شده غیرممکن گردیده و هرگونه اثر تفاوت‌های ویژه‌ای که هر یک از بخش‌های تشکیل دهندهٔ سرمایه به هنگام روند تولید دارا هستند ناپدید شده است، تنها تفاوتی که اینک می‌ماند در شکل مفهومی مبلغ اصلی (Principal به انگلیسی) که سرمایهٔ اولیهٔ ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگی را تشکیل می‌دهد و زایده‌ای است که مبلغ ارزشی ۷۸ لیرهٔ استرلینگی معرف آن است. فرض کنیم که مثلاً 'G برابر با ۱۱۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، که از آن ۱۰۰=G مبلغ اصل، و ۱۰=M اضافه ارزش است. میان دو بخش تشکیل دهندهٔ مبلغ ۱۱۰

لیره‌ای، برابری مطلق و لذا مفهوما بی‌تفاوتی حکومت می‌کند. هر ده لیرهٔ دلخواهی همواره برابر با $\frac{۱}{۱۱}$ مبلغ کل ۱۱۰ لیره‌ای است، خواه این دو لیره، $\frac{۱}{۱۰}$ از مبلغ اصلی ۱۰۰ لیرهٔ اولیه یا معرف ۱۰ لیرهٔ استرلینگ زیاد شده باشد. بنابراین مبلغ اصلی و مبلغ فرعی یعنی سرمایه و مبلغ اضافی، به مثابهٔ اجزاء مبلغ کل، بیان پذیرند. در مثال ما $\frac{۱۰}{۱۱}$ مبلغ اصل یا سرمایه را تشکیل می‌دهد و $\frac{۱}{۱۱}$ مبلغ اضافی را. پس بدین سبب است که در پایان پروسه هنگامی که سرمایه سامان می‌یابد، رابطهٔ سرمایه‌ای در بیان پولی خود ناملموس به نظر می‌رسد.

صحیح است که این حکم درباره W'(=W+w) نیز صادق است. ولی با این تفاوت که گرچه W و W نیز اجزاء ارزشی متناسب یک تودهٔ همگون کالایی هستند با این وصف می‌توان از W' منشا آن را که P است و وی محصول مستقیم آن به شمار می‌رود دریافت، در صورتی که G'، شکلی که بدون واسطه از دوران سرچشمه می‌گیرد رابطهٔ مستقیم با P ناپدید شده است.

تفاوت غیرملموسی که بین مبلغ اصلی و فرعی وجود دارد و در G' مستتر و بیانگر نتیجهٔ حرکت G...G' است به محض اینکه G' مجدداً به طور فعال مانند پول ـ سرمایه به کار می‌افتد بلافاصله از بین می‌رود. ولی به عکس، در موردی که G' مانند بیان پولی سرمایهٔ صنعتی بارور شده ثابت مانده است، تفاوت مزبور نیز باقی می‌ماند. دورپیمایی پول ـ سرمایه هرگز نمی‌تواند با G' آغاز شود (با اینکه اکنون G' مانند G عمل می‌کند)، این دورپیمایی تنها با G شروع می‌شود یا به عبارت دیگر هرگز به عنوان بیان رابطهٔ سرمایه‌ای آغاز نمی‌شود بلکه فقط به شکل پیش‌پرداخت ارزش ـ سرمایه عمل می‌کند. به محض اینکه ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از نو همچون سرمایه اولیه گردیدتا از نو ارزش افزا شود، این مبلغ به جای آنکه نقطهٔ بازگشت به شمار آید نقطهٔ مبدا را تشکیل می‌دهد.

به جای سرمایه‌ای به مبلغ ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ اکنون سرمایه‌ای بالغ بر ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌پرداخت شده است، یعنی پولی بیش از پیش و ارزش ـ سرمایه‌ای بیشتر از گذشته، ولی نسبت به دو جزء تشکیل دهندهٔ آن ناپدید شده است و کاملا چنین می‌کند که گویا از ابتدا به جای ۴۲۲ لیره، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به مثابهٔ سرمایه به کار افتاده است.

وظیفهٔ فعال پول ـ سرمایه به هیچ‌وجه در این نیست که خود را به صورت G نمایش دهد. بیان ویژهٔ آن به مثابهٔ G'، بیشتر وظیفه‌ای از آن W' است. حتی در گردش سادهٔ

کالایی، یعنی ۱) $G-W_1$، ۲) $G-W_2$، G در $G-W^2$ یعنی معاملهٔ دومی فعال می‌شود. نمایش آن همچون G فقط نتیجه‌ای است از معاملهٔ نخستین، که به برکت آن مانند شکل دگرسان شدهٔ W_1 وارد میدان می‌شود. رابطهٔ سرمایه‌ای که G' در بر دارد، یعنی نسبت یکی از اجزاء آن به مثابهٔ ارزش ـ سرمایه، به جزء دیگر که زاینده ارزشی آن است، هنگامی مسلماً معنای وظیفه‌ای به دست می‌آورد که در اثر تکرار پیوستهٔ دورپیمایی G...G'، G' به دو گردش یعنی به دوران سرمایه و دوران اضافه ارزش، تقسیم شود و لذا دو جزء مزبور نه تنها از لحاظ کمی بلکه از جهت کیفی نیز وظایف مختلفی را انجام دهند، یا به دیگر سخن G وظیفهٔ دیگری غیر از g ایفا کنند. ولی شکل G...G' به خودی خود متضمن مصرف سرمایه‌دار نیست بلکه آنچه صریحاً بیان می‌کند عبارت از خودافزایی و انباشت است و انباشت نیز قبل از هر چیز بیانگر نمو ادواری آن پول ـ سرمایه‌ای است که پیوسته از نو پیش پرداخته می‌شود.

با وجود شکل غیرملموسی که سرمایه دارد با وجود این $G'=G+g$ عبارت از پول ـ سرمایه در شکل سامان یافتهٔ آن است، یعنی پولی که پول زاییده است. ولی در اینجا باید تفاوت وظیفه‌ای پول ـ سرمایه را با نخستین مرحله، یعنی $G-W<{}^{A}_{Pm}$ دریافت. در این مرحلهٔ نخست، G به مثابهٔ پول به گردش در می‌آید و اگر مانند پول ـ سرمایه به کار می‌رود فقط از آن جهت است که وی تنها در حالت نقدی می‌تواند وظیفهٔ پولی را انجام دهد و با عناصر P، که در برابر وی به صورت کالا قرار گرفته‌اند، یعنی A و Pm، مبادله شود. در این عمل دورانی وی تنها به مثابهٔ پول به کار می‌افتد. ولی نظر به اینکه این عمل، نخستین مرحلهٔ روند ارزش ـ سرمایه است، و از آنجا که کالاهای مورد خرید (Pm,A)، شکل مصرفی ویژه‌ای دارند، G در عین حال وظیفهٔ پول ـ سرمایه را ایفا می‌کند. ولی G' که مرکب از G ارزش ـ سرمایه و g یعنی اضافه ارزشی است که زاییدهٔ آن است، بیانگر ارزش ـ سرمایهٔ بارور شده، نمودار هدف، نتیجه و وظیفهٔ مجموع روند دورپیمایی سرمایه است.

این امر که G' نتیجهٔ مزبور را در شکل پولی و به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ سامان یافته مجسم می‌سازد از آنجا ناشی نمی‌شود که وی شکل پولی سرمایه و پول ـ سرمایه است، بلکه به عکس از آنجاست که وی سرمایه ـ پول، سرمایهٔ به شکل پول است. یعنی سرمایه‌ای است که پروسه را با این شکل آغاز نموده و به صورت پول پیش‌پرداخت شده است. بازگشت به شکل پول، چنانکه دیده شد، وظیفهٔ کالا ـ سرمایه، W' است، نه

از آن پول - سرمایه. اما آنچه مربوط به تفاوت میان G' و G است باید گفت که این تفاوت (g) فقط شکل پولی w یعنی زایدهٔ W است و بس. G' فقط از آن جهت برابر با G+g است که W' مساوی با W+w بود. بنابراین در W' است که این تفاوت وجود دارد و نسبت میان ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که وی زاییده در آن نیز موجود و بیان شده است، پیش از آنکه این هر دو به G' یعنی به مبلغی پول تحویل گردند، که در آن دو جزء ارزشی به طور مستقل در برابر یکدیگر قرار گیرند و لذا امکان انجام وظایف مستقل و متفاوتی پیدا کنند.

G' فقط عبارت از نتیجهٔ سامان یابی W' است. W' مانند G' تنها صورت‌های مختلفه، شکل کالایی و شکل پولی ارزش سرمایهٔ بارور شده‌اند و هر دو در این امر مشترکند که ارزش - سرمایهٔ بارور شده هستند. هر دو، سرمایه به سامان رسیده‌اند زیرا ارزش - سرمایه از این حیث که ارزش - سرمایه است به ضمیمهٔ اضافه ارزش یعنی نتیجه‌ای که از آن مشخص است و به وسیلهٔ خود او به دست آمده، در هر دو وجود دارد، گو اینکه این رابطه تنها در کل غیرمحسوس رابطهٔ بین دو قسمت از مبلغی پول یا از آن ارزش - کالایی بیان می‌شود. ولی به مثابهٔ بیان خارجی سرمایه نسبت به اضافه ارزشی که خود به وجود آورده و از آن متفاوت است، و لذا همچون بیان خارجی ارزش بارور شده، G' و W' همانندند و بیانگر چیز واحدی هستند که فقط با اشکال مختلفی بیان می‌شود. تمایز این دو از یکدیگر در این نیست که یکی پول - سرمایه و دیگری کالا - سرمایه است بلکه آنها از لحاظ پول بودن و کالا بودن از هم مشخص می‌شوند. تا آنجا که آنها بیان کنندهٔ ارزش بارور شده و نمودار سرمایه‌ای هستند که به مثابهٔ سرمایه به کار افتاده است، فقط مبین نتیجهٔ عمل سرمایهٔ مولد یعنی تنها وظیفه‌ای هستند که به وسیلهٔ آن ارزش - سرمایه ارزش می‌زاید. وجه مشترک آنها در این است که هر دوی آنها، پول - سرمایه و کالا - سرمایه، حالاتی از زیست سرمایه هستند. یکی سرمایه در قالب پول و دیگری در قالب کالا. بنابراین وظایف ویژهٔ متفاوت آنها نمی‌تواند چیز دیگری جز تفاوت بین وظیفهٔ پول و وظیفهٔ کالا باشد. کالا - سرمایه، به مثابهٔ محصول مستقیم روند تولید سرمایه‌داری، علایم این منشا را با خود دارد و لذا از لحاظ شکل معقول‌تر و محسوس‌تر از پول - سرمایه است، که در آن هرگونه اثری از این پروسه غیرممکن است و هم‌چنانکه به طور کلی، هر شکل مصرفی ویژه کالا، در پول محو می‌گردد. پس بنابر آنچه گفته شد فقط آن‌گاه که G' خود به مثابهٔ کالا - سرمایه عمل می‌کند و خود، محصول بدون واسطه

روند تولید است نه شکل دگرسان شدهٔ این محصول و لذا فقط آن‌گاه که مورد تولید عبارت از خود مصالح پولی است، شکل غریب و شگفت آور G' ناپدید می‌شود. مثلاً در مورد تولید طلا فرمول چنین خواهد بود: $G\text{-}W<^{A}_{Pm}...P...G'\ (G+g)$، که در آن G' مانند کالا ـ محصول عمل می‌کند زیرا P بیش از آن طلایی که در نخستین G یعنی در پول ـ سرمایه پیش‌پرداخت شده بود، طلا تحویل می‌دهد. پس در اینجا جنبهٔ غیرعقلانی اکسپرسیون $G...G'(G+g)$، که در آن جزیی از یک مبلغ پول همچون ما در جزء دیگری از همان مبلغ جلوه می‌کند، ناپدید می‌گردد.

IV ـ دورپیمایی تام

دیدیم که روند دورانی پس از نخستین مرحلهٔ خود $G\text{-}W<^{A}_{Pm}$، به وسیلهٔ P گسیخته می‌شود. کالاهای A و Pm که در بازار خریداری شده‌اند اکنون، مانند اجزاء مادّی و ارزشی سرمایه بارآور مصرف می‌شوند، و محصول این مصرف عبارت از کالایی است ـ W' ـ که از لحاظ مادّی و ارزشی تغییر یافته است. روند گسیختهٔ دورانی G-W باید به وسیلهٔ W-G تکمیل شود. ولی همچون محمل این دومین و آخرین مرحلهٔ دورانی، W'، که کالایی است از لحاظ مادّی و ارزشی متفاوت با W اولی، پدیدار می‌شود. بدینسان سلسلهٔ دورانی چنین مطرح می‌شود: ۱) $G\text{-}W_1$، و ۲) $W'_2\text{-}G'$، که ضمن آن، در اثنای مرحلهٔ دوم، کالای دیگری جانشین کالای نخستین W_1 شده است که دارای ارزش بیشتر و شکل مصرفی متفاوتی به صورت W_2 است، و این امر به هنگام انقطاعی که سبب آن عمل P، یعنی تولید W' بر پایهٔ عناصر W است، و خود اشکال وجودی سرمایهٔ مولد P به شمار می‌روند، وقوع یافته است. به عکس، آن نخستین شکل پدیده‌ای سرمایه که در برابر ما قرار داشت (کتاب اول، فصل چهارم)[۵۲] یعنی G-W-G' (که بدین طریق تجزیه شده است: ۱) $G\text{-}W_1$، ۲) $W_1\text{-}G'$) همان کالای واحد را دوبار نشان می‌دهد. دوباره همان کالاست که در مرحلهٔ نخستین، پول به آن تبدیل می‌شود و در مرحلهٔ دوم به صورت پول بیشتر برمی‌گردد. با وجود این تفاوت اساسی، هر دو دوران در این امر مشترکند که در اولین مرحلهٔ آنها پول به کالا و در مرحلهٔ دوم کالا به پول تبدیل می‌گردد، یا به دیگر سخن، پولی که در مرحلهٔ نخست خرج شده است از نو به

---

۵۲. نگاه کنید به جلد اول کاپیتال، ترجمهٔ فارسی، صفحات ۱۶۲-۱۶۹ - م

مرحلهٔ دوم سرازیر می‌شود. از سویی این دوباره جاری شدن پول به مبدأ حرکت خود و از سوی دیگر افزایش پول بازگشته نسبت به آنچه پیش‌پرداخت شده نیز بین هر دوی آنها مشترک است.

به این دلیل است که G-W...W'-G' در فرمول عام G-W-G' متضمر است. نتیجهٔ دیگری که علاوه بر این حاصل می‌شود این است که در هر دو دگرگونی ناشی از دوران، یعنی در G-W و W'-G' هر بار وجودهای ارزشی برابر مقدار و همزمان حاضری در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و با هم پا به پا می‌شوند. تغییر ارزشی، منحصراً مربوط به دگرسانی P، یعنی روند تولید است که همچون تغییر واقعی سرمایه در مقابل ناممکن‌های صرفاً صوری دوران، مشهود می‌شود.

اکنون مجموع حرکت G-W...P...W'-G' یا شکل روشن آن را، که عبارت است از $G\text{-}W<^{A}_{Pm}...W'(W+w)\text{-}G'(G+g)$، مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا سرمایه مانند ارزشی جلوه می‌کند که از یک سلسله دگرگونی‌های به هم وابسته و وابسته به یکدیگر می‌گذرد، یعنی سلسله تغییراتی را می‌پیماید که جمعاً مراحل یا مراتب تمام روند را تشکیل می‌دهند. دو تا ازاین مراحل متعلق به محیط دوران هستند و یکی از آنها مربوط به روند تولید است.

در هر یک از این مراحل، ارزش ـ سرمایه چهرهٔ دیگری پیدا می‌کند، که هر یک از آن چهره‌ها با وظیفهٔ متفاوت و ویژه‌ای مطابقت دارد. در درون این حرکت نه تنها ارزش پیش‌ریخته باقی می‌ماند بلکه نمو می‌کند و بر مقدار خود می‌افزاید. سرانجام در آخرین مرحله، ارزش ـ سرمایه به همان شکلی که در آغاز پروسهٔ کل ظاهر شده بود برمی‌گردد. به همین سبب است که این پروسهٔ کل یک روند دورپیمایی است.

دو شکلی که ارزش ـ سرمایه در درون مراحل دورانی خود اختیار می‌کند عبارتند از شکل پول ـ سرمایه و شکل کالا ـ سرمایه و آن شکلی از ارزش ـ سرمایه که مربوط به مرحلهٔ تولیدی است عبارت از شکل سرمایهٔ بارآور (مولد) است. سرمایه‌ای که در جریان دورپیمایی کل خود این اشکال را می‌پذیرد و دور می‌افکند و طی هر کدام از آنها وظیفهٔ منطبق با آن مرحله را انجام می‌دهد، سرمایهٔ صنعتی است ـ صفت صنعتی در اینجا به آن سرمایه‌ای اطلاق می‌شود که هر یک از رشته‌های تولید به دست آمده را به شیوهٔ سرمایه‌داری فرا می‌گیرد.

بنابراین پول ـ سرمایه، کالا ـ سرمایه و سرمایهٔ بارآور، در اینجا معرف انواع

سرمایه‌های مستقل نیستند، که وظایف آنها نیز مضمون رشته‌های کار مستقل و جدا از یکدیگر را تشکیل داده باشند. آنها در این مورد فقط اشکال وظیفه‌ای سرمایهٔ صنعتی را نشان می‌دهند که هر سه شکل را پی در پی به خود می‌گیرد.

دورپیمایی سرمایه فقط آن‌گاه به نحو عادی پیش می‌رود که مراحل مختلف آن بی‌وقفه از یکی به دیگری منتقل شود. چنانچه توقفی در مرحلهٔ نخستین G-W بروز کند، آن‌گاه پول ـ سرمایه به صورت گنج راکد می‌ماند، و اگر این توقف درمرحلهٔ تولید پیدا شود، در آن صورت از سویی وسایل تولید معطل می‌مانند، در حالی که از سوی دیگر نیروی کار بی‌اشتغال می‌شود. هرگاه توقف در آخرین مرحله W'-G' حادث شود آن‌گاه کالاهای آکنده و فروش نرفته جریان دورانی را مسدود می‌سازند.

از سوی دیگر، طبع موضوع حکم می‌کند که خود دورپیمایی، توقف سرمایه را در هر یک از بخش‌های پویه‌ای برای مدت معینی مشروط سازد. سرمایهٔ صنعتی در هریک از مراحل خود به شکل مشخصی به پول ـ سرمایه، سرمایهٔ مولد و کالا ـ سرمایه پایبند است. فقط پس از آنکه سرمایهٔ مزبور وظیفهٔ منطبق با هریک از مراحل را به انجام رساند، شکلی را به دست می‌آورد که با آن می‌تواند مرحلهٔ جدید دگرگونی را از سر بگذراند.

برای اینکه این امر را روشن سازیم، در مثال خود چنین فرض کرده‌ایم که ارزش ـ سرمایهٔ آن توده‌ای از کالا که در مرحلهٔ تولید به دست آمده است برابر با کل مبلغ ارزشی باشد که در آغاز به پول واریز شده است، یا به دیگر سخن، این طور فرض شده است که تمام ارزش ـ سرمایهٔ به پول پیش‌ریخته همواره یک جا از مرحله‌ای به مرحلهٔ بعدی منتقل می‌شود. ولی ما پیش از این دیده‌ایم (کتاب اول، فصل ششم)[۵۳] که جزیی از سرمایهٔ ثابت، وسایل کار به معنای خاص (مثلاً ماشین آلات)، همواره در تعداد کمابیش بزرگی از تکرار همان پروسه ـ به معنای خاص (مثلاً ماشین آلات)، همواره در تعداد کمابیش بزرگی از تکرار همان پروسه‌های تولیدی از نو به کار می‌روند، و بنابراین ارزش آنها فقط به طور جزئی به محصول منتقل می‌شود، مسئلهٔ اینکه تا چه اندازه این وضع، روند دورپیمایی سرمایه را تغییر می‌دهد، بعداً نشان داده خواهد شد. فعلاً همین قدر کافی است مطلب زیرین را متذکر شویم: در مثال مورد اختیار ما، ارزش سرمایهٔ

۵۳. نگاه کنید به جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) صفحات ۲۰۴-۲۱۲

مولد که برابر با ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ فرض شده، فقط شامل فرسایش متوسط ساختمان‌های صنعتی، ماشین‌آلات و غیره است و بنابراین فقط شامل آن جزء ارزشی است، که ساختمان‌ها و ماشین‌آلات، به هنگام تبدیل ۱۰۶۰۰ فوند پنبه به ۱۰۰۰۰ فوند نخ، به نخی منتقل می‌کنند، که نتیجهٔ پروسهٔ ریسندگی یک هفتهٔ ۶۰ ساعته است. بنابراین در وسایل تولیدی که سرمایهٔ ثابت پیش‌ریختهٔ ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگی به آنها تبدیل شده است، وسایل کار، ساختمان‌ها، ماشین‌آلات و غیره به نحوی وارد می‌شوند که گویی آنها را از بازار در برابر اجاره بهایی هفتگی کرایه کرده‌اند. با این وصف این امر مطلقاً تغییری در مسئله مطرح شده نمی‌دهد. همین قدر کافی است که مقدار نخ تولید شده در هفته، یعنی ۱۰۰۰۰ فوند را در هفته‌های سال‌های مشخص مورد محاسبه ضرب نمود تا تمام ارزش وسایل تولید خریداری شده‌ای که در این مدت به محصول منتقل شده است، معلوم شود. روشن است که پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته، پیش از آنکه بتواند مانند سرمایهٔ مولد P به کار افتد بایستی ابتدا به این وسایل تبدیل شود و لذا از نخستین مرحله که G-W است بیرون آید. نیز در مثال ما روشن است که ارزش ـ سرمایه‌ای که در اثنای روند تولید در نخ فرو می‌رود، یعنی ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ نمی‌تواند قبل از آماده شدن نخ، به مثابهٔ جزء تشکیل دهندهٔ ۱۰۰۰۰ فوند نخ، در مرحلهٔ دورانی W'-G' وارد شود. نخ را پیش از آنکه رشته شود نمی‌توان فروخت.

در فرمول عام، محصول P مانند چیز مادّی‌ای که متمایز از عناصر سرمایهٔ مولد است تلقی می‌شود، همچون شیئی دیده می‌شود که زندگی آن از پروسهٔ تولید جدا شده و دارای شکل مصرفی متفاوتی نسبت به عناصر تولید است. و هرگاه نتیجهٔ روند تولید به عنوان شیء وارد میدان می‌شود همواره چنین است، ولو اینکه جزیی از محصول از نو به مثابه عامل تجدید تولید به‌کار رود. چنین است در مورد گندم که مانند بذر در تولید خودش به‌کار می‌رود، ولی محصول فقط عبارت از گندم است و لذا دارای چهره‌ای متمایز از عواملی از قبیل نیروی کار، ابزار و کود است که با آن یکی شده‌اند. ولی رشته‌های مستقلی از صنعت وجود دارند که محصول روند تولید، نه محصول مادی تازه و نه کالاست. در میان این قبیل صنایع تنها آنکه اهمیت اقتصادی دارد عبارت است از صنایع ارتباطی، خواه صنایع حمل و نقل به معنای اخص باشد که برای حمل کالا و یا نقل انسان برقرار شده، و خواه ویژهٔ انتقال اطلاعات، نامه‌ها، تلگراف‌ها و غیره باشد.

آ.چو پ رف[۵۴] [۵۵] در این باره می‌گوید:

«کارخانه‌دار می‌تواند ابتدا اجناسی تولید و سپس مصرف کنندگانی برای آن جستجو کند.»

(محصول وی، آن‌گاه که آماده شد و از روند تولید بیرون آمد مانند کالا وارد دوران می‌شود، که خود از این پروسه جداست).

«بدینسان تولید و مصرف مانند دو عملی که از لحاظ زمانی و مکانی جدا هستند دیده می‌شوند. در صنعت حمل و نقل، که محصولات جدیدی تولید نمی‌کند ولی فقط به این اکتفا می‌کند که مردم و اشیاء را نقل مکان دهد، این دو عمل با یکدیگر منطبق می‌شوند. خدمات (انتقال مکان) ـ باید در همان لحظه‌ای که تولید می‌شوند مصرف شوند. به همین دلیل شعاع عملی که راه‌آهن‌ها می‌توانند مشتریان خویش را جستجو کنند حداکثر از هر دو جهت ۵۰ ورست (۵۳ کیلومتر) است».

نتیجه ـ اعم از آنکه انسان‌ها یا کالاها مورد حمل و نقل باشند ـ عبارت از تغییری است که از لحاظ محلی در وجود آنها پیدا می‌شود، مثلاً نخ به جای آنکه در انگلستان، محل تولید خود، باشد اکنون در هندوستان است.

ولی آنچه صنعت حمل و نقل به فروش می‌رساند همان خود تغییر محل است. نتیجهٔ مفیدی که به بار می‌آید، با روند حمل و نقل یعنی با پروسهٔ تولید صنعت حمل و نقل، پیوند ناگسستنی دارد. آدم‌ها و کالاها با وسایل حمل و نقل مسافرت می‌کنند و نفس مسافرت این وسایل و تغییر محل آنها، درست همان پروسهٔ تولیدی است که انجام می‌دهند. نتیجهٔ مفید فقط طی روند تولید مصرف‌پذیر است و این نتیجه، مانند شیء مصرفی که از این پروسه متفاوت باشد و پس از تولیدش مثل جنس تجاری عمل کند و به عنوان کالا به گردش در آید، وجود ندارد. اما ارزش مبادلهٔ این نتیجهٔ سودمند، مانند هر کالای دیگر، به وسیله ارزش عناصر تولیدی معین می‌شود که در آن مصرف شده (نیروی کار و وسایل تولید) به علاوهٔ اضافه ارزش، یعنی آن اضافه ارزشی که در اثر اضافه کار کارگران شاغل در صنعت حمل و نقل ایجاد شده است. این نتیجهٔ سودمند از

---

۵۴. A. Tchuprov : Xe e3HoAopomHoe XO3RNCTBo (اقتصاد راه‌آهن) مسکو ۱۸۷۵ صفحات ۶۹-۷۰

۵۵. چوپ رف، الکساندر ایوانویچ (۱۸۴۲-۱۹۰۸) - اقتصاددان و آمارشناس روسی از مکتب لیبرال، متخصص در امور راه‌آهن. - م

لحاظ مصرف نیز کاملاً مانند کالاهای دیگر است. چنانچه به تنهایی مصرف شود، ارزش‌اش با مصرف آن نابود می‌شود، ولی اگر به طور بارآور مصرف شود، به نحوی که خود آن یکی از مراحل تولیدی کالایی که مورد حمل و نقل قرار گرفته به شمار آید، آن‌گاه ارزش آن مانند ارزش الحاقی به خود کالا منتقل می‌شود. بنابراین فرمول برای صنعت حمل و نقل چنین می‌شود:

$G\text{-}W <^{A}_{Pm} \ldots P\text{-}G'$، زیرا خود پروسهٔ تولید، نه محصولی که از آن جدایی‌ناپذیر باشد، مورد خرید و مصرف قرار می‌گیرد. بدینسان فرمول مزبور تقریباً درست دارای همان شکلی است که در مورد تولید فلزات بهادار وجود دارد، فقط با این تفاوت که در اینجا 'G شکل تغییریافتهٔ آن نتیجهٔ سودمندی است که در اثنای روند تولید به وجود می‌آید، نه آن شکل طبیعی طلا و نقره‌ای که طی پروسهٔ تولید این فلزات ایجاد می‌شود و از آن بیرون می‌جهد.

سرمایهٔ صنعتی یگانه شیوهٔ زندگی سرمایه است، که در آن نه تنها تملک اضافه ارزش یا اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفهٔ سرمایه است. بنابراین سرمایهٔ صنعتی تعیین‌کنندهٔ خصلت تولید سرمایه‌داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه‌داران و کارگران مزدور ملازمه دارد. به تدریج که سرمایهٔ صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا می‌کند، عملکرد و سازمان اجتماعی روند کار و لذا نوع اقتصادی - تاریخی جامعه نیز دگرگون می‌شود. انواع دیگر سرمایه، که پیش از سرمایهٔ صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سپری شده یا در حال نابودی پیدا شده‌اند نه تنها تابع آن می‌شوند و مکانیسم وظایف‌شان در انطباق با آن تغییر می‌یابد، بلکه براساس آن نیز حرکت می‌کنند، و لذا بنابر همین اساسی که یافته‌اند می‌زیند و می‌میرند، می‌مانند و می‌افتند. پول - سرمایه و کالا - سرمایه‌ای که با وظایف خویش به مثابه عاملین رشته‌های ویژهٔ کسب و کار، در جنب سرمایهٔ صنعتی ظهور می‌کند، تنها عبارت از آن شیوه‌های زیست اشکال وظیفه‌ای مختلفی هستند که سرمایهٔ صنعتی در درون محیط دوران پی در پی به دست می‌آورد و به دور می‌افکند. اینها شیوه‌های زیستی هستند که در نتیجهٔ تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته‌اند.

از سویی دور 'G...G با گردش عمومی کالاها در می‌آمیزد، از درون آن می‌رود و به درون آن می‌آید و جزیی از آن می‌شود. از سوی دیگر این دور برای شخص سرمایه‌دار، حرکت خاص و خودمختاری از ارزش - سرمایه را تشکیل می‌دهد، که

جزیی از آن در درون گردش عمومی کالاها و جزء دیگر در خارج از آن انجام می‌شود، ولی همواره خصلت مستقل خود را حفظ می‌کند. این اولاً بدان دلیل است که دو مرحلهٔ حرکت یعنی G-W و W'-G' که در محیط دوران انجام می‌گیرند به مثابهٔ مراحل حرکت سرمایه‌داری ویژگی‌های وظیفه‌ای مشخصی هستند. در G-W وظیفهٔ جزء W به مثابهٔ نیروی کار و وسایل تولید، از لحاظ ماهوی معین است و در W'-G' ارزش ـ سرمایه به ضمیمهٔ ارزش به سامان می‌رسد. ثانیاً بدین سبب که روند تولیدی P، مصرف مولد را در بر دارد. سوم آنکه بازگشت پول به نقطهٔ عزیمت خود، حرکت G...G' را به صورت دور فرو بسته و در خود محصوری در می‌آورد.

بنابراین از سویی هر سرمایهٔ انفرادی در هر دو مرحلهٔ دورانی خود، G-W و W'-G'، عاملی از گردش عمومی کالاها را به وجود می‌آورد و در درون آن همچون پول یا کالا چنان عمل می‌کند یا آن چنان می‌چسبد که خود، حلقه‌ای از سلسلهٔ عمومی تغییرات جهان کالایی، می‌شود. از سوی دیگر سرمایهٔ مزبور در داخل دوران عمومی، دورپیمایی ویژه و مستقل خویش را انجام می‌دهد که طی آن، محیط تولیدی مرحلهٔ انتقالی بیش نیست، و سرمایه به همان شکلی برمی‌گردد که در آغاز حرکت خود از دست داده بود. سرمایه در درون دورپیمایی ویژهٔ خود، که متضمن دگرگونی واقعی آن در روند تولید است، در عین حال قدر ارزشی خویش را نیز تغییر می‌دهد. نه تنها به مثابه پول ـ ارزش، بلکه همچون پول ـ ارزشی بزرگتر شده و رشد یافته برمی‌گردد.

سرانجام اگر W-G...P...W'-G' را مانند شکل ویژهٔ روند دورپیمایی سرمایه، در جنب اشکال دیگری که بعداً بررسی خواهیم کرد، مورد توجّه قرار دهیم آن‌گاه شکل مزبور با خصوصیات زیرین بیان می‌شود:

۱ـ مانند دورپیمایی پول ـ سرمایه جلوه می‌کند، زیرا سرمایهٔ صنعتی به صورت پول و به مثابه پول ـ سرمایه مبدأ حرکت و نقطهٔ بازگشت تمام روند را تشکیل می‌دهد. خود فرمول بیانگر آن است که در اینجا پول به مانند پول خرج نشده بلکه فقط پیش‌پرداخت شده و بنابراین فقط شکل نقدی سرمایه، پول ـ سرمایه است. از سوی دیگر فرمول مزبور نشان می‌دهد که ارزش مبادله، هدف تعیین شدهٔ حرکت است نه ارزش مصرف. درست به همین دلیل که صورت نقدی ارزش، شکل تجلی مستقل و ملموس آن است، شکل دورانی G...G'، که نقطهٔ آغاز و انجامش پول واقعی است، به محسوس‌ترین وجهی نشان می‌دهد که کسب پول علت محرکهٔ تولید سرمایه‌داری است. روند تولید تنها

به مثابهٔ حلقهٔ واسط اجتناب‌ناپذیر، مانند حادثهٔ ناگزیری در راه کسب پول جلوه می‌کند. به همین دلیل همهٔ ملت‌هایی که تحت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری قرار دارند پی در پی دچار سرگیجهٔ خواست کسب پول، بدون واسطهٔ تولید، می‌شوند.

۲ـ منزلگاه تولید، یعنی نقش P، در این دورپیمایی عبارت است از انقطاع دو مرحلهٔ دورانی G-W...W'-G'، که به نوبهٔ خود فقط توسلی است بـه دوران سـادهٔ G-W-G'. پروسهٔ تولید در خود چهرهٔ روند دورپیمایی، رسماً و صریحاً نشان دهندهٔ نقشی است که این پروسه در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، صرفاً به مثابهٔ وسیله بارورسازی ارزش اولیه، ایفا می‌کند و لذا بیانگر این امر است که نفس متمول شدن هدف ویژهٔ این تولید است.

۳ـ نظر به اینکه سلسله مراتب مرحله‌ها از G-W آغاز مـی‌شود، حـلقهٔ دوم دوران W'-G' است. پس نقطهٔ عزیمت عبارت از G یعنی پول ـ سرمایه‌ای است که باید بارور شود و نقطهٔ انتها G' یعنی پول و سرمایهٔ بارور شده G+g است، که در آن G به مثابهٔ سرمایهٔ سامان یافته در کنار تولید خود g نمودار می‌شود. این امر دورپیمایی G را از هر دو چرخش P و W' از دو لحاظ متمایز می‌سازد. از سویی از جهت شکل پولی هر دو سوی چرخش، ولی پول شکـل حـیاتی مسـتقل و مـلموس ارزش است، یـعنی ارزش محصول در شکل ارزشی استقلال یافتهٔ خود است که در آن هـرگونه اثـری از ارزش مصرف کالاها محو شده است، از سوی دیگر ضروری نیست که شکل P...P به صورت P...P' (P+P) درآید و در شکل W...W' مطلقاً هیچ‌گونه تفاوت ارزشی بین دو طرف آن مشهود نیست. بنابراین فرمول G...G' به این دلیـل خـصلت نـماست کـه از سـوی ارزش ـ سرمایه، نقطهٔ حرکت و ارزش ـ سرمایهٔ بارور شده نقطهٔ بازگشت را به نحوی تشکیل می‌دهد که واریز ارزش ـ سرمایه به مثابهٔ وسیله، و سرمایهٔ بارور شده به مـثابهٔ هدف مجموع جریان جلوه‌گر می‌شوند و از طرف دیگر بدان دلیل که ایـن رابـطه بـه صورت پول، یعنی در شکل ارزشی مستقل و لذا به صورت پول ـ سرمایه‌ای که پول می‌زاید، بیان می‌شود. تولید اضافه ارزش به وسیلهٔ ارزش، نه تنها به مثابهٔ آلفا و گامای[۵۶] پروسه نشان داده می‌شود، بلکه در شکل خیره‌کننده پول به نـحو چشـمگیر آشکـار

---

۵۶. آلفا و گاما نخستین و آخرین حروف الفبای یونانی در ادبیات اروپایی به منظور بیان یکسان بودن امری یا عملی از آغاز تا پایان خود اصطلاح شده است. در زبان فارسی می‌توان آن را از لام تا کام یا از الف تا یا ترجمه نمود. ولی بنا به شیوه‌ای که در ترجمهٔ جلد اول کاپیتال اختیار نموده‌ایم ترجیح داده‌ایم که همچنان به متن وفادار مانده، در زیرنویس توضیح دهیم. ـ م

می‌شود.

۴ـ از آنجاکه G، یعنی پول ـ سرمایه‌ای که به مثابهٔ نتیجهٔ W'-G' به سامان رسیده و مکمل و پایان دهندهٔ مرحلهٔ G-W است، مطلقاً در همان شکلی قرار دارد که به هنگام گشایش نخستین دورپیمایی خود داشته است، می‌تواند هم‌چنانکه از این دور بیرون آمده، از نو به صورت پول ـ سرمایهٔ بزرگتر شده (انباشته): G'=G+g، همان دورپیمایی را از سر گیرد. لااقل خود شکل G...G' مبین این امر نیست که به هنگام تکرار دورپیمایی، گردش g از گردش G جدا می‌شود. بنابراین چنانچه دورپیمایی پول ـ سرمایه را صرفنظر از تکرار آن مورد توجّه قرار دهیم، از لحاظ صوری فقط بیانگر روند ارزش‌زایی و انباشت است. مصرف در آن تنها به صورت مصرف مولد، به وسیلهٔ $G\text{-}W <^{A}_{Pm}$ بیان شده و این یگانه مصرفی است که در این دورپیمایی سرمایهٔ انفرادی مستتر است.

از جانب کارگر G-A عبارت از A-G یا W-G است و لذا نخستین مرحلهٔ دوران است که واسطهٔ مصرف انفرادی وی می‌شود، یعنی A-G-W (وسایل زندگی). دومین مرحله که عبارت از G-W است دیگر در دورپیمایی سرمایهٔ انفرادی وارد نمی‌شود، ولی این مرحله به وسیلهٔ آن به راه افتاده و از جانب آن مفروض بوده است، زیرا کارگر برای آنکه بتواند پیوسته به مثابه مادهٔ قابل بهره‌کشی سرمایه‌دار در بازار یافت شود پیش از هر چیز دیگر باید زنده باشد و لذا باید خود را از راه مصرف انفرادی حفظ کند. ولی خود این مصرف، در اینجا فقط مانند شرط مصرف مولد نیروی کار به وسیلهٔ سرمایه، مفروض شده و بنابراین فقط تا آن حد است که کارگر با مصرف شخصی، خویشتن را به مثابه نیروی کار حفظ و تجدید تولید می‌کند. اما Pm یعنی کالاهای واقعی که وارد چرخه می‌شوند، به غیر از مصالح تغذیهٔ مصرف مولد چیز دیگری نیستند. عمل A-G وسیله‌ای است برای مصرف فردی کارگر، یعنی تبدیل وسایل زندگی به گوشت و خون وی. درست است که سرمایه‌دار نیز باید آنجا باشد و لذا باید زندگی و مصرف کند تا بتواند به مثابهٔ سرمایه‌دار وارد عمل شود. در واقع برای تأمین این منظور همین قدر کافی است که وی نیز مانند کارگر مصرف کند و بنابراین در این شکل از روند دورانی بیش از این فرض نشده و حتی خود این فرض هم از لحاظ صوری بیان نشده است، زیرا فرمول با G' بسته می‌شود و لذا با نتیجه‌ای پایان می‌یابد که بلافاصله می‌تواند به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ افزایش یافته وارد عمل شود.

فروش 'W مستقیماً در 'G'-W مستتر است. ولی آنچه از طرفی 'G'-W، یعنی فروش است از جانب دیگر G-W، یعنی خرید است و کالا برای اینکه وارد پروسهٔ مصرف شود فقط از لحاظ ارزش مصرفش خریداری می‌شود (صرفنظر از فروش‌های واسطه‌ای) و این اعم از آن است که کالای مورد خرید بر حسب ماهیت خود به مصرف انفرادی رسد و یا به طور مولد مصرف شود. ولی این مصرف در چرخهٔ سرمایهٔ انفرادی که محصول آن 'W است وارد نمی‌شود. این محصول در واقع به مثابهٔ کالای فروشی از این چرخه به دور افکنده شده است. 'W به نحو بارزی برای مصرف غیرتخصیص داده شده است. به همین جهت است که ما نزد مفسرین سیستم مرکانتی‌لی (که فرمول 'G-W...P...W'-G اساس آن را تشکیل می‌دهد)، به موعظه‌های مفصلی برمی‌خوریم مبنی بر اینکه شخص سرمایه‌دار باید فقط مانند کارگر مصرف کند و ملت سرمایه‌دار می‌بایست مصرف کالاهای خود و به طور کلی پروسهٔ مصرف را به ملت‌های دیگری که نادان‌ترند واگذارد و به عکس خود باید مصرف مولد را به منزلهٔ وظیفهٔ اصلی زندگی خویش بشمارد. این موعظه‌ها، چه از لحاظ شکل و چه از نظر محتوا، اغلب اندرزهای پارسایانهٔ آباء کلیسا را به یاد می‌آورند.

***

بنابر آنچه گفته شد، دورپیمایی سرمایه وحدتی است از چرخش و تولید و متضمن هر دوی آنهاست. تا آنجا که دو مرحلهٔ G-W و 'G'-W اقدامات چرخشی هستند، گردش سرمایه جزیی از گردش عام کالاها به شمار می‌رود. ولی چنانچه آنها به مثابهٔ بخش‌هایی با وظایف مشخص و مراحلی از چرخهٔ سرمایه ملحوظ شوند، که نه تنها با محیط چرخش بلکه با محیط تولید نیز سروکار دارند، آن‌گاه سرمایه در درون گردش عام کالاها چرخش ویژهٔ خویش را انجام می‌دهد. در مرحلهٔ اول، گردش عام کالاها کمک می‌کند تا سرمایه به صورتی درآید که بتواند مانند سرمایهٔ مولد وارد میدان عمل شود. در مرحلهٔ دوم، چرخش عام کالاها برای این مناسب است که سرمایه صورت کالایی،[۵۷] یعنی صورتی را که با آن تجدید چرخش‌اش میسر نیست، به دور افکنده در

---

۵۷. در اصل دستنویس مارکس «صورت یا شکل کالایی Warenform» ذکر شده و به همین ترتیب نیز در چاپ اول جلد دوم (چاپ مایسنر Meissner، هامبورگ ۱۸۸۵) آمده است. ولی در چاپ دوم این جلد (هامبورگ ۱۸۹۳) به جای آن «وظیفهٔ کالایی Warenfunktion» قید گردیده است. این تصحیح که به وسیلهٔ ⇦

عین حال به سرمایه امکان می‌دهد تا گردش ویژهٔ خود را از گردش اضافه ارزشی که بر او روییده است جدا سازد.

به همین دلیل است که گردش پول ـ سرمایه، ویژه‌ترین و لذا بارزترین ویژگی شکل پدیده دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی است، که هدف و سبب محرک آن: ارزش‌زا ساختن ارزش، به دست آوردن پول و انباشت، به نحو چشمگیری در (خرید به منظور گرانتر فروختن) نمایش یافته است. نظر به اینکه نخستین مرحله عبارت از G-W است، به وضوح دیده می‌شود که منشأ اجزای سرمایهٔ مولد از بازار کالاهاست و نیز همین امر، به طور کلی مشروط بودن پروسهٔ تولید سرمایه‌داری را به گردش و تجارت نشان می‌دهد. چرخش پول ـ سرمایه تنها عبارت از تولید کالا نیست، فقط خود این چرخه از راه گردش انجام می‌گیرد و وجود چرخش از پیش برای آن مفروض است. این واقعیت خود در شکل G که به چرخش تعلق دارد و به مثابهٔ صورت ابتدایی و خالص ارزش ـ سرمایهٔ اولیه نمایان می‌شود نهفته است، در صورتی که این امر در مورد دو شکل دیگر چرخه مصداق پیدا نمی‌کند.

گردش پول ـ سرمایه از آن رو که پیوسته ارزش زایی از ارزش اولیه را در بر دارد، همواره نمودار عمومی سرمایهٔ صنعتی باقی می‌ماند. در P...P، بیان پولی سرمایه فقط مانند بهای عناصر تولیدی، و بنابراین تنها مانند ارزشی که به وسیلهٔ شمار پول بیان شده و به این صورت در محاسبات دفترداری تثبیت شده ظاهر می‌شود.

G-G هنگامی شکل ویژه‌ای از چرخش سرمایهٔ صنعتی را تشکیل می‌دهد که سرمایهٔ تازه وارد برای نخستین بار به صورت پول اولیه و با همان شکل برداشته شده باشد، خواه برداشت مزبور در اثر انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشتهٔ دیگر، و خواه در نتیجهٔ بیرون کشیدن سرمایهٔ صنعتی از کسب و کار، انجام گرفته باشد. این امر متضمن موردی است که اضافه ارزش برای نخستین بار، به صورت پول پیش‌ریخته، به مثابه سرمایه به کار افتد و به ویژه آن‌گاه چشمگیرتر می‌شود که اضافه ارزش مزبور در رشتهٔ دیگری غیر از

⇦فریدریش انگلس انجام یافته، ظاهراً به منظور جلوگیری از سوء تفاهم دربارهٔ ماهیت کالایی خود پول بوده است. به هر حال در این ترجمه ترجیح داده شد فرمول اصلی، که با سبک زبان فارسی نیز بیشتر تطبیق دارد، حفظ شود. خواننده توجّه دارد که منظور از دور افکندن شکل کالایی آن نیست که گویا پول، صفت کالایی ندارد، بلکه در اینجا سامان‌یابی سرمایهٔ پیش‌ریخته و نقد شدن کالای تولید شده مورد نظر مصنف است.

رشته‌ای که از درون آن بیرون آمده است مانند سرمایه به کار افتاده باشد.

G...G' می‌تواند نخستین یا آخرین گردش یک سرمایه باشد و می‌تواند به مثابه شکل سرمایهٔ کل اجتماعی تلقی شود. این شکل سرمایه‌ای است که تازه به کار افتاده است، اعم از اینکه سخن بر سر سرمایه‌ای باشد که تازه به صورت پول انباشته شده است و یا با سرمایهٔ کهنه‌ای سروکار داشته باشد که تماماً به پول تبدیل شده تا از یک رشتهٔ تولیدی به رشتهٔ دیگر انتقال یابد.

پول ـ سرمایه، به مثابه شکلی که همواره در همهٔ چرخه‌ها وارد است، درست این دور را به خاطر آن جزیی از سرمایه که اضافه ارزش می‌آفریند، یعنی سرمایهٔ متغیر، می‌پیماید. شکل عادی پیش‌پرداخت دستمزد عبارت از پرداخت نقدی است و این روند باید پیوسته در موعدهای کوتاه از سر گرفته شود، زیرا کارگر دست به دهان زیست می‌کند. بنابراین سرمایه‌دار باید پی در پی به صورت پول ـ سرمایه‌دار و سرمایه‌اش مانند پول ـ سرمایه، در برابر کارگر قرار گیرد. در اینجا آنچنان که در مورد خرید وسایل تولید و فروش کالاهای مولد امکان‌پذیر است، پایاپای مستقیم یا غیرمستقیم نمی‌تواند انجام گیرد (یعنی به نحوی که بزرگترین حجم پول ـ سرمایه عملاً فقط به صورت کالا، و پول فقط به شکل شمار پول درآید و سرانجام پول نقد تنها به منظور برقرار ساختن موازنه‌ها به کار رود). از سوی دیگر قسمتی از اضافه ارزش حاصل از سرمایهٔ متغیر، به وسیلهٔ سرمایه‌دار برای مصرف شخصی خود خرج می‌شود. امری که به بازرگانی کوچک مربوط است و همواره اعم از هر راه و بیراهی که طی کند به صورت نقدی و به شکل پولی اضافه ارزش خرج می‌شود. این جزء از اضافه ارزش هر قدر کوچک یا بزرگ باشد تغییری در مطلب نمی‌دهد. پیوسته سرمایهٔ متغیر از نو به صورت پول ـ سرمایه‌ای که برای پرداخت دستمزد تخصیص یافته (G-A) و g به مثابه اضافه ارزشی که به منظور رفع نیازمندی‌های شخصی سرمایه‌دار به خرج می‌رسد، ظاهر می‌شود. بنابراین G به مثابه ارزش ـ سرمایهٔ متغیر اولیه و g همچون زایدهٔ آن هر دو ضرورتاً به شکل پول تثبیت می‌شوند تا در همین شکل نیز خرج شوند.

فرمول G-W...P...W'-G' با نتیجهٔ آن G'-G+g، در شکل خود متضمن یک اشتباه کاری و حامل خصوصیتی فریبنده است که از بروز ارزش پیش‌ریختهٔ بارور شده در شکل معادل آن یعنی پول، ناشی می‌شود. تکیه نه بر بارور شدن ارزش بلکه بر روی صورت پولی این پروسه گذاشته می‌شود، بر این امر تکیه می‌شود که سرانجام ارزشی

بیش از آنچه واریز شده است به صورت پول از چرخه بیرون کشیده می‌شود و لذا حجم طلا یا نقره‌ای که از آن سرمایه‌دار می‌شود افزایش می‌یابد. سیستم به اصطلاح پولی ۲۰ جز بیان شکل غیرمعقول G-W'-G'، یعنی حرکتی که منحصراً در چرخه انجام می‌گیرد چیز دیگری نیست و لذا دو عمل ۱) G-W و ۲) W'-G' تنها به این صورت می‌تواند توجیه شود که W در معاملهٔ دوم بالاتر از ارزش خود فروخته می‌شود و بنابراین پولی بیش از آنچه به هنگام خرید در چرخه ریخته شده بود از آن بیرون کشیده می‌شود. پایهٔ سیستم پیشرفته‌تر مرکانتی‌لی قرار می‌گیرد که در آن نه تنها گردش کالاها، بلکه تولید کالاها نیز به مثابه عنصر لازم به نظر می‌رسد.

ویژگی وهم‌آور G-W...P...W'-G' و تفسیر پندارآمیز مربوط به آن، تا زمانی باقی می‌ماند که شکل مزبور به طور قطع تثبیت نشده و از حالت سیاست و گردشی مستمر خارج نشده است، و بنابراین تا هنگامی که این شکل نه به مثابه یکی از صور چرخه بلکه مانند صورت منحصر آن تلقی نشده است، ویژگی فریب دهنده‌اش به جای می‌ماند. ولی این شکل به خودی خود نشان دهندهٔ صور دیگر است.

اولاً تمام این گردش خود صفت سرمایه‌داری روند تولید را از پیش مفروض می‌دارد، و لذا همین روند تولید با وضع اجتماعی خاص که ملزوم آن است، پایهٔ این گردش را تشکیل می‌دهد. G-W مساوی با $G=W < \genfrac{}{}{0pt}{}{A}{Pm}$ است، ولی G-A مستلزم کارگر مزدور است و بنابراین وسایل تولید از لحاظ اینکه جزیی از سرمایهٔ مولد هستند، و لذا روند کار و ارزش‌زایی و روند تولید، نیز به مثابهٔ تابعه از سرمایه به شمار می‌روند.

ثانیاً چنانچه G...G' تکرار شود، آن‌گاه بازگشت به شکل پولی، عیناً مانند صورت پولی مرحلهٔ اول، گذرا به نظر می‌رسد. G-W ناپدید می‌شود تا برای P جا باز کند. تکرار پیوستهٔ اولیه پول و همچنین برگشت مداوم آن به صورت پول نیز خود همچون لحظات گذرایی از چرخه مشخص می‌شود.

ثالثاً:

G-W...P...W'-G'.G-W...P...W'-G' W...P... و غیره

از همان دومین تکرار چرخه، دور P...W-G.G-W...P، نمودار می‌شود، پیش از آنکه دومین چرخه G به انجام رسیده باشد. بدینسان عموم چرخش‌های بعدی را می‌توان با شکل P...W'-G=W...P به نحوی مورد توجّه قرار داد که G-W مرحلهٔ اول نخستین دور، فقط اقدام تدارکی گذرایی برای چرخه پیوسته مکرر سرمایهٔ مولد به شمار

آید. عملاً نیز در مورد هر سرمایهٔ صنعتی که برای نخستین بار به شکل سرمایهٔ نقدی به کار می‌افتد، جریان به همین ترتیب وقوع می‌پذیرد.

از سوی دیگر پیش از آنکه دومین چرخش P به انجام رسیده باشد، نخستین دور W'-G'.G-W...P...W' (یا کوتاه شدهٔ آن W'-W')، یعنی چرخش کالا ـ سرمایه، طی شده است. بدینسان شکل اول، از ابتدا دو شکل دیگر را در بر دارد و نیز بدینسان شکل پولی، نه همچون بیان ارزشی ساده بلکه با بیان ارزشی متجلی در شکل معادل، یعنی پول، ناپدید می‌شود.

در پایان، سرمایه منفرد تازه واردی را در نظر گیریم که برای نخستین بار دور G-W...P...W'-G' را می‌پیماید. بدینسان G-W مرحلهٔ تدارکی، پیش درآمد نخستین روند تولیدی است که سرمایهٔ منفرد مزبور از سر می‌گذراند. بنابراین مرحلهٔ G-W، شرط از پیش مقرری نیست، بلکه به عکس، روند تولید است که این مرحله را تحمیل می‌کند و یا آن را مشروط می‌سازد. ولی این امر فقط در مورد سرمایهٔ منفرد صدق می‌کند. شکل عام چرخش در مورد سرمایهٔ صنعتی عبارت از گردش پول ـ سرمایه است، و این در صورتی است که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری از پیش مفروض باشد و لذا گردش در درون وضع اجتماعی‌ای انجام گیرد که خود ملزوم تولید سرمایه‌داری است.

پس پروسهٔ تولید سرمایه‌داری به مثابهٔ اصلی مقدم، از پیش مسلم گرفته شده است، و چنانچه این حکم در مورد نخستین گردش پول ـ سرمایهٔ یک سرمایهٔ صنعتی تازه به کار افتاده صدق نکند در خارج از این مورد صادق است. استمرار وجود این روند تولید وابسته به گردش مستمر P...P است.

این پیشینهٔ مسلم، خود در نخستین مرحله، یعنی در $G\text{-}W<^{A}_{Pm}$، ظاهر می‌شود زیرا از سویی مرحلهٔ مزبور مستلزم وجود طبقهٔ کارگر مزدور است و از سوی دیگر بدان سبب که آنچه در مرحله اول برای خریدار وسایل تولید G-W است برای فروشندهٔ آن وسایل W'=G' است و بنابراین W'، وجود کالا ـ سرمایه و لذا خود کالا را از پیش مانند نتیجهٔ تولید سرمایه‌داری، یعنی به مثابهٔ تابعی از سرمایهٔ مولد (بارآور) مفروض می‌دارد.

فصل دوم: گردش سرمایهٔ مولد

فرمول عام گردش سرمایهٔ مولد (بارآور)[۵۸] بدین قرار است:

P...W'-G'-W...P این چرخش به معنای تجدید ادواری وظیفهٔ سرمایهٔ مولد و لذا به معنای تجدید تولید است، یا به دیگر سخن به معنای روند تولید سرمایه به مثابه پروسهٔ تجدید تولید در ارتباط با ارزش‌افزایی است. یعنی نه تنها تولید، بلکه تجدید تولید ادواری اضافه ارزش است و نمایشگر وظیفه‌ای است که سرمایهٔ صنعتی در شکل مولد خود، نه فقط برای یک‌بار، بلکه به صورت ادواری به نحوی انجام می‌دهد که از سرگیری آن خود به وسیلهٔ نقطهٔ انجام معین شده است. ممکن است که (در برخی موارد، در بعضی از رشته‌های سرمایه‌گذاری سرمایهٔ صنعتی)، جزیی از 'W در همان پروسه کاری که از آن مانند کالا بیرون آمده است، دوباره به مثابه وسیلهٔ تولید مستقیماً وارد شود. از این راه تنها از تغییر ارزش آن به پول واقعی یا علامت پولی، پرهیز می‌شود، یا به دیگر سخن، این دگرسانی فقط به صورت شمار پول بیان مستقلی به دست می‌آورد. این جزء ارزشی وارد گردش نمی‌شود. پس ارزش‌هایی وجود دارند که وارد روند تولید می‌شوند ولی در پروسهٔ چرخه داخل نیستند. چنین است در مورد جزیی از 'W که سرمایه‌دار به عنوان قسمتی از اضافه محصول به صورت جنسی به مصرف می‌رساند. اما این قبیل موارد در تولید سرمایه‌داری بی‌اهمیت هستند و سرانجام در کشاورزی به حساب می‌آیند.

در مطالعهٔ این شکل دو چیز بلافاصله به نظر می‌رسد:

اولاً در حالی که در شکل نخست یعنی 'G...G، گردش پول ـ سرمایه را روند تولید، یعنی وظیفهٔ P، قطع می‌کند و فقط مانند واسطه میان دو مرحلهٔ آن، G-W و 'W'-G جلوه‌گر می‌شود، در شکل مورد بحث کنونی، مجموع روند گردش سرمایهٔ صنعتی و

---

۵۸. در این ترجمه کوشش شده است اصطلاح (سرمایهٔ بارآور) در کنار (سرمایهٔ مولد)، با هم در مقابل اصطلاح اروپایی Capital productif یا Produktives Kapital به کار رود و این بدان منظور است که رفته‌رفته اصطلاح جدید (بارآور) جانشین مفهوم رایج (مولد) گردد. - م

حرکت کامل آن در درون مرحلهٔ دورانی است که فقط انقطاعی را تشکیل می‌دهد و لذا تنها به مثابه واسطی میان دو سوی سرمایهٔ مولد قرار می‌گیرد، یعنی میان آن سری که به عنوان نخستین سرمایهٔ بارآور، گردش را می‌گشاید و آن انتهایی که بـه مـنزلهٔ آخـرین سرمایهٔ مولد به همان شکل و لذا به صورت از سرگیری آن را می‌بندد. چرخش به معنای خاص، فقط مانند واسط تجدید تولیدی نمودار می‌شود که گردش به طور ادواری نـو می‌شود و از راه این نوگردی استمرار دارد.

ثانیاً مـجموع چـرخش در شکـلی نـمایش مـی‌یابد کـه درون نـقطهٔ مـقابل شکـل دورپیمایی پول ـ سرمایه قرار دارد. صرفنظر از مقدار ارزشی، شکل گردش در آنـجا چنین بود:

G-W-G (G-W.W-G) ولی در اینجا شکل مزبور، باز صرفنظر از مقدار ارزشی، چنین است: W-G-W (W-G.G-W) یعنی دارای شکل گردش سادهٔ کالایی است.

I. تجدید تولید ساده

ابتدا روند W'-G'-W را، که میان دو سر P...P در محیط چرخه انجام می‌گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقطهٔ عزیمت این گردش، کالا ـ سرمایه است: W'=W+w=P+w. وظیفهٔ کالا ـ سرمایهٔ W'-G' (که عبارت است از سامان دهی به ارزش ـ سرمایه = Pای که در کالا ـ سرمایه خوابیده است و اکـنون مـانند جـزیی از کـالای W وجـود دارد، و هـمچنین سامان‌رسانی اضافه ارزش محتوای آن، که اکنون به صورت جزء ترکیبی همان تـودهٔ کالایی با ارزش w هستی یافته است)، در نخستین شکل چرخش مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در آنجا وظیفهٔ مزبور دومین مرحلهٔ چرخش گسیخته را تشکـیل مـی‌داد و مرحلهٔ انجام چرخش تام بود. در اینجا، همین وظـیفه، دومـین مـرحـلهٔ چـرخش ولی نخستین مرحلهٔ گردش را تشکیل می‌دهد. چرخهٔ اول با G پایان می‌یابد و نظر به اینکه G' عیناً مانند G ابتدایی به مثابه پول ـ سرمایه از نو می‌تواند دومین دور را بگشاید، آن‌گاه لازم نبود دورتر رفته، ببینیم آیا G و g (اضافه ارزش) که در درون G' هستند هـمراه یکدیگر به راه ادامه می‌دهند یا راه‌های متفاوتی اختیار می‌کنند. البته اگر قرار بـود مـا نخستین چرخش را در تکرارش دنبال کنیم، آن‌گاه چنین بررسی ضروری می‌شد. ولی اکنون که سخن بر سر گردش سرمایهٔ بارآور است این نکته باید حل و مشخص شود، زیرا

تعیین نخستین گردش سرمایهٔ مولد خود با این مطلب وابستگی دارد ونیز به این دلیل لازم است که در آن، 'W'-G به مثابه مرحلهٔ دورانی جلوه‌گر و باید به وسیلهٔ G-W تکمیل شود. مسئله اینکه آیا فرمول، نمایشگر تجدید تولید ساده یا تجدید تولید گسترده است، وابسته به حل این نکته می‌شود. ویژگی گردش بر حسب تصمیمی که در این باره اتخاذ می‌شود، تغییر می‌کند.

ابتدا تجدید تولید سادهٔ سرمایهٔ بارآور را مورد توجّه قرار دهیم و هم‌چنانکه در فصل اول فرض کردیم همهٔ شرایط را یکسان و فروش و خرید کالاها را بنا بر ارزش خود مفروض بگیریم. بنابراین فرض، تمام اضافه ارزش، در مصرف شخصی سرمایه‌دار داخل می‌شود. به محض اینکه تحول کالا ـ سرمایهٔ 'W به پول انجام یافت، آن جزیی از مبلغ پول که نمایندهٔ ارزش ـ سرمایه است گردش سرمایهٔ صنعتی را ادامه می‌دهد. قسمت دیگر، یعنی اضافه ارزشی که به صورت طلا درآمده، وارد گردش عام کالایی می‌شود. اگرچه گردش پول ناشی از سرمایه‌دار است، ولی در خارج از حیطهٔ چرخش سرمایهٔ انفرادی وی قرار می‌گیرد.

در مثالی که ذکر کرده‌ایم کالا ـ سرمایهٔ 'W ما عبارت بود از ۱۰۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ. ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ آن ارزش ـ سرمایهٔ مولد است و به مثابهٔ شکل پولی ۸۴۴۰ فوند نخ، دوران سرمایه راکه به وسیلهٔ 'W شروع شده ادامه می‌دهد، در حالی که اضافه ارزش ۷۸ لیرهٔ استرلینگی، یعنی صورت پولی ۱۵۶۰ فوند نخ و جزء اضافی محصول ـ کالا، ازاین چرخه خارج می‌شود و راه جداگانه‌ای را در درون گردش عام کالاها طی می‌کند.

$$W' \left|\begin{matrix} W \\ + \\ w \end{matrix}\right| - - G' \left|\begin{matrix} G \\ + \\ g \end{matrix}\right| \begin{matrix} W \langle^{A}_{pm} \\ \\ - \ldots w \end{matrix}$$

g-w عبارت از یک سلسله خریدهایی است که سرمایه‌دار توسط پول انجام می‌دهد و خواه در قبال کالاهای حقیقی و خواه در برابر خدمات، برای شخصیت ارجمند خود یا خانواده‌اش خرج می‌کند. این خریدها به صورت پراکنده و در زمان‌های مختلف واقع می‌شوند. بدینسان پول گاه به صورت ذخیرهٔ پولی به منظور مصرف جاری وجود دارد و گاه به شکل گنج، زیرا در صورتی که پول ازگردش خود باز ایستد ناچار به صورت گنج در می‌آید. وظیفه‌اش به مثابهٔ وسیلهٔ چرخش، که شامل شکل گنجینه‌ای گذرای آن نیز

می‌شود، در گردش سرمایه به شکل پولی آن، G، وارد نمی‌شود. پول واریز نشده بلکه خرج شده است.

ما فرض کرده‌ایم که همواره سرمایهٔ اولیه تماماً از یکی از مراحل خود به مرحله دیگر می‌گذرد، در اینجا نیز محصول ـ کالای P مجموع ارزش سرمایهٔ مولد را که عبارت است از P=۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ در بر دارد بانضمام اضافه ارزشی که طی روند تولید به وجود آمده است = ۷۸ لیرهٔ استرلینگ. در مثال ما که محصول ـ کالا تقسیم‌پذیر است، اضافه ارزش به شکل ۱۵۶۰ فوند نخ وجود دارد و یا اگر آن را به نسبت یک فوند نخ حساب کنیم به شکل ۲/۲۹۶ اونس نخ موجود است. اما به عکس اگر محصول ـ کالا مثلاً ماشینی باشد به قیمت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ و ترکیب ارزشی آن نیز مانند نخ باشد، اگرچه یک جزء ارزشی این ماشین برابر با ۷۸ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزش است، ولی این ۷۸ لیره فقط در تمام ماشین وجود دارد و نمی‌توان بدون آنکه ماشین را تکه تکه کرد و بدینسان ارزش مصرف آن را منهدم ساخت آن را به ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش تقسیم کرد. لذا دو بخش از ارزشی فقط به طور ذهنی می‌توانند به صورت اجزاء پیکر کالا نمایش یابند، نه همچون عناصر مستقل کالای W، آنچنان که هر فوند نخ جزء قابل تفکیک و مستقلی از ۱۰۰۰۰ فوند را تشکیل می‌دهد. در مورد اول باید کل کالا، کالا ـ سرمایه یعنی ماشین، به طور کامل فروخته شود تا آنکه g بتواند وارد گردش ویژهٔ خود شود. برعکس اگر سرمایه‌دار ۸۴۴۰ فوند نخ بفروشد، آن‌گاه فروش ۱۵۶۰ فوند باقیمانده نمایشگر گردش کاملاً جداگانه‌ای از اضافه ارزش در شکل W (۱۵۶۰ فوند نخ) -g (۷۸ لیرهٔ استرلینگ) =W (وسایل مصرفی) خواهد بود. ولی عناصر ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ همان‌قدر در هر یک از اجزاء محصول نمایش‌پذیر هستند که در محصول کل. هم‌چنانکه محصول کل ۱۰۰۰۰ فوند نخ امکان می‌دهد آن را به ارزش سرمایهٔ ثابت (C) ۷۴۴۰ فوند نخ به ارزش ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ، به ارزش ـ سرمایهٔ متغیر (V) ۱۰۰۰ فوند نخ به‌ارزش ۵۰ لیرهٔ استرلینگ و اضافه ارزش (m) ۱۵۶۰ فوند نخ به ارزش ۷۸ لیرهٔ استرلینگ، تقسیم کنیم، به این شکل ممکن است هر فوند نخ را نیز چنین تقسیم کرد: C=۱۱/۹۰۴ اونس نخ به ارزش ۸/۹۲۸ پنس، V=۱/۶۰۰ اونس نخ به ارزش ۱/۲۰۰ پنس، m=۲/۴۹۸ اونس نخ به ارزش ۱/۸۷۲ پنس. همچنین سرمایه‌دار می‌تواند با فروش تدریجی ۱۰/۰۰۰ فوند نخ، عناصر اضافه ارزشی را که در هر یک از بخش‌های فروش متوالی وجود دارد

به تدریج مصرف کند و از این راه به تدریج مجموع C+V را به سامان برساند.

ولی این شیوه عمل این فرض را نیز در بر دارد که تمام ۱۰/۰۰۰ فوند نخ به فروش رود و همچنین متضمن آن است که از راه فروش ۸۴۴۰ فوند نخ ارزش C و V جبران شود. (کتاب اول، فصل نهم، ۲)

ولی به هر دلیل، به وسیلهٔ عمل W'-G' ارزش ـ سرمایه‌ای که در W' جا دارد و نیز اضافه ارزش، هریک زندگی جداگانه‌ای به دست می‌آورند. یعنی مبالغ پولی دارای زندگی متمایزی می‌شوند. در هر دو مورد، G مانند g، شکل واقعاً برگشتهٔ ارزش است که ابتدا در W' فقط به مثابهٔ قیمت کالا مشخص می‌شود و در آن حالت تنها دارای بیانی ذهنی است. W-g-W عبارت از یک گردش سادهٔ کالایی است که نخستین مرحلهٔ آن w-g در چرخش کالا ـ سرمایه W'-G' و لذا در گردش سرمایه، فرو رفته است. به عکس، مرحلهٔ مکمل آن g-w[۵۹]، به مثابهٔ منزلی از گردش عمومی کالاها، از چرخش سرمایه بیرون می‌افتد و از آن جدا می‌شود. چرخش W و w، یعنی گردش ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش، پس از تغییر شکل W' به G' منشعب می‌شود. از اینجا نتایج زیرین به دست می‌آید:

اولاً ـ از هنگامی که کالا ـ سرمایه در نتیجهٔ عمل W'-G'=W'-(G+g)، به سامان می‌رسد، حرکات ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش، که تا آن موقع در W'-G' متحد بوده و به وسیلهٔ تودهٔ کالایی، یگانه‌ای حمل می‌شدند، تفکیک‌پذیر می‌شوند زیرا از این پس هر دوی آنها به مثابهٔ مبالغ پولی، دارای اشکال مستقلی هستند.

ثانیاً ـ چنانچه این تجزیه وقوع یابد، یعنی g به عنوان درآمد سرمایه‌دار خرج شود، در حالی که G به مثابهٔ شکل وظیفه‌ای ارزش ـ سرمایه به راهی که گردش برای آن معین کرده است، ادامه دهد، آن‌گاه عمل نخست یعنی W'-G' در ارتباط با اعمال بعدی که عبارت از G-W و g-w هستند، مانند دو گردش متمایز نمایش‌پذیر می‌شود، یعنی به صورت W-G-W و w-g-w که هر دو از لحاظ شکل عمومی به گردش عادی کالاها تعلق دارند.

همچنین عمل بر این جاری است که در مورد کالاهای غیرقابل تقسیم، اجزاء ارزشی آن به طور ذهنی جدا شوند. مثلاً در صنعت ساختمانی لندن که غالباً به صورت نسیه

---

۵۹. در چاپ‌های اول و دوم w-g آمده بود که در چاپ‌های بعدی از روی دستنویس مارکس به صورت متن اصلاح شده است.

انجام می‌شود، متصدی ساختمان بر حسب مراحل مختلف پیشرفت بنای خانه پیش قسط‌هایی دریافت می‌کند. هیچ یک از این مراحل هنوز خانه نیست، بلکه فقط جزء واقعاً موجود از خانهٔ آینده‌ای است که در حال ساختمان است و لذا به رغم واقعیت خود فقط یک جزء ذهنی از تمام خانه را تشکیل می‌دهد، ولی با این وصف به اندازه کافی واقعیت دارد که بتوان به اعتماد آن پیش قسط‌های مکرری پرداخت.[۶۰]

ثالثاً ـ اگر حرکات ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش، که هنوز در W و G با هم هستند، فقط از یکدیگر جدا شوند (به نحوی که جزیی از اضافه ارزش به صورت درآمد خرج نشده باشد) یا به هیچ‌وجه بین آنها جدایی نیفتد، آن‌گاه در خود ارزش ـ سرمایه، حتی در درون چرخش‌اش و پیش از انجام کامل آن، تغییری بروز می‌کند. در مثال ما ارزش ـ سرمایهٔ بارآور، برابر با ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ بود. حال اگر عمل G-W مثلاً با ۴۸۰ یا ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ ادامه یابد، آن‌گاه سرمایهٔ مزبور آخرین مراتب گردش را با ارزشی که ۵۸ یا ۷۸ لیرهٔ استرلینگ بزرگ‌تر از ارزش گذشته است طی خواهد کرد. این امر ممکن است به تغییر همزمان ترکیب ارزشی سرمایه بستگی داشته باشد.

W'...G' دومین مرحلهٔ چرخش و مرحلهٔ نهایی دور I (G...G')، گردش مورد بحث ما، مرحلهٔ دوم دور و مرحلهٔ اول گردش کالایی را تشکیل می‌دهد. بنابراین تا آنجا که چرخش مورد توجّه قرار می‌گیرد، W'-G' باید با G'-W' تکمیل شود. ولی W'-G' نه تنها اکنون روند ارزش‌افزایی را (که در اینجا وظیفهٔ P، مرحلهٔ اول است) پشت سر گذاشته بلکه نتیجهٔ آن یعنی کالا ـ محصول را نیز به سامان رسانده است. بنابراین پروسهٔ ارزش‌افزایی سرمایه و نیز سامان‌یابی کالا ـ محصول، که نمایشگر ارزش ـ سرمایهٔ ارزش افزوده است، با W'-G' پایان می‌پذیرد.

بدینسان ما تجدید تولید ساده، یعنی موردی را فرض کرده‌ایم که g-w کاملاً از G-W جدا می‌شود. نظر به اینکه هر دو گردش، w-g-w مانند W-G-W، از حیث شکل عام خود به گردش کالایی تعلق دارند (و بنابراین هیچ‌گونه تفاوت ارزشی میان دو سر خود نشان نمی‌دهند)، می‌توان مانند اقتصاد عامیانه به آسانی چنین پنداشت که گویا روند تولید سرمایه‌داری عبارت از تولید سادهٔ کالاها، تولید ارزش‌های مصرفی است که برای نوع معینی از مصرف تخصیص داده شده است و نیز آنچنان که در اقتصاد عامیانه بیان

---

۶۰. نگاه کنید به آنچه بعداً ضمن فصل دوازدهم خواهد آمد.

می‌شود، کالاهایی هستند که سرمایه‌دار فقط به منظور جانشین ساختن آنها با کالاهای مصرف‌دار دیگر تولید و یا بدان مقصود مبادله می‌کند.

'W از ابتدا مانند کالا ـ سرمایه وارد میدان می‌شود و هدف تمام پروسه، که عبارت از توانگر شدن (ارزش‌افزایی) است، نه تنها نفی‌کنندهٔ آن نیست که مصرف سرمایه‌دار، با نمو مقدار ارزش (و لذا با رشد سرمایه)، افزایش یابد، بلکه خود به درستی متضمن چنین افزایشی است.

در واقع در گردشی که درآمد سرمایه‌دار انجام می‌دهد، کالای تولید شدهٔ w (یا جزیی از کالا ـ محصول 'W که ذهناً با آن تطبیق می‌کند)، تنها برای این مفید است که ابتدا نقد شود و به وسیلهٔ این پول به یک سلسله از کالاهایی تبدیل شود که مصرف خصوصی سرمایه‌دار را تأمین می‌کند. ولی در اینجا نباید این رویداد کوچک را از نظر دور داشت که w ارزش ـ کالایی است که برای سرمایه‌دار به رایگان تمام شده، تجسم اضافه کار است و به همین سبب از ابتدا مانند جزیی از کالا ـ سرمایهٔ 'W قدم به صحنه می‌گذارد. پس این w بنا به علت وجودی خود، به دورپیمائی ارزش ـ سرمایه‌ای که وارد چرخه است وابستگی دارد. و اگر این چرخش دچار وقفه شود و یا به نحوی از بین برود، آن‌گاه نه تنها مصرف w محدود می‌شود و یا به کلی از بین می‌رود، بلکه در عین حال موجب همین اختلالات در فروش آن سلسله کالاهایی می‌شود که باید جانشین w شوند. در موردی نیز که 'W-G به سامان نمی‌رسد و یا فقط برای قسمتی از 'W امکان فروش پیدا می‌شود، همین وضع پیش می‌آید.

دیدیم که w-g-w، به مثابهٔ گردش درآمد سرمایه‌دار، تنها تا هنگامی در گردش سرمایه وارد است که جزء ارزشی‌ای از 'W است، یعنی تا زمانی که جزیی از سرمایه در شکل وظیفه‌ای کالا سرمایه‌ای آن به شمار می‌آید. ولی به محض اینکه جزء به وسیلهٔ g-w و لذا در شکل کامل w-g-w، استقلال پیدا می‌کند، دیگر در حرکت سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ سرمایه‌دار وارد نمی‌شود، اگر چه از همین جا سرچشمه گرفته است. بنابراین جزء مزبور فقط از این لحاظ به حرکت سرمایه بستگی دارد که حیات سرمایه متضمن وجود سرمایه‌دار و آن نیز مشروط به مصرف اضافه ارزش به وسیلهٔ سرمایه‌دار است.

در درون دوران عام، 'W که به عنوان مثال نخ است، تنها همچون کالا عمل می‌کند. ولی به مثابهٔ یکی از منازل گردش سرمایه، به عنوان کالا ـ سرمایه، یعنی با چهره‌ای که ارزش ـ سرمایه گاه به خود می‌گیرد و گاه به دور می‌افکند، عمل می‌کند. پس از فروش

نخ به بازرگان، نخ مزبور از روند دورپیمایی سرمایه‌ای که محصول آن است خارج می‌شود، ولی با وجود این به مثابهٔ کالا همچنان در محیط دوران عام باقی می‌ماند. گردش این مقدار کالا، علی رغم آنکه دیگر یکی از منزلگاه‌های دورپیمایی خود مختار سرمایهٔ ریسنده را تشکیل نمی‌دهد، ادامه می‌یابد. بنابراین تغییر واقعی و منطقی مقدار کالایی که سرمایه‌دار به وسیلهٔ معاملهٔ W-G به درون چرخهٔ آن فرو ریخته است، یعنی گذار نهایی آن به دایرهٔ مصرف، می‌تواند از لحاظ زمانی و مکانی به کلی از تغییری که ضمن آن همین مقدار کالا به مثابهٔ سرمایهٔ تجاری وی عمل می‌کند، جدا باشد. همان تغییری که در مورد گردش سرمایه به انجام رسیده است باید در محیط عام نیز وقوع یابد.

چنانچه نخ از نو در چرخش سرمایهٔ صنعتی دیگری وارد شود، باز تغییری در این مسئله حاصل نمی‌شود. گردش عام، همچنانکه شامل درهم‌آمیزی چرخش‌های اجزاء خودمختار سرمایهٔ اجتماعی، یعنی تمام سرمایه‌های انفرادی می‌شود، دوران ارزش‌هایی را نیز که به مثابهٔ سرمایه به بازار ریخته نشده‌اند و یا در عرصهٔ مصرف انفرادی وارد می‌شوند، دربر می‌گیرد.

در صورتی که چرخش G=G+g را نزدیک‌تر مورد بررسی قرار دهیم، آن‌گاه رابطهٔ میان گردش سرمایه، از آن جهت که جزیی از چرخش عام است، و از آن لحاظ که حلقه‌هایی از یک چرخش خودمختار را تشکیل می‌دهد، آشکار می‌شود. G، به مثابهٔ پول ـ سرمایه به چرخش سرمایه ادامه می‌دهد. g، به مثابهٔ درآمد خرج شده (g-w)، وارد گردش عام می‌شود و از چرخش سرمایه بیرون می‌افتد. تنها جزیی از آن وارد گردش سرمایه می‌شود که به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ الحاقی به کار می‌افتد. در w-g-w پول فقط مانند مسکوک عمل می‌کند. هدف این گردش عبارت از مصرف شخصی سرمایه‌دار است. نمایشگر بلادت اقتصاد عامیانه این است که این گردش غیر وارد در چرخش سرمایه ـ یعنی گردش جزیی از ارزش ـ محصول را که به صورت درآمد مصرف می‌شود ـ به عنوان صفت ممیزهٔ چرخهٔ سرمایه قلمداد می‌کند.

در دومین مرحله (G-W)، ارزش ـ سرمایهٔ G که برابر با P است (G=P)، (یعنی مساوی با ارزش سرمایه بارآوری است که اینک گردش سرمایهٔ صنعتی را آغاز می‌کند)، دوباره خالی از اضافه ارزش، و لذا با همان مقدار ارزشی که در مرحلهٔ نخستین گردش پول ـ سرمایه G-W دارا بود ظاهر می‌شود. علی رغم تفاوتی که در جاها به وجود آمده، وظیفهٔ پول ـ سرمایه‌ای که اکنون به کالا ـ سرمایه تبدیل شده همان است، یعنی

تبدیل شده به وسایل تولید و نیروی کار، به Pm و A.

بدینسان، همزمان با w-g، ارزش ـ سرمایه، در وظیفهٔ کالا ـ سرمایه (W'-G')، از مرحلهٔ W-G درگذشته است و اینک وارد مرحلهٔ مکمل آن $G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$ می‌شود. بنابراین گردش تام آن عبارت است از $W\text{-}G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$.

اولاً: در حالت I (گردش G...G')، پول ـ کالا مانند شکل ابتدایی که در قالب آن ارزش ـ سرمایه واریز می‌شود، وارد شده بود، ولی در اینجا پول ـ کالا از ابتدا مانند جزیی از مبلغ پولی وارد عمل می‌شود که کالا ـ سرمایه طی نخستین مرحلهٔ گردش (W'-G') در قالب آن وارد شده است، و لذا از اول به مثابه تغییر سرمایهٔ بارآور (P)، که در نتیجهٔ فروش کالا ـ محصول به شکل پول درآمده است، به میدان می‌آید. پس در اینجا پول ـ سرمایه از ابتدا مانند شکلی از ارزش ـ سرمایه وجود دارد که ابتدایی نیست و نیز جنبهٔ نهایی ندارد، زیرا فقط با ترک مجدد شکل پولی است که مرحلهٔ G-W می‌تواند با مرحلهٔ انجامی خود W-G تکمیل شود. بنابراین آن جزیی از G-W هم که در عین حال G-A است، دیگر مانند پول پیش‌ریختهٔ ساده‌ای جلوه نمی‌کند که به وسیلهٔ آن نیروی کار خریداری می‌شود، بلکه عبارت از واریز همان ۱۰۰۰ فوند نخ، به ارزش ۵۰ لیرهٔ استرلینگ است، که جزیی از ارزش ـ کالاهای آفریدهٔ نیروی کار را تشکیل می‌دهد و در قالب پول به ازاء نیروی کار واریز می‌شود. پولی که در اینجا برای کارگر پرداخت می‌شود تنها عبارت از شکل معادل دگرسان شده‌ای است از جزء ارزشی کالاهایی که خود وی تولید کرده است. و این خود هم اکنون دلیلی بر آن است که معاملهٔ G-W، تا این حدی که مربوط به G-A است، به هیچ‌وجه تنها عبارت از جانشین ساختن کالایی به صورت نقدی در برابر کالایی به شکل مصرفی نیست، بلکه متضمن عناصر دیگری است که مستقل از نفس گردش عام کالایی هستند.

G' مانند شکل تغییر یافته W' جلوه‌گر می‌شود که خود محصول عمل گذشتهٔ p یعنی روند تولید است. بنابراین مجموع مبلغ پولی W به مثابه بیان پولی کار گذشته نمایش می‌یابد. در مثال ما یعنی ۱۰/۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ که محصول روند ریسندگی است، ۷۴۴۰ فوند نخ از آن مساوی سرمایه ثابت پیش‌ریخته C است که خود برابر با ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ است؛ ۱۰۰۰ فوند نخ دیگر از آن = سرمایهٔ متغیر اولیه v = ۵۰ لیرهٔ استرلینگ و ۱۵۶۰ فوند نخ = اضافه ارزش m برابر با ۷۸ لیرهٔ استرلینگ است. چنانچه از G' فقط سرمایه ابتدایی = ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ از نو پیش‌پرداخت شود و در

صورتی که شرایط دیگر یکسان باقیمانده باشند، آن‌گاه با عمل G=A کارگر فقط جزیی از ۱۰/۰۰۰ فوند نخ تولید شده طی این هفته (ارزش پولی ۱۰۰۰ فوند نخ) را در هفتهٔ بعد به طور مساعده دریافت می‌کند. پول، به مثابهٔ نتیجهٔ W-G، همواره مبین کار گذشته است. در صورتی که عمل مکمل G-W فوراً در بازار کالا انجام و لذا G در مقابل کالاهای موجود در بازار مبادله شود. بار دیگر باز کار گذشته از یک شکل (پول) به شکل دیگر (کالا) تحویل می‌پذیرد. لیکن از لحاظ زمانی، G-W از W-G متمایز است. اعمال مزبور فقط به طور استثنایی همزمان انجام می‌شوند، مثلاً چنانچه سرمایه‌داری که عمل G-W را انجام می‌دهد و سرمایه‌داری که همین عمل برای وی W-G است، کالاهای خویش را متقابلاً و در یک زمان به حساب یکدیگر واریز کنند و سپس G فقط برای موازنهٔ ترازنامه به کار رود، ممکن است میان انجام W-G و از آن G-W تفاوت زمانی کم و بیش قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد. اگر چه G، همچون نتیجهٔ عمل W-G نمایندهٔ کار پیشین است، می‌تواند در مورد عمل G-W نمودار شکل دگرسان شدهٔ کالاهایی باشد که هنوز به هیچ‌وجه در بازار وجود ندارند و بایستی بدان سبب در آینده به بازار آیند که عادتاً عمل G-W تازه پس از تولید مجدد W انجام‌پذیر می‌شود. همچنین ممکن است G نمودار کالاهایی باشد که تولید آنها همزمان با Wای انجام گیرد که همین G بیان پولی آنهاست. مثلاً در مورد مبادلهٔ G-W (خرید وسایل تولید) ممکن است ذغال پیش از آنکه از معدن استخراج شده باشد خریداری شود. و نیز g، تا آنجا که مانند پول ـ انباشت وارد عرصه می‌شود و به صورت درآمد خرج نمی‌شود، می‌تواند نمایندهٔ پنبه‌ای باشد که تازه در سال آینده تولید می‌شود. همچنین است در مورد خرج شدن درآمد سرمایه‌دار به صورت g-w و نیز چنین است در مورد دستمزد A = ۵۰ لیرهٔ استرلینگ. این پول نه تنها شکل نقدی کار گذشتهٔ کارگران است، بلکه در عین حال حواله‌ای بر سر کار همزمان یا آینده است، یعنی کاری که هم‌اکنون در شرف انجام است و یا باید در آینده تحقق یابد. با این پول کارگر می‌تواند لباسی بخرد که در هفتهٔ آینده دوخته می‌شود. این وضع به ویژه در مورد اقلام بسیاری از وسایل معیشت صدق می‌کند، که برای جلوگیری از فاسد شدن، باید تقریباً بلافاصله پس از تولید به مصرف برسند. بدینسان کارگر هنگامی که دستمزدش به صورت پول پرداخت می‌شود، در واقع شکل تغییریافته‌ای از کار آتی خویش یا از آن کارگران دیگر را دریافت می‌کند. سرمایه‌دار با جزیی از کار گذشتهٔ کارگر به وی حواله‌ای بر سر کار آینده‌اش می‌دهد. کار

کنونی یا آیندهٔ خود کارگر است که ذخیرهٔ هنوز به وجود نیامده‌ای را تشکیل می‌دهد و به وسیلهٔ آن کار گذشته‌اش پرداخت می‌شود. در اینجا دیگر پندار ذخیره آفرینی تماماً به باد می‌رود.[۶۱]

ثانیاً: در گردش $W\text{-}G\text{-}W < {}^{A}_{Pm}$ همان پول دوباره جای خود را تغییر می‌دهد. سرمایه‌دار ابتدا آن را در مقام فروشنده به دست می‌آورد و سپس آن را به مثابه خریدار از دست می‌دهد. تغییر کالا به صورت پول تنها به این درد می‌خورد که از نو آن را از شکل پولی به قالب کالایی تحویل کنند. بنابراین شکل پولی سرمایه، یعنی هستی آن به مثابهٔ پول ـ سرمایه، در این حرکت فقط لحظهٔ گذرایی است، یا به دیگر سخن تا زمانی که این حرکت جریان دارد، پول ـ سرمایه اگر به مثابهٔ وسیلهٔ خرید به کار رود، تنها مانند وسیلهٔ گردش جلوه‌گر می‌شود و در صورتی که سرمایه‌داران متقابلاً از یکدیگر خرید کنند، مانند وسیلهٔ پرداخت واقعی مشخص می‌شود و لذا فقط آن‌گاه چنین ویژگی به دست می‌آورد که پرداخت تفاوت ترازنامهٔ محاسباتی لازم می‌شود.

ثالثاً: وظیفهٔ پول ـ سرمایه، اعم از اینکه مانند وسیلهٔ چرخش یا به عنوان وسیلهٔ پرداخت به کار رود، فقط این است که واسطه شود تا A و Pm جانشین W شوند، یعنی به جای نخ که کالا ـ محصول و از سرمایهٔ بارآور نتیجه شده است (پس از کسر اضافه ارزشی که باید به صورت درآمد صرف شود) عناصر تولیدی آن را بنشاند و لذا وظیفه‌اش عبارت از دگرگونی مجدد ارزش ـ سرمایه از شکل کالا به عناصر تشکیل‌دهندهٔ این کالاست. پس سرانجام می‌توان گفت که وظیفهٔ مزبور تنها عبارت از برگرداندن مجدد کالا ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور است.

برای اینکه چرخش به نحو عادی انجام گیرد باید W' بنا به ارزش خود تمام و کمال فروخته شود. علاوه بر این، W-G-W، نه تنها متضمن آن است که کالایی جانشین کالای دیگر شود، بلکه خود جانشینی مزبور را تحت روابط ارزشی یکسان در بر دارد.

ما در اینجا فرض کرده‌ایم که جریان به همین شیوه واقع می‌شود. ولی در واقع ارزش وسایل تولید تغییر می‌کند و تولید سرمایه‌داری درست دارای این ویژگی است که روابط ارزشی را پی در پی، به وسیلهٔ دگرگونی‌هایی که پیوسته در بارآوری کار به وجود می‌آید

---

۶۱. در دستنویس مارکس راجع به مسئلهٔ اخیر تذکر زیرین قید شده است: «اما همهٔ این مطالب به بخش آخر کتاب دوم مربوط می‌شود». در واقع مسئلهٔ ذخیره آفرینی (یا سنتج سازی) در همین بخش از کتاب دوم و نیز در بخش‌های دیگر مشروحاً مطرح گردیده است. - م

و خصلت نمای تولید سرمایه‌داری است، تغییر می‌دهد. دربارهٔ این تغییر ارزشی که عارض عوامل تولید می‌شود و بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت، اکنون فقط به همین اشاره اکتفا می‌کنیم.[۶۲] تبدیل عوامل تولید به کالا ـ محصول، یعنی از P به 'W، در محیط تولید انجام می‌گیرد، ولی تغییر مجدد 'W به P در محیط گردش واقع می‌شود. این عمل به پا در میانی تغییر سادهٔ کالایی انجام می‌گیرد. ولی در صورتی که روند تجدید تولید در مجموع خود ملحوظ شود، محتوای عمل مزبور لحظه‌ای از آن روند به شمار می‌رود. W-G-W، به مثابهٔ شکل گردشی سرمایه، خود تبادل موادی را در بر دارد که از لحاظ وظیفه‌ای مشخص است. علاوه بر این، تحول W-G-W ایجاب می‌کند که W مساوی با عامل تولید مقدار کالایی 'W باشد و این عامل نیز رابطهٔ ارزشی ابتدایی خود را نسبت به یکدیگر حفظ کنند. بنابراین نه تنها چنین فرض می‌شود که کالاها بنا به ارزش خود خریداری می‌شوند، بلکه این مسئله نیز مفروض است که در جریان چرخه هیچ‌گونه تغییری هم بر ارزش آنها عارض نمی‌شود، اگر نه پروسه نمی‌تواند به طور عادی انجام گیرد.

در 'G...G، G شکل ابتدایی ارزش ـ سرمایه است که به دور افکنده می‌شود تا از نو پذیرفته شود. در G'P...W'-G'-W...P فقط عبارت از شکلی است که طی روند اخذ شده و در جریان خود همین روند دوباره دفع شده است. در اینجا شکل پولی فقط مانند صورت ارزشی مستقل و فرار سرمایه دیده می‌شود. سرمایه در شکل 'W، برای پذیرش صورت پول به همان اندازه بی‌صبر است که 'G به محض بازیافت آن، برای دور افکندن و تبدیل مجددش به صورت سرمایهٔ بارآور، بی‌تاب است، تا هنگامی که سرمایه در قالب پول ایستاده است وظیفهٔ سرمایه‌ای را انجام نمی‌دهد و لذا بارور نمی‌شود، سرمایه در حالت آیش قرار می‌گیرد. در اینجا G مانند وسیلهٔ گردش عمل می‌کند، اما به مثابهٔ وسیلهٔ چرخهٔ سرمایه[۶۳] آن استقلالی که شکل پولی ارزش ـ سرمایه، در نخستین حالت

۶۲.این مطلب در فصل پانزدهم همین جلد (کتاب دوم) مورد بحث قرار گرفته است. - م

۶۳. در دستنویس مارکس پس از این مطلب چنین آمده است: «علیه توک Tooke» - م. مقصود منصف، توماس توک اقتصاددان انگلیسی (۱۷۷۴-۱۸۵۸)، یکی از منتقدین تئوری پولی ریکاردو است که مارکس وی را آخرین اقتصاددان انگلیسی دارای ارزشکی "of any value" خوانده است. وی با اینکه به درستی برخلاف ریکاردو وظیفهٔ پول را در وسیلهٔ دوران بودن محدود نمی‌کند با این وصف نمی‌تواند وظیفه‌ای را ⇦

چرخش خود (دور پول ـ سرمایه) نمایش می‌دهد، در این شکل دوم ناپدید می‌شود و بدینسان نقد (کریتیک) حالت اول را تشکیل می‌دهد که فقط آن را به شکل ویژه‌ای در می‌آورد. چنانچه دگرسانی دوم (G-W) به موانعی برخورد کند (مثلاً با نبودن وسایل تولید در بازار مواجه شود)، در آن صورت چرخش، یعنی جریان روند تجدید تولید، قطع می‌شود و آنچنان می‌شود که گویی سرمایه در شکل کالا ـ سرمایه‌ای به جای مانده است. ولی تفاوت در اینجاست که دوام سرمایه در شکل پول بیشتر از بقای آن در قالب تباه‌پذیر کالایی است. به کار نیفتادن پول به مثابهٔ پول ـ سرمایه، مانع پول بودن آن نمی‌شود، در صورتی که اگر سرمایه زمان درازی در انجام وظیفهٔ کالا ـ سرمایه‌ای متوقف بماند، نه تنها دیگر کالا نیست بلکه ارزش مصرفی خود را نیز از دست می‌دهد. علاوه بر این، سرمایه در شکل پولی، می‌تواند به جای شکل مولد ابتدایی خود به صورت سرمایهٔ بارآور دیگری در آید، در صورتی که با صورت 'W اصلاً قادر به جنبیدن از جای خود نیست.

W-G'-W، از لحاظ صوری فقط مستلزم آن است که 'W در محیط دوران اعمالی انجام دهد، که خود مراحل تجدید تولید آن به شمار می‌آیند، ولی برای آنکه W'-G'-W سرانجام یابد، لازم است W که جانشین 'W شده به طور حقیقی تجدید تولید شود. لیکن این سرانجام یابی وابسته به پروسه‌های تجدید تولیدی است که خارج از روند تجدید تولید سرمایهٔ انفرادی قرار گرفته‌اند که 'W نمایندهٔ آن است.

در شکل I، عمل $G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$، فقط تدارک دگرگونی پول ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور است، ولی در شکل II، عمل مزبور عبارت از دگرسانی مجدد کالا ـ سرمایه به سرمایهٔ مولد است، یا به دیگر سخن، مادام که سرمایه گذاری صنعتی به همان مقیاس گذشته باقی می‌ماند، عمل مزبور عبارت از بازگشت به همان عوامل تولیدی است که خود از درون آن برخاسته است. پس در اینجا نیز عمل یاد شده، مانند شکل I، همچون مرحلهٔ تدارکی پروسهٔ تولید تجلی می‌کند ولی با این فرق که در این مورد با بازگشت به همان پروسه و تجدید آن سروکار دارد و لذا خود مقدمه‌ای برای تجدید تولید و نیز برای تکرار روند ارزش‌افزایی به شمار می‌رود.

اکنون لازم است یک‌بار دیگر متذکر شویم که G-A عبارت از یک مبادلهٔ عادی

⇦ که پول ـ سرمایه انجام می‌دهد و روابطی که بین وظایف مختلفهٔ پول وجود دارد درک کند. توماس توک کتاب معتبری دربارهٔ تاریخ قیمت‌ها نگاشته و از هواداران آزادی بازرگانی بوده است.

کالاها نیست، بلکه خرید کالایی است (A) که باید برای تولید اضافه ارزش به‌کار رود، هم‌چنانکه G-Pm فقط تشریفاتی است که از لحاظ مادّی برای انجام این هدف ضروری است.

با انجام $G\text{-}W<{}^{A}_{Pm}$، G دوباره به سرمایهٔ مولد، یعنی P، تبدیل می‌شود و دورپیمایی را از نو آغاز می‌کند.

بنابراین شکل روشن و صریح P...W'-G'-W'...P چنین است:

$$W\text{-}G\text{-}W <{}^{A}_{Pm} ...P$$

$$P...W' \quad + +$$

$$W\text{-}g\text{-}W$$

تبدیل پول ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور عبارت از خرید کالاها به منظور تولید کالاهاست. فقطه هنگامی که مصرف بدینسان مصرف بارآور می‌شود، در گردش خود سرمایه وارد می‌شود. شرط لازم آن است که به وسیلهٔ کالاهای بدینسان مصرف شده اضافه ارزش به وجود آید و این چیزی است که با تولید و حتی تولید کالایی، که هدفش زندگی تولیدکنندگان است، تفاوت بسیار دارد. جانشین ساختن کالایی به کالای دیگر که بدینسان وابسته به تولید اضافه ارزش می‌شود ماهیتاً چیزی به کلی غیر از مبادلهٔ محصولات است که پول فقط واسطهٔ آن است. ولی با وجود این اقتصادیون برای اثبات اینکه افزایش تولید امکان‌پذیر نیست به همین امر استناد می‌کنند.

علاوه بر مصرف بارآور G که به A و Pm تبدیل می‌شود، گردش شامل نخستین حلقهٔ G-A نیز می‌شود که برای کارگر A-G است که مساوی با W-G می‌شود. از گردشی که به وسیلهٔ کارگر به صورت A-G-W انجام می‌شود و مصرف او را دربرمی‌گیرد، فقط نخستین حلقهٔ آن به مثابهٔ نتیجهٔ G-A، در گردش سرمایه وارد می‌شود. عمل دوم یعنی G-W، وارد گردش سرمایهٔ فردی نمی‌شود، با اینکه خود از درون آن برخاسته است. ولی وجود دائمی طبقهٔ کارگر برای طبقهٔ مزبور ضروری است.

برای آنکه ارزش ـ سرمایه بتواند به دورپیمایی خود ادامه دهد و نیز اضافه ارزش به وسیله سرمایه‌دار مصرف شود، تنها چیزی که عمل W-G ایجاب می‌کند این است که 'W به پول تبدیل شود، یعنی به فروش رسد. بدیهی است که 'W فقط به این دلیل به فروش می‌رسد که جنسی دارندهٔ ارزش مصرف است و لذا برای نوعی از انواع مصرف، اعم از مولد یا شخصی، شایستگی دارد. ولی اگر 'W به گردش خود ادامه دهد، مثلاً به وسیلهٔ

بازرگانی که نخ را خریداری کرده است، ابتدا این امر به هیچ‌وجه به ادامهٔ گردش آن سرمایه انفرادی که نخ تولید کرده و به بازرگان فروخته است لطمه‌ای وارد نمی‌کند. تمام پروسه به حرکت خود ادامه می‌دهد و با آن نیز مصرف شخصی سرمایه‌دار و کارگر، که به این روند وابسته است، همچنان جریان می‌یابد. این نکته‌ای است که در مورد بررسی بحران‌ها واجد اهمیت است.

به محض اینکه 'W فروخته شد و به پول تبدیل شد، می‌تواند از نو به عوامل واقعی روند کار، و لذا دوباره به عوامل تجدید تولید تبدیل شود. حالا خواه 'W را مصرف کنندهٔ قطعی خریده باشد و خواه بازرگانی آن را به قصد بازفروش بخرد؛ این امر مستقیماً هیچ‌گونه تغییری در جریان به وجود نمی‌آورد. حجم توده‌های کالایی که تولید سرمایه‌داری به وجود می‌آورد، مشروط به یک میدان از پیش مقرر عرضه و تقاضا، برای برآوردن نیازمندی‌ها نیست، بلکه بسته به مقیاس خود این تولید و نیاز به پیوسته گسترش دادن آن است. خریدار مستقیم تولید کلان، به غیر از دیگر سرمایه‌داران صنعتی، فقط می‌تواند کلان بازرگان باشد. روند تجدید تولید تا حدود معینی می‌تواند، بدون آنکه کالاهای به بازار ریخته‌اش واقعاً وارد مصرف انفرادی یا مولد شده باشند، بر همان پایه یا به مقیاس گسترده جریان یابد. مصرف کالاها، در گردش سرمایه‌ای که اجناس مزبور را بیرون داده است، وارد نمی‌شود. به محض اینکه مثلاً نخ به فروش رفت، ارزش ـ سرمایه‌ای که نمایندهٔ آن است می‌تواند دورپیمایی خود را به دور از آنچه به سر نخ فروش رفته خواهد آمد، از نو آغاز کند. تا هنگامی که محصول فروخته می‌شود از نظر تولیدکننده سرمایه‌دار همه چیز جریان منظم خود را دارد. گردش ارزش ـ سرمایه که وی نمایندهٔ آن است، قطع نمی‌شود. و چنانچه این پروسه گسترده‌تر شود، ـ امری که خود متضمن توسعهٔ مصرف بارآور وسایل تولید است ـ ، آن‌گاه این تجدید تولید سرمایه می‌تواند با توسعهٔ مصرف انفرادی کارگران (لذا با گسترش تقاضا) همراه باشد، زیرا روند مزبور از راه مصرف بارآور آغاز شده و بدان وسیله امکان‌پذیر شده است. بدینسان ممکن است تولید اضافه ارزش و همراه آن مصرف شخصی سرمایه‌دار نیز رشد کند و تمام روند تجدید تولید در وضع شکوفایی قرار گیرد، در حالی که بخش بزرگی از کالاها فقط به صورت ظاهر وارد مصرف شده باشند، ولی در حقیقت به فروش نرفته روی دست بازفروشان مانده و لذا واقعاً هنوز در بازار باشند. اینک امواج کالاها متعاقب یکدیگر می‌رسند و سرانجام معلوم می‌شود که جذب موج پیشین به وسیلهٔ مصرف،

ظاهری بیش نبوده است. سرمایه ـ کالاها بر سر جای خود در بازار با یکدیگر متقابلاً می‌ستیزند. دیر رسیدگان برای آنکه فروش کرده باشند کالای خود را به پایین‌تر از بها می‌فروشند. کالاهای پیشین هنوز نقد نشده‌اند که موعد پرداخت‌ها سر می‌رسد. دارندگان کالاهای مزبور مجبورند یا خود را مفلس اعلام کنند و یا برای اینکه امکان پرداخت داشته باشند، آنها را به هر قیمتی بفروشند. این فروش مطلقاً ارتباطی با وضع حقیقی تقاضا ندارد. این امر تنها با تقاضای پرداخت، با ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول سروکار دارد. سپس بحران در می‌گیرد. بحران در مورد کاهش مستقیم تقاضای اشیاء مورد مصرف، یعنی تقاضا برای مصرف انفرادی، بروز نمی‌کند، بلکه در کاهش مبادلهٔ سرمایه با سرمایه، در کاهش روند تجدید تولید سرمایه، آشکار می‌شود.

هر گاه کالاهای Pm و A، که G جانشین‌شان می‌شود تا وظیفهٔ خود را به مثابهٔ پول ـ کالا، مانند ارزش ـ سرمایه‌ای که به منظور تغییر مجدد به سرمایهٔ بارآور تخصیص یافته است، انجام دهد ـ می‌بایست در موعدهای مختلف، خریداری شده یا پرداخت شوند، به نحوی که G-W نمایشگر یک سلسله خریدها و پرداخت‌های متوالی باشد ـ آن‌گاه جزیی از G عمل G-W را انجام می‌دهد، در حالی که جزء دیگر آن به صورت نقدی باقی می‌ماند تا در زمان معینی که از شرایط خود پروسه ناشی می‌شود، برای انجام معاملات همزمان یا متناوب G-W به کار رود. جزء مزبور فقط موقتاً از چرخه خارج شده است تا در زمان مقرر وارد عمل شود و وظیفهٔ خود را انجام دهد. در این صورت نفس چنین رکود خود وظیفه‌ای است که به وسیلهٔ دوران یا برای دوران مقرر شده است؛ وجودش مانند خرید ـ مایه یا پرداخت ـ مایه، تعلق حرکتش، وضع ازهم گسیختهٔ گردش‌اش، عبارت از حالتی است که پول در آن، یکی از وظایف خود را مانند پول ـ سرمایه اجرا می‌کند. زیرا در این مورد پولی که موقتاً به حال سکون درآمده خود جزیی از پول ـ سرمایهٔ G (G'-g=G) است، جزیی است از ارزش کالا ـ سرمایه برابر با P، یعنی مساوی با ارزش سرمایهٔ مولدی است که گردش از آن ناشی می‌شود. از سوی دیگر هر پولی که از گردش خارج می‌شود به صورت گنج در می‌آید. بنابراین شکل گنج شدهٔ پول در این مورد تابعی از پول ـ سرمایه است، عیناً آنچنان که در G-W، وظیفهٔ پول به مثابهٔ وسیلهٔ خرید یا پرداخت، تابعی از پول ـ سرمایه می‌شود و این بدان دلیل است که در اینجا ارزش ـ سرمایه شکل پول دارد و پول در این مورد حالتی از سرمایهٔ صنعتی در یکی از مراحل آن است ـ حالتی که پیوستگی مجموع دورپیمایی از پیش به

آن تحمیل کرده است. ولی در عین حال اینجا دوباره این مسئله تأیید می‌شود که پول ـ سرمایه، در درون گردش سرمایهٔ صنعتی، هیچ وظیفهٔ دیگری غیر از وظایف پولی انجام نمی‌دهد و در عین حال وظایف مزبور فقط در ارتباط و هم پیوندی با دیگر مراحل این چرخش است که دارای مفهوم وظایف سرمایه‌ای می‌شوند.

اینکه 'G همچون نسبت g به G مانند رابطهٔ سرمایه‌ای، نمودار می‌شود، خود مستقیماً وظیفه‌ای از پول ـ سرمایه نیست، بلکه ناشی از وظیفهٔ کالا ـ سرمایهٔ W است که به نوبهٔ خود، به صورت رابطهٔ میان w و W، فقط نتیجهٔ روند تولید و بارور گشتن ارزش ـ سرمایه در درون آن پروسه را منعکس می‌سازد.

هرگاه پیشرفت روند دورانی به موانعی برخورد کند، به نحوی که G در اثر شرایط خارجی، از قبیل وضع بازار و غیره، مجبور شود عمل G-W خود را معلق سازد و به این دلیل ناچار شود مدت کمابیش درازی در وضع پولی بماند، آن‌گاه از نو حالت گنج آفرینی پول پدیدار می‌شود ـ حالتی که در گردش سادهٔ کالاها نیز، به محض اینکه گذار از W-G به G-W به علت عوامل خارجی گسیخته شد، ظاهر می‌شود. این یک گنج اندوزی ناخواسته است. بدینسان در مثال ما پول دارای شکل آیش یافته و نهانی پول ـ سرمایه است. ولی اکنون بیش از این مسئلهٔ مزبور را مورد بررسی قرار نمی‌دهیم.

اما در هر دو حالت، رکود پول ـ سرمایه در وضع نقدی خود، مانند نتیجهٔ قطع حرکت مشخص می‌شود، خواه این گسیختگی به سود هدف یا به زیان آن انجام گیرد، خواه دلخواسته باشد یا ناخواسته، خواه بنا بر وظیفه باشد یا معارض با آن وقوع یابد.

II. انباشت و تجدید تولید به مقیاس گسترده

چون نسبت‌هایی که در درون آن روند تولید گسترش‌پذیر است، خودسرانه نیستند، بلکه از لحاظ فنی پیش فرموده‌اند، چه بسا ممکن است که اضافه ارزش به دست آمده، با اینکه برای سرمایه شدن تخصیص یافته است، فقط با تکرار چرخش‌های مختلف به حجم لازم برسد که با آن واقعاً بتواند مانند سرمایهٔ افزوده عمل کند یا در دورپیمایی ارزش ـ سرمایهٔ وارد در روند داخل شود (بنابراین تا آن هنگام انباشته شدن آن ضرور است)، از اینرو اضافه ارزش به صورت گنج منجمد می‌شود و در این شکل پول ـ سرمایه نهان می‌شود. به این دلیل نهان ـ سرمایه است که تا به صورت نقدی

منجمد مانده است نمی‌تواند به مثابه سرمایه وارد میدان عمل شود.[۶۴] پس گنج آفرینی در این مورد مانند لحظه‌ای از روند انباشت سرمایه‌داری دیده می‌شود که در عین وابستگی و همراهی با آن ذاتاً از آن متمایز است. زیرا با وجود یافتن پول ـ سرمایهٔ نهان، روند تجدید تولید، خود گسترش پیدا نمی‌کند. به عکس، اگر پول ـ سرمایهٔ نهانی در اینجا به وجود آمده، ازآن روست که سرمایه‌دار تولیدکننده قادر نیست بلافاصله مقیاس تولید خویش را توسعه دهد. در صورتی که وی اضافه محصول خود را به تولیدکنندهٔ طلا یا نقره‌ای بفروشد که سیم و زر تازه به دوران می‌ریزد و یا اگر آن را با بازرگانی معامله کند که در ازای قسمتی از اضافه محصول ملی، از خارج طلا یا نقرهٔ اضافی وارد می‌کند امری که همانند مورد پیشین است ـ آن‌گاه پول ـ سرمایهٔ نهانی وی افزوده‌ای بر اندوختهٔ ملی زر و سیم می‌شود. در همهٔ موارد دیگر آنچه در دست خریدار، وسیلهٔ گردش بود، مثلاً ۷۸ لیرهٔ استرلینگ در دست سرمایه‌دار فقط شکل گنج به خود می‌گیرد و بنابراین تنها چیزی که واقع شده این است که اندوختهٔ ملی طلا و نقره به نحو دیگری توزیع گردیده است.

هر گاه در معاملات سرمایه‌داری پول مانند وسیلهٔ پرداخت عمل کند، (به نحوی که خریدار بایست قیمت کالا را در زمان‌های کمابیش طولانی پرداخت کند) آن‌گاه اضافه محصولی که برای سرمایه‌افزایی تخصیص یافته است به پول تبدیل نمی‌شود، بلکه به صورت فته‌طلب، اسناد مالکیت بر معادلی مبدل می‌شود که شاید هم اکنون در اختیار خریدار باشد و یا شاید فقط در نظر دارد که بعداً به دست آورد. این مورد، مانند مواردی

---

۶۴. اصطلاح «نهان» Latent مأخوذ از تصور فیزیکی در مورد حرارت نهانی است که اکنون به وسیلهٔ تئوری تبدل نیرو تقریباً کنار گذارده شده است. به همین سبب است که مارکس در بخش سوم (که نگارش آن مؤخر است) در این مورد اصطلاح «بالقوه» Potentiel را که از انرژی توانی یا بنا به شباهت از سرعت بالقوهٔ دالامبر* D'Alembart وام گرفته است، به صورت «سرمایهٔ بالقوه capital virtuel; virtuelles kapital» مورد استفاده قرار می‌دهد. فریدریش انگلس

* Jean Baptiste Le Rond d'Alembert (۱۷۱۶-۱۷۸۳) نویسنده ریاضی‌دان، فیلسوف و طبیعی‌دان فرانسوی که در زمرهٔ روشنگران بزرگ قرن هجدهم به شمار می‌رود. دالامبر که دارای افکار ماتریالیستی بود همراه با دانشمند و نویسندهٔ معروف فرانسوی دیدرو (Diderot) به تنظیم آنسیکلوپدی (Encyclopedie) (دایرةالمعارف) پرداخت و در مقدمه‌ای که بر آن نوشت از فلسفه‌ای مبتنی بر طبیعت و مادیت دفاع نمود، ولی فلسفهٔ مادّی وی نه تنها جنبهٔ مکانیکی داشت، بلکه پیگرانه و خالی از اندیشه‌های متافیزیکی نبود. - م

که در قبال اسناد سودآور و غیره پول‌گذاری شده است، در روند تجدید تولید دورپیمایی ما وارد نمی‌شود، اگرچه ممکن است در گردش دیگر سرمایه‌های انفرادی صنعتی داخل شود.

تمام ویژگی تولید سرمایه‌داری با بارور شدن ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته، و لذا در مرحلهٔ اول با تولید هر چه بیشتر اضافه ارزش ممکن، ملازمه دارد. ولی در مرحلهٔ ثانی وابسته به تولید سرمایه است و بنابراین با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه بستگی دارد.[۶۵] انباشت یا تولید به مقیاس گسترده‌تر، که مانند وسیلهٔ تولید پیوسته وسیع‌تر اضافه ارزش دیده می‌شود و لذا توانگرتر شدن را به مثابهٔ هدف شخصی سرمایه‌دار نشان می‌دهد و در گرایش کلی تولید سرمایه‌داری گنجیده است، چنانکه در کتاب اول باز نموده شد، بعداً در نتیجه تکامل خود، برای هر سرمایه‌دار انفرادی به ضرورتی تبدیل و افزایش دائمی سرمایه‌اش شرط نگاهداری آن می‌شود. ولی بیش از این لزومی ندارد به آنچه سابقاً توضیح داده شده است برگردیم.

ما ابتدا تجدید تولید ساده را مورد بررسی قرار داده چنین فرض کرده‌ایم که در این تجدید تولید تمام اضافه ارزش به صورت درآمد خرج می‌شود. واقعیت این است که در شرایط عادی همواره می‌باید بخشی از اضافه ارزش به صورت درآمد صرف شود و بخش دیگری از آن مایه‌افزا گردد. این مسئله که آیا در درون چرخش‌های معینی گاه اضافه ارزش تولید شده تماماً مصرف می‌شود و گاه سراسر به منظور مایه‌افزایی به کار می‌رود، به کلی در این امر بی‌تفاوت است. در میانگین حرکت ـ که فرمول عام فقط می‌تواند بیانگر آن باشد ـ این هر دو حالت روی می‌دهد. ولی برای اینکه فرمول را دشوار نکرده باشیم بهتر است بپذیریم که تمام اضافه ارزش انباشته می‌شود. فرمول $P...W'\text{-}G'\text{-}W' < {A \atop Pm}$ بیانگر سرمایهٔ بارآوری است که به مقیاس بزرگتر و با ارزش بیشتر تجدید تولید می‌شود و مانند سرمایهٔ مولدی که نمو کرده است دورپیمایی خود را آغاز می‌کند، یا به دیگر سخن، چرخش اول خود را تجدید می‌کند. به محض آغاز این گردش، از نو P را به مثابهٔ نقطهٔ عزیمت در برابر خود داریم، فقط با این تفاوت که P کنونی، سرمایهٔ بارآور بزرگتری نسبت به P اولی است.

همچنین هنگامی که در فرمول G...G'، دومین گردش با G' شروع می‌شود و G'

---

۶۵. به کتاب اول فصل ۲۲ مراجعه شود.

به مثابه G، مانند پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته‌ای عمل می‌کند که دارای مقدار معینی است. این خود، پول ـ سرمایه‌ای بیش از آن است که نخستین چرخش را گشوده بود، ولی به محض اینکه با نقش پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته وارد میدان می‌شود، هر اثری از وجود نمویافته‌اش که مرهون مایه‌افزایی اضافه ارزش است، ناپدید می‌شود. این منشأ در شکلش به مثابه پول ـ سرمایه‌ای که گردش خود را آغاز می‌کند نامریی می‌شود. همین طور است در مورد ’P، آن‌گاه که مانند نقطهٔ عزیمت گردش تازه‌ای عمل می‌کند.

چنانچه ’P...P را با ’G...G یا با چرخه اولی مقایسه کنیم، آن‌گاه دیده می‌شود که این دو به هیچ‌وجه دارای معنای واحدی نیستند. ’G...G به خودی خود و به مثابه چرخش منفرد، بیانگر آن است که G یعنی پول ـ سرمایه (یا سرمایهٔ صنعتی در گردش خود به مثابهٔ پول ـ سرمایه)، پولی است که پول می‌زاید، ارزشی ارزش‌زاست و اضافه ارزش به بار می‌آورد. به عکس، در گردش P به محض اینکه نخستین مرحله، یعنی روند تولید، به سر رسید، روند ارزش‌افزایی نیز در همان حال انجام یافته است و پس از طی مرحلهٔ دوم ’W’-G (یعنی نخستین مرحلهٔ چرخشی) است که ارزش ـ سرمایه + اضافه ارزش، مانند پول ـ سرمایهٔ به سامان رسیده، مانند آن ’G ی وجود دارد که در نخستین گردش به مثابهٔ آخرین جزء و تنها دیده شده بود. اینکه تولید اضافه ارزش به انجام رسیده در شکل P...P که قبلاً مورد بررسی ما قرار گرفته (فرمول روشن آن را در صفحهٔ ۴۷ ملاحظه کنید[۶۶]) به وسیلهٔ W-g-W مشخص شده است، یعنی به وسیلهٔ آن گردشی که طی مرحلهٔ دوم خود از دوران سرمایه بیرون می‌افتد و دوران اضافه ارزش را به مثابه درآمد نشان می‌دهد. پس در این شکل، که تمام حرکت به وسیلهٔ P...P مشخص می‌شود هیچ‌گونه تفاوت ارزشی میان دو سر آن وجود نمی‌یابد: بارور شدن ارزش پیش‌ریخته، تولید اضافه ارزش نیز مانند G...G منعکس شده است. فقط عمل ’W’-G در ’G-G مانند آخرین مرحله جلوه می‌کند و در P...P به مثابهٔ دومین مرحلهٔ چرخش و نخستین مرحلهٔ گردش دیده می‌شود.

در ’P...P، ’P نمایشگر تولید اضافه ارزش نیست، بلکه نمودار آن است که اضافه ارزش تولید شده مایه‌افزا شده و لذا سرمایه انباشته شده است و بنابراین نشان دهندهٔ آن است که ’P در برابر P، مرکب از ارزش ـ سرمایهٔ ابتدایی به اضافهٔ ارزش سرمایه‌ای است

---

۶۶. در این ترجمه به صفحهٔ ۶۵ مراجعه شود.

که در نتیجهٔ حرکت آن انباشت شده است.

’G، به مثابه منتهای ساده ’G...G، و نیز ’W، آنچنان که در درون این دورپیمایی‌ها مشخص می‌شود، به خودی خود بیانگر حرکت نیستند، بلکه نتیجهٔ حرکت را نشان می‌دهند، یعنی بارور شدن ارزش ـ سرمایه را، که در شکل کالایی یا به صورت پولی سامان یافته است، منعکس می‌سازند. بنابراین آنها ارزش ـ سرمایه را به مثابه G+g یا W+w، به مثابه نسبت ارزش ـ سرمایه به باقیمانده‌اش که اضافه ارزش است، بیان می‌کنند. آنها این نتیجه را همچون اشکال چرخشی مختلف ارزش ـ سرمایهٔ بارور گشته نمایش می‌دهند. ولی خود این باروری انجام یافته، چه در شکل ’W و چه در شکل ’G، وظیفه‌ای نیست که خواه از سرمایهٔ نقدی و خواه از سرمایهٔ کالایی ناشی شده باشد. هیچ کدام از پول ـ سرمایه و کالا ـ سرمایه، به مثابه اشکال ویژه و متفاوت سرمایهٔ صنعتی، مانند شیوه‌های به روزی که منطبق با وظایف خاص آن سرمایه هستند، نمی‌توانند وظیفهٔ دیگری جز آنچه مربوط به آنهاست انجام دهند؛ پول ـ سرمایه فقط می‌تواند وظایف پولی و کالا ـ سرمایه تنها می‌تواند وظایف کالایی را اجرا کند و تفاوت میان آنها غیر از تفاوت میان پول و کالا چیز دیگری نیست. همچنین سرمایهٔ صنعتی، در شکل سرمایهٔ بارآورش، فقط می‌تواند مرکب از همان عواملی باشد که در هر روند کار محصول آفرین دیگر وجود دارد، یعنی از سویی شرایط عینی کار (وسایل تولید)، و از سوی دیگر نیروی کار که به نحو بارآور (بنابر هدف) به فعالیت می‌پردازد. چنانکه در درون محیط تولید، زندگی سرمایهٔ صنعتی جز به وسیلهٔ دارا بودن ترکیبی که با روند تولید به طور کلی و لذا با روند تولید غیرسرمایه‌داری نیز تطبیق کند، میسر نیست، همچنان سرمایهٔ مزبور در محیط دوران جز آنکه با دو شکل منطبق با این محیط، یعنی با اشکال کالا و پول، سروکار داشته باشد نمی‌تواند زیست کند. ولی هم‌چنانکه از پیش مجموع عوامل تولید بدان جهت به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور اعلام می‌شوند که نیروی کار، نیروی کار غیر است، نیرویی است که سرمایه‌دار از دارندهٔ ویژه آن عیناً همچنان خریده که وی وسایل تولیدش را نیز از کالاداران دیگر خریداری کرده است، و بنابراین همان‌گونه که روند تولید خود مانند وظیفهٔ مولد سرمایهٔ صنعتی به جریان می‌افتد، پول و کالا هم به مثابهٔ اشکال چرخشی همان سرمایهٔ صنعتی در می‌آیند و لذا وظایف آنها نیز مانند وظایف گردشی آن سرمایه می‌شود، به نحوی که آنها یا وظایف سرمایهٔ بارآور را آماده می‌سازند و یا خود از آن ناشی می‌شوند. فقط پیوستگی آنها به مثابهٔ اشکال وظایفی که

سرمایهٔ صنعتی باید طی مراحل مختلف روند دورپیمایی خود انجام دهد، در اینجا موجب می‌شود که وظیفهٔ پولی و وظیفهٔ کالایی در عین حال تابعی از پول - سرمایه و کالا - سرمایه می‌شوند. بنابراین خطاست اگر تصور شود که خواص و وظایف ممیز ویژهٔ پول به مثابهٔ پول، و کالا به مثابهٔ کالا، متفرع از صفت سرمایه‌ای آنهاست، و نیز همچنان خطا خواهد بود اگر به عکس ویژگی‌های سرمایهٔ مولد را ناشی از وسایل تولید انگارند، که خود شکل وجودی سرمایهٔ بارآور هستند.

همین که G' یا W' به مثابه G+g و W+w تثبیت شدند، یعنی به مثابه رابطهٔ ارزش - سرمایه به باقیمانده‌اش که اضافه ارزش است تحقق یافتند، آن‌گاه این رابطه در هر دوی آنها، یک بار به صورت پول و بار دیگر به صورت کالا، تعبیر شده است - امری که در ماهیت خود موضوع تغییری به وجود نمی‌آورد. بنابراین روشن است که این رابطه نه از خواص و وظایف پولی فی نفسه ناشی می‌شود و نه از ویژگی‌ها و وظایف سرشتی کالا سرچشمه می‌گیرد. در هر دو مورد ویژگی خصلت نمای سرمایه، یعنی ارزشی که ارزش‌زاست، فقط مانند نتیجه بیان شده است. W' همواره از وظیفه‌ای که P انجام می‌دهد حاصل می‌شود و G' هیچ گاه چیز دیگری به غیر از شکل W' نیست که در گردش سرمایهٔ صنعتی تغییر یافته است. بنابراین به محض اینکه پول - سرمایهٔ به‌سامان رسیده وظیفهٔ ویژهٔ پول - سرمایه‌ای خود را از سر می‌گیرد، دیگر صفت مبین بودن رابطهٔ سرمایه‌ای را که در G'=G+g خوابیده است، از دست می‌دهد. آن‌گاه که G...G' واقع شده و G' دورپیمایی را از سر گرفته است، حتی در صورتی که تمام اضافه ارزش خفته در G' مایه‌افزا شده باشد، دیگر نقشی به مثابهٔ G' ایفا نمی‌کند، بلکه به صورت G از نو وارد میدان می‌شود. در مثالی که آورده‌ایم، دومین گردش به جای آنکه با ارزش - سرمایهٔ ابتدایی ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ شروع شود با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ آغاز می‌شود. ارزش - سرمایه‌ای که گشایندهٔ دورپیمایی است به اندازهٔ ۷۸ لیرهٔ استرلینگ بزرگتر از پیش است. این تفاوت در مقام مقایسهٔ یک گردش با گردش دیگر وجود دارد، لیکن چنین مقایسه‌ای در درون هر چرخشی نیست. ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که مانند پول - سرمایه پیش‌ریز شده است، جز نقش ۵۰۰ لیره‌ای که با آن سرمایه‌دار دیگر نخستین دورپیمایی را آغاز می‌کند، ایفا نمی‌کند. همچنین است در چرخش سرمایهٔ بارآور P'ی که مقدارش بزرگتر شده است مانند P وارد تجدید دور می‌شود، عیناً آنچنان که P در مورد تجدید تولید ساده P...P عمل می‌کند.

در مرحلهٔ $G'-W'\langle^{A}_{Pm}$ مقدار افزوده فقط به وسیلهٔ 'W مشخص می‌شود ولی نه از راه 'A و P'm نظر به اینکه W حاصل جمع A و Pm است، از طریق 'W این امر خود نشان داده می‌شود که مجموع A و Pm خفتهٔ در آن بزرگتر از Pی ابتدایی است. از این گذشته شاید علامت‌گذاری به صورت 'A و P'm نادرست باشد، زیرا می‌دانیم که رشد سرمایه مجب تغییر در ترکیب ارزشی آن می‌شود و در جریان این تغییر، ارزش Pm افزایش می‌یابد، در حالی که ارزش A همواره به طور نسبی، و غالباً به طور مطلق تنزل می‌کند.

III. انباشت پول

این مسئله که آیا اضافه ارزش طلاگشته، می‌تواند بلافاصله به ارزش ـ سرمایهٔ روند سپار ملحق شود و بدینسان همراه سرمایهٔ G، با مقدار 'G، در پروسهٔ دورپیمایی وارد شود یا نه، وابسته به اوضاع و احوالی است که مستقل از وجود سادهٔ g روی می‌دهند. چنانچه قرار باشد g به عنوان ارزش ـ سرمایه در بنگاه مستقل دیگری که در جنب بنگاه اولی تأسیس می‌شود به‌کار افتد، آن‌گاه روشن است که g فقط در صورتی می‌تواند به‌کار آید که دارای حداقل مقدار لازم برای چنین مؤسسه‌ای باشد. هرگاه بنابراین باشد که g به منظور توسعهٔ بنگاه ابتدایی به‌کار رود، آن‌گاه روابط عوامل مادّی P و نسبت‌های ارزشی آن، باز استفاده از g را به وجود مقدار حداقل مشخصی مشروط می‌سازد. همهٔ وسایل تولیدی که در این بنگاه در کارند نه تنها دارای رابطه‌ای کیفی هستند، بلکه با یکدیگر رابطهٔ کمی معین و حجم متناسبی دارند. این روابط مادّی عوامل وارد درسرمایهٔ بارآور و نسبت‌های ارزشی افزوده شده بر آنها، تعیین‌کننده حجم حداقلی هستند که g باید دارا باشد تا بتواند به مثابهٔ سرمایهٔ الحاقی، به وسایل تولید نیروی کار اضافه یا فقط به وسایل تولید تبدیل شود. چنین است که کارگاه ریسندگی نمی‌تواند بر تعداد دوک‌های خود بیفزاید مگر آنکه در عین حال سوکه ـ شانه‌ها و تارکش‌های[۶۷] ملازم با آنها را تهیه

---

۶۷. کلمات «سوکه - شانه» و «تارکش» در برابر اصطلاحات تکنولوژیکی اختیار شده‌اند که در زبان آلمانی به ترتیب Kratze و Vorspinnstuhl و به زبان فرانسه Carde و Banc De'tirage خوانده می‌شوند. اولی عبارت از ماشینی است که پنبهٔ خام را با سوکه‌ها یا خارهای فلزی خود شانه می‌زند و حلاجی می‌کند و دومی ماشینی است که الیاف پنبه را به صورت تار آمادهٔ رشتن می‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که بایستی در جریان کار با ماشین‌های جدید اصطلاحات فنی مشخص به زبان فارسی ⇦

کند، و این صرفنظر از افزایش مخارجی است که توسعه این ریسندگی بابت پنبه و دستمزد ایجاب می‌کند. پس برای اینکه گسترش مزبور انجام گردد لازم است که اضافه ارزش، خود به مبلغ شایسته‌ای بالغ شود (عادتاً بابت افزایش هر دوک تازه وارد یک لیرهٔ استرلینگ حساب می‌شود). تا هنگامی که g این حجم حداقل را به دست نیاورده است، باید دورپیمایی سرمایه چندین بار تکرار شود تا مبلغ gهایی که پی در پی به وسیلهٔ آن تولید شده است بتواند همراه با G و لذا در $G'-W'<^{A}_{Pm}$ وارد عمل گردد. حتی تغییرات سادهٔ جزیی، مثلاً در ماشین ریسندگی، که به منظور ترقی بارآوری انجام می‌شود، خود مستلزم هزینه‌های زیادتری بابت مواد ریسندگی، توسعهٔ ماشین‌های آماده کننده و غیره است. بنابراین در اثنای مدت لازم، g انباشته می‌شود، انباشتی که خود وظیفهٔ ویژهٔ g نیست، بلکه نتیجهٔ تکرار P...P است. وظیفهٔ ویژهٔ آن عبارت از این است که به صورت پول تا هنگامی باقی بماند که در نتیجهٔ دورپیمایی‌های مکرر ارزش‌افزایی، یعنی از خارج، به اندازهٔ کافی مبالغ اضافی دریافت دارد و به حداقلی برسد که برای انجام وظیفهٔ فعال آن ضروری است. به دیگر سخن، باید به آنچنان مقداری برسد که تنها در آن صورت واقعاً می‌تواند به مثابهٔ ارزش - سرمایه به کار رود و در موقع لزوم، چون جزء انباشته ارزش سرمایه G که وارد در عمل است، در عملکرد سرمایهٔ مزبور شرکت کند. در این میان پول مورد بحث توده می‌شود و فقط به صورت گنجی که روند تکوین و نمو خود را طی می‌کند وجود دارد و بس. بنابراین انباشت پول، (گنج‌سازی)، در اینجا مانند روندی جلوه می‌کند که با انباشت واقعی، یعنی با آن انباشتی که مقیاس مورد عمل سرمایهٔ صنعتی را گسترش می‌دهد، به طور گذرا همراه است. به این دلیل گذراست که گنج تا هنگامی که در حالت گنجی خود خفته است مانند سرمایه عمل نمی‌کند، در روند ارزش‌افزایی شرکت ندارد و مبلغ پولی است که فقط رشد می‌کند، و بدون آنکه خود دخالتی داشته باشد، پول موجود در همان صندوقی که وی قرار دارد ریخته می‌شود.

شکل گنجینه‌ای تنها عبارت از شکل پولی است که در دوران حضور ندارد، شکل پولی است که دایره‌وار شش قطعه شده و بدین سبب به صورت نقدی نگاهداری می‌شود. اما خود پروسهٔ گنج‌سازی بین همهٔ اقسام تولید کالایی مشترک است و جز در مورد

⇦برای ابزار ریسندگی مزبور به وجود آمده باشد، ولی از آنجا که وجود چنین اصطلاحاتی بر مترجم مجهول بوده و تحقیق نیز دربارهٔ آنها مقدور نگردیده است ناچار در این ترجمه کلمات پیش گفته، که در عین حال بیانگر وظایف ادوات مزبور هم هست، اختیار شده‌اند. - م

اشکال رشد نیافتهٔ پیش از سرمایه‌داری، به خودی خود هیچ نقش هدف‌داری ایفا نمی‌کنند. ولی در اینجا گنج، به مثابهٔ شکل پول ـ سرمایه، و گنج‌سازی چون پروسه‌ای نمودار می‌شود که به طور گذرا همراه انباشت سرمایه است، و این بدان سبب و تا آنجاست که پول در این مورد نقش پول ـ سرمایهٔ نهان را ایفا می‌کند، و نیز برای آن است که گنج‌سازی و حالت گنجینه‌ای اضافه ارزش به شکل پول، از لحاظ وظیفه‌ای مرحلهٔ تدارکی معینی خارج از دورپیمایی سرمایه برای تبدیل اضافه ارزش به سرمایه واقعاً در جریان است. پس از لحاظ همین تخصیص یافتن است که گنج، پول ـ سرمایهٔ نهان به شمار می‌رود و به همین سبب نیز اندازه‌ای که باید داشته باشد تا بتواند وارد پروسه کند در هر مورد وابسته به ترکیب ارزشی سرمایهٔ بارآور است. ولی تا زمانی که به حالت گنج خفته است هنوز امکان اینکه مانند پول ـ سرمایه به کار افتد ندارد، و هنوز به صورت سرمایه‌ای است که در حال آیش قرار دارد؛ اما به کار نیفتادنش به این دلیل نیست که مانند گذشته در انجام وظیفه‌اش گسیختگی حاصل شده، بلکه از این روست که هنوز برای انجام وظیفه‌اش شایستگی ندارد.

ما در اینجا انباشتن پول را در شکل واقعی ابتدایی‌اش، یعنی مانند اندوخت پول حقیقی، در نرظ می‌گیریم. این عمل ممکن است به شکل محاسباتی صرف یا به صورت طلب‌هایی باشد که سرمایه‌دار فروشندهٔ 'W در دست دارد. آنچه مربوط به اشکال دیگری است که تحت آن پول ـ سرمایهٔ نهان خود در این میان به صورت پولی در می‌آید که پول می‌زاید، مثلاً مانند سپردهٔ بانکی که بهره به آن تعلق می‌گیرد، برات یا انواع اوراق بهادار، اکنون وارد موضوع مورد بحث ما نمی‌شود. در این قبیل موارد اضافه ارزش به پول منجر شده وظایف سرمایه‌ای ویژه‌ای، خارج از دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی منشأ خود انجام می‌دهد. اینها وظایفی هستند که اولاً به هیچ‌وجه با آن دورپیمایی، فی‌نفسه، سروکاری ندارند و ثانیاً متضمن وظایف سرمایه‌ای هستند که از وظایف سرمایهٔ صنعتی متمایزند و تا اینجا هنوز مورد بررسی ما قرار نگرفته‌اند.

IV. اندوخت ـ مایه

در شکلی که هم اکنون مورد بررسی قرار گرفت، گنجی که اضافه ارزش در قالب آن حیات می‌یابد، عبارت از انباشت مایهٔ نقدی است. شکلی پولی‌ای است که انباشت سرمایه موقتاً به خود می‌گیرد و بدینسان خود لازمهٔ انباشت سرمایه می‌شود. ولی این انباشت ـ

مایه می‌تواند برای انجام خدمات فرعی ویژه‌ای نیز به کار آید، یعنی در روند دورپیمایی سرمایه وارد شود، بدون آنکه خود دارای شکل 'P...P شود و لذا بدون آنکه تجدید تولید سرمایه‌داری گسترش یافته باشد.

در صورتی که پروسهٔ 'W'-G بیش از حد عادی خود به طول انجامد و لذا چنانچه در تغییر کالا ـ سرمایه به پول، به نحو غیر عادی تأخیر شود و یا اگر با وجود انجام این دگرگونی مثلاً بهای وسایل تولیدی که پول ـ سرمایه باید به آن تبدیل شود به بالاتر از میزان آغاز دورپیمایی ترقی کند، آن‌گاه ممکن است اندوخته‌ای که وظیفهٔ انباشت ـ مایه را انجام می‌دهد برای اشغال مقام پول ـ سرمایه یا جزیی از آن فراخوانده شود. بدینسان انباشت ـ مایهٔ نقدی به مثابهٔ اندوخت ـ مایه به کار می‌رود تا اختلالات دورپیمایی را جبران کند.

اینچنین اندوخت ـ مایه متمایز از مایهٔ وسایل خرید و پرداختی است که در دورپیمایی P...P مورد بررسی قرار گرفت. وسایل اخیرالذکر بخشی از پول ـ سرمایه به کار گرفته شده، هستند که اجزاء آن فقط در مواعد زمانی متفاوت و متعاقب یکدیگر وارد میدان عمل می‌شوند، (بنابراین اشکال وجودی قسمتی از ارزش ـ سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهند که به طور کلی در روند دخالت دارند. در تمام طول روند تولید، پیوسته پول ـ سرمایهٔ ذخیره به وجود می‌آید، زیرا امروز وجوهی به دست می‌آید در حالی که مخارج باید در موعد دورتری انجام شود؛ امروز مقادیر بزرگی کالا به فروش می‌رود در صورتی که تجدید خرید کالا به مقادیر بزرگ به روزهای آینده موکول است. بنابراین در چنین فواصلی همواره بخشی از سرمایهٔ گردان به صورت نقدی وجود دارد. بالعکس اندوخت ـ مایه جزیی از سرمایهٔ به کار افتاده، یا دقیق‌تر جزیی از پول ـ سرمایه نیست بلکه قسمتی از سرمایه‌ای است که در مرحلهٔ تدارکی انباشت خود قرار دارد، جزء اضافه ارزشی است که هنوز مبدل به سرمایهٔ فعال نشده است. البته این نکته به خودی خود روشن است که در صورت احتیاج برای سرمایه‌دار به هیچ‌وجه سؤالی دربارهٔ وظایف مشخص پولی که در اختیار دارد مطرح نمی‌شود، بلکه وی آنچه دارد برای حفظ جریان‌یابی روند دورپیمایی سرمایه‌اش مورد استفاده قرار می‌دهد. مثلاً در نمونهٔ مورد انتخاب ما، که G مساوی با ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ و 'G برابر با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، اگر قسمتی از سرمایهٔ ۴۲۲ لیره‌ای به مثابهٔ مایهٔ وسایل پرداخت و خرید، به شکل پشتوانهٔ نقدی وجود داشته باشد، آن‌گاه چنین حساب شده است که در صورت یکسان

ماندن اوضاع و احوال، همهٔ آن پشتوانه در دورپیمایی وارد می‌شود و نیز برای انجام منظور کفایت می‌کند. ولی اندوخت ـ مایه جزیی از ۷۸ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزش است و فقط هنگامی می‌تواند وارد روند دورپیمایی سرمایه با ارزش ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ شود که این دورپیمایی در حالت یکسان نماندن شرایط انجام یابد، زیرا اندوخت ـ مایه جزیی از انباشت ـ مایه است و در این مورد بدون آنکه توسعه‌ای در مقیاس تجدید تولید به وجود آید وارد عمل می‌شود.

انباشت ـ مایهٔ نقدی خود، وجود پول ـ سرمایهٔ نهان است و لذا تبدیل پول را به پول سرمایه دربر دارد.

فرمول کلی دورپیمایی سرمایهٔ بارآور که تجدید تولید ساده و گسترش یافته را جمعاً در برمی‌گیرد چنین است:

$$P \ldots \overset{1}{W'} G'.G\text{-}\overset{2}{W} < {A \atop Pm} \ldots P(P')$$

چنانچه P=P باشد آن‌گاه در شمارهٔ ۲، g=G منهای 'G است. در صورتی که در شمارهٔ ۲، G بزرگتر از g منهای 'G باشد به این معناست که g تماماً یا جزئاً به پول ـ سرمایه بدل شده است.

اقتصاد کلاسیک روند دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی را در درون شکل دورپیمایی سرمایهٔ بارآور مورد مطالعه قرار می‌دهد.

فصل سوم: دورپیمایی کالا -سرمایه

فرمول کلی برای دورپیمایی کالا ـ سرمایه چنین است: W'-G'-W...P...W

'W نه تنها مانند محصول، بلکه به مثابهٔ شرط هر دو دورپیمایی پیشین نمودار می‌شود، زیرا آنچه برای یک سرمایه G'-W است، W'-G' را برای دیگری لااقل تا آن حد مفروض می‌دارد که بخشی از وسایل تولید، خود، محصول ـ کالای سرمایه‌های انفرادی دیگری هستند که در دورپیمایی‌های هر یک به کار افتاده‌اند. مثلاً در نمونهٔ مورد اختیار ما، ذغال، ماشین‌ها و غیره، کالا ـ سرمایهٔ کان‌دار، ماشین ساز سرمایه‌دار و غیره هستند. به علاوه در فصل یکم بند چهارم نشان داده شد که حتی از زمان نخستین تکرار 'G...G و پیش از آنکه این دورپیمایی دوم به انجام برسد، نه تنها دورپیمایی P..P، بلکه دورپیمایی 'W'...W نیز از پیش مفروض است.

هرگاه تجدید تولید به مقیاس گسترده وقوع یابد، آن‌گاه 'W آخری بزرگتر از 'W ابتدایی است و بدان سبب لازم است که در اینجا با 'W مشخص شود.

تفاوت میان شکل سوم و دو شکل نخستین در آن است که اولاً در شکل سوم مجموع دوران است که با دو مرحلهٔ متضاد خود، دورپیمایی را می‌گشاید، در حالی که در شکل اول، دوران در نتیجهٔ روند تولید گسیخته می‌شود و در شکل دوم، مجموع دوران با دو مرحلهٔ مکمل خود فقط به مثابهٔ وسیله‌ای برای روند تجدید تولید مشخص می‌شود، و لذا حرکت واسطه میان P...P را تشکیل می‌دهد. در 'G...G شکل دورانی عبارت است از G-W-G=W'-G'.G-W در P...P شکل مزبور وارونه است بدین قرار: W-G-W=W'-G'.G-W. در 'W'...W شکل دورانی نیز به همین صورت اخیر است.

ثانیاً: در تکرار دورپیمایی‌های I و II، حتی در صورتی که نوک‌های 'G و 'P سرآغاز دورپیمایی مجدد را تشکیل دهند، شکلی که به وسیلهٔ آن دورپیمایی‌های مزبور به وجود آمده‌اند محو می‌شود. P'=P+p,G'=G+g، روند جدید را مانند G و P از نو آغاز می‌کند. ولی در شکل III باید نقطهٔ عزیمت W مانند 'W مشخص شود، ولو اینکه تجدید دورپیمایی بر همان مقیاس پیشین قرار داشته باشد. دلیل این امر به شرح زیرین

است: در شکل I به محض اینکه 'G با عنوان خود، دورپیمایی تازه‌ای را می‌گشاید، مانند پول ـ سرمایهٔ G عمل می‌کند، یعنی پیش‌پرداخت ارزش ـ سرمایه‌ای است به صورت نقدی که باید ارزش افزا گردد. حجم پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته در اثر انباشتی که طی دورپیمایی نخستین حاصل شده افزایش یافته است. لیکن خواه حجم پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته ۴۲۲ خواه ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، در این امر که وجوه مزبور صرفاً مانند ارزش سرمایه جلوه می‌کنند تغییری به وجود نمی‌آورد. 'G دیگر مانند سرمایهٔ ارزش افزوده یا سرمایه‌ای که اضافه ارزش بارآورده و دارای رابطهٔ سرمایه‌ای است وجود ندارد. وی اکنون فقط سرمایه‌ای است که بایستی در جریان روند بارور گردد. همین امر در مورد 'P...P نیز صادق است. P باید همواره، به مثابهٔ ارزش ـ سرمایه‌ای آغاز شود که در شکل کالا فزونی یافته است. بنابراین از ابتدا نه تنها دورپیمایی ارزش ـ سرمایه را، که اینک به صورت کالا وجود دارد، دربر می‌گیرد، بلکه متضمن دورپیمایی اضافه ارزش نیز هست. بنابراین چنانچه در این شکل، تجدید تولید ساده واقع شود 'Wی با همان مقدار ابتدای حرکت در نقطهٔ انتها نیز ظاهر می‌شود. درست است که اگر بخشی از اضافه ارزش در دورپیمایی سرمایه وارد شود، در پایان به جای 'W، "W یعنی 'W بزرگتری پیدا می‌شود، ولی در دورپیمایی بعدی باز با 'W گشایش می‌یابد، با این تفاوت که 'W کنونی بزرگتر از آن دورپیمایی پیشین است و حجم ارزش ـ سرمایهٔ انباشته بیش از گذشته است و لذا دورپیمایی جدید با اضافه ارزشی آغاز می‌شود که تازه به وجود آمده و دارای نسبت مقداری بزرگتری است. در هر حال 'W دورپیمایی را با کالا ـ سرمایه‌ای می‌گشاید که برابر با ارزش ـ سرمایه + اضافه ارزش است.

'W یی که به صورت W در دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی دیگری وارد می‌شود، به مثابهٔ شکل خود این سرمایه تجلی نمی‌کند، بلکه صورت نمای سرمایهٔ صنعتی دیگری است که محصولش همچون وسایل تولید این یک به کار می‌رود. عمل G-W (یعنی G-Pm) سرمایهٔ اولی، برای این سرمایهٔ دوم 'W'-G است.

در جریان دوران $G\text{-}W\langle{}^{A}_{Pm}$، A و Pm تا آن حد که به مثابهٔ کالا در دست فروشندگان خود هستند نقش همانندی ایفا می‌کنند؛ اینجا کارگری است که نیروی کار خود را می‌فروشد و آنجا دارندهٔ وسایل تولید است که آنها را به فروش می‌رساند. برای خریدار که سرمایه‌اش در این مقام به مثابهٔ پول ـ سرمایه عمل می‌کند، نیروی کار و وسایل تولید، تا زمانی که هنوز خریداری نشده‌اند، و لذا مادام که آنها در برابر سرمایهٔ وی که شکل

پول دارد، مانند کالای غیر برخورد می‌کنند، نقشی جز کالا بودن ندارند. در اینجا Pm و A فقط از این لحاظ با یکدیگر فرق دارند که Pm شکل کالایی سرمایهٔ فروشنده را تشکیل می‌دهد، در حالی که A برای کارگر هیچ گاه جز کالا چیز دیگری نیست و تنها هنگامی سرمایه می‌شود که در دست خریدارش به صورت رکنی از P درآید.

به همین سبب 'W هرگز نمی‌تواند به مثابهٔ W ساده، به صورت شکل کالایی ارزش ـ سرمایه، خود راهگشای یک دورپیمایی شود. 'W به مثابهٔ کالا ـ سرمایه همواره دارای صفت دوگانه‌ای است. از نظر ارزش مصرف، محصول عمل P است (در این مورد نخ)، که عناصر آن، A و Pm، همچون کالا از دوران برخاسته و فقط[۶۸] به مثابه آفرینندگان این محصول به‌کار افتاده‌اند. ثانیاً از دیدگاه ارزش، عبارت از ارزش ـ سرمایهٔ P است به علاوهٔ اضافه ارزش ـ m، که طی عمل P تولید شده است.

تنها ضمن دورپیمایی خود 'W است که P=W= ارزش ـ سرمایه، می‌تواند و باید از بخش دیگر 'W که در آن اضافه ارزش جا دارد، یعنی از اضافه محصول که در درون آن اضافه ارزش پنهان شده است، جدا شود، اعم از آنکه دو بخش مزبور مانند نخ واقعاً جدایی‌پذیر باشند و یا در مورد ماشین تفکیک‌پذیر نباشند. به هر حال به محض اینکه 'W به 'G تبدیل شد آنها جدایی‌پذیر می‌شوند.

در صورتی که مجموع محصول ـ کالا، مانند مورد مثال ما ۱۰/۰۰۰ فوند نخ، بتواند به اجزاء مستقل همجنس جدا شود و در نتیجه امکان‌پذیر شود که معاملهٔ 'W'-G در سلسله‌ای از فروش‌های پی در پی نمایش یابد، آن‌گاه ممکن است که ارزش ـ سرمایه در شکل کالایی، به مثابهٔ W عمل کند، و پیش از آنکه اضافه ارزش و لذا 'W به صورت کامل خود سامان یافته باشد، از 'W جدا شود.

در ۱۰/۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، ارزش ۸۴۴۰ فوند = ۴۴۲ لیرهٔ استرلینگ برابر با ارزش ـ سرمایه است که از اضافه ارزش تفکیک شده است. و چنانچه سرمایه‌دار در ابتدا ۸۴۴۰ فوند نخ را به مبلغ ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ بفروشد، آن‌گاه این ۸۴۴۰ فوند نخ نمایشگر W خواهد بود که عبارت از ارزش ـ سرمایه در جامهٔ کالاست و نیز اگر اضافه محصول ۱۵۶۰ فوندی نخ که مساوی با ۷۸ لیرهٔ

---

۶۸. در چاپ‌های اول و دوم آلمانی کتاب «nun» یعنی اکنون ذکر شده است ولی اصطلاح فوق nur یعنی فقط به جای nun به وسیلهٔ انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو، و انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، با مراجعه به دستنویس اصلی مارکس انجام شده است. - م

استرلینگ اضافه ارزش است و 'W آن را نیز دربرمی‌گیرد، دیرتر وارد دوران شود در آن صورت سرمایه‌دار امکان می‌یابد که $W\text{-}G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$ را پیش از گردش اضافه محصول W-g-W انجام دهد.

یا اگر در ابتدا ۷۴۴۰ فوند نخ به ارزش ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ و سپس ۱/۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰ لیرهٔ استرلینگ فروخته شود، ممکن است با جزء اول W، وسایل تولید (بخش ثابت ـ سرمایهٔ C) و با جزء دوم W (بخش سرمایهٔ متغیر V) یعنی نیروی کار، جبران شود و سپس وضع مانند مورد پیشین جریان یابد.

ولی چنانچه این قبیل فروش‌های پی در پی وقوع یابند و شرایط دورپیمایی چنین اقداماتی را امکان‌پذیر سازند، آن‌گاه سرمایه‌دار می‌تواند به جای آنکه 'W را به C+V+m تجزیه کند این جداسازی را نیز در مورد هر یک از اجزاء قابل تقسیم 'W معمول دارد.

مثلاً ۸۴۴۰ فوند نخ که برابر با ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ و به مثابه جزیی از 'W (۱۰/۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) نماینده بخش ثابت سرمایه است ممکن است باز به ۵۵۳۵/۳۶۰ فوند نخ به ارزش ۲۷۶/۷۶۸ لیرهٔ استرلینگ که فقط سرمایهٔ ثابت، یعنی ارزش وسایل تولید مورد استفاده در ۷۴۴۰ فوند نخ را جبران می‌کند و به ۷۴۴ فوند نخ به ارزش ۳۷/۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ که تنها جانشین سرمایهٔ متغیر است، تجزیه شود، ۱۱۶۰/۶۴۰ فوند نخ باقیمانده به ارزش ۵۸/۰۳۲ لیرهٔ استرلینگ عبارت از اضافه محصولی خواهد بود که حامل اضافه ارزش است. بنابراین سرمایه‌دار مزبور می‌تواند از ۷۴۴۰ فوند نخ فروش رفته ارزش ـ سرمایهٔ فرو رفته در آن را با فروش ۶۲۷۹/۳۶۰ فوند نخ به بهای ۳۱۳/۹۶۸ لیرهٔ استرلینگ جبران و ارزش اضافه محصول ۱۱۶۰/۶۴۰ فوندی را که برابر با ۵۰/۰۳۲ لیره است مانند درآمد خرج کند.

همچنین وی می‌تواند ۱۰۰۰ فوند نخ را که مساوی با ۵۰ لیرهٔ استرلینگ و برابر با ارزش ـ سرمایهٔ متغیر است به همین نحو تقسیم کرده و بدین قرار به فروش رساند: ۷۴۴ فوند نخ را به مبلغ ۳۷/۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت ارزش ـ سرمایهٔ ۱۰۰۰ فوند نخ را به ارزش ۵ لیره بابت بخش متغیر سرمایهٔ وارد در همان ۱۰۰۰ فوند نخ، و بنابراین ۸۴۴ فوند نخ را به ارزش ۴۲/۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت بازیافت مجموع ارزش سرمایهٔ محتوی در ۱۰۰۰ فوند نخ و سرانجام می‌تواند ۱۵۶ فوند نخ به ارزش ۷/۸۰۰ لیره را

که نمایندهٔ اضافه محصول وارد در آن است، به همین عنوان مصرف کند.

بالاخره سرمایه‌دار مزبور می‌تواند، در صورتی که فروش میسر شود، ۱۵۶۰ فوند نخ باقیمانده به ارزش ۷۸ لیرهٔ استرلینگ را به نحوی تقسیم کند که فروش ۱۱۶۰/۶۴۰ فوند نخ به مبلغ ۵۸/۰۳۲ لیرهٔ استرلینگ ارزش وسایل تولید را که در درون ۱۵۶۰ فوند نخ جا گرفته جبران کند و ۱۵۶ فوند نخ به ارزش ۷/۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ بازیافت ارزش ـ سرمایهٔ متغیر باشد و مجموع این دو با ۱۳۱۶/۶۴۰ فوند نخ = ۶۵/۸۳۲ لیرهٔ استرلینگ، به منزلهٔ بازیافت تمام ارزش ـ سرمایه موجود در مقدار نخ مزبور شود و سرانجام اضافه محصول ۲۳۴/۳۶۰=۱۲/۱۶۸ لیرهٔ استرلینگ به صورت درآمد خرج‌پذیر شود.

هم‌چنانکه هریک از عناصر C، V، m که در نخ موجود است به نوبهٔ خود قابل تجزیه به همین اجزاء است، همچنان هر فوند نخ به ارزش ۱ شیلینگ = ۱۲ پنس نیز تقسیم‌پذیر است.

C = ۱/۷۴۴ فوند نخ = ۸/۹۲۸ پنس

V = ۱/۱۰۰ فوند نخ = ۱/۲۰۰ پنس

m = ۱/۱۵۶ فوند نخ = ۱/۸۷۲ پنس

m+V+G ۱ = فوند نخ = ۱۲ پنس

اکنون اگر حاصل جمع‌های فروش‌های سه‌گانهٔ فوق را باهم جمع کنیم همان نتیجه‌ای که در مورد فروش یک جای ۱۰/۰۰۰ فوند نخ حاصل می‌شود به دست می‌آید.

بابت سرمایهٔ ثابت چنین داریم:

در مورد فروش ۱: ۵۵۳۵/۳۶۰ فوند نخ = ۲۷۶/۷۶۸ لیرهٔ استرلینگ

در مورد فروش ۲: ۷۴۴/۰۰۰ فوند نخ = ۳۷/۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ

در مورد فروش ۳: ۱۱۶۰/۶۴۰ فوند نخ = ۵۸/۰۳۲ لیرهٔ استرلینگ

با هم ۷۴۴۰ فوند نخ = ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ

بابت سرمایهٔ متغیر:

در مورد فروش ۱: ۷۴۴/۰۰۰ فوند نخ = ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ

در مورد فروش ۲: ۱۰۰/۰۰۰ فوند نخ = ۵/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ

در مورد فروش ۳: ۱۵۶/۰۰۰ فوند نخ = ۷/۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ

با هم ۱۰۰۰ فوند نخ = ۵۰ لیرهٔ استرلینگ

بابت اضافه ارزش:

در مورد فروش ۱: ۱۱۶/۴۶۱ فوند نخ = ۵۸/۱۲۳ لیرهٔ استرلینگ
در مورد فروش ۲: ۱۵۶/۰۰۰ فوند نخ = ۷/۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ
در مورد فروش ۳: ۲۴۳/۳۶۰ فوند نخ = ۱۲/۱۶۸ لیرهٔ استرلینگ
با هم ۱۵۶۰ فوند نخ = ۷۸ لیرهٔ استرلینگ

جمع کل:

سرمایهٔ ثابت: ۷۴۴۰ فوند نخ = ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ
سرمایهٔ متغیر: ۱۰۰۰ فوند نخ = ۵۰ لیرهٔ استرلینگ
اضافه ارزش: ۱۵۶۰ فوند نخ = ۷۸ لیرهٔ استرلینگ
با هم ۱۰/۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ

W'-G' به خودی خود جز فروش ۱۰/۰۰۰ فوند نخ چیز دیگری نیست. این ۱۰/۰۰۰ فوند نخ مانند هر نخ دیگری کالاست. خریدار به قیمت جنس از قرار فوندی یک شیلینگ یا ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ در برابر ۱۰/۰۰۰ فوند علاقه‌مند است. حالا اگر وی ضمن معامله احیاناً دخالتی در مورد ترکیب ارزشی سرمایه می‌کند فقط برای آن است که به ناچار ثابت کند که یک فوند نخ ممکن است کمتر از یک شیلینگ فروخته شود و با وجود این باز فروشنده معاملهٔ سودمندی انجام داده باشد. ولی مقدار خرید وی وابسته به نیازمندی‌های خود اوست. مثلاً اگر خریدار، صاحب کارخانهٔ بافندگی است، مقدار خرید وابسته به ترکیب سرمایهٔ خاص خود اوست که در بافندگی به کار افتاده است، نه از آن ریسنده که به او می‌فروشد. نسبت‌هایی که طبق آن 'W باید از سویی سرمایه‌ای را که در آن به کار رفته است (یا اجزاء تشکیل دهندهٔ آن را) جبران کند و از سوی دیگر نمایندهٔ اضافه محصول باشد، اعم از اینکه اضافه ارزش به منظور خرج شدن و یا برای انباشت سرمایه تخصیص یافته باشد، تنها در دورپیمایی سرمایه‌ای وجود دارند که شکل کالایی آن ۱۰/۰۰۰ فوند نخ است. نسبت‌های مزبور هیچ سروکاری با فروش به خودی خود ندارند. مضافاً بر اینکه در اینجا چنین فرض شده است که 'W بنا به ارزش خود به فروش می‌رود و لذا فقط مسئلهٔ تبدیل آن از شکل کالایی به صورت پول مطرح است و بس. بدیهی است که برای 'W، از لحاظ شکل وظیفه‌ای که در دورپیمایی این سرمایهٔ مجزا داراست و باید از درون آن جبران‌کننده سرمایهٔ بارآور بیرون آید، مسئله

اینکه تا چه اندازه به هنگام فروش قیمت و ارزش از یکدیگر فاصله پیدا می‌کنند اهمیت تعیین‌کننده دارد، ولی در بررسی کنونی ما که معطوف به تفاوت‌های صوری صرف است طرح این مطلب جا ندارد.

در شکل I، یعنی G...G'، روند تولید میان دو مرحلهٔ مکمل و متقابل گردش سرمایه مشخص می‌شود. روند مزبور پیش از آنکه مرحلهٔ نهایی W'-G آغاز شود خاتمه یافته است. پول به مثابهٔ سرمایه ابتدا در وسایل تولید پیش‌پرداخت شده، با آن وسایل به محصول ـ کالا تبدیل و این محصول ـ کالا از نو به پول بدل شده است. این یک دور بسته‌ای است از کسب و کار و نتیجهٔ آن عبارت از پول است که به کار همه چیز و به درد هر چیز می‌خورد. بدینسان تجدید مطلع فقط در صورتی که امکان داشته باشد انجام می‌شود. G...P...G' می‌تواند هم آخرین دورپیمایی باشد، که در صورت کناره گیری از کسب و کار، به عمل یک سرمایهٔ منفرد پایان می‌دهد، و هم نخستین دورپیمایی سرمایه‌ای باشد که تازه وارد میدان عمل شده است. در اینجا حرکت عمومی عبارت است از G...G'، یعنی از پول به پول بیشتر رسیدن.

در شکل II، یعنی P...W-G'-W...P (P') تمام روند دورانی در پی P نخستین می‌رود و در پیشاپیش دومی حرکت می‌کند، ولی با ترتیبی که عکس شماره I است انجام می‌گیرد. Pی نخستین سرمایهٔ بارآور است و وظیفه‌اش همانا روند تولید به مثابهٔ شرط مقدم روند دورانی‌ای است که به دنبال دارد. Pی نهایی به عکس، روند تولید نیست، بلکه فقط عبارت از تجدید وجود سرمایه صنعتی در شکل بارآور آن است. و در حقیقت این نتیجه را مرهون آخرین مرحلهٔ دوران است که به وسیلهٔ آن تغییر ارزش ـ سرمایه به A و Pm انجام می‌شود، یعنی به آن عوامل ذهنی و عینی‌ای که با پیوند خود شکل وجودی سرمایهٔ بارآور را می‌آفرینند. سرمایه، خواه P و خواه P' باشد، سرانجام باز در شکل آماده‌ای ظهور می‌کند که به وسیلهٔ آن بتواند از نو مانند سرمایهٔ بارآور وارد عمل شود و روند تولید را به نحوی که بایسته است به انجام رساند. صورت کلی حرکت، P...P، شکل تجدید تولید است و برخلاف G...G' ارزش‌افزایی را مانند هدف پروسه منعکس نمی‌سازد. همین امر کار اقتصاد کلاسیک را از آن رو آسان می‌کند که می‌تواند شکل معین روند تولید سرمایه‌داری را نادیده بگیرد و چنین وانمود کند که گویا تولید به خودی خود هدف پروسه است، چنان که گویی سخن بر سر آن است که تا امکان دارد بیشتر و ارزان‌تر تولید و هر قدر ممکن است محصول با انواع بیشتر محصولات دیگر

مبادله شود، تا بتوان سهمی از آن را برای نوسازی تولید (g-W) و سهم دیگر را به منظور مصرف (G-W) به کار برد. پس، از آن‌جا که G و g در این مورد تنها همچون وسایل دورانی گریزنده پدیدار می‌شوند، این امکان به وجود می‌آید که هم ویژگی‌های پول هم از آن پول ـ سرمایه نادیده گرفته شود و تمام پروسه ساده و طبیعی جلوه کند، یعنی واحد آن چنان حالت طبیعی یابد که ویژه راسیونالیسم[۶۹] سطحی است. در مورد کالا ـ سرمایه نیز بنابر مقتضا، سود فراموش می‌شود و آن‌گاه که سخن بر سر مجموع دورپیمایی تولید است کالا ـ سرمایه، فقط به مثابه کالا معرفی می‌شود ولی تا مسئلهٔ اجزاء ارزشی مطرح می‌شود باز کالا ـ سرمایه عنوان می‌شود. بدین نحو طبیعی است که انباشت را نیز مانند تولید تلقی می‌کنیم.

در شکل سوم، 'W'-G'-W'...P...W، دو مرحلهٔ روند دورانی هستند که دورپیمایی را می‌گشایند و این امر به همان ترتیب شکل II، P...P، انجام می‌گیرد. سپس P با وظیفه‌اش که، مانند شکل I، عبارت از روند تولید است، به دنبال آن می‌آید. با نتیجه‌ای که از روند تولید حاصل می‌شود، یعنی با 'W، دورپیمایی پایان می‌یابد. هم‌چنانکه در شکل II، دورپیمایی با P یعنی تجدید حیات ساده سرمایهٔ بارآور، خاتمه می‌پذیرد. در اینجا نیز با W که زندگی مجدد کالا ـ سرمایه است، دورپیمایی پایان می‌یابد. هم‌چنانکه در شکل II سرمایه باید پروسه را با صورت نهایی خود که P است، به مثابه روند تولید از نو آغاز کند. در اینجا نیز لازم است که با ظهور مجدد سرمایهٔ صنعتی در شکل

---

۶۹. Rationalisme که مشتق از کلمهٔ لاتینی Ratio به معنای خرد و عقل است، به طور کلی به گرایش در فلسفه اطلاق می‌شود که در برابر افکار دگماتیک مابعدطبیعی الهی، مذهبی و عرفانی قرار گرفته و بر آن است که همه چیز به نیروی خرد و تعقل قابل درک است. این تعریف کلی و عام شامل عده‌ای از فلاسفه متعلق به گرایش‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی می‌شود، چنان که هم می‌توان ماتریالیستی چون Spinoza و ثنوی‌ای (Dualiste) مانند دکارت را در زمرهٔ آن شمرد و هم ممکن است ایده‌آلیست‌هایی چون لایب نیتس (Leibnitz) و هگل را از آن این گرایش دانست. از لحاظ تئوری شناخت، راسیونالیسم در برابر مکاتب فلسفی سانسوالیسم (Sensualisme) و امپیریسم (empirisme) یعنی مکتب‌های حسی و تجربی قرار می‌گیرد، زیرا برخلاف آنها خرد را عمده‌ترین وسیلهٔ شناخت حقیقت می‌شمارد.

راسیونالیسم که می‌توان آن را به خردگرایی ترجمه کرد، طی مبارزه علیه افکار تعبد دینی، مابعدطبیعی، ایده‌آلیستی و تجربه گرایی یک سویه، نقش با اهمیتی ایفا نموده است ولی در عین حال با مطلق کردن تعقل و کم بها دادن به تجربه و با عدم درک جوانب گوناگون و دشوار واقعیت به تحلیل‌های سطحی و نادرست میدان داده است. ـ م

کالا ـ سرمایه، دورپیمایی از نو به مرحلهٔ دورانی 'W'-G گشایش یابد. این هر دو شکل دورپیمایی ناتمام هستند، زیرا دور آنها با 'G، یعنی ارزش ـ سرمایهٔ بارور شده‌ای که دوباره به پول تبدیل شده است، بسته نمی‌شود. بنابراین هر دو باید به حرکت خود ادامه دهند و به همین دلیل متضمن تجدید تولید هستند. دورپیمایی کامل در شکل III عبارت از 'W'...W است.

آنچه شکل سوم را از دو شکل اولی متمایز می‌سازد این است که فقط در این شکل نقطهٔ حرکت به سوی باروری، خود ارزش ـ سرمایهٔ بارور شده است، نه ارزش ـ سرمایهٔ ابتدایی که در انتظار بارور شدن قرار دارد. در اینجا 'W، به مثابهٔ رابطهٔ سرمایه‌ای، نقطهٔ حرکت است و از همین لحاظ تأثیر قاطعی بر مجموع دورپیمایی اعمال می‌کند، زیرا 'W از همان نخستین مرحلهٔ خود هم دورپیمایی ارزش ـ سرمایه را در بر دارد و هم متضمن اضافه ارزش است و نیز به این دلیل تأثیر قاطع دارد که اضافه ارزش، اگر نه در هر دورپیمایی مجزا، ولی به طور متوسط باید به طور مشخص مانند درآمد خرج شود و دوران 'W'-g-W را طی و سهم دیگری از آن باید به مثابه عامل انباشت سرمایه عمل کند.

در شکل 'W'...W، مصرف تمام محصول ـ کالا، خود از پیش، به مثابه شرط عادی جریان دورپیمایی سرمایه، مفروض است. مصرف فردی کارگر و مصرف شخصی قسمت انباشت نشدهٔ اضافه محصول، مجموع مصرف انفرادی را دربر می‌گیرد. بنابراین مصرف در مجموع خود، خواه شخصی باشد و خواه بارآور، در دورپیمایی 'W همچون شرط ملازمی وارد است. مصرف بارآور که (در واقع مصرف شخصی کارگر را نیز شامل می‌شود زیرا نیروی کار، تا حدود معینی، خود محصول دائمی مصرف شخصی کارگر است)، مستقیماً به وسیلهٔ هر سرمایهٔ انفرادی انجام می‌گیرد. مصرف فردی ـ به جز آنچه برای زندگی سرمایه‌دار به شخصه ضرور است ـ فقط به عنوان عملی اجتماعی تلقی می‌شود و به هیچ‌وجه مانند اقدام شخصی سرمایه‌دار مفروض نشده است.

در اشکال I و II، مجموع حرکت به مثابهٔ حرکت ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته نمودار می‌شود. در شکل III، سرمایهٔ بارور شده است، که در قالب تمام محصول ـ کالا، نقطهٔ عزیمت را تشکیل می‌دهد و دارای شکل سرمایهٔ در حال حرکت، یعنی کالا ـ سرمایه است. تنها پس از تغییر آن به پول است که این حرکت به حرکت سرمایه و حرکت درآمد تقسیم می‌شود. در درون این شکل از دورپیمایی سرمایه است

که تقسیم مجموع محصول اجتماعی به مصرف ـ مایهٔ فردی از سویی و به مایهٔ تجدید تولید از سوی دیگر، و نیز تقسیم خاص محصول به این دو صورت در هر کالا ـ سرمایهٔ انفرادی، جاگرفته است.

G...G' متضمن امکان گسترش دورپیمایی بر حسب حجمی از g است که وارد دورپیمایی جدید می‌شود.

در P...p ممکن است P با همان ارزش پیشین و شاید هم کمتر از آن، دورپیمایی جدید را آغاز کند و با وجود این نمایشگر تجدید تولید بر پایهٔ وسیع‌تری هم باشد. چنین است مثلاً در صورتی که عناصر کالایی در نتیجهٔ افزایش بارآوری کار ارزان‌تر شده باشند. بالعکس ممکن است در مورد عکس این حالت، مثلاً هنگامی که عناصر تولیدی گران‌تر شده باشند، با اینکه سرمایهٔ بارآور از لحاظ ارزشی افزایش یافته است تجدید تولید از جهت ماهوی در مقیاس کوچک‌تری نمودار شود. این حکم دربارهٔ W'...W' نیز صادق است.

در W'...W' شکل کالایی سرمایه شرط مقدم تولید است. شکل مزبور از نو به مثابه شرط در درون این دورپیمایی به صورت Wی دوم برمی‌گردد. چنانچه این W هنوز تولید یا تجدید تولید نشده باشد، در آن صورت دورپیمایی متوقف می‌شود. غالباً این W باید به مثابه W سرمایهٔ صنعتی دیگری، دوباره تولید شود. در این دورپیمایی، W به مثابه نقطهٔ عزیمت، نقطهٔ واسطه و نقطهٔ انتهای حرکت وجود دارد و لذا پیوسته حاضر است. W' مزبور شرط دائمی روند تجدید تولید است.

تفاوت دیگری میان W'...W' و اشکال I و II وجود دارد. هر سه دورپیمایی در این ویژگی مشترکند که سرمایه با همان شکلی که روند دورپیمایی خود را می‌گشاید با همان شکل روند مزبور را می‌بندد و بنابراین شکل ابتدایی خود را از نو به دست می‌آورد تا همان دورپیمایی را از سر گیرد. شکل ابتدایی G,P,W، شکلی است که همواره ارزش ـ سرمایه به آن صورت واریز می‌شود (در شکل III به ضمیمهٔ اضافه ارزشی که بر آن روییده است)، و بنابراین از لحاظ دورپیمایی، شکل ابتدایی آن به شمار می‌رود. شکل نهایی G',P,W' در هر حال عبارت از صورت دگرسان شدهٔ یک شکل وظیفه‌ای درون دورپیمایی است که خود شکل ابتدایی نیست.

بدینسان در شکل G', I شکل دگرسان شدهٔ W' است، و در شکل P II شکل تغییر یافتهٔ G است (و در I و II این دگرگونی به وسیلهٔ یک جریان سادهٔ دوران کالایی یعنی به

وسیلهٔ تعویض ظاهری جا میان کالا و پول، انجام می‌شود). در III، 'W عبارت از شکل دگرسان شدهٔ P، یعنی سرمایهٔ بارآور است. ولی اینجا یعنی در شکل III، اولاً دگرگونی نه تنها در شکل وظیفه‌ای سرمایه تأثیر می‌کند، بلکه در مقدار ارزشی آن نیز مؤثر است و ثانیاً دگرسانی در این مورد نتیجهٔ تغییر محل صوری ناشی از روند دورانی نیست، بلکه عبارت از تغییری است حقیقی که طی روند تولید، بر شکل مصرفی و بر ارزش اجزاء کالایی سرمایهٔ مولد حاصل شده است.

شکل اولیهٔ 'W',P,G از پیش برای هر یک از دورپیمایی‌های I، II، III مفروض است. شکلی که در نقطهٔ انتها از نو پدیدار می‌شود به وسیله سلسله تغییرات خود دورپیمایی مقرر گشته و لذا ملزوم است. 'W، که نقطهٔ نهایی دورپیمایی یک تک سرمایه صنعتی است، فقط با شکل Pی این سرمایه که خارج از دوران است و 'W محصول آن به شمار می‌رود، هماهنگی دارد. 'G، نقطهٔ انتها در شکل I، به این دلیل که شکل دگرسان شدهٔ 'W('W'-G) است، G را از پیش در دست خریدار، به مثابهٔ چیزی مفروض می‌دارد که خارج از دورپیمایی 'G...G وجود دارد و از راه فروش W به درون آن کشیده شده و به صورت نقطهٔ نهایی خود آن دورپیمایی درآمده است. بدینسان نیز در شکل II، Pی نهایی مستلزم A و Pm (W)، است، یعنی چیزی است که در خارج وجود دارد و از طریق G-W به مثابه شکل نهایی در قالب آن جایگزین شده است. ولی چنانچه از نقطهٔ انتهای اخیر صرفنظر شود، نه دورپیمایی یک پول ـ سرمایهٔ منفرد وجود پول ـ سرمایه را به طور کلی از پیش مفروض می‌دارد، و نه دورپیمایی تک سرمایهٔ مولد از پیش وجود دورپیمایی‌های سرمایهٔ بارآور را لازم می‌سازد. در شکل I، ممکن است G نخستین پول ـ سرمایه باشد، و در شکل II، P می‌تواند نخستین سرمایهٔ بارآور باشد که پا به صحنهٔ تاریخ نهاده است. در شکل III، یعنی:

$$W' \quad \begin{array}{r|l} W - & G\text{-}W<^{A}_{Pm...P...W} \\ - G & \\ W - & g\text{-}w \end{array}$$

وجــود W، دو بــار خــارج از دورپــیمایی مــفروض است. یک بــار دورپیمایی $W'\text{-}G'\text{-}W<^{A}_{Pm}$. این W، به این دلیل که در دست فروشنده مرکب از Pm است، کالاست، و از آنجا که محصول یک روند تولید سرمایه‌داری است خود، کالا ـ سرمایه است و حتی اگر چنین نباشد، در دست بازرگان به مثابه کالا ـ سرمایه ظاهر

می‌شود. بار دیگر در Wی ثانوی مفروض است که در دور w-g-w قرار دارد، و آن نیز باید به صورت کالا وجود داشته باشد تا خریداری آن میسر شود. به هر حال اعم از آنکه A و Pm کالا ـ سرمایه باشند یا نباشند، هر دو مانند 'W کالا هستند و میان خود روابط کالایی دارند. همین امر در مورد Wی دوم w-g-w نیز صادق است. بنابراین 'W، به این دلیل که مساوی با W(Pm+A) است، دارای عناصر تشکیل دهنده‌ای است که کالا هستند و باید، طی دوران جای آنها را کالاهای نظیر بگیرند، هم‌چنانکه در مورد w-g-w نیز، باید در دوران کالاهای همانند دیگری جانشین دومین w شوند.

علاوه بر این، بر پایهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، به مثابهٔ شیوه مسلط، هر کالایی در دست فروشندهٔ آن باید کالا ـ سرمایه باشد. یا این صفت را هنگامی که به دست بازرگان می‌رسد داراست و یا اگر هنوز چنین نیست در دست خود بازرگان کالا ـ سرمایه می‌شود. در غیر این صورت لازم است کالایی باشد ـ مثلاً از اقلام وارداتی ـ که جانشین یک کالا ـ سرمایهٔ ابتدایی گشته و لذا فقط شکل وجودی دیگری به آن داده است.

عناصر کالایی A و Pm که سرمایهٔ بارآور P از آنها تشکیل می‌شود، به مثابهٔ اشکال وجودی P، چهره‌ای را که در بازارهای مختلف کالا دارا بوده و از آنجا جمع‌آوری شده‌اند، از دست می‌دهند. اینک آنها به هم پیوسته‌اند، و در این پیوستگی است که می‌توانند نقش سرمایهٔ بارآور را ایفا کنند. پس اگر تنها در شکل III و در درون خود دورپیمایی، W به مثابه شرط مقدم W ظاهر می‌شود، از آنجاست که نقطهٔ عزیمت عبارت از سرمایه در شکل کالاست. دورپیمایی با تبدیل 'W، (از حیث آنکه به مثابه ارزش ـ سرمایه عمل می‌کند و اعم از آنکه، به وسیلهٔ الحاق اضافه ارزش، بزرگتر شده یا نشده باشد)، با کالاهایی که عناصر تولیدی آن را تشکیل می‌دهند، آغاز می‌شود. ولی این دگرگونی تمام روند دورانی (W-G-W(=A+Pm را دربر می‌گیرد و خود نتیجهٔ آن است. پس در اینجا W در هر دو سو قرار گرفته است، ولی نوک ثانوی، که شکل Wای خود را به وسیلهٔ G-W از خارج می‌گیرد، یعنی از بازار کالا به دست می‌آورد، دورپیمایی نیست، بلکه فقط عبارت از دو منزلگاه اولیهٔ آن است که روند دورانی را دربر می‌گیرد. نتیجهٔ آن P است که از آن پس وظیفهٔ خود یعنی روند تولید را آغاز می‌کند.

فقط آن‌گاه است که 'W همچون پایان دورپیمایی، به همان شکل 'W سرآغاز، ظاهر می‌شود، اما نه به مثابهٔ نتیجهٔ روند دوران، بلکه چون نتیجهٔ روند تولید. لیکن در 'G...G

و P...P، دو منتها یعنی 'G و P، نتایج مستقیم روند دوران هستند. پس در این مورد تنها در پایان دورپیمایی است که یک بار 'G و بار دیگر P، در دست غیر، مفروض می‌شوند.

این دورپیمایی‌ها، تا آنجا که دور میان دو منتهاالیه جریان دارد، چنین شرط مقدمی را مفروض نمی‌دارند که G به مثابهٔ پول غیر وجود داشته باشد و P مانند پروسهٔ تولید غیر، خود را بنمایاند ولی به عکس 'W...'W خود از پیش W(=A+Pm) را به مثابهٔ کالای غیر و در دست غیر، مفروض می‌دارد و کالایی که به وسیلهٔ روند دورانی مقدماتی به درون دورپیمایی کشیده می‌شود، به سرمایهٔ مولد تبدیل می‌شود که در نتیجهٔ عمل آن W از نو به شکل نهایی دورپیمایی ظاهر می‌شود.

ولی درست به همین دلیل که دورپیمایی 'W...'W در درون حرکت خود، سرمایهٔ صنعتی دیگری را در شکل W(=A+Pm) مفروض می‌دارد و Pm انواع گوناگون سرمایه‌های دیگر را دربرمی‌گیرد، (که مثلاً در نمونهٔ اختیار شدهٔ ما ماشین‌آلات، ذغال، روغن و غیره است)، خود به خود لازم می‌آید که آن را نه تنها مانند شکل عام دورپیمایی مورد توجّه قرار دهیم، یعنی نه فقط آن را چون شکل اجتماعی‌ای بنگریم که در قالب آن می‌توان هر تک سرمایهٔ صنعتی را (به جز در مورد نخستین سرمایه‌گذاری) ملحوظ داشت، و بنابراین آن را تنها به مثابهٔ شکل حرکت مشترک همهٔ تک سرمایه‌ها و لذا به مثابهٔ شکل حرکت کل سرمایهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار تلقی کنیم، یعنی حرکتی که درون آن هر تک سرمایهٔ صنعتی فقط مانند یکی از اجزاء حرکتی نمودار می‌شود که با جنبش سرمایه‌های دیگر پیوند یافته و به آنها وابسته است. مثلاً اگر ما مجموع محصول کالای سالانهٔ کشوری را مورد توجّه قرار دهیم و به تحلیل حرکتی بپردازیم که به وسیلهٔ آن، سهمی از این محصول جانشین سرمایهٔ بارآور همهٔ بنگاه‌ها می‌شود و سهم دیگر مصرف انفرادی عموم طبقات را تأمین می‌کند، آن‌گاه دیده می‌شود که 'W...'W در عین اینکه شکل حرکت سرمایه اجتماعی است، شکل حرکت اضافه ارزش یا اضافه محصولی نیز هست که از این سرمایه ناشی گشته است.

این امر که سرمایهٔ اجتماعی، برابر با حاصل جمع سرمایه‌های انفرادی است (که شامل سرمایه‌های سهامی می‌شود و نیز سرمایهٔ دولتی را تا حدی دربر می‌گیرد که دولت‌ها در معادن، راه‌آهن‌ها و غیره کار مزدور بارآور مورد استفاده قرار می‌دهند و مانند سرمایه‌دار صنعتی عمل می‌کنند) و این مسئله که حرکت کل سرمایهٔ اجتماعی مساوی با حاصل جمع جبری حرکات سرمایه‌های انفرادی است، به هیچ‌وجه نافی آن نیست که

این حرکت، از حیث این ـ که حرکت سرمایهٔ شخصی منفرد شده است، مصدر بروز پدیده‌هایی باشد غیر از آن پدیده‌هایی که ضمن مطالعهٔ همین حرکت، به مثابهٔ یکی از اجزاء حرکت کل سرمایهٔ اجتماعی، و لذا در پیوند با حرکات اجزاء دیگر، آشکار می‌شود. و نیز در عین حال این امر را نفی نمی‌کند که حرکت کل سرمایهٔ اجتماعی، گشاینده مسائلی باشد که حل آنها باید به هنگام بررسی دورپیمایی هر تک سرمایهٔ انفرادی مفروض باشد نه آنکه از آن نتیجه شود.

W'...W' یگانه دورپیمایی است که در آن، ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ اولیه فقط جزیی از منتهای حرکت گشا را تشکیل می‌دهد و بدینسان حرکتی است که از بادی امر به مثابه جنبش کل سرمایهٔ صنعتی خود را می‌نمایاند، یعنی مانند حرکتی نمودار می‌شود که هم جزء محصول شده‌ای را که جانشین سرمایهٔ بارآور است و هم آن جزیی از محصول را، که حاوی اضافه محصول است، و به طور متوسط قسمتی از آن به مثابه درآمد خرج می‌شود و قسمت دیگرش باید مانند عنصر انباشت به کار آید، نمایش می‌دهد. تا آنجا که این دورپیمایی خرج شدن اضافه ارزش را به مثابه درآمد دربر می‌گیرد، شامل مصرف انفرادی نیز هست. ولی از آنجا که نقطهٔ عزیمت، یعنی W که کالاست، به صورت یکی از اقلام مصرفی وجود دارد، دورپیمایی مزبور بدین سبب نیز متضمن مصرف انفرادی است. اما هر جنسی که به شیوهٔ سرمایه‌داری تولید می‌شود ناگزیر کالا ـ سرمایه است، خواه شکل استعمال‌پذیرش آن را برای مصرف بارآور یا مصرف شخصی و یا هر دو انتخاب کرده باشد. G...G' فقط جهت ارزشی و بارورگشتن ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته را مانند هدف سرتاسر پیش می‌برد و بس؛ P...P(P') نمایشگر روند تولید سرمایه به مثابهٔ پروسهٔ تجدیدتولید است با سرمایهٔ بارآوری که دارای مقداری مساوی یا افزوده است (انباشت) W...W' که از همان سرآغاز، با سیمای تولید کالایی سرمایه‌داری خودنمایی می‌کند، از پیش متضمن مصرف بارآور و مصرف شخصی است و لذا مصرف مولد با بارورشدنی که در نهادش جا دارد فقط مانند شعبه‌ای از حرکت آن مشخص می‌شود. سرانجام، چون ممکن است W' به شکل مصرفی‌ای در آید که نتواند از نو وارد هیچ پروسهٔ تولیدی شود، خود به خود این نکته اثبات می‌شود که اجزاء ارزشی مختلف W' که در اجزاء محصول بیان شده‌اند، باید بر حسب آنکه W'...W' مانند شکل حرکت سرمایهٔ کل اجتماعی در نظرگرفته می‌شود و یا به عنوان حرکت مستقل یک سرمایهٔ منفرد صنعتی تلقی می‌شود، جایگاه متفاوتی یابند. همهٔ

ویژگی‌های این دورپیمایی نشان می‌دهد که دور مزبور تنها یک دورپیمایی ساده سرمایهٔ انفرادی نیست.

در شکل W'...W'، حرکت کالا ـ سرمایه، یعنی حرکت جمیع محصولاتی که به شیوهٔ سرمایه‌داری تولید شده‌اند، هم مانند شرط مقدم دورپیمایی مستقل سرمایهٔ منفرد مشخص و هم در عین حال مانند معمول آن نمایان می‌شود. بنابراین برای آنکه این شکل در تمام خصوصیت خود درک شود، دیگر نمی‌توان به این اکتفا کرد که تغییرات W'-G' و G-W از سویی مراحل مشخص شده‌ای در دگرسانی‌های سرمایه هستند و از سوی دیگر حلقه‌هایی از دوران کالایی عام به شمار می‌روند. این ضرورت پیش می‌آید که درآمیزی دگرگونی‌های یک سرمایهٔ انفرادی با تغییرات سرمایه‌های فردی دیگر و با آن جزیی از محصول کل که برای مصرف شخصی تخصیص یافته است، روشن شود. به همین سبب است که در مورد تحلیل دورپیمایی سرمایهٔ فردی صنعتی، ما ترجیحاً دو شکل اول را پایه قرار می‌دهیم.

مثلاً درکشاورزی که محاسبه از حاصلی به حاصل دیگر انجام می‌گیرد، دورپیمایی W'...W' مانند شکل یک سرمایهٔ انفرادی مجزا جلوه می‌کند. در شکل دوم بذرافشانی، و در شکل III حاصل، مبدأ حرکت است، یا آنچنان که فیزیوکرات‌ها می‌گویند، در شکل دوم پیش‌پرداخت‌ها و در سوم بازگیرها[۷۰] انجام می‌شوند. در شکل III، حرکت ارزش ـ سرمایه از ابتدا مانند جزیی از حرکت محصول ـ تودهٔ کل مشخص می‌شود، در حالی که در شکل I و II، حرکت W' فقط لحظه‌ای از حرکت سرمایهٔ منفرد را تشکیل می‌دهد.

در شکل III، کالاهای موجود در بازار شرط دائمی روند تولید و تجدید تولید را تشکیل می‌دهند. به همین سبب هنگامی که توجه به این شکل متمرکز می‌شود آن‌گاه چنین به نظر می‌رسد که کلیهٔ عناصر روند تولید از دوران کالایی بیرون می‌آیند و جز کالا چیز دیگری نیستند. این دید یک سویه، عناصری از روند تولید را، که مستقل از عوامل کالایی هستند، از نظر دور می‌دارد.

نظر به اینکه در W'...W' تمام محصول (تمام ارزش) مبدأ حرکت است، در اینجا چنین نتیجه می‌شود که (صرفنظر از بازرگانی خارجی) تجدید تولید گسترده، به شرط

---

۷۰. در متن آلمانی اصطلاحات فیزیوکرات‌ها عیناً به زبان فرانسه ذکر شده است (Reprises, Avances) که ما آنها را به صورت (اولیه‌ها و بازگیرها) ترجمه کرده‌ایم. - م

یکسان مانی بارآوری، تنها هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که آن حصه‌ای از اضافه محصول که برای مایه‌افزایی تخصیص یافته است از پیش عوامل مادّی لازم برای سرمایهٔ مولد الحاقی را دربر داشته باشد. بنابراین، تا آنجاکه قرار است تولید یک سال به مثابهٔ پایهٔ تولید سال بعد به کار رود، یا چنانچه امکان باشد که همین عمل همزمان با روند تجدید تولید ساده در طی همان سال انجام شود، لازم است که اضافه محصول فوراً به شکلی تولید شود که آن را شایستهٔ انجام وظیفهٔ سرمایهٔ الحاقی کند. افزایش بارآوری فقط می‌تواند پیکر سرمایه را بزرگتر کند بدون آنکه ارزش آن را بالا ببرد، ولی با وجود این از این راه مصالح اضافی‌ای برای ارزش‌افزایی آماده می‌شود.

جدول اقتصادی کنه[۷۱] بر پایهٔ W'...W' قرار گرفته است و وی با انتخاب این شکل به جای P...P، برای جهت‌گیری در مقابل شکل G...G' (که تنها شکل مورد قبول نظام مرکانتی‌لی[۷۲] است)، هوشمندی بزرگ و درستی از خود نشان داده است.

---

۷۱. Quesnay دربارهٔ این اقتصاددان فرانسوی و جدولش به زیرنویس‌های صفحات ۵۶ و ۵۳۴ جلد اول ترجمهٔ کاپیتال مراجعه شود. - م

۷۲. Systeme Mercantile، Merkantilsystem - دربارهٔ این مکتب به زیرنویس‌های صفحات ۹۵ و ۹۶ ترجمهٔ فارسی جلد اول مراجعه شود.

فصل چهارم: اشکال سه‌گانهٔ روند دورپیمایی

چنانچه CK[۷۳] را علامت مجموع روند دورانی بشماریم، آن‌گاه اشکال سه گانه می‌تواند به صورت زیر بیان شوند:

I) G-W...P...W-G

II) P...CK...P

III) CK...P(W')

اگر هر سه شکل را با هم گرد آوریم، آن‌گاه تمام ملازمات مقدم روند، «به مثابهٔ نتیجهٔ خود روند، مانند ملازمه‌ای که خود روند ایجاد کرده است، نمایش می‌یابند. هر یک از لحظات به مثابهٔ مبدأ حرکت، نقطهٔ گذار و نقطهٔ بازگشت جلوه می‌کند. مجموع روند مانند وحدت روندهای تولید و دوران مشخص می‌شود و روند تولید به صورت واسط روند دوران تجلی می‌کند و بالعکس.

در هر سه دورپیمایی، بارور ساختن ارزش به مثابهٔ هدف تعیین‌کننده و علت انگیزنده، مشترک است. در I، خود شکل مبین هدف مزبور است. شکل II با P، که خود روند ارزش‌افزایی است آغاز می‌شود. در دورپیمایی با ارزش بارور گشته سر می‌گیرد، و حتی اگر حرکت به مقیاس یکسان مانده‌ای هم تکرار شود، باز با ارزش از نو بارور شده‌ای به پایان می‌رسد.

تا آنجا که W-G برای فروشنده G-W، و G-W برای خریدار W-G است، گردش سرمایه فقط نمایشگر تغییرات عادی کالاهاست و تابع قوانینی است که سابقاً در این مورد راجع به حجم پول در گردش بیان شده است (کتاب اول، فصل سوم، بند دوم)[۷۴]. ولی به محض اینکه در این جهت صوری متوقف نشویم، بلکه دگرسانی‌های سرمایه‌های انفرادی مختلف را در پیوند با یکدیگر بنگریم و لذا در واقع پیوند میان دورپیمایی‌های

---

۷۳. C از نخستین حرف کلمهٔ لاتینی Circulation (دوران) و K از نخستین حرف کلمهٔ آلمانی Kreislauf (دورپیمایی) گرفته شده است. - م

۷۴. ترجمهٔ فارسی کاپیتال، جلد اول، صفحهٔ ۱۲۹ - م

سرمایه‌های فردی را به مثابهٔ جزیی از حرکت روند تجدید تولید کل سرمایهٔ اجتماعی ملحوظ داریم، آن‌گاه دیگر این روند را نمی‌توان با تبدیل شکل سادهٔ پول و کالا آشکار کرد.

در دایره‌ای که پیوسته چرخان است، هر نقطه در عین حال مبدأ حرکت و نقطهٔ بازگشت است. چنانچه چرخش را متوقف سازیم، آن‌گاه هر نقطهٔ عزیمتی نقطهٔ بازگشت نیست. بدینسان دیدیم که نه تنها هر دورپیمایی ویژه (تلویحاً) مستلزم دورپیمایی دیگر است، بلکه تکرار دورپیمایی در یک شکل با انجام دورپیمایی در اشکال دیگر ملازمه دارد. پس بدینسان همهٔ تفاوت‌ها صرفاً صوری جلوه می‌کنند، یا به دیگر سخن، تنها جنبهٔ ذهنی به خود می‌گیرند و فقط برای مطالعه‌کننده هستی دارند.

هرگاه هر کدام از این دورپیمایی‌ها به مثابهٔ شکل ویژه حرکتی مورد بررسی قرار گیرند که در درون آن سرمایه‌های منفرد صنعتی گوناگونی وجود دارند، آن‌گاه بازهم این تفاوت فقط به صورت یک اختلاف انفرادی بروز می‌کند. ولی در واقعیت هر سرمایهٔ انفرادی در عین حال با هر سه شکل وارد میدان است. سه دورپیمایی، یعنی اشکال تجدید تولیدی که چهره‌های سه‌گانهٔ سرمایه به خود می‌گیرند، پیوسته در کنار یکدیگر وقوع می‌یابند. قسمتی از ارزش ـ سرمایه که مثلاً اکنون به صورت کالا ـ سرمایه وارد عمل است به پول ـ سرمایه تبدیل می‌شود، ولی در همان زمان قسمت دیگر ارزش ـ سرمایه از روند تولید بیرون می‌آید و مانند کالا ـ سرمایهٔ نو دوران می‌یابد. بدینسان W'...W' پیوسته شکل دایره‌ای خود را طی می‌کند و همچنین است در مورد دو شکل دیگر. تجدید تولید سرمایه در هریک از اشکال خود و در هر یک از مراحلش دارای همان استمرار تغییرات این اشکال و گذار پی در پی آنها از مراحل سه‌گانه است. پس در اینجا مجموع دورپیمایی عبارت از وحدت واقعی هر سه شکل آن است.

در بررسی‌هایی که تاکنون کرده‌ایم چنین فرض شده است که ارزش ـ سرمایه برحسب مقدار ارزشی خود، خواه به صورت پول ـ سرمایه، خواه مانند سرمایهٔ بارآور و یا به مثابهٔ کالا ـ سرمایه، تمام و کمال و یک جا وارد میدان می‌شود. مثلاً فرض شده بود که تمام ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ ابتدا به صورت پول ـ سرمایه ظاهر و سپس تماماً به سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌شود و سرانجام در قالب کالا ـ سرمایه، یعنی نخی به ارزش ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ (که در شکم آن ۷۸ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزش جاگرفته است) پدید می‌آید. در این فرض، مراحل مختلف بنا به تعداد خود، گسست‌هایی هستند. مثلاً

تا هنگامی که ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ به شکل نقدی باقی می‌ماند، یعنی تا زمانی که خریدهای G-W (A+Pm) انجام نیافته‌اند، تمام سرمایه فقط به صورت پول ـ سرمایه وجود دارد و به آن صورت عمل می‌کند. به محض اینکه سرمایهٔ مزبور به سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌شود و دیگر نه مانند پول ـ سرمایه و نه مانند کالا ـ سرمایه وارد عمل است، مجموع روند دورانی آن سرمایه قطع شده است، هم‌چنانکه از سوی دیگر به محض آنکه سرمایهٔ مذکور در یکی از دو مرحلهٔ دورانی خود، خواه به صورت G و خواه به صورت 'W، عمل می‌کند، تمام روند تولیدش گسیخته می‌شود. پس بدینسان دورپیمایی P...P نه تنها بیانگر تجدید ادواری سرمایهٔ بارآور می‌شود، بلکه به همان اندازه نیز نمودار گسیختگی وظیفهٔ آن و قطع روند تولید تا هنگامی است که روند دوران هنوز طی نشده است. بدین صورت تولید به جای آنکه مستمر باشد بریده بریده انجام می‌گیرد و تجدید آن فقط در بخش‌های زمانی‌ای وقوع می‌یابد که طول آنها را شانس و اتفاق، بنا به سرعت یا کندی انجام دو مرحلهٔ روند دورانی، معین می‌کند. چنین است مثلاً در مورد پیشه‌وری که فقط با مشتریان خصوصی کار می‌کند و روند تولیدش تا زمانی که سفارش تجدید نشده متوقف است.

در واقع، این امر در مورد هر جزء تنهایی از سرمایهٔ وارد در حرکت صادق است، و کلیهٔ اجزاء سرمایه این حرکت را پی در پی از سر می‌گذرانند. مثلاً ده هزار فوند نخ محصول هفتگی یک ریسنده است. این ۱۰/۰۰۰ فوند نخ تماماً از محیط تولید درمی‌آیند و وارد محیط دوران می‌شوند. ارزش ـ سرمایه‌ای که در محصول مزبور جا دارد باید تماماً به پول ـ سرمایه تبدیل شود و تا هنگامی که این ارزش ـ سرمایه به شکل پول ـ سرمایه باقیمانده است نمی‌تواند دوباره وارد پروسهٔ تولید شود. ابتدا باید وارد دوران شود و از نو به عوامل سرمایهٔ بارآور که A+Pm هستند تبدیل شود. روند دورپیمایی سرمایه عبارت از گسیختگی دائمی است، خروج از یک مرحله و ورود به مرحلهٔ بعدی، تهی کردن یک قالب و حلول در قالب دیگر است. هر یک از این مراحل نه تنها مرحلهٔ دیگر را مشروط می‌سازد، بلکه در عین حال آن را دفع می‌کند.

لیکن استمرار، علامت مشخصهٔ تولید سرمایه‌داری است و خود با پایهٔ فنی این تولید ملازمه دارد، اگرچه دستیابی به این استمرار هم، همیشه مسلم نیست. پس ببینیم امور در واقعیت چگونه روی می‌دهند. در حالی که مثلاً ۱۰/۰۰۰ فوند نخ مانند کالا ـ سرمایه وارد بازار می‌شود و تعویض آن به پول (خواه وسیلهٔ پرداخت، خواه وسیلهٔ خرید یا فقط

شمار پول باشد) انجام می‌گیرد، پنبه‌های تازه، ذغال و لوازم دیگری در روند تولید جانشین آنها می‌شوند و بنابراین چون دیگر از صورت نقدی و کالایی بیرون آمده و از نو بازشکل سرمایهٔ بارآور به دست آورده‌اند، انجام وظیفهٔ خویش را به عنوان سرمایهٔ بارآور آغاز می‌کنند و در همان اثنا، که این ۱۰/۰۰۰ فوند نخ به پول تبدیل می‌شود، ۱۰/۰۰۰ فوند نخ پیشین دومین مرحلهٔ دورانی خود را طی می‌کند تا از صورت پول به عناصر سرمایهٔ بارآور تبدیل شود. کلیهٔ اجزاء سرمایه، روند دورپیمایی را یکی پس از دیگری طی می‌کنند و هم زمان با یکدیگر در مراحل مختلف این دورپیمایی قرار دارند. بدینسان سرمایهٔ صنعتی، با استمرار دورپیمایی خویش، در آن واحد در همهٔ مراحل و در همهٔ اشکال وظیفه‌ای متناسب با آنها قرار دارد. برای آن جزیی که نخستین بار از کالا ـ سرمایه به پول تبدیل می‌شود دورپیمایی W'...W' در حالی گشایش می‌یابد که برای سرمایهٔ صنعتی، به مثابه کل متحرک، دورپیمایی W'...W' طی شده به شمار می‌رود. از دستی پول واریز و با دست دیگر دریافت می‌شود. گشایش دورپیمایی G...G' در نقطه‌ای با بازگشت آن در نقطهٔ دیگر قرین است. همین حکم در مورد سرمایهٔ بارآور نیز صدق می‌کند.

بنابراین دورپیمایی واقعی سرمایهٔ صنعتی در حال استمرارش، نه تنها وحدت روندهای دوران و تولید است، بلکه یگانگی هر سه دورپیمایی آن نیز هست. ولی چنین یگانگی هنگامی می‌تواند وجود یابد که هر یک از اجزاء مختلف سرمایه مراحل پشت سر هم قرار گرفته دورپیمایی را پی در پی طی کنند، و بتوانند از یک مرحله، از یک شکل وظیفه‌ای به دیگری منتقل شوند، یعنی سرمایهٔ صنعتی، به مثابهٔ کل این اجزاء، خود در عین حال در مراحل و وظایف گوناگون قرار داشته باشد و لذا در آن واحد هر سه دورپیمایی را طی کند. در اینجا پی در پی بودن هر جزء وابسته به کنار هم قرار داشتن اجزاء است، یعنی وابسته به انقسام سرمایه است. بدینسان در سیستم زنجیری کارخانه، محصول در عین اینکه پیوسته در درجات مختلف روند تولید خود قرار دارد، دائماً در حال گذار از یکی از مراحل تولید به مرحلهٔ دیگر است. نظر به اینکه سرمایهٔ صنعتی انفرادی دارای مقدار معینی است که وابسته به امکانات سرمایه‌دار است و در مورد هر رشته‌ای از صنعت دارای مقدار حداقل مشخصی است، لذا ناگزیر انقسام آن باید طبق نسبت‌های معینی انجام گیرد. وسعت روند تولید وابسته به بزرگی سرمایهٔ موجود است و روند تولید نیز حجم کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه را تا آن حد که در کنار روند تولید

عمل می‌کنند، به خود وابسته می‌سازد. ولی کنار هم بودن اجزاء که شرط پیوستگی تولید است، فقط در نتیجهٔ حرکت اجزاء سرمایه وجود دارد. حرکتی که در درون آن اجزای مزبور متعاقب یکدیگر مراحل مختلفه را طی می‌کنند. کنار هم بودن خود نتیجهٔ پی در پی بودن است و بس. مثلاً اگر 'W'...G بازداشته شود و کالا قابل فروش نباشد، آن‌گاه در دورپیمایی این جزء گسست حاصل می‌شود و جانشینی وسایل تولید به وسیلهٔ آن انجام نمی‌گیرد؛ اجزاء دیگری که در پی آن، به صورت 'W از روند تولید خارج می‌شوند، راه وظیفهٔ تبدلی خویش را به وسیلهٔ پیشینیان خود مسدود می‌یابند. چنانچه این اوضاع و احوال مدتی دوام داشته باشد، آن‌گاه تولید محدود می‌شود و سرتاسر روند باز می‌ایستد. هر واماندگی که در توالی حاصل گردد، موجب بی‌نظمی در ترادف (هم‌کناری) می‌شود؛ هر توقف در یک مرحله، موجب می‌شود که در مجموع دورپیمایی کمابیش توقف ایجاد شود و این نه تنها در مورد جزء فروماندهٔ سرمایه، بلکه در مورد مجموع سرمایهٔ انفرادی بروز می‌کند.

شکلی که بعداً پروسه در آن نمایش می‌یابد، عبارت از شکل توالی مراحل، به نحوی است که گذار سرمایه به مرحلهٔ جدید مشروط به خروج آن از مرحلهٔ دیگر است. به همین دلیل است که هر یک از دورپیمایی‌های ویژه نیز دارای یکی از اشکال وظیفه‌ای سرمایه، در نقطهٔ عزیمت و در نقطهٔ بازگشت است. از سوی دیگر، روند کل در واقع عبارت از وحدت دورپیمایی‌های سه گانه، یعنی اشکال مختلفی است که در درون آنها استمرار پروسه بیان می‌شود. دورپیمایی کل، در برابر هریک از اشکال وظیفه‌ای سرمایه همچون دورپیمایی ویژهٔ آن شکل نمایش می‌یابد و واقعیت این است که استمرار روند کل وابسته به هریک از این دورپیمایی‌هاست. دورگردشی هرکدام از اشکال وظیفه‌ای، دورگردش دیگری را ایجاب می‌کند. شرط ضروری برای روند کل تولید، به ویژه برای سرمایهٔ اجتماعی، عبارت از این است که روند تولید در عین حال پروسهٔ تجدید تولید و در نتیجه روند دورپیمایی هریک از مواضع آن نیز باشد. اجزاء مختلف سرمایه پی در پی از مراحل و اشکال وظیفه‌ای مختلف عبور می‌کند. نتیجه آن می‌شود که هر شکل وظیفه‌ای، با اینکه دائماً جزء دیگری ازسرمایه در آن ظاهر می‌شود، هم‌زمان با دیگران، دورپیمایی ویژهٔ خویش را طی می‌کند. یک جزء از سرمایه اما جزیی که دائما در حال تغییر است و تجدید تولید می‌شود، به صورت کالا ـ سرمایه وجود دارد که به پول تبدیل می‌شود. جزء دیگر به مثابهٔ پول ـ سرمایه هستی دارد که مبدل به سرمایهٔ بارآور می‌شود

و جزء سوم مانند سرمایهٔ بارآور است که به کالا ـ سرمایه تبدیل می‌شود. حضور دائمی این هر سه شکل، نتیجهٔ دورپیمایی سرمایهٔ کل است که خود تحقیقاً به وسیلهٔ عبور از این سه مرحله تأمین می‌گردد.

پس سرمایه، به مثابهٔ کل، در مراحل مختلف خود که از نظر مکانی در کنار یکدیگر قرار دارند، در آن واحد حضور دارند. ولی هر جزء، پیوسته و پی در پی از یک مرحله، از یک شکل وظیفه‌ای خارج شده به مرحله و شکل مشخص دیگری وارد می‌شود و بدینسان پی در پی در درون همهٔ آنها عمل می‌کند. شکل‌ها چنان اشکال سیالی هستند که همزمانی آنها از هم‌نشینی آنها ناشی می‌شود. هریک از اشکال آن چنان در پی شکل دیگر و در پیشاپیش آن حرکت می‌کند که بازگشت جزیی از سرمایه به یک شکل، مستلزم بازگشت دیگری به شکل دیگر است. هر جزء پی در پی به گردش ویژه خویش ادامه می‌دهد ولی همراه جز دیگری از سرمایه است که در این شکل وجود دارد و این گردش‌های ویژه به غیر از مواضع هم زمان و پیاپی حرکت تام چیز دیگر نیستند.

استمرار روند کل تنها با وحدت دورپیمایی‌های سه گانه تحقق می‌یابد، نه با گسیختگی آنها که پیش از این ذکر شد. سرمایهٔ اجتماعی کل همواره دارای چنین استمراری است و پروسهٔ آن پیوسته از یگانگی دورپیمایی‌های سه گانه نیز برخوردار است.

در مورد سرمایه‌های انفرادی، گاه استمرار تجدید تولید، کمابیش دچار گسیختگی می‌شود. نخست برای آنکه غالبا توده‌های ارزشی، در زمان‌های مختلف، به حصه‌های نابرابر میان اشکال مرحله‌ای و وظیفه‌ای تقسیم شوند. دوم آنکه ممکن است حصه‌های مزبور، بر حسب خصلت آن کالایی که باید تولید شود، و لذا برحسب محیط تولیدی ویژهٔ سرمایه گذاری، به طور مختلف تقسیم شده باشند. سوم در رشته‌هایی از تولید که وابسته به فصول سال هستند، خواه این وابستگی معلول شرایط طبیعی باشد (مانند کشاورزی، ماهیگیری و غیره) خواه در نتیجهٔ مواقع قراردادی پیش آید، مثلاً از قبیل آنچه کار موسمی خوانده می‌شود، ممکن است که استمرار، کم و بیش دچار گسیختگی شود.

در کارخانه و در معدن است که پروسه با منظم‌ترین و یکدست‌ترین صورت انجام می‌گیرد. ولی این تفاوت در رشته‌های تولید به هیچ‌وجه موجب تفاوت در اشکال عمومی روند دورپیمایی نمی‌شود.

سرمایه، به مثابهٔ ارزشی که بارور می‌شود، تنها متضمن روابط طبقاتی نیست، یعنی فقط متضمن خصلت اجتماعی مشخصی که بر پایهٔ وجود کار به مثابهٔ کار مزدور قرار دارد، نیست. سرمایه عبارت از حرکتی است، شامل یک پروسهٔ دورپیمایی با مراحل مختلف، که خود به نوبهٔ خویش متضمن سه شکل مختلف روند دورپیمایی است. بنابراین سرمایه را فقط می‌توان به مثابه حرکت، نه مانند چیزی که در حال سکون است، درک نمود. آنها که استقلال‌یابی ارزش را به مثابه تجرید صرف می‌انگارند، فراموش می‌کنند که حرکت سرمایهٔ صنعتی خود همین تجرید[۷۵] است. در اینجا ارزش از اشکال مختلفی می‌گذرد و حرکات گوناگونی انجام می‌دهد که ضمن آن هم خود را حفظ می‌کند و هم در عین حال بارور و بزرگتر می‌شود. نظر به اینکه ما در این مقام ابتدا فقط با شکل حرکتی ارزش سروکار داریم، تحولاتی که ممکن است عارض ارزش ـ سرمایه، طی روند دورپیمایی‌اش شود، مورد توجّه ما قرار نگرفته‌اند. ولی روشن است که با وجود همهٔ تحولات ارزش، تولید سرمایه‌داری فقط هنگامی هستی دارد و می‌تواند به هستی خود ادامه دهد که ارزش ـ سرمایه بارور می‌شود، یا به دیگر سخن، به مثابهٔ ارزش استقلال یافته، روند دورپیمایی خود را طی می‌کند، و لذا تا زمانی هستی دارد که می‌توان بر دگرگونی‌های ارزشی به نحوی از انحاء تسلط یافت و آن را خنثی ساخت. حرکات سرمایه مانند اقداماتی جلوه گر می‌شوند که گویا از ناحیهٔ سرمایه‌دار منفرد سر می‌زنند، به نحوی که گویا وی به مثابهٔ خریدار کالا و کار، مانند خریدار کالا و سرمایه‌دار مولد عمل می‌کند و بنابراین با فعالیت خویش دورپیمایی را به گردش در می‌آورد. هنگامی که ارزش ـ سرمایهٔ اجتماعی دچار یک دگرگونی ارزشی می‌شود، آن‌گاه ممکن است چنین روی دهد که سرمایهٔ شخصی وی در برابر این دگرگونی تاب نیاورد و از آن جهت که توانایی انجام خواست‌های این دگرگونی ارزشی را ندارد، از پای در آید. هر قدر دگرگونی‌های ارزشی حادتر و متواتر باشند، حرکت خود به خود ارزش استقلال یافته، در برابر پیشگیری و محاسبهٔ سرمایه‌دار منفرد، با نیرویی همانند روند ابتدایی طبیعت تأثیر می‌کند؛ و هر اندازه که جریان تولید عادی تابع زد و بندهای غیرعادی باشد، خطر بیشتری حیات سرمایه‌های خصوصی را مورد تهدید قرار می‌دهد. پس این دگرگونی‌های ادواری ارزش، بیانگر همان چیزی است که گویا خلافش بایستی به وسیلهٔ

---

۷۵. inactu (بالفعل)

تحولات مزبور ثابت می‌شد، یعنی بیان این نکته است که ارزش، به مثابهٔ سرمایه، وجود مستقلی به دست می‌آورد و به وسیلهٔ حرکتش این استقلال را حفظ می‌کند و بر شدت آن می‌افزاید.

این توالی در دگرگونی سرمایهٔ پویا متضمن آن است که پیوسته میان تغییر مقدار ارزشی سرمایه و ارزش ابتدایی مقایسه به عمل آید. اگر استقلال‌یابی ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، یعنی در برابر نیروی کار، ضمن معاملهٔ G-A (خرید نیروی کار) آغاز شود و در اثنای روند تولید به صورت بهره‌کشی از نیروی کار تحقق یابد، آن‌گاه استقلال ارزشی مزبور دیگر در این دورپیمایی از نو نمودار نمی‌شود، زیرا در این دورپیمایی، پول، کالا و عوامل تولید، فقط اشکال ارزش ـ سرمایهٔ پویا هستند و در این مورد مقدار ارزشی گذشته است که با ارزش تغییر یافتهٔ سرمایهٔ کنونی مقایسه می‌شود.

بیلی[۷۶] علیه استقلال یابی ارزش، که خصلت نمای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است و وی آن را به مثابهٔ پندار برخی از اقتصادیون تلقی می‌کند، چنین می‌گوید:

«ارزش رابطه‌ای است میان کالاهایی که با هم در یک زمان حاضرند، زیرا فقط چنین کالاهایی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند».[۷۷]

این مطلب را بیلی علیه مقایسهٔ ارزش ـ کالاها در دوره‌های مختلف می‌گوید ـ مقایسه‌ای که هرگاه یک بار ارزش پول برای هر یک از دوره‌ها تعیین گشت، فقط به معنای سنجش میزان مصرف کاری در می‌آید که برای تولید همان نوع کالا در دوره‌های مختلف لازم است. این نظر از عدم درک کلی بیلی برمی‌خیزد، که ارزش مبادله را برابر با ارزش می‌گیرد و شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه می‌کند، و لذا به نظر وی به محض اینکه ارزش ـ کالاها به نحو فعال همچون ارزش مبادله عمل نمی‌کنند، و بنابراین آن‌گاه که ارزش‌های مزبور نمی‌توانند به صورت واقعی با یکدیگر مبادله شوند، دیگر

---

۷۶. Samuel Bailey (۱۷۹۱-۱۸۷۰) - فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی که مشاجراتش علیه تئوری کاردیکاردو در موقع خود سروصدای بسیاری در محیط اقتصاددانان ایجاد نمود و در جلد اول سرمایه مکرراً به نظریات وی اشاره شده است. با اینکه ایرادات وی به نظریات ریکاردو عاری از نقد علمی و بر پایهٔ اقتصاد عامیانه است با وجود این به آشکار ساختن برخی از تضادهایی که در تئوری ریکاردو وجود دارد کمک نموده است. مارکس وی را منتقدی «بی‌ذوق و سطحی» خوانده است. - م

77. Value isa relation between contemporary commodities, because such only admit of being exchanged with each other.

سنجش‌پذیر نیستند. بیلی کمترین تصوری از این امر ندارد که ارزش فقط در صورتی به مثابهٔ ارزش ـ سرمایه یا سرمایه عمل می‌کند که در مراحل مختلف دورپیمایی‌اش عین خود باقی بماند، و در این مراحل که به هیچ‌وجه هم‌زمان[۷۸] نیستند بلکه پشت سر هم قرار می‌گیرند، با نفس خود سنجیده شود.

برای اینکه بتوان فرمول دورپیمایی را در حالت خاص خود مورد مطالعه قرار داد کافی نیست فرض کرد که کالاها بنا به ارزش خود فروخته می‌شوند، بلکه باید همچنین فرض کرد که این امر در شرایط یکسان مانده‌ای انجام می‌پذیرد. مثلا شکل P...P را صرفنظر از کلیهٔ انقلابات فنی‌ای که در درون روند تولید به وقوع می‌پیوندد و می‌تواند سرمایهٔ بارآور یک سرمایه‌دار مشخص را دچار کاهش ارزش کند، مورد بررسی قرار دهیم؛ و نیز از همهٔ آن تأثیراتی که ممکن است از بروز یک تغییر در عوامل ارزش سرمایهٔ مولد در ارزش کالا ـ سرمایهٔ موجود پدید آید و آن را در صورت وجود ذخیره‌ای که از کالای مزبور، ترقی یا تنزل دهد، چشم بپوشیم. چنانچه W' یعنی ۱۰/۰۰۰ فوند نخ بنا به ارزش خود که ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است فروخته شود، آن‌گاه ۸۴۴۰ فوند که مساوی با ۴۴۲ لیرهٔ استرلینگ است، ارزش ـ سرمایه‌ای را که در W' خوابیده بود جبران نموده است. ولی اگر ارزش پنبه، ذغال و غیره ترقی کرده باشد (در اینجا ما از نوسانات سادهٔ قیمت صرفنظر کرده‌ایم) در آن صورت شاید این ۴۲۲ لیرهٔ استرلینگ دیگر برای آن کافی نباشد که تمام عوامل تولید سرمایهٔ بارآور را جبران کند؛ آن‌گاه پول ـ سرمایهٔ اضافی ضرورت پیدا می‌کند و پیوند پول ـ سرمایه انجام می‌گیرد. به عکس اگر قیمت عامل مزبور تنزل کرده باشد، در آن صورت مقداری پول ـ سرمایه آزاد می‌شود. روند فقط آن‌گاه به طور عادی جریان می‌یابد که روابط ارزشی ثابت بمانند. تا هنگامی که در جریان تکرار دورپیمایی اختلالات یکدیگر را جبران می‌کنند روند عملا پویان است. هر اندازه که اختلالات مهم‌تر است، به همان اندازه سرمایه‌دار صنعتی باید سرمایهٔ نقدی بزرگتری در اختیار داشته باشد، تا بتواند خود را به زمان جبران برساند. و از آنجا که در جریان پیشرفت تولید سرمایه‌داری مقیاس هر روند تولید انفرادی وسیعتر می‌شود و مقدار حداقل سرمایه‌ای که باید واریز شود نیز با آن ترقی می‌کند، این وضع با عوامل دیگری، که بیش از پیش وظیفهٔ سرمایه‌دار صنعتی را به

78. Contemporary

صورت انحصار سرمایه‌داران بزرگ صاحب پول، اعم از منفرد یا مشترک در می‌آورد، ضمیمه می‌شود.

به طور گذرا باید در اینجا متذکر بود که هرگاه تغییری در ارزش عوامل تولید حاصل شود آن‌گاه تفاوتی میان شکل G...G' از یک سو و W'...W' ازسوی دیگر پدید می‌آید.

در G...G' به مثابهٔ فرمول سرمایهٔ تازه به‌کار افتاده، یعنی سرمایه‌ای که برای نخستین بار مانند پول ـ سرمایه وارد میدان شده است، تنزل ارزش عوامل تولید، مثلاً مواد خام، مواد کمکی و غیره موجب می‌شود که برای گشایش یک بنگاه باوسعت معین، کمتر از میزان قبل ازتنزل مواد مزبور سرمایه‌گذاری نقدی لازم شود زیرا وسعت روند تولید (در صورتی که نیروی تولید در سطح یکسانی باقیمانده باشد) وابسته به حجم و مقدار وسایل تولیدی است که میزان معلومی از نیروی کار را می‌تواند تحت تسلط در آورد، ولی نه به ارزش وسایل تولید بستگی دارد و نه وابسته به ارزش نیروی کار است (ارزش نیروی کار فقط در مقدار ارزش‌افزایی مؤثر است). بالعکس، اگر در ارزش آن عوامل تولید کالا، که عناصر سرمایهٔ مولد را تشکیل می‌دهند، پیشرفت کند آن‌گاه پول ـ سرمایهٔ بیشتری لازم است تا بتوان بنگاهی را با وسعت معین بنیاد گذارد. در هر دو مورد فقط مقدار پول ـ سرمایه‌ای که برای سرمایه‌گذاری جدید لازم است متأثر می‌شود. در مورد نخست مقداری پول ـ سرمایه آزاد می‌شود و در مورد دوم، به شرط آنکه ازدیاد سرمایه‌های صنعتی جدید انفرادی ابتدا در رشتهٔ معینی از تولید به طور عادی متداول شده باشد، سرمایهٔ نقدی بیشتری واریز خواهد شد.

دورپیمایی‌های P...P و W'...W' فقط در صورتی خود نمایشگر G...G' می‌شوند که حرکت P و W' در عین حال انباشت هم باشد، یعنی هنگامی که g اضافه شده از حالت پولی صرف به پول ـ سرمایه تبدیل می‌شود. صرفنظر از این حالت تغییر ارزشی در عناصر سرمایهٔ بارآور آنها را به نحوی غیر از G...G' متأثر می‌سازد. در اینجا باز ما از تأثیر چنین تغییر ارزشی بر اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ وارد در روند تولید، چشم می‌پوشیم. در این مورد، سرمایه‌گذاری‌های ابتدایی نیستند که مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌گیرند، بلکه آن سرمایهٔ صنعتی‌ای متاثر می‌شود که در مقام نخستین دورپیمایی خویش نیست و روند تجدید تولید خود را طی می‌کند. بنابراین آنچه تحت تأثیر قرار می‌گیرد $W'...W<_{Pm}^{A}$ است، یعنی بازگشت کالا ـ سرمایه به آن عناصری از تولید خویش که کالا هستند. در صورت تنزل ارزش (یا تنزل قیمت)، ممکن است سه حالت اتفاق افتد:

یا روند تجدید تولید به همان مقیاس گذشته ادامه می‌یابد که در آن صورت جزیی از پول ـ سرمایهٔ پیشین آزاد می‌شود و توده شدن سرمایهٔ نقدی انجام می‌گیرد، بدون آنکه انباشت واقعی (یعنی تولید به مقیاس گسترده‌تر) وقوع یابد و بی‌آنکه تبدیل g (اضافه ارزش) به انباشت ـ مایه که مقدمه و همپای این انباشت است، تحقق پذیرد. یا چنانچه نسبت‌های فنی امکان‌دهند روند تجدید تولید بر پایه‌ای بزرگتر ازآنچه درغیراین صورت ممکن‌بودگسترش می‌یابد؛ و یا پس‌افکند بزرگتری از موادخام‌وغیره روی می‌دهد.

عکس این حالت به هنگام ترقی ارزش عواملی که باید جانشین کالا ـ سرمایه شوند پدیدار می‌شود. در این صورت تجدید تولید، دیگر با وسعت عادی خود انجام نمی‌گیرد (مثلا مدت کار کردن کوتاه‌تر می‌شود) یا ضرورت می‌یابد که سرمایهٔ نقدی اضافی وارد میدان شود تا آنکه بتوان تجدید تولید را به وسعت پیشین ادامه داد (پیوند پول ـ سرمایه) یا آنکه انباشت سرمایهٔ نقدی، چنانچه وجود داشته باشد، به جای آنکه برای گسترش روند تجدید تولید به کار رود، در مجموع صرف راه اندازی آن به مقیاس گذشته می‌شود. این نیز خود پیوند پول ـ سرمایه است، فقط با این تفاوت که در اینجا منشأ سرمایهٔ نقدی از خارج، یعنی از بازار پول نیست، بلکه از امکانات خود سرمایه‌دار صنعتی ناشی می‌شود.

ولی ممکن است که در مورد P...P و W'...W' اوضاع و احوال تغییر دهنده‌ای بروز کند. مثلاً اگر پنبه ریس ما مقادیر بزرگی پنبه انبار کرده باشد (یعنی بخش بزرگی از سرمایهٔ بارآورش به صورت ذخیرهٔ پنبه باشد) آن‌گاه قسمتی از سرمایهٔ مولدش در نتیجهٔ سقوط قیمت پنبه دچار ارزش کاستی می‌شود، به عکس اگر قیمت‌ها ترقی کرده باشند، در آن صورت ارزش این قسمت از سرمایهٔ مولد بالا می‌رود. از سوی دیگر چنانچه وی مقادیر بزرگی جنس را به شکل کالا ـ سرمایه، مثلا به صورت نخ پنبه، نگاه داشته باشد، آن‌گاه به هنگام سقوط قیمت پنبه قسمتی از کالا ـ سرمایه و لذا به طور کلی تمام سرمایهٔ گردشی کاهش می‌یابد. در مورد ترقی قیمت پنبه عکس این پدیده بروز می‌کند. سرانجام در روند $W'\text{-}G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$، اگر W'-G' یعنی سامان یابی پول ـ سرمایه، پیش از تغییر ارزشی عناصر تشکیل دهندهٔ W حاصل شده باشد، در آن صورت سرمایه فقط به نحوی که در مورد حالت اول دیده شده از این پیشامد متأثر می‌گردد، یعنی در دومین عمل دورانی که $G\text{-}W\langle^{A}_{Pm}$ است. ولی اگر واقعه پیش از انجام W-G روی دهد تنزل یا ترقی قیمت پنبه، به شرط یکسان ماندن همهٔ اوضاع و احوال دیگر متناسبا موجب پایین آمدن

یا بالا رفتن بهای نخ می‌گردد.

تأثیر این رویدادها بر روی سرمایه‌های مختلف انفرادیی که در رشته تولید واحدی به کار رفته‌اند می‌تواند برحسب اوضاع و احوال مختلفی که ممکن است در آن قرارگرفته باشند بسیار متفاوت باشد. همچنین ممکن است که آزاد شدن یا پیوند یافتن پول - سرمایه از تفاوت در مدت روند دورانی و لذا از سرعت دوران نیز ناشی گردد. ولی این امر مربوط به بررسی مسئله واگرد[۷۹] است. آنچه در این مقام مورد توجّه ماست تنها عبارت از تفاوت واقعی است که برحسب تغییر ارزشی عناصر سرمایهٔ بارآور، میان G...G' و دو شکل دیگر روند دورپیمایی بروز می‌کند.

هنگامی که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری گسترش یافته و لذا به صورت شیوهٔ مسلط درآمده است، قسمت بزرگی از کالاهایی که در بخش دورانی $G\text{-}W{<}^{A}_{Pm}$ وسـایل تولید Pm را تشکیل می‌دهند، خود به صورت کالا ـ سرمایه به کار افتادهٔ غیر در می‌آیند. بنابراین از لحاظ فروشنده W'-G' یعنی تبدیل کالا ـ سرمایه به پول ـ سرمایه، انجام می‌گیرد. لیکن این امر قاعدهٔ مطلق به شمار نمی‌رود. بالعکس، سرمایهٔ صنعتی در درون روند دورانی خود، یعنی آنجاکه خواه به صورت پول و خواه همچون کالا عمل می‌کند، اعم از اینکه به مثابهٔ پول ـ سرمایه و یا همچون کالا ـ سرمایه به میدان آمده باشد، دورپیمایی‌اش باگردش کالایی متفاوت‌ترین شیوه‌های تولید اجتماعی تلاقی می‌کند، و این تلاقی تا حدی است که شیوه‌های مزبور در عین حال تولید کالایی نیز باشند. کالا خواه محصول تولیدی باشد که مبتنی بر بردگی است و خواه فرآوردهٔ دهقانان (چینی، ریوت‌های[۸۰] هندی) یا همبودها[۸۱] (هند شرقی هلند) و یا تولیددولتی

---

۷۹. Umschlag-Rotation - اگرچه ما این اصطلاح را در نامه ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ کارل مارکس به فریدریش انگلس (صفحات ۷۱۲-۷۱۶ جلد اول) «چرخش» ترجمه کرده‌ایم ولی با توجّه دقیق‌تر چنین به نظر رسید که «واگرد» بیشتر با مفهوم این مقولهٔ اقتصادی، چنانکه دیده خواهد شد، تطبیق می‌کند و لذا این اصطلاح در برابر Rotation انتخاب شده است. - م

۸۰. Ryots دهقانان اجاره‌دار هندی که اکثراً از قشر خرده‌پای دهقانی هستند و بخشی از محصول کشاورزی خود را در سر خرمن و یا در بازار به فروش می‌رسانند. - م

۸۱. مترجم، همبود و همبودی راکه یک کلمهٔ قدیمی فارسی است و ناصرخسرو نیز به شکل همبودگی در آثار فلسفی خود به کار برده است در برابر اصطلاحات خارجی Communaute ،commune،

⇦

باشد (آنچنان تولیدی که در دوران‌های قدیم تاریخ روسیه بر پایهٔ سرواژ استوار بوده است) و یا خود، محصول اقوام شکارگر نیم وحشی و غیره باشد - به هر حال به صورت کالا و پول در برابر پول و کالایی قرار می‌گیرد که نمایندهٔ سرمایهٔ صنعتی است و در عین حال هم در دورپیمایی این سرمایه و هم در دورپیمایی اضافه ارزشی وارد می‌شود که کالا - سرمایه حامل آن است و به صورت درآمد خرج می‌شود و لذا در هر دو شعبهٔ دورانی کالا - سرمایه وارد است. خصلت روند تولیدی که این کالاها از آن بیرون آمده‌اند بی‌تفاوت است. آنها در بازار به مثابهٔ کالا عمل می‌کنند و مانند کالا در درون دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی وارد می‌شوند، هم‌چنانکه در دوران اضافه ارزشی که سرمایهٔ مزبور حامل آن است نیز داخل می‌شوند. بنابراین آنچه روند دورانی سرمایهٔ صنعتی را برجسته می‌سازد عبارت از خصلت همه سویه منشأ آن، وجود بازار به مثابهٔ بازار جهانی است. آنچه در مورد کالاهای خارجی درست است دربارهٔ پول خارجی نیز صدق می‌کند. هم‌چنانکه کالا - سرمایه در برابر پول فقط به عنوان کالا عمل می‌کند، به همان قسم نیز پول در برابر کالا - سرمایه، تنها وظیفهٔ پولی ایفا می‌کند و بس. پول در اینجا نقش پول جهانی انجام می‌دهد.

به این ترتیب در این مورد دو نکته شایان یادآوری است:

اولاً - به مجرد اینکه عمل G-Pm به انجام رسید، کالاها (Pm) دیگر حالت کالایی را ترک می‌کنند و به صورت یکی از شیوه‌های وجودی سرمایهٔ صنعتی در شکل وظیفه‌ای آنکه P یعنی سرمایهٔ بارآور است در می‌آیند. ولی بدینسان منشأ آنها نیز ناپدید می‌شود و دیگر جز به مثابهٔ اشکال وجودی سرمایهٔ صنعتی هستی ندارند و در داخل آن فرو می‌روند. به این ترتیب این امر باقی می‌ماند که برای جانشینی آنها تجدید تولیدشان ضرور است و از این حیث شیوهٔ تولید سرمایه‌داری وابسته به شیوه‌های تولید دیگری است که بیرون از درجهٔ تکامل آن قرار گرفته‌اند. ولی گرایش شیوهٔ تولید سرمایه‌داری این است که تا سر حد امکان هر تولیدی را به تولید کالایی تبدیل کند. عمده وسیلهٔ آن برای رسیدن بدین منظور درست عبارت از کشاندن هر تولید در درون روند دورانی خویش است، و تولید کالایی پیشرفته خود همانا تولید کالایی سرمایه‌داری است. دخالت سرمایهٔ صنعتی همه جا این تحول را به جلو می‌راند، ولی از این راه موجب

Gemeinwesen ⇨، OQIIINH و غیره به معنای جماعت اشتراکی ابتدایی به طور کلی و صرفنظر از اشکال ویژهٔ تحولی آن اختیار کرده است.

می‌شود که همهٔ تولیدکنندگان مستقیم به کارگر مزدور تبدیل شوند.

ثانیاً ـ کالاهایی که در روند دورانی سرمایهٔ صنعتی وارد می‌شوند (و در آن زمره باید وسایل معیشت لازمی را به شمار آورد که سرمایهٔ متغیر، پس از پرداخت دستمزد کارگر برای تجدید تولید نیروی کار به آن وسایل تبدیل می‌شود)، از هر منشأیی که باشند و شکل اجتماعی روند تولیدی که از آن برخاسته‌اند هرچه باشد، بـه صـورت کـالا ـ سرمایه، به شکل کالای سوداگری یا سرمایهٔ بازرگانی، در برابـر سـرمایهٔ صـنعتی قـرار می‌گیرند. ولی این سرمایه بنا به سرشت خود، کالای همهٔ شیوه‌های تولید را دربرمی‌گیرد.

هم‌چنانکه تولید سرمایه‌داری متضمن تولید به مقیاس بزرگ است، ضروری است که فروش در مقیاس بزرگی انجام پذیرد، و لذا ایجاب می‌کند که جنس به بازرگان فروخته شود نه به مصرف‌کننده انفرادی. در صورتی که این مصرف کننده، خود مصرف‌کننده مولد و لذا خود سرمایه‌دار صنعتی است و بنابراین در صورتی که سرمایهٔ صنعتی رشته‌ای از تولید، وسایل تولید به رشتهٔ دیگـر تـحویل مـی‌دهد، آن‌گـاه فـروش مسـتقیم یک سرمایه‌دار صنعتی به سرمایه‌داران دیگر (به شکل سفارش و غیره) وقوع می‌یابد. از این حیث هر سرمایه‌دار صنعتی فروشندهٔ مستقیم و خود بازرگان خویش است، اگرچه وی همین سمت را در مورد فروش به بازرگانان نیز داراست.

داد و ستد کالا به مثابهٔ وظیفهٔ سرمایهٔ بازرگانی، در عداد واجبات تولید سرمایه‌داری است و با تکامل این تولید بیش از پیش گسترش می‌یابد. بنابراین ما فعلاً آن را برای نشان دادن برخی از جهات روند دوران سرمایه‌داری مفروض می‌گیریم، ولی در تحلیل کلی این پروسه چنین فرض می‌کنیم که فروش مستقیماً و بـدون مـداخـلهٔ بـازرگان انـجام می‌گیرد، زیرا این مداخله نقاط مختلفی از حرکت را مستور می‌دارد.

به سیسموندی[۸۲] مراجعه می‌کنیم، که مطالب را کمی ساده‌لوحانه بیان می‌کند.[۸۳]

«تجارت سرمایهٔ هنگفتی به کار می‌برد که در مشاهدهٔ اول به نظر می‌رسد در جزء آنچه ما جریانش را به تفصیل ذکر کرده‌ایم نـیست. ارزش مـاهوت‌هایی کـه در انـبار بازرگان ماهوت فروش انباشته شده است نسبت به آن بخشی از تولید سالانه، که توانگر به مستمند به صورت اجرت می‌دهد تا وی را به کار وادارد، ابتدا به کلی بیگانه جـلوه

---

۸۲. درباره Sismondi به زیرنویس صفحهٔ ۵۵ جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی مراجعه کنید. - م

۸۳. در متن آلمانی کتاب، قول سیسموندی عیناً به زبان فرانسه نقل شده است. ما این نقل قول را مستقیماً از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده و از آوردن متن فرانسه آن خودداری نموده‌ایم. - م

می‌کند. با وجود این سرمایه کاری نکرده مگر آنکه جانشین سرمایه‌ای، که ما از آن صحبت داشته‌ایم، شده است. برای آنکه رشد ثروت به روشنی درک شود، ما آن را در مرحلهٔ تولید در نظر گرفته‌ایم و آن را تا مصرفش پی گرفته‌ایم. آن‌گاه سرمایه‌ای، که مثلا در کارخانهٔ ماهوت بافی به کار مبادله گردید، تنها به دو حصه تقسیم شد. قسمتی از آن درآمد کارخانه‌دار را به شکل سود تشکیل داد و قسمت دیگر هنگامی که اینان سرگرم بافتن ماهوت تازه بودند در شکل دستمزد، درآمد کارگران شد.

ولی به زودی دریافتند که برای سود همگان بهتر است که اجزاء مختلف این سرمایه جانشین یکدیگر شوند و اگر صد هزار اکو[۸۴] برای انجام دوران میان کارخانه‌دار و مصرف‌کننده کفایت می‌کرد، بهتر می‌شد که این صد هزار اکو میان کارخانه‌دار، تاجر عمده و بازرگان جزء فروش نیز تقسیم می‌شد. شخص اولی فقط با ثلث این مبلغ همان کاری راکه با تمام آن انجام داده بود، اجرا کرد، زیرا در لحظه‌ای که تولیدش پایان یافته بود، تاجر خریدار را بسیار زودتر از آنکه برای پیدا کردن مصرف‌کننده لازم می‌آمد، می‌یافت. سرمایهٔ تاجر عمده‌فروش نیز به نوبهٔ خود زودتر به وسیلهٔ سرمایهٔ تاجر جزء فروش جبران شده بود. تفاوت میان مجموع دستمزد واریز شده و قیمت خرید آخرین مصرف‌کننده بایستی سود سرمایه‌ها را به وجود می‌آورد. تفاوت مزبور میان کارخانه‌دار، تاجر و جزء فروش از آن هنگام توزیع می‌شود که اینان وظایف خود را میان یکدیگر تقسیم نموده‌اند، و عمل به انجام رسیده، با آنکه سه شخص و سه بخش سرمایه به جای یکی - به کار برده همان شده است که بود.[۸۵]

«همه (یعنی بازرگانان) به طور غیرمستقیم در تولید شرکت می‌کردند، زیرا نظر به اینکه موضوع تولید مصرف است، تا هنگامی که شیء تولید شده در اختیار مصرف قرار نگرفته است، نمی‌توان تولید مزبور را انجام یافته تلقی نمود».[۸۶]

در بررسی اشکال عام دورپیمایی و به طور کلی در تمام بررسی‌هایی که در این کتاب دوم انجام می‌شود، ما پول را در شکل فلزی آن مورد توجّه قرار می‌دهیم و از نماد - پول[۸۷] که نشانهٔ سادهٔ ارزشی است و فقط ویژهٔ برخی از دولت‌هاست، و همچنین از پول اعتباری که هنوز گسترش نیافته است، صرفنظر می‌کنیم. زیرا این امر اولا با تحول تاریخی

---

۸۴. Ecu پول نقرهٔ قدیم فرانسه برابر با سه لیره وگاه بیشتر. - م

85. Nouveuax Principes, I, p. 139, 140. 86. Ib., p. 137

87. Symbolisch, symbolique

تطبیق دارد، چه پول اعتباری در مرحلهٔ ابتدایی تولید سرمایه‌داری هیچ نقشی ایفا نمی‌کند و یا فقط نقش ناچیزی دارد. ثانیاً از لحاظ تئوریک ضرورت اختیار این روش موجه است زیرا تمام آنچه به شیوهٔ انتقادی تاکنون دربارهٔ گردش پول اعتباری از جانب توک[۸۸] و دیگران مطرح شده، همواره آنها را وادار کرده است که به عقب برگردند و ببینند مسئله بر پایهٔ گردش ساده فلزی چه صورتی می‌توانست داشته باشد. ولی نباید فراموش کرد که پول فلزی می‌تواند هم به مثابهٔ وسیلهٔ خرید و هم مانند وسیلهٔ پرداخت به‌کار افتد. از لحاظ ساده کردن مسائل به طور کلی برای ما در این کتاب دوم فقط نخستین شکل وظیفه‌ای آن مطرح است.

روند دورانی سرمایهٔ صنعتی، که فقط جزیی از روند دورپیمایی منفرد آن را تشکیل می‌دهد، تا آن حد که نمودار یک سلسله عملیات در درون گردش عمومی کالایی است، تابع قوانین عامی است که پیش از این بیان شده است (کتاب اول، فصل سوم). هر اندازه که سرعت افزایش پول بیشتر باشد و برای هر تک سرمایه زمان کمتری لازم آید تا از سلسله تغییرات کالایی و پولی خود بگذرد، همان مبلغ پول، مثلا ۵۰۰ لیره نیز بیشتر می‌تواند سرمایه‌های صنعتی (یا به دیگر سخن سرمایه‌های انفرادی در شکل کالا ـ سرمایه) را پی در پی وارد دوران کند. بنابراین پول، هر قدر بیشتر مانند وسیلهٔ پرداخت به‌کار رود، دوران همان حجم ارزشی از سرمایه، وجود پول کمتری را ایجاب می‌کند، و لذا هر اندازه که مثلا در مورد جانشین ساختن وسایل تولید یک کالا ـ سرمایه امکان پرداخت از راه به پاک کردن محاسبات وجود داشته باشد، هر اندازه که مهلت‌های پرداخت، مثلا در مورد پرداخت دستمزدها، کوتاهتر باشد، به همان اندازه احتیاج به پول برای دوران کمتر است.

از سوی دیگر، درصورتی که سرعت دوران و دیگر اوضاع و احوال ثابت فرض شود، آن‌گاه حجم پولی که باید به مثابهٔ پول ـ سرمایه به گردش افتد وابسته به جمع قیمت کالاهاست (قیمت ضرب در تعداد کالاها) یا چنانچه مقدار و ارزش کالاها معلوم باشد، به ارزش خود پول وابستگی دارد.

ولی قوانین عام گردش کالاها فقط تا آنجا قابل اعمال هستند که روند دورانی سرمایه

---

۸۸. Thomas Tooke (۱۸۵۸-۱۷۷۴) - اقتصاددان انگلیسی و نویسنده کتاب با ارزشی درباره تاریخ قیمت‌ها از ۱۷۹۲ تا ۱۸۵٦ - وی به مخالفت با تئوری‌های کمی پول مکتب - curency principle برخاست. مارکس وی را «آخرین اقتصاددان انگلیسی دارای ارزشکی» خوانده است. - م

شامل یک سلسله اقدامات سادهٔ دورانی است، اما قوانین مزبور در موردی که این اقدامات بخش‌های مشخصی از دورپیمایی سرمایه‌های صنعتی منفرد را تشکیل می‌دهند، محل اعمال ندارند.

برای روشن ساختن این مطلب بهتر است که روند دورانی را در پیوستگی بدون گسست آن چنانکه در دو شکل زیر دیده می‌شود، مورد توجّه قرار دهیم:

II)	P...W	W-	G-W< A / Pm...P(P')
		-G'	
		w-	g-W

III)	W	W-	G-W< A / Pm...P...W
		-G	
		w-	g-w

چنانچه روند دوران مانند سلسله اقدامات دورانی به طور کلی مورد توجّه قرار گیرد (خواه به مثابه W-G-W باشد خواه به مثابه G-W-G)، آن‌گاه روند مزبور تنها دو سلسلهٔ متقابل تغییر کالاها را نشان می‌دهد که هر کدام از تغییرات مزبور در صورتی که جداگانه ملحوظ گردد به نوبهٔ خود متضمن تغییر متقابل کالا یا پول غیری است که در برابر آن قرار دارد.

W-G از جانب صاحب کالا، G-W از جانب خریدار است. نخستین دگرسانی کالا به صورت W-G، دومین تغییر کالایی است که به صورت پول قرار گرفته است. عکس این حالت برای G-W صدق می‌کند. بنابراین آنچه دربارهٔ درهم‌آمیزی دگرگونی کالایی صدق می‌کند که سرمایه‌دار مانند خریدار و فروشندهٔ کالا عمل می‌کند و بدینسان سرمایه‌اش به مثابهٔ پول در برابر کالای دیگری و مانند کالای در برابر پول غیر به کار می‌افتد. ولی این درهم‌آمیزی در عین حال مبین درهم‌آمیزی تغییر سرمایه‌ها نیست.

اولاً، هم‌چنانکه دیدیم، G-W(Pm) می‌تواند معرف درهم آمیختن تغییرات سرمایه‌های مجزای مختلفی باشد؛ مثلاً جای قسمتی از کالا - سرمایهٔ پنبه ریس، یعنی نخ، را ذغال می‌گیرد. بدینسان قسمتی از سرمایه‌اش که به صورت پول وجود دارد، به شکل کالا در می‌آید، در حالی که سرمایهٔ سرمایه‌دار ذغال تولید کند به شکل کالا وجود دارد و لذا به صورت پول در می‌آید. همین عمل دورانی واحد در اینجا نمایشگر تغییر

متقابل دو سرمایهٔ صنعتی است (که به رشته‌های مختلف تولید تعلق دارند) و لذا معرف درهم‌آمیزی سلسله تغییرات این سرمایه‌هاست. با وجود این، چنانکه دیدیم، لازم نیست که G جانشین آن می‌شود، کالا ـ سرمایه در معنای مقوله‌ای آن باشد، یعنی لزومی ندارد که دارای شکل وظیفه‌ای یک سرمایهٔ صنعتی و محصول یک سرمایه‌دار باشد. اگرچه همواره در یک طرف G-W و در سوی دیگر W-G قرار دارد، ولی این امر همیشه به معنای درهم آمیخت تغییر سرمایه نیست. از این گذشته G-A، یعنی خرید نیروی کار، هرگز معرف درهم‌آمیزی دگرسانی‌های سرمایه نیست، زیرا با اینکه نیروی کار، کالای کارگر است، ولی فقط هنگامی سرمایه می‌شود که این نیرو به سرمایه‌دار فروخته شده است. از سوی دیگر در روند W-G' لازم نیست که G حتماً بدل یک کالا ـ سرمایه باشد. ممکن است که G' پولی باشد که از تبدیل کالای نیروی کار (دستمزد) به دست آمده و یا بدل محصولی باشد که زحمتکشان مستقل یا بردگان و رعایا و همبودها تولید کرده‌اند.

ولی، در ثانی، به هیچ‌وجه لازم نیست که ایفای نقش وظیفه‌ای مشخص هر دگرگونی، که در درون روند دورانی یک سرمایهٔ منفرد پیش می‌آید، حتماً معرف بروز تغییرات منطبق و متقابل در دورپیمایی سرمایهٔ دیگر باشد ـ حتی اگر هم فرض شود که مجموع تولید در بازار جهانی به شیوهٔ سرمایه‌داری انجام شود. مثلاً در دورپیمایی P...P ممکن است G'، که W' را پول می‌کند، خود برای خریدار فقط بدل نقدی اضافه ارزش وی باشد (در صورتی که کالا از اقلام مصرفی باشد)؛ یا در $G'\text{-}W'<^{A}_{Pm}$ (بنابراین در آنجایی که سرمایهٔ انباشته وارد می‌شود)، امکان دارد که G' برای فروشندهٔ Pm فقط جبران‌کننده سرمایهٔ اولیه باشد و یا حتی در صورتی که پول به دست آمده به سوی مخارج درآمدی منحرف شود، به هیچ‌وجه دوباره در گردش سرمایهٔ وی وارد نگردد.

پس مطالعهٔ درهم‌آمیزی سادهٔ تغییرات گردش کالایی، که میان عملیات دورانی سرمایه و هر گردش کالایی دیگر مشترک است، این مسئله را حل نمی‌کند که ارکان مختلف سرمایهٔ کل اجتماعی، که سرمایه‌های منفرد فقط اجزاء خودمختار عمل آن به شمار می‌روند، در روند دوران ـ خواه سخن دربارهٔ سرمایه باشد یا راجع به اضافه ارزش ـ چگونه متقابلاً جانشین یکدیگر می‌شوند. این امر مستلزم شیوهٔ تحقیق دیگری است. تاکنون دربارهٔ این مسئله به عباراتی قناعت شده است که هرگاه نزدیک‌تر مورد تحلیل قرار گیرند جز دیدهای غیردقیقی، که تنها از درهم‌آمیزی تغییرات به هر گردش

کالایی فرض گرفته شده است، محتوای دیگری ندارند.

یکی از ملموس‌ترین ویژگی‌های روند دورپیمایی سرمایه صنعتی، و لذا تولید سرمایه‌داری، این وضع است که از سویی عناصر تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور از بازار کالاها بیرون می‌آیند و باید پیوسته از این بازار تجدید و مانند کالا خریداری شوند؛ از سوی دیگر محصول روندکار از این دورپیمایی به صورت کالا بیرون می‌آید و پیوسته باید از نو به مثابهٔ کالا فروخته شود. مثلاً یک زمیندار جدید اسکاتلند سفلی را با یک دهقان کوچک قدیمی قاره[۸۹] مقایسه کنیم. اولی تمام محصول خود را می‌فروشد و لذا باید کلیهٔ عناصر این محصول، حتی بذر، را نیز از بازار جبران کند؛ دیگری قسمت اعظم محصول خویش را مستقیماً مصرف می‌کند، تا سر حد امکان کم می‌خرد و کم می‌فروشد و تا آنجاکه مقدور است ادوات کار، لباس و غیره را خود می‌سازد.

بر چنین پایه‌ای است که اقتصاد طبیعی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را به مثابهٔ سه شکل خصلت نمای حرکت اقتصادی تولید اجتماعی در برابر یکدیگر قرار داده‌اند.

اولاً این سه شکل به هیچ‌وجه برای نمایاندن مراحل تکاملی دارای ارزش یکسان نیستند. آنچه اقتصاد اعتباری خوانده شده، خود شکلی از اقتصاد پولی است، تا آنجاکه هر دو نامگذاری بیانگر وظایف مبادله‌ای یا شیوهٔ مبادله میان خود تولیدکنندگان هستند. در تولید سرمایه‌داری پیشرفته، اقتصاد پولی فقط به مثابهٔ پایهٔ اقتصاد اعتباری جلوه می‌کند. پس بدینسان اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تنها با مراحل تکاملی مختلف تولید سرمایه‌داری تطبیق دارند، ولی به هیچ‌وجه در برابر اقتصاد طبیعی، اشکال مبادله‌ای متفاوت و مستقلی نیستند. اگر چنان قاعده‌ای ملاک باشد آن‌گاه به حق می‌توان اشکال بسیار متفاوت اقتصاد طبیعی را نیز با ارزشی یکسان در برابر آن دو قرار داد.

ثانیاً در مقولات زیرین: اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری، آنچه به حق مورد تأکید قرار می‌گیرد و به مثابهٔ علامت تمیز دهنده برجسته می‌شوند خود اقتصاد، یعنی نقش روند تولید نیست، بلکه تکیه بر آن شیوهٔ مبادله‌ای قرار دارد که با اقتصاد تطبیق می‌کند و میان عاملین مختلف تولید یا تولیدکنندگان جاری است. در چنین صورتی لازم بود که همین روش در مورد مقولهٔ اول نیز معمول می‌گردید و لذا به جای اقتصاد طبیعی، اقتصاد پایاپای (جنس به جنس) گفته می‌شد. یک اقتصاد طبیعی کاملاً بسته، مثلاً دولت

---

۸۹. مقصود قسمتی از اروپا غیر از جزایر بریتانیاست. - م

اینکاهای پرو[۹۰]، نمی‌توانست در هیچ یک از این مقولات بگنجد.

ثالثاً اقتصاد پولی میان همه نوع تولید کالایی مشترک است و محصول در متفاوت‌ترین ساخت‌های اجتماعی تولید به صورت کالا تجلی می‌کند. پس آن‌گاه چنین در می‌آید که گویا آنچه خصلت نمای تولید سرمایه‌داری است فقط عبارت از وسعت و طول و عرضی است که در آن، محصول مانند قلم تجارتی، به مثابهٔ کالا تولید می‌شود و لذا عناصر تشکیل دهندهٔ ویژهٔ آن نیز باید از نو مانند قلم تجارتی، چون کالا در اقتصادی که از آن بیرون آمده‌اند، وارد شوند.

در واقع تولید سرمایه‌داری عبارت از تولید کالایی به منزلهٔ شکل عمومی تولید است، ولی تنها به این دلیل چنین است و از آن رو پیوسته در سیر تحولی خود چنین می‌شود که در این تولید کار، خود مانند کالا بروز می‌کند و کارگر کار خویش، یعنی عملکرد نیروی کارش را، می‌فروشد و آن را نیز، چنانکه ما فرض می‌کنیم، مطابق با ارزش‌اش که از طریق مخارج تجدید تولید آن تعیین می‌گردد، می‌فروشد. به همان تدریج که کار جنبهٔ مزدوری پیدا می‌کند، تولیدکننده نیز سرمایه‌دار صنعتی می‌شود. به همین دلیل است که تولید سرمایه‌داری (و لذا تولید کالایی) هنگامی وسعت کامل خود را به دست می‌آورد که تولیدکنندهٔ مستقیم روستایی نیز کارگر مزدور شود. در مناسبات میان سرمایه‌دار و کارگر مزدور، رابطهٔ پولی، یعنی مناسبات فروشنده و خریدار، جنبهٔ رابطه‌ای که ملازم با خود تولید است، پیدا می‌کند. ولی این رابطه از لحاظ اساسی مبتنی بر خصلت اجتماعی تولید است نه بر شیوهٔ مبادله، که خود به عکس ناشی از آن است.

باری، این نگرش با محیط بورژوایی، که فکر انجام سوداهای نقلی سراپای آن را فرا گرفته است، تطبیق می‌کند و موجب می‌شود به جای آنکه خصلت شیوهٔ تولید را پایه طرز مبادلهٔ منطبق با آن تلقی کنند، عکس آن را می‌پذیرند.[۹۱]

---

۹۰. اینکاها Inka، Incas قوم سرخ‌پوست امریکای جنوبی که در سدهٔ پانزدهم میلادی تا استیلای اسپانیولی‌ها در سرزمین‌های پرو، اکوادور، بولیوی و شمال شیلی دولت شکوفانی داشتند. سازمان اقتصادی دولت اینکاها بر پایهٔ دودمان یا همبود دهقانی به نام آیلا (Aylla) استوار بود. زمین و دام به همبود تعلق داشت و دولت به‌مثابهٔ نماینده‌عالی همهٔ همبودها سهمی از محصول را وصول می‌نمود. سازمان اجتماعی و اقتصادی اینکاها از بسیاری جهات شبیه به ویس‌های دودمانی است که در ایران از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد وجود داشته است و بسیاری از آثار آن تا پایان شاهنشاهی ساسانی نیز در جامعهٔ ایران به‌جای مانده‌بود.

۹۱. تا اینجا دستنوشتهٔ شمارهٔ V - ازاین پس تا پایان فصل، مطالب طبق یادداشت‌هایی است که در جزوه‌ای

سرمایه‌دار ارزشی که به شکل پول در دوران فرو می‌ریزد کمتر از ارزشی است که از آن بیرون می‌کشد، زیرا ارزشی که به صورت کالا در بازار فرو می‌ریزد پیش از آن ارزشی است که به شکل کالا از بازار بیرون آورده است. مادام که وی صرفاً به مثابه تجسم سرمایه، مانند سرمایه‌دار صنعتی، عمل می‌کند، عرضهٔ ارزش ـ کالای وی پیوسته بزرگتر از تقاضای ارزش ـ کالای اوست. در صورتی که عرضه و تقاضای او در این مورد یکدیگر را جبران کنند به آن معنی خواهد بود که سرمایه‌اش بارور نشده، مانند سرمایهٔ بارآور به کار نیفتاده است. سرمایهٔ بارآور به کالا ـ سرمایه‌ای بدل شده است که حاوی اضافه ارزش نیست. این بدان معنی است که گویی در اثنای روند تولید هیچ اضافه ارزشی به صورت کالا از نیروی کار بیرون نکشیده و لذا اصلاً مانند سرمایه به کار نیفتاده است. در واقع سرمایه‌دار مجبور است که «گران‌تر از آنچه خریده است بفروشد» ولی در این امر موفقیت وی تنها به این دلیل است که وی از راه واسطه قرار دادن روند تولید سرمایه‌داری، کالای ارزان‌تر یعنی کم ارزش‌تری را که خریده به کالاهای ارزشمندتر و لذا گران‌تری تبدیل کرده است. اگر وی گران‌تر می‌فروشد نه به این دلیل است که کالای خود را بالاتر از ارزشش به فروش می‌رساند، بلکه بدان سبب است که ارزش کالا برتر از مبلغ ارزشی عناصر تولیدی آن است.

نرخی که برحسب آن سرمایه‌دار سرمایه‌اش را بارور می‌سازد به نسبت تفاوت بین عرضه و تقاضای او، یعنی به نسبت فزونی ارزش کالایی که وی عرضه می‌کند و ارزش ـ کالایی که تقاضا دارد، افزایش می‌یابد. هدف او این نیست که میان این دو تعادل برقرار کند، بلکه هدف او این است که تا سرحد امکان عدم تعادل وجود داشته باشد و عرضهٔ او بر تقاضایش غلبه کند.

آنچه در مورد یک سرمایه‌دار منفرد حقیقت دارد دربارهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار نیز صادق است. تا آنجا که سرمایه‌دار صرفاً تجسم سرمایهٔ صنعتی است، تقاضای خاص وی فقط عبارت از خواست وسایل تولید و نیروی کار است. چنانچه تقاضای او را در مورد Pm، از لحاظ ارزشمندی مورد توجّه قرار دهیم، آن‌گاه روشن است که این تقاضا کوچک‌تر از سرمایهٔ اولیهٔ اوست. سرمایه‌دار وسایل تولید را با ارزشی که پایین‌تر از ارزش سرمایهٔ اوست می‌خرد و لذا به مراتب دارای ارزش کمتری نسبت به کالای سرمایه‌ای است که

⇐مربوط به سال ۱۸۷۷ یا ۱۸۷۸، در میان مستخرجات از کتب نوشته شده است.

عرضه می‌کند.

اما آنچه مربوط به تقاضای وی در مورد نیروی کار است، ارزشمندی آن بنابر رابطه‌ای تعیین می‌شود که میان سرمایهٔ متغیر و کل سرمایهٔ وی وجود دارد. بنابراین مساوی با V:C است. به همین علت است که در تولید سرمایه‌داری تقاضای مزبور از لحاظ نسبی بیش از بیش کوچک‌تر از تقاضا در مورد وسایل تولید می‌شود. سرمایه‌دار پیوسته به درجهٔ فزاینده‌ای بیشتر خریدار Pm است تا A.

نظر به اینکه کارگر به طور عمده دستمزد خود را صرف وسایل زندگی می‌کند و بزرگ‌ترین بخش آن را به زخم وسایل ضروری زندگی می‌زند، تقاضای سرمایه‌دار در مورد نیروی کار، در عین حال و به طور غیرمستقیم عبارت از تقاضا دربارهٔ آن وسایل مصرفی است که در مصرف طبقهٔ کارگر وارد می‌شوند. ولی این تقاضا مساوی با V است و یک اتم هم از آن بزرگ‌تر نیست. (آن‌گاه که کارگر قسمتی از دستمزد خود را پس‌انداز می‌کند ـ ما ناچار در اینجا از همه نوع مناسبات مبتنی بر اعتبار[۹۲] چشم می‌پوشیم ـ این بدان معناست که وی قسمتی از دستمزد خود را به گنج تبدیل کرده است و به همان نسبت به مثابهٔ تقاضاکننده یا خریدار محسوب نمی‌شود). مرز نهایی تقاضای سرمایه‌دار مساوی است با C که خود برابر است با c+v، ولی عرضهٔ وی برابر است با c+v+m و لذا اگر ترتیب کالا ـ سرمایهٔ وی چنین باشد: ۸۰c+۲۰v+۲۰m آن‌گاه تقاضای او مساوی خواهد بود با ۸۰c+۲۰v و بنابراین از لحاظ ارزشمندی $\frac{۱}{۵}$ کوچک‌تر از عرضهٔ او خواهد بود. هر اندازه که درصد حجم m ی که او تولید کرده (نرخ سود) بزرگ‌تر باشد، همانقدر تقاضای وی در نسبت با عرضه‌اش کوچک‌تر خواهد بود. اگرچه با پیشرفت تولید، تقاضای سرمایه‌دار درباره نیروی کار و لذا به طور غیرمستقیم در مورد وسایل ضروری زندگی، به تدریج نسبت به تقاضای وی در مورد وسایل تولید کوچک‌تر می‌شود، اما از سوی دیگر نباید فراموش کرد که تقاضای سرمایه‌دار در مورد Pm، اگر به طور متوسط حساب شود، همواره کوچک‌تر از سرمایهٔ اوست. بنابراین تقاضای سرمایه‌دار در مورد وسایل تولید همواره باید از لحاظ ارزشی پایین‌تر از کالا ـ محصول سرمایه‌دار دیگری باشد که با سرمایه‌ای برابر و تحت شرایط

۹۲. باید توجّه داشت که در اینجا علاوه بر خریدهای قسطی، نسیه خری و امثال آن نیز در عداد مناسبات اعتباری است. ـ م

یکسان وسایل تولید مزبور را به وی تحویل می‌دهد.[۹۳] اینکه سرمایه‌داران یکی دو تا نیستند تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. فرض کنیم که سرمایهٔ سرمایه‌داری برابر با ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد که بخش ثابت آن ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. در این صورت تقاضای وی از همهٔ سرمایه‌داران دیگر = ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. ولی این سرمایه‌داران به نوبهٔ خود جمعاً و برحسب هر سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای و نرخ برابر سود، وسایل تولیدی به ارزش ۱۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای تحویل آمده می‌کنند (صرفنظر از آنکه چه مبلغ از سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای سهم هر یک از آنها می‌شود و مقداری که به هر کدام از آنها می‌افتد چه نسبتی در سرمایهٔ کل داراست). بنابراین تقاضای سرمایه‌دار اولی فقط $\frac{۲}{۳}$ عرضهٔ آنها را جبران می‌کند، در حالی که کل تقاضای ویژهٔ وی از لحاظ ارزشی فقط برابر با $\frac{۴}{۵}$ عرضهٔ خود اوست.

اینک یک بار دیگر لازم است، پیش از بررسی، به طور گذرا وارد عرصهٔ گردشی سرمایه شویم. فرض کنیم که مجموع سرمایهٔ سرمایه‌دار مفروض بر ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد که ۴۰۰۰ لیرهٔ آن سرمایهٔ استوار و ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ دیگر سرمایهٔ گردشی وی را تشکیل دهد. بنابه فرض سابق این ۱۰۰۰ لیره = ۸۰۰c + ۲۰۰v است.[۹۴] سرمایهٔ گردشی وی باید پنج بار در سال بازگردد تا مجموع سرمایه‌اش یک بار در سال بازگشت داشته باشد. در آن صورت محصول ـ کالای وی برابر با ۶۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ، یعنی ۱۰۰۰ لیره بزرگ‌تر از سرمایهٔ پیش‌ریخته‌اش خواهد بود. آن‌گاه همان نسبت اضافه ارزشی که بیان شد از آن نتیجه می‌شود:

۵۰۰۰ m:G ۱۰۰۰ برابر است با ۱۰۰۰ m:(c+v) ۲۰. پس دیده می‌شود که این

---

۹۳. برای اینکه خواننده دچار ابهام نگردد توضیحا متذکر می‌شود که چون هر دو سرمایه‌دار از لحاظ شرایط و مقدار سرمایه برابر هستند و بنابر آنچه در متن ذکر شده همواره ارزش کالا - سرمایه بیشتر از سرمایهٔ پیش‌ریخته است و نظر به اینکه تقاضای سرمایه‌دار در مورد وسایل تولید همواره کوچک‌تر از سرمایهٔ اوست، ضرورتاً ارزش محصول سرمایه‌داری که وسایل تولید تحویل می‌دهد و لذا عرضه‌اش که برابر با c+v+m اوست باید بیشتر از ارزش تقاضای سرمایه‌داری باشد که این وسایل تولید را می‌خرد (مترجم).

۹۴. دربارهٔ تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان (سیار) از یک سو و سرمایهٔ ثابت و متغیر از سوی دیگر به جلد اول کاپیتال ترجمهٔ فارسی فصل ششم صفحهٔ ۲۰۴ و بعد و صفحهٔ ۵۵۳ و همچنین به نامهٔ مارکس به انگلس مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ (صفحهٔ ۷۵۲-۷۵۶ ترجمهٔ فارسی) مراجعه شود و نیز در بخش دوم از همین کتاب مصنف به تفصیل دربارهٔ مفهوم سرمایهٔ استوار و گردان بحث می‌کند. - م

واگرد به هیچ‌وجه تغییری در مورد نسبت میان جمع تقاضای وی و مجموع عرضهٔ وی به وجود نمی‌آورد و تقاضا همچنان $\frac{۱}{۵}$ کوچک‌تر از عرضه است.

به فرض سرمایهٔ استوارش در ده سال تجدید شود. پس در چنین صورتی وی سالانه $\frac{۱}{۱۰}$ آن را که برابر با ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، از بین می‌برد. براین اساس باز برای وی ۳۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ استوار باقی می‌ماند به اضافهٔ ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد. تا آنجا که تعمیرات ضروری باشند و از حدود متوسط متعارف تجاوز نکنند به غیر از سرمایه‌گذاری بعدی معنای دیگری ندارند. ممکن بود مطلب را به این صورت مورد بررسی قرار می‌دادیم که گویی سرمایه‌دار هزینه‌های تعمیری را از ابتدای سرمایه‌گذاری، به آن میزانی که در محصول ـ کالای سالانه وارد می‌شود، در ارزیابی سرمایه‌گذاری خود به حساب آورده، به نحوی که هزینهٔ تعمیرات در داخل آن $\frac{۱}{۱۰}$ بابت فرسایش منظور شده است. (چنانچه در واقع نیازهای تعمیری وی کمتر از حد متوسط باشد، آن‌گاه این خود برای سرمایه‌دار بردی است، هم‌چنانکه اگر بالاتر از آن حد باشد برای وی باخت محسوب می‌شود. ولی این تفاوت‌ها در مقیاس جمیع افرادی از طبقهٔ سرمایه‌دار که در همین رشتهٔ صنعتی اشتغال دارند پا به پا می‌شوند). به هر حال با اینکه اگر مجموع سرمایه یک بازگشت در سال داشته باشد، تقاضای سالانه سرمایه‌دار همچنان برابر ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ که مساوی با سرمایهٔ اولیه است، باقی می‌ماند. به این ترتیب این تقاضا در مورد سرمایهٔ گردان افزایش می‌یابد، در حالی که در مورد بخش استوار سرمایه پیوسته در کاهش است.

اکنون به تجدید تولید می‌پردازیم. چنین فرض کنیم که سرمایه‌دار تمام اضافه ارزش g را مصرف می‌کند و فقط مقدار سرمایهٔ ابتدایی C را از نو در تولید بارآور به کار می‌اندازد. در این حال تقاضای سرمایه‌دار برابر با عرضهٔ اوست، ولی از لحاظ حرکت سرمایه‌اش چنین نیست. زیرا وی به مثابهٔ سرمایه‌دار تقاضای خویش را از حد $\frac{۴}{۵}$ سرمایه‌اش تجاوز نمی‌دهد (از لحاظ مقدار ارزشی) وی $\frac{۱}{۵}$ آن را مانند غیرسرمایه‌دار مصرف می‌کند، یعنی آن را نه در وظیفهٔ سرمایه‌دار بودنش بلکه برای نیازمندی‌های شخصی یا خوشی‌های خویش به کار می‌برد.

پس حساب وی بر پایهٔ درصد به شرح زیر است:

به مثابه سرمایه‌دار تقاضا = ۱۰۰، عرضه = ۱۲۰

به مثابه خوشگذران تقاضا = ۲۰، عرضه = ـ

جمع تقاضا = ۱۲۰، عرضه = ۱۲۰

چنین فرضی برابر با این است که نیستی تولید سرمایه‌داری را مفروش داشته و لذا حکم نابودی خود سرمایهٔ صنعتی را صادر کرده باشیم. زیرا چنانچه فرض شود که اصل محرک سرمایه‌داری خوشی و تمتع است نه ثروت‌افزایی به خودی خود، آن‌گاه اساس سرمایه‌داری حذف شده است.

ولی این فرض از لحاظ فنی نیز غیرممکن است. نه تنها لازم است که سرمایه‌دار، در برابر نوسانات قیمت‌ها و برای آنکه بتواند در انتظار مقارنات[۹۵] مساعد فروش و خرید باشد، سرمایهٔ ذخیره‌ای تشکیل دهد، بلکه مجبور است که سرمایه انباشت کند تا بدان وسیله تولید را گسترش دهد و پیشرفت‌های فنی را در درون ارگانیسم مولد خود جایگزین سازد.

برای انباشتن سرمایه، وی ابتدا باید قسمتی از اضافه ارزش خود را به صورت پولی که از دوران به دست آورده است از گردش خارج کند، مانند گنج آن را افزایش دهد تا حدی که این پول ابعاد لازم برای گسترش بنگاه قدیم یا گشایش موسسه جنبی را پیدا کند. تا هنگامی که گنج‌سازی ادامه دارد، بر تقاضای سرمایه‌دار افزوده نمی‌شود، پول راکد شده است و وی از بازار کالاها در برابر معادل پولی که به یاری کالای عرضه شدهٔ خویش از درون آن بیرون کشیده است هیچ معادلی به صورت کالا خارج نمی‌کند.

در اینجا از اعتبار چشم پوشیده‌ایم. از جمله این امر به مسئلهٔ اعتبار ارتباط پیدا می‌کند که مثلاً سرمایه‌دار، به مرور که پول ذخیره می‌کند، آن را در برابر بهره نزد بانکی به حساب جاری می‌سپارد.

---

۹۵. مقارنات در برابر اصطلاح لاتینی conjonctures (به آلمانی konjuktren) به کار برده شده است. این کلمه که هم در زبان‌های فارسی و عربی و هم در زبان‌های اروپایی از اخترشناسی قدیم به عاریت گرفته شده و به معنای همزمان قرارگرفتن ستارگان معین در برج واحدی از منطقه البروج است، در اقتصاد سیاسی جدید سرمایه‌داری، به معنای استقرار همزمان شرایط معین اقتصادی اصطلاح شده است و بر پایهٔ آن دوران‌های رونق و فروکش کسب‌وکار محاسبه می‌شود و مانند اخترشناسی قدیم قران نحس و سعد استخراج می‌گردد. —م

فصل پنجم: زمان دوران[۹۶]

چنانکه دیده شد، حرکت سرمایه از راه محیط تولید و دو مرحلهٔ محیط دوران، در درون یک توالی زمانی انجام می‌گیرد. مدت توقف آن در محیط تولید، زمان تولید را تشکیل می‌دهد و مدتی است در محیط دوران، زمان دوران سرمایه است. بنابراین مجموع زمانی که سرمایه دورپیمایی خود را طی می‌کند برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است.

بدیهی است که زمان تولید متضمن مدت روند کار است ولی محدود به آن نیست. ابتدا یادآور می‌شود که جزیی از سرمایهٔ ثابت به صورت وسایل تولید، مانند ماشین آلات، ساختمان و غیره، وجود دارد که تا پایان عمر خود در همان روند کاری که دائماً از نو تکرار می‌شود وظیفهٔ این وسایل کار را قطع می‌کند، ولی بقای آنها را در محل‌های تولید منتفی نمی‌سازد. این وسایل نه تنها درزمانی که کار می‌کنند، بلکه هنگام خوابیدن هم از آن این کارگاه‌ها هستند. از سوی دیگر سرمایه‌دار به اجبار باید ذخیره معینی از مواد خام و مواد کمکی را تحت اختیار نگه دارد تا روند تولید بنابر مقیاس از پیش تعیین شده، در مدت‌های کوتاه یا بلندتری، پیش رود بدون آنکه وابسته به تصادفات روزانهٔ عرضهٔ بازار گردد. این ذخیرهٔ مواد خام و غیره فقط کم کم به نحو مولد مصرف می‌شود. بنابراین میان زمان تولید[۹۷] و زمان عملکرد آن تفاوت پیدا می‌شود. پس زمان تولید، وسایل تولید اصلاً مدت‌های زیرین را دربرمی‌گیرد: ۱ـ زمانی که در اثنای آن به مثابه وسایل تولید عمل می‌کنند و لذا در خدمت روند تولید هستند. ۲ـ ایست‌هایی که طی آن روند تولید، و در نتیجه وظایف وسایل تولیدی که در این روند فرو می‌روند، متوقف گشته است. ۳ـ زمانی که در اثنای آن وسایل مزبور اگرچه به مثابهٔ

---

۹۶. از اینجا طبق دستنوشتهٔ IV

۹۷. زمان تولید در معنای فعال کلمه گرفته شده است. در اینجا زمان تولید وسایل تولید، زمانی نیست که برای تولید آنها لازم است، بلکه مدتی است که طی آن وسایل مزبور در روند تولید یک محصول - کالا شرکت دارند. فریدریش انگلس

شرایط روند آماده‌اند و لذا از هم اکنون، خود مبین سرمایهٔ بارآور هستند، لیکن هنوز در روند تولید وارد نشده‌اند. هر تفاوتی که ما تاکنون مورد بررسی قرار داده‌ایم، عبارت از تفاوتی است که میان زمان حضور سرمایهٔ بارآور در محیط تولید و زمان حضور آن در روند تولید وجود دارد. ولی روند تولید خود می‌تواند موجب انقطاع روند کار و در نتیجه زمان کار شود، یعنی فواصلی به وجود آورد که در اثنای آن محمول کار بدون آنکه همچنان چاشنی کار آدمی به آن زده شود، تسلیم فعل و انفعالات پروسه‌های فیزیکی شود. در این مورد، با اینکه روند کار و لذا وظیفهٔ وسایل تولید به مثابهٔ وسایل کار قطع شده است، روند تولید و در نتیجه وظیفهٔ وسایل تولید همچنان ادامه می‌یابد. چنین است مثلاً در مورد تخمی که کشته شده، شرابی که در سرداب در حال تخمیر است، مصالح کار بسیاری از مانوفاکتورها، مانند دباغی‌ها که به فعل و انفعالات شیمیایی واگذار می‌شوند. در این موارد زمان تولید بیشتر از زمان کار است. تفاوت میان آن دو عبارت از فزونی زمان تولید بر زمان کار است. این فزونی همواره یا از آنجا نتیجه می‌شود که سرمایهٔ بارآور نهانی در محیط تولید وجود دارد بدون آنکه در خود روند تولید به‌کار افتاده باشد، یا از آنجا که سرمایهٔ مزبور در روند تولید عمل می‌کند ولی در روند کار حضور ندارد.

آن جزء از سرمایهٔ بارآور نهانی که فقط به مثابهٔ لوازم روند تولید خوابانده شده است، مانند پنبه، ذغال و غیره در مورد ریسندگی، چون عامل ایجادکننده محصول تأثیر دارد و نه به مثابهٔ ارزش آفرین عملی انجام می‌دهد. این سرمایهٔ خوابانده‌ای است، با اینکه این خوابیدن خود برای جریان بدون انقطاع روند تولید شرط لازمی به شمار می‌رود. ساختمان اسباب و لوازم و غیره که برای جا دادن این ذخایر مولد (سرمایهٔ نهان) به‌کار می‌روند، خود شرایط روند تولید محسوب می‌شوند و لذا جزیی از سرمایه بارآور اولیه را تشکیل می‌دهند. آنها وظیفهٔ خود را به مثابه نگهبانان اجزاء مولد در مرحلهٔ تدارکی انجام می‌دهند. هرگاه در این مرحله کار ـ روندهایی ضروری شوند، مواد خام و غیره گران‌تر می‌شوند ولی در آن صورت کار بارآور هستند و اضافه ارزش می‌آفرینند، زیرا قسمتی از این کار مانند همهٔ کارهای مزدوری بی‌اجرت باقی می‌ماند. گسیختگی‌های عادی تمام روند تولید، یعنی فواصلی که طی آن سرمایهٔ بارآور به کار نمی‌افتد، نه ارزش تولید می‌کنند و نه اضافه ارزش. از اینجاست که تلاش برای به کار واداشتن شبانه سرچشمه می‌گیرد. (کتاب اول، فصل هشتم، بند چهارم). فواصلی که در

زمان کار به وجود می‌آید و لازم است که محصول کار طی خود روند تولید آن را از سر بگذراند، نه ارزش به وجود می‌آورند و نه اضافه ارزش، ولی محصول را به پیش می‌رانند، جزیی از زندگی آن را تشکیل می‌دهند و پروسه‌ای است که ناچار محصول کار باید از آن بگذرد. ارزش ادوات و غیره به نسبت تمام زمانی که کار می‌کنند به محصول منتقل می‌شود، خود کار است که محصول را در چنین مرحله‌ای قرار می‌دهد و آنچنان که غبار پنبه جزیی از تولید به شمار می‌رود و با وجود اینکه جزء محصول محسوب نمی‌شود ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند. کار کردن ادوات نیز به همان وجه شرط تولید به شمار می‌روند. جزء دیگری از سرمایهٔ نهان مانند ساختمان، ماشین آلات و غیره، یعنی وسایل کاری که عمل آنها فقط به وسیلهٔ ایست‌های عادی روند تولید قطع می‌شود ـ گسیختگی‌های غیرعادی در نتیجهٔ محدود شدن تولید، بحران‌ها و غیره، زیان خالص هستند و بس ـ ارزش افزا می‌شوند بدون آنکه در محصول آفرینی دخالت داشته باشند. مجموع ارزشی که این جزء از سرمایه به محصول می‌افزاید وابسته به عمر متوسط آن است، چون ارزش مصرف است، چه به هنگام کار کردن و چه در زمان کار نکردن مقداری ارزش از دست می‌دهد.

سرانجام، ارزش آن جزء ثابت سرمایه، که با وجود گسیختگی روند کار به حضور خود در روند تولید ادامه می‌دهد، از نو در حاصل روند تولید ظاهر می‌شود. به وسیلهٔ خود کار است که وسایل تولید در این مورد تحت شرایطی قرار گرفته‌اند که در درون آن شرایط آنها خود به خود پروسه‌های معلوم طبیعی را از سر می‌گذرانند و نتیجهٔ آن حصول اثر مفید مشخص و یا تغییری در شکل ارزش مصرف آنهاست. کار همواره ارزش وسایل تولید را به محصول منتقل می‌کند به شرط آنکه وسایل مزبور را واقعاً بر طبق هدف به صورت وسایل تولید مصرف کند. این مسئله مهم نیست که آیا کار برای حصول این منظور باید پی در پی به وسیلهٔ وسایل کار بر روی محصول کار تأثیر کند یا آنکه تنها کافی است که با ایجاد تکان لازم وسایل تولید را در شرایطی قرار دهد که آنها خود به خود و بدون دخالت دیگر کار تحت تأثیر پروسه‌های طبیعی تغییر مورد نظر را به وجود آورند.

علت افزایش زمان تولید برزمان کار هر چه می‌خواهد باشد ـ خواه به این دلیل باشد که وسایل تولید فقط سرمایهٔ بارآور نهان هستند و لذا هنوز مرحلهٔ تدارک روند واقعی تولید را از سر می‌گذرانند، یا بدان سبب که در درون روند تولید، در نتیجهٔ توقف‌های

آن، انجام وظیفهٔ وسایل مزبور قطع شده است و یا سرانجام از آن روز که خود روند تولید انقطاع روند کار را ایجاب می‌کند در هیچ یک از این موارد وسایل تولید به مثابه جذب‌کننده کار عمل نمی‌کنند. از آنجا که هیچ کاری نمی‌کنند، هیچ اضافه ارزشی نیز جذب نمی‌کنند. بنابراین تا هنگامی که سرمایهٔ بارآور در بخشی از زمان تولید خویش قرار دارد که متجاوز از زمان کار است، هر قدر هم توقف‌های مزبور از انجام روند ارزش‌افزایی جدایی‌ناپذیر باشند، هیچ‌گونه ارزش‌افزایی سرمایهٔ بارآور روی نمی‌دهد. روشن است که هر اندازه زمان تولید و زمان کار بیشتر با یکدیگر تطبیق داشته باشند به همان اندازه بارآوری و ارزش‌افزایی یک سرمایهٔ مولد معین در مدت معین بزرگتر است. گرایش تولید سرمایه‌داری در این امر که تا سر حد امکان از فزونی زمان تولید نسبت به زمان کار بکاهد از اینجا ناشی می‌شود. ولی انحراف زمان تولید سرمایه از زمان کارش هر چه می‌خواهد باشد، این امر مسلم است که زمان تولید، محیط بر زمان کار است و اضافه زمان، خود ملازمهٔ روند تولید به شمار می‌رود. بنابراین زمان تولید همواره عبارت از زمانی است که طی آن سرمایه، ارزش مصرف تولید می‌کند و بر ارزش خود می‌افزاید و لذا به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور عمل می‌کند، اگرچه زمانی را نیز دربرگیرد که یا در حالت نهانی است و یا بدون آنکه ارزش‌افزا باشد تولید می‌کند.

در درون محیط دوران، سرمایه مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه لانه می‌کند. دو روند دورانی عبارت از این است که خود را از شکل کالایی به شکل پولی و از صورت پولی به صورت کالایی مبدل سازد. این امر که در این مورد تغییر کالا به‌پول در عین حال سامان یابی اضافه ارزشی است که در کالا جایگزین شده است، و اینکه بدل شدن پول به کالا در عین حال تغییر یا تجدید دگرگونی ارزش - سرمایه در سیمای عناصر تولیدی آن است، به هیچ‌وجه تغییری در این مسئله نمی‌دهد که این پروسه‌ها به مثابهٔ روندهای دورانی، روندهای تغییرات سادهٔ کالایی هستند.

زمان دوران و زمان تولید یکدیگر را متقابلاً دفع می‌کنند. در اثنای زمان دوران خویش سرمایه مانند سرمایهٔ بارآور عمل نمی‌کند و لذا نه کالا تولید می‌کند نه اضافه ارزش. هرگاه دورپیمایی را در ساده‌ترین شکل آن مورد توجّه قرار دهیم، به نحوی که مجموع ارزش - سرمایه هر بار یک جا و یک کاسه از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر وارد شود، آن‌گاه محسوس است که روند تولید و لذا خودافزایی سرمایه تا هنگامی که زمان دوران ادامه دارد قطع شده و برحسب طول این مدت است که تجدید روند تولید تند و

کند می‌شود. در صورتی که به عکس، قسمت‌های مختلف سرمایه متعاقب یکدیگر دورپیما باشند، به نحوی که دورپیمایی مجموع ارزش ـ سرمایه پشت سر هم در دورپیمایی حصه‌های گوناگون انجام شود، آن‌گاه روشن است که هر قدر توقف پیوستهٔ اجزاء قابل تقسیم سرمایه در محیط دوران طولانی‌تر شود ناگزیر باید آن قسمتی از سرمایه که به طور مداوم در محیط تولید در کار است کوچک‌تر شود. بنابراین انبساط و انقباض زمان دوران نسبت به قبض و بسط زمان تولید، یا نسبت به دامنه‌ای که مقدار معینی از سرمایه به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور به کار می‌افتد، همچون حدودی منفی تأثیر می‌کنند. هر اندازه که تغییرات دورانی سرمایه جنبهٔ ایده‌آلی پیدا کنند یعنی هر قدر زمان دوران برابر با صفر شود یا به صفر نزدیک شود، به همان اندازه عملکرد سرمایه بیشتر می‌شود و بارآوری و خودافزایی آن بزرگ‌تر خواهد بود. مثلاً زمان دوران به صفر نزدیک می‌شود، آن‌گاه که سرمایه‌داری بنا به سفارش کار می‌کند و محصولش به هنگام تحویل پرداخت و آن پرداخت نیز با تحویل وسایل تولید ویژهٔ خود او انجام شود.

بدینسان زمان دوران سرمایه، به طور کلی زمان تولید و در نتیجه روند ارزش‌افزایی آن را محدود می‌سازد و این محدودیت متناسب با طول مدت دوران است. ولی این مدت می‌تواند به طور بسیار مختلف زیاد و کم شود و لذا به درجات بسیار متفاوتی زمان تولید سرمایه را محدود کند. اما آنچه اقتصاد سیاسی[۹۸] می‌بیند عبارت از آن چیزی است که در ظاهر بروز می‌کند، یعنی تأثیری که زمان دوران بر روی روند ارزش‌افزایی به طور کلی اعمال می‌کند. اقتصاد سیاسی این تأثیر منفی را به این دلیل مثبت تلقی می‌کند که نتایج آن مثبت است. اقتصاد مزبور بیشتر از آنجا به این ظاهر دلبستگی پیدا می‌کند که آن را به مثابه دلیلی بر اثبات این امر می‌پندارد که گویا سرمایه، مستقل از روند تولید و لذا فارغ از بهره‌کشی کار، منبع بخشندهٔ مرموزی از ارزش‌افزایی در اختیار دارد که از

---

۹۸. مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصادی است که در نتیجهٔ رشد سرمایه‌داری و تشدید مبارزهٔ طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوایی شده است و به سبب آنکه نمایندگانش به جای تحلیل علمی پدیده‌های اقتصادی به توصیف مظاهر خارجی پدیده می‌پردازند و می‌کوشند تا سرمایه‌داری را به نحوی توجیه کرده و تضادهای آن را روپوشی نمایند، مارکس آن را اقتصاد عامیانه می‌خواند. از جمله نمایندگان برجستهٔ این بخش از علم اقتصاد بورژوایی مالتوس انگلیسی، ژان باتیست سه فرانسوی، کاری امریکایی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکرراً در کتاب سرمایه نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

محیط دوران به سوی او جاری است. بعداً خواهیم دید چگونه وقتی اقتصاد علمی نیز فریب این ظاهر را می‌خورد. این نمود زیر، چنانکه باز ثابت خواهد شد، به وسیلهٔ پدیده‌های گوناگونی تحمیل می‌شود که عبارتند از:

۱ـ شیوهٔ سرمایه‌داری در مورد محاسبهٔ سود ـ شیوه‌ای که به وسیلهٔ آن علت منفی به مثابهٔ علت مثبت تلقی می‌شود، یعنی سرمایه‌های متعلق به محیط‌های سرمایه‌گذاری مختلف که اختلاف آنها فقط در زمان دوران است، طولانی‌ترین مدت دوران مانند عامل ترقی قیمت‌ها، یاکوتاه سخن، به مثابهٔ یکی از علل برابر ساختن سود تأثیر می‌کند.

۲ـ زمان دوران فقط لحظه‌ای از زمان بازگشت را تشکیل می‌دهد، ولی زمان بازگشت متضمن زمان تولید یا تجدید تولید نیز هست. لذا چنین جلوه می‌کند که گویا آنچه مرهون زمان تولید یا تجدید تولید است از برکت زمان دوران ناشی شده است.

۳ـ برای اینکه کالاها به سرمایهٔ متغیر (دستمزد) تبدیل شوند لازم است که ابتدا آنها به پول تبدیل شوند.

بنابراین در مورد انباشت سرمایه، تبدیل به سرمایهٔ متغیر اضافی در محیط دوران یا در زمان دوران انجام می‌گیرد. لذا انباشتی که از این راه وقوع می‌یابد مانند نتیجهٔ زمان دوران آشکار می‌شود.

در درون محیط دوران، سرمایه دو مرحلهٔ متقابل W-G و G-W را ـ خواه از این سمت یا از سمت دیگر ـ طی می‌کند. بنابراین دوران آن به دو بخش تجزیه می‌شود: زمانی که برای تبدیل آن از کالا به پول لازم است و زمانی که جهت تبدیل آن از پول به کالا مورد نیاز است.[۹۹]

بنابر تحلیلی که قبلا از دوران کالایی ساده کرده‌ایم (کتاب اول، فصل سوم) این نکته معلوم است که W-G یعنی فروش، دشوارترین بخش تغییر سرمایه به شمار می‌رود و لذا

---

۹۹. مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصادی است که در نتیجهٔ رشد سرمایه‌داری و تشدید مبارزهٔ طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوایی شده است و به سبب آنکه نمایندگانش به جای تحلیل علمی پدیده‌های اقتصادی به توصیف مظاهر خارجی پدیده‌ها می‌پردازند و می‌کوشند تا سرمایه‌داری را به نحوی توجیه کرده و تضادهای آن را روپوشی نمایند، مارکس آن را اقتصاد عامیانه می‌خواند. از جمله نمایندگان برجستهٔ این بخش از علم اقتصاد بورژوایی مالتوس انگلیسی، ژان باتیست سه فرانسوی، کاری امریکایی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکرراً در کتاب سرمایه نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

در شرایط عادی، این دگرسانی بزرگترین بخش زمان دوران را تشکیل می‌دهد. ارزش به صورت پول، همواره در شکل مبادله‌پذیر خود قرار دارد. ولی ارزش به صورت کالا، باید ابتدا از راه دگرگونی پول، این سیمای تبدیل پذیری مستقیم را به دست آورد و لذا ویژگی همواره آماده به خدمت را به دست آورد. ولی در روند دورانی سرمایه، آنجاکه مرحلهٔ G-W آغاز می‌شود، مسئله تبدیل به پول به کالاهایی مطرح می‌شود که در هر سرمایه گذاری معین عناصر مشخص سرمایهٔ بارآور را تشکیل می‌دهند. ممکن است وسایل تولید در بازار حاضر نباشند و شاید آنها تازه باید تولید یا از بازارهای دور حمل شوند، یا در امر رسیدن عادی آنها نقایصی بروز کرده باشد، قیمت‌ها تغییر کرده باشند و غیره. خلاصه اوضاع و احوال متعددی که در تغییر شکل G-W دریافتنی نیست، اما حتی برای وقوع این جزء از مرحلهٔ دوران مدتی می‌خواهد که گاه درازتر و گاه کوتاه‌تر است. هم‌چنانکه W-G و G-W می‌توانند از لحاظ زمانی از یکدیگر جدا باشند، از جهت مکانی نیز امکان جدایی آنها هست، یعنی ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتی در اغلب کارخانجات ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتی اغلب در کارخانجات خریدار و فروشنده اشخاص مجزایی هستند. در تولید کالایی، دوران به همان اندازه ضرورت دارد که خود تولید و لذا عاملین دوران همان قدر لازمند که عاملین تولید. روند تجدید تولید متضمن هر دو وظیفهٔ سرمایه است و بنابراین ضرورت نمایندگی این دو وظیفه را نیز دربردارد، چه خود سرمایه‌دار این وظایف را به عهده گیرد و چه به وسیلهٔ حقوق بگیری، که عامل سرمایه‌دار است، آنها را اجراکند. ولی این امر نمی‌تواند دلیل آن باشد که عاملین دوران با عاملین تولید یکی شوند، هم‌چنانکه نمی‌تواند پایهٔ آن شود که وظایف سرمایهٔ کالایی و سرمایهٔ پولی با وظایف سرمایهٔ بارآور یکی شوند. عاملین دوران اجرت خود را از عاملین تولید می‌ستانند. ولی اگر سرمایه‌دارانی که میان خود می‌خرند و می‌فروشند نه محصول ایجاد کنند و نه ارزش بیافرینند، در آن صورت هنگامی هم که وسعت کسب و کارشان به آنها امکان دهد یا وادارشان سازد که این وظیفه را به عهده دیگری واگذارند، باز هیچ تغییری در وضع حاصل نمی‌شود. در بسیاری از بنگاه‌ها خریداران و فروشندگان به تناسب میزان سود اجرت می‌گیرند. این سخن که گویا اجرت آنها به وسیلهٔ مصرف کنندگان پرداخته می‌شود هیچ چیز را روشن نمی‌کند. مصرف کنندگان فقط هنگامی می‌توانند پرداخت کنند که خود به مثابهٔ عامل

تولید، معادلی به صورت کالا تولید کرده باشند و یا آنکه چنین معادلی را از آنِ عاملین تولید، خواه از راه سند حقوقی (به مثابه شریک آنها و غیره) و خواه به وسیلهٔ خدمات شخصی، تصاحب کرده باشند.

میان W-G و G-W تفاوتی است که به هیچ‌وجه مربوط به اختلاف شکل میان کالا و پول نیست، بلکه از ویژگی سرمایه‌داری تولید سرچشمه می‌گیرد. هم W-G و هم G-W، به خودی خود فقط تحول سادهٔ مقدار معلومی ارزش از یک شکل به شکل دیگر هستند و بس. ولی W'-G' در عین حال سامان یابی اضافه ارزشی را دربر دارد که در W جای گرفته است. اما در مورد G-W چنین نیست. به همین دلیل فروش مهم‌تر از خرید است. در شرایط عادی G-W عبارت از معامله‌ای ضرور به منظور بارور ساختن ارزشی که G بیانگر آن است، ولی به سامان رسانی اضافه ارزش نیست. معاملهٔ G-W مقدمه‌ای برای تولید اضافه ارزش است، نه انجام آن.

صورت وجودی خود کالاها، یعنی وجود آنها به مثابهٔ ارزش مصرف، حدود مشخصی را به دوران کالا ـ سرمایه W'-G'، تحمیل می‌کند. کالاها ذاتاً فانی‌اند. بنابراین اگر طی مدت معلومی کالاها برحسب تخصیصی که یافته‌اند در مصرف مولد یا مصرف فردی وارد نشوند، و یا به دیگر سخن در مهلت معین خریداری نشوند، آن‌گاه دچار خرابی و فساد می‌شوند و با کم کردن ارزش مصرف خود، خاصیت حاملین ارزش مبادله را نیز از دست می‌دهند. ارزش سرمایه‌ای که در درون آنها جای گرفته و نیز اضافه ارزشی که بر آن سرمایه روییده است نابود می‌شود. ارزش‌های مصرف فقط تا آنجا حامل ارزش ـ سرمایهٔ پاینده و خودافزا هستند که پیوسته جدید و دوباره تولید شوند. یعنی ارزش‌های مصرف تازه، چه از همان قماش و چه از نوع دیگر، به جای آنها بنشینند. بنابراین فروش آنها در شکل کالای آماده، و لذا ورودشان از این راه در مصرف مولد یا انفرادی، شرط پیوسته مکرر تجدید تولید آنها به شمار می‌رود. شکل ارزش مصرف کهنهٔ کالاها باید در قالب تازه‌ای تولید شوند. فقط از راه تازگی دائمی است که ارزش مبادله می‌تواند باقی بماند. فساد ناپذیری ارزش مصرف کالاهای گوناگون برحسب نوع آنها کندتر یا تندتر است. بنابراین ممکن است که فاصلهٔ کمابیش درازی میان تولید و مصرف آنها وقوع یابد. لذا امکان دارد که کالاها مدت کوتاه‌تر یا طولانی‌تری در مرحله دوران W-G، مانند کالا ـ سرمایه به سر برند و یا به مثابه کالا، زمان دوران کوتاه‌تر یا درازتری را تحمل کنند. مرزی که از راه فساد جنس یک کالا به

زمان دوران کالا ـ سرمایه تحمیل می‌شود، عبارت از حد مطلق این قسمت از زمان دوران است، یا به دیگر سخن حد مطلق زمان دورانی است که کالا ـ سرمایه به عنوان کالا ـ سرمایه می‌تواند از سر بگذراند. هر قدر کالا بیشتر فسادپذیر باشد بیشتر نیازمند آن است که هرچه زودتر پس از تولید خود مصرف شود و لذا به فروش رسد. هر قدر کمتر قابل دور شدن از محل تولید خود باشد به همان اندازه محیط مکانی دوران آن تنگ‌تر می‌شود و به همان اندازه بازار فروش آن جنبهٔ محلی بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین هر قدر فسادپذیری کالایی بیشتر و حد مطلقی که جوهر طبیعی آن برای زمان دوران کالایی‌اش تحمیل می‌کند تنگ‌تر باشد، به همان اندازه شایستگی آن برای تولید سرمایه‌داری کمتر خواهد بود. تولید سرمایه‌داری فقط در جاهای پرجمعیت و یا به میزانی که گسترش وسایل حمل و نقل موجب نزدیکی نقاط می‌شود، می‌تواند بر چنین کالاهایی تسلط یابد. ولی با وجود این تمرکز یافتن تولید این قبیل کالاها در دست افراد معدود در نقاط پرجمعیت حتی می‌تواند بازار نسبتاً بزرگی برای چنین اجناسی فراهم سازد، چنانکه مثلاً آبجوسازی‌ها، و شیرفروشی‌های بزرگ و غیره از آن موارد به شمار می‌روند.

فصل ششم: هزینه‌های دوران

I. هزینه‌های سرهٔ دوران

۱ـ زمان فروش و خرید

تغییر شکل‌های سرمایه از کالا به پول و از پول به کالا، در عین حال عبارت از معاملات سرمایه‌دار، یعنی اقدامات فروش و خرید هستند. از لحاظ ذهنی یعنی از نظر سرمایه‌دار، زمانی که در اثنای آن این تغییرات سرمایه انجام می‌گیرد، مدت‌های فروش و خرید است، یا زمانی است که در اثنای آن سرمایه‌دار در بازار مانند فروشنده و خریدار عمل می‌کند. هم‌چنانکه زمان دوران سرمایه، یک بخش ضروری زمان تجدید تولید آن را تشکیل می‌دهد و همچنان نیز زمانی که طی آن سرمایه‌دار خرید و فروش می‌کند و به بازار سرگرم است، بخشی است از زمان انجام وظیفهٔ وی به مثابه سرمایه‌دار، یعنی مانند سرمایهٔ‌شخصیت یافته. این زمان جزیی از مدت کسب و کار است.

[چون فرض کرده‌ایم که کالاها بنا به ارزشی که دارند خرید و فروش می‌شوند، در موارد مورد بحث کنونی تنها سخن بر سر تحول همان ارزش از شکلی به شکل دیگر، از صورت کالایی به صورت پولی و از قالب پولی به قالب کالایی است ـ سخن بر سر یک تغییر حالت است و بس. حالا اگر کالاها بنا به ارزش خود فروخته شوند، در آن صورت مقدار ارزشی، هم در دست فروشنده و هم در دست خریدار، بی‌تغییر به جای می‌ماند و فقط شکل وجودی آن دگرسان شده است. چنانچه کالاها به ارزش خود فروخته نشوند، آن‌گاه حاصل جمع ارزش‌های تبدیل یافته بی‌تغییر باقی می‌ماند. آنچه در جهتی اضافه است در طرف دیگر منهاست.

اما تغییرات W-G و G-W عبارت از معاملاتی است که میان خریدار و فروشنده انجام می‌گیرد. تا میان آنها توافق حاصل شود مدتی وقت لازم است، به ویژه آنکه در این مورد مبارزه‌ای در جریان است که طی آن هریک از طرفین می‌کوشد تا معامله را بیشتر به سود خود تمام کند و در هر دو طرف نیز افراد دست اندرکاری برابر هم قرار

گرفته‌اند، چنانکه گفته‌اند: «هرگاه یونانی‌ای با یونانی دیگر تلاقی کند، آن‌گاه جنگ سختی در می‌گیرد.»[۱۰۰] تغییر حالت مستلزم صرف وقت نیروی کار است، ولی نه برای ارزش‌آفرینی بلکه به منظور جانشین ساختن شکلی از ارزش به جای شکل دیگر. کوشش متقابلی که در این فرصت به منظور تصاحب مقدار بیشتری ارزش از جانب طرفین انجام می‌گیرد تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. هم‌چنانکه کاری که ضمن یک محاکمه در دادگاه انجام می‌شود افزایشی در مقدار ارزشی کالای مورد نزاع ایجاد نمی‌کند، این کار هم‌چنانکه در نتیجهٔ سوءنیت طرفین افزایش هم پیدا می‌کند، هیچ ارزشی به وجود نمی‌آورد.

این کار ـ لحظهٔ ضرور و روند تولید سرمایه‌داری در مجموع خود، یعنی روندی که متضمن دوران نیز هست و یا دوران خود آن را دربر می‌گیرد ـ تقریباً می‌تواند به عمل سوزاندن ماده‌ای تشبیه شود که به منظور تولید حرارت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع این عمل سوزاندن با اینکه یک لحظهٔ ضروری از روند سوخت و سوز به شمار می‌رود، خود حرارت به وجود نمی‌آورد. مثلاً برای آنکه ذغال را به مثابه مادهٔ سوخت به‌کار برم لازم است که آن را با اکسیژن پیوند دهم و بدینسان آن را از حالت جامد به حالت گاز درآورم (زیرا در انیدریدکربونیک که حاصل این پیوند است، ذغال به حالت گاز در می‌آید)، و لذا موجب آن شوم که در شکل وجودی فیزیکی آن یا در حالتش تغییری حاصل شود. تجزیهٔ مولکول‌های کربن که در مجموعهٔ جامدی به هم پیوسته‌اند و نیز ترکش مولکول‌های کربن و تجزیهٔ آنها به اتم‌های خود، ضرورتاً مقدم بر ترکیب جدید است و این خود مستلزم صرف مقدار معینی نیروست که از این رو تبدیل به حرارت نمی‌شود بلکه از آن کسر می‌شود. بنابر آنچه گفته شد چنانچه صاحبان کالاها سرمایه‌دار نباشند، بلکه تولیدکنندگان مستقل و بلافصل باشند، آن‌گاه زمانی که صرف خرید و فروش می‌شود باید از زمان کار خود آنها کسر شود، و به همین دلیل است که همواره (چه در عصر باستان و چه در قرون وسطی) کوشش می‌شد این قبیل معاملات به روزهای عید موکول شود.

بدیهی است ابعادی که این معاملات کالایی به دست سرمایه‌داران پیدا می‌کند به

---

۱۰۰. این جمله از اثر Nathanael Lee درام‌نویس انگلیسی تحت عنوان Queens Rival شده و در متن عین عبارت به زبان انگلیسی نقل گردیده است:

«When Greek meets Greek then comes the tug of war»

هیچ‌وجه نمی‌تواند کاری را که ارزش‌آفرین نیست و فقط واسطهٔ تغییر شکل ارزش است به کارآفرینندهٔ ارزش مبدل سازد. به طریق اولی چنین معجزه‌ای در تحول جوهری نمی‌تواند از راه انتقال عملی نیز میسر شود، یعنی نمی‌تواند از این امر نتیجه شود که سرمایه‌داران صنعتی به جای آنکه خود «عمل سوزاندن» را انجام دهند، آن را به صورت کار و کاسبی منحصر اشخاص ثالثی در آورند که مزدبگیر آنها هستند. مسلم است که این اشخاص ثالث به عشق چشم و ابروی سرمایه‌داران صنعتی نیست که نیروی کار خویش را در اختیار آنها قرار می‌دهند. برای مامور وصول بهره‌های مالکانهٔ یک مالک زمین یا برای پادوی یک بانک، این مسئله که کار آنها حتی ذره‌ای هم بر ارزش بهرهٔ مالکانه یا مسکوکات طلایی که کیسه کیسه ازبانکی به بانک دیگر منتقل می‌شوند نمی‌افزاید، به کلی بی‌تفاوت است.][۱۰۱]

برای سرمایه‌داری که دیگری را به نفع خود به کار وا می‌دارد، خرید و فروش به صورت وظیفه‌ای عمده در می‌آید. از آنجا که وی محصول بسیاری از افراد را در مقیاس وسیع اجتماعی تصاحب می‌کند، ناگزیر است که محصول مزبور را در همان مقیاس به فروش برساند و سپس آن را دوباره از صورت پول به عوامل تولید تبدیل کند. ولی زمانی که صرف خرید و فروش می‌شود، چه قبلاً و چه بعداً هیچ ارزشی به وجود نمی‌آورد. گویا از وظیفه‌ای که سرمایهٔ تجاری انجام می‌دهد بروز می‌کند. ولی بدون اینکه خواسته باشیم فعلاً بیش از این به مسئلهٔ سرمایهٔ تجاری بپردازیم، نکتهٔ زیرین خود از پیش روشن است:

وظیفه‌ای که خود غیر مولد است ولی مرحلهٔ واجبی از تجدید تولید را تشکیل می‌دهد، اگر در نتیجهٔ تقسیم کار از حالت عمل فرعی عده‌ای بی‌شمار به اشتغال منحصر عده‌ای معدود تبدیل شود، به صورت کسب و کار ویژهٔ اینان در آید، در خصلت خود وظیفه تغییری بروز نمی‌کند. یک نفر بازرگان (در اینجا به مثابه عامل سادهٔ تغییر شکل کالاها، به عنوان خریدار و فروشندهٔ ساده به شمار می‌آید) می‌تواند به وسیلهٔ معاملات خود زمان خرید و فروش بسیاری از تولیدکنندگان را کوتاه کند. در آن صورت وی را باید مانند ماشینی تلقی نمود که مانع از صرف بیهودهٔ نیرو می‌شود و یا آنکه به آزاد شدن

---

۱۰۱. قسمتی که میان دو قلاب قرار داده شده از یادداشتی نقل گردیده است که مصنف کاپیتال در پایان دستنوشتهٔ VIII آورده است.

مدتی از زمان تولید کمک می‌کند.[۱۰۲]

ما برای آنکه مطلب را ساده کنیم، (زیرا ما فقط بعداً بازرگان را به مثابهٔ سرمایه‌دار و سرمایهٔ تجاری مورد بررسی قرار می‌دهیم)، چنین می‌پذیریم که این عامل خرید و فروش کسی است که کارش را می‌فروشد. وی نیروی کار خود و زمان کارش را در این معاملات W-G و G-W صرف می‌کند و زندگی خویش را از این راه تأمین می‌کند. هم‌چنانکه شخص دیگری مثلاً از ریسندگی و یا حب‌سازی زندگی می‌کند. وی وظیفهٔ لازمی را انجام می‌دهد زیرا روند تجدید تولید، خود مستلزم انجام وظایف غیرمولد است. این شخص به همان خوبی دیگری کار می‌کند ولی محتوای کارش نه ارزش به وجود می‌آورد نه محصول. خود او در عداد برج‌های تولید به شمار می‌آید. سودمندی وی در آن نیست که وظیفهٔ غیرمولدی را به وظیفهٔ بارآوری، یا کار غیرمولد را به کار بارآور تبدیل کند. اگر می‌شد چنین تغییراتی را به وسیلهٔ انتقال وظیفه انجام داد، این خود معجزه‌ای به شمار می‌رفت. سودمندی وی بیشتر در این امر است که بخش کوچک‌تری از نیروی کار و زمان کار جامعه به این وظیفهٔ غیرمولد بستگی پیدا می‌کند. از این بالاتر، می‌توانیم بپذیریم که عامل مزبور کارگر سادهٔ مزدبگیری است که حتی اگر خواسته باشید بیشتر مزد می‌گیرد. مزدی که به او پرداخت می‌شود هر قدر باشد، این امر مسلم است که

---

۱۰۲. «هزینهٔ این تجارت، با اینکه ضروری است، بایستی مانند مخارج سنگین تلقی گردد.»
Quesnay: "Analyse du Tableau economique", in Daire, "Physiocrates" 1re Partie, Paris,1846, p. 71.

بنا به نظر کنه، «سود»ی که از رقابت بین بازرگانان به وجود می‌آید، یعنی حاصل بروز آن هم چشمی که آنها را وادار می‌کند «حصه یا نفع خود را پایین بیاورند... در صورتی که دقیقاً مورد توجّه قرار گیرد، برای فروشنده دست اول و برای خریدار مصرف‌کننده فقط اجتناب از ضرر است. ولی اجتناب از زیان در مورد هزینه‌های بازرگانی، یک محصول واقعی یا افزایش ثروتی نیست که از تجارت ناشی شده باشد، خواه تجارت را به خودی خود تنها به شابه مبادله و مستقل از مخارج حمل و نقل مورد نظر قرار دهیم، و خواه آن را در پیوند با هزینه‌های حمل و نقل در نظر داشته باشیم (ص ۱۴۵-۱۴۶). «هزینه‌های بازرگانی همواره به‌گردن فروشندگان محصولات تحمیل می‌شوند، یعنی به‌گردن کسانی که اگر مخارج واسط وجود نمی‌داشت از تمام قیمتی که خریداران می‌پردازند منتفع می‌شدند» (صفحه ۱۶۳). «مالکین و تولیدکنندگان اجرت پردازند و بازرگانان اجرت ستان».

(p. 164. Quesnay, "Dialogues Sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans" in Daire, "Physiocrates", 1re Partie, Paris 1846).

به مثابهٔ کارگر مزدور، بخشی از وقت خود را رایگان کار می‌کند. شاید وی روزانه ارزش ـ محصول هشت ساعت کار را دریافت می‌کند، در حالی که ۱۰ ساعت به کار اشتغال دارد. دو ساعت اضافه کاری که انجام می‌دهد مانند هشت ساعت کار لازمش هیچ ارزشی به وجود نمی‌آورد، ولو اینکه به وسیلهٔ این هشت ساعت کار لازم، بخشی از محصول کار اجتماعی به وی منتقل می‌شود. اولاً چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد دیده می‌شود که هم قبلاً و هم بعداً نیروی کاری طی ده ساعت کار صرفاً در این وظیفهٔ دوران مورد استفاده قرار گرفته است. این نیروی کار برای هیچ چیز دیگر، برای هیچ کار بارآور قابل استفاده نیست. ثانیاً جامعه در برابر این دو ساعت اضافه کار اجرتی نمی‌پردازد ولو اینکه دو ساعت مزبور به وسیلهٔ انجام دهندهٔ کار مصرف شده باشد.

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی به دست نمی‌آورد. ولی هزینه‌های تولید، که شخص مزبور نمایندهٔ آن است، به میزان یک پنجم کاهش می‌یابد. یعنی به جای ده ساعت ۸ ساعت خرج برمی‌دارد. جامعه بابت یک پنجم این زمان دوران فعال، که شخص مزبور عامل آن به شمار می‌رود، هیچ معادلی نمی‌پردازد. ولی اگر سرمایه‌دار است که این عامل را به کار می‌گمارد، آن‌گاه عدم پرداخت دو ساعت مزبور، موجب کاهش هزینه‌های دورانی سرمایهٔ شخص او می‌شود، یعنی از هزینه‌هایی که سرمایه‌دار باید از حساب دریافتی صندوق خود کسر کند می‌کاهد. برای سرمایه‌دار این نفع مثبتی است زیرا حد منفی باروری سرمایه‌اش را تنگ‌تر می‌کند. آن‌گاه که تولیدکنندگان کوچک و مستقل، بخشی از وقت شخصی خود را صرف خرید و فروش می‌کنند، این بخش یا فقط نمایشگر زمانی است که در فواصل انجام وظیفهٔ تولیدیشان صرف می‌شود و یا معرف انقطاع زمان تولید آنهاست.

در هر حال وقتی که بدینسان صرف می‌شود، نمایشگر هزینهٔ دوران است، که هیچ چیز به ارزش‌های دگرسان گشته نمی‌افزاید. این هزینه‌ای است که برای گذار ارزش‌های مزبور از شکل کالایی به صورت پول ضرورت دارد. تا آنجا که سرمایه‌دار تولیدکننده مانند عامل دوران نمودار می‌شود، فقط از این حیث با تولیدکنندهٔ مستقیم تفاوت پیدا می‌کند که سرمایه‌دار به مقیاس بزرگتری خرید و فروش می‌نماید و لذا دامنهٔ عمل وی به مثابه عامل دوران وسیع‌تر است. ولی آن‌گاه هم که وسعت دامنهٔ کسب و کارش او را وادار می‌کند و یا امکان می‌دهد که عاملین دوران خویش را مانند کارگر مزدور بخرد

(اجیر کند) باز از لحاظ عینی در خود پدیده هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. ناگزیر نیروی کار و زمان کار باید به میزان معینی در روند دوران، (تا آنجا که این روند صرفاً تغییر شکل است) مصرف گردند. ولی همین امر خود اینک مانند سرمایه گذاری اضافی نمودار می‌گردد. قسمتی از سرمایهٔ متغیر باید وقف خرید نیروهای کاری گردد که فقط در دوران به کار انداخته می‌شوند. این پیش‌ریز سرمایه نه محصول ایجاد می‌کند و نه ارزش. سرمایه گذاری مذکور به نسبت خود از وسعت دامنهٔ سرمایهٔ پیش‌ریخته‌ای که به طور مولد عمل می‌کند می‌کاهد. عیناً چنان می‌گردد که گویی بخشی از محصول مبدل به ماشینی شده است که بخش باقیماندهٔ محصول را می‌فروشد و می‌خرد. این ماشین موجب کاهش محصول می‌شود. با اینکه ماشین مفروض می‌تواند نیروی کار و دیگر چیزهایی را که در دوران مصرف می‌شود کاهش دهد، در روند تولید هیچ تأثیری نمی‌کند و فقط بخشی از هزینه‌های دوران را تشکیل می‌دهد.

۲ـ دفترداری

در کنار خرید و فروش واقعی، مقداری زمان کار در امور دفترداری مصرف می‌شود، که طی آن علاوه بر کار تجسم یافته، قلم، مرکب، کاغذ، میز تحریر و هزینه‌های دفتری نیز وارد می‌شوند. بنابراین در عمل دفترداری از یک سو نیروی کار و از سوی دیگر مقداری وسایل کار مصرف می‌شوند. در این مورد نیز مسئله عیناً مانند زمان خرید و فروش است.

چنانچه سرمایه را به مثابهٔ وحدت در درون دورپیمایی‌های خود، مانند ارزش روندسپار، در نظر گیریم آن‌گاه دیده می‌شود که سرمایه، خواه در میان محیط تولید و خواه در درون دو مرحلهٔ محیط دوران، دارای وجودی صرفاً ذهنی در سیمای شمار پول است وجودی که ابتدا در مغز تولیدکنندهٔ کالا و از جمله در دماغ سرمایه‌دار تولیدکننده کالا نمودار می‌شود. این حرکت به وسیلهٔ دفترداری، که قیمت گذاری یا محاسبهٔ بهای کالاها را نیز دربرمی‌گیرد، تثبیت و وارسی می‌شود. حرکت تولید و به ویژه جنبش بارورسازی ـ که ضمن آن کالاها فقط به مثابه حاملین ارزش، مانند نام اشیایی وارد صحنه می‌شوند که وجود ذهنی ارزش آنها در پول محاسباتی (شمار پول) تثبیت شده است ـ بدینسان بازتاب نماد آسایی در مخیله پیدا می‌کنند. تا هنگامی که تولیدکنندهٔ منفرد کالا محاسباتش را در ذهن خود تنظیم می‌کند (مثلاً مانند دهقان ـ کشاورز

سرمایه‌داری است که برای نخستین بار زمیندار دفتر نگاه‌دار را به وجود می‌آورد)، و یا به طور فرعی و خارج از زمان تولیدش، دفتر حسابی دربارهٔ مخارج، عواید، موعدهای پرداخت خویش و غیره نگاه می‌دارد، ملموس است که این عمل و وسایل کاری که وی به مقتضای آن مورد استفاده قرار می‌دهد، معرف صرف زمان و وسایل کار اضافی‌ای است که گرچه ضرورت دارد ولی به هر جهت هم از وقتی که وی می‌تواند به طور مولد مصرف کند و هم از وسایل کاری که در روند واقعی تولید به کار می‌رود و در محصول و ارزش‌آفرینی وارد می‌گردد، می‌کاهد.[۱۰۳] در ماهیت این وظیفه تغییری حاصل نمی‌شود نه از جهت وسعتی که در اثر تمرکز یافتن در دست سرمایه‌دار تولیدکننده کالا پیدا می‌کند و موجب می‌شود به جای آنکه انجام عمل وظیفهٔ عده بسیاری خرده تولید کنندگان کالا باشد به عنوان وظیفهٔ یک نفر سرمایه‌دار و به مثابهٔ وظیفهٔ درون یک روند تولید در مقیاس وسیع نمودار گردد، و نه به سبب جدا شدنش از وظایف مولدی که جزء فرعی آن شمرده می‌شد و استقلال یابی آن به صورت وظیفهٔ عاملین ویژه‌ای که منحصراً به انجام عمل تخصیص داده شده‌اند.

تقسیم کار و استقلال یابی یک وظیفه، موجب تبدیل این وظیفه به عامل آفرینندهٔ محصول و ارزش نمی‌شود، مگر آنکه وظیفهٔ مزبور به خودی خود و لذا پیش از خود مختاری‌اش دارای چنین خصلتی بوده باشد. سرمایه‌داری که تازه سرمایه‌اش را به کار می‌اندازد ناگزیر است که جزیی از آن را برای اجیر کردن یک نفر دفتردار و غیره نیز به وسایل دفترداری تخصیص دهد. درصورتی که سرمایه‌اش ابتدا به کار افتاده و اینک در جریان پیوسته روند تجدید تولید وارد شده است، آن‌گاه مجبور است قسمتی از

---

۱۰۳. در قرون وسطی دفترداری در امور کشاورزی را فقط در صومعه‌ها می‌یابیم. با وجود این دیدیم که حتی در همبودهای باستانی هندی یک نفر دفتردار کشاورزی وجود داشته است (کتاب اول صفحه ۳۴۱)* در این مورد دفترداری به مثابهٔ وظیفهٔ منحصر یکی از کارمندان همبود استقلال یافته است. از راه این تقسیم کار در وقت، زحمت و مخارج صرفه جویی می‌شود ولی تولید و حسابداری تولید، هم‌چنانکه بار یک کشتی از بارنامه متمایز است کماکان چیزهای متفاوتی باقی می‌مانند. با دفتردار، یک جزء از نیروی کارهمبود از تولید بیرون کشیده شده است و هزینه‌های مربوط به وظیفهٔ وی به وسیلهٔ کار خودش جبران نمی‌گردد بلکه از راه برداشت مقداری از محصول مشترک پوشانده می‌شود. آنچه در مورد حسابداری همبود هندی صادق است عیناً بی‌کم و زیاد دربارهٔ دفتردار سرمایه‌دار صدق می‌کند. (از دستنویس شمارهٔ II).

* رجوع کنید به صفحه ۳۳۶ جلد اول ترجمه کاپیتال به فارسی. - م

محصول ـ کالا را از راه تبدیل به پول، دائماً از نو به منظور نگاهداری دفتردار، مستخدم و امثال آن به کار برد. این بخش سرمایه که از روند تولید بیرون کشیده شده است، به هزینه‌های دوران تعلق دارد، یعنی به مخارجی که از مجموع مبلغ کسر می‌شود. (همچنین است حتی در مورد نیروی کاری که منحصراً برای انجام این وظیفه مورد استفاده قرار می‌گیرد).

با این حال، میان هزینه‌های ناشی از دفترداری، یعنی میان مصرف غیرمولد زمان کار در مورد دفترداری از یکسو و هزینه‌هایی که صرفا ناشی از صرف وقت در مورد خرید مشخصی هستند از سوی دیگر، وجه تمایزی وجود دارد. مخارج اخیر فقط از شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید، یعنی از روند تولید کالایی سرچشمه می‌گیرند. اما هر قدر روند تولید بیشتر به مقیاس اجتماعی انجام گیرد و خصلت صرفاً انفرادی خود را از دست دهد، دفترداری به مثابه وارسی روند و جمع بست ذهنی آن ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین دفترداری در تولید سرمایه‌داری لازم‌تر است تا در تولید پراکندهٔ پیشه‌وری و دهقانی و لذا در تولید مبتنی بر همبودی ضرورت بیشتری دارد تا در تولید سرمایه‌داری[۱۰۴] لیکن با تمرکز تولید و به میزانی که دفترداری مبدل به یک حسابداری اجتماعی می‌شود، هزینه‌های دفترداری کاهش پیدا می‌کنند.

ما در اینجا فقط خصلت کلی هزینه‌های دورانی را، که از دگرگونی‌های صرفاً ظاهری

---

۱۰۴. برای درک مشخص این حقیقت تاریخچهٔ دفترداری در ایران نمونهٔ بارزی است. در واقع ازسویی اسناد کشف شده از ایلام باستان و تخت جمشید و سیستم منظم ثبت و ضبط زمان ساسانی در مورد املاک و عواید ناشی از آن و نیز ارزیابی محصول و غیره که به دوره‌های بعدی منتقل شده است (حتی با حفظ اسامی و اصطلاحات عصر ساسانی)، نشانه‌ای از اقتصاد متمرکزی است که در نتیجهٔ تحول ویژه همبودگی‌های ابتدایی و بقاء بسیاری ویژگی‌های عمده آن (خراج جمعی و مالیات و غیره) به وجود آمده و لذا دفترداری متمرکز واحدهای دهقانی و دولتی را پدید آورده است. از سوی دیگر تا هنگامی که تولید خرده کالایی یکی از پایه‌های عمده اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد و هنوز مناسبات تولید سرمایه‌داری موفق نشده است در اقتصاد ایران عمیقاً رسوخ کند و تولید پراکنده پیشه وری و خرده دهقانی راکاملاً به بازار سرمایه‌داری مرتبط سازد، مدت‌ها دفترداری خصوصی در کشور ما به صورت چوب خط و سیاق نویسی (نزد پیشه وران، کسبه و تجار) باقی می‌ماند و حتی سخنی هم از دفترداری دهقانان منفرد نمی‌توان به میان آورد. تنها در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت است که با تصویب قانون تجارت داشتن دفاتر منظم میان بازرگانان و موسسات تولیدی مهم متداول می‌گردد. آموزش اسلوب دفترداری جدید نیز در ایران بیش از ۶۰ سال سابقه ندارد. ـ م

ناشی می‌شوند، مطرح می‌سازیم، ورود در اشکال جزیی هزینه‌های مزبور در این مقام زاید است. ولی برای اینکه بتوان به طور چشمگیر این مخارج عظیم دورانی را مشاهده نمود (مخارجی که صرفاً مربوط به استحالهٔ صوری ارزش هستند و لذا از شکل اجتماعی مشخص روند تولید ناشی می‌شوند و نزدیک تولیدکنندهٔ کالا فقط لحظات گذرا و کم اهمیتی به شمار می‌روند که در کنار وظایف مولد وی و یا در آمیختهٔ با آن جریان دارند)[۱۰۵] ـ کافی است نظری به ورود و خروج پول از آن هنگام انداخت که این عمل به صورت وظیفهٔ منحصر بانک‌ها و غیره و یا صندوق‌دار بنگاه‌های خصوصی در می‌آید، استقلال پیدا می‌کند و یا به مقیاس بزرگی متمرکز می‌گردد. آنچه باید مسلم دانست این است که این هزینه‌های دوران با سیمای دگرسان شدهٔ خود موجب تغییری در خصلت خویش نمی‌شوند.

۳- پول

اعم از اینکه محصولی به عنوان کالا تولید شود و یا مانند کالا تولید نگردد، همواره عبارت از صورت مادّی ثروت، یعنی ارزش مصرفی است که برای به‌کار رفتن در مصرف فردی یا در مصرف بارآور تخصیص یافته است. ارزش فرآورده‌ای که به مثابهٔ کالا تولید شده است ذهناً در بهای آن وجود دارد، چیزی که در سیمای مصرفی واقعی آن هیچ‌گونه تغییری ایجاد نمی‌کند. ولی این امر که کالاهای مشخصی مانند طلا و نقره به مثابهٔ پول عمل می‌کنند و تحت این عنوان منحصراً در روند دوران جایگزین می‌شوند (و حتی به مثابه گنج، ذخیره و غیره نیز، ولو به صورت نهان، در محیط دوران باقی می‌مانند). صرفاً محصول شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید، یعنی روند تولید کالایی است. نظر به اینکه بر پایهٔ تولید سرمایه‌داری، شکل عام فرآورده صورت کالا به خود می‌گیرد و قسمت اعظم محصول به صورت کالا تولید می‌شود و لذا مجبور است که شکل پولی را بپذیرد و نیز به اینکه تودهٔ کالایی، یعنی بخشی از ثروت اجتماعی که به مثابه کالا عمل می‌کند، پیوسته در حال نمو است. ـ در نتیجه حجم طلا یا نقره‌ای که مانند وسیلهٔ دوران، وسیلهٔ پرداخت، ذخیره و غیره وارد عمل است، افزایش پیدا می‌کند.

---

۱۰۵. برای آسان ساختن درک مطلب، مترجم ناگزیر شده است که ترتیب جمله‌بندی مصنف را پس و پیش کند و جملهٔ معترضه را بین دو هلال قرار دهد. مترجم فرانسوی نیز برای رفع دشواری متوسل به جمله‌بندی ویژه‌ای شده است که ما از آن تبعیت نکرده‌ایم. - م

این کالاهایی که به مثابه پول عمل می‌کنند نه در مصرف فردی و نه در مصرف بارآور داخل نمی‌شوند. این عبارت از کار اجتماعی است که در یک قالب تثبیت یافته است و بدان صورت مانند ماشین دوران به کار می‌رود. به علاوه، همین امر که بخشی از ثروت اجتماع در این شکل غیرمولد تثبیت گردیده است ایجاب می‌کند که پیوسته فرسایش پول به وسیلهٔ هم جنس آن جبران گردد و یا به دیگر سخن مستلزم آن است که کار اجتماعی بیشتری ـ به شکل فرآورده ـ به مقدار بیشتری طلا و نقره تبدیل شود. نزد ملت‌هایی که از لحاظ سرمایه‌داری تکامل یافته‌اند این هزینه‌های تعویض گزافند، زیرا بخشی از ثروت که در قالب پول راکد شده به طور کلی با اهمیت است. طلا و نقره، به مثابه پول ـ کالا، برای جامعه هزینه‌های دورانی‌ای به وجود می‌آورند که فقط از شکل اجتماعی تولید سرچشمه می‌گیرند. اینها برج‌های تولید کالایی به طور کلی هستند که با گسترش تولید کالایی و به ویژه با توسعهٔ تولید سرمایه‌داری زیاد می‌شوند. این بخشی از ثروت اجتماعی است که باید در قبال روند دوران فدا شود.[۱۰۶]

II. هزینه‌های نگهداری

آن هزینه‌های دوران که فقط از تغییر شکل ارزش از دوران، در صورتی که از نظر مفهومی ملحوظ شود، ناشی می‌شوند در ارزش کالاها وارد نمی‌گردند. اجزایی از سرمایه که به وسیلهٔ این هزینه‌ها جذب می‌شوند، از دیدگاه سرمایه‌دار فقط مبلغی است که از سرمایهٔ بارآور خرج شدهٔ وی کسر می‌شوند. هزینه‌های دورانی که اکنون مورد بررسی ماست، ماهیت دیگری دارند. این قبیل هزینه‌ها ممکن است از روندهای تولیدی سرچشمه بگیرند که فقط در دوران به انجام می‌رسند و لذا خصلت مولد آنها زیر شکل دورانی مستور می‌ماند. از سوی دیگر چنانچه هزینه‌های مزبور از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند دیده می‌شود که آنها اگرچه خرج محض و صرف غیرمولد کار، اعم از کار زنده یا کار تجسم یافتهٔ گذشته، هستند با وجود این درست بر همین اساس می‌توانند برای تک سرمایه‌دار نقش ارزش آفرین ایفا کنند و بر بهای فروش کالای وی چیزی

---

۱۰۶. «پولی که در یک کشور جریان دارد بخش معینی است از سرمایهٔ آن کشور که به منظور آسان ساختن یا بالا بردن بارآوری بخش دیگر، کاملا از هدف‌های مولد خارج گردیده است. بنابراین مقداری از ثروت لازم است تا بتوان طلا را به صورت واسط گردانی درآورد، هم‌چنانکه چنین صرف ثروتی برای ساختن یک ماشین که باید هر تولید دیگری را آسان کند ضروری است.» Economist , Vol V. p. 520

بیفزایند. این امر ابتدا از آنجا نتیجه می‌شود که هزینه‌های مزبور برحسب محیط‌های مختلف تولید، وگاه برحسب سرمایه‌های انفرادی مختلف در دوران یک محیط تولیدی، متفاوت هستند. با ایجاد افزوده‌ای به بهای کالا، این مخارج به نسبت سهمی که از بابت آنها به هر تک سرمایه‌دار می‌افتد تقسیم می‌شوند. ولی هر کاری که ارزش می‌افزاید می‌تواند اضافه ارزش نیز بیفزاید و براساس سرمایه‌داری همواره ارزش‌افزا خواهد بود، زیرا کار، ارزشی را که ایجاد می‌کند وابسته به مقدار خود آن است در صورتی که به وجود می‌آورد وابسته به میزانی است که سرمایه‌دار در برابر کار اجرت می‌پردازد و بنابراین هزینه‌هایی که کالا را گران می‌کنند بی‌آنکه بر ارزش مصرف آن چیزی بیفزایند و لذا از لحاظ جامعه برج‌های[۱۰۷] تولید به شمار می‌روند، می‌توانند برای تک سرمایه‌دار سرچشمهٔ توانگر شدن باشند. ازسوی دیگر، به این سبب که افزودهٔ مخارج مزبور بر بهای کالا، فقط موجب آن می‌شود که این هزینه‌های دوران به طور مساوی سرشکن شوند، خصلت غیر مولد آنها به هیچ‌وجه از بین نمی‌رود. چنین است که مثلا شرکت‌های بیمه زیان‌های تک سرمایه‌داران را میان طبقهٔ سرمایه‌دار تقسیم می‌کنند. ولی با این وصف این امر مانع از آن نمی‌شود که زیان‌های بدینسان سرشکن شده، از لحاظ کل سرمایهٔ اجتماعی، کماکان ضرر به شمار آیند.

۱ـ ذخیره‌سازی به طور کلی

محصول، به هنگام زیست خود به مثابه کالا ـ سرمایه، یا در زمان ایستش در بازار، به دیگر سخن مادامی که فرآورده در فاصلهٔ میان روند تولیدی که از آن بیرون می‌آید و روند مصرفی که در آن وارد می‌شود قرار دارد، یک ذخیرهٔ کالایی را تشکیل می‌دهد. کالا ـ سرمایه، به مثابه کالایی که در بازار است و لذا به صورت ذخیره وجود دارد، در هر دورپیمایی دوبار نمایان می‌شود: یک بار همچون محصول ـ کالای خود سرمایهٔ روند پویای مورد نظر، و بار دیگر بالعکس مانند محصول ـ کالای سرمایهٔ دیگری که باید در بازار موجود باشد تا خریداری شود و به سرمایهٔ بارآور تبدیل گردد. البته ممکن است که این محصول ـ کالای آخرالذکر باید تازه بر پایهٔ سفارش تولید شود. در آن صورت تا زمانی که تولید نشده است برشی روی خواهد داد. با این حال، جریان روند

---

۱۰۷. در متن به زبان فرانسه faux frais قید شده است. ـ م

تولید و تجدید تولید طلب می‌کند که توده‌ای از کالاها (وسایل تولید) پیوسته در بازار باشند و لذا ذخیره تشکیل دهند. همچنین سرمایهٔ بارآور متضمن خرید نیروی کار است و شکل پول در این مورد فقط صورت ارزشی وسایل زندگی است که کارگر بایستی قسمت اعظم آن را در بازار به دست آورد. بعدها مفصل‌تر دربارهٔ این مسئله سخن خواهیم گفت ولی اکنون این نکته را مسلم فرض می‌کنیم. اینک خود را در دیدگاه ارزش ـ سرمایهٔ روند سپار قرار دهیم که خود را به محصول ـ کالا مبدل نموده و اکنون باید فروخته شود یا به پول مبدل گردد. پس سرمایهٔ مزبور اکنون مانند کالا ـ سرمایه عمل می‌کند، یعنی در حالتی است که به صورت ذخیره در می‌آید و توقفی برخلاف هدف و تمایل خود در بازار دارد. هر قدر زودتر خریداری شود روند تجدید تولید روان‌تر خواهد بود. وقفه در تغییر شکل G'=W' مانع از تبدیل واقعی موادی است که باید در دورپیمایی سرمایه ضرورتاً وارد شوند، چنانکه از ادامهٔ وظیفهٔ آن به مثابه سرمایهٔ بارآور نیز جلوگیری کند. از سوی دیگر از دیدگاه G-W چنین به نظر می‌رسد که موجود بودن دائمی کالا در بازار یعنی ذخیرهٔ کالایی، شرط روان بودن روند تجدید تولید و نیز شرط سرمایه‌گذاری تازه یا افزایش سرمایه است.

راکد نگاهداشتن کالا ـ سرمایه، به مثابهٔ ذخیرهٔ کالایی در بازار مستلزم ساختمان‌ها، انبارها، تیم‌ها، سراها و لذا به‌کار انداختن مقادیری سرمایهٔ ثابت است. و نیز با پرداخت مبالغی بابت نیروهای کاری که باید برای انبار کردن کالاها در مخازن آنها صرف شود، ملازمه دارد. به علاوه کالاها فساد پذیرند و در معرض نفوذ عوامل زیانکار طبیعی قرار دارند. برای محافظت آنها باید سرمایهٔ اضافی به کار انداخت، که بهری از آن به شکل مادی صرف وسایل کاری می‌گردد و بهر دیگر به زخم نیروی کار زده می‌شود.[۱۰۸]

بنابراین زندگی سرمایه در شکل کالا ـ سرمایه‌ای آن و لذا به مثابهٔ ذخیرهٔ کالایی،

---

۱۰۸. در ۱۸۴۱، کربت* مخارج انبار کردن گندم را طی یک فصل ۹ ماهه به شرح زیرین تخمین می‌زند: ۰/۵٪ زیان مقداری (افت)، ۳٪ بهره بابت بهای گندم، ۲٪ برای اجاره بهای انبار، ۱٪ بابت جا به جا کردن و اجرت حمل و نقل، ۰/۵٪ برای تحویل و تحول؛ یعنی مجموعاً ۷٪ یا ۳ شیلینگ و ۶ پنس در هر کوارتر گندم که ۵۰ شیلینگ قیمت دارد.

Th. Corbet: An Inquiry in to the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, etc, London 1847), [p. 140].

* توماس کربت - اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم، از وابستگان مکتب ریکاردو- م.

هزینه‌هایی ایجاب می‌کند که چون متعلق به محیط تولید نیستند در عداد مخارج دوران به شمار می‌روند. این هزینه‌های دورانی با آنچه در زیربند I تشریح گردیده است از آن جهت تفاوت دارند که تا اندازهٔ معینی در ارزش کالا وارد می‌شوند و لذا کالا را گران می‌کنند. در هر حال سرمایه و نیروی کاری که برای نگهداری و نگهبانی ذخیرهٔ کالایی مصرف می‌شوند، از روند مستقیم تولید بیرون کشانده شده‌اند. از سوی دیگر، باید سرمایه‌هایی که در این مورد به کار رفته‌اند، و از جمله نیروی کار نیز که به مثابهٔ رکنی از سرمایه در این جمع وارد می‌شود، به وسیلهٔ محصول اجتماعی جبران گردند. بنابراین تأثیر کاربرد این سرمایه‌ها مانند کاهش درنیروی تولیدی کار است، بدانسان که گویی برای دستیابی به نتیجهٔ سودمند معین مقدار بیشتر سرمایه و کار لازم آمده است. اینها برج هستند.

هزینه‌های دورانی‌ای که معلول تشکیل ذخیرهٔ کالایی هستند فقط از طول زمان دگرگونی ارزش‌های موجود، از شکل کالایی به صورت پول ناشی می‌شوند، و لذا تنها از شکل اجتماعی مشخص و روند تولید سرچشمه می‌گیرند (یعنی فقط از این نتیجه می‌شوند که محصول به صورت کالا تولید شده و بنابراین ناگزیر باید تغییر به پول را از سر بگذراند). به همین سبب است که مخارج مزبور کاملاً دارای همان خصلتی هستند که در مورد هزینه‌های دوران در زیربند I برشمرده شد. ازسوی دیگر، اگر ارزش کالاها در این مورد حفظ می‌شود یا افزایش می‌یابد از آن جهت است که ارزش مصرف یعنی خود محصول، تحت شرایط مادّی مشخصی، که از لحاظ سرمایه گذاری خرج برمی‌دارند، قرار می‌گیرد و اقداماتی از قبیل آنچه ارزش‌های مصرف را متأثر از کار اضافی می‌کند بر آن تحمیل می‌شود. اما محاسبهٔ ارزش ـ کالاها، دفترداری مربوط به این روند، معاملات خرید و فروش، بالعکس بر روی ارزش مصرف که وجود ارزش ـ کالا در آن نهان است، تأثیری نمی‌کنند. اینها فقط با شکل آن سروکار دارند و بس. بنابراین با آنکه در مورد مفروض، برج‌های مربوط به ذخیره‌سازی (که اینجا ناخواسته است) فقط از وقفه‌ای در تعویض شکل و از ضرورت این وقفه سرچشمه می‌گیرند، با وجود این حفظ ارزشی است که در کالا به مثابهٔ محصول، همچون ارزش مصرف، وجود دارد و لذا فقط از راه حفظ فرآورده و نگهداری خود ارزش مصرف، نگاهداری آن امکان‌پذیر است. در اینجا ارزش مصرف نه بالا می‌رود و نه افزایش پیدا می‌کند، بلکه به عکس کاهش می‌یابد. ولی کاهش ارزش مصرف محدود می‌شود و خود آن حفظ می‌گردد.

همچنین ارزش پیش‌ریخته‌ای که در کالا وجود دارد در این مورد ترقی نمی‌کند. ولی کارنو، چه تجسم یافته و چه زنده، به آن می‌پیوندد.

اکنون باید تحقیق را پیشتر برانیم و بررسی کنیم تا چه اندازه این برج‌ها از خصلت ویژهٔ تولید کالایی به طور کلی و از تولید کالایی در شکل عمومیت یافته و مطلق آن، یعنی از تولید کالای سرمایه‌داری، ناشی می‌گردند. از سوی دیگر باید دید تا چه حد برج‌های مزبور با هر تولید اجتماعی وجه اشتراک دارند و در درون تولید سرمایه‌داری فقط چهرهٔ ویژه‌ای به دست می‌آورند و دارای شکل پدیده‌ای خاصی می‌شوند.

آدام اسمیت نظریهٔ شگفت‌آوری ابراز داشته مبنی بر اینکه گویا ذخیره‌سازی پدیدهٔ ویژهٔ تولید سرمایه‌داری است.[۱۰۹] اقتصاددانان جدیدتری، از جمله لالر[۱۱۰] به عکس معتقدند که ذخیره‌سازی با گسترش تولید سرمایه‌داری به کاستی می‌گراید. سیسموندی حتی آن را یکی از جنبه‌های منفی سرمایه‌داری می‌انگارد.

در واقع ذخیره به سه صورت وجود دارد: در شکل سرمایهٔ بارآور، به صورت مصرف مایهٔ انفرادی و به شکل ذخیرهٔ کالایی یا کالا ـ سرمایه. هرگاه ذخیره در یکی از اشکال افزایش یابد به طور نسبی در شکل دیگر کاهش پیدا می‌کند، با اینکه از لحاظ مقدار مطلق می‌تواند به طور همزمان در هر سه شکل رشد کند.

این خود از ابتدا روشن است که هرگاه تولید مستقیماً در جهت تأمین نیازمندی‌های خود تولیدکننده سیر کند و تنها جزء ناچیزی از آن برای مبادله یا فروش تولید گردد، و لذا محصول اجتماعی یا به هیچ‌وجه شکل کالایی به خود نگیرد و یا جزء کوچکی از آن دارای چنین صورتی باشد، آن‌گاه ذخیره، در شکل کالا یا ذخیرهٔ کالایی، فقط جزء ناچیز و گذرایی از ثروت را تشکیل می‌دهد. ولی در اینجا مصرف ـ مایه، به ویژه در مورد وسایل زندگی، بالنسبه مقدار بزرگی دارد. تنها کافی است یک نظر به اقتصاد دهقانی عصر باستان بیفکنیم. در این اقتصاد سهم متفوقی از محصول مستقیماً مبدل به اندوخته‌های وسایل تولید و وسایل زندگی می‌گردد، بدون آنکه ذخیرهٔ کالایی تشکیل دهد، و درست به همین دلیل که محصول در دست صاحبش باقی می‌ماند. همین امر که این جزء متفوق محصول شکل ذخیرهٔ کالایی به خود نمی‌گیرد آدام اسمیت را برآن داشته است بگوید در جوامعی که بر پایهٔ چنین شیوه‌های تولید قرار گرفته‌اند هیچ

---

109. Book II, Introduction

۱۱۰. John Lalar (۱۸۱۴-۱۸۵۶) اقتصاددان و نویسندهٔ محقق انگلیسی. ـ م

ذخیره‌گیری وجود ندارد. آدام اسمیت شکل ذخیره را با خود ذخیره اشتباه می‌کند و گمان می‌بردکه تاکنون جامعه دست به دهان زیسته یا خویشتن را به حوادث فردا واگذارده است.[۱۱۱] این خود سوء تفاهمی کودکانه است.

ذخیره به صورت سرمایهٔ بارآور، در شکل وسایل تولیدی وجود داردکه هم اکنون در روند تولید واردند یا لااقل در اختیار تولیدکننده هستند و لذا به طور نامریی در روند تولید شرکت می‌کنند. سابقاً دیده شدکه باگسترش بارآوری کار و لذا با توسعهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری ـ که نیروی بارآور اجتماعی کار را بیش از هر شیوهٔ تولید گذشته گسترش می‌دهد ـ بر حجم وسایل تولیدی (مانند بناها، ماشین‌آلات و غیره) که یک بار برای همیشه به شکل وسایل کار در پیکر روند جاگرفته‌اند و دوره‌های‌کمابیش درازی پیوسته در درون آن عمل می‌کنند، دائماً افزوده می‌شود، و این افزایش در عین حال هم سبب و هم نتیجه‌گسترش نیروی بارآور اجتماعی کار است.

رشد ثروت در این شکل، نه تنها به طور مطلق بلکه از لحاظ نسبی نیز، قبل از هر چیز دیگر خصلت نمای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به شمار می‌رود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ۲۳، بند ۲). ولی اشکال زیست مادّی سرمایهٔ ثابت، یعنی وسایل تولید، تنها عبارت از این وسایل کار نیستند، بلکه در عین حال مصالح کار را در مراحل مختلف تولید و نیز

---

۱۱۱. برخلاف پندار آدام اسمیت مبنی بر اینکه‌گویا ذخیره‌سازی ابتدا از تبدیل محصول به کالا و مبدل شدن ذخیرهٔ مصرف به ذخیرهٔ کالایی سرچشمه می‌گیرد، این تغییر شکل شدیدترین بحران‌ها را در اقتصاد تولیدکنندگان، به هنگام‌گذار از تولید مبتنی بر خودزیستی، به تولید کالایی، پیش می‌آورد. مثلاً در هندوستان تا زمان‌های اخیر «عادت انبار کردن فوق‌العادهٔ گندم، که در سال‌های فراوانی، کمتر مورد احتیاج بود» حفظ شده بود.

"Return. Bengal and Orissa Famine. H. of C. 1867" , I. p. 230, 231. - Nr. 74

ازدیاد ناگهانی تقاضای پنبه، کنف و غیره در نتیجهٔ جنگ داخلی امریکا، موجب شدکه کشت برنج در بسیاری از مناطق هندوستان به مقیاس وسیعی محدودگردد و این امر ترقی بهای برنج و فروش ذخایر قدیمی تولیدکنندگان را پیش می‌آورد. علاوه بر این در سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۶۶ به طور بی‌سابقه‌ای صدور برنج به استرالیا و ماداگاسکار و جاهای دیگر بر آن مزید شد. خصلت حاد قحطی سال ۱۸۶۶ که ضمن آن تنها در ناحیهٔ اوریسا یک میلیون انسان را تلف نمود، از اینجا ناشی می‌شود. نگاه‌کنید به:

l.c. 174, 175. 213, 214 and III: Papers to relating the famine in Behar, p. 32, 33.

که در آنجا درآمرهٔ علل قحطی بر The dram of old Stock (جذب ذخایر کهنه) تکیه شده است.(از دستنوشتهٔ ـ م.)

مواد کمکی را هم دربرمی‌گیرند. بنا به مقیاس تولید و افزایش نیروی بارآور کار از راه همکاری، تقسیم کار، ماشین‌آلات و غیره، بر حجم مواد خام، مواد کمکی و دیگر چیزهایی که در روند تجدید تولید روزانه وارد می‌شوند افزوده می‌شود. لازم است که مواد مزبور در تولیدگاه حاضر باشند. بنابراین حجم این ذخیره، که به شکل سرمایهٔ بارآور وجود دارد، به طور مطلق نمو می‌کند. برای آنکه روان بودن روند تأمین شود ـ به کلی صرفنظر از آنکه این ذخیره می‌تواند روزانه یا در مهلت‌های معینی تجدید گردد ـ ضروری است که مستمراً اندوخته‌ای از مواد خام و غیره، بیش از آنچه مثلاً روزانه یا طی هفته مورد نیاز است، در محل تولید حاضر باشد. پیوستگی روند ایجاب می‌کند که هستی شرایط آن نه دستخوش انقطاع ممکنی در خریدهای روزانه گردد و نه وابسته به آن باشد که محصول ـ کالا هر روز یا هر هفته فروخته شود و در نتیجه امکان تبدیل مجدد آن به عوامل تولیدی‌اش فقط به طور نامنظم وجود داشته باشد. با این وصف آشکار است که سرمایهٔ بارآور می‌تواند به نسبت‌های گوناگون نهان باشد یا به دیگر سخن ذخیره تشکیل دهد. مثلاً همین امر که ریسنده مجبور باشد پنبه و ذغال سه ماهه و یا از آن یک ماه را حاضر داشته باشد خود تفاوت بزرگی به وجود می‌آورد. مشهود است که این ذخیره اگرچه به طور مطلق افزایش پیدا می‌کند، می‌تواند به طور نسبی کاهش پذیرد.

این امر وابسته به شرایط گوناگونی است که همگی آن شرایط به طور اساسی به این امکان تحویل می‌شوند که میزان ضروری مواد خام مستمراً به چنان درجهٔ سرعت، انتظام و اطمینانی برسد که هرگز انقطاعی بروز نکند. هر قدر شرایط مزبور کمتر تحقق پیداکنند و لذا هر اندازه اطمینان، انتظام و سرعت وصول مواد کمتر باشد، لازم می‌شود که جزء نهان سرمایهٔ بارآور یعنی ذخیره‌ای از مواد خام و غیره که انتظار به کار رفتن خود را می‌کشند، به مقدار بیشتری در اختیار تولیدکننده باشد. این شرایط در نسبت معکوس درجهٔ تکامل تولید سرمایه‌داری و لذا در نسبت معکوس نیروی بارآور اجتماعی کار قرار دارند. بنابراین در مورد ذخیره‌ای هم که به این صورت وجود دارد همین حکم جاری است.

با وجود این، آنچه در این مورد مانند کاهش ذخیره جلوه می‌کند (مثلا نزد لالر)، قسماً فقط مربوط به کاهش ذخیره در شکل کالا ـ سرمایه یا در شکل ذخیرهٔ کالایی به معنای خاص آن است و بنابراین عبارت از یک تغییر شکل ساده در همین ذخیره است.

مثلاً اگر مقدار ذغالی که روزانه در خود کشور تولید می‌شود زیاد و لذا مقدار و همچنین نیروی تولید ذغال، بزرگ باشد، آن‌گاه ریسنده برای تأمین پیوستگی تولید خویش نیازی به ذخیرهٔ زیاد ذغال ندارد. تجدید دائمی و مطمئن ورود ذغال این عمل را زاید می‌سازد. در ثانی سرعتی که با آن محصول یک روند، از نوع وسایل تولید، می‌تواند در روند دیگر وارد شود وابسته به درجهٔ تکامل وسایل حمل و نقل و ارتباطات است. ارزان بودن حمل و نقل در این مورد نقش بزرگی ایفا می‌کند. مثلاً حمل و نقل پیوسته مکرر ذغال از معدن به کارخانهٔ ریسندگی گران‌تر تمام می‌شود تا تدارک مقدار زیادتری ذغال برای مدت درازتر، با مخارج حمل و نقل بالنسبه کمتری تأمین شود. این دو حالتی که تاکنون مورد بررسی ما قرار گرفته است از خود روند تولید ناشی می‌شوند.

ثالثاً تکامل سیستم اعتباری تأثیر می‌کند. هر اندازه که ریسنده برای تجدید ذخیرهٔ پنبه و ذغال و غیره خود کمتر وابسته به فروش مستقیم نخ خویش باشد ـ و هر قدر سیستم اعتباری متکامل‌تر باشد، این وابستگی مستقیم کمتر است ـ مقدار نسبی ذخیره‌هایی که وی برای تأمین تولید مستمر نخ به مقیاس معین و مستقل از عوارض فروش آن لازم دارد، می‌تواند کوچک‌تر باشد.

چهارم آنکه بسیاری از مواد خام، نیمه ساخته و غیره برای تولید خود به دوره‌های زمانی طولانی‌تری احتیاج دارند، و این امر از جمله در مورد کلیهٔ مواد خامی که کشاورزی تحویل می‌دهد صدق می‌کند. پس در این صورت برای اینکه هیچ انقطاعی در روند تولید روی ندهد وجود ذخیرهٔ معینی از این مواد برای تمام دوره‌ای که محصول نو نمی‌تواند جانشین محصول کهنه گردد ضرورت دارد. چنانچه این ذخیره نزد سرمایه‌دار صنعتی تقلیل یابد فقط دلیل بر آن است که ذخیرهٔ کالایی نزد بازرگانان افزایش یافته است. مثلاً گسترش وسایل حمل و نقل امکان داده است پنبه‌هایی که در بنادر ورود خوابیده‌اند به سرعت از لیورپول به منچستر منتقل گردند، به نحوی که کارخانه‌دار می‌تواند برحسب نیازمندی، انبار پنبهٔ خویش را به مقادیر نسبتاً کوچک تجدید نماید. ولی در عین حال همین پنبه‌ها به مقادیر بزرگی در دست بازرگانان لیورپول به مثابه ذخیرهٔ کالایی وجود دارند. پس در این صورت فقط در شکل ذخیره است که تغییر حاصل شده و این همان چیزی است که لالر و دیگران از نظر دور داشته‌اند. چنانچه از دیدگاه سرمایهٔ اجتماعی بررسی کنیم می‌بینیم که در این مورد همان میزان محصول سابق که به شکل ذخیره وجود داشت اکنون نیز موجود است. اگر کشوری را به تنهایی

مورد توجّه قرار دهیم آن‌گاه دیده می‌شود که با ترقی وسایل حمل و نقل از حجم اجناس مورد ضرورتی که مثلاً باید برای یک سال موجود باشد، کاسته می‌شود. در صورتی که کشتی‌های بخار و بادبانی بسیاری میان انگلستان و امریکا در حرکت باشند، آن‌گاه بر امکانات تجدید ذخایر پنبه برای انگلستان افزوده می‌شود و لذا از حجم پنبه‌ای که باید به طور متوسط در انگلستان انبار گردد کاسته می‌شود. گسترش بازار جهانی و به وسیلهٔ آن چند برابر گشتن منابع دسترسی به جنس واحد، نیز دارای همین اثر است. بارهای جنس مزبور جدا جدا از کشورهای مختلف و در موعدهای زمانی متفاوت وارد می‌گردند.

۲ـ ذخیرهٔ کالایی به معنای خاص

سابقاً دیدیم که براساس تولید سرمایه‌داری، کالا شکل عام محصول می‌گردد و هر اندازه که این تولید به پهنا و درازای خویش می‌افزاید، این وضع دامنهٔ گسترده‌تری پیدا می‌کند. بنابراین، در صورتی هم که سطح تولید تغییر نکرده باشد، دیده می‌شود که خواه در مقایسه با شیوه‌های تولید گذشته و خواه نسبت به شیوهٔ تولید سرمایه‌داری کم رشد یافته‌تر، جزء به مراتب بزرگتری از محصول به صورت کالا وجود دارد. اما هر کالا ـ و لذا هر کالا ـ سرمایه نیز که جز کالا چیز دیگری نیست، ولی کالایی است که شکل وجودی ارزش ـ سرمایه است ـ در صورتی که مستقیماً از محیط تولیدی خود به محیط مصرف بارآور یا شخصی نپیوسته است و لذا در برزخ بازار قرار دارد، جزیی از ذخیرهٔ کالایی به شمار می‌رود. بنابراین در صورتی که حجم تولید یکسان مانده باشد، ذخیرهٔ کالایی (یعنی این استقلال‌یابی و تثبیت شکل کالایی محصول)، نفساً و بالذات با تولید سرمایه‌داری رشد می‌کند. قبلاً دیدیم که این پدیده تنها عبارت از یک تغییر شکل ذخیره است، یعنی اگر از سویی ذخیره در شکل کالایی افزایش می‌پذیرد برای آن است که ازسوی دیگر در شکل مستقیم ذخیرهٔ تولیدی و مصرفی کاهش یافته است. این فقط تغییری است که در شکل اجتماعی ذخیره به وقوع پیوسته است.

اگر در عین حال، هم مقدار نسبی ذخیرهٔ کالایی نسبت به محصول کل اجتماعی افزایش می‌یابد و هم بر مقدار مطلق آن افزوده می‌شود، بدان سبب است که حجم محصول کل با تولید سرمایه‌داری نمو می‌کند.

با گسترش تولید سرمایه‌داری، درجهٔ وابستگی مقیاس تولید به تقاضای مستقیم

محصول پیوسته کوچک‌تر می‌شود و به میزانی بیش از پیش بزرگتر، به حجم سرمایهٔ تحت اختیار تک سرمایه‌دار، به پویهٔ بارور ساختن سرمایه‌اش و ضرورت پیوستگی و توسعهٔ روند تولیدش، وابسته می‌گردد. بدینسان ضرورتاً از هر رشتهٔ ویژهٔ تولید، حجم محصولاتی که مانند کالا به بازار ریخته شده و در پی آب شدن است نمو می‌کند. در این صورت، حجم سرمایه‌ای که در شکل کالا ـ سرمایه برای مدت کمابیش درازی تثبیت شده است افزایش می‌یابد. بنابراین ذخیرهٔ کالایی رشد می‌کند.

سرانجام، قسمت اعظم جامعه مبدل به کارگران مزدبگیر می‌گردد، به مردمی که زیست روزمره دارند، دستمزد خود را هفته به هفته می‌گیرند و روزبه‌روز خرج می‌کنند و بنابراین لازم است که وسایل زندگی آنان به صورت ذخیره وجود داشته باشد. اجزاء مختلف این ذخیره هر قدر جریان داشته باشد، لازم است که بخشی از آن پیوسته در انبار وجود داشته باشد تا ذخیره بتواند پیوسته در جریان باشد.

همهٔ این جهات از شکل تولید و از نوع تغییر شکل وابستهٔ به آن، که ایجاب می‌کند محصول روند دورانی را طی کند، ناشی می‌گردد.

شکل اجتماعی ذخیره‌سازی محصول هر چه باشد، این امر مسلم است که نگاهداری آن مستلزم مخارجی است، از قبیل ساختمان‌ها، ظروف و غیره که انبارهای محصول را تشکیل می‌دهند. و همچنین لازم است که مقدار کمتر یا زیادتری از وسایل تولید و کار، به مقتضای ماهیت فرآورده صرف شود تا بتوان آن را از نفوذ عوامل مخرب حفظ نمود. هر اندازه که از لحاظ اجتماعی، تمرکز ذخایر بیشتر باشد، هزینه‌های مزبور بالنسبه کمترند. این مخارج که همواره جزیی از کار اجتماعی را تشکیل می‌دهند، (خواه این کار شکل تجسم یافته و خواه شکل زنده داشته باشد، و لذا خواه به صورت سرمایه گذاری سرمایه‌داری نمودار گردد)[112] هیچ‌گاه در خود محصول آفرینی شرکت ندارند و بنابراین از محصول کسر می‌شوند. این هزینه‌ها ضرورت دارند و برج‌های ثروت اجتماعی هستند. اینها هزینه‌های حفظ محصول اجتماعی به شمار می‌روند، اعم از اینکه هستی فرآورده، به مثابهٔ رکن ذخیرهٔ کالا، تنها از شکل اجتماعی تولید و در نتیجه از شکل کالایی و تغییر شکل ضروری آن انتزاع شود و یا آنکه ذخیرهٔ کالایی را فقط شکل ویژه‌ای از محصول‌اندوزی بشماریم که برای همهٔ جوامع مشترک است، هرچند که

---

۱۱۲. دو هلال به منظور آسان ساختن درک عبارت، به وسیلهٔ مترجم قرار داده شده است. - م

چنین اشتراکی در شکل ذخیرهٔ کالایی یعنی شکل محصول‌اندوزی وابسته به روند دوران، وجود نداشته باشد.

اکنون در برابر این پرسش قرار می‌گیریم: تا چه اندازه هزینه‌های مذکور در ارزش کالا وارد می‌شوند؟

چنانچه سرمایه‌دار سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ خود راکه مرکب از وسایل تولید و نیروی کار است، به محصول، یعنی به تودهٔ معینی کالا که آمادهٔ فروش است، مبدل ساخت و این محصول فروش نرفته به جای ماند، آن‌گاه تنها روند باروری سرمایه‌اش نیست که طی آن مدت متوقف می‌گردد. مخارجی که نگاهداری این ذخیره به صورت ابنیه، اضافه کار و غیره ایجاب می‌کند، زیان مثبتی را تشکیل می‌دهند. اگر وی به خریداری که سرانجام پیدا شده چنین بگوید: کالای من مدت شش ماه به فروش نرفته بود و نگاهداری آن طی این شش ماه نه تنها فلان مقدار سرمایه را راکد گذارده بلکه علاوه بر آن X مقدار هزینه هم به بار آورده است، حتماً خریدار به او خندیده و خواهد گفت: به من چه[۱۱۳]، همین کنار شما فروشندهٔ دیگری هست که کالایش تازه پریروز بیرون آمده است. کالای شما دکان مانده‌ای بیش نیست و احتمالاً از گزند دندان زمان چندان در امان نمانده است. بنابراین جنابعالی باید ارزان‌تر از رقیب خود بفروشید. این مسئله که آیا کالادار، تولیدکنندهٔ واقعی کالای خود است و یا سرمایه‌دار تولیدکننده‌ای است که در واقع فقط نمایندهٔ تولیدکنندهٔ حقیقی کالا به شمار می‌رود، به هیچ‌وجه تغییری در شرایط زندگی خود کالا نمی‌دهد. کالادار باید مال خود را به پول بدل کند. برج‌هایی که به واسطه بقاء مال در شکل کالایی برایش پیدا شده مربوط به ماجراهای شخصی اوست که ابداً به خریدار دخلی ندارد. شخص اخیر یکشاهی هم به وی بابت مدت دوران کالایش نمی‌پردازد. حتی اگر سرمایه‌دار عمداً کالای خود را، به اعتبار زمان واقعی یا فرضی دگرگونی ارزش، از بازار دور نگه داشته باشد، باز هم وصول هزینه‌های اضافی‌اش وابسته به وقوع چنین انقلاب ارزشی و وابسته به درستی یا نادرستی حساب احتکاری اوست. ولی انقلاب ارزشی در نتیجهٔ برج‌های او روی نمی‌دهد. بنابراین تا آنجا که ذخیره‌سازی وقفه‌ای در دوران به شمار می‌رود، مخارجی که معلول آن است هیچ‌گونه ارزشی به کالا نمی‌افزاید. از سوی دیگر، هیچ ذخیره‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر

---

۱۱۳. در متن به زبان فرانسه قید شده است: "tant pis pour vous" که معنای تحت اللفظی آن این است: «وای بدا به حال شما». ـ م

آنکه توقفی در محیط دوران روی دهد، و سرمایه طی مدت دراز یا کوتاهی در شکل کالایی خود ایستاده باشد. بنابراین هیچ ذخیره‌ای بدون وقفه در دوران وجود پیدا نمی‌کند، عیناً آنچنان که گردش هیچ پولی بدون وجود ذخیرهٔ نقدی امکان‌پذیر نیست. پس بدون ذخیرهٔ کالایی گردش کالایی وجود ندارد. در صورتی که این ضرورت برای سرمایه‌دار در 'W'-G بروز نکند، در W-G با او برخورد خواهد نمود، این گرفتاری نه در مورد کالا ـ سرمایهٔ خود او بلکه دربارهٔ کالا ـ سرمایهٔ سرمایه‌داران دیگری پیدا می‌شود که برای او وسایل تولید و برای کارگرانش وسایل معیشت تولید می‌کنند.

چنین به نظر می‌رسد که خواه ذخیره سازی، خودخواسته یا ناخواسته باشد، یعنی چه تولیدکنندهٔ کالا عمداً ذخیره‌ای نگاه دارد و چه کالاهایش از آن جهت ذخیره شوند که رویدادهای روند دوران خود در برابر فروش آنها ایستادگی نموده‌اند، هیچ‌کدام از این موارد نتوانند تغییری در نفس امر به وجود آورند. برای حل این مسئله سودمند است بدانیم چه چیز ذخیره‌سازی عمدی را از غیر عمدی متفاوت می‌سازد. تشکیل ناخواستهٔ ذخیره از وقفه‌ای در دوران سرچشمه می‌گیرد، یا به دیگر سخن همان وقفه‌ای است، که مستقل از آگاهی تولید کنندهٔ کالا به وجود می‌آید و در سر راه ارادهٔ وی قرار می‌گیرد. ولی چه چیز صفت ممیز ذخیره‌سازی ارادی است؟ چه بعداً و چه قبلاً فروشنده در جستجوی آن است که کالای خود را هرچه زودتر از سر خویش واکند. او پیوسته محصول را به مثابهٔ کالا برای فروش عرضه می‌کند. چنانچه وی محصول را از فروش خارج کند، در آن صورت این فرآورده فقط رکن ممکن[۱۱۴] ذخیرهٔ کالایی را تشکیل می‌دهد، ولی رکن واقع آن به شمار نمی‌رود. کالا به مثابهٔ کالا، اکنون مانند پیش، برای وی جز حامل ارزش مبادلهٔ خود چیز دیگری نیست و با این سمت به غیر از آنکه از راه و در پی دورافکندن صورت کالایی خود و پذیرش شکل پول عمل کند، چارهٔ دیگری ندارد.

ذخیرهٔ کالایی باید دارای حجم معینی باشد تا بتواند طی دورهٔ مفروضی در برابر میزان تقاضا کفایت کند. در این مورد گسترش دائمی دایرهٔ خریداران نیز منظور می‌شود. مثلاً برای آنکه نیازمندی یک روز برآورده شود، لازم است که بخشی از کالاهای موجود در بازار پیوسته به صورت کالا بماند، در حالی که بخش دیگر آن جریان پیدا

---

۱۱۴. در متن کتاب، اصطلاحات فلسفی (ممکن و واقع) به زبان یونانی بین هلالین قرار داده شده، ولی در این ترجمه به جهات فنی از نقل اصطلاحات یونانی مزبور صرفنظر شده است. ـ م

می‌کند و به پول مبدل می‌شود. بدیهی است آن بخشی که در حال جریان داشتن بخش دیگر، انبار می‌شود، پیوسته کاهش می‌یابد، هم‌چنانکه از حجم خود ذخیره نیز کاسته می‌شود، تا آنکه سرانجام تمام آن به فروش رود. پس در این مورد حبس کالا، به مثابه شرط ضروری فروش به حساب آمده است. علاوه بر این حجم مزبور باید بزرگتر از میزان متوسط فروش، یا حجم متوسط تقاضا باشد. در غیر این صورت تقاضای زایدزان متوسط نمی‌تواند ارضاء شود. از سوی دیگر ذخیره باید پیوسته تجدید شود، زیرا دائماً ته می‌کشد. این نوسازی ذخیره سرانجام فقط می‌تواند از تولید، از عرضه کالا، برخیزد و بس. اینکه آیا منشأ کالای مزبور از خارج است یا نه، به هیچ‌وجه تغییری در این امر نمی‌دهد. نوسازی ذخیره وابسته به مدت‌هایی است که کالاها برای تجدید تولید خود لازم دارند. در اثنای این مدت ذخیرهٔ کالایی باید مکفی باشد. اینکه ذخیرهٔ کالا در دست تولیدکننده اولیه نماند، بلکه از مخازن مختلفی عبور کند، از بازرگان عمده تا خرده فروش بگذرد، فقط نمود را تغییر می‌دهد نه خود بود را. اگر مسئله از لحاظ اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد دیده می‌شود که همواره جزئی از سرمایه، تا هنگامی که کالا هنوز وارد مصرف بارآور یا شخصی نشده است، به صورت ذخیرهٔ کالایی وجود دارد. تولیدکننده نیز خود می‌کوشد جنس انبار ویژه‌ای که با تقاضای متوسط تطبیق کند در اختیار داشته باشد تا مستقیماً به تولید وابسته نباشد و دایرهٔ مشتریان ثابتی را در پیرامون خویش تأمین نماید. برحسب دوره‌های تولید است که موعدهایی برای خرید ایجاد می‌شود و کالا طی مدت دراز یا کوتاهی به صورت ذخیره در می‌آید، تا آن هنگام که نمونه‌های جدیدی از همان جنس بتواند جانشین آن گردند. تنها از راه این ذخیره درآیی است که پیوستگی و ادامه کاری روند دوران، و در نتیجه از آن روند تجدید تولید، که روند دوران را نیز در بر دارد، تأمین می‌گردد.

باید به یاد داشت که W'-G' می‌تواند ولو اینکه هنوز W بازار را ترک نکرده است، برای تولیدکننده W معامله‌ای انجام یافته باشد. چنانچه خود تولیدکننده خواسته باشد که کالایش را در انبار نگاه دارد تا آن را به مصرف‌کنندهٔ نهایی بفروشد، در آن صورت مجبور است که سرمایهٔ مضاعفی را در جریان بگذارد، یکی به مثابه تولیدکنندهٔ کالا و دیگری مانند بازرگان. از لحاظ کالا به خودی خود ـ اعم از آنکه مانند کالای منفردی تلقی شود و یا همچون جزیی از سرمایهٔ اجتماعی به حساب آید ـ مسئلهٔ اینکه هزینه‌های ذخیره درآیی به گردن تولیدکننده‌اش می‌افتد یا به یک رده از سوداگرانی، از الف

تا ی[۱۱۵] تحمیل می‌شود، هیچ فرقی نمی‌کند.

نظر به اینکه ذخیرهٔ کالایی جز شکل کالایی ذخیره چیز دیگری نیست، و ذخیره ولو اینکه شکل کالایی نمی‌داشت در سطح معینی از تولید اجتماعی، چه به صورت ذخیرهٔ مولد (تولید ـ مایهٔ نهفته) و چه مانند مصرف ـ مایه (اندوختهٔ وسایل مصرف) به وجود می‌آمد، بنابراین هزینه‌هایی هم که نگاهداری ذخیره، یعنی مخارج ذخیره سازی، ایجاب می‌کند ـ یا به دیگر سخن کار متبلور یا زنده‌ای که به خاطر آن صرف می‌شود ـ جز هزینه‌های انتقال یافته خواه برای نگاهداری تولید ـ مایهٔ اجتماعی و خواه برای حفاظت مصرف ـ مایهٔ اجتماعی، چیز دیگری نیستند. ترقی ارزش کالا که به سبب این هزینه‌ها به وجود می‌آید، مخارج مزبور را فقط برحسب سهم، میان کالاهای مختلف سرشکن می‌کند، زیرا این هزینه‌ها بنا به اختلافی که در انواع کالاها وجود دارد مختلف هستند. هزینه‌های ذخیره‌سازی با اینکه یکی از شرایط وجودی ثروت اجتماعی هستند، همواره به صورت اقلامی که از آن کسر می‌شوند باقی می‌مانند.

تنها تا آنجا ذخیرهٔ کالایی عادی است که خود شرط گردش کالایی و شکلی است که ضرورتاً از دوران کالایی ناشی می‌شود، و لذا فقط تا آنجا که این رکود صوری، شکلی از خود جریان است ذخیرهٔ کالایی صورت عادی دارد ـ عیناً هم‌چنانکه ذخیرهٔ پولی شرط گردش پول به شمار می‌رود. ولی به عکس، به مجرد اینکه کالاهای متوقف در مخازن دورانی در برابر موج بعدی تولید جا تهی نمی‌کنند و لذا مخازن بیش از حد آکنده می‌شوند، آن‌گاه در نتیجهٔ توقف دوران، ذخیرهٔ کالایی وسعت می‌یابد، کاملاً آنچنان که در اثر توقف گردش پول، گنج اندوخته‌ها نمو می‌کنند. این توقف، چه در انبارهای سرمایه‌دار صنعتی روی دهد و چه در انبارهای بازرگانان، در اصل مطلب فرقی نمی‌کند. از این پس ذخیرهٔ کالایی دیگر شرط فروش بی‌انقطاع نیست، بلکه نتیجهٔ فروش نرفتن کالاست. مخارج همان که بود باقی می‌ماند ولی نظر به اینکه اکنون صرفاً از شکل، یعنی از ضرورت تبدیل کالا به پول و از دشواری این دگرسانی سرچشمه می‌گیرد، دیگر در ارزش کالا وارد نمی‌شود، بلکه موجب کسر شدن از آن و زیان‌هایی در سامان‌یابی ارزش می‌گردند. از آنجا که شکل عادی و غیرعادی ذخیره در ظاهر با یکدیگر تفاوت ندارند و هر دو توقف در دوران هستند، امکان مشتبه گشتن پدیده‌ها به وجود می‌آید و

---

۱۱۵. در متن از A تا Z. ـ م

بیشتر آن‌گاه خود عامل تولید را می‌فریبد که به مثابهٔ تولیدکننده روند دوران سرمایه‌اش می‌تواند جریان یابد، در حالی که روند دوران کالاهای وی که به بازرگانان منتقل شده، متوقف گشته است.[۱۱۶] چنانچه حجم تولید و مصرف تورم یابد، در صورتی که شرایط دیگر یکسان باقیمانده باشند، ذخیرهٔ کالایی نیز متورم می‌گردد. ذخیرهٔ مزبور با همان سرعت نو می‌شود و جذب می‌گردد ولی حجمش بزرگتر است. بنابراین تورم حجم ذخیرهٔ کالایی که ناشی از وقفه در دوران است می‌تواند اشتباهاً به عنوان نشانهٔ گسترش روند تجدید تولید تلقی گردد، به ویژه هنگامی که با توسعهٔ نظام اعتباری، امکان مشتبه گشتن حرکت واقعی به وجود می‌آید.

هزینه‌های ناشی از ذخیره‌سازی عبارتند از: ۱ـ کاهش کمّی حجم جنس (افت) (مثلاً در مورد آرد). ۲ـ فساد کیفی، ۳ـ کار تجسم یافته و زنده‌ای که نگاهداری ذخیره ایجاب می‌کند.

III. مخارج حمل و نقل

لازم نیست در اینجا وارد جزئیات هزینه‌های دورانی مثلاً از قبیل بسته‌بندی، جورسازی و غیره شویم. قانون عام این است: کلیهٔ هزینه‌های دورانی که فقط از تغییر شکل کالاها ناشی می‌شوند هیچ ارزشی به کالاهای مزبور نمی‌افزایند. اینها فقط مخارجی برای سامان دهی به ارزش یا به منظور منتقل ساختن آن از شکلی به شکل دیگر هستند. سرمایه‌ای که در این هزینه‌ها به کار می‌رود (با اشتمال کار تحت فرمان آن) در زمرهٔ برج‌های تولید سرمایه‌داری به شمار می‌آیند. این قبیل هزینه‌ها باید به حساب اضافه محصول جبران گردند و برای مجموع طبقهٔ سرمایه‌دار قلمی است که از اضافه ارزش یا اضافه محصول کسر می‌شود و آنچنان است که برای یک نفر کارگر وقت مورد نیاز جهت خریداری وسایل زندگی خویش زمان از دست رفته‌ای است. ولی هزینه‌های حمل و نقل آنچنان نقش با اهمیتی ایفا می‌کنند که نمی‌توان، ولو به اختصار هم باشد، در اینجا به بررسی آنها نپرداخت.

---

۱۱۶. خواننده توجه دارد که سرمایه‌دار تولیدکننده پس از آنکه کالاهای خود را به بازرگانان منتقل نمود و پول آن را دریافت داشت می‌تواند کالاهای لازم برای تجدید تولید را از بازار بخرد و روند تولید را در حالی از سر گیرد که کالاهای منتقل شده‌اش در دست بازرگان مانده است و فروش نمی‌رود. به همین سبب برای وی چنین اشتباهی رخ می‌دهد که گویا وضع عادی حکمفرماست و تغییری رخ نداده است (توضیح از مترجم)

در درون پیمایی سرمایه و تغییرات کالاها، که خود بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، مبادلهٔ مواد کار اجتماعی انجام می‌گیرد. این تبادل مواد ممکن است تغییر محل محصولات، انتقال واقعی آنها را از جایی به جای دیگر ایجاب نماید. ولی دوران کالاها می‌تواند بدون حرکت جسمانی وقوع یابد و حمل و نقل محصولات ممکن است انجام شود بدون آنکه دوران کالایی یا حتی مبادلهٔ مستقیم فرآورده‌ها در کار باشد. خانه‌ای که A به B می‌فروشد، به مثابهٔ کالا گردش می‌کند ولی خود به گردش نمی‌رود. ارزش کالاهای منقولی نظیر پنبه یا آهن خام ممکن است مدت درازی با هم در جنس انباری بمانند و در عین حال ده‌ها روند دورانی را از سر بگذرانند، خریده شوند و از نو به وسیلهٔ محتکرین بازفروش گردند.[117] آنچه در این مورد واقعاً حرکت می‌کند عبارت از سند مالکیت شیء است نه خود شیء. از سوی دیگر مثلاً در دولت اینکاها[118] صنعت حمل و نقل نقش بزرگی ایفا می‌نمود با آنکه محصول اجتماعی نه به عنوان کالا دوران داشت و نه به وسیلهٔ معاوضهٔ جنس به جنس تقسیم می‌گردید.

پس اگر صنعت حمل و نقل در چهارچوب تولید سرمایه‌داری مانند یکی از موجبات هزینه‌های دوران نمودار می‌شود، نفس امر، در نتیجهٔ این صورت پدیده‌ای ویژه، تغییری نمی‌کند.

حجم فرآورده‌ها در نتیجهٔ انتقال‌شان زیادتر نمی‌شود. حتی برخی از تغییرات که گاه در اثر حمل و نقل در خواص طبیعی آنها بروز می‌کند، به استثنای پاره‌ای موارد، نه تنها هدف سودمند آگاهانه‌ای نیست بلکه خود آفت گزیرناپذیری است. ولی ارزش مصرف اشیاء تنها در مصرف آنها تحقق می‌پذیرد، و ممکن است مصرف مزبور تغییر مکان آنها را ضرور سازد و لذا روند اضافی تولید صنعت حمل ونقل را ایجاب نماید. بنابراین آن سرمایهٔ بارآوری که در چنین موردی به‌کار می‌افتد بر فرآورده‌های جا به جا شده ارزش می‌افزاید، که سهمی از آن بابت انتقال ارزش وسایل حمل و نقل است و قسمتی از لحاظ ارزشی است که در نتیجهٔ کار حمل و نقل ضمیمه می‌شود. این ارزش افزودهٔ اخیر، مانند کلیهٔ موارد در تولید سرمایه‌داری، به بخش‌های جبران دستمزد و اضافه ارزش تحلیل می‌گردد.

در درون هر روند تولید، تغییر مکان محمول کار و همچنین وسایل کار و نیروی

---

۱۱۷. این همان چیزی است که استورش (Storch)، Circulation factice (دوران مجازی) می‌خواند.

118. Inkas Incas -م.

کاری که برای انجام این منظور لازم است نقش بزرگی ایفا می‌کند. مثلاً چنین است در مورد پنبه‌ای که از بخش حلاجی به کارگاه ریسندگی منتقل می‌گردد و ذغالی که از معدن به بالا کشیده می‌شود. انتقال محصول آماده، به مثابهٔ کالای آماده از یک تولیدگاه مستقل به محل تولید دیگری که مکاناً از آن فاصله دارد، نیز نمودار همین پدیده است، منتها در مقیاس بزرگتر. در پی انتقال محصولات، از یک تولیدگاه به محل تولید دیگر، بازهم گذار محصولات آماده از محیط تولید به محیط مصرف پیش می‌آید. فقط آن‌گاه که فرآورده این حرکت را به انجام رساند برای مصرف آماده است.

هم‌چنانکه سابقاً باز نموده‌ایم، قانون عام تولید کالایی عبارت از این است که بارآوری کار و ارزش‌آفرینی آن در رابطهٔ عکس یکدیگر قرار دارند. این قانون در مورد صنعت حمل و نقل نیز مانند موارد دیگر صادق است. هر قدر حجم کار مرده یا زنده‌ای که برای حمل و نقل کالا به مسافت معینی ضروری است، کمتر باشد بارآوری کار بیشتر است و بالعکس.[۱۱۹]

مقدار ارزش مطلقی که حمل و نقل به کالاها می‌افزاید، به شرط آنکه اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند با نیروی بارآور صنعت حمل و نقل نسبت معکوس دارد و با مسافتی که باید پیموده شود در نسبت مستقیم قرار می‌گیرد.

سهم نسبی ارزشی که هزینه‌های باربری، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، به بهای کالا می‌افزایند با حجم کالا و وزن آن نسبت مستقیم دارد. با وجود این اوضاع و

---

۱۱۹. ریکاردو به قول «سه» (say) استناد می‌جوید که وی گران شدن محصول یا بالا رفتن ارزش آن را به وسیلهٔ مخارج حمل و نقل از محاسن بازرگانی می‌شمرد. سه می‌گوید: «بازرگانی به ما امکان می‌دهد کالایی را از جایی که هست به دست آوریم و آن را به محل دیگری که مصرف می‌شود حمل کنیم. بنابراین تجارت این وسیله را به دست ما می‌دهد که برحسب تمام تفاوت موجود میان قیمت کالا در محل‌های مختلف، به ارزش کالا بیفزاییم». ریکاردو در این مورد متذکر می‌شود: «بسیار خوب، ولی این ارزش افزوده چگونه به کالا داده می‌شود؟ به این طریق که ابتدا مخارج حمل و نقل به هزینه‌های تولید افزوده می‌شود و سهم سودی که بازرگان نسبت به سرمایهٔ پیش‌ریخته به دست می‌آورد به آن ضمیمه می‌گردد. کالا تنها بنا به همان جهاتی پر ارزش‌تر می‌شود که دیگر کالاها می‌توانند ارزشمندتر گردند، یعنی از آن جهت که پیش از خریداریشان به وسیلهٔ مصرف کننده، کار بیشتری در تولید و حمل و نقل آنها مورد استفاده قرار گرفته است. شایسته نیست چنین امری را به عنوان یکی از محاسن بازرگانی به شمار آوریم».

"Ricardo, principles of pol. Econ.", 3 rd, ed., London 1821, p. 309, 310.

احوال تغییر آور بسیار است. مثلاً برحسب آنکه جنسی شکستنی، فسادپذیر و قابل انفجار باشد، حمل و نقل آن مستلزم احتیاط‌های کمابیش زیادتر و لذا صرف کار و وسایل کار کم و بیش بیشتری است. در این مورد صاحبان راه‌آهن بیش از نبات‌شناسان و حیوان شناسان برای نوع آفرینی‌های شگفت‌انگیز نبوغ به خرج می‌دهند. نمونه‌وار می‌توان گفت که طبقه‌بندی کالاها در راه‌آهن‌های انگلستان چندین جلد کتاب را پر می‌کند و اصل عمومی آن بر پایهٔ این گرایش قرار دارد که برای خواص طبیعی گوناگون خواسته‌ها، انواع عیوب باربری پیدا کند و آنها را به صورت بهانه‌هایی برای کسب پول مبدل سازد.

«شیشه که سابقاً هر عدل (بسته صندوقی با ابعاد معین) ۱۱/۱ لیرهٔ استرلینگ ارزش داشت اکنون، در نتیجهٔ پیشرفت‌های صنعتی و حذف مالیات‌های شیشه، فقط ۲ لیرهٔ استرلینگ می‌ارزد، ولی هزینه‌های باربری در همان سطح بالای گذشته مانده‌اند و در مورد باربری از راه کانال‌ها باز هم بیشتر هستند. سابقاً شیشه و اقلام شیشه‌ای که برای سرب کاری حمل می‌شد، در فاصلهٔ ۵۰ میل از بیرمنگام، هر تن ده شیلینگ خرج باربری برمی‌داشت. اکنون بهای باربری تحت بهانهٔ خطرشکنندگی جنس، سه برابر ترقی کرده است. ولی آن‌گاه که واقعاً شکستگی بروز می‌کند آنکه نمی‌پردازد همانا ادارهٔ راه‌آهن است.»[۱۲۰]

به علاوه همین امر که سهم نسبی ارزشی که از بابت هزینه‌های باربری به جنس افزوده می‌شود با ارزش خود جنس نسبت معکوس دارد، برای صاحبان راه‌آهن دلیل ویژه‌ای است برای آنکه هر جنس را به نسبت مستقیم ارزش‌اش مالیات‌بندی کنند. شکایات صاحبان صنایع و بازرگانان درباره این موضوع، در هر صفحه‌ای از شهادات مندرج در گزارش پیش‌گفته، منعکس است.

شیوهٔ تولید سرمایه‌داری با گسترش وسایل حمل و نقل و ارتباطات و همچنین به وسیلهٔ گردآیی باربری - یعنی بزرگ کردن مقیاس آن - هزینهٔ باربری را در مورد هر کالا به طور جداگانه پایین می‌آورد. شیوهٔ تولید مزبور، بخش کار اجتماعی تجسم یافته یا زنده‌ای را که صرف حمل و نقل کالاها می‌شود از دو راه افزایش می‌دهد: نخست با تبدیل اکثریت بزرگی از محصولات به صورت کالا و سپس با قرار دادن بازارهای دور به

---

120. "Royal Commission on Railways", p. 31. Nr 630.

جای بازار محلی.

به گردش درآیی کالاها، یعنی حرکت واقعی آنها در مکان، از راه حمل و نقل کالایی حل و فصل می‌شود. صنعت حمل و نقل، از سویی رشتهٔ مستقلی از تولید را تشکیل می‌دهد و لذا محیط ویژه‌ای برای سرمایه‌گذاری بارآور است، از سوی دیگر از آن جهت ممتاز است که به مثابه ادامه دهندهٔ روند تولید جلوه می‌کند که در درون روند دوران و برای روند دوران است.

پایان بخش نخست

بخش دوم ـ واگرد سرمایه

فصل هفتم: مدت واگرد - تعداد واگرد

چنانکه دیده شد، زمان تام دورپیمایی سرمایهٔ داده‌ای، مساوی است با حاصل جمع مدت دوران و مدت تولید آن. این عبارت از بخش زمانی است، که از لحظهٔ اولیه سرمایه در شکل معین، تا برگشت ارزش ـ سرمایهٔ روند پو به همان شکل، امتداد پیدا می‌کند.

هدف تعیین‌کننده تولید سرمایه‌داری همواره عبارت از بارور ساختن ارزش سرمایهٔ اولیه است، اعم از اینکه ارزش مزبور در شکل مستقل خویش، یعنی به صورت پول، پیش‌ریز شده باشد یا به شکل کالا، به نحوی که شکل ارزشی آن در قیمت کالاهای پیش‌ریخته فقط ذهناً دارای استقلال باشد. در هر دو حالت، این ارزش ـ سرمایه، طی دورپیمایی خود، از اشکال وجودی مختلفی می‌گذرد. عینیت داشتن ارزش ـ سرمایهٔ مزبور با نفس خود، به وسیلهٔ دفاتر سرمایه‌دار یا به شکل شمار پول تشخیص می‌گردد.

اعم از اینکه ما شکل G...G یا شکل P...P را برداریم، هر دو شکل متضمن این هستند که اولاً ارزش پیش‌ریخته به مثابه ارزش ـ سرمایه عمل کرده و بارور گشته است و ثانیاً پس از طی روند خود دوباره به همان شکلی برگشته است که با آن روند را آغاز کرده بود. بارور گشتن ارزش پیش‌ریختهٔ G و همچنین بازگشت سرمایه به همین شکل (شکل پولی)، به نحو چشمگیری در G...G' آشکار است. ولی عین همین امر در شکل دوم روی می‌دهد. زیرا نقطهٔ عزیمت P عبارت از حضور عناصر تولیدی، یعنی کالاهایی به ارزش معین است. شکل مزبور متضمن بارور گشتن ارزش است (W' و G') و بازگشت آن را به صورت ابتدایی در بر دارد، زیرا ارزش پیش‌ریخته، در Pی دوم باز شکل عناصر تولیدی را می‌یابد که ابتدا بدان صورت پیش‌ریز شده بود.

سابقاً دیده‌ایم که «اگر تولید، شکل سرمایه‌داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همان‌طور که در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری روند کار فقط وسیله‌ای برای ارزش‌افزایی به نظر می‌رسد، به همان قسم تجدید تولید نیز همچون

وسیله‌ای مشخص می‌شود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش‌ریخته به مثابه سرمایه است، یعنی همچون ارزشی است که خود افزاست.

(کتاب اول، صفحه ۲۱، صفحهٔ ۵۸۸)[۱۲۱]

اشکال سه گانه یعنی ۱) G...G' ۲) P...P و ۳) W'...W'، با جهات زیرین از یکدیگر تمیز داده می‌شوند: شکل دوم (P...P) نمایشگر نوگشتن روند و روند تجدید تولید بالواقع است، در صورتی که شکل یکم فقط امکان وقوع آن را نشان می‌دهد. ولی هر دوی آنها از این جهت با شکل سوم تفاوت دارند که ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته ـ خواه به صورت نقدی باشد و خواه در سیمای عناصر تولیدی تجلی نماید ـ نقطهٔ عزیمت آن دو را تشکیل می‌دهد و لذا نقطهٔ بازگشت آنها نیز هست. در G...G' بازگشت به صورت G' مشخص می‌شود که G+g= است. چنانچه روند به همان مقیاس گذشته تجدید شود، آن‌گاه G از نو نقطه عزیمت را تشکیل می‌دهد و g در آن وارد نمی‌شود، لیکن فقط نشان دهندهٔ آن است که G به مثابه سرمایه، بارور گردیده و لذا اضافه ارزشی به وجود آورده، ولی اضافه ارزش مزبور از آن جدا گردیده است. همچنین در شکل P...P ارزش ـ سرمایهٔ اولیه در قالب عناصر تولید، نقطهٔ عزیمت را تشکیل می‌دهد. این شکل متضمن بارور گشتن ارزش ـ سرمایه است. هرگاه تجدید تولید ساده روی دهد، آن‌گاه همان ارزش ـ سرمایه، باز روندش را در شکل P از سر می‌گیرد. چنانچه انباشت وقوع یافته باشد، در آن صورت P' (که از لحاظ مقدار ارزشی =W'=G' است)، همچون ارزش ـ سرمایهٔ افزایش یافته است که این بار روند را می‌گشاید. ولی با اینکه اکنون ارزش ـ سرمایه با مقدار بزرگتر از سابق به کار افتاده است، روند همچنان در شکل پیشین از نو با ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته شروع می‌شود. بالعکس در شکل سوم، ارزش ـ سرمایه روند را به مثابه ارزش پیش‌ریخته آغاز می‌کند، بلکه مانند ارزش ـ سرمایه‌ای که دیگر بارور گردیده است، همچون ثروت کلی که به صورت کالا وجود دارد و ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته فقط جزیی از آن را تشکیل می‌دهد، وارد میدان می‌شود. شکل اخیر برای بخش سوم کتاب، که در آن حرکت تک سرمایه‌ها در پیوند با حرکت مجموع سرمایهٔ اجتماعی مطرح خواهدشد، واجد اهمیت است. اما شکل مزبور به عکس برای واگرد سرمایه، که همواره با پیش‌ریز ارزش ـ سرمایه خواه به صورت پول یا در قالب

۱۲۱. به صفحهٔ ۵۱۵ جلد اول «سرمایه» ترجمه فارسی، سال ۱۳۸۵، مراجعه شود. ـ م

کالا آغاز می‌شود و مستلزم آن است که همواره سرمایهٔ‌گردشی باز در شکل پیش‌ریختهٔ پیشین بر گردد، مورد استفاده ندارد. آن‌گاه که به طور عمده تأثیر واگرد سرمایه در تشکیل اضافه ارزش مورد نظر قرار می‌گیرد، باید از میان دورپیمایی‌های یکم و دوم، توجّه به شکل اول معطوف گردد و هرگاه تأثیر واگرد در محصول‌آفرینی مطرح باشد باید شکل دوم را در برابر چشم داشت.

نظر به اینکه اقتصادیون اشکال مختلفهٔ دورپیمایی‌ها را به خوبی تشخیص نداده‌اند، این اشکال را در رابطهٔ با واگرد سرمایه نیز جداگانه بررسی نکرده‌اند. معمولاً شکل G...G' مورد توجّه قرار می‌گیرد، زیرا این شکل تک سرمایه‌دار را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به درد محاسبات او حتی هنگامی هم می‌خورد که پول فقط به صورت شمار پول نقطهٔ عزیمت را تشکیل می‌دهد. برخی دیگر پایهٔ تحقیق را بر مبنای سرمایه‌گذاری در شکل عناصر تولیدی قرار می‌دهند و آن را تا برگشتش تعقیب می‌کنند، ولی بدون آنکه دربارهٔ شکل این بازگشت، خواه به صورت کالا و خواه به صورت پول، هرگز سخنی به میان آورند. مثلاً:

«دور اقتصادی... یعنی تمام پویندگی تولید، از زمانی که سرمایه به‌کار می‌افتد تا هنگامی که برگشت آن انجام می‌گردد. در کشاورزی فصل بذرافشانی آغاز و درو، انجام آن به شمار می‌رود».[۱۲۲]

کسانی دیگر با W (شکل سوم) شروع می‌کنند:

«جهان مناسبات تولیدی را می‌توان به صورتی دید که در درون دایره‌ای می‌چرخد و ما میل داریم آن را دور اقتصادی بنامیم. جهان مزبور، آن‌گاه که کسب و کار، پس از انجام معاملات پیاپی خود، از نو به نقطه‌ای که از آنجا عزیمت نموده بازگشت، یک دور کامل را طی نموده است. می‌توان آغاز را از نقطه‌ای شمرد که سرمایهٔ سرمایه‌دار، به وسیلهٔ دریافت‌های صندوق، دوباره به سوی او بازگشته است. این نقطه‌ای است که وی از نو به استخدام کارگران خویش و به تقسیم معاش میان آنان می‌پردازد یا به دیگر سخن نیرویی به صورت دستمزد در اختیار آنها قرار می‌دهد تا معاش خویش را تأمین نمایند، از آنان جنس آماده‌ای که وی سازندهٔ آن است به دست می‌آورد، این اقلام را به بازار

---

122. S.P. Newman, "Element of pol. Econ." Andower and NewYork, p 81.

می‌برد تا با فروش کالای خود و با دریافت مبلغ فروش، از نو تمام سرمایه‌گذاری خویش را در مدت مورد نظر به دست آورده و در آنجا به دور این سلسله حرکات پایان بخشد.»[۱۲۳]

به محض اینکه تمام ارزش ـ سرمایه‌ای که یک سرمایه‌دار منفرد در رشتهٔ دلخواهی گذارده است، دورپیمایی حرکت خود را طی نمود، از نو به شکل آغاز خود در می‌آید و می‌تواند همان روند را از سر گیرد. برای آنکه ارزش، به مثابه ارزش ـ سرمایه، جاودان و بارور گردد تکرار روند برای آن ضرور است. دورپیمایی منفرد فقط بخشی از زندگی سرمایه است که پیوسته تکرار می‌شود و لذا یک هنگام از آن را تشکیل می‌دهد. در انتهای هنگام G...G'، سرمایه باز به صورت پول ـ سرمایه در می‌آید، تا از نو سلسلهٔ تغییر شکل‌هایی را که با روند تولید و بارور شدنش ملازمه دارند از سر بگذرانند. در پایان، هنگام P...P سرمایه از نو شکل عناصر تولیدی را دارا می‌شود که شرط دورپیمایی مجدد آن را تشکیل می‌دهند. دورپیمایی سرمایه، نه به مثابهٔ حرکتی مجزا، بلکه همچون روندی ادواری، واگرد سرمایه نامیده می‌شود. طول این واگرد به وسیلهٔ حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران سرمایه به دست می‌آید. این حاصل جمع زمانی، مدت واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد. بنابراین مدت مزبور، اندازهٔ فاصله‌ای را که میان یک هنگام دورپیمایی برای تمام ارزش ـ سرمایه با هنگام متعاقب آن وجود دارد به دست می‌دهد، و بدینسان هنگامی بودن در روند زیست سرمایه، و یا به دیگر سخن زمان از سرگیری، تکرار روند ارزش‌افزایی و روند تولید همان ارزش ـ سرمایه را اندازه می‌گیرد.

صرفنظر از ماجراهای ویژه‌ای که در مورد یک تک سرمایه می‌تواند موجب طولانی شدن یا کوتاه گردیدن زمان واگرد شود، زمان واگرد سرمایه‌ها برحسب عرصه‌های مختلف به کار افتادن‌شان متفاوت است.

هم‌چنانکه روزانهٔ کار، واحد طبیعی مقیاس برای کاربرد نیروی کار است، همچنین سال، واحد سنجش طبیعی برای واگردهای سرمایهٔ روند پویاست. پایهٔ طبیعی این واحد سنجش در این امر قرار دارد که مهمترین محصولات زمین در منطقهٔ معتدل، که زادگاه تولید سرمایه‌داری است، محصولات سالانه هستند.

هرگاه ما سال را به مثابه واحد سنجش زمان واگرد، U بخوانیم و u را علامت زمان

---

123. Th. Chalmers, "On Pol.Econ.", 2nd ed. Glasgow 1832, p.85.

واگرد سرمایهٔ معین و n را نشانهٔ تعداد واگردهای آن سرمایه قرار دهیم، آن‌گاه چنین خواهیم داشت:

$n=\frac{U}{u}$. مثلاً اگر زمان واگرد u به سه ماه بالغ شود، در آن صورت $n=\frac{12}{3}=4$ خواهد بود. سرمایه سالانه چهار واگرد انجام می‌دهد یا به دیگر سخن چهار بار می‌گردد. چنانچه u = ۱۸ ماه باشد، آن‌گاه $n=\frac{12}{18}=\frac{2}{3}$ می‌شود یا به عبارت دیگر سرمایه در مدت یک سال فقط $\frac{2}{3}$ زمان واگرد خود را طی می‌کند. هرگاه زمان واگردش چندین سال به طول انجامد، آن‌گاه زمان واگرد بر حسب چند برابر یک سال حساب می‌شود.

برای سرمایه‌دار، زمان واگرد سرمایه‌اش عبارت از زمانی است که وی در اثنای آن باید سرمایه‌اش را پیش‌پرداخت نماید تا آن را بارور ساخته و در قالب نخستینش بازستاند.

پیش از آنکه تأثیر واگرد را در مورد روند تولید و روند باروری، نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم لازم است که به دو شکل تازه توجّه کنیم، که برای سرمایه از روند دوران ناشی می‌شود و روی شکل واگرد آن تأثیر می‌گذارد.

فصل هشتم: سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان

I. تفاوت‌های صوری

در کتاب اول، فصل ششم دیدیم که جزیی از سرمایهٔ ثابت، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد می‌شود، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد، حفظ می‌کند. بنابراین جزء مزبور، طی دورهٔ کوتاه یا درازی، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام می‌دهد. چنین است مثلاً در مورد ابنیهٔ کارگاه‌ها، ماشین آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه ما تحت عنوان وسایل کار یک‌کاسه می‌کنیم. این جزء از سرمایهٔ ثابت، به نسبتی که با از دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله گم می‌کند، به محصول ارزش منتقل می‌نماید. این ارزش‌دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسایل تولید به فرآورده‌ای که خود در پیدایش آن سهیم هستند، از راه یک محاسبهٔ میانگین تعیین می‌گردد، یعنی از روی مدت متوسط خدمت آن، از لحظه‌ای که وسیلهٔ تولید در روند تولید وارد می‌گردد تا هنگامی که به کلی غیرقابل استفاده می‌شود و ضروری است که نمونه‌ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود، اندازه گیری می‌شود.

پس صفت ممیزهٔ این جزء از سرمایهٔ ثابت، یعنی وسایل کار به معنای خاص، به قرار زیر است:

یک جزء از سرمایه به شکل سرمایهٔ ثابت، یعنی به صورت وسایل تولیدی پیش‌پرداخته که از این پس مانند عوامل روند کار عمل می‌کند، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سیمای مستقل مصرفی این وسایل، آنچنان که به هنگام ورود در روند دارا بودند، باقی بماند. فرآورده‌ای آماده، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فرآورده تبدیل گردیده‌اند، از روند تولید بیرون رانده می‌شوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند. ولی به عکس وسایل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آن را ترک نمی‌کنند. وظیفه‌ای که به عهده دارند آنها را در محیط مزبور میخکوب می‌کند. جزیی از ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته در این شکل که ملزوم

وظیفهٔ وسایل کار در روند است، تثبیت می‌شود. با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسایل کار، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل می‌گردد و قسمت دیگر همچنان در وسایل کار و لذا در روند تولید استوار باقی می‌ماند. از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته می‌شود تا آنجاکه وسیلهٔ کار غیرقابل مصرف شده و لذا ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان تودهٔ محصولاتی که از یک سلسله روندهای پیوسته مکرر کار بیرون آمده‌اند، تقسیم کرده باشد. ولی تا هنگامی که این بخش از سرمایه به مثابه وسیلهٔ کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونهٔ دیگری از همین نوع جانشین آن گردد، همواره مقداری از ارزش سرمایهٔ ثابت در آن پابرجا می‌ماند، در حالی که بخش دیگر، از ارزشی که ابتدا در آن تثبیت گردیده به محصول منتقل می‌شود و بنابراین مانند جزیی ازترکیب ذخیرهٔ کالایی در گردش قرار می‌گیرد. هر اندازه که عمر وسیلهٔ کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است، ارزش ـ سرمایهٔ ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار می‌نماید. ولی درجهٔ پایداری تمام آن هر چه باشد، نسبت ارزش دهی آن همواره با دورهٔ تام خدمتش رابطهٔ معکوس دارد. هرگاه از دو ماشینی که ارزش برابر دارند یکی در مدت پنج سال فرسوده شود و دیگری در ده سال، آن‌گاه ماشین اولی در مدت زمان واحد دو برابر ماشین دومی ارزش منتقل می‌کند.

این جزء از ارزش ـ سرمایه که در وسایل کار استوار گردیده است به خوبی هر یک از اجزاء دیگر دوران می‌کند. ما به طور کلی دیدیم که تمام ارزش ـ سرمایه در دوران دائمی قرار دارد و لذا در این معنی هر سرمایه‌ای سرمایهٔ گردان است. ولی گردش این جزء سرمایه‌ای که ما اکنون بررسی می‌کنیم دارای جنبهٔ ویژه‌ای است. اولاً جزء مزبور به صورت مصرفی خود دوران نمی‌کند، بلکه فقط ارزش آن است که دوران دارد، آن هم در واقع به طور تدریجی و تکه تکه، و به مرور انتقال ارزش آن به فرآورده‌ای چون کالا دوران می‌کند. در اثنای تمام مدت انجام وظیفه‌اش همواره جزیی از ارزش آن در خودش استوار می‌ماند و مستقلاً در برابر کالایی قرار می‌گیرد که خود به تولید آن کمک می‌رساند. با چنین ویژگی‌ای است که این جزء از سرمایهٔ ثابت شکل سرمایه‌ای استوار پیدا می‌کند. بالعکس همهٔ اجزاء مادّی دیگر سرمایه‌ای که در روند تولید پیش‌ریز شده، در مقابل آن سرمایهٔ گردان یا سرمایهٔ روان به شمار می‌روند.

برخی از وسایل تولید عیناً در محصول وارد نمی‌شوند. از آن جمله‌اند مواد کمکی که در اثنای عمل وسایل کار به وسیلهٔ خود آن وسایل مصرف می‌شوند چون ذغالی که

ماشین بخار فرو می‌کشد، و یا آنهایی که فقط باعث پیشرفت کار هستند مانند روشنایی و غیره. تنها ارزش آنهاست که جزیی از ارزش محصول را تشکیل می‌دهد. محصول، ارزش آنها را در دوران ویژهٔ خود به گردش در می‌آورد. از این جهت آنها با سرمایهٔ استوار مشترک هستند. ولی در هر روند کاری که آنها وارد می‌شوند تماماً به مصرف می‌رسند و لذا لازم است که در هر روند جدید کار همهٔ آنها به وسیلهٔ نمونه‌های دیگری از همان نوع تجدید گردند. آنها سیمای مستقل مصرفی خود را در اثنای کار حفظ نمی‌کنند، بنابراین ضمن کاربرد آنها هیچ جزیی از ارزش ـ سرمایه به صورت مصرفی گذشتهٔ آنها باقی نمی‌ماند و در شکل طبیعی آنها تثبیت نمی‌گردد. این واقعیت که جزء مواد کمکی مزبور جسماً وارد محصول نمی‌شود، بلکه فقط برحسب ارزش خود مانند جزء ارزشی، در ارزش محصول داخل می‌گردد، و نیز این امر که با واقعیت پیشین ارتباط دارد و لازم است که وظیفهٔ مواد مزبور صرفاً در محیط تولید استقرار یافته، اقتصادیونی مانند رمزی[۱۲۴] را اشتباهاً بر آن داشته است که (در عین مشتبه داشتن سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ ثابت) مقولهٔ سرمایهٔ استوار را بر این جزء اطلاق نمایند.

جزیی از وسایل تولید که جسماً وارد محصول می‌شود، از قبیل مواد خام و غیره، از این راه به شکل‌هایی در می‌آید که از آن پس می‌تواند به مثابهٔ وسیلهٔ تمتع در مصرف انفرادی وارد گردد. وسایل کار به معنای اخص، حاملین مادّی سرمایهٔ استوار، فقط به صورت بارآور مصرف می‌شوند و نمی‌توانند در مصرف انفرادی وارد گردند، زیرا آنها در محصول یا ارزش مصرفی که خود به ایجاد آن کمک می‌کنند داخل نمی‌شوند و بالعکس در برابر محصول، سیمای مستقل خود را تا لحظهٔ فرسودگی کامل حفظ می‌کنند. وسایل حمل و نقل در این مورد استثنایی به شمار می‌روند. نتیجهٔ سودمندی که وسایل مزبور طی انجام وظیفهٔ بارآور خود، و لذا در حین حضور در محیط تولید به صورت فردی مسافر (در اینجا مسافر قیمت استفاده را، همان‌طور که در مورد وسایل مصرفی دیگر عمل می‌کند) می‌پردازد. سابقاً دیدیم که مثلاً در مورد صنعت شیمیایی، مواد خام و مواد کمکی در یکدیگر تداخل دارند. چنین است در مورد وسایل کار، مواد کمکی و مواد خام. مثلاً در کشاورزی قسمتی از موادی که برای بهسازی زمین به کار می‌رود مانند عامل محصول آفرین در فرآوردهٔ نباتی وارد می‌گردد. از سوی دیگر تأثیر

---

۱۲۴. Ramsayr 'Sir George - دربارهٔ این اقتصاددان انگلیسی که یکی از آخرین نمایندگان اقتصاد کلاسیک بورژوایی است به زیرنویس صفحهٔ ۱۷۸ جلد اول سرمایه ترجمه فارسی مراجعه شود. - م

این مواد به مدت درازی، مثلاً ۴-۵ سال، تقسیم می‌شود. بنابراین جزیی از آنها جسماً وارد محصول می‌گردد و لذا در عین حال ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند در حالی که جزء دیگری از آن نیز به شکل مصرفی گذشته ارزش را تثبیت می‌کند. این جزء به مثابه وسیلهٔ تولید دوام پیدا می‌کند و بنابراین شکل سرمایهٔ استوار به خود می‌گیرد. یک گاو نر، به مثابهٔ حیوان کار، سرمایهٔ استوار است ولی چنانچه خورده شود آن‌گاه دیگر مانند وسیلهٔ کار عمل نمی‌کند و بنابراین همچون سرمایهٔ استوار نیز تلقی نمی‌شود.

تخصیصی که به قسمتی از ارزش - سرمایهٔ به کار رفته در وسایل تولید، خصلت سرمایهٔ استوار عطا می‌کند، منحصراً در شیوهٔ ویژهٔ دوران این ارزش قرار دارد. این شیوهٔ ویژهٔ دوران از طرز خاصی که وسیلهٔ کار ارزش خود را به محصول منتقل می‌سازد سرچشمه می‌گیرد، یا به عبارت دیگر از روشی ناشی می‌شود که وسیلهٔ کار در اثنای روند تولید، به مثابه عامل ارزش آفرین، اتخاذ می‌کند. و این شیوهٔ ویژه، خود نیز از نحوهٔ خاصی که وسایل کار در روند کار عمل می‌کنند، سرچشمه می‌گیرد.

این نکته دانسته است که همان ارزش مصرفی که از یک روند کار مانند محصول بیرون می‌آید در روند دیگر کار به مثابه وسایل تولید وارد می‌شود. فقط وظیفه‌ای که به مثابهٔ وسیلهٔ کار به یک محصول در روند تولید محول می‌شود آن را به صورت سرمایهٔ استوار در می‌آورد. به عکس هنگامی که محصول مزبور تازه از روند بیرون می‌آید به هیچ‌وجه سرمایهٔ استوار نیست. مثلاً یک ماشین، به مثابه فرآورده یا کالای ماشین ساز، به کالا - سرمایهٔ وی تعلق دارد. تنها هنگامی ماشین مزبور به صورت سرمایهٔ استوار در می‌آید که در دست سرمایه‌دار خریدار به نحو بارآور به کار انداخته شود.

در صورتی که همهٔ اوضاع و احوال دیگر یکسان فرض شوند، آن‌گاه درجهٔ استواری وسیلهٔ کار با دیرپایی آن نمو می‌کند. در واقع بزرگی تفاوت میان ارزش - سرمایهٔ تثبیت شده در وسایل کار و جزیی از این مقدار ارزشی که در روندهای مکرر کار به محصول داده می‌شود، وابسته به همین دیرپایی است. هر اندازه که این ارزش دهی آهسته‌تر انجام شود - و ارزش دهی وسیلهٔ کار در هر تکرار همان روند کار وقوع می‌پذیرد - سرمایهٔ استوار بزرگتر است و تفاوت میان سرمایهٔ به کار رفته در روند تولید و سرمایه‌ای که طی آن مصرف می‌شود بیشتر است. به محض اینکه تفاوت مزبور از بین رفت، عمر وسیلهٔ کار به پایان رسیده و با از دست دادن ارزش مصرف، ارزش خود را نیز گم کرده است. ارزشمند بودن وسیله کار متوقف شده است. نظر به اینکه وسیلهٔ کار، مانند هر یک از

حاملین مادّی سرمایهٔ ثابت، فقط به مرور که با ارزش مصرف خود ارزش از دست می‌دهد، ارزش به محصول منتقل می‌کند، روشن است که هر قدر ارزش مصرف آن آهسته‌تر به نابودی رود و هر اندازه که عمرش در روند تولید طولانی‌تر باشد مدتی که ارزش ـ سرمایهٔ ثابت در درون آن استوار می‌ماند درازتر است.

هرگاه یک وسیلهٔ تولید که وسیلهٔ کار به معنای اخص نیست، از قبیل مواد کمکی، مواد خام، فرآروده نیم ساخته و غیره، از لحاظ ارزش دهی و لذا از جهت شیوهٔ گردش ارزش خود مانند وسایل کار عمل کند، آن‌گاه چنین وسیلهٔ تولید نیز به صورت حامل مادّی سرمایهٔ استوار و شکل وجودی آن در می‌آید. آن مواد پیش گفته‌ای که برای بهسازی زمین به کار می‌روند دارای چنین وضعی هستند، زیرا ترکیبات شیمیایی‌ای به زمین می‌افزایند که تأثیر آنها چندین دورهٔ تولیدی یا چندین سال را دربرمی‌گیرد. در این مورد یک جزء از ارزش در کنار محصول با سیمای مستقل خود یا به صورت سرمایهٔ استوار به زندگی خویش ادامه می‌دهد، در حالی که جزء دیگر ارزشی وارد در محصول شده و لذا با آن به گردش در آمده است. در مورد مذکور نه تنها یک جزء ارزشی سرمایهٔ استوار به محصول منتقل می‌شود، بلکه ارزش مصرف، یعنی ماده‌ای که در آن این جزء ارزشی زندگی می‌کند، نیز به محصول منتقل می‌گردد.

قطع نظر از خطای عمده، که عبارت از مخلوط ساختن مقولات سرمایهٔ استوار و گردان با سرمایهٔ ثابت و متغیر است، ابهامی که تاکنون در مورد تعریف مفاهیم نزد اقتصادیون وجود دارد بر پایهٔ نکات زیرین قرار گرفته است:

خواص معینی را که وسایل کار از لحاظ جسمانی دارا هستند، مثلاً غیرمنقول‌بودن فیزیکی یک خانه، به ویژگی‌های مستقیم سرمایهٔ استوار بدل می‌کنند. البته پس از چنین نظری همواره می‌توان به آسانی ثابت نمود که دیگر وسایل تولید، که خود نیز سرمایهٔ استوار به شمار می‌آیند، دارای خواص متضادی هستند، چنانکه مثلاً می‌شود منقول بودن طبیعی یک کشتی را به عنوان نمونه ذکر کرد.

به دیگر سخن، شکل اقتصادی مشخصی را که از گردش ارزش ناشی می‌شود با خاصیت واقعی شیء مخلوط می‌کنند، آنچنان که گویی اشیاء که به خودی خود اصلاً سرمایه نیستند بلکه فقط در مناسبات اجتماعی مشخصی دارای چنین حالت می‌گردند، می‌توانند به نفسه و بالطبع سرمایه باشند، آن هم در شکل معینی مانند ثابت و گردان.

ما در کتاب اول فصل پنجم دیدیم که در هر روند کار، صرفنظر از آنکه در چه

شرایط اجتماعی می‌گذرد، وسایل تولید به وسایل کار و محمول کار تقسیم می‌گردند. لیکن فقط در درون شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است که این دو مبدل به سرمایه می‌شوند و در واقع آنچنان که در بخش پیشین تعریف شد به صورت «سرمایهٔ بارآور» در می‌آیند. به سبب این شیوهٔ تولید است که شیئی که به مثابه وسیلهٔ کار عمل می‌کند سرمایهٔ استوار می‌گردد. چنانچه شیء مزبور برحسب خواص مادّی خود بتواند به درد دیگری نیز غیر از وسیلهٔ کار بودن بخورد، آن‌گاه بنا به تفاوتی که در وظیفهٔ آن حاصل می‌گردد سرمایهٔ استوار یا غیر آن خواهد بود. دام به مثابه حیوان کار، سرمایهٔ استوار است، ولی همچون کود ده، مادهٔ خام است که سرانجام به صورت محصول در دوران وارد می‌شود، و لذا سرمایهٔ استوار نیست، بلکه سرمایهٔ گردان است.

اگرچه تثبیت سادهٔ درازمدت به وسیلهٔ تولید در روندهای کار مکرری که با یکدیگر در پیوند هستند و استمرار دارند و لذا دورهٔ واحدی از تولید را تشکیل می‌دهند - یعنی مجموع زمان تولیدی را که برای آماده ساختن محصول لازم است دربر می‌گیرند - کاملاً مانند سرمایهٔ استوار، مستلزم پیش‌ریخت کمابیش طولانی از جانب سرمایه‌دار است، ولی سرمایهٔ وی را تبدیل به سرمایهٔ استوار نمی‌کند. مثلاً بذر، سرمایهٔ استوار نیست بلکه فقط مادهٔ خامی است که تقریباً برای مدت یک سال در روند تولید تثبیت شده است. هر سرمایه، تا زمانی که به مثابه سرمایهٔ مولد عمل می‌کند، در روند تولید تثبیت شده است، و لذا در مورد کلیهٔ عوامل سرمایهٔ مولد، اعم از هر سیمای مادّی، وظیفه و شیوهٔ گردش ارزشی که دارا باشد، نیز چنین وضعی وجود دارد. حالا چنانچه برحسب نوع روند تولید یا به مقتضای هدف سودمند مورد نظر، این استوار بودن، مدت درازتر یا کوتاهتری بپاید، به هیچ‌وجه در مسئلهٔ تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان تأثیری نمی‌کند.[۱۲۵]

جزیی از وسایل کار که متضمن شرایط عمومی کار آن وسایل نیز هست، به محض اینکه به مثابهٔ وسیلهٔ کار در روند تولید وارد می‌شوند و به دیگر سخن هنگامی که برای وظیفهٔ بارآور آماده می‌گردند، یا مانند ماشین‌آلات در یک محل نصب می‌شوند یا از

---

۱۲۵. به سبب دشواری تعریف سرمایهٔ استوار و گردان است که آقای لورنزشتاین* چنین اظهارنظر می‌کند که گویا تشخیص میان این دو مفهوم صرفاً به منظور تسهیل بیان است.

*) Lorenz von Stein (۱۸۱۵-۱۸۹۰) - مورخ، حقوق دان و اقتصاددان آلمانی، استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه شهر کیل - م

پیش در همین شکل ثابت و پیوسته به محل، تولید می‌گردند، از قبیل بهسازی‌های زمین، ابنیهٔ کارخانه، کوره‌های بلند، کانال‌ها، راه‌آهن‌ها و غیره. در این مورد پیوستگی مستمر وسیلهٔ کار به روند تولیدی که در درون آن عمل می‌کند، در عین حال وابسته به شیوهٔ وجودی ملموس آن است. ازسوی دیگر ممکن است وسیلهٔ کاری پیوسته از لحاظ جسمانی تغییر محل دهد، حرکت کند و با وجود این دائماً در روند تولید حضور داشته باشد، مانند لوکوموتیو، کشتی، دام کار و غیره. پس نه سکون است، که دریک مورد، خصلت سرمایهٔ استوار به وسیلهٔ کار می‌دهد و نه حرکت است، که در مورد دیگر، چنین خصلتی را به آن ارزانی می‌دارد. با این وصف این امر که وسایل تولید در محلی نصب شده‌اند و ریشه و پی آنها در زمین فرو رفته است، موجب می‌شود که این جزء از سرمایهٔ استوار در اقتصاد ملت‌ها نقش ویژه‌ای ایفا نماید. وسایل مزبور را نمی‌توان به خارج فرستاد و نمی‌شود آنها را در بازار جهانی به مثابهٔ کالا به گردش در آورد. اسناد مالکیت نسبت به این سرمایهٔ استوار می‌توانند دست به دست شوند، خرید و فروش گردند و بدینسان به طور ذهنی دوران داشته باشند. حتی ممکن است که این اسناد مالکیت در بازارهای خارج مثلاً به شکل سهام به گردش در آیند. ولی با جابه‌جا شدن اشخاصی که مالک این قبیل سرمایهٔ استوار می‌شوند تغییری درنسبت میان بخش پابرجا و از لحاظ مادّی استوار ثروت یک کشور و بخش جنبندهٔ آن به وجود نمی‌آید.[۱۲۶]

دوران ویژهٔ سرمایهٔ استوار موجب بروز واگرد ویژه‌ای می‌شود. جزء ارزشی را که سرمایه استوار در شکل طبیعی خود به وسیلهٔ فرسایش از دست می‌دهد، مانند جزء ارزشی محصول دوران پیدا می‌کند. محصول، در اثر دوران خود، از کالا به پول مبدل می‌شود و در واقع به همان نسبتی که وسیلهٔ کار صفت ارزشمندی خود را در روند تولید از دست می‌دهد، ارزش آن قطره قطره به صورت پول از روند دوران بیرون می‌چکد. بنابراین ارزش آن اینک وجود دوگانه‌ای به دست می‌آورد. بهری از ارزش که چسبیده به شکل مصرفی یا طبیعی آن وابسته به روند تولید است، باقی می‌ماند و جزء دیگر به صورت پول از آن شکل جدا می‌شود. در جریان عملکرد، جزء ارزشی وسیلهٔ کار در شکل طبیعی وجود دارد، پیوسته فروکش می‌کند در حالی که جزء دیگر ارزشی که به صورت پول در آمده است پیوسته افزایش می‌یابد، تا آنجا که سرانجام عمر وسیلهٔ کار

۱۲۶. تا اینجا دست نوشتهٔ شماره VI - از این پس دست نوشتهٔ شمارهٔ II.

به‌سر می‌رسد و تمام ارزش آن از جسدش جدا گشته در پول غیرممکن می‌گردد. هم اینجاست که ویژگی این عنصر سرمایهٔ بارآور در مورد واگرد نمودار می‌شود. تبدیل ارزش آن به پول پابه‌پای دگرگونی کالا، که ارزش بر آن است، انجام می‌شود. ولی بازگشت آن از صورت پول به شکل مصرفی از تجدید تغییر کالا به سایر عناصر تولیدی خود جدا می‌گردد و بالعکس به دورهٔ تجدید تولید ویژهٔ خود وابسته می‌شود، یعنی وابسته به زمانی می‌گردد که عمر وسیلهٔ کار پایان یافته و باید نمونهٔ دیگری از همان نوع جانشین آن شود. مثلاً اگر مدت خدمت ماشینی که فرضاً ۱۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ ارزش دارد ده سال باشد، آن‌گاه زمان واگرد ارزشی که برای آن پیش‌ریز شده است ده سال خواهد بود. پس از سپری گشتن این مدت تجدید ماشین مزبور ضرورت ندارد زیرا همچنان در شکل طبیعی خود به عمل ادامه می‌دهد. در این اثناء ارزش ماشین، به مثابه جزء ارزشی کالاهایی که مستمراً به تولید آنها خدمت می‌کند، خرده خرده دوران دارد و بدینسان کم‌کم به پول بدل می‌شود تا لحظه‌ای که سرانجام در پایان ده سال تمام آن به پول بدل گردد و از نو به صورت ماشین دیگری تغییر یابد، و لذا واگرد خویش را انجام دهد. تا سررسید این زمان بازتولید، ارزش آن تدریجاً به صورت ذخیره مایهٔ نقدی انباشته می‌شود.

قسمتی از بقیهٔ عامل سرمایهٔ بارآور، مرکب از عناصر سرمایهٔ ثابت موجود به شکل مواد کمکی و مواد خام است و قسمت دیگر عبارت از سرمایهٔ متغیر است که برای نیروی کار خرج می‌شود.

تحلیل روند کار و ارزش‌افزایی (کتاب اول، فصل پنجم) نشان داد که اجزاء مزبور چه به مثابه عناصر محصول آفرین و چه همچون عوامل ارزش زا، روش کاملاً متفاوتی دارند. ارزش آن جزء از سرمایهٔ ثابت که مرکب از مواد کمکی و مواد خام است ـ عیناً مانند جزء دیگر سرمایهٔ ثابت که عبارت از وسایل کار است ـ دوباره در ارزش محصول، فقط به مثابهٔ ارزش انتقال یافته ظاهر می‌شود، در حالی که نیروی کار معادل ارزشی خود را، توسط روندکار، به محصول اضافه می‌کند یا به دیگر سخن، ارزش خود را واقعاً از نو تولید می‌نماید. علاوه بر این، قسمتی از مواد کمکی، ذغال سوخت، گاز روشنایی و غیره در روند کار مصرف می‌شود بدون آنکه جسماً وارد محصول گردد، در حالی که جزء دیگری از این مواد جسماً در محصول داخل می‌شود و مصالح جوهری آن را تشکیل می‌دهد. اگرچه همهٔ این تفاوت‌ها از لحاظ دوران و در نتیجه از

جهت شیوهٔ واگرد بی‌اهمیت هستند. تا آنجاکه مواد کمکی و مواد خام کلاً در آفرینش محصول مصرف می‌شوند، تمام ارزش خود را به محصول منتقل می‌سازند. بنابراین تمام آن ارزش نیز به همراه محصول دوران می‌کند، به پول مبدل می‌شود و دوباره از صورت پول به عوامل تولیدی کالا بدل می‌گردد. واگرد آن مانند واگرد سرمایهٔ استوار قطع نمی‌شود بلکه پیوسته از تمام اشکال دورپیمایی می‌گذرد به نحوی که این عوامل سرمایهٔ بارآور مستمراً در صورت طبیعی خود تجدید می‌شوند.

اما آنچه مربوط به سرمایهٔ متغیر، یعنی به آن بخشی از سرمایهٔ بارآور مربوط می‌شود که در قبال نیروی کار به جریان می‌افتد از این قرار است: نیروی کار برای مدت معینی خریداری می‌شود. به محض آنکه سرمایه‌دار این نیرو را خرید و آن را در درون روند تولید جا داد، نیروی مزبور یکی از اجزاء ترکیبی سرمایهٔ وی را تشکیل می‌دهد که در واقع همان بخش متغیر آن است. نیروی کار هر روز در اثنای یک فاصلهٔ زمانی عمل می‌کند و در این فاصله نه تنها تمام ارزش روزانهٔ خود بلکه یک ضمیمهٔ اضافه ارزش نیز که ما در اینجا فعلاً از آن صرفنظر می‌کنیم، به محصول می‌افزاید. پس از آنکه نیروی کار، که مثلاً برای یک هفته خریداری شده است، عمل خود را به انجام رساند، لازم است که خرید آن دائماً بر حسب مهلت‌های متعارف تجدید گردد. معادل ارزشی نیروی کار که در اثنای عملکرد به محصول افزوده می‌شود و همراه دوران محصول به پول مبدل می‌گردد، باید پیوسته دوباره از صورت پول به نیروی کار تبدیل شود، یا به دیگر سخن پیوسته اشکال دورپیمایی خود را طی کند، یعنی اگر نخواسته باشیم دورپیمایی مستمر تولید قطع گردد نیروی کار باید واگرد داشته باشد.

بنابراین آن جزء ارزشی سرمایهٔ بارآور که در نیروی کار پیش‌ریز شده است، تماماً در محصول وارد می‌گردد (در اینجا نیز یک بار دیگر از اضافه ارزش چشم می‌پوشیم) همراه آن هر دو تغییر متعلق به عرصهٔ دوران را طی می‌کند و از راه این نوسازی دائمی همواره در آغوش روند تولید می‌ماند. پس هر قدر، ازلحاظ ارزش‌آفرینی، میان نیروی کار و آن عوامل متشکلهٔ سرمایهٔ ثابت که سرمایهٔ استوار نیستند تفاوت وجود داشته باشد، این شیوهٔ واگرد ارزش‌شان بین آنها، برخلاف سرمایهٔ استوار، مشترک است. با این خصلت مشترک خود از لحاظ واگرد است که این اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور ـ یعنی آن اجزاء ارزشی که بابت نیروی کار و وسایل تولیدی غیر از سرمایهٔ استوار خرج شده‌اند در مقابل سرمایهٔ استوار، همچون سرمایهٔ گردان، روان یا سیال قرار می‌گیرند.

چنانکه قبلاً دیده شد، پولی که سرمایه‌دار بابت استفاده از نیروی کار به کارگر می‌پردازد در واقع فقط عبارت از شکل معادل عام برای وسایل معیشت ضروری کارگر است. در این معنی، سرمایهٔ متغیر از لحاظ جوهر مادّی عبارت از وسایل زندگی است. ولی اکنون که به بررسی واگرد می‌پردازیم، مسئلهٔ شکل مطرح است و بس. آنچه سرمایه‌دار خریداری می‌کند وسایل معیشت کارگر نیست، بلکه خود نیروی کار اوست که می‌خرد. آنچه بخش متغیر سرمایهٔ وی را تشکیل می‌دهد وسایل زندگی کارگر نیست، بلکه نیروی کار فعال اوست. آنچه سرمایه‌دار به نحو بارآور در روند کار مصرف می‌کند خود نیروی کار است، نه وسایل معیشت کارگر. این خود کارگر است که پول دریافتی در ازای نیروی کارش را به زخم وسایل زندگی می‌زند تا آنها را از نو به نیروی کار تبدیل کرده خود را زنده نگه دارد و این امر کاملاً چنان است که مثلاً وقتی سرمایه‌دار جزیی از اضافه ارزش کالایی را که در ازای پول فروخته است صرف تهیهٔ وسایل معیشت برای خویش می‌کند، گفته نمی‌شود که گویا کالای وی را خریدارش با وسایل زندگی پرداخت نموده است. حتی در روزگار ما اگر جزیی از دستمزد کارگر به صورت وسایل زندگی، به شکل جنسی، پرداخت شود، این خود یک معاملهٔ ثانوی به شمار می‌رود. کارگر نیروی کارش را در برابر بهای مشخصی می‌فروشد و ضمن آن موافقت می‌کند که جزیی از این قیمت را به صورت وسایل زندگی دریافت دارد. این امر تنها شکل پرداخت را تغییر می‌دهد ولی در آن چیزی که واقعاً می‌فروشد یعنی نیروی کارش، تغییری حاصل نمی‌شود. این یک معاملهٔ دومی است که دیگر میان کارگر و سرمایه‌دار نمی‌گذرد، بلکه بین کارگر به مثابه خریدار کالا و سرمایه‌دار همچون فروشندهٔ کالا انجام می‌گیرد. در حالی که در معاملهٔ نخستین، کارگر، فروشندهٔ کالا (نیروی کارش) و سرمایه‌دار خریدار است. کاملاً آن چنان است که اگر به عنوان مثال سرمایه‌دار کالای دیگری را جانشین کالای خود کند و مثلاً به جای ماشینی که به کارخانهٔ آهن گدازی می‌فروشد مقداری آهن دریافت دارد. بنابراین وسایل معیشت کارگر نیست که در مورد سرمایهٔ گردان خصلت تعیین‌کننده در برابر سرمایهٔ استوار به دست می‌آورد. و همچنین نیروی کار وی نیز دارای چنین خاصیتی نیست، بلکه آن جزء ارزشی سرمایهٔ بارآور که بابت نیروی کار خرج شده است به وسیلهٔ شکل واگرد خود این خصلت را مشترکاً به برخی از عناصر بخش ثابت سرمایه، برخلاف اجزاء دیگر آن تفویض کند.

ارزش سرمایهٔ گردان - در نیروی کار و وسایل تولید - فقط برای زمانی پیش‌ریز شده

است که در اثنای آن محصول، بر حسب مقیاس تولید آماده می‌گردد، مقیاسی که خود بنابر حجم سرمایهٔ استوار معین گشته است. این ارزش تماماً در محصول وارد می‌شود و لذا به وسیلهٔ فروش محصول، از دوران به طور کامل بازگشت می‌کند و می‌تواند از نو پیش‌ریز گردد. نیروی کار و وسایل تولیدی که بخش گردان سرمایه در آنها هستی دارد، تا آن حد از دوران بیرون کشیده می‌شوند که برای ایجاد و فروش محصول تمام ساخته ضروری است، ولی آنها باید از راه بازخرید، به وسیلهٔ دگرگونی مجدد از شکل پول به عامل تولید، دائماً جبران و تجدید شوند. مقدار عوامل بخش گردان که یک جا از بازار بیرون کشیده می‌شود کمتر از عوامل سرمایهٔ استوار است، ولی دفعاتی که باید آنها را از بازار بیرون کشید ضرورتاً بیشتر است و سرمایه‌ای که بابت آنها گذارده می‌شود در مدت‌های کوتاهتری تجدید می‌گردد. این نوسازی دائمی از راه جریان مستمر محصول انجام می‌شود که مجموع ارزش آنها را به گردش در می‌آورد. سرانجام، اجزاء مزبور پی‌درپی تمام دورپیمایی تغییرات را نه تنها با ارزش خود طی می‌کند، بلکه این دورپیمایی را در شکل جسمانی خویش نیز انجام می‌دهند، آنها پیوسته از صورت کالا به عوامل تولید همان کالا تبدیل می‌شوند.

نیروی کار همراه با ارزش ویژهٔ خود، همواره به محصول اضافه ارزش می‌افزاید که تجسم کار بی‌اجرت است. بنابراین اضافه ارزش مزبور نیز همچنان پیوسته به وسیلهٔ محصول در دوران قرار می‌گیرد و مانند دیگر عناصر ارزشی محصول به پول مبدل می‌شود. ولی اکنون که ابتدا سخن از واگرد ارزش ـ سرمایه می‌رود و نه از اضافه ارزشی که به همراه آن در واگرد ارزش ـ سرمایه می‌رود و نه از اضافه ارزشی که به همراه آن در واگرد شرکت دارد، موقتاً از بحث در آن باره صرفنظر می‌شود.

از آنچه تاکنون سخن رفته است نکات زیرین به دست می‌آید:

۱ـ تعاریف مربوط به اشکال سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان، تنها از واگرد مختلف ارزش ـ سرمایه یا سرمایهٔ بارآوری سرچشمه می‌گیرند که در روند تولید به کار افتاده است. این تفاوت در واگرد نیز به نوبهٔ خود، از شیوه‌های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند ناشی می‌گردد، ولی از شرکت متفاوت آنها در تولید ارزش ـ محصول یا نقش ویژهٔ آنها در روند ارزش‌افزایی سرچشمه نمی‌گیرد. سرانجام، تفاوت ارزش دهی به محصول ـ و لذا شیوه‌های مختلفی که طبق آن ارزش مزبور از طریق محصول به گردش در می‌آید و به

وسیلهٔ تغییرات آن، به صورت طبیعی ابتدایی خویش تجدید می‌گردد - از اختلاف در پیکرهای مادی‌ای ناشی می‌شود که در قالب آنها سرمایهٔ بارآور زیست می‌کند، و جزیی از آن طی تولید هر محصول تماماً مصرف می‌شود، در حالی که جزء دیگر فقط تدریجاً آب می‌گردد. بنابراین تنها سرمایهٔ بارآور است که می‌تواند به صورت استوار و گردان تفکیک شود. بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوهٔ دیگر زیست سرمایهٔ صنعتی، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه، وجود ندارد، و هیچ‌کدام از این دو نیز به مثابهٔ تضاد در برابر سرمایهٔ بارآور قرار نمی‌گیرند. این تضاد فقط در مورد خود سرمایهٔ بارآور و در درون آن وجود دارد و بس. پول - سرمایه و کالا - سرمایه می‌تواند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه به‌کار افتند و هرچه ممکن است سیال‌تر گردند، ولی تنها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایهٔ بارآور شدند می‌توانند در تضاد با سرمایهٔ استوار، سرمایهٔ گردان شوند. ولی چنان که خواهیم دید، همین امر که هر دو شکل پیش گفتهٔ سرمایه متعلق به محیط دوران هستند، از زمان آدام اسمیت به بعد اقتصادیون را به این گمراهی کشانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایهٔ بارآور، تحت مقولهٔ سرمایهٔ گردان، در یکجا قرار دهند. در واقع آن دو در تضاد با سرمایهٔ بارآور، گردان - سرمایه به شمار می‌روند، ولی سرمایهٔ گردانی که در تضاد با سرمایهٔ استوار قرار می‌گیرد نیستند.

۲ـ اگر جزء استوار سرمایه، و لذا زمان واگردی که برای آن لازم است، واگردهای چندی از جزء گردان سرمایه را دربر می‌گیرد، در همان مدتی که سرمایهٔ استوار یک بار واگرد می‌کند، سرمایهٔ گردان چندین بار واگرد دارد. یک جزء ارزشی سرمایهٔ بارآور فقط هنگامی شکل معرف سرمایهٔ استوار را به دست می‌آورد، که وسیلهٔ تولید حامل آن در فاصلهٔ زمانی‌ای که در آن محصول آماده شده است و به مثابه کالا از روند تولید بیرون رانده می‌شود، تماماً از کار نیفتاده باشد. قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار گذشته محبوس باقی بماند، در حالی که قسمت دیگر آن به وسیلهٔ محصول تمام شده به دوران می‌افتد، دورانی که به عکس موجب گردش همزمان تمام اجزاء متشکلهٔ سرمایهٔ گردان می‌شود.

۳ـ آن جزء ارزشی از سرمایهٔ بارآور که در سرمایهٔ استوار گذارده شده است، یک باره و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسایل تولیدی که سرمایهٔ استوار را تشکیل می‌دهند، پیش‌ریز شده است. بنابراین ارزش مزبور را سرمایه‌دار یک باره در دوران ریخته است ولی فقط آن را تکه تکه و به وسیلهٔ سامان یابی اجزاء ارزشی‌ای که سرمایهٔ

استوار خرده خرده به کالا می‌افزاید، از دوران باز می‌ستاند. از سوی دیگر، خود وسایل تولیدی که در آن بخشی از سرمایهٔ بارآور تثبیت می‌شود، یک باره از دوران بیرون کشیده شده‌اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند، ولی وسایل مزبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع جانشین آنها گردد، نیازمند تجدید تولید نیستند. این وسایل طی مدت دراز یا کوتاهی به تشریک مساعی در ایجاد کالاهایی که به درون دوران ریخته می‌شوند ادامه می‌دهند، بدون آنکه خود از دوران، عناصر نوسازی ویژهٔ خویش را بیرون کشند. پس طی این مدت از سوی آنها هیچ توقع اینکه سرمایه‌دار تجدید پیش‌پرداختی می‌کند مطرح نیست؛ سرانجام، ارزش ـ سرمایه‌ای که بابت سرمایهٔ استوار نهاده شده است، در مدت عملکرد وسیلهٔ تولیدی که در قالب آن وجود دارد، دورپیمایی اشکال خود را نه در قالب مادی بلکه فقط از لحاظ ارزش‌اش انجام می‌دهد، آن هم تنها به صورت پاره پاره و به تدریج. به دیگر سخن، قسمتی از ارزش آن پیوسته به مثابه جزء ارزشی کالا به گردش می‌افتد و به پول تبدیل می‌شود، بدون آنکه خودش از صورت پول به شکل طبیعی ابتدایی خود بازگردد. این بازگشت پول به شکل طبیعی وسیلهٔ تولید، فقط آن‌گاه روی می‌دهد که دورهٔ خدمت وسیلهٔ مزبور سپری شود و کاملاً نابود شده باشد.

۴ـ عناصر سرمایهٔ گردان نیز ـ در صورت استمرار روند تولید ـ مانند عناصر سرمایهٔ استوار پیوسته در روند تولید تثبیت شده‌اند. ولی عناصر سرمایهٔ گردان که بدین نحو تثبیت شده‌اند پیوسته عیناً تجدید می‌شوند (وسایل تولید به وسیلهٔ نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع نیروی کار از راه تجدید خرید دائمی)، در حالی که عناصر سرمایهٔ استوار، در مدت ادامهٔ حیات خود، نه تجدید می‌شوند و نه به بازخریدشان نیاز است. در روند تولید، پیوسته مواد خام و کمکی حضور دارند، ولی همواره با نمونه‌های تازه‌ای از نوع خود که پس از مصرف شدن مواد قدیم برای ایجاد محصول، جای آنها را می‌گیرند، همچنین در روند تولید، همواره نیروی کار حضور دارد، ولی فقط از راه تجدید خرید دائمی، و چه بسا با تغییر اشخاص. به عکس عیناً همان ابنیه، ماشین‌آلات و غیره، در اثنای واگردهای مکرر سرمایهٔ گردان و در همان روندهای تکرار شدهٔ تولید به خدمت خود ادامه می‌دهند.

II ـ اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ استوار تعویض، تعمیر و انباشت

در سرمایه‌گذاری واحد، عناصر جداگانهٔ سرمایهٔ استوار عمرهای متفاوتی دارند و لذا زمان‌های واگرد آنها نیز مختلف است. مثلاً در یک راه‌آهن، ریل‌ها، تراورس‌ها، زیرسازی‌ها، ایستگاه‌ها، پل‌ها، تونل‌ها، لوکوموتیوها، و واگن‌ها، دارای مدت عملکرد و تجدید تولید متفاوتی هستند و بنابراین سرمایه‌ای که بابت آنها پیش‌ریز شده است نیز مدت‌های واگرد مختلفی دارند. ابنیه، سکوها، آب‌انبارها، پل‌ها، تونل‌ها، ترانشه‌ها، پناهگاه‌ها و خلاصه همهٔ آن اعمالی که در زندگی راه‌آهنی انگلستان تحت عنوان Works of art (ساختمان‌های هنری) تلقی می‌شوند، طی سالیان دراز نیازی به تعویض ندارند. آنچه به طور عمده در معرض فرسایش قرار می‌گیرد ریل‌ها و وسایل متحرک (Rolling Stock) هستند.

در آغاز یعنی هنگامی که به ساختن راه‌آهن‌های جدید پرداختند، عقیدهٔ مسلطی که از جانب ارجمندترین مهندسان پشتیبانی می‌شد، این بود که گویا عمر یک راه‌آهن قرن شمار است و فرسایش ریل‌ها به اندازه‌ای نامحسوس است که می‌توان آن را از لحاظ هر هدف مالی و عملی بیرون از توجّه قرار داد. عمر ریل‌های خوب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده می‌شد. دیری نگذشت به این نکته پی بردند که طول عمر متوسط ریل‌های که طبعاً به سرعت لوکوموتیوها به وزن و تعداد قطارها، به ضخامت خود خطوط و به بسیاری از شرایط فرعی وابسته است از ۲۰ سال تجاوز نمی‌کند. حتی در برخی از ایستگاه‌ها که مراکز رفت و آمد هستند ریل‌ها همه ساله فرسوده می‌شوند. در حدود سال ۱۸۶۷ استفاده از ریل‌های پولادین آغاز شد، که تقریباً دو برابر خطوط آهنین خرج‌داشت، ولی در عوض درازی عمر آنها بیش از دو بار بود. مدت عمر تراورس‌های چوبین ۱۲ تا ۱۵ سال است. در مورد وسایل استحصالی، مشخص گردید که واگن‌های حمل کالا فرسایش پذیرتر از واگن‌های مسافربری هستند. در سال ۱۸۶۷ عمر یک لوکوموتیو را به ۱۰ تا ۱۲ سال تخمین می‌زدند.

نخست فرسایش از خود استعمال ناشی می‌شود. به طور کلی ریل‌ها متناسب با تعداد قطارها فرسوده می‌شوند. (R.C.Nr.17)[۱۲۷] افزایش سرعت موجب ازدیاد فرسایش به

---

۱۲۷. نقل قول‌هایی که با علامت R.C. مشخص شده‌اند از "Royal Commission of Railway. Minutes of Evidence taken before the commissioners. Presented to both houses of Parliament", London, 1867 - گرفته شده‌اند. پرسش و پاسخ‌ها شماره‌گذاری شده‌اند و در اینجا شماره‌ها نقل می‌گردند.

نسبتی بیش از مربع سرعت گردیده است، یعنی چنانچه سرعت قطارها دو برابر شود درجهٔ فرسایش بیش از چهار برابر بالا می‌رود. (R.C.Nr.17046).

یکی دیگر از علل فرسایش، تأثیر نیروهای طبیعت است. چنین است که تراورس‌ها نه تنها به سبب فرسایش استعمالی بلکه از راه فساد و گندیدگی نیز آسیب می‌بینند.

«هزینه‌های مراقبت خط کمتر مربوط به فرسایشی ناشی از رفت و آمد هستند تا به جنس چوب و آهن و کیفیت ساختمان‌هایی که در معرض تأثیر هوا قرار دارند. تنها یک ماه زمستان سخت به ساختمان راه بیش از یک‌سال تمام رفت و آمد آسیب وارد می‌کند.»[۱۲۸]

سرانجام، مانند همه جا در صنعت بزرگ در اینجا نیز فرسایش معنوی نقش خود را ایفا می‌کند. پس از گذشت ده سال معمولاً می‌توان همان تعداد واگن و لوکوموتیوی را که سابقاً ۴۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ قیمت داشت با سی هزار لیره خریداری کرد. بدینسان در مورد این وسایل باید یک قیمت‌زدایی در حدود ۲۵٪ را نسبت به قیمت بازار به حساب آورد. حتی اگر در ارزش مصرف آن هم کاهشی پیدا نشده باشد.[۱۲۹]

«پل‌های لوله‌دار[۱۳۰] دیگر در شکل کنونی خود تجدید نخواهند شد» (زیرا اکنون برای این قبیل پل‌ها شکل‌های بهتری وجود دارد). «تعمیرات عادی. برداشتن و جانشین ساختن قطعات جداگانه معمول نیست.»[۱۳۱]

اکثر وسایل کار در اثر پیشرفت صنعت پیوسته دچار دگرگونی می‌شوند. بنابراین وسایل مزبور نه به صورت ابتدایی خود بلکه با شکل دگرگون گشته تجدد می‌شوند. از طرفی حجم سرمایهٔ استواری که به صورت طبیعی مشخص به کار افتاده است و در درون این شکل باید دورهٔ عمر متوسط معینی را طی کند موجب آن می‌شود که ورود

---

۱۲۸. R.P. Williams, "On the Maintenance of Permanent Way" Institute of Civil Engineers کنفرانس در پاییز سال ۱۸۶۷.

۱۲۹. (Lardner, Dionysius ("Railways (Lardner, Economy", p 120 (۱۸۵۹-۱۷۹۳) - ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و فیلسوف انگلیسی. مصنف آثار بسیاری دربارهٔ علوم طبیعی، تکنیک، فلسفه و اقتصاد - م.

۱۳۰. پل لوله‌دار (Rohr-Brucke ، pont tubulaire) عبارت از نوعی پل است که سابقاً به وسیلهٔ قراردادن تعداد کثیری از لوله‌های فلزی متصل به‌هم می‌ساختند و به‌همین جهت به نام پل لوله‌دار خوانده شده است - م.

131. W.B. Adams, "Roads and Rails", London, 1862, p.136

ماشین‌های نو و غیره اندک اندک انجام گیرد و بنابراین به صورت مانعی در برابر استفادهٔ سریع و عمومی از وسایل تولید تکمیل یافته در می‌آید. از سوی دیگر مبارزهٔ رقابت‌آمیز وسایل کار کهنه را وادار می‌کند پیش از آنکه عمر طبیعی آنها به‌سر رسیده باشد در برابر وسایل نو جای گیرند. و این امر به‌ویژه در هنگام دگرگونی‌های قطعی روی می‌دهد. به طور عمده بلاها و بحران‌ها هستند که چنین نوسازی ابزار دگرگونی را در مقیاس بزرگ اجتماعی تحمیل می‌کنند.

فرسایش (به غیر از فرسایش معنوی) عبارت از آن جزء ارزشی‌ای است که سرمایهٔ استوار، در نتیجهٔ استعمال خود به تدریج و به میزان متوسطی که ارزش مصرف از دست می‌دهد به فرآورده منتقل می‌سازد.

گاه این فرسایش چنان است که سرمایهٔ استوار طول عمر متوسط معلومی به دست می‌آورد و برای این مدت تماماً اولیه می‌شود و پس از پایان یافتن مدت مزبور باید کاملاً تجدید گردد. در مورد وسایل کار زنده، مثلاً اسب، زمان تجدید تولید آنها خود به وسیلهٔ طبیعت پیش نوشته است. مدت عمر متوسط این حیوانات، به مثابهٔ وسایل کار، از جانب قوانین طبیعی تعیین شده است. به محض اینکه موعد مزبور رسید لازم است که نمونه‌های تازه‌ای از آنجا جانشین اسب‌های پیر شوند. یک اسب را نمی‌توان قطعه قطعه جانشین اسب دیگر کرد، بلکه باید اسب تازه‌ای جای آن را بگیرد.

در مورد عناصر دیگر سرمایهٔ استوار تجدید ادواری یا نوسازی قطعه‌ای امکان‌پذیر است. در اینجا باید میان تعویض قطعه‌ای یا ادواری و گسترش تدریجی بنگاه تمیز قائل شد.

سرمایهٔ استوار قسماً از اجزاء همگونی تشکیل شده است که با وجود این طول عمر برابری ندارند، بلکه باید در مدت‌های متفاوت تکه تکه عوض شوند. از این قبیل است ریل‌های ایستگاه‌های راه‌آهن که باید زودتر از ریل‌های بقیهٔ خطوط تعویض گردند. همچنین است در مورد تراورس‌هایی از قبیل آنها که در سال‌های ۵۰ [۱۳۲] در راه‌آهن‌های بلژیک معمول بود و بنا به گفتهٔ لاردنر [۱۳۳] سالانه ۰/۰۸ آن تعویض می‌شد و لذا طی ۱۲ سال همهٔ تراورس‌ها نو شده بودند. بنابراین در مورد مزبور وضع بدین قرار است: مبلغی مثلاً برای مدت ده سال بابت نوع مشخصی از سرمایهٔ استوار

---

۱۳۲. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ - م.

۱۳۳. Lardner - م.

پیش‌پرداخت می‌شود. این سرمایه‌گذاری یک باره انجام می‌گردد، ولی جزء معینی از این سرمایهٔ استوار، که ارزش‌اش در ارزش فرآورده شده، و همراه آن به پول تبدیل شده است، همه ساله به صورت جنسی تعویض می‌شود، در حالی که جزء دیگر آن سرمایه به صورت ابتدایی به زندگی خود ادامه می‌دهد. همین سرمایه‌گذاری یک باره و تجدید تولید جزء به جزء آن به صورت جنسی است که این سرمایه را به مثابهٔ سرمایهٔ استوار از سرمایهٔ گردان متفاوت می‌سازد.

قسمت‌های دیگری از سرمایهٔ استوار مرکب از اجزاء نابرابری هستند که در مدت‌های نابرابر فرسوده می‌شوند و لذا باید تعویض گردند. این امر از جمله در مورد ماشین‌آلات روی می‌دهد. آنچه هم‌اکنون دربارهٔ طول عمر متفاوت اجزاء مختلفهٔ یک سرمایهٔ استوار مورد توجّه ما قرار گرفت، در مورد مدت زندگی اجزاء مختلفهٔ ماشین واحد نیز، که جزیی از این سرمایهٔ استوار است، صدق می‌کند.

در مورد گسترش تدریجی بنگاه در جریان نوسازی قسمی، به تذکرات زیرین می‌پردازیم. چنانکه دیدیم، با اینکه سرمایهٔ استوار به عمل خود روند تولید به صورت جنسی ادامه می‌دهد، قسمتی از ارزش آن، که برحسب میانگین فرسایش، با فرآورده به گردش در آمده و به پول مبدل شده‌است، جزیی از اندوخت ـ مایهٔ نقدی را تشکیل می‌دهد که باید برای تعویض سرمایه به صورت جنسی، در سررسید موعد تجدید تولید سرمایهٔ استوار به‌کار رود. این جزء از ارزش ـ سرمایهٔ استوار که بدینسان به پول تبدیل شده است می‌تواند به درد توسعهٔ بنگاه یا بهسازی ماشین‌آلات به منظور افزایش بازده آنها بخورد. بدین نحو در فواصل کمابیش درازی تجدید تولید روی می‌دهد، ـ و اگر از دیدگاه جامعه بنگریم ـ تجدید تولید به مقیاس گسترده‌ای است، که چنانچه میدان تولید توسعه یافته باشد، تجدید تولید برون گستر[۱۳۴] و در صورتی که وسایل تولید را مؤثرتر کند تجدید تولید درون گستر[۱۳۵] است. این تجدید تولید به مقیاس گسترده از انباشت یعنی از تبدیل اضافه ارزش به سرمایه سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه ناشی از دگرگونی مجدد ارزشی است که از پیکر سرمایهٔ استوار جدا شده، در شکل پول تغییر یافته است تا دوباره به صورت سرمایهٔ استوار تازه‌ای از همان نوع در آید، اعم از آنکه الحاق شود و یا بر اثربخشی آن بیفزاید. البته ماهیت ویژهٔ بنگاه قسماً در این امر دخیل است که تا چه حد و

---

۱۳۴. extensif (فرانسه) = extensiv (آلمانی) – م.

۱۳۵. Intensif (فرانسه) = Intensiv (آلمانی) – م.

در چه مقیاس استعداد چنین الحاق تدریجی وجود دارد و لذا به چه نسبتی باید اندوخت ـ مایه‌ای گرد آید تا بتواند بدینسان از نو به کار افتد و در چه مهلت‌هایی وقوع چنین امری امکان‌پذیر می‌شود. از سوی دیگر روشن است که حدود بهسازی‌های جزیی‌ای که می‌توان در مورد ماشین‌آلات موجود معمول داشت به ماهیت بهسازی و ساختمان خود ماشین‌ها بستگی دارد. آدامس[۱۳۶] نشان می‌دهد که مثلاً در مورد تجهیزات راه‌آهن تا چه اندازه این نکته از ابتدا چشمگیر است:

«همهٔ ساختمان باید طبق اصولی که در کندو حکمفرماست، یعنی بنا بر اصل استعداد توسعهٔ بی‌پایان، ساخته شود. کلیهٔ ساختمان‌هایی که از ابتدا بیش از حد پر استحکام هستند و قرینه‌سازی شده‌اند خود عیبی به شمار می‌روند، زیرا به هنگام توسعه، ویران ساختن آنها ضرورت پیدا می‌کند». (صفحهٔ ۱۲۳)

این امر به طور عمده وابسته به فضایی است که در اختیار قرار دارد. در مورد برخی از بناها ممکن است طبقاتی در ارتفاع افزود و در برخی دیگر توسعه به صورت افقی ضرورت دارد و لذا زمین بیشتری لازم می‌شود. در درون تولید سرمایه‌داری، از یک سو وسایل بسیاری نابود می‌شوند و از سوی دیگر به هنگام گسترش تدریجی بنگاه، توسعه‌های فرعی و بیهوده بسیاری از این قبیل انجام می‌گیرد (که قسماً به زیان نیروی کار است)، زیرا هیچ چیز طبق نقشهٔ اجتماعی وقوع نمی‌یابد، بلکه همه چیز وابسته است به اوضاع و احوال بی‌پایان گوناگون، وابسته به وسایل و دیگر شرایطی که سرمایه‌دار منفرد در دایرهٔ آن عمل می‌کند. هدر رفتن مقادیر بسیاری از نیروی کار که از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

این اندک اندک سرمایه‌گذاری مجدد، به حساب اندوخت ـ مایهٔ پولی (یعنی آن جزء از سرمایهٔ استوار که از نو به پول بدل گشته است، در مورد کشاورزی از همه جا آسانتر است. در مورد اخیر وجود یک عرصهٔ تولید با وسعت معین، موجب استعداد بزرگترین جذب تدریجی سرمایه است. همچنین است در موردی که مانند دامپروری، تجدید تولید طبیعی انجام می‌گیرد.

سرمایهٔ استوار، هزینه‌های نگهبانی ویژه‌ای را ایجاب می‌کند. جزیی از حفاظت به وسیلهٔ خود روند کار اعمال می‌گردد، چه در صورتی که سرمایهٔ استوار در روند کار وارد

---

۱۳۶. Adams, William Bridges (۱۷۷۹-۱۸۷۲) - مهندس انگلیسی و نویسندهٔ آثاری دربارهٔ ساختمان راه‌آهن - م.

نباشد خراب می‌شود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ششم، صفحهٔ ۱۹۶ و فصل سیزدهم صفحهٔ ۴۲۳: فرسایش ماشین‌آلات که از عدم استعمال آنها ناشی می‌شود).[۱۳۷] به همین سبب است که قانون انگلستان مواردی را که قطعات اجاره شدهٔ زمین طبق سنت محل کشت نشده باشد، صریحاً به مثابهٔ زیان (Waste) تلقی می‌کند.[۱۳۸]

این محفوظ ماندن که از استفاده در روند کار ناشی می‌شود، هدیهٔ طبیعی رایگان از جانب کار زنده است و در واقع نیروی نگاه دارندهٔ کار دو صورت دارد. از سویی کار با انتقال ارزش و مصالح کار به محصول، ارزش آنها را حفظ می‌کند، و از سوی دیگر، آنجا هم که ارزش وسایل کار به محصول، منتقل نمی‌کند[۱۳۹] با نگاه‌داری ارزش مصرف آن از راه کاربردشان در روند تولید، ارزش وسایل مزبور را محفوظ می‌دارد.

ولی سرمایهٔ استوار برای محفوظ ماندن خود خواستار آن است که کار مثبت هم برای آن صرف شود. گاه به‌گاه باید ماشین‌آلات تمیز شوند. اینجا سخن بر سر کاری اضافی است که بدون آن ماشین‌آلات استفاده پذیری خود را از دست می‌دهند. سخن بر سر دفاع سادهٔ آنها در برابر نفوذ عوامل طبیعی مخربی است که از روند تولید جدایی‌ناپذیرند و بنابراین مقصود نگاه‌داری آنها در لفظی‌ترین معنای کلمه یعنی در وضعی است که شایستهٔ کار باشند. البته عمر عادی سرمایهٔ استوار بر پایهٔ انجام شرایطی حساب می‌شود که کاربرد عادی آن را طی این مدت امکان‌پذیر سازد، عیناً هم آنچنان است که فرضاً اگر انسانی به طور متوسط سی سال عمر کند باز به شست و شو نیازمند است. و نیز در اینجا سخن بر سر جانشین ساختن کار محتوی در ماشین نیست، بلکه صحبت بر سر کار اضافی مستمری است که کاربرد آن ضروری می‌سازد. سخن بر سر کاری نیست که خود ماشین انجام می‌دهد، بلکه راجع به کاری است که بر روی ماشین انجام می‌شود و در آن کار، ماشین عامل تولید نیست، بلکه خود مادهٔ خام است. اگرچه سرمایه‌ای که در این کار صرف می‌شود در روند ویژهٔ کار، یعنی در کاری که منشأ محصول است، وارد نمی‌شود، اما جزیی از سرمایهٔ گردان به شمار می‌رود. این کار باید

---

۱۳۷. به صفحات ۲۰۴ و بعد جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) و ۳۴۸ و بعد همان جلد مراجعه شود – م.

138. W.A. Holdsworth, Barrister at Low, "The Low of Landlord and Tenant", London 1867, p.96.

۱۳۹. خواننده توجّه دارد که مقصود مصنف آن جزء از ارزش سرمایهٔ استوار است که در عین شرکت در روند تولید و به‌کار رفتن در روند کار پابرجا مانده و هنوز تماماً به محصول منتقل نشده است – م.

مستمراً در تولید خرج شود و لذا ارزش آن نیز باید دائماً به وسیلهٔ ارزش محصول جبران گردد. سرمایه‌ای که در این کار صرف می‌شود به جزیی از سرمایهٔ گردان تعلق دارد که وظیفه‌دار جبران هزینه‌های عمومی است و برحسب حساب متوسط سالانه باید روی ارزش ـ محصول سرشکن شود. چنانکه سابقاً دیده‌ایم، در صنعت به معنای خاص، این تمیزکاری به وسیلهٔ کارگران در اثنای استراحت به رایگان انجام می‌شود و درست به همین دلیل نیز غالباً به هنگام خود روند تولید به آن می‌پردازند و همین امر خود منشأ بسیاری از سوانح می‌گردد. این کار در بهای محصول به حساب نمی‌آید. بدینسان مصرف‌نیز آن را به رایگان دریافت می‌کند. از سوی دیگر سرمایه‌دار از این راه هزینه‌های نگهداری ماشین خود را رایگان تمام می‌کند. کارگر با جان خود این هزینه‌ها را می‌پردازد و همین یکی از رازهای خودنگهداری سرمایه است و در واقع از لحاظ حقوقی ایجادکننده حقی برای کارگر به روی ماشین‌آلات است که حتی از نظر حقوق بورژوایی نیز وی را شریک مالکیت ماشین‌آلات می‌کند. با وجود این در رشته‌های مختلفی از تولید، که برای تمیز کردن ماشین‌آلات، دور کردن آنها از روند تولید ضرورت دارد و لذا پاک کردن پنهانی آنها امکان‌پذیر نیست، مثلاً مانند لوکوموتیوها، این کارهای حفاظتی در زمرهٔ مخارج جاری به شمار می‌آیند و بنابراین به مثابهٔ جزیی از سرمایهٔ گردان محسوب می‌شوند. برای آنکه در اثر شست و شو خسارتی به آن وارد نشود باید ابتدا دیگ آن سرد گردد (R.C.Nr.17823).

تعمیرات به معنای ویژهٔ کلمه یا مرمت کاری، مستلزم صرف سرمایه و کاری هستند، که در سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ ابتدایی جای گرفته‌اند و لذا نمی‌توانند همیشه از راه جانشین شدن تدریجی ارزش سرمایهٔ استوار جبران گردند و جای خود را پر کنند. مثلاً اگر ارزش سرمایهٔ استوار برابر با ۱۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و تمام مدت عمر آن مساوی با ۱۰ سال باشد، آن‌گاه که پس از ده سال تمام این سرمایهٔ ۱۰/۰۰۰ لیره‌ای به پول تبدیل شد، تازه فقط ارزش سرمایه گذاری ابتدایی جبران شده است، ولی جای آن سرمایه و کاری که طی این مدت به صورت تعمیرات از نو به میان آمده‌اند، پر نمی‌شود. بلکه برحسب نیازمندی به کار می‌افتد و زمان‌های مختلف اولیهٔ آن، بنا به ماهیت امر، اتفاقی است. این چنین سرمایه گذاری‌های بعدی، که اندک اندک به صورت وسایل کار و نیروی کار افزوده می‌شود، لازمهٔ هر سرمایهٔ استوار است.

آسیب‌هایی که برخی از اجزاء ماشین‌آلات و غیره در معرض آن قرار می‌گیرند بنا به

ماهیت اشیاء تصادفی است و لذا تعمیراتی که از این رهگذر واجب می‌شود اتفاقی است. با وجود این می‌توان از میان انبوه تعمیرکاری‌ها دو نوع را مشخص ساخت که بیش و کم دارای خصلت ثابت‌تری هستند و به دوره‌های مختلف حیات سرمایهٔ استوار مربوط می‌گردند: از این دو نوع یکی ناشی از بیماری‌های سال‌های اول است و دیگری مربوط به بیماری‌های بسیار زیادی است که در دوره‌های میانی بروز می‌کند. مثلاً هرچند ماشینی که وارد روند تولید می‌شود دارای ساختمان کاملی باشد، اما به هنگام کاربرد واقعی، نقایصی بروز می‌کند که ناچار باید به وسیلهٔ کار تکمیلی بعدی اصلاح گردد. از سوی دیگر، هر قدر عمر ماشین مزبور از متوسط تجاوز کرده و لذا هر اندازه فرسودگی‌های عادی آن آکنده شده و موادی که از آن ترکیب یافته مستعمل، کهنه و ناتوان گشته باشند، تعمیرکاری‌های بیشتر و مهمتری برای سرپا نگاه داشتن ماشین تا پایان دورهٔ متوسط عمرش، لازم می‌شود، هم‌چنانکه یک مرد سالخورده برای جلوگیری از مرگ زودرس ناچار بیش از جوان تندرست و نیرومند هزینه‌های پزشکی دارد. بنابراین کارهای تعمیری با وجود جنبهٔ تصادفی خود، در دوره‌های مختلف سرمایهٔ استوار به اندازه‌های نابرابری تقسیم می‌شوند.

از این مطلب و نیز از جنبهٔ اتفاقی کارهای تعمیری در مورد ماشین، نتایج زیرین به دست می‌آید:

از طرفی صرف واقعی نیروی کار و وسایل کار به منظور تعمیرکاری تصادفی است، هم‌چنانکه نفس اوضاع و احوال ایجاب‌کننده تعمیرات نیز اتفاقی است. میزان تعمیرات لازم به طور متفاوت به دوره‌های مختلف عمر سرمایهٔ استوار تقسیم می‌شود. ازسوی دیگر، آنچه در ارزیابی عمر متوسط سرمایهٔ استوار مفروض است این است که پیوسته در حال کار کردن نگاه داشته شده باشد، قسمتی از راه تمیزکاری (که شامل پاک نگاه داشتن محل نیز می‌شود) و قسمت دیگر به وسیلهٔ انجام تعمیرات، هرگاه که ضرورت ایجاب کند. انتقال ارزش از راه فرسایش سرمایهٔ استوار، بر پایهٔ عمر متوسط آن محاسبه می‌گردد، ولی همین عمر متوسط خود بر این مبنا حساب می‌شود که سرمایهٔ الحاقی لازم برای حاضر به کار نگاه داشتن آن مستمراً پیش‌ریز گردد.

از طرف دیگر این نکته نیز بدیهی است که ارزش افزوده ناشی از صرف این سرمایه و کار الحاقی نمی‌تواند همزمان با مخارج اصلی در بهای کالاها وارد گردد. مثلاً یک ریسنده نمی‌تواند در این هفته، به دلیل آنکه چرخش شکسته و یا ریسمانش پاره شده

است، نخ خود را گرانتر از هفته پیش بفروشد. در نتیجهٔ سانحه‌ای که در یک کارخانهٔ منفرد اتفاق افتاده است به هیچ وجه تغییری در هزینه‌های عمومی صنعت ریسندگی حاصل نمی‌شود. در اینجا نیز مانند هر ارزش‌گذاری دیگر قاعدهٔ میانگین حکم می‌کند. میزان متوسط این قبیل سوانح و همچنین کارهای نگهداری و تعمیری لازم در مدت عمر متوسط سرمایهٔ استواری که در رشتهٔ معینی از صنعت به‌کار می‌افتد، از راه تجربه آشکار می‌شود. این هزینهٔ متوسط به میانگین دورهٔ عمر سرمایه تقسیم می‌گردد و برحسب اجزاء صحیح متناسبی به بهای فرآورده افزوده و بنابراین از راه فروش محصول جبران می‌شود.

سرمایهٔ افزوده‌ای که بدینسان جبران می‌شود، با اینکه به شکل غیرمنظمی به‌کار می‌افتد، در زمرهٔ سرمایهٔ گردان به شمار می‌رود. از آنجا که رفع فوری هرگونه عیب در ماشین‌آلات واجد نهایت اهمیت است، در هر کارخانهٔ بزرگ افرادی از قبیل مهندس، نجار، مکانیسین، آهنگر و غیره، وجود دارند که ضمیمهٔ کارگران اصلی کارخانه هستند. دستمزد اینان جزیی از سرمایهٔ متغیر را تشکیل می‌دهد و ارزش کارشان در محصول توزیع می‌شود. از سوی دیگر هزینه‌هایی که وسایل تولید ایجاب می‌کنند[۱۴۰] طبق همان محاسبهٔ میانگین تعیین می‌گردند و با اینکه عملاً در زمان‌های غیرمنظم پیش‌ریز شده و لذا در دوره‌های غیرمنظم در محصول یا در سرمایهٔ استوار وارد می‌شوند، به موجب همین حساب یکی از اجزاء ارزشی محصول را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌ای که به منظور تعمیرکاری به معنای اخص به‌کار می‌رود از بعضی جهات سرمایهٔ نوع ویژه‌ای را تشکیل می‌دهد که نه می‌توان آن را تحت عنوان سرمایهٔ گردان و نه در عداد سرمایهٔ استوار دسته‌بندی کرد، ولی نظر به اینکه در زمرهٔ هزینه‌های جاری است بیشتر در عداد سرمایهٔ گردان به شمار می‌رود.

بدیهی است که شیوهٔ دفترداری به هیچ وجه تغییری در واقعیت مناسبات متقابل اشیاء مورد ثبت نمی‌دهد. ولی تذکر این نکته اهمیت دارد که در بسیاری از رشته‌های صنعتی عادت بر این جاری شده است که هزینه‌های تعمیری و مخارج فرسایش واقعی سرمایهٔ استوار را به شیوهٔ زیرین با هم حساب کنند. فرض کنیم که سرمایهٔ استوار اولیه بالغ بر ۱۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و مدت عمر آن ۱۵ سال باشد. بنابراین فرسایش سالانهٔ آن

---

۱۴۰. خواننده توجّه دارد که در اینجا مقصود مصنف آن وسایل تولیدی است که برای تعمیرکاری و نگهداری لازم می‌شوند نه وسایل تولیدی که در مجموع روند تولید به‌کار می‌روند - م.

بالغ بر $\frac{۲}{۳}$ ۶۶۶ لیرهٔ استرلینگ می‌شود. ولی چنانچه اکنون فرسایش بر پایه سال حساب گردد یعنی بر قیمت کالاهای تولید شده، بابت فرسایش سرمایهٔ استوار، سالانه به جای $\frac{۲}{۳}$ ۶۶۶ لیرهٔ استرلینگ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ افزوده شود، آن‌گاه به این معنا خواهد بود که $\frac{۱}{۳}$ ۳۳۳ لیرهٔ استرلینگ بابت تعمیرکاری و غیره اندوخته شده است (ارقام ۱۰ و ۱۵ فقط به عنوان مثال آمده‌اند). بنابراین بابت تعمیرات به طور متوسط همان اندازه خرج خواهد شد که برای ادامهٔ زندگی ۱۵ سالهٔ سرمایهٔ استوار لازم است. البته این محاسبه مانع از آن نیست که سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ الحاقی بابت تعمیرات، دو مقولهٔ متفاوت باشند. بر پایهٔ این شیوهٔ محاسبه مثلاً چنین پذیرفته شده است که حداقل مخارج اضافی برای حفظ و تعویض کشتی‌های بخار سالانه بالغ بر ۱۵٪ باشد و بنابراین زمان بازتولید برابر $\frac{۲}{۳}$ ۶ سال می‌شود. طی سال‌های ۶۰[۱۴۱] حکومت انگلستان از این بابت سالانه ۱۶٪ به عنوان خسارت به Peninsular and Oriental Co. پرداخته است، یعنی عملی که زمان تجدید تولیدی معادل $\frac{۱}{۴}$ ۶ سال[۱۴۲] در نظر می‌گیرد. در راه‌آهن‌ها مدت متوسط عمر یک لوکوموتیو ۱۰ سال است، ولی با محاسبهٔ تعمیرات، فرسایشی به میزان $\frac{۱}{۲}$ ۱۲٪ پذیرفته شده است و این امر مدت عمر را به ۸ سال کاهش می‌دهد. برای واگن‌های مسافربری و باربری ۹٪ حساب می‌شود و لذا طول عمری در حدود $\frac{۱}{۲}$ ۱۱ سال در نظر می‌گیرند.

در مورد قراردادهای مربوط به اجاره خانه یا چیزهای دیگری که برای مالک آنها سرمایهٔ استوار محسوب می‌شود و به این عنوان به اجاره می‌رود، قانون‌گذار در همه جا تفاوت موجود میان فرسایش عادی، (ناشی از مرور زمان، تأثیر عوامل و نفس استفادهٔ معمولی[۱۴۳])، و تعمیرات گاه‌گاهی را، (که برای برپا نگاه داشتن خانه طی عمر عادی خود و استفادهٔ معمولی از آن لازم است[۱۴۴]) به رسمیت شناخته است. بنا به قاعدهٔ عمومی مخارج نوع اول به عهدهٔ مالک و هزینه‌های نوع دوم با مستأجر است. علاوه بر

---

۱۴۱. مقصود سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است - م.

۱۴۲. در چاپ‌های اول و دوم کاپیتال $\frac{۱}{۳}$ ۶ قید شده است - م.

۱۴۳. هلال‌هایی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته، از جانب مترجم برای دریافت آسانتر تمام عبارت به کار رفته است - م.

۱۴۴. هلال‌هایی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته، از جانب مترجم برای دریافت آسانتر تمام عبارت به کار رفته است - م.

این، تعمیرات باز تحت عناوین عادی و بنیادی از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. تعمیرات اخیرالذکر قسماً نوسازی سرمایهٔ استوار در شکل طبیعی آن است، و لذا در صورتی که قرارداد صریحاً خلاف آن را نگفته باشد، به عهدهٔ مالک است. چنین است مثلاً طبق حقوق انگلستان:

«یک نفر اجاره‌دار که اجارهٔ سالانه دارد فقط موظف است که بناها را تا آن حد از آسیب باد و نفوذ آب حفظ نماید که اعمال مزبور بدون انجام تعمیرات بنیادی امکان‌پذیر باشد، و به طور کلی اقدام به آن قبیل تعمیراتی کند که بتوان آنها را عادی تلقی نمود. حتی در این مقطع نیز باید قدمت و وضع عمومی بناهای مربوطه را در زمانی که به تصرف اجاره‌دار درآمده است مورد توجّه قرار داد، زیرا وی نه موظف است به جای مصالح کهنه و فرسوده مصالح نو بنشاند و نه این وظیفه را به عهده دارد که کاهش بهای ناگزیری راکه ناشی از مرور زمان و استفادهٔ درست است ترمیم کند.»[۱۴۵]

بیمهٔ مربوط به ویران شدن بنا در نتیجهٔ سوانح فوق العاده طبیعی، آتش سوزی، سیل و غیره، هم از تعویض قسمت‌های فرسوده و کهنه و هم از کارهای مراقبتی و تعمیری کاملاً متمایز است. بیمه باید از اضافه ارزش برداشت شود و این خود موجب کاهش آن می‌گردد. و یا اگر از نظر تمام جامعه توجّه شود باید گفت: لازم است دائماً اضافه تولیدی به وجود آید، یعنی تولید به مقیاسی بزرگتر از آنچه برای تعویض بازتولید ثروت موجود ضروری است انجام گیرد (به کلی قطع نظر از افزایش جمعیت)، تا برای جبران خرابی‌های فوق العاده‌ای که معمول سوانح و نیروهای طبیعت هستند وسایل تولید کافی در اختیار باشد.

در واقع اندوخت ـ مایهٔ نقدی فقط جزء ناچیزی از سرمایهٔ لازم برای تعویض را تشکیل می‌دهد. مهمترین قسمت این سرمایه صرف گسترش مقیاس خود تولید می‌گردد، که بخشی از آن گسترش واقعی است و بخش دیگر مربوط به دامنهٔ عادی تولید در رشته‌هایی است که سرمایهٔ استوار تولید کند. مثلاً یک کارخانه ماشین‌سازی باید بر پایهٔ این حساب سازمان یافته باشد که کارخانه‌های خریدار همه ساله گسترده‌تر می‌شوند و برخی از آنها دائماً نیازمند بازتولید تمام یا جزیی از ادوات خود می‌گردند.

در مورد تعیین میزان فرسایش و همچنین تعیین مقدار هزینه‌های تعیین بنابر میانگین

145. Holdsworth, "Low of Landlord and Tenant", p.90,91

اجتماعی، ضرورتاً نابرابری‌های بزرگی بروز می‌کند، و این نابرابری‌ها حتی دربارهٔ سرمایه‌گذاری‌های هم مقداری که در اوضاع و احوال واحد و در رشتهٔ واحد تولید قرار دارند، پیش می‌آید. عملاً چنین است که ماشین‌آلات و غیرهٔ متعلق به یک سرمایه‌دار بالاتر از متوسط دوام پیدا می‌کنند در حالی که برای دیگری دوام آنها کمتر است. هزینه‌های تعمیری یکی بالاتر و هزینه‌های دیگری پائین‌تر از متوسط است و غیره. ولی مبلغ مشخصی که بابت فرسایش و مخارج تعمیری به بهای کالا افزوده می‌شود یکی است و بنابر میانگین تعیین می‌گردد. بنابراین از راه این افزایش قیمت، یکی بیشتر از آنچه خود واقعاً می‌افزاید به دست می‌آورد و دیگری کمتر. این امر، مانند دیگر اوضاع و احوالی که با وجود بهره‌کشی مساوی از نیروی کار، سود سرمایه‌داران مختلف را در رشتهٔ صنعت واحدی متفاوت می‌سازد، موجب دشوار شدن درک ماهیت واقعی اضافه ارزش می‌شود.

مرز میان تعویض و کارهای تعمیری به معنای خاص، میان هزینه‌های نگهداری و هزینه‌های نوسازی، کمابیش سیال است. از اینجاست که مباحثات دائمی، از جمله در مورد راه‌آهن‌ها، در این باره برمی‌خیزد که آیا فلان مخارج، تعمیرات یا تعویض، به حساب هزینه‌های جاری است یا باید به حساب اصل سرمایه گذارده شود. انتقال مخارج تعمیری به حساب سرمایه، به جای حساب درآمد، شیوهٔ شناخته شده‌ای است که به وسیلهٔ آن مدیریت راه‌آهن‌ها نفع سهام خود را مصنوعاً بالا می‌برند. اگرچه در اینجا نیز تجربه از هم اکنون ضوابط اصلی را به دست داده است. مثلاً کارهای تکمیلی نخستین سال‌های عمر راه‌آهن «تعمیر به شمار نمی‌روند، بلکه باید مانند جزء اصلی ساختار تلقی گردند و لذا باید به حساب سرمایه برده شوند، زیرا این اقدامات ناشی از فرسایش یا تأثیر رفت و آمد نیستند، بلکه از نقایص اولیه و غیرقابل اجتناب راه سرچشمه گرفته‌اند.»[۱۴۶]

«بالعکس تنها شیوهٔ درست این است که حساب درآمد هر سال را بابت کاهش قیمتی مدیون سازیم، که از راه اضطرار برای امکان وصول این درآمد تحمیل می‌شود، اعم از اینکه مبلغ مزبور واقعاً خرج شده یا نشده باشد.»[۱۴۷]

در کشاورزی، تفاوت گذاردن میان تعویض نگهداری سرمایهٔ استوار، لااقل تا

---

146. Lardner, I.C.P,40

147. Capatin Fitzmaurice, "Committee of Inquiry on Caledonian Railway"

نقل شده در: Money Market Review 1868

هنگامی که هنوز کار به وسیلهٔ بخار انجام نمی‌گیرد، عملاً غیرممکن و بی‌فایده است.

«در مورد سیاههٔ کاملی از سخت افزارها (نیازمندی‌های مربوط به کشت‌افزار و انواع دیگر افزارهای کار و برداشت محصول)، چنانچه زیاده‌روی نشود، عادت بر این جاری است که متوسط بزرگ فرسایش و مراقبت را دربارهٔ مجموعهٔ افزارها، بنا به اختلاف شرایطی که پیش می‌آید، از ۱۵ تا ۲۵ درصد سرمایه‌ای که برای خرید آنها به کار رفته است، ارزیابی کنند.»[۱۴۸]

در مورد وسایل متحرک راه‌آهن به هیچ‌وجه نمی‌توان تعمیر و تعویض را از هم جدا ساخت.

«ما از وسایل متحرک خودمان بنا به تعدادِ مراقبت می‌کنیم. هر عده لوکوموتیو که داشته باشیم، همان عده را نگاهداری می‌کنیم. هرگاه طی زمان یکی از لوکوموتیوها غیرقابل استفاده گردد، به نحوی که ساخت واحد جدیدی سودمند تلقی شود، آن‌گاه لوکوموتیو جدیدی می‌سازیم و آن را به حساب درآمد می‌گذاریم، و البته در این مورد ارزش مواد ماشین کهنه را در حساب بستانکار درآمد قرار می‌دهیم... از ماشین کهنه همواره چیز قابل ملاحظه‌ای باقی می‌ماند... چرخ‌ها، محورها، دیگ بخار و خلاصه قسمت خوبی از ماشین قدیم باقی می‌ماند».[۱۴۹]

«تعمیر کردن یعنی نوساختن. برای من کلمهٔ تعویض وجود ندارد... آن‌گاه که یک شرکت راه‌آهن واگن یا لوکوموتیوی را خریداری نمود، باید آن را به نحوی تعمیر کند که بتواند پیوسته بچرخد.» (17784). «ما در هر مایل انگلیسی[۱۵۰] $8\frac{1}{2}$ d[۱۵۱] بابت مخارج لوکوموتیو حساب می‌کنیم. با این $8\frac{1}{2}$ d هزینه لوکوموتیوها را برای همیشه حفظ می‌نماییم. ما ماشین‌های خود را نو می‌کنیم. چنانچه شما بخواهید ماشین جدیدی خریداری کنید، در آن صورت پولی بیش از آنچه لازم است از دست می‌دهید... در ماشین‌های کهنه همواره چرخ‌های چندی، محور یا قطعهٔ دیگر قابل استفاده‌ای یافت می‌شود و این امر کمک می‌کند تا ماشین ارزانتری به همان خوبی ماشین کاملاً نو

---

148. Kirchhof, "Handelbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, p.137

149. T. Gooch, Chairman of Great Western Railway Co.R.C. Nr. 17327, 17329

۱۵۰. Mail – مقیاس طول انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر – م.

۱۵۱. پنی Penny – واحد جزء پول انگلیسی برابر با $\frac{1}{12}$ شلینگ $\frac{1}{240}$ لیرهٔ استرلینگ که با علامت d یا D نموده می‌شود – م.

بسازیم. (17790). «من اکنون هر هفته یک لوکوموتیو تولید می‌کنم، یعنی لوکوموتیوی که به همان خوبی ماشین توست، زیرا دیگ، سیلندر و شاسی آن نو هستند.»[۱۵۲]

هم چنین در مورد واگن‌ها:

«در طول زمان ذخیرهٔ لوکوموتیوها و واگن‌ها دائماً تجدید می‌شود. یک بار چرخ‌های جدید و بار دیگر شاسی تازه‌ای کارگذارده می‌شوند. اجزایی که پایهٔ حرکت هستند و بیش از قسمت‌های دیگر در معرض فرسودگی قرار دارند به تدریج نو می‌شوند. بدینسان ماشین‌ها و واگن‌ها می‌توانند به نحوی یک سلسله تعمیرات را از سر بگذرانند که در برخی از آنها حتی اثری هم از مواد قدیمی باقی نمی‌ماند. حتی آن‌گاه که وسایل مزبور دیگر به هیچ‌وجه تعمیرپذیر نیستند، قطعاتی از واگن‌ها و لوکوموتیوهای کهنه در ساختمان ماشین نو به کار می‌روند و بدینسان هیچ‌گاه به طور کامل از کار راه برکنار نمی‌شوند. بنابراین سرمایهٔ جنبان دائماً در حال بازتولید است. آنچه به هنگام لزوم نوسازی تمام راه، باید یک باره و در زمان معین انجام گیرد، در مورد وسایل متحرک به تدریج و سال به سال واقع می‌شود. زندگی این وسایل جنبهٔ جاودانی دارد و در مفهوم پیوسته جوان گشتن، می‌گنجد.»[۱۵۳]

روندی که اینجا لاردنر در مورد راه‌آهن توصیف نموده است، به یک کارخانهٔ منفرد نمی‌خورد، ولی تصویری از تجدید تولید پیوستهٔ سرمایهٔ استوار به دست می‌دهد که تکه تکه و درآمیخته با تعمیرات، در درون رشتهٔ کاملی از صنعت، و یا به طور کلی در درون مجموعهٔ تولید به مقیاس اجتماعی، انجام می‌گیرد.

اینک نمونه‌ای که نشان می‌دهد تا چه حدود وسیعی مدیریت‌های ماهر می‌توانند از مفاهیم تعمیر و تعویض، به منظور به دست آوردن بهرهٔ سهام، استفاده کنند. بنابر همان کنفرانس سابق‌الذکر ر.پ. ویلیامز، در زیر مبالغ متوسطی را می‌آوریم که شرکت‌های مختلف راه‌آهن انگلستان طی سال‌های متمادی، از بابت تعمیرات و هزینه‌های نگهداری تمام راه و بناهای آن، از حساب درآمد خویش کسر نموده‌اند (سالانه و برحسب طول خط به مایل انگلیسی):

لندن و نورث وسترن (North Western)	۳۷۰ لیرهٔ استرلینگ
میدلند (Midland)	۲۲۵ لیرهٔ استرلینگ

---

152. 17823. Archibald Sturrock, Locomotive Superintendant of Great Northern Railway, in R.C. 1867.

153. Lardner ' p, 115, 116

لندن و ساوث وسترن (South Western)	۲۵۷ لیرهٔ استرلینگ
گریت نورثرن (Great Northern)	۳۶۰ لیرهٔ استرلینگ
لانکاشیر و یورکشیر (Lancashire, yourkshire)	۳۷۷ لیرهٔ استرلینگ
ساوث ایسترن (South Eastern)	۲۶۳ لیرهٔ استرلینگ
برایتون (Brighton)	۲۶۶ لیرهٔ استرلینگ
منچستر و شفیلد (Manchester, Sheffield)	۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ

تنها جزء بسیار ناچیزی از تفاوت‌های جدول بر پایهٔ اختلاف در میزان واقعی مخارج قرار دارد. تفاوت‌های مزبور، تقریباً بدون استثناء از شیوه‌های مختلف محاسباتی ناشی می‌شوند و برحسب آنکه اقلام مخارج به حساب سرمایه گذاشته شده و یا به حساب درآمد برده شده‌اند اختلاف یافته‌اند. ویلیامز صریحاً می‌گوید:

«کمتر بار کردن درآمد از آن جهت پذیرفته می‌شود که برای به دست آوردن حق‌السهم خوبی لازم است، و تحمیل بیشتر برای این است که درآمد نیرومندی وجود دارد که می‌تواند چنین باری را تحمل کند.»

در برخی موارد فرسایش، و لذا تعویض آن نیز، مقدار عملاً بی‌اهمیتی است، به‌گونه‌ای که تنها هزینه‌های تعمیری به حساب می‌آیند. آنچه را که (لاردنر)، در شرحی که در زیر می‌آوریم، راجع به ساختمان‌های هنری (Works of Art) راه‌آهن‌ها گفته است، به طور کلی کلیهٔ آثار ماندگاری از این قبیل، مانند کانال‌ها، انبارها، پل‌های آهنی و سنگی و غیره صادق است.

«فرسایشی که در نتیجهٔ تأثیر آهستهٔ زمان بر ساختمان‌های محکم وارد می‌شود، اثری است که در اثنای مدت کوتاه تقریباً نامحسوس است. اگرچه پس از گذشت زمان درازی، مثلاً پس ازقرن‌ها حتی نوسازی کامل یا قسمی محکمترین ساختمان‌ها در نتیجهٔ فرسایش پیش می‌آید. مقایسهٔ این فرسایش نامحسوس با فرسودگی محسوسی که در دیگر قسمت‌های راه روی می‌دهد، سنجش آنها را با نابرابری‌هایی که در حرکات سده شمار و ادواری اجرام سماوی به وقوع می‌پیوندند، امکان‌پذیر می‌سازد. تأثیر زمان بر ساختمان‌های کوه پیکر یک راه، پل‌ها، تونل‌ها، رومی‌ها و غیره، نمونه‌های آن فرسایشی را به دست می‌دهند که می‌توان سده شمار نامید. آن قیمت گاهی سریع‌تر و محسوس‌تری که طی مدت کوتاه از راه تعمیر یا تعویض جبران می‌شود، همانند نابرابری‌های ادواری است. هزینه‌های سالانهٔ تعمیری، شامل جبران خسارات تصادفی نیز

هست که حتی‌گاه به‌گاه قسمت خارجی ساختمان‌های محکم را نیز مورد آسیب قرار می‌دهد. ولی صرفنظر از این تعمیرات روزگار بر آنها بی‌تأثیر نمی‌گذرد و هرچند موعد دور باشد باز آن زمان فرا می‌رسد که وضع آنها ساختمان نویی را ضروری می‌سازد. البته از لحاظ مالی و اقتصادی ممکن است این زمان به اندازه‌ای دور باشد که نتوان آن را در محاسبات جاری به شمار آورد.»[۱۵۴]

این حکم دربارهٔ همهٔ ساختماهایی صادق است که دوام سده‌ای دارند، و لذا در مورد آنها، سرمایهٔ پیش‌ریخته طبق فرسایشی که روی می‌دهد به تدریج جبران نمی‌شود، بلکه فقط متوسط مخارج سالانهٔ نگهداری و تعمیر به بهای محصول منتقل می‌گردد.

هرچند قسمت بسیار بزرگی از پول‌های برگشتی سالانه، بابت جبران فرسایش سرمایهٔ استوار، چنانکه دیدیم، همه ساله یا حتی در مدت کوتاهتری، از نو در قالب طبیعی سرمایهٔ مزبور در می‌آید، با وجود این برای هر تک سرمایه‌دار، نابودی مایه‌ای لازم است تا به آن جزیی از سرمایهٔ استوار تخصیص داده شود که پس از گذشت سال‌ها، موعد تجدید تولید یک باره‌اش سر می‌رسد و باید تماماً تعویض گردد. بخش مهمی از اجزاء سرمایهٔ استوار، بنا به ماهیت خود، بازتولید قطعه‌ای را نفی می‌کند. علاوه بر این، آن‌گاه که تجدید تولید قطعه‌ای به نحوی روی می‌دهد که در فواصل کوتاه باید به جای جزء تباه گشته، قطعه‌ای نوکار گذاشته شود، یک انباشت قبلی پول با وسعت کمابیش بزرگی، برحسب خصلت ویژهٔ هر یک از رشته‌های تولید، لازم است تا بتوان این تعویض را عملی نمود. هر مبلغ دلخواهی وافی انجام این منظور نیست، نقدینه‌ای با مقدار مشخص برای تحقق آن لازم است.

چنانچه ما این امر را تنها با مفروضهٔ مقدم خود که گردش سادهٔ پول است مورد بررسی قرار دهیم و به مسئلهٔ سیستم اعتباری، که بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت، توجّه نداشته باشیم، آن‌گاه مکانیسم حرکت به شرح زیرین است: در کتاب اول (فصل سوم، زیربند الف از بند ۳[۱۵۵] مشخص شده که هرگاه قسمتی از پول موجود در یک جامعه همواره به صورت گنج بیکار بماند، در حالی که بخش دیگر آن به مثابهٔ وسیلهٔ دوران، یا اندوخت ـ مایهٔ پولی که مستقیماً در گردش است، عمل نماید، آن‌گاه نسبتی که طبق آن تمام حجم پول میان گنج‌سازی و وسایل دوران توزیع می‌شود دائماً تغییر

---

۱۵۴. لاردنر، همانجا، صفحات ۳۸ و ۳۹.

۱۵۵. جلد اول کاپیتال، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۴۷ (زراندوزی) – م.

می‌کند. اینک در مسئله مورد بحث ما، پول گنج شده‌ای که باید به مقدار زیاد در دست سرمایه‌دار بزرگی گرد آمده باشد، به هنگام خرید سرمایهٔ استوار یک‌باره به درون دوران ریخته می‌شود. در جامعه این پول به نوبهٔ خود از نو به وسایل دوران و گنج تقسیم می‌گردد. از راه استهلاک ـ مایه، که به وسیلهٔ آن ارزش سرمایهٔ استوار به نسبت فرسایش آن سرمایه از نو به نقطهٔ عزیمت خویش برمی‌گردد، بخشی از پول در گردش باز به دست همان سرمایه‌داری که اندوخته‌اش به هنگام خرید سرمایهٔ استوار مبدل به وسیلهٔ دوران گردیده و از او دور شده بود، برای مدت دراز یا کوتاهی به صورت گنج در می‌آید. این یک توزیع دائماً متغیری از گنج اندوخته‌های موجود جامعه است که متناوباً به مثابهٔ وسیلهٔ دوران عمل می‌کند و سپس از نو مانند گنج از تودهٔ پول در گردش جدا می‌گردد. با گسترش شیوهٔ اعتباری، که ضرورتاً به موازات تکامل صنعت بزرگ و تولید سرمایه‌داری حرکت می‌کند، پول نه به مثابه گنج بلکه به صورت سرمایه عمل می‌کند، ولی نه در دست مالک خود، بلکه در دست سرمایه‌داران دیگری که پول مزبور در اختیارشان قرار گرفته است.

فصل نهم: واگرد تام سرمایهٔ اولیه

دورهای واگرد

دیدیم که اجزاء استوار و گردان سرمایهٔ بارآور گونه‌گونه و در مدت‌های گوناگون واگرد می‌کنند، هم‌چنانکه اجزاء مختلفهٔ سرمایهٔ استواری که در بنگاه واحد هستند بنا به مدت زیست و لذا برحسب مدت تجدید تولید خود، دوره‌های واگرد متفاوتی دارند. (درباره تفاوت واقعی یا تفاوت ظاهری در واگرد اجزاء مختلف سرمایهٔ گردان در درون بنگاه واحد، به پایان همین فصل، بند ششم مراجعه شود).

۱ـ واگرد تام سرمایهٔ اولیه عبارت از میانگین واگردهای اجزاء مختلف تشکیل‌دهندهٔ آن است. شیوهٔ حساب کردن آن پایین‌تر مشخص خواهد شد. تا آنجا که سخن فقط بر سر مدت‌های مختلف زمانی است، البته چیزی آسانتر از تعیین میانگین آنها نیست، ولی:

۲ـ در اینجا نه تنها از لحاظ کمّی، بلکه از لحاظ کیفی نیز تفاوت پیدا می‌شود. سرمایهٔ گردانی که در روند تولید وارد می‌شود همهٔ ارزش خود را به فرآورده منتقل می‌کند و لذا برای آنکه روند تولید بدون گسیختگی پیش رود باید پیوسته از راه فروش محصول به صورت جنسی جبران گردد. سرمایهٔ استواری که در روند تولید وارد است، تنها جزیی از ارزش خود را به فرآورده منتقل می‌کند (فرسایش) و علی رغم فرسایش به کاربرد خود در درون روند تولید ادامه می‌دهد. بنابراین سرمایهٔ استوار نیازمند آن است که در فواصل دراز یا کوتاهی، که در هر حال از لحاظ تکرار به پای سرمایهٔ گردان نمی‌رسد، به صورت طبیعی خود تعویض گردد. این ضرورت تعویض، یعنی موعد بازتولید، نه تنها در مورد اجزاء مختلف سرمایهٔ استوار از لحاظ کمّی متفاوت است، بلکه چنانکه خواهیم دید، ممکن است از سرمایهٔ استوار دیرپا، با دوام چندین ساله‌اش، یک جزء هر سال یا درفواصل کوتاهتری عوض شود و به صورت جنسی به پیکر سرمایهٔ استوار کهنه ضمیمه گردد. چنانچه سخن بر سر سرمایهٔ استواری باشد که دارای ماهیت دیگری است، آن‌گاه تنها در پایان عمر سرمایهٔ مزبور است که تعویض می‌تواند یک باره انجام پذیرد.

بنا به مراتب فوق لازم است که واگردهای ویژهٔ اجزاء مختلف سرمایهٔ استوار را به

شکل همگونی از واحد تحویل نمود، به نحوی که آنها فقط از لحاظ کمّی، یعنی برحسب مدت واگرد با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در صورتی که ما P...P، یعنی شکل مداوم روند تولید را مبدأ حرکت قرار دهیم، چنین همگونی کیفی به دست نخواهد آمد، زیرا برخی از عوامل مشخص P باید پیوسته به صورت جنسی تعویض گردند و برخی دیگر چنین وضعی را ندارند. ولی به عکس شکل G...G این همگونی واگرد را به دست می‌دهد. مثلاً ماشینی را با ارزش ۱۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ فرض کنیم که ده سال دوام دارد و لذا سالانه $\frac{1}{10}$ آن، برابر با ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ دوباره به پول تبدیل می‌شود. این ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در جریان یک سال از صورت پول ـ سرمایه به شکل سرمایهٔ بارآور و کالا ـ سرمایه بدل گشته و سپس از این حالت دوباره به صورت پول ـ سرمایه در آمده است. مبلغ مزبور از نو به صورت ابتدایی خود برگشته یعنی به صورت پول است، و در صورتی که ما آن را در همین حالت مورد بررسی قرار دهیم، همانند سرمایهٔ گردان می‌شود و در این حال مسئلهٔ اینکه در پایان سال پول ـ سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای به صورت طبیعی یک ماشین برمی‌گردد یا برنمی‌گردد، بی‌تفاوت خواهد بود. بنابراین برای محاسبهٔ واگرد تام در مورد سرمایهٔ بارآور اولیه، همهٔ عناصر آن را در شکل پول به‌گونه‌ای تثبیت می‌کنیم که برگشت به شکل پول، پایان واگرد به شمار آید. بدین منظور چنین تلقی می‌کنیم که ارزش همواره به صورت پول پیش‌ریز شده است. حتی در مورد روند مداوم تولید نیز، که طی آن این شکل پولی ارزش، فقط شمار پول است، به همین قرار عمل می‌کنیم و بدینسان است که می‌توان میانگین گرفت.

۳ـ از اینجا چنین نتیجه می‌شود که حتی اگر جزء به مراتب بزرگتری از سرمایهٔ بارآور پیش‌ریخته را سرمایهٔ استوار تشکیل دهد، (که زمان بازتولید و نیز مدت واگردش شامل دور چندین ساله‌ای است)[۱۵۶] ارزش ـ سرمایه‌ای که طی یک سال واگرد می‌کند می‌تواند، در نتیجهٔ تکرار واگردهای سالانهٔ سرمایهٔ گردان، بزرگتر از ارزش کل سرمایهٔ پیش‌ریخته گردد.

فرض می‌کنیم که سرمایهٔ استوار برابر با ۸۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و زمان بازتولیدش ۱۰ سال است، به نحوی که از آن سالانه ۸۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول باز

---

۱۵۶. دو هلال از مترجم است – م.

می‌گردد، و یا به دیگر سخن $\frac{۱}{۱۰}$ واگرد خود را طی می‌کند. و سرمایهٔ گردان ۲۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است و پنج بار در سال واگرد می‌شود. پس سرمایهٔ کل = ۱۰۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. سرمایهٔ استوار واگرد کرده = ۸۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و سرمایهٔ گردان واگردیده = ۱۰۰/۰۰۰ = ۲۰/۰۰۰×۵ که به اندازهٔ ۸۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایهٔ اولیه است. پس سرمایهٔ مزبور برابر $۱+\frac{۲}{۲۵}$ واگرد نموده است.[157]

۴ـ بنابراین واگرد ارزشی سرمایهٔ پیش‌ریخته، از زمان حقیقی بازتولید یا از زمان واگرد واقعی اجزاء تشکیل دهندهٔ خود جدا می‌شود. چنانچه یک سرمایهٔ ۴۰۰۰ لیره‌ای پنج بار در سال واگرد داشته باشد، در آن صورت سرمایهٔ واگردکننده برابر با ۴۰۰۰×۵ یعنی ۲۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. ولی آنچه در پایان هریک از واگردها برمی‌گردد همان سرمایهٔ ۴۰۰۰ لیره‌ای است که ابتدا پیش‌ریز شده است. مقدار سرمایهٔ اولیه در نتیجهٔ تعداد دوره‌های واگردی، که طی هر یک از آنها دوباره به مثابه سرمایه وارد عمل می‌شود، تغییر نمی‌کند (صرفنظر از اضافه ارزش).

پس در مثال بند ۳، بنا به فرضی که نموده‌ایم در پایان سال مبالغ زیرین به دست سرمایه‌دار برگشت می‌کند:

الف) یک مبلغ ارزشی ۲۰/۰۰۰ لیره‌ای، که وی از نو در بخش گردان سرمایه‌اش به کار می‌اندازد؛

ب) مبلغی معادل ۸۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ که در اثر سایش، از ارزش سرمایهٔ استوار اولیه آزاد شده است، در حالی که بازمانند پیش همان سرمایهٔ استوار به زندگی خود در روند تولید ادامه می‌دهد، ولی با ارزش کاهش یافته‌ای به مبلغ ۷۲/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به جای ۸۰/۰۰۰ لیرهٔ پیشین. بنابراین تا آن هنگام که عمر سرمایهٔ استوار به سر رسد و وظیفه‌اش چه به مثابهٔ مخصول زا و چه به مثابهٔ ارزش‌آفرین پایان یابد و ضرورت تعویض آن پیش آید، هنوز روند تولید باید ۹ سال دیگر ادامه یابد. پس ارزش ـ سرمایهٔ اولیه باید دوری از واگردها را طی کند، که در مثال مفروض ما دوره ده ساله‌ای از واگردها را تشکیل می‌دهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت بازتولید یا زمان واگرد را طی کند، که در مثال مفروض ما دورهٔ ده ساله‌ای از واگردها را تشکیل می‌دهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت بازتولید یا زمان واگرد سرمایهٔ

---

۱۵۷. یعنی یک بار ۱۰۰/۰۰۰ لیره که اصل سرمایه است به اضافهٔ ۸۰۰۰ لیره که $\frac{۲}{۲۵}$ سرمایهٔ اصلی است ـ م.

استواری است که مورد استفاده قرار گرفته است.

بنابراین به همان مقیاسی که با بسط شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، حجم ارزش و مدت زیست سرمایه‌های استوار مورد استفاده، گسترش پیدا می‌کند، حیات صنعت و زندگی سرمایهٔ صنعتی نیز در هریک از رشته‌های ویژه به مقیاس سالیان دراز ادامه می‌یابد، مثلاً به طور متوسط ۱۰ سال. اگر از یک طرف با تکامل سرمایهٔ استوار این زندگی بسط پیدا می‌کند، از سوی دیگر دگرگون شدن مستمر وسایل تولید، که خود نیز با گسترش شیوهٔ تولید سرمایه‌داری پیوسته افزایش می‌یابد، موجب کوتاه شدن این زندگی می‌گردد. از سوی دیگر دگرگون شدن مستمر وسایل تولید، که خود نیز با گسترش شیوهٔ تولید سرمایه‌داری پیوسته افزایش می‌یابد، موجب کوتاه شدن این زندگی می‌گردد. بنابراین با این دگرگونی‌ها و در نتیجهٔ فرسایش معنوی، تغییر وسایل تولید و ضرورت تعویض پیوستهٔ آنها پیش از آنکه مرگ طبیعی وسایل مزبور رسیده باشد، پیش می‌آید. می‌توان پذیرفت که این دورهٔ زندگی در روزگار ما برای رشته‌های تعین‌کننده صنعت بزرگ به طور متوسط ده سال است. البته در اینجا تعیین عدد مشخص دارای هیچ‌گونه اهمیتی نیست. یک نکته مسلم می‌گردد: با این دور از واگردهای به هم پیوسته که سلسله‌ای از سال‌ها را دربرمی‌گیرد و طی آن سرمایه پابند بخش استوار خویش است، برای بحران‌های ادواری، که ضمن آن کسب و کار پی در پی از مراحل رکود، جنب و جوشی متوسط، شتاب و بحران می‌گذرد، یک پایهٔ مادی به وجود می‌آید. البته دوره‌هایی که ضمن آن سرمایه گذاری می‌شود بسیار ناهمگرا و مختلف است. ولی بحران، برای نو سرمایه گذاری بزرگ همواره آهنگ گاهی به شمار می‌رود. بنابراین، چنانچه جامعه را در مجموع خود مورد توجّه قرار دهیم، بحران کم و بیش پایهٔ مادی جدیدی نیز برای دور آیندهٔ واگرد به وجود می‌آورد.[۱۵۸]

۵- در مورد شیوهٔ محاسبهٔ واگردها رشتهٔ سخن را به یک اقتصاددان امریکایی وامی‌گذاریم: «در برخی از رشته‌های کسب و کار، تمام سرمایهٔ اولیه چندین بار طی یک

---

۱۵۸. «تولید شهری به گردش روزها و تولید روستایی به گردش سال‌ها وابسته است» ,(Adam H. Muller*, "Die Elemente der Staatskunst", Berlin 1809, III S.178) چنین است تصور ساده‌لوحانهٔ رمانتیک‌ها از صنعت و کشاورزی.

*) آدام هاینریش مولر (Ritter von Nitterdorf) (۱۷۷۹-۱۸۲۹) اقتصاددان، نویسندهٔ آلمانی، مدافع منافع اشراف فئودال و از مخالفان سرسخت آدام اسمیت و اقتصاد کلاسیک بورژوایی - م.

سال باز می‌گردد یا گردش می‌کند. در برخی دیگر فقط بخشی از سرمایه، بیش از یک واگرد در سال انجام می‌دهد و بخش دیگر آن تا این حد واگرد ندارد. سرمایه‌دار مجبور است سود خود را بر حسب مدت متوسطی حساب کند که برای تمام سرمایه‌اش لازم است تا به دست او بازگردد یا یک بار واگرد نماید. اگر فرض کنیم کسی در کسب و کار معینی نیمی از سرمایهٔ خود را در بنا و ماشین آلات به کار انداخته است، که باید در مدت ده سال یک بار تجدید شود و یک چهارم آن سرمایه را در کارافزار و غیره صرف کرده که در طی دو سال تجدید می‌گردد و یک چهارم آخری را به مصرف دستمزد و مواد خام رسانده است که دوبار در سال واگرد دارند، چنانچه تمام سرمایهٔ آن شخص ۵۰/۰۰۰ دلار باشد، آن‌گاه دریافت‌های سالانهٔ وی به قرار زیرین خواهد بود:

$\frac{۵۰/۰۰۰}{۲}$ = ۲۵۰۰۰ دلار در ۱۰ سال = ۲۵۰۰ دلار در یک سال

$\frac{۵۰/۰۰۰}{۴}$ = ۱۲۵۰۰ دلار در ۲ سال = ۶۲۵۰ دلار در یک سال

$\frac{۵۰/۰۰۰}{۴}$ = ۱۲۵۰۰ دلار در $\frac{۱}{۲}$ سال = ۲۵۰۰۰ دلار در یک سال

۳۳۷۵۰ دلار در یک سال

بنابراین مدت متوسطی که طی آن سرمایه‌اش یک بار واگرد می‌کند ۱۶ ماه است...

مورد دیگری را بگیریم: یک چهارم تمام سرمایهٔ ۵۰/۰۰۰ دلاری در ۱۰ سال می‌گردد، یک چهارم آن در یک سال، و نیمهٔ دیگر باقیمانده و دو بار در سال، آن‌گاه دریافت‌های سالانه چنین خواهد بود:

$\frac{۱۲۵۰۰}{۱۰}$ = ۱۲۵۰ دلار

۱۲۵۰۰ = ۱۲۵۰۰ دلار

۲×۲۵۰۰۰ = ۵۰/۰۰۰ دلار

۶۳۷۵۰ دلار در طی یک سال واگرد[159]

۶ـ تفاوت‌های واقعی و ظاهری در واگرد اجزاء مختلف سرمایه. همان اسکراپ[160] در همانجا (ص ۱۴) می‌گوید:

«سرمایه‌ای که یک کارخانه‌دار، کشاورز یا بازرگان به منظور پرداخت دستمزد به کار می‌اندازد، از همه تندتر می‌گردد، زیرا سرمایهٔ مزبور ممکن است به کمک عواید هفتگی

---

159. Scrope, "Pol.Econ.", edit. Alonzo Potter,New-York 1841, p.142-143

۱۶۰. Scrope, George Julius Poulett (۱۷۹۷-۱۸۷۶) - اقتصاددان و زمین شناس انگلیسی، از مخالفان نظریات مالتوس - م.

ناشی از فروش و پرداخت فاکتورها، در صورتی که به افراد خود به صورت هفتگی مزد دهد، یک بار در هفته واگرد کند. سرمایه‌ای که در مواد خام یا ذخیرهٔ محصولات ساخته گذارده می‌شود کندتر می‌چرخد. ممکن است این قبیل سرمایه‌ها، بر حسب زمانی که میان خرید مواد خام و فروش محصولات ذخیره فاصله می‌شود، دو یا چهار بار در سال واگرد داشته باشند، بنابه این فرض که سرمایه‌دار در همان مهلت‌های اعتبار خرید و فروش نماید، سرمایهٔ نهفته در کارافزار و ماشین‌آلات بازهم کندتر می‌گردد، زیرا ممکن است به طور متوسط فقط یک بار در طی ۵ تا ۱۰ سال واگردان شود، یعنی به مصرف برسد و تجدید گردد، اگرچه برخی از کارافزارها پس از سلسلهٔ واحدی از عملیات فرسوده می‌شوند، گردش سرمایه‌ای که در ساختمان‌ها، مثلاً در کارخانه‌ها، دکان‌ها، انبارها، آشیانه‌ها، کوچه‌ها، تأسیسات آبیاری و غیره به کار افتاده است به زحمت جلب نظر می‌کند. ولی در واقع این تأسیسات نیز مانند دیگر اقلام پیش گفته در اثنای کمک به کارهای تولیدی فرسوده می‌شوند و باید تجدید شوند تا تولیدکننده بتواند به امور خویش ادامه دهد. تنها این فرق وجود دارد که ساختمان‌های مزبور آهسته‌تر از دیگر اقلام مصرف می‌شوند و دیرتر نیازمند تجدید تولید هستند... سرمایه‌ای که در این موارد به کار رفته است شاید تازه پس از ۲۰ یا ۵۰ سال واگردان شود.»

در اینجا اسکراپ اختلافی را که در نتیجهٔ مهلت‌های پرداخت و مناسبات اعتباری در گردش برخی از اجزاء سرمایهٔ گردان برای سرمایه‌دار انفرادی پیدا می‌شود، با واگردهایی که از طبیعت خود سرمایه ناشی می‌گردد، اشتباه می‌کند. او می‌گوید دستمزد بایستی هر هفته از راه دریافتی‌ها و فروش‌ها یا فاکتورهای هفتگی پرداخت شود. نخست این نکته را متذکر شویم که در مورد خود دستمزد تفاوت‌هایی برحسب طول مهلت پرداخت، یعنی بنا به طول زمانی که کارگر باید به سرمایه‌دار اعتبار کند، به وجود می‌آید، و لذا برحسب آنکه مهلت‌های پرداخت دستمزد، هفتگی، ماهانه، سه ماهه و یا شش ماهه و غیره باشد، اختلاف پیدا می‌شود. در اینجا آن قانونی که سابقاً بیان شده است صدق می‌کند. آن قانون چنین است: «حجم وسایل تولید لازم (و بنابراین حجم پول - سرمایه‌ای که یک باره پیش‌ریز می‌شود) با طول مدت‌های پرداخت، نسبت مستقیم دارد.»[۱۶۱و۱۶۲]

---

۱۶۱. کتاب اول، فصل سوم، بند ۳، زیربند ب، صفحه ۱۲۴.

۱۶۲. صفحهٔ ۱۵۱-۱۵۷ جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی: «وسیلهٔ پرداخت» - م.

ثانیاً: در محصول یک هفته نه تنها مجموع ارزش نویی که برای تولید آن به وسیلهٔ کار هفتگی افزوده شده است وارد می‌شود، بلکه ارزش مواد خام و مواد کمکی مصرف شده در هفته نیز داخل می‌گردد. با فرآورده، ارزشی که در آن گنجیده است نیز به گردش در می‌آید. فرآوردهٔ مزبور از راه فروش، شکل پول به دست می‌آورد و باید از نو به همان عناصر تولیدی چنانکه سابقاً دیدیم (فصل ششم، II، ۱)[۱۶۳] ادامهٔ تولید مستلزم ذخیره‌ای از وسایل تولید است که برحسب رشته تولید مختلف است و در هر یک از رشته‌ها نیز، در مورد اجزاء مختلف این عناصر سرمایهٔ گردان، از قبیل ذغال و پنبه، باز گونه گونه است. بنابراین با آنکه باید از این مواد مستمراً به صورت عینی جانشین مواد مصرف شده نمود، اما نیازی به خریداری مستمر آنها نیست. مسئلهٔ اینکه چند وقت به چند وقت باید خرید تجدید شود وابسته به بزرگی مقدار ذخیره و طول مدت پایان یافتن آن است. دربارهٔ نیروی کار چنین ذخیره گیری امکان‌پذیر نیست. در مورد جزیی از سرمایه که برای کار نهاده شده است، دگرگونی مجدد به پول، پا به پای سرمایه‌ای که برای مواد خام و کمکی گذارده شده انجام می‌گیرد. ولی تبدیل مجدد پول به نیروی کار از یک سو و تبدیل آن به مواد خام از سوی دیگر، جداگانه واقع می‌شود و این به سبب موعدهای ویژهٔ خرید و پرداخت این دو جزء است که یکی از آنها به مثابه ذخیرهٔ مولد در موعدهای درازتر خریده می‌شود و دیگری، یعنی نیروی کار، در مدت کوتاه‌تری، مثلاً هر هفته خریداری می‌گردد. از طرف دیگر سرمایه‌دار باید در کنار ذخیرهٔ تولیدی یک اندوخته‌ای از کالاهای ساخته شده نگاه دارد. صرفنظر از دشواری‌های فروش و غیره، سرمایه‌دار مثلاً باید بنا به سفارش مقادیر معینی تولید نماید. تا هنگامی که قسمت اخیر این سفارش در دست تولید است، بخش آمادهٔ آن آن‌قدر در انبار می‌ماند تا تمام سفارش به موقع اجرا درآید. تفاوت‌های دیگر در واگرد سرمایهٔ گردان از آنجا حاصل می‌شود که برخی از عناصر این سرمایه ناگزیر باید بیشتر از عناصر دیگر در مرحلهٔ جاری روند توقف نماید (خشک شدن چوب و غیره).

شیوهٔ اعتباری، که مورد استفادهٔ اسکراپ واقع شده است، مانند سرمایهٔ تجاری، از لحاظ سرمایهٔ انفرادی موجب تغییر در واگرد می‌شود. در مقیاس اجتماعی، شیوهٔ اعتباری فقط تا آن حد باعث تغییر در واگرد است، که این شیوه نه تنها موجب تسریع تولید شود، بلکه در مصرف نیز شتاب ایجاد کند.

---

۱۶۳. صفحهٔ ۱۰۹-۱۱۲ جزوهٔ اول جلد دوم سرمایه، ترجمهٔ فارسی - م.

فصل دهم: تئوری‌هایی دربارهٔ سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان

فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت

نزد کنه[۱۶۴] تفاوت بین سرمایهٔ استوار و گردان تحت عنوان پیش‌ریختهای ابتدایی[۱۶۵] و پیش‌ریختهای سالانه[۱۶۶] مطرح می‌شود. وی به درستی این تفاوت را به مثابهٔ تفاوت در درون سرمایهٔ بارآوری تلقی می‌کند که در روند تولید فرو رفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایهٔ بارآور واقعی عبارت از سرمایه‌ای است که در کشاورزی به‌کار می‌رود و لذا سرمایهٔ زمیندار مورد توجّه اوست، این تفاوت‌ها نیز فقط در مورد سرمایهٔ زمیندار بروز می‌کند. از این مقدمه نیز زمان واگرد سالانهٔ بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یک سال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه می‌شود. فیزیوکرات‌ها در جریان بسط کلام، این تفاوت‌ها را به نحو گذرا به انواع دیگر سرمایه، و به طور کلی به سرمایهٔ صنعتی نیز سرایت می‌دهند. برای جامعه تفاوت میان پیش‌ریز سالانه و پیش‌ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاددانان، حتی پس از آدام اسمیت، از نو به این تعریف بازگردند.

تفاوت میان دو نوع پیش‌ریز فقط آن هنگام بروز می‌کند که پول پیش‌ریخته مبدل به عناصر سرمایهٔ بارآور می‌گردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایهٔ بارآور وجود دارد و بس. به همین سبب به فکر کنه نمی‌رسد که پول را خواه در عداد پیش‌ریخت‌های ابتدایی و خواه در شمار پیش‌ریخت‌های سالانه، به حساب آورد. هر دوی این پیش‌ریخت‌ها به مثابهٔ پیش‌ریخت‌های تولید، یعنی همچون سرمایهٔ بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار می‌گیرند. علاوه بر این که به درستی تفاوت میان این دو عامل سرمایهٔ بارآور را به شیوهٔ مختلف ورود آنها در ارزش فرآوردهٔ آماده تحویل می‌کند، و لذا به شیوهٔ مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش -

---

۱۶۴. Quesnay - م.

۱۶۵. Avances primitives، در متن عیناً به زبان فرانسه آمده است. - م.

۱۶۶. Avances annuelles، در متن عیناً به زبان فرانسه آمده است. - م.

محصول به گردش در می‌آید، و بنابراین به نحوهٔ متفاوت تعویض و بازتولید آنها، به گونه‌ای که ارزش یکی سالانه تماماً و از آن دیگری در مدت‌های درازتر و خرده خرده جبران می‌شود، درست توجه دارد.[۱۶۷]

تنها پیشرفتی که آدام اسمیت به آن دست می‌یابد عبارت از تعمیم مقولات است. بدینسان نزد وی دیگر سخن بر سر شکل ویژه‌ای از سرمایه یعنی سرمایهٔ زمیندار، نیست، بلکه هر شکل از سرمایهٔ بارآور مطرح است. پس، به خودی خود از آنجا چنین برآمد که به جای تفاوت گذاری میان واگرد سالانه و چند ساله که مأخوذ از کشاورزی است، تفاوت عمومی میان واگردهای مختلف مدت وارد شود، به نحوی که همواره یک واگرد سرمایهٔ استوار بیش از یک واگرد سرمایهٔ گردان را در برگیرد، اعم از هر مدتی که این واگردهای سرمایهٔ گردان داشته باشند، خواه بیشتر و خواه کمتر از یک سال طول بکشند. بدینسان است که نزد اسمیت، پیش‌ریختهای سالانه به سرمایهٔ گردان و پیش‌ریختهای ابتدایی به سرمایهٔ استوار مبدل گردید. ولی پیشرفت وی به همین تعمیم مقولات محدود می‌گردد. در مورد بسط تحقیق به مراتب از کنه عقب‌تر می‌افتد.

همان شیوهٔ آمپیریک[۱۶۸] تجربه (گرایی) ناپخته‌ای که اسمیت با آن شروع به بررسی

---

۱۶۷. در مورد کنه نگاه کنید به "Analyse du Tableau Economique" (فیزیوکرات‌ها، چاپ Daire، بخش نخست، پاریس ۱۸۶۴). در آنجا مثلاً چنین آمده است: «پیش‌ریختهای سالانه عبارت از مخارجی است که همه ساله برای کشتکاری مصرف می‌شود. این پیش‌ریختها باید از پیش‌ریختهای ابتدایی که پایهٔ بنگاه کشت و زر را تشکیل می‌دهند تمیز داده شوند.» (ص ۵۹). نزد فیزیوکرات‌های جدیدتر پیش‌ریختها به مراتب آشکارتر به مثابهٔ سرمایه تلقی می‌شوند: «سرمایه یا پیش‌ریخت».

Dupont de Nemours, "Maximes du Docteur Quesnay, ou resume de ses principes d'Economie Sociale" (Daire, I, p.391).

بعد الوترون (Le Trosne): «در نتیجهٔ عمر کم و بیش دراز آثار دست ورزی، یک ملت مایهٔ بس بزرگی از ثروت در اختیار دارد که مستقل از تجدید تولید سالانهٔ اوست و سرمایه انباشتهٔ دیرینی را تشکیل می‌دهد که اصلاً با محصول پراخت شده است و همچنان می‌ماند و رشد می‌کند». (Daire, II. p.928-929) - تورگو (Turgot) کلمهٔ سرمایه را منظم‌تر به جای پیش‌پرداخت به کار می‌برد و بازهم بیشتر پیش‌ریزهای مانوفاکتوری را با پیش‌ریزهای زمینداران همانند تلقی می‌کند.

(Turgot, "Reflexions sur la formation et la Distribution des Richesses", 1766).

۱۶۸. Empirisme یا شیوهٔ Empirique به طور کلی اسلوبی را گویند که منحصراً بر تجربه و مشاهده استوار

⇦

می‌کند، خود به تاریکی می‌کشاند:

«دو راه مختلف وجود دارد که به وسیلهٔ آن یک سرمایه می‌تواند چنان به کار رود که درآمد یا سودی برای دارنده‌اش به بار آورد.»[۱۶۹]

شیوه‌هایی که به وسیلهٔ آن می‌توان ارزشی را به کار برد تا به مثابه سرمایه عمل کند، تا برای دارنده‌اش اضافه ارزشی پدید آورد، به همان اندازه که عرصه‌های سرمایه‌گذاری متفاوتند، گوناگون و متعدد است. این خود سؤالی است دربارهٔ اینکه در کدام یک از رشته‌های مختلف تولید می‌توان سرمایه‌گذاری کرد. در صورتی که سؤالی بدینسان فرمول‌بندی شود، مسئله از این هم باز دورتر می‌رود. آن‌گاه سؤالی متضمن این پرسش می‌شود که چگونه ارزش می‌تواند، گرچه همچون سرمایهٔ بارآور هم به کار نیفتاده باشد، برای دارنده‌اش به‌مثابهٔ سرمایه عمل کند، مثلاً مانند سرمایهٔ سودآور، سرمایهٔ تجاری و غیره. پس اینجا دیگر ما به فاصلهٔ زمین تا آسمان از موضوع واقعی تحلیل دور افتاده‌ایم، یعنی از این تحقیق که چگونه تقسیم سرمایهٔ بارآور به عناصر مختلف خود، در واگرد عناصر مزبور، صرفنظر از محیط‌های گوناگون کاربرد آنها، مؤثر است.

سپس ا. اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

«نخست می‌توان آن را در رویاندن، ساختن یا خرید خواسته‌ها به کار برد، و دوباره

⇦است و پایهٔ تئوریک ندارد. در فلسفه، آمپیریسم به سلسله نظریاتی اطلاق می‌شود که یگانه منشأ شناخت را در تجربه و مشاهده می‌بینند و جز آن راهی برای نیل به حقیقت نمی‌شناسند. در تاریخ فلسفه، آمپیریسم در برابر راسیونالیسم (خودگرایی) قرار می‌گیرد. مقابلهٔ میان هواداران دو نظریه طی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی شدت یافت. گروهی از هواداران آمپیریسم مانند بیکن، هوبس، دیدرو، کوندیاک و غیره در زمرهٔ فلاسفهٔ ماتریالیست به شمار می‌روند، در حالی که گروه دیگری از آن مانند برکلی و هیوم و غیره در عداد فیلسوفان ایده‌آلیست هستند. لنین در اثر معروف خود «ماتریالیسم و آمپیریوکریتیسیسم» انتقاد کوبنده‌ای از آمپیریسم ایده‌آلیستی به عمل آورد، سستی تئوریک و ریشهٔ ارتجاعی آن را نشان داد و مقام تجربه و مشاهده را در فلسفهٔ ماتریالیسم دیالکتیک به خوبی روشن ساخت.

۱۶۹. در متن، عین گفتهٔ اسمیت به زبان انگلیسی به شرح زیر آورده شده است که ما ترجمهٔ فارسی آن را در بالا داده‌ایم:

"There are two different ways in which a capital may be employed soas to yield a revenue or profit to its employer"

"Wealth of Nations", Book II, chap. I. P. 185. Edit. Aberdeen 1848.

آنها را با سود به فروش رساند.»[۱۷۰]

ا. اسمیت در اینجا چیز دیگری جز این نمی‌گوید که سرمایه ممکن است در کشاورزی، مانوفاکتور و بازرگانی به‌کار افتد. بنابراین وی فقط از عرصه‌های سرمایه گذاری سخن می‌گوید، و از جمله عرصه‌هایی از قبیل بازرگانی را مورد گفتگو قرار می‌دهد که سرمایه در روند بی‌واسطهٔ تولید جایگزین نمی‌شود و لذا به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور عمل نمی‌کند. بدینسان ا. اسمیت پایه‌ای را که فیزیوکرات‌ها بر مبنای آن تفاوت‌های سرمایهٔ بارآور و تأثیر آنها را در مورد واگرد بیان می‌کنند، از دست می‌دهد. وی حتی سرمایهٔ بازرگانی را فوراً در مسئله‌ای به عنوان نمونه اختیار می‌کند که منحصراً سخن بر سر تفاوت‌های سرمایهٔ بارآور در مورد روند محصول آفرینی و ارزش‌آفرینی است، تفاوت‌هایی که خود نیز در واگرد این سرمایه و تجدید تولید آن تفاوت به وجود می‌آورند.

وی مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

«سرمایه‌ای که بدینسان به‌کار می‌افتد، تا هنگامی که در دست دارنده‌اش باقی می‌ماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه می‌دهد، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد می‌کند و نه سود».[۱۷۱]

سرمایه‌ای که بدینسان به‌کار می‌افتد! ولی اسمیت از سرمایه‌ای گفتگو می‌کند که در کشاورزی و در صنعت به‌کار افتاده است و تازه بعدهاست که به ما می‌گوید سرمایهٔ این چنین به‌کار افتاده به سرمایهٔ استوار و گردان تقسیم می‌گردد!

شاید مقصودش سرمایه‌ای است که به منظور تولید کالا و فروش آن با سود به‌کار رفته است، و باید پس از تغییر خود به کالا به فروش رود و از راه فروش ابتدا از دست فروشنده به دست خریدار بگذرد، و در ثانی شکل جنسی کالایی خود را به شکل پولی خویش بدل سازد، و لذا تا هنگامی که در دست صاحب خود باقیمانده و یا ـ برای وی ـ

---

۱۷۰. عبارت انگلیسی منقول در متن به شرح زیر است: ـ م

"First it may be employed in raising, manufacturing, or purchasing goods, and selling them again with a profit".

۱۷۱. جملهٔ نقل شده در متن به زبان انگلیسی:

"The capital employed in this manner yields no revenue or profit to its employer while it either remains in his possession or continue in the same shape".

در همان شکل حفظ شده، از لحاظ دارنده‌اش بیهوده است؟ اما در چنین صورتی مطلب به این برمی‌گردد: همان ارزش ـ سرمایه‌ای که سابقاً به شکل سرمایهٔ بارآور عمل می‌نمود، یعنی در شکلی بود که متعلق به روند تولید است، اکنون مانند کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه عمل می‌کند، یعنی تحت اشکالی قرار گرفته که از آن روند دوران است، و لذا دیگر نه سرمایهٔ استوار است و نه سرمایهٔ گردان. و این امر هم در مورد عناصر ارزشی‌ای که به وسیلهٔ مواد خام و کمکی، و لذا به وسیلهٔ سرمایهٔ گردان، افزوده شده‌اند صادق است، و هم دربارهٔ عناصر ارزشی‌ای که به سبب استعمال وسایل کار، و لذا از راه سرمایهٔ استوار افزوده شده‌اند صدق می‌کند. ولی بدینسان باز گامی نزدیکتر به سوی تشخیص میان سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان برنداشته‌ایم.

مطلب را دنبال کنیم:

«کالاهای بازرگان تا به پول تبدیل نشده باشند برای وی درآمد و سودی به بار نمی‌آورند و این پول نیز تا دوباره با کالا مبادله نگردد درآمد و سودی به او نمی‌رساند. سرمایه‌اش پیوسته او را با شکلی ترک می‌کند تا به شکل دیگری به سوی او باز گردد، و فقط به وسیلهٔ این قبیل گردش یا مبادلهٔ پی در پی است که سرمایهٔ مزبور می‌تواند به وی سودی رساند. بنابراین چنین سرمایه‌هایی را می‌توان به نحو بسیار ویژه‌ای سرمایهٔ گردان نامید.»[۱۷۲]

آنچه آ. اسمیت در اینجا به مثابه سرمایهٔ گردان تعریف می‌کند، عبارت از آن چیزی است که من سرمایهٔ دورانی می‌خوانم، یعنی سرمایه‌ای که متعلق به شکل روند دوران، متعلق به تغییر شکلی است که به کمک مبادله به دست می‌آید، (تغییر ماهیت و تغییر دست)، و بنابراین کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه است، که در مقابل شکل مربوط به روند تولید سرمایه و شکل وابسته به سرمایهٔ بارآور قرار می‌گیرد. اینها به هیچ‌وجه انواع ویژه‌ای نیستند که سرمایه‌دار صنعتی سرمایهٔ خود را بر آن پایه تقسیم نماید، بلکه اینها

---

۱۷۲. اصل جمله که در متن به زبان انگلیسی نقل شده چنین است:

"The goods of the merchant yield him no revenue or profit till he sells them for money, and the money yeilds him as littel till it is again exchanged for goods. His capital is continually going from hime in one shape, and returning to him in another, and it is only by means of such circulation, or successive exchanges, that it can yield him any profit. such capitals, therefore, may very properly be called circulating capital".

صورت‌های مختلف هستند که همان ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته، طی زیست دورهٔ خویش[۱۷۳] پیاپی به خود می‌گیرد و به دور می‌افکند.

این است آنچه آ. اسمیت را به اشتباه انداخته، ـ و این خود نسبت به فیزیوکرات‌ها گامی به عقب شمرده می‌شود ـ و موجب شده است که وی این صور مختلف دورانی را با آن تفاوت‌های شکلی‌ای مخلوط سازد که در درون گردش ارزش ـ سرمایه، طی دورپیمایی از راه اشکال پی در پی آن، هنگامی به وجود می‌آیند که ارزش ـ سرمایه، خود در شکل سرمایهٔ بارآور قرار دارد. و در واقع تفاوت‌های شکلی، در این مورد ناشی از شیوه‌های متنوعی است که عناصر مختلف سرمایهٔ بارآور در روند ارزش‌آفرینی شرکت می‌کنند و ارزش خود را به محصول منتقل می‌سازند. نتایج این اشتباه اساسی میان سرمایهٔ بارآور و سرمایهٔ واقع در محیط دوران (کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه) از یک سو، و میان سرمایهٔ استوار و گردان از سوی دیگر را بعداً خواهیم دید. ارزش ـ سرمایه‌ای که بابت سرمایهٔ استوار پیش‌ریز شده عیناً مانند آنچه برای سرمایهٔ گردان پیش‌ریز گردیده است، به وسیلهٔ محصول به گردش می‌افتد و نیز هریک مانند دیگری به وسیلهٔ دوران کالا ـ سرمایه به پول ـ سرمایه بدل می‌گردند. تفاوت فقط از آنجا برمی‌خیزد که ارزش سرمایهٔ استوار جزء جزء دوران می‌کند و لذا باید نیز تکه تکه، طی مدت کمابیش درازی، جبران شود و در شکل عینی خود تجدید تولید گردد.

مثالی که آ. اسمیت در انتخاب آن چیره‌دستی ویژه‌ای به خرج نداده است، به روشنی نشان می‌دهد که منظور وی از آنچه در اینجا تحت عنوان سرمایهٔ گردان می‌آورد، به غیر از سرمایهٔ دورانی، یعنی ارزش ـ سرمایه تحت اشکالی که متعلق به روند دوران هستند (کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه) چیز دیگری نیست. وی به عنوان مثال نوعی از سرمایه را در نظر می‌گیرد که به هیچ‌وجه از آن روند تولید نیست بلکه تنها در محیط دوران منزل دارد و بس و فقط عبارت از سرمایهٔ دورانی، یعنی سرمایهٔ تجاری است.

آنچه خود آ. اسمیت بلافاصله در این باره می‌گوید نشان می‌دهد تا چه اندازه شروع مطلب با مثالی که سرمایه در آن به هیچ‌وجه نقش سرمایهٔ بارآور را ایفا نمی‌کند، بیهوده و باطل است. وی می‌گوید: «سرمایهٔ یک بازرگان، سراسر، سرمایهٔ گردان است.»[۱۷۴]

ولی چنانکه خود بعداً به ما می‌گوید، تفاوت میان سرمایهٔ گردان و سرمایهٔ استوار باید

---

۱۷۳. در متن اصطلاح لاتینی Curiculum vitae به کار برده شده است.

۱۷۴. م ـ "The capital of a merchant is altogether a circulating capital".

از تفاوت‌های سرشتی درون خود سرمایهٔ بارآور برخاسته باشد. آ. اسمیت از سویی تشخیص فیزیوکرات‌ها و ازسوی دیگر تفاوت‌های صوری‌ای راکه بر ارزش - سرمایه، طی دورپیمایی‌اش عارض می‌شود، در سر دارد و این هر دو را به هم آمیخته و درهم به میان می‌کشد.

ولی به هیچ‌وجه معلوم نیست چگونه ممکن است از تغییر شکل پول و کالا، از دگرسانی ارزش و گذار آن از این اشکال به شکل دیگر، سودی حاصل آید. آنچه توضیح مطلب را مطلقاً ناممکن می‌سازد این است که وی بررسی خود را با سرمایهٔ تجاری، یعنی با سرمایه‌ای آغاز می‌کند که فقط در محیط دوران حرکت دارد. به این مسئله بعداً خواهیم پرداخت، فعلاً به آنچه وی دربارهٔ سرمایهٔ استوار می‌گوید گوش فرا دهیم:

«ثانیاً، ممکن است که آن (سرمایه) به منظور بهسازی زمین یا برای خرید ماشین‌های سودمند وکارافزارها یا چیزهای دیگری از این قبیل به‌کار روند، که بدون تغییر مالک و بی‌آنکه به نحوی به‌گردش در آیند، درآمد و سودی می‌دهند. پس چنین سرمایه‌هایی را درکمال خوبی می‌توان سرمایهٔ استوار نامید. پیشه‌های مختلف، نسبت‌های بسیار متفاوتی را میان سرمایه‌های استوار وگردانی که در آنها به‌کار رفته است ایجاب می‌کنند... جزیی از سرمایهٔ هر استاد پیشه ور یا صاحب مانوفاکتور ضرورتاً باید در کارافزار تثبیت شود. اگرچه جزء مزبور در برخی از پیشه‌ها بسیارکوچک و در برخی دیگر بسیار بزرگ است... با وجود این، قسمت اعظم سرمایهٔ تمام این قبیل صاحب پیشه‌ها (مانند خیاط، کفاش، بافنده)، خواه در دستمزدکارگرانشان و خواه در بهای مواد خامشان گردان است و سپس، به اضافهٔ یک سود، در جزء قیمت کار بازپرداخت می‌گردد.»[۱۷۵]

175. "Secondly, it (capital) may be employed in the improvement of land, in the purchase of useful machines and instrument of trade, or in such like things as yield a revenue or profit without changing masters, or circulating any further. Such capitals, therefore, may very properly be called fixed capitals. Different occupations require very different proportions between the fixed and circulating capitals employed in them ... some part of the capital of every master artificier or manufacturer must be fixed in the instruments of

⇦

صرفنظر از تعریف کودکانه‌ای که دربارهٔ منبع سود داده شده، سستی و درهمی بیان چشمگیر است: مثلاً برای یک ماشین ساز، ماشین خود محصولی به شمار می‌رود که مانند کالا ـ سرمایه به گردش در می‌آید و لذا چیزی است که بنابر شیوهٔ بیان آ. اسمیت: «از دست دارنده‌اش بیرون می‌رود، تغییر صاحب می‌دهد، و بازهم دورتر به گردش می‌رود.»[۱۷۶]

بنابراین، طبق تعریف ویژهٔ خود او، ماشین، سرمایهٔ استوار نمی‌شود و سرمایهٔ گردان است. باز یک بار دیگر این درهمی از آنجا ناشی می‌شود که اسمیت تفاوت سرمایهٔ استوار و گردان را که از شیوهٔ گونه‌گونهٔ گردش عناصر مختلف سرمایهٔ بارآور سرچشمه می‌گیرد، سرمایهٔ بارآور، و یا به عکس در داخل محیط دوران، همچون سرمایهٔ دورانی، یعنی به مثابهٔ کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه از سر می‌گذراند، اشتباه می‌کند.

پس طبق نظر آ. اسمیت، اشیا واحدی می‌توانند برحسب مقامی که در زیست روند سرمایه احراز می‌کنند، هم به مثابهٔ سرمایهٔ استوار (وسایل کار، عناصر سرمایهٔ بارآور) و هم به مثابه سرمایهٔ «گردان» همچون کالا ـ سرمایه، (یعنی چون محصولی که از محیط تولید به محیط دوران رانده شده است) عمل نمایند.

ولی آ. اسمیت یک باره تمام پایهٔ تقسیم بندی خود را تغییر می‌دهد و با آنچه چند سطر پیش بررسی خویش را آغاز نموده بود در تضاد قرار می‌گیرد. در واقع تحقیق وی با این جمله آغاز می‌شود: «دو راه مختلف وجود دارد که به وسیلهٔ آن یک سرمایه می‌تواند چنان به کار رود که درآمد یا سودی برای دارنده‌اش به بار آورد» این به آن معنی است که سرمایهٔ مزبور می‌تواند هم سرمایهٔ گردان باشد و هم سرمایهٔ استوار. بدینسان عبارت مزبور می‌رساند که مقصود او شیوه‌های مختلف کاربرد سرمایه‌هایی است که با هم متفاوت و مستقل از یکدیگرند، مانند سرمایه‌هایی که ممکن است مثلاً در صنعت و یا در کشاورزی به کار روند. ولی اکنون نغمهٔ دیگری ساز می‌شود:

«پیشه‌های مختلف، نسبت‌های بسیار متفاوتی را میان سرمایه‌های استوار و گردانی که

⇨his trade. This part, however, is very small in some, and very great in others ... the far greater part of the capital of all such master artificiers (wic schneider, schuster, weber), however is circulated, either in the wages of their workmen, or in the price of their materials, and to be repaid with a profit by the price of the work."

176. "is parted with, changes masters, circulates further".

در آنها به کار رفته است ایجاب می‌کنند.»

اکنون دیگر سرمایهٔ استوار و گردان سرمایه گذاری‌های مختلف و مستقلی نیستند، بلکه بهره‌ای از سرمایهٔ بارآور واحدی به شمار می‌روند، که در میدان‌های سرمایه گذاری مختلف، بخش‌های متفاوتی از ارزش تام همان سرمایه را تشکیل می‌دهند. پس، اینها تفاوت‌هایی هستند که از تقسیم عملی خود سرمایهٔ بارآور سرچشمه گرفته‌اند و لذا فقط به سرمایهٔ بارآور اطلاق می‌شوند. ولی همین هم باز چون سرمایهٔ تجاری به مثابهٔ سرمایه‌ای که فقط گردان است در برابر سرمایهٔ استوار قرار داده می‌شود، تضاد پیدا می‌کند، زیرا اسمیت خود می‌گوید که:

«سرمایهٔ یک بازرگان، سراسر، سرمایهٔ گردان است».

در واقع این سرمایه‌ای است که فقط در درون محیط دوران عمل می‌کند و به این عنوان نیز مطلقاً در مقابل سرمایه‌ای قرار می‌گیرد که در درون روند تولید فرو رفته است، و لذا درست به همین دلیل نمی‌تواند به مثابهٔ جزء گردان سرمایهٔ بارآور، در برابر جزء استوار سرمایهٔ بارآور قرار گیرد.

در مثال‌هایی که اسمیت به دست می‌دهد، کارافزارها "Instruments of trade" را به مثابه سرمایهٔ استوار تعریف می‌کند، و آن قسم از سرمایه را که در دستمزد و مواد خام و مواد کمکی گذارده شده است، مانند سرمایهٔ گردان به شمار می‌آورد (که به اضافه یک سود در جزء قیمت کار، بازپرداخت می‌گردد.[۱۷۷]

بنابراین ابتدا مبدأ حرکت عبارت از اجزاء ترکیبی مختلف روند کار، یعنی نیروی کار (کار) و مواد خام از یک سو و کارافزارها از سوی دیگر است. ولی اینها همه اجزاء ترکیبی سرمایه هستند، زیرا یک مبلغ ارزشی، که باید مانند سرمایه عمل کند، به پای آنها گذاشته شده است. از این لحاظ آنها عناصر مادی و شیوه‌های زیست سرمایهٔ بارآور، یعنی سرمایه‌ای که در روند تولید عمل می‌کند، به شمار می‌روند. پس چرا اکنون یکی از اجزاء مزبور، استوار خوانده می‌شود؟ برای آنکه: «جزیی از سرمایه باید در کارافزار تثبیت شود.»[۱۷۸]

ولی آخر جزء دیگر آن نیز در دستمزد و مواد خام تثبیت شده است. با وجود این ماشین آلات و «کارافزارها... و چیزهای دیگری از این قبیل... بدون تغییر مالک و

---

177. Repaid with a profit by the price of work.

178. "Some parts of the capital must be fixea in the instruments of trade."

بی‌آنکه به نحوی به‌گردش درآیند، درآمد و سودی می‌دهند. پس چنین سرمایه‌هایی را درکمال خوبی می‌توان سرمایهٔ استوار نامید».

کارهای معدنی را به عنوان مثال بگیریم. در اینجا به هیچ‌وجه مواد خامی به‌کار برده نمی‌شود، زیرا محمول کار، مثلاً مس خود محصولی طبیعی است که تازه باید به وسیلهٔ کار به تصرف درآید. مسی که ابتدا باید تصرف شود و محصول روندی است که بعداً به مثابهٔ کالا یا کالا ـ سرمایه به‌گردش در می‌آید، هیچ عنصری از سرمایهٔ بارآور را تشکیل نمی‌دهد. هیچ جزیی از ارزش سرمایه در آن نهاده نشده است. از سوی دیگر، سایر عناصر روند تولید، نیروی کار و مواد کمکی، مانند ذغال، آب و غیره، نیز جسماً در محصول وارد نمی‌شوند. ذغال تماماً مصرف می‌شود و تنها ارزش آن در محصول وارد می‌گردد، عیناً هم‌چنانکه جزیی از ارزش ماشین به محصول می‌پیوندد. سرانجام، کارگر نیز، آنچنان‌که در مورد ماشین صادق است، در برابر محصول، یعنی مس، مستقل و پابرجا باقی می‌ماند. تنها ارزشی که وی ضمن کار خود تولید می‌کند، اکنون جزیی از ارزش مس است. بنابراین در مثال مذکور، هیچ جزیی از اجزاء ترکیبی سرمایهٔ بارآور دست به دست نمی‌شوند (تغییر مالک Masters نمی‌دهد)، یا هیچ یک از اجزاء آن به گردش ادامه نمی‌دهند، زیرا هیچ‌کدام از آنها جسماً وارد محصول نمی‌شوند. پس در این مورد سرمایهٔ گردان کجاست؟ بنا به تعریف ویژهٔ آ. اسمیت گویا باید تمام سرمایه‌ای راکه در معدن مس به‌کار می‌افتد فقط سرمایهٔ استوار تلقی نمود.

اکنون، برخلاف مثال فوق، صنعت دیگری را در نظر بگیریم که مواد خام مورد استفاده‌اش مایهٔ جوهری محصول را تشکیل می‌دهند و سپس مواد کمّی آن را بنگریم که نه تنها مانند ذغال، ارزش خود را به محصول منتقل می‌کنند بلکه جسماً در آن وارد می‌گردند. با محصولی مثلاً مانند نخ، مادهٔ خام آن نیز که عبارت از پنبه است، دست به دست می‌شود و از روند تولید به روند مصرف وارد می‌گردد. ولی تا هنگامی که پنبه به مثابهٔ عنصر سرمایهٔ بارآور عمل می‌کند، صاحبش آن را نمی‌فروشد، بلکه روی آن کار می‌کند، می‌گذاردکه از آن نخ بسازند. آن را از دست نمی‌دهد، یا برای اینکه بیان سراسر اشتباه و عامیانهٔ اسمیت را به‌کار بریم باید بگوییم که (با جدایی از آن، با تغییر صاحب آن، یا با به‌گردش درآوردن آن[۱۷۹]) سودی نمی‌برد. وی همان‌طور که

---

۱۷۹. در متن، قسمتی راکه بین دو هلال قرار داده‌ایم، مصنف با به‌کار بردن اصطلاحات خاص آ. اسمیت عیناً

⇦

ماشین‌آلاتش را به‌گردش در نمی‌آورد، نمی‌گذارد مواد خامش به‌گردش درآیند. مواد مزبور هم آنچنان که ماشین‌های نخ ریسی و بناهای کارخانه در روند تولید استقرار یافته‌اند، در این روند تثبیت گردیده‌اند. حتی ضروری است که پیوسته بخشی از سرمایهٔ بارآور در شکل ذغال، پنبه و غیره تثبیت گردد، آنچنان که باید بخش دیگری از آن به شکل وسایل کار تثبیت شود. تفاوت فقط در این است که مثلاً پنبه، ذغال و غیرهٔ لازم برای تولید هفتگی نخ، پیوسته در تولید محصول هفته تماماً مصرف می‌شوند، و لذا باید نمونه‌های جدیدی از پنبه، ذغال و غیره جانشین آنها شوند. بنابراین، این عناصر سرمایهٔ بارآور، اگرچه از لحاظ جنس یکسان می‌مانند، دائماً مرکب از نمونه‌های تازه‌ای از همان جنس هستند، در حالی که همان ماشین نخ‌ریسی واحد، همان بنای واحد کارخانه، بدون آنکه با نمونهٔ تازه‌ای از جنس خود تعویض شود به عمل خود در سلسلهٔ کاملی از هفته‌ها تولید ادامه می‌دهد... به مثابهٔ عناصر سرمایهٔ بارآور، همهٔ اجزا آن پیوسته در روند تولید تثبیت شده‌اند، زیرا روند تولید بدون آنها نمی‌تواند انجام شود و همهٔ عناصر سرمایهٔ بارآور، اعم از استوار یا گردان، به مثابه سرمایهٔ بارآور، در جهت مقابل سرمایهٔ دورانی، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه، یکسان قرار می‌گیرند.

همچنین است در مورد نیروی کار. جزیی از سرمایهٔ بارآور پیوسته باید در نیروی کار تثبیت شود، و این نیروهای کار همانندی هستند که همچون ماشین‌های همانند، همه‌جا به وسیلهٔ سرمایه‌دار واحد برای زمانی طولانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این مورد تفاوت بین آنها و ماشین‌آلات در این نیست که ماشین یک بار برای همیشه خریده می‌شود (اگرچه غیر از این است، مثلاً آن‌گاه که قیمت ماشین به اقساط پرداخته می‌شود) و کارگر مورد چنین خریدی واقع نمی‌گردد - بلکه تفاوت میان آنها در این است که کاری که کارگر مصرف می‌کند تماماً در ارزش محصول وارد می‌شود، در حالی که به عکس، ارزش ماشین فقط اندک اندک در آن داخل می‌گردد.

اسمیت، آن‌گاه که از سرمایهٔ گردان، در تضاد با سرمایهٔ استوار سخن می‌راند، مفاهیم مختلف را با هم اشتباه می‌کند:

«سرمایه‌ای که بدینسان به‌کار می‌افتد، تا آنجا که در دست دارنده‌اش باقی می‌ماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه می‌دهد، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد می‌کند و نه

⇦ به زبان انگلیسی نگاشته است. ما عین نیم جملهٔ مذکور را چنانکه در متن کتاب قید شده در زیر می‌آوریم:
(by parting with it, by its changing masters, or by circulating it).

سود».

وی دگرسانی صرفاً صوری کالاها را که در محیط دوران عارض محصول و کالا سرمایه، می‌شود و موجب دست به دست شدن کالاها می‌گردد، با تغییر جسمانی عناصر سرمایهٔ بارآور که در اثنای روند تولید واقع می‌شود، در یک سطح قرار می‌دهد.

اسمیت در اینجا با قاطعیت تبدیل کالا به پول و برگشت پول به کالا، فروش و خرید را با دگرگونی عناصر تولید به محصول، درهم می‌ریزد. مثالی که برای سرمایهٔ گردان‌گزیند عبارت از سرمایهٔ تجاری است، که از کالا به پول و از پول به کالا مبدل می‌شود و تغییر شکل W-G-W را که متعلق به دوران کالایی است انجام می‌دهد. ولی این تغییر شکلی که در درون دوران به وقوع می‌پیوندد، برای سرمایهٔ صنعتی به کار افتاده دارای اهمیت است که کالاهایی که پول دوباره به آنها مبدل می‌شود، عناصر تولیدی (وسایل کار و نیروی کار) هستند و لذا ادامهٔ وظیفهٔ آن را فراهم می‌سازند، یعنی روند تولید به مثابهٔ روند مداوم، به مثابهٔ روند تجدید تولید را آماده می‌کنند. تمام این تغییر شکل در درون دوران روی می‌دهد و همین تغییر شکل است که گذار واقعی کالاها را از دستی به دست دیگر امکان‌پذیر می‌کند. بالعکس تغییراتی که سرمایهٔ بارآور در درون روند تولید انجام می‌دهد، عبارت از دگرسانی‌های متعلق به روند کارند، که برای مبدل ساختن عناصر تولید به محصول مورد نظر ضرورت دارند.

آ. اسمیت بر این نکته متکی می‌شود که جزیی از وسایل تولید (وسایل کار به طور اخص) در روند کار به نحوی خدمت می‌کند (آنچه وی به خطا بدین‌گونه تعبیر می‌نماید: yield a profit to their master [۱۸۰]، که در شکل طبیعی آن تغییری حاصل نمی‌گردد و اندک اندک ساییده می‌شود، در حالی که جزء دیگر آن، یعنی مواد، تغییر می‌کند و درست از راه همین تغییر است که جزء مزبور وظیفهٔ محولهٔ خود را به مثابه وسیلهٔ تولید انجام می‌دهد. ولی این رفتار متفاوتی که عناصر سرمایهٔ بارآور در روند کار دارند، فقط مبدأ پیدایش تفاوت میان سرمایهٔ استوار و غیراستوار است نه خود این تفاوت، که بنابر آنچه از بررسی نتیجه می‌شود برای همهٔ شیوه‌های تولید، اعم از سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری، یکسان است. ولی با این تفاوت در رفتار جسمانی، ارزش دهی به محصول نیز انطباق پیدا می‌کند، که به نوبهٔ خود با تعویض ارزش از راه فروش محصول منطبق

---

۱۸۰. برای دارنده‌شان سودی به بار می‌آورد - م.

است. و تفاوت، درست در همین امر است و بس. بنابراین سرمایه از آن جهت استوار نیست که در وسایل کار تثبیت گردیده است، بلکه بدان سبب استوار است که جزیی از ارزش گذاشته شدهٔ آن در وسایل کار، در درون همین وسایل ثابت می‌ماند، در حالی که جزء دیگر به مثابهٔ جزء ارزشی محصول به گردش می‌افتد.

«اگر آن (سرمایه) به منظور سود آینده به کار افتاده است، این سود، یا با ماندن آن نزد وی (نزد کارفرما) حاصل می‌شود و یا با گریختن از او به دست می‌آید. در یک مورد با سرمایهٔ استوار و در مورد دیگر با سرمایهٔ گردان سروکار است[۱۸۱] (ص ۱۸۹).

آنچه نخست در این گفتار به چشم می‌خورد نگرش آمپریک نتراشیده‌ای از سود است، که از شیوهٔ دید سرمایه‌دار عادی به عاریت گرفته شده و به کلی با دید عمیقاً عالمانهٔ آ. اسمیت مباینت دارد. بهای فرآورده، که هم قیمت مواد و هم بهای نیروی کار را جبران می‌کند، در عین حال جانشین بهای جزء ارزشی‌ای است که کارافزارها در نتیجهٔ فرسایش خود به محصول انتقال می‌دهند. سود به هیچ وجه از این جانشینی سرچشمه نمی‌گیرد. ارزشی که برای تولید فرآورده پیش‌ریز شده است، خواه تماماً و خواه جزء جزء، چه یک باره و چه به تدریج، از راه فروش فرآوردهٔ مزبور جبران شود، فقط می‌تواند نحوه و زمان جانشینی را تغییر دهد، ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند امر جبران ارزشی را که بین هر دو شیوه مشترک است، به اضافهٔ ارزش‌آفرینی مبدل سازد. چنین اندیشه‌ای در این مورد بر پایهٔ نگرش عامیانه‌ای قرار دارد که گمان می‌رود چون اضافه ارزش از راه فروش فرآورده به دست می‌آید و به وسیلهٔ دوران یافتن آن به سامان می‌رسد، فقط از فروش و از دوران سرچشمه می‌گیرد. در واقع سخن از شیوه‌های مختلف برخاست، سود در این مورد فقط به کار بردن عبارات نادرستی است دربارهٔ اینکه عناصر مختلفهٔ سرمایهٔ بارآور به طور متفاوت خدمت انجام می‌دهند و به مثابه عناصر مولد، گونه گونه در روند کار تأثیر می‌کنند. سرانجام، تفاوت را از روند کار یا از روند بارورسازی، از وظیفه‌ای که سرمایهٔ بارآور خود انجام می‌دهد انتزاع نمی‌کنند، بلکه فقط آن را ناشی از ذهنیات یک سرمایه‌دار تلقی می‌نمایند که گویا از لحاظ سودآوری یک جزء از سرمایه‌اش به این نحو و جزء دیگرش را به نحو دیگر به کار می‌برد.

---

181. If it (the stock) is employed in procuring future profit, it must procure this profit by staying with him (the employer), or by going from him. in the one case it a fixed, in the other it is a circulating capital", (p. 189).

کنه، بالعکس تفاوت‌ها را از روند بازتولید و بایستگی‌های خود آن منتزع می‌کند. برای اینکه روند مزبور ادامه یابد، لازم است که همه ساله ارزش محصول سالانه، ارزش پیش‌ریختهای سالانه را تماماً جبران کند، و بالعکس ارزش سرمایهٔ بنیادی فقط اندک اندک بر گردد، به نحوی که باید پس از گذشت سال‌های پی در پی، مثلاً طی ده سال، تماماً جبران و لذا تجدید تولید شود (به وسیلهٔ نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع)[۱۸۲]. بنابراین دیده می‌شود که آ. اسمیت تا چه اندازه عقب‌تر از کنه قرار می‌گیرد.

بدینسان از تعریف آ. اسمیت سرمایهٔ استوار تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که سرمایهٔ استوار از وسایل کاری ترکیب می‌شود که چهرهٔ خود را در روند تولید تغییر نمی‌دهند و برخلاف محصولاتی که به یاری وسایل مزبور ایجاد شده‌اند، تا فرسایش کامل به خدمت خود در تولید ادامه می‌دهند. فراموش می‌شود که همهٔ عناصر سرمایهٔ بارآور پیوسته در شکل طبیعی خود (به مثابه وسایل کار، مواد و نیروی کار)، با محصول و محصولی که به صورت کالا به گردش در می‌آید در تضاد قرار می‌گیرند، و نیز این نکته فراموش می‌شود که میان جزیی که از مواد و نیروی کار ترکیب می‌شود و جزء مرکب از وسایل کار، فقط تفاوت از این قرار است که: در مورد نیروی کار، این نیرو پیوسته از نو خریده می‌شود (یعنی مانند وسایل کار برای تمام عمر خود خریداری نمی‌شود) و در مورد مواد چنین است که هیچ‌گاه عین همان مواد در روند کار عمل نمی‌کنند، بلکه همواره نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع در کارند. در عین حال چنین پندار خطایی نیز پیش می‌آید که گویا ارزش سرمایهٔ استوار به گردش در نمی‌آید، با اینکه آ. اسمیت خود قبلاً فرسایش سرمایهٔ استوار را به مثابه جزیی از بهای فرآورده به حساب می‌آورد.

در مورد سرمایهٔ گردان به مثابه جهت متضاد سرمایهٔ استوار، این نکته برجسته نمی‌شود که این تضاد فقط از آنجا ناشی می‌گردد که سرمایهٔ گردان عبارت از آن جزء سرمایهٔ بارآوری است که تماماً به وسیلهٔ ارزش محصول جبران می‌شود و لذا مجبور است در سراسر تغییرات آن شرکت نماید، در حالی که چنین موضعی در مورد سرمایهٔ استوار وجود ندارد. به عکس، با اشکالی که سرمایه، به هنگام گذار خود از محیط تولید

---

۱۸۲. خواننده توجّه دارد که اینجا سخن بر سر نظریات ویژهٔ کنه است و به همین سبب اصطلاحات خاص وی (پیش‌ریخت‌های سالانه و پیش‌ریخت‌های بنیادی و غیره) به‌کار برده می‌شود. (به آغاز همین فصل مراجعه شود) ـ م.

به محیط دوران به مثابهٔ کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه، به دست می‌آورد، آشفتگی بیشتری در این مورد ایجاد می‌گردد. ولی این هر دو شکل یعنی کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه، به همان اندازه ارزش بر سرمایهٔ استوار هستند که از آن سرمایهٔ گردان. این هر دو در تضاد با سرمایهٔ بارآور و سرمایهٔ دورانی هستند، ولی سرمایهٔ گردان (سیار) که در تضاد با سرمایهٔ استوار قرار دارد، به شمار نمی‌روند.

سرانجام باید متذکر شد که توضیح سراسر خطای سوددهی به وسیلهٔ سرمایهٔ استوار، براساس اینکه در روند تولید می‌ماند، و در سودآوری سرمایهٔ گردان، بر پایهٔ اینکه روند مزبور را ترک می‌کند و به‌گردش می‌افتد، موجب آن می‌شود که در نتیجهٔ یکسان بودن شکل واگرد سرمایهٔ متغیر و جزء گردان سرمایهٔ ثابت تفاوت سرشتی آنها در روند ارزش‌افزایی و اضافه ارزش‌آفرینی پنهان ماند و در نتیجه تمام راز تولید سرمایه‌داری بیش از پیش تاریک می‌گردد. نام‌گذاری واحد، تحت عنوان سرمایهٔ گردان، این تفاوت سرشتی را حذف می‌کند. در این باره پس از آ. اسمیت اقتصاد سیاسی بازهم پا فراتر نهاده و به جای تضاد میان سرمایهٔ متغیر و ثابت، تضاد میان سرمایهٔ استوار و گردان را به مثابه عاملی اساسی تشخیص و یگانه ممیز تلقی نموده است.

آ. اسمیت پس از آنکه سرمایهٔ استوار و گردان را به مثابه دو نوع مختلف از سرمایه‌گذاری تعریف می‌کند، که هر کدام از آنها جدا جدا سودآور هستند، چنین می‌گوید:

«هیچ سرمایهٔ استوار نمی‌تواند جز از راه سرمایهٔ گردان درآمدی به بار آورد. سودمندترین ماشین‌ها و کارافزارها، بدون سرمایهٔ گردانی، که تأمین‌کننده مواد لازم آن ادوات و معیشت کارگرانی باشد که آنها را به کار می‌برند، چیزی تولید نخواهد کرد.»[۱۸۳]

تازه اینجا معلوم می‌شود که اصطلاحات پیش به‌کار رفته: make a profit و yiala a revenue (سود کردن و درآمد به بار آوردن) و غیره، دارای این مفهوم هستند که هر دو جزء سرمایه به مثابه محصول آفرین به کار می‌روند.

---

183. "No fixed capital can yield any revenue but by means of a circulating capital. The most useful machinas and instruments of trade will produce nothing without the circulating capital which affords the materials they are employed upon, and the maintenance of the workmen who employ them".(p. 188)

آ. اسمیت اینک مثال زیرین را به دست می‌دهد:

«آن بخش از سرمایهٔ زمیندار که در افزار کشاورزی گذاشته شده سرمایه‌ای استوار است، و بخشی که در دستمزد و معیشت خدمهٔ کارکن وی به کار رفته سرمایه‌ای گردان است.[۱۸۴]

(پس در اینجا به درستی تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان، تنها به دوران و واگرد مختلف اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور اطلاق می‌شود).

«وی از نگاهداری یکی در تصرف خویش، و از دیگری که با دست کشیدن از آن سود می‌برد. بها یا ارزش کار ـ دام وی سرمایهٔ استواری است.[۱۸۵]

(در اینجا یک بار دیگر با این اندیشهٔ درست برخورد می‌کنیم که تفاوت به ارزش اطلاق می‌شود نه به عنصر مادی).

«به همان قسم که بهای افزار کشاورزی وی نیز سرمایهٔ استوار است، خوراک آنها (دام‌های کار) عیناً مانند وسایل معیشت کارکنانش، سرمایهٔ گردانی است. زمیندار از نگاه داشتن دام‌های کار و با از دست دادن وسایل نگاه‌داری آنها سود خود می‌برد.»[۱۸۶]

(زمیندار خوراک دام‌های خود را نگاه می‌دارد، آنها را نمی‌فروشد. وی خوراک را برای تغذیهٔ دام خویش به کار می‌برد، در حالی که خود دام را به مثابه کارافزار مورد استفاده قرار می‌دهد. تفاوت تنها اینجاست: خوراک دام که در نگاهداری دام وارد می‌شود تماماً مصرف می‌گردد و مستمراً باید، چه از راه محصول کشت و کار و چه از طریق فروش فرآورده‌های کشاورزی، جبران گردد. اما تعویض خود دام فقط به میزان و برحسب نوبهٔ از کار افتاده هر سر از آنها انجام می‌شود).

«ولی هم بها و هم خوراک دامی که نه برای کار، بلکه برای پرواربندی و بازفروش

---

184. "That part of the capital of the farmer which is employed in the implements of agriculture is a fixed, that which is employed in the wage and maintenance of his labouring servants is a circulating capital".

185. "He makes a profit of the one by keeping it in his own possession and of the other by parting with it. The price or value of his labouring cattle is a fixed capital".

186. "In the same manner as that of the instruments of husbandry; their maintenance is a circulating capital, in the same way as that of the labouring serwants. The farmer makes his profit by keeping cattle, and by parting with their mantenance".

خریداری شده، سرمایهٔ گردان است. زمیندار با از دست دادن دام سود می‌کند.»[۱۸۷]

(ولی هر تولیدکننده کالا، و لذا نیز سرمایه‌دار تولید کننده، محصول خویش را که حاصل روند تولید است می‌فروشد. اما به سبب این امر محصول مزبور نه جزء استوار و نه جزء گردان سرمایهٔ بارآور را تشکیل می‌دهد. اکنون به عکس در شکلی وجود دارد که با آن از روند تولید بیرون رانده شده است و ناگزیر باید به مثابه کالا ـ سرمایه انجام وظیفه کند. دامپروری، در روند تولید مانند مواد خام عمل می‌کند نه به مثابه کارافزار، آنچنان که در مورد دام کار صادق است. بنابراین دام مزبور به مثابه ماده در روند تولید وارد می‌شود و تمام ارزش آن، عیناً مانند ارزش مواد کمکی (خوراک آن) یک جا در روند تولید داخل می‌گردد. پس بدین سبب است که دامپروری جزء گردان سرمایهٔ بارآور را تشکیل می‌دهد، نه بدان جهت که محصول فروش رفته ـ دام در این مورد دارای همان شکل طبیعی مادهٔ خام، یعنی دام هنوز پروار نشده است. این یک مورد اتفاقی است. ولی آ. اسمیت می‌توانست از همین مثال دریابد که قالب مادی عنصر تولیدی نیست که به ارزش نهان آن خصلت استوار یا گردان می‌دهد، بلکه همانا وظیفهٔ عنصر مزبور در درون روند تولید است که چنین تعینی برای آن به وجود می‌آورد).

«تمام ارزش بذر نیز سرمایهٔ استوار است. با اینکه بذر، پیوسته میان کشتزار و انبار رفت و آمد دارد، هرگز صاحب خود را عوض نمی‌کند و لذا واقعاً گردان نیست. سود زمیندار از فروش بذر حاصل نمی‌شود، بلکه از فزایندگی آن برمی‌خیزد».[۱۸۸]

اینجا دیگر پوچی تقسیم بندی اسمیت تماماً نمایان می‌شود. بنابه نظر اسمیت بذر در صورتی سرمایهٔ استوار می‌شود که صاحبش تغییر نکند، یعنی بذر مستقیماً از محصول سالانه جبران گردد و از آن برداشت شود. بالعکس به نظر وی اگر محصول تماماً به فروش رود و سپس بذر به وسیلهٔ جزیی از ارزش آن، از خارج خریداری شود، آن‌گاه

---

187. "Both the price and the maintenance of the cattle which are bought in and fattened, not for labour but for sale. are a circulating capital. The farmer makes his profit by parting with them".

188. "The whole value of the seed too is a fixed capital. Though is goes backwards and forwards between the ground and the granary, it never changes masters, and therefore it does not properly circulate. The farmer makes his profit not by its sale, but by its increase".

سرمایهٔ گردان می‌گردد. در مورد تغییر صاحب (change of master) انجام می‌گیرد و در مورد دیگر چنین تعویضی واقع نمی‌شود. باز اسمیت در اینجا سرمایهٔ گردان و کالا ـ سرمایه را با هم یکی می‌کند. محصول مورد اتکای مادی کالا ـ سرمایه است، ولی مسلم است که این امر فقط به آن جزء از محصول اطلاق می‌شود که واقعاً در دوران وارد می‌گردد و دوباره مستقیماً در روند تولیدی که از آن به صورت محصول بیرون آمده است وارد نمی‌شود.

اعم از اینکه بذر به مثابهٔ جزیی از محصول، مستقیماً از آن برداشت شود و یا آنکه مجموع محصول به فروش رود و جزیی از ارزش آن صرف خرید بذر از دیگری گردد، در هر دو حالت جانشینی انجام می‌گیرد و از راه این جانشینی هیچ‌گونه سودی عاید نمی‌شود. در یک مورد بذر با بقیهٔ محصول مانند کالا در دوران وارد می‌شود و در مورد دیگر فقط در دفترداری به مثابه جزء گردان سرمایهٔ بارآور باقی می‌ماند. بذر تماماً مصرف می‌شود تا محصول آماده گردد و ناگزیر باید تمام بذر به وسیلهٔ محصول مزبور جبران شود تا بازتولید را امکان‌پذیر سازد.

«مواد خام و مواد کمکی چهرهٔ مستقلی را که در حین ورود به روند کار، به صورت ارزش مصرف، دارا بودند از دست می‌دهند. ولی در مورد وسایل کار مطلب طور دیگر است. افزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تا زمانی در روند کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیهٔ خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل در روند کار وارد گردند. وسایل کار هم‌چنانکه در زمان حیات خود یعنی طی روند کار سیمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه می‌دارند، پس از مرگ نیز قیافهٔ خود را حفظ می‌کنند. لاشه‌های ماشین‌آلات، دست افزارها، کارگاه‌ها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتی که در ایجادشان کمک نموده‌اند وجود دارند». (کتاب اول، فصل ششم، صفحهٔ ۲۱۹)[۱۸۹]

این شیوه‌های مختلفی که وسایل کار در محصول آفرینی می‌برند، به نحوی که برخی از آنها سیمای مستقل خود را در برابر محصول حفظ می‌کنند و برخی دیگر این سیما را دگرگون می‌سازند و یا به کلی آن را از دست می‌دهند، تفاوتی است که مربوط به روند کار به خودی خود است و لذا به روندهای کاری نیز اطلاق می‌شود، که مثلاً مانند

---

۱۸۹. سرمایه، جلد اول، ترجمهٔ فارسی، صفحهٔ ۲۰٦ - م.

خانوادهٔ پدرسالاری، صرفاً متوجه خودبسندگی و مطلقاً عاری از مبادله و تولید کالایی هستند.

همین تفاوت را آدام اسمیت بدینسان مقلوب می‌کند که اولاً با وارد ساختن مفهوم کاملاً بیگانه سود در این عرصه، مدعی می‌شود که برخی از وسایل تولید با حفظ سیمای خود و برخی دیگر با از دست دادن آن برای صاحبشان سود خیزند و ثانیاً وی دگرگونی‌هایی را که طی روند کار عارض بعضی از عناصر تولید می‌شود با تغییر شکل‌هایی که ویژهٔ مبادلهٔ محصولات و گردش کالایی هستند (فروش و خرید)، و در عین حال تغییر مالکیت کالاهای مورد دوران را در بر دارند، یکی می‌سازد.

واگرد، بازتولید را به کمک دوران و لذا از راه فروش محصول و از طریق تبدیل آن به پول و تجدید تبدیل آن از پول به عوامل تولیدی، مفروض می‌دارد. ولی آن‌گاه که سرمایه‌دار تولیدکننده، قسمتی از محصول خویش را از نو مانند وسیلهٔ تولید مستقیماً مورد استفاده قرار می‌دهد، چنین مشخص می‌کند که تولیدکننده مزبور این قسمت را به خود فروخته است و نیز به همین صورت است که این امر در حسابداری وی قید می‌شود. پس این جزء بازتولید از راه دوران حاصل نشده، بلکه مستقیماً به دست آمده است. لیکن این جزء محصول که بدینسان از نو به مثابه وسیلهٔ تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد جانشین سرمایهٔ گردان می‌شود نه استوار، زیرا اولاً ارزش آن تماماً در محصول وارد می‌شود و ثانیاً خود نیز در قالب نمونهٔ جدیدی از محصول تازه، کاملاً به صورت عین جبران شده است.

اینک آ. اسمیت می‌خواهد سرمایهٔ گردان و استوار را برای ما تعریف کند. وی اشیاء و عناصر مادی را برمی‌شمارد و آن‌گاه معین می‌کند که کدام یک از آنها سرمایهٔ استوار است و کدام یک سرمایهٔ گردان شمرده می‌شود، چنانکه گویا تخصیص این اشیاء جنبهٔ عنصری دارد و از سرشت خود آنها ناشی می‌شود نه از وظیفهٔ معینی که آنها در درون روند تولید سرمایه‌داری انجام می‌دهند. ولی با وجود این وی در همین فصل (Book II, cahp. 1) متذکر می‌شود که هر چیز، مثلاً یک خانهٔ مسکونی، با اینکه برای مصرف مستقیم آماده شده است، «اگرچه می‌تواند درآمدی برای مالک خود به بار آورد و از این جهت برای وی نقش یک سرمایه را ایفا نماید، قادر نیست نه درآمدی برای جامعه فراهم سازد و نه برای آن به مثابهٔ سرمایه به کار رود، و هرگز نمی‌تواند از این

راه کوچک‌ترین چیزی بر درآمد جمع مردم بیفزاید.» (ص ۱۸٦)[۱۹۰]

پس در اینجا آ. اسمیت به روشنی می‌گوید که اشیاء نفساً و در همه حال خاصیت سرمایه‌ای ندارند. این خاصیت عبارت از وظیفه‌ای است که آنها به اوضاع و احوال به دست می‌آورند و یا به دست نمی‌آورند. بنابراین آنچه دربارهٔ سرمایه به طور کلی صادق است در مورد بخش‌های جزء آن نیز صدق می‌کند.

همان اشیاء، برحسب وظیفه‌ای که در روند کار انجام می‌دهند، عوامل تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ گردان یا سرمایهٔ استوار می‌گردند. مثلاً یک حیوان به مثابه دام کار (وسیلهٔ کار)، عنصر مادی شیوهٔ زیست سرمایهٔ استوار را تشکیل می‌دهد، در حالی که همان حیوان به مثابه دامپروری (مادهٔ خام) جزیی از سرمایهٔ گردان زمیندار به شمار می‌آید. از سوی دیگر شیء واحد می‌تواند گاه به مثابهٔ عنصر تشکیل‌دهندهٔ سرمایهٔ بارآور عمل کند و گاه به مصرف ـ مایهٔ مستقیم تعلق داشته باشد. مثلاً یک خانه، در صورتی که مانند کارگاه مورد استفاده قرار گیرد جزء استواری از عناصر تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور است و چنانچه مانند خانهٔ مسکونی به کار رود، در خصلت خانهٔ مسکونی، هیچ‌گونه سرمایه‌ای به شمار نمی‌رود. وسایل کار واحد می‌توانند در بسیاری از موارد گاه به صورت وسایل تولید وگاه مانند وسایل مصرف عمل کنند.

یکی از اشتباهات نگرش اسمیتی همین بود که خصلت سرمایهٔ استوار و گردان را ناشی از خواص خود اشیاء می‌انگاشت. تحلیل روند کار (کتاب اول، فصل پنجم[۱۹۱]) به خودی خود نشان می‌دهد چگونه عناوینی چون وسیلهٔ کار، مصالح کار و فرآورده، برحسب نقش‌هایی که شیء واحد در درون روند به دست می‌آورد، عوض می‌شوند. عناوین سرمایهٔ استوار و گردان نیز به نوبهٔ خود بر پایهٔ نقش‌هایی قرار گرفته‌اند که عناصر مزبور در روند کار و لذا در روند ارزش‌آفرینی ایفا می‌کنند.

ثانیاً برشماری اشیایی که سرمایهٔ استوار و گردان از آنها تشکیل می‌شود به روشنی تمام نشان می‌دهد که اسمیت تفاوت میان عناصر استوار و گردان سرمایهٔ بارآور (سرمایه

---

190. "may yield a revenue to its proprietor, and thereby serve in the function of a capital to him, it cannot yield any to the public, norserve in the function of a capital to it, and the revenue of the whole body of the peaple can never be in the smallest degree increased by it".

۱۹۱. نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی سرمایه، صفحات ۱۸۸ و بعد - م.

در شکل مولد آن)، یعنی تفاوتی راکه تنها در مورد سرمایهٔ بارآور صادق و معنادار است، با تفاوت میان سرمایهٔ مولد و اشکال متعلق به سرمایه در روند دورانی آن، یعنی با کالا سرمایه و پول ـ سرمایه، اشتباه می‌کند. وی در همانجا (ص ۱۸۸) می‌گوید:

«سرمایهٔ گردان مرکب است از... خواربار، مصالح و مصنوعات آماده از هر نوع، که در اختیار سوداگران مربوط به هریک قرار دارند، و نیز پولی که برای گردش این اشیاء و توزیع آنها لازم است و غیره.»[۱۹۲]

در واقع اگر نیک بنگریم، در اینجا برخلاف بیان پیشین، باز سرمایه‌گردان با کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه یکسان گرفته شده و لذا با دو شکلی از سرمایه سروکار است که به هیچ‌وجه به روند تولید تعلق ندارند و سرمایهٔ گردانی (سیار) که در نقطهٔ مقابل سرمایهٔ استوار قرار دارد نیستند، بلکه سرمایهٔ دورانی‌ای هستند که در نقطهٔ مقابل سرمایهٔ بارآور قرار می‌گیرد. سپس فقط در کنار اینهاست که از نو اجزایی از سرمایهٔ بارآور، که به صورت مصالح (مواد خام یا نیم ساخته) پیش‌ریز شده‌اند و واقعاً در روند تولید جای گرفته‌اند، ذکر می‌شوند. آ. اسمیت می‌گوید:

«... سومین و آخرین قسمت از سه بخشی که در آن پس افکند عمومی جامعه به طور طبیعی تقسیم می‌شود عبارت از سرمایهٔ گردان است، و صفت ممیزهٔ آن این است که جز از راه دوران یا تعویض صاحبش درآمدزا نیست. این نیز خود مرکب از چهار بخش است: اولاً پول....»[۱۹۳]

(ولی پول هرگز شکلی از سرمایهٔ بارآور که در روند تولید عمل می‌کند نیست. پول همواره عبارت از یکی از اشکالی است که سرمایه در درون روند دورانی خود به دست می‌آورد و بس).

«ثانیاً ذخیرهٔ خواربار است که در تصاحب گوشت فروشان، پرواربندان و زمینداران

---

192. "The circulating capital consists ... o the provisions, materials, and finished work of all kinds that are in the hands of their respective dealers, and of the money that is neccessary for circulating distributing them etc.".

193. "... The third and last of the three portions into which the general stock of the society naturally divides itself, is the circulating capital, of which the characterstic is, that it affords a revenue only by circulating or changing masters, this is composed likewise of four parts: first, of the money ...".

قرار دارد... و برآنند که از فروش آنها سودی به چنگ آورند... چهارمین و آخرین بخش عبارت از محصول آماده و پرداخته‌ای است که هنوز در اختیار بازرگانان یا کارخانه‌داران است» ـ و آن‌گاه» سومین آنها عبارت از مصالحی است که یا کاملاً خام هستند و یا کم و بیش روی آنها کار انجام گرفته و به درد جامه‌دوزی، مبل‌سازی و بنایی می‌خورند ولی هنوز به قالب هیچ‌یک از این سه چیز در نیامده‌اند، هنوز در دست کشتکار، کارخانه‌دار، خرازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش، چوب بست کار، نجار، خشت زن و غیره هستند.»[۱۹۴]

شماره‌های ۲ و ۴ چیزی جز فرآورده‌هایی نیستند که به صورت محصول از روند تولید بیرون رانده شده‌اند و باید به فروش روند. کوتاه سخن، اینها محصولاتی هستند که اکنون چون کالا و لذا کالا ـ سرمایه عمل می‌کنند و بنابراین دارای شکلی هستند و مقامی را در روند اشغال می‌نمایند که با آن هیچ عنصری از سرمایهٔ بارآور را، به وجود نمی‌آورند، و این اعم از هر سرنوشت نهایی‌ای است که به دست آورند، یعنی خواه سرانجام بنابر هدف خود (ارزش مصرف) مورد مصرف انفرادی قرار گیرند و خواه در مصرف بارآور وارد گردند، محصولات مزبور در شمارهٔ دوم عبارت از خواربار هستند و شمارهٔ چهارم همهٔ فرآورده‌های آمادهٔ دیگری را دربر می‌گیرد که به نوبهٔ خود یا وسایل کار پرداخته به شمار می‌روند و یا وسایل تمتع آماده را (غیر از خواربار که در بند ۲ ذکر شده است) شامل می‌گردند.

همین امر که اسمیت در این مورد از بازرگانان نیز سخن می‌راند، خود نشان دهندهٔ سردرگمی اوست. به محض اینکه تولیدکننده محصول خود را به بازرگان فروخت دیگر آن محصول هیچ شکلی از سرمایه او را دارا نیست. چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد

---

194. "Secondly, of the stock of provisions which are in the possession of the butcher, the grazier, the farmer ... and from the sale of which they expect to drive a profit ... Fourthly and lastly, of the work which is made up and completed, but which is still in the hands of the marchant and manufacture - Thirdly, of the materials, whether altogether rude or more or less manufactured, of clothes, furniture, and building, which are not yet mad up into any of those three shapes but which remain in the hands of the growers, the manufacturers, the mercers, and drapers' the timbermerchant, the carpenters, ans jointers, the brickmakers etc.".

توجّه قرار گیرد، محصول مزبور باز کالا ـ سرمایه است، اگر چه در تصاحب شخص دیگری غیر از تولیدکننده خود است، و درست به همین سبب که کالا ـ سرمایه است نه سرمایهٔ استوار است و نه سرمایهٔ گردان.

در هر تولیدی که متوجه خودکفایی مستقیم نیست، ضرورتاً محصول باید به صورت کالا به‌گردش درآید، یعنی باید به فروش رود، نه برای آنکه سودی از آن حاصل شود، بلکه اصلاً بدان سبب که تولیدکننده بتواند زندگی کند. در تولید سرمایه‌داری این امر به آن افزوده می‌شود که با فروش کالا اضافه ارزشی که در آن نهان است به سامان می‌رسد. بنابراین محصول که همچون کالا از روند تولید بیرون رانده می‌شود، نه جزء استوار و نه جزء گردان این روند است.

از این گذشته اسمیت نظریهٔ خویش را خود در اینجا ویران می‌سازد، فرآورده‌های آماده، هر قالب مادی یا ارزش مصرفی که داشته باشند و هر سودمندی که بر آنها مترتب گردد، در این مورد همه کالا ـ سرمایه‌اند و لذا سرمایه‌ای هستند که در یکی از اشکال متعلق به روند دوران قرار گرفته است. تا هنگامی که در این شکل قرار دارند هیچ جزیی از سرمایهٔ بارآور احتمالی صاحب خود را تشکیل نمی‌دهند. ولی این امر به هیچ‌وجه مانع از آن نیست که به محض فروش رفتن، در دست خریدار خود جزیی از سرمایهٔ بارآور، خواه استوار یا گردان این سرمایه گردند. بنابراین مشخص می‌شود که همان اشیایی که وقتی مانند کالا ـ سرمایه، در جهت مقابل سرمایهٔ بارآور وارد بازار می‌شوند، تا از بازار بیرون کشیده می‌شوند می‌توانند مانند اجزاء گردان یا استوار سرمایهٔ بارآور عمل کنند و یا چنین وظیفه‌ای را انجام ندهند.

محصول پنبه ریس، یعنی نخ، شکل کالایی سرمایهٔ اوست و برای وی کالا ـ سرمایه است. از محصول دیگر نمی‌تواند، نه به صورت مصالح کار و نه به شکل وسیلهٔ کار، مانند جزیی از سرمایهٔ بارآور وی وارد عمل شود. اما در دست بافنده‌ای که آن را می‌خرد، محصول مزبور به مثابه جزء گردان در درون سرمایهٔ بارآورش جایگیر می‌شود. ولی برای ریسنده، نخ حامل جزیی از ارزش سرمایهٔ وی اعم از استوار و گردان است (صرفنظر از اضافه ارزش). چنین است که یک ماشین، به مثابه محصول ماشین ساز، شکل کالایی سرمایهٔ او و برای وی کالا ـ سرمایه است و مادام که در این شکل باقی است ماشین مزبور نه سرمایهٔ گردان است و نه استوار. ولی به محض اینکه ماشین به کارخانه‌داری فروخته می‌شود که آن را به‌کار می‌اندازد، همان ماشین به صورت جزء

استوار یک سرمایهٔ بارآور در می‌آید. حتی اگر محصولی بنابر شکل مصرفی خود جزئاً دوباره به صورت وسیلهٔ تولید وارد در روندی گردد که از آن بیرون آمده است، مثلاً مانند ذغال، باز آن جزیی از محصول ذغال که برای فروش تخصیص یافته نه سرمایهٔ گردان و نه استوار است، بلکه کالا ـ سرمایه است.

از سوی دیگر ممکن است محصولی بنابر شکل مصرفی خود اصلاً شایستهٔ آن نباشد که هیچ جزیی از سرمایهٔ بارآور، خواه به صورت مصالح کار و خواه به مثابه وسایل کار، را تشکیل دهد. چنین است مثلاً در مورد خواربار. با وجود این محصول مزبور برای تولیدکننده‌اش کالا ـ سرمایه، هم حامل ارزش سرمایهٔ استوار و هم سرمایهٔ گردان است، و هم ممکن است برحسب اینکه سرمایهٔ به‌کار رفته در تولیدش باید کلاً یا جزئاً جبران شود، بنابرآنکه ارزش سود را تماماً یا جزء جزء به محصول منتقل نموده است، یکی از این دو باشد.

از سویی اسمیت در شمارهٔ سوم، مصالح خام (مادهٔ خام، نیم ساخته، مواد کمکی) را نه به مثابه اجزایی ذکر می‌کند که در دل سرمایهٔ بارآور فرو رفته‌اند، بلکه در واقع آنها را مانند نوع ویژه‌ای از ارزش‌های مصرف تلقی می‌کند که محصول اجتماعی به طور کلی از آنها ترکیب شده است، یعنی مانند توده‌ای از کالا به شمار می‌آورد که در کنار سایر اجزاء مادی از قبیل خواربار و غیره در بندهای ۲ و ۴ ذکر شده است. با وجود این از سوی دیگر مصالح خام همچون اجزایی که در بطن سرمایهٔ بارآور فرو رفته‌اند به شمار آمده‌اند و لذا مانند عناصر این سرمایه در دست تولیدکننده، معرفی می‌شوند. آشفتگی از آنجا آشکار می‌شود که این مصالح گاه در اختیار تولیدکننده (در دست کشتکار، کارخانه‌دار و غیره) در حال عمل تلقی می‌گردند وگاه به صورت اشیایی که در اختیار بازرگانان هستند (خرازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش) و در آن حال فقط کالا ـ سرمایه‌اند و اجزاء سرمایهٔ بارآور نیستند، مورد توجّه قرار می‌گیرند.

در واقع آ. اسمیت در اینجا ضمن برشماری عناصر سرمایهٔ گردان، تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان راکه فقط در مورد سرمایهٔ بارآور صادق است کاملا فراموش می‌کند. وی به عکس کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه یعنی دو شکل سرمایه راکه متعلق به روند دوران هستند در مقابل سرمایهٔ بارآور قرار می‌دهد، ولی این عمل را نیز ناآگاهانه انجام می‌دهد.

سرانجام چشمگیر است که آدام اسمیت در برشماری عناصر ترکیب‌کننده سرمایهٔ

گردان نیروی کار را فراموش می‌کند. این فراموشی به دو دلیل روی می‌دهد.

هم اکنون دیدیم که نزد اسمیت اسمیت سرمایهٔ گردان، صرفنظر از پول ـ سرمایه، فقط نامگذاری دیگری از کالا ـ سرمایه است. ولی مادام که نیروی کار در بازار گردش می‌کند، سرمایه نیست و هیچ شکلی از کالا ـ سرمایه را ندارد. نیروی کار مطلقاً سرمایه نیست. کارگر سرمایه‌دار نیست، اگرچه کالایی به بازار عرضه می‌کند که پوست خود اوست. پس از آنکه نیروی کار فروخته شد و به روند تولید پیوست و لذا پس از آنکه گردش آن مانند کالا پایان پذیرفت، تازه آن‌گاه جزیی از سرمایه بارآور می‌گردد و به صورت سرمایهٔ متغیر در می‌آید که سرچشمهٔ اضافی ارزش است و در نسبت با واگرد ارزش ـ سرمایه‌ای که بابت آن گذاشته شده، جزء گردان سرمایهٔ بارآور می‌شود. نظر به اینکه در این مورد اسمیت سرمایهٔ گردان را با کالا ـ سرمایه مخلوط می‌کند، نمی‌تواند نیروی کار را تحت عنوان سرمایهٔ گردان خویش وارد نماید. به همین جهت است که نزد وی سرمایهٔ متغیر شکل کالاهایی را پیدا می‌کند که کارگر با دستمزد خود، به صورت وسایل زندگی، خریداری می‌نماید. به نظر او در این شکل است که ارز ـ سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده به سرمایهٔ گردان تعلق پیدا می‌کند. ولی آنچه در درون روند تولید فرو می‌رود نیروی کار و خود کارگر است نه وسایل زندگی‌ای که وی خویشتن را به وسیلهٔ آن نگاه می‌دارد. بنابر آنچه سابقاً دیده‌ایم (کتاب اول، فصل ۲۱) درست است که از لحاظ اجتماعی، بازتولید خود کارگر نیز از راه مصرف انفرادی‌اش، به روند تجدید تولید سرمایهٔ اجتماعی تعلق پیدا می‌کند، ولی این حکم دربارهٔ روند تولید منفرد و فروبسته‌ای که اکنون مورد بحث ماست صدق نمی‌کند. هنرمندی‌های مکتب و مفید[۱۹۵]ی که اسمیت تحت عنوان سرمایهٔ استوار می‌آورد (صفحهٔ ۱۸۷)، تا آنجا که مربوط به هنرمندی‌های کارگر می‌شود و وی آن را همراه کار یکجا فروخته است، به عکس اجزاء سرمایهٔ گردان آن را تشکیل می‌دهند.

این خود خطای بزرگی از جانب اسمیت است که مجموع ثروت اجتماع را بدینسان تقسیم بندی می‌کند: ۱. مصرف ـ مایهٔ مستقیم. ۲. سرمایهٔ استوار. ۳. سرمایهٔ گردان. از اینجا چنین برمی‌آید که گویا ثروت مرکب است از: ۱. مصرف ـ مایه‌ای که هیچ بخشی از سرمایهٔ اجتماعی فعال را تشکیل نمی‌دهد، اگرچه اجزایی از آن پیوسته می‌توانند

۱۹۵. در متن: "The acquired and useful abilities" - م.

همچون سرمایه وارد عمل گردند، و ۲. سرمایه. طبق این تقسیم‌بندی، بخشی از ثروت به مثابهٔ سرمایه عمل می‌کند و بخش دیگر مانند ناسرمایه یا مصرف ـ مایه. آن‌گاه برای هر سرمایه چنین ضرورت گزیر ناپذیری نمودار می‌شود که یا استوار باشد یا گردان، تقریباً مانند آنچنان ضرورت طبیعی‌ای که در مورد نر و ماده بودن یک حیوان پستاندار وجود دارد. ولی ما دیدیم که تضاد میان استوار و گردان فقط به عناصر سرمایهٔ بارآور اطلاق می‌شود، و لذا در کنار این عناصر مقادیر بسیار مهمی سرمایه ـ کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه ـ به شکلی وجود دارد که نه می‌تواند استوار باشد و نه گردان.

از آن رو که مجموع تولید اجتماعی ـ در چهارچوب سرمایه‌داری ـ ، به استثناء آن جزیی از محصول که به صورت جنسی، مستقیم و بدون فروش و خرید از سوی تک سرمایه‌داران تولیدکننده مجدداً به مثابه وسیلهٔ تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچون کالا ـ سرمایه در بازار گردش دارد، روشن است که هم عناصر استوار و گردان سرمایهٔ بارآور و هم عناصر مصرف ـ مایه از کالا ـ سرمایه بیرون کشیده می‌شوند. در واقع معنای حکم جز این نیست که بر پایهٔ تولید سرمایه‌داری هم وسایل تولید و هم وسایل مصرف ابتدا مانند کالا ـ سرمایه وارد میدان می‌شوند، هرچند بنابر تخصیصی که یافته‌اند بعداً به مثابهٔ وسیلهٔ مصرف یا تولید به‌کار روند. به همین سان نیروی کار نیز، با اینکه کالا ـ سرمایه نیست، مانند کالا در بازار عرضه می‌شود.

از اینجا آشفتگی تازه‌ای نزد آ. اسمیت بروز می‌کند که در زیر می‌آید. وی می‌گوید:

«از این چهار بخش» (مربوط به سرمایهٔ گردان، یعنی سرمایه تحت دو شکل کالا ـ سرمایه و پول ـ سرمایه که متعلق به روند دوران هستند و بدان سبب مبدل به چهاربخش گردیده‌اند که اسمیت اجزاء کالا ـ سرمایه را بار دیگر از لحاظ ماهوی منقسم می‌کند)،

«سه تاکه عبارت از خواربار، مواد و مصنوع تمام گشته هستند، چه در اثنای سال و چه طی زمان درازتر یا کوتاهتری، از این سرمایهٔ گردان منظماً برداشت می‌شوند تا خواه به صورت سرمایهٔ استوار و خواه به شکل ذخیره‌ای درآیند که برای مصرف فوری تخصیص یافته است. هر سرمایهٔ استوار ابتدا از یک سرمایهٔ گردان ناشی می‌شود و نیازمند آن است که پیوسته پشتوانه‌ای از این منشأ داشته باشد. همهٔ ماشین آلات سودمند و ابزار کار ابتدا از سرمایهٔ گردانی برخاسته‌اند که مواد لازم برای ساختن آنها و روزی کارگران سازندهٔ آنها را تأمین می‌کند. و نیز برای آنکه آنها را پیوسته در وضع خوبی نگاه داشت

باز لازم است که از همین نوع سرمایه یاری گرفت.» (ص ۱۸۸)[۱۹۶]

حکم کلی زیر، همواره به استثنای موردی که تولیدکننده قسمتی ازمحصول را از نو مستقیماً به مثابه وسایل تولید به‌کار می‌برد، دربارهٔ تولید سرمایه‌داری صادق است: همهٔ محصولات به صورت کالا وارد بازار می‌شوند و لذا برای سرمایه‌دار به مثابه شکل کالایی سرمایه‌اش، مانند کالا ـ سرمایه گردش دارند، خواه این محصولات بنا به شکل طبیعی خود، بنا به ارزش مصرف آن باید یا شاید همچون عوامل سرمایهٔ بارآور (در روند تولید) به‌کار افتند و یا مانند وسایل تولید و لذا به مثابه عناصر استوار یا گردان سرمایهٔ بارآور عمل کنند، و خواه آنها فقط دارای این امکان باشند که به مثابه وسیلهٔ مصرف شخصی، نه مصرف بارآور، به‌کار آیند. همهٔ فرآورده‌ها مانند کالا به بازار ریخته می‌شوند، و لذا همهٔ وسایل تولید و مصرف، همهٔ عوامل مصرف بارآور، باید از راه خرید و فروش مجدداً از بازار بیرون کشیده شوند. البته این مبتذل‌گویی (truisme بداهت‌آوری) درست است. بنابراین قاعدهٔ مزبور هم در مورد عناصر استوار و هم دربارهٔ عناصر گردان سرمایهٔ بارآور صدق می‌کند، هم شامل وسایل کار می‌شود و هم به مواد کار در کلیهٔ اشکالش اطلاق می‌گردد (باز در اینجا مسئلهٔ اینکه برخی عناصر سرمایهٔ بارآور به طور طبیعی وجود دارند و کالا نیستند، نادیده گرفته شده است). هم ماشین‌آلات و هم پنبه از بازار خریده می‌شوند، ولی از این مقدمه به هیچ‌وجه چنین نتیجه نمی‌شود که هر سرمایهٔ استواری ابتدا از منشأ گردان برمی‌خیزد، ـ چنین نتیجه‌ای فقط از اختلالی نتیجه می‌شود که اسمیت میان سرمایهٔ دورانی و سرمایهٔ گردان یا سیار، یعنی سرمایه‌ای که استوار نیست، به وجود آورده است. به علاوه اسمیت خود خویشتن را تکذیب می‌کند. بنا به آنچه خود اسمیت می‌گوید ماشین‌آلات بخش شماره ۴ سرمایهٔ گردان را تشکیل می‌دهند. پس گفتن اینکه آنها از سرمایهٔ گردان ناشی می‌شوند فقط به

---

196. "Of these four parts. three - provisions, materials, and fini shed work, are either in the fixed capital, or in the stock reserved for immediate consumption. Every fixed capital is both originally derived from, and requires to be continually supported by, a circulating capital. All useful machines and instruments of trade are originally derived from a circulating capital, which furnishes the materials of which they are made and the maintenance of the workmen who make them.

They require, too, a capital of the same kind to keep them in constant repair". (p. 188)

معنای آن است که ماشین‌های مزبور پیش از آنکه مانند ماشین به‌کار روند مانند کالا ـ سرمایه به‌کار افتاده‌اند ولی از لحاظ مادی از خود نشأت گرفته‌اند، عیناً هم‌چنانکه پنبه به مثابه عنصر گردان سرمایهٔ ریسندگی از بازار بیرون می‌آید. ولی اگر اسمیت در دنبالهٔ بحث خود، سرمایهٔ استوار را به این دلیل از سرمایهٔ گردان ناشی می‌شمرد که برای ساختن ماشین، کار و مادهٔ خام ضرورت دارد، در آن صورت باز ماشین‌سازی در مرحلهٔ اول به وسایل کار و لذا به سرمایهٔ استوار نیازمند است تا بتواند ماشین بسازد و ثانیاً همچنان نیز سرمایهٔ بارآور همواره مستلزم وسایل کار است، ولی وجود مواد کار برای سرمایهٔ بارآور همیشه الزامی نیست. خود او بلافاصله در این باره می‌گوید:

«اراضی، معادن و ماهیگیری همه برای به دست آوردن هم به سرمایهٔ استوار نیاز دارند و هم به گردان»، (پس او بدینسان اعتراف می‌کند که برای تولید مواد خام نه تنها سرمایهٔ گردان بلکه سرمایهٔ استوار نیز لازم است).

«و (باز هم اشتباه دیگر) محصولات آنان نه تنها این سرمایه‌ها را با سود جبران می‌کنند، بلکه همهٔ سرمایه‌های دیگر را در جامعه جبران می‌نمایند.» (ص ۱۸۸)[197]

این از اساس نادرست است. محصولات آنها به همهٔ رشته‌های دیگر صنعت مواد خام، مواد کمکی و غیره تحویل می‌دهد، ولی ارزش آنها جبران‌کننده ارزش تمام سرمایه‌های اجتماعی نیست. این ارزش فقط ارزش ـ سرمایهٔ ویژهٔ خود را جبران می‌کند (+ اضافه ارزش). در اینجا باز نزد اسمیت خاطرات فیزیوکراتی زنده می‌شود.

از نظر اجتماعی درست است که جزیی از کالا ـ سرمایهٔ مرکب از محصولاتی که فقط می‌تواند مانند وسیلهٔ کار خدمت نمایند ـ چنانچه محصولات مزبور اصلاً بیهوده تولید نشده باشند و غیرقابل فروش نباشند ـ دیر یا زود به مثابه وسیلهٔ کار وارد عمل می‌شوند، به دیگر سخن در چهارچوب تولید سرمایه‌داری به محض اینکه محصولات مزبور از صورت کالا بودن بیرون می‌آیند باید به آن چیزی تحقق بخشند که سابقاً جنبه دورنمایی داشت، یعنی به صورت عناصر واقعی بخش استوار سرمایهٔ بارآور اجتماعی درآیند.

در اینجا تفاوتی وقوع می‌یابد که از شکل طبیعی محصول ناشی می‌گردد. مثلاً یک

---

197. "Lands, mines, and fisheries, require all both a fixed and circulating capital to cultivate them"; and their produce replaces with a profit, not only those capital, but all the others in society".

ماشین ریسندگی تا هنگامی که از آن برای ریسندگی استفاه نمی‌شود و لذا مادام که عامل تولید نیست و بنابراین از نظر سرمایه‌داری به مثابه جزء استوار یک سرمایهٔ بارآور به‌کار نیفتاده است، فاقد ارزش مصرف است. ولی ماشین ریسندگی شیء منقول است. ممکن است از کشوری که در آنجا تولید شده است صادر شود و در خاک بیگانه، خواه در برابر مواد خام و خواه در برابر شامپانی، مستقیم یا غیرمستقیم، به فروش رود. در این صورت ماشین مزبور در کشور محل تولید خود فقط مانند کالا ـ سرمایه عمل کرده، ولی هرگز در آنجا، ولو پس از فروش‌اش، همچون سرمایهٔ استوار به‌کار نیفتاده است.

بالعکس محصولاتی که در نتیجهٔ اتصالشان به زمین در محلی استقرار پیدا کرده‌اند، و لذا فقط محلاً قابل استفاده هستند، از قبیل ابنیهٔ کارخانجات، راه‌آهن‌ها، پل‌ها، تونل‌ها، باراندازها و غیره، بهسازی‌های زمین و مزروع و امثال آن، نمی‌توانند جسماً و با پوست و گوشت خود صادر گردند. این قبیل چیزها منقولند. یا بی‌استفاده می‌مانند و یا باید به محض اینکه به فروش رسیدند در کشوری که تولید شده‌اند مانند سرمایهٔ استوار به‌کار روند. برای تولیدکننده سرمایه‌دار که به قصد سودبازی (اسپکولاسیون) و فروش، کارخانه‌هایی می‌سازد یا به بهسازی زمین مزروعی می‌پردازد، اشیاء مزبور شکلی از کالا ـ سرمایهٔ وی به شمار می‌روند و لذا بنابر نام‌گذاری آ. اسمیت شکلی از سرمایهٔ گردان هستند. ولی هرگاه از لحاظ اجتماعی مورد توجّه قرار گیرند این اشیاء برای آنکه بی‌استفاده نمانند باید سرانجام در همان کشور در روندی تولیدی که در محل استقرار خود آنها بر پا می‌شود به مثابه سرمایهٔ استوار وارد گردند. از اینجا به هیچ‌وجه نتیجه نمی‌شود که اشیاء غیرمنقول صرفاً از حیث غیرمنقول بودن خود و بدون هیچ شرط دیگر سرمایهٔ استوار هستند. این اشیاء ممکن است مانند خانه‌های مسکونی و غیره متعلق به مصرف ـ مایه باشند و لذا، با اینکه یکی از عناصر دارایی اجتماعی هستند که سرمایه خود فقط جزیی از آن به شمار می‌روند، هیچ‌گونه تعلقی به سرمایهٔ اجتماعی نداشته باشند. برای آنکه اسمیت‌وار بیان کرده باشیم باید بگوییم که چون تولیدکنندهٔ این اشیاء با فروش آنها سود می‌برد، پس سرمایهٔ گردان هستند! و چون به کاربرندهٔ آنها یعنی خریدار قطعی فقط در صورتی می‌تواند از اشیاء مزبور استنفاده کند که آنها را در روند تولید به کار بندد، پس سرمایهٔ استوار هستند!

مثلاً اسناد مالکیت یک راه‌آهن ممکن است هر روز دست به دست شود و دارندگان آنها با فروش اسناد مزبور، حتی در کشورهای خارج، سود کنند ـ چه اسناد مالکیت

برخلاف خود راه‌آهن قابل صدور است. ولی با این حال این قبیل اشیاء باید در همان سرزمینی که استقرار یافته‌اند یا بی‌استفاده بمانند و یا مانند جزء استواری از یک سرمایهٔ بارآور به کار افتند. همچنین ممکن است که کارخانه‌دار A با فروش کارخانهٔ خود به کارخانه‌دار B سود کند بدون اینکه این معامله مانع از آن گردد که کارخانه از آن پس نیز مانند گذشته به مثابه سرمایهٔ استوار به کار خود ادامه دهد.

پس وسایل کاری که در محلی مستقر شده و از زمین جدایی‌پذیر نیستند، با اینکه می‌توانند برای تولیدکننده خود مانند کالا ـ سرمایه به کار روند و هیچ جزیی از سرمایهٔ استوار وی را تشکیل ندهند (عناصر سرمایهٔ استوار تولیدکننده مزبور عبارت از وسایل کاری هستند که خود برای ساختمان بناها، راه‌آهن‌ها و غیره لازم دارند)، ناگزیر باید بنابر تخصصی که از پیش یافته‌اند در خود همان کشور مانند سرمایهٔ استوار به کار روند، آن‌گاه معکوساً از آن نتیجه نمی‌شود که گویا سرمایهٔ استوار حتماً باید از اشیاء غیرمنقول تشکیل گردد. کارآیی یک کشتی یا یک لوکوموتیو فقط مرهون تحرک آنهاست، ولی با وجود این آنها، نه برای تولیدکننده، بلکه برای به‌کار برندهٔ خود به مثابهٔ سرمایهٔ استوار عمل می‌کنند. از سوی دیگر اشیایی وجود دارند که به واقع‌ترین وجه در روند تولید تثبیت شده‌اند، در درون این روند می‌زنند و می‌میرند و پس از آنکه در آن وارد شدند هرگز آن را ترک نمی‌کنند، ولی با این وصف اجزاء گردان سرمایهٔ بارآور هستند. مثلاً چنین است در مورد ذغالی که برای به کار انداختن ماشین آلات در روند تولید مصرف می‌شود، گازی که برای روشنایی ابنیهٔ کارخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد و غیره. اینها نه از آن جهت سرمایهٔ گردان هستند که روند تولید را همراه محصول جسماً ترک می‌کنند و مانند کالا به گردش در می‌آیند، بلکه بدان سبب که ارزش آنها تماماً در ارزش کالایی وارد می‌شود که یاور تولید آن هستند و لذا نیز باید تماماً به وسیلهٔ فروش کالا جبران گردد.

در نقل قول اخیر آ. اسمیت تذکری در مورد جملهٔ زیر لازم است:

«سرمایهٔ گردانی که... روزی کارگران سازندهٔ آنها (ماشین‌ها و غیره) را تأمین می‌کنند.»[198]

نزد فیزیوکرات‌ها جزیی از سرمایه که از بابت دستمزد پیش‌ریز شده، به درستی تحت

---

198. "A circulating capital which furnishes ... the maintenance of the workmen who make them".

عنوان پیش‌ریزهای سالانه (Avances annuelles)، در مقابل پیش‌ریزهای بنیادی (Primitives Avances)، ذکر شده است. از سوی دیگر نزد آنان، خود نیروی کار مانند جزیی از سرمایهٔ بارآوری که زمیندار مورد استفاده قرار می‌دهد به حساب نمی‌آید، بلکه وسایل معیشتی که به کارگران کشاورز داده می‌شود در این حساب وارد می‌گردد. (روزی کارگران بنا به گفتهٔ اسمیت). این نظر دقیقاً با نگرش ویژهٔ آنان هماهنگ است. بنا به نظر ایشان جزء ارزشی‌ای که کار به محصول می‌افزاید (کاملاً مانند جزء ارزشی‌ای که به وسیلهٔ مواد خام، کارافزار و غیره و خلاصه به وسیلهٔ اجزاء مادی سرمایهٔ ثابت، به محصول افزوده می‌شود)، فقط برابر با ارزش معیشتی است که به کارگران پرداخت می‌گردد و ناگزیر برای نگاه‌داری وظیفهٔ آنان به مثابه نیروی کار مورد مصرف قرار می‌گیرد. همین نگرش خود موجب شده است که راه کشف تفاوت میان سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیر برای آنها مسدود مانده است. اگر کار است که اضافه ارزش تولید می‌کند (یعنی چیزی اضافه بر بازتولیدبهای خود)، در آن صورت این اضافه ارزش را در صنعت نیز مانند کشاورزی به وجود می‌آورد. ولی از آنجا که بنابر سیستم فکری آنان ارزش فقط در یک رشتهٔ تولید یعنی کشاورزی تولید می‌شود، اضافه ارزش از کار سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از فعالیت ویژهٔ (هم یاری) طبیعت در این رشته ناشی می‌گردد. و فقط بدین سبب است که نزد ایشان کار کشاورزی، برخلاف انواع دیگر کار، کار بارآور نامیده می‌شود.

آ. اسمیت وسایل معیشت کارگر را سرمایهٔ گردان تعریف می‌کند و آن را در مقابل سرمایهٔ استوار قرار می‌دهد.

۱ـ زیرا وی سرمایهٔ گردان را در مقابل سرمایهٔ استوار با اشکالی که متعلق به محیط دوران است، یعنی با سرمایهٔ دورانی اشتباه می‌کند؛ اشتباهی که پس از او بی‌انتقاد ارث برده شده است. بنابراین وی کالا ـ سرمایه را با جزء گردان سرمایهٔ بارآور یکی می‌کند. بدیهی است که هرگاه محصول اجتماعی شکل کالا به خود گرفت آنگاه وسایل معیشت کارگران مانند وسایل زندگی کسانی که کارگر نیستند و همچنین مواد و خود وسایل کار نیز باید ضرورتاً به وسیله کالا ـ سرمایه تحویل گردد.

۲ـ ولی بینش فیزیوکراتی نیز نزد اسمیت لغزیده است، با آنکه نظریات مزبور با قسمت باطنی و واقعاً علمی بیان ویژهٔ او مباینت دارد.

سرمایهٔ اولیه یک جا و یک کاسه مبدل به سرمایهٔ بارآور می‌شود، یعنی چهرهٔ عناصر

تولید را به خود می‌گیرد که خود محصول کارگذشته هستند (از آن جمله نیروی کار). تنها در این شکل که سرمایهٔ مزبور می‌تواند در درون روند تولید عمل کند. حالا اگر به جای خود نیروی کار، که جزء متغیر سرمایه به آن مبدل شده است، وسایل معیشت کارگر را قرار دهیم آن‌گاه روشن است که این وسایل معیشت، از حیث اینکه وسایل معیشت هستند، از لحاظ ارزش‌آفرینی تفاوتی با دیگر عناصر سرمایهٔ بارآور نخواهند داشت، از مواد خام و خوراک دام‌کار متمایز نمی‌شوند. به همین دلیل است که اسمیت در یکی از جمله‌های گذشته، به پیروی از فیزیوکرات‌ها، وسایل معیشت کارگران را با خوراک دام‌ها در یک ردیف قرار می‌دهد. وسایل معیشت قادر نیستند که خود ارزش خویش را بارور سازند یا بر آن اضافه ارزش بیفزایند. ارزش آنها مانند ارزش دیگر عناصر سرمایهٔ بارآور تنها می‌تواند در ارزش محصول از نو نمایان گردد. وسایل معیشت نمی‌توانند ارزشی بیش از آنچه خود دارند به محصول عطا نمایند. آنها مانند مواد خام، نیمه ساخته و غیره فقط از این لحاظ با سرمایهٔ استوار، که مرکب از وسایل کار است، متمایز می‌گردند که آنها (لااقل برای سرمایه‌داری که بابت آنها پرداخت کرده است) کاملاً در محصولی که در آفرینش آن وارد شده‌اند محو می‌شوند و لذا ارزش آنها باید تماماً جبران گردد، امری که در مورد سرمایهٔ استوار فقط به تدریج و به ندرت انجام می‌شود. بنابراین جزیی از سرمایهٔ بارآور که در نیروی کار (برای وسایل معیشت کارگر) پیش‌ریز شده است اکنون با دیگر عناصر سرمایهٔ بارآور فقط از لحاظ مادی متفاوت می‌شود، نه از حیث روند کار و ارزش‌افزایی. تفاوت آنها تنها این می‌شود که با قسمتی از عوامل عینی محصول آفرین (اسمیت به طور کلی همه را Materials (مواد) می‌نامد) در مقولهٔ سرمایه‌گردان می‌افتد یعنی در نقطهٔ مقابل قسمت دیگری از عوامل عینی محصول آفرین قرار می‌گیرد که در مقولهٔ سرمایهٔ استوار جاگرفته‌اند.

این امر که آن قسمت از سرمایه‌ای که در ازای دستمزد گذارده شده به جزء گردان سرمایهٔ بارآور تعلق دارد، برخلاف جزء استوار سرمایهٔ بارآور، با قسمتی از عوامل مادی محصول آفرین از قبیل مواد خام و غیره در گردان بودن شریک است، مطلقاً هیچ ربطی با آن نقشی ندارد که این بخش متغیر سرمایه، در تضاد با بخش ثابت آن، در روند ارزش‌افزایی ایفا می‌کند. مسئله گردان بودن فقط مربوط به این می‌شود که چگونه باید این بخش از ارزش ـ سرمایهٔ اولیه به یاری ارزش محصول از راه دوران جبران گشته، تجدید و لذا بازتولید گردد. خرید و بازخرید نیروی کار متعلق به روند دوران است. ولی

تازه در درون روند تولید است که ارزش نهاده در مقابل نیروی کار از مقدار مشخص و ثابت به مقدار متغیری مبدل می‌گردد (نه برای کارگر بلکه برای سرمایه‌دار)، و به طور کلی نخست از آنجاست که ارزش پیش‌ریخته به ارزش ـ سرمایه مبدل می‌شود، به سرمایه، به ارزشی که خودافزاست تبدیل می‌گردد. ولی اگر به طریقهٔ اسمیت، به جای آنکه ارزش نهاده در برابر نیروی کار را به مثابه جزء گردان سرمایهٔ بارآور بشماریم، ارزش پرداختهٔ به ازای وسایل معیشت کارگر را در این حساب بیاوریم، آن‌گاه درک تفاوت میان سرمایهٔ متغیر و ثابت و لذا اصولاً درک روند تولید سرمایه‌داری غیر ممکن می‌شود. ویژگی این بخش از سرمایه که عبارت از سرمایهٔ متغیر بودن در مقابل سرمایهٔ ثابتی است که در برابر محصول آفرین‌های مادی گذاشته شده است، تحت ویژگی دیگری مدفون می‌شود یعنی تحت آن تخصیصی که بخش سرمایهٔ نهاده در برابر نیروی کار، به عنوان جزء گردان سرمایهٔ بارآور در ارتباط با واگرد پیدا می‌کند، دفن می‌گردد. عمل تدفین هنگامی کاملاً انجام می‌شود که به جای نیروی کار، وسایل معیشت کارگر به عنوان عنصر سرمایهٔ بارآور به شمار آمده باشد. چه ارزش نیروی کار به پول و چه به طور مستقیم به صورت وسایل معیشت پیش‌ریز شده باشد تفاوت نمی‌کند. با اینکه شیوهٔ اخیر طبعاً در تولید که بر پایهٔ سرمایه‌داری قرار دارد تنها می‌تواند استثنائاً بروز کند.[۱۹۹]

بدینسان آ. اسمیت با قرار دادن صفت گردان بودن، به مثابه خصلت عمدهٔ ارزش ـ سرمایه‌ای که در مقابل نیروی کار گذارده شده است یعنی با پذیرفتن تعریف فیزیوکراتی بدون مبادی فیزیوکرات‌ها موفق شده است در بافت این مسئله را که بخش سرمایهٔ نهاده در نیروی کار، سرمایهٔ متغیر است، برای وارثین خود ناممکن سازد. مطالب ژرف و درستی که وی خود در جاهای دیگر آورده است بر این خطای درشت پیروزی نیافته‌اند. حتی محققین دیگری که در پی او به بررسی این مسئله پرداخته‌اند گام را از این فراتر نهاده، نه تنها بر آن شده‌اند که خصلت تعیین‌کننده آن بخش از سرمایه که در برابر نیروی کار گذارده می‌شود عبارت از گردان بودن در مقابل سرمایهٔ استوار است، بلکه صفت

---

۱۹۹. جملهٔ زیرین نشان می‌دهد تا چه اندازه آ. اسمیت خود راه پی بردن به نقش نیروی کار را در روند ارزش‌افزایی به روی خویش آن‌گاه مسدود می‌سازد که به شیوهٔ فیزیوکرات‌ها آن را باکار دام در یک ردیف قرار می‌دهد. وی می‌نویسد:

«نه تنها کشاورزان وی (کارگران زمیندار) بلکه دام‌های کارش نیز کارگران مولد او به شمار می‌روند.» (Book II, chap. V. p.243)

اساسی سرمایه‌گردان را در این دیده‌اند که به صورت وسایل معیشت برای کارگران گذارده شود. طبیعتاً آموزشی که طبق آن کار ـ مایهٔ مرکب از وسایل ضروری معیشت، مقدار داده‌ای است که از سویی سهم کارگران را در محصول اجتماعی از لحاظ مادی محدود می‌سازد و از سوی دیگر باید ضرورتاً در مجموع خود برای خرید نیروی کار مصرف گردد، به این نگرش بستگی دارد.[200]

۲۰۰. دربارهٔ کار - مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۴ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی مراجعه شود - م.

فصل یازدهم: تئوری‌هایی دربارهٔ سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان ریکاردو

- ریکاردو تفاوت میان سرمایهٔ گردان و استوار را فقط آنگاه مطرح می‌سازد که به بیان استثنائات بر قاعدهٔ ارزش، و از جمله به بررسی آن قبیل مواردی می‌پردازد که نرخ دستمزد در قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. دربارهٔ این موضوع ما در کتاب سوم سخن خواهیم گفت. ولی عدم وضوح اساسی وی در این مورد با بی‌تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه‌های زیرین به خرج می‌دهد بلافاصله نمایان می‌گردد:

«این تفاوت در درجهٔ دوام سرمایهٔ استوار و این تنوع در نسبت‌هایی که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند.»[۲۰۱]

هنگامی که می‌پرسیم این دوگونه سرمایه کدام‌اند چنین پاسخ می‌شنویم:

«و هم آن نسبت‌هایی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاه‌داری کند و هم آن سرمایه‌ای که در کارافزار، ماشین‌آلات و بناها گذارده شده است، می‌توانند به نحو گوناگون با هم پیوند یابند.»[۲۰۲]

پس سرمایهٔ استوار = وسایل کار، و سرمایهٔ گردان = سرمایه‌ای که در برابر کار نهاده شده است. سرمایه‌ای که باید کار را نگاه‌داری کند خود اصطلاح پوچی است که از آ. اسمیت به عاریت گرفته شده است. در اینجا از یک سو سرمایهٔ گردان با سرمایهٔ متغیر، یعنی با بخشی از سرمایهٔ بارآور که در برابر کار گذارده شده است، اشتباه می‌شود، ولی از سوی دیگر چون اختلاف از روند ارزش‌افزایی - سرمایهٔ ثابت و متغیر - گرفته نشده بلکه مأخوذ از روند دوران است از آنجا تعریف‌هایی که دو بار غلط است انتزاع می‌گردد.

اولاً: تفاوت‌هائی که در درجهٔ دوام سرمایهٔ استوار وجود دارد با اختلاف در ترکیب سرمایه از لحاظ ثابت بودن و متغیر بودن، هم ارز گرفته شده است. ولی تفاوت اخیر

---

201. "This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combinep", "Principles", p.25

202. The proportions, too, in which the capital is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and building, may be various combined. (Ibid)

معین تفاوت در تولید اضافه ارزش است، در صورتی که اولی به عکس، تا آنجا که مسئله ارزش‌افزایی مطرح باشد، فقط به چگونگی و شیوه‌ای مربوط است که ارزش معینی از وسایل تولید به محصول انتقال پیدا می‌کند، و هرگاه از لحاظ روند دورانی مورد بررسی قرار گیرد، آن‌گاه تنها با دورهٔ نوگردی سرمایه‌ای که گذاشته شده ارتباط پیدا می‌کند یا به دیگر سخن به مدتی مربوط می‌شود که سرمایه برای آن پیش‌ریز شده است.

اگر به جای آنکه مکانیسم درونی روند تولید سرمایه‌داری را مورد دقت قرار دهیم خویشتن را در دیدگاه پدیده‌های آماده و حاضر بگذاریم، آن‌گاه در واقع این تفاوت‌ها با هم تلاقی می‌کنند. به هنگام توزیع اضافه ارزش اجتماعی میان سرمایه‌هایی که در رشته‌های مختلف گذارده شده‌اند، تفاوت‌هایی که از حیث مدت‌های مختلف سرمایه‌گذاری وجود دارند (و لذا متفاوت سرمایه‌های ثابت و متغیر) در برابرسازی نرخ عمومی سود و تبدیل ارزش‌ها به بهای تولید به یک اندازه تأثیر می‌کند.

ثانیاً: از نظر روند دوران، از سویی وسایل کار یعنی سرمایهٔ استوار، و از سوی دیگر مواد کار و دستمزد، یعنی سرمایهٔ گردان قرار گرفته‌اند. بالعکس از نظر روند کار و ارزش‌افزایی، از طرفی وسایل تولید (وسایل کار و مواد کار) یعنی سرمایهٔ ثابت و از طرف دیگر نیروی کار، سرمایهٔ متغیر قرار گرفته‌اند. از لحاظ ترکیب آلی سرمایه (کتاب اول، فصل ۲۳، ۲، ص ۶۴۷)[۲۰۳]، کاملاً یکسان است که همان مقدار ارزش نهاده در سرمایهٔ ثابت، بیشتر از وسایل کار و کمتر از مواد کار ترکیب شده باشد یا مواد کار آن بیشتر و وسایل کارش کمتر باشد. در واقع همهٔ این احوال وابسته به نسبتی است که میان سرمایه‌گذاری در برابر وسایل تولید و سرمایه‌گذاری برای نیروی کار وجود دارد. بالعکس از لحاظ روند دورانی، از جهت تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان، این مسئله است که مقدار داده‌ای از ارزش به صورت سرمایهٔ گردان، به چه نسبت میان مواد کار و دستمزد تقسیم می‌شود. از یک نظر مواد کار و وسایل کار در مقولهٔ واحدی قرار می‌گیرند، در مقابل ارزش ـ سرمایه‌ای که در ازاء نیروی کار گذارده شده است. از لحاظ دیگر، جزیی از سرمایه که در برابر نیروی کار گذارده شده است همراه با مواد کار در نقطهٔ مقابل جزیی از سرمایه قرار می‌گیرد که بابت وسایل کار نهاده شده است.

به همین سبب است که در نزد ریکاردو آن جزء ارزشی سرمایه که برای مواد کار

---

۲۰۳. ترجمهٔ فارسی سرمایه، جلد اول، صفحه ۵۶۳ ـ م.

(یعنی مواد خام و مواد کمکی) گذارده شده است در هیچ جا نمایان نمی‌گردد، و کاملاً ناپدید می‌شود. در واقع جزء مزبور با مقولهٔ سرمایهٔ استوار هماهنگ نیست، زیرا از لحاظ شیوهٔ دورانی خود کاملاً با جزیی از سرمایه که در مقابل نیروی کار نهاده شده است انطباق پیدا می‌کند. ولی از سوی دیگر نمی‌شود آن را در قسمت سرمایهٔ گردان قرار داد، زیرا در آن صورت آنچه تلویحاً از آ. اسمیت دربارهٔ یکسان دانستن تضاد میان سرمایهٔ استوار و گردان با تضاد میان سرمایهٔ ثابت و متغیر، به ارث گرفته شده، یک‌باره منهدم می‌گردد. غریزهٔ منطقی ریکاردو نیرومندتر از آن است که این دشواری را درک نکند و لذا جزیی از سرمایه نزد او از ریشه ناپدید می‌شود.

در اینجا لازم است متذکر شویم که بنا به شیوهٔ بیان اقتصاد سیاسی، سرمایه‌داری سرمایهٔ نهاده در برابر دستمزد را در موعدهای مختلف بنابر آنکه وی هفتگی، ماهانه یا سه ماهه می‌پردازد، پیش‌ریز می‌کند. در واقع درست عکس این امر به وقوع می‌پیوندد. کارگر است که کار خود را طی یک هفته، یک ماه، یا سه ماه، برحسب آنکه مزدش هفتگی، ماهانه یا سه ماهه پرداخت می‌شود، به سرمایه‌دار پیش‌ریز می‌کند. هرگاه سرمایه‌دار نیروی کار را بدینسان می‌خرید که به جای پرداخت بعدی، آن را روزانه، هفتگی یا ماهانه از پیش می‌پرداخت، آن‌گاه می‌شد در مورد این موعدها از پیش‌ریز سخن گفت. ولی از آنجا که سرمایه‌دار کار روزانه بر حسب موعدی که باید انجام شود می‌خرد و مزد می‌دهد، بلکه اجرت آن را پس از آنکه روزها، هفته‌ها و ماه‌ها ادامه یافت می‌پردازد، مجموع آن به صورت یک چشم بندی سرمایه‌داری در می‌آید و مساعده‌ای که کارگر به شکل کار به سرمایه‌دار می‌دهد به پیش‌پرداختی مبدل می‌شود که سرمایه‌دار به صورت پول به کارگر می‌پردازد. این مسئله که سرمایه‌دار برحسب زمان‌های متفاوت لازم برای ساخت محصول و یا طبق مدت‌های مختلفی که برای دوران آن ضرورت دارد بایستی زمان کوتاه یا طولانی را بگذارد تا خود محصول یا ارزش آن را (با اضافه ارزشی که در آن تجسم یافته است) از دوران باز ستاند یا آن را به سامان رساند، به هیچ‌وجه تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. برای فروشندهٔ یک کالا کاملاً بی‌تفاوت است که خریدار به چه نحو کالای خریداری شده را مورد استفاده قرار می‌دهد. سرمایه‌دار به این دلیل که باید ارزش ماشینی را تماماً و یکجا پیش‌ریز کند، در حالی که همین ارزش به تدریج و کم‌کم از دوران به سوی وی باز می‌گردد، ماشین مزبور را ارزانتر به دست نمی‌آورد و نیز وی پنبه را بدان سبب که ارزش‌اش کاملاً در ارزش

فرآوردهٔ پنبه‌ای وارد می‌گردد و لذا تماماً و یک‌باره با فروش محصول جبران می‌شود، گرانتر نمی‌پردازد.

به ریکاردو بازگردیم.

۱ـ وجه تمایز سرمایهٔ متغیر این است که یک جزء مشخص و معلومی از سرمایه (لذا از این حیث ثابت است)، یک مبلغ ارزشی مشخص (که برابر با ارزش نیروی کار فرض می‌شود ولو اینکه در این مورد مسئله اینکه آیا دستمزد برابر، بزرگتر یا کوچکتر از ارزش نیروی کار باشد، بی‌تفاوت است) در برابر نیرویی که خود فزاینده و ارزش آفرین است و نیروی کار نام دارد مبادله می‌شود، نیرویی که نه تنها ارزش پرداخت شده به وسیلهٔ سرمایه‌دار را بازتولید می‌کند، بلکه در عین حال اضافه ارزشی نیز تولید می‌نماید، یعنی ارزش به وجود می‌آورد که در گذشته وجود نداشته و با هیچ معادلی خریداری نشده است. این خصلت ویژهٔ بخشی از سرمایه، که برای دستمزد گذارده شده است و موجب می‌شود که به مثابه سرمایهٔ متغیر از هر جهت با سرمایه ثابت تفاوت پیدا کند، آن‌گاه ناپدید می‌شود که بخش مزبور از دیدگاه روند دوران بررسی شود و لذا مانند سرمایهٔ گردان در برابر سرمایهٔ استوار قرار گیرد که در برابر وسایل کار گذارده شده است. این امر خود از آنجا ناشی می‌شود که وقتی جزء مزبور را با یکی از عوامل سرمایهٔ ثابت، یعنی با آن جزیی که در مقابل مواد کار گذارده شد، یکجا تحت عنوان واحد ـ سرمایهٔ گردان می‌آوریم، آن را مقابل عامل دیگری از سرمایهٔ ثابت قرار داده‌ایم که عبارت از جزء پرداخت شده در برابر وسایل کار باشد. در این صورت از اضافه ارزش، یعنی درست از اوضاع و احوالی که مبلغ ارزشی به کار رفته را مبدل به سرمایه می‌کند، به کلی صرفنظر می‌شود. و نیز از این نکته انصراف حاصل می‌گردد که آن جزء ارزشی که به وسیلهٔ سرمایهٔ نهاده در دستمزد به محصول افزوده می‌شود، تولید جدیدی است (و بنابراین واقعاً بازتولید شده است)، در حالی که آن جزء ارزشی که مواد خام به محصول می‌افزاید تولید تازه نیست و واقعاً تجدید تولید نمی‌شود، بلکه فقط در ارزش ـ محصول نگاه‌داری شده، حفظ گردیده و لذا مانند جزیی از ارزش محصول فقط از نو نمودار شده است. تفاوتی که اکنون از نظر تضاد میان سرمایهٔ گردان و سرمایهٔ استوار به میان می‌آید تنها عبارت از این است که ارزش وسایل کاری که در تولید یک کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد فقط قسماً وارد ارزش کالا می‌شود و لذا از راه فروش کالا نیز به طور قسمی جبران می‌گردد و بنابراین به طور کلی فقط جزء جزء و به تدریج جبران

می‌شود. از سوی دیگر ارزش نیروی کار و موادکار (مواد خام و غیره) مورد استفاده در تولید یک کالا، به طور کامل در کالا وارد می‌شود و لذا کاملاً از راه فروش جبران می‌شود. در این معناست که در رابطه با روند دورانی، یکی از اجزاء سرمایه، به مثابه ثابت و جزء دیگر به صورت سیار یاگردان نمودار می‌شود. در هر دو مورد سخن بر سر انتقال ارزش‌های معین اولیه به محصول و جبران مجدد آنها از راه فروش محصول است. اکنون تفاوت فقط در این است که انتقال ارزش و لذا جبران ارزش، کم‌کم و تدریجی انجام می‌گیرد یا یکجا واقع می‌شود. بدینسان تفاوت تعیین‌کننده میان سرمایهٔ متغیر و ثابت از بین می‌رود و بنابراین تمام راز اضافه ارزش‌آفرینی و راز تولید سرمایه‌داری محو می‌شود، و اوضاع و احوالی که ارزش‌های معین و اشیاء نمایندهٔ آنها را مبدل به سرمایه می‌کنند، ناپدید می‌گردد. پس آن‌گاه تمام عناصر ترکیب‌کننده سرمایه فقط از لحاظ شیوهٔ دوران با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند (و البته دوران کالاها فقط با ارزش‌های مشخص حاضر و آماده سروکار دارد و بس)، و شیوهٔ دورانی ویژه‌ای میان سرمایهٔ نهاده در دستمزد و جزیی از سرمایه که در مواد خام، مواد نیم ساخته و کمکی گذاشته شده مشترک است و آنها را در مقابل جزیی از سرمایه که در مقابل وسایل کار گذاشته شده است قرار می‌دهد.

بدینسان قابل درک است که چرا اقتصاد سیاسی بورژوایی اشتباهی راکه آ. اسمیت در مورد اختلاط مقولات «سرمایهٔ ثابت و متغیر «با مقولات» سرمایهٔ استوار و گردان» مرتکب شده است بنا به غریزهٔ خود حفظ کرده و بدون بررسی انتقادی آن را مدت یک قرن از نسلی به نسل دیگر تکرار نموده است. برای اقتصاد سیاسی میان آن بخش از سرمایه که برای دستمزد مفید است با جزیی از سرمایه که در برابر مواد خام گذارده شده است دیگر هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد و تفاوت آن بخش با بخش ثابت سرمایه نیز فقط جنبهٔ صوری پیدا می‌کند ـ خواه جزء جزء یا خواه تماماً به وسیلهٔ محصول به گردش افتاده باشد. بدینسان پایهٔ درک حرکت واقعی تولید سرمایه‌داری و در نتیجه بهره کشی سرمایه‌داری به یک ضرب واژگون می‌شود. سخن تنها دربارهٔ بازپدیداری ارزش‌های پیش‌ریخته دور می‌زند و بس.

پذیرش بی‌چون و چرای اختلاط اسمیتی به وسیله ریکاردو زننده‌تر است، نه تنها نسبت به ستایشگران بعدی، که برای آنها آشفتگی مفاهیم کمتر مزاحمت ایجاد می‌کند، بلکه نسبت به خود آدام اسمیت، زیرا ریکاردو برخلاف اسمیت پیگیرانه‌تر و تیزبین‌تر

ارزش و اضافه ارزش را مورد بررسی قرار می‌دهد و در واقع از آدام اسمیت باطنی در برابر آ. اسمیت ظاهری پشتیبانی می‌کند.

نزد فیزیوکرات‌ها چیزی از این آشفتگی دیده نمی‌شود. تفاوت میان پیش‌ریزهای سـالانه (Avances annuelles) و پیش‌ریزهای ابتدایی (بنیادی) (Avances Primitives) فقط مربوط است به مواقع متفاوت بازتولید اجزاء مختلف سرمایه، به ویژه سرمایهٔ کشاورزی، در حالی که اندیشه هایشان دربارهٔ تولید اضافه ارزش، جزیی از نگرش آنهاست که جدا و مستقل از این تفاوت‌ها مطرح می‌شود و در واقع عبارت از آن چیزی است که فیزیوکرات‌ها به عنوان عمیق‌ترین قسمت تئوری خویش عرضه می‌کنند. توضیح تشکیل اضافه ارزش، از خود سرمایه فی نفسه انتزاع نمی‌شود، بلکه آن را فقط از محیط مشخصی از سرمایه، یعنی از کشاورزی، مطالبه می‌کنند.

۲ـ عمده در تعریف سرمایهٔ متغیر ـ و لذا برای تبدیل هر مبلغ ارزشی دلخواهی به سرمایه ـ این است که سرمایه‌دار مقدار ارزشی مشخص و معلومی را (و در این معنی ثابتی را) در برابر نیروی ارزش آفرین مبادله می‌کند، مقدار ارزشی را در برابر تولید ارزش، در برابر ارزش‌افزایی به کار می‌اندازد. خواه سرمایه‌دار اجرت کارگر را به پول و خواه با وسایل معیشت بپردازد. در این تعریف اساسی تغییری حاصل نمی‌شود. تنها چیزی که تغییر می‌کند شیوهٔ وجودی ارزشی است که وی پیش ریز می‌کند. ارزش مزبور یک بار در شکل پول به صورت وسایل معیشت وجود می‌یابد که کارگر آن را مستقیماً به مصرف می‌رساند. در واقع تولید پیش رفتهٔ سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که اجرت کارگر به پول پرداخت شود، هم‌چنانکه تولید مزبور به طور کلی با روند تولیدی ملازمه دارد که متکی بر روند دوران است و لذا اقتصاد پولی را ایجاب می‌کند. ولی آفریدن اضافه ارزش ـ و بنابراین مایه‌افزایی مبلغ ارزشی پیش‌ریخته ـ نه از شکل پولی و نه از شکل طبیعی دستمزد یا به دیگر سخن از سرمایه‌ای که برای خرید نیروی کار گذاشته می‌شود ناشی نمی‌گردد. آفرینش مزبور از مبادلهٔ ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، از تبدیل یک مقدار ثابت به یک مقدار متغیر سرچشمه می‌گیرد.

بیشی یا کمی استواری وسایل کار وابسته به درجهٔ استحکام آنهاست و لذا وابسته به یک خاصیت فیزیکی است. وسایل مزبور به نسبت درجهٔ استحکام خود و در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، تندتر یا کندتر فرسوده می‌شوند و لذا مدت درازتر یا کوتاهتری به مثابه سرمایهٔ استوار به کار می‌روند. ولی به هیچ‌وجه تنها به علت این ویژگی

فیزیکی نیست که آنها همچون سرمایهٔ استوار عمل می‌کنند. استحکام مادهٔ خامی که در کارخانه‌های فلزکاری به‌کار می‌رود به اندازهٔ ماشین‌آلاتی است که با آنها ساخت انجام می‌شود. و حتی استحکام مادهٔ خام مزبور از برخی اجزاء همین ماشین‌ها که از چرم، چوب و غیره تشکیل می‌شود بیشتر است. با وجود این، فلزی که مانند مادهٔ خام به‌کار می‌رود جزیی از سرمایهٔ گردان را تشکیل می‌دهد و وسیلهٔ کار وارد در عملی که شاید از همین فلز ساخته شده جزیی از سرمایه استوار است. بنابراین خاصیت مادی فیزیکی، بیشی و کمی دیرپایی آن نیست که موجب می‌شود همان فلز یک بار تحت عنوان سرمایهٔ استوار و بار دیگر زیرعنوان سرمایهٔ گردان طبقه بندی گردد. این تفاوت به عکس از نقشی که فلز مزبور در روند تولید ایفا می‌کند، از اینکه باری به صورت محمول کار و بار دیگر به مثابه وسیلهٔ کار در می‌آید، ناشی می‌شود.

وظیفه‌ای که وسیلهٔ کار در روند تولید انجام می‌دهد ایجاب می‌کند که وسیلهٔ مزبور طی مدت کمابیش دراز متوسطی پیوسته از نو در روندهای مکرر کار مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین وظیفه‌ای که به عهدهٔ وسیله کار قرار می‌گیرد درجهٔ استحکام مادهٔ آن را از پیش معین می‌کند. ولی استحکام ماده‌ای که از آن وسیلهٔ کار ساخته می‌شود به خودی خود آن را به صورت سرمایهٔ استوار در نمی‌آورد. همین ماده چنانچه به مثابهٔ مادهٔ خام به‌کار رود سرمایهٔ گردان می‌شود، و در نزد اقتصادیونی که تفاوت میان کالا ـ سرمایه و سرمایهٔ بارآور را با تمیز میان سرمایه استوار و گردان اشتباه می‌کنند، همان ماده، همان ماشین، در حالی که محصول باشد سرمایهٔ گردان است و در صورتی که وسیلهٔ کار باشد سرمایهٔ استوار.

پس با اینکه دیرپایی ماده‌ای که از آن وسیلهٔ کار ساخته می‌شود موجب سرمایهٔ استوار گشتن آن نمی‌گردد، با وجود این نقش آن به مثابه وسیلهٔ کار ایجاب می‌کند که وسیلهٔ مزبور از مادهٔ بالنسبه مستحکمی درست شده باشد. بنابراین استحکام مادهٔ آن خود شرطی است برای انجام وظیفه‌اش به مثابهٔ وسیلهٔ کار، و لذا پایهٔ مادی نحوهٔ دورانی است که آن را به صورت سرمایهٔ استوار در می‌آورد. در صورتی که همهٔ اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند آن‌گاه بیشی و کمی فناپذیری مادهٔ وسیلهٔ کار است که به درجات پایین‌تر یا بالاتری مهر پایداری را به آن می‌زند و لذا بدینسان با صفت سرمایهٔ استوار بودن آن ماهیتاً پیوند بسیار نزدیک دارد.

اگر اکنون بخشی از سرمایه که برای نیروی کار گذارده شده است، منحصراً از نظر

سرمایهٔ گردان، و لذا در نقطهٔ مقابل سرمایهٔ استوار، در نظر گرفته شود، و براین اساس نیز تفاوت‌هایی که میان سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیر وجود دارد با تمایز بین سرمایهٔ استوار و گردان مشتبه گردد، آن‌گاه طبیعی است، هم‌چنانکه واقعیت مادی وسیلهٔ کار خود پایهٔ وجودی خصلت آن را به مثابه سرمایهٔ استوار تشکیل می‌دهد، خصلت گردان بودن سرمایهٔ نهاده در نیروی کار نیز، درمقابل سرمایهٔ استوار، از واقعیت مادی سرمایهٔ مزبور انتزاع گردد و سپس دوباره سرمایهٔ گردان به وسیلهٔ واقعیت مادی سرمایهٔ متغیر تعریف شود.

جوهر حقیقی سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده همانا خود کار، نیروی کار در حال عمل، نیروی کار ارزش‌آفرین است، کار زنده‌ای است که سرمایه‌دار در برابر کار مرده، کار تجسم یافته، مبادله کرده و آن را به آغوش سرمایهٔ خویش کشیده است تا از این راه ارزشی را که در دست دارد به ارزشی مبدل سازد که به خودی خود ارزش‌افزاست. ولی این نیروی خودافزایی را سرمایه‌دار نمی‌فروشد. این نیرو، مانند وسایل کارش، همواره جزیی از سرمایهٔ بارآور وی را تشکیل می‌دهد و هرگز، مثلاً مانند فرآوردهٔ آماده‌ای که می‌فروشد، کالا ـ سرمایه نمی‌شود. در درون روند تولید، وسایل کار، به مثابهٔ سرمایهٔ استوار، در برابر نیروی کار قرار نمی‌گیرند، هم‌چنانکه مصالح کار و موادکمکی نیز به مثابه سرمایهٔ گردان با نیروی کار یکی نمی‌شوند. نیروی کار در برابر این هر دو مانند عامل شخصی قرار می‌گیرد، در حالی که، از نظر روند کار، هر دو آنها عوامل مادی به شمار می‌روند. هر دوی آنها از لحاظ روند ارزش‌افزایی، در برابر نیروی کار که سرمایهٔ متغیر است همچون سرمایهٔ ثابت قرار می‌گیرند. یا چنانچه در اینجا لازم باشد از تفاوت مادی‌ای سخن رود که روند دورانی را متأثر می‌سازد، فقط می‌توان چنین گفت: از ماهیت ارزش که چیزی جز کار تجسم یافته نیست، و از ماهیت نیروی کار فعال که چیزی به غیرا ز کار تجسم یابنده نیست، چنین برمی‌آید که نیروی کار در مدت عمل خود پیوسته ارزش و اضافه ارزش می‌آفریند و آنچه از سوی آن معرف جنبش و ارزش‌آفرینی است از جانب محصول نیروی کار در شکل آرمیده‌اش، به صورت ارزشی آفریده جلوه می‌کند. به محض اینکه نیروی کار به انجام عمل رسید، آن‌گاه دیگر سرمایه عبارت از نیروی کار از سویی و وسایل کار ازسوی دیگر نیست. ارزش ـ سرمایه‌ای که در نیروی کار نهاده شده بود اکنون ارزشی شده که (+ اضافه ارزش) در محصول جای گرفته است. برای اینکه روند تکرار شود باید پیوسته فرآورده به فروش

رسد و با پول نقد حاصل از این فروش نیروی کار خریده شود و با پیکر سرمایهٔ بارآور درآمیزد. این است آنچه به بخش سرمایهٔ نهاده در نیروی کار و همچنین به جزیی از سرمایه که بابت مصالح کار و غیره گذارده شده است، خصلت سرمایهٔ گردان عطا می‌کند و آنها را در برابر وسایل کار قرار می‌دهد که استوار به جای مانده‌اند.

به عکس چنانچه تعریف فرعی سرمایهٔ گردان، که با تعریف جزیی از سرمایهٔ ثابت (از قبیل مواد خام و کمکی) مشترک است، به صورت تعریف اصلی بخشی از سرمایه که بابت نیروی کار گذارده شده است درآید، یا به دیگر سخن به این نکته تکیه شود که ارزش نهاده در برابر نیروی کار به طور کامل به محصولی منتقل می‌شود که نیروی مزبور برای تولید آن مصرف گردیده است و این انتقال مانند سرمایهٔ استوار به تدریج و به آهستگی انجام نمی‌گیرد و لذا ارزش مزبور نیز باید کاملاً در نتیجه فروش محصول جبران گردد، در آن صورت لازم می‌آید آن جزیی از سرمایه نیز که بابت دستمزد گذارده شده است از لحاظ مادی مرکب از نیروی کار فعال نباشد، بلکه از عوامل مادی‌ای ترکیب شده باشد که کارگر با دستمزد خویش خریداری می‌کند، یا به عبارت دیگر جزیی از کالا ـ سرمایهٔ اجتماعی‌ای باشد که در مصرف کارگر وارد می‌شود، یعنی وسایل زندگی را دربر گیرد. بدینسان سرمایهٔ استوار عبارت از وسایل کاری می‌گردد که فرسایش آنها کندتر و لذا جبران‌شان آهسته‌تر است و سرمایهٔ نهاده در نیروی کار عبارت از وسایل معیشتی می‌شود که تندتر جبران می‌گردند. با این وصف مرزهای دیرپایی و زودگذری هم نامعلوم می‌شوند.

«خوراک و پوشاکی که کارگر مصرف می‌کند، ساختمان‌هایی که در درون آن کار می‌کند، افزارهایی که به کار او کمک می‌رسانند، همه طبیعتی فناپذیر دارند. ولی از لحاظ زمانی تفاوت بزرگی میان دیرپایی این سرمایه‌های مختلف وجود دارد. یک ماشین بخار طولانی‌تر از یک کشتی عمر می‌کند و یک کشتی بیش از لباس کارگر، و لباس کارگر باز دیرپاتر از خوراکی است که وی مصرف می‌کند.»[۲۰۴]

---

204. "The food amd cloting consumed by the labourer, the buildings in which he works, the implements with which his labour is assisted, are all of a perishable nature. There is however, a vast difference in the time for which these defferent capitals will endure; a steam-engine will last longer than a ship, a ship than the clothing of the labourer, and ⇦

در این میان ریکاردو و خانه‌ای که کارگر در آن زندگی می‌کند، اثاث او، مصرف افزارهای وی از قبیل کارد، چنگال، ظروف و غیره را فراموش می‌کند، اشیایی که همان خصلت دیرپایی وسایل کار را دارا هستند. همان اشیاء همان طبقه از اشیاء در جایی به مثابه وسایل مصرف تلقی می‌شوند و در جای دیگر مانند وسیلهٔ کار.

تفاوتی که ریکاردو در این مورد بیان می‌کند به قرار زیر است:

«برحسب آنکه سرمایه به سرعت فناپذیر و مستلزم تجدید تولید پی‌درپی است، یا برحسب آنکه کند مصرف است، تحت عنوان سرمایهٔ گردان یا سرمایهٔ استوار طبقه بندی می‌گردد.»[۲۰۵]

در این مورد ریکاردو مورد زیر را یادآور می‌شود:

«تقسیم بندی غیراساسی است، و برای آن نمی‌توان خط مرزبندی دقیقی رسم کرد.»[۲۰۶]

بدینسان ما باز پیروزمندانه سر از خانهٔ فیزیوکرات‌ها در آورده‌ایم، که نزد آنها تفاوت میان پیش‌ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش‌ریزهای ابتدایی (Avances Primitives) عبارت از تفاوت در زمان مصرف و لذا در اختلاف زمان بازتولید سرمایهٔ به‌کار افتاده نیز بود. ولی آنچه نزد آنها بیانگر پدیدهٔ مهمی برای تولید اجتماعی است و در تابلوی اقتصادی[۲۰۷] نیز پیوند با روند تولید مشخص شده است، در اینجا به صورت یک تشخیص ذهنی در می‌آید، و چنانکه ریکاردو خود می‌گوید تمایز زایدی انجام پذیرفته است. به محض اینکه تفاوت بخش سرمایهٔ نهاده در کار با بخشی که بابت وسایل کار سرمایه‌گذاری شده است فقط بر پایهٔ زمان بازتولید و لذا براساس مدت دوران آن قرار می‌گیرد، به محض اینکه یکی از این بخش‌ها عبارت از وسایل

⇨the clothing of the labourer longer than the food which he consume." Ricardo, Principles etc. p. 26

205. "According as capital is rapidly perishable and requires to be frequently reproduced, or is of slow consumption, it is classed under the heads of circulating, or fixed capital."

206. "A division not essential, and in which the line of demarcation cannot be accurately drawn".

۲۰۷. اشاره به فهرست اقتصادی Tableau Economique دکتر کنه (Quenay) فیزیوکرات معروف فرانسوی است - م.

زندگی و دیگری مرکب از وسایل کار می‌شود، به‌گونه‌ای که بخش نخست از بخش اخیرالذکر تنها به وسیلهٔ سرعت درجهٔ فناپذیری تمیز داده می‌شود ـ آن‌گاه طبیعتاً همهٔ اختلافات ویژه (differencia Spezifica) میان سرمایه‌ای که بابت نیروی کار و در برابر وسایل کار گذاشته شده است از میان می‌رود.

این مطلقاً با بینش ریکاردو دربارهٔ ارزش منافات دارد و همچنین با تئوری وی دربارهٔ سود، که در واقع تئوری اضافه ارزش است، تضاد پیدا می‌کند. وی به طور کلی تفاوت سرمایهٔ گردان و استوار را فقط از آن جهت مورد بررسی قرار می‌دهد که معلوم دارد نسبت‌های مختلف این دو در سرمایه‌های متحدالمقداری که در رشته‌های گوناگون کسب و کار به کار رفته‌اند تا چه اندازه قانون ارزش را متأثر می‌سازند و در واقع تا چه حد ترقی یا تنزل دستمزد ناشی از این وضع در قیمت‌ها مؤثر است. ولی حتی در درون این بررسی محدود است که وی، در نتیجهٔ یکی‌ساختن سرمایهٔ استوار و گردان با سرمایهٔ ثابت و متغیر، مرتکب بزرگترین اشتباهات می‌شود و در حقیقت از پایه کاملاً نادرستی به تحقیق می‌پردازد.

بنابراین چنین است که اولاً هرگاه جزء ارزشی سرمایهٔ نهاده در نیروی کار باید زیر عنوان سرمایهٔ گردان طبقه بندی شود، در تعاریف مربوط به خود سرمایهٔ گردان، و به ویژه در مورد اوضاع و احوالی که موجب می‌شوند بخش سرمایهٔ نهاده در کار زیر این عنوان طبقه بندی گردند، اشتباه بروز می‌کند. در ثانی میان تعریفی که بر اساس آن بخش سرمایهٔ نهاده در کار متغیر است و تعریفی که بر پایهٔ آن بخش مزبور در مقابل سرمایهٔ استوار سرمایهٔ گردان می‌شود، آشفتگی به وجود می‌آید.

از نخستین برخورد این نکته روشن است که تعریف سرمایهٔ نهاده در نیروی کار به مثابه سرمایهٔ گردان یا سیار، خود تعریفی فرعی است که در آن تفاوت ویژهٔ این نیرو در روند تولید محو شده است، زیرا از سویی در این تعریف سرمایه‌های نهاده در کار و در مواد خام و غیره هم ارز تلقی می‌شوند و آن‌گاه که جزیی از سرمایهٔ ثابت با سرمایهٔ متغیر به یک‌گونه تحت عنوان واحدی جمع می‌شوند دیگر تفاوت ویژهٔ سرمایهٔ متغیر در مقابل سرمایهٔ ثابت به حساب نمی‌آید. از سوی دیگر درست است که سرمایه‌های نهاده در کار و در وسایل کار متقابلاً در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، ولی این تقابل به هیچ‌وجه از لحاظ شیوه‌های کاملاً متمایز دخالت آنها در تولید ارزش نیست، بلکه فقط مربوط به این امر است که هر دوی آنها ارزش معین خود را در مدت‌های مختلف به

محصول انتقال می‌دهند.

در تمام این موارد سخن بر سر آن است که چگونه ارزش معینی که در روند تولید کالا گذارده شده است، خواه دستمزد باشد یا بهای مواد خام و خواه قیمت وسایل کار، به نقطهٔ عزیمت خود برمی‌گردد یا بـه دیگـر سـخن جـبران مـی‌شود. تـفاوت تـنها در چگونگی آن است، در نوع و شیوهٔ خاص انتقال است و بنابراین مربوط به گردش این ارزش نیز هست.

این مسئله که نیروی کار، بنابر بهای از پیش مقرر و معین، بـه چـه نـحو پـرداخت می‌شود، با پول یا با وسایل معیشت، در خصلت آن که عـبارت از قـیمتی مشـخص و معلوم است تغییری نمی‌دهد. بدیهی است در موردی کـه دسـتمزد بـا پـول پـرداخت می‌شود، خود پول در روند تولید وارد نمی‌شود، یعنی ورود آن در ایـن رونـد مـانند وسایل تولید انجام نمی‌گیرد، که نه تنها ارزش آنها بلکه ماده‌ای هم که از آن تـرکیب یافته‌اند در روند تولید داخل می‌گردد. ولی به عکس اگر وسایل معیشتی که کارگر با مزد خود می‌خرد مستقیماً به مثابه پیکر مادی سرمایهٔ گردان تلقی شوند و با مواد خام و غیره تحت یک عنوان در برابر وسایل کار قرار گیرند، آن‌گاه موضوع چهرهٔ دیگری به خود می‌گیرد. در حالی که ارزش این اشیاء یعنی وسایل تولید، ضمن روند کار به مـحصول منتقل می‌گردد، ارزش آن اشیاء دیگر، یعنی وسایل معیشت، از نو در نیروی کار که آنها را مصرف می‌کند ظاهر می‌شود و نیز به وسیلهٔ فعالیت این نیرو به محصول انتقال می‌یابد. در همهٔ این موارد به طور یکسان سخن بر سر این است که ارزش‌های اولیه در اثنای تولید از نو در محصول ظاهر می‌گردند. (فیزیوکرات‌ها این مسئله را جدی گرفته و لذا منکر آن بودند که کار صنعتی ارزش بار آورد).

ویلاند[۲۰۸] در همان قسمتی که سابقاً از او نقل قول شده است می‌گوید:

«مهم نیست که سرمایه به چه شکلی از نو آشکار می‌شود... انواع مختلف خوراک، پوشاک و مسکن، که برای زندگی و رفاه انسان لازم هستند نیز تغییر می‌کنند. اینها در طول زمان مصرف می‌شوند و ارزش‌شان دوباره ظاهر می‌گردد و غیره» ("Elements of Pol. Econ." p. 31-32)

ارزش ـ سرمایه‌هایی کـه بـه صـورت وسـایل تـولید و وسـایل مـعیشت در تـولید

---

۲۰۸. Francis Wayland (۱۷۹۶-۱۸۶۵) - روحانی امریکایی، استاد دانشگاه و صاحب آثار متعددی دربارهٔ اخلاق، اقتصاد سیاسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی - م.

پیش‌ریخته می‌شوند همچنان در ارزش محصول از نو ظاهر می‌گردند. بدینسان تبدیل روند تولید سرمایه‌داری یکسره و تمام عیار با موفقیت انجام می‌پذیرد و منشأ اضافه ارزشی که در درون محصول جای گرفته است یکسره از نظر پوشیده می‌ماند.

باز از همین طریق است که فتی شیسم[۲۰۹] ویژهٔ اقتصاد بورژوایی به کمال می‌رسد؛ فتی‌شیسم مزبور خصلت اقتصادی ـ اجتماعی را که اشیاء به صورت مقدار از روند اجتماعی تولید دریافت می‌کنند، به صفت طبیعی این اشیاء و به خصلتی که از طبیعت مادی اشیاء مزبور برخاسته است مبدل می‌سازد. مثلاً هنگامی که می‌گویند وسایل کار سرمایهٔ استوار هستند، از آن تعریفی اسکولاستیک به دست می‌دهند که به تضادها و سردرگمی‌ها می‌کشاند. چنانکه ضمن بیان روند کار ثابت نموده‌ایم (کتاب اول ـ فصل پنجم) عناصر مادی برحسب نقشی که در یک روند کار مشخص ایفا می‌کنند، یا به دیگر سخن بسته به وظیفه‌ای که انجام می‌دهند، به صورت وسیلهٔ کار، مصالح کار یا محصول عمل می‌نمایند، عیناً وسایل کار نیز فقط هنگامی سرمایهٔ استوار هستند که روند تولید به طور کلی روند تولید سرمایه‌داری است و لذا وسایل تولید به طور کلی سرمایه هستند، یعنی دارای تخصیص اقتصادی و خصلت اجتماعی سرمایه‌اند، و در ثانی آنها فقط از آن جهت سرمایهٔ استوار هستند که ارزش خود را با شیوه‌ای خاص به محصول منتقل می‌سازند. در غیر این صورت آنها وسیلهٔ کار باقی می‌مانند بدون آنکه سرمایهٔ استوار باشند. همچنین است در مورد مواد کمکی از قبیل کود، که هرگاه ارزش خود را به همان شیوه‌ای منتقل سازد که ویژهٔ قسمت اعظم وسایل کار است، با اینکه خود وسیلهٔ کار نیست، سرمایهٔ استوار می‌گردد. در این مورد سخن بر سر تعاریفی نیست که تحت آن اشیاء طبقه‌بندی شوند. سخن بر سر وظایف مشخصی است که در مقولات معینی بیان می‌گردند.

چنانچه پذیرفته شود که وسایل معیشت تحت هر اوضاع و احوال به خودی خود آرای خاصیت سرمایه‌ای هستند که در دستمزد گذاشته شده است، آن‌گاه خصلت این سرمایهٔ «گردان» نیز عبارت از این خواهد بود که «نگاه‌دار کار» باشد to support labour (ریکاردو، ص ۲۵). پس بدینسان چنین نتیجه می‌شود که اگر وسایل معیشت «سرمایه» نباشند، آن‌گاه دیگر نیروی کار را نگاه نمی‌دارند، در حالی که

---

۲۰۹. Fetischismus, Fetichisme - کیش اشیاء و اعتقاد خرافی به خصلت جادویی و سحرآمیز چیزی که به منزلهٔ فتیش برگزیده شده است مانند نظرقربانی، حیوان، دیو، انسان، اشیا و غیره - م.

درست خصلت سرمایه‌ای این وسایل معیشت است که به آنها آنچنان خاصیتی می‌دهد که می‌توانند سرمایه را به وسیلهٔ کار دیگری نگاه دارند.

هرگاه پذیرفته شود که وسایل معیشت ذاتاً سرمایهٔ گردان هستند ـ یعنی پس از مبدل گشتن آنها به دستمزد ـ آن‌گاه باز این نتیجهٔ دیگر به بار می‌آید که مقدار دستمزد، وابسته به نسبت میان تعداد کارگر و حجم معین سرمایهٔ گردان است ـ این یکی از تزهای مورد علاقهٔ اقتصادیون است ـ در صورتی که در واقع حجم وسایل معیشتی که کارگر از بازار بیرون می‌کشد و حجم وسایل معیشتی که سرمایه‌دار جهت مصرف خویش در اختیار دارد وابسته به نسبتی است که میان اضافه ارزش و بهای کار وجود دارد.

ریکاردو مانند بلرتون [۲۱۰] همه جا نسبت سرمایهٔ متغیر را به سرمایهٔ ثابت با رابطهٔ سرمایهٔ گردان به سرمایهٔ استوار اشتباه می‌کند. بعداً خواهیم دید چگونه این خطاها تحقیق او را در مورد نرخ سود مخدوش می‌سازد.

علاوه بر این، ریکاردو تفاوت‌هایی را که در واگرد سرمایه از علل دیگری، غیر از اختلاف میان سرمایهٔ استوار و گردان، ناشی می‌شوند با تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان یکسان تلقی می‌کند:

«نیز باید متذکر شد که سرمایهٔ گردان می‌تواند گردش کند، یا به دیگر سخن نزد به کار برندهٔ خود در مدت‌های بسیار نابرابر گردد. گندمی که یک نفر زمیندار مانند بذر خریداری می‌کند، در مقایسه با گندمی که نانوا برای نان پختن می‌خرد، سرمایه‌ای استوار است. یکی گندم مزبور را در زمین می‌گذارد و تا یک‌سال نمی‌تواند پس بگیرد، دیگری می‌تواند آن را آرد کند و به صورت نان به مشتریان خود بفروشد، به گونه‌ای که طی یک هفته سرمایهٔ خود را دوباره آزاد ساخته و همین عمل را از سر گیرد و یا با آن کار دیگری را آغاز نماید.» [۲۱۱]

---

210. Observations on the circumstances which influance the conditions of the Labouring classes of society", London, 1817

عباراتی که مربوط به مسئلهٔ مورد بحث است در کتاب اول سرمایه صفحه ۶۵۵، زیرنویس ۷۹ نقل شده است (رجوع کنید به ص ۵۷۲ جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی، زیرنویس ۷۹).

211. "It is also to be observed that the circulating capital may circulate, or be returned to its employer, in very unequal timas. The wheat bought by a farmer to sow is

⇦

ویژگی در این بیان در این است که گرچه گندم بذر نه به عنوان وسیلهٔ معیشت بلکه به مثابه مادهٔ خام به‌کار می‌رود اما اولاً سرمایهٔ گردان است زیر ذاتاً وسیلهٔ زندگی است و در ثانی سرمایهٔ استوار است به این دلیل که بازگشت آن یکسان طول می‌کشد. ولی آنچه یک وسیلهٔ تولید را به صورت سرمایهٔ استوار در می‌آورد تنهاکندی یا تندی برگشت آن نیست، بلکه نوع و شیوهٔ مشخص ارزش دهی آن به محصول است که چنین خصلتی به آن می‌دهد.

آن آشفتگی که آدام اسمیت به وجود آورده نتایج زیر را به بار آورده است:

۱ـ تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان با تفاوت بین سرمایهٔ بارآور و کالا ـ سرمایه مشتبه می‌گردد. مثلاً چنین است که ماشین واحدی تا مانند کالا در بازار است سرمایهٔ گردان به شمار می‌رود و چنانچه همان ماشین به روند تولید پیوسته شود سرمایهٔ استوار است. بدین قرار نمی‌توان مطلقاً فهمید چرا باید نوع مشخصی از سرمایه استوارتر یا سیارتر از نوع دیگر باشد.

۲ـ همهٔ سرمایه‌های گردان با سرمایه‌ای که در دستمزد گذارده شده یا باید گذاشته شود، یگانگی و همانی پیدا می‌کنند. چنین است نزد استوارت میل و دیگران.

۳ـ تفاوت میان سرمایهٔ متغیر و ثابت، که بارتون، ریکاردو و غیره با تمایز بین سرمایهٔ گردان و استوار یکی انگاشته بودند، سرانجام به طور کامل به همین تفاوت اخیر تحویل می‌شود، چنانکه مثلاً رامسی[۲۱۲] کلیهٔ وسایل تولید، مواد خام و غیره را عیناً مانند وسایل کار سرمایهٔ استوار تلقی می‌کند و به گمان او سرمایهٔ گردان، تنها آن سرمایه‌ای است که بابت دستمزد گذاشته شده است. ولی هنگامی که کار تحویل و تحول به این صورت در می‌آید دیگر تفاوت واقعی میان سرمایهٔ ثابت و متغیر درک نمی‌شود.

۴ـ نزد تازه‌ترین اقتصاددانان انگلیسی و به ویژه نزد اسکاتلندی‌ها از قبیل مک

⇨comparatively a fixed capital to the wheat purchased by a baker to make in to loaves. The one loave it in the ground, and can obtain no return for a year; the other can get it ground into flour, sell it as bread to his customers, and have his capital free, to renew the same, or commence any other employment in a week". (p. 26, 27).

۲۱۲. Sir George Ramsay (۱۸۰۰-۱۸۷۱) اقتصاددان انگلیسی که در زمرهٔ آخرین نمایندگان علم اقتصاد کلاسیک به شمار می‌رود ـ م.

لئود[۲۱۳] و پاترسون[۲۱۴] و غیره که همه چیز را به طور باورنکردنی از دیدگاه محدود کارمند بانک نگاه می‌کنند، تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان مبدل به تفاوت میان Money at call و Money not at call (سپرده‌های بی‌مهلت و سپرده‌های مهلت‌دار) می‌گردد.

---

۲۱۳. Henry Dunning Macleod (۱۸۲۱-۱۹۰۲) - اقتصاددان انگلیسی و یکی از محققین دربارهٔ تئوری اعتبارات مالی و بانکی.

۲۱۴. Robert Hogard Patterson (۱۸۲۱-۱۸۷٦) اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی.

فصل دوازدهم: کار ـ دوره

دو رشتهٔ صنعت را در نظر بگیریم که روزانهٔ کار در هر دو برابر است، بگوییم دارای روندکار ده ساعته هستند و یکی مثلاً پنبه ریسی است و دیگری لوکوموتیوسازی. در یکی از رشته‌ها هر روز یا هر هفته مقدار مشخصی محصول آماده (نخ پنبه) تحویل می‌شود و در دیگری روندکار باید طی شاید سه ماه تکرار شود تا محصول پرداخته‌ای که یک لوکوموتیو است بیرون آید. در یک مورد، فرآورده ذاتاً تقسیم‌پذیر است و هر روز، هر هفته همان کار از نو آغاز می‌شود. در مورد دیگر روند کار پیوسته است و تعداد بسیاری از روندهای روزانهٔ کار را دربرمی‌گیرد که در همبستگی و پیوستگی اعمال انجام یافتهٔ خود، فقط پس از مدتی دراز یک فرآوردهٔ تمام را تحویل می‌دهد. با اینکه در اینجا مدت روند روزانهٔ کار همان است، اما اختلاف بسیار مهمی در مدت عمل تولیدی، یعنی در مدت روندهای کار مکرری که برای تحویل محصول آماده لازم است تا به مثابهٔ کالا به بازار فرستاده شود و لذا از حالت سرمایهٔ بارآور به صورت کالا ـ سرمایه درآید، بروز می‌کند. تفاوت میان سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان ارتباطی با این امر ندارد. حتی اگر در هر دو رشتهٔ صنعت درست به نسبت‌های همسنگ سرمایهٔ استوار و گردان به‌کار رفته باشد باز اختلاف مزبور باقی می‌ماند.

این اختلافات در طول عمل تولیدی نه تنها میان محیط‌های مختلف تولید پیدا می‌شود، بلکه در درون محیط تولیدی واحد نیز بر حسب حجم کاری که باید انجام شود بروز می‌کند. یک خانهٔ مسکونی عادی زودتر از یک کارخانهٔ بزرگ ساخته می‌شود و بنابراین مستلزم تعداد کمتری از روندهای پیوستهٔ کار است. در حالی که ساخت یک لوکوموتیو سه ماه طول می‌کشد، برای ساختن یک رزم‌ناو یک یا چند سال لازم است. تولید گندم یک‌سال وقت می‌خواهد، پرورش دام‌های شاخ‌دار چندین سال و تولید چوب ممکن است ۱۲ تا یکصد سال را در بر گیرد. شاید یک جادهٔ روستایی را بتوان طی چند ماه ساخت، در صورتی که ساختمان راه‌آهن سال‌ها طول می‌کشد. در حالی که شاید بافت یک قالی معمولی بیش از یک هفته طول نکشد، برای بافتن فرش‌های

گوبلن[۲۱۵] سال‌ها وقت لازم است و غیره. بنابراین اختلافات در مدت عمل تولیدی بی‌نهایت متفاوت است.

بدیهی است که اختلاف در مدت عمل تولیدی، ناگزیر در سرعت واگرد سرمایه‌گذاری‌های هم مقدار، و لذا در فواصل زمانی‌ای که سرمایهٔ معینی پیش‌ریز می‌شود، تفاوت به وجود می‌آورد. فرض کنیم که یک نخ ریسی ماشینی و یک لوکوموتیوسازی هر دو سرمایهٔ هم مقداری به کار برده باشند، سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیر آنها به یک نسبت تقسیم شده باشد و میان اجزاء این سرمایه‌ها از حیث استوار و گردان بودن نیز چنین نسبت یگانه‌ای وجود داشته باشد و سرانجام روزانهٔ کار برابر و تقسیم آن میان کار لازم و اضافه کار نیز یکسان باشد. علاوه بر این برای آنکه هرگونه اوضاع و احوال ناشی از روند دورانی و شرایطی را که خارج از موضوع مورد بحث است حذف کرده باشیم، فرض می‌کنیم که نخ و لوکوموتیو هر دو بنا بر سفارش ساخته می‌شوند و قیمت آنها به هنگام تحویل پرداخت می‌گردد. صاحب نخ ریسی در پایان هفته، به هنگام تحویل نخ آماده شده، سرمایهٔ گردان پیش‌ریخته را باز می‌یابد (در اینجا از اضافه ارزش صرفنظر شده است) و در عین حال قیمت فرسودگی سرمایهٔ استوار را که در ارزش نخ نهفته است به دست می‌آورد. بنابراین وی می‌تواند با همان سرمایه همان دورپیمایی را از نو تکرار نماید. سرمایهٔ مزبور واگرد خود را به انجام رسانده است. ولی لوکوموتیوساز باید به عکس طی سه ماه، هفته به هفته، در مقابل دستمزد و مواد خام، پیوسته تجدید سرمایه‌گذاری کند، تا تازه پس از سه ماه، بعد از آنکه لوکوموتیو تحویل گردید، سرمایهٔ گردانی که طی این مدت ضمن عمل تولیدی یگانه برای ساختن همان کالای واحد پشت سر هم به‌کار افتاده است به شکلی در آید که بتواند دورپیمایی خود را از نو آغاز کند. فرسایش سه ماههٔ ماشین‌آلات صاحب کار نیز تازه آن‌گاه جبران می‌شود. در حالی که یکی از این دو برای یک هفته سرمایه‌گذاری می‌کند، سرمایه‌گذاری هفتگی آن دیگری باید در ۱۲ ضرب شود. با فرض یکسان بودن همهٔ شرایط دیگر، این یکی باید دوازده بار بیشتر از دیگری سرمایهٔ گردان در اختیار داشته باشد.

---

۲۱۵. Les Gobelins – نام فرش‌های ظریفی است که در اروپا برای تزیین اتاق‌ها و سالن‌های کاخ شاهان و اشراف در سده‌های پیشین با تصاویر بدیع شاعرانه یا صحنه‌های تاریخی و غیره بافته می‌شد. نام فرش‌های گوبلن منتسب به خاندانی از بافندگان شهر رمس (Riems) (فرانسه) است که به فرمان لویی چهاردهم کارگاه معروف گوبلن‌ها را در پاریس تأسیس نموده‌اند.

این مسئله که سرمایه‌های هفتگی اولیه برابر یکدیگرند، یا نه، در این مورد به کلی بی‌تفاوت است. بزرگی سرمایهٔ اولیه هرچه باشد، در یک مورد فقط برای یک هفته و در مورد دیگر برای ۱۲ هفته پیش‌ریز می‌شود، تا بتواند از نو به کار افتد، همان عمل را از سر گیرد یا با همان سرمایه عمل دیگری را آغاز نماید.

تفاوت در سرعت واگرد یا در مدت زمانی که برای پیش‌ریز هر سرمایه ضروری است تا بتواند دوباره در روند جدید کار یا در روند ارزش زایی به کار رود، از جهات زیرین ناشی می‌شود.

فرض کنیم که ساخت یک لوکوموتیو یا هر ماشین دیگری ۱۰۰ روزانهٔ کار لازم داشته باشد. از لحاظ کارگرانی که در نخ‌ریسی یا ماشین‌سازی اشتغال دارند، یکصد روزانهٔ کار، به طور یکسان مقدار منفصل یا (گسیخته‌ای)[۲۱۶] را تشکیل می‌دهند که بنا به فرض ما از یکصد روند کار ده ساعتهٔ پی در پی و جدا از هم ترکیب می‌شوند. ولی نسبت به فرآورده، یعنی ماشین، یکصد روزانهٔ کار مزبور مقدار متصلی را تشکیل می‌دهند، به صورت روزانهٔ کار واحد ۱۰۰۰ ساعته و عمل تولیدی یگانه و به هم پیوسته‌ای مشخص می‌شوند. من چنین روزانهٔ کاری را که از روزانه‌های کار کم و بیش متعدد و متعاقب یکدیگر و به هم بسته تشکیل شده است، کار - دوره می‌نامم. هنگامی که ما از روزانهٔ کار سخن می‌گوییم، منظور ما طول زمان کاری است که در اثنای آن کارگر نیروی کار خویش را روزانه صرف می‌کند و مجبور است روزانه کار کند. ولی آن‌گاه که ما از کار - دوره صحبت می‌کنیم، مقصود عبارت از تعداد روزانه‌های کار هم بسته است که در رشتهٔ معینی از صنعت لازم است تا محصول آماده‌ای تحویل گردد. در این مورد محصول هر روزانهٔ کار فقط عبارت از محصول جزیی است که روزبه‌روز به جلو رانده می‌شود و درست در پایان دورهٔ بیش و کم درازی از زمان کار چهرهٔ کامل خود را به دست می‌آورد، یعنی ارزش مصرف آماده‌ای می‌شود. بنابراین تأثیر گسستن‌ها و اختلالات روند تولید اجتماعی، مثلاً آنهایی که در پی بحران‌ها پدیدار می‌شوند، در مورد محصولات کاری که خصلت منفصل دارند و دربارهٔ آنها که تولیدشان با دورهٔ طولانی و به هم پیوسته‌ای ملازمه دارد. بسیار متفاوت است. در پی تولید امروزی حجم معین نخ، ذغال و غیره ممکن است فردا تولید تازه‌ای انجام نگیرد. ولی در مورد

---

۲۱۶. Grandeur discrete, Diskrete Grosse - م.

ساختمان کشتی‌ها، ساختمان‌ها، راه‌آهن‌ها و غیره وضع به گونهٔ دیگر است. در این موارد نه تنها کار قطع می‌شود، بلکه یک عمل تولیدی به هم بسته، می‌گسلد. در صورتی که کار دیگر دنبال نشود، آن‌گاه وسایل تولیدی که در تولید آن و کاری که برای آن صرف شده‌اند بیهوده تلف گردیده‌اند. حتی اگر کاری از سر گرفته شود باز در دوران فترت همواره آسیب‌هایی به بار آمده است.

در اثنای تمام مدت کار ـ دوره، جزء ارزشی‌ای که سرمایهٔ استوار تا آمادگی محصول روزانه به آن منتقل می‌کند، قشر به قشر انباشته می‌شود. هم اینجاست که در عین حال اهمیت عملی تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان نمودار می‌گردد. سرمایهٔ استوار برای مدت درازی در روند تولید پیش‌ریز شده است و نیازی ندارد که پیش از سررسید این موعد، که شاید چندین سال به طول انجامد، تجدید شود. خواه ماشین بخار روزانه ارزش خود را ریزه ریزه به نخ، که محصول یک روند منفصل کار است، منتقل کند و خواه آن را طی سه ماه به لوکوموتیو، محصول عمل تولیدی متصلی، انتقال دهد به هیچ‌وجه در صرف سرمایه‌ای که برای خرید ماشین بخار لازم است تغییری به وجود نمی‌آورد. در حالی که در یک مورد ارزش آن به مقادیر ریز، مثلاً هفته به هفته، برمی‌گردد در مورد دیگر با حجم بزرگتر مثلا سه ماه به سه ماه، باز می‌گردد. ولی در هر دو مورد شاید تجدید ماشین بخار تنها پس از ۲۰ سال روی دهد. تا هنگامی که هریک از دوره‌هایی که در درون آن ارزش ماشین از راه فروش محصول جزئاً باز می‌گردد، کوتاهتر از دورهٔ عمر خود ماشین است، همان ماشین بخار طی چندین کار ـ دوره به عمل خود در روند تولید ادامه می‌دهد.

برعکس در مورد عناصر گردان سرمایهٔ اولیه وضع طور دیگری است. نیروی کاری که برای این هفته خریداری شده طی همین هفته به مصرف رسیده و در محصول تجسم یافته است. در پایان این هفته اجرت این نیرو باید پرداخت شود. و این سرمایه‌گذاری در دنبال نیروی کار طی این سه ماه هر هفته تکرار می‌گردد، بدون آنکه خرج شدن این جزء از سرمایه در اثنای یک هفته به سرمایه‌دار امکان دهد نیروی کار هفتهٔ آینده را خریداری کند. هر هفته باید سرمایهٔ اضافی تازه‌ای برای پرداخت نیروی کار خرج شود، و چنانچه از هرگونه مناسبات اعتباری صرفنظر نماییم، سرمایه‌دار باید قدرت آن را داشته باشد که به مدت سه ماه دستمزد بپردازد، ولو اینکه وی پرداخت مزبور را فقط به اقساط هفتگی انجام می‌دهد. همچنین است در مورد جزء دیگر سرمایهٔ گردان، مواد خام و

مواد کمکی. در پی یک قشر، قشر دیگری از کار در محصول رسوب می‌کند. نه تنها ارزش نیروی کاری که مصرف شده است، بلکه اضافه ارزش نیز پیوسته در اثنای روند کار به محصول منتقل می‌گردد. ولی این انتقال به محصول ناتمامی است که هنوز سیمای کالای آماده را نیافته است و لذا گردش‌پذیر نیست. همچنین است در مورد ارزش - سرمایه‌ای که مواد خام و کمکی، قشر به قشر به محصول منتقل می‌سازد.

بسته به درازی یا کوتاهی کار ـ دوره که با ویژگی ویژهٔ محصول یا نتیجهٔ سودمندی که از تولید آن انتظار می‌رود ملازمه دارد، صرف سرمایهٔ گردان اضافی (نیروی کار، مواد خام و کمکی) پی‌درپی لازم می‌گردد، در حالی که هیچ جزیی از آن دارای شکلی نیست که بتواند وارد دوران شود و لذا امکان آن را داشته باشد که برای تجدید همان عمل به‌کار رود. به عکس هریک از اجزاء مانند بخشی از محصول رشد یابنده پی در پی در درون محیط تولید مستقر می‌شود و در شکل سرمایهٔ بارآور پابند می‌گردد. ولی زمان واگرد برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است. بنابراین هر تمدید زمان تولید، همانند طولانی شدن زمان دوران موجب کاهش سرعت واگرد می‌شود. اما در مسئله‌ای که اکنون مورد بحث ماست باید به دو نکته توجّه داشت:

اولاً: اقامت طولانی در محیط تولید. مثلاً سرمایه‌ای که در هفتهٔ اول بابت کار، مواد خام و غیره پیش‌ریز شده، و نیز جزء ارزشی‌ای که از سرمایهٔ استوار به محصول منتقل گردیده است، در تمام طول موعد سه ماهه در محیط تولید حبس شده و چون در پیکر محصولی جای گرفته‌اند که در حال پیدایش است و هنوز انجام نیافته است نمی‌توانند مانند کالا وارد دوران شوند.

ثانیاً: نظر به اینکه طول کار ـ دورهٔ لازم برای انجام عمل تولید سه ماه است، که در واقع روند کار واحد و یک کاسه‌ای را تشکیل می‌دهد، ناگزیر باید هر هفته به طور منظم خوراک تازه‌ای از سرمایهٔ گردان به مقادیر پیشین افزوده شود. بنابراین حجم سرمایه‌های اولیهٔ اضافی به نسبت طول کار ـ دوره رشد می‌کند.

ما چنین فرض کرده‌ایم که در ریسندگی و کارخانهٔ ماشین‌سازی سرمایه‌ها به مقدار برابر گذاشته شده‌اند و این سرمایه‌ها با نسبت‌های برابر مقدار با سرمایهٔ ثابت و متغیر و نیز به سرمایهٔ استوار و گردان تقسیم شده‌اند و طول روزانهٔ کار در هر دو یکی است، کوتاه سخن آنکه همهٔ شرایط به جز مدت کار ـ دوره درهر دو یکسان است. در هفتهٔ اول مخارج برای هر دو دارای مقدار برابر است، ولی محصول ریسنده می‌تواند به فروش

رود و یا بهای فروش، نیروی کار جدید، مواد خام تازه و غیره خریداری شود، یا به دیگر سخن تولید بر همان مقیاس پیشین ادامه یابد. لیکن ماشین ساز می‌تواند آنچه را که در هفتهٔ اول بابت سرمایهٔ گردان خرج کرده است فقط پس از سه ماه، یعنی پس از آماده‌شدن محصولش، دوباره به پول تبدیل کند و آن را از نو به کار اندازد. پس نخست تفاوتی در برگشت مقدار سرمایهٔ برابری که گذاشته شده است بروز می‌کند. اما دوم آنکه در مدت سه ماه به یک اندازه سرمایهٔ بارآور در کارخانه‌های ریسندگی و ماشین‌سازی به‌کار رفته است، ولی بزرگی سرمایه سریعاً تجدید می‌گردد و لذا می‌توان همان کار را دوباره از سر گرفت، در حالی که در مورد دوم سرمایه نسبتاً به کندی تجدید می‌شود و لذا تا سررسید موعد تجدیدش پیوسته باید به سرمایه پیشین مقادیر تازه‌ای افزود. بنابراین هم مدت زمانی که طی آن مقدار معینی سرمایه تجدید می‌شود یا به عبارت دیگر، طول زمان پیش‌ریز، متفاوت است و هم حجم سرمایه‌ای که باید بنا بر طول مدت روند کار پیش‌ریز گردد تفاوت پیدا می‌کند (با اینکه سرمایه به‌کار رفته چه برحسب روز و چه برحسب هفته یکسان است). این امر از آن جهت شایان توجّه است که طول زمان پیش‌ریز می‌تواند رشد کند ـ چنانکه در فصل آینده موارد آن بررسی خواهند شد بدون آنکه به این سبب حجم سرمایه‌ای که باید پیش‌ریز گردد متناسب با این مدت، رشد یابد. سرمایه باید به مدت طولانی‌تری پیش‌ریز شود و مقدار بزرگتری از سرمایه به شکل سرمایهٔ بارآور حبس گردد.

در درجات رشد نیافتهٔ تولید سرمایه‌داری تصدی اموری که مستلزم کار ـ دورهٔ طولانی هستند و لذا سرمایه‌گذاری هنگفتی را برای مدتی دراز، به ویژه در مورد آن اموری که فقط به مقیاس بزرگ انجام‌پذیر هستند، ایجاب می‌کنند، یا اصلاً به شیوهٔ سرمایه‌داری انجام نمی‌شوند، مانند جاده‌ها، کانال‌ها و غیره که به خرج شهرستان یا دولت ساخته می‌شوند (چنانچه از لحاظ نیروی کار مورد توجّه قرار دهیم، در زمان‌های قدیم‌تر این امور اغلب به وسیلهٔ بیگاری انجام می‌گرفت) و یا فقط بخش بسیار کوچکی از این محصولات، که تولیدشان مستلزم کار ـ دورهٔ درازی است، به وسیلهٔ دارایی خود سرمایه‌دار ساخته می‌شود. چنانکه مثلاً در مورد خانه سازی، شخصی که خانه برای او ساخته می‌شود جزء جزء مبالغی به متصدی ساختمان می‌پردازد. بنابراین شخص مزبور در واقع قیمت خانه را قسط قسط، به میزانی که روند تولید آن پیش می‌رود، می‌پردازد. لیکن در عصر سرمایه‌داری پیش رفته، که از یکسو سرمایه‌های عظیم در دست عده‌ای

معدود تمرکز یافته است و از سوی دیگر در کنار تک‌سرمایه‌داران، سرمایه‌دار شراکتی (شرکت‌های سهامی) وارد میدان می‌شود و در عین حال سیستم اعتباری گسترش می‌یابد، سرمایه‌دار متصدی خانه‌سازی فقط به طور استثنایی برحسب سفارش برای افراد خصوصی خانه می‌سازد. متصدی مزبور این کار را پیشهٔ خود ساخته است که رده‌هایی از ساختمان‌ها یا یک محلهٔ شهر را برای بازار بسازد، هم‌چنانکه برخی دیگر از سرمایه‌داران، به مثابهٔ یک مقاطعه‌کار، ساختمان راه‌آهن را پیشهٔ خویش قرار می‌دهند.

اظهارات یک متصدی خانه ساز در برابر کمیتهٔ بانک به سال ۱۸۵۷ نشان می‌دهد که تولید سرمایه‌داری در مورد صنعت خانه‌سازی شهر لندن چه تحولی به وجود آورده است. وی گفته است که در دوران جوانی‌اش خانه‌ها غالباً برحسب سفارش ساخته می‌شدند و قیمت برحسب مراحل معینی از انجام کار، ضمن ساختمان قسط‌گونه به متصدی پرداخت می‌گردید. به قصد به دست آوردن سود خیلی کم ساخته می‌شد. به طور کلی متصدیان فقط به ملاحظهٔ اینکه کارگران خویش را به طور منظم مشغول داشته و جمعاً نگاه دارند به این قبیل اقدامات تن می‌دادند. ولی از چهل سال پیش همه چیز تغییر کرده است. ساختمان سفارشی بسیار کم انجام می‌گیرد. هرگاه کسی خانه‌ای لازم داشته باشد از میان خانه‌هایی جستجو می‌کند که بنا به سودآوری ساخته شده یا در حال ساختمان است. متصدی دیگر برای مشتری کار نمی‌کند، بلکه برای بازار می‌سازد. متصدی خانه ساز کاملاً مانند هر صاحب صنعت دیگر مجبور است کالای آماده و پرداخته در بازار داشته باشد. در حالی که در گذشته یک متصدی شاید بیش از سه یا چهار خانه برای سودآوری در دست ساختمان نداشت، اکنون مجبور است قطعه زمین وسیعی را خریداری کند (یعنی چنانکه در کشورهای قاره مصطلح است زمین را اغلب برای ۹۹ سال اجاره نماید) و در روی آن صد تا ۲۰۰ خانه بسازد و به تصدی امری اقدام کند که از بیست تا پنجاه بار فزون بر دارایی شخصی اوست. تنخواه ـ مایه از راه رهن‌گذاری‌ها تدارک می‌شود، و به میزانی که ساختمان تک خانه‌ها پیشرفت می‌کند پول در اختیار متصدی قرار می‌گیرد. هرگاه بحرانی در گیرد که پرداخت اقساط بیعانه را متوقف سازد، آن‌گاه معمولا مجموع کار مورد تصدی به هم می‌خورد. در بهترین حالات خانه‌ها در انتظار روزگاری بهتر ناتمام می‌مانند و در بدترین موارد به زیرچکش حراج می‌افتند و به نصف قیمت تصفیه می‌شوند. در روزگار کنونی دیگر هیچ متصدی‌ای نمی‌تواند بدون آنکه از ساختمان سود کسب کند از پس کار خود برآید. تازه

سودی که در خود ساختمان حاصل می‌شود بسیار حقیر است. سود اساسی از ترقی بهرهٔ مالکانه و از انتخاب و استفادهٔ زیرکانه از زمین مورد ساختمان به دست می‌آید. بر پایهٔ همین سودآوری و پیش‌بینی روی تقاضای خانه است که تقریباً تمام بلگراویا[۲۱۷] و تی بیورنیا[۲۱۸] و نیز هزاران ویلای کنار لندن ساخته شده است.[۲۱۹]

انجام اموری که مستلزم کار دوره‌ای طولانی و به مقیاسی بزرگ هستند هنگامی کاملاً در حیطهٔ تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرند که تمرکز سرمایه به درجهٔ بسیار بااهمیتی رسیده باشد و از سوی دیگر گسترش سیستم اعتباری وسایل آسانی را در اختیار سرمایه‌دار بگذارد تا به جای سرمایهٔ ویژه خویش سرمایهٔ غیر را پیش‌ریز نماید و لذا آن را به خطر اندازد. این نکته به خودی خود معلوم است که خواه سرمایهٔ اولیه در تولید به خود سرمایه‌گذار تعلق داشته باشد خواه به غیر، در سرعت واگرد و زمان واگرد بی‌تأثیر است.

اوضاع و احوالی از قبیل همکاری، تقسیم کار، به کار بردن ماشین‌آلات، که محصول انفرادی روزانهٔ کار را افزایش می‌دهند، در عین حال موجب کوتاه گشتن کار ـ دورهٔ آن اعمال تولیدی‌ای می‌گردند که به هم وابسته‌اند، بدینسان است که استعمال ماشین‌آلات، زمان خانه‌سازی و پل‌سازی و غیره را کوتاه می‌کند. ماشین‌های دروکن و خرمن‌کوب و غیره، کار ـ دورهٔ لازم را برای تبدیل گندم رسیده به کالای آماده کوتاه می‌کنند. پیشرفت کشتی‌سازی موجب می‌شود که زمان واگرد سرمایه‌ای که در حمل و نقل دریایی گذاشته شده در نتیجهٔ ازدیاد سرعت کوتاهتر گردد. اما این بهسازی‌ها که موجب کوتاه گشتن کار ـ دوره می‌شوند و لذا مدتی را که برای پیش‌ریز سرمایهٔ گردان ضرورت است کوتاه می‌سازند، غالباً با ازدیاد سرمایه‌گذاری در مورد سرمایهٔ استوار بستگی دارند. از سوی دیگر ممکن است در رشته‌های معینی تنها از راه گسترش همکاری، کار ـ دوره کوتاه گردد. از جمله آماده‌سازی راه‌آهن را می‌توان بدین وسیله کوتاه ساخت که گروه بزرگی از کارگران را به پای کار آورد و لذا ساختمان را از نظر مکانی از چند جانب آغاز نمود. در این مورد، زمان واگرد از راه رشد سرمایهٔ اولیه کوتاه

---

۲۱۷. Belgravia محله‌ای از شهر لندن ـ م. ۲۱۸. Tyburnia محله‌ای از شهر لندن ـ م.

۲۱۹. خلاصه شده از روی:

"Report from the select Gommitee on Bank Acts", Part I, 1857, Evidence, Fragen 5413-5418, 5435-5436).

می‌شود. آن‌گاه ضروری می‌گردد که وسایل تولید بیشتر و نیروی کار زیادتری تحت فرمان سرمایه‌دار گرد آیند.

بنابراین اگر کوتاه گشتن کار - دوره، غالباً با افزایش سرمایه‌ای که در برابر مدت کوتاه شده پیش‌ریز می‌شود بستگی دارد به نحوی که به نسبت کوتاه شدن زمان پیش‌ریخت، حجم سرمایهٔ پیش‌ریخته بزرگتر می‌گردد - آن‌گاه لازم است در اینجا یادآوری شود که صرفنظر از حجم موجود سرمایهٔ اجتماعی، این مسئله پیش می‌آید که تا چه درجه وسایل تولید و وسایل معیشت و یا تسلط بر آنها، پراکنده هستند و یا در دست سرمایه‌داران خصوصی جمع شده‌اند. به دیگر سخن این مسئله مطرح می‌شود که تمرکز سرمایه به چه حدی از وسعت خود رسیده است. تا آن اندازه که اعتبار، موجب تمرکز سرمایه در دست واحدی می‌شود، این تمرکز را تسریع می‌کند و بر آن می‌افزاید، به کوتاه گشتن کار دوره و لذا به کوتاهی زمان واگرد کمک می‌کند.

در رشته‌هایی از تولید که کار - دوره، خواه متصل و خواه منفصل، وابسته به شرایط مشخص طبیعی است، هیچ‌گونه کوتاه‌سازی با وسایلی که ذکر شد نمی‌تواند انجام‌پذیر گردد.

«اصطلاح واگرد سریعتر، نمی‌تواند در مورد دروی غله به کار رود، زیرا در این مورد تنها یک واگرد در سال امکان‌پذیر است و بس. اما در مورد دام، کافی است این سؤال را طرح نمود: چگونه می‌توان واگرد گوسفندهای دو ساله و سه ساله و گاوهای چهار و پنج ساله را تسریع نمود؟»[۲۲۰]

ضرورت زودتر تدارک نمودن پول نقد (مثلاً برای پرداخت تعهدات ثابت مانند مالیات‌ها، بهرهٔ مالکانه و غیره) این مسئله را بدینسان حل می‌کند که مثلاً دام پیش از آنکه از لحاظ اقتصادی به سن عادی برسد به زیان بزرگ کشاورزی فروخته می‌شود یا کشتار می‌گردد. این عمل سرانجام ترقی بهای گوشت را پیش می‌آورد.

«کسانی که در گذشته به طور عمده دامپروری می‌کردند و در تابستان چراگاه‌های کنت نشین‌های مرکزی[۲۲۱] و در زمستان اصطبل‌های کنت نشین‌های خاوری را اشغال می‌کردند... در اثر نوسانات بهای غلات چنان زمین خورده‌اند که اکنون خرسندند

---

220. W. Walter Good: "Political, Agricultural, and Gommericial Fallacies", London 1866, p. 325

۲۲۱. Miland Counties - م.

می‌توانند از ترقی قیمت کره و پنیر بهره‌مند گردند. اینان هر هفته کرهٔ خود را به بازار می‌آورند تا بتوانند هزینه‌های جاری را جبران کنند. در برابر پنیر بیعانه‌هایی از یک نفر دلال دریافت می‌کنند که وی به محض انتقال‌پذیر بون پنیر در پی آن می‌آید و طبیعی است که قیمت خود را تحمیل می‌کند. نظر به این مسائل و نیز از آن رو که اصول اقتصادی سیاسی بر کشاورزی حکومت می‌کند، گوساله‌هایی که قبلاً از مناطق تولید شهر برای پرورش به جنوب می‌آمدند اکنون دسته دسته قربانی می‌شوند، و بیشتر در حالی که حتی بیش از هشت تا ده روز از عمر آنها نمی‌گذرد به کشتارگاه‌های بیرمنگام، منچستر، لیورپول و دیگر شهرهای بزرگ همسایه گسیل می‌گردند. چنانچه به‌عکس، جو از مالیات معاف می‌بود آن‌گاه زمینداران نه تنها سود بیشتری می‌بردند و می‌توانستند دام‌های جوان خویش را تا وقتی که بزرگتر و پروارتر می‌شدند نگاه دارند، بلکه در آن صورت برای کسانی که ماده‌گاو نداشتند این امکان به وجود می‌آمد که از جو به جای شیر برای پرورش گوساله‌ها استفاده کنند، و از این کمبود وحشت‌انگیز دام جوان امرزوی نیز به طور عمده جلوگیری می‌شد. هنگامی که اکنون به این مردم بی‌پا توصیه می‌شود به پرورش گوساله برخیزند چنین پاسخ می‌دهند: ما به خوبی می‌دانیم که پرورش با شیر سودآور است ولی اولاً ما باید در این راه پول بگذاریم و این از امکان ما خارج است و ثانیاً باید مدت درازی انتظار بکشیم تا آنکه پول خود را بازیابیم در صورتی که با صنعت لبنیات ما فوراً به پول خود می‌رسیم».[۲۲۲]

وقتی طولانی گشتن واگرد، چنین نتایجی را برای خرده زمینداران انگلیسی به بار می‌آورد، آن‌گاه اختلالاتی که می‌تواند در نتیجهٔ همین امر نزد خرده دهقانان قارهٔ اروپا بروز کند به آسانی درک می‌شود.

به نسبت طول کار ـ دوره و لذا برحسب مدت زمانی که تا حاضر شدن کالاهای قابل دوران لازم است، جزء ارزشی‌ای که سرمایهٔ استوار قشر قشر به محصول منتقل می‌کند انباشته می‌شود و بازگشت این جزء ارزشی به تأخیر می‌افتد. ولی این تأخیر مخارج جدیدی را از بابت سرمایهٔ استوار ایجاب نمی‌کند. خواه در عوض فرسایش ماشین‌آلات آهسته‌تر و خواه تندتر به صورت پول برگردد، عمل ماشین‌ها در روند تولید ادامه دارد. ولی در مورد سرمایهٔ گردان وضع طور دیگر است. نه تنها لازم است که در ارتباط با طول

---

۲۲۲. همانجا، صفحات ۱۱ و ۱۲.

مدت کار - دوره، برای زمانی دراز سرمایه راکد بماند، بلکه پیوسته ضروری است که بابت دستمزد، مواد خام و مواد کمکی سرمایهٔ نو پیش‌ریز شود. بنابراین تأخیر در بازگشت نسبت به این دو مورد، تأثیر مختلفی دارد. اعم از اینکه بازگشت آهسته‌تر یا تندتر باشد سرمایهٔ استوار به عمل خود ادامه می‌دهد. ولی به عکس به هنگام تأخیر در بازگشت، سرمایهٔ گردان تأثیر ناپذیری خود را آن‌گاه از دست می‌دهد که به شکل فرآوردهٔ فروش نرفته یا آماده‌نشده و غیرقابل فروش به جای مانده است و سرمایه الحاقی‌ای برای نوسازی شکل جنسی آن موجود نیست.

«در حالی که دهقان دارد از گرسنگی می‌میرد، دام‌های وی فربه می‌شوند. باران به اندازهٔ کافی باریده است و چراگاه‌ها سبز و خرم‌اند. دهقان هندی در کنار گاو فربه خویش از گرسنگی خواهد مرد. دستورهای خرافی نسبت به فرد، بازتاب بیرحمانه‌ای دارند ولی پاسدار جامعه‌اند. حفظ دام‌های کار ادامه کشاورزی و لذا منابع بقای زندگی ثروت را تأمین می‌کند. شاید این امر خشن و اندوهبار باشد ولی واقعیت این است که در هندوستان جانشین آدم را آسانتر از یک گاو می‌توان یافت.»[۲۲۳]

در اینجا جمله‌ای از ماناوا - دارما - ساسترا[۲۲۴] (فصل دهم فرگرد ۶۲) را برای مقایسه می‌آوریم:

«جان‌باختن بی‌پاداش در راه رهایی یک رهبان یا یک گاو... می‌تواند آموزش جاویدان این دوده‌های پست تخمه را تأمین کند».[۲۲۵]

بدیهی است نمی‌توان پیش از پایان یافتن پنج سالگی، حیوان پنج ساله‌ای را تحویل داد. ولی آنچه تا حدود معینی امکان‌پذیر است این است که می‌توان از راه تغییر در شیوه‌های پرواربندی، دام‌هایی را در مدت کوتاهتری برای نیاز مورد نظر آماده ساخت. این کاری است که از جمله به وسیلهٔ بیک ول[۲۲۶] انجام شده است. در گذشته گوسفندان

---

223. "Return, East India. Madras and Orissa Famine" Nr. 4, p. 44.

۲۲۴. Mnava-Dharma-Sastra مجموعهٔ قوانین باستانی هند که از جانب برهمنان برای تنظیم آداب مذهبی و وظایف و موازین مشخص زندگی کاست‌ها و مناسبات میان آنان گرد آمده است. این کتاب را هندوان به مانو، که برحسب سنت هند جد اعلای انسان شمرده می‌شود نسبت می‌دهند و به همین دلیل مجموعهٔ قوانین مانو نام گرفته است - م.

۲۲۵. یعنی برای کاست پاریاها آمرزش ابدی به بار آورد - م.

۲۲۶. Bakwell, Robert (۱۷۲۵-۱۷۹۵) - کشاورز و دامپرور انگلیسی، مبتکر شیوهٔ جدیدی در مورد

انگلیسی، هم‌چنانکه هنوز در ۱۸۵۵ در فرانسه مرسوم است، پیش از آنکه به چهارسالگی یا پنج‌سالگی برسند آمادهٔ کشتار نبودند. بنابر سیستم بیک ول یک گوسفند یک‌ساله را می‌توان پروار ساخت و در هر حال پیش از سر رسیدن دوسالگی رشد آن کامل می‌شود. به وسیلهٔ یک دام‌گزینی ماهرانه، بیک ول زمیندار دیشلی گرنج[۲۲۷] استخوان بندی گوسفندان را به حداقلی که برای زندگی آنان ضرورت دارد کاهش می‌داد. گوسفندان به نام گوسفندان نیولای سسترس[۲۲۸] خوانده می‌شدند.

«دامپرور اکنون می‌تواند در همان مدتی که پیش از این برای پرواربندی یک گوسفند لازم بود سه گوسفند به بازار تحویل دهد و آن هم به صورتی که گوسفندهای مزبور از لحاظ رشد قسمت‌های گوشتی خود فربه‌تر و گردتر و بزرگتر باشند. تقریباً تمام وزن آن گوشت خالص است».

شیوه‌هایی که کار ـ دوره‌ها را کوتاه می‌نماید در رشته‌های گوناگون صنعت فقط به درجات بسیار متفاوت قابل اعمال هستند و تفاوت‌هایی را که از لحاظ مدت میان کار ـ دوره‌های گوناگون وجود دارد جبران نمی‌کنند. برای اینکه در حدود مثال‌هایی که اختیار کرده‌ایم باقی بمانیم می‌گوییم که ممکن است از راه به کار انداختن ماشین افزارهای تازه کار ـ دوره‌ای که برای ساخت یک لوکوموتیو لازم است به طور مطلق کوتاه گردد. ولی با وجود این اگر در نتیجهٔ بهبود روند ریسندگی، محصولی که روزانه یا هفتگی تحویل می‌شود به مراتب سریع‌تر افزایش یابد آن‌گاه در مقایسه با ریسندگی، طول کار ـ دورهٔ ماشین‌سازی به طور نسبی زیادتر خواهد بود.

⇦انتخاب و پرورش دام – م.

۲۲۷. Dishley Grange – م.

۲۲۸. New Leicesters – م.

فصل سیزدهم: زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است، یعنی زمانی است که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست یعنی تمام مدتی که آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این دلیل ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سرگسست‌های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست، با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب می‌شوند سرمایهٔ استوار، بنای کارخانه، ماشین آلات و غیره، در اثنای توقف‌های روند کار بی‌استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات طولانی‌شدن غیرطبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سرگسیختگی‌ای است که مستقل ازطول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد، به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روندهای طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، فیزیولوژیکی را ازسر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسماً معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخشت باید مدت تخمیر را از سر بگذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا به درجهٔ معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته‌های صنعت مانند کوزه گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی گندم شاید تا رسیدنش نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصلهٔ میان کشت و زمان درو، روند کار تقریباً به طور کامل متوقف است. در چوب پروری پس از آنکه درخت نشانی و آماده‌سازی مقدماتی لازم برای انجام آن پایان یافت، آن‌گاه تا زمانی که کشت به محصول آماده‌ای مبدل گردد شاید یکصد سال وقت لازم آید. در اثنای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام کار نسبتاً ناچیزی نیاز دارد. در همهٔ این موارد طی قسمت بیشتر زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوست نمی‌شود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد دربارهٔ ضرورت پیوند سرمایهٔ الحاقی و کار به سرمایه‌ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده

است، در اینجا فقط طی گسیختگی‌های کمابیش درازمدتی وقوع می‌یابد.

بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایهٔ اولیه از دو هنگام ترکیب می‌شود: یکی هنگامی که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد، هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه ـ یعنی شکل محصول ناتمام ـ به عمل روندهای طبیعی واگذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه با دو فاصلهٔ زمانی مزبور با یکدیگر تلاقی کنند یا درهم فرو روند، تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. در اینجا کار ـ دوره و تولید ـ دوره با یکدیگر انطباق ندارند. تولید ـ دوره بزرگتر از کار ـ دوره است. ولی فقط پس از پشت سر گذاشتن تولید ـ دوره است که محصول آماده و رسیده می‌شود و لذا از شکل سرمایهٔ بارآور قابل تبدیل به شکل کالا ـ سرمایه است. بنابراین برحسب طول زمان تولیدی که از زمان کار ترکیب نشده است زمان واگرد سرمایه نیز طولانی‌تر می‌گردد. تا آنجا که فزونی زمان تولید بر زمان کار از قوانین طبیعی‌ای که یک‌بار برای همیشه داده شده است ناشی نمی‌شود، مانند رسیدن گندم، رشد بلوط و غیره، اغلب ممکن است زمان واگرد از راه کوتاه ساختن مصنوعی زمان تولید کمابیش کوتاه گردد. چنین است هنگامی که در مورد رخت شویی سفیدسازی شیمیایی جانشین سفیدسازی صحرایی گردید و دستگاه‌های خشک‌کن مؤثرتر در روند خشک کاری وارد شد. همچنین است در دباغی که طبق اسلوب قدیم نفوذ جوهر مازو [۲۲۹] در پوست‌های مورد دبغ شش تا ۱۸ ماه وقت می‌خواست، در صورتی که با شیوهٔ جدید و به کار بردن تلمبهٔ هوایی فقط یک ماه و نیم تا دو ماه وقت لازم است. [۲۳۰]

تولید آهن، به ویژه تبدیل آهن خام به فولاد طی صد سال اخیر، پس از کشف چدن پالایی (پودلاژ) [۲۳۱] تا اسلوب بسمر [۲۳۲] و شیوه‌های جدیدی که بعد از آن در این صنعت به کار می‌رود، شگفت انگیزترین نمونهٔ کوتاه‌سازی مصنوعی را در مورد زمان سادهٔ تولیدی که سرشار از روندهای طبیعی بود به دست می‌دهد. زمان تولید به نسبت

---

۲۲۹. Tanin, Gerbsaure - م.

230. J.G. Courcelle- Seneuil, "Traite theorique et pratique des entreprises industrielles etc". Paris 1857, 2 edition, p. 49.

۲۳۱. Puddlage - شیوه‌ای که به وسیلهٔ تفته ساختن در کوره‌های تابشی و فضای اکسیددار، چدن را به آهن تبدیل می‌کنند.

۲۳۲. Bessemer, Sir Henry (۱۸۱۳-۱۸۹۸) - مهندس و شیمیدان انگلیسی - م.

زیادی کوتاه گردید ولی به همان نسبت نیز مقدار هزینه‌های سرمایهٔ استوار افزایش یافت.

صنعت امریکایی قالب کفش‌سازی نمونهٔ ویژه‌ای در مورد انحراف زمان تولید از زمان کار به دست می‌دهد. در این مورد قسمت بزرگی از برج‌ها از آنجا ناشی می‌شود که چوب باید برای خشک شدن ۱۸ ماه بماند تا قالب‌های آماده جمع نشوند و تغییر شکل ندهند. طی این مدت چوب هیچ‌گونه روند کار دیگری را از سر نمی‌گذراند. بنابراین زمان واگرد سرمایهٔ نهاده نه تنها بسته به زمان کاری است که برای ساختن خود قالب‌ها لازم است، بلکه با مدتی نیز که سرمایه برای خشک شدن چوب بیکار مانده است ملازمه دارد. چوب ۱۸ ماه در روند تولید قرار دارد پیش از آنکه بتواند در روند کار به معنای خاص وارد گردد. این مثال درعین حال نشان می‌دهد چگونه زمان‌های واگرد مربوط به اجزای مختلف کل سرمایهٔ گردان، می‌توانند در نتیجهٔ اوضاع و احوالی که از درون محیط دوران برنخاسته، بلکه ناشی از روند تولید هستند متفاوت گردند.

به ویژه در کشاورزی است که تفاوت میان زمان تولید و زمان کار با وضوح نمایان می‌گردد. در اقلیم‌های معتدل ما زمین سالانه یک‌بار گندم به بار می‌آورد. کوتاهی یا درازی دورهٔ تولید (که در مورد کشت زمستانی به طور متوسط ۹ ماه است) خود نیز وابسته به تناوب سال‌های خوب و بد است و لذا دقیقاً از پیش، آنچنان که در صنعت به معنای خاص امکان‌پذیر است، قابل تعیین و کنترل نیست. تنها محصولات فرعی از قبیل شیر، پنیر و غیره به طور منظم با فواصل نزدیک تولیدپذیر و قابل فروش هستند. در مقابل، زمان کار به قرار زیرین مشخص می‌شود:

در مناطق مختلف آلمان، بنا به عوامل اقلیمی و شرایط مؤثر دیگر، می‌توان تعداد روزهای کار را در مورد سه دورهٔ عمدهٔ کار به شرح زیر تخمین زد: برای موسم بهار از میانهٔ مارس یا آغاز آوریل تا میانهٔ ماه مه، از ۵۰ تا ۶۰ روز، برای فصل تابستان از آغاز ژوئن تا پایان اوت، از ۶۵ تا ۸۰ روز، و برای فصل پاییز از آغاز سپتامبر تا پایان اکتبر یا نیمه و پایان نوامبر، از ۵۵ تا ۷۵ روزانهٔ کار. برای زمستان فقط کارهای ویژه‌ای که مناسب این فصل هستند، مانند حمل و نقل کود و چوب، بازار روی و حمل مصالح ساختمانی و غیره باید در نظر گرفته شود.»[۲۳۳]

بنابراین هر قدر شرایط نامساعدتر است به همان اندازه کار ـ دورهٔ کشاورزی

233. F. Kirchhof, "Handbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, S.160.

فشرده‌تر و لذا صرف سرمایهٔ و کار به فاصلهٔ زمانی کوتاهی محدود می‌گردد. به عنوان مثال روسیه؛ در برخی از نواحی شمالی این کشور کار زراعتی تنها در مدت ۱۳۰ تا ۱۵۰ روز در سال امکان‌پذیر است. از این رو می‌توان پی برد که اگر ۵۰ میلیون از ۶۵ میلیون نفر ساکنین بخش اروپایی روسیه در مدت شش یا هشت ماه زمستان را که هر گونه کار زراعتی ناگزیر باید قطع شود بی‌کار می‌ماندند، روسیه چه زیانی را باید تحمل می‌کرد. علاوه بر ۲۰۰/۰۰۰ دهقانی که در ۱۰/۵۰۰ کارخانهٔ روسیه کار می‌کنند، همه جا در روستاها صنعت‌های خانگی ویژه‌ای گسترش یافته‌اند. بدینسان روستاهایی هستند که در آنجا تمام دهقانان نسلی پس از دیگر نساج، دباغ، کفشدوز، آهنگر، چاقوساز و غیر از آن هستند. به ویژه این پدیده در استان‌های مسکو، ولادیمیر، کالوگا، کوستروما و پطرزبورگ دیده می‌شود. ضمناً بگوییم که این صنعت خانگی مدتی است مجبور شده است بیش از پیش در خدمت تولید سرمایه‌داری قرار گیرد. مثلاً بافندگان تار و پود را مستقیماً از بازرگانان دریافت می‌کنند یا آنها را با واسطهٔ سوداگران به دست می‌آورند.[۲۳۴]

در اینجا دیده می‌شود چگونه جدایی میان تولید ـ دوره و کار ـ دوره، (که این آخری فقط جزیی از اولی را تشکیل می‌دهد)[۲۳۵] پایهٔ طبیعی همبستگی میان کشاورزی و صنعت فرعی روستایی قرار می‌گیرد و نیز چگونه صنعت فرعی روستایی به نوبهٔ خود زمینه‌ای برای سرمایه‌دار فراهم می‌سازد که ابتدا به صورت بازرگان در درون آن بخزد. سپس آن‌گاه که تولید سرمایه‌داری جدایی مانوفاکتور و کشاورزی را به سامان می‌رساند، کارگر کشاورزی بیش از پیش به اشتغال فرعی‌ای وابسته می‌شود که صرفاً جنبهٔ تصادفی دارد و از آن جهت وضع او بدتر از پیش می‌گردد. چنانکه بعداً خواهیم دید، برای سرمایه همهٔ تفاوت‌هایی که در واگرد وجود دارد با هم پا به پا می‌شوند. ولی برای کارگر چنین نیست.

در حالی که در اغلب رشته‌های صنعت به معنای خاص، در معادن حمل و نقل و غیره امور بنگاه‌داری حرکت منظمی است، زمان کار از آغاز تا انجام سال تنظیم شده

---

۲۳۴. خلاصه شده از روی:

Reports by H. M. Secretaries of Embassy and Legation, on the Manufactures, Commerce etc." Nr. 8, 1865, p. 86, 87.

۲۳۵. مترجم به منظور آسانتر کردن عبارت، جملهٔ معترضهٔ فوق را میان دو هلال قرار داده است – م.

است و هزینه‌هایی که در روند گردش روزانهٔ سرمایه وارد هستند، در صورتی که از نوسانات قیمت‌ها و اختلال کسب و کار و غیره به مثابهٔ گسیختگی‌های غیرعادی صرفنظر شود، به طور منظم توزیع می‌شوند و همچنین در حالی که بازریز سرمایهٔ گردان یا تجدید آن نیز در جریان سال، چنان شرایط بازار ثابت بماند، به دوره‌های منظمی تقسیم می‌گردد، به عکس در سرمایه گذاری‌هایی که در عرصهٔ آن زمان کار فقط جزیی از زمان تولید را تشکیل می‌دهد طی دوره‌های مختلف سال بزرگترین ناهماهنگی‌ها در مورد هزینه‌های مربوط به سرمایهٔ گردان روی می‌دهد، در صورتی که بازریز [۲۳۶] فقط در ارتباط با زمانی که شرایط طبیعی تعیین می‌کنند یکجا انجام می‌گیرد. بنابراین در این موارد با وجود یکسان بودن اهمیت کسب و کار یعنی با وجود برابری مقدار سرمایهٔ گردانی که پیش‌ریز می‌شود، باید سرمایهٔ مزبور یک‌باره با حجم بزرگتر و برای مدت طولانی‌تری نسبت به بنگاه‌هایی که دارای کار ـ دوره‌های مداوم هستند، پیش‌ریز شود. در این موارد عمر سرمایهٔ استوار نیز نسبت به زمانی که واقعاً به طور بارآور مورد استفاده قرار می‌گیرد تفاوت آشکارتری پیدا می‌کند. بدیهی است که با تفاوت میان زمان کار و زمان تولید، زمان بهره‌مندی از سرمایهٔ استواری که به کار گرفته شده است نیز برای مدت طولانی‌تر یا کوتاه‌تری پیوسته گسیخته می‌شود، چنانکه مثلاً در کشاورزی چنین گسست‌هایی در مورد دام کار، ابزارها و ماشین آلات بروز می‌کند. تا آنجاکه این سرمایهٔ استوار عبارت از دام کار است، پیوسته می‌شود همان یا تقریباً همان هزینه‌های علوفه و غیره‌ای که در زمان فعالیت آنها صرف می‌شد انجام گیرد. عدم استفاده از وسایل کار غیر زنده ارزش کاهی معینی را ایجاب می‌کند. بنابراین در موارد مزبور به طور کلی محصول گرانتر تمام می‌شود، زیرا ارزش دهی به محصول نه بر حسب زمانی که سرمایهٔ استوار کار می‌کند بلکه بر پایهٔ زمانی که سرمایهٔ مزبور ارزش از دست می‌دهد محاسبه می‌شود. در این قبیل رشته‌های تولید بیکار ماندن سرمایهٔ استوار، چه همراه با هزینه‌های جاری باشد یا نباشد، خود یکی از شرایط عادی بهره‌مندی از آنهاست، همان طور که مثلاً در جریان ریسندگی هدر رفتن مقدار پنبه عادی است. همچنین در همهٔ روندهای کار که در شرایط

---

۲۳۶. توجّه خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که مقصود از "بازریز" که ما آن را در برابر لغت آلمانی Ruckfluss و فرانسوی Retour اختیار کرده‌ایم، واگرد سرمایه نیست بلکه غرض از آن تجدید منظم یا غیرمنظم سرمایهٔ گردان (مواد خام، دستمزد، مواد کمکی و غیره) طی روند مداوم تولید است. به همین دلیل است که مترجم برای جلوگیری از ابهام، کلمه بازریز را به برگشت و امثال آن ترجیح داده است ــ م.

فنی عادی انجام می‌گیرند، صرف شدن غیر بارآور و اجتناب‌ناپذیر نیروی کار مانند مصرف بارآور آن به حساب می‌آیند. هر بهسازی که موجب کاهش مصرف غیرمولد وسایل کار، مواد خام و نیروی کار گردد، ارزش محصول را نیز پایین می‌آورد.

در کشاورزی هر دوی این حالات، یعنی درازی مدت کار ـ دوره و تفاوت بزرگ میان زمان کار و زمان تولید، با یکدیگر تلفیق می‌شوند. هوجس کین[۲۳۷] در این مورد به درستی متذکر می‌شود:

«تفاوت میان زمانی که (با اینکه وی اینجا فرقی میان زمان کار و زمان تولید نمی‌گذارد) لازم است تا محصول کشاورزی آماده شود و نیز در دیگر رشته‌های کار علت عمدهٔ وابستگی بزرگ کشاورزان است. اینان نمی‌توانند کالای خود را در زمانی کوتاهتر از یک‌سال به بازار آورند. طی تمام این فاصلهٔ زمانی کشاورزان مجبورند از کفشدوز، خیاط، آهنگر، عرابه ساز و تولیدکنندگان گوناگون دیگر که محصولاتشان مورد نیاز است و در چند روز یا چند هفته آماده می‌شوند، نسیه بگیرند. در نتیجهٔ این اوضاع و احوال طبیعی و در اثر ترقی سریع تحول در رشته‌های دیگر کار است که زمینداران، آنهایی که زمین‌های سرتاسر پادشاهی را به انحصار خود درآورده‌اند و با اینکه انحصار قانون‌گذاری را نیز به خود تخصیص داده‌اند امکان آن را ندارند که خود، خدمتگزاران خویش و زمینداران را از سرنوشت وابسته‌ترین افراد کشور برهانند.»[۲۳۸]

کلیهٔ شیوه‌هایی که به وسیلهٔ آن در کشاورزی می‌کوشند از یکسو هزینه‌های مربوط به دستمزد و وسایل کار را به طور یکسان به تمام سال تقسیم نمایند و از سوی دیگر زمان واگرد را کوتاه‌تر کنند، بدینسان که محصولات متنوع‌تری تولید نموده و به دست آوردن چندین محصول را در جریان سال امکان‌پذیر سازند، مستلزم آن است که سرمایهٔ گردان اولیه در تولید یعنی دستمزد، کود، بذر و غیره بزرگتر گردد. چنین است هنگامی که کشت سه سالهٔ آیش‌دار را با کشت متناوب بی‌آیش عوض می‌کنند. همچنین است در مورد آنچه در فلاندر[۲۳۹] زراعت زیرجلی[۲۴۰] خوانده می‌شود.

---

۲۳۷. Hodgskin, Thomas - دربارهٔ این اقتصاددان انگلیسی هوادار مواضع پرولتری به زیرنویس صفحهٔ ۳۳۲ جلد اول ترجمهٔ فارسی "سرمایه" مراجعه کنید ـ م.

238. Thomas Hodgskin, "Popular politcal Economy", London 1827, p. 147 Note.

۲۳۹. Flandres - منطقه‌ای از اروپا که در امتداد دریای شمال میان بلژیک و فرانسه قرار گرفته است ـ م.

۲۴۰. در متن عیناً به زبان فرانسه: Les cultures derobees آمده است ـ م.

«در زراعت زیرجلی رستنی‌هایی که دارای ریشه‌های سودمند هستند مورد استفاده قرار می‌گیرند. در همان مزرعه ابتدا گندم، کتان و منداب[۲۴۱] که مورد نیاز انسان است کاشته می‌شود و پس از برداشت محصول گیاه‌های ریشه‌دار که به درد نگاه‌داری دام می‌خورند کشت می‌گردند. این شیوه که امکان می‌دهد دام‌های شاخدار پیوسته در طویله بمانند موجب انباشته شدن مقادیر قابل توجهی از کود می‌شود و بدینسان به صورت محوری برای زراعت تناوبی در می‌آید. بیش از یک سوم زمین زیرکشت در مناطق شن‌زار به زراعت زیرجلی تخصیص داده شده است. این شیوه درست به منزلهٔ آن است که گویی سطح زمین‌های زیرکشت به میزان یک سوم گسترش یافته باشد.»

همچنین در مناطق مزبور در کنار گیاه‌های ریشه‌دار شبدر و دیگر گیاه‌های علوفه‌ای کاشته می‌شود.

«به خوبی می‌توان درک کرد وقتی زراعت به اینجا کشیده شود که به صورت باغداری درآید، سرمایه‌گذاری نسبتاً قابل ملاحظه‌ای را ایجاب می‌کند. در انگلستان این سرمایه‌گذاری را به ۲۵۰ فرانک در هکتار تخمین می‌زنند. در فلاندر محققاً دهقانان ما سرمایه‌گذاری ۵۰۰ فرانک در هکتار را نازل تلقی می‌کنند».[۲۴۲]

سرانجام جنگل‌کاری را مورد نظر قرار دهیم.

«تولید چوب با اغلب تولیدهای دیگر دارای این تفاوت سرشتی است که نیروی طبیعت در آن به طور مستقل تأثیر می‌کند و با جوان شدن طبیعی خود نیاز به نیروی انسان و سرمایه ندارد. علاوه بر این حتی آنجا که جنگل‌ها به طور مصنوعی جوان می‌شوند استفاده ازنیروی انسان و سرمایه در جنب تأثیر نیروهای طبیعی بسیار ناچیز است. از این گذشته جنگل می‌تواند در زمین‌ها و عرصه‌هایی نیز گسترش یابد که یا دیگر غله در آنجا نمی‌روید و یا تولیدش دیگر صرف ندارد. ولی جنگل‌کاری نیز مستلزم بهره‌برداری منظمی است و به مساحت بزرگتری نسبت به غله‌کاری نیاز دارد، زیرا با قطعات کوچک امکان اینکه طبق اصول درست جنگل‌داری مبادرت به قطع درختان کرد، وجود ندارد. غالباً بهره‌برداری‌های فرعی از دست می‌روند، جنگل بانی دشوارتر انجام می‌شود و غیره. ولی روند تولید وابسته به مدت‌هایی چنان طولانی است که از

---

241. Colza

242. "Essai sur l'Economie Rurale de la Belgique", par Emile de Laveleye, Bruxelles 1863, p.59-60-63.

نقشه‌های یک بهره‌داری خصوصی وگاه حتی از زمان عمر یک انسان نیز تجاوز می‌کند. سرمایه‌ای که برای تصرف زمین جنگلی گذارده شده است، (این سرمایه در تولید جمعی از بین می‌رود و فقط این مسئله مطرح می‌گردد که همبود چقدر زمین را می‌تواند از زراعت و چراگاه منتزع ساخته صرف جنگل کاری نماید).

«فقط پس از سال‌های دراز نتیجهٔ نیکو به بار می‌آورد، تنها قسماً واگرد می‌کند ولی در مورد برخی از انواع چوب، واگرد کامل مهلت یکصد و پنجاه ساله‌ای لازم دارد. از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره‌ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرپا نگاه داشت. بنابراین کسی که درآمد دیگری ندارد و مالک مساحت‌های جنگلی بزرگ نیست نمی‌تواند جنگل کاری منظمی را تصدی نماید.»[۲۴۳]

طول زمان تولید (که فقط زمان کار نسبتاً محدودی را دربر دارد) و در نتیجه درازی دوره‌های واگرد آن، جنگل کاری را برای بهره برداری خصوصی و لذا برای کسب و کار سرمایه‌داری، که حتی در صورتی هم که به جای تک سرمایه‌دار، شراکتی بنشیند ذاتاً بنگاه خصوصی است، نامساعد می‌سازد. به طور کلی تکامل فرهنگ و صنعت چنان از دیرباز خود را در راه ویران‌سازی جنگل‌ها کوشا نشان داده که آنچه در مقابل برای حفظ و تولید آن انجام داده است در برابر آن ویرانی‌ها مقدار کاملاً ناچیزی به شمار می‌رود. به ویژه قسمت زیر از نقل قول کی‌یرش هوف[۲۴۴] قابل توجّه است:

«از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره‌ای از چوب زنده را که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرپا نگاه داشت.»

بنابراین یک واگرد به تنهایی ۱۰ تا ۴۰ سال و بیشتر طول می‌کشد.

همچنین است در مورد دامپروری. قسمتی از رمه (ذخیرهٔ دامی) در روند تولید باقی می‌ماند در حالی که بخش دیگری از آن مانند محصول سالانه به فروش می‌رود. در این مورد فقط قسمتی از سرمایه، عیناً همانند سرمایهٔ استوار، ماشین آلات و دام کار و غیره واگرد سالانه دارد. با اینکه سرمایهٔ مزبور برای مدت زیادی سرمایهٔ تثبیت شده در روند تولید است و بدینسان موجب تطویل واگرد تمام سرمایه می‌گردد، اما خود سرمایهٔ استوار در معنای مقوله‌ای آن نیست.

---

243. Kirchhof, p. 58.

۲۴۴. Kirchhof, Friedrich - اقتصاددانان آلمانی مؤلف آثار بسیاری در مورد اقتصاد کشاورزی - م.

آنچه در اینجا ذخیره نامیده می‌شود ـ مقدار مشخصی از چوب زنده یا دام ـ به طور نسبی در روند تولید قرار دارد (هم به مثابه وسیلهٔ کار و هم مصالح کار). بنابر شرایط طبیعی بازتولید آن، در یک بهره‌داری منظم ضروری است که همواره بخش مهمی در این شکل باقی بماند.

نوع دیگری از ذخیره تأثیر مشابهی در واگرد دارد. نوع مزبور فقط سرمایهٔ بارآور بالقوه‌ای را تشکیل می‌دهد ولی در نتیجهٔ سرشت بهره‌داری باید به مقادیر کم و بیش زیادی انبار شود و لذا با اینکه خود به تدریج در روند فعال تولید وارد می‌شود، باید برای مدت درازی در تولید پیش‌ریز گردد. از این جمله است مثلاً کود پیش از آنکه در مزرعه به کار رود، گندم، کاه و غیره و آن نوع ذخایر خوراکی که در تولید دام وارد می‌گردد.

«بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایهٔ بنگاهی در ذخایر بهره برداری خوابیده است، ولی به محض اینکه موازین مراقبتی لازم برای حفظ آنها درست مراعات نگردد ممکن است این ذخایر کمابیش ارزش خود را از دست بدهند. حتی ممکن است در اثر نقص مراقبت قسمتی از ذخیرهٔ جنسی برای بهره‌داری به طور کامل از بین برود. بنابراین در رابطه با این امر به ویژه باید باکمال دقت مراقب انبارها، مخازن علوفه و سرداب بود و نیز انبارهای ذخیره را پیوسته با دقت بست، علاوه بر آنکه باید آنها را آن طور که شاید تمیز نگاه داشت و تهویه نمود و غیره. غله و میوه‌هایی نیز که برای نگاه‌داری انبار شده‌اند باید گاه‌گاه خوب در معرض جریان هوا قرار بگیرند، سیب‌زمینی و چغندر را باید هم در برابر سرما و هم در مقابل رطوبت و گندیدگی محافظت نمود.»[۲۴۵]

«در مورد محاسبهٔ نیازمندی‌های خود، به ویژه برای نگاه‌داری دام، که ضمن آن باید تقسیم بندی برحسب میزان تولید و هدف مورد نظر انجام گیرد، نه تنها نباید فقط رفع احتیاجات در نظر گرفته شود، بلکه علاوه بر آن باید توجّه داشت که برای موارد پیش‌بینی نشده نیز ذخیرهٔ متناسبی باقی بماند. به محض اینکه از محاسبه چنین برآید که نیازمندی‌ها نمی‌توانند به وسیلهٔ فرآورده‌های خود کاملاً مرتفع گردند باید ابتدا اندیشید آیا این امکان وجود دارد که از راه فرآورده‌های دیگر (محصولات جانشین) این کسری را جبران کرد یا لااقل فرآورده‌های کسری را به ارزانی تهیه نمود. هرگاه مثلا

245. Kirchhof, p. 22.

کمبود یونجه مشخص شده باشد می‌توان این کسری را از راه آمیزه‌ای از گیاه‌های ریشه‌دار و کاه جبران نمود. به طور کلی باید همواره ارزش واقعی و قیمت بازار محصولات مختلف را زیر نظر داشت و تخصیصات مصرفی را بر پایهٔ آن قرار داد. مثلاً اگر جوی دو سر گران باشد در حالی که نخود و جو نسبت به آن قیمت پایین‌تری داشته باشند صرفه در این خواهد بود که از خوراک اسب‌ها قسمتی از جو دوسر را کم کرد و به جای آن نخود و جو به آنها داد و بدین وسیله جوی دو سر صرفه جویی شده را فروخت.»[۲۴۶]

پیش از این در مورد بررسی مسئلهٔ ذخیره‌سازی متذکر شده‌ایم که مقدار کمابیش بزرگی از سرمایهٔ بارآور بالقوه ضروری است، یعنی لازم است مقدار معینی از وسایل تولیدی که برای تولید تخصیص داده شده است کمابیش به صورت ذخیره وجود داشته باشد تا کم‌کم در روند تولید وارد گردد. همراه آن گفته شده است که در هر تصدی مشخصی از کسب و کار یا در یک بنگاه سرمایه‌داری با ابعاد معین، بزرگی مقدار این ذخیرهٔ تولیدی، به دشواری کم و زیادی که در مورد تجدید آن وجود دارد، به نزدیکی نسبی با بازارهایی که از آن مواد می‌توان به دست آورد، به گسترش وسایل حمل و نقل و ارتباطات و غیره بستگی دارد. همهٔ این اوضاع و احوال در مورد حداقل سرمایه‌ای که باید به صورت ذخیره بارآور وجود داشته باشد تأثیر می‌کنند و لذا در مدتی که باید سرمایه پیش‌ریز گردد و نیز در حجم سرمایه‌ای که باید یکجا پیش‌ریخته شود نیز مؤثرند. حجم مزبور، که بنابراین در واگرد نیز تأثیر می‌کند، خود وابسته به زمان درازتر یا کوتاهتری است که طی آن سرمایهٔ گردان به صورت ذخیرهٔ مولد، به مثابه سرمایهٔ بارآور بالقوه، حبس شده است. از سوی دیگر تا آنجا که این توقف وابسته به امکان کم یا زیاد جانشین‌سازی سریع، شرایط بازار و غیره است، به نوبهٔ خود از زمان واگرد، از اوضاع و احوالی که متعلق به محیط دوران هستند سرچشمه می‌گیرد.

«علاوه بر این همهٔ افزارهای جزء جمع یا وسایل کمکی از قبیل دست افزارها، غربال‌ها، سبدها، طناب‌ها، روغن چرخ، میخ‌ها و غیره، هر قدر امکان تدارک سریع نظایرشان در نزدیکی کمتر باشد باید بیشتر به صورت ذخیره موجود باشند تا بتوانند وظیفهٔ جانشینی را انجام دهند. سرانجام لازم است که سالانه در زمستان تمام افزارها

---

۲۴۶. همانجا، صفحهٔ ۳۰۰.

مورد بازدید قرار گیرند و آنچه برای تکمیل یا ترمیم آنها ضروری است فوراً انجام گردد. ولی این امر که آیا باید اصولاً برای نیازهای افزاری ذخیرهٔ بزرگتر یا کوچکتری نگاه داشت به طور عمده وابسته به شرایطی محلی است. در آنجایی که پیشه‌وران و دکان‌های فروش در نزدیکی نیستند، ناچار باید نسبت به جاهایی که این قبیل اشیاء در خود محل یا خیلی نزدیک به آن یافت می‌شوند، ذخیرهٔ بزرگتری اندوخت. ولی اگر در صورت یکسان بودن شرایط، ذخایر مورد نیاز به مقدار زیاد یکجا خریداری شوند، همین قدر که فرصت مناسبی انتخاب شده باشد، قاعدتاً از لحاظ امتیازی که در خرید ارزان وجود دارد سودآور است. اما البته از این راه مبلغ بزرگی از سرمایهٔ گردان بنگاه یک مرتبه برداشت می‌شود، چیزی که بنگاه بهره‌دار نمی‌تواند همیشه از آن به آسانی صرفنظر کند.»[۲۴۷]

چنانکه دیدیم تفاوت میان زمان تولید و زمان کار موارد مختلفی را دربر می‌گیرد. سرمایهٔ گردان می‌تواند در درون زمان تولید قرار گیرد پیش از آنکه در روند کار خاص خود وارد شده باشد (قالب کفش سازی). یا پس از آنکه روند کار ویژهٔ خود را از سر گذراند هنوز در درون زمان تولید قرار داشته باشد (شراب، گندم بذر). یا آنکه زمان کار، گاه به گاه در درون زمان تولید رخنه کند (کشت و کار و جنگل کاری). بخش بزرگی از محصولات شایستهٔ دوران در درون روند فعال تولید باقی می‌مانند در حالی که قسمت بسیار کوچکی از آن در دوران سالانه وارد می‌گردند (تولید چوب و دامپروری). درازی یا کوتاهی مدتی که طی آن باید سرمایهٔ گردان به صورت سرمایهٔ بارآور بالقوه پیش‌ریز گردد و لذا بزرگی و کوچکی حجم سرمایه‌ای که باید از این بابت یکجا نهاده شود، از یک جهت معلول نوع روند تولید است (کشاورزی) و از جهت دیگر با نزدیکی بازارها و غیره و خلاصه به اوضاع و احوالی بستگی دارد که مربوط به محیط دوران هستند.

بعداً خواهیم دید (کتاب سوم) که مک کولوخ[۲۴۸]، جیمس میل[۲۴۹] و غیره در کوشش خود برای یکی گرفتن زمان تولید و زمان کار به چه نظرات باطلی رسیده‌اند، کوششی که به نوبهٔ خود از غلط به کار بردن تئوری ارزش برخاسته است.

دوری از واگرد که ما قبلاً بررسی نمودیم از روی طول عمر سرمایهٔ استواری که در روند تولید پیش‌ریز شده است به دست می‌آید. نظر به اینکه سرمایهٔ مزبور سلسلهٔ

---

247. Kirchhof, p. 301

248. Mac Culloch

249. James Mill

کمابیش بزرگی از سال‌ها را دربر می‌گیرد، ناگزیر یک رشته از واگردهای سالانه یا حتی واگردهای مکرری را نیز که سرمایهٔ استوار ضمن سال انجام می‌دهد شامل می‌گردد.

در کشاورزی این چنین واگرد ـ دور از سیستم کشت متناوب ناشی می‌شود.

«در هر حال مدت اجاره نمی‌تواند کوتاهتر از زمان دورانی باشد که سیستم متداول کشت متناوب اقتضا دارد. از آنجاست که در سیستم سه حاصل‌برداری همواره اجاره‌ها،برحسب ٦ یا ۹ سال بسته می‌شود. ولی در سیستم سه حاصل برداری با آیش کامل، طی شش سال، مزرعه فقط چهار بار کشت می‌شود و در سال‌های کشت، گندم زمستانی و گندم بهاره متناوباً کاشته می‌شود و چنانچه وضع زمین مستلزم آن باشد یا اجازه دهد این تناوب با کشت گندم، جو، جو دوسر و یونجه انجام می‌گردد. بازده هریک از انواع غله در یک زمین بیشتر یا کمتر از زمین دیگر است و هر کدام از این انواع ارزش دیگری دارد و نیز به قیمت دیگری فروخته می‌شود. بنابراین نفعی که از کشت حاصل می‌شود هر سال متفاوت است و آنچه از نیمهٔ اول دوران به دست می‌آید (یعنی در نخستین دورهٔ سه ساله) غیر از نیمهٔ دوم است. حتی متوسط درآمد، طی زمان دوران در هر یک از دو دوره به یک میزان نیست، زیرا حاصلخیزی تنها از خوبی زمین ناشی نمی‌شود، بلکه وابسته به وضع هوا و برخی شرایط متغیر دیگر است که در قیمت زمین تأثیر می‌گذارند. بنابراین باید درآمد مزرعه را بر پایهٔ سال‌های متوسط تمام مدت شش سالهٔ دوران و برحسب قیمت‌های متوسط سال‌های مزبور حساب نمود و بدینسان می‌توان درآمد سالانهٔ متوسط را برای هریک از زمان‌های دوران به دست آورد. ولی چنانچه درآمد را برحسب نیمهٔ زمان دوران، یعنی از روی سه سال، برآورد کنند آن‌گاه چنین نتیجه‌ای به‌دست نخواهد آمد، زیرا در آن صورت در مبلغ کل درآمد نابرابری پیدا می‌شود. از اینجا است که در سیستم سه حاصل‌برداری مدت اجاره باید لااقل شش‌ساله باشد. ولی هم برای زمیندار و هم برای موجر همواره مطلوب و سودمندتر است که مدت اجاره، مضروبی از مدت اجاره باشد (کذا) به گونه‌ای که در مورد سیستم سه حاصل‌برداری مدت اجاره به جای شش‌سال، دوازده‌سال، هجده‌سال یا بیشتر تعیین گردد و در هفت حاصل برداری به جای هفت سال اجارهٔ ۱۴ ساله و ۲۸ ساله بسته شود».[۲۵۰]

(در این قسمت از دستنویس یادداشت شده است: «سیستم انگلیسی کشت متناوب»).

250. Kirchhof, p. 117, 118.

فصل چهاردهم: زمان دوران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره‌های گردش سرمایه‌های مختلفی می‌شوند که در رشته‌های گوناگون کسب و کار نهاده شده‌اند و در نتیجه ایجاد اختلاف در زمان‌هایی که طی آن باید سرمایه پیش‌ریخته شود، از درون روند خود تولید برمی‌خیزند. چنین است تفاوت میان سرمایهٔ استوار و گردان، اختلاف در کار - دوره‌ها و غیره. با وجود این زمان واگرد سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یا دوران آن است. بنابراین خود به خود مفهوم است که طول زمان دوران موجب تفاوت در زمان واگرد می‌گردد و لذا طول دوره‌های واگرد را نیز متفاوت می‌سازد. مقایسهٔ دو سرمایه‌گذاری مختلف که در آنها همهٔ اوضاع و احوال مؤثر در واگرد یکسان فرض شده و فقط زمان دوران مختلف باشد به بهترین وجه این نکته را روشن می‌سازد. همچنین است اگر سرمایهٔ مفروضی را با ترکیب مشخصی از سرمایهٔ استوار و گردان و کار - دورهٔ معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمان‌های دوران را متغیر سازیم.

یکی از بخش‌های زمان دوران - بخشی که به طور نسبی تعیین کننده‌تر است - عبارت از زمان فروش، یعنی مدتی است که سرمایه به صورت کالا - سرمایه قرار دارد. برحسب مقدار نسبی این مدت، زمان دوران و لذا واگرد - دوره‌ها به طور کلی، بلند و کوتاه می‌شوند. ممکن است که در نتیجهٔ هزینه‌های نگهداری و غیره سرمایه‌گذاری اضافی نیز ضرورت یابد. از پیش روشن است که برای هر یک از تک‌سرمایه‌دارانی که به رشتهٔ واحدی از کسب و کار می‌پردازند، زمان لازم برای فروش کالاهای آماده‌شان می‌تواند بسیار متفاوت باشد. بنابراین نه تنها در مورد توده‌های سرمایه که در رشته‌های مختلف تولید به کار افتاده‌اند، بلکه همچنین در مورد سرمایه‌های منفرد که در واقع اجزاء کل سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهند که در همان محیط تولید گذارده شده‌اند، این حکم صدق می‌کند. با فرض یکسان بودن همهٔ شرایط، برای یک سرمایهٔ انفرادی نیز دوره فروش با نوسانات عمومی شرایط بازار یا در اثر نوسان‌هایی که به ویژه در شعبهٔ

معینی از کسب و کار می‌کند، تغییر می‌نماید. در این باره اکنون بیشتر سخن نمی‌گوییم. ما تنها واقعیت سادهٔ زیرین را تشخیص می‌دهیم: همهٔ اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره‌های واگرد سرمایه‌های نهاده در رشته‌های مختلف کسب و کار می‌شوند، درصورتی که به صورت انفرادی تأثیر نمایند (یعنی مثلاً اگر سرمایه‌داری امکان به دست آورد که سریعتر از رقیب خود فروش کند، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه‌های بیشتری به‌کار زند که موجب کوتاه ساختن کار ـ دوره‌ها گردد و غیره)، در واگرد تک سرمایه‌های مختلفی که در همان رشتهٔ کسب و کار لانه کرده‌اند نیز تفاوت ایجاد می‌کنند.

علتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش و لذا به طور کلی در اختلاف زمان واگرد تأثیر می‌کند عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است. سرمایه طی تمام مدت راه پیمایی‌اش به سوی بازار، به صورت کالا ـ سرمایه راکد است. چنانچه تولید برحسب سفارش انجام شده باشد این رکود تا زمان تحویل ادامه دارد و اگر سفارش در کار نباشد آن‌گاه بر مدت انتقال به بازار مدتی نیز که کالا در بازار منتظر فروش رفتن است افزوده می‌شود. بهبود وسایل ارتباطات و ترابری دورهٔ انتقال کالاها را به طور مطلق کوتاه می‌کند ولی تفاوت نسبی زمان دوران را که ناشی از نقل و انتقال است، نه میان کالا ـ سرمایه‌های گوناگون و نه میان اجزاء مختلف کالا ـ سرمایهٔ واحدی که به سوی بازارهای مختلف سفر می‌کنند، از بین نمی‌برد. مثلاً تکمیل کشتی‌های بادبانی و کشتی‌های بخار که موجب کوتاه‌گشتن مسافرت می‌شوند، نقل و انتقالات را هم برای بنادر بزرگ و هم برای بنادر دور کوتاه می‌سازند. تفاوت نسبی اگرچه اغلب کمتر می‌شود باز باقی می‌ماند. ولی ممکن است در اثر پیشرفت وسایل ترابری و ارتباطی تفاوت‌های نسبی به نحوی تغییر یابند که با فاصله‌های طبیعی تطبیق نداشته باشند. مثلاً ـ خط آهنی که یک محل تولید را در درون کشور با یک مرکز عمدهٔ سکونت متصل می‌سازد ممکن است مسافت نقطهٔ داخلی نزدیکتری را که خط آهن به آنجا نمی‌رسد، در مقایسه با فاصلهٔ طبیعی نقطهٔ دورتر، به طور مطلق یا نسبی درازتر کند. همچنین در نتیجهٔ اوضاع و احوال نظیر ممکن است تغییراتی در جهت دورهٔ نسبی میان محل‌های تولید و بازارهای فروش به وقوع پیوندد. از این رو می‌توان درک نمود چگونه دگرگونی‌هایی که در وسایل ترابری و ارتباطی رخ داده است موجب سقوط مراکز قدیمی و رونق مراکز جدید تولید گردیده است. (ارزانتری نسبی حمل و نقل برای مسافت‌های

طولانی‌تر در مقایسه با فواصل کوتاهتر نیز بر آن افزوده می‌شود). در عین حال با تکامل وسایل حمل و نقل نه تنها بر سرعت حرکت در مکان افزوده می‌شود و در پی آن فاصله مکانی از لحاظ زمانی کوتاه می‌گردد، نه تنها حجم وسایل حمل و نقل به نحوی افزایش می‌یابد که مثلاً کشتی‌های متعددی همزمان به سوی همان بنادر حرکت می‌کنند، قطارهای بسیاری در زمان واحد از خطوط آهن مختلف میان دو نقطهٔ مشخص رفت و آمد دارند، بلکه در روزهای هر هفته پیاپی کشتی‌های باری مثلاً از لیورپول عازم نیویورک می‌شوند یا در ساعات مختلف روز قطارهای بارکش از منچستر به سوی لندن حرکت می‌کنند. در واقع این امر یعنی وجود سطح معلومی از فعالیت وسایل حمل و نقل، به هیچ‌وجه در سرعت مطلق - و لذا در این جزء از زمان دوران - تغییری پدید نمی‌آورند. ولی مقادیر پی در پی کالاها می‌توانند در فاصلهٔ زمانی بسیار کوتاه متعاقب یکدیگر راه سفر در پیش گیرند و بدینسان پیاپی وارد بازار گردند، بدون آنکه به صورت کالا - سرمایهٔ بالقوه، در انتظار ارسال واقعی، به مقدار زیادی انباشته شوند. بنابراین برگشت پول نیز به دوره‌های پی در پی تقسیم می‌گردد، به نحوی که مستمراً بخشی به پول - سرمایه تبدیل می‌شود در حالی که بخش دیگر به صورت کالا - سرمایه در گردش است. در اثر اینکه برگشت پول به دوره‌های متعدد پی در پی تقسیم می‌شود، مجموع زمان دوران کوتاهتر می‌گردد و لذا موجب کوتاه شدن زمان واگرد نیز می‌شود. از سویی گسترش میزان کمابیش زیاد رفت و آمد وسایل حمل و نقل، مثلاً تعداد قطارهای راه‌آهن، با درجهٔ بالا رفتن تولید در یک محل تولید و مبدل گشتن آن به مرکز تولیدی بزرگتر بستگی دارد و حمل و نقل را در جهت بازار سابق و لذا به سوی مراکز بزرگ تولید و جمعیت، در جهت بنادر صادراتی و غیره، تشدید می‌کند. ولی از سوی دیگر به عکس، این سهولت ویژهٔ حمل و نقل و واگرد سریع‌تر سرمایه که از آن ناشی می‌شود (تا حدی که واگرد متأثر از زمان دوران است)، موجب تسریع گردهم‌آیی، هم در مرکز تولید و هم در محل بازار آن، می‌شود. چنین گردهم‌آیی شتاب یافتهٔ توده‌های انسانی و سرمایه در نقاط مشخص، با تمرکز یافتن توده‌های سرمایه در دست عده‌ای معدود همراه است. در عین حال در پی تغییراتی که عارض وسایل حمل و نقل می‌گردد از نو تغییرات و جابجا شدن‌هایی در وضع نسبی نقاط تولید و بازار، بروز می‌کند. یک محل تولید که در اثر قرار داشتن‌اش در شاهراه یا کانال دارای موقعیت ممتاز بود، اکنون فقط در مسیر یک خط آهن فرعی واقع شده است که تنها در فواصل زمانی نسبتاً بزرگ رفت و آمد

می‌کند، در حالی که نقطهٔ دیگری که در گذشته از شاهراه‌ها کاملاً دور افتاده بود اکنون در نقطهٔ تقاطع چندین خط آهن قرار گرفته است. محل دومی برمی‌آید و اولی به انحطاط می‌گراید. پس تغییرات وسایل حمل و نقل موجد تفاوت‌های محلی در زمان دوران کالاها، در امکانات خرید و فروش و غیره می‌شوند یا موجب آن می‌گردند که تفاوت‌های محلی به نحو دیگری تقسیم شوند. اهمیت این مسئله را در واگرد سرمایه می‌توان از روی مشاجراتی که میان نمایندگان بازرگانی و صنعتی نقاط مختلف با مدیریت راه‌آهن در گرفته است دریافت[۲۵۱].[۲۵۲]

بنابراین همهٔ رشته‌های تولید که بنابر ماهیت محصولشان به طور عمده برای فروش در بازار محل تخصیص یافته‌اند، مانند آبجوسازی، در مراکز عمدهٔ جمعیت با بزرگترین ابعاد گسترش پیدا می‌کنند. در این موارد، واگرد سریعتر سرمایه تا حدگرانی برخی از شرایط تولید، محل ساختمان و غیره را جبران می‌کند.

اگر از سویی با پیشرفت تولید سرمایه‌داری و گسترش وسایل ترابری و ارتباطی، زمان دوران عدهٔ معینی از کالاها کوتاه می‌شود، از سوی دیگر همین پیشرفت و امکانات معینی که گسترش وسایل ترابری و ارتباطی ایجاد می‌کند، در مقابل این ضرورت را پیش می‌آورد که در جهت بازارهای بسیار دور دست یا به دیگر سخن برای بازار جهانی کار انجام گردد. حجم کالاهایی که در راه هستند و آنها که به سوی نقاط دوردست راهی شده‌اند به مقیاس عظیمی افزایش می‌یابد و لذا بخشی از سرمایهٔ اجتماعی نیز که مستمراً طی مدت طولانی‌تری در مرحلهٔ کالا ـ سرمایه، در درون زمان دوران قرار دارد، به طور کلی و نسبی رشد می‌کند. این امر در عین حال موجب رشد آن بخش ازثروت اجتماعی نیز می‌شود که به جای به کار رفتن مستقیم به مثابه وسایل تولید، در وسایل ترابری و ارتباطی و در سرمایهٔ استوار و گردانی که برای بهره برداری از آنها لازم است جایگزین می‌گردد.

همین طول نسبی سفری که کالا از محل تولید تا محل فروش انجام می‌دهد نه تنها تفاوتی در قسمت اول زمان دوران، یعنی در زمان فروش، ایجاد می‌کند بلکه موجد تفاوت در قسمت دوم زمان دوران، یعنی در تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایهٔ بارآور، یا به دیگر سخن در زمان خرید، نیز هست. مثلاً کالا به سوی هندوستان فرستاده می‌شود.

---

۲۵۱. صفحهٔ ۱۲۶ جزوهٔ اول از جلد دوم "سرمایه"، ترجمهٔ فارسی – م.

۲۵۲. از جمله رجوع شود به نوشتهٔ نقل شدهٔ سابق تحت عنوان: کتاب آبی کمیتهٔ راه‌آهن.

محموله فرضاً چهار ماه طول می‌کشد تا به مقصد برسد. فرض می‌کنیم که زمان فروش برابر با صفر است، یعنی کالا بنا به سفارش فرستاده شده است و قیمت آن به هنگام تحویل، به نمایندهٔ تولیدکننده پرداخت می‌شود. فرضاً برگرداندن پول هم چهار ماه طول می‌کشد (شکلی که برای برگرداندن پول اختیار می‌شود اهمیت ندارد). بدینسان مجموعاً هشت ماه طول می‌کشد تا همان سرمایه از نو به مثابه سرمایهٔ بارآور وارد عمل گردد، یعنی همان عمل تولیدی بتواند از سر گرفته شود. تفاوت‌هایی که بدینسان در واگرد به وجود می‌آید یکی از پایه‌های مادی مهلت‌های مختلف اعتبارات را تشکیل می‌دهد، چنانکه مثلاً تجارت دریایی ونیز و ژن خود یکی از منابع سیستم اعتباری به معنای خاص را به وجود می‌آورد.

«بحران سال ۱۸۴۷ به بانکداران و بازرگانان وقت امکان داد که مهلت‌های هندی و چینی را (برای مدت برات میان آن کشورها و اروپا)، از ده ماه پس از تاریخ برات به شش ماه پس از رؤیت کاهش دهد و گذشت بیست سال اخیر با شتابی که در رفت و آمد و استقرار تلگراف به وجود آورده است کاهش دیگری را از شش ماه پس از رؤیت به چهار ماه پس از تاریخ ایجاب می‌کند که خود نخستین قدم برای رسیدن به چهار ماه پس از رؤیت است.

مسافرت یک کشتی بادبانی از کلکته به لندن از راه کاپ به طور متوسط کمتر از ۹۰ روز طول می‌کشد. یک مهلت چهار ماهه از رؤیت یا زمان گردشی در حدود ۱۵۰ روز برابر خواهد بود. مهلت کنونی شش ماهه پس از رؤیت با زمان گردشی در حدود ۲۱۰ روزبرابر است.»[۲۵۳]

در مقابل:

«مهلت‌های برزیلی هنوز هم همواره بر پایهٔ دو ماه و سه ماه پس از رؤیت قرار دارند. برات‌های آنور[۲۵۴] (روی لندن) برحسب سه ماه پس از تاریخ کشیده می‌شوند و حتی منچستر و برادفورد[۲۵۵] برات‌های روی لندن را با مهلت سه ماهه یا بیشتر می‌کشند. بدینسان در نتیجهٔ یک موافقت تلویحی به بازرگان امکان کافی باری به سامان رساندن کالای خود، داده شده است. البته اگر این مدت خیلی بیش از به سامان رسیدن کالا نیست

---

253. "London Economist", 16 juni 1866.

۲۵۴. Antwerq, Anvers - بندر بزرگ بلژیک - م.

۲۵۵. Bradford یکی از شهرهای انگلستان واقع در ایالت یورک - م.

ولی به هر حال تا سررسید موعد براتهایی که از آن بابت کشیده شده است مهلتی کافی است. پس مهلت براتهای هندی زیاده از حد نیست. فرآوردههای هندی که اغلب در لندن سه ماه پس از ترک مبدأ به معرض فروش گذارده میشوند، اگر مدتی را برای فروش به حساب آوریم، نمیتوانند خیلی کمتر از پنج ماه به سامان برسند، در حالی که از زمان خرید آنها در هندوستان باید پنج ماه دیگر بگذرد تا به بارانداز‌های انگلیس تحویل گردند. بنابراین طی دورهٔ ده ماههای که داریم، براتهایی که از بابت کالاها صادر شدهاند نمیتوانند بیش از هفت ماه گردش داشته باشند»[۲۵۶] «در دوم ژوئن ۱۸۶۶ پنج بانک بزرگ انگلستان، که به طور عمده با هندوستان و چین معامله دارند و نیز کنتوارد سکونت[۲۵۷] پاریس اعلام داشتند که از اول ژانویه ۱۸۶۷ شعبههای بانکی و نمایندگیهای آنها در شرق فقط آن براتهایی را خرید و فروش خواهند کرد که برای بیش از چهار ماه پس از رؤیت کشیده نشده باشند»[۲۵۸]

اما این کاهش مدت با موفقیت همراه نشد و لازم گردید از نو به حال اول برگردد (از آن پس کانال سوئز تمام این مسئله را منقلب ساخت).

بدیهی است که هر قدر زمان دوران کالاها طولانیتر شود خطر قیمتها در بازار فروش بیشتر میگردد، زیرا در اثنایی که این دوره درازتر میشود امکان اینکه در آن میان تغییری در قیمتها بروز کند حاصل میشود.

یکی از تفاوتهایی که در زمان دوران رخ میدهد، خواه به نحو انفرادی میان تکسرمایهداران مختلف همان رشته از کسب و کار، و خواه میان رشتههای مختلف برحسب اختلاف در مهلت بروات هنگامی که پرداخت نقدی نیست، از گوناگونی مهلتهای پرداخت در مورد خرید و فروش ناشی میشود. ما فعلاً دربارهٔ این نکته که برای سیستم اعتباری دارای اهمیت است بیش از این نمیایستیم.

همچنین حجم قراردادهای تحویل جنس، که خود با ابعاد و مقیاس تولید سرمایهداری رشد میکند، موجد تفاوتهایی در زمان واگرد است. قرارداد تحویل، به مثابهٔ معادله میان خریدار و فروشنده، عبارت از عملی است که به بازار یعنی به محیط دوران تعلق دارد. بنابراین تفاوتهایی که از این منشأ در زمان واگرد به وجود میآیند از

---

۲۵۶. همانجا، ۳۰ ژوئن ۱۸۶۶.

257. Comptoir d'Escompte

۲۵۸. همانجا، ۷ ژوئیه ۱۸۶۶.

محیط دوران سرچشمه می‌گیرند، ولی بلافاصله در محیط تولید واکنش نشان می‌دهند، و این واکنش صرفنظر از تمام مهلت‌های پرداخت و شرایط اعتباری است و لذا در مورد پرداخت‌های نقدی نیز صادق است. ذغال، پنبه، نخ و غیره نمونه‌وار محصولات منفصل یاگسیخته به شمار می‌روند. هر روز مقدار محصول آماده خود را تحویل می‌دهد. ولی اکنون اگر ریسنده یا معدن‌دار تحویل مقادیری از محصولات را به عهده بگیرد، که گوییم دوره‌ای مرکب از چهار یا شش هفته روزانه‌های کار پشت سر هم را لازم داشته باشد، آن‌گاه از لحاظ مدتی که طی آن باید سرمایه پیش‌ریز شود عیناً مثل آن خواهد بود که گویی یک کار ـ دورهٔ متصل چهار یا شش هفته‌ای در این روند کار وارد شده است. البته در اینجا فرض می‌شود که مجموع محصولات مورد سفارش باید یک جا تحویل گردد یا آنکه تنها هنگامی قیمت آن پرداخت شود که کاملاً تحویل شده باشد. پس بدینسان چنانچه روزها را جداگانه مورد توجّه قرار دهیم دیده می‌شود که هر روز مقدار مشخصی از محصول آماده را تحویل داده است. ولی این مقدار آماده فقط جزیی است از حجم محصولی که طبق قرارداد باید تحویل گردد. اگرچه در این مورد جزء آمادهٔ کالاهای سفارش شده دیگر در روند تولید نیست، ولی به مثابه سرمایهٔ بالقوه در انبار خفته است.

اکنون به دومین مرحلهٔ زمان دوران، یعنی زمان خرید یا هنگامی بپردازیم که سرمایه از شکل پولی به عناصر سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌شود. در این هنگام سرمایه مجبور است زمان کوتاه یا درازتری را در قالب پول ـ سرمایه‌ای خود بماند. بنابراین جزء معینی از مجموع سرمایهٔ اولیه مستمر در حالت پول ـ سرمایه قرار دارد، اگرچه این جزء مرکب از عناصر پیوستهٔ متغیر است. مثلاً در بنگاه مشخصی ضروری است که از مجموع سرمایهٔ اولیه n بار ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول ـ سرمایه موجود باشد، به گونه‌ای که به مرور تبدیل مستمر این n × ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به سرمایهٔ بارآور، مبلغ مزبور از راه دوران، یعنی از پولی که بابت کالا سرمایهٔ به سامان رسیده برمی‌گردد، دائماً از نو تکمیل شود. بنابراین جزء ارزشی معینی از سرمایهٔ اولیه پیوسته در حالت پول ـ سرمایه‌ای قرار دارد، و لذا در شکلی نیست که متعلق به محیط تولیدی سرمایهٔ مزبور باشد، بلکه ناشی از محیط دورانی آن است.

پیش از این دیدیم به درازا کشیدن زمانی که سرمایه، در نتیجهٔ دور بودن از بازار، در شکل کالا ـ سرمایه حبس شده است، مستقیماً در برگشت پول تأثیر می‌کند و بنابراین

دگرگونی سرمایه را از صورت پول ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور نیز به تأخیر می‌اندازد.

پیش از این در مورد خرید کالاها دیده شد (فصل ششم)[۲۵۹] چگونه زمان خرید و دوری کم و زیاد از مراکز عمدهٔ مواد خام، وادار می‌کند که برای دوره‌های درازی مواد خام خریداری شود و به صورت ذخیرهٔ بارآور، سرمایهٔ بارآور نهان یا بالقوه، آمادهٔ نگاه‌داری گردد. پس اوضاع و احوال مزبور موجب می‌شوند که حجم سرمایه‌ای که باید یکجا پیش‌ریز گردد و مدتی که باید برای آن پیش‌ریخته شود، با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید، بزرگتر گردد.

دوره‌های کوتاه یا درازی نیز که طی آن مقادیر بزرگی مواد خام به بازار ریخته می‌شود تأثیر مشابهی دارند. مثلاً در لندن هر سه ماه به سه ماه مقادیر بزرگی پشم به صورت حراج فروخته می‌شود که بازار پشم را تحت تسلط خود در می‌آورد؛ در حالی که بازار پنبه اگرچه گاه نامنظم است ولی به طور کلی از حاصلی به حاصل دیگر مستمراً تجدید می‌گردد. این قبیل دوره‌ها برای مواقع خریدهای عمدهٔ این مواد خام تعیین‌کننده هستند، و به ویژه در خریدهای احتکاری که موجب پیش‌ریزهای کوتاه یا درازمدت در مورد این عناصر تولید می‌شوند، تأثیر می‌کنند، عیناً آنچنان که ماهیت کالاهای تولید شده در حبس یا کوتاه مدت سودآور و عمده محصولات، به شکل کالا ـ سرمایهٔ بالقوه، مؤثر هستند.

«بنابراین کشاورز باید تا درجهٔ معینی در پی سود نیز باشد و لذا برحسب شرایط زمان در فروش محصولات خود خویشتن‌داری کند...»

در پی آن برخی دستورهای عمومی:

«اما آنچه برای فروش محصول مهمتر از همه به شمار می‌رود شخص فروشنده، خود محصول و محل است. آن کس را که زیرکی و بخت (!) سرمایهٔ بنگاهی کافی ارزانی داشته‌اند، اگر حاصل به دست آوردهٔ خود را، هنگامی که قیمت‌ها بسیار نازل هستند، طی یک سال بخواباند شایستهٔ سرزنش نیست. ولی به عکس آنکه از سرمایهٔ بنگاهی و به ویژه (!) از روح کسب سود محروم است خواهد کوشید قیمت متوسط جاری را به دست آورد و لذا ناگزیر به محض اینکه فرصت یافت و هر وقت شد می‌فروشد. اگر پشم را بیش از یک‌سال بخوابانی تقریباً هیچ‌گاه جز زیان چیزی به بار

۲۵۹. جزوهٔ اول ترجمهٔ فارسی جلد دوم "سرمایه". صفحهٔ ۱۰۹ – م.

نمی‌آورد، در حالی که غله و دانه‌های روغنی را می‌توانی سالی چند بی‌آنکه زیانی از لحاظ ماهوی و مرغوبی به آن وارد شود نگاه داشت. در مورد آن قبیل محصولاتی که معمولاً در فاصلهٔ زمانی کوتاه در معرض ترقی و تنزل بزرگ قرار دارند، مانند دانه‌های روغنی، رازک و انگبار و امثال آنها، خواباندنشان در سال‌هایی که قیمت خیلی پایین‌تر از قیمت‌های تولید قرار دارد حق است. آنچه باید کمتر از همه در فروش‌شان تأخیر کرد آن چیزهایی هستند که نگاه‌داری‌شان مانند دام پروار شده، مستلزم هزینه‌هایی است و یا محصولاتی که سریعاً فاسد می‌شوند مانند سیب‌زمینی، میوه جات و غیره. در برخی از نواحی یک محصول در فصل معینی از سال پایین‌ترین حد متوسط قیمت خود را دارد و به عکس در موسم دیگر به بالاترین حد قیمت خود می‌رسد. چنین است که در آغاز سن مارتن[۲۶۰] قیمت گندم به طور متوسط پایین‌تر از ایام میان عیدهای نوئل[۲۶۱] و پاک[۲۶۲] است. به علاوه برخی از محصولات در بعضی نواحی فقط در زمان معینی خوب به فروش می‌روند، چنانکه مثلاً فروش پشم این قبیل نواحی مشمول این مورد می‌شود. در این نواحی امکان معاملات پشم در خارج از این بازارها معمولاً مسدود است و غیره».[۲۶۳]

آن‌گاه که دومین نیمهٔ زمان دوران را مورد بررسی قرار می‌دهیم، یعنی هنگامی که پول از نو به عناصر سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌گردد، نه تنها خود این دگرگونی به نفسه مورد توجّه قرار می‌گیرد، نه تنها زمانی که پول بنا بر دوری بازاری که در آن محصول به فروش می‌رود در نظر گرفته می‌شود، بلکه بیش از هر چیز وسعت دامنهٔ آن جزیی از سرمایهٔ اولیه جلب توجّه می‌کند که باید مستمراً به صورت پول، در حالت پول - سرمایه، قرار داشته باشد.

صرفنظر از هرگونه احتکار و کسب سود، وسعت دامنهٔ خرید آن کالاهایی که باید مستمراً به مثابهٔ ذخیرهٔ بارآور حاضر باشند وابسته به تاریخ‌های تجدید این ذخیره است

---

۲۶۰. Saint-Martin یا Martini - جشن میلاد یکی از قدیسان دین مسیح به همین نام است که ۱۱ نوامبر هر سال برگزار می‌شود - م.

۲۶۱. Noel یا Weihnachten - جشن میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر (زمستان) برگزار می‌شود - م.

۲۶۲. Paques یا Ostern - عین فصل یهودیان به مناسبت یادبود خروج آنها از مصر و جشنی که در اوایل بهار هر سال به وسیلهٔ پیروان دین مسیح به عنوان رستاخیز عیسی مسیح بر پا می‌شود - م.

263. Kirchhof, p. 302

و لذا وابسته به اوضاع و احوالی است که باز به شرایط بازار بستگی دارند و بنابراین برای مواد گوناگون خام و غیره مختلف هستند. بنابراین گاه باید مبالغ بزرگی پول یکجا پیش‌ریز گردد. بنابر واگرد سرمایه، پول به سرعت یا کندی باز می‌گردد ولی به هر حال همواره به آهستگی بازگشت می‌کند. همچنین قسمتی از آن مستمراً در فواصل زمانی کوتاه خرج می‌شود، یعنی آن قسمتی که به دستمزد مبدل می‌گردد. ولی قسمت دیگری از آنکه باید به مواد خام و غیره بدل گردد لازم است برای مدت درازی به مثابه ذخیره ـ مایه، خواه به منظور خریدها و خواه برای پرداخت‌ها، انباشته شود. بنابراین قسمت مزبور در شکل پول ـ سرمایه وجود دارد، اگر چه وسعت دامنه‌ای که در درون آن تحت این عنوان هستی دارد خود تغییر می‌کند.

در فصل آینده خواهیم دید چگونه اوضاع و احوال دیگری، خواه از روند تولید یا از روند دوران سرچشمه گرفته باشند، این موجود بودن قسمت معینی از سرمایهٔ اولیه را به صورت پول واجب می‌سازند. ولی به طور کلی نکته‌ای را تذکر دهیم که اقتصادیون گرایش زیادی به فراموش کردنش دارند و آن این است که بخشی از سرمایه ضرورت یک بنگاه نه تنها دائماً سه شکل پول ـ سرمایه، سرمایهٔ بارآور و کالا ـ سرمایه را نوبت‌وار می‌پیماید بلکه قسمت‌های مختلف همین سرمایه هم پیوسته در کنار یکدیگر این اشکال را دارا هستند، با اینکه مقدار نسبی این قسمت‌ها دائماً متغیر است. درست همین قسمتی که پیوسته به صورت پول ـ سرمایه وجود دارد مورد فراموشی اقتصادیون است، با اینکه به ویژه این نکته برای درک اقتصاد بورژوایی بسیار لازم و لذا در عمل نیز ضرورت آن محسوس است.

فصل پانزدهم: تأثیر زمان واگرد در مقدار سرمایهٔ پیش‌ریخته

در این فصل و فصل شانزدهم که در پی آن خواهد آمد از تأثیر زمان واگرد در باروری سرمایه سخن خواهم گفت.

کالا - سرمایه‌ای را در نظر بگیریم که مثلاً محصول کار - دوره‌ای به میزان ۹ هفته است. فعلاً هم از آن جزء ارزشی محصول که در نتیجهٔ فرسایش متوسط سرمایهٔ استوار افزوده شده و هم اضافه ارزشی که طی روند تولید ضمیمهٔ آن شده است چشم می‌پوشیم و بدینسان ارزش این محصول برابر ارزش سرمایهٔ گردانی خواهد بود که برای تولید آن پیش‌ریز شده، یعنی برابر با دستمزد و مواد خام و کمکی‌ای است که برای تولید آن به مصرف رسیده است. فرض کنیم که ارزش برابر ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد به گونه‌ای که مخارج هفتگی به ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ گردد. بنابراین زمان تولید ادواری که در اینجا با کار - دوره انطباق یافته بالغ بر ۹ هفته است. اعم از اینکه فرض شود این کار - دوره مربوط به ساخت یک محصول متصل است و چه عبارت از کار - دوره متصلی است که فرآوردهٔ منفصلی را می‌سازد، تفاوتی در اصل مطلب نمی‌کند، به شرط آنکه مقدار محصول منفصلی که یکجا به بازار تحویل می‌شود ۹ هفته کار برده باشد. فرض کنیم که زمان دوران ۳ هفته است. پس مجموع دورهٔ واگرد ۱۲ هفته طول می‌کشد. پس از ۹ هفته سرمایهٔ بارآور اولیه به کالا - سرمایه تبدیل شده است، ولی اینک باید سه هفته در دوران - دوره توقف نماید. بنابراین روند جدید تولید فقط می‌تواند در انقضاء ۱۳ هفته از نو شروع گردد و در این صورت می‌بایستی تولید، برای سه هفته یا برابر با یک چهارم مجموع دورهٔ واگرد متوقف بماند. باز در این مورد تفاوتی نمی‌کند اگر فرض شود که این مدت به آن دلیل که به طور متوسط برای فروش محصول لازم است طول می‌کشد یا اینکه دوری بازار و یا مهلت‌های پرداخت کالای فروخته شده آن را تحمیل کرده‌اند. پس بدین قرار تولید، هر سه ماه یک بار برای سه هفته و لذا طی یک سال $4 \times 3 = 12$ هفته = سه ماه = $\frac{1}{4}$ واگرد سالانه، متوقف است. بنابراین برای آنکه تولید مداوماً هفته به هفته در همان مقیاس انجام شود فقط دو امکان وجود دارد؛ یا باید

مقیاس تولید کوچکتر گردد، به گونه‌ای که ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ کافی باشد برای آنکه بتوان کار را، چه در اثنای کار ـ دوره دوم و لذا واگرد ـ دورهٔ دیگری نیز پیش از آنکه نخستین دورهٔ واگرد پایان یافته باشد، باز می‌شود، زیرا دورهٔ واگرد دوازده هفته‌ای و کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای است. هرگاه ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ به ۱۲ هفته تقسیم گردد، می‌شود ۷۵ لیرهٔ استرلینگ در هفته. نخست روشن است که این چنین کوچک ساختن مقیاس بنگاه مستلزم تغییر در حجم سرمایهٔ استوار است و در نتیجه کاهش عمومی سرمایه‌گذاری مؤسسه را دربر دارد. ثانیاً این سؤال پیش می‌آید که اصلاً آیا چنین کوچک ساختنی می‌تواند انجام‌پذیر باشد، زیرا برحسب گسترش تولید در رشته‌های مختلف، یک حداقل متداولی برای سرمایه‌گذاری برقرار می‌شود که پایین‌تر از آن هیچ کسب و کار منفردی توانایی رقابت را نخواهد داشت. این حداقل متداول نیز خود با گسترش تولید سرمایه‌داری دائماً رشد می‌کند و لذا مقدار ثابتی نیست. ولی در میان این حداقل متداولی که در هر موردِ معلوم است و حداکثر متداولی که پیوسته در حال گسترش است، درجات میانهٔ بسیاری وجود می‌یابد ـ میانه‌ای که سرمایه‌گذاری را به مقیاس‌های بسیار گوناگون ممکن می‌سازد. بنابراین در درون مرزهای این میانه، می‌تواند کوچک‌سازی وقوع یابد ولی به هرحال مرز آن خود همان حداقل متداول است ـ هنگامی که موانعی در سر راه تولید پیش می‌آید از قبیل آکندگی بازارها، گرانی مواد خام و غیره، سرمایه ریزی عادی در مورد سرمایهٔ گردان، با حفظ سرمایهٔ استوار موجود، کاهش می‌یابد و این کاهش به وسیلهٔ کاهش زمان کار، از جمله مثلاً کار نیمه روز، انجام می‌گیرد. هم‌چنانکه به هنگام رونق، بر پایهٔ سرمایهٔ استوار مشخص، گسترش غیرعادی سرمایهٔ گردان، در بنگاه‌هایی که از پیش خود را در برابر چنین نوساناتی آماده کرده‌اند، یا از راه‌هایی که در بالا ذکر شد استفاده می‌شود و یا آنکه به وسیلهٔ به کارگماشتن تعداد زیادتری کارگر، سرمایهٔ استوار ذخیره، مانند لوکوموتیوهای ذخیره در مورد راه‌آهن و غیره، را به کار می‌اندازند. ولی در این مقام که ما شرایط عادی را مفروض قرار داده‌ایم، این قبیل نوسانات غیرعادی برون از بررسی ما هستند.

بنابراین برای آنکه تولید ادامه یابد مخارج همان سرمایهٔ گردان به زمان طولانی‌تری تقسیم می‌گردد، یعنی به جای ۹ ساعت به ۱۲ ساعت تقسیم می‌شود. لذا در هر واحد معینی از زمان، سرمایهٔ بارآور کاهش‌یافته‌ای به کار می‌افتد. بدینسان جزء گردان سرمایهٔ بارآور از ۱۰۰ به ۷۵ کاهش یافته یا به اندازهٔ یک چهارم کوچکتر شده است. مبلغ کل

کاهش یافتگی سرمایهٔ بارآوری که طی کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای در کار بود عبارت از ۹×۲۵=۲۲۵ لیرهٔ استرلینگ یا $\frac{۱}{۴}$ از ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. ولی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد نیز $\frac{۳}{۱۲}=\frac{۱}{۴}$ است. بنابراین چنین نتیجه می‌شود: اگر بنابراین باشد که تولید، در اثنای زمان دوران سرمایهٔ بارآوری که به کالا ـ سرمایه مبدل شده، متوقف نگردد و به عکس همزمان با آن پیوسته هفته به هفته ادامه یابد و نیز سرمایهٔ گردان ویژه‌ای در اختیار نباشد، آن‌گاه برای رسیدن به این مقصود جز کاهش کار تولیدی از راه کوچک ساختن جزء گردان سرمایهٔ بارآوری که در کار است چارهٔ دیگری نیست. نسبت جزء سرمایهٔ گردانی که بدینسان برای تولید در زمان دوران آزاد گردیده به مجموع سرمایهٔ گردان اولیه، مانند نسبت زمان دوران به دورهٔ واگرد است. ولی چنانکه پیش از این نیز متذکر شده‌ایم این حکم فقط در مورد رشته‌های تولیدی‌ای صادق است که در آنها روند کار از این هفته به هفتهٔ دیگر با همان مقیاس انجام می‌گیرد، یعنی در نتیجه در آنجاهایی که برخلاف کشاورزی مبلغ سرمایه گذاری بر حسب کار ـ دوره‌های مختلف تغییر نمی‌کند.

ولی حالا به عکس فرض کنیم که سرشت صنعت مانع هرگونه کوچک‌سازی تولید و لذا مانع هر کاهش سرمایهٔ گردانی باشد که به طور هفتگی پیش‌ریز می‌شود. در این صورت پیوستگی تولید فقط از راه سرمایهٔ گردان اضافی میسر خواهد بود، یعنی در مورد مثال پیش گفته ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ. در اثنای ۱۲ هفته‌ای که دورهٔ واگرد را تشکیل می‌دهد پی در پی ۱۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز شده که ۳۰۰ لیره یک چهارم آن است، هم‌چنانکه ۳ هفته هم یک چهارم ۱۲ هفته است. پس از کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای ارزش سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای از شکل سرمایهٔ بارآور، به صورت کالا ـ سرمایه درآمده است. کار ـ دورهٔ آن پایان یافته است، ولی نمی‌تواند با همان سرمایه تجدید گردد. طی سه هفته‌ای که سرمایهٔ مزبور در محیط دوران منزل دارد و به مثابه کالا ـ سرمایه عمل می‌کند، در رابطه با روند تولید عیناً در حالتی است که گویی اصلاً وجود نداشته است. در اینجا از هرگونه شرایط اعتباری چشم پوشیده شده و لذا فرض شده است که سرمایه‌دار فقط با سرمایه خود عمل می‌کند. ولی در حینی که سرمایهٔ اولیه بابت نخستین کار ـ دوره، پس از طی روند تولید، سه هفته در روند دوران متوقف است، سرمایهٔ اضافه شدهٔ ۳۰۰ لیره‌ای است که کار می‌کند، به نحوی که پیوستگی تولید گسیخته نمی‌شود.

در اینجا باید مطالب زیرین را متذکر شویم:

اولاً: کار ـ دورهٔ سرمایهٔ اولیهٔ ۹۰۰ لیره‌ای، پس از ۹ هفته پایان یافته است و پیش از سه هفته، یعنی آغاز هفتهٔ سیزدهم، برگشت نمی‌کند. ولی کار ـ دورهٔ تازه‌ای بلافاصله با سرمایهٔ اضافی ۳۰۰ لیره‌ای باز می‌شود. درست از این راه است که پیوستگی تولید تأمین گردیده است.

ثانیاً: نقش سرمایهٔ ابتدایی ۹۰۰ لیره‌ای و نقش سرمایه‌ای که در پایان نخستین کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای به مبلغ ۳۰۰ لیره پیش‌ریخته شده است یعنی آنکه دومین کار ـ دوره را پس از پایان اولی بدون گسست باز می‌کند، در نخستین دورهٔ واگرد یا کاملاً از هم جدا شده‌اند و یا لااقل می‌توانند چنین باشند، در صورتی که به عکس در جریان دومین دورهٔ واگرد با یکدیگر تلاقی می‌کنند.

مسئله را به طور ملموس تصویر کنیم.

نخستین واگرد ـ دورهٔ ۱۲ هفته‌ای، نخستین کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای: واگرد سرمایه‌ای که در این دوره ریخته شده است در آغاز هفتهٔ سیزدهم به انجام می‌رسد. طی سه هفتهٔ آخر، سرمایهٔ اضافی ۴۰۰ لیره‌ای به کار می‌افتد و دومین کار ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای را می‌گشاید.

دومین واگرد ـ دوره. در آغاز سیزدهمین هفته ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ برگشته و شایستهٔ آن است که واگرد تازه‌ای را شروع کند. ولی پیش از این کار ـ دورهٔ ثانوی طی دهمین هفته با ۳۰۰ لیرهٔ اضافی گشایش یافته است. در آغاز سیزدهمین هفته به وسیلهٔ این سرمایهٔ اضافی یک سوم کار ـ دوره انجام گردیده و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ از شکل سرمایهٔ بارآور به صورت محصول درآمده است. نظر به اینکه فقط شش هفتهٔ دیگر تا پایان دومین واگرد ـ دوره لازم است، تنها $\frac{2}{3}$ از سرمایهٔ برگشتهٔ ۹۰۰ لیره‌ای، یعنی ۶۰۰ لیره، می‌تواند در روند تولید دومین کار ـ دوره وارد گردد. از ۹۰۰ لیرهٔ ابتدایی ۳۰۰ لیره آزاد شده تا بتواند همان نقشی را که سرمایهٔ اضافی ۳۰۰ لیره‌ای در نخستین کار ـ دوره داشت ایفا نماید. در پایان شش هفتهٔ دومین دورهٔ واگرد، کار ـ دورهٔ ثانوی تمام شده است. سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای که در این کار ـ دوره نهاده شده پس از سه هفته، یعنی در پایان هفتهٔ نهم دومین واگرد ـ دورهٔ ۱۲ هفته‌ای، باز می‌گردد. در اثنای سه هفته‌ای که زمان دوران آن طول می‌کشد آن ۳۰۰ لیرهٔ آزاد شده وارد روند تولید می‌شود. با این عمل، سومین کار ـ دورهٔ سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای در هفتمین هفتهٔ واگرد ـ دوره یا در

نوزدهمین هفتهٔ سال، آغاز می‌شود.

سومین واگرد ـ دوره. در پایان هفتهٔ نهم از دومین واگرد ـ دوره، دوباره ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ باز می‌گردد. ولی سومین کار ـ دوره مدتی پیش یعنی در هفتمین هفتهٔ واگرد ـ دورهٔ گذشته آغاز شده و اینک شش هفته را پشت سر گذاشته است. بنابراین این کار ـ دوره فقط سه ماه دیگر طول می‌کشد. پس فقط ۳۰۰ لیره از ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ در روند تولید وارد می‌گردد. نه هفتهٔ دیگر چهارمین کار ـ دوره، این واگرد دوره را پر می‌کند و بدینسان با سی و هفتمین هفتهٔ سال، چهارمین دورهٔ واگرد و پنجمین کار ـ دوره آغاز می‌گردد.

برای اینکه حساب را ساده‌تر کرده باشیم فرض می‌کنیم که کار ـ دوره پنج هفته، زمان دوران پنج هفته و لذا واگرد ـ دوره ۱۰ هفته است. سال را ۵۰ هفته‌ای حساب می‌کنیم و سرمایه‌گذاری هفتگی را ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ فرض می‌نماییم. بنابراین کار ـ دوره مستلزم سرمایهٔ نقدی‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است و برای زمان دوران نیز ۵۰۰ لیرهٔ دیگر سرمایهٔ اضافی لازم است. در این صورت دوره‌های کار و واگرد به صورت زیرین تصویر می‌شوند:

کار ـ دوره‌ها	هفته‌ها	مبلغ به لیرهٔ استرلینگ	تاریخ بازگشت سرمایه
اول	۱ ـ ۵ امین	۵۰۰	در پایان هفتهٔ ۱۰ ام
دوم	۶ ـ ۱۰ امین	۵۰۰	در پایان هفتهٔ ۱۵ ام
سوم	۱۱ ـ ۱۵ امین	۵۰۰	در پایان هفتهٔ ۲۰ ام
چهارم	۱۶ ـ ۲۰ امین	۵۰۰	در پایان هفتهٔ ۲۵ ام
پنجم	۲۱ ـ ۲۵ امین	۵۰۰	در پایان هفتهٔ ۳۰ ام

چنانچه زمان دوران برابر با صفر باشد و لذا واگرد ـ دوره‌ها مساوی کار ـ دوره‌ها باشند، در آن صورت تعداد سالانهٔ واگردها برابر با کار ـ دوره‌ها خواهند بود. نظر به اینکه کار ـ دوره پنج هفته است، تعداد واگردها عبارت از $\frac{۵۰}{۵}=۱۰$ و ارزش سرمایهٔ واگرد شده $۵۰۰\times۱۰=۵۰۰۰$ خواهد بود. در نمودار بالا که یک زمان دورانی برابر با ۵ هفته فرض شده است، همه ساله نیز کالاهایی به ارزش ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ تولید

می‌شود، ولی از آن همواره $\frac{1}{10}$ــ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ در شکل کالا ـ سرمایه قرار دارد و فقط پس از ۵ هفته برمی‌گردد. بنابراین در پایان سال، محصول دهمین کار ـ دوره (هفتهٔ ۴۶ امین تا ۵۰ امین) فقط نیمی از زمان واگرد خود را طی کرده است در حالی که زمان دوران آن به نخستین پنج هفتهٔ سال نو می‌افتد.

اکنون مثال سومی را اختیار کنیم از این قرار: کار ـ دوره شش هفته، زمان دوران ۳ هفته، سرمایه ریزی هفتگی در روند کار ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ.

نخستین کار ـ دوره: از ۷ تا ۱۲ امین هفته. طی هفتمین تا نهمین هفته ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اضافی پیش‌ریز شده است. پایان نهمین هفته برگشت ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ که از آن ۳۰۰ لیره در جریان دهمین تا دوازدهمین هفته پیش‌ریز شده است. بنابراین در پایان دوازدهمین هفته ۳۰۰ لیرهٔ نقد به اضافهٔ ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت کالا ـ سرمایه موجود است و در آخر هفتهٔ دوازدهم برگشت می‌کند.

سومین کار ـ دوره: از هفتهٔ سیزدهم تا هفتهٔ هجدهم. از سیزدهم تا پانزدهمین هفته پیش‌ریز ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش گفته و سپس برگشت ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ که از آن مبلغ ۳۰۰ لیره در جریان شانزدهمین تا هجدهمین هفته پیش‌ریز شده است. در پایان هفتهٔ هجدهم ۳۰۰ لیرهٔ نقد و معادل ۶۰۰ لیره به صورت کالا ـ سرمایه موجود است که در آخر هفتهٔ ۲۱ برمی‌گردد. (تصویر مفصل‌تر این مورد را در زیر تحت شمارهٔ II ملاحظه کنید).

بنابراین طی ۹ کار ـ دوره (= ۵۴ هفته) ۵۴۰۰=۹x۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالا تولید شده است. در پایان نهمین کار ـ دوره، سرمایه‌دار ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ نقد و ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالا در اختیار دارد که زمان دوران آنها هنوز نگذشته است.

در مقایسهٔ این سه مثال دیده می‌شود که اولاً فقط در مثال دوم است که میان سرمایهٔ ابتدایی ۵۰۰ لیره‌ای I و سرمایهٔ اضافی II که آن هم بالغ بر ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، توالی انجام می‌گیرد، به گونه‌ای که این دو جزء سرمایه، جدا از هم حرکت می‌کنند و این در واقع به سبب آن است که ما در اینجا به نحو کاملاً استثنایی فرض کرده‌ایم که کار ـ دوره و زمان دوران هر یک به طور برابر نیمی از دورهٔ واگرد را تشکیل می‌دهند. در همهٔ موارد دیگر، به فرض هر عدم تساوی میان دو مرحلهٔ واگرد ـ دوره، حرکت هر دو سرمایه از دومین دورهٔ واگرد با هم تلاقی می‌کنند، چنانکه در مثال‌های I و II دیده شد. سپس اضافی II با جزیی از سرمایهٔ I ترکیب شده سرمایه‌ای را که در دومین دورهٔ واگرد

عمل می‌کند به وجود می‌آورند، در حالی که بقیهٔ سرمایهٔ I برای انجام وظیفهٔ ابتدایی سرمایهٔ II آزاد می‌گردد. در این مورد سرمایه‌ای که در اثنای زمان دوران کالا ـ سرمایه در فعالیت است همانی نیست که به صورت سرمایهٔ II برای انجام این منظور پیش‌ریز شده است، ولی دارای همان ارزش است و به همان مقدار جزیی از سرمایهٔ کل اولیه را تشکیل می‌دهد.

ثانیاً، سرمایه‌ای که طی کار ـ دوره فعالیت یافته است، در اثنای زمان دوران بیکار می‌ماند. در مثال دوم سرمایه به مدت ۵ هفته فعالیت دارد و ۵ هفتهٔ زمان دوران را خوابیده است. بنابراین در این مورد مجموع زمانی که طی آن سرمایهٔ I در ظرف یک‌سال بیکار می‌ماند به نیمی از سال بالغ می‌شود. برای این زمان است که سرمایهٔ اضافی II وارد میدان می‌شود و به همین دلیل در همان مورد پیش گفته، این سرمایهٔ اضافی نیز به نوبهٔ خود نیمی از سال بیکار است. ولی سرمایهٔ اضافی‌ای که برای ادامهٔ تولید لازم است تا در اثنای زمان دوران فعالیت داشته باشد، ملزوم مقدار کل یا مجموع زمان‌های دوران سالانه نیست، بلکه فقط به وسیلهٔ نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد تعیین می‌گردد. (البته در اینجا چنین فرض شده است که همهٔ واگردها تحت شرایط واحد انجام می‌گیرند). به همین دلیل است که در مثال II فقط ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اضافی لازم است نه ۲۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ. این امر به طور ساده از آنجا ناشی می‌شود که سرمایهٔ اضافی عیناً مانند سرمایهٔ اولیه وارد واگرد می‌شود و لذا کاملاً عین این سرمایه مقدارش را به وسیلهٔ تعداد واگردهای خود جبران می‌کند.

ثالثاً، این سؤال که اگر زمان تولید درازتر از زمان کار شد چه روی خواهد داد، در اوضاع و احوال مورد بحث کنونی ما تأثیری ندارد. به هر حال مجموع دوره‌های واگرد بدین سبب درازتر می‌شوند ولی از جهت درازی واگرد هیچ‌گونه سرمایهٔ اضافی‌ای برای کار ـ دوره لازم نمی‌آید. تنها هدف سرمایهٔ اضافی پر کردن فواصلی است که به وسیلهٔ زمان دوران در روند کار به وجود می‌آید. بنابراین سرمایهٔ اضافی تنها این نقش را به عهده دارد که تولید را در برابر اختلالات ناشی از زمان دوران حفظ کند. اختلالاتی که از شرایط ویژهٔ خود تولید سرچشمه می‌گیرند باید به وسایل دیگری جبران گردند که اکنون در بررسی ما وارد نمی‌شوند.

به عکس مؤسساتی هستند که فقط برحسب سفارش، آن هم گاه‌به‌گاه، کار می‌کنند و بنابراین امکان پیدایش گسست در فواصل کار ـ دوره‌ها پیدا می‌شود. در مورد این قبیل

مؤسسات ضرورت سرمایهٔ اضافی تا این حد از بین می‌رود. از سوی دیگر، در اکثر موارد مربوط به کارهای موسمی نیز مرز معینی برای زمان برگشت وجود دارد. سال بعد نمی‌توان همان کار را با همان سرمایه از سر گرفت مگر آنکه در این فاصلهٔ زمان دوران سرمایهٔ مزبور سر رسیده باشد. ولی این نیز ممکن است که به عکس زمان دوران کوتاهتر از فاصلهٔ میان دو دورهٔ تولید باشد. در این صورت چنانچه در این میان سرمایه جای دیگری به کار نیفتاده باشد، معطل می‌ماند.

رابعاً، قسمتی از سرمایه‌ای که برای یک کار - دوره پیش‌ریز شده است، مثلاً ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ در حالت III برای تهیهٔ مواد خام و کمکی، به منظور تشکیل ذخیرهٔ مولد برای کار - دوره برای سرمایهٔ گردان ثابت، مصرف می‌گردد و قسمت دیگر آن در سرمایهٔ گردان متغیر، به طور پرداخت خودکار، ریخته می‌شود. ممکن است که بخش نهاده درسرمایهٔ گردان ثابت برای تمام مدت کار - دوره انبار نشده باشد، مثلاً ذغال را فقط در هر دو هفته یک بار تهیه کنند. با وجود این - و به آن دلیل که ما در اینجا باز از اعتبارات چشم پوشیده‌ایم - این جزء از سرمایه تا آنجا که به صورت ذخیرهٔ مولد در دسترس نیست، باید شکل پولی خود را حفظ کند تا بنا به نیازمندی‌ها مبدل به ذخیرهٔ بارآور گردد. مقدار سرمایه‌ای که برای شش هفته بابت ارزش - سرمایهٔ گردان ثابت پیش‌ریز می‌شود تغییری در اصل این مسئله نمی‌دهد. به عکس - جدا از ذخیرهٔ پولی برای مخارج غیرمترقبه، یعنی صرفنظر از ذخیره - مایه به معنای خاص به منظور مقابله با اختلالات احتمالی - دستمزد در فواصل نزدیک و اغلب به صورت هفتگی پرداخت می‌شود. بنابراین اگر سرمایه‌دار کارگر را مجبور نسازد که کار خود را به مدت طولانی‌تری برای وی به صورت پسادست[۲۶۴] انجام دهد، حتماً باید سرمایهٔ لازم برای پرداخت دستمزد به شکل پول نقد وجود داشته باشد. پس به هنگام برگشت سرمایه، ضروری است که جزیی از آن همچنان به صورت پول به منظور پرداخت کار نگاه داشته شود، در حالی که جزء دیگری از آن می‌تواند به ذخیرهٔ بارآور تبدیل گردد.

سرمایهٔ اضافی کاملاً مانند سرمایهٔ ابتدایی تقسیم می‌شود. ولی آنچه سرمایهٔ اضافی را از سرمایهٔ ابتدایی I متمایز می‌سازد این است که این سرمایه (صرفنظر از مناسبات

---

۲۶۴. پسادست یا پستادست، واژهٔ قدیمی فارسی به معنای پرداخت مزد مدتی پس از انجام کار و به معنای نسیه کاری در مقابل واژهٔ دستادست به معنای معاملهٔ فوری و نقد نیز آمده است. به عکس دستاران و پیشادست عبارت از مزدی است که به مزدور پیش از کار کردن داده شود - م.

اعتباری) برای آنکه بتواند هنگام کار ـ دورهٔ ویژهٔ خود آماده باشد، باید در تمام مدت نخستین کار ـ دورهٔ سرمایهٔ II که در آن وارد نیست، پیش‌ریز شده باشد. در اثنای این زمان ممکن است سرمایهٔ مزبور، لااقل قسماً، به سرمایهٔ گردان ثابتی تبدیل شود که برای تمام دورهٔ واگرد پیش‌ریز گشته است. مسئلهٔ اینکه تا چه میزان به این شکل در می‌آید یا چه مدت به صورت سرمایهٔ نقدی اضافی باقی می‌ماند، تا آن لحظه برسد که این تغییر ضروری گردد، قسماً وابسته به شرایط ویژهٔ تولید در رشته‌های مشخص صنعت است. قسمتی وابسته به اوضاع و احوال محلی و قسمت دیگر به نوسانات قیمت مواد خام و غیره بستگی دارد. چنانچه کل سرمایهٔ اجتماعی را در نظر گیریم آن‌گاه همواره سهم کمابیش بزرگی از این سرمایهٔ اضافی برای مدتی دراز در حالت سرمایهٔ نقدی قرار دارد. به عکس، آن جزیی از سرمایهٔ II که بایستی برای دستمزد پیش‌ریخته شود، همواره فقط به صورت تدریجی، به مرور و به میزانی که دوره‌های کوچکتر کار به سر می‌رسند و پرداخت انجام می‌گیرد، به نیروی کار تبدیل می‌شود. پس این جزء از سرمایهٔ II در تمام طول مدت کار ـ دوره، به شکل پول ـ سرمایه وجود دارد، تا آنکه در اثر تبدیل به نیروی کار وارد عرصهٔ عمل سرمایهٔ بارآور گردد.

پس این تداخل سرمایهٔ اضافی، که برای تبدیل زمان دوران سرمایهٔ I به زمان تولید لازم است، نه تنها بر مقدار سرمایهٔ اولیه و بر طول مدتی که ضرورتاً باید طی آن مجموع سرمایه پیش‌ریز شود می‌افزاید، بلکه دارای این ویژگی است که آن جزء از سرمایهٔ اولیه را که به مثابهٔ ذخیرهٔ پولی موجود است و لذا در حالت پول ـ سرمایه‌ای قرار دارد و شکل پول ـ سرمایهٔ بالقوه را داراست، افزایش می‌بخشد.

این امر ـ چه در مورد پیش‌ریز به شکل ذخیرهٔ بارآور و چه به شکل ذخیرهٔ نقدی ـ آن‌گاه وقوع می‌یابد که تجزیهٔ سرمایه به دو جزء یعنی تجزیه‌ای که معلول زمان دوران است و سرمایه را به: سرمایه برای نخستین کار ـ دوره و سرمایهٔ یدکی برای زمان دوران تقسیم می‌کند، نه از راه بزرگ کردن سرمایه گذاری بلکه به وسیلهٔ پایین آوردن مقیاس تولید انجام گرفته باشد. نسبت به مقیاس تولید، در اینجا حتی جزیی از سرمایه که به صورت نقدی حبس شده است بیشتر رشد می‌کند.

نتیجهٔ عامی که از راه این تقسیم سرمایه به سرمایهٔ مولد ابتدایی و سرمایهٔ اضافی حاصل می‌شود عبارت از توالی بی‌گسست کار ـ دوره‌ها و به کار افتادن مستمر جزء برابر مقداری از سرمایهٔ اولیه شده به مثابه سرمایهٔ بارآور است.

مثال دوم را مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه‌ای که مستمراً در روند تولید وارد است به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌شود. نظر به اینکه کار ـ دوره برابر با ۵ هفته است سرمایهٔ مزبور طی ۵۰ هفته (که برای یک سال فرض شده است) ده بار عمل می‌کند. بنابراین صرفنظر از اضافه ارزش، محصول نیز بـه ۱۰×۵۰۰=۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بـالغ می‌شود. پس از نظر سرمایه‌ای که به نحو مستقیم و بی‌انقطاع در روند تولید عمل می‌کند ـ یعنی ارزش ـ سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ چنین می‌نماید که گویی زمان دوران از ریشه ناپدید شده است. زمان واگرد باکار ـ دوره انطباق پیدا می‌کند، زمان دوران با صفر برابر می‌گردد.

هرگاه برخلاف این فرض، سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای از فعالیت بارآورش به طور منظم به وسیلهٔ زمان دوران ۵ هفته‌ای باز بماند، به‌گونه‌ای که فقط آن‌گاه از نو امکان تولید بازیابد که تمام واگرد ـ دورهٔ ۱۰ هفته‌ای را از سرگذرانده باشد، در آن صورت طی ۵۰ هفتهٔ سال واگرد ده هفته‌ای خواهیم داشت که از آن ۵ دورهٔ تولید ۵ هفته‌ای و لذا جمعاً ۲۵ هفته تولید با جمع محصول کلی برابر ۵×۵۰۰=۲۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ خواهـد بـود. بنابراین ۵ زمان دوران ۵ هفته‌ای خواهیم داشت که آن نیز جمعاً ۲۵ هفته است. اگر در این مورد می‌گوییم که سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای پنج بار در سال واگرد داشته است در آن صورت روشن و بدیهی است که طی مدت نیمی از هر کدام از واگرد ـ دوره‌ها، ایـن سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای به هیچ‌وجه به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور فعالیت نداشته و اگر در مجموع حساب کنیم فقط نیمی از سال را وارد عمل بوده ولی در نیمهٔ دیگر سال هـیچ عـملی نداشته است.

در مورد مثال ما سرمایهٔ اضافی ۵۰۰ لیره‌ای است که برای مدت این ۵ زمان دوران وارد می‌شود و از آن رو واگرد ۲۵۰۰ لیره‌ای را تا ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالا می‌برد. ولی اکنون سرمایهٔ اولیه نیز به جای ۵۰۰ به هزار لیرهٔ استرلینگ بـالغ مـی‌گردد. اگـر ۵۰۰۰ را به ۱۰۰۰ تقسیم کنیم نتیجه برابر با ۵ و لذا به جای ۱۰ واگرد ۵ واگرد خواهد بود. در واقع به چنین محاسبه‌ای دست مـی‌زنند. ولی هـنگامی کـه مـی‌گویند سـرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای سالانه ۵ بار واگرد داشته است، در مغز سرمایه‌داران، زمان دوران به‌کلی از یاد می‌رود و تصور مبهمی ایجاد می‌شود که گویی این سرمایه طی پنج واگرد پی در پی همواره در روند تولید درکار بوده است. اگر ما می‌گوییم که سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای پنج بار واگرد داشته است هم زمان دوران و هم زمان تولید را در آن وارد می‌دانیم، زیرا

در واقع چنانچه ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ حقیقتاً در روند تولید مستمراً فعال می‌بود آن‌گاه بنا به آنچه ما فرض کرده‌ایم می‌بایستی محصول به جای ۵۰۰۰ لیره به ۱۰۰۰۰ لیره بالغ می‌گردید. ولی برای اینکه بتوان مستمراً ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در روند تولید داشت می‌بایست اصلاً ۲۰۰۰ لیره پیش‌ریز می‌شد. اقتصادیون که اصولاً نزد آنان هیچ چیز روشنی دربارهٔ مکانیسم واگرد نمی‌توان یافت، پیوسته این نکتهٔ اساسی را از نظر دور می‌دارند که اگر قرار است تولید بدون وقفه انجام گردد همواره فقط یک قسمت از سرمایهٔ صنعتی است که می‌تواند عملاً در روند تولید وارد باشد. در اثنایی که قسمتی از سرمایه در دورهٔ تولیدی است قسمت دیگر آن همواره باید در دورهٔ دورانی قرار داشته باشد. یا به دیگر سخن، فقط به این شرط قسمتی از سرمایه می‌تواند به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور عمل کند که قسمت دیگر آن به صورت کالا ـ سرمایه یا پول ـ سرمایه از تولید به معنای خاص بیرون کشیده شده باشد. هرگاه این نکته از نظر دور بماند آن‌گاه اصلاً اهمیت و نقش پول ـ سرمایه از دیده افتاده است.

اکنون باید به این بررسی بپردازیم که برحسب آنکه دو بخش دورهٔ واگرد، یعنی کار ـ دوره و دوران ـ دوره، با یکدیگر برابر باشند، یا کار ـ دوره درازتر یا کوتاهتر از دوران ـ دوره باشد، چه تفاوتی در واگرد به وجود می‌آید و سپس ببینیم این امر در حبس سرمایه به شکل پول ـ سرمایه چه تأثیری خواهد داشت.

فرض می‌کنیم که در هر حال سرمایه‌ای که هر هفته باید پیش‌ریز شود ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ و دورهٔ واگرد ۹ هفته است و لذا در برابر هر دورهٔ واگرد، سرمایه‌ای که پیش‌ریز می‌شود بالغ بر ۹۰۰ لیره خواهد بود.

I. کار ـ دوره برابر با دوران ـ دوره است

اگرچه این حالت در واقع فقط موردی تصادفی و استثنایی است اما باید به مثابهٔ نقطهٔ حرکت برای بررسی به کار رود، زیرا در اینجاست که روابط به ساده‌ترین و ملموس‌ترین شکل نمایان می‌گردد.

دو سرمایه (سرمایهٔ I یعنی آنکه برای نخستین کار ـ دوره پیش‌ریز شده است و سرمایهٔ اضافی II که طی دورهٔ دوران سرمایهٔ I عمل می‌کند) در حرکات خود متناوباً جانشین یکدیگر می‌شوند بدون آنکه با هم تلاقی نمایند. بنابراین به استثنای دورهٔ اول، هریک از دو سرمایه فقط برای واگرد ـ دورهٔ ویژهٔ خود پیش‌ریز شده است. چنانکه در

مثال‌های زیر آمده است، فرض کنیم که دورهٔ واگرد ۹ هفته باشد و لذا کار ـ دوره و دوران ـ دوره هر یک ۴ هفته و نیم طول بکشند. در این صورت نمودار زیرین به دست می‌آید:

نمودار I

سرمایهٔ I

دوره‌های واگرد برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	پیش‌ریز به لیرهٔ استرلینگ	دوره‌های دوران برحسب هفته
I ۹-۱	۴½-۱	۴۵۰	۹-۴½
II ۱۸-۱۰	۱۳½-۱۰	۴۵۰	۱۸-۱۳½
III ۲۷-۱۹	۲۲½-۱۹	۴۵۰	۲۷-۲۲½
IV ۳۶-۲۸	۳۱½-۲۸	۴۵۰	۳۶-۳۱½
V. ۴۵-۳۷	۴۰½-۳۷	۴۵۰	۴۵-۴۰½
VI. ۴۶-(۵۴)[1]	۴۹½-۴۶	۴۵۰	(۵۴)-۴۹½

سرمایهٔ II

دوره‌های واگرد برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	پیش‌ریز به لیرهٔ استرلینگ	دوره‌های دوران برحسب هفته
I ۱۳½-۴½	۹-۴½	۴۵۰	۱۳½-۱۰
II ۲۲½-۱۳½	۱۸-۱۴½	۴۵۰	۲۲½-۱۹
III ۳۱½-۲۲½	۲۷-۲۲½	۴۵۰	۳۱½-۲۸
IV ۴۰½-۳۱½	۳۶-۳۱½	۴۵۰	۴۰½-۳۷
V. ۴۹½-۴۰½	۴۵-۴۰½	۴۵۰	۴۹½-۴۶
VI. (۵۸½)-۴۹½	(۵۴)-۴۹½	۴۵۰	(۵۸½)-(۵۵)

---

۱. هفته‌هایی که به دومین سال واگرد برمی‌خورند میان دو هلال قرار داده شده‌اند.

طی ۵۰ هفته که ما در اینجا به مثابه یک سال فرض کرده‌ایم، سرمایهٔ I شش کار - دورهٔ کامل را از سر گذرانده و لذا به میزان ۲۷۰۰=۴۵۰×۵ لیرهٔ استرلینگ کالا تولید کرده است، و سرمایهٔ II در پنج کار - دورهٔ کامل به میزان ۲۲۵۰=۴۵۰×۶ لیرهٔ استرلینگ کالا تولید کرده است. علاوه بر این سرمایهٔ II طی آخرین یک هفته و نیم سال (از میانهٔ پنجاهمین تا پایان پنجاه و یکمین هفته)، باز ۱۵۰ لیرهٔ استرلینگ تولید داشته است. پس مجموع محصول ضمن ۵۰ هفته عبارت است از: ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ. بنابراین در مورد تولید مستقیم اضافه ارزش، که فقط در اثنای کار - دوره‌ها ایجاد می‌شود، ظاهراً مجموع سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای بایستی پنج بار و $\frac{2}{3}$ واگرد کرده باشد ($5\frac{2}{3}$×۹۰۰=۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ). ولی چنانچه واگرد واقعی را در نظر بگیریم آن‌گاه دیده می‌شود که سرمایهٔ I ۵ بار و $\frac{2}{3}$ واگرد نموده است، زیرا در پایان پنجاهمین هفته هنوز ۳ هفته از واگرد - دورهٔ ششم خود را باید انجام دهد ($5\frac{2}{3}$×۴۵۰=۲۵۵۰ لیرهٔ استرلینگ)، و سرمایهٔ II ۵ بار و $\frac{1}{6}$ واگرد داشته زیرا فقط یک هفته و نیم از واگرد - دورهٔ ششم خود را انجام داده است و بنابراین هنوز هفت هفته و نیم دیگر آن باقی است که در سال آینده انجام می‌پذیرد. پس چنین خواهیم داشت: $5\frac{1}{2}$×۴۵۰=۲۳۲۵ لیرهٔ استرلینگ و لذا واگرد واقعی =۴۸۷۴ لیرهٔ استرلینگ.

اکنون سرمایه‌های I و II را به مثابهٔ دو سرمایهٔ کاملاً مستقل از یکدیگر فرض کنیم. هر دو در حرکات خود کاملاً استقلال دارند. این حرکات یکدیگر را فقط به این دلیل تکمیل می‌کنند که دوره‌های کار و دورانشان مستقیماً جای یکدیگر را می‌گیرند. ممکن است آنها را مانند سرمایه‌های کاملاً مستقل و متعلق به سرمایه‌داران مختلف تلقی نمود.

سرمایهٔ I پنج دورهٔ کامل و $\frac{2}{3}$ ششمین واگرد - دورهٔ خود را پشت سر گذاشته است. در پایان سال، این سرمایه در شکل کالا - سرمایه قرار دارد که برای سامان‌بخشی عادی آن هنوز سه هفتهٔ دیگر لازم است. در حین این مدت سرمایهٔ مزبور نمی‌تواند در روند تولید وارد گردد و به مثابه کالا - سرمایه عمل می‌کند یعنی در گردش است. از بازپسین واگرد - دوره‌اش فقط $\frac{2}{3}$ پیموده شده است. این وضع را می‌توان بدین صورت بیان کرد: سرمایهٔ مزبور فقط $\frac{2}{3}$ دفعه واگرد داشته است یعنی تنها $\frac{2}{3}$ مجموع ارزش آن یک واگرد انجام داده است. می‌گوییم که وقتی ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ واگرد خود را در ۹ هفته انجام دهد، در آن صورت ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ این واگرد را در شش هفته به پایان می‌رساند. در این شیوهٔ بیان، روابط ارگانیکی که میان دو جزء ذاتاً مختلف زمان واگرد موجود

است مورد توجّه قرار نگرفته است. معنای دقیق این گفته که سرمایهٔ اولیهٔ ۴۵۰ لیره‌ای واگردهایی به میزان ۵ بار و $\frac{۲}{۳}$ داشته فقط این است که این سرمایه ۵ واگرد کامل نموده و از ششمین واگرد خود فقط $\frac{۲}{۳}$ آن را پشت سر گذاشته است. به عکس اگر چنین بیان شود که سرمایهٔ واگرد کرده برابر با ۵ بار و $\frac{۲}{۳}$ سرمایهٔ اولیه است و بنابراین در مثال پیش گفته = $\frac{۲}{۳}$۵ × ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ = ۲۵۵۰ لیرهٔ استرلینگ است، مطلب دقیق این خواهد بود که اگر این سرمایه به وسیلهٔ سرمایهٔ دیگری به مبلغ ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ تکمیل نمی‌شد آن‌گاه در واقع بخشی از آن می‌بایست در بوته تولید و بخش دیگرش در روند دوران قرار می‌داشت. چنانچه لازم گردد در زمان واگرد به وسیلهٔ حجم سرمایهٔ واگرد نموده بیان شود، هیچ‌گاه نمی‌توان آن را جز به وسیلهٔ حجم ارزش موجود (در واقع به وسیلهٔ حجم محصول آماده) به‌گونهٔ دیگری بیان داشت. این واقعیت که سرمایهٔ اولیه در وضعی قرار ندارد که بتواند از نو روند تولید را بگشاید به این معناست که گفته شود فقط جزیی از آن در حالتی است که توانایی تولید دارد یا به دیگر سخن برای آنکه پیوسته در وضع تولید قرار داشته باشد باید به دو جزء تقسیم گردد که یکی از آنها پیوسته در دورهٔ تولید و دیگری در دورهٔ دوران برحسب رابطه این دوره‌های با یکدیگر، قرار داشته باشد. این همان قانونی است که حجم سرمایهٔ بارآور پیوسته وارد در عمل را وابسته به نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد می‌کند.

در پایان پنجاهمین هفته، که ما آن را در اینجا به مثابهٔ پایان سال پذیرفته‌ایم، از سرمایهٔ II ۱۵۰ لیرهٔ استرلینگ در تولید فرآورده‌هایی که هنوز آماده نشده‌اند پیش‌ریز گردیده است. جزء دیگری از این سرمایه در شکل سرمایهٔ گردان ثابت ـ مواد خام و غیره ـ قرار دارد، یعنی در شکلی که با آن می‌تواند به مثابه سرمایهٔ بارآور در روند تولید وارد عمل گردد. ولی جزء سومی از آن در شکل پولی وجود دارد که لااقل به مبلغی برابر با دستمزد بقیهٔ کار ـ دوره (سه هفته) است اما در پایان هر هفته پرداخت می‌شود. اگرچه این جزء از سرمایه در آغاز سال نو، و لذا در شروع یک واگرد ـ دورهٔ تازه، شکل سرمایهٔ بارآور ندارد، بلکه به صورت پول ـ سرمایه است که با آن نمی‌تواند در روند تولید وارد گردد، با وجود این به هنگام گشایش واگرد تازه، سرمایهٔ گردان متغیر، یعنی نیروی کار زنده، در روند تولید فعال است. این پدیده از آنجا ناشی می‌شود که در واقع نیروی کار در آغاز کار ـ دوره، مثلاً هر هفته، خریده می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی در پایان هفته پرداخت می‌گردد. پول در اینجا به مثابهٔ وسیلهٔ پرداخت عمل

می‌کند. بنابراین سرمایهٔ مزبور از سویی هنوز در دست سرمایه‌دار به صورت پول وجود دارد، در حالی که از سوی دیگر نیروی کار یعنی کالایی که سرمایهٔ مزبور به آن مبدل می‌شود مدتی است در روند تولید به فعالیت پرداخته است و لذا همان ارزش ـ سرمایه در اینجا با جنبهٔ دوگانه‌ای جلوه‌گر می‌شود.

چنانچه فقط کار ـ دوره‌ها را مورد توجّه قرار دهیم، آن‌گاه چنین خواهیم داشت:

سرمایهٔ I تولید کرده است	$۴۵۰ \times ۶ = ۲۷۰۰$ لیرهٔ استرلینگ
سرمایهٔ II تولید کرده است	$۴۵۰ \times ۵\frac{۱}{۳} = ۲۴۰۰$ لیرهٔ استرلینگ
بنابراین جمعاً	$۹۰۰ \times ۵\frac{۲}{۳} = ۵۱۰۰$ لیرهٔ استرلینگ

پس مجموع سرمایهٔ اولیهٔ ۹۰۰ لیره‌ای طی یک سال ۵ بار و $\frac{۲}{۳}$ به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور عمل کرده است. اینکه آیا ۴۵۰ لیرهٔ همواره در روند تولید و ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ دیگر همواره در روند دورانی قرار دارند و یا ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ طی هر چهار هفته و نیم در روند تولید است در حالی که چهار هفته و نیم متعاقب آن را در روند دوران عمل می‌کند، از لحاظ تولید اضافه ارزش تفاوتی ندارد.

حالا اگر به عکس واگرد ـ دوره‌ها را در نظر آوریم چنین خواهیم داشت:

سرمایهٔ I	$۴۵۰ \times ۵\frac{۲}{۳} = ۲۵۵۰$ لیرهٔ استرلینگ
سرمایهٔ II	$۴۵۰ \times ۵\frac{۱}{۶} = ۲۳۲۵$ لیرهٔ استرلینگ

بنابراین مجموع سرمایه به میزان $۹۰۰ \times ۵\frac{۵}{۱۲} = ۴۸۷۵$ لیرهٔ استرلینگ واگرد داشته است. زیرا واگرد مجموع سرمایه، مساوی با جمع مبالغی است که سرمایه‌های I و II واگرد کرده‌اند، تقسیم بر جمع سرمایه‌های I و II.

لازم به تذکر است که اگر سرمایه‌های I و II نسبت به یکدیگر استقلال می‌داشتند، آن‌گاه فقط اجزاء مستقل و مختلف سرمایهٔ اجتماعی‌ای را تشکیل می‌دادند که در محیط تولیدی واحدی پیش‌ریز شده بودند. بنابراین چنانچه سرمایهٔ اجتماعی در درون این محیط تولیدی تنها مرکب از سرمایه‌های I و II می‌بود، آن‌گاه همان محاسبه‌ای که اکنون در مورد دو جزء I و II‌ای یک سرمایهٔ فردی انجام گرفت، دربارهٔ واگرد سرمایهٔ اجتماعی در محیط تولیدی مزبور نیز صدق می‌کرد. ولی سرانجام تعداد واگردهای مجموع سرمایهٔ اجتماعی برابر با جمع سرمایه‌های واگرد نموده‌ای است که در

محیط‌های مختلف تولیدی قرار دارند، تقسیم بر حاصل جمع سرمایه‌هایی که در این محیط‌های تولیدی پیش‌ریز شده‌اند.

این نکته باز شایان تذکر است: هم‌چنانکه در مورد کسب و کار خصوصی، اگر سرمایه‌های I و II دقیقتر مورد مطالعه قرار گیرند دیده می‌شود که آنها واگردهای سالانه متفاوتی دارند. (چنانکه واگرد ـ دورهٔ سرمایهٔ II چهار هفته و نیم دیرتر از آن سرمایهٔ I آغاز می‌شود و لذا واگرد سالانهٔ سرمایهٔ I چهار هفته و نیم زودتر از سال واگرد سرمایهٔ II پایان می‌یابد) آنچنان نیز سرمایه‌های مختلفی که در محیط تولیدی واحدی به کار افتاده‌اند عملیات خود را در زمان‌های کاملاً متفاوتی شروع می‌کنند و لذا واگرد سالانه را در زمان‌های مختلفی از سال به پایان می‌رسانند. همان حساب متوسطی که ما دربارهٔ سرمایه‌های I و II به کار برده‌ایم در این مورد نیز کافی است تا واگرد سالانهٔ اجزاء مختلف و مستقل سرمایهٔ اجتماعی را به سال واگرد تحویل نماید.

II. کار ـ دوره بزرگتر از دوران ـ دوره است

کار ـ دوره‌ها و واگرد ـ دوره‌ها به جای آنکه متناوباً جای یکدیگر را بگیرند با هم تلاقی می‌کنند. در عین حال در این مورد یک سرمایه رهایی وقوع می‌یابد که در حالت مورد بررسی ما تاکنون پیش نیامده بود.

ولی این امر به هیچ‌وجه تغییری در این واقعیت به وجود نمی‌آورد که بعداً مانند پیش، اولاً تعداد کار ـ دوره‌های مجموع سرمایهٔ اولیه، برابر با حاصل جمع ارزش محصول سالانهٔ هر دو جزء سرمایه، تقسیم بر مجموع سرمایهٔ اولیه باشد و ثانیاً تعداد واگردهای مجموع سرمایه، برابر با جمع هر دو مبلغ واگرد کرده، تقسیم بر حاصل جمع هر دو سرمایهٔ اولیه باشد. در اینجا نیز باید هر دو جزء سرمایه را چنان در نظر گیریم که گویی حرکات واگردی هر یک کاملاً مستقل از دیگری انجام می‌گیرد.

بنابراین باز چنین فرض می‌کنیم که هر هفته ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ در روند کار پیش‌ریز می‌شود. بنابه فرض، کار ـ دوره ٦ هفته طول می‌کشد و لذا هر بار ٦٠٠ لیرهٔ استرلینگ (برای سرمایهٔ I) پیش‌ریز ایجاب می‌کند. دورهٔ دوران سه هفته و لذا واگرد ـ دوره مانند حالت فوق ۹ هفته است. اکنون فرض می‌کنیم که سرمایهٔ IIای به مبلغ ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ در اثنای دوران ـ دورهٔ سه هفته‌ای سرمایهٔ I وارد شده است. چنانچه هر دو سرمایه را به مثابهٔ سرمایه‌های مستقلی در نظر گیریم، آن‌گاه نمودار واگرد سالانه به

شرح زیرین خواهد بود:

نمودار II

سرمایهٔ I ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ

واگرد - دوره‌ها برحسب هفته	کار - دوره‌ها برحسب هفته	پیش‌ریز به لیرهٔ استرلینگ	دوره‌های دوران برحسب هفته
I ۹-۱	۶-۱	۶۰۰	۹-۷
II ۱۸-۱۰	۱۵-۱۰	۶۰۰	۱۸-۱۶
III ۲۷-۱۹	۲۴-۱۹	۶۰۰	۲۷-۲۵
IV ۳۶-۲۸	۳۳-۲۸	۶۰۰	۳۶-۳۴
V. ۴۵-۳۷	۴۲-۳۷	۶۰۰	۴۵-۴۳
VI. (۵۴)-۴۶	۵۱-۴۶	۶۰۰	(۵۴-۵۲)

سرمایهٔ اضافی ۳۰۰ لیره‌ای

واگرد - دوره‌ها برحسب هفته	کار - دوره‌ها برحسب هفته	پیش‌ریز به لیرهٔ استرلینگ	دوره‌های دوران برحسب هفته
I ۱۵-۷	۹-۷	۳۰۰	۱۵-۱۰
II ۲۴-۱۶	۱۸-۱۶	۳۰۰	۲۴-۱۹
III ۳۳-۲۵	۲۷-۲۵	۳۰۰	۳۳-۲۸
IV ۴۲-۳۴	۳۶-۳۴	۳۰۰	۴۲-۳۷
V. ۵۱-۴۳	۴۵-۴۳	۳۰۰	۵۱-۴۶

در تمام سال روند تولید بدون هیچ‌گونه گسیختگی برحسب مقیاس واحد ادامه دارد. دو سرمایهٔ I و II جدای از یکدیگر باقی می‌مانند. ولی برای آنکه آنها را از یکدیگر جدا تصویر کنیم باید تلاقی و پیوستگی واقعی آنها را از هم بگسلیم و از آن راه نیز تعداد واگردها را تغییر دهیم. بنابر نمودار پیشین، واگرد چنین وضعی می‌داشت:

سرمایهٔ I $۵\frac{۲}{۳}$ x ۰۰ = ۳۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ، واگرد نموده است.

و سرمایهٔ II ۵ x ۳۰۰ ـ ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، واگرد نموده است.

لذا مجموع سرمایه $۵\frac{۴}{۹}\times ۹۰۰=۴۹۰۰$ لیرهٔ استرلینگ، واگرد داشته است.

ولی این نتیجه درست نیست، زیرا چنانکه خواهیم دید دوره‌های حقیقی تولید و دوران مطلقاً با نمودار بالا تطبیق نمی‌کند، چه مقصود عمده از نمودار این بود که سرمایه‌های I و II از یکدیگر جدا وانمود شوند.

در واقع سرمایهٔ II به هیچ‌وجه کار ـ دوره و دوران ـ دوره‌ای جدا از سرمایهٔ I و ویژهٔ خویش ندارد. کار ـ دوره ٦ هفته و دوران ـ دوره ۳ هفته است. نظر به اینکه سرمایهٔ II فقط برابر با ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، تنها می‌تواند قسمتی از یک کار ـ دوره را پر کند. این آن چیزی است که در عمل واقع می‌شود. در پایان شش هفته، ارزش ـ محصولی به میزان ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ وارد دوران می‌شود و در پایان نهمین هفته به صورت پول برمی‌گردد. از این رو در آغاز هفتهٔ هفتم سرمایهٔ II وارد عرصهٔ عمل می‌شود و نیازمندی‌های کار ـ دورهٔ بعدی را برای هفته‌های هفتم تا نهم رفع می‌کند. ولی بنا به فرض ما در پایان نهمین هفته فقط نیمی از کار ـ دوره انجام شده است. بنابراین در آغاز دهمین هفته سرمایهٔ ٦۰۰ لیره‌ای که هم اینک برگشته است فعالیت را از سر می‌گیرد و همراه با ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ جای مبلغ اولیه را که برای هفتهٔ دهم تا دوازدهم لازم است پر می‌کند و بدینسان دومین کار ـ دوره انجام می‌شود. یک ارزش ـ محصول ٦۰۰ لیره‌ای به دوران افتاده است و در پایان پانزدهمین هفته برخواهد گشت. ولی در کنار آن ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ که مبلغ ابتدایی سرمایهٔ II را تشکیل می‌دهد آزاد گردیده و می‌تواند در نخستین نیمهٔ کار ـ دورهٔ بعدی یعنی در هفته‌های سیزدهم تا پانزدهم وارد عمل گردد. پس از سر رسیدن این دوره باز ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ برمی‌گردد، از این مبلغ ۳۰۰ لیره تا پایان یافتن کار ـ دوره کفایت می‌کند و ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای کار ـ دورهٔ بعدی آزاد می‌ماند.

پس وضع به صورت زیرین جریان پیدا می‌کند:

I. واگرد ـ دوره: از هفتهٔ یکم تا نهم

۱. کار ـ دوره: از اولین تا ششمین هفته. سرمایهٔ ٦۰۰ لیره‌ای در عمل است.

۱. دوران ـ دوره: از ۷ تا نهمین هفته. در پایان هفتهٔ نهم ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ برمی‌گردد.

II. واگرد ـ دوره: از ۷ تا پانزدهمین هفته

۲. کار ـ دوره: از ۷ تا دوازدهمین هفته

نیمهٔ اول: از ۷ تا نهمین هفته. سرمایهٔ II به مبلغ ۳۰۰ لیره به کار افتاده است. پایان نهمین هفته ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول برمی‌گردد (از سرمایهٔ I).

نیمهٔ دوم: از ۱۰ تا دوازدهمین هفته. ۳۰۰ لیره از سرمایهٔ I وارد عمل و ۳۰۰ لیرهٔ دیگر در اختیار باقیمانده است.

۲. دوران ـ دوره: از ۱۳ تا پانزدهمین هفته. در پایان پانزدهمین هفته ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول برمی‌گردد (مرکب از نیمی از سرمایهٔ I و نیمی از سرمایهٔ II).

III. واگرد ـ دوره: از ۱۳ تا بیست و یکمین هفته.

۳. کار ـ دوره: از ۱۳ تا هجدهمین هفته.

نیمهٔ اول: از ۱۳ تا پانزدهمین هفته و ۳۰۰ لیرهٔ آزاد مانده وارد عمل می‌شود. در پایان هفتهٔ پانزدهم ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول نقد برمی‌گردد.

نیمهٔ دوم: از ۱۶ تا هجدهمین هفته. از ۶۰۰ لیرهٔ برگشتی ۳۰۰ لیره وارد کار می‌شود و ۳۰۰ لیرهٔ دیگر از نو آزاد باقی می‌ماند.

۳ـ دوران ـ دوره: از ۱۹ تا بیست و یکمین هفته. که در آخر آن باز ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول نقد برمی‌گردد. در این ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ I و II دیگر به طور تشخیص ناپذیری در هم ادغام شده‌اند.

بدینسان یک سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای تا پایان پنجاه و یکمین هفته هشت واگرد ـ دورهٔ کامل را طی کرده است، بدین قرار: (I: از ۱ تا نهمین هفته، II: از ۷ تا پانزدهمین هفته، III: از ۱۳ تا بیست و یکمین هفته، IV: از ۱۹ تا بیست و هفتمین هفته، V: از ۲۵ تا سی و سومین هفته، VI: از ۳۱ تا سی و نهمین هفته، VII: از ۳۷ تا چهل و پنجمین هفته، VIII: از ۴۳ تا پنجاه و یکمین هفته). ولی نظر به اینکه ۴۹ تا پنجاه و یکمین هفته با هشتمین دورهٔ دوران برخورد می‌کنند لازم است که طی این دوران ـ دوره، ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ آزاد مانده وارد عمل گردد تا جریان تولید قطع نشود. به این سبب در پایان سال واگرد به نحو زیرین نمایش می‌یابد: ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ دورپیمایی خود را هشت بار به انجام رسانده است، بنابراین می‌کند ۴۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ. برای مبلغ محصول ۳ هفتهٔ اخیر سال (از ۴۹ تا پنجاه و یکمین) نیز اضافه می‌شود، ولی نظر به اینکه فقط یک سوم دورپیمایی ۳ هفته‌ای خود را انجام داده است در مجموع واگردها تنها برابر یک سوم مبلغ خود، یعنی ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ، به حساب می‌آید. پس هر چند محصول سالانه ۵۱ هفته = ۵۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، سرمایهٔ واگرد نموده فقط

عبارت از ۴۸۰۰+۱۰۰=۴۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. بنابراین مجموع سرمایهٔ اولیهٔ ۹۰۰ لیره‌ای $\frac{۴}{۹}$ بار واگشته و لذا کمی کمتر از مبلغ حالت I است.

در مثال فوق چنین فرض شده است که زمان کار = $\frac{۲}{۳}$، زمان دوران = $\frac{۱}{۳}$ واگرد ـ دوره است و لذا زمان کار مضروب ساده‌ای از زمان دوران است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر وضع دیگری غیر از این پیش آید آیا باز آنچه در بالا دربارهٔ آزاد شدن مقداری سرمایه مورد تشخیص قرار گرفت در حالت دیگر هم امکان وقوع دارد یا نه؟

اکنون کار ـ دوره را = ۵ هفته، زمان دوران را = ۴ هفته، پیش‌ریخت هفتگی سرمایه را = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بگیریم.

I. واگرد ـ دوره: از ۱ تا نهمین هفته.

۱. کار ـ دوره: از ۱ تا پنجمین هفته.

۱. دوران ـ دوره: از ٦ تا نهمین هفته. در پایان هفتهٔ نهم ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول نقد برمی‌گردد.

II. واگرد ـ دوره: از ٦ تا چهاردهمین هفته.

۲. کار ـ دوره: از ٦ تا دهمین هفته.

بخش یکم: از ٦ تا نهمین هفته. سرمایه II=۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ به کار افتاده است. پایان هفتهٔ نهم سرمایهٔ I=۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول نقد برمی‌گردد.

بخش دوم: دهمین هفته. از ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برگشته ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ وارد عرصهٔ کار می‌گردد. بقیه یعنی ۴۰۰ لیرهٔاسترلینگ برای کار ـ دورهٔ آتی آزاد باقی می‌ماند.

۲. دوران ـ دوره: از ۱۱ تا چهاردهمین هفته. در پایان هفتهٔ چهاردهم ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول نقد برمی‌گردد.

تا پایان هفتهٔ چهاردهم (از ۱۱ تا چهاردهمین هفته) آن ۴۰۰ لیرهٔ آزاد شده فوق‌الذکر وارد عمل می‌شود. ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیز از ۵۰۰ لیرهٔ برگشته به آن پیوست می‌شود تا نیازمندی سومین کار ـ دوره (۱۱ تا پانزدهمین هفته) را جبران کند، به گونه‌ای که باز ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای کار ـ دورهٔ چهارم آزاد می‌گردد. همین پدیده در هر کار ـ دوره تکرار می‌شود. در آغاز کار ـ دوره‌ها ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ حاضر است که برای چهار هفته کفایت می‌کند. در پایان هفتهٔ چهارم ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول نقد بر می‌گردد، که از آن فقط ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای

آخرین هفته ضروری است، ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ باقیمانده برای کار ـ دورهٔ بعدی آزاد می‌ماند.

باز بیاییم و یک کار ـ دورهٔ ۷ هفته‌ای را در نظر گیریم با سرمایهٔ I ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ، و یک زمان دوران دو هفته‌ای با سرمایه II ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ.

در این مورد، نخستین واگرد ـ دوره از هفتهٔ یکم تا نهم طول می‌کشد که نخستین کار ـ دورهٔ آن از هفتهٔ یکم تا هشتم با پیش‌ریز ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ ادامه می‌یابد و نخستین دوران دورهٔ آن از هفتهٔ هشتم تا نهم است. در پایان هفتهٔ نهم ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول نقد برمی‌گردد.

دومین واگرد ـ دوره از ۸ تا شانزدهمین هفته است و کار ـ دورهٔ دوم را، که از هشتم تا چهاردهمین هفته ادامه دارد، دربرمی‌گیرد. در اینجا نیازمندی هشتمین و نهمین هفته به وسیلهٔ سرمایهٔ II رفع می‌شود. در پایان نهمین هفته ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ مذکور برمی‌گردد که از آن مبلغ تا آخر کار ـ دوره (از ۱۰ تا چهاردهمین هفته) ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای کار ـ دورهٔ بعدی باقی می‌ماند. دومین دورهٔ دوران از پانزدهم تا شانزدهمین هفته طول می‌کشد. در پایان هفتهٔ شانزدهم دوباره ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ برمی‌گردد. از این پس در هر کار ـ دوره همین پدیده تکرار می‌شود. نیاز سرمایه‌ای دو هفتهٔ اول به وسیلهٔ ۲۰۰ لیره‌ای که در پایان کار ـ دورهٔ گذشته در اختیار قرار گرفته بود برطرف می‌شود. آخر هفتهٔ دوم ۷۰۰ لیره گردد. ولی کار ـ دوره فقط عبارت از ۵ هفته است به نحوی که تنها نیاز به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ دارد و لذا همواره ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای کار ـ دورهٔ بعدی باقی می‌ماند.

بنابراین از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌شود که در حالات مورد بررسی ما که کار ـ دوره درازتر از دوران ـ دوره گرفته شده است، در هر صورت در پایان هر یک از کار ـ دوره‌ها پول ـ سرمایه‌ای آزاد می‌ماند و مقدار آن برابر با سرمایهٔ II است که به خاطر دوران پیش‌ریز شده است. در سه نمونه‌ای که آورده‌ایم سرمایهٔ II به ترتیب چنین بود: اولی = ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ، دومی = ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ و سومی = ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ. بنابراین سرمایهٔ آزاد مانده در پایان کار ـ دوره به همان ترتیب بالغ بر ۳۰۰، ۴۰۰ و ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ شده است.

III. کار ـ دوره کوچکتر از دوران ـ دوره است

ما ابتدا باز یک واگرد ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای را در نظر می‌گیریم که ۳ هفتهٔ آن کار ـ دوره است و برای آن ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ از سرمایهٔ I تحت اختیار قرار دارد. دورهٔ دوران را ٦ هفته فرض می‌کنیم. برای این ٦ هفته یک سرمایهٔ اضافی به مبلغ ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم است، که باز می‌توانیم آن را به دو سرمایهٔ ۳۰۰ لیره‌ای تقسیم کنیم که هر کدام از آنها یک کار ـ دوره را به انجام می‌رساند. بدینسان سه سرمایهٔ ۳۰۰ لیره‌ای به دست می‌آوریم که همواره ۳۰۰ لیرهٔ آن در تولید گذاشته شده، در حالی که ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ درگردش است.

نمودار III

سرمایهٔ I

واگرد ـ دوره‌ها برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	دوران ـ دوره‌ها برحسب هفته
I. ۱-۹	۱-۳	۴-۹
II. ۱۰-۱۸	۱۰-۱۲	۱۳-۱۸
III. ۱۹-۲۷	۱۹-۲۱	۲۲-۲۷
IV. ۲۸-۳٦	۲۸-۳۰	۳۱-۳٦
V. ۳۷-۴۵	۳۷-۳۹	۴۰-۴۵
VI. ۴٦-(۵۴)	۴٦-۴۸	۴۹-(۵۴)

سرمایهٔ II

واگرد ـ دوره‌ها برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	دوران ـ دوره‌ها برحسب هفته
I. ۴-۱۲	۴-٦	۷-۱۲
II. ۱۳-۲۱	۱۳-۱۵	۱٦-۲۱
III. ۲۲-۳۰	۲۲-۲۴	۲۵-۳۰
IV. ۳۱-۳۹	۳۱-۳۳	۳۴-۳۹
V. ۴۰-۴۸	۴۰-۴۲	۴۳-۴۸
VI. ۴۹-(۵۷)	۴۹-۵۱	(۵۲-۵۷)

سرمایهٔ III

واگرد - دوره‌ها برحسب هفته	کار - دوره‌ها برحسب هفته	دوران - دوره‌ها برحسب هفته
I. ۱۵-۷	۹-۷	۱۵-۱۰
II. ۲۴-۱۶	۱۸-۱۶	۲۴-۱۹
III. ۳۳-۲۵	۲۷-۲۵	۳۳-۲۸
IV. ۴۲-۳۴	۳۶-۳۴	۴۷-۴۲
V. ۵۱-۴۳	۴۵-۴۳	۵۱-۴۶

در اینجا تصویری به دست می‌آوریم که بازتاب دقیقی از حالت اول است منتها با این تفاوت که اکنون به جای دو سرمایه، سه سرمایه جانشین یکدیگر می‌شوند. تلاقی و یا یکی‌شدن سرمایه‌ها رخ نمی‌دهد. هر کدام از آنها را می‌توان تا پایان سال جدا از هم پی گرفت. بنابراین عیناً مانند حالت اول، هیچ سرمایه‌ای در پایان یک کار - دوره آزاد نمی‌گردد. در پایان هفتهٔ سوم تمام سرمایه به‌کار رفته است، در آخر هفتهٔ نهم تماماً گردد و در آغاز هفتهٔ دهم باز فعالیت را از سر می‌گیرد. همچنین است در مورد سرمایهٔ I و II. پیآمدهای منظم و کامل، هرگونه رهایی سرمایه را نفی می‌کنند.

مجموع واگرد به گونهٔ زیرین محاسبه می‌شود:

سرمایهٔ I ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ + ۵ ۲/۳ = ۱۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ
سرمایهٔ II ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ x ۵ ۱/۳ = ۱۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ
سرمایهٔ III ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ x ۵ = ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ

مجموع سرمایه: ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ x ۵ ۱/۳ = ۴۸۰۰ لیره استرلینگ

اکنون بیاییم و مثال دیگری را انتخاب کنیم، به نحوی که دورهٔ دوران، مضرب صحیحی از کار - دوره نباشد، مثلاً کار - دوره را ۴ هفته و دوران - دوره را ۵ هفته قرار دهیم. بنابراین سرمایه‌هایی که با این داده‌ها تطبیق می‌کنند از: سرمایهٔ I = ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ، سرمایهٔ II = ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ، سرمایهٔ III = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ[۲۶۵]

---

۲۶۵. برای روشن ساختن مطلب یادآور می‌شویم که در پایان کار - دورهٔ سرمایه II هنوز ۴۰۰ لیرهٔ سرمایهٔ I ⇦

اینک ما فقط سه واگرد نخستین را می‌آوریم:

نمودار IV

سرمایهٔ I

واگرد ـ دوره‌ها برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	دوران ـ دوره‌ها برحسب هفته
I ۱-۹	۱-۴	۵-۹
II ۹-۱۷	۹، ۱۰-۱۲	۱۳-۱۷
III ۱۷-۲۵	۱۷، ۱۸-۲۰	۲۱-۲۵

سرمایهٔ II

واگرد ـ دوره‌ها برحسب هفته	کار ـ دوره‌ها برحسب هفته	دوران ـ دوره‌ها برحسب هفته
I ۵-۱۳	۵-۸	۹-۱۳
II ۱۳-۲۱	۱۳، ۱۴-۱۶	۱۷-۲۱
III ۲۱-۲۹	۲۱، ۲۲-۲۴	۲۵-۲۹

⇦از دوران برنگشته است، زیرا چنانکه در نمودار IV دیده می‌شود کار - دورهٔ چهار هفته‌ای سرمایهٔ II هنگامی پایان می‌پذیرد که هنوز یک هفتهٔ دیگر تا بازگشت پول از دوران ۵ هفته‌ای سرمایهٔ I باقی است و بنابراین این جلوگیری از توقف روند تولید، لازم است که طی نهمین هفته به میزان یک هفته سرمایهٔ اضافی، یعنی $\frac{1}{4}$ ۴۰۰ = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ، پیش‌ریز شود و بدینسان تا رسیدن ۴۰۰ لیره سرمایهٔ I، کار - دورهٔ جدید (از هفتهٔ دهم تا دوازدهم) به وسیلهٔ سرمایهٔ III یکصد لیره‌ای آغاز شده باشد. پس از بازگشت ۴۰۰ لیرهٔ اول، ۳۰۰ لیرهٔ آن به ۱۰۰ لیرهٔ سرمایهٔ III تا آخر کار - دوره (هفتهٔ سیزدهم) ضمیمه می‌شود و لذا باز یکصد لیره برای کار-دورهٔ بعدی باقی می‌ماند و همین‌طور. نظر به همین پیشامد است که در نمودار IV، آغاز کار-دوره‌های دوم و سوم از سرمایه‌های I و II و با هفته‌های غیرقطعی (۹، ۱۰، ۱۸، ۱۸، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲) ذکر شده است.

عدم درک این مطلب موجب شده است که کاوتسکی (Kautsky) در چاپ دوم جلد دوم "سرمایه"، به استناد «خستگی بسیار مارکس» و «عدم توجه انگلس» به خیال خود بکوشد تا نمودار چهارم را اصلاح نماید، ولی توضیحاتی که در متن به دنبال نمودار داده شده خود نمایانگر اشتباه کاوتسکی است - م.

سرمایهٔ III

واگرد - دوره‌ها برحسب هفته	کار - دوره‌ها برحسب هفته	دوران - دوره‌ها برحسب هفته
I ۹-۱۷	۹	۱۰-۱۷
II ۱۷-۲۵	۱۷	۱۸-۲۵
III ۲۵-۳۳	۲۵	۲۶-۳۳

در این مورد هم‌پیوند سرمایه‌ها تا آن حد انجام می‌گیرد که کار - دورهٔ سرمایه III، یعنی سرمایه‌ای که خود هیچ‌گونه کار - دورهٔ مستقلی ندارد - زیرا فقط برای یک هفته کفایت می‌کند - با نخستین کار - دورهٔ سرمایهٔ I تلاقی می‌نماید. ولی در عوض هم در پایان کار - دورهٔ I و هم در آخر کار - دورهٔ II ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ که برابر با مبلغ سرمایهٔ III است آزاد می‌شود. در واقع چنانچه سرمایهٔ III، نخستین هفتهٔ کار - دورهٔ دوم از سرمایهٔ I و نخستین هفتهٔ همهٔ کار - دوره‌های بعدی این سرمایه را پر کند و در پایان این هفتهٔ اول تمام سرمایهٔ I ۴۰۰ لیره‌ای برگردد، آن‌گاه برای بقیهٔ کار - دورهٔ سرمایهٔ I بیش از ۳ هفته وقت و سرمایه‌گذاری مطابق آن، یعنی ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ، باقی نمی‌ماند. یکصد لیره‌ای که بدینسان آزاد شده است بعداً برای نخستین هفتهٔ کار - دورهٔ سرمایهٔ II، که بلافاصله در پی آن می‌آید، کفایت می‌کند. در پایان این هفته تمام سرمایهٔ II به مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد، ولی نظر به اینکه کار - دورهٔ آغاز شده نمی‌تواند بیش از ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ جذب کند ناگزیر در پایان آن باز ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ باقی می‌ماند، و همچنین تا آخر. بنابراین آن‌گاه که دورهٔ دوران مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل نمی‌دهد، مقداری سرمایه در پایان کار - دوره آزاد می‌گردد، و این سرمایهٔ آزاد شده برابر با آن جزیی از سرمایه است که باید فزونی دورهٔ دوران را نسبت به کار - دوره یا نسبت به مضروبی از کار - دوره‌ها جبران نماید.

در همهٔ حالات مورد بررسی چنین فرض شده است که هم کار - دوره و هم دوران - دوره برای هر کسب و کار مفروض در تمام طول سال یکسان باقی می‌مانند. این فرض به آن دلیل ضرورت داشت که ما خواسته‌ایم تأثیر زمان دوران را نسبت به واگرد پیش‌ریز سرمایه اثبات نماییم. اینکه در واقعیت فرض مزبور محتوم نیست و اغلب نیز با آن اصلاً تطبیق ندارد در مسئله مورد بررسی تغییری به وجود نمی‌آورد.

در تمام این بخش، ما واگرد سرمایهٔ استوار راکنار گذاشته فقط واگرد سرمایهٔ گردان را مورد بررسی قرار داده‌ایم. این بدان دلیل ساده است که موضوع مورد بحث با سرمایهٔ استوار هیچ سروکاری ندارد. وسایل کار و غیر از آنکه در روند تولید مورد استفاده قرار گرفته‌اند فقط تا آن حد که زمان کاربردشان طولانی‌تر از واگرد ـ دورهٔ سرمایه گردان است، تا آن حد که زمان ادامهٔ خدمت آنها در روندهای پیوسته مکرر کار، درازتر از واگرد ـ دورهٔ سرمایهٔ گردان و لذا برابر با n بار واگرد ـ دوره‌های سرمایهٔ گردان است، سرمایهٔ استوار به شمار می‌روند. مجموع زمانی که به وسیلهٔ این n واگرد ـ دوره‌های سرمایهٔ گردان به وجود می‌آید هر قدر دراز یا کوتاه باشد، آن جزیی از سرمایهٔ بارآور که برای این مدت به دلیل سرمایهٔ استوار پیش‌ریز شده است از نو طی این فاصلهٔ زمانی پیش‌ریز نمی‌شود. این جزء با شکل مصرفی قدیم خود همچنان به خدمت خود ادامه می‌دهد. تفاوت فقط در این است که برحسب طول مختلف کار ـ دوره در هر کدام از واگرد ـ دوره‌های سرمایهٔ گردان، سرمایهٔ استوار جزء بزرگتر یا کوچکتری از ارزش اصلی خود را به محصول این کار ـ دوره منتقل می‌کند، و برحسب طول زمان دوران هر یک از واگرد ـ دوره‌ها ارزش انتقال یافتهٔ مزبور تندتر یا کندتر به صورت پول برمی‌گردد. ماهیت موضوعی که ما در این بخش مورد مطالعه قرار داده‌ایم، یعنی واگرد جزء گردان سرمایهٔ بارآور، خود از ماهیت این جزء سرمایه ناشی می‌گردد. آن سرمایهٔ گردانی که در یک کار ـ دوره مورد استفاده قرار گرفته است پیش از انجام واگرد خود، پیش از آنکه به کالا ـ سرمایه بدل شود و از آن به صورت سرمایهٔ نقدی درآید، و دوباره از آن شکل به سرمایهٔ بارآور تبدیل شود، نمی‌تواند در یک کار ـ دورهٔ تازه‌ای به کار رود. بنابراین برای آنکه بتوان نخستین کار ـ دوره را بلافاصله با کار ـ دورهٔ دومی ادامه داد ناچار باید از نو سرمایه‌ریزی و آن را به عناصر گردان سرمایهٔ بارآور تبدیل کرد و آن هم به مقداری کافی، به نحوی که بتواند خلأ ناشی از دورهٔ دوران سرمایهٔ گردانی را که برای نخستین کار ـ دوره پیش‌ریز گردیده است، پر کند. به همین دلیل است که طول کار ـ دورهٔ سرمایهٔ گردان در مقیاس روند کار و انقسام یا به دیگر سخن روی الحاق بهره‌های جدیدی از سرمایه، تأثیر می‌کند. و این درست همان چیزی است که ما در این بخش مورد بررسی قرار داده‌ایم.

IV. نتیجه گیری‌ها

از آنچه تاکنون بررسی شد چنین نتیجه می‌شود:

الف. بهره‌های مختلفی که سرمایه باید به آن تقسیم گردد تا جزیی از آن بتواند پیوسته در کار - دوره باشد در حالی که جزء دیگر در دوران - دوره است، در دو مورد مانند سرمایه‌های مستقل و متفاوت جا به جا می‌شوند. اولاً آن‌گاه که کار - دوره برابر با دوران - دوره است و لذا واگرد - دوره به دو بخش برابر تقسیم می‌گردد. ثانیاً آن‌گاه که دورهٔ دوران درازتر از کار - دوره باشد ولی در عین حال مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل دهد به گونه‌ای که یکی دوران - دوره = n کار - دوره گردد، که در آن n حتماً باید عدد تا باشد. در این موارد هیچ جزیی از سرمایهٔ پی‌درپی پیش‌ریخته آزاد نمی‌شود.

ب. به عکس در همهٔ مواردی که اولاً دوران - دوره بزرگتر از کار - دوره است بدون آنکه مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل دهد و ثانیاً آنجا که کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است، از واگرد دوم به بعد جزیی از سرمایهٔ گردان دائماً و به طور ادواری در پایان هر کار - دورهٔ آزاد می‌گردد. و این سرمایهٔ آزاد گشته، در صورتی که کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره باشد، برابر با جزیی از مجموع سرمایه‌ای است که برای دوران - دوره پیش‌ریز شده است، و چنانچه دوران - دوره از کار - دوره بزرگتر باشد، آن‌گاه برابر با جزیی از سرمایهٔ است که باید مازاد دوران - دوره بر یک کار - دوره یا بر مضروبی از آن را جبران کند.

ج. از اینجا نتیجه می‌شود که در مورد کل سرمایهٔ اجتماعی، چنانچه جزء گردان آن مورد توجّه قرار گیرد، باید آزادسازی سرمایه قاعده باشد و تناوب سادهٔ اجزاء سرمایه، به صورت فعالیت پی در پی روند تولید، استثناء تلقی گردد. زیرا این برابری کار - دوره و دوران - دوره، یا برابری دوران - دوره با مضروب ساده‌ای از کار - دوره، این تناسب منظم میان دو جزء تشکیل دهندهٔ واگرد - دوره به هیچ‌وجه با ماهیت امر تجانسی ندارد و لذا فقط می‌تواند به صورت استثنایی بروز کند.

بنابراین جزء بسیار مهمی از سرمایهٔ گردان اجتماعی، که سالانه واگردهای متعددی انجام می‌دهد، طی دورزنی سالانه خود به طور ادواری در شکل سرمایهٔ آزاد گشته قرار دارد.

علاوه بر این بدیهی است که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال دیگر، مقدار

این سرمایهٔ آزاد گشته همراه با بزرگی روند کار یا با مقیاس تولید و لذا به طور کلی با گسترش تولید سرمایه‌داری، رشد می‌کند. در موردی که ذیل فقرهٔ ۲ از بند ب آورده شد، این افزایش رشد بدان سبب است که مجموع سرمایهٔ اولیه افزایش یافته است، و در مورد فقرهٔ ۱ بند ب به این دلیل که با گسترش تولید سرمایه‌داری بر طول دورهٔ دوران افزوده می‌شود و لذا مدت واگرد ـ دوره نیز در مواردی درازتر می‌گردد که کار ـ دوره (کوتاهتر از دوران ـ دوره است) و تناسب منظمی میان دو دوره وجود ندارد.[۲٦٦]

مثلاً در حالت اول چنین داشتیم که می‌بایستی هر هفته ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایه گذاری می‌شد. برای کار ـ دورهٔ شش هفته‌ای ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ، برای دورهٔ سه هفته‌ای دوران ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ، جمعاً ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ. در این مورد پیوسته ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد می‌گردد. ولی چنانچه پول‌گذاری هفتگی ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، آن‌گاه برای کار ـ دوره ۱۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ و برای دوران ـ دوره ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم خواهیم داشت و بنابراین به جای ۳۰۰ لیره نیز به طور ادواری ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد می‌گردد.

د. کل سرمایه که مثلاً ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ است باید به دو جزء تقسیم گردد و مانند مورد فوق ٦۰۰ لیره برای کار ـ دوره و ۳۰۰۰ لیره برای دوران ـ دوره اختصاص داده شود. پس آن جزیی که به طور واقعی در روند کار نهاده شده به مقدار یک سوم پایین آمده یعنی به جای ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ به ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ تخفیف یافته و بدین سبب مقیاس تولید نیز تا یک سوم تنزل کرده است. از سوی دیگر، ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ فقط برای این به کار افتاده که پیوستگی کار ـ دوره تأمین گردد و بتوان در هر هفته از سال ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ در روند کار وارد نمود.

اگر مسئله بسان مجرد مورد توجّه قرار گیرد، تفاوت نمی‌کند که ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ به مدت $6 \times 8 = 48$ هفته کار کند (محصول = ۴۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ) یا آنکه کل سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای به مدت ٦ هفته در روند کار گذاشته شود و سپس طی دورهٔ سه هفته‌ای دوران بیکار بماند. در مورد اخیر سرمایهٔ مزبور از ۴۸ هفته $5\frac{1}{3} \times 6 = 32$ هفته کار

---

۲٦٦. جملهٔ میان دو هلال در متن آلمانی ذکر نشده و از روی ترجمهٔ روسی و فرانسوی افزوده شده است. چنین به نظر می‌رسد که فقدان این جملهٔ روشن کننده معلول عدم توجّه چاپی باشد. به هر حال در ترجمهٔ روسی منتشرهٔ سال ۱۹٦۱ از سوی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی این قسمت از روی نسخه‌های خطی مارکس و انگلس اصلاح شده است - م.

می‌کند (محصول = $\frac{1}{3}$۵×۹۰۰=۴۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ) و ۱۶ هفته بیکار می‌ماند. ولی جدا از زیان بزرگی که به سرمایهٔ استوار در نتیجهٔ بیکاری ۱۶ هفته‌ای وارد می‌شود و صرفنظر از گران تمام شدن کار، که باید برای تمام سال پرداخت شود در حالی که فقط جزیی از سال کاربرد دارد، اصولاً چنین گسیختگی منظم روند تولید با جنب و جوش صنعت بزرگ معاصر سازگار نیست. این ادامه کاری خود یک نیروی بارآور کار است.

اکنون اگر سرمایهٔ آزاد گشته را که در واقع سرمایهٔ معلقی است نزدیکتر مورد توجّه قرار دهیم دیده می‌شود که جزء قابل ملاحظه‌ای از این سرمایه باید همواره شکل پول ـ سرمایه‌ای داشته باشد.

در همان مثال خودمان بمانیم: کار ـ دوره ٦ هفته، دوران ـ دوره ۳ هفته، خرج هفتگی ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ. در میان دومین کار ـ دوره، یعنی در پایان هفتهٔ نهم، ٦۰۰ لیرهٔ استرلینگ برمی‌گردد که از آن مبلغ باید فقط ۳۰۰ لیره در اثنای بقیهٔ کار ـ دوره به کار افتد. پس در پایان دومین کار ـ دوره ۳۰۰ لیره از مبلغ مزبور آزاد گشته است. این ۳۰۰ لیره در چه حالتی قرار دارد؟ چنین فرض می‌کنیم که باید $\frac{1}{3}$ این مبلغ برای دستمزد و $\frac{2}{3}$ آن برای مواد خام و کمکی تخصیص یابد. بنابراین ۲۰۰ لیره از ٦۰۰ لیرهٔ برگشتی به منظور دستمزد، به صورت پول نقد و ۴۰۰ لیرهٔ دیگر در شکل ذخیرهٔ بارآور، به صورت عناصری از سرمایهٔ بارآورگردان ثابت، وجود دارند. ولی نظر به اینکه برای نیمهٔ دوم کار ـ دورهٔ II فقط نیمی از این ذخیرهٔ بارآور لازم است، نیمهٔ دیگر آن به مدت ۳ هفته به صورت زاید یعنی ذخیرهٔ بارآوری که از یک کار ـ دوره زیاد آمده است، باقی می‌ماند. ولی سرمایه‌دار می‌داند که ازاین جزء سرمایهٔ برگشته (= ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ) فقط نیمی را (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) برای کار ـ دورهٔ جاری لازم دارد. بنابراین بسته به شرایط بازار است که وی تصمیم می‌گیرد آیا همهٔ ۲۰۰ لیرهٔ مزبور یا فقط قسمتی از آن را فوراً به ذخیرهٔ بارآور اضافی تبدیل کند، یا اینکه آن را در انتظار شرایط مساعدتر بازار تماماً یا قسماً به صورت پول ـ سرمایه نگاه دارد. از سوی دیگر این امر به خودی خود مفهوم است که جزیی که برای دستمزد اضافی اختصاص یافته است = ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ، باید به صورت نقد نگاه داشته شود. سرمایه‌دار نمی‌تواند نیروی کار را، مانند مواد خام، پس از خریداری انبار کند، ولی الزام دارد که نیروی مزبور را در پیکر روند تولید وارد کرده و آن را در پایان هفته بپردازد. بنابراین در هر حال از ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد گشته، این ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ شکل پول ـ سرمایهٔ آزاد شده را

داراست، یعنی سرمایه‌ای است که برای کار ـ دوره لازم نیست. بنابراین سرمایه‌ای که به شکل پول ـ سرمایه در اختیار می‌ماند لااقل باید برابر با جزء متغیر سرمایه یعنی برابر با آن جزیی باشد که برای دستمزد تخصیص یافته است. پول سرمایهٔ مزبور می‌تواند در حداکثر تمام سرمایهٔ آزاد شده را دربر گیرد. در واقع همواره میان این حداقل و این حداکثر نوسان می‌کند.

به محض اینکه سیستم اعتباری گسترش پیدا می‌کند پول ـ سرمایه‌ای که بدینسان از راه مکانیسم سادهٔ حرکت واگرد آزاد می‌گردد ناچار نقش قابل ملاحظه‌ای را (در کنار بازگشت‌های پی‌درپی سرمایهٔ استوار و آن پول ـ سرمایه‌ای که در هر روند کار بابت سرمایهٔ متغیر ضرورت دارد) ایفا می‌نماید و در عین حال به صورت یکی از پایه‌های سیستم اعتباری در می‌آید.

در درون مثالی که گرفته‌ایم فرض کنیم زمان دوران از ۳ هفته به ۲ هفته کاهش یابد، و این امر عادی نباشد بلکه پیامدی از دورهٔ رونق، از کوتاه گشتن مهلت‌های پرداخت و غیره باشد. سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای که طی کار ـ دوره گذاشته شده یک هفته زودتر از آنچه لازم است برمی‌گردد و لذا برای این یک هفته آزاد و در اختیار است. به‌علاوه مانند گذشته، در وسط کار ـ دوره ۳۰۰ لیره (جزیی از این ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ) آزاد می‌گردد ولی به جای ۳ هفته برای ۴ هفته در اختیار است. بنابراین طی یک هفته ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ در بازار پول قرار می‌گیرد و ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ به جای ۳ هفته به مدت ۴ هفته در اختیار این بازار است. نظر به اینکه این امر تنها در مورد یک سرمایه‌دار واقع نمی‌شود بلکه شامل بسیاری از آنها می‌گردد و نیز در زمان‌های مختلف و رشته‌های گوناگون کسب و کار بروز می‌کند، در نتیجهٔ آن پول ـ سرمایهٔ آزاد به مقدار بیشتری در بازار یافت می‌شود. چنانچه این وضع دوام یابد، آن‌گاه در هر جا که ممکن باشد تولید گسترش پیدا می‌کند. سرمایه‌دارانی که با سرمایهٔ استقراضی کار می‌کنند تقاضای کمتری از بازار پول خواهند داشت و بدینسان مانند آنکه گویی عرضه افزایش یافته است، بازار پول آرامتر می‌گردد. یا سرانجام مبالغی که برای مکانیسم تولید زاید شده‌اند، به طور قطع به بازار پول ریخته می‌شوند.

در اثر انقباض زمان دوران[۲۶۷] از سه هفته به دو هفته و لذا کوتاه گشتن واگرد ـ

---

۲۶۷. در چاپ‌های اول و دوم آلمانی «زمان واگرد» ذکر شده است ولی از روی نسخه‌ای که انگلس برای چاپخانه تهیه کرده بود، این اشتباه چاپی رفع شده است ـ م.

دوره از ۹ هفته به ۸ هفته، $\frac{1}{6}$ کل سرمایه زاید می‌گردد. کار ـ دورهٔ ٦ هفته‌ای که پیش از این با ۹۰۰ لیره راه می‌افتاد، اکنون می‌تواند با ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ سر کند. بنابراین یک جزء ارزشی کالا ـ سرمایه که برابر با ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است پس از آنکه به صورت پول برگشت نمود به همین حالت پول ـ سرمایه‌ای باقی می‌ماند، بدون آنکه نقش جزیی از سرمایهٔ اولیه برای روند تولید را ایفا نماید. در حالی که تولید بر مبنای همان مقیاس و در صورت یکسان ماندن شرایط از حیث قیمت و غیره، مانند گذشته ادامه پیدا می‌کند، مبلغ ارزشی سرمایهٔ اولیه از ۹۰۰ لیره به ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ کاهش می‌یابد. ۱۰۰ لیرهٔ باقیمانده به صورت پول ـ سرمایه، از ارزش جدا می‌شود، وارد بازار پول می‌گردد و به سرمایه‌هایی که در این بازار عمل می‌کنند می‌پیوندد.

بدینسان دیده می‌شود که چگونه ممکن است وفور پول ـ سرمایه پدید آید، آن هم نه تنها در این معنی که عرضه بزرگتر از تقاضا شده است. این پدیده همواره عبارت از یک وفور نسبی است که مثلاً طی «دوران سودازدگی[۲۶۸]»ای بروز می‌کند که پس از پایان یک بحران، دور تازه‌ای را می‌گشاید. در این مورد وفور سرمایه به معنای آن است که جزء معینی از ارزش ـ سرمایهٔ اولیه، برای مجموع روند بازتولید اجتماعی (که روند دوران را نیز دربرمی‌گیرد)، زاید گردیده و لذا به شکل پول ـ سرمایه از دایره بیرون افتاده است. به شرط یکسان ماندن مقیاس تولید و قیمت‌ها، این افزایش پول، ناشی از انقباض سادهٔ واگرد ـ دوره است. حجم کمابیش زیاد پولی که در جریان است کوچکترین تأثیری را در این مورد نداشته است.

اکنون فرض کنیم که برخلاف مورد پیشین، دورهٔ دوران درازتر شده و بگوییم از ۳ هفته به ۵ هفته رسیده است. در این صورت از همان نخستین واگرد، بازگشت سرمایهٔ اولیه دو هفته دیرتر انجام می‌گیرد. واپسین بخش روند تولیدی که مربوط به این کار ـ دوره است دیگر نمی‌تواند از راه خودپویایی واگرد سرمایهٔ اولیه ادامه یابد. هرگاه مدتی این حالت دوام پیدا کند دیگر مانند مورد پیشین، گسترش روند تولید پیش نمی‌آید، بلکه در آن روند، یعنی در مقیاسی که بر پایهٔ آن می‌چرخد، انقباض پیدا می‌شود. ولی برای آنکه روند به همان مقیاس ادامه یابد ناچار باید برای تمام مدتی که این درازگشتن

---

۲۶۸. "Periode melancolique" ("Melancholische Periode". سودا، هم از جهت لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی با ملانکولی یا مالیخولیا، که از یونانی به زبان فارسی و زبان‌های اروپایی وارد شده است تطبیق می‌کند و لذا در این ترجمه به کار رفته است ـ م.

دوران ـ دوره دوام دارد، بر سرمایهٔ اولیه به میزان $\frac{۲}{۹}$ = ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ افزوده شود. این سرمایهٔ اضافی را فقط می‌توان از بازار پول به دست آورد. هرگاه این تطویل دوران ـ دوره یک یا چند رشتهٔ بزرگ صنعت را در برگیرد، آن‌گاه این امر می‌تواند فشاری بر بازار پول وارد کند، مگر آنکه اثر مزبور به وسیلهٔ واکنشی از سوی دیگر خنثی گردد. در این مورد نیز مرئی و محسوس است که فشار مزبور، مانند وفور پیش گفته، به هیچ‌وجه کمترین رابطه‌ای با تغییر در قیمت کالاها یا در حجم وسایل دوران موجود ندارد.

[آماده ساختن این فصل برای چاپ، دشواری‌های کمی به وجود نیاورد. مارکس که آنچنان در محاسبات جبری چابک بود، در حساب ارقام، به ویژه در مورد محاسبات بازرگانی، زبردستی نداشت، با اینکه جزوه‌های به هم دوختهٔ ضخیمی از او به جای مانده که خود در آنها با نمونه‌های بسیار به انواع محاسبات بازرگانی پرداخته است. ولی دالستن نفس محاسبات به هیچ‌وجه به معنای آشنایی با محاسباتی که بازرگان در عمل روزانهٔ خود معمول می‌دارد نیست، به نحوی که مارکس آنچنان در محاسبات واگرد دچار آشفتگی شده که سرانجام در جنب قسمت‌های ناتمام، برخی نادرستی‌ها و تضادها بروز کرده است. در نمودارهایی که پیش از این آورده شده است، من فقط آنچه ساده‌تر و از لحاظ حساب درست بوده است نگاه داشته‌ام و برای این عمل به طور عمده به دلیلی که پسی از این می‌آورم تکیه نموده‌ام.

نتایج غیر اطمینان بخش این محاسبات پرزحمت، مارکس را به آنجا کشانده است که ـ به نظر من ـ برای امر واقعاً کم اهمیتی، ارج ناسزاواری قائل شده است. منظور من آن چیزی است که وی «آزاد شدن» سرمایه می‌نامد. بنا به فرضیاتی که در بالا مورد پذیرش قرار گرفته، رویدادهای واقعی چنین است:

یکسان است که میان کار ـ دوره و دوران ـ دوره و لذا میان سرمایهٔ I و II چه نسبت مقداری وجود دارد ـ پس از سررسید نخستین واگرده در فواصل منظمی که برابر با طول کار ـ دوره است، سرمایه‌ای که برای یک کنار ـ دوره لازم است، یعنی مبلغی برابر با سرمایهٔ I، به صورت پول به سوی سرمایه‌دار باز می‌گردد.

چنانچه کار ـ دوره = ۵ هفته، دوران ـ دوره = ۴ هفته، سرمایهٔ I = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، آن‌گاه هربار، در پایان نهمین، چهاردهمین، نوزدهمین، بیست و چهارمین و بیست و نهمین هفته و غیره، پولی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برمی‌گردد.

اگر کار ـ دوره = ۶ هفته، دوران ـ دوره = ۳ هفته، سرمایهٔ I = ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ

باشد، آن‌گاه هر بار در پایان نهمین، پانزدهمین، بیست و یکمین، بیست و هفتمین، سی و سومین هفته و غیره ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ باز می‌گردد.

سرانجام اگر کار ـ دوره = ۴ هفته، دوران ـ دوره = ۵ هفته، سرمایهٔ I = ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، آن‌گاه بازگشت ۴۰۰ لیره‌ای هر بار در پایان نهمین، سیزدهمین، هفدهمین، بیست و یکمین، بیست و پنجمین هفته و غیره انجام می‌گیرد.

چقدر از این پول برگشته برای کار ـ دورهٔ جاری زاید و لذا آزاد می‌شود، هیچ فرقی به وجود نمی‌آورد. فرض این است که تولید، بی‌گسست به مقیاس پیشین ادامه دارد، و برای این منظور ضروری است که پول موجود باشد و لذا چه «آزاد گشته» و چه آزاد نگشته برگشت کند. چنانچه تولید گسیخته شود، آن‌گاه آزاد گشتن از بین می‌رود.

به دیگر سخن، به هر دلیل آزاد گشتن پول انجام می‌گیرد و لذا تشکیل سرمایهٔ تنها ن و فقط بالقوه به صورت پول را در پی دارد. ولی در همهٔ مواقع چنین است و تنها مربوط به شرایطی نیست که در متن نزدیکتر مورد تصریح ویژه قرار گرفته است، و این آزاد گشتن در مقیاسی بزرگتر از آنچه در متن پذیرفته شده انجام می‌گیرد. در ارتباط با سرمایهٔ گردان I، سرمایه‌دار صنعتی در پایان هر واگرد، عیناً در همان وضعی قرار دارد که به هنگام تأسیس بنگاه خود دارا بود. وی از نو همهٔ آن سرمایه را یکجا در دست دارد، در حالی که فقط به تدریج می‌تواند آن را دوباره به سرمایهٔ بارآور تبدیل کند.

مسئلهٔ مهم در متن مارکس اثبات این نکته است که از سویی بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایهٔ صنعتی همواره باید به صورت پول موجود باشد و از سوی دیگر بخش مهمتری از آن باید به موقع شکل پول به خود بگیرد. تذکرات اضافی من حداکثر می‌تواند به منزلهٔ تحکیمی بر این برهان آوری باشد.]

(ف. انگلس)

V. تأثیر تغییر قیمت‌ها

در بالا از سویی چنین فرض کرده‌ایم که هم قیمت‌ها و هم مقیاس تولید یکسان باقیمانده‌اند و از سوی دیگر زمان دوران دستخوش انقباض یا انبساط گردیده است. اکنون به عکس فرض کنیم که مدت واگرد ـ دوره و نیز مقیاس تولید، یکسان مانده ولی از طرف دیگر قیمت‌ها تغییر یافته‌اند، یعنی ترقی یا تنزلی در بهای مواد خام، مواد کمکی و کار یا در مورد دو عنصر نخستین حاصل شده است. فرض کنیم که بهای مواد خام و

کمکی و نیز دستمزد به نصف تنزل کرده باشد. بنابراین طبق مثالی که پیش از این آورده‌ایم، هر هفته به جای ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ، ۵۰ لیرهٔ استرلینگ و برای واگرد ـ دورهٔ ۹ هفته‌ای ۴۵۰ لیره به جای ۹۰۰ لیره، پیش‌ریز سرمایه لازم می‌گردد. ابتدا ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ از ارزش ـ سرمایهٔ اولیه، به صورت پول ـ سرمایه برکنار می‌شود، ولی روند تولید به همان مقیاس و با همان واگرد ـ دوره و بر حسب تقسیم گذشتهٔ آن همچنان ادامه پیدا می‌یابد. حجم محصول سالانه نیز هم‌چنانکه بود مانده ولی ارزش‌اش به نصف کاهش یافته است. این تغییر نه از شتابهٔ دوران ناشی شده و نه از دگرگونی در حجم پول در گردش، که تغییر عرضه و تقاضای پول ـ سرمایه را نیز به همراه دارد، برخاسته است. چنانچه کاهشی در ارزش و به موازات آن در بهای عناصر سرمایهٔ بارآور به میزان نصف روی دهد، آن‌گاه نخستین اثر آن چنین خواهد بود که در فلان بنگاه X، که اکنون همچنان به مقیاس گذشته تولید می‌کند فقط نیمی از ارزش ـ سرمایهٔ پیشین به جریان می‌افتد و لذا از جانب بنگاه X نصف پول سابق به بازار ریخته می‌شود، زیرا بنگاه X نخست این ارزش ـ سرمایه را نقداً یعنی به شکل پول ـ سرمایه پیش‌ریز می‌کند. پس در این صورت حجم پولی که در دوران ریخته می‌شود کمتر می‌گردد، زیرا بهای عناصر تولید کاهش یافته است. این نخستین پیامد است.

ولی در ثانی: نیمی از ارزش ـ سرمایهٔ اولیه، یعنی ۴۵۰ لیره از ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ، که الف) شکل پول ـ سرمایه، سرمایهٔ بارآور و کالا ـ سرمایه را متناوباً می‌پیمود و ب) همزمان و پیوسته با نیم دیگر، جزئاً شکل پول ـ سرمایه، جزئاً صورت سرمایهٔ بارآور و جزئاً شکل کالا ـ سرمایه را می‌پذیرفت، اینک از دورپیمایی بنگاه X برکنار می‌شود و لذا به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ اضافی وارد بازار پول می‌گردد تا به مثابهٔ جزء پیوسته در این بازار تأثیر نماید. این ۴۵۰ لیره پولی که آزاد گشته نه به آن دلیل که برای امور بنگاه X پول زایدی گردیده است به مثابهٔ پول ـ سرمایه عمل می‌کند، بلکه بدان سبب که جزیی از ارزش ـ سرمایهٔ اصلی است به عمل خود همچون سرمایه ادامه می‌دهد و لذا نباید به مثابهٔ وسیلهٔ سادهٔ دوران خرج گردد. نزدیکترین شکلی که بدان وسیله می‌توان آن را به مثابه سرمایه به کار انداخت این است که وجوه مزبور را به مثابه پول ـ سرمایه به بازار پول فرو ریخت. از سوی دیگر این امکان نیز وجود دارد که مقیاس تولید (صرفنظر از سرمایهٔ استوار) دوبرابر گردد. در این صورت از آن پس با همان سرمایهٔ اولیه ۹۰۰ لیره‌ای روند تولیدی به مقیاس مضاعف به کار خواهد افتاد.

چنانچه از سوی دیگر بهای عناصر گردان سرمایهٔ بارآور به مقدار نصف ترقی نماید، آن‌گاه هر هفته به جای ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم می‌گردد و بنابراین به جای ۹۰۰ لیره ۱۳۵۰ لیرهٔ استرلینگ ضروری می‌شود. برای آنکه کسب و کار به همان مقیاس سابق بچرخد ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ اضافه می‌آید و این امر برحسب وضع بازار پول به نسبت خود فشار کمابیش زیادی در بازار پول اعمال می‌کند. هرگاه تمام سرمایهٔ موجود در آن بازار قبلاً مورد تقاضا باشد، آن‌گاه رقابت شدیدی برای به دست آوردن پول نقد به وجود می‌آید. چنانچه قسمتی از سرمایهٔ موجود بیکار مانده باشد، آن‌گاه به همان نسبت به کار فراخوانده می‌شود.

ولی ممکن است که مورد سومی نیز پیدا شود به این معنی که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید و سرعت واگرد و بهای عوامل گردان سرمایهٔ بارآور، قیمت محصولات بنگاه X تنزل یا ترقی نماید. هرگاه قیمت کالاهایی که بنگاه X تحویل می‌داد پایین آید، آن‌گاه قیمت کالا ـ سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای که وی پیوسته به بازار می‌ریخت مثلاً به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ تنزل می‌کند. بنابراین یک ششم ارزش سرمایهٔ اولیه از روند دوران بر نمی‌گردد (مسئلهٔ اضافه ارزشی که در کالا ـ سرمایه پنهان است خارج از بحث کنونی قرار داده شده است) و این مبلغ در روند مزبور از بین می‌رود. ولی نظر به اینکه ارزش و در پی آن قیمت عوامل تولید به میزان گذشته باقی می‌ماند، این برگشت ۵۰۰ لیره‌ای فقط برای جبران $\frac{5}{6}$ سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای کفایت می‌کند که پیوسته در روند تولید به کار می‌افتد. بنابراین باید ۱۰۰ لیرهٔ اضافی خرج شود تا تولید به همان مقیاس ادامه یابد.

به عکس چنانچه بهای فرآورده‌های بنگاه X ترقی کند به گونه‌ای که قیمت کالا ـ سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای مثلاً تا ۷۰۰ لیرهٔ استرلینگ افزایش یابد، یک هفتم بهای آن = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ از روند تولید سرچشمه نگرفته و در آن پیش‌ریز نشده است، بلکه از روند دورانی ناشی شده است. ولی بیش از ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای جبران عوامل مولد لازم نیست لذا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد می‌گردد.

بررسی عللی که در مورد اول موجب کوتاه شدن یا دراز شدن واگرد ـ دوره می‌شوند و در مورد دوم بهای مواد خام و کار را پایین و بالا می‌برند و در مورد سوم موجب ترقی یا تنزل بهای فرآورده‌ها می‌گردند، از حدود بررسی‌هایی که تاکنون کرده‌ایم خارج هستند. ولی آنچه شایستهٔ این بحث است، بدین قرار است:

حالت اول

ثابت ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول

تغییر در دوران ـ دوره و نیز در بازگشت ـ دوره

بنابر فرضیاتی که در مثال ما آمده است در پی کوتاه گشتن دوران ـ دوره، به میزان $\frac{۱}{۹}$ از مجموع سرمایهٔ اولیه کمتر مورد احتیاج است و لذا سرمایهٔ مزبور از ۹۰۰ به ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ کاهش می‌یابد و ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت پول ـ سرمایه از آن حذف می‌گردد.

بنگاه X مانند گذشته همان محصول شش هفته‌ای را با همان ارزش ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ تحویل می‌دهد و چون تمام طول سال پیوسته به همین منوال کار انجام می‌گیرد بنگاه مزبور طی ۵۱ هفته همان مقدار محصول را به ارزش ۵۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ تحویل می‌دهد. بنابراین در مورد مقدار و بهای محصولی که بنگاه به گردش می‌اندازد هیچ‌گونه تغییری حاصل نمی‌شود و همچنین در مورد مهلت‌هایی که بنگاه فرآورده را به بازار می‌ریزد هیچ تغییری پدید نمی‌آید. ولی ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ کنار گذاشته شده است، زیرا در پی کوتاه گشتن دورهٔ دوران، روند تولید به جای ۹۰۰ لیرهٔ پیشین تنها با ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ سیرآب گشته است. ۱۰۰ لیرهٔ محذوف در شکل پول ـ سرمایه وجود دارد. ولی این مبلغ به هیچ‌وجه نمایندهٔ جزیی از آن سرمایهٔ اولیه نیست که ضرورتاً باید پیوسته به صورت پول ـ سرمایه عمل می‌کرد. فرض می‌کنیم از سرمایهٔ اولیهٔ I که برابر با ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، $\frac{۴}{۵}$ آن پیوسته در مصالح تولید گذاشته شده = ۴۵۰ لیرهٔ استرلینگ و $\frac{۱}{۵}$ آن = ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ به دستمزد تخصیص داده شده است. پس هر هفته ۸۰ لیرهٔ استرلینگ برای مواد تولیدی و ۲۰ لیرهٔ استرلینگ برای دستمزد مصرف می‌شود. بنابراین سرمایهٔ II = ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیز باید بدینسان منقسم گردد که $\frac{۴}{۵}$ آن = ۲۴۰ لیرهٔ استرلینگ برای مواد تولیدی و $\frac{۱}{۵}$ آن = ۶۰ لیرهٔ استرلینگ برای دستمزد تخصیص داده شود. سرمایه‌ای که برای دستمزد گذاشته شده باید پیوسته به صورت نقدی پیش‌ریز گردد. به محض اینکه محصول ـ کالایی که ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ ارزش دارد به صورت پول بازگشت کرد، یعنی به فروش رفت، ۴۸۰ لیرهٔ استرلینگ از آن می‌تواند به مواد تولیدی (ذخیرهٔ مولد) مبدل گردد ولی ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ شکل نقدی خود را نگاه می‌دارد تا بتواند برای دستمزد شش هفته‌ای به کار

آید. این ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ حداقلی است از سرمایهٔ ۶۰۰ لیره‌ای بازگشته که باید پیوسته در شکل پول ـ سرمایه تجدید یا جبران گردد و لذا پیوسته باید به مثابهٔ جزیی از سرمایهٔ اولیه وارد در عمل، به صورت پول ـ سرمایه موجود باشد.

اکنون اگر از ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به طور منظم هر ۳ هفته نقد می‌شود و به همان سان نیز قابل تقسیم است یعنی ۲۴۰ لیرهٔ آن صرف ذخیرهٔ مولد می‌شود و ۶۰ لیرهٔ دیگر از آن برای پرداخت دستمزد اختصاص می‌یابد، در نتیجهٔ کوتاه‌گشتن زمان دوران ۱۰۰ لیره به شکل پول ـ سرمایه حذف گردد و به‌کلی از مکانیسم واگرد بیرون رانده شود، آن‌گاه این سؤال مطرح می‌گردد که پس تنخواه این یکصد لیره پول ـ سرمایه از کجا بیرون می‌آید؟

تنها $\frac{1}{5}$ این مبلغ عبارت از پول ـ سرمایه‌ای است که دوره به دوره در درون واگردها آزاد می‌ماند. ولی $\frac{4}{5}$ آن = ۸۰ لیرهٔ استرلینگ قبلاً مبدل به ذخیرهٔ مولد اضافی‌ای گردیده که دارای همان ارزش است. به چه نحو این ذخیرهٔ مولد اضافی به پول تبدیل می‌شود و پولی که برای این تبدیل لازم است از کجا می‌آید؟

هنگامی که کوتاه‌گشتن زمان دوران مسلم شود، آن‌گاه از ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش گفته، به جای ۴۸۰ لیره فقط ۴۰۰ لیره مبدل به ذخیرهٔ مولد می‌گردد. ۸۰ لیرهٔ استرلینگ بقیه به شکل پول نگاه داشته می‌شود و به همراه ۲۰ لیرهٔ استرلینگ مذکور که بابت دستمزد تخصیص یافته است ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ محذوف را تشکیل می‌دهند.[۲۶۹] با اینکه یکصد لیرهٔ مزبور به وسیلهٔ فروش کالا ـ سرمایه از دوران ناشی می‌گردد و اکنون به دلیل آنکه دوباره در دستمزد و عناصر تولید گذارده نمی‌شود از

---

۲۶۹. برای رفع هرگونه ابهام در مورد بحث متذکر می‌شویم که سخن بر سر وجود ۱۰۰ لیره به صورت نقدی است. اگر قرار است در هر واگرد، $\frac{1}{5}$ سرمایه بابت پرداخت دستمزد نگاه داشته شود و $\frac{4}{5}$ آن صرف خرید مواد خام و کمکی و غیره (ذخیرهٔ مولد) گردد، در آن صورت چگونه باز ۱۰۰ لیره به صورت نقد در دست سرمایه‌دار باقی می‌ماند؟ در پاسخ این سؤال، مصنف توضیح می‌دهد که پس از مسلم گشتن کوتاهی زمان دوران مثلاً به مدت یک هفته، سرمایه‌دار یک هفته کمتر به ذخیرهٔ مولد احتیاج پیدا می‌کند و لذا به جای آنکه شش بار ۸۰ لیره = ۴۸۰ لیره مواد خام و کمکی و غیره ذخیره کند ۵ بار ۸۰ لیره = ۴۰۰ لیره ذخیره می‌کند و بنابراین ۸۰ لیره پول نقد دست او باقی می‌ماند و چون از ۱۲۰ لیرهٔ نقد که برای ۶ هفته پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود اکنون $\frac{1}{6}$ یعنی ۲۰ لیره صرفه جویی می‌شود مجموعاً ۸۰ + ۲۰ لیره پول نقد باقی می‌ماند یا آزاد می‌شود ـ م.

دوران بیرون کشیده می‌شود، با وجود این نباید فراموش کرد که یکصد لیرهٔ مزبور با شکل نقدی خود از نو دارای همان شکلی است که ابتدا بدان صورت در دوران ریخته شده بود. در ابتدای امر ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت ذخیرهٔ مولد و دستمزد گذاشته شده بود. اکنون برای آنکه همان روند تولید راه بیفتد فقط ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم است. این یکصد لیره‌ای که در شکل پول از گردونه بیرون می‌افتد، اینک پول سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در حال جایابی است و جزء تازه‌ای از بازار پول است. درست است که پیش از این نیز مبلغ مزبور دوره به دوره به صورت پول ـ سرمایهٔ آزاد شده و سرمایهٔ مولد اضافی وجود داشت، ولی این حالات نهانی خود شرطی برای پیشبرد روند تولید و لذا برای ادامهٔ آن بود. اکنون دیگر برای این منظور ضرورت ندارد و بنابراین پول ـ سرمایهٔ جدیدی است و جزیی از بازار پول را تشکیل می‌دهد، ولو اینکه نسبت به ذخیره پولی موجود جامعه به هیچ‌وجه نه عنصری اضافی (زیرا در آغاز کار وجود داشته و به وسیلهٔ آن در دوران ریخته شده است) و نه گنج نو انباشته‌ای است.

در واقع این ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ از آن لحاظ که بخشی از پول ـ سرمایهٔ اولیه‌ای است که دیگر در همان بنگاه به کار نمی‌رود، اکنون از دوران بیرون کشیده شده است. ولی این خروج فقط بدان سبب امکان‌پذیر شده که تبدیل کالا ـ سرمایه به پول و مبدل گشتن این پول به سرمایهٔ بارآور، یعنی W'-G-W، به قدر یک هفته تسریع گردیده و لذا گردش پولی که در این روند کار می‌کند نیز تندتر شده است. مبلغ مزبور برای آن از دوران بیرون کشیده شده است که دیگر برای واگرد سرمایهٔ X لازم نیست.

در اینجا چنین فرض شده است که سرمایهٔ اولیه متعلق به همان کسی است که از آن استفاده می‌کند. ولی چنانچه سرمایهٔ مزبور استقراضی می‌بود باز تفاوتی نمی‌کرد. در آن صورت با کوتاه شدن زمان دوران، برای استفاده کننده به جای ۹۰۰ لیره فقط ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ وام لازم می‌گردید. ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به وام دهنده پس داده می‌شد باز مانند گذشته یکصد لیره پول ـ سرمایهٔ جدیدی را تشکیل می‌داد که فقط به جای X در دست Y قرار می‌گیرد. فراتر از این، چنانچه سرمایه‌دار X مواد تولیدی خویش را به ارزش ۴۸۰ لیرهٔ استرلینگ را با اعتبار گرفته بود، به گونه‌ای که خود فقط ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگی پول نقد را بابت دستمزد پیش‌ریز کرده بود، در آن صورت اکنون به میزان ۸۰ لیرهٔ استرلینگ کمتر به مواد تولیدی نسیه نیازمند می‌شد و لذا این مبلغ کالا ـ سرمایهٔ زایدی را برای اعتبار دهنده تشکیل می‌داد، در حالی که سرمایه‌دار X خود ۲۰ لیرهٔ

استرلینگ پول نقد زیاد آورده بود.[۲۷۰]

اکنون ذخیرهٔ تولیدی اضافی به میزان $\frac{1}{3}$ کاهش یافته است. درگذشته $\frac{4}{5}$ از ۳۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اضافی II را تشکیل می‌داد و برابر با ۲۴۰ لیرهٔ استرلینگ بود، اکنون فقط = ۱۶۰ لیرهٔ استرلینگ است، یعنی ذخیرهٔ اضافی دو هفته‌ای به جای سه هفته‌ای می‌نشیند. اکنون این ذخیره به جای هر سه هفته هر دو هفته تجدید می‌گردد ولی فقط به جای آنکه خوراک سه هفته باشد خوراک دو هفته است. مثلاً چنین می‌شود که خریدهای بازار پنبه با دفعات بیشتر ولی حجم کمتر تکرار می‌گردند. همان مقدار پنبه از بازار برداشت می‌شود، زیرا حجم محصول یکسان باقی می‌ماند. ولی از لحاظ زمانی برداشت به نحو دیگر و بر مدت بیشتری تقسیم می‌شود. مثلاً فرض کنیم که سخن بر سر سه ماه و دو ماه باشد و مصرف سالانهٔ پنبه را از قرار ۱۲۰۰ عدل بگیریم. در حالت اول فروش چنین خواهد بود:

اول ژانویه	۳۰۰ عدل در انبار ۹۰۰ عدل باقی می‌ماند
اول آوریل	۳۰۰ عدل در انبار ۶۰۰ عدل باقی می‌ماند
اول ژوئیه	۳۰۰ عدل در انبار ۳۰۰ عدل باقی می‌ماند
اول اکتبر	۳۰۰ عدل در انبار ۰ عدل باقی می‌ماند

در حالت دوم به عکس:

اول ژانویه	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۱۰۰۰ عدل
اول مارس	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۸۰۰ عدل
اول مه	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۶۰۰ عدل
اول ژوئیه	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۴۰۰ عدل
اول سپتامبر	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۲۰۰ عدل
اول نوامبر	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۰ عدل

بنابراین پولی که در پنبه نهاده شده است یک ماه دیگر به طور کامل برمی‌گردد، یعنی به جای اکتبر در ماه نوامبر. پس اگر به سبب کوتاه گشتن زمان دوران و لذا کوتاهی زمان واگرد، $\frac{1}{9}$ از سرمایهٔ اولیه = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به شکل پول ـ سرمایه حذف شود و

---

۲۷۰. خواننده توجّه دارد که مقصود مصنف این است که در هر حال جمعاً وضع یکسان است. چه یکصد لیره در دست یک نفر سرمایه‌دار باشد، چه میان سرمایه‌دار وام‌ده و سرمایه‌دار وام‌ستان یا اعتبار دهنده و اعتبار گیرنده تقسیم شود باز مجموعاً ۱۰۰ لیره آزاد شده است ـ م.

چنانچه این یکصد لیره مرکب باشد از ۲۰ لیره پول ـ سرمایه‌ای که به طور ادواری زیاده برمی‌زان پرداخت هفتگی دستمزد است و از ۸۰ لیره‌ای که به مثابهٔ ذخیرهٔ تولیدی یک هفته به طور ادواری زاید می‌گردد، آن‌گاه در مورد این ۸۰ لیره چنین می‌شود که کاهش ذخیرهٔ تولیدی از جانب صنعتگر با افزایش ذخیرهٔ کالا از سوی پنبه‌فروش تطبیق می‌کند. هر اندازه همان مقدار پنبه در انبار صاحب صنعت به مثابه ذخیرهٔ تولیدی کمتر بماند به همان نسبت به صورت کالا در انبار تاجر پنبه‌فروش بیشتر می‌ماند.

ما تاکنون چنین فرض کرده‌ایم که کوتاه گشتن زمان دوران در مورد بنگاه X معلول آن بوده است که X کالاهای خود را سریعتر به فروش رسانده یا زودتر قیمت آن را دریافت داشته و یا در مورد معاملهٔ اعتباری، مهلت پرداخت گردیده است. پس این کوتاهی باکوتاه گشتن فروش کالا و تبدیل کالا ـ سرمایه به پول سرمایه، یعنی W'-G که نخستین مرحلهٔ روند دورانی است، همراه است. همچنین ممکن است که این کوتاه شدن از دومین مرحله یعنی از G-W ناشی گردد و لذا از تغییر همزمانی سرچشمه می‌گیرد که خواه در کار ـ دوره بروز می‌کند و خواه در زمان دوران سرمایه‌های Y و Z و غیره‌ای که به سرمایه‌دار X عناصر تولیدی سرمایهٔ گردانش را تحویل می‌دهند، پدید می‌آید.

به طور مثال اگر پنبه، ذغال و غیره بنابر سیستم قدیم حمل و نقل از محل تولید یا انبارگاه خود تا مقر مؤسسات تولیدی سرمایه‌دار X سه هفته در راه باشند، آن‌گاه حداقل ذخیرهٔ تولیدی X باید تا رسیدن ذخایر جدید دست کم برای سه هفته کافی باشد. تا هنگامی که پنبه و ذغال در راه هستند نمی‌توانند به مثابهٔ وسیلهٔ تولید به کار آیند. در این صورت آنها بیشتر در حکم محمول کار صنعت حمل و نقل و سرمایه‌ای هستند که در آن به‌کار افتاده است و برای تولیدکنندهٔ ذغال و پنبه فروش، عبارت از کالا ـ سرمایه‌ای هستند که دوران خود را طی می‌کنند. فرض کنیم که در پی بهبود سیستم ترابری حمل کالا به دو هفته کاهش یافته است. آن‌گاه ذخیره گیری مولد می‌تواند به جای هر سه هفته یک بار به دو هفته یک بار تبدیل گردد. از این راه ۸۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اضافی‌ای که بدین منظور پیش‌ریز شده بود آزاد می‌گردد و همچنین به علت اینکه سرمایهٔ ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگی یک هفته زودتر برگشت می‌کند، ۲۰ لیرهٔ استرلینگی که بابت پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود نیز آزاد می‌شود.

از سوی دیگر هر کالا مثلاً کار ـ دورهٔ سرمایه‌ای که مادهٔ خام تحویل می‌دهد کوتاه شود (نمونه‌های آن در فصل پیشین داده شده است) و لذا امکان تجدید ماده خام بیشتر

شود، در آن صورت ممکن است ذخیرهٔ مولد کاهش یابد و فاصلهٔ زمانی از یک دورهٔ تجدید تا دورهٔ دیگر کوتاه شود.

چنانچه به عکس زمان دوران و لذا واگرد ـ دوره درازتر گردد، آن‌گاه پیش‌ریز سرمایهٔ اضافی ضرورت پیدا می‌کند. اگر سرمایه‌دار سرمایهٔ اضافی داشته باشد خود آن را از جیب تأمین می‌کند. ولی در غیر این صورت سرمایهٔ اضافی مزبور به شکل دیگری، به مثابهٔ جزیی از بازار پول، گذاشته می‌شود. برای آنکه بتوان این سرمایه را در دسترس داشت باید آن را از شکل قدیم خود بیرون آورد، مثلاً سهام فروخت، سپرده‌ها را بیرون کشید، امری که اینجا نیز در بازار پول به طور غیرمستقیم تأثیر می‌گذارد. یا آنکه باید این سرمایه را قرض کرد. آن جزیی از سرمایهٔ اضافی که برای پرداخت دستمزد ضروری است در شرایط عادی همواره باید به صورت پول ـ سرمایه پیش‌ریز گردد و به این دلیل سرمایه‌دار X سهمی در اعمال فشار مستقیم به بازار پول ادا می‌کند. در مورد آن جزیی که باید در مواد تولید گذاشته شود این امر فقط هنگامی ناگزیر می‌گردد که قیمت این مواد باید نقداً پرداخت شود. چنانچه بتوان آنها را با اعتبار تهیه نمود آن‌گاه این عمل تأثیر مستقیمی برای بازار پول اعمال نمی‌کند، زیرا سرمایهٔ اضافی در این مورد از ابتدا نه به مثابهٔ پول ـ سرمایه، بلکه مستقیماً به صورت ذخیرهٔ مولد پیش‌ریز می‌شود. هرگاه بستانکار براتی را که از X در دست دارد مستقیماً به بازار پول بریزد، آن را کاهش دهد و غیره، آن‌گاه عمل سرمایه‌دار X غیرمستقیم و از راه دست دوم در بازار پول تأثیر می‌کند. ولی چنانچه بستانکار مزبور از برات مثلاً بدینسان استفاده نماید که آن را برای جبران یک بدهی آینده نگاه دارد، در آن صورت پیش‌ریز این سرمایهٔ اضافی نه مستقیم و نه غیرمستقیم بر روی بازار پول تأثیر نمی‌گذارد.

حالت دوم

بهای مواد تولید تغییر می‌کند دیگر شرایط ثابت می‌مانند

پیش از این چنین فرض کرده‌ایم که سرمایهٔ کل ۹۰۰ لیرهٔ استرلینگی به نسبت $\frac{۴}{۵}$ = ۷۲۰ لیرهٔ استرلینگ در مواد تولیدی و $\frac{۱}{۵}$ = ۱۸۰ لیرهٔ استرلینگ در دستمزد گذارده می‌شود.

هرگاه بهای مواد تولیدی به نیم کاهش یابد، آن‌گاه برای کار ـ دورهٔ شش هفته‌ای به جای ۴۸۰ لیرهٔ استرلینگ فقط ۲۴۰ لیرهٔ استرلینگ لازم خواهد بود، و برای سرمایهٔ

الحاقی شمارهٔ II به جای ۲۴۰ لیره فقط ۱۲۰ لیره ایجاب می‌شود. بنابراین سرمایهٔ شمارهٔ I از ۶۰۰ لیره به ۲۴۰+۱۲۰=۳۶۰ لیرهٔ استرلینگ کاهش می‌یابد و سرمایهٔ شمارهٔ II از ۳۰۰ لیره به ۱۲۰+۶۰=۱۸۰ لیرهٔ استرلینگ کاهش پیدا می‌کند. سرمایهٔ کل ۹۰۰ لیره‌ای به ۳۶۰+۱۸۰=۵۴۰ لیرهٔ استرلینگ پایین می‌آید.

این پول ـ سرمایهٔ کنار افتاده که اکنون بیکار مانده و بدین دلیل در بازار پول در جستجوی محل است، جز بخشی از سرمایهٔ ۹۰۰ لیره‌ای ابتدایی، که به صورت پول ـ سرمایه پیش‌ریز شده است، چیز دیگری نیست. سرمایه‌ای است که در اثر کاهش قیمت عناصر تولیدی که دوره‌ای به آن تبدیل می‌شود، چون بنگاه توسعه نمی‌یابد بلکه بر مقیاس گذشته ادامه خواهد یافت، زاید گردیده است. هرگاه این کاهش بها معلول شرایط اتفاقی (حاصل استثنائاً خوب، واردات فوق العاده و غیره) نباشد، بلکه از افزایش نیروی بارآور در درون رشته‌ای سرچشمه گرفته باشد که مواد خام تحویل می‌دهد، آن‌گاه پول ـ سرمایهٔ مزبور به صورت اضافهٔ مطلق بازار پول درمی‌آید و به طور کلی به سرمایه‌ای که در شکل پول ـ سرمایه آزاد است مبدل می‌گردد. زیرا نقدینهٔ مزبور دیگر جزء پیوندیافتهٔ آن سرمایه‌ای نیست که از چندی پیش جا یافته است.

حالت سوم

قیمت فروش خود محصول تغییر می‌کند

هرگاه قیمت تنزل کند بخشی از سرمایه از دست می‌رود و لذا ناچار باید به وسیلهٔ واریز جدیدی از پول ـ سرمایه جبران گردد. این زیان فروشنده ممکن است به طور مستقیم یا غیرمستقیم به سود خریدار تمام شود. مستقیماً، هرگاه قیمت فروش محصول فقط در نتیجهٔ اوضاع و احوال تصادفی تنزل کرده باشد و سپس دوباره تا قیمت عادی ترقی نماید. غیرمستقیم، آن‌گاه که تغییر در قیمت در اثر دگرگونی ارزشی به وجود آمده باشد که بر محصول قدیمی تأثیر کند و این محصول به مثابه عامل تولید در محیط تولید دیگری وارد گردد و در آنجا به نسبت خود، سرمایه آزاد سازد. در هر دو مورد ممکن است سرمایه‌ای که برای X از دست رفته است و برای جبران آن به بازار پول فشار می‌آورد، از سوی دوستان همکارش به مثابهٔ سرمایهٔ جدید اضافی در دسترس وی قرار گیرد. در این مورد فقط انتقالی رخ می‌دهد.

هرگاه به عکس بهای محصول ترقی نماید، آن‌گاه جزیی از سرمایه که پیش‌ریز نشده

بود از دوران خارج می‌شود. این سرمایه دیگر جزء تشکیل دهندهٔ سرمایه‌ای نیست که برای روند تولید پیش‌ریز شده است و لذا در صورتی که تولید توسعه نیابد، پول ـ سرمایهٔ کنار رفته‌ای به شمار می‌رود. چون در اینجا فرض کرده‌ایم که بهای عناصر محصول پیش از ورود کالا ـ سرمایه به بازار مشخص شده است، امکان دارد که یک تغییر واقعی در ارزش، موجب ترقی قیمت گردد و به طور قهقرایی تأثیر نماید به نحوی که مثلاً بهای مواد خام در پی آن بالا رود. در این حالت سرمایه X هم از محصولش که به مثابهٔ کالا ـ سرمایه در گردش است و هم از ذخیرهٔ تولیدی موجودش سود می‌برد. این سود، سرمایهٔ اضافی‌ای را که وی اکنون در نتیجهٔ قیمت‌های نوین، در اثر ترقی بهای عناصر تولیدی، برای ادامهٔ کار بنگاهش لازم دارد، فراهم می‌سازد.

ولی ممکن است که ترقی قیمت تنها یک امر تصادفی باشد. آن‌گاه سرمایهٔ اضافی‌ای که از این سو برای سرمایه‌دار X لازم می‌شود در سوی دیگر، آنجاکه محصول آن یکی از عناصر تولیدی رشتهٔ دیگر صنعت را تشکیل می‌دهد، به صورت سرمایهٔ آزاد گشته نمایان می‌گردد. آنچه یکی می‌بازد دیگری می‌برد.[۲۷۱]

---

۲۷۱. مثلاً اگر فرضاً نفت مادهٔ خام صنعت X را تشکیل دهد، در نتیجهٔ ترقی قیمت نفت برای X به کار بردن سرمایهٔ اضافه‌ای ایجاب می‌شود ولی سرمایه‌دار تولیدکنندهٔ نفت در اثر ترقی قیمت مبالغی سرمایه زیادی به دست می‌آورد ـ م.

فصل شانزدهم: واگرد سرمایهٔ متغیر

I. نرخ سالانهٔ اضافه ارزش

فرض می‌کنیم سرمایهٔ گردانی به مبلغ ۲۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد که $\frac{۴}{۵}$ آن برابر با ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ ثابت (مواد تولیدی) را تشکیل دهد و $\frac{۱}{۵}$ آن = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیری باشد که در مقابل دستمزد گذارده شده است.

فرض کنیم که واگرد ـ دوره = ۵ هفته، کار ـ دوره = ۴ هفته و دوران ـ دوره = ۱ هفته باشد. در این صورت سرمایهٔ I که = ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است از ۱۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ ثابت و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر ترکیب می‌شود، و سرمایهٔ II = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ مرکب می‌شود از ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ ثابت و ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر. در هر هفتهٔ کار، سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ نهاده می‌شود طی یک‌سال ۵۰ هفته‌ای محصول سالانه‌ای برابر با ۵۰ x ۵۰۰ = ۲۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ ساخته می‌شود. بنابراین سرمایهٔ I ۲۰۰۰ لیره‌ای، که پیوسته طی هر کار ـ دوره فعالیت دارد، ۱۲ بار و نیم واگرد می‌کند.

$\frac{۱}{۲}$ ۱۲ x ۲۰۰۰ = ۲۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌شود. از این ۲۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ $\frac{۴}{۵}$ = ۲۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ ثابتی است که در مواد تولیدی نهاده شده و $\frac{۱}{۵}$ آن = ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر است که در برابر دستمزد گذارده شده است. برعکس سرمایهٔ کل ۲۵۰۰ لیره‌ای ده بار واگرد دارد، زیرا $\frac{۲۵۰۰۰}{۲۵۰۰}$ = ۱۰ است.

سرمایهٔ متغیر گردانی که طی تولید خرج شده است تنها هنگامی می‌تواند دوباره در روند تولید به کار آید که فرآورده‌ای که ارزش سرمایهٔ مزبور در آن بازتولید شده است به فروش رود و از کالا ـ سرمایه به پول ـ سرمایه بدل گردد، تا از نو برای پرداخت دستمزد نهاده شود. ولی در مورد سرمایهٔ ثابت گردانی که در تولید گذاشته شده است (مواد تولیدی) نیز وضع هم این چنین است، زیرا ارزش آنها به مثابه جزیی از محصول مجدداً بر می‌گردد. وجه اشتراکی که این دو بخش از سرمایهٔ گردان ـ یعنی بخش‌های متغیر و ثابت این سرمایه ـ با هم دارند و آنچه آنها را از سرمایهٔ استوار متمایز می‌سازد

این نیست که ارزش انتقال یافتهٔ آنها به محصول، به وسیلهٔ کالا ـ سرمایه به گردش می‌افتد، یعنی به یاری دوران فرآورده به مثابه کالا در گردش قرار می‌گیرد. یک جزء ارزشی محصول و لذا جزیی از محصول که همچون کالا در گردش است یعنی جزیی از کالا ـ سرمایه، همواره از فرسایش سرمایهٔ استوار تشکیل یافته یا به دیگر سخن عبارت از آن جزء ارزشی است که سرمایهٔ استوار در اثنای تولید به فرآورده منتقل کرده است. ولی تفاوت در این است که سرمایهٔ استوار با چهرهٔ مصرفی سرمایهٔ گردان (= سرمایهٔ گردان ثابت + سرمایهٔ گردان متغیر)، همچنان به کار خود در روند تولید ادامه می‌دهد. در حالی که شرط هر یک از تک واگردها این است که تمام سرمایهٔ گردان ـ در سیمای کالا ـ سرمایه ـ از محیط تولیدی به محیط دوران وارد گردد. نخستین مرحلهٔ دورانی W'-G' برای سرمایهٔ گردان ثابت و سرمایهٔ گردان متغیر مشترک است. در دومین مرحله آنها از یکدیگر جدا می‌شوند. جزیی از پولی که کالا به آن تبدیل شده است در ذخیرهٔ تولیدی (سرمایهٔ گردان ثابت) گذاشته می‌شود. بنابر مهلت‌های مختلفی که طی آن خرید عناصر تشکیل دهندهٔ این ذخیرهٔ مولد انجام می‌گیرد، ممکن است قسمتی از پول زودتر و قسمت دیگر دیرتر به مواد تولیدی بدل شود، ولی سرانجام همهٔ آن به این صورت در می‌آید. جزء دیگر پولی که از حاصل فروش به دست آمده است به صورت ذخیرهٔ نقدی نگاه داشته می‌شود تا به تدریج برای پرداخت نیروی کاری که در پیکر روند تولید فرو می‌رود مصرف گردد. سرمایهٔ گردان متغیر را این جزء تشکیل می‌دهد. با این وصف جانشین ساختن کامل این یا آن جزء در هر بار ناشی از واگرد سرمایه از تبدیل سرمایه به محصول، از محصول به کالا و از کالا به پول است. به همین سبب است که در فصل پیشین واگرد سرمایهٔ گردان ـ ثابت و متغیر ـ جداگانه و با هم و بدون در نظر گرفتن سرمایهٔ استوار مطرح گردیده است.

برای مسئله‌ای که اکنون باید مطرح سازیم لازم است گامی فراتر نهاده و جزء متغیر سرمایهٔ گردان را به گونه‌ای مورد بررسی قرار دهیم که گویی این جزء به تنهایی تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ گردان است. یا به دیگر سخن از سرمایهٔ ثابت گردان که همراه با آن واگرد می‌کند چشم می‌پوشیم.

۲۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز شده است و ارزش سالانهٔ فرآورده برابر با ۲۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. ولی جزء متغیر سرمایهٔ گردان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است و لذا سرمایهٔ متغیری که در ۲۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ جا گرفته است برابر با $\frac{۲۵۰۰۰}{۵}$ =

۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. چنانچه ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ را به ۵۰۰ تقسیم کنیم تعداد ۱۰ واگرد را به دست می‌آوریم، که کاملاً مانند تعداد واگردهای سرمایهٔ کل ۲۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است.

این محاسبهٔ میانگین، که طبق آن ارزش محصول سالانه بر سرمایهٔ اولیه تقسیم می‌گردد و نه بر ارزش جزیی از این سرمایه که پیوسته در یک کار ـ دوره مورد استفاده قرار دارد (در مثال ما به جای ۴۰۰ بر ۵۰۰ تقسیم می‌گردد)، در اینجا که سخن فقط دربارهٔ تولید اضافه ارزش است مطلقاً درست است. بعداً خواهیم دید که این حساب از لحاظ دیگر کاملاً دقیق نیست، چنانکه اصلاً این محاسبهٔ میانگین فاقد دقت کامل است. به دیگر سخن محاسبهٔ مزبور برای هدف‌های عملی سرمایه‌دار کافی است ولی بیانگر دقیق یا سنجیدهٔ همهٔ شرایط واگرد نیست.

ما تاکنون از یک جزء ارزشی کالا ـ سرمایه به کلی چشم پوشیده بودیم و آن عبارت از اضافه ارزشی است که در آن نهفته است و در اثنای روند تولید آفریده شده و در پیکر فرآورده جایگزین گردیده است. اینک باید توجّه خود را به آن معطوف سازیم.

به فرض سرمایهٔ متغیر ۱۰۰ لیره‌ای که به طور هفتگی نهاده می‌شود اضافه ارزشی به میزان ۱۰۰٪=۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ تولید نماید. بنابراین سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که طی واگرد ـ دورهٔ پنج هفته‌ای نهاده می‌شود اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ تولید می‌کند، یعنی نیمی از روزانهٔ کار اضافه کار است.

ولی اگر ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر، ۵۰۰ لیره اضافه ارزش تولید می‌کند، ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزشی به میزان ۱۰×۵۰۰=۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به وجود می‌آورد. اما سرمایهٔ متغیر اولیه برابر با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. نسبت تمام حجم اضافه ارزشی که طی یک‌سال تولید شده است به مبلغ ارزشی سرمایهٔ متغیر اولیه را نرخ سالانهٔ اضافه ارزش می‌نامیم. بنابراین در مثالی که اکنون در برابر ما قرار دارد نرخ مزبور عبارت است از $\frac{5000}{500}=1000\%$ چنانچه این نرخ را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم دیده می‌شود که برابر است با نرخ اضافه ارزشی که سرمایهٔ متغیر اولیه طی یک واگرد ـ دوره تولید می‌کند، ضرب در تعداد واگردهای سرمایهٔ متغیر (که با تعداد واگردهای همهٔ سرمایهٔ گردان مطابقت دارد).

سرمایهٔ متغیری که طی یک واگرد ـ دوره پیش‌ریز گردیده در مثال آمده، برابر با

۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است و اضافه ارزشی که در قبال آن تولید شده نیز ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. بنابراین نرخ اضافه ارزش طی یک واگرد ـ دوره عبارت از $\frac{۵۰۰m}{۵۰۰v}=۱۰۰\%$ است. هرگاه این ۱۰۰٪ را در تعداد واگردهای سالانه که ۱۰ است ضرب کنیم، آن‌گاه چنین خواهیم داشت $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰v}=۱۰۰۰\%$.

چنین است در مورد نرخ سالانهٔ اضافه ارزش. ولی دربارهٔ حجم اضافه ارزشی که طی یک واگرد ـ دورهٔ مشخصی به دست می‌آید مطلب از این قرار است: حجم مزبور برابر با ارزش سرمایهٔ متغیری است که در اثنای همین دوره پیش‌ریز گردیده است (در مثال ما = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) ضرب در نرخ اضافه ارزش، بنابراین در نمونهٔ ما چنین است: $۵۰۰\times\frac{۱۰۰}{۱۰۰}=۵۰۰\times۱=۵۰۰$ لیرهٔ استرلینگ. چنانچه سرمایهٔ اولیه برابر با ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد با همین نرخ اضافه ارزش چنین خواهیم داشت: حجم اضافه ارزش $=۱۵۰۰\times\frac{۱۰۰}{۱۰۰}=۱۵۰۰$ لیرهٔ استرلینگ.

قرار می‌گذاریم که سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که سالانه ده بار واگرد می‌کند و با نرخ اضافه ارزش سالانهٔ خود که برابر با ۱۰۰۰٪ است و لذا طی یک‌سال اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ تولید می‌نماید، سرمایهٔ A نامگذاری شود.

اکنون سرمایهٔ متغیر دیگری را به نام B فرض می‌کنیم که برای تمام سال به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ (یعنی در اینجا برای ۵۰ هفته) پیش‌ریز می‌شود و لذا فقط یک‌بار در سال واگرد دارد. همراه این دوباره فرض می‌کنیم که در پایان سال قیمت محصول در همان روزی که آماده است پرداخت می‌گردد و بنابراین پول ـ سرمایه‌ای که محصول به آن تبدیل می‌شود در همان روز بازگشت می‌کند. پس دورهٔ دوران در اینجا برابر با صفر است، واگرد ـ دوره برابر با کار ـ دوره یعنی = یک‌سال است. مانند مورد پیشین طی کار ـ دوره در هر هفته سرمایهٔ متغیری به مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ وجود دارد و لذا در ۵۰ هفته به ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌شود. باز هم فرض می‌کنیم که نرخ اضافه ارزش همان ۱۰۰٪ باشد، یعنی با یکسان بودن طول روزانهٔ کار، نیمی از آن را اضافه کار تشکیل می‌دهد. چنانچه ۵ هفته را در نظر بگیریم چنین خواهیم داشت: سرمایهٔ متغیر گذاشته شده = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، لذا حجم اضافه ارزش تولید گشته = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. حجم نیروی کاری که در اینجا مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد و درجهٔ بهره‌کشی آن بنا به فرض دقیقاً همانند سرمایهٔ A است.

در هر هفته ۱۰۰ لیره سرمایهٔ متغیر گذاشته شده اضافه ارزشی با ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ ایجاد می‌کنند، پس در ۵۰ هفته سرمایهٔ نهاده که ۵۰۰۰=۱۰۰×۵۰ لیرهٔ استرلینگ است، اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، ولی نرخ سالانهٔ اضافه ارزش به کلی متفاوت است. این نرخ برابر با اضافه ارزش تولید شده در جریان سال است تقسیم بر سرمایهٔ متغیر اولیه، یعنی $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰۰v}$=۱۰۰٪، در حالی که این نرخ در مورد سرمایهٔ Aی پیش گفته = ۱۰۰۰٪ بود.

در مورد سرمایهٔ A، همانند سرمایهٔ B، هر هفته ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ خرج سرمایهٔ متغیر داشتیم: درجهٔ باروری یا نرخ اضافهٔ ارزش نیز همان ۱۰۰٪ است، مقدار سرمایهٔ متغیر هم یکی است و = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. حجم نیروی کار مورد بهره کشی، مقدار و درجهٔ بهره کشی در هر دو مورد یکسان است، روزانه‌های کار برابرند و به طور یکسان به کار لازم و اضافه کار تقسیم می‌شوند. مبلغ سرمایهٔ متغیری که طی سال به کار می‌افتد نیز هم مقدار و = ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است، مانند یکدیگر همان حجم کار را به حرکت در می‌آورند و از نیروی کاری که هر دو سرمایهٔ برابر به راه می‌اندازند مقدار یکسانی اضافه ارزش بیرون می‌کشند، یعنی ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ. با وجود این در نرخ اضافه ارزش A و B تفاوتی به میزان ۹۰۰٪ پیدا می‌شود.

در واقع این پدیده چنان دیده می‌شود که گویی نرخ اضافه ارزش تنها به حجم و درجهٔ بهره کشی نیروی کاری که به وسیلهٔ سرمایهٔ متغیر به حرکت در می‌آید، وابسته نیست بلکه علاوه بر آن مربوط به تأثیرات نامشخصی است که از روند دوران سرچشمه می‌گیرند. و در حقیقت چنین تعبیری نیز از این ناشی شده است و طرح آن، اگرچه نه در شکل خالص خود بلکه به صورت سخت و پوشیده یعنی (نرخ سالانهٔ سود)، از آغاز سال‌های بیستم[۲۷۲] شکست کاملی را در مکتب ریکاردویی پیش آورده است.

هرگاه به صورت ظاهر پدیده ننگریم بلکه واقعاً سرمایه‌های A و B را تحت شرایط دقیقاً یگانه‌ای قرار دهیم، آن‌گاه جنبهٔ شگفت‌انگیز پدیده بلافاصله از بین می‌رود. چنین اوضاع و احوالی فقط آن‌گاه به وجود می‌آید که سرمایهٔ متغیر B عین سرمایهٔ A در همان فاصلهٔ زمانی در مجموع خود برای پرداخت نیروی کار خرج شود.

در آن صورت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ B برای ۵ هفته نهاده می‌شود و صرف

---

۲۷۲. از ۱۸۲۰ به بعد - م.

۱۰۰۰ لیره در هفته سالانه ۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ خرج برمی‌دارد. آن‌گاه در چهارچوب فرض ما، اضافه ارزش = ۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌شود. سرمایهٔ واگرد نموده که = ۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است تقسیم بر سرمایهٔ اولیه که = ۵۰۰۰ لیره است، تعداد واگردها را که برابر با ۱۰ است نشان می‌دهد. نرخ اضافه ارزش $\frac{5000m}{5000v}$ = ۱۰۰٪، ضرب در ۱۰ که تعداد واگردهاست نرخ سالانهٔ اضافه ارزش را چنین به دست می‌دهد: $\frac{50000m}{5000v} = \frac{10}{1}$ = ۱۰۰۰٪ بنابراین اکنون نرخ‌های اضافه ارزش A و B برابرند، یعنی ۱۰۰۰٪ هستند، ولی حجم اضافه ارزش از این قرار است: برای B ۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و برای A ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ. نسبت مقادیر (حجم) اضافه ارزش تولید شده به یکدیگر مانند نسبت ارزش ـ سرمایه‌های اولیه B و A به یکدیگر است، یعنی به نسبت ۵۰۰۰: ۵۰۰۰۰ = ۱:۱۰ قرار می‌گیرند. ولی در عوض سرمایهٔ B نیز در زمان واحد ده برابر بیشتر از سرمایهٔ A نیروی کار به حرکت درآورده است.

فقط سرمایه‌ای که واقعاً در روند کار مورد استفاده قرار گرفته است اضافه ارزش تولید می‌کند و همهٔ قوانین داده شده دربارهٔ اضافه ارزش تنها بر آن سرمایه اطلاق می‌شود و لذا قانونی هم که طبق آن با نرخ معین، حجم اضافه ارزش وابسته به مقدار نسبی سرمایهٔ متغیر است، در مورد همین سرمایه جاری است.

روند کار، خود با زمان اندازه‌گیری می‌شود. طول روزانهٔ کار که معلوم باشد (چنانکه ما در اینجا کلیهٔ شرایط را میان سرمایهٔ A و سرمایهٔ B یکسان گرفتیم تا تفاوت در نرخ سالانهٔ اضافه ارزش با روشنی تمام مشخص شود)، آن‌گاه هفتهٔ کار عبارت از تعداد معینی روزانهٔ کار می‌شود. به دیگر سخن ممکن است ما کار ـ دوره‌ای را که مثلاً ۵ هفته‌ای است به مثابه روزانهٔ واحد کاری نگاه کنیم، که اگر روزانهٔ کار ۱۰ ساعته و هفته نیز مرکب از ٦ روزانهٔ کار فرض شود، ۳۰۰ ساعته است. ولی اضافه بر این باید رقم مزبور را ضرب در تعداد کارگرانی کنیم که هر روز در زمان واحد در روند کار واحد مشترکاً گمارده شده‌اند. هرگاه این تعداد مثلاً ۱۰ نفر باشد، آن‌گاه ساعات هفتگی = ۱۰×٦۰=٦۰۰ خواهد بود و یک کار ـ دورهٔ ۵ هفته‌ای = ۵×٦۰۰=۳۰۰۰ ساعت می‌گردد. بنابراین سرمایه‌های متغیر مساوی آن‌گاه با نرخ اضافه ارزش یکسان و با روزانهٔ کار برابر در جریان هستند که حجم‌های برابری از نیروی کار (یعنی یک نیروی کار هم قیمت ضرب در تعداد برابر) در فاصله‌ای زمانی واحد به حرکت درآمده باشند.

اینک به مثال‌های ابتدایی خودمان برمی‌گردیم. در هر دو مورد A و B سرمایه‌های

متغیر برابری که به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌گردید در اثنای هر هفتهٔ سال به جریان افتاده‌اند. بنابراین سرمایه‌های متغیر به کار برده که واقعاً در روند کـار فـعالیت دارنـد برابرند، ولی سرمایه‌های متغیر اولیه به کلی نابرابرند. در A برای هر ۵ هفته ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز شده است که از آن هر هفته یکصد لیره به کار می‌رود. در B برای نخستین دورهٔ ۵ هفته‌ای ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز شده است که از آن مبلغ اما در هر هفته تنها ۱۰۰ و لذا در ۵ هفته فقط ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ = $\frac{۱}{۱۰}$ سرمایهٔ اولیه به کار می‌افتد. در دومین دورهٔ ۵ هفته‌ای ۴۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریخته است ولی فـقط ۵۰۰ لیره جریان دارد و از همین قرار برای دوره‌های بعد. سرمایهٔ متغیری که برای فاصلهٔ زمانی معین پیش‌ریز می‌شود فقط تا آن اندازه به سرمایهٔ به کار افتاده و لذا به سـرمایهٔ متغیر واقعاً در جریان و عمل کننده مبدل می‌گردد که به طور واقعی در بخش‌های آن فاصله‌های زمانی‌ای که مورد عمل روند کار است وارد گردد و در روند کار واقعاً عمل کند. آن جزیی از سرمایهٔ مزبور که در این میان پیش‌ریز شده است تا بـعداً در بـخش زمانی دیگری مورد استفاده قرار گیرد عیناً مانند آن است که از لحاظ روند کار وجود ندارد و لذا نه در مورد ارزش‌آفرینی و نه از لحاظ اضافه ارزش آوری هیچ‌گونه تاثیری اعمال نمی‌کند. مثلاً در سرمایهٔ A ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای ۵ هفته پیش‌ریز شده است ولی در هفته فقط یکصد لیره از آن به نوبت در روند کار وارد مـی‌شود. در نـخستین هفته $\frac{۱}{۵}$ از آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و $\frac{۴}{۵}$ آن بی‌آنکه به کار افتد پیش‌ریز شده است، اگرچه برای روندهای کار ۴ هفتهٔ بعد جنبهٔ ذخیره‌ای دارد و ناچار باید پیش‌ریز شـده باشد.

اوضاع و احوالی که نسبت میان سرمایهٔ اولیه و سرمایهٔ متغیر را متفاوت می‌سازند، تنها به آن اندازه و از آن راه در تولید اضافه ارزش در صورت معین بودن نرخ اضافه ارزش ـ موثر هستند که کمیت سرمایهٔ متغیری راکه می‌تواند در فاصلهٔ زمانی معین، مثلاً در یک هفته، پنج هفته و غیره، واقعاً به کار رود تغییر دهند. سرمایهٔ متغیر اولیه فقط تا آن حد و در آن‌زمان که واقعاً به کار می‌رود به مثابهٔ سرمایهٔ متغیر عمل می‌کند، نه طی آن مدتی که به صورت ذخیره‌ای پیش‌ریز شده به جای مانده و به کار نرفته است. ولی همهٔ اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در نسبت میان سرمایهٔ متغیر اولیه و سرمایهٔ متغیر به کار رفته می‌شوند، در تفاوت واگرد ـ دوره‌ها خلاصه می‌گردند، (که خود معلول اختلافی است که خواه درکار ـ دوره، خواه در دوران ـ دوره و خواه هر دو حاصل

می‌شود). قانون تولید اضافه ارزش این است که با یکسان بودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایهٔ متغیر وارد در کار حجم‌های برابر اضافه ارزش تولید می‌کنند. بنابراین چنانچه سرمایه‌های A و B در فاصلهٔ زمانی برابر، با یکسا نبودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌های متغیر به‌کار اندازند، آن‌گاه باید آنها در همان فاصلهٔ زمانی حجم‌های برابری از اضافه ارزش تولید نمایند، هرچند نسبت میان این سرمایهٔ متغیری که در اثنای فاصلهٔ زمانی معین به‌کار افتاده با سرمایهٔ متغیری که در عرض همین مدت پیش‌ریز شده است متفاوت باشد، و بنابراین هر قدر نیز نسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده، نه با سرمایهٔ متغیر به‌کار رفته، بلکه با سرمایهٔ متغیری که به طور کلی پیش‌ریز گردیده است، مختلف باشد. اختلاف در این نسبت به جای آنکه قوانین بیان شده دربارهٔ تولید اضافه ارزش را نقض کند به عکس مؤید آنها و نتیجهٔ ضروری این قوانین است.

نخستین ۵ هفتهٔ بخش تولیدی سرمایهٔ B را مورد توجّه قرار دهیم. در پایان ۵ هفته ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به‌کار رفته و مصرف شده است. ارزش ـ محصول برابر با ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. بنابراین $\frac{۵۰۰}{۵۰۰}$=۱۰۰٪ است. عیناً مانند سرمایهٔ A اینکه در مورد سرمایهٔ A اضافه ارزش همزمان با سرمایهٔ اولیه به سامان می‌رسد، در حالی که در مورد سرمایهٔ B این چنین نیست، در اینجا هنوز برای ما مطرح نیست زیرا اکنون سخن فقط بر سر تولید اضافه ارزش و رابطه‌اش با سرمایهٔ متغیری است که در اثنای تولید آن پیش‌ریز شده است. به عکس اگر نسبت اضافه ارزش را در مورد B، نه با تولید آن جزیی از سرمایهٔ اولیهٔ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ که به‌کار رفته و مصرف گردیده است حساب کنیم بلکه آن را با خود همین سرمایهٔ کل اولیه بسنجیم، آن‌گاه چنین به دست می‌آوریم: $\frac{۵۰۰}{۵۰۰}$=$\frac{۱}{۱۰}$=۱۰۰٪ بدینسان برای سرمایهٔ B ۱۰٪ و برای سرمایهٔ A ۱۰۰٪، یعنی ده بار بیشتر، در می‌آید. اکنون اگر بیایند و بگویند که: این تفاوت در نرخ اضافه ارزش در مورد سرمایه‌های برابری که کمیت تساوی کار به حرکت در آورده‌اند، و آن هم کاری که به دو قسمت برابر از کار پرداخته و نپرداخته تقسیم می‌گردد، ناقض قوانین اضافه ارزش است، آن‌گاه پاسخ آسان است و با یک نگاه ساده به شرایط واقعی جواب آن داده می‌شود. در A شما نرخ واقعی اضافه ارزش را بیان می‌کنید یعنی اضافه ارزشی را که طی ۵ هفته به وسیلهٔ یک سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تولید شده است و نسبت به همین سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای می‌سنجید. در صورتی که به عکس در مورد B

روش محاسبه‌ای اختیار می‌شود که به هیچ‌وجه نه با تولید اضافه ارزش مربوط است و نه با تعیین نرخ اضافه ارزش منطبق با آن ارتباط دارد. ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزشی که با یک سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تولید می‌شود در ارتباط با ۵۰۰ لیره سرمایه متغیری که در جریان تولیدش پیش‌ریز می‌شود سنجیده نمی‌گردد، بلکه با سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در ارتباط قرار داده می‌شود که از آن $\frac{۹}{۱۰}$ یعنی ۴۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ با تولید به این اضافه ارزش هرگز ارتباطی ندارد و فراتر از آن، چون تازه باید طی ۴۵ هفتهٔ آینده به تدریج وارد عمل گردد، برای تولید ۵ هفتهٔ نخست که اکنون تنها مورد بحث است به هیچ‌وجه هستی ندارد. پس بدینسان دیده می‌شود که اختلاف میان نرخ‌های اضافه ارزش A و B اصلاً مسئله‌ای نیست.

اکنون نرخ سالانهٔ اضافه ارزش سرمایه‌های A و B را با هم مقایسه کنیم. برای سرمایهٔ B چنین داریم. $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰۰v}$=۱۰۰٪ و برای سرمایهٔ A چنین است: $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰v}$=۱۰۰۰٪ ولی نسبت به نرخ‌های اضافه ارزش همان است که قبلاً بود. پیش از این چنین داشتیم:

$$\frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهٔ B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهٔ A}} = \frac{٪۱۰}{٪۱۰۰}$$

و اکنون چنین داریم:

$$\frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهٔ B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهٔ A}} = \frac{٪۱۰۰}{٪۱۰۰۰}$$

ولی $\frac{٪۱۰}{٪۱۰۰} = \frac{٪۱۰۰}{٪۱۰۰۰}$، بنابراین نسبت همان است که در بالا بود.

با وجود این، مسئله اکنون وارونه شده است. نرخ سالانهٔ سرمایهٔ B که $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰۰v}$=۱۰۰٪ است دیگر هیچ‌گونه انحرافی از قوانین شناخته شدهٔ ما دربارهٔ اضافه ارزش و نرخی که با آن انطباق دارد، ولو به صورت ظاهر هم باشد، نشان نمی‌دهد. طی سال ۵۰۰۰v پیش‌ریز شده و به نحو بارآور مصرف گردیده و سرمایهٔ مزبور ۵۰۰۰m تولید کرده است. بنابراین نرخ اضافه ارزش همان برخهٔ (کسر) پیش گفته یعنی $\frac{۵۰۰۰v}{۴۰۰۰m}$=۱۰۰٪ است. نرخ سالانه با نرخ واقعی اضافه ارزش منطبق است. پس این بار سرمایهٔ B نیست که مانند پیش، کجروی نشان می‌دهد بلکه نادرستی از آن سرمایهٔ A است که باید توضیح داده شود.

در اینجا نرخ اضافه ارزشی داریم که چنین است: $\frac{۵۰۰۰m}{۵۰۰v}$=۱۰۰۰٪ ولی اگر در

مورد نخست محصول ۵ هفته بر پایهٔ سرمایهٔ اولیه ۵۰۰۰ لیره استرلینگی حساب شده بود که از آن $\frac{۹}{۱۰}$ در تولیدش به‌کار نیفتاده بود، اکنون ۵۰۰۰m برمبنای ۵۰۰۷ حساب می‌شود یعنی فقط بر پایهٔ $\frac{۱}{۱۰}$ از سرمایهٔ متغیر ۵۰۰۰ لیره‌ای است که طی ۵۰ هفته به طور بارآور مصرف شده است، نه نتیجهٔ سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای که تنها طی یک دورهٔ ۵ هفته‌ای مورد استفاده قرار گرفته است. در مورد اول اضافه ارزشی که در جریان ۵ هفته تولید شده بود بر پایهٔ سرمایه‌ای که برای ۵۰ هفته پیش‌ریز گردیده، و لذا بر مبنای سرمایه‌ای که ۱۰ بار بزرگتر از سرمایهٔ استفاده شده طی هفته است، محاسبه شده بود. اکنون اضافه ارزشی که طی ۵۰ هفته تولید شده است بر پایهٔ سرمایه‌ای که برای ۵ هفته پیش‌ریز شده و بنابراین ده بار کوچکتر از سرمایه‌ای است که در جریان ۵۰ هفته مورد استفاده قرار می‌گیرد، حساب می‌شود.

سرمایهٔ A که ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش‌ریز نشده است. در پایان ۵ هفتهٔ مذکور برگشته و می‌تواند همان روند را در جریان سال به وسیلهٔ واگرد دهگانه‌ای ده بار تجدید نماید. از اینجا دو نتیجه به دست می‌آید.

اولاً: سرمایه‌ای که در A پیش‌ریز شده است فقط ۵ بار بزرگتر از آن جزء سرمایه است که پیوسته در روند تولید یک هفته به‌کار می‌رود. به عکس سرمایهٔ B که فقط یک‌بار در ۵۰ هفته واگرد می‌کند و لذا بایست برای ۵۰ هفته به‌کار بیفتد. بنابراین واگرد، رابطهٔ میان سرمایهٔ اولیه برای روند تولید سالانه و سرمایه‌ای را که برای دورهٔ تولید معینی، مثلاً یک هفته، استفاده‌پذیر است، تغییر می‌دهد. این همان چیزی است که حالت اول را پیش می‌آورد، یعنی حالتی که در آن اضافه ارزش ۵ هفته‌ای براساس سرمایهٔ به‌کار افتاده طی ۵ هفته حساب نمی‌شود، بلکه بر پایهٔ سرمایه‌ای که در ۵۰ هفته به‌کار می‌افتد و ده بار بزرگتر است محاسبه می‌گردد.

ثانیاً ـ واگرد ـ دورهٔ ۵ هفته‌ای سرمایهٔ A، فقط $\frac{۱}{۱۰}$ سال را تشکیل می‌دهد و بنابراین طی یک‌سال ده چنین واگرد ـ دوره‌هایی را دربر می‌گیرد که در آن سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای استرلینگی A پیوسته از نو به‌کار می‌افتد. سرمایهٔ به‌کار رفته در اینجا برابر با سرمایه‌ای است که برای ۵ هفته پیش‌ریز شده است ضرب در تعداد واگرد ـ دوره‌های سال. سرمایه‌ای که در یک‌سال به‌کار افتاده عبارت‌است از ۵۰۰۰=۱۰×۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ. سرمایه‌ای که طی سال پیش‌ریز گردیده $=\frac{۵۰۰۰}{۱۰}=$ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. در واقع با آنکه پیوسته ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از نو به‌کار می‌افتد، با وجود این در

هر ۵ هفته هرگز بیش از همین ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز نمی‌گردد. از سوی دیگر، در مورد سرمایهٔ B درست است که هر ۵ هفته بیش از ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به کار نمی‌رود و برای پنج هفته بیش از این مبلغ پیش‌ریز نمی‌شود. ولی نظر به اینکه واگرد ـ دوره در اینجا برابر با ۵۰ هفته است، سرمایهٔ به‌کار رفته در طی یک‌سال، برابر با سرمایهٔ اولیه برای ۵ هفته نیست، بلکه با سرمایه‌ای که برای ۵۰ هفته پیش‌ریز می‌شود برابر است. ولی حجم اضافه ارزشی که سالانه تولید می‌گردد، با نرخ اضافه ارزش معین، بنابر سرمایه‌ای که طی سال به‌کار رفته است توده می‌شود و نه طبق سرمایه‌ای که در اثنای سال پیش‌ریز شده است. به همین دلیل است که حجم مزبور برای این سرمایه ۵۰۰۰ لیره‌ای که یک‌بار در سال واگرد می‌کند از آن سرمایهٔ ۵۰۰۰ لیره‌ای که ده بار واگرد دارد بزرگتر نیست، و اگر حجم اضافه ارزش آن به این بزرگی است بدان سبب است که این سرمایه خود با یک‌بار واگرد سالانه‌اش ده بار بزرگتر از سرمایه‌ای است که ده بار در سال واگرد می‌کند.

سرمایهٔ متغیر که طی سال واگرد یافته ـ و لذا آن جزیی از محصول سالانه یا مخارج سالانه‌ای نیز که برابر با این جزء است ـ عبارت از آن سرمایهٔ متغیری است که در جریان سال واقعاً به‌کار افتاده و به نحو بارآور مصرف شده است. از اینجا چنین نتیجه می‌شود که هرگاه سرمایهٔ متغیر سالانه واگرد کردهٔ A و سرمایهٔ متغیر سالانه واگرد کردهٔ B از لحاظ بزرگی یکسان باشند و تحت شرایط بارورسازی برابری به‌کار افتاده باشند، آن‌گاه نرخ اضافه ارزش برای هر دو یکسان است و نیز حجم اضافه ارزشی که سالانه تولید می‌شود بایستی برای هر دو یکسان باشد. بنابراین ـ نظر به اینکه حجم سرمایهٔ به‌کار رفته نیز یکی است ـ نرخ اضافه ارزشی که برای یک‌سال محاسبه می‌شود نیز برابر خواهد بود، چنانکه فرمول زیرین بیانگر آن است:

$$\frac{\text{حجم اضافه ارزش تولید شده در سال}}{\text{سرمایه متغیر واگرد کرده در سال}}$$

یا آنکه به بیان کلی چنین است: بزرگی نسبی سرمایه‌های متغیر واگرد نموده هر اندازه باشد، نرخ اضافه ارزشی که طی سال به وسیلهٔ آنها تولید شده است، به وسیلهٔ نرخ اضافه ارزشی تعیین می‌گردد که طبق آن سرمایه‌های مزبور در دوره‌های میانگین (مثلاً متوسط هفتگی یا همچنین روزانه) کار کرده‌اند.

این یگانه نتیجه‌گیری است که از قوانین مربوط به تولید اضافه ارزش و تعیین نرخ اضافه ارزش ناشی می‌گردد.

اکنون فراتر رفته ببینیم رابطهٔ $\frac{\text{سرمایهٔ واگرد نموده در سال}}{\text{سرمایهٔ اولیه}}$ (که در آن چنانکه گفته شد ما فقط سرمایهٔ متغیر را مورد نظر قرار می‌دهیم)، بیانگر چیست. این فرمول، تعداد واگردهای سالانهٔ سرمایهٔ اولیه را به دست می‌دهد.

برای سرمایهٔ A چنین داریم:

$$\frac{\text{۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ واگرد نموده}}{\text{۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اولیه}}$$

و برای سرمایهٔ B:

$$\frac{\text{۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ واگرد نموده}}{\text{۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ اولیه}}$$

در هر دو رابطه برخه شمار (صورت کسر) بیانگر سرمایهٔ اولیه ضرب در تعداد واگردهاست. برای A ۵۰۰×۱۰ و برای B ۵۰۰۰×۱۰ یا آنکه نمودار سرمایهٔ اولیه ضرب در معکوس زمان واگرد است برپایهٔ احتساب یک‌سال. زمان واگرد برای A عبارت از $\frac{۱}{۱۰}$ سال است. معکوس زمان واگرد $\frac{۱۰}{۱}$ سال می‌شود و لذا $۵۰۰ \times \frac{۱۰}{۱} = ۵۰۰۰$ است، برای B $۵۰۰۰ \times \frac{۱}{۱} = ۵۰۰۰$ می‌شود. برخه نام (مخرج) نمایشگر سرمایهٔ واگردکرده ضرب در معکوس تعداد واگردهاست. برای A $۵۰۰۰ \times \frac{۱}{۱}$ و برای B $۵۰۰۰ \times \frac{۱}{۱}$.

حجم کاری که متقابلاً به وسیلهٔ هر دو سرمایهٔ متغیر یک‌سال واگرد نموده، به حرکت درآمده است (مجموع کار پرداخته و نپرداخته)، در اینجا برابر است زیرا سرمایه‌های واگردکرده خود با یکدیگر برابرند و نرخ‌های اضافی ارزش آنها نیز یکسان است.

رابطهٔ میان سرمایهٔ متغیر یک‌سال واگرد نموده و سرمایهٔ متغیر اولیه، نمایانگر مسائل زیرین است:

اولاً: نشان دهندهٔ نسبتی است که میان سرمایهٔ اولیه و سرمایهٔ متغیر مورد استفاده در یک کار ـ دورهٔ مشخص برقرار می‌شود. هرگاه تعداد واگردها مانند مورد A برابر با ۱۰ باشد و سال نیز ۵۰ هفته‌ای پذیرفته شود، آن‌گاه زمان واگرد = ۵ هفته خواهد بود. بابت این پنج هفته باید سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز شود و سرمایه‌ای راکه برای ۵ هفته پیش‌ریز

می‌گردد باید پنج بار بزرگتر ازسرمایهٔ متغیری باشد که در طی یک هفته به کار برده می‌شود. این به آن معناست که فقط $\frac{1}{5}$ سرمایهٔ اولیه (در این مورد ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) می‌تواند در جریان یک هفته مورد استفاده قرار گیرد. به عکس در مورد سرمایهٔ B که تعداد واگرد = $\frac{1}{1}$ است، زمان واگرد = یک‌سال = ۵۰ هفته است. بنابراین نسبت سرمایهٔ اولیه به سرمایهٔ به‌کار افتاده در هفته ۵۰:۱ است. اگر قرار بود که B هم مانند A باشد، ناچار بود هفته‌ای ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به جای ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بگذارد.

ثانیاً: چنین نتیجه می‌شود که B سرمایه‌ای به میزان ده بار بزرگتر از A به‌کار برده است (۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ) تا همان حجم سرمایهٔ متغیر و لذا، با نرخ معین اضافه ارزش، همان حجم کار (پرداخته و نپرداخته) را به حرکت درآورد و بنابراین در عرض سال همان مقدار اضافه ارزش تولید نماید.

II. واگرد تک سرمایهٔ متغیر

«شکل اجتماعی روند تولید هرچه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استمرار داشته باشد یا به عبارت دیگر همواره همان مراحل را از نو طی نماید. هر پروسهٔ تولید اجتماعی اگر از لحاظ پیوستگی دائمی و جریان مستمر نوشدنش ملحوظ گردد، در عین حال خود پروسهٔ تجدید تولیدی است... اگر اضافه ارزش مانند زائدهٔ ادواری ارزش ـ سرمایه یا حاصل سرمایهٔ به‌کار افتاده ملحوظ گردد، شکل درآمدی به خود می‌گیرد که گویا از سرمایه نشأت گرفته است».[۲۷۳]

در مورد سرمایهٔ A ده واگرد ـ دورهٔ ۵ هفته‌ای داریم. در نخستین واگرد ـ دوره ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز می‌شود، یا به دیگر سخن هر هفته ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت نیروی کار گذاشته می‌شود، به گونه‌ای که در پایان نخستین واگرد ـ دوره ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت نیروی کار خرج شده است. این ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ که ابتدا جزیی از مجموع سرمایهٔ اولیه بود، سرمایه بودن خود را از دست داده است. مبلغ مزبور در سر پرداخت دستمزد از بین رفته است. کارگران نیز به نوبهٔ خود آن مبلغ را در پی خرید وسایل زیست خویش از دست می‌دهند و لذا وسایل زیستی به ارزش ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ مصرف می‌کنند. پس توده‌ای از کالا در قبال این مبلغ ارزشی نابود شده

---

۲۷۳. کتاب اول، فصل ۲۱، صفحات ۵۸۸، ۵۸۹؛ جلد اول "سرمایه"، ترجمهٔ فارسی، صفحهٔ ۵۱۵ -م.

است (آنچه کارگر مثلاً به صورت پول و غیره پس انداز می‌کند نیز سرمایه نیست). این توده کالایی از لحاظ کارگر به صورت غیرمولد مصرف شده است، مگر آنکه بگوییم مقدار کالای مزبور نیروی کار وی، و لذا افزار گریزناپذیری را برای سرمایه‌دار در حالت ثمر بخشی حفظ می‌کند. ثانیاً اما این ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای سرمایه‌دار به نیروی کاری به همان ارزش (به همان قیمت) تبدیل شده است. نیروی کار از سوی وی به صورت بارآور در روند کار مصرف می‌شود. در پایان ۵ هفته ارزش محصولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ وجود دارد که نیمی از آن، یعنی ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ عبارت از ارزش تجدید شدهٔ سرمایهٔ متغیری است که بابت پرداخت نیروی کار خرج شده است. نیمهٔ دیگر، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، اضافه ارزش نو تولید شده است. ولی نیروی کار پنج هفته‌ای نیز، که در نتیجهٔ مبادله آن با جزیی از سرمایهٔ خود به سرمایهٔ متغیر تبدیل شده است، اگر چه به صورت مولد صرف شده باز همچنین خرج و مصرف گردیده است. کاری که دیروز در عمل بود همان کاری نیست که امروز وارد عمل است. ارزش آن کار به علاوهٔ اضافه ارزشی که به وسیلهٔ آن آفریده است هم اکنون به صورت ارزش چیزی که از خود نیروی کار متمایز است، یعنی به شکل محصول، وجود دارد. با وجود این، در نتیجهٔ آنکه محصول به پول بدل شده، ممکن است جزیی از ارزش آن، که برابر با سرمایهٔ متغیر اولیه است، دوباره در برابر نیروی کار مبادله شود و باز به مثابه سرمایهٔ متغیر به کار افتد. این امر که آیا با ارزش ـ سرمایه‌ای، که نه تنها بازتولید شده، بلکه نیز دوباره به شکل پول درآمده است، همان کارگران یعنی همان حاملین نیروی کار گماشته می‌شوند یا نه، تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. ممکن است که در دومین واگرد ـ دوره سرمایه‌دار به جای کارگران گذشته کارگران تازه‌ای را مورد استفاده قرار دهد.

بنابراین طی ۱۰ واگرد ـ دورهٔ ۵ هفته‌ای، در واقع سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است که پی‌درپی بابت دستمزد خرج می‌شود نه ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، دستمزدی که باز به وسیلهٔ کارگران در برابر وسایل زیست خرج می‌گردد. سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای اولیه بدینسان مصرف می‌گردد و دیگر هستی ندارد. از سوی دیگر، نیروی کار نه به ارزش ۵۰۰ بلکه به ارزش ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پی‌درپی در پیکر روند تولید فرو می‌رود و نه تنها ارزش خاص خود = ۵۰۰۰ لیره را بازتولید می‌کند، بلکه اضافه ارزش به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیز بر آن تولید می‌کند. سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که در دومین واگرد ـ دوره پیش‌ریز می‌شود عین آن سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای نیست که طی

نخستین واگرد ـ دوره پیش‌ریخته شده بود. این مبلغ اخیر مصرف و بابت دستمزد خرج شده است. ولی به جای آن سرمایهٔ متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تازه‌ای نشسته که در نخستین واگرد ـ دوره به شکل کالا تولید گردیده و به صورت پول درآمده است. پس این پول ـ سرمایهٔ نوین ۵۰۰ لیره‌ای عبارت از شکل پولی مقدار کالایی است که تازه طی نخستین واگرد ـ دوره به شکل کالا تولید گردیده و به صورت پول درآمده است. پس این پول ـ سرمایهٔ نوین ۵۰۰ لیره‌ای عبارت از شکل پولی مقدار کالایی است که تازه طی نخستین واگرد ـ دوره تولید شده است. این امر که پولی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ عیناً دوباره در دست سرمایه‌دار وجود دارد، یعنی صرفنظر از اضافه ارزش، درست همان قدر پول ـ سرمایه که وی ابتدا پیش‌ریز کرده بود در اختیار اوست، موجب پنهان ماندن این واقعیت می‌شود که وی با سرمایهٔ تازه تولید شده‌ای عمل می‌کند (آنچه مربوط به دیگر اجزاء ارزشی کالا ـ سرمایه است که جانشین اجزاء ثابت سرمایه می‌گردند، مطلب از این قرار است که ارزش آنها از نو تولید نمی‌گردد، بلکه فقط شکلی که این ارزش در آن هستی دارد تغییر می‌کند). سومین واگرد ـ دوره را ملاحظه کنیم. در اینجا چشمگیر است که سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای پیش‌ریز شده در بار سوم دیگر همان سرمایهٔ قدیمی نیست، بلکه سرمایهٔ نو تولید گشته‌ای است، زیرا این سرمایه شکل پولی مقدار کالایی است که در دومین واگرد ـ دوره تولید شده نه در نخستین واگرد ـ دوره، یعنی شکل پولی آن جزء از این توده ـ کالاست که با ارزش سرمایهٔ متغیر اولیه برابر است. توده ـ کالایی که در نخستین واگرد ـ دوره تولید شده بود فروخته شده است. جزیی از ارزش این توده ـ کالا که برابر با جزء ارزشی متغیر سرمایهٔ اولیه بود جانشین نیروی کار تازه‌ای برای واگرد ـ دورهٔ دوم گشته و توده ـ کالای جدیدی تولید کرده که دوباره به فروش رفته است و یک جزء ارزشی آن اکنون طی سومین واگرد ـ دورهٔ سرمایهٔ اولیه ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی را تشکیل می‌دهد.

همچنین است طی ده واگرد ـ دوره. در اثنای واگرد ـ دوره‌های مزبور هر پنج هفته توده ـ کالای تازه تولید شده‌ای به بازار ریخته می‌شود (که ارزش آن نیز تا حدی جانشین سرمایهٔ متغیر تازه تولید شده است و مانند جزء ثابت سرمایهٔ گردان دوباره پیدا نمی‌شود)، تا همواره نیروی کار تازه‌ای در کالبد روند تولید وارد گردد.

بنابراین آنچه به وسیلهٔ ده بار واگرد سرمایهٔ متغیر اولیه به دست می‌آید این نیست که سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای مزبور بتواند ده بار به طور مولد مصرف گردد، یا آنکه ممکن شود

سرمایهٔ متغیری که وافی ۵ هفته است طی ۵۰ هفته به کار افتد. به عکس ۱۰×۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر است که ضمن ۵۰ هفته به کار افتاده است و سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای هیچ‌گاه جز برای ۵ هفته کافی نیست و ضرورتاً باید پس از پایان هفتهٔ پنجم جای آن به وسیلهٔ سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای جدید تولید یافته‌ای پر شود. این همان ماجرایی است که هم دامنگیر سرمایهٔ A می‌شود و هم در مورد سرمایهٔ B رخ می‌دهد. ولی از اینجا به بعد تفاوت آغاز می‌شود.

در پایان نخستین بخش زمانی ۵ هفته‌ای، از سوی B مانند A سرمایهٔ متغیری به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز و خرج شده است. ارزش آن از سوی B مانند A بابت نیروی کار گذاشته شده و با جزیی از ارزش محصولی که به وسیلهٔ نیروی کار از نو تولید شده و برابر با ارزش سرمایهٔ متغیر اولیه ۵۰۰ لیره‌ای است، جبران گشته است. برای B مانند A نیروی کار نه تنها ارزش سرمایهٔ متغیر خرج شدهٔ ۵۰۰ لیره‌ای را به وسیلهٔ ارزش جدیدی معادل همان مبلغ جبران نموده، بلکه اضافه ارزشی ـ که بنابر فرض دارای همان مقدار است ـ بر آن افزوده است.

ولی برای B ارزش ـ محصولی که جانشین سرمایهٔ متغیر می‌شود و به ارزش خود اضافه ارزشی نیز می‌افزاید، در شکلی نیست که بتواند از نو به مثابه سرمایه بارآور و از جمله به صورت سرمایهٔ متغیر عمل کند. در مورد A ارزش ـ محصول در چنین شکلی قرار دارد. اما در مورد B سرمایهٔ متغیری که در پنج هفتهٔ نخست و ۵ هفته‌های متعاقب آن خرج شده است در شکلی نیست که بتواند از نو به مثابه سرمایهٔ بارآور و از جمله سرمایهٔ متغیر وارد عمل گردد، با آنکه به وسیله ارزش جدید به وجود آمده و اضافه ارزش افزوده بر آن جبران گشته است. درست است که ارزش آن به وسیله ارزش نوین جبران و لذا تجدید گردیده است، ولی شکل ارزشی آن (در اینجا شکل مطلق ارزشی یعنی شکل پولی آن مورد نظر است) تجدید نشده است.

بنابراین برای فاصلهٔ زمانی ۵ هفته‌ای دوم (و نیز به همین قرار برای هر یک از ۵ هفته‌های متوالی در طول سال) ضرورتاً ۵۰۰ لیره‌های بعدی، باید مانند نخستین دوره، به صورت ذخیره موجود باشند. پس بدینسان، صرفنظر از مناسبات اعتباری، ضرورت ایجاب می‌کند که در آغاز سال، ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت ذخیره، به مثابه پول ـ سرمایهٔ نهان پیش‌ریخته وجود داشته باشد، ولو اینکه مبلغ مزبور در طول سال به تدریج خرج می‌شود و به نیروی کار مبدل می‌گردد.

در مورد A به عکس، بدان سبب که دورپیمایی، واگرد سرمایهٔ اولیه به انجام رسیده است، جانشین ارزش پس از به سررسیدن نخستین هفته در شکلی که می‌تواند نیروی کار نوینی را برای ۵ هفتهٔ دیگر به حرکت درآورد، یعنی در شکل پولی ابتدایی خود، قرار دارد.

در هر دو مورد A و B در دومین دورهٔ ۵ هفته‌ای نیروی کار نوینی مصرف و سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای جدیدی برای پرداخت نیروی کار خرج می‌شود. نخستین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که کارگران به وسیلهٔ آن وسایل زیست خویش را پرداخته‌اند از بین رفته و در هر حال این ارزش دیگر از دست سرمایه‌دار بیرون رفته است. با دومین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیروی کار جدیدی خریداری می‌گردد، وسایل زیست دیگری از بازار بیرون کشیده می‌شود و خلاصه سرمایهٔ تازهٔ ۵۰۰ لیره‌ای، ولی نه آن سرمایهٔ قدیمی، خرج می‌گردد. ولی در مورد A، این سرمایهٔ نوین ۵۰۰ لیره‌ای، شکل پولی آن ارزش جدیدی است که به جانشینی ۵۰۰ لیرهٔ قدیم خرج شده تولید گشته است. در B، این جانشین ارزش در شکلی قرار گرفته است که نمی‌تواند به شکل سرمایهٔ متغیر وارد عمل گردد. موجود است ولی نه به شکل متغیر، از این رو ناگزیر برای ادامهٔ روند تولید ۵ هفتهٔ بعد باید یک سرمایهٔ اضافی ۵۰۰ لیره‌ای در شکل گریزناپذیر پول حاضر باشد و پیش‌ریز گردد. بدینسان طی ۵۰ هفته، هم از سوی A و هم از جانب B به اندازهٔ مساوی سرمایهٔ متغیر صرف می‌شود، به یک مقدار نیروی کار پرداخته و مصرف می‌گردد. ولی B مجبور است نیروی کار مزبور را با پیش‌ریز سرمایه‌ای برابر با مجموع ارزش آن، یعنی ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ، بپردازد. در صورتی که از جانب A این مخارج پی‌درپی به وسیلهٔ شکل پولی پیوسته نو شدهٔ جانشین آن ارزشی پرداخته می‌شود که هر ۵ هفته، در برابر سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای هر ۵ هفته یک‌بار پیش‌ریز شده، تولید گردیده است. پس در این مورد هرگز پول ـ سرمایه‌ای بزرگتر از آنچه برای ۵ هفته لازم است پیش‌ریز نمی‌گردد، یعنی هیچ‌گاه سرمایه‌ای بزرگتر از ۵۰۰ لیرهٔ ۵ هفتهٔ اول پیش‌ریز نمی‌شود. این ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای تمام سال کفایت می‌کند. بنابراین روشن است که با تساوی در درجهٔ بهره‌کشی از کار، با برابری نرخ واقعی اضافه ارزش، ضرورتاً نرخ‌های سالانهٔ A و B به نسبت معکوس بزرگی سرمایه‌های متغیری قرار می‌گیرند که باید پیش‌ریز گردند و در طول سال حجم یکسانی از نیروی کار را به حرکت درآورند.

A: $\frac{5000m}{500v}$ = ۱۰۰۰٪ و B: $\frac{5000m}{5000v}$ = ۱۰۰٪، ولی ۵۰۰v : ۵۰۰۰v = ۱:-

۱۰ = ۱۰۰٪:۱۰۰۰٪.

تفاوت از اختلاف واگرد ـ دوره‌ها سرچشمه می‌گیرد، یعنی از اینکه جانشین ارزشی سرمایهٔ متغیری که در فاصلهٔ زمانی مشخصی به کار افتاده است دوباره می‌تواند به مثابه سرمایه عمل کند و لذا به صورت سرمایهٔ جدیدی به کار افتد. در مورد A مانند B، برای سرمایهٔ متغیری که در اثنای دوره‌های یکسان به کار رفته، همان جانشینی ارزش وقوع می‌یابد. اضافه ارزش نیز برای دوره‌های یکسان همچنان رشد می‌کند. ولی با آنکه برای B هر هفته یک جانشین ارزشی ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی به علاوه ۵۰۰ لیره اضافه ارزش وجود دارد، این ارزش جانشینی هنوز هیچ‌گونه سرمایهٔ جدیدی نیست، زیرا در شکل پولی قرار نگرفته است. در مورد A، نه تنها ارزش ـ سرمایهٔ قدیم با ارزش ـ سرمایهٔ جدیدی جانشین یافته، بلکه ارزش ـ سرمایهٔ مزبور دوباره به صورت پولی خود مستقر شده و لذا جای آن را سرمایهٔ کار شایستهٔ نوینی گرفته است.

بدیهی است که دیر یا زود شدن تغییر جانشین ارزش به پول و لذا مبدل گشتن به شکلی که در آن سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز می‌شود امری است که برای تولید خود اضافه ارزش بی‌تفاوت است. تولید اضافه ارزش به بزرگی سرمایهٔ متغیری که به کار رفته است و درجهٔ بهره‌کشی کار بستگی دارد. ولی این امر مقدار پول ـ سرمایه‌ای را که باید پیش‌ریز شود تا در طول سال کمیت مشخصی از نیروی کار را به حرکت درآورد تغییر می‌دهد و بنابراین نرخ سالانهٔ اضافه ارزش به آن وابسته است.

III. واگرد سرمایهٔ متغیر از لحاظ اجتماعی

لحظه‌ای مطلب را از لحاظ اجتماعی بنگریم. فرض کنیم که یک کارگر در هر هفته یک لیرهٔ استرلینگ خرج برمی‌دارد و روزانهٔ کار = ۱۰ ساعت است. نزد A مانند B در طول سال ۱۰۰ کارگر اشتغال دارند (۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ در هفته، برای ۱۰۰ کارگر در طی ۵ هفته، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ و برای ۵۰ هفته ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ)، و این کارگران هر کدام در هفتهٔ ۶ روزه ۶۰ ساعت کار انجام می‌دهند. بنابراین ۱۰۰ نفر کارگر در هر هفته ۶۰۰۰ ساعت کار و در ۵۰ هفته ۳۰۰۰۰۰ ساعت کار انجام می‌دهند. این نیروی کار به تصرف A و B درآمده است و لذا از سوی جامعه نمی‌تواند برای هیچ کار دیگری مصرف گردد. بنابراین تا اینجا برای A و B مطلب از لحاظ اجتماعی یکسان است. فراتر از این: نزد A مانند B هر یکصد نفر کارگر دستمزد سالانه‌ای

به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ دریافت می‌کنند (لذا ۲۰۰ نفر با هم ۱۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ) و معادل این مبلغ از جامعه وسایل زیست برداشت می‌کنند. باز هم تا اینجا وضع از لحاظ اجتماعی نزد A مانند B یکسان است. نظر به اینکه در هر دو مورد مزد کارگر به صورت هفتگی پرداخت می‌شود، آنان نیز وسایل زیست خود را هفته به هفته از جامعه برداشت می‌کنند، و از این بابت در هر دو مورد معادل پولی آن را در دوران می‌ریزند. اما هم اینجاست که تفاوت آغاز می‌شود.

اولاً ـ پولی که کارگر A به دوران فرو می‌ریزد، مانند B نیست که تنها عبارت از شکل پولی ارزش نیروی کارش باشد (یعنی در واقع وسیلهٔ پرداخت در برابر کاری باشد که به انجام رسیده است). از ابتدای دومین واگرد ـ دوره پس از گشایش بنگاه، کار وی طی واگرد ـ دورهٔ دوم با شکل پولی ارزش ـ محصول خودش (=بهای نیروی کار به‌علاوهٔ اضافه ارزش)، که در نخستین واگرد ـ دوره تولید کرده است، پرداخت می‌شود. ولی در مورد B اینچنین نیست. درست است که از لحاظ کارگر، پول در اینجا وسیلهٔ پرداختی است در برابر کاری که تا آن هنگام از سوی او انجام گرفته است، ولی این کار انجام یافته با ارزش ـ محصول طلاگشتهٔ خود او نیست که پرداخت می‌گردد (یعنی نه با شکل پولی ارزشی که خود او تولید نموده است). چنان حالت فقط می‌تواند از سال دوم به بعد وقوع یابد، یعنی هنگامی که کارگر B با ارزش ـ محصول طلاگشتهٔ خودش که سال پیش تولید کرده است پرداخت می‌گردد.

بنابراین هر چقدر واگرد ـ دوره سرمایه کوتاهتر باشد، یعنی هر قدر موعدهای بازتولید آن سرمایه در طول سال در فاصله‌های زمانی کوتاهتری تجدید شوند، به همان اندازهٔ جزء متغیر سرمایه‌ای که ابتدا در شکل پولی از سوی سرمایه‌دار پیش‌ریز شده است سریعتر به شکل پولی ارزش ـ محصولی در می‌آید که به وسیلهٔ کارگر به جای این سرمایهٔ متغیر ایجاد گردیده است، (محصولی که علاوه بر آن مشتمل اضافه ارزش نیز هست). پس هر قدر زمانی که سرمایه‌دار مجبور است از مایهٔ خود پول پیش‌ریز کند کوتاهتر باشد، همان قدر، به نسبت وسعت مقیاس تولید، سرمایه‌ای که به طور کلی پیش‌ریخته می‌شود کمتر است، و به همان اندازه حجم اضافه ارزشی که وی بنا بر نرخ معین اضافه ارزش در طول سال بیرون می‌کشد نسبتاً بزرگتر است، زیرا وی می‌تواند به دفعات بیشتر کارگر را با شکل پولی همان محصول ـ ارزشی که خود او به وجود آورده است دوباره از نو بخرد و کارش را به جنبش درآورد.

با معلوم داشتن مقیاس تولید، مقدار مطلق سرمایهٔ متغیر اولیه (مانند سرمایهٔ گردان به طور کلی)، در ارتباط با کوتاه گشتن واگرد ـ دوره کاهش می‌یابد و نرخ سالانهٔ اضافه ارزش رشد می‌کند. همزمان با افزایش نرخ سالانهٔ اضافه ارزش، که در نتیجهٔ کوتاه گشتن دوره‌های بازتولید رخ می‌دهد، مقیاس تولید، (با سرمایهٔ اولیهٔ معلوم)[۲۷۴] رشد می‌کند و لذا حجم مطلق اضافه ارزشی که در یک کار ـ دوره تولید می‌شود (با نرخ اضافه ارزش معلوم)[۲۷۵] افزایش می‌یابد. به طور کلی از بررسی‌هایی که تاکنون به عمل آمده است چنین نتیجه می‌شود که بر حسب بزرگی مختلف واگرد ـ دوره‌ها، باید به میزان بسیار مختلفی پول ـ سرمایه پیش‌ریز گردد، تا همان حجم از سرمایهٔ گردان بارآور و همان حجم کار با درجهٔ بهره‌کشی یکسان به حرکت درآورده شود.

ثانیاً ـ آنچه اکنون ذکر می‌شود با تفاوت اول بستگی دارد و از این قرار است: کارگر B مانند A وسایل معیشتی را که می‌خرد با سرمایهٔ متغیری می‌پردازد که در دست او به وسیلهٔ دوران تبدیل شده است. مثلاً وی تنها گندم از بازار بیرون نمی‌آورد، بلکه عوضش را نیز به وسیلهٔ معادلی که پول است، به جای آن می‌نشاند. ولی چون پولی که کارگر B با آن وسیلهٔ زیست خود را می‌پردازد و از بازار بیرون می‌کشد، برخلاف کارگر A، عبارت از شکل پولی ارزش ـ محصولی نیست که از جانب او در طی سال به بازار ریخته شده باشد، لذا اگرچه البته در برابر وسیلهٔ زیست خود به فروشنده پول می‌پردازد، با وجود این وی کالایی به بازار نیاورده است ـ خواه وسیلهٔ تولید باشد و خواه وسیلهٔ زیست ـ که فروشندهٔ مزبور بتواند با پول دریافتی خود خریداری نماید، در صورتی که به عکس در مورد کارگر A چنین است. بنابراین از بازار، هم نیروی کار و هم وسایل زیست برای این نیروی کار، و هم سرمایهٔ استوار در شکل وسایل کار و مواد تولیدی که مورد استفادهٔ B است بیرون کشیده شده و به جای آنها معادلی به صورت پول به بازار فروریخته شده است. ولی در طول سال هیچ محصولی به بازار ریخته نشده تا جانشین عناصر مادی سرمایهٔ بارآوری گردد که از بازار بیرون رفته است. فرض کنیم که جامعه به جای آنکه سرمایه‌داری باشد کمونیستی است، آن‌گاه ابتدا پول ـ سرمایه کاملاً از بین می‌رود و همچنین سرپوش‌های معاملاتی همراه آن نیز ناپدید می‌گردند. مطلب با کمال سادگی به این تحویل می‌شود که جامعه باید از پیش حساب کند چقدر کار، چه اندازه وسایل تولید

---

۲۷۴. هلال‌ها را مترجم برای کاستن از پیچیدگی جمله و آسانتر ساختن درک مطلب به کار برده است – م.

۲۷۵. هلال‌ها را مترجم به کار برده است – م.

و وسایل زیست می‌تواند بی‌هیچ گسیختگی، مثلاً در آن رشته‌های صنعتی از قبیل ساختمان راه‌آهن، مصرف کند، که برای مدت طولانی، یک‌سال یا بیشتر نه وسیلهٔ تولید، نه وسیلهٔ زیست و نه هیچ چیز مفیدی تحویل نمی‌دهند ولی از تولید سالانهٔ کل، مقداری کار، وسایل تولید و وسایل معیشت برداشت می‌کنند. به عکس در جامعهٔ سرمایه‌داری، که بینش اجتماعی همواره پس از رویداد حکم خود را تحمیل می‌کند، پیوسته امکان و ناگزیری اختلالات بزرگ وجود دارد. از سویی به بازار پول فشار وارد می‌شود در حالی که برعکس تسهیلات بازار پول به نوبهٔ خود آن قبیل بنگاه‌هایی را که مورد بحث ماست وسیعاً تشویق می‌کند، امری که خود بعداً موجب فشار بر بازار پول می‌گردد. بازار پول به آن دلیل فشرده می‌شود که همواره در این قبیل موارد پیش‌ریز پول ـ سرمایه به مقیاس بزرگ و برای مدت دراز ضروری است و این امر کاملاً با صرفنظر از این پدیده است که صاحبان صنایع و بازرگانان، پول ـ سرمایه‌ای را که برای راه افتادن بنگاه خود لازم دارند در سود بازی‌های راه‌آهن و غیره می‌ریزند و جای آن را با وام‌گیری از بازار پول پر می‌کنند. از سوی دیگر، بر سرمایهٔ بارآور موجود جامعه فشار وارد می‌آید. نظر به اینکه پیوسته عناصر سرمایهٔ بارآور از بازار بیرون کشیده می‌شود و در مقابل آن فقط معادل پول به بازار ریخته می‌شود، تقاضای خریدهای نقد پرداخت ترقی می‌کند بی‌آنکه خود هیچ‌گونه عنصر عرضه‌ای تحویل نماید. از این روست که هم قیمت وسایل معیشت و هم بهای مواد تولیدی ترقی می‌کند. علاوه بر این، معمولاً در این هنگام سودآوری توسعه می‌یابد و انتقال مقادیر بزرگی سرمایه به وقوع می‌پیوندد. گروهی از سودجویان، پیمانکاران، مهندسین، وکلای دادگستری و غیره خود را می‌بندند. اینان موجب افزایش شدید تقاضای مواد مصرفی در بازار می‌شوند و در کنار آن دستمزدها بالا می‌رود. درست است که اوضاع و احوال مذکور برای کشاورزی در مورد مواد غذایی تشویقی است، ولی چون این مواد غذایی نمی‌تواند ناگهان در طول سال افزایش یابد ناگزیر واردات آن مواد افزایش می‌یابد، آنچنان که به طور کلی بر واردات مواد غذایی غیربومی مانند (قهوه، قند، شراب و غیره) و اشیاء تجملی افزوده می‌شود. نتیجهٔ آن واردات زاید و کسب سود در این جزء از کسب و کار وارداتی است. از سوی دیگر در رشته‌هایی از صنعت که امکان افزایش سریع تولید وجود دارد (مانوفاکتور به معنای ویژه معادن و غیره)، ترقی قیمت‌ها موجب رونق ناگهانی آنها می‌شود، رونقی که فرو ریزش سریع را در پی دارد. همین تأثیر در بازار کار اعمال

می‌شود برای آنکه از آنجا توده‌های بزرگ اضافه جمعیت نسبی و نهان و حتی کارگران شاغل، به سوی رشته‌های جدید صنعت جذب گردند. به طور کلی بنگاه‌های بزرگ مقیاس، مانند راه‌آهن، از بازار کار مقداری مشخص از آن نیروی کاری را بیرون می‌کشند که فقط ممکن است از رشته‌های معینی مانند کشاورزی و غیره بیرون آمده باشند، زیرا در رشته‌های اخیر منحصراً جوانان زورمند مورد استفاده قرار می‌گیرند. این پدیده حتی پس از آنکه بنگاه‌های نوبنیاد دیگر به صورت رشته‌های استواری از صنعت درآمده‌اند و لذا برای نیازمندی‌های خود از طبقهٔ کارگر سیار کارکشته‌ای برخوردارند، روی می‌دهد. چنین است مثلاً آن‌گاه که ساختمان راه‌آهن‌ها موقتاً بزرگتر از مقیاس متوسط به‌کار مشغولند. جزیی از ارتش احتیاط طبقهٔ کارگر، که فشار آن دستمزد را پایین نگاه می‌دارد، جذب می‌شود. دستمزدها به طور کلی بالا می‌روند، حتی در قسمت‌هایی از بازار کار که تا آن هنگام در آنها اشتغال مساعدی برای کارگران وجود داشته است. این وضع تا هنگامی طول می‌کشد که فروریزی غیرقابل اجتناب، ارتش احتیاط کارگران را از نو بیکار کند و دستمزدها را دوباره به حداقل خود یا از آن هم کمتر پایین آورد.[۲۷۶] تا آن حد که زیاد و کمی طول مدت واگرد ـ دوره وابسته به کار ـ دوره در معنای ویژهٔ آن است، یعنی وابسته به دوره‌ای است که محصول برای بازار آماده شده، مدت مزبور بر پایهٔ آن شرایط مادی تولیدی‌ای قرار دارد که هر بار برای عرصه‌های مختلف سرمایه‌گذاری معین است و در کشاورزی بیشتر جنبهٔ شرایط طبیعی تولید دارد، ولی در مانوفاکتور و بخش بزرگی از صنایع استخراجی، شرایط روند تولید، خود با تکامل اجتماعی تغییر پیدا می‌کنند.

---

۲۷۶. در این نقطهٔ دستنویس یادداشت زیرین آمده که مارکس آن را برای گسترش‌های آینده متذکر شده است: «تضاد در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری: کارگران به مثابه خریداران کالا برای بازار اهمیت دارند. ولی به مثابهٔ فروشندگان کالای خود که نیروی کار است، گرایش جامعهٔ سرمایه‌داری این است که آن نیرو را به حداقل قیمت محدود سازد. - تضاد دیگر: ادواری که تولید سرمایه‌داری تمام نیروی خود را به حرکت درمی‌آورد معمولاً به صورت دوره‌های سرریز تولید نمودار می‌گردند، زیرا هیچ‌گاه امکانات تولید نمی‌توانند به نحوی مورد استفاده قرار گیرند که بتوان نه تنها حجم بزرگی ارزش تولید کرد بلکه آن را به سامان رساند. ولی فروش کالاها، سامان یابی کالا - سرمایه و لذا سامان‌پذیری اضافه ارزش محدود است و این محدودیت نه از جهت نیازمندی‌های مصرفی جامعه به طور کلی است بلکه از احتیاجات مصرفی جامعه‌ای برمی‌خیزد که در آن اکثریت بزرگ همواره فقیر است و باید پیوسته فقیر بماند. ولی جای این مطلب در بخش بعدی است.»

تا آنجا که طول کار ـ دوره وابسته به مقدار تحویل جنس است (یعنی بـه کـمیت حجم محصولی وابسته است که عادتاً به صورت کالا به بازار ریخته می‌شود)، این درازا خصلت سنتی دارد. ولی سنت، خود بر پایهٔ مادی مقیاس تولید قرار گرفته و لذا فقط در موارد ویژه‌ای تصادفی است.

سرانجام تا آنجا که طول واگرد ـ دوره به طول دوران ـ دوره وابستگی پیدا می‌کند، درازای دوران ـ دوره خود قسماً وابسته به نوسانات دائمی مـقارنات بـازار، سـهولت زیادتر یا کمتری که برای فروش پیدا می‌شود و ضرورتی است که از آن نتیجه می‌گیرد و ایجاب می‌کند قسمتی از محصول به بازارهای نزدیک یا دورتر فروریخته شود. به طور کلی با قطع نظر از میزان تقاضا، حرکت قیمت‌ها در این مورد نقش عمده را ایفا می‌کند، به نحوی که به هنگام کاهش قیمت‌ها، در همان حالی که تولید مانند گذشته ادامه دارد، عمداً فروش محدود می‌گردد. به هنگام ترقی قیمت‌ها عکس این پدیده بروز می‌کند. یعنی تولید و فروش همگام حرکت می‌کنند مگر آنکه فرآورده‌ها پیشتر به فروش رفته باشند. با وجود این دوری واقعی محل تولید از بازار فروش باید به مثابه پایهٔ مادی بـه معنای حقیقی آن تلقی گردد.

فرض کنیم مثلاً بافته‌های پنبه‌ای یا نخ انگلیسی به مقصد هندوستان فروخته شود و بازرگان صادر کننده قیمت کالای پنبه‌ای کارخانه‌دار را پرداخته باشد (بازرگان صـادر کننده این کار را تنها هنگامی استقبال می‌کند که وضع بازار پول مساعد باشد. به محض اینکه خود کارخانه‌دار از راه عملیات اعتباری جای پول ـ سرمایهٔ خویش را پـر کـرد دیگر کارها به این آسانی نیست). صادر کننده بـعداً کـالای پـنبه‌ای خـود را در بـازار هندوستان می‌فروشد و از آنجا سرمایهٔ اولیه‌اش برای وی فرستاده می‌شود. تا هنگامی که این بازگشت انجام نشده وضع عیناً مانند آن موردی است که در نتیجهٔ طول کار ـ دوره، پیش‌ریز پول ـ سرمایهٔ تازه‌ای لازم می‌گردد تا روند تولید در مقیاس معین نگـاه‌داری شود. پول ـ سرمایه‌ای که به وسـیلهٔ آن کـارخـانه‌دار مـزد کـارگرانش را مـی‌پردازد و همچنین با آن دیگر عناصر سرمایهٔ گردانش را تجدید می‌کند، عبارت از شکل پولی نخی نیست که به وسیلهٔ او تولید گردیده است. این مورد فقط آن‌گاه می‌تواند پیش آید کـه ارزش نخ مزبور به صورت پول یا محصول پول به انگلستان برگشته باشد. پول مزبور مانند گذشته پول ـ سرمایه‌ای اضـافی است. تـفاوت فـقط در ایـن است کـه بـه جـای کارخانه‌دار، این مبلغ را بازرگان پیش‌ریز می‌کند و چه بسا که خود او هم آن را از راه

عملیات اعتباری به دست آورده باشد. همچنین است تا هنگامی که پیش از ریختن این پول به بازار یا همزمان با آن، محصول اضافی‌ای به بازار انگلیس ریخته نشده است که با این پول خریداری شود و بتواند در مصرف بارآور یا شخصی وارد گردد. چنانچه این وضع برای زمانی دراز و به مقیاسی بزرگ ادامه یابد، آن‌گاه ضرورتاً پیامدها همان خواهند بود که پیش از این در مورد طولانی گشتن کار ـ دوره آشکار می‌شدند.

حالا ممکن است که در خود هندوستان نیز نخ به طور اعتباری خریداری شود. با این اعتبار در هندوستان محصول خریده و به مثابهٔ واریز حساب به انگلستان فرستاده می‌شود و یا به همان مبلغ برات صادر می‌گردد. در صورتی که این وضع ادامه یابد، آن‌گاه فشاری به بازار پول هند وارد می‌شود که بازتاب آن در انگلستان می‌تواند بحرانی پیش آورد. بحران به نوبهٔ خود، حتی در صورتی که با صدور فلزات گرانبها به هند همراه باشد، در نتیجهٔ ورشکست بنگاه‌های انگلیسی و شعب هندی آنها که مورد اعتباردهی بانک‌ها قرار داشتند، بحران جدیدی را برمی‌انگیزد. بدینسان هم در بازاری که موازنهٔ بازرگانی علیه آن تمام می‌شود و هم آنجا که موازنهٔ بازرگانی به سود آن است، بحران همزمانی در می‌گیرد. این پدیده ممکن است باز دشوارتر از این باشد. مثلاً انگلستان مقداری شمش نقره به هندوستان فرستاده است، ولی اکنون بستانکاران انگلیسی هند مطالبات خود را در آنجا وصول می‌کنند و لذا کمی پس از آن هندوستان باید شمش‌های نقرهٔ خود را دوباره به انگلستان پس بفرستند.[۲۷۷]

ممکن است که صادرات به هندوستان و واردات از این کشور تقریباً توازن داشته باشند، اگرچه تجارت کشور اخیر (جز در شرایط استثنایی از قبیل بالا رفتن بهای پنبه و غیره) از لحاظ حجم، وابسته به انگلستان است و به وسیلهٔ آن جنب و جوش پیدا می‌کند. ترازنامهٔ بازرگانی میان انگلستان و هند ممکن است برابری نشان دهد و یا فقط نمایشگر نوسانات مختصری به سود این یا آن طرف باشد. ولی به محض اینکه در انگلستان بحران روی می‌دهد معلوم می‌شود که مقداری یافته‌های پنبه‌ای فروخته نشده در هندوستان انبار شده است (یعنی بنابراین از صورت کالا ـ سرمایه‌ای به پول ـ سرمایه بدل نشده

---

۲۷۷. همین پدیده، البته نه به صورت شمش طلا یا نقره، بلکه به صورت دلارهایی که مثلاً بابت بهای نفت به کشورهای نفت‌خیز از جمله ایران پرداخته می‌شود، هم اکنون در برابر ما می‌گذرد. کشورهای نفت‌خیز به عناوین مختلف مجبور می‌شوند دلارهای دریافتی را بابت کالاهای کشورهای واردکنندهٔ نفت (به ویژه در برابر فروش اسلحه) به آنها برگردانند - م.

است ـ پس سرریز تولید از این سو)، و از سوی دیگر در انگلستان نه تنها ذخیره‌های به فروش نرفتهٔ محصولات هندی خوابیده‌اند، بلکه قسمت بزرگی از ذخایر فروخته و مصرف نشده هنوز به پرداخت بهای خود دست نیافته‌اند. بنابراین آنچه به صورت بحران بازار پول جلوه می‌کند در واقع نمایشگر اوضاع غیرعادی خود روند تولید و بازتولید است.

ثالثاً: در مورد نقش سرمایهٔ گردان به کار رفته (هم متغیر و هم ثابت) باید گفت که طول واگرد ـ دوره، تا آنجاکه از طول کار ـ دوره سرچشمه می‌گیرد، تفاوت زیرین را به وجود می‌آورد. هرگاه در طول سال چندین واگرد روی دهد، یکی از عناصر متغیر یا ثابت سرمایهٔ گردان می‌تواند به وسیلهٔ محصولی که خودش به وجود آورده است تحویل گردد، مانند تولید ذغال، آماده دوزی و غیره[۲۷۸] در حالت دیگر، لااقل در طول سال، چنین وضعی رخ نمی‌دهد.

---

۲۷۸. مقصود این است که ذغال در حالی که به عنوان کالا استخراج می‌شود، خود به مثابه عنصر ثابت گردان می‌تواند در معدن به عنوان مادهٔ خام به کار رود و فروش لباس دوختهٔ آماده به کارگران می‌تواند یکی از عوامل سرمایهٔ گردان متغیر را به وسیلهٔ همین محصول تحویل دهد ـ م.

فصل هفدهم: گردش اضافه ارزش

تا اینجا دیدیم که اختلاف در واگرد ـ دوره، حتی با وجود یکسان بودن حجم اضافه ارزش تولید شده در طی سال، موجب پیدایش تفاوت در نرخ سالانهٔ اضافه ارزش می‌شود.

ولی علاوه بر آن، در مایه‌افزایی اضافه ارزش، در انباشت و در نتیجه در حجم اضافه ارزشی که در طول سال تولید شده است، با وجود یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش، ضرورتاً تفاوتی روی می‌دهد.

ابتدا متذکر شدیم که سرمایهٔ A (در مثال فصل پیشین) دارای درآمد دواری سیاری است و لذا به استثنای واگرد ـ دورهٔ آغاز بنگاه، مصرف طول سال را از تولید اضافه ارزش خود تأمین می‌کند و نیازی به آنکه از مایهٔ خویش پیش‌ریز نماید ندارد. ولی عکس این وضع در مورد B صادق است. درست است که ضمن همان فاصلهٔ زمانی به قدر A اضافه ارزش تولید می‌کند، ولی اضافه ارزش به سامان نرسیده است و لذا نه می‌تواند به صورت شخصی و نه به شکل بارآور مصرف گردد. آنجاکه مسئلهٔ مصرف شخصی مورد توجّه قرار می‌گیرد باید گفت که اضافه ارزش پیشاپیش مصرف می‌شود و لذا ضروری است که بابت آن مایه‌گذاری انجام گیرد.

جزیی از سرمایهٔ بارآور نیز که طبقه‌بندی آن دشوار است، از جمله سرمایهٔ الحاقی ضروری برای تعمیرات و نکوداشت سرمایهٔ استوار، اکنون زیر پرتو تازه‌ای آشکار می‌شود.

نزد A این جزء سرمایه ـ کاملاً یا در قسمت اعظم ـ در آغاز تولید پیش‌ریز نمی‌شود. این جزء از سرمایه نه نیازی به نقد بودن و نه موجود بودن دارد. جزء مزبور از خود کسب و کار به وسیله تبدیل بی‌فاصلهٔ اضافه ارزش به سرمایه، یعنی استفادهٔ مستقیم آن به مثابه سرمایه، بیرون می‌آید. قسمتی از اضافه ارزشی که در طی سال نه تنها به طور ادواری تولید می‌شود بلکه به سامان نیز می‌رسد، می‌تواند برای مخارج ضروری تعمیر و غیره مفید باشد. بدینسان قسمتی از سرمایهٔ لازم به منظور آنکه کسب و کار به مقیاس

ابتدایی خود پیش رود، در اثنای کار و به وسیلهٔ خود کسب از راه مایه‌افزایی قسمتی از اضافه ارزش ایجاد می‌شود. چنین چیزی در مورد سرمایه‌دار B غیرممکن است. این قسمت از سرمایه باید جزیی از سرمایهٔ نخست پیش‌ریختهٔ وی را تشکیل داده باشد. در هر دو مورد این جزء سرمایه در دفاتر سرمایه‌دار به مثابه سرمایهٔ اولیه ثبت می‌شود. در واقع نیز چنین است، زیرا بنا به فرض ما جزء مزبور قسمتی از سرمایهٔ بارآوری را تشکیل می‌دهد که برای پیشبرد کسب و کار به مقیاس معلوم ضروری است. ولی اینکه از کدام قسمت پیش‌ریز می‌شود خود تفاوت عظیمی به وجود می‌آورد. در مورد B واقعاً جزیی از سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهد که باید از ابتدا ریخته شود یا نقداً نگاه داشته شود. در مورد A عکس جزء مزبور قسمتی از اضافه ارزش است که به صورت سرمایه مورد استفاده قرار گرفته است. مورد اخیر این چگونگی را به ما نشان می‌دهد که نه فقط سرمایهٔ انباشته شده بلکه قسمتی از سرمایهٔ اولیه نیز می‌تواند تنها مرکب از اضافه ارزش مایه افزوده باشد.

به محض اینکه گسترش اعتبار در این میان وارد می‌گردد رابطهٔ سرمایهٔ اولیهٔ اضافه ارزش مایه افزوده بازهم پیچیده‌تر می‌شود. مثلاً A یک جزء از سرمایهٔ بارآوری راکه با آن کار و کسب خود را آغاز می‌کند و یا آن را در طی سال ادامه می‌دهد از بانکدار C قرض می‌کند. وی از پیش به هیچ‌وجه سرمایهٔ شخصی‌ای که برای پیشبرد کسب و کار کافی باشد در اختیار نداشته است. بانکدار C به وی مبلغی قرض می‌دهد که به طور ساده عبارت از اضافه ارزشی است که صاحبان صنایع D، E، F نزد او سپرده‌اند. از دیدگاه A هنوز سخن بر سر سرمایهٔ انباشته نیست ولی در واقع برای D، E، F و غیره جز عاملی که اضافه ارزش به چنگ آوردهٔ آنها را مایه افزا می‌کند چیز دیگری نیست.

ما در کتاب اول، فصل بیست و دوم[۲۷۹] دیدیم که انباشت، دگرگونی اضافه ارزش به سرمایه، بنابر محتوای واقعی خود عبارت از روند بازتولید به مقیاس گسترده‌تر است، اعم از اینکه این توسعه، به صورت الحاق کارخانه‌های جدید به مؤسسات قدیم، جنبهٔ برون گستر پیدا کند، یا آنکه بیانگر بسط درون گستر مقیاس موجود کارگاه باشد.

گسترش مقیاس تولید ممکن است به تدریج پیش رود، در حالی که جزیی از اضافه ارزش برای بهسازی‌هایی به کار می‌رود که یا فقط بارآوری کار مورد استفاده را بالا

۲۷۹. ترجمهٔ فارسی سرمایه، جلد اول، صفحهٔ ۵۲۵ - م.

می‌برند و یا همزمان با آن بهره‌کشی شدیدتر از کار را امکان‌پذیر می‌سازند. و یا در آنجا که روزانهٔ کار قانوناً محدود نیست، ممکن است به این اکتفا شود که بابت سرمایهٔ گردان (مواد تولیدی و دستمزد) یک خرج اضافی انجام گیرد تا مقیاس تولید گسترش یابد. در این صورت سرمایهٔ استوار گسترش پیدا نمی‌کند ولی زمان استفادهٔ روزانه از آن تمدید می‌شود و به این نسبت واگرد ـ دورهٔ سرمایهٔ استوار کوتاهتر می‌گردد. در موارد دیگر، آن‌گاه که مقارنات بازار مساعد هستند، ممکن است با اضافه ارزش مایه افزوده دست به سودبازی مواد خام زد، عملیاتی که برای آن سرمایهٔ اولیه کفایت نمی‌کرد و غیره.

به این ترتیب روشن است آنجا که تعداد بیشتر واگرد ـ دوره‌ها تعداد زیادتر سامان یابی اضافه ارزش را در طول سال به همراه می‌آورد، دوره‌هایی هستند که ضمن آن نه نیازی به طولانی شدن روزانهٔ کار هست و نه احتیاجی به آنکه بهسازی‌های جزیی انجام گیرد. از سوی دیگر، خواه به علت وضع مجموع بنگاه، مثلاً وضع ساختمانی، و خواه به سبب وسعت عرصهٔ کار، مانند کشاورزی، گسترش تمام بنگاه بر پایهٔ متناسب فقط در درون مرزهای کمابیش تنگی امکان‌پذیر است، مضافاً برای آنکه اقدام به چنین امور مستلزم مقدار زیادی سرمایه‌گذاری است که تنها می‌تواند به وسیلهٔ انباشت چندین سالهٔ اضافه ارزش عملی گردد.

پس در کنار انباشت واقعی یا تبدیل اضافه ارزش به سرمایهٔ بارآور (و بازتولید به مقیاس گسترده‌تر که متناسب با آن است)، انباشت پول، یعنی توده ساختن جزیی از اضافه ارزش به صورت پول ـ سرمایهٔ نهان، روی می‌دهد، تا بعدها آن‌گاه که به مقدار معلومی رسید به مثابه سرمایهٔ فعال اضافی وارد عمل گردد.

از دیدگاه سرمایه‌دار منفرد کارها بدین قرار می‌گذرد، ولی با تکامل تولید سرمایه‌داری در عین حال سیستم اعتباری نیز گسترش می‌یابد. پول ـ سرمایه‌ای که سرمایه‌دار هنوز نمی‌تواند در بنگاه خود به‌کار برد به وسیلهٔ دیگران با بهره‌ای که وی از این بابت دریافت می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای وی سرمایهٔ مزبور مانند پول ـ سرمایه در معنای خاص خویش، یعنی به مثابهٔ نوعی از سرمایه که با سرمایهٔ بارآور متفاوت است، عمل می‌کند. ولی این پول در دست دیگری به نحو دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدیهی است که سامان‌یابی پیاپی اضافه ارزش و بالا رفتن مقیاسی که در آن تولید می‌شود، نسبت پول ـ سرمایهٔ تازه یا پولی که به مثابه سرمایه در بازار پول ریخته می‌شود و از آنجا لااقل قسمت اعظم آن دوباره به منظور تولید گسترده جذب می‌گردد،

افزایش پیدا می‌کند.

ساده‌ترین شکلی که پول ـ سرمایهٔ اضافی نهان می‌تواند به وسیلهٔ آن آشکار شود گنج است. ممکن است که این گنج عبارت از سیم و زر اضافی باشد که مستقیماً یا به طور غیرمستقیم در مبادله با کشورهای تولیدکنندهٔ فلزات پربها به دست آمده است. و فقط بدینسان است که گنجینهٔ پولی به طور مطلق در درون یک کشور رشد می‌کند. از سوی دیگر امکان دارد ـ و این اکثریت موارد را تشکیل می‌دهد ـ که این گنج جز پولی که از دوران داخلی بیرون کشیده شده و در دست تک سرمایه‌داران شکل گنج به خود گرفته است، چیز دیگری نباشد. بازهم ممکن است که این پول ـ سرمایهٔ نهان فقط مرکب از علائم ارزشی باشد ـ باز هم در اینجا از پول اعتباری چشم می‌پوشم ـ و یا فقط مرکب از سند طلب‌های سرمایه‌داران نسبت به اشخاص ثالث باشد، که به وسیلهٔ اسناد قانونی مورد تصدیق قرار گرفته‌اند (اسناد حقوقی). در تمام این موارد، و اعم از هر شکل وجودی‌ای که این پول ـ سرمایهٔ اضافی یافته باشد، چون سرمایهٔ پسآیند است هیچ‌گاه معرف چیز دیگری جز اسناد حقوقی اضافی و پس افکندهٔ سرمایه‌داران بر تولید سالانهٔ اضافی جامعه، چیز دیگری نیست.

«چنانچه حجم ثروتی که واقعاً انباشته شده است برحسب مقدارش مورد توجّه قرار می‌گیرد... درنسبت با نیروهای مولد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد و صرفنظر از هر درجهٔ تمدنی که جامعهٔ مزبور داشته باشد، به کلی ناچیز است، اگر آن را فقط با مصرف حقیقی همین جامعه طی سال‌های کمی هم بسنجیم باز چنان بی‌اهمیت است که باید توجّه عمده قانونگذاری و اقتصاددانان به نیروهای مولد و تکامل آنها معطوف گردد نه آنچنان که تاکنون متداول بوده است متوجه انباشت چشمگیر ثروت باشد. قسمت اعظم و به مراتب بزرگتر از آنچه ثروت انباشته خوانده می‌شود زیانی بیش نیست و از اشیاء حقیقی مانند کشتی‌ها، خانه‌ها، پنبه کالاها، بهسازی‌های زمین ترکیب نمی‌شود، بلکه به طور ساده عبارت از اسناد حقوقی یا ادعاهایی است بر نیروهای مولد سالانهٔ جامعه، اسناد حقوقی‌ای که از راه گریز افزارها یا نهادهایی به وجود آمده و جاوید گشته که خاص حالت بی‌تأمینی است... استفاده از این اقلام (انباشت اشیاء واقعی یا ثروت حقیقی)، به مثابه وسیلهٔ ساده‌ای در دست دارندگانشان، به منظور تصاحب ثروتی که نیروهای بارآور آیندهٔ اجتماع باید بیافرینند، به تدریج بدون اعمال زور به وسیلهٔ قانون طبیعی توزیع از آنها سلب خواهد شد، با پشتیبانی کار تعاونی (Co-operative labour) چند

سالی بیش نخواهد گذشت که این استفاده از دست آنها بیرون کشیده خواهد شد.»[۲۸۰]

«کمتر کسی است که در این باره اندیشیده باشد و چه بسا کسانی که حتی یک‌بار هم به این فکر نیفتاده‌اند، که چه نسبت فوق العاده کوچکی، خواه از لحاظ حجم و خواه از جهت نیروی تأثیر، میان انباشت‌های واقعی جامعه و نیروهای بارآور انسانی، و یا حتی تنها با مصرف عادی چند سالهٔ یک نسل انسان، وجود دارد. علت آن چشمگیر ولی تأثیر آن بسیار زیان‌آور است. ثروتی که سالانه مصرف می‌شود با استعمالش از بین می‌رود. ثروت مزبور فقط برای یک لحظه در برابر چشم است و تنها آن‌گاه تأثیر می‌کند که لذت می‌بخشد و یا مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی آن جزیی از ثروت که فقط آهسته مصرف‌پذیر است، لوازم خانه، ماشین‌ها، ساختمان‌ها، از اوان کودکی تا پیری، همچون یادمان‌های دیرپای کوشش آدمی، در برابر چشمان ما ایستاده‌اند. مالکین این اشیاء به زور تصاحب این جزء استوار، دیرپا و آهسته ـ مصرف ثروت عمومی، زمین و مواد خامی که روی آن کار می‌شود، افزارهایی که به وسیلهٔ آنها کار انجام می‌گیرد، مکان‌هایی که در اثنای کار پناهگاه هستند ـ بر نیروی بارآور سالانهٔ تمام کارگران واقعاً مولد جامعه به سود شخصی خود حکومت می‌کنند، هرچند اشیاء مزبور نسبت به محصولات پیوسته بازآیندهٔ این کار ناچیز باشند. جمعیت بریتانیا و ایرلند ۲۰ میلیون نفر است، که مصرف متوسط سرانهٔ هر مرد، زن و کودک ظاهراً بایستی تقریباً به ۲۰ میلیون لیرهٔ استرلینگ برسد. بنابراین سالانه ثروتی در حدود ۴۰۰ میلیون لیرهٔ استرلینگ از محصول کار به مصرف می‌رسد. بنابر گمانه‌ای که زده شده است جمع مبلغ سرمایهٔ انباشته شدهٔ این کشور از ۱۲۰۰ میلیون، یا سه برابر محصول کار سالانه، تجاوز نمی‌کند. چنانکه این مبلغ به طور متساوی تقسیم گردد، سرانه به هر نفر ۶۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایه می‌افتد. در اینجا ما بیشتر با نسبت سروکار داریم تا با مقدار مطلق کم و زیاد دقیق مبالغی که ارزیابی شده است. سود این سرمایهٔ کل، برای آنکه تمام جمعیت کشور را با سطح زندگی کنونی، طی دو ماه از سال، تأمین نمود کفایت می‌کرد و همهٔ سرمایهٔ انباشته شده (در صورتی که خریدار پیدا می‌شد) به تنهایی می‌توانست جمعیت کشور را بدون کار کردن تا سه سال نگاهداری نماید! آن‌گاه در پایان این مدت مردم می‌بایستی بی‌خانه، بی‌لباس و بی‌غذا از گرسنگی می‌مردند یا آنکه به زیر بار بندگی کسانی می‌رفتند که آنها

---

280. William Thompson, "Inquiy into the principles of the Distribution ofwealth", London 1850. p. 453

این کتاب برای اولین بار در ۱۸۲۴ انتشار یافت -

را به مدت سه سال نگهداری کرده بودند. میان سه سال و عمر یک نسل تندرست، که فرضاً ۴۰ سال است، همان نسبتی برقرار است که از یکسو میان مقدار و اهمیت ثروت واقعی، حتی میان سرمایهٔ انباشته شدهٔ غنی‌ترین کشورها و نیروی مولد آن، یعنی نیروهای بارآور فقط یک نسل انسانی، ازسوی دیگر وجود دارد. تلزه سخن برسر این نیست که نسل مزبور تحت شرایط آگاهانهٔ ایمنی مساوی و به ویژه با شرایط کار تعاونی از عهدهٔ تولید چه چیزهایی برمی‌آید، بلکه سخن بر سر آن چیزی است که واقعاً و به طور مطلق تولید می‌کند و آن هم با فقدان ایمنی و گریزجویی‌های نارسا و ناامیدکنندهٔ آن... و برای آنکه این حجم ظاهراً عظیم سرمایهٔ موجود، یا بهتر بگوییم برای آنکه این توزیع زورکی را، از راه استیلا و انحصاری که بر محصولات سالانهٔ کار دارند، در حال کنونی خود نگاه داشته و جاویدان سازند، می‌خواهند مجموع این سیستم نامناسب، این فسادها، جنایت‌ها و دردهایی راکه ناشی از فقدان ایمنی است، ابدی کنند. هیچ انباشتی نمی‌تواند انجام گیرد مگر آنکه ابتدا نیازمندی‌های ضروری رفع شده باشد و رود عظیم تمایلات انسانی در پی لذایذ زندگی جریان یابد. از این روست که در هر لحظهٔ مفروض، ثروت حقیقی جامعه مبلغ نسبتاً ناچیزی است. دورپیمایی تولید و مصرف، دائمی است. در این تودهٔ عظیم تولید و مصرف سالانه، ناپدید شدن مشتی انباشت واقعی به زحمت می‌تواند تأسف‌آور باشد. ولی با وجود این توجّه عمده نه به آن انبوه نیروی بارآور، بلکه به سوی این یک مشت اندوخته معطوف است. اما همین یک مشت به تصرف افراد معدودی درآمده است که آن را به صورت افزاری برای تملک نتیجهٔ کار سالانه و پیوسته تجدید شوندهٔ توده‌های وسیع درآورده‌اند. اهمیت قاطع چنین افزاری برای این اقلیت از همین جا برمی‌خیزد... تقریباً یک سوم تولید ملی سالانه اکنون زیرعنوان عوارض عمومی از تولیدکنندگان ستانده می‌شود و به مصرف غیرمولد کسانی می‌رسد که هیچ‌گونه معادلی در برابر آن نمی‌دهند، یعنی چیزی که تولیدکننده برای آن چنین عنوانی قائل شود تسلیم نمی‌کنند... چشم جماعت با شگفتی به این توده‌های انباشته می‌نگرد، به ویژه آن‌گاه که در دست افراد معدودی تمرکز یافته باشد. ولی کوهه‌های تولید سالانه، مانند امواج جاودان و بی‌شمار رودی عظیم روی هم می‌غلتند و می‌گذرند و در اقیانوس فراموش شدهٔ مصرف ناپدید می‌گردند. و به این مصرف دائمی نه تنها کلیهٔ لذایذ بلکه حیات تمام نوع بشر، وابسته است. کمیت و توزیع این تولید سالانه است که باید بیش از هر چیز دیگر اندیشه را به سوی خود متوجه سازد. اهمیت انباشت واقعی مطلقاً فرعی

است و این اهمیت را نیز به تقریب منحصراً از راه نفوذی که بر توزیع محصول سالانه اعمال می‌کند به دست آورده است... انباشت واقعی و توزیع همواره در این نوشته (مقصود نوشتهٔ تامپسون است) در رابطه با نیروی بارآور و وابستگی به آن مورد توجّه قرار گرفته است. تقریباً در همهٔ سیستم‌های دیگر، نیروی بارآور است که در رابطه و زیردستی نسبت به انباشت و در ارتباط با جاودان ساختن شیوهٔ توزیع موجود ملحوظ گردیده است. بینایی پیوسته تجدید شونده و یا آسایش تمام نوع بشر را در برابر نگاهداری این شیوهٔ توزیع حتی شایستهٔ نگاهی هم نمی‌شمارند. جاودان ساختن نتایج زورگویی، فریب و تصادف را امنیت نام نهاده‌اند و برای حفظ این امنیت دروغین است که همهٔ نیروهای بارآور نوع بشر بی‌رحمانه قربانی شده است.»[۲۸۱]

صرفنظر از اختلالاتی که حتی از بازتولید به مقیاس موجود هم جلوگیری می‌کند، برای تجدید تولید فقط دو حالت عادی امکان‌پذیر است.

یا تجدید تولید بر پایهٔ مقیاس ساده انجام می‌گیرد.

یا مایه‌افزایی اضافه ارزش یعنی انباشت روی می‌دهد.

I. بازتولید ساده

دربازتولید ساده، اضافه ارزشی که ضمن واگرد سالانه یا چندین واگرد در طول یک‌سال به شکل ادواری تولید می‌شود و به سامان می‌رسد، به وسیلهٔ مالک آن، که سرمایه‌دار است شخصاً صرف می‌شود، یعنی به صورت غیرمولد مصرف می‌گردد.

این امر که جزیی از ارزش ـ محصول، مرکب از اضافه ارزش است و یک قسمت دیگرش عبارت از آن جزء ارزشی‌ای است که به وسیلهٔ سرمایهٔ متغیر بازتولید شده، به اضافهٔ سرمایهٔ ثابت مصرف شده در آن تشکیل یافته است، مطلقاً هیچ‌گونه تغییری نه در مقدار و نه در ارزش مجموع محصولی به وجود نمی‌آورد که به مثابه کالا ـ سرمایه پیوسته وارد دوران می‌گردد و پیوسته از آن بیرون کشیده می‌شود تا در عرصهٔ مصرف بارآور یا انفرادی بیفتد، یعنی به صورت وسایل تولید یا به مثابه وسایل مصرف به کار رود.

پس حتی در فرض بازتولید ساده نیز جزیی از اضافه ارزش باید بتواند نه به صورت

---

۲۸۱. همانجا، صفحات ۴۴۰-۴۴۳.

محصول بلکه به شکل پول وجود داشته باشد، زیرا در غیر این صورت نمی‌تواند به منظور مصرف از حالت پول به محصول تبدیل گردد. این دگرگونی اضافه ارزش از شکل کالایی ابتدایی خود به پول را در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار می‌دهیم. برای آسان ساختن مطلب، ساده‌ترین شکل مسئله را که عبارت است از گردش منحصر پول فلزی، یعنی پولی که معادل حقیقی است، مفروض می‌داریم.

بنابر قوانینی که دربارهٔ گردش سادهٔ کالاها بیان شده است[۲۸۲] حجم پول فلزی موجود در یک کشور نه تنها باید برای دوران کالاها کافی باشد، بلکه باید برای مقابله با نوسانات گردش پول کفایت کند، که جزئاً از نوسان در سرعت دوران، قسماً از تغییر بهای کالاها و جزئاً از نسبت‌های مختلف و متغیری ناشی می‌شود که در آن پول به مثابهٔ وسیلهٔ پرداخت یا وسیلهٔ دوران به معنای خاص کلمه عمل می‌کند. نسبتی که طبق آن تودهٔ پول موجود، به گنج و پول وارد در جریان تقسیم می‌شود پیوسته تغییر می‌کند، لیکن حجم پول، همواره برابر با حاصل جمع پولی است، که به مثابه گنج و پول در گردش، موجود است. این تودهٔ پول (حجم فلز گرانبها) عبارت از گنجینهٔ جامعه است که به تدریج انباشته شده است. به هر اندازه که جزیی از این گنجینه در نتیجهٔ فرسایش مصرف می‌شود، باید مانند هر محصول دیگر، همه ساله از نو تجدید گردد. این نوسازی در واقع به وسیلهٔ مبادلهٔ مستقیم یا غیرمستقیم یک جزء از محصول سالانهٔ کشور با محصول کشورهای تولید کنندهٔ سیم و زر انجام می‌گیرد. ولی این جنبهٔ بین المللی معامله، جریان سادهٔ آن را پنهان می‌سازد. پس برای آنکه مسئله به ساده‌ترین و روشن‌ترین بیان خود تحویل شده باشد، باید فرض شود که تولید طلا و نقره در خود همان کشور روی می‌دهد، و لذا تولید سیم و زر جزیی از کل تولید اجتماعی درون هر کشور را تشکیل می‌دهد.

صرفنظر از سیم و زری که برای ساختن اشیاء تجملی لازم است، باید حداقل تولید سالانهٔ فلزات مزبور با میزان فرسایشی که در نتیجهٔ دوران عارض پول فلزی می‌گردد برابر باشد. علاوه بر این هرگاه مبلغ ارزشی مقدار کالایی که سالانه تولید شده و به گردش درآمده است افزایش یابد، آن‌گاه ضروری است که بر تولید سیم و زر سالانه نیز افزوده شود. این افزایش تا آن حد است که مبلغ ارزشی ترقی یافتهٔ کالاهای در گردش و حجم

---

۲۸۲. کتاب اول، فصل سوم؛ ترجمهٔ فارسی "سرمایه"، جلد اول، صفحهٔ ۱۲۲ - م.

پولی که برای دوران آنها (و نیز برای گنج‌اندوزی مطابق آن) لازم است، به وسیله سرعت بیشتر گردش پول و از راه گسترش وظیفهٔ پول به مثابه وسیلهٔ پرداخت، یا به دیگر سخن از راه واریزهای بیشتر خرید و فروش‌ها بدون دخالت پول واقعی، جبران نشده باشد.

بنابراین باید هر سال قسمتی از نیروی کار اجتماعی و جزیی از وسایل تولید اجتماعی صرف تولید طلا و نقره گردد.

سرمایه‌دارانی که به تولید طلا و نقره می‌پردازند ـ و اینجا نیز بنا به فرض تجدید تولید ساده مطرح است ـ عمل خود را فقط بر پایهٔ مرزهای فرسایش متوسط سالانه و مصرف متوسط سالانهٔ طلا و نقره که از این فرسایش ناشی می‌گردد، قرار می‌دهند. آنها اضافه ارزش خود را، که بنابه فرض در طول سال مصرف می‌کنند بدون آنکه چیزی از آن به مایه بیفزایند، مستقیماً به صورت پول در دوران می‌ریزند، و این برای آنها شکل طبیعی است و برخلاف دیگر رشته‌های تولید شکل دگرگون یافتهٔ محصول نیست، علاوه بر این: در مورد دستمزد ـ یعنی شکل پولی‌ای که تحت آن سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز می‌شود ـ نیز در اینجا وضع چنین است که جانشینی آن نه از راه فروش محصول و تبدیل آن به پول، بلکه از طریق محصولی انجام می‌گیرد که شکل پول از همان ابتدا شکل طبیعی آن است.

سرانجام باید گفت که همین وضع نیز در مورد آن جزیی از محصول فلز پربها روی می‌دهد که برابر با ارزش سرمایهٔ ثابت به طور ادواری مصرف شده است و این حکم هم دربارهٔ سرمایهٔ ثابت گردان و هم در مورد سرمایهٔ ثابت استواری که در طول سال استعمال می‌شود صادق است.

دورپیمایی سرمایه‌ای را که در تولید فلزات پربها نهاده شده و نیز واگرد مرتبط با آن را ابتدا تحت شکل G-W...P...G' مورد بررسی قرار دهیم. از آنجا که در G-W، (W) تنها مرکب از نیروی کار و وسایل تولید نیست، بلکه از سرمایهٔ استوار نیز ترکیب یافته که فقط جزیی از ارزش آن در P به کار رفته، بدیهی است که G' ـ یعنی محصول ـ عبارت از مبلغ پولی است برابر با سرمایهٔ متغیری که در دستمزد نهاده شده به علاوهٔ سرمایهٔ ثابت گردانی که در وسایل تولید گذاشته شده همراه آن جزء ارزشی مربوط به فرسودگی سرمایهٔ استوار به علاوهٔ اضافهٔ ارزش. چنانچه با ثابت ماندن ارزش عمومی طلا، مبلغ کمتر از این بود، آن‌گاه بنگاه استخراج معدن طلا غیرمولد می‌شد و یا ـ در صورتی که مورد مزبور عمومیت می‌یافت ـ ارزش طلا در مقایسه با کالاهایی که ارزش‌شان ثابت مانده بود در آینده ترقی می‌کرد، یا به دیگر سخن قیمت کالاها تنزل می‌نمود و لذا مبلغ

پولی که برای آینده در G-W گذاشته می‌شد کمتر می‌گردید.

اکنون اگر فقط جزء گردان سرمایه‌ای را که در G پیش‌ریز شده و نقطهٔ حرکت G-W...P...G' است مورد مطالعه قرار دهیم، دیده می‌شود که مبلغ معینی پول پیش‌ریز و در دوران ریخته شده است تا نیروی کار پرداخت شود و مواد تولید خریداری گردد. ولی با دورپیمایی همین سرمایه نیست که مبلغ مزبور از دوران دوباره بیرون کشیده می‌شود تا دوباره آن فرو ریخته شود. محصول در شکل طبیعی خود پول است و لذا نیازی به آن ندارد که به وسیلهٔ مبادله، از راه روند دوران، به پول تبدیل شود. فرآوردهٔ مزبور از روند تولید به صورت کالا ـ سرمایه‌ای که باید دوباره به پول ـ سرمایه تبدیل شود، به محیط دوران وارد نمی‌گردد، بلکه پول ـ سرمایه‌ای است که باید به سرمایهٔ بارآور مبدل شود، یعنی باید از نو نیروی کار و مواد تولیدی خریداری نماید. شکل پولی سرمایهٔ گردانی که بابت نیروی کار و وسایل تولید مصرف شده است نه از راه فروش محصول، بلکه به وسیلهٔ پول اضافی و دوباره تولید گشته حاصل می‌شود.

فرض کنیم که سرمایهٔ گردان برابر با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، واگرد ـ دوره را = ۵ هفته، کار ـ دوره را = ۴ هفته و دوران ـ دوره را فقط = ۱ هفته بگیریم. از ابتدای امر لازم است که برای ۵ هفته پولی در اختیار باشد که قسمتی از آن بابت ذخیرهٔ تولید پیش‌ریخته شود و قسمت دیگر به صورت اندوخته‌ای باشد که از آن به تدریج دستمزد پرداخت گردد. در آغاز ششمین هفته ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ برگشته و ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد شده است. این وضع پیوسته تکرار می‌شود. در اینجا نیز مانند گذشته، در اثنای زمان معین از واگرد همواره ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ در شکل آزاد شده قرار می‌گیرد. ولی این یکصد لیره، عیناً مانند ۴۰۰ لیرهٔ دیگر، عبارت از پول اضافی دوباره تولید شده است. ما در اینجا سالانه ۱۰ واگرد داشته‌ایم و محصول تولید سالانه = ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ طلاست. (در این مورد دورهٔ دوران ناشی از زمانی نیست که برای تبدیل کالا به پول لازم است بلکه از زمانی نتیجه می‌شود که برای تبدیل پول به عناصر تولیدی ضرورت دارد).

در هر سرمایهٔ دیگر ۵۰۰ لیره‌ای که با همین شرایط واگرد می‌کنند، شکل پولی‌ای که پیوسته تجدید می‌شود، عبارت از شکل دگرسان شدهٔ کالا ـ سرمایهٔ تولید گشته‌ای است که هر چهار هفته در دوران فرو ریخته می‌شود و از راه فروش آن ـ و لذا از راه بیرون کشیدن ادواری مقدار پولی که ابتدا در روند وارد شده بود ـ پیوسته دوباره شکل پولی

را باز می‌یابد. در اینجا به عکس، در هر واگرد ـ دوره مقداری پول جدید اضافی معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از درون خود روند تولید به دوران فرو می‌ریزد تا از داخل آن پیوسته مواد تولیدی و نیروی کار بیرون کشیده شود. این پولی که در دوران ریخته می‌شود به وسیلهٔ دورپیمایی سرمایهٔ مزبور دوباره بیرون کشیده نمی‌شود، بلکه دائماً به وسیلهٔ حجم طلای تازه تولید شده افزایش می‌یابد.

چنانچه جزء متغیر این سرمایهٔ گردان را مورد بررسی قرار دهیم و آن را مانند بالا برابر ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ فرض کنیم، آن‌گاه در تولید کالایی عادی این مبلغ ۱۰۰ لیره‌ای، در صورتی که ۱۰ بار واگرد می‌داشت برای پرداخت مستمر نیروی کار کافی بود. اینجا، در مورد تولید پول نیز همین مبلغ کفایت می‌کند، ولی یکصد لیرهٔ استرلینگ برگشته‌ای که با آن نیروی کار در هر هفته پرداخت می‌شود، عبارت از شکل دگرسان شدهٔ تولیه این نیرو نیست، بلکه جزیی از خود محصول پیوسته نوگشتهٔ این نیروی کار است. تولیدکنندهٔ طلا دستمزد کارگران خود را مستقیماً با جزیی از طلایی که خود آنها تولید نموده‌اند می‌پردازد. بنابراین ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگی که سالانه در نیروی کار گذاشته شده و به وسیلهٔ کارگران به دوران ریخته شده است، از راه دوران به نقطهٔ مبدأ خود بر نمی‌گردد.

اما دربارهٔ سرمایه استوار چنین است که در آغاز تأسیس بنگاه مقدار بزرگی پول ـ سرمایه باید در ازای آن خرج گردد و لذا این پول به دوران ریخته می‌شود. مانند هر سرمایهٔ استوار دیگر، سرمایهٔ مزبور تنها در جریان سال‌ها اندک اندک برگشت می‌کند. ولی این برگشت به صورت جزء مستقیم محصول، یعنی طلا انجام می‌گیرد، نه به وسیلهٔ فروش محصول و انجام طلاگشتنش از این راه. پس سرمایهٔ استوار مزبور شکل پولی خود را از طریق بیرون کشیدن تدریجی پول از دوران به دست نمی‌آورد، بلکه به وسیلهٔ توده شدن اجزاء هم ترازی از محصول، دارای این شکل می‌شود. پول ـ سرمایه‌ای که بدینسان دوباره سرجای خود آمده است عبارت از مبلغی پول نیست که به تدریج از دوران بیرون کشیده شده باشد تا جای مبلغی را که ابتدا بابت سرمایهٔ استوار به بازار فروریخته شده بود پر کند. این عبارت از مقداری پول اضافی است.

سرانجام، اضافه ارزش نیز برابر با جزیی از محصول تازهٔ طلاست که در هر واگرد ـ دوره به درون دوران ریخته می‌شود تا بنا به فرضی که کرده‌ایم به صورت غیرمولد صرف شود، یعنی در ازای وسایل زیست و اشیاء تجملی پرداخت گردد.

ولی بنا به فرض ما این تولید سالانهٔ طلا ـ که به وسیلهٔ آن پیوسته نه پول بلکه نیروی کار و مواد تولیدی از بازار بیرون کشیده می‌شود و مستمراً پول اضافی به بازار وارد می‌گردد ـ فقط جانشین پولی است که در جریان سال فرسوده شده و بنابراین تنها مکمل حجم پول اجتماعی است، که به نسبت‌های مختلف در دو شکل گنج و پول وارد در جریان، وجود دارد.

طبق قانون دوران کالاها، حجم پول باید برابر با آن مقدار پولی باشد که برای دوران لازم است به علاوهٔ مقدار پولی که به صورت گنج درآمده است و برحسب انقباض و انبساط دوران کم و زیاد می‌شود، ولی به ویژه به منظور تشکیل ذخیره ـ مایهٔ ضروری برای وسایل پرداخت به کار می‌رود. آنچه باید با پول پرداخت شود ـ به شرط آنکه هیچ‌گونه پایاپای پرداختی انجام نگرفته باشد ـ عبارت از ارزش کالاهاست. اینکه جزیی از این ارزش مرکب از اضافه ارزش است یعنی برای فروشندهٔ کالا هیچ خرجی برنداشته است، مطلقاً در اصل مطلب تغییری نمی‌دهد. فرض کنیم که تولیدکنندگان همه صاحبان مستقل وسایل تولید خود باشند و بنابراین دوران میان خود تولیدکنندگان بدون واسطه انجام گیرد. در آن صورت، صرفنظر از جزء ثابت سرمایهٔ آنها، می‌توان محصول سالانهٔ آنها را، برحسب تشابه با حالت سرمایه‌داری، به دو بخش تقسیم کرد: که یکی از آنها، a، جانشین وسایل زیستی است که برای آنان لازم است و بخش دیگر b، قسماً برای محصولات تجملی مورد مصرف و قسمت دیگری از آن برای توسعهٔ تولید به کار می‌رود. در این صورت a نمایندهٔ سرمایهٔ متغیر و b بیانگر اضافه ارزش خواهد بود. ولی چنین تقسیم بندی هیچ‌گونه تأثیری در مقدار حجم پولی که برای گردش محصول کل آنها لازم است نخواهد داشت. در صورت یکسان بودن شرایط دیگر، ارزش مقدار کالایی که در دوران وارد شده است همان می‌ماند و لذا حجم پولی که در برابر این ارزش لازم است همان خواهد بود و همچنین آنها مجبورند که همان ذخیرهٔ پولی را، در صورت تقسیم یکسان واگرد ـ دوره‌ها، نگاه دارند، یعنی همان جزء از سرمایهٔ خود را پیوسته به شکل پول حفظ نمایند، زیرا بنا به فرض، تولید کالایی است. بنابراین حالتی که طبق آن یک جزء از ارزش ـ کالا مرکب از اضافه ارزش است مطلقاً تغییری در حجم پولی که برای راه اندازی بنگاه ضروری است به وجود نمی‌آورد.

یکی از مخالفان توک[۲۸۳] که به شکل G-W-C' چسبیده است از او می‌پرسد پس سرمایه‌دار چگونه عمل می‌کند که می‌تواند پیوسته بیش از آن پولی که دوران ریخته است از آن بیرون کشد. باید مطلب خوب درک شود. در اینجا سخن بر سر تشکیل اضافه ارزش نیست. تشکیل اضافه ارزش که یگانه راز را به وجود می‌آورد از دیدگاه سرمایه‌داری خود به خود قابل درک است. در واقع چنانچه مبلغ ارزشی که به کار می‌رود نتواند با یک اضافه ارزش بیشتر گردد، در آن صورت دیگر سرمایه نیست. ولی نظر به اینکه بنا به فرض مبلغ ارزشی مزبور سرمایه است، اضافه ارزش نیز خود به خود مفهوم است.

بنابراین مسئله این نیست که: اضافه ارزش از کجا می‌آید؟ بلکه سخن بر سر این است: پولی که باید این اضافه ارزش را سیمگون کند از کجا بیرون می‌آید؟

اما در اقتصاد بورژوایی وجود اضافه ارزش خودبه‌خود مفهوم است. بنابراین نه تنها وجود اضافه ارزش پذیرفته شده، بلکه با آن نیز مفروض است که جزیی از توده کالایی که در دوران ریخته می‌شود مرکب از اضافه محصول است و لذا نمایندهٔ ارزشی است که سرمایه‌دار با سرمایهٔ خویش به دوران نینداخته بود و بنابراین فرض می‌شود که سرمایه‌دار همراه با محصول خود چیزی زاید بر سرمایه‌اش به دوران می‌ریزد و نیز این اضافه را دوباره از دوران بیرون می‌کشد.

ارزش کالا ـ سرمایه‌ای که سرمایه‌دار به دوران می‌ریزد بزرگتر از ارزش سرمایهٔ بارآوری است که وی به صورت نیروی کار و وسایل تولید از دوران بیرون کشیده بود (اینکه افزایش مزبور از کجا می‌آید بی‌توضیح و نامفهوم می‌ماند ولی از دیدگاه اقتصاد بورژوایی این خود واقعیتی است).[۲۸۴] پس بنابر این فرض روشن است که چرا نه تنها سرمایه‌دار A بلکه سرمایه‌داران B، C، D و غیره نیز همواره می‌توانند به وسیلهٔ مبادلهٔ کالای خود ارزشی بیشتر از ارزش سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ ابتدایی و پیش‌ریزهای مستمر تازهٔ خویش از دوران بیرون آورند. چون این عمل به همان اندازه بسیار هماهنگ است که سرمایه‌های خود مختار وارد در کار زیاد هستند، A، B، C، D و غیره پیوسته ارزش ـ کالایی به شکل کالا ـ سرمایه به دوران فرو می‌ریزند که از آنچه به صورت سرمایهٔ

---

۲۸۳. دربارهٔ توماس توک (Tomas Tooc) اقتصاددان انگلیسی به زیرنویس صفحات ۶۴ و ۱۶ جزوهٔ اول از جلد دوم «سرمایه» ترجمهٔ فارسی مراجعه شود ـ م.

۲۸۴. جملهٔ «این خود واقعیتی است» در متن آلمانی به زبان فرانسه آمده است: C'est un fait ـ م.

بارآور از دوران بیرون می‌کشند بزرگتر است. بنابراین سرمایه‌داران مزبور پیوسته باید یک مبلغ ارزشی را میان خود تقسیم کنند (یعنی هر یک باید از سوی خود سرمایهٔ بارآوری را از دوران بیرون کشند) که برابر با حاصل جمع ارزش سرمایه‌های مولد پیش‌ریختهٔ هر کدام است. و همچنین پیوسته باید به تقسیم مبلغ ارزشی‌ای بپردازند که هر کدام به شکل کالا، از هر سو، به مثابه ارزش ـ کالای زاید بر ارزش عناصر تولیدی، به درون دوران فرومی‌ریزند.

ولی کالا ـ سرمایه، پیش از دگرگونی دوباره‌اش به سرمایهٔ بارآور و قبل از آنکه اضافه ارزش گنجیدهٔ در آن خرج شود، باید ضرورتاً به پول تبدیل شده باشد. پول لازم برای این تبدیل از کجا می‌آید؟ این پرسشی است که در نگاه اول دشوار به نظر می‌رسد و تاکنون نه توک و نه دیگری جوابی برای آن نیافته‌اند.

به فرض که سرمایهٔ گردان ۵۰۰ لیره‌ای که به شکل پول ـ سرمایه پیش‌ریز شده است، اعم از هر واگرد ـ دوره‌ای که داشته باشد، کل سرمایهٔ گردان جامعه، یعنی طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل دهد. فرض کنیم که اضافه ارزش نیز ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد. اکنون چگونه ممکن است که مجموع طبقهٔ سرمایه‌دار پیوسته ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ از دوران بیرون کشد در حالی که دائماً بیش از ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به درون آن نمی‌ریزد؟

پس از آنکه پول ـ سرمایهٔ ۵۰۰ لیره‌ای مبدل به سرمایهٔ بارآور گردید، سرمایهٔ مزبور در درون روند تولید تبدیل به ارزش ـ کالایی معادل ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌گردد و لذا فقط ارزش ـ کالای ۵۰۰ لیره‌ای که برابر با پول ـ سرمایهٔ ابتدا پیش‌ریز شده است، به دوران نمی‌ریزد، بلکه یک اضافه ارزش نو تولید شده‌ای معادل ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیز در گردش قرار می‌گیرد.

این اضافه ارزش الحاقی ۱۰۰ لیره‌ای به شکل کالا در دوران ریخته می‌شود. در این باره تردیدی نیست، ولی پول اضافی‌ای که برای دوران این ارزش ـ کالای الحاقی لازم است خود به وسیلهٔ همین عمل به وجود نمی‌آید.

نباید کوشید تا به وسیلهٔ گریز راه‌های آراسته این اشکال را دور زد.

به عنوان مثال[۲۸۵] می‌گوییم: در مورد سرمایهٔ گردان ثابت روشن است که همهٔ

---

۲۸۵. مقصود مصنف ذکر مثال‌هایی برای این قبیل گریز راه‌های آراسته است ـ م.

سرمایه‌ها همزمان گذاشته نمی‌شوند. در هنگامی که سرمایه‌دار A کالای خود را می‌فروشد و لذا برای وی سرمایهٔ اولیه شکل پول پیدا می‌کند، به عکس سرمایهٔ خریدار B که به صورت پول نقد در دست اوست درست شکل همان وسایل تولیدی را می‌گیرد که A تولیدکنندهٔ آن است. با همان عملی که A به کالا ـ سرمایهٔ تولید شدهٔ خود مجدداً شکل پول می‌بخشد، B سرمایهٔ خویش را از نو به شکل مولد در می‌آورد، یعنی آن را از شکل پولی به وسایل تولید و نیروی کار مبدل می‌کند. همان مبلغ پول واحد، مانند هر خرید سادهٔ W-G، در روند دو سویه‌ای عمل بکند. از طرف دیگر، هرگاه A بخواهد پول را از نو به وسایل تولید تبدیل کند از G خریداری می‌کند و وی با آن پول B را می‌پردازد و .... بدینسان گویا توضیحی برای جریان امر داده شده است. ولی:

در هیچ‌کدام از قوانینی، که راجع به کمیت پول در گردش به هنگام دوران کالاها، مسجل شده است[۲۸۶] هیچ‌گونه تغییری به وسیلهٔ خصلت سرمایه‌داری روند تولید حاصل نمی‌شود.

بنابراین وقتی گفته می‌شود سرمایهٔ گردان جامعه که باید به شکل پول پیش‌ریز گردد به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌شود، در آن از یک سو این امر منظور شده که مبلغ مزبور همزمان پیش‌ریز گردیده است و نیز از سوی دیگر چنین حساب شده که این مبلغ بیش از ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ بارآور به حرکت در می‌آورد، زیرا مبلغ مزبور متناوباً به مثابه پول ـ مایهٔ سرمایه‌های بارآور مختلفی به کار می‌رود. پس این شیوهٔ بیان، وجود پول را از پیش مفروض می‌دارد در صورتی که هدف، توضیح چگونگی وجود آن بوده است.

باز ممکن است چنین گفته شود: سرمایه‌دار A اجناسی تولید می‌کند که سرمایه‌دار B آنها را شخصاً یعنی به صورت غیرمولد مصرف می‌نماید. پس پول B، کالا ـ سرمایهٔ A را نقد می‌کند و بدینسان همین مبلغ پول برای نقد کردن اضافه ارزش B و سرمایهٔ گردان ثابت A به کار می‌رود. ولی در اینجا حل مسئله‌ای که در انتظار جواب است صریح‌تر در برابر ما قرار دارد و آن این است: این پولی را که B به صورت درآمد خود خرج می‌کند از کجا آورده است؟ چگونه خود او این جزء اضافه ارزش محصول خویش را نقد نموده است؟

---

۲۸۶. کتاب اول، فصل سوم؛ جلد اول "سرمایه"، ترجمهٔ فارسی، صفحهٔ ۱۲۲ م.

باز هم ممکن است گفته شود: آن جزء از سرمایهٔ متغیر گردانی که A برای کارگرانش پیوسته پیش‌ریز می‌کند، مستمراً از دوران به سوی او برمی‌گردد و فقط یک جزء تغییرپذیری از آن دائماً در دست خود او برای پرداخت دستمزد باقی می‌ماند. ولی میان پرداخت و دریافت، زمان معین می‌گذرد که طی آن پول پرداخته شده بابت دستمزد می‌تواند علاوه بر کارهای دیگر به منظور سامان رسانی اضافه ارزش به کار رود. ـ لیکن اولاً بر ما دانسته است که هر قدر این فاصله زیادتر باشد به همان اندازه نیز باید حجم ذخیرهٔ پولی که لازم است سرمایه‌دار A پیوسته در دست داشته باشد بزرگتر گردد. ثانیاً آن‌گاه که کارگر پول را خرج می‌کند، با آن کالاهایی می‌خرد و لذا اضافه ارزش خوابیده در این کالاها را به همان نسبت به سامان می‌رساند. بنابراین همان پول، که در شکل سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز می‌شود، به همان نسبت نیز برای سامان رسانی اضافه ارزش به کار می‌رود. بدون آنکه اکنون خواسته باشیم عمیق‌تر وارد این مسئله شویم، همین قدر در اینجا می‌گوییم که مصرف همهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار و افراد غیرمولدی که وابستهٔ به آن هستند همزمان با مصرف طبقهٔ کارگر انجام می‌گیرد و لذا در همان زمانی که از سوی کارگران پول به دوران ریخته می‌شود سرمایه‌داران نیز برای آنکه اضافه ارزش خویش را به صورت درآمد خرج کنند باید پول به دوران بریزند. بنابراین لازم است که برای همین اضافه ارزش پول از دوران بیرون کشیده شود. با چنین توضیحی فقط ممکن است کمیت پولی که مورد لزوم است تخفیف پیدا کند، ولی همهٔ آن از میان برداشته نمی‌شود.

سرانجام ممکن است چنین گفته شود: به هنگام نخستین سرمایه گذاری بابت سرمایهٔ استوار، همواره مقدار بزرگی پول به دوران ریخته می‌شود که فقط به تدریج و جزء‌جزء طی سالیان طولانی به وسیلهٔ کسی که آن را ریخته است از دوران بیرون کشیده می‌شود. آیا این مبلغ نمی‌تواند برای سامان‌رسانی اضافه ارزش کافی باشد؟ در این مورد باید پاسخ داد که در مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ (که شامل گنج‌سازی برای ذخیره ـ مایه نیز می‌شود) امکان استفاده از آن به مثابه سرمایهٔ استوار (اگرنه به وسیلهٔ آنکه مبلغ مزبور را ریخته است ولی لااقل به وسیلهٔ شخص دیگر)، خود از پیش مفروض گردیده است. ولی از این گذشته دربارهٔ مبلغی که برای به‌دست آوردن محصولات لازم بابت سرمایهٔ استوار خرج می‌شود، چنین فرض شده که اضافه ارزش موجود در این کالاها نیز یکجا پرداخت گردیده است، و مسئله درست در همین است که این پول از کجا می‌آید.

پاسخ کلی قبلاً داده شده است: هرگاه قرار باشد توده‌ای از کالا به مقدار x۱۰۰۰ X

لیرهٔ استرلینگ به گردش درآید، آن‌گاه مسئلهٔ اینکه آیا ارزش این توده کالا محتوی اضافه ارزش هست یا نیست، یا اینکه کالای مزبور به شیوهٔ سرمایه‌داری تولید شده یا نشده است، مطلقاً در کمیت مبلغ پولی که برای این دوران لازم است تغییری نمی‌دهد. پس این مسئله به خودی خود منتفی است. هرگاه شرایطی از قبیل سرعت گردش پول و غیره معلوم باشد، آن‌گاه مبلغ مشخصی پول لازم است تا به کلی مستقل از این مسئله که چه مقداری از ارزش مزبور کمایش به تولید کنندهٔ بدون واسطهٔ این کالاها می‌رسد، ارزش ـ کالایی به مقدار xX۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ را به گردش درآورد. اگر در این مورد مسئله‌ای هم وجود داشته باشد با مسئله زیر پیوستگی پیدا می‌کند: مبلغ پولی که در یک کشور برای دوران کالاها لازم است از کجا می‌آید؟

به این ترتیب از دیدگاه تولید سرمایه‌داری نمای یک مسئلهٔ ویژه وجود دارد. در واقع خود سرمایه‌دار در اینجا به مثابه نقطهٔ حرکتی جلوه می‌کند که به وسیلهٔ وی پول به درون دوران ریخته می‌شود. پولی که کارگر در ازای وسایل زیست خود می‌پردازد قبلاً به مثابه شکل پولی سرمایهٔ متغیر وجود دارد و لذا ابتدا به وسیلهٔ سرمایه‌دار مانند وسیلهٔ خرید یا پرداخت نیروی کار در دوران ریخته شده است. از این گذشته، سرمایه‌دار پولی را به دوران می‌ریزد که برای وی شکل پولی ابتدایی سرمایهٔ ثابت، استوار و گردانش را تشکیل می‌دهد. وی این پول را به مثابهٔ وسیلهٔ خرید یا پرداخت و در برابر وسایل کار و مواد تولید خرج می‌کند. ولی دیگر بیش از آنچه ذکر شد، سرمایه‌دار به مثابه نقطهٔ حرکت حجم پولی که در دوران وجود دارد جلوه‌گر نمی‌شود. پس از این قرار فقط دو نقطهٔ حرکت وجود دارد: سرمایه‌دار و کارگر. همهٔ کسانی که عنوان شخص ثالث دارند، یا باید در برابر خدمتی که انجام می‌دهند از این دو طبقه پول دریافت کنند و یا چنانچه بدون انجام خدمت پول به دست می‌آورند، به شکل بهره و غیره، صاحبان مشترک اضافه ارزش، هستند. این مسئله که تمام اضافه ارزش در جیب سرمایه‌دار صنعتی باقی نمی‌ماند، بلکه باید آن را با اشخاص دیگر تقسیم کند، با مسئله‌ای که اکنون به آن می‌پردازیم، ارتباطی ندارد. مطلب مورد پرسش این است که چگونه سرمایه‌دار اضافه ارزش‌اش را نقد می‌کند نه اینکه نقدینهٔ مزبور بعداً چگونه تقسیم می‌شود. بنابراین در بحث کنونی، ما سرمایه‌دار را هنوز به مثابه یگانه دارندهٔ اضافه ارزش تلقی می‌کنیم. ولی دربارهٔ کارگر پیش از این گفته شد که وی فقط نقطهٔ حرکت ثانوی را تشکیل می‌دهد، در حالی که سرمایه‌دار مبدأ اولیهٔ پولی است که کارگر در دوران می‌ریزد. پولی که ابتدا

به مثابه سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز شده است، دومین گردش خود را هنگامی انجام می‌دهد که کارگر آن را برای پرداخت وسایل زیست خویش خرج می‌کند.

بنابراین طبقهٔ سرمایه‌دار یگانه مبدأ گردش پول باقی می‌ماند. اگر این طبقه برای پرداخت وسایل تولیدی به مبلغ ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ و برای پرداخت نیروی کار ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم دارد ناچار ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به دوران می‌ریزد. ولی اضافه ارزشی که در درون محصول است، با نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، برابر با ارزش ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. پس چگونه طبقهٔ سرمایه‌دار می‌تواند از دوران ۶۰۰ لیرهٔ استرلینگ بیرون کشد، در حالی که خود بیش از ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ در آن فرو نمی‌ریزد؟ هیچ چیز از عدم به وجود نمی‌آید. تمام طبقهٔ سرمایه‌دار نمی‌تواند چیزی از دوران بیرون آورد در حالی که خود قبلاً چیزی در آن نریخته است.

اکنون از این مطلب چشم می‌پوشیم که ممکن است ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ در صورت ۱۰ بار واگرد، برای به‌گردش درآوردن وسایل تولیدی به ارزش ۴۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ و کاری به ارزش ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ کافی باشد و نیز بقیهٔ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای دوران اضافه ارزش کفایت نماید. این رابطهٔ مبلغ پول با ارزش ـ کالایی که به وسیلهٔ آن به گردش می‌افتد تأثیری در اصل مطلب نمی‌دهد. مسئله همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. چنانچه همان سکه‌های پول چندین بار گردش نمی‌کردند آن‌گاه لازم می‌آمد که ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت سرمایه در دوران ریخته شود و ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ لازم می‌شد تا اضافه ارزش نقد گردد. در آن صورت این سؤال پیش می‌آید که این آخرین پول از کجا پیدا می‌شود خواه ۱۰۰۰ لیره باشد یا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ. به‌هرحال این پولی است که اضافه بر پول ـ سرمایه در دوران ریخته شده است.

هر قدر این امر در ابتدا متضاد جلوه کند، در واقع این خود طبقهٔ سرمایه‌دار است که پول لازم را برای به سامان رساندن اضافه ارزشی که در کالا جاگرفته است به دوران می‌ریزد. اما باید متذکر بود که طبقهٔ مزبور این پول را نه به مثابه پول پیش‌ریخته و لذا نه به عنوان سرمایه، در درون دوران فرو می‌ریزد. طبقهٔ سرمایه‌دار این پول را به مثابه وسیلهٔ خرید برای مصرف خصوصی خود خرج می‌کند. بنابراین پول مزبور، با اینکه طبقهٔ سرمایه‌دار مبدأ دوران آن است، به وسیلهٔ این طبقه پیش‌ریز نشده است.

تک سرمایه‌داری مثلاً یک نفر زمیندار را فرض کنیم که تازه کار و کاسبی خود را شروع می‌کند. طی نخستین سال، وی پول ـ سرمایه‌ای فرضاً به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ

استرلینگ پیش‌ریز می‌کند تا وسایل تولید (۴۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ) و نیروی کار (۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ) را بپردازد. چنانچه نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد اضافه ارزشی که وی به تملک خود در می‌آورد = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. ۵۰۰۰ لیرهٔ ذکر شده تنها نقدینه‌ای است که وی به مثابه پول ـ سرمایه پیش‌ریز می‌کند. ولی آخر این شخص باید زندگی هم بکند و پیش از پایان سال هیچ پولی به‌دست نمی‌آورد. فرض کنیم مصارف او به ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ گردد. این پول را باید او داشته باشد. البته او خود می‌گوید که این ۱۰۰۰ لیره را طی سال اول پیش‌ریز کرده است. ولی این پیش‌ریز ـ که در اینجا فقط به معنای ذهنی است ـ چیز دیگری غیر از این نیست که وی مجبور است مصرف شخصی سال اول خود را به جای آنکه از تولید مجانی کارگرانش بیرون آورد از جیب بخورد.

وی این پول را به مثابه سرمایه پیش‌ریز نمی‌کند. وی این پول را اخراج می‌کند، آن را به صورت معادلی در قبال آنچه مصرف می‌نماید می‌پردازد. این ارزش را وی به پول خرج کرده، به دوران افکنده و از آن ارزش ـ کالا بیرون کشیده است. این ارزش ـ کالا را هم وی مصرف نموده است و لذا دیگر هیچ‌گونه ارتباطی با ارزش خود ندارد. پولی که به وسیلهٔ آن قیمت ارزش ـ کالای مزبور را پرداخته است به صورت جزیی از پول درگردش وجود دارد. ولی ارزش این پول را وی به صورت محصولات از دوران بیرون آورده است و با از بین رفتن محصولات مزبور ارزشی نیز که همراه آن وجود داشت نابود شده است. دیگر چیزی از آن به جای نمانده است. در پایان سال وی ارزش ـ محصولی به مبلغ ۶۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به دوران می‌ریزد و آن را می‌فروشد. از این راه اولاً سرمایهٔ اولیه ۵۰۰۰ لیره‌ای او به وی باز می‌گردد و ثانیاً ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ اضافه ارزش نقد شدهٔ خود را دریافت می‌کند. وی ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به مثابه سرمایه پیش‌ریز کرده، به دوران ریخته است و از آن ۶۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ باز می‌ستاند. ۵۰۰۰ لیره برای سرمایه و ۱۰۰۰ لیره برای اضافه ارزش. این ۱۰۰۰ لیرهٔ اخیر با پولی نقد شده است که خود او، نه به مثابه سرمایه‌دار، بلکه به عنوان مصرف کننده در دوران وارد کرده، پیش‌ریز ننموده، بلکه خرج کرده است. این مبلغ اکنون دوباره به صورت پول بابت اضافه ارزشی که تولید کرده است برمی‌گردد. و از این تاریخ به بعد همین عمل سالانه تکرار می‌شود. ولی از سال دوم به بعد اضافه ارزشی است که تولید کرده است. وی آن را سالانه خرج می‌کند و هر سال نیز به وی برمی‌گردد.

چانچه سرمایه‌ای در طی سال واگرد بیشتری داشته باشد، این امر هیچ تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد، ولی در طول مدت و لذا در بزرگی مبلغی که وی باید علاوه بر پول ـ سرمایهٔ اولیه‌اش بابت مصرف شخصی خود به دوران بریزد، تأثیر می‌کند.

این پول به مثابه سرمایه از جانب سرمایه‌دار به دوران ریخته نمی‌شود. ولی این خود خصلت سرمایه‌دار است که تا برگشت اضافه ارزش از هر وسیله‌ای که در اختیار دارد برای زندگی استفاده کند.

در نمونه‌ای که آورده‌ایم چنین فرض شده است که مبلغ پولی که سرمایه‌دار تا نخستین برگشت سرمایه‌ای بابت مخارج مصرف شخصی خود به دوران می‌ریزد، دقیقاً مساوی با اضافه ارزش تولید شدهٔ اوست و لذا برابر با اضافه ارزشی که باید نقد شود. بدیهی است که در مورد سرمایه‌دار منفرد این فرض خودسرانه‌ای است. ولی فرض مزبور باید برای مجموع طبقهٔ سرمایه‌دار، در مورد بازتولید ساده، درست باشد. بازتولید ساده نیز فقط بیانگر همان چیزی است که در فرض آمده است، یعنی همهٔ اضافه ارزش، ولی تنها همان و لذا بدون کمترین جزیی از سرمایهٔ ابتدایی، به نحوی غیربارآور مصرف می‌شود.

در بالا چنین فرض شده بود که تولید کل فلزات گرانبها (= ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ قرار داده شده بود) تنها برای آن کافی است که جبران فرسایش پول را بکنند.

سرمایه‌داران تولید کنندهٔ طلا تمام محصولشان از طلاست، خواه آن جزیی از این محصول که سرمایهٔ ثابت را جبران می‌کند، خواه آن جزیی از جانشین سرمایهٔ متغیر است و خواه نیز آن قسمتی که شامل اضافه ارزش می‌شود. پس جزیی از اضافه ارزش اجتماعی از طلا تشکیل می‌شود، نه از محصولی که در درون دوران طلا می‌گردد. این جزء خود از ابتدا طلاست. و برای این به درون دوران افکنده می‌شود که از آنجا محصولات بیرون آورد. همین دلیلی که ذکر شد هم در مورد دستمزد صادق است، هم دربارهٔ سرمایهٔ متغیر و هم در مورد آنچه جانشین سرمایهٔ ثابت پیش‌ریخته می‌گردد. پس اگر بخشی از طبقهٔ سرمایه‌دار ارزش ـ کالایی در دوران بریزد که (به اندازهٔ اضافه ارزش) بزرگتر از پول ـ سرمایهٔ اولیهٔ او باشد، بخش دیگری از طبقهٔ سرمایه‌دار پول ـ ارزشی بزرگتر (به اندازهٔ اضافه ارزش) ارزش ـ کالایی، که مستمراً برای تولید طلا از دوران بیرون می‌کشد، در آن فرو می‌ریزد. اگر بخشی از سرمایه‌داران پیوسته بیش از آنچه در دوران می‌ریزند پول از آن بیرون می‌کشند، تولید کنندهٔ طلا نیز پیوسته پولی بیش از

آنچه به شکل وسایل تولید از دوران بیرون می‌کشد در آن فرو می‌ریزد.

با اینکه جزیی از این محصول - طلای ۵۰۰ لیره‌ای، اضافه ارزش تولیدکنندگان طلا را تشکیل می‌دهد، با وجود این تمام مبلغ فقط به منظور جانشین ساختن پولی که برای دوران کالاها لازم است تخصیص یافته است. حالا چقدر از این مبلغ اضافه ارزش کالاها را نقد می‌کند و چقدر اجزاء دیگر ارزشی آن را به سامان می‌رساند، بی‌تفاوت است.

هرگاه تولید طلا از کشوری به کشور دیگری منتقل شود، به یقین تغییری در موضوع نمی‌دهد. بخشی از نیروی کار اجتماعی و وسایل تولید اجتماعی در کشور A به فرآورده‌ای، مثلاً پارچه به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ تبدیل شده است که به کشور B صادر می‌شود تا در آنجا طلا خریداری گردد. سرمایهٔ بارآوری که بدینسان در کشور A به‌کار رفته، عیناً مانند آنکه گویی خود مستقیماً در تولید طلا مورد استفاده واقع شده است، کالایی (در معنای متمایز آن با پول[۲۸۷])، به بازار کشور A نمی‌ریزد. این محصول A معرف ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ طلاست و فقط به مثابه پول در دوران کشور A وارد می‌شود. جزء اضافه ارزش اجتماعی‌ای که در این محصول نهفته است مستقیماً به صورت پول وجود دارد و برای کشور A هرگز شکل دیگری جز پول به خود نمی‌گیرد با اینکه برای سرمایه‌داران، تولیدکنندهٔ طلا فقط یک جزء از محصول نمایندهٔ اضافه ارزش و جزء دیگر جانشین سرمایه است، با این وصف مسئله اینکه چه مقدار از این طلا، صرفنظر از سرمایهٔ گردان ثابت، سرمایهٔ متغیر را جبران می‌کند و چه مقدار از آن نمایندهٔ اضافه ارزش است، به عکس منحصراً به این امر بستگی دارد که هر کدام از دستمزد و اضافه ارزش دارای چه نسبت‌هایی میان خود و ارزش کالاهای دوران کننده هستند. آن جزیی که اضافه ارزش را تشکیل می‌دهد میان اعضاء مختلف طبقهٔ سرمایه‌دار تقسیم می‌شود. اگرچه این جزء پیوسته از جانب ایشان برای مصرف انفرادی خرج می‌شود و از راه فروش محصول جدید بازپس گرفته می‌شود، - درست همین خرید و فروش است که به طور کلی تنها پولی را که برای نقد ساختن اضافه ارزش لازم است بین خود آنها به‌گردش در می‌آورد - باز قسمتی از اضافه ارزش اجتماعی به شکل پول، ولو به مقادیر متغیر، در جیب سرمایه‌داران وجود دارد، عیناً مانند آن قسمتی از دستمزد که لااقل طی چند روز هفته به صورت پول در جیب کارگران باقی می‌ماند. این

---

۲۸۷. دو هلال از مترجم است - م.

جزء (از اضافه ارزش اجتماعی)[۲۸۸] محدود به آن بخشی از زر ـ محصول[۲۸۹] نیست که ابتدا اضافه ارزش سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ طلا را تشکیل داده است، بلکه چنانکه گفته شد، وابسته به نسبتی است که طبق آن محصول ۵۰۰ لیره‌ای گفته شده به طور کلی میان سرمایه‌داران و کارگران تقسیم می‌گردد، و برحسب آن ارزش ـ کالایی[۲۹۰] که باید به دوران بیفتد از اضافه ارزش و دیگر اجزاء تشکیل دهندهٔ ارزش ترکیب می‌شود.

با وجود این، جزیی از اضافه ارزش که در درون کالاهای دیگر نیست بلکه در کنار کالاهای مزبور به صورت پول وجود دارد، فقط آن‌گاه جزیی از طلای مورد تولید سالانه به شمار می‌رود که به مثابه بخشی از تولید سالانه به منظور سامان رسانی اضافه ارزش به گردش در می‌آید. آن بخش دیگر پول که دائماً با مقادیر متغیر به مثابه شکل پولی اضافه ارزش سرمایه‌داران در دست آنها باقیمانده است، عنصری از طلای مورد تولید سالانه نیست بلکه یک جزء از آن مقدار پولی است که پیش از این در کشور انباشته شده است.

بنا به فرض ما، تولید سالانهٔ طلا که بالغ بر ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است دقیقاً به اندازه‌ای است که بتواند فرسودگی سالانهٔ پول را جبران کند. بنابراین تنها این ۵۰۰ لیره را تحت نظر قرار دهیم و از بخش کالایی که سالانه تولید می‌شود و برای دورانش پول انباشتهٔ گذشته به کار می‌رود، چشم بپوشیم. بدینسان دیده می‌شود: اضافه ارزشی که به شکل کالا تولید گشته، حتی به همین دلیل که اضافه ارزش سالانه از سوی دیگر به شکل طلا تولید شده است، پولی راکه برای نقد شدنش لازم است در دوران به دست می‌آورد. همین حکم دربارهٔ اجزاء دیگر زر ـ محصول ۵۰۰ لیره‌ای، که پول ـ سرمایهٔ اولیه را جبران می‌کنند، صادق است.

اینک لازم است در اینجا دو نکته را متذکر شویم.

اولاً چنین نتیجه می‌گیریم: اضافه ارزشی که از سوی سرمایه‌داران به صورت پول خرج می‌شود و همچنین آنچه آنان بابت سرمایهٔ متغیر و دیگر سرمایهٔ بارآور به پول

---

۲۸۸. عبارت میان دو هلال از ترجمهٔ روسی اقتباس شده است و درک مطلب را روشن‌تر می‌کند - م.

۲۸۹. در چاپ اول و دوم متن آلمانی «پول - محصول» آمده بود، ولی بعداً بنا به تصحیح انگلس به صورت فوق تغییر کرده است - م.

۲۹۰. در چاپ‌های اول و دوم «ذخیرهٔ کالایی» ذکر شده بود که بعداً به نحو فوق به وسیلهٔ انگلس تصحیح شده است - م.

پیش‌ریز می‌کنند، در واقع محصول کارگران است، یعنی کارگرانی که به تولید طلا اشتغال دارند. اینان هم جزیی از زر ـ محصول را که به عنوان دستمزد به آنها «پیش‌ریز» می‌شود، و هم جزء دیگری از زر ـ محصول را که در آن اضافه ارزش سرمایه‌دار تولید کنندهٔ طلا مستقیماً مشخص می‌شود، به صورت نو تولید می‌کنند. و سرانجام، در مورد آن جزیی از زر ـ محصول که فقط ارزش ـ سرمایهٔ اولیه ثابتی را که برای تولیدش لازم است جبران می‌کند، باید گفت که این جزء فقط در سایهٔ کار سالانهٔ کارگران است که دوباره به شکل طلا[۲۹۱] (به صور کلی به صورت محصول) نمایان می‌گردد. در ابتدای تشکیل مؤسسه، این جزء سرمایه به وسیلهٔ سرمایه‌دار به صورت پول واریز شده، که تازه تولید نگردیده، بلکه قسمتی از حجم پول در گردش اجتماعی بوده است. ولی به عکس آن‌گاه که جزء مزبور به وسیلهٔ محصول نو، به وسیلهٔ طلای اضافی، جبران می‌شود، دیگر محصول سالانهٔ کارگر است. در اینجا نیز پیش‌ریز سرمایه‌دار فقط صورت ظاهری است ناشی از این امر که کارگر نه صاحب وسایل خاص تولید خود است و نه در اثنای تولید وسایل زیستی را در اختیار دارد که به وسیلهٔ کارگران دیگر تولید گردیده است.

ثانیاً دربارهٔ حجم پولی که مستقل از این جانشین ۵۰۰ لیره‌ای وجود دارد و بخشی از آن به شکل گنج و بخش دیگرش به شکل پول در گردش دیده می‌شود، گوییم که این پول نیز ضرورتاً باید عیناً در همین شرایط قرار گرفته باشد، یعنی محققاً باید از ابتدا بر آن پول همان رفته باشد که اکنون سالانه بر این ۵۰۰ لیرهٔ استرلنیگ می‌گذرد. در پایان این بند، باز به این نکته برمی‌گردیم. هنوز پیش از آن ذکر برخی ملاحظات دیگر لازم است.

آن‌گاه که مسئلهٔ واگرد مورد بررسی بود، دیدیم که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، تغییر در طول واگرد ـ دوره‌ها مستلزم مقادیری پول ـ سرمایهٔ متحرک است تا بتواند تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه دهد. بنابراین گردش پول باید به قدر کافی انعطاف‌پذیر باشد تا خود را با این تناوب در گسترش و فشردگی تطبیق دهد.

از این گذشته، اگر فرض کنیم که همهٔ شرایط دیگر در وضع یکسانی باقی هستند ـ و در طول و شدت و بارآوری کار نیز تغییری حاصل نشده است ـ ولی در تقسیم ارزش ـ محصول میان دستمزد و اضافه ارزش تغییری به اینگونه بروز نموده است که یا اولی

---

۲۹۱. در دو چاپ اول و دوم آلمانی «شکل پول» ذکر شده ولی با تصحیح انگلس «شکل طلا» جانشین آن شده است – م.

افزایش می‌یابد و دومی تنزل می‌کند و برعکس، آن‌گاه از این بابت حجم پولی که در گردش است متأثر نخواهد شد. تغییر مزبور ممکن است بدون هیچ‌گونه انبساط یا انقباضی در حجم پول وارد در گردش پیش آید. به طور مشخص موردی را بررسی کنیم که دستمزد به طور عموم بالا رفته و لذا ـ تحت شرایط مفروض ـ نرخ اضافه ارزش نیز عموماً تنزل یافته باشد، و علاوه بر این باز بنا به مفروضات، هیچ‌گونه تغییری در ارزش توده ـ کالای وارد در دوران روی نداده باشد. بی‌تردید در این مورد پول ـ سرمایه‌ای که باید در مقابل سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز شود نمو می‌کند و لذا حجم پولی که این وظیفه را انجام می‌دهد افزایش می‌یابد. ولی درست به همان اندازه که بر حجم پول ضروری برای انجام وظیفهٔ سرمایهٔ متغیر افزوده می‌شود، اضافه ارزش تنزل می‌کند و بنابراین از مبلغ پولی که برای سامان یابی ارزش ـ کالا لازم است در نتیجهٔ این پیشامد تغییری نمی‌کند، چنانکه خود ارزش ـ کالا نیز از آن متأثر نمی‌گردد. قیمت تمام شدهٔ کالا برای تک سرمایه‌دار افزایش می‌یابد ولی قیمت تولید اجتماعی کالای مزبور تغییری نمی‌کند. آنچه تغییر می‌کند نسبتی است که طبق آن ـ صرفنظر از جزء ارزشی ثابت ـ قیمت تولید کالاها میان دستمزد و سود تقسیم می‌گردد.

ولی گفته می‌شود که خرج بیشتری بابت پول ـ سرمایهٔ متغیر (البته فرض می‌شود که ارزش پول یکسان مانده است) به معنای آن است که به همان اندازه حجم بیشتری از وسایل پولی در اختیار کارگران قرار گیرد. در پی آن تقاضای کالا از جانب کارگران بیشتر می‌شود. پیامد دیگران عبارت از بالا رفتن قیمت کالاهاست. یا باز چنین گفته می‌شود: چنانچه دستمزد ترقی نماید آن‌گاه سرمایه‌داران قیمت کالای خود را بالا می‌برند ـ در هر دو مورد ترقی عمومی دستمزد موجب بالا رفتن قیمت کالاها می‌شود. بنابراین چه به این شیوه و چه به شیوهٔ دیگر توضیح داده شود، نتیجه آن است که ضرورتاً حجم بزرگتری از پول لازم می‌گردد تا کالاها را به گردش درآورد.

دربارهٔ نظریهٔ اول پاسخ چنین است: در پی ترقی دستمزد، تقاضای کارگران به ویژه برای دستیابی به وسایل ضروری زندگی زیادتر می‌شود. تقاضای اشیاء تجملی از جانب ایشان به میزان کمتری رشد می‌کند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که اقلامی را تقاضا نمایند که سابقاً در محیط مصرف آنان رایج نبوده است. ترقی ناگهانی و پایهٔ بزرگتر تقاضا برای دستیابی به وسایل زندگی، محققاً قیمت این اقلام را به طور موقت بالا می‌برد. در نتیجه: جزء بزرگتری از سرمایهٔ اجتماعی در تولید وسایل زیست به کار می‌رود و جزیی کمتر به

تولید اقلام تجملی می‌پردازد، زیرا قیمت اقلام اخیر نظر به کاهش اضافه ارزش و بنابراین به علت کاسته شدن از تقاضای سرمایه‌داران در مورد این اقلام، کاهش می‌یابد. به عکس تا آن حد که کارگران وسایل تجملی می‌خرند، - در درون این میزان خرید - تأثیری در بالا رفتن قیمت وسایل ضروری زیست ندارد و فقط خریداران کالاهای تجملی را جابه‌جا می‌کند. از این پس کالاهای تجملی بیشتری در مصرف کارگران وارد می‌شود و نسبت به گذشته کمتر مورد مصرف سرمایه‌داران قرار می‌گیرد. همهٔ مطلب همین است.[۲۹۲] پس از نوساناتی چند، مقدار کالایی با همان ارزش گذشته به گردش در می‌آید. - اما نوسانات موقتی نتیجهٔ دیگری جز این ندارد که پول - سرمایه‌های بیکار که تا این تاریخ می‌کوشیدند در عملیات سودجویانه بورسی و یا دو خارجه محلی بیابند، در دوران داخلی فرو ریخته شوند.

پاسخ به نظریهٔ دوم: اگر چنین اختیاری در دست سرمایه‌داران تولیدکننده بود که به میل خود قیمت کالاهایشان را ترقی دهند، می‌توانستند بدون ترقی دستمزد کارگران به این کار دست زنند و مسلماً هم این کار را انجام می‌دادند. دستمزد هرگز به هنگام تنزل قیمت کالاها بالا نمی‌رود. اگر چنین بود طبقهٔ سرمایه‌دار هرگز به مقابله با اتحادیه‌های کارگری[۲۹۳] بر نمی‌خاست، زیرا در آن صورت همواره و در هر شرایطی می‌توانست آنچه راکه اکنون به صورت استثنایی، تحت اوضاع و احوال مشخص ویژه و بگوییم محلی انجام می‌دهد، خودسرانه به موقع عمل درآورد - از جمله هر ترقی دستمزد را مورد استفاده قرار دهد تا قیمت کالاها را به درجات زیادی بالا برده و لذا سود بزرگتری به دست آورد.

این ادعا که گویا سرمایه‌داران می‌توانند بهای وسایل تجملی را به این دلیل بالا ببرند که تقاضای این اقلام کاهش یافته است (در نتیجهٔ کاهش تقاضای اقلام مزبور از سوی سرمایه‌داران که وسایل خریدشان برای این کالاها کمتر شده است)، خود یکی از موارد استفادهٔ کاملاً بدیعی از قانون عرضه و تقاضاست. چنانچه فقط جابه‌جا شدن سادهٔ خریداران اقلام تجملی، یعنی کارگران به جای سرمایه‌دار، انجام گرفته باشد، در آن صورت تقاضای کارگران تأثیری در ترقی قیمت وسایل ضروری زندگی ندارد، زیرا آن جزء اضافی دستمزد را که کارگران برای اشیاء تجملی خرج می‌کنند دیگر نمی‌توانند

---

۲۹۲. در متن به زبان فرانسه !Voilatout - م.

۲۹۳. در متن، Trade Union که نام اتحادیه‌های کارگران انگلستان است ذکر شده است - م.

برای وسایل زیست ضروری مصرف نمایند، و اگر چنین جابه‌جاشدنی واقع نشده باشد، آن‌گاه بهای تجمل افزار در نتیجهٔ کاهش تقاضا کاهش می‌یابد و در پی آن سرمایه از تولید این اشیاء پس کشیده می‌شود، تا آنجا که عرضهٔ آنها به اندازه‌ای برسد که با نقش تغییر یافتهٔ اشیاء مزبور در روند تولید اجتماعی تطبیق نماید. با محدود گشتن تولید و یکسان ماندن ارزش، قیمت وسایل تجملی دوباره به سطح عادی خود برمی‌گردد. تا زمانی که این درهم فشردگی با روند هم ترازی جریان دارد، در اثر ترقی قیمت وسایل زندگی نیز سرمایه‌ها به میزانی که از رشته‌های دیگر تولید بیرون کشیده می‌شوند مستمراً به سوی تولید رشتهٔ اخیر جلب می‌گردند تا آنجا که تقاضا سیراب شود. از آن پس بازتعادل برمی‌گردد و سرانجام تمام روند این خواهد بود که سرمایهٔ اجتماعی، و لذا پول - سرمایه نیز، میان تولید وسایل ضروری و معیشت و تجمل‌افزار با نسبت‌های تغییر یافته‌ای تقسیم گردیده‌اند.

تمام این اشکال تراشی‌ها تیری است هوایی که سرمایه داران و اقتصاددانان مجیزگوی ایشان برای ایجاد ترس خالی می‌کنند. نمونه‌هایی که بهانهٔ این تیر هوایی را آماده می‌کنند بر سه گونه‌اند.

۱ـ این خود قانون عام گردش پول است که اگر مجموع قیمت کالاهای وارد در جریان افزایش یابد ـ خواه این افزایش همگانی قیمت‌ها مربوط به یک تودهٔ کالا باشد یا در مورد تودهٔ بزرگتری روی دهد در صورتی که شرایط دیگر یکسان باقی بمانند، حجم پول در گردش رشد می‌کند. ولی در اینجا معلول را با علت مشتبه می‌سازند. با بالا رفتن قیمت وسایل ضروری زندگی است که دستمزد ترقی می‌کند، (اگر چه فقط به ندرت و نسبتاً به طور استثنایی روی می‌دهد). ترقی دستمزد پیامد بالا رفتن قیمت کالاهاست نه علت آن.

۲ـ در صورتی که دستمزد جزئاً یا به صورت محلی ترقی کند ـ یعنی دستمزد فقط در برخی از رشته‌ها بالا رود ـ آن‌گاه ممکن است در نتیجهٔ آن یک ترقی محلی در قیمت محصول این رشته‌ها بروز کند. ولی خود این امر نیز وابسته به اوضاع و احوال چندی است. مثلاً وابسته به این امر است که در این رشته‌ها دستمزد به طور غیرعادی فشرده نشده باشد و لذا نرخ سود به نحو غیرعادی بالا نباشد، یا آنکه بازار این کالاها به مناسبت ترقی قیمت‌ها تنگ نگشته باشد (و بنابراین برای بالا بردن قیمت کالاها کاهش قبلی عرضهٔ آنها ضروری نباشد) و غیره.

۳ـ هرگاه ترقی عمومی دستمزدها روی دهد قیمت کالاهای تولید شده در رشته‌هایی از صنعت که در آنجا سرمایهٔ متغیر برتری دارد ترقی می‌کند، ولی در عوض در آن رشته‌هایی که برتری با هر کدام از سرمایه‌های ثابت یا استوار است کاهش قیمت روی می‌دهد.

بررسی دوران سادهٔ کالاها[۲۹۴] نشان داد که گرچه در درون گردش هر مقدار مشخصی از کالا، شکل پولی آن فرار است، اما پولی که طی دگرگونی یک کالا از دستی ناپدید می‌شود ضرورتاً در دست دیگر جایگیر می‌گردد، بنابراین نه تنها کالاها در مرحلهٔ نخست همه سویه مبادله می‌شوند یا جای همدیگر را می‌گیرند، بلکه این جابه جا شدن به کمک پول و همراه با طرد آن از هر سو انجام می‌گیرد. «جانشین شدن کالایی به وسیلهٔ کالای دیگر در عین حال موجب آن می‌شود که پول ـ کالا به دست ثالثی بیفتد. دوران پیوسته پول عرق می‌کند.»[۲۹۵]

عین همین واقعیت در تولید کالایی مبتنی بر سرمایه‌داری بدینسان نمایان می‌گردد که همواره جزیی از سرمایه در شکل پول ـ سرمایه وجود دارد و پیوسته یک جزء از اضافه ارزش نیز به شکل پول در دست صاحبانش می‌ماند.

گذشته از این واقعیت، دورپیمایی پول ـ یعنی باز ریزپول به سوی مبدأ حرکت خود ـ تا آنجا که لحظه‌ای از واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد، به کلی متفاوت و حتی پدیده‌ای متضاد با پویهٔ پول[۲۹۶] است که بیانگر دورگشتن پیوستهٔ پول از نقطهٔ حرکت به

---

۲۹۴. کتاب اول، فصل سوم، بند ۲؛ ترجمهٔ فارسی "سرمایه"، جلد اول، صفحات ۱۲۲ تا ۱۴۳ – م.

۲۹۵. کتاب اول، ص ۹۲؛ ترجمهٔ فارسی "سرمایه"، جلد اول، صفحهٔ ۱۳۵.

۲۹۶. اگرچه فیزیوکرات‌ها این دو پدیده را درهم می‌ریزند، اما آنان نخستین کسانی هستند که باز ریز پول را به مبدأ حرکت خود به مثابهٔ شکل اساسی دوران سرمایه، به مثابهٔ شکلی که بازتولید را از راه دوران عملی می‌سازد، برجسته ساخته‌اند. اگر نظری به «تابلوی اقتصادی» بیندازید، می‌بینید که طبقهٔ مولد خود پولی را که طبقات دیگر با آن نزد او محصولات خریده‌اند می‌دهد و اینان با خریدهایی که سال آینده نزد او می‌کنند این پول را باز به طبقهٔ مولد پس می‌دهند... پس در اینجا جز دوری مرکب از مخارج در پی بازتولید و بازتولیدی که در پی مخارج است چیز دیگری نمی‌بینید، دوری که از راه گردش پول پیموده می‌شود و مخارج و بازتولید را میزان می‌کند.

(Quesnay, "Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire,"Physiocr", I, p, 208, 209).

⇦

وسیلهٔ رده‌ای از دست‌هاست.[۲۹۷] با وجود این شتاب یابی واگرد، به خودی خود مستلزم پویهٔ شتابان پول است.

ابتدا سرمایه متغیر را بررسی کنیم: اگر مثلاً پول ـ سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ در شکل سرمایهٔ متغیر، ۱۰ بار در سال واگرد نماید، آن‌گاه بدیهی است که این جزء درست از حجم پولی که در گردش است برابر با ده مرتبه ارزش خود، یعنی = ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌گردد. سرمایهٔ مزبور سالانه ده بار میان سرمایه‌دار و کارگر می‌چرخد. با همین جزء درست از حجم پول در گردش، به کارگر ۱۰ بار پرداخت می‌شود و وی ده بار می‌پردازد. هرگاه با برابری مقیاس تولید این سرمایهٔ متغیر یک‌بار در سال واگرد کند، آن‌گاه فقط یک گردش ۵۰۰۰ لیره‌ای انجام می‌گیرد.

فراتر: فرض کنیم بخش ثابت سرمایهٔ گردان برابر با ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد. چنانچه سرمایه ۱۰ بار در سال واگرد داشته باشد، آن‌گاه سرمایه‌دار کالای خود را ده بار در سال می‌فروشد و لذا بخش ثابت گردان ارزش آن کالا را نیز ده بار به فروش می‌رساند. همان جزء درست از حجم پول در گردش (= ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ) سالانه ده بار از دست صاحبانش بیرون آمده در کف سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. این عبارت از ۱۰ بار جابه‌جا شدن این پول از دستی به دست دیگر است. ثانیاً: سرمایه‌دار ده بار در سال وسایل تولید می‌خرد و این باز عبارت از ده بار گردش پول از دست او به دست دیگر است. با پولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالا خریداری نموده است. با ۲۰ بار گردش ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول، یک انبار جنس ۲۰۰۰۰ لیره‌ای به دوران افتاده است.

سرانجام بگوییم که هرگاه شتاب واگرد زیاد شود، آن قسمت پولی که اضافه ارزش را به سامان می‌رساند نیز سریعتر می‌گردد.

برعکس، گردش سریعتر پول حتماً مستلزم آن نیست که سرمایه سریعتر واگرد کند، و لذا ملازمه‌ای هم با واگرد سریعتر پول ندارد. به دیگر سخن ضرورتاً موجب کوتاه شدن

⇦واین پیش‌ریز و بازریز دائمی سرمایه همان چیزی را به وجود می‌آورد که باید گردش پول نامیده شود، این دوران مفید و بارآوری است که همهٔ کارهای جامعه را جان می‌دهد، جنبش و زندگی را در پیکر سیاسی نگاه می‌دارد و حق است که آن را به گردش خون در پیکر حیوانی تشبیه نمود».

(Turgot, Reflexions etc.", Oeuvres, ed. Caire" I, p. 45)

۲۹۷. کتاب اول، ص ۹۴؛ ترجمهٔ فارسی "سرمایه"، جلد اول، صفحهٔ ۱۳۶ ـ م.

روند بازتولید و تجدید سریعتر آن نمی‌گردد.

هر بار که معاملاتی به مقدار بزرگتر با همان حجم پول انجام گیرد، پول سریعتر گردش می‌کند. همین امر ممکن است با وجود برابر بودن دوره‌های بازتولید، در نتیجهٔ تغییر سازمان فنی جریان پول، روی دهد. و باز: ممکن است حجم معاملاتی که در آن پول گردش می‌کند زیادتر شود بدون آنکه بیانگر مبادلهٔ حقیقی کالاها باشد (معاملات مهلت‌دار در بورس و غیره). از سوی دیگر ممکن است که برخی از گردش‌های پول به کلی از بین بروند، مثلاً آنجایی که بهره‌دار زمین، خود مالک زمین است، میان او و اعتبار دهنده هیچ گردش پول انجام نمی‌گیرد.

در مورد چگونگی تشکیل گنجینه‌ای از پول در کشور و نیز دربارهٔ تملک این گنجینه به وسیلهٔ عده‌ای معدود، به نظر لازم نمی‌رسد در اینجا سخنی گفته شود.

شیوهٔ تولید سرمایه‌داری ـ نظر به اینکه پایه‌اش عبارت از کار مزدور است، و لذا براساس پرداخت کارگر با پول و تبدیل پرداخت‌های جنسی به نقدی قرار دارد ـ فقط در کشوری می‌تواند با وسعت زیاد و ریشه‌ای عمیق تکامل یابد که در آنجا مقدار کافی پول برای دوران و گنج‌سازی (ذخیره ـ مایه و غیره) که تابع آن است وجود داشته باشد. این شرط مقدم تاریخی است ولی نباید از آن چنین فهمید که ابتدا ذخیرهٔ پول کافی پیدا می‌شود و سپس تولید سرمایه‌داری آغاز می‌گردد. لیکن چنین است که تولید سرمایه‌داری با گسترش شرایط لازم خود به وجود می‌آید، و یکی از این شرایط عبارت از پیدایش توشه‌ای کافی از فلزات گرانبهاست. به همین سبب فلزات گرانبها از آغاز قرن شانزدهم، یکی از مراحل اساسی در تاریخ گسترش تولید سرمایه‌داری به شمار می‌روند. ولی آن‌گاه که مسئلهٔ ورود پیوستهٔ وسایل پولی لازم بر پایهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مطرح می‌گردد، چنین دیده می‌شود که از یک سو اضافه ارزش به صورت محصول در دوران ریخته می‌شود بدون آنکه برای نقد کردن آن پول وجود داشته باشد و از سوی دیگر اضافه ارزش به صورت طلا در دوران فرو می‌ریزد بی‌آنکه قبلاً هیچ‌گونه مبادلهٔ محصول به پول انجام گرفته باشد.

کالاهای اضافی‌ای که باید به پول تبدیل شوند، بدان دلیل پول لازم را در برابر خود می‌یابند که از سوی دیگر طلایی اضافه وجود دارد، که نه از طریق مبادله بلکه از راه تولید خود طلا (یا نقره) به داخل دوران فرو ریخته می‌شود و باید به کالا مبدل گردد.

II انباشت و بازتولید گسترده

بدیهی است هنگامی که انباشت به شکل بازتولید به مقیاس وسیعتر انجام می‌گیرد، هیچ‌گونه اشکالی در مورد گردش پول به وجود نمی‌آید.

ابتدا باید گفت پول ـ سرمایهٔ اضافی‌ای که برای به کار افتادن سرمایهٔ بارآور رشد یابنده لازم است، به وسیلهٔ جزیی از اضافه ارزش نقد شده‌ای تأمین می‌شود، که از سوی سرمایه‌دار، نه مانند شکل پولی درآمد، بلکه به صورت پول ـ سرمایه، به داخل دوران فرو ریخته می‌شود. پول از پیش در دست سرمایه‌دار وجود دارد. فقط شیوهٔ استفاده از آن تفاوت می‌کند.

ولی در پی سرمایهٔ بارآور الحاق شده، اینک توده‌ای از کالای اضافی، به مثابه محصول آن به دوران ریخته شده است. همزمان با این توده کالای اضافی، جزیی پول اضافی که برای سامان یابی آن لازم است، یعنی تا اندازه‌ای که ارزش این توده کالا برابر با ارزش سرمایهٔ بارآوری است که برای تولید آن مصرف شده وارد دوران گردیده است. این مقدار پول اضافی درست به مثابه پول ـ سرمایهٔ الحاقی پیش‌ریز شده و لذا به سرمایه‌دار از راه واگرد سرمایه‌اش برمی‌گردد. در اینجا دوباره سؤال پیشین مطرح می‌شود. پول اضافی برای سامان رسانی اضافه ارزش افزون گشته‌ای که اکنون به شکل کالا موجود است از کجا می‌آید؟

جواب کلی دوباره همان است. جمع قیمت توده کالاهای دوران کننده نه به آن دلیل افزایش یافته که بهای یک کالای مشخص ترقی کرده است، بلکه بدان سبب که حجم کالاهای دوران کننده اکنون زیادتر از مقدار گذشته شده است، بدون آنکه این افزایش در اثر کاهش قیمت‌ها تعدیل یافته باشد. پول اضافی‌ای که لازم است تا این حجم بزرگتر کالا را که دارای ارزش بیشتر به گردش در آورد، یا باید از راه بالا بردن صرفه‌جویی در حجم پول مورد گردش ـ خواه از راه واریز پرداخت‌ها و غیره، خواه از طریق وسایلی که جریان همان مسکوکات موجود را تسریع نماید ـ و یا به وسیلهٔ تبدیل پول از صورت گنج به شکل پول گردان، عملی گردد. مورد اخیر نه تنها مستلزم آن است که پول ـ سرمایهٔ بیکار به مثابهٔ وسیلهٔ خرید و پرداخت وارد عمل شود، و یا پول ـ سرمایه‌ای که تاکنون مانند ذخیره ـ مایه عمل می‌کرد در عین اینکه وظیفهٔ ذخیره ـ مایه را برای دارنده‌اش انجام می‌دهد، برای جامعه به طور فعال جریان یابد و بنابراین نقش دوگانه‌ای را ایفا نماید (مانند سپرده‌های بانکی که مستمراً قرض داده می‌شوند) ـ بلکه مستلزم آن

نیز هست که در ذخیره ـ مایه‌های راکد مسکوکات صرفه‌جویی شود.

«برای آنکه پول به مثابه مسکوک پیوسته جریان داشته باشد، مسکوک باید مستمراً به صورت پول راکد بماند. گردش پیوستهٔ مسکوک مشروط به ذخیره گشتن آن به مقادیر کمابیش زیادی در ذخیره مایه‌های مسکوکاتی است که از هر سو به داخل دوران می‌دوند و هم خود شرط آن دوران به شمار می‌روند. تشکیل این ذخیره ـ مایه‌ها، توزیع، انحلال و تشکیل مجدد آنها در تناوب دائمی است، هستی آنها پیوسته نیست می‌شود و نیستی آنها پیوسته هست. آ. اسمیت این دگرگونی قطع نشدنی مسکوک به پول و پول به مسکوک را بدینسان بیان کرده است که هر دارندهٔ کالا در کنار کالایی که می‌فروشد باید همواره مبلغی معین از کالای عامی که به وسیلهٔ آن خرید می‌کند به صورت ذخیره داشته باشد. چنانکه دیده‌ایم، در گردش W-G-W جزء دوم یعنی G-W همواره به رده‌ای از خریدها تجزیه می‌شود، که نه یک‌باره بلکه پیاپی در طول زمان انجام می‌گیرند، به گونه‌ای که یک قسمت از G به مثابه مسکوک، جریان پیماست در حالی که قسمت دیگر به مثابهٔ پول خفته است. در واقع پول در این مورد جز مسکوک معلق چیزی دیگر نیست، و هر کدام از اجزاء ترکیب دهندهٔ مسکوک گردان همواره متناوباً گاه این شکل وگاه شکل دیگر را به دست می‌آورند. پس این نخستین دگرگونی وسیلهٔ دوران به پول تنها بیانگر یک مرحلهٔ فنی از گردش پول است و بس.»[۲۹۸]

«در اینجا اصطلاح مسکوک برای آن در مقابل پول قرار داده شده است که پول را در وظیفه‌اش به مثابهٔ افزار سادهٔ دوران، در برابر وظایف دیگرش، مشخص سازد».

هرگاه تمام این تدابیر کافی نباشد، آن‌گاه تولید اضافی طلا ضروری می‌گردد و یا چیزی که به همان معناست واقعی می‌شود، یعنی جزیی از محصول اضافی مستقیماً یا به طور غیر مستقیم با طلا ـ محصول کشورهای مولد فلزات پربها ـ مبادله می‌گردد. مجموع نیروی کار و وسایل اجتماعی تولیدی که در تولید سالانهٔ طلا و نقره به مثابه‌افزار دوران خرج می‌شود، قلم سنگینی از برج‌های شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و به طور کلی برج‌های هر شیوهٔ تولیدی را تشکیل می‌دهد که بر پایهٔ تولید کالایی قرار گرفته است. تولید مزبور مقداری از وسایل ممکن و اضافی تولید و مصرف را که به شایستگی با آن تطبیق می‌کند، یعنی مقداری ثروت واقعی را، از حیطهٔ استفادهٔ جامعه بیرون می‌کشد. تا

---

298. Karl Marx, "Zur Kritik der politischen Oekonomie" 1859, S.105,106.

اندازه‌ای که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید، یا به دیگر سخن با وجود درجهٔ معینی از گسترش آن، از هزینه‌های این ماشین دورانی کاسته شود به همان اندازه می‌توان از آن راه نیروی بارآور کار اجتماعی را بالا برد. بنابراین هر قدر تدابیری که با سیستم اعتباری گسترش می‌یابند دارای چنین تأثیری باشند، مستقیماً ثروت سرمایه‌داری را زیادتر می‌کنند، خواه تدابیر مزبور موجب شوند که بخش بزرگی از روند تولید و کار اجتماعی بدون دخالت پول واقعی انجام گیرد، و خواه امکانات وظیفه‌ای حجم پولی را که به طور حقیقی در جریان است بالا برند.

پس با توضیحات فوق این سؤال بیهوده نیز که آیا تولید سرمایه‌داری با ابعاد کنونی خود بدون سیستم اعتباری، یعنی تنها با گردش پول فلزی، امکان‌پذیر می‌بود؟ (حتی اگر سیستم اعتباری را فقط از این دیدگاه بنگریم)، حل شده است. بدیهی است که چنین چیزی امکان‌پذیر نبود، زیرا در غیر این صورت در درون مرزهایی که برای گسترش تولید فلزات پربها وجود دارد محدود می‌شد. از سوی دیگر، باید از هرگونه تصورات عارفانه دربارهٔ نیروی مولد سیستم اعتباری، از این حیث که سیستم مزبور پول ـ سرمایه در اختیار قرار می‌دهد یا آن را به جنبش در می‌آورد، برحذر بود. جایگاه سخن‌گویی بیشتر در این باره اینجا نیست.

اکنون موردی را بررسی می‌کنیم که انباشت حقیقی نیست، یعنی گسترش مستقیم مقیاس تولید روی نمی‌دهد، بلکه جزیی از اضافه ارزش سامان یافته برای زمان کمابیش درازی به مثابه ذخیرهٔ پول جمع می‌شود تا بعدها به سرمایهٔ بارآور مبدل گردد.

چنانچه پولی که این چنین انباشته شده، پول اضافی باشد مسئله به خودی خود قابل درک است. چنین پولی فقط می‌تواند یک جزء اضافی از طلایی باشد که از کشورهای تولیدکنندهٔ طلا وارد شده است. ضمناً متذکر شویم که حصول ملی‌ای نیز که در برابر آن طلای مزبور وارد گردیده مدت خیلی درازی در کشور باقی نمانده است. محصول مزبور در برابر زر به خارجه تسلیم شده است.

اگر به عکس فرض شود که حجم پول موجود در کشور همان است که درگذشته بود، آن‌گاه پول جمع شده و آن پولی که در حال گرد آمدن است، از دوران سرچشمه می‌گیرد و فقط وظیفهٔ آن تغییر نموده است. به تدریج از حالت پول وارد در گردش، به پول ـ سرمایهٔ در حال تکوین، به پول ـ سرمایهٔ نهان، مبدل شده است.

پولی که بدینسان جمع شده عبارت از شکل پولی کالایی است که فروخته شده، یا

دقیق‌تر عبارت از جزیی از ارزش آن کالاست که برای صاحبش نمودار اضافه ارزش است. (در اینجا سیستم اعتباری بسان نبوده فرض شده است). سرمایه‌داری که این پول را گردآورده به میزان آن پول فروش کرده است بدون آنکه چیزی خریده باشد.

چنانکه این رویداد به طور قسمی تصویر شود، آن‌گاه توضیحی در آن باره لازم نیست. یک بخش از سرمایه‌داران، جزیی از پول نقد حاصل از فروش خود را، نگاه داشته‌اند بدون آنکه محصولی از بازار بیرون آورده باشند. بخش دیگر به عکس تمام پول خود را، به استثنای آن پول ـ سرمایهٔ لازمی که پیوسته برای راه اندازی تولید برداشته می‌شود، به محصول تبدیل کرده‌اند. یک جزء از محصول حامل اضافه ارزش که به بازار فرو ریخته، مرکب از وسایل تولید و یا از عناصر واقعی سرمایهٔ متغیر، یعنی وسایل ضروری زندگی است. بنابراین می‌تواند بلافاصله به منظور گسترش تولید به کار رود. ولی این فرض به هیچ وجه به معنای آن نیست که گویا یک بخش از سرمایه داران به‌گردآوری پول مشغول‌اند، در حالی که بخش دیگر تمام اضافه ارزش خود را مصرف می‌کنند، بلکه مقصود این است که یک دسته از سرمایه‌داران انباشت خود را به صورت پول انجام می‌دهند و پول ـ سرمایهٔ نهان به وجود می‌آورند، در حالی که دستهٔ دیگر دست به انباشت واقعی می‌زنند، یعنی مقیاس تولید راگسترده‌تر می‌کنند و سرمایهٔ بارآور خود را واقعاً توسعه می‌دهند. حتی اگر متناوباً بخشی از سرمایه‌داران پول انباشته سازند در حالی که بخش دیگر به توسیع مقیاس تولید بپردازند، و بالعکس حجم پول موجود همچنان برای نیازمندی‌های دوران رسا می‌ماند. علاوه بر این نیز ممکن است که این گردآوری پول در یک جهت، بدون پول نقد و صرفاً از راه جمع آوری اسناد مطالباتی انجام گردد.

ولی سپس دشواری از آنجا برمی‌خیزد که ما مسئله را نه به صورت قسمی، بلکه به شکل انباشت عمومی پول ـ سرمایه در درون طبقهٔ سرمایه‌دار فرض نماییم. بنا به فرض ما، ـ یعنی تسلط عام و مطلق تولید سرمایه‌داری ـ خارج از طبقهٔ سرمایه‌دار هیچ طبقهٔ دیگری به غیر از طبقهٔ کارگر وجود ندارد. هر آنچه طبقهٔ کارگر می‌خرد، برابر با حاصل جمع دستمزد آن است، که خود مساوی با مجموع سرمایهٔ متغیری است که طبقهٔ سرمایه‌دار پیش‌ریز کرده است. از راه فروش محصولات به طبقهٔ کارگر، این پول به طبقهٔ سرمایه‌دار برمی‌گردد. از راه فروش محصولات به طبقهٔ کارگر، این پول به طبقهٔ سرمایه‌دار برمی‌گردد. از این راه سرمایهٔ متغیر طبقهٔ اخیر از نو شکل پول را به دست

می‌آورد. فرض کنیم مجموع سرمایهٔ متغیر = xX۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، یعنی عبارت باشد از مجموع سرمایهٔ متغیری که در طی سال به‌کار رفته، نه مجموع آنچه از این بابت پیش‌ریز شده است. کمیت پول کمابیش زیادی، که برحسب سرعت واگرد، بابت این ارزش ـ سرمایهٔ متغیر طی سال پیش‌ریز می‌شود، تغییری در مسئلهٔ مورد بررسی کنونی ما نمی‌دهد. با این xX۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایه، طبقهٔ سرمایه‌دار حجم معینی از نیروی کار را خریداری می‌کند، یا به دیگر سخن تعداد مشخص کارگر مزد می‌پردازد ـ این نخستین معامله است. کارگران با همین مبلغ مقداری کالا از سرمایه داران می‌خرند و بدینسان مبلغ xX۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ دوباره به دست سرمایه‌داران برمی‌گردد ـ دومین معامله. و این عمل پیوسته تکرار می‌شود. پس مبلغ xX۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ هرگز نمی‌تواند به طبقهٔ کارگر امکان دهد جزیی از محصول راکه نمایندهٔ سرمایهٔ ثابت است، و به طریق اولی آن جزیی راکه معرف اضافه ارزش است، خریداری نماید. با xX۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ کارگران هیچ‌گاه نمی‌توانند به جز آن جزء ارزشی از محصول اجتماعی را، که برابر با جزء ارزشی منعکس کنندهٔ ارزش سرمایهٔ متغیر اولیه است، چیز دیگری خریداری نمایند.

در صورتی که این انباشت همه سویهٔ پول، بیانگر تقسیم اضافه واردات فلزات پربها میان سرمایه‌داران نباشد، آن‌گاه این سؤال مطرح می‌شود: پس چگونه طبقهٔ سرمایه‌دار در مجموع خود می‌تواند پول انباشت کند؟

اینان همه می‌بایستی جزیی از محصول خود را فروخته باشند بدون آنکه دوباره چیزی خریده باشند. در اینکه همهٔ آنها دارای یک ذخیرهٔ پولی هستند که آن را به مثابه وسیلهٔ دوران برای مصرف خویش به دوران می‌ریزند و در اینکه به هر کدام از آنها جزء معینی از این پول از دوران برمی‌گردد، هیچ چیز اسرارآمیزی وجود ندارد. ولی این پول ـ مایه بدینسان دوران ـ مایه‌ای است که در نتیجهٔ نقدگشتن اضافه ارزش به وجود آمده است اما به هیچ‌وجه پول ـ سرمایهٔ نهان نیست.

چنانچه مسئله را آنچنان که در واقعیت روی می‌دهد مورد توجّه قرار دهیم، آن‌گاه دیده می‌شود که پول ـ سرمایهٔ نهان، که برای استفادهٔ آینده انباشته می‌گردد عبارت است از:

۱ـ سپرده‌های بانکی. و به طور واقعی این خود مبلغ نسبتاً کمی است که در اختیار بانک‌ها قرار دارد. در اینجا فقط به شکل صوری پول ـ سرمایه جمع می‌گردد. آنچه

واقعاً انباشته می‌شود عبارت از اسناد مطالباتی است، که فقط بدان جهت نقد شدنی هستند، (اگر واقعاً نقد گردند) که میان پول‌های برداشتی و سپرده تعادل ایجاد می‌شود. آنچه به مثابهٔ پول نقد در دست بانک وجود دارد فقط مبلغ نسبتاً کمی است.

۲ـ اسناد دولتی. این اسناد مطلقاً سرمایه نیستند، بلکه فقط سند طلب‌هایی نسبت به محصول ملی سالانه هستند.

۳ـ سهام. تا حدی که حقه بازی[۲۹۹] در کار نباشد، اینها عبارت از اسناد مالکیتی هستند نسبت به سرمایهٔ واقعی متعلق به یک شرکت و نیز حواله بر سر اضافه ارزشی به شمار می‌روند که سالانه از این سرمایه ناشی می‌گردد.

در همهٔ این موارد گردآوری پول انجام نمی‌گیرد، بلکه آنچه از یک سو به مثابه گردآوری پول ـ سرمایه مشخص می‌شود، از سوی دیگر عبارت از خرج واقعی و مستمر پول است. اینکه پول از جانب خود صاحب پول خرج شود یا به وسیلهٔ بدهکاران وی، تفاوتی در اصل مسئله به وجود نمی‌آورد.

در تولیدی که برپایهٔ سرمایه‌داری قرار دارد هیچ‌گاه گنج‌سازی به خودی خود هدف نیست، بلکه یا از تنگنای دوران نتیجه می‌شود ـ آن‌گاه مقادیر بسیاری پول به طور فوق العاده شکل گنج به خود می‌گیرند ـ یا از گردآیی ناشی از ضرورات واگرد به وجود می‌آید، و یا سرانجام گنج فقط عبارت است از تشکیل پول ـ سرمایه‌ای است که موقتاً به شکل نهان جمع می‌شود، بدین منظور که به صورت سرمایهٔ بارآور وارد عمل گردد.

بنابراین اگر از یک سو جزیی از اضافه ارزش نقدگشته از دوران بیرون کشیده و به صورت گنج انباشته می‌شود، در همان حال جزء دیگری از اضافه ارزش، پیوسته به سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌شود. جز آن‌گاه که فلزات گرانبهای اضافی میان طبقهٔ سرمایه‌دار تقسیم می‌شود، هرگز انباشت به شکل پول در همهٔ نقاط با هم در یک زمان انجام نمی‌گیرد.

جزیی از محصول سالانه که در شکل ارزش ـ کالا نمایندهٔ اضافه ارزش است، عیناً تابع همان قواعدی است که نسبت به جزء دیگر محصول سالانه جاری است. برای

---

۲۹۹. در متن آلمانی کلمهٔ Schwindel به کار رفته که به معنای حقه بازی و شیادی است، ولی در ترجمهٔ روسی و هم در ترجمهٔ فرانسه اسپکولاسیون (سودبازی) محض ذکر شده است. ما ترجیح دادیم عین متن آلمانی را به فارسی برگردانیم، زیرا حقه بازی و شیادی کلمهٔ عامی است که سودبازی را نیز دربرمی‌گیرد، در حالی که سودبازی (اسپکولاسیون) اصطلاح ویژه‌ای است که به موارد مشخصی اطلاق می‌شود ـ م.

دوران یافتن آن مبلغ پول معینی لازم است. این مبلغ پول، مانند تمام کالای تولید شده‌ای که نمایندهٔ اضافه ارزش است به طبقهٔ سرمایه‌دار تعلق دارد. مبلغ مزبور از ابتدا به وسیلهٔ خود طبقهٔ سرمایه‌دار به دوران فرو ریخته شده است، و پیوسته باز به وسیلهٔ خود دوران میان آنها تقسیم می‌گردد. آنچنان که به طور کلی در مورد مسکوکات روی می‌دهد، جزیی از این حجم پول پیوسته در نقاط تغییرپذیری متوقف می‌شود، در حالی که جزء دیگر پیوسته جریان دارد. حالا اگر یک قسمت از این گردآیی قصداً به منظور تشکیل پول ـ سرمایه باشد تغییری در اصل مطلب روی نمی‌دهد.

ما در این بررسی از ماجراهایی که در دوران رخ می‌دهد و به وسیلهٔ آن یک سرمایه‌دار تکه‌ای از اضافه ارزش یا حتی از سرمایهٔ دیگری را بلند می‌کند و از آن راه انباشت و تمرکز یک جانبه‌ای را، هم از لحاظ پول ـ سرمایه و هم از جهت سرمایهٔ بارآور، به وجود می‌آورد، چشم پوشیده‌ایم. بدینسان ممکن است مثلاً جزیی از اضافه ارزش غارت شده‌ای که A به مثابه پول ـ سرمایه گرد می‌آورد، بخشی از اضافه ارزش B باشد که دیگر برای او بازگشت ندارد.

بخش سوم ـ بازتولید و گردش همهٔ سرمایهٔ اجتماعی

فصل هجدهم[300]: مدخل

I. مورد بررسی

روند تولید بی‌واسطهٔ سرمایه، عبارت از روند کار و ارزش‌افزایی آن است، یعنی روندی که نتیجهٔ آن محصول ـ کالا و انگیزهٔ تعیین کننده‌اش تولید اضافه ارزش است.

روند بازتولید سرمایه، هم این روند تولید بی‌واسطه را دربرمی‌گیرد و هم دو مرحلهٔ ویژهٔ روند دوران را شامل می‌گردد، یعنی مجموع دورپیمایی‌ای را فرا می‌گیرد که به مثابه روند ادواری ـ یعنی روندی که در لحظه‌های مشخص همواره از نو تکرار می‌شود ـ واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد.

اکنون خواه ما دورپیمایی را در شکل 'G...G و خواه در شکل P...P بنگریم، روند تولید بی‌واسطهٔ P، خود همواره فقط حلقه‌ای از این دورپیمایی را تشکیل می‌دهد. در یک شکل، روند مزبور مانند واسط روند دوران جلوه گر می‌شود و در شکل دیگر، روند دوران به مثابه میانجی آن بروز می‌کند. نو گشتن دائمی سرمایه، یعنی بازپیدایی پیوسته‌اش به مثابه سرمایهٔ بارآور، در هر دو حال مشروط به دگرسانی آن طی روند دوران است: از سوی دیگر، روند پیوسته نوگشتهٔ تولید، شرط تغییری است که سرمایه در درون محیط دوران، پیوسته از نو انجام می‌دهد و متناوباً به صورت پول ـ سرمایه و کالا ـ سرمایه نمودار می‌شود.

با این حال هر تک سرمایه جز پارهٔ استقلال یافته، یا به دیگر سخن جز قسمتی از مجموع سرمایهٔ اجتماعی که توانایی زندگی انفرادی به دست آورده است چیز دیگری نیست، هم‌چنانکه هر تک سرمایه‌دار فقط یکی از اجزای طبقهٔ سرمایه‌دار است. حرکت سرمایهٔ اجتماعی عبارت از مجموع حرکات اجزای استقلال یافتهٔ آن، واگرد تک

---

۳۰۰. از دستنوشتهٔ II.

سرمایه‌هاست. همان‌گونه که دگرسانی یک کالای منفرد حلقه‌ای از رشته تغییرات جهان کالا ـ گردش کالاها ـ است، همچنین دگرسانی سرمایهٔ منفرد، واگرد آن، نیز حلقه‌ای از دورپیمایی سرمایهٔ اجتماعی است.

این روند همگانی، در عین حال هم مصرف بارآور (روند تولید بی‌واسطه) را با تحولات شکلی‌ای که واسط آن هستند (مبادلات، در صورتی که از لحاظ پیکر مادی ملحوظ گردد) دربرمی‌گیرد و هم شامل مصرف انفرادی با تغییر شکل‌های واسط آن یا مبادلات می‌گردد. از سویی مصرف مزبور[۳۰۱] تبدیل سرمایهٔ متغیر را به نیروی کار و لذا فرو بردن نیروی کار را در روند تولید سرمایه‌داری دربرمی‌گیرد. در اینجا کارگر به مثابه فروشندهٔ کالای خود که نیروی کار است نمایان می‌شود و سرمایه‌دار مانند خریدار آن نیرو وارد می‌گردد. ولی از سوی دیگر فروش کالا متضمن خریداری آنها از جانب طبقهٔ کارگر است و لذا مصرف انفرادی آن طبقه را دربرمی‌گیرد. در اینجا طبقهٔ کارگر مانند خریدار وارد میدان می‌شود و سرمایه‌داران به مثابه فروشندگان کالا به کارگران، نمایان می‌گردند.

گردش کالا ـ سرمایه با دوران اضافه ارزش ملازمه دارد و لذا مستلزم خرید و فروش‌هایی نیز هست که از آن راه سرمایه‌داران مصرف انفرادی خود، مصرف اضافه ارزش را تأمین می‌کنند.

بنابراین چنانچه دورپیمایی سرمایه‌های منفرد در هم پیوندی‌اش با سرمایهٔ اجتماعی و لذا در مجموعهٔ آن ملحوظ گردد، نه تنها گردش سرمایه را دربرمی‌گیرد، بلکه شامل گردش همگانی کالاها نیز می‌شود. گردش کالاها در آغاز فقط می‌تواند مرکب از دو جزء باشد: ۱ـ دورپیمایی ویژهٔ سرمایه ۲ـ دورپیمایی کالاهایی که در مصرف انفرادی وارد می‌شوند و بنابراین از آن کالاهایی که کارگر مزد خود و سرمایه‌دار اضافه ارزش

---

۳۰۱. در متن آلمانی ضمیر مؤنث به‌کار برده شده که از لحاظ دستوری به‌کلمهٔ die konsumtion (مصرف) بر می‌گردد و نه به کلمهٔ Prozeß که در زبان آلمانی مذکر است. ولی هم در ترجمهٔ فرانسهٔ کوهن - سولال (Mme Cohen-Solal) و ژیلبر بادیا (Gilbert Badia) که از سوی بنگاه Editions Sociales پاریس انتشار یافته (۱۹۶۰) و هم در ترجمهٔ روسی، ضمیر مذکر به‌کار رفته است که در هر دو زبان به روند (پروسه) برمی‌گردد. با توجّه به مدلول جمله که مربوط به مصرف بارآور سرمایه‌دار و مصرف انفرادی کارگر است درست‌تر به نظر رسید که به تبعیت از متن آلمانی و ترجمهٔ فرانسوی مونیتور، ضمیر را متوجه مصرف بدانیم نه روند و لذا «مصرف مزبور» ترجمه شد.

خویش (یا جزیی از اضافه ارزش خویش) را به ازای آن خرج می‌کنند. به هر دلیل دورپیمایی سرمایه، هم گردش اضافه ارزش را، از آن حیث که جزیی از کالا ـ سرمایه را تشکیل می‌دهد، دربر می‌گیرد و هم تبدیل سرمایهٔ متغیر را به نیروی کار که متضمن پرداخت دستمزد است. لیکن خرج این اضافه ارزش و دستمزد در ازای خرید کالاها، حلقه‌ای از گردش سرمایه را تشکیل نمی‌دهد، با آنکه لااقل خرج دستمزد، خود شرط این دوران به شمار می‌رود.

در کتاب اول، روند تولید سرمایه‌داری هم به مثابه عمل منفرد و هم مانند روند بازتولید مورد تحلیل قرار گرفت: تولید اضافه ارزش و تولید خودسرمایه. تغییرات صوری و ماهوی‌ای که در درون محیط دوران عارض سرمایه می‌شود مفروض گرفته شد بدون آنکه در آن باره ایستادگی شود. بنابراین چنین فرض شد که از سویی سرمایه‌دار محصول را طبق ارزش آن می‌فروشد و از سوی دیگر در درون محیط دوران وسایل مادی تولید را برای از سر گرفتن روند و ادامه پیوستهٔ آن به دست می‌آورد. در درون محیط تنها عملی که لازم بود در آن کتاب روی آن ایستادگی کنیم عبارت از فروش و خرید نیروی کار به مثابه شرط اساسی تولید سرمایه‌داری بود.

در بخش نخست کتاب حاضر اشکال گوناگونی که سرمایه طی دورپیمایی خود می‌پذیرد و حالات مختلف خود این دورپیمایی مورد بررسی قرار گرفت. اکنون بر زمان کار که در کتاب اول بررسی گردید زمان دوران نیز افزوده شده است.

در بخش دوم، دورپیمایی به مثابهٔ امری ادواری، یعنی به مثابهٔ واگرد، مورد مطالعه واقع شد. از سویی مشخص شده چگونه قسمت‌های مختلف سرمایه (استوار و گردان) دورپیمایی اشکال را در فواصل زمانی مختلف و به شیوه‌های گوناگون انجام می‌دهند، و از سوی دیگر اوضاع و احوالی مورد بررسی قرار گرفت که طول‌های مختلف کار ـ دوره‌ها و دوران ـ دوره‌ها وابسته به آنهاست. تأثیر مدت دورپیمایی و نسبت‌های متفاوت اجزای ترکیب کنندهٔ آن در مورد فراخای خود روند تولید و همچنین دربارهٔ نرخ سالانهٔ اضافه ارزش مشخص شد. در واقع، اگر در بخش اول به طور عمده شکل‌های پیاپی مورد مطالعه قرار گرفت که سرمایه ضمن دورپیمایی خود پیوسته می‌پذیرد و دور می‌افکند، در بخش دوم به بررسی این نکته پرداخته شد چگونه در دوران این سیلان و این توالی اشکال، سرمایه‌ای با بزرگی معین در زمان واحد به صورت‌های مختلف سرمایهٔ بارآور، پول ـ سرمایه و کالا ـ سرمایه، ولو به میزان متغیر،

تقسیم می‌گردد، آن هم به نحوی که حالات مزبور نه تنها جانشین یکدیگر می‌شوند، بلکه اجزای مختلف مجموع ارزش ـ سرمایه پیوسته در این حالت مختلف در کنار یکدیگر قرار دارند و در کارند. به ویژه پول ـ سرمایه با خصوصیتی که در کتاب اول نشان نمی‌داد نمودار گردید. قوانین مشخصی به دست آمد که طبق آن برخی از عناصر مختلف المقدار یک سرمایهٔ داده، باید برحسب شرایط واگرد پیوسته در شکل پول ـ سرمایه پیش‌ریز شده و تجدید گردند تا بتوانند سرمایهٔ بارآور با وسعت مشخصی را پیوسته در عمل نگاه دارند.

ولی هم در بخش نخست و هم در بخش دوم همواره سخن تنها بر سر یک تک سرمایه، سخن بر سر حرکت یک جزء خودمختار از سرمایهٔ اجتماعی بود و بس.

لیکن دورپیمایی‌های سرمایه‌های منفرد درهم می‌آمیزند، یکدیگر را مفروض و مشروط می‌سازند و درست همین درهم آیی است که حرکت مجموع سرمایهٔ اجتماعی را تشکیل می‌دهد. همچنانکه در مورد گردش سادهٔ کالاها مجموع دگرسانی‌های یک کالا به صورت حلقه‌ای از سلسله دگرگونی‌های جهان کالایی جلوه می‌نمود، آنچنان که اکنون دگرسانی‌های تک سرمایه به مثابه حلقه‌ای از رشته تغییرات سرمایهٔ اجتماعی نمودار می‌گردد. ولی اگر گردش کالایی ساده به هیچ‌وجه با گردش سرمایه ملازمه‌ای نداشت ـ زیرا گردش سادهٔ کالاها می‌تواند بر پایهٔ تولید غیرسرمایه‌داری جریان یابد ـ در عوض دورپیمایی مجموع سرمایهٔ اجتماعی، چنانکه در پیش متذکر شدیم، حتی آن گردش کالایی‌ای را که در دورپیمایی تک سرمایه وارد نمی‌شود، یعنی آن دوران کالایی را که سرمایه ساز نیست دربر می‌گیرد.

اکنون ما باید روند گردش سرمایه‌های منفرد را به مثابه اجزای مجموع سرمایهٔ اجتماعی (که در تمامیت خود شکل روند بازتولید است) و لذا روند دورانی همهٔ این سرمایهٔ اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم.

II. نقش پول ـ سرمایه

(اگرچه طرح مطالب زیرین به آخرین قسمت این بخش تعلق دارد، با این همه می‌خواهیم هم اکنون به بررسی آن بپردازیم، یعنی پول ـ سرمایه را از آن حیث که عنصری از ترکیب مجموع سرمایهٔ اجتماعی است مورد مطالعه قرار دهیم.)

ضمن بررسی واگرد تک سرمایه، پول ـ سرمایه از دو جهت نمودار گردید.

اولاً: پول ـ سرمایه شکلی است که با آن هر تک سرمایه وارد صحنه می‌شود و روند خود را به مثابه سرمایه می‌گشاید. پس مانند نخستین محرک (primus motor)، که سراسر روند را به جنبش در می‌آورد نمایان می‌گردد.

ثانیاً: در ازای گونه‌گونهٔ واگرد ـ دوره و نسبت‌های مختلف دو عنصر ترکیب‌کنندهٔ آن ـ کار ـ دوره و دوران ـ دوره ـ جزیی از ارزش سرمایهٔ اولیه که پیوسته باید به شکل پول پیش‌ریز و تجدید گردد، در نسبت با سرمایهٔ بارآوری که به حرکت در می‌آورد، یعنی در رابطه با مقیاس تولید مداوم، تغییر می‌کند. ولی این نسبت هرچه باشد و در هر حال، آن جزیی از ارزش ـ سرمایه روند پول که پیوسته می‌تواند به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور عمل کند، به وسیلهٔ جزء دیگری از ارزش ـ سرمایه، که پیوسته باید در کنار سرمایهٔ بارآور به صورت پول وجود داشته باشد، محدود می‌گردد. در اینجا سخن فقط بر سر واگرد عادی یعنی یک میانگین منفرد است. به علاوه از پول سرمایه‌ای که برای جبران توقف‌های ناشی از دوران الحاق می‌شود چشم‌پوشی شده است.

دربارهٔ نکتهٔ اول: تولید کالایی باگردش کالایی ملازمه دارد و گردش کالایی مستلزم آن است که کالا به مثابه پول مشخص شود، یعنی گردش پول لازمهٔ آن است. دوگانگی کالا به صورت کالا و پول، قانونی از نمایش محصول به مثابه کالاست. همچنین تولید کالایی سرمایه‌داری ـ خواه اجتماعی و خواه به صورت فردی مورد توجّه قرار گیرد ـ مستلزم سرمایه در شکل پول یا پول ـ سرمایه به مثابه نخستین محرک آغاز هر کسب و کار است و همچون موتور استمرار به شمار می‌رود. به ویژه سرمایهٔ گردان با ورود پیوسته مکرر و در فواصل کوتاه پول ـ سرمایه به مثابهٔ موتور، ملازمه دارد. تمام ارزش ـ سرمایهٔ اولیه، یعنی همهٔ آن عناصر ترکیب کنندهٔ سرمایه که کالا هستند: نیروی کار، وسایل کار و مواد تولید، باید پیوسته با پول خریداری شده و از نو خریداری شوند. آنچه اینجا برای یک سرمایه گفته شد در مورد سرمایهٔ اجتماعی نیز، که فقط به شکل سرمایه‌های انفرادی عمل می‌کنند، صادق است. ولی چنانکه پیش از این در کتاب اول مشخص شد از این امر چنین نتیجه نمی‌شود که حدود مطلق میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید، حتی بر پایهٔ سرمایه‌داری، وابسته به حجم پول ـ سرمایهٔ وارد عمل باشد.

سرمایه عناصری از تولید را دربرمی‌گیرد که گسترش آنها تا حدود معینی مستقل از میزان پول ـ سرمایهٔ اولیه است. با پرداخت نیروی کار واحد می‌توان آن را به صورت برون گستر یا درون گستر شدیدتر مورد بهره کشی قرار داد. چنانچه پول ـ سرمایه با این

بهره‌کشی شدیدتر افزایش یابد (یعنی دستمزد بالا رود)، باز هیچ‌گاه متناسباً ترقی نمی‌کند و لذا از این لحاظ به حساب نمی‌آید. ممکن است با تشدید کار برون‌گستر یا درون‌گستر از همان تعداد نیروی کار، بهره‌کشی بارآور از مواد طبیعت ـ که هیچ عنصر ارزشی سرمایه را دربر ندارد ـ زمین، دریا، معدن، جنگل‌ها و غیره، بیشتر گردد بدون آنکه پیش‌ریز بیشتری از پول ـ سرمایه را در پی داشته باشد. بدینسان عناصر واقعی سرمایهٔ بارآور افزایش می‌یابد بدون آنکه پول ـ سرمایهٔ افزوده‌ای را ایجاب کند. آنجاکه چنین پیش‌ریزی در برابر مواد کمکی الحاقی ضرورت پیدا می‌کند، پول ـ سرمایه‌ای که ارزش ـ سرمایه در قالب آن پیش‌ریز می‌شود، متناسب با گسترش دامنهٔ کارسازی سرمایهٔ بارآور افزایش نمی‌یابد و لذا به این دلیل به حساب نمی‌آید.

همان وسایل کار و لذا همان سرمایهٔ استوار، ممکن است هم با دراز ساختن زمان استعمال روزانه‌اش و هم به وسیلهٔ تشدید به‌کار بردن آن، مؤثرتر مورد استفاده قرار گیرد بدون آنکه بابت سرمایهٔ استوار سرمایه‌گذاری اضافی‌ای را ایجاب نماید. در آن صورت تنها واگرد سرمایهٔ استوار سریعتر انجام می‌گیرد، ولی آن‌گاه تحول عناصر بازتولید آن نیز سریعتر واقع می‌شود.

صرفنظر از مواد طبیعی، ممکن است نیروی‌های طبیعت که قیمت ندارند، با تأثیر شدیدتر یا ضعیف‌تری به صورت عوامل، با روند تولید هم برگردند. درجهٔ کارسازی آنها وابسته به شیوه‌ها و پیشرفت‌های علمی است که برای سرمایه‌دار هیچ خرجی بر نمی‌دارد.

همین حکم در مورد درهم بستن نیروی کار در روند تولید و همچنین دربارهٔ زبردستی گردآمده و انباشتهٔ تک کارگر صادق است. کری[۳۰۲] حساب کرده است که هیچ‌گاه مالک زمین به اندازهٔ کافی نمی‌ستاند، زیرا تمام سرمایه یا کاری را که از زمان‌های کهن در زمین نهاده شده و موجب استعداد تولیدکنونی زمین است به وی پرداخته نمی‌شود. (البته دربارهٔ آن استعداد تولیدی‌ای که از زمین سلب شده سخنی در میان نیست). بر پایهٔ استدلال می‌بایستی مزد هر کارگر بنابر هر کاری که همهٔ نوع بشر صرف کرده است تا از یک انسان وحشی یک مکانیسین جدید به وجود آورد، قرار می‌گرفت. به عکس باید گفت: اگر همهٔ کارهای بی‌اجرتی را که در زمین نهفته ولی

---

۳۰۲. Henry, Charles Carey (۱۸۷۹-۱۷۹۳) اقتصاددان امریکایی، هوادار حمایت گمرکی و سازش طبقاتی در درون جامعهٔ بورژوایی ـ م.

سرمایه‌دار و زمیندار آن را به پول بدل کرده‌اند حساب کنیم، آن‌گاه مجموع سرمایهٔ نهاده در زمین نه یک‌بار، بلکه بارها با بهرهٔ ربایی پس داده شده و بنابراین مدت هاست که مالکیت زمین، نه یک‌بار، بلکه صدها بار، از سوی جامعه بازخرید شده است.

در واقع بالا رفتن نیروهای بارآور کار تا آن حد که مستلزم صرف ارزش ـ سرمایهٔ اضافی نیست، در مرحلهٔ نخست تنها حجم محصول را بالا می‌برد نه ارزش آن را، مگر در موردی که بالا رفتن نیروهای بارآور موجب شود با همان کار مقدار بیشتری سرمایهٔ ثابت بازتولید گردد و لذا ارزش آن حفظ شود. ولی در عین حال ماده ـ سرمایه‌ای تازه و لذا پایه‌ای برای انباشت فزایندهٔ سرمایه به وجود می‌آورد.

آن‌گاه که خود سازمان کار اجتماعی و لذا بالا رفتن نیروی بارآور کار ایجاب می‌کند که دامنهٔ تولید بر مقیاس بزرگتری قرار گیرد و بنابراین موجب می‌شود که مقادیر بزرگتری پول ـ سرمایه از سوی تک سرمایه‌داران پیش‌ریز گردد، این امر چنانکه پیشتر ضمن کتاب اول[۳۰۳] بیان شده است، قسماً به وسیلهٔ تمرکز سرمایه‌ها در دست افراد کمتر روی می‌دهد، بدون آنکه حجم ارزش ـ سرمایه‌های وارد در عمل و لذا حجم پول ـ سرمایه‌ای که در قالب آن ارزش ـ سرمایه‌ها پیش‌ریز می‌گردند نیازی به افزایش مطلق داشته باشد. در نتیجهٔ تمرکز در دست افراد کمتر ممکن است مقدار تک سرمایه‌ها رشد کند، بدون آنکه مجموع اجتماعی آنها ترقی نماید. در این صورت فقط در توزیع سرمایه‌های افرادی تغییر حاصل شده است.

سرانجام در بخش گذشته مشخص شد که کوتاه گشتن واگرد ـ دوره یا این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان با پول ـ سرمایه‌ای کمتر همان سرمایهٔ بارآور را به حرکت درآورد و یا با همان پول ـ سرمایه، سرمایهٔ بارآور بیشتری را به کار انداخت.

با این وصف بدیهی است که همهٔ این مطالب با مسئلهٔ اصلی پول ـ سرمایه هیچ سروکاری ندارد. تنها چیزی که نشان می‌دهد این است که سرمایهٔ اولیه ـ مبلغ معینی ارزش که در شکل آزاد خود، در شکل ارزشی خویش، از مبلغ مشخصی پول ترکیب شده است ـ پس از آنکه به سرمایهٔ بارآور مبدل گردید متضمن توانی تولیدی است که به وسیلهٔ مرزهای ارزشی خود محدود نمی‌شود، بلکه در درون حدود معینی می‌تواند با گسترش یا شدت متفاوتی عمل کند. هرگاه بهای عناصر تولید ـ وسایل تولید و نیروی کار

---

۳۰۳. نگاه کنید به جلد اول "سرمایه"، ترجمهٔ فارسی، صفحات ۵۶۶، ۵۶۸ و ۶۹۰ ـ م.

ـ در دست باشد، مقدار پول ـ سرمایهٔ لازم برای خرید کمیت مشخصی از این عناصر تولید که به صورت کالا وجود دارند معین است، یا به دیگر سخن مقدار ارزشی سرمایه‌ای که باید پیش‌ریز گردد معلوم است. ولی دامنهٔ عمل این سرمایه از لحاظ ارزش‌زایی و محصول آفرینی انعطاف‌پذیر و متغیر است.

دربارهٔ نکتهٔ دوم:

این امر به خودی خود قابل درک است که آن بخش از کار اجتماعی و وسایل تولید، که باید سالانه برای تولید و خرید طلا[۳۰۴] مصرف گردد تا مسکوکات فرسوده را جبران نماید، به اندازهٔ خود گسترش دامنهٔ تولید اجتماعی را می‌گسلاند. ولی پول ـ ارزش، که جزیی از آن به مثابه وسیلهٔ دوران و جزء دیگرش به صورت گنج عمل می‌کند، یک‌بار برای همیشه هستی یافته به چنگ آمده و در کنار نیروی کار، وسایل ایجاد شدهٔ تولید و منابع طبیعی ثروت موجود است. پول ـ ارزش مزبور نمی‌تواند به مثابه حد و مرزی برای آنها تلقی شود. ممکن است از راه تبدیل آن به عناصر تولید، به وسیلهٔ مبادله با خلق‌های دیگر، مقیاس تولید گسترش پذیرد. با این حال وقوع چنین امری مستلزم آن است که پول مانند گذشته نقش خود را به مثابه پول جهانی ایفا نماید.

بسته به طول مدت واگرد ـ دوره، حجم بزرگتر یا کوچکتری پول ـ سرمایه لازم می‌گردد تا سرمایهٔ بارآور را به جنبش درآورد. همچنین دیدم که انقسام واگرد ـ دوره به زمان کار و زمان دوران، موجب افزایش سرمایه‌ای می‌شود که به شکل پول در حال نهانی یا تعلیق قرار گرفته است.

تا اندازه‌ای که واگرد ـ دوره وابسته به طول کار ـ دوره است، این وابستگی، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، وابسته به طبع مادی روند تولید است و لذا از ویژگی خصلت اجتماعی این روند تولید ناشی نمی‌شود. با وجود این، بر پایهٔ تولید سرمایه‌داری اقدامات گسترده‌تر و درازمدت، مستلزم پیش‌ریز پول ـ سرمایه‌های بیشتر برای مدت طولانی‌تر است. بنابراین در عرصه‌هایی از این قبیل، تولید وابسته به مرزهایی است که در درون آن پول ـ سرمایه در اختیار تک سرمایه‌دار قرار دارد. مرزهای مزبور به وسیلهٔ سیستم اعتباری و سیستم شراکتی، از جمله به وسیلهٔ شرکت‌های سهامی، درهم می‌شکنند.

---

۳۰۴. در چاپ‌های قدیم و جدید آلمانی و ترجمه‌های فرانسه و روسی که از آن به عمل آمده، «تولید و خرید پول» ذکر شده است، ولی در نمونهٔ چاپخانه به تصحیح انگلس، «طلا» به جای «پول» قید گردیده است. به همین دلیل ما نیز «طلا» را که از لحاظ مطلب مورد بحث درست‌تر است به جای «پول» قرار داده‌ایم.

از اینجاست که آشفتگی‌های بازار پول این قبیل رشته‌ها را دچار وقفه می‌کند، چنانکه خود این بنگاه‌ها به نوبهٔ خویش آشفتگی بازار پول را برمی‌انگیزند.

در تولیدی که بر پایهٔ اجتماعی قرار دارد[۳۰۵] باید میزانی تعیین گردد تا طبق آن بتوان این قبیل اقدامات را، که برای مدت طولانی نیروی کار و وسایل تولید جذب می‌کنند بی‌آنکه طی همین مدت محصولی سودمند تحویل نمایند، به نحوی به پیش راند که به آن رشته‌های تولید که مستمراً و یا چند بار در سال، نه تنها نیروی کار و وسایل تولید جذب می‌کنند، بلکه لوازم معیشت و وسایل تولید نیز تحویل می‌دهند، لطمه‌ای وارد نگردد. در تولید اجتماعی نیز مانند تولید سرمایه‌داری، کارگران شاغل در رشته‌هایی که کار ـ دوره‌ای کوتاه دارند مانند گذشته فقط برای مدتی کوتاه محصولاتی برداشت می‌کنند بی‌آنکه خود هنوز محصولی داده باشند، در حالی که در رشته‌هایی با کار ـ دورهٔ درازمدت، مستمراً پیش از آنکه محصولی بدهند برای زمان طولانی‌تری برداشت می‌نمایند. پس این وضع از شرایط عینی روند کار مورد نظر ناشی می‌گردد نه از شکل اجتماعی آن. در تولیدی که بر پایهٔ اجتماعی قرار دارد پول ـ سرمایه از بین می‌رود. جامعه نیروی کار و وسایل تولید را میان رشته‌های مختلف صنعت تقسیم می‌کند. فرضاً ممکن است تولیدکنندگان، سندهای کاغذی دریافت کنند که به وسیلهٔ آن مقداری متناسب با زمان کار خویش از ذخایر مصرف اجتماعی برداشت نمایند. این سندها پول نیستند. در گردش هم قرار نمی‌گیرند.

بدینسان دیده می‌شود که نیاز به پول ـ سرمایه تا آنجاکه از طول مدت کار ـ دوره سرچشمه می‌گیرد، تابعی از دو امر است: اولاً به طور کلی پول عبارت از شکلی است که هر تک سرمایه مجبور است در قالب آن نمایش یابد (قطع نظر از اعتبارات)، تا خود را به سرمایهٔ بارآور مبدل سازد. این واقعیت از سرشت تولید سرمایه‌داری و به طور کلی از تولد کالایی ناشی می‌شود. ـ ثانیاً بزرگی مقدار پولی که لازم است پیش‌ریز شود ناشی از این امر است که طی زمانی نسبتاً دراز، پیوسته نیروی کار و وسایل تولید از جامعه برداشت می‌شود بدون آنکه در اثنای این مدت محصول قابل تبدیل به پولی پس داده شده باشد. واقعیت اول که طبق آن سرمایهٔ اولیه باید حتماً به شکل پول باشد، با شکل خود پول، اعم از اینکه پول فلزی، پول اعتباری، اسناد بهادار و غیره باشد، از بین

---

۳۰۵. مقصود تولید بر پایهٔ سوسیالیسم است.

نمی‌رود. واقعیت دوم به هیچ وجه متأثر از این نیست که با چه وسیلهٔ پولی و از طریق کدام شکل تولیدی، کار، لوازم معیشت و وسایل تولید برداشت می‌گردند بدون آنکه در عوض معادلی در دوران فرو ریخته شود.

فصل نوزدهم[۳۰۶]: پیشینه‌های سخن دربارهٔ مطلب مورد بررسی

I. فیزیوکرات‌ها

کنه[۳۰۷] در تابلوی اقتصادی خود با چند خط برجسته نشان می‌دهد چگونه محصول سالانه‌ای از تولید ملی با ارزش مشخص، به نحوی از راه دوران توزیع می‌شود که با یکسان ماندن شرایط دیگر، بازتولید سادهٔ آن، یعنی بازتولید آن بر پایهٔ گذشته، امکان‌پذیر می‌گردد. طبیعتاً محصول برداری سال گذشته نقطهٔ آغاز دورهٔ تولید را تشکیل می‌دهد. اعمال دورانی بی‌شمار انفرادی، بلافاصله در حرکت همگانی‌ای که از لحاظ اجتماعی خصلت نمای آنهاست ـ یعنی به صورت دوران میان طبقات بزرگ اجتماعی با نقش‌های اقتصادی مشخص ـ جمع بست می‌گردند. آنچه اکنون مورد توجّه ماست این است: جزیی از محصول کل ـ که به مثابه شیئی مصرف‌دار، مانند هر یک از اجزاء این محصول، نتیجهٔ کار سال گذشته است ـ در عین حال فقط حامل ارزش ـ سرمایهٔ پیشین است که از نو در همان شکل طبیعی خود ظاهر گشته است. این جزء گردش نمی‌کند و در دست تولیدکنندگانش، یعنی طبقهٔ زمیندار، باقی می‌ماند تا از آن مبدأ خدمت سرمایه‌ای خود را از نو آغاز نماید. در این جزء از سرمایهٔ ثابت محصول سالانه، کنه عناصر ناهمگونی را نیز وارد می‌کند، ولی محدودیت افق دیدش، که طبق آن یگانه عرصه‌ای از کار انسانی که سرمایه گذاری در آن اضافه ارزش زاست، کشاورزی است و لذا از لحاظ سرمایه‌داری تنها محیط واقعاً بارآور است، موجب می‌شود که وی مطلب را دریابد. روند بازتولید اقتصادی اعم از هر خصلت اجتماعی ویژه‌ای که دارا باشد، در این عرصه (کشاورزی) همواره با روند بازتولید طبیعی درآمیخته است. شرایط محسوس روند اخیر شرایط روند اولی را روشن می‌سازند و مانع از پریشانی‌های فکری‌ای می‌شوند که فقط از عمل خیره کنندهٔ دوران ناشی می‌گردد.

---

۳۰۶. از اینجا دستنوشتهٔ شمارهٔ VIII آغاز می‌شود.

307. Quesnay

برچسبی که روی یک سیستم زده شده است با برچسب اقلام دیگر از جمله بدان سبب تفاوت دارد که نه تنها خریدار را می‌فریبد، بلکه فروشنده را نیز دچار گمراهی می‌کند. خود کنه و نخستین شاگردانش به درفش فئودالی خویش باور داشتند. چنانکه تا این ساعت استادان دانشمند ما نیز باور دارند. ولی در واقع سیستم فیزیوکراتی نخستین نگرش منسجمی است که از تولید سرمایه‌داری عرضه شده است. نمایندهٔ سرمایهٔ صنعتی، یعنی طبقهٔ زمیندار است که سراسر حرکت اقتصادی را رهبری می‌کند. زراعت به صورت سرمایه‌داری اداره می‌شود یعنی به مثابه بنگاهی که به مقیاس بزرگ تحت تصدی زمیندار سرمایه‌دار می‌چرخد و آنکه مستقیماً به کشت و کار زمین می‌پردازد کارگر کشاورزی است. تولید نه تنها اقلام مصرفی به وجود می‌آورد، بلکه ارزش آنها را نیز می‌آفریند. ولی عامل محرک آن تحصیل اضافه ارزش است که زادگاهش محیط تولید است نه عرصهٔ دوران. از میان سه طبقه‌ای که نزد کنه به مثابه عاملین روند بازتولید اجتماعی از راه دوران، شناخته می‌شوند، آنکه بهره کش مستقیم از کار «مولد» است یعنی تولیدکنندهٔ اضافه ارزش و زمیندار سرمایه‌دار، از آنهاکه فقط تصاحب کنندهٔ اضافه ارزش هستند، متمایز می‌گردد.

خصلت سرمایه‌داری سیستم فیزیوکراتی حتی طی دوران‌های شکوفندگی خود مخالفت‌هایی را، از یک سو از جانب لنگه[۳۰۸] و مابلی[۳۰۹] و از سوی دیگر از طرف حامیان خرده زمینداری آزاد برانگیخت.

آدام اسمیت[۳۱۰] در تحلیل روند بازتولید گامی به عقب می‌گذارد، و این بیشتر به آن دلیل چشمگیر است که وی معمولاً نه تنها تحلیل‌های درست کنه را، مثلاً در مورد «پیش‌ریخت‌های ابتدایی» و «پیش‌ریخت‌های سالانه»، که آنها را به صورت سرمایهٔ «استوار» و «گردان»[۳۱۱] تعمیم می‌دهد، بلکه گاه به طور تمام و کمال در خطاهای

---

۳۰۸. Simno-Nicolas-Henri Linguet - (۱۷۹۴-۱۷۳۶) - وکیل مدافع، نویسنده، تاریخ دان و اقتصاددان فرانسوی، از مخالفین جدی نظریات فیزیوکراتی که مناسبات مالکیت سرمایه‌داری و آزادی‌های بورژوایی را تحت تحلیل انتقادی قرار داد - م.

۳۰۹. Gabriel-Bonnot de Mably (۱۷۸۵-۱۷۰۹) - فیلسوف اجتماعی و تاریخ دان فرانسوی که علیه مالکیت خصوصی برخاست و هوادار نوعی کمونیسم مساوات طلبانه بود - م.

۳۱۰. "سرمایه"، کتاب اول، فصل بیست و دوم، بند دوم (ترجمهٔ فارسی "سرمایه"، ص ۵۳۴ زیرنویس ۳۲).

۳۱۱. در این مورد نیز برخی از فیزیوکرات‌ها، و پیش از همه تورگو راه را برای وی گشوده‌اند. شخص اخیر

فیزیوکراتی فرو می‌رود. مثلاً برای اثبات این امر که زمیندار، بیش از هر نوع سرمایه‌دار مفروض دیگری ارزش تولید می‌کند، می‌گوید:

«هیچ سرمایه برابر مقداری نیست که بتواند از سرمایهٔ زمیندار حجم بزرگتری از کار مولد را به حرکت درآورد. نه تنها خدمتکاران، بلکه دام‌های کار وی نیز کارگران مولد به شمار می‌روند». (خوشامد مطبوعی برای خدمتگزاران!). «در کشاورزی، طبیعت نیز در کنار آدمیان کار می‌کند. و با اینکه کار طبیعت هیچ خرجی بر نمی‌دارد، با وجود این ارزش آن کمتر از کار پرخرج کارگران نیست. چنین به نظر می‌رسد که مهمترین اقدامات زراعی بیش از آنکه معطوف به افزایش حاصلخیزی طبیعت باشد ـ اگر چه این کار را هم انجام می‌دهد ـ طبیعت را به سوی تولید گیاه‌هایی که برای انسان سودمند است متوجه می‌سازد. چه بسا مزرعه‌ای که پوشیده از خار و خس است به اندازهٔ تاکستان یا گندم زار نیک پرداخته‌ای گیاه برویاند. گیاه کاری و کشت غالباً بیش از آنکه حاصلخیزی فعال طبیعت را گسترش دهند در انتظام آن تأثیر می‌کنند، و پس از آنکه هر کدام از اینها کار خویش را به پایان رساندند، آن‌گاه باز برای طبیعت همواره بخش بزرگی از کار باقی می‌ماند. پس تأثیر کارگران و دام‌ها (!)یی که به زراعت گماشته می‌شوند تنها عبارت از این نیست که مانند کارگران مانوفاکتورها ارزشی برابر با مصرف ویژهٔ خویش یا مساوی با سرمایه‌ای که آنها را به کار گمارده است به اضافهٔ سود سرمایه‌دار دوباره تولید کنند، بلکه عبارت از تولید ارزشی به مراتب بزرگتر است، اینان علاوه بر سرمایهٔ زمیندار و تمامی سودش موجب آن می‌شوند که بهرهٔ مالکانه نیز به طور منظم تجدید تولید شود. بهرهٔ زمین را می‌توان مانند حاصل نیروهای طبیعت دانست که استفاده از آنها را مالک زمین به زمیندار واگذار نموده است. بهرهٔ مزبور بر حسب اهمیت مفروض این نیروها بیشتر یا کمتر است یا به دیگر سخن بسته به حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی‌ای است که برای زمین فرض می‌شود. این همانا حاصل کار طبیعت است، که پس از کسر یا جبران تمام آنچه می‌توان به مثابهٔ کار انسان تلقی نمود، اضافه باقی می‌ماند. این چیزی که به

⇦حتی بیشتر از کنه و دیگر فیزیوکرات‌ها کلمهٔ سرمایه را به جای پیش‌پرداخت به کار می‌برد و باز هم بیشتر از آنان پیش‌پرداخت‌ها یا سرمایه‌های صاحبان مانوفاکتور را با آن زمینداران یکی می‌گیرد. مثلاً می‌گوید: «مانند آنان (متصدیان مانوفاکتور)، اینان (زمینداران یعنی زمینداران سرمایه‌دار) باید علاوه بر برگشت سرمایه‌های خود برداشت نمایند و غیره.» (Turgot, "Oeuvres", ed. Daire, Paris 1844, Torne I, p. 40).

ندرت کمتر از یک چهارم و اغلب بیش از یک سوم همهٔ محصول است. هیچ کار مولد هم مقداری در مانوفاکتور وجود ندارد که بتواند چنین بازتولید کلانی به بار آورد. در مانوفاکتور طبیعت کاری نمی‌کند، انسان است که همه چیز را انجام می‌دهد و بازتولید ضرورتاً باید همواره متناسب با نیروی عواملی باشد که آن را به انجام می‌رسانند. بنابراین سرمایه‌ای که در کشاورزی گذارده می‌شود نه تنها نسبت به هر سرمایهٔ هم مقداری که در مانوفاکتور نهاده شده باشد مقدار کار مولد بیشتری را به حرکت در می‌آورد، بلکه به نسبت مقدار کار بارآوری که مورد استفادهٔ آن قرار می‌گیرد نیز ارزش بزرگتری به محصول سالانهٔ زمین و کار کشور می‌افزاید، یا به عبارت دیگر ثروت واقعی و درآمد ساکنین آن کشور را به مراتب بیش از هر سرمایهٔ برابر مقداری که در مانوفاکتور گذاشته شده باشد افزایش می‌دهد».[۳۱۲]

آ. اسمیت در کتاب دوم فصل اول می‌گوید:

«همچنین تمام ارزش بذر در معنای خاص، سرمایهٔ استواری است».

بنابراین در اینجا سرمایه = ارزش ـ سرمایه است و در شکل «استوار» وجود دارد.

«با اینکه بذر میان زمین و انبار رفت و آمد دارد، هرگز تغییر صاحب نمی‌دهد و لذا حقیقتاً گردش نمی‌کند. سود زمیندار نه از راه فروش بذر، بلکه به وسیلهٔ افزایش آن به دست می‌آید».

کوته بینی در این مورد از آنجا ناشی می‌شود که اسمیت، برخلاف کنه، پیدایی ارزش ـ سرمایهٔ ثابت را در شکل جدید، مانند مرحلهٔ مهمی از روند بازتولید تلقی نمی‌کند، بلکه فقط آن را نمونهٔ دیگری، که نادرست هم هست، برای اثبات تفاوتی می‌بیند که خود میان سرمایهٔ گردان و استوار قائل شده است. در تعبیری که اسمیت از «پیش‌پرداخت‌های اولیه» و «پیش‌پرداخت‌های سالانه» به صورت fixed capital (سرمایهٔ استوار) و circulating capital (سرمایهٔ گردان) کرده است پیشرفتی از لحاظ به کار بردن کلمهٔ سرمایه وجود دارد، که مفهوم آن مستقل از توجّه ویژهٔ فیزیوکرات‌ها به کاربرد آن در محیط کشاورزی، تعمیم یافته است. آنجاگامی به عقب است که «استوار» و «گردان» بودن به مثابه تفاوت‌های اساسی گرفته می‌شود و حفظ می‌گردد.

---

312. B-II. ch 5, p. 242, 243.

II. آدام اسمیت

۱ـ نظریات عمومی اسمیت

در کتاب اول، فصل ششم صفحهٔ ۴۲، آ. اسمیت می‌نویسد:

«در هر جامعه‌ای بهای هر کالا سرانجام در یکی از این سه بخش حل می‌شود.» (دستمزد، سود، بهرهٔ زمین) «یا در هر سهٔ آنها با هم. و در هر جامعهٔ پیشرفته اینها هر سه به مثابهٔ اجزاء تشکیل دهندهٔ قیمت، کمابیش در بهای قسمت اعظم کالاها وارد می‌شوند.»[۳۱۳] یا چنانکه بعداً در صفحهٔ ۴۳ بیان می‌کند: «مزد، سود و بهرهٔ زمین سه منبع همهٔ درآمدها و همهٔ ارزش‌های مبادله هستند.»

ما بعد از این این نظریهٔ آ. اسمیت را دربارهٔ «اجزاء تشکیل دهندهٔ کالاها» و «همهٔ ارزش‌های مبادله» از نزدیک مورد بررسی قرار خواهیم داد. باز وی می‌گوید:

«چون این حکم دربارهٔ هر کالای ویژهٔ جداگانه‌ای صادق است بایستی در مورد مجموعهٔ کالاها نیز، که با هم تمامی محصول سالانهٔ زمین و کار هر کشور را تشکیل می‌دهند، صدق کند. جمع قیمت یا ارزش مبادلهٔ این محصول سالانه باید به همین سه بخش تحویل و میان ساکنین گوناگون کشور، یا به صورت دستمزد کارشان، یا به مثابه سود سرمایهٔ آنها و یا مانند بهرهٔ زمینداری ایشان، تقسیم گردد.»[۳۱۴]

آ. اسمیت پس از آنکه بدینسان بهای همهٔ کالاها را، چه تک تک و چه «تمام قیمت یا ارزش مبادلهٔ... محصول سالانهٔ زمین و کار هر یک از کشورها» را به سه منبع درآمد برای کارگر مزدور، سرمایه‌دار و مالک زمین، به صورت دستمزد، سود و بهرهٔ مالکانه تحویل می‌کند، مجبور می‌شود عنصر چهارمی را که عبارت از عنصر سرمایه است

---

۳۱۳. برای آنکه خواننده در مورد معنای جملهٔ: «بهای قسمت اعظم کالاها» دچار اشتباهی نشود، شرح زیرین، آنچنان که آ. اسمیت خود دربارهٔ این اصطلاح بیان می‌کند، روشن‌کننده است: مثلاً در قیمت ماهی دریا هیچ بهرهٔ مالکانه‌ای وارد نمی‌شود، بلکه تنها مزد و سود در آن جای گرفته است؛ در بهای ریگ اسکاتلندی (Scotch pebbles) فقط دستمزد وارد است. در این مورد از جمله می‌نویسد: «در برخی از نواحی اسکاتلند مردم فقیر از جمع آوری ریزه سنگ‌های ملون کنار دریا که به نام ریگ‌های اسکاتلندی معروف شده است، برای خود کسب و کاری ساخته‌اند. بهایی که سنگ چینان برای این ریگ‌ها قائل می‌شوند فقط مرکب از دستمزد آنهاست و بس، زیرا نه بهرهٔ زمین و نه سود هیچ جزیی از اجزاء آنها را تشکیل نمی‌دهد.»

۳۱۴. کتاب دوم، فصل دوم، ص ۱۹۰.

مخفیانه و از بیراهه در آن جا بزند. این عمل از راه تمایز میان درآمد ناخالص و خالص انجام می‌گیرد.

«درآمد ناخالص مجموع ساکنین یک کشور بزرگ تمام محصول سالانهٔ زمین آنها و کارشان را شامل می‌شود؛ درآمد خالص، آن قسمتی را دربر می‌گیرد که پس از وضع هزینه‌های نگهداری، نخست مربوط به سرمایهٔ استوارشان و سپس سرمایهٔ گردان‌شان، در اختیار آنان باقی می‌ماند؛ یا عبارت از آن بخشی است که آنان بی‌آنکه به سرمایهٔ خود خللی وارد کنند می‌توانند جزء ذخیرهٔ مصرفی خویش قرار دهند، یا آن را برای معاش، آسایش و تفریحات خویش خرج نمایند. ثروت واقعی آنان نیز در نسبت با درآمدهای خالص آنها قرار دارد نه در رابطه با درآمدهای ناخالص‌شان.»[۳۱۵]

در این باره متذکر می‌شویم:

۱ـ آ. اسمیت در اینجا فقط صریحاً بازتولید ساده را مطرح می‌سازد نه بازتولید به مقیاس گسترده یا انباشت را. وی تنها از مخارجی سخن می‌گوید که برای نگاه داشت[۳۱۶] سرمایهٔ وارد در عمل لازم است. درآمد «خالص» برابر با آن بخشی از محصول سالانهٔ جامعه یا از آن تک سرمایه‌دار است که می‌تواند در «مصرف ـ مایه» وارد شود، ولی حجم این مصرف ـ مایه نباید سرمایهٔ وارد در عمل را بخراشد.[۳۱۷] بنابراین یک جزء ارزشی محصول انفرادی مانند محصول اجتماعی، نه در دستمزد حل می‌شود و نه در سود یا بهرهٔ مالکانه، بلکه مبدل به سرمایه می‌گردد.

۲ـ آ. اسمیت به وسیلهٔ یک کلمه بازی، یعنی تفاوت‌گذاری میان درآمد بزرگ و خالص، (درآمد خام و درآمد خالص)، از دست تئوری خاص خویش فرار می‌کند. سرمایه‌دار منفرد مانند تمام طبقهٔ سرمایه‌دار یا آنچه راکه ملت خوانده می‌شود، به جای سرمایه‌ای که در تولید مصرف شده است محصول ـ کالایی به دست می‌آورد که ارزش آن ـ ارزشی که در اجزاء متناسب خود همین محصول نمایش‌پذیر است ـ از سوی ارزش ـ سرمایهٔ به کار رفته را جبران می‌کند و لذا درآمدی را تشکیل می‌دهد که از لحاظ لفظی نیز بازآمدی است (زیرا Revenu اسم مفعول از فعل Revenir یعنی بازآمدن است)[۳۱۸]، ولی باید نیک توجّه داشت که این درآمد ـ سرمایه یا بازیافت

---

۳۱۵. همانجا، صفحهٔ ۱۹۰.

316. Maintaning

317. Encroach upon capital

۳۱۸. اشاره به کلمهٔ فرانسوی Revenu است که در زبان انگلیسی نیز به معنای درآمد گرفته شده و همان طور

سرمایه است. از سوی دیگر عناصر ارزش‌داری را تشکیل می‌دهد که «میان ساکنین مختلف کشور، خواه به مثابهٔ دستمزد و خواه مانند سود سرمایهٔ آنها یا بهرهٔ مالکانه‌شان، تقسیم می‌گردد». ـ این همان چیزی است که در زندگی جاری از درآمد فهمیده می‌شود. پس ارزش تمام محصول، خواه برای تک سرمایه‌دار باشد و خواه برای همهٔ کشور، به هر دلیل باعث ایجاد درآمد برای کسی است، ولی از سویی درآمد ـ سرمایه قرار دارد و از سوی دیگر «درآمد»هایی که از آن متفاوت‌اند. بنابراین آنچه ضمن تحلیل ارزش کالا به عناصر تشکیل دهنده‌اش کنار گذاشته شده بود اینک به وسیلهٔ یک در عقب یعنی با استفاده از دوگانگی معنای کلمهٔ "Revenue" دوباره وارد شده است. ولی فقط آن قبیل عواملی از ارزش محصول می‌توانند «بازیافت» شوند که قبلاً در آن وجود داشته باشند. چنانچه قرار باشد سرمایه به مثابهٔ درآمد دریافت شود در آن صورت لزوماً باید سرمایه‌ای قبلاً خرج شده باشد.

آ. اسمیت بعداً می‌گوید:

«پایین‌ترین نرخ عادی سود باید همواره اندکی بیش از آن باشد که برای جبران خسارت در برابر زیان‌های اجتماعی، خطری که هر سرمایهٔ به‌کار رفته در معرض آن قرار دارد، لازم است. تنها همین فزونی است که نمایانگر سود سره یا نفع خالص است.»

[کدام سرمایه است که عنوان سود را به سرمایه‌گذاری‌های لازم اطلاق نماید؟]

«آنچه راکه سود ناخالص می‌خوانند غالباً تنها این فزونی را در بر نمی‌گیرد، بلکه آن جزیی را نیزکه برای این قبیل زیان‌های فوق العاده کنارگذاشته شده شامل می‌گردد.» [۳۱۹]

ولی این سخن معنای دیگری جز این ندارد که قسمتی از اضافه ارزش که به مثابه جزیی از سود ناخالص تلقی شده است لزوماً باید به صورت بیمه ـ مایه‌ای برای تولید درآید. این بیمه ـ مایه را جزیی از اضافه کار به وجود می‌آورد و در این معنا مستقیماً سرمایه تولید می‌کند، یعنی آن مایه‌ای راکه برای بازتولید تخصیص یافته ایجاد می‌نماید. اما آنچه مربوط به هزینه‌هایی که برای «نگاهداری» سرمایهٔ استوار و غیره انجام می‌گیرد (به نقل قول مذکور در بالا رجوع کنید) گوییم که جانشین ساختن سرمایهٔ استوار مصرف شده به وسیلهٔ سرمایهٔ استوار تازه به هیچ‌وجه سرمایه‌گذاری جدیدی نیست، بلکه فقط

⇦ که در متن آمده است از مصدر Revenir یعنی بازآمدن، مشتق است. مصنف می‌خواهد نشان دهد که جزء جبران کنندهٔ ارزش ـ سرمایهٔ به‌کار رفته هنگامی که عنوان درآمد به آن داده می‌شود هم معنا و هم لفظاً به معنای بازگشت سرمایهٔ به‌کار رفته است ـ م.

۳۱۹. کتاب اول ـ فصل نهم، صفحهٔ ۷۲.

تجدید ارزش ـ سرمایهٔ قدیمی به شکل نوین است و بس. ولی در مورد تعمیرات سرمایهٔ استوار، چیزی که آ. اسمیت آن را هم در عداد هزینه‌های نگاه‌داری به حساب می‌آورد، باید گفت که هزینهٔ این تعمیرات جزء بهای سرمایهٔ اولیه است. حالا اگر سرمایه‌داری به جای آنکه مجبور شود این مخارج را یکجا بریزد، آن را به تدریج برحسب احتیاجاتی که در اثنای عملکرد سرمایه پیدا می‌شود بپردازد و بتواند از سودی که قبلاً به دست آورده است سرمایه‌گذاری نماید، به هیچ وجه تغییری در منبع این سود به وجود نمی‌آید. عنصر ارزشی‌ای که از اینجا سرچشمه می‌گیرد فقط نشان دهندهٔ آن است که کارگر، برای تعمیر ـ مایه نیز مانند بیمه ـ مایه، اضافه کار تحویل داده است.

اینک آ. اسمیت برای ما این قصه را می‌سراید که از درآمد خالص، یعنی از درآمد به معنای خاص آن، باید تمام سرمایهٔ استوار را خارج ساخت و همچنین تمام آن جزیی از سرمایهٔ گردان را که برای نگاهداری و تعمیر سرمایهٔ استوار و نو ساختن آن لازم است باید کنار گذاشت، یعنی در واقع تمام سرمایه‌ای که در شکل طبیعی قرار ندارد که برای مصرف ـ مایه تخصیص یافته است محذوف می‌گردد.

«بدیهی است که مجموع هزینهٔ نگاهداری سرمایهٔ استوار لزوماً باید از درآمد خالص جامعه بیرون گردد. نه مواد خامی که باید به وسیلهٔ آن ماشین‌ها و صنعت افزارهای مفید در حال عمل نگاهداشته شوند و نه محصول کاری که برای تبدیل این مواد خام به صورت مطلوب لازم است، هیچ‌یک نمی‌توانند جزیی از این درآمد را تشکیل دهند. البته بهای این کار می‌تواند جزیی از این درآمد باشد، زیرا کارگرانی که بدینسان استخدام شده‌اند می‌توانند تمام ارزش دستمزد خود را مستقیماً صرف ذخیرهٔ مصرفی خویش کنند. ولی در انواع دیگر کار، هم قیمت [یعنی دستمزدی که در مقابل این کار پرداخته شده]، و هم محصول [که در آن کار مزبور تجسم یافته است] در این ذخیرهٔ مصرفی وارد می‌گردند؛ قیمت در ذخیرهٔ مصرفی کارگران و محصول در ذخیرهٔ افراد دیگری وارد می‌گردد که سطح معاش، آسایش و تفریحات‌شان به وسیلهٔ کار این کارگران ترقی می‌کنند.»[۳۲۰]

در اینجا آ. اسمیت با یک تشخیص بسیار مهم میان کارگرانی که در تولید وسایل تولید کار می‌کنند و آنها که به تولید مستقیم وسایل مصرفی اشتغال دارند، برخورد پیدا

---

۳۲۰. کتاب دوم، فصل دوم، صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱.

می‌کند. ارزش محصول ـ کالای دستهٔ اول شامل جزیی برابر با حاصل جمع دستمزدها یعنی برابر با ارزش جزیی از سرمایه است که برای خرید نیروی کار گذاشته شده است. این جزء ارزشی به صورت قسمت معلومی از وسایل تولیدی که این کارگران تولید کرده‌اند جسماً وجود دارد. پولی که آنها به عنوان دستمزد خود دریافت کرده‌اند برای آنها درآمده است، ولی محصولاتی که کار آنان به بار آورده است نه برای خودشان و نه برای دیگران مصرف‌پذیر نیست. بنابراین محصولات مزبور به خودی خود عنصری از آن بخش محصول سالانه را تشکیل نمی‌دهد که برای تحویل مصرف ـ مایهٔ اجتماعی تخصیص یافته است و «درآمد خالص» تنها در آن تحقق پیدا می‌کند. آ. اسمیت در اینجا فراموش می‌کند بیفزاید که آنچه در مورد دستمزدها صادق است عیناً برای آن عنصر ارزشی وسایل تولید که به مثابهٔ اضافه ارزش، درآمد (ذست اول) سرمایه‌داران صنعتی را تحت مقولات سود و بهرهٔ مالکانه تشکیل می‌دهد، نیز صدق می‌کند. این عناصر ارزشی نیز در وسایل تولید وجود دارند که مصرف‌پذیر نیستند. تنها پس از آنکه نقد شدند می‌توانند به تناسب قیمت خود مقداری از وسایل مصرف را که کارگران نوع دوم تولید کرده‌اند برداشت کنند و به مصرف ـ مایهٔ انفرادی صاحب‌شان منتقل نمایند. ولی به مناسبت همین غفلت آ. اسمیت می‌بایستی بهتر می‌دید که جزء ارزشی وسایل تولیدی که سالانه تولید می‌شود و برابر با ارزش وسایل تولیدی است که در دوران این محیط تولیدی به کار افتاده است ـ ابزاری که به وسیلهٔ آنها وسایل تولید ساخته می‌شود ـ و بنابراین یک جزء ارزشی برابر با ارزش سرمایهٔ ثابتی که اینجا به کار رفته است، مطلقاً نمی‌تواند در عداد عناصر ارزشی‌ای به شمار آید که ایجادکنندهٔ درآمد هستند و این برکنار ماندن نه تنها از حیث شکل طبیعی‌ای است که در آن هستی دارد، بلکه مربوط به اجرای وظیفهٔ سرمایه‌ای آن است.

در مورد دستهٔ دوم کارگران ـ یعنی آنها که مستقیماً وسایل مصرفی تولید می‌کنند ـ تعاریف آ. اسمیت کاملاً دقیق هستند. وی از جمله می‌گوید که در این نوع کار، هم قیمت کار و هم محصول در مصرف ـ مایهٔ بدون واسطه وارد می‌شوند.

«قیمت (یعنی آن پولی که به مثابهٔ دستمزد گرفته شده است) در ذخیرهٔ مصرفی کارگر و محصول در ذخیرهٔ مردم دیگری (that of other people)، که سطح معاش، آسایش و تفریح‌شان به وسیلهٔ کار این کارگران بالا می‌رود».

ولی کارگر نمی‌تواند از «قیمت» کارش، از پولی که بابت دستمزدش به او پرداخت

شده، زیست کند. با خرید وسایل مصرفی است که وی این پول را به سامان می‌رساند. ممکن است این وسایل قسماً مرکب از آن نوع کالاهایی باشند که خود او تولید کرده است. از سوی دیگر ممکن است محصول ویژهٔ او آن قسم کالاهایی باشد که فقط در مصرف بهره‌کشان از کار وارد می‌شود.

پس از آنکه آ. اسمیت چنین دربست سرمایهٔ استوار را از «درآمد خالص» یک کشور حذف می‌کند، دنبالهٔ مطلب را بدینسان می‌گیرد.

«با اینکه تمام هزینه‌های نگاهداری سرمایهٔ استوار ضرورتاً از درآمد خالص جامعه بیرون است، مخارج حفظ سرمایهٔ گردان چنین وضعی را ندارد. از اجزاء چهارگانه‌ای که سرمایهٔ اخیر از آن ترکیب می‌شود: پول، وسایل زندگی، مواد خام و محصولات آماده، چنانکه گفته شد، سه مورد آخر مرتباً از درون آن بیرون کشیده می‌شوند تا خواه به سرمایهٔ استوار جامعه و خواه به ذخیره‌ای که برای مصرف مستقیم تخصیص یافته است منتقل گردند. آن بخش از اقلام مصرف‌پذیر که برای حفظ اولی (سرمایهٔ استوار) به‌کار نمی‌رود همواره در دومی جای می‌گیرد (در ذخیره‌ای که برای مصرف مستقیم اختصاص یافته است) و بخشی از درآمد خالص جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین نگاهداری این سه جزء سرمایهٔ گردان درآمد خالص جامعه را در هیچ بخش دیگری از محصول سالانه نمی‌کاهد مگر آن قسمتی که برای حفظ سرمایهٔ استوار ضروری است.»[۳۲۱]

این به غیر از همان نیست که گفته می‌شود آن جزیی از سرمایهٔ گردان که برای تولید وسایل تولید به‌کار نمی‌رود در تولید وسایل مصرف وارد می‌شود و لذا در بخشی از محصول سالانه جای می‌گیرد که برای تشکیل مصرف ـ مایهٔ جامعه تخصیص یافته‌اند. ولی آنچه پس از آن می‌آید مهم است:

«در این رابطه سرمایهٔ گردان یک جامعه از سرمایهٔ گردان یک فرد متفاوت است. سرمایهٔ گردان یک فرد تمام و کمال خارج از درآمد خالص اوست و هرگز نمی‌تواند جزیی از این درآمد را تشکیل دهد. درآمد مزبور ممکن است منحصراً فقط مرکب از سود وی باشد. ولی گرچه سرمایهٔ گردان هر فرد جزیی از سرمایهٔ گردان جامعه‌ای است که به آن تعلق دارد، از آن به هیچ وجه لزوماً چنین نتیجه نمی‌شود که سرمایهٔ مزبور از

---

۳۲۱. کتاب دوم، فصل دوم، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲.

درآمد خالص جامعه بیرون رانده شده است و نمی‌تواند جزیی از آن را تشکیل دهد. با اینکه مسلم است همهٔ کالاهایی که در دکان عطاری وجود دارند مطلقاً نمی‌توانند بابت ذخیره‌ای که برای مصرف مستقیم شخص وی اختصاص یافته است به حساب آیند اگرچه کالاهای مزبور می‌توانند به مصرف ـ مایهٔ افراد دیگری تعلق داشته باشند که به وسیلهٔ درآمد حاصل از منابع دیگر به طور منظم ارزش کالاهایش را به انضمام سود جبران می‌کند، بی‌آنکه از این عمل خواه در سرمایهٔ عطار و خواه در سرمایهٔ آنان کاهش به وجود آید.»[۳۲۲]

پس ما در اینجا از مطالب زیرین آگاه می‌شویم:

۱ـ همانند سرمایهٔ استوار و نیز سرمایهٔ گردانی که برای بازتولید سرمایهٔ استوار (اسمیت کاربرد آن را فراموش می‌کند) و حفظ آن لازم است، سرمایهٔ گردان هر تک سرمایه‌دار نیز تماماً خارج از درآمد خالص اوست ـ درآمدی که فقط می‌تواند از سودهای وی تشکیل گردد. بنابراین جزیی از محصول ـ کالاهای وی که جبران سرمایه‌اش را می‌کند نمی‌تواند در عناصر ارزشی‌ای که درآمد او را تشکیل می‌دهند حل شود.

۲ـ سرمایهٔ گردان هر تک سرمایه‌دار، جزیی از سرمایهٔ گردان جامعه را تشکیل می‌دهد، کاملاً مانند آنچه مربوط به سرمایهٔ استوار است.

۳ـ سرمایهٔ گردان جامعه با اینکه فقط از حاصل جمع سرمایه‌های گردان فردی تشکیل می‌شود اما نسبت به سرمایه گردان هر تک سرمایه‌دار خصلت متفاوتی دارد. این سرمایهٔ گردان اخیر هیچ‌گاه نمی‌تواند در ترکیب درآمد تک سرمایه‌دار وارد شود. به عکس بخشی از سرمایهٔ اولی (آنکه از عبارت از وسایل مصرفی است) می‌تواند بلافاصله جزیی از درآمد جامعه را تشکیل دهد، یا بدانسان که قبلاً گفته است، حتماً لازم نیست که این قسمت جزیی از محصول سالانهٔ درآمد خالص جامعه راکاهش دهد. در حقیقت آنچه آ. اسمیت در اینجا سرمایهٔ گردان می‌نامد عبارت از محصول ـ کالایی است که سالانه تولید و سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ وسایل مصرفی همه ساله به دوران می‌ریزند. تمام این محصول ـ کالای سالانهٔ آنها عبارت از اقلام مصرف‌پذیر است و لذا مایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در آن درآمدهای خالص جامعه (به انضمام دستمزدها) به سامان

---

۳۲۲. همانجا.

می‌رسند یا خرج می‌شوند. به جای آنکه دکان عطاری را به عنوان نمونه بیاورد، آ. اسمیت می‌بایست توده‌های کالاهایی را که در انبارهای سرمایه‌داران صنعتی خوابیده است انتخاب کرده باشد.

اگر آ. اسمیت از مجموع اندیشه‌هایی که بر او تسلط یافته‌اند، چه آنها که ابتدا در جریان مطالعهٔ بازتولید، سرمایهٔ استوار خوانده است و چه آنهایی را که در بررسی کنونی، سرمایهٔ گردان می‌نامد، جمع می‌کرد آن‌گاه نتایج زیرین را به دست می‌آورد:

I. محصول سالانهٔ اجتماعی مرکب از دو بخش است که اولی وسایل تولید و دومی وسایل معیشت را دربر می‌گیرد. هر یک از این دو را باید جداگانه مطرح ساخت.

II. ارزش تام جزیی از محصول سالانه که مرکب از وسایل تولید است خود به نحو زیر تقسیم می‌شود. یک جزء ارزشی فقط عبارت از ارزش وسایل تولیدی است که در ساختن این وسایل تولید به کار رفته است و لذا ارزش ـ سرمایه‌ای است که فقط در شکل تازه‌ای دوباره پدیدار شده است. بخش دوم برابر با ارزش سرمایه‌ای است که در ازای نیروی کار گذاشته شده یا مساوی با حاصل جمع دستمزدهایی است که سرمایه‌داران این محیط تولیدی پرداخته‌اند. سرانجام یک جزء ارزشی سوم منبع سودهای صاحبان صنایع این رشته را تشکیل می‌دهد که بهره‌های زمین نیز در آن مستتر است.

نخستین جزء ـ بنا به قول آ. اسمیت جزء تجدید یافتهٔ سرمایهٔ استوار در مجموع تک سرمایه‌هایی که در این بخش اول به کار رفته‌اند «مسلماً خارج از درآمد خالص است و هیچ‌گاه نمی‌تواند بخشی از درآمد خالص را تشکیل دهد» خواه درآمد مربوط به تک سرمایه‌دار باشد و خواه مربوط به جامعه. جزء مزبور همواره به مثابهٔ سرمایه عمل می‌کند و هرگز همچون درآمد به کار نمی‌رود. از این بابت «سرمایهٔ استوار» هر تک سرمایه‌دار هیچ‌گونه تفاوتی با سرمایهٔ استوار جامعه ندارد. ولی دیگر اجزاء ارزشی محصول سالانهٔ جامعه که به صورت وسایل تولید هستند ـ و لذا آن اجزاء ارزشی‌ای که به صورت بخش‌های تقسیم‌پذیر این تودهٔ کل وسایل تولیدند ـ مسلماً و در عین حال برای همهٔ عواملی که در این تولید شرکت دارند درآمدهایی تشکیل می‌دهند، مزدها برای کارگران، سودها و بهره‌ها برای سرمایه‌داران. ولی با وجود آنکه محصول سالانهٔ جامعه به غیر از حاصل جمع محصولات تک سرمایه‌داران شرکت‌کننده در آن چیز دیگری نیست، با این وجود اجزای فوق‌الذکر برای جامعه درآمدی تشکیل نمی‌دهند، بلکه سرمایهٔ جامعه به شمار می‌روند. اینها اغلب بر حسب ماهیت خود فقط می‌توانند به مثابهٔ

وسایل تولید عمل نمایند، و حتی آن‌گاه که امکان می‌یابند بنا به اقتضای ضرورات به مثابهٔ وسیلهٔ مصرف به‌کار افتند، تازه به عنوان مادهٔ خام و وسایل کمکی در خدمت تولید جدیدی گمارده شده‌اند. وسایل مزبور تحت این عنوان ـ و لذا به مثابهٔ سرمایه ـ عمل می‌کنند ولی نه در دست تولیدکنندگان، بلکه در دست به‌کار برندگانش، یعنی:

III در دست سرمایه‌داران بخش دوم که تولیدکنندگان، به‌ون واسطهٔ مصرف هستند. برای اینان وسایل مزبور جانشین سرمایه‌ای هستند که در تولید وسایل مصرف به‌کار رفته است (در آن قسمتی از سرمایه که مبدل به نیروی کار نشده است و مرکب از مجموع دستمزد کارگران شاغل در بخش دوم نیست). این سرمایهٔ به‌کار رفته، که اکنون به شکل وسایل مصرف در دست سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ این وسایل قرار دارد، نفساً ـ و لذا از نظر اجتماعی ـ مصرف ـ مایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در دوران آن سرمایه‌داران و کارگران بخش اول، درآمدهای خود را به سامان می‌رسانند.

اگر آ. اسمیت تحلیل خود را تا این حد تعقیب کرده بود برای حل تمام مسئله نقصان اندکی باقیمانده بود. وی به این جهش نزدیک شده بود، زیرا توجهش به این نکته جلب شده بود که جزء ارزشی مشخصی از یکی از انواع کالا ـ سرمایه‌ها که از آنها محصول تمام جامعه ترکیب می‌شود (وسایل تولید)، در عین اینکه برای کارگران و تک سرمایه‌داران که به تولید آن اشتغال دارند درآمدزا است، خود هیچ جزیی از درآمد جامعه را تشکیل نمی‌دهد. در صورتی که یک جزء ارزشی نوع دیگر (وسایل مصرف) برای هر کدام از صاحبانش یعنی سرمایه‌دارانی که در این حیطه دست بکارند، ارزش ـ سرمایه تشکیل می‌دهد، ولی با وجود این خود فقط قسمتی از درآمد اجتماعی را دربر می‌گیرد.

ولی از مطالب پیش گفته هم اکنون نتایج زیرین به دست می‌آید:

اولاً ـ با اینکه سرمایهٔ اجتماعی فقط برابر با حاصل جمع سرمایه‌های انفرادی است و لذا محصول ـ کالای سالانه (یا کالا ـ سرمایهٔ) جامعه مساوی با حاصل جمع محصول ـ کالاهای این تک سرمایه هاست؛ و بنابراین اگرچه تجزیهٔ ارزش ـ کالا به عناصر ترکیبی خود، که در مورد هر کالا ـ سرمایه انفرادی صادق است، ضرورتاً بایستی در مورد تمام جامعه نیز صادق باشد و سرانجام واقعاً هم صدق می‌کند، اما شکل بروز و تجلی آنها در مجموع روند بازتولید اجتماعی متفاوت است.

ثانیاً ـ حتی در عرصهٔ بازتولید ساده، تنها تولید دستمزد (سرمایهٔ متغیر) و اضافه ارزش

رخ نمی‌دهد، بلکه تولید مستقیم ارزش ـ سرمایهٔ ثابت نوین انجام می‌گیرد. اگرچه روزانهٔ کار فقط از دو بخش تشکیل می‌شود که در اثنای یکی از آنها کارگر سرمایهٔ متغیر را جبران می‌کند و در واقع معادلی در مقابل خرید نیروی کارش تولید می‌کند و در بخش دوم اضافه ارزش را به وجود می‌آورد (سود، بهره و غیره). به طور مشخص کار روزانه‌ای که برای بازتولید وسایل تولید صرف می‌شود ـ و ارزش آن به دستمزد و اضافه ارزش تجزیه می‌گردد ـ در وسایل تولید جدیدی به سامان می‌رسد که جانشین سرمایهٔ ثابت به کار رفته در تولید وسایل مصرف می‌گردند.[۳۲۳]

دشواری‌های اساسی ـ که تاکنون با توضیحات پیش گفته قسمت اعظم آن حل شده است ـ نه در بررسی انباشت، بلکه در مطالعهٔ بازتولید ساده بروز می‌کنند. به همین دلیل که هم آ. اسمیت (کتاب دوم) و هم پیش از اوکنه (تابلوی اقتصادی)، هرگاه که بحث بر سر حرکت محصول سالانهٔ جامعه و بازتولید آن به وسیلهٔ دوران بوده است، بازتولید ساده را مبدأ بحث خویش قرار داده‌اند.

۲ـ تجزیهٔ ارزش مبادله به m+v به وسیلهٔ اسمیت

بنابر جزمیت (گرفتگی) آ. اسمیت، بها یا ارزش مبادلهٔ (Exchangeable value) هر کالایی جداگانه ـ و لذا بهای تمام کالاهایی که در مجموع تولید سالانهٔ جامعه را تشکیل می‌دهند (وی به درستی همه جا تولید سرمایه‌داری را مفروض می‌گیرد) ـ مرکب از سه عنصر (Component Parts) است یا به آن سه تحویل می‌گردد (resolves itself into) دستمزد، سود و بهره، و لذا از آنجا می‌توان به این نتیجه رسید که ارزش ـ کالا = m+v یعنی برابر با ارزش سرمایهٔ متغیر اولیه به علاوهٔ اضافه ارزش است. در حقیقت این عمل تحویل سود و بهره به یک واحد مشترک را که ما m می‌خوانیم با اجازهٔ صریح خود آ. اسمیت انجام داده‌ایم، چنانکه نقل قول پایین آن را نشان می‌دهد. در این عمل

---

۳۲۳. برای جلب توجّه خواننده متذکر می‌شویم نقشی که هر یک از دو بخش تولید اجتماعی در روند کلی بازتولید و درآمد ایفا می‌کنند در فصل آیندهٔ همین بخش به تفصیل مطرح شده است. این یکی از مهمترین و در عین حال پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی است که حل آن به وسیلهٔ کارل مارکس داده شده و فرمول‌های دقیق آنکه شمای (نمودار) معروف او را تشکیل می‌دهند یکی از اصول رهنمون اقتصاد سوسیالیستی به شمار می‌روند.

ما ابتدا از کلیهٔ نقاط فرعی به ویژه از همهٔ انحرافات ظاهری یا واقعی از این گرفتگی، که ارزش ـ کالا را منحصراً مرکب از عواملی می‌داند که ما به صورت m+v مجسم ساخته‌ایم، چشم پوشیده‌ایم.

وی می‌گوید در مانوفاکتور:

«ارزشی که کارگران به مواد می‌افزایند تجزیه می‌شود... به دو قسمت، که از آن یکی دستمزد را می‌پردازد و دیگری سود کارگماران آنها را از بابت تمام سرمایه‌ای که در برابر مواد و مزد پیش‌ریز کرده‌اند»[۳۲۴] ـ «با اینکه در حقیقت این پرداخت خرجی برای وی بر نمی‌دارد، زیرا قاعدتاً ارزش این مزد همراه با یک سود، در ارزش افزودهٔ چیزی که کارش روی آن انجام یافته تثبیت شده است.»[۳۲۵]

قسمتی از سرمایه (stock) که صرف شده است «برای تصدی کار مولد... پس از آنکه برای وی (کارگمار) وظیفهٔ سرمایه‌ای را انجام داد... برای آنان (کارگران) درآمدی تشکیل می‌دهد.»[۳۲۶]

آ. اسمیت در همین فصلی که نقل شده صریحاً می‌گوید:

«تمام محصول سالانهٔ زمین و کار یک کشور... طبعاً (naturaly) به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی از آنها که غالباً بزرگتر است در مرحلهٔ اول به آن تخصیص داده شده که جانشین سرمایه شود و وسایل معیشت، مواد خام و محصولات ساخته‌ای را که از سرمایه‌ای برداشت شده است تجدید نماید؛ بخش دیگر ویژهٔ آن است که درآمدی به وجود آورد، خواه برای صاحب این سرمایه، به مثابهٔ سود سرمایه‌اش، خواه برای کسی دیگر، به مثابهٔ بهرهٔ مالکیت زمینش.» (ص ۲۲۲).

چنانکه پیش از این نیز از آ. اسمیت شنیده‌ایم فقط یک بخش از سرمایه است که برای کسی درآمد می‌آورد و آن عبارت از بخشی است که برای خرید کار بارآور ریخته شده است. این قسمت از سرمایه ـ سرمایهٔ متغیر ـ ابتدا در دست کارگمار و برای وی «وظیفهٔ یک سرمایه» را انجام می‌دهد و سپس برای خود کارگر مولد «درآمدی تشکیل می‌دهد». سرمایه‌دار قسمتی از ارزش ـ سرمایهٔ خود را مبدل به نیروی کار می‌کند و با این عمل آن را به صورت سرمایهٔ متغیر در می‌آورد. فقط به وسیلهٔ این تبدیل است که نه تنها این قسمت از سرمایه، بلکه مجموع سرمایه‌اش به مثابهٔ سرمایهٔ صنعتی

---

۳۲۴. کتاب اول، فصل ۶، صفحات ۴۰ و ۴۱.
۳۲۵. کتاب دوم، فصل سوم، ص ۲۲۱.
۳۲۶. کتاب سوم، فصل سوم، صفحهٔ ۲۲۳.

عمل می‌کند. کارگر ـ فروشندهٔ نیروی کار ـ به شکل دستمزد ارزش آن را به دست می‌آورد. نیروی کار در دست کارگر فقط عبارت از کالای فروشی است، کالایی که از فروش آن وی زندگی می‌کند و لذا تنها منبع درآمد او را تشکیل می‌دهد. اما نیروی کار فقط در دست خریدارش، سرمایه‌دار، به صورت سرمایهٔ متغیر عمل می‌کند و حتی به طور ظاهری است که بهای خرید را نیز سرمایه‌دار پیش‌ریز می‌نماید، زیرا ارزش آن قبلاً به وسیلهٔ کارگر به وی تحویل شده است.

پس از آنکه آ. اسمیت بدینسان به ما نشان می‌دهد که ارزش محصول در مانوفاکتور = m+v است (که در آن m = سود سرمایه است)، به ما می‌گوید که در کشاورزی کارگران علاوه بر «بازتولید ارزشی که برابر با مصرف خود آنها و سرمایه‌ای است که آنها را استخدام کرده است یعنی (سرمایهٔ متغیر) به اضافهٔ سود سرمایه‌دار، از سرمایهٔ زمیندار و تمام سودش نیز فراتر می‌رود و منظماً به بازتولید بهرهٔ مالک زمین نیز می‌پردازند.»[۳۲۷]

اینکه بهره به دست مالک زمین برسد برای مسئلهٔ مورد بررسی ما کاملاً بی‌تفاوت است. پیش از آنکه بهرهٔ مزبور به دست مالک برود ضرورتاً می‌بایستی در دست زمیندار، یعنی در دست سرمایه‌دار صنعتی، قرار داشته باشد. بهرهٔ مزبور پیش از آنکه برای کسی درآمد شود ناگزیر باید یکی از اجزاء ترکیبی ارزش محصول را تشکیل داده باشد. بنابراین بهره مانند سود نزد آ. اسمیت نیز به غیر از اجزای اضافه ارزشی که کارگر مولد پیوسته همراه با دستمزد خویش، یعنی با ارزش سرمایهٔ متغیر، بازتولید می‌کند چیز دیگری نیست. پس بهره و سود عبارت از اجزاء اضافه ارزش m هستند و بدینسان است که نزد آ. اسمیت بهای همهٔ کالاها به m+v تحویل می‌گردد.

این گرفتگی که بهای همهٔ کالاها (و لذا بهای محصول ـ کالای سالانه نیز) به دستمزد به اضافهٔ سود به اضافهٔ بهرهٔ مالکانه تجزیه می‌شود، حتی در قسمتی از آثار اسمیت که جنبهٔ باطن گرایی دارد وگاه به‌گاه سر در می‌آورد، شکلی به خود می‌گیرد که ارزش هر کالا و لذا ارزش محصول ـ کالای سالانهٔ جامعه نیز = m+v = ارزش ـ سرمایه‌ای می‌گردد که در ازای نیروی کار گذاشته شده و همواره به وسیلهٔ کارگر بازتولید می‌شود به انضمام اضافه ارزشی که کارگران به وسیله کار خویش بر آن می‌افزایند.

---

۳۲۷. کتاب دوم – فصل پنجم، صفحهٔ ۲۴۳.

این نتیجه‌گیری نهایی نزد آ. اسمیت چنانکه بعداً خواهیم دید ـ در عین حال منبع تحلیل یک سویهٔ وی در مورد عناصر ترکیب کنندهٔ ارزش ـ کالاست. ولی این امر که عناصر مزبور در عین حال برای طبقات مختلف اشخاص وارد در عمل تولید، منابع گوناگون از درآمد هستند، به هیچ وجه با تشخیص اهمیت هریک از این عناصر و حد مبلغ ارزشی آنها ارتباطی ندارد.

هنگامی که آ. اسمیت می‌گوید:

«دستمزد، سود و بهرهٔ زمین سه منبع اصلی همهٔ درآمدها و همچنین کلیهٔ ارزش‌های مبادله هستند، هر درآمد دیگری در آخرین تحلیل از یکی از آنها منشعب می‌شود.»[۳۲۸] آن‌گاه در اینجا انواع اشتباهات در هم انباشته می‌شود.

۱ـ همهٔ کسانی از اعضاء جامعه که مستقیماً در امر بازتولید شرکت ندارند، چه کار داشته باشند و چه بیکار، نمی‌توانند نخست سهم خود ـ و لذا وسایل مصرفی خویش را ـ از محصول ـ کالای سالانه برداشت نمایند مگر آنکه آن را از دست طبقاتی بستانند که محصول دست اول به آنها می‌رسد ـ یعنی کارگران مولد، سرمایه‌داران صنعتی و مالکان زمین. از این دیدگاه درآمدهای آنان از لحاظ مادی (materialiter) متفرع از دستمزد (کارگر مولد)، سود و بهرهٔ زمین است و لذا در برابر این درآمدهای اصلی مانند درآمدهای فرعی جلوه می‌کنند. ولی از سوی دیگر بهره مندان از درآمدهایی، که از این دیدگاه، فرعی تلقی می‌شوند، عواید مزبور را به مناسبت وظایف اجتماعی خویش، به مثابه شاه، آخوند، استاد، فاحشه، سرباز، مزدور و غیره، دریافت می‌دارند و بنابراین می‌توانند وظایف خویش را همچون سرچشمهٔ اصلی درآمدهای خود بنگرند.

۲ـ و در اینجا درهم‌گویی دیوانه‌وار آ. اسمیت به سرحد کمال می‌رسد. پس از آنکه وی از آنجا آغاز نمود که عناصر ارزشی کالا و مجموع ارزشی راکه عناصر مزبور در درون محصول مجسم می‌سازند به درستی تعیین نماید و سپس نشان دهد چگونه این عناصر ترکیب‌کننده منابع مختلف درآمد را تشکیل می‌دهند.[۳۲۹] پس از آنکه وی بدینسان درآمدها را از ارزش جدا ساخت جهت معکوس اختیار نمود ـ این برای وی

---

۳۲۸. کتاب اول – فصل ششم، صفحهٔ ۴۳.

۳۲۹. من این جمله راکلمه به‌کلمه آنچنان که در دست نوشته ثبت است می‌آورم، اگرچه به نظر می‌رسد که جملهٔ مزبور در ترکیب کنونی خود با آنچه پیش از این گفته شده و آنچه فوراً به دنبال می‌آید متضاد است. این تضاد ظاهری پایین‌تر ضمن شمارهٔ ۴: سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت، حل می‌شود. ف. انگلس.

نظریهٔ مسلط باقی ماند ـ و درآمدها را از صورت «عناصر ترکیب کننده» (component parts) به مقام «سرچشمهٔ هر ارزش مبادله» رساند، عملی که در و دروازه را در برابر اقتصاد عامیانه گشاده بازگذاشت.[۳۳۰]

۳ـ جزء ثابت سرمایه

اکنون ببینیم با چه افسونی آ. اسمیت می‌کوشد جزء ارزشی ثابت سرمایه را از ارزش کالا بیرون راند.

«مثلاً یک جزء از بهای گندم، بهرهٔ مالکانه را می‌پردازد.»

منشأ این جزء ارزشی هیچ‌گونه ارتباطی با این امر ندارد که پرداختی به مالک زمین می‌شود و یا برای وی به صورت بهره، درآمدی تشکیل می‌گردد، هم‌چنانکه منشأ عناصر دیگر ارزشی ربطی به این ندارند که سود و دستمزد منابع درآمدی را به وجود می‌آورند.

«جزء دیگر مزد و تیمار کارگرانی را می‌پردازد (و وی تیمار دام کارا را به آن می‌افزاید) که در تولیدش گمارده شده بودند، و جزء سوم زمیندار را پرداخت می‌کند. چنین می‌نماید، (واقعاً هم جز نمودی بیش نیست) که این سه جزء یا مستقیماً و یا در آخرین تحلیل، تمام قیمت گندم را می‌سازند.»[۳۳۱]

این تمامی قیمت، یعنی تعیین مبلغ آن، مطلقاً مستقل از تقسیم آن میان سه دسته اشخاص است.

«شاید جزء چهارمی ضروری به نظر رسد تا سرمایهٔ زمیندار را جبران کند یا فرسودگی دام‌های کار و دیگر کشت افزارش را جانشین سازد. ولی باید توجّه داشت که قیمت هر کشت‌افزاری، مثلاً از آن یک اسب کار، نیز به نوبهٔ خود از همان سه جزء گفته ترکیب می‌شود: بهرهٔ زمینی که روی آن پرورش داده شده، کار پرورش و سود زمیندار که هم بهرهٔ این زمین و هم مزد این کار را پیش‌ریز نموده است. بنابراین بهای گندم به خوبی

---

۳۳۰. مراجعه کنید به روش Roscher خودمان.

۳۳۱. از این امر که آدام به ویژه در انتخاب مثالش ناموفق بوده است در اینجا چشم می‌پوشیم. ارزش گندم فقط در صورتی می‌تواند به دستمزد، سود و بهرهٔ مالکانه تجزیه شود که علوفه و خوراکی را که دام‌های کار صرف کرده‌اند به مثابهٔ مزد آنها و خود دام‌های کار را همچون کارگران مزدبگیر تلقی کنیم و لذا از سوی دیگر کارگران مزدور را هم به مثابهٔ دام کار بینگاریم. (ملحقه از دستنویس II).

می‌تواند هم قیمت و هم مخارج نگاهداری اسب را جبران کند. پس بدینسان تمامی قیمت همواره، چه مستقیماً و چه در آخرین تحلیل به همین سه جزء تحویل می‌گردد. بهرهٔ زمین، کار (مقصودش دستمزد است) و سود».[۳۳۲]

این بی‌کم و زیاد تمام آن چیزی است که آ. اسمیت برای توجیه دکترین شگفت‌آور خود آورده است. برهان وی فقط عبارت از تکرار همان حکم است. مثلاً وی می‌پذیرد که قیمت گندم تنها عبارت از m+v نیست، بلکه مشتمل بر قیمت وسایل تولیدی نیز هست که در تولید گندم مصرف شده‌اند و بنابراین مرکب از یک ارزش ـ سرمایه‌ای است که زمیندار در نیروی کار نگذاشته است. ولی وی می‌گوید که بهای همهٔ این وسایل تولید به نوبهٔ خود نیز مانند قیمت گندم به m+v تجزیه می‌شوند. آ. اسمیت فقط فراموش می‌کند این جمله را بیفزاید: به اضافهٔ قیمت وسایل تولیدی که برای تولید خود آنها صرف شده است. وی از یک رشتهٔ تولید به رشتهٔ دیگر می‌فرستد و باز از این دیگری به رشتهٔ سوم حواله می‌کند. اعلام اینکه تمام قیمت کالاها «مستقیماً» یا «در آخرین تحلیل» (ultimately) به m+v تجزیه می‌شوند، فقط آن‌گاه می‌توانست گریزی در جمله‌پردازی تو خالی نباشد که ثابت می‌شد محصول ـ کالاها که بهاشان بدون واسطه در C (قیمت وسایل تولید مصرف شده) m+v تجزیه می‌شود، سرانجام به وسیلهٔ محصول ـ کالاهایی جبران می‌گردند که تماماً جانشین این «وسایل تولید مصرف شده» می‌شوند، ولی به نوبهٔ خود بالعکس فقط از راه صرف سرمایهٔ متغیر، یعنی تنها به وسیلهٔ سرمایه‌ای که در نیروی کار نهاده شده است ساخته می‌شوند. در آن صورت قیمت محصول ـ کالاهای دومی فقط برابر با m+v می‌شد و از آنجا نیز قیمت محصول ـ کالاهای اولی، که C در آنجا به مثابهٔ ثابت وجود دارد، سرانجام می‌توانست به m+v تجزیه گردد. خود آ. اسمیت خیال نمی‌کرد که با مثالش دربارهٔ ریگ چینان اسکاتلندی[۳۳۳] چنین برهانی را عرضه کرده است، ولی اینان بنا به نظر وی اولاً هیچ‌گونه اضافه ارزشی از هیچ نوع تسلیم نمی‌کنند، بلکه فقط دستمزد خودشان را تولید می‌کنند و ثانیاً از هیچ‌گونه وسیلهٔ کاری استفاده نمی‌نمایند (گو اینکه بایستی چنین وسایلی را به شکل سبد، کیسه و دیگر ظروف به منظور حمل ریزه سنگ‌ها در اختیار داشته باشند).

پیش از این نیک دیده‌ایم چگونه آ. اسمیت خود بعداً تئوری ویژهٔ خویش را نفی

---

۳۳۲. کتاب اول، فصل ششم، صفحهٔ ۴۲.

333. Scotch-pebbles

نمود بی‌آنکه خودش به تضادگویی‌های خویش پی برده باشد. ولی سرچشمهٔ آن را باید در مبادی علمی او جستجو نمود. سرمایه‌ای که در برابر کار گذاشته شده است ارزشی بیش از ارزش خود تولید می‌کند. چگونه؟ آدام اسمیت می‌گوید که کارگران در اثنای روند تولید به اشیایی که می‌سازند ارزش می‌بخشند که علاوه بر معادل قیمت خرید آنها اضافه ارزشی را که از آن آنان نیست، بلکه تعلق بـه بـرگمارندگان آنـان دارد تشکـیل می‌دهد (سود و بهره). ولی این همهٔ آن چیزی است که آنها انجام مـی‌دهند و امکـان انجام دادن آن را دارند. آنچه به کار صنعتی روزانه اطـلاق مـی‌شود بـرای کـاری کـه مجموع طبقهٔ سرمایه‌دار طی یک‌سال به حرکت در می‌آورد نیز صادق است. بنابراین مجموع تودهٔ ارزش ـ محصول سالانهٔ اجتماعی فقط می‌تواند به m+v یعنی به معادلی تحویل شود که کارگران برای جبران ارزش ـ سرمایه‌ای که در مقابل خرید آنها خرج شده است ایجاد می‌کنند به انضمام ارزش‌افزوده‌ای کـه آنـها بـاید عـلاوه بـر آن بـه برگمارندگان خویش تحویل دهند. ولی این هر دو عنصر ارزشی کالا در عین حال منابع درآمدی برای طبقات مختلفی که در بازتولید شرکت دارند فراهـم مـی‌سازد. نـخست دستمزد که درآمد کارگران است و دوم اضافه ارزش است که از آن سرمایه‌دار صنعتی سهمی را به صورت سود برای خویش برمی‌دارد و جزء دیگر را بهره تشکیل می‌دهد که درآمد مالکان ارضی است. پس در صورتی که ارزش ـ محصول سالانه هـیچ عـنصر دیگری غیر از m+v را دربر ندارد از کجا باید جزء ارزشی دیگری بیرون آید؟ در اینجا ما بر پایهٔ بازتولید ساده قرار داریم. نظر به اینکه مجموع مقدار کار سالانه به کاری که برای بازتولید ارزش ـ سرمایهٔ نهاده در مقابل نیروی کار، و در کاری که بـرای ایـجاد اضافه ارزش لازم است، تجزیه می‌شود، آن‌گاه کاری که برای تـولید ارزش ـ سـرمایهٔ نهاده در غیر نیروی کار وجود دارد از کجا باید بیاید؟

مسئله به قرار زیر مطرح می‌شود:

۱ـ آ. اسمیت ارزش یک کالا را بنابر حجم کاری که کارگر مزدگیر به محمول کار می‌افزاید (adds) معین می‌کند. وی لفظاً از «مصالح کار» سخن مـی‌گوید، زیـرا وی از مانوفاکتور بحث می‌کند، که خود برای محصولات قبلاً کار شده عمل می‌نماید. ولی این امر تغییری در مطلب نمی‌دهد. ارزشی که کارگر به چیزی می‌افزاید (و این adds اصطلاح خود آ. اسمیت است) کاملاً مستقل از آن است که آیـا شـیء مـزبور کـه ارزش افـزا می‌گردد، خود پیش از این افزایش، ارزش داشته یا نداشته باشد. بنابراین کارگر به صورت

کالا، ارزش ـ محصولی می‌آفرینند، که بنا به آ. اسمیت جزیی از آن معادل دستمزد اوست، و لذا این جزء وابسته به حجم ارزشی دستمزد کارگر است. برحسب مقدار این دستمزد، وی باید کار زیادتر یا کمتری را بیافزاید تا برابر ارزش دستمزد خویش را تولید یا بازتولید نماید. ولی در قسمت دیگر که فراتر از این مرز ترسیم شده قرار دارد، کارگر همچنان کار می‌افزاید، کاری که اضافه ارزش سرمایه‌دار کارگمار وی را تشکیل می‌دهد. خواه این اضافه ارزش به طور کلی در دست سرمایه‌دار باقی بماند و خواه قسماً به اشخاص ثالثی منتقل گردد، نه از لحاظ تخصیص کیفی (یعنی از حیث اینکه اصلاً اضافه ارزش است یا نه) و نه از جهت کمی (یعنی تعیین بزرگی مقدار) اضافه ارزشی که کارگر افزوده است، هیچ‌گونه تغییری به وجود نمی‌آورد. این خود ارزشی است مانند هر جزء ارزشی محصول، ولی تفاوتش از آنجاست که کارگر از بابت آن هیچ‌گونه معادلی نه قبلاً دریافت کرده است و نه بعداً دریافت خواهد نمود. این ارزشی است که به وسیلهٔ سرمایه‌دار بی‌عوض تصاحب می‌شود. ارزش کل کالا به وسیلهٔ مقدار کاری که کارگر برای تولید آن‌صرف کرده است تعیین می‌گردد، جزیی ازاین ارزش کل از طریق اینکه برابر با ارزش دستمزد و لذا معادل آن است تعیین می‌گردد. بنابراین جزء دوم، یعنی اضافه ارزش، نیز لزوماً از همین راه معلوم می‌گردد، یعنی برابر است با ارزش کل محصول منهای آن جزء ارزشی همین محصول که معادل دستمزد را تشکیل می‌دهد، و در نتیجه برابر با مازاد ارزش ـ محصولی است که با تولید کالا، فزون بر جزء ارزشی معادل دستمزد کارگر به وجود آمده است.

۲ـ آنچه در مورد کالای تولید شده در یک بنگاه صنعتی جداگانه به وسیلهٔ هریک از کارگران جدا جدا صدق می‌کند، دربارهٔ محصول سالانه تمام رشته‌های تولید نیز صادق است. آنچه دربارهٔ کار روزانهٔ یک کارگر مولد منفرداً درست است، در مورد کار سالانه‌ای که به وسیلهٔ همه طبقهٔ کار مولد انجام یافته است صدق می‌کند. طبقهٔ کارگر مولد در محصول سالانه ارزش کلی «تثبیت می‌کند» (اصطلاح از اسمیت است) که معلول کمیت کار صرف شده در سال است و این ارزش کل به دو جزء تحلیل می‌شود که معین یکی از آنها آن قسمت از کار سالانه است که ضمن آن طبقهٔ کارگر معادلی در برابر دستمزد سالانهٔ خویش به وجود می‌آورد و در واقع خود این دستمزد را می‌آفرینند، و جزء دیگر معلول کار اضافی سالانه است که طی آن کارگر اضافه ارزشی برای طبقهٔ سرمایه‌دار ایجاد می‌کند. بنابراین ارزش ـ محصولی که در درون محصول سالانه قرار

دارد فقط عبارت از دو عنصر است که یکی معادل دستمزد سالانهٔ دریافت شدهٔ طبقه کارگر و دیگری اضافه ارزشی است که طی سال به طبقهٔ سرمایه‌دار تحویل شده است. ولی دستمزد سالانهٔ درآمد طبقهٔ کارگر و مبلغ سالانهٔ اضافه ارزش درآمد طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهد. پس هر دوی اینها معرف نسبت سهم‌بری هر یک از طبقات در مصرف ـ مایهٔ سالانه هستند و در آن به سامان می‌رسند (و این نظریه در مورد طرح بازتولید ساده درست است). بدینسان هیچ جایی برای ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، برای بازتولید سرمایه‌ای که به صورت وسایل تولید عمل می‌کند، باقی نمی‌ماند. ولی اسمیت در مقدمهٔ اثرش آشکارا می‌گوید همهٔ اجزاء ارزش ـ کالایی که به مثابهٔ درآمد عمل می‌کنند با محصول سالانهٔ کار که برای مصرف ـ مایهٔ اجتماعی تخصیص یافته‌اند انطباق دارند. وی می‌گوید:

«هدف این چهار کتاب اول روشن ساختن این مطلب است که درآمد مردم به طور کلی عبارت از چیست، و یا مایه‌ای که... مصرف سالانهٔ آن درآمد را فراهم می‌سازد (Supplied) چه ماهیتی دارد».[۳۳۴]

و در همان نخستین جملهٔ مقدمه چنین گفته شده است:

«کار سالانهٔ هر ملت عبارت از مایه‌ای است که آن را از بنیاد با همه‌گونه وسایل معیشتی که در اثنای سال مصرف می‌نماید تأمین می‌کند، وسایلی که همواره یا محصول مستقیم این کار و یا اشیایی هستند که با این محصول از ملت‌های دیگر خریداری شده‌اند».[۳۳۵]

نخستین اشتباه آ. اسمیت در این است که وی ارزش محصولات سالانه را با محصول ـ ارزش سالانه یکی می‌گیرد. این آخری فقط محصول کار سال گذشته است، و اولی علاوه بر آن شامل تمام عناصر ارزشی‌ای می‌شود که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف شده است، ولی خود آنها در سال گذشته یا حتی قسماً طی سال‌های پیشین تولید گردیده‌اند. اینها وسایل تولیدی هستند که فقط ارزششان دوباره ظاهر می‌شود و از لحاظ ارزشی، نه تولید شده و نه بازتولید گشتهٔ کاری هستند که طی سال اخیر صرف شده است. در اثر همین درهم‌سازی است که آ. اسمیت جزء ارزشی ثابت محصول سالانه را کش می‌رود. این درهمی خود بر پایهٔ خطای دیگری قرار گرفته است که به اساس نگرش وی

---

۳۳۴. صفحهٔ ۱۲.

۳۳۵. صفحهٔ ۱۱.

مربوط می‌گردد و آن این است که وی خصلت دوگانهٔ کار را، که از جهت صرف نیروی کار ارزش می‌آفریند و به مثابهٔ کار مشخص سودمند، اشیاء مصرفی (ارزش مصرف) ایجاد می‌کند، تشخیص نمی‌دهد. جمع کالاهایی که سالانه تولید می‌شوند و لذا مجموع محصول سالانه، نتیجهٔ کار فعال مفید سال اخیر است. تنها از آن جهت تمام این کالاها فراهم هستند که کار اجتماعاً به کار رفته در مورد یک سیستم هزاران شاخه‌ای از کارهای گوناگون سودمند صرف شده است؛ تنها در سایهٔ همین امر است که ارزش وسایل تولید مصرف شده در تولید آنها، در ارزش کل حفظ شده و از نو در شکل جنسی تازه‌ای ظاهر شده‌اند. بنابراین محصول سالانهٔ کل نتیجهٔ صرف کار سودمندی است که طی سال انجام گردیده است. ولی فقط یک جزء از ارزش محصولات سالانه در جریان سال آفریده شده است. این جزء عبارت از محصول ـ ارزش سالانه است که در آن مجموع کار انجام شده در اثنای همان سال نمایش یافته است.

پس اگر آ. اسمیت در همان قسمت نقل شده می‌گوید:

«کار سالانهٔ هر ملت عبارت از مایه‌ای است که آن را از بنیاد با همه‌گونه وسایل معیشتی که در اثنای سال مصرف می‌نماید، تأمین می‌کند و غیره»، در آن صورت وی خود را تنها در موضع کار سودمندی قرار می‌دهد که بی‌تردید همهٔ این وسایل معیشت را به شکل مصرف‌پذیر درآورده است. ولی وی در این مورد فراموش می‌کند که انجام امر مزبور بدون یاری وسایل کار و محمولات کاری که در سال‌های پیشین تحویل شده‌اند، غیرممکن می‌بود، و لذا «کارسالانه» اگر چه ارزش تولید کرده، ولی به هیچ وجه مجموع ارزش محصولی را که به وسیلهٔ کار مزبور آماده شده ایجاد ننموده است، آ. اسمیت فراموش می‌کند که محصول ـ ارزش کوچک‌تر از ارزش محصولات است.

اگرچه نمی‌توان به آ. اسمیت از این جهت ایراد گرفت که وی در این تحلیل فراتر از همهٔ جانشینان خود نرفته است (با اینکه قبلاً نزد فیزیوکرات‌ها برخی مبادی تحلیل درست وجود داشته است)، ولی به عکس می‌توان گفت که وی بیش از پیش در میان یک آشفته فکری سرگردان می‌شود، امری که در واقع به طور عمده از آنجا ناشی می‌گردد که نگرش باطنی او دربارهٔ ارزش کالا پیوسته با نظریات ظاهری‌اش، که در اکثر موارد نزد وی تفوق دارند، درهم می‌آمیزد، در حالی که غریزهٔ علمی او گاه گاه نقطهٔ نظر باطنی را از نو نزد وی زنده می‌کند.

۴ـ سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت

آن جزء ارزشی هر کالا (ولذا همچنین از آن محصول سالانه) که تنها معادل دستمزد را تشکیل می‌دهد، برابر با سرمایه‌ای است که سرمایه‌دار بابت دستمزد پیش‌ریز نموده است، یا به دیگر سخن مساوی با بخش متغیر جمع سرمایهٔ پیش‌ریخته اوست. سرمایه‌دار این بخش از ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته را به وسیلهٔ یک جزء ارزشی نو تولید شدهٔ کالایی که کارگران مزدبگیر تسلیم کرده‌اند، دوباره به چنگ می‌آورد. به هر نحو که سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز شود ـ خواه به این صورت که سرمایه‌دار سهم کارگر را از محصولی که هنوز آمادهٔ فروش نیست و یا آماده است ولی هنوز به وسیلهٔ سرمایه‌دار به فروش نرفته، با پول بپردازد، خواه سهم کارگر را با پولی پرداخت نماید که قبلاً از راه فروش کالای تحویل شدهٔ کارگر حاصل شده است و یا از راه اعتبار این پول را تأمین کرده باشد ـ در همهٔ این حالات، سرمایهٔ متغیر است که سرمایه‌دار مصرف می‌کند و به صورت پول به سوی کارگران جاری می‌شود. در حالی که از سوی دیگر سرمایه‌دار در جزء ارزشی کالاهای خویش معادل این ارزش ـ سرمایه را در دست دارد، کارگر به وسیلهٔ همان کالاها حتی سهمی را که از کل ارزش آنها به وی می‌رسد از نو تولید کرده، یا به دیگر سخن از آن راه ارزش دستمزد ویژهٔ خویش را خود تولید نموده است. به جای آنکه سرمایه‌دار این جزء ارزشی را به صورت طبیعی محصول خود او به وی بدهد آن را با پول می‌پردازد. بنابراین اکنون برای سرمایه‌دار جزء متغیر ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته به شکل کالاست در صورتی که کارگر، معادل نیروی کار فروختهٔ خویش را به پول دریافت داشته است.

پس اگر جزیی از سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ سرمایه‌دار، که از راه خرید نیروی کار مبدل به سرمایهٔ متغیر گشته است، در درون روند تولید به مثابهٔ نیروی کار فعال عمل می‌کند و نیروی مزبور به وسیلهٔ صرف شدنش ارزش تازه‌ای به شکل کالا از نو تولید می‌نماید، این بدان معناست که جزء ارزشی مزبور تجدید تولید شده ـ و لذا بازتولید یعنی تولید مجدد ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته به قوع پیوسته است! و اما کارگر به نوبهٔ خویش، ارزش یا بهای نیروی کار فروخته شدهٔ خود را صرف وسایل معیشت، یعنی صرف وسایلی می‌کند تا نیروی کارش بازتولید شود. مبلغ پول برابر با سرمایهٔ متغیر دریافتی وی است و لذا درآمدش را تشکیل می‌دهد، این درآمد فقط تا زمانی که وی می‌تواند نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد پایدار است.

کالای کارگر مزدور ـ یعنی خود نیروی کار وی ـ تنها هنگامی به مثابهٔ کالا عمل

می‌کند که در پیکر سرمایهٔ سرمایه‌دار تجسم یافته و مانند سرمایه به کار افتاده باشد. از سوی دیگر، سرمایهٔ سرمایه‌دار که به صورت پول ـ سرمایه برای خرید نیروی کار خرج می‌شود، در دست فروشندهٔ نیروی کار، یعنی کارگر مزدور، همچون درآمد عمل می‌نماید.

در اینجا روندهای گوناگونی از دوران و تولید درهم فرو می‌روند که آ. اسمیت آنها را از یکدیگر جدا نمی‌سازد.

الف ـ اعمالی که به روند دوران وابسته هستند: کارگر کالای خود را ـ نیروی کار را ـ به سرمایه‌دار می‌فروشد. پولی که به وسیلهٔ آن سرمایه‌دار نیروی مزبور را خریداری می‌کند برای وی عبارت از پولی است که به منظور ارزش‌افزایی نهاده شده و لذا پول ـ سرمایه است، این پول خرج نشده، بلکه پیش‌ریز گردیده است. (این است معنای حقیقی «پیش‌ریز» ـ آوانس Avance فیزیوکرات‌ها ـ که کاملاً مستقل از آن است که سرمایه‌دار خود پول را از کجا بیرون آورده است. برای سرمایه‌دار هر ارزشی که وی به منظور روند تولید می‌پردازد، خواه پرداخت مزبور قبلاً یا بعداً (Post festum) انجام گیرد، پیش‌پرداخت است، این ارزشی است که به خود روند تولید پیش‌ریز شده است). در اینجا فقط همان عملی انجام می‌گیرد که در مورد هر خرید کالا واقع می‌شود: فروشنده ارزش مصرفی را از دست می‌دهد (در اینجا نیروی کار) و ارزش آن را به پول دریافت می‌کند (بهای آن را به سامان می‌رساند)، خریدار پولش را از دست می‌دهد و به جای آن کالا را دریافت می‌نماید (در اینجا نیروی کار).

ب ـ اکنون نیروی کار خریداری شده، جزیی از سرمایهٔ فعال را در روند تولید تشکیل می‌دهد، و خود کارگر نیز در اینجا به مثابه شکل طبیعی ویژهٔ این سرمایه عمل می‌کند، که با شکل طبیعی وسایل تولید، عناصر همین سرمایه، متفاوت است. ضمن روند، کارگر با صرف نیروی کارش، به وسایل تولیدی که به محصول تبدیل می‌کند ارزشی می‌افزاید که برابر با ارزش نیروی کار اوست (صرفنظر از اضافه ارزش). بنابراین وی برای سرمایه‌دار جزیی از سرمایه‌اش را که بابت دستمزد پیش‌ریز کرده و یا پیش‌ریز خواهد نمود، در شکل کالا بازتولید می‌کند یا معادل آن را برای وی تولید می‌نماید. پس کارگر برای سرمایه‌دار سرمایه‌ای تولید می‌کند که وی می‌تواند آن را از نو بابت خرید نیروی کار «پیش‌ریز» نماید.

ج ـ پس با فروش کالا، قسمتی از قیمت فروش آن جانشین سرمایهٔ متغیری می‌شود

که به وسیلهٔ سرمایه‌دار پیش‌ریز شده است و لذا هم برای او این امکان را فراهم می‌سازد که از نو نیروی کار خریداری کند و هم برای کارگر فروش مجدد نیروی کارش را ممکن می‌کند.

در هر خرید و فروش کالا ـ هرگاه فقط این معامله به خودی خود بررسی شود ـ این مسئله کاملاً بی‌اهمیت است که بدانیم پولی که فروشنده بابت کالای خود دریافت می‌کند به چه کار خواهد آمد و شیيء مصرف‌داری را که خریدار به دست آورده است چه سرنوشتی خواهد یافت. بنابراین تا آنجاکه فقط روند دوران بررسی می‌شود، باز کاملاً بی‌اهمیت است که نیروی کار خریداری شدهٔ سرمایه‌دار، ارزش ـ سرمایه‌اش را تجدید تولید کند و یا از سوی دیگر پولی که به مثابهٔ بهای خرید نیروی کار پرداخته شده برای کارگر درآمد ایجاد نماید. مقدار ارزشی کالای مورد معاملهٔ کارگر، یعنی نیروی کارش، نه از آن جهت متأثر می‌شود که نیروی مزبور برای وی «درآمد» به بار می‌آورد و نه به سبب آنکه استفاده از کالای در حال معامله به وسیلهٔ خریدار، ارزش ـ سرمایهٔ خریدار مزبور را بازتولید می‌نماید.

از آنجاکه ارزش نیروی کار ـ یعنی بهای فروش شایستهٔ این کالا ـ به کمیت کار لازمی که برای بازتولید آن ضرور است بستگی دارد، و این کمیت نیز در اینجا به نوبهٔ خود وابسته به مقدار کاری است که برای تولید وسایل ضروری معیشت کارگر، و لذا برای حفظ زندگی او، لازم است، دستمزد به صورت درآمدی در می‌آید که کارگر باید از آن گذران کند.

آنچه آ. اسمیت می‌گوید به کلی نادرست است:[۳۳۶]

«آن حصه‌ای از سرمایه که برای تیمار داشت کار مولد گذاشته شده است... پس از آنکه او را (سرمایه‌دار را) در وظیفهٔ سرمایه‌ای خدمت نمود... درآمدی برای آنها (کارگران) تشکیل می‌دهد».

پولی که با آن سرمایه‌دار نیروی کار خریداری کردهٔ خود را می‌پردازد، در صورتی «به او در وظیفهٔ سرمایه‌ای خدمت می‌کند» که وی از آن راه نیروی کار را در پیکر عناصر مادی سرمایه‌اش درآمیزد و بدانسان سرمایه‌اش را به طور کلی در وضعی قرار دهد که به مثابهٔ سرمایهٔ بارآور به کار افتد. مشخص سازیم: نیروی کار در دست کارگر

---

۳۳۶. صفحهٔ ۲۲۳.

کالاست و سرمایه نیست و تا هنگامی می‌تواند فروش آن را پیوسته تکرار کند برای وی درآمدی است. پس از فروش است که نیروی کار در دست سرمایه‌دار ضمن روند تولید به مثابه سرمایه عمل می‌کند. آنچه اینجا دوبار خدمت می‌کند نیروی کار است. یک‌بار به مثابهٔ کالا در دست کارگر، که بنا به ارزشش فروخته می‌شود، و بار دیگر به مثابهٔ ارزش و نیروی تولید کنندهٔ ارزش مصرف در دست سرمایه‌داری که آن را خریداری کرده است. ولی پولی که کارگر از سرمایه‌دار دریافت می‌کند، فقط آن‌گاه به وی پرداخته می‌شود که استفاده از نیروی کارش را داده باشد، پس از آنکه نیروی مزبور در ارزش محصول کار به سامان رسیده باشد. سرمایه‌دار پیش از آنکه پرداخت کند این ارزش را در دست دارد. بنابراین پول دوبار عمل نمی‌کند: یک‌بار به مثابهٔ شکل پولی سرمایهٔ متغیر و سپس به مثابهٔ دستمزد. بلکه این نیروی کار است که دوبار عمل کرده است، یک‌بار به مثابه کالا، به هنگام فروش نیروی کار (در مورد تعیین میزان دستمزد، پول فقط به مثابهٔ ارزش‌سنج مجازاً عمل می‌کند و لذا هنوز به هیچ وجه نیازی به اینکه در دست سرمایه‌دار باشد ندارد)، یک‌بار دیگر در روند تولید، جایی که به مثابهٔ سرمایه، یعنی مانند ارزش مصرف و عنصر آفریننده، در دست سرمایه‌دار به کار افتاده است. مدتی پیش از آنکه سرمایه‌دار معادل نیروی کار را به صورت پول به کارگر بپردازد، نیروی کار در شکل کالا معادلی را که باید به کارگر پرداخته شود تحویل داده است. بنابراین کارگر خود، پرداخت ـ مایه‌ای را که از آن سرمایه‌دار مزد می‌پردازد، ایجاد می‌کند. ولی باز این همهٔ مطلب نیست.

پولی را که کارگر دریافت می‌کند، به وسیلهٔ او خرج می‌شود تا نیروی کارش را نگاهدارد و لذا ـ در صورتی که طبقهٔ سرمایه‌دار و طبقهٔ کارگر را در مجموعشان مورد توجّه قرار دهیم ـ کار ـافزاری را برای سرمایه‌دار حفظ می‌کند که تنها به وسیلهٔ آن می‌تواند سرمایه‌دار باقی بماند.

بنابراین خرید و فروش دائمی نیروی کار، از سویی نیروی کار را به مثابهٔ عنصر سرمایه جاوید می‌سازد و از این رو سرمایه همچون آفرینندهٔ کالاها و اقلام مصرفی ارزش‌دار جلوه می‌کند، و نیز بدین وسیله آن جزء از سرمایه که نیروی کار را خریداری می‌کند پیوسته توسط محصول خود نیروی کار تجدید می‌شود و بنابراین کارگر خود پیوسته سرمایه ـ بنی را ایجاد می‌کند که از آن اجرت وی پرداخته می‌شود. از سوی دیگر فروش دائمی نیروی کار به منبع پیوسته نوشوندهٔ گذران کارگر مبدل می‌گردد، و

لذا نیروی کارش همچون ثروتی جلوه می‌کند که وی درآمد خویش را از آن در می‌آورد و از قبل آن زندگی می‌کند. در اینجا درآمد معنای دیگری ندارد جز تملک ارزش‌هایی که از فروش پیوسته یک کالا (نیروی کار) حاصل می‌شود و ارزش‌های مزبور خود در راه بازتولید دائمی کالای مورد فروش به‌کار می‌روند و بس. از این جهت آ. اسمیت حق دارد که می‌گوید جزء ارزشی محصولی که به وسیلهٔ خود کارگر ایجاد گشته است و سرمایه‌دار در برابر آن معادلی به شکل دستمزد پولی می‌پردازد، منبع درآمد برای کارگر می‌گردد. ولی این امر اندک تغییری در ماهیت یا مقدار این جزء ارزشی کالا نمی‌دهد، هم‌چنانکه کار رفت وسایل تولید به مثابهٔ ارزش ـ سرمایه، تغییری در ارزش آنها پدید نمی‌آورد، همان‌طور که در ماهیت و اندازهٔ یک خط مستقیم، با به کار رفتن آن در قاعدهٔ یک مثلث و یا در قطر یک بیضی، تغییری حاصل نمی‌گردد. ارزش نیروی کار عیناً مانند ارزش این وسایل تولید با تعیین مستقل باقی می‌ماند. این جزء ارزشی کالا، نه از درآمد به مثابهٔ رکن تشکیل دهندهٔ مستقل آن ترکیب می‌شود، و نه در درآمد تحلیل پذیر است. این امر که این ارزش جدید و پیوسته بازتولید شدهٔ کارگر، برای وی منبع درآمد است دلیل آن نمی‌شود که درآمد وی نیز به عکس یکی از عناصر ترکیب کنندهٔ ارزش جدیدی است که به وسیلهٔ او تولید شده است. آن مقدار سهمی که از ارزش نوآوردهٔ وی به او پرداخت می‌شود، معین درآمد اوست نه بالعکس. اینکه سهم یاد شده از ارزش نو برای وی درآمد تشکیل می‌دهد، فقط نشان می‌دهد که چه بر سر این سهم خواهد آمد، نمایشگر چگونگی استفاده از آن است و بس، ولی این امر، مانند هر ارزش‌آفرینی دیگر به هیچ وجه ارتباطی با ایجاد سهم مزبور ندارد. اگر من هر هفته ده تالر دریافت کنم، این وضع دریافت هفتگی به هیچ وجه نه در ماهیت ارزشی ده تالر تغییری به وجود می‌آورد و نه در مقدار ارزشی آن. ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگر، به وسیلهٔ مقداری کاری که برای بازتولید آن لازم است تعیین می‌گردد؛ مقدار کار مزبور وابسته است به ارزش وسایل ضروری معیشت کارگر و لذا با کار لازم برای تجدید تولید شرایط زندگی خود او برابر است. این همان چیزی است که موجب خصلت ویژهٔ این کالا (نیروی کار) می‌گردد. ولی این ویژگی بیش از آن نیست که گفته شود ارزش دام کار به وسیلهٔ ارزش وسایل زندگی‌ای که برای نگاهداری او ضروری است تعیین می‌شود و لذا وابسته به حجم کار انسانی لازم برای تولید وسایل مزبور است.

ولی اینجا مقولهٔ «درآمد» است که باعث تمام کجروی‌های آ. اسمیت می‌شود.

انواع مختلف درآمدهای نزد وی عناصر ترکیب‌کنندهٔ (component parts) ارزش - کالای نو آفریده‌ای هستند که سالانه تولید می‌گردند، در حالی که برعکس آن دو جزیی که ارزش - کالای مزبور برای سرمایه‌دار به آن تحویل می‌شود - یعنی معادل سرمایهٔ متغیری که وی به هنگام خرید کار به صورت پول پیش‌ریز کرده است، و جزء دیگر ارزش که همچنین به او تعلق دارد ولی خرجی برای وی برنداشته است یعنی اضافه ارزش - خود منابع درآمد را تشکیل می‌دهند. معادل سرمایهٔ متغیر از نو بابت نیروی کار پیش‌ریز می‌شود و از این نقطهٔ نظر برای کارگر درآمدی را به صورت دستمزد تشکیل می‌دهد. اما چون جزء دیگر اضافه ارزش - نباید برای سرمایه‌دار جانشین هیچ پیش‌ریز سرمایه‌ای گردد، می‌تواند از جانب او در وسایل مصرف (چه ضروری و چه تجملی) خرج شود، و به جای آنکه گونه‌ای ارزش - سرمایه به وجود آورد به مثابهٔ درآمد به مصرف برسد. ارزش - کالا خود شرط مقدم این درآمد است و عناصر ترکیب‌کنندهٔ آن برای سرمایه‌دار فقط از آن رو متفاوت می‌شوند که یا معادلی برای ارزش - سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته و یا زیاده‌ای بر آن به وجود می‌آورند. هر دوی آنها جز نیروی کاری که در اثنای تولید کالا خرج شده و به صورت کار تحقق یافته است چیز دیگری نیستند. آنها خرج هستند، نه دریافتی و درآمد - آنها عبارت از خرج رفتن کارند.

پس از این درهم‌بافی[۳۳۷] که ضمن آن به جای آنکه ارزش - کالا منشأ درآمد باشد درآمد منبع ارزش - کالا می‌گردد، اینک ارزش - کالا مانند «کنار هم‌آیی» انواع گوناگون درآمد جلوه‌گر می‌شود. هریک از اینها مستقل از دیگری معین می‌شوند و آن‌گاه به وسیلهٔ جمع زدن حجم ارزشی این درآمدها ارزش تام کالا تعیین می‌گردد. ولی اکنون این پرسش مطرح می‌شود: ارزش هریک از این درآمدها که ارزش - کالا باید از آنها سرچشمه گیرد، چگونه معین می‌شود؟ پاسخ در مورد دستمزد میسر است، زیرا دستمزد عبارت از ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار است و ارزش مزبور (مانند ارزش هر کالای دیگر) به وسیلهٔ کار لازم برای تجدید تولید این کالا تعیین‌پذیر است. ولی آخر اضافه ارزش، یا سود و بهرهٔ مالکانه، دو شکلی که نزد آ. اسمیت مطرح است، چگونه تعیین‌پذیر هستند؟ اینجا توضیح در حدود پرگویی‌های تهی باقی می‌ماند. گاه آ. اسمیت دستمزد و اضافه ارزش (یا دستمزد و سود) را مانند عناصری معرفی می‌کند که از آنها

---

۳۳۷. در متن: Quidproquo

ارزش کالا، یا قیمت، ترکیب می‌شود،گاه، و اغلب تقریباً در یک نفس آنها را به مثابهٔ اجزایی که قیمت کالا در آن «تجزیه می‌شود» resolves itself نمایش می‌دهد، چیزی که به کلی عکس آن است، یعنی ارزش ـ کالا مقام مقدم دارد و حصه‌های مختلف این ارزش مقدم به شکل درآمدهای متمایز از یکدیگر میان اشخاص مختلفی که در روند تولید شرکت دارند تقسیم می‌گردد. این مطلبی است که به هیچ‌وجه با ترکیب‌سازی ارزش از این سه «جزء تشکیل دهنده» یکی نیست. چنانچه من طول سه خط مستقیم را به دلخواه خود تعیین کنم و سپس از این سه خط، به عنوان «عناصر ترکیب‌کننده» خط مستقیم چهارمی بسازم که برابر با حاصل جمع طول آنها باشد، این شیوهٔ عمل به هیچ‌وجه همانند آن نیست که اگر من از سوی دیگر خط مستقیم معینی را در برابر داشته باشم و آن را به هر دلیلی که باشد به سه جزء مختلف تقسیم کنم یا به دیگر سخن به سه جزء «تجزیه نمایم». در مورد اول، طول خطی که حاصل جمع سه خط است برحسب اندازهٔ سه خط مزبور مطلقاً تغییرپذیر است، در صورتی که در مورد دوم، اندازهٔ سه خط جزء، از پیش به این جهت محدود شده است که آنها اجزاء خطی را تشکیل می‌دهند که طول آن مشخص است.

ولی در واقع چنانچه ما خود را در قسمت‌های درست بیان آ. اسمیت قرار دهیم چنین در می‌آید: ارزش نو آفریدهٔ کار سالانه که در کالا ـ محصول سالانهٔ جامعه جا گرفته است (مانند از آن هر کالای جداگانه، یا از آن محصول روزانه یا هفتگی و غیره)، برابر است با ارزش سرمایهٔ متغیر (و لذا با جزء ارزشی‌ای که برای خرید مجدد نیروی کار تخصیص یافته است) به علاوهٔ اضافه ارزشی که سرمایه‌دار می‌تواند ـ در مورد بازتولید ساده و به جا ماندن شرایط دیگر ـ به صورت وسایل مصرف شخصی خویش به سامان رساند. اگر فراتر از این توجّه کنیم که آ. اسمیت کاری راکه ارزش می‌آفریند و عبارت از صرف کردن نیروی کار است، با کاری که ارزش مصرف ایجاد می‌کند، یعنی در شکل سودمند و مقتضی خرج می‌شود، مخلوط می‌کند، آن‌گاه تمام نگرش وی به اینجا می‌کشد که: ارزش هر کالا محصول کار است و بنابراین ارزش محصول کار سالانه، یا ارزش کالا ـ محصول سالانهٔ اجتماعی، نیز محصول کار است. ولی نظر به اینکه هر کار تجزیه می‌شود به ۱ـ زمان کار لازم، که ضمن آن کارگر فقط معادلی را در برابر سرمایه‌ای که بابت خرید کارش پیش‌ریز شده است، بازتولید می‌کند، و ۲ـ اضافه کار، که به وسیلهٔ آن ارزشی به سرمایه‌دار تحویل می‌شود که در ازاء آن هیچ معادلی نمی‌پردازد

و لذا اضافه ارزش است. بدینسان تمام ارزش ـ کالا می‌تواند فقط به این دو جزء مختلف تجزیه شود و بنابراین سرانجام به عنوان دستمزد، درآمد طبقهٔ کارگر، و به صورت اضافه ارزش درآمد طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل دهد. اما آنچه مربوط به ارزش ـ سرمایهٔ ثابت می‌گردد، یعنی ارزش وسایل تولیدی که در تولید محصول سالانه به مصرف رسیده است، در واقع نمی‌توان گفت که درباره چگونگی ورود این ارزش در ارزش محصول، چیزی بیان شده باشد (مگر این جمله که سرمایه‌دار به هنگام فروش کالایش آن را با خریدار حساب می‌کند)، ولی سرانجام -ultimately- این جزء ارزشی، از لحاظ اینکه وسایل تولید نیز محصول کار هستند، به نوبهٔ خود نمی‌تواند جز اینکه مرکب از معادل سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش باشد، یا به دیگر سخن جز محصول کار لازم و اضافه کار، چیزی دیگری باشد.

این امر که ارزش‌های وسایل تولید مزبور در دست بهره‌مندان کنونی‌شان به مثابهٔ ارزش ـ سرمایه عمل می‌کنند، مانع از آن نیست که آنها را در ابتدا، و چنانچه خواسته باشیم عمیقاً بررسی کنیم، در دست دیگری ـ ولو در گذشته ـ به همین دو جزء ارزشی تجزیه‌پذیر بوده‌اند و لذا به دو منبع مختلف درآمد تقسیم می‌گشته‌اند.

در این بیان، نکتهٔ درستی وجود دارد و آن این است که در حرکت اجتماعی سرمایه ـ یعنی در حرکت همهٔ تک سرمایه‌ها جمعاً ـ نمود مسئله غیر از آن است که مورد بررسی خاص هریک از تک سرمایه‌ها، و لذا از دیدگاه هر تک سرمایه‌دار، نمایش می‌یابد. برای تک سرمایه‌دار، ارزش ـ کالا به عوامل زیرین تجزیه می‌شود: ۱ـ به یک عنصر ثابت (یا چنانکه اسمیت می‌گوید عنصر چهارم)، و ۲ـ به حاصل جمع دستمزد و اضافه ارزش، یا به دستمزد، سود و بهرهٔ مالکانه. به عکس از دیدگاه اجتماعی، چهارمین عنصر اسمیت، یعنی ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، محو می‌شود.

۵ـ جمع بست

فرمول توخالی‌ای که بنابر آن سه درآمد، دستمزد، سود و بهرهٔ مالکانه، سه «جزء تشکیل دهندهٔ» ارزش ـ کالا هستند، نزد آ. اسمیت از نظریهٔ آراسته‌تری سرچشمه می‌گیرد که طبق آن ارزش ـ کالا به این سه جزء تجزیه می‌شود (resolves itself). ولی همین نظریه هم غلط است، حتی اگر فرض شود که ارزش ـ کالا تنها به معادل نیروی کار مصرف شده و اضافه ارزشی که به وسیلهٔ آن به وجود آمده تقسیم‌پذیر است. ولی در

اینجا نیز اشتباه بر بنیادی اساساً درست قرار گرفته است. تولید سرمایه‌داری بر این استوارست که کارگر مولد، نیروی کار خود را به مثابهٔ کالای خویش به سرمایه‌دار بفروشد و از آن پس نیروی مزبور در دست سرمایه‌دار فقط مانند عنصری از سرمایهٔ بارآوری عمل کند. این معامله ـ فروش و خرید نیروی کار ـ که در قلمرو دوران است نه تنها روند تولید را می‌گشاید، بلکه تلویحاً خصلت ویژهٔ آن را معین می‌کند. تولید یک ارزش مصرف و حتی یک کالا (زیرا ممکن است که تولید مزبور به وسیلهٔ کارگر مولد مستقل، انجام شده باشد) در اینجا فقط وسیله‌ای است به منظور تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی برای سرمایه‌دار. به هنگام تحویل روند تولید دیده‌ایم چگونه تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی اولاً مدت روند کار روزانه و ثانیاً تمام سیمای اجتماعی و فنی روند تولید را ملزوم خود می‌سازد. در درون همین روند تولید است که تفاوت یابی میان حفظ سادهٔ ارزش (ارزش ـ سرمایهٔ ثابت)، بازتولید واقعی ارزش پیش‌ریخته (معادل نیروی کار) و تولید اضافه ارزش، یعنی ارزشی که بابت آن سرمایه‌دار هیچ معادلی، نه قبل و نه بعد، پیش‌ریز نمی‌کند، تحقق می‌پذیرد.

اگرچه تملک اضافه ارزش ـ یعنی ارزشی که زاید بر معادل ارزش پیش‌ریختهٔ سرمایه‌دار است ـ از راه خرید و فروش نیروی کار وارد می‌گردد، به‌هرحال عملی است که در درون خود روند تولید به سرانجام می‌رسد و در روند مزبور مرحلهٔ اساسی را تشکیل می‌دهد.

معاملهٔ راه گشا، یعنی خرید و فروش نیروی کار، یک عمل مربوط به دوران است، به نوبهٔ خود مبتنی بر توزیعی از عناصر تولید می‌شود که بر توزیع محصول اجتماعی تقدم دارد و لازمهٔ آن است و آن عبارت از جدا گشتن نیروی کار به مثابه کالای کارگر از وسایل تولید به مثابهٔ ملک غیرکارگر است.

ولی در عین حال این تملک اضافه ارزش یا این انقسام ارزش‌آفرینی به بازتولید ارزش پیش‌ریخته و تولید ارزش نو که فاقد معادل جبران ساز است (اضافه ارزش)، به هیچ‌وجه در جوهر خود ارزش و ماهیت ارزش‌آفرینی تغییری وارد نمی‌کند. جوهر ارزش عبارت از نیروی کار مصرف شده است ـ یعنی کار، مستقل از خصلت سودمند ویژهٔ آن ـ و با همین مشخصه هم باقی می‌ماند، و ارزش‌آفرینی هم به غیر از روند

صرف شدن این کار چیز دیگری نیست. بدینسان چنانچه رعیت سرفی[۳۳۸] در مدت شش روز نیروی کار صرف کند، یعنی شش روز کار کند، آن‌گاه برای واقعیت این خرج نیرو بنفسه هیچ تفاوتی نمی‌کند که مثلاً رعیت مزبور سه روز از این روزانه‌های کار را برای خود و در مزرعهٔ خویش مشغول باشد و سه روز دیگر را برای ارباب خود و در زمین او صرف کند. کار داوطلبانهٔ او برای خودش و کار اجباری برای اربابش، با هم برابرند. چنانچه کار از جهت ارزشی که ایجاد کرده یا محصولات سودمندی که فرا آورده است لحاظ شود، هیچ تفاوتی میان کار شش روزهٔ وی وجود ندارد. تفاوت فقط در شرایط مختلفی است که در درون آن نیروی کارش ضمن هر یک از دو نیمه شش روز مصرف می‌گردد. رابطه میان کار لازم و اضافه کار کارگر مزدور نیز به همین روش است.

روند تولید در کالا خاموش می‌گردد. نیروی کاری که برای ایجاد کالا خرج شده است، اکنون به مثابه خاصیت مادی خود کالا جلوه می‌کند و چنین می‌نماید که ارزشمند بودن کالا ناشی از این خاصیت است. مقدار این ارزش بنابر مقدار کار مصرف شده سنجیده می‌شود. ارزش کالا به هیچ چیز دیگری جز این تجزیه نمی‌شود و غیر از این محتوی دیگری ندارد. اگر من خط مستقیمی به اندازهٔ معین رسم کرده‌ام، ناچار به وسیلهٔ نوعی از رسم که قواعد (قوانین) آن مستقل از ارادهٔ من هستند، خط مستقیم «تولید کرده‌ام» (البته من خود از پیش می‌دانم که این جز سمبولی بیش نیست). حالا اگر من این خط را به سه جزء تقسیم کنم (که به نوبهٔ خود می‌توانند مربوط به مسئله معینی باشند)، باز هریک از این سه جزء مانند گذشته خط مستقیم باقی می‌مانند و تمام خط، که آنها اجزایش هستند، نیز در نتیجهٔ این تقسیم به چیز دیگری غیر از خط مستقیم، مثلاً به نوعی از انواع منحنی، تجزیه نمی‌شود. همچنین برای من امکان ندارد که خطی با اندازهٔ معین را چنان تقسیم کنم که حاصل جمع اجزای آن بزرگ‌تر از خود خط پیش از تقسیم آن باشد. بنابراین طول خط تقسیم نشده نیز نمی‌تواند وابسته به بزرگی طول خطوط متفرع از آن باشد. به عکس اندازهٔ نسبی خطوط اخیر از پیش به وسیلهٔ اندازهٔ خطی که آنها جزء آن به شمار می‌آیند محدود شده است.

به این دلیل کالایی که سرمایه‌دار می‌سازد با کالایی که به وسیلهٔ کارگر مستقل یا یک

---

۳۳۸. Serf - رعیت وابسته به زمین دوران قرون وسطی در اروپا.

همبود کارگری یا بردگان ساخته می‌شود، هیچ فرقی ندارد. با وجود این در وضعی که اکنون مورد توجه ماست سراسر محصول کار و نیز تمام ارزش آن به سرمایه‌دار تعلق دارد. مانند هر تولید کنندهٔ کالا، سرمایه‌دار باید ابتدا از راه فروش، کالا را به پول تبدیل کند تا بتواند بازهم به وسیلهٔ آن به زد و بند خود ادامه دهد؛ وی مجبور است که کالا را به شکل معادل کل در آورد.

به محصول ـ کالا پیش از آنکه به پول بدل شود توجه کنیم. تمام آن به سرمایه‌دار تعلق دارد. از سوی دیگر محصول ـ کالای مزبور به مثابهٔ فرآوردهٔ کار سودمند به مثابهٔ ارزش مصرف ـ به طور کلی محصول روند کار گذشته است. ولی ارزش آن چنین نیست. جزیی از این ارزش عبارت از ارزش وسایل تولیدی است که در تولید کالا به کار رفته و فقط از نو به شکل جدید ظاهر شده است. این ارزشی نیست که ضمن روند تولید این کالا به وجود آمده باشد. زیرا وسایل تولید پیش از آنکه در روند تولید شرکت کرده باشند این ارزش را مستقل از روند مزبور دارا بوده‌اند، و به مثابهٔ حاملین این ارزش وارد این روند شده‌اند. آنچه تجدید شده و تغییر یافته است فقط شکل تجلی آنهاست. این جزء از ارزش ـ کالا برای سرمایه‌دار در برابر حصه‌ای از ارزش ـ سرمایهٔ ثابت پیش‌ریختهٔ وی که حین تولید کالا به مصرف رسیده است، معادلی تشکیل می‌دهد. ارزش مزبور بیش از آن در شکل وسایل تولید وجود داشته است، اکنون به مثابهٔ جزء ترکیب کنندهٔ ارزش کالای نو تولید گشته هستی دارد. به محض اینکه کالا به پول تبدیل گردید این ارزش، که اکنون به صورت پولی هستی دارد، باید از نو به وسایل تولید در شکل پیشین آن، که با روند تولید و وظیفه‌ای که در درون آن انجام می‌دهد بستگی دارد، مبدل گردد. خصلت ارزشی یک کالا به هیچ‌وجه به سبب وظیفهٔ سرمایه‌ای این ارزش تغییر نمی‌کند.

دومین جزء ارزشی کالا عبارت از ارزش نیروی کاری است که کارگر مزدور به سرمایه‌دار می‌فروشد. این ارزش نیز مانند ارزش وسایل تولید، خارج از روند تولیدی که نیروی کار باید در آن وارد گردد تعیین می‌شود، و پیش از آنکه نیروی کار، وارد در روند تولید شده باشد ارزش، مزبور ضمن یکی از اعمال مربوط به دوران، یعنی خرید و فروش نیروی کار، تثبیت شده است. کارگر مزدور با انجام وظیفهٔ خود ـ خرج کردن نیروی کارش ـ ارزش ـ کالایی تولید می‌کند برابر با ارزشی که سرمایه‌دار باید بابت استفاده از نیروی کارش بپردازد. این ارزش را کارگر به صورت کالا به سرمایه‌دار

می‌دهد که وی همان ارزش را به پول به او می‌پردازد. این امر که این جزء از ارزش ـ کالا برای سرمایه‌دار فقط عبارت از معادلی است در برابر سرمایهٔ متغیر وی که بابت دستمزد پیش‌ریز شده است، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که جزء مزبور ارزش ـ کالایی است که به هنگام روند تولید از نو بوجود آمده، و مانند اضافه ارزش، جز نیروی کار مصرف شده از چیز دیگری ترکیب نشده است. همچنین این امر که ارزش نیروی کاری را که سرمایه‌دار به شکل دستمزد به کارگر می‌پردازد، برای کارگر شکل درآمد پیدا می‌کند و به وسیلهٔ آن نه تنها نیروی کار، بلکه طبقهٔ کارگر مزدور، به مثابهٔ طبقه، و لذا بنیان تولید سرمایه‌داری نیز از آن راه پیوسته بازتولید می‌شود، اندک تأثیری در این واقعیت ندارد.

ولی حاصل جمع این دو جزء ارزش، تمام ارزش کالا را دربر نمی‌گیرد. اضافه‌ای زاید بر آن دو جزء باقی می‌ماند که اضافه ارزش است. این زایده نیز عیناً مانند جزء ارزشی‌ای که بابت دستمزد جانشین سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته می‌شود، عبارت از ارزش نوآفریده‌ای است که به وسیلهٔ کارگر در اثنای روند تولید به وجود آمده، ـ کار تبلور یافته است. فقط این جزء ارزشی هیچ خرجی برای صاحب تمام محصول، یعنی سرمایه‌دار، بر نمی‌دارد. در واقع این وضع اخیر به سرمایه‌دار اماکن می‌دهد که تمام اضافه ارزش را به مثابه درآمد مصرف کند، مگر آنکه لازم باشد حصه‌هایی از آن را با سهم‌بران دیگر تقسیم نماید ـ مانند بهرهٔ مالکانه به مالک زمین، که در چنین مورد حصه‌های مزبور برای این قبیل اشخاص ثالث درآمد تشکیل می‌دهند. همین امر خود علت محرکه‌ای بوده است که اصلاً سرمایه‌دار ما را به عرصهٔ تولید کالایی کشانده است. ولی نه نیت پاک ابتدایی وی برای دست یابی به اضافه ارزش و نه خرج شدن بعدی آن مانند درآمد به وسیلهٔ او و دیگران، تأثیری در نفس اضافه ارزش نمی‌کند. این اوضاع و احوال ابداً تغییری در این امر نمی‌دهند که اضافه ارزش عبارت از کار منعقد شده است و نیز تأثیری در مقدار آنکه معلول شرایط دیگر است ندارند.

ولی اگر آ. اسمیت خواسته بود، آنچه را که اکنون به آن پرداخته است از آغاز بررسی دربارهٔ ارزش ـ کالا انجام دهد و به نقشی که اجزاء مختلف ارزش ـ کالا در مجموع روند تولید ایفاء می‌کنند توجه می‌نمود، آن‌گاه روشن می‌گشت که اگر اجزاء ویژه‌ای از آن مانند درآمد عمل می‌کنند، اجزاء دیگر همان‌گونه، پیوسته به مثابهٔ سرمایه در کارند ـ و به همین سبب بنابر منطق خود آ. اسمیت نیز می‌بایستی به مثابهٔ عناصر

ترکیب کنندهٔ ارزش ـ کالا، با حصبه‌هایی که ارزش کالا به آنها تجزیه می‌شود، به شمار آمده باشند.

آ. اسمیت اصلاً تولید کالایی را به طور کلی با تولید کالای سرمایه‌داری یکی می‌گیرد. وسایل تولید از همان ابتدا برای وی «سرمایه» و کار، کار مزدور است و از این روست که می‌گوید:

«تعداد کارگران مفید و مولد در همه جا ـ متناسب بابزرگی مقدار سرمایه‌ای است که به منظور به کار گماری آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد».[۳۳۹]

در یک کلمه، عوامل مختلف روند کار ـ اعم از شیئی و شخصی ـ در نظر وی از ابتدا در نقاب‌های خصلتی عصر تولید سرمایه‌داری جلوه می‌کنند. به همین سبب تحلیل ارزش ـ کالا بلافاصله با توجه به این مسئله با این سؤال روبه‌رو می‌شود که تا چه اندازه این ارزش از سویی معادل برای سرمایهٔ به کار افتاده تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر چه اندازه ارزش «آزاد» یا اضافه ارزش به دست می‌دهد که جانشین هیچ ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته نمی‌شود. هنگامی که از این نظر اجزاء ارزش ـ کالا با یکدیگر سنجیده می‌شوند آن‌گاه زیر جلی به «عناصر تشکیل دهندهٔ» آن مبدل می‌گردند و سرانجام «منبع هر ارزشی» می‌شوند. پیامد دیگر عبارت از آن است که ارزش ـ کالا متناوباً یا از انواع درآمدها ترکیب می‌شود و یا به آنها «تجزیه» می‌گردد، به‌گونه‌ای که درآمدها دیگر از ارزش ـ کالا جدا نمی‌شوند، بلکه ارزش کالاست که از «درآمد»ها ناشی می‌گردد. ولی ماهیت یک ارزش ـ کالا، به مثابهٔ ارزش ـ کالا، و پول، به مثابهٔ پول، از جهت اینکه به عنوان ارزش ـ سرمایه عمل می‌کنند تغییر نمی‌کند، چنانکه ارزش ـ کالا به سبب آنکه بعداً به مثابه درآمد برای این یا آن به کار می‌رود منقلب نمی‌شود. کالایی که آ. اسمیت با آن سروکار دارد، از آغاز کالا ـ سرمایه است (که علاوه بر ارزش ـ سرمایه‌ای که در تولید کالا مصرف شده اضافه ارزش را نیز دربر می‌گیرد) و لذا کالایی است که به شیوهٔ سرمایه‌داری تولید گشته و حاصل روند تولید سرمایه‌داری است. بنابراین لازم بود که این روند ابتدا مورد تحلیل قرار می‌گرفت و لذا روند ارزش‌افزایی و ارزش‌آفرینی‌ای که ملازم آن است نیز بررسی می‌شد. نظر به اینکه شرط مقدم این روند به نوبهٔ خود گردش کالاهاست، بنابراین بیان آن نیز با تحلیل مقدم و مستقلی از کالا ملازمه پیدا می‌کند. حتی

339. To the quantity of capital stock which is employed in setting them to work. Introduction, p.12.

هنگامی که آ. اسمیت «درون‌نگرانه» گاه برخورد درستی با مطلب دارد باز همواره تولید ارزش را فقط بنابر اقتضای تحلیل کالا، یعنی تحلیل کالا ـ سرمایه بررسی می‌کند.

III. متأخرین [۳۴۰]

ریکاردو تقریباً کلمه به‌کلمه تئوری آ. اسمیت را بازگو می‌کند.

«باید این مطلب درک شود که همهٔ محصولات یک کشور به مصرف می‌رسند ولی باید تفاوت بزرگی گذاشت برحسب اینکه آیا محصولات مزبور به وسیلهٔ کسانی مصرف می‌شوند که باز ارزش دیگری تولید می‌کنند یا از جانب آنهایی که چنین نمی‌کنند. هنگامی که می‌گوییم درآمد پس انداز می‌شود و به سرمایه پیوست می‌گردد، غرض ما آن جزیی از درآمد است که به سرمایه افزوده شده و به جای آنکه از سوی کارگران غیرمولد مصرف شود به وسیلهٔ کارگران مولد به مصرف می‌رسد». [۳۴۱]

در حقیقت ریکاردو تئوری آ. اسمیت را دربارهٔ تجزیهٔ قیمت کالاها به دستمزد و اضافه ارزش (با سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش) کاملاً پذیرفته است. نکاتی که دربارهٔ آن با آ. اسمیت اختلاف دارد عبارتند: ۱ـ در مورد اجزاء ترکیب کنندهٔ اضافه ارزش؛ وی بهرهٔ مالکانه را، به مثابه عنصر لازم اضافه ارزش حذف می‌کند؛ ۲ـ ریکاردو بهای کالاها را به‌این دو عنصر تجزیه می‌کند. بنابراین اصل مقدم مقدار ارزش است. حاصل جمع اجزاء ترکیب کننده به مثابه مقدار داده شده‌ای مفروض گرفته شده است، و از این مبدأ است که رهسپار می‌شود، نه مانند آ. اسمیت که غالباً به عکس و برخلاف نظر عمیق ویژهٔ خویش عمل می‌کند و مقدار ارزشی کالا را بعداً از راه جمع اجزاء ترکیب کننده به دست می‌آورد.

رمزی [۳۴۲] علیه ریکاردو چنین متذکر می‌شود:

«ریکاردو فراموش می‌کند که تمام محصول نه فقط میان دستمزد و سود تقسیم می‌شود، بلکه جزیی از آن نیز برای جانشین ساختن سرمایهٔ استوار لازم است». [۳۴۳]

رمزی تحت عنوان سرمایهٔ استوار همان چیزی را در نظر دارد که من تحت عنوان سرمایهٔ ثابت می‌فهمم:

---

۳۴۰. از این پس تا آخر فصل، از ملحقهٔ دست نوشتهٔ II گرفته شده است.

341. Principles,p.169

342. Ramsay

343. "An Essay on the Distribution of Wealth", Edinburgh 1836, p. 174.

«سرمایهٔ استوار در شکلی وجود دارد که گرچه در ساختن کالای مورد کار شرکت می‌کند، ولی در آنچه مربوط به تیمار کارگران است وارد نیست.» (صفحهٔ ۵۹).

آ. اسمیت، از زیر بار نتیجهٔ ضروری نظریهٔ خود، مبنی بر تجزیهٔ ارزش ـ کالا، و لذا نیز ارزش محصول اجتماعی سالانه، به دستمزد و اضافه ارزش و بنابراین تحویل آن به درآمد، که در نتیجه می‌بایست منجر به امکان مصرف شدن تمام محصول سالانه گردد، شانه خالی کرد. اندیشمندان اصلی هرگز کسانی نیستند که خود دست به نتیجه‌گیری‌های باطل می‌زنند. آنها این وظیفه را برای امثال سه[۳۴۴]ها و مک‌کولوخ[۳۴۵]ها باز می‌گذارند.

سه در واقع مسئله را برای خود راحت و آسان می‌کند. آنچه برای برخی پیش‌ریز سرمایه است، برای دیگران درآمد و محصول خالص است یا خواهد بود. تفاوت بین محصول غیرخالص و خالص به کلی ذهنی است، و

«بدینسان ارزش کل همهٔ محصولات به صورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است».[۳۴۶]

«ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه‌داران و صنعتگرانی تشکیل می‌شود» (دستمزد در اینجا به مثابهٔ سود صنعتگران قلمداد شده است)[۳۴۷] که در ایجاد آن شرکت داشته‌اند. از همین جاست که درآمد جامعه برابر با ارزش ناخالصی است که تولید گردیده است، و نه چنانکه سلک اقتصادیون (فیزیوکرات‌ها) گمان می‌کرده‌اند که گویا فقط برابر با محصول خالص زمین است.» (صفحهٔ ۶۳).

از جمله کسانی که این کشف سه را از آن خود کرده‌اند، پرودن[۳۴۸] است.

استورش[۳۴۹] با آنکه خود نیز نگرش آ. اسمیت را در اصل می‌پذیرد، با وجود این

---

344. Say　　　345. Mac Culloch

346. Say, "Traite d' Econ. Pol.", 1817, II. p. 64.

347. «Profit des industrieux»

۳۴۸. Proudhon, Pierre-Joseph (۱۸۰۹-۱۸۶۵)، اقتصاددان و جامعه شناس معروف فرانسوی که ایدئولوگ خرده بورژوازی فرانسه و یکی از بنیادگذاران و تئوری سازان آنارشیسم به شمار می‌آید. کارل مارکس کتاب معروف خود (فقر فلسفه) را در برابر کتاب وی تحت عنوان «فلسفهٔ فقر» منتشر نموده که رد کوبنده‌ای از نظریات اوست

349. Heinrich Friedrich von Storch (Andrei Karlowitch)

معتقد است که شیوهٔ اعمال آن به وسیلهٔ سه غیرقابل دفاع است.

«چنانچه پذیرفته شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص آن است، این بدان معناست که هیچ سرمایه‌ای (یعنی هیچ سرمایهٔ ثابتی) را نباید از آن کسر کرد، در آن صورت باز باید پذیرفت که چنین ملتی می‌تواند تمام ارزش محصول سالانهٔ خود را به طور غیرمولد مصرف کند بی‌آنکه کمترین خللی به درآمد آیندهٔ خویش وارد آورد... محصولاتی که سرمایهٔ (ثابت) یک ملت را تشکیل می‌دهند هیچ‌گاه مصرف‌پذیر نیستند». [۳۵۰]

ولی استورش فراموش می‌کند بگوید چگونه وجود این جزء ثابت سرمایه با تحلیل اسمیتی مورد قبول او دربارهٔ قیمت تطبیق می‌کند که بنابراین ارزش ـ کالا فقط عبارت از دستمزد و اضافه ارزش است و شامل هیچ سرمایهٔ ثابتی نیست. فقط با پا در میانی سه برای وی روشن می‌گردد که این تحلیل قیمت به نتایج باطلی منجر می‌شود، و آخرین بیان وی در این باره چنین است که:

«غیر ممکن است قیمت لازم را به ساده‌ترین عناصرش تجزیه نمود». [۳۵۱]

سیسموندی[۳۵۲] که به ویژه به مسئله رابطه میان سرمایه و درآمد پرداخته و در واقع «اصول جدید» خویش "Nouveaux Principes" را درآورده است، حتی یک کلمهٔ علمی نگرش خاص خود را در این زمینه به صورت تمایز مشخص (defferencia specifica) در این باره نگفته و یک ذره هم به روشن ساختن مسئله یاری نرسانده است.

بارتون[۳۵۳]، رامزی و شربولیه[۳۵۴] می‌کوشند تا بلکه از نگرش اسمیتی فراتر روند. ناکامی آنها از این جهت است که از پیش مسئله را یک سویه مطرح می‌سازند و تفاوت میان ارزش ـ سرمایهٔ ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایهٔ استوار و گردان پوست کنده مشخص نمی‌سازند.

⇦اقتصاددان، آمارگر و مورخ آلمانی، عضو فرهنگستان علوم پطرزبورگ و یکی از ناشرین و مبلغین علم‌اقتصاد کلاسیک.

350. Storch: "Consideration sur la nature du revenu national" Paris 1824. p. 147, 150.

351. Cour d'Econ. Pol ", Petersburg 1815, II, p. 141.

۳۵۲. Sismondi به زیرنویس صفحهٔ ۳۵ مراجعه کنید.

353. Barton

354. Cherbuliez

جان استوارت میل[۳۵۵] نیز با خود رضایی معمولی خویش، نگرشی راکه آ. اسمیت به جانشینان خود به ارث واگذارده است، عیناً بازگو می‌کند.

نتیجه آنکه پریشان اندیشی اسمیتی تاکنون به زندگی خود ادامه داده است و سرسختی وی یکی از اصول ایمان متعبدان اقتصاد سیاسی را تشکیل می‌دهد.

355. John Stuart Mill

فصل بیستم: بازتولید ساده

I. طرح مسئله[۳۵۶]

هرگاه به عمل سالانهٔ سرمایهٔ اجتماعی توجه کنیم ـ و لذا عمل سرمایهٔ کل را بنگریم، که سرمایه‌های منفرد فقط اجزای آن را تشکیل می‌دهند و حرکت آنها در عین حال هم حرکتی انفرادی است و هم حلقه‌ای از حرکت سرمایهٔ کل است ـ و آن را از لحاظ نتیجه‌اش، یعنی محصول ـ کالایی که جامعه در جریان یک‌سال تحویل می‌دهد، بررسی کنیم، آن‌گاه ضرورتاً می‌بینیم چگونه روند بازتولید سرمایهٔ اجتماعی انجام می‌گیرد، چه ویژگی‌هایی این روند بازتولید را از روند بازتولید تک سرمایه متمایز می‌سازد و چه خصلت‌هایی میان آن دو مشترک است. محصول سالانه هم آن حصه‌هایی از محصول اجتماعی را که جانشین سرمایه می‌شوند، یعنی بازتولید اجتماعی را، دربر می‌گیرد و هم شامل بخش‌هایی می‌شود که در مصرف ـ مایه می‌افتد و به وسیلهٔ کارگران و سرمایه‌داران خرج می‌شوند و بنابراین هم مصرف بارآور و هم مصرف انفرادی را دربر می‌گیرد.

پس بدیهی است که باید به تحلیل فرمول دوران $W'\text{-}\begin{cases}G\text{-}W...P...W' \\ g\text{-}w\end{cases}$ بپردازیم که مصرف ضرورتاً نقشی در آن ایفا می‌کند، زیرا نقطهٔ عزیمت که عبارت از $W'=W+w$، یعنی کالا ـ سرمایه است هم شامل ارزش ـ سرمایهٔ ثابت و متغیر می‌شود و هم اضافه ارزش را دربر می‌گیرد. بنابراین حرکت آن هم مصرف انفرادی و هم مصرف بارآور را مشتمل است. در دورپیمایی‌های $G\text{-}W...P...W'\text{-}G'$ و $P...W'\text{-}G'\text{-}W...P$، حرکت سرمایه است که هم نقطهٔ عزیمت و هم نقطهٔ انتهاست، و این حرکت در واقع مصرف را نیز دربر می‌گیرد، زیرا کالا، یعنی محصول باید به فروش رود. ولی هرگاه وقوع این فروش را مفروض بگیریم، آن‌گاه برای حرکت تک سرمایه اهمیتی ندارد که پس از آنچه بر سر کالا خواهد آمد. به عکس در حرکت $W'...W'$، شرایط بازتولید اجتماعی

---

۳۵۶. از دست نوشتهٔ شمارهٔ II.

درست از آنجا بازشناخته می‌شوند که در مورد آنها الزاماً باید از عاقبت هریک از اجزای ارزشی این محصول کل W' آگاهی یافت. روند کل بازتولید، هم‌چنانکه در اینجا شامل روند مصرفی می‌گردد که با پا درمیانی دوران انجام می‌شود، روند بازتولید خود سرمایه را نیز دربر می‌گیرد.

در حقیقت از لحاظ هدفی که در برابر ما قرار دارد باید به روند بازتولید چه از نظر جبران ارزش و چه از جهت جانشین‌سازی مادی هریک از اجزای ترکیب کنندهٔ W' توجه کنیم. اکنون دیگر نمی‌توانیم، مانند تحلیل ارزش ـ محصول تک سرمایه، به این فرض بسنده کنیم که سرمایه‌دار منفرد می‌تواند عناصر سرمایهٔ خود را از راه فروش محصول ـ کالای خویش ابتدا به پول بدل کند و سپس به وسیلهٔ خرید مجدد عوامل تولید از بازار کالا، آنها را از نو به عناصر تولید مبدل سازد. عوامل تولید مزبور، از آنجا که ماهیت مادی دارند، عیناً مانند محصول آمادهٔ انفرادی که با آنها مبادله می‌شود و به وسیلهٔ آنها جبران می‌گردد، جزیی از سرمایهٔ اجتماعی را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر حرکت حصه‌ای از محصول ـ کالای اجتماعی، یعنی آن سهمی که با خرج دستمزد از جانب کارگر و خرج اضافه ارزش از طرف سرمایه‌دار مصرف می‌شود، نه تنها حلقهٔ پیوند یافته‌ای از حرکت محصول کل را تشکیل می‌دهد، بلکه با حرکت سرمایه‌های منفرد درهم می‌آمیزد، و لذا جریان آن نمی‌تواند به صرف اینکه به طور ساده مفروض گرفته شده است روشن گردد.

مسئله، چنانکه بلافاصله مطرح می‌شود، از این قرار است: چگونه سرمایه‌ای که در تولید به مصرف می‌رسد، برحسب ارزش خود جانشینی از محصول سالانه به دست می‌آورد، و چگونه حرکت این جانشین سرمایه، با مصرف اضافه ارزش به وسیلهٔ سرمایه‌دار و دستمزد به وسیلهٔ کارگر، درهم می‌آمیزد؟ بنابراین ابتدا مسئله بازتولید به مقیاس ساده مطرح است. علاوه بر این نه تنها فرض می‌شود که محصولات بنا به ارزش خود مبادله می‌گردند، بلکه عدم وقوع هرگونه انقلاب ارزشی در اجزای سرمایهٔ بارآور نیز مفروض تلقی می‌شود. علاوه بر اینکه انحراف قیمت‌ها از ارزش‌ها نمی‌تواند هیچ‌گونه تأثیری در حرکت سرمایهٔ اجتماعی اعمال نماید. هرگاه چنین وضعی روی دهد، باز مانند پیش جمعاً همان مقادیر از محصولات با یکدیگر مبادله می‌شوند، ولو اینکه تک‌سرمایه‌داران در حرکت سرمایهٔ اجتماعی با نسبت‌های ارزشی‌ای شرکت کنند، که دیگر متناسب با پیش‌ریزهای هرکدام از آنها و حجم اضافه ارزشی که به وسیلهٔ هر

یک از آنان تولید گشته نباشد. ولی انقلاب‌های ارزشی در صورتی که همه‌گیر و یکنواخت توزیع شده باشند، هیچ‌گونه تغییری در روابط میان اجزای ارزشی محصول کل سالانه نمی‌دهند. اما به عکس اگر قسماً انجام یافته و یکنواخت توزیع نشده باشند، آن‌گاه نمایشگر اختلالاتی می‌شوند که درک آنها در صورتی مقدور تواند شد که اولاً آنها به مثابه انحرافاتی از روابط ارزشی ثابت مورد توجّه قرار گیرند و ثانیاً وجود قانونی به ثبوت رسد که طبق آن یک بخش ارزشی از محصول سالانه جبران‌کنندهٔ سرمایهٔ ثابت و بخش دیگر جانشین سرمایهٔ متغیر می‌گردد، و هرگاه انقلابی چه در ارزش سرمایهٔ ثابت و چه در ارزش سرمایهٔ متغیر وقوع یابد، تغییری در قانون مزبور روی نمی‌دهد. در آن صورت انقلاب مزبور فقط مقدار نسبی اجزاء ارزشی‌ای را تغییر می‌دهد که در یکی از این دو بخش عمل می‌کنند، چه آن‌گاه به جای ارزش‌های ابتدایی ارزش‌های دیگری وارد شده‌اند.

تا هنگامی که ما تولید ارزش و ارزش ـ محصول سرمایه را از لحاظ انفرادی بررسی می‌کردیم، شکل طبیعی محصول ـ کالا برای تحلیل به‌کلی بی‌اهمیت بود و از آن حیث تفاوتی نمی‌کرد که شکل طبیعی مزبور مثلاً ماشین، گندم و یا آینه باشد. در آن بررسی همهٔ اینها عنوان مثال داشت و هر رشتهٔ تولید می‌توانست بنا به دلخواه برای تمثیل به‌کار رود. آنچه ما با آن سروکار داشتیم عبارت از روند بی‌واسطهٔ خود تولید بود، که از هر جهت به مثابه روند یک سرمایهٔ منفرد دیده می‌شد. تا جایی که به بازتولید سرمایه توجه شده بود، این فرض کافی بود که آن جزیی از محصول ـ کالا که نمودار ارزش ـ سرمایه است در درون محیط دوران این فرصت را به دست می‌آورد که از نو به عناصر تولیدی خود، و لذا به سیمای خود به مثابه سرمایهٔ بارآور، مبدل گردد؛ هم‌چنانکه کاملاً کافی بود فرض شود که کارگر و سرمایه‌دار کالاهایی را که برای آن دستمزد و اضافه ارزش خویش را خرج می‌کنند، در بازار آماده می‌یابند. این شیوهٔ بیان کاملاً صوری، در مورد بررسی کل سرمایهٔ اجتماعی و ارزش ـ محصول آن دیگر کفایت نمی‌کند. تبدیل مجدد جزیی از ارزش ـ محصول به سرمایه و ورود جزء دیگر در مصرف انفرادی سرمایه‌داران و کارگران موجب می‌شود در درون خود ارزش ـ محصولی که نتیجهٔ سرمایهٔ کل است، حرکتی به وجود آید. و این حرکت نه تنها جانشین شدن ارزش است، بلکه جانشینی مواد نیز هست و بنابراین همان قدر وابسته به رابطهٔ متقابل اجزاء ارزشی محصول اجتماعی است که مشروط به ارزش مصرف و سیمای مادی آن است.

بازتولید ساده[۳۵۷] در همان مقیاس پیشین، به منزلهٔ یک تجرید و انتزاع جلوه می‌کند، به این معنی که از سویی بر پایهٔ سرمایه‌داری، فقدان هرگونه انباشت و بازتولید بر مقیاس گسترده‌تر، فرض شگفت آوری است، و از سوی دیگر شرایطی که در درون آن تولید انجام می‌گیرد هیچ‌گاه در سال‌های مختلف مطلقاً یکسان نمی‌مانند (و این آن چیزی است که فرض می‌شود). فرضیه این است که یک سرمایهٔ اجتماعی با ارزش معین در سال جاری همان حجمی از ارزش ـ کالاهای سال گذشته را تحویل دهد و همان اندازه نیازمندی‌ها را ارضاء نماید، حتی با وجود این امکان که در روند بازتولید شکل کالاها تغیر یافته باشد. با وجود این هنگامی که انباشت واقعی می‌شود، بازتولید ساده همواره جزیی از آن را تشکیل می‌دهد و لذا می‌تواند به نوبهٔ خود مورد بررسی شود و آن خود عامل واقعی انباشت است. ارزش محصولات سالانه ممکن است کاهش یابد در حالی که حجم ارزش‌های مصرف یکسان باقیمانده باشد؛ ممکن است ارزش یکسان بماند در حالی که حجم ارزش‌های مصرف کاهش پذیرفته باشد؛ حجم ارزش و حجم ارزش‌های مصرف بازتولید شده ممکن است هم‌زمان با یکدیگر کاهش یابند. از همهٔ اینها چنین برمی‌آید که یا بازتولید در شرایط مساعدتر از گذشته یا در شرایط دشوارتری انجام شده است، که در مورد اخیر ممکن است به بازتولیدی ناتمام و ناقص منجر گردد. همهٔ این اوضاع و احوال فقط می‌تواند در جهت کمی عناصر مختلف بازتولید تأثیر گذارد، ولی نه در نقشی که آنها به مثابه سرمایهٔ بازتولیدکننده، یا درآمد بازتولید شده، در روند کل ایفا می‌کنند.

II. دو بخش تولید اجتماعی[۳۵۸]

محصول کل و لذا تولید کل جامعه به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شود:

I ـ وسایل تولید. یعنی کالاهایی که دارای شکلی هستند که باید ضرورتاً با آن شکل وارد مصرف بارآور گردند. یا لااقل بتوانند در آن وارد شوند.

II ـ وسایل مصرف. یعنی کالاهایی که بنا به شکل خود در مصرف انفرادی طبقهٔ سرمایه‌دار و طبقهٔ کارگر وارد می‌شوند.

در هر کدام از این بخش‌ها، مجموع رشته‌های مربوط به آن بخش، یک رشتهٔ بزرگ

---

۳۵۷. از دست نوشتهٔ شمارهٔ VIII

۳۵۸. قسمت اساسی این بند از دست نوشتهٔ II و شما (نمودار) از دست نوشتهٔ VIII اتخاذ شده است.

تولیدی را تشکیل می‌دهند که یکی از آنها رشتهٔ تولید وسایل تولید و دیگری رشتهٔ تولید وسایل مصرف است. مجموع سرمایه‌ای که در هر یک از این دو رشتهٔ تولید به‌کار رفته است، بخش بزرگ ویژه‌ای از سرمایهٔ اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

در هر بخش سرمایه به دو جزء تقسیم می‌شود:

۱ـ سرمایهٔ متغیر. از لحاظ ارزشی سرمایهٔ مزبور دارای ارزشی برابر با ارزش نیروی کار اجتماعی‌ای بوده است که در این رشتهٔ تولیدی به‌کار رفته و لذا برابر با مجموع دستمزدی است که در ازای این نیروی کار پرداخت شده است. چنانچه از لحاظ مادی مورد توجه قرار گیرد، سرمایهٔ متغیر این بخش عبارت است از خود نیروی کار فعال، یعنی کار زنده‌ای که به وسیلهٔ این ارزش ـ سرمایه به حرکت درآمده است.

۲ـ سرمایهٔ ثابت، یعنی ارزش همهٔ وسایل تولیدی که در این رشته برای تولید مورد استفاده قرار گرفته است. این سرمایهٔ ثابت باز به نوبهٔ خود تقسیم می‌شود به سرمایهٔ استوار: ماشین‌آلات، کارافزارها، ابنیه، دام کار و غیره و سرمایهٔ ثابت گردان: مصالح تولید مانند مواد خام، مواد کمکی، نیمه ساخته‌ها و غیره.

ارزش محصول کل سالانه، که به یاری این سرمایه در هر یک از دو بخش تولید شده است، به دو جزء ارزشی تجزیه می‌شود که یکی معرف سرمایهٔ ثابت Cای است که در اثنای تولید به مصرف رسیده و فقط ارزش خود را به محصول منتقل کرده است، و دیگری عبارت از جزء ارزشی‌ای است که در سراسر کار سالانه افزوده شده است. این جزء اخیر نیز به نوبهٔ خود به دو سهم تقسیم می‌گردد: سهمی که جانشین سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته V است و سهمی که زاید بر آن است و اضافه ارزش m را تشکیل می‌دهد. بنابراین ارزش کل محصول سالانهٔ هریک از بخش‌ها، مانند ارزش هر کالای جداگانه، به C+V+m تحویل می‌گردد.

جزء ارزشی C که نمایندهٔ سرمایهٔ ثابت مصرف شده در تولید است، با ارزش سرمایهٔ ثابتی که در تولید به‌کار رفته است انطباق ندارد. در واقع مواد تولیدی تماماً به مصرف می‌رسند و لذا ارزش آنها تماماً به محصول منتقل می‌گردد. ولی از سرمایهٔ استوار به‌کار رفته تنها یک جزء به‌کلی مصرف شده و لذا ارزش آن به محصول انتقال یافته است. جزء دیگری از سرمایهٔ استوار، ماشین‌آلات، ابنیه و غیره، مانند گذشته به جای هستند و اگرچه ارزش آنها در نتیجهٔ فرسایش سالانه کاهش یافته است با وجود این در کارند. هنگامی که ما ارزش محصول را مطالعه کنیم، وجود این قسمت از سرمایهٔ استوار که به

کار خود ادامه می‌دهد برای ما مطرح نیست. قسمت مزبور جزیی از ارزش ـ سرمایه را تشکیل می‌دهد که مستقل از ارزش ـ کالای نو تولید شده، درکنار آن موجود است. این مطلب قبلاً به هنگام بررسی ارزش ـ محصول یک تک سرمایه دیده شد.[۳۵۹] ولی در اینجا باید از شیوهٔ بررسی‌ای که در آنجا به‌کار برده‌ایم موقتاً صرفنظر کنیم. درگذشته ضمن مطالعهٔ ارزش ـ محصول تک سرمایه دیدیم، ارزشی که در نتیجهٔ فرسایش از سرمایهٔ استوار کسر می‌شود به محصول ـ کالایی منتقل می‌شود که در زمان فرسایش، تولید گشته است، خواه جزیی از این سرمایهٔ استوار در اثنای مدت مزبور به حساب ارزش منتقل شده، به صورت جنسی جانشین یافته باشد و خواه برداشتی انجام نشده باشد. به عکس در اینجا که بررسی محصول کل اجتماعی و ارزش آن مطرح است، مجبوریم موقتاً از آن جزء ارزشی‌ای که طی سال از جهت فرسایش سرمایهٔ استوار به محصول سالانه منتقل گشته است چشم بپوشیم، مگر آنکه این سرمایهٔ استوار در عرض همان سال به صورت جنسی تعویض شده باشد. بعداً ضمن یکی از بندهای آیندهٔ همین فصل، این نکته را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

برای بررسی خود در مورد بازتولید ساده، نمودار (شمای[۳۶۰]) زیرین را به مثابه پایه می‌پذیریم، چنانکه C = سرمایهٔ ثابت، V = سرمایهٔ متغیر، m = اضافه ارزش باشد و نسبت ارزش‌افزایی $\frac{m}{v}$، ۱۰۰٪ فرض شود. اعداد می‌توانند نمایندهٔ فلان میلیون مارک، فرانک، لیرهٔ استرلینگ باشند.

I تولید وسایل تولید:

سرمایه .... ۴۰۰۰ C + ۱۰۰۰ V = ۵۰۰۰

محصول ـ کالا .... ۴۰۰۰ C + ۱۰۰۰ V + ۱۰۰۰ m = ۶۰۰۰،

که به صورت وسایل تولید موجود است.

II تولید وسایل مصرف:

سرمایه .... ۲۰۰۰ C + ۵۰۰ V = ۲۵۰۰

محصول ـ کالا .... ۲۰۰۰ C + ۵۰۰ V + ۵۰۰ m = ۳۰۰۰،

که به صورت وسایل مصرف وجود دارد.

جمع بست کل محصول ـ کالای سالانه بدین قرار است:

---

۳۵۹. کتاب اول، فصل ششم، صفحهٔ ۱۹۲؛ جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی، صفحهٔ ۲۰۴.

360. Schema

C I ۴۰۰۰ + V ۱۰۰۰ + m ۱۰۰۰ = ۶۰۰۰ وسایل تولید
C II ۲۰۰۰ + V ۵۰۰ + m ۵۰۰ = ۳۰۰۰ وسایل مصرف

ارزش کل برابر با ۹۰۰۰ است و سرمایهٔ استواری که در شکل طبیعی خود به کار ادامه می‌دهد، بنا به قراری که قبلاً گذاشته‌ایم در آن به حساب نیامده است.

اکنون اگر ما براساس بازتولید ساده که لذا در آن تمام اضافه ارزش به صورت غیرمولد مصرف می‌شود، معاملات ضروری را بررسی کنیم و فعلاً گردش پول را که واسطهٔ آن است ندیده بگیریم، فوراً سه نقطهٔ اتکاء به دست می‌آوریم.

۱ـ V ۵۰۰، دستمزد کارگران، و m ۵۰۰ اضافه ارزش سرمایه‌داران بخش II، ضرورتاً باید در ازای وسایل مصرف خرج شود. ولی ارزش آنها در وسایل مصرف به ارزش ۱۰۰۰ وجود دارد که در دست سرمایه دارن بخش II از سویی V۵۰۰ پیش‌ریخته را جبران می‌کند و از سوی دیگر معرف m ۵۰۰ است. بنابراین دستمزد و اضافه ارزش بخش II در درون خود بخش II در ازاء محصول همین بخش مبادله می‌گردند. بدینسان (V ۵۰۰ + m ۵۰۰) II = ۱۰۰۰، با فرو رفتن در وسایل مصرف، از محصول کل حذف می‌شود.

۲ـ آن V ۱۰۰۰ + m ۱۰۰۰ بخش I نیز باید همچنین در ازای وسایل مصرف و در نتیجه در برابر محصولات بخش II، خرج شود. بنابراین ضرورتاً بایست این مبادله با محصولات باقی ماندهٔ بخش II، که از لحاظ مبلغ برابر با جزء ثابت سرمایهٔ این بخش یعنی C۲۰۰۰ است، انجام گیرد. در مقابل، بخش II مبلغ برابری از وسایل تولید که محصول بخش I است و در آن ارزش V ۱۰۰۰ + m ۱۰۰۰ تجسم یافته است به دست می‌آورد. بدینسان IIC ۲۰۰۰ و (V ۱۰۰۰ + m ۱۰۰۰) I، از حساب خارج می‌گردد.

۳ـ هنوز IC ۴۰۰۰ باقیمانده است. این مبلغ عبارت از وسایل تولید است که فقط در بخش I می‌تواند به منظور جانشین ساختن سرمایهٔ ثابت مصرف شدهٔ در آن مورد استفاده شود، و لذا به وسیلهٔ مبادلهٔ متقابل میان تک سرمایه‌داران بخش I انجام می‌شود، عیناً هم‌چنانکه (V ۵۰۰ + m ۵۰۰) بخش II از راه مبادله میان کارگران و سرمایه‌داران و یا میان تک سرمایه‌داران بخش II تصفیه می‌گردد.

فعلاً به همین که گفته شد قناعت می‌کنیم، و این خود برای بهتر درک کردن مطالب آینده کافی است.

III. مبادله میان دو بخش : I(v+m) در برابر IIc[۳۶۱]

سخن را با مبادلهٔ بزرگ میان دو طبقه آغاز می‌کنیم ـ I(v ۱۰۰۰ + m ۱۰۰۰) ـ این ارزش‌هایی که در شکل طبیعی وسایل تولیدکنندگان‌شان وجود دارند، در برابر IIC ۲۰۰۰ مبادله می‌شوند، یعنی در مقابل ارزش‌هایی که در شکل طبیعی وسایل مصرف قرار دارند. بدینسان طبقهٔ سرمایه‌دار بخش II سرمایهٔ ثابت خود راکه = ۲۰۰۰ است از شکل وسایل مصرف خارج ساخته دوباره آن را به وسایل تولید وسایل مصرف بدل کرده است، یعنی به صورتی که سرمایهٔ مزبور بتواند از نو مانند عامل روند کار و به منظور ارزش‌افزایی، به مثابهٔ ارزش ـ سرمایهٔ ثابت عمل نماید. از سوی دیگر از این راه معادل نیروی کار در بخش I که عبارت از (IV ۱۰۰۰) است و اضافه ارزش سرمایه‌داران بخش مزبور یعنی (Im ۱۰۰۰)، در وسایل مصرف سامان یافته است. هر دوی اینها از شکل طبیعی وسایل تولید به شکل طبیعی‌ای درآمده‌اند که مصرف آنها را به مثابه درآمد ممکن می‌سازد.

ولی این مبادلهٔ دو سویه به یاری یک گردش پول انجام می‌گیرد، که در عین تسهیل این مبادله فهم آن را نیز دشوار می‌سازد. اما این گردش پول دارای اهمیت قاطعی است، زیرا جزء متغیر سرمایه همواره باید به شکل پول، به مثابهٔ پول ـ سرمایه‌ای که از صورت پول به نیروی کار بدل می‌شود، وارد عرصهٔ عمل گردد. سرمایهٔ متغیر در سرتاسر جامعه، در همهٔ رشته‌های صنعتی که هم‌زمان درکنار یکدیگر کار می‌کنند، اعم از اینکه متعلق به بخش I یا II باشد، باید ضرورتاً در شکل پول پیش‌ریز شود. سرمایه‌دار نیروی کار را پیش از آنکه وارد روند تولید شود خریداری می‌کند، ولی بهای آن را فقط در انقضاء مدت مقرر، پس از آنکه نیروی کار در تولید ارزش مصرف خرج شده است، می‌پردازد. این جزء از ارزش محصول که فقط معادلی است در ازاء پول خرج شده‌ای که بابت نیروی کار پرداخت شده است، یعنی آن جزیی از ارزش محصول است که نمایندهٔ ارزش ـ سرمایهٔ متغیر است، نیز مانند جزء باقیماندهٔ ارزش محصول، به سرمایه‌دار تعلق دارد. تازه در همین جزء ارزشی، کارگر معادل دستمزد خود را به وی تحویل داده است. ولی تبدیل مجدد کالا به پول یعنی فروش آن است که سرمایهٔ متغیر سرمایه‌دار را دوباره به مثابه پول ـ سرمایه برقرار می‌کند تا بتواند آن را از نو برای خرید نیروی کار پیش‌ریز

---

۳۶۱. از این پس از روی دست نوشتهٔ VIII ـ م.

نماید.

`بنابراین در بخش I، همگان - سرمایه‌دار ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ (می‌گوییم لیرهٔ استرلینگ فقط برای نشان دادن اینکه سرمایهٔ مزبور ارزشی است به صورت پول) = ۱۰۰۰V، بابت آن جزء ارزشی که به مثابهٔ جزء Vی محصول بخش I وجود دارد، یعنی به صورت وسایل تولیدی است که کارگران تولید کرده‌اند، به آنها پرداخته است. با این ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ، کارگران وسایل مصرفی بـه هـمان ارزش از سـرمایه‌داران بخش II خریداری می‌کنند و بدینسان نیمی از سرمایهٔ ثابت بخش II را به پول مبدل می‌سازند. سرمایه‌داران بخش II به نوبهٔ خویش با این ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولیدی به ارزش ۱۰۰۰ از سرمایه‌داران بخش I خریداری می‌کنند. با این عمل برای سرمایه‌داران نامبرده ارزش - سرمایهٔ متغیر = ۱۰۰۰V، که همچون جزیی از محصول آنها در شکل طبیعی وسایل تولید وجود داشت، دوباره به پول مبدل شده است و اکنون می‌تواند در دست سرمایه‌داران بخش I از نو به مثابهٔ پول - سرمایه به کار رود، به نیروی کار و لذا به اساسی‌ترین عنصر سرمایهٔ بارآور مبدل گردد. از این راه است که سرمایهٔ متغیر آنان، در نتیجهٔ سامان‌یابی جزیی از کالا - سرمایه‌شان، از نو به صورت پول به سوی ایشان باز می‌گردد.

اما پولی که برای مبادلهٔ جزء m از کالا - سرمایهٔ بخش I در برابر نیمهٔ دوم جزء ثابت سرمایهٔ بخش II، لازم می‌آید، ممکن است به شیوه‌های مختلف پیش‌ریز گردد. در حقیقت، این گردش مستلزم تعداد بی‌شماری از خرید و فروش‌های جدا جدا از جانب تک سرمایه‌داران هر دو بخش است، ولی در هر حال پول ضرورتاً باید از خود این سرمایه‌داران ناشی شود، زیرا قبلاً مقدار پولی که از سوی کارگران به دوران فروریخته می‌شود تماماً به حساب آمده است. گاه ممکن است یک سرمایه‌دار از بخش II از پول - سرمایه‌ای که در کنار سرمایه بارآور خود موجود دارد، وسایل تولیدی برای خویش نزد سرمایه‌دار بخش I خریدازی کند، وگاه به عکس امکان دارد سرمایه‌داری از بخش I از پول - مایهٔ مشخصی که برای مخارج شخصی خویش ولی نه برای مصارف سرمایه‌ای - در دست دارد، نزد سرمایه‌دار بخش II خرید کند. چنانکه در بخش‌های یکم و دوم کتاب حاضر نشان داده شد در هر وضع و احوالی باید ضرورتاً وجود ذخیرهٔ پولی معینی را در دست سرمایه‌داران در کنار سرمایهٔ بارآور، خواه برای یک پیش‌ریز سرمایه و خواه برای مصارف درآمد، مفروض تلقی کرد. فرض کنیم که نیمی از پول را سرمایه

داران بخش II برای تعویض سرمایهٔ ثابت‌شان بابت خرید وسایل تولید پیش‌ریز کرده باشند (نسبت پول در این مورد برای هدف استدلال ما کاملاً بی‌اهمیت است)، و نیمه دیگر را سرمایه‌داران بخش I برای مصارف خویش خرج نموده باشند. بدینسان بخش II ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز می‌کند و با آن از بخش I وسایل تولید می‌خرد و بدین وسیله (با به حساب آوردن ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگی که قبلاً ذکر آن رفت و از ناحیهٔ کارگران بخش I به دست آمده است، $\frac{3}{4}$ سرمایه ثابت خود را با شکل طبیعی آن تعویض کرده است. بخش I با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که از این راه دریافت کرده است از بخش II وسایل مصرف خریداری می‌کند و بدینسان نیمی از آن جزء از کالا ـ سرمایهٔ بخش مزبور که عبارت از m است گردش w-g-m را انجام داده و این قسمت از محصول آن بخش در مصرف ـ مایه به سامان رسیده است. به وسیلهٔ این روند، دومی، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ دوباره به مثابهٔ پول ـ سرمایه‌ای که بخش II در جنب سرمایهٔ بارآور خود دارا است، به بخش مزبور برمی‌گردد. از سوی دیگر بخش I به طور پیش خور بابت نیمی از جزء m کالا ـ سرمایهٔ خود که هنوز به صورت محصول باقیمانده است ـ یعنی پیش از فروش آن ـ مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ برای خرید وسایل مصرف از بخش II، خرج می‌کند. با همان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، بخش II از بخش I وسایل تولید می‌خرد و از آن راه تمام سرمایهٔ ثابتش (۱۰۰۰+۵۰۰+۵۰۰=۲۰۰۰) در شکل طبیعی تعویض می‌گردد، در حالی که بخش I تمام اضافه ارزش خود را در وسایل مصرف به سامان رسانده است. بدینسان، بنا به فرض، مجموعاً مبادلهٔ کالاهایی به مبلغ ۴۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به وسیلهٔ گردش ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول انجام گرفته است. نتیجه‌ای که در مورد مقدار پول یاد شده به دست آورده‌ایم از آنجاست که مبادلات مربوط به مجموع محصول سالانه را یکجا و به صورت تعداد کمی از معاملات بزرگ در نظر گرفته‌ایم. آنچه در اینجا اهمیت دارد فقط تشخیص این واقعیت است که بخش II نه تنها سرمایهٔ ثابت خود را که در شکل وسایل مصرف بازتولید گردیده است دوباره به شکل وسایل تولید درآورده، بلکه علاوه بر آن ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی نیز که بابت خرید وسایل تولید در دوران پیش‌ریز کرده بود به آن بخش بازگشته است. و همچنین این نکته مهم است که نه تنها سرمایهٔ متغیر بخش I، که در شکل وسایل تولید بازتولید شده بود، از نو شکل پول یافته و به مثابه پول ـ سرمایه دوباره به نیروی کار تبدیل‌پذیر گردیده است، بلکه ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به طور پیش خور قبل از فروش جزء اضافه ارزش سرمایه‌اش در ازای

وسایل مصرف خرج شده بود، دوباره به بخش مزبور باز می‌گردد. ولی ۵۰۰ لیرهٔ مزبور از جهت مخارجی که انجام شده به بخش I بر نمی‌گردد، بلکه این بازیافت نتیجهٔ فروش بعدی قسمتی از محصول ـ کالای آن بخش که حامل نیمی از اضافه ارزش آن است وقوع می‌یابد.

در دو مورد مذکور نه تنها سرمایهٔ ثابت بخش II از شکل محصولی خود، به شکل طبیعی وسایل تولید، تنها شکلی که سرمایهٔ ثابت می‌تواند به مثابهٔ سرمایه عمل کند، مبدل می‌گردد، و نیز نه تنها جزء متغیر سرمایهٔ بخش I به شکل پول در می‌آید، و جزء اضافه ارزش I از صورت وسایل تولید به شکل مصرف‌پذیر مبدل می‌شود و به مثابهٔ درآمد قابل خرج می‌گردد، بلکه گذشته از آن، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول ـ سرمایه‌ای که بخش II بابت خرید وسایل تولید پیش‌ریز نموده بود به بخش مزبور باز می‌گردد، پیش از آنکه جزء ارزشی متناسب با جبران سرمایهٔ ثابت (موجود به صورت وسایل مصرف) به فروش رفته باشد. و نیز علاوه بر آن، ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که بخش I بابت خرید وسایل مصرف از قبل خرج کرده بود به بخش مزبور باز می‌گردد. اگر پول پیش‌ریخته از جانب بخش II به حساب جزء ثابت محصول ـ کالایش، و پول پیش‌ریخته از سوی بخش I به حساب جزیی از اضافه ارزش محصول ـ کالایش، باز می‌گردد، فقط بدان سبب است که سرمایه‌داران بخش II از یکسو و سرمایه‌داران بخش I از سوی دیگر هر کدام، یکی بیش از سرمایهٔ ثابت موجود به صورت کالا و دیگری فزون بر اضافه ارزش موجود به شکل کالا، پول به دوران فرو ریخته‌اند. سرانجام آنها به وسیلهٔ معادل‌های کالایی خود، متقابلاً و کاملاً یکدیگر را از لحاظ پرداخت تأمین کرده‌اند. پولی که آنها افزون بر مبلغ ارزشی کالای خود، به مثابهٔ واسطهٔ این مبادلهٔ کالایی به دوران ریخته‌اند، به هریک از آنها به نسبت مقدار فروریختهٔ در دوران، از طریق دوران باز می‌گردد. از این جهت هیچ‌کدام از آنها به اندازه یک پول هم داراتر نشده‌اند. بخش II سرمایهٔ ثابتی ۲۰۰۰= به شکل وسایل تولید، به اضافهٔ ۵۰۰ واحد پول نقد داشت، اکنون نیز ۲۰۰۰ به شکل وسایل تولید و ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته دارد، هم‌چنانکه بخش I نیز مانند پیش، اضافه ارزشی به مبلغ ۱۰۰۰ در اختیار دارد (که اکنون از صورت کالا، یعنی وسایل تولید بیرون آمده تبدیل به مصرف ـ مایه گردیده است) + ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته ـ از اینجا یک نتیجهٔ کلی به دست می‌آید: پولی که سرمایه‌داران صنعتی به منظور راه اندازی گردش کالاهای خویش به دوران می‌ریزند، خواه به حساب جزء ارزشی

ثابت کالا باشد یا به حساب اضافه ارزش موجود در کالا، مادامی که به مثابهٔ درآمد خرج می‌شود، به همان میزانی که برای گردش پولی از جانب آنها پیش‌ریز شده است دوباره به دست سرمایه‌داران مزبور برمی‌گردد.

اما در مورد تبدیل مجدد سرمایهٔ متغیر بخش I به شکل پول، چنین است که سَرمایهٔ مزبور پس از آنکه بابت دستمزد خرج شد، برای سرمایه‌داران بخش I ابتدا به صورت کالا، یعنی در شکلی که کارگران آن را تحویل داده‌اند، وجود دارد. سرمایه‌داران مزبور سرمایهٔ متغیر را به کارگران به مثابهٔ بهای نیروی کارشان در شکل پول پرداخته‌اند. بدینسان آنان جزء ارزشی محصول ـ کالای خود را، که برابر با پول خرج شده بابت سرمایهٔ متغیر است، پرداخته‌اند. و نیز به همین جهت است که سرمایه‌داران مزبور مالک این جزء از محصول ـ کالا هستند. ولی آن قسمت از طبقهٔ کارگر که به وسیلهٔ سرمایه داران این بخش به کار گمارده شده است، خریدار وسایل تولیدی که خود تولید کرده نیست، بلکه خریدار وسایل مصرفی است که به وسیلهٔ بخش II تولید گردیده است. بنابراین پولی که از جانب سرمایه‌داران بخش I بابت سرمایهٔ متغیر به هنگام پرداخت نیروی کار پیش‌ریز می‌شود مستقیم به سرمایه‌داران بخش I بر نمی‌گردد. پول مزبور، از راه خریدهایی که کارگران انجام می‌دهند، به دست آن سرمایه‌دارانی می‌رسد که کالاهای لازم و به طور کلی دسترس‌پذیر محیط کارگری را تولید می‌کنند، و لذا به دست سرمایه‌داران بخش II می‌رسد، و تازه آن‌گاه که اینان پول را برای خرید وسایل تولید به کار بردند، از این راه غیرمستقیم است که پول دوباره به دست سرمایه‌داران بخش I می‌رسد.

نتیجه آن است که در مورد بازتولید ساده، مبلغ ارزشی کالا ـ سرمایهٔ بخش I، یعنی v+m (و بنابراین جزء متناسبی از محصول کالای بخش I که با آن انطباق پیدا می‌کند) باید برابر با سرمایهٔ ثابت بخش دوم، IIC باشد، که آن نیز به مثابهٔ جزء متناسباً جدا شده‌ای از کل محصول ـ کالای بخش II به شمار می‌رود. یا به دیگر سخن:

$$I(v+m)=IIC$$

IV. مبادله در درون بخش II. وسایل لازم معیشت و تجمل‌افزار

در ارزش محصول ـ کالای بخش II هنوز باید اجزاء v+m بررسی شوند. مطالعهٔ آنها به هیچ وجه با مهم‌ترین مسئله‌ای که اکنون به بررسی آن مشغولیم ارتباطی ندارد. و

آن مسئله از این قرار است که تا چه اندازه تجزیهٔ ارزش محصول ـ کالای هر تک سرمایه‌دار به C+V+m- حتی اگر اشکال مختلف بروز واسط آن تجزیه قرار گرفته باشند ـ در مورد محصول کل سالانه صدق می‌کند. این مسئله از سویی به وسیلهٔ مبادلهٔ I(v+m) در برابر IIC، و از سوی دیگر از راه بررسی بازتولید IC در محصول ـ کالای سالانهٔ بخش I ـ بررسی‌ای که برای بعد گذاشته‌ایم ـ حل می‌شود. از آنجا که II(v+m) در شکل جنسی اقلام مصرفی وجود دارد، نظر به اینکه سرمایهٔ متغیری که بابت پرداخت نیروی کارگران پیش‌ریز گردیده است به طور کلی باید در وسایل مصرف خرج شود، و چون بنا به فرض ما، در مورد بازتولید ساده، جزء ارزشی m کالاها، عملاً به مثابهٔ درآمد در برابر وسایل مصرف خرج خواهد شد، بنابراین از نگاه نخست (Prima facie) روشن است که کارگران بخش II قسمتی از محصول خویش را که از سرمایه‌داران بخش II به صورت دستمزد دریافت می‌کنند ـ در حد و میزان پول ـ ارزشی که به مثابهٔ دستمزد می‌ستانند ـ باز می‌خرند. از این راه گروه سرمایه‌دار بخش II پول ـ سرمایه‌ای را که بابت پرداخت نیروی کار پیش‌ریز نموده است از نو به صورت پول به دست می‌آورد؛ عیناً چنان است که گویی سرمایه‌داران مزبور دستمزد کارگران را به وسیلهٔ علایم ارزشی پرداخت کرده باشند. به محض اینکه کارگران، این علایم ارزشی را به وسیلهٔ خرید جزیی از محصول ـ کالایی که خود تولید کرده‌اند و به سرمایه‌داران تعلق دارد، به سامان می‌رسانند، علایم ارزشی مزبور مجدداً به دست سرمایه‌داران برمی‌گردد، فقط با این تفاوت که در اینجا علایم نه تنها ارزش نما هستند، بلکه این ارزش را در پیکر زرین یا سیمین خود نیز دارند. این نوع برگشت سرمایهٔ متغیر پیش‌ریز شده به صورت پول را، بعداً از راه روندی که در آن طبقهٔ کارگر به مثابهٔ خریدار و طبقهٔ سرمایه‌دار به مثابهٔ فروشنده جلوه می‌کنند، از نزدیک مطالعه خواهیم کرد. ولی اکنون دربارهٔ بازگشت سرمایهٔ متغیر به نقطهٔ عزیمت خود، لازم است به نکتهٔ دیگری بپردازیم.

اگرچه بخش IIی تولید کالایی سالانه مرکب از رشته‌های گوناگون صنعت است، ولی می‌توان آنها را از لحاظ محصولاتشان به دو شعبهٔ بزرگ تقسیم کرد:

الف) وسایل مصرفی که وارد در مصرف طبقهٔ کارگر هستند و تا آنجا که وسایل ضرور زندگی را تشکیل می‌دهند، جزیی از مصرف طبقهٔ سرمایه‌دار را نیز دربر می‌گیرند، هرچند غالباً از حیث کیفیت و ارزش با کالاهای مورد مصرف طبقهٔ کارگر فرق دارند. مجموع این زیربخش را می‌توانیم از لحاظ بحثی که در پیش داریم تحت عنوان وسایل

مصرف لازم، یکجا جمع کنیم. در این مورد مسئله اینکه فلان محصول، مثلاً توتون، از نقطهٔ نظر فیزیولوژیک وسیلهٔ مصرف لازم هست یا نیست کاملاً یکسان است. همین قدر کافی است که کالای مورد بحث برحسب عادت چنین عنوانی یافته باشد.

ب) وسایل مصرف تجملی، که فقط در مصرف طبقهٔ سرمایه‌دار وارد می‌شود، و لذا تنها در برابر خرج اضافه ارزش، که هرگز نصیب کارگران نیست، مبادله‌پذیر است.

در مورد شعبهٔ اول روشن است که سرمایهٔ متغیری که برای تولید انواع کالاهای مربوط به این شعبه به پول پیش‌ریز شده است باید مستقیماً به آن قسمت از طبقهٔ سرمایه‌دار II (بگوییم سرمایه‌داران IIa) که این قبیل وسایل لازم زندگی را تولید می‌کنند بازگردد. اینان به کارگران خود به میزان سرمایهٔ متغیری که به صورت دستمزد به آنها پرداخته‌اند می‌فروشند. این بازگشت به گروه سرمایه‌دار مجموع شعبهٔ aی بخش II مستقیم است، هر قدر هم میان سرمایه‌داران دخیل در رشته‌های مختلف صنعت مزبور معاملات متعددی جریان یابد تا سرمایهٔ متغیر بازگشته را بین خود به نسبت سهم هریک تقسیم کنند. این قبیل معاملات عبارت از روندهایی از دوران هستند که وسایل گردش آنها مستقیم به وسیلهٔ پول خرج شده از سوی کارگران فراهم گشته است. ولی در مورد شعبهٔ IIb وضع به گونه‌ای دیگر است. تمام جزء ارزش ـ محصولی که در اینجا با آن سروکار است، (v+m) IIb، مرکب از اقلام تجملی به صورت عین جنس است، یعنی کالاهایی است که خریداری آنها برای طبقهٔ کارگر همان قدر ناممکن است که محتوی کالا ـ محصول Iv در شکل وسایل تولید، با اینکه هم این تجمل‌افزار و هم آن تولیدافزار محصولات خود این کارگران هستند. بنابراین بازگشتی که به وسیلهٔ آن سرمایهٔ متغیر پیش‌ریختهٔ این شعبه از نو در شکل پولی خود، به دست سرمایه‌داران تولیدکننده می‌رسد، نمی‌تواند مستقیم باشد، بلکه باید عیناً مانند Iv با واسطه انجام گیرد.

به طور مثال، هم‌چنانکه در بالا برای مجموع بخش II فرض کرده‌ایم، چنین قرار دهیم که v = ۵۰۰، m = ۵۰۰ باشد، ولی سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش منطبق با آن به گونهٔ زیر تقسیم شده باشد:

شعبهٔ a: وسایل لازم زندگی: v = ۴۰۰، m = ۴۰۰، و لذا توده‌ای از کالا مرکب از وسایل لازم مصرفی به ارزش:

IIa (۴۰۰v + ۴۰۰m) یا ۸۰۰ = ۴۰۰m + ۴۰۰v

شعبهٔ b: تجمل‌افزار به ارزش ۱۰۰v + ۱۰۰m = ۲۰۰ یا

IIb (۱۰۰ v + ۱۰۰ m)

کارگران IIb بابت نیروی کار خود ۱۰۰ واحد پول، بگوییم ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ، دریافت داشته‌اند. اینان با آن پول از سرمایه‌داران IIa وسایل مصرف به مبلغ ۱۰۰ خریداری می‌کنند. این گروه از سرمایه‌داران با آن پول، ۱۰۰ واحد کالا از IIb می‌خرد و بدینسان سرمایهٔ متغیر سرمایه‌داران IIb به شکل پول به سوی آنان برمی‌گردد.

در شعبهٔ IIa باز ۴۰۰ واحد به صورت پول نقد در دست سرمایه‌داران وجود دارد، که نتیجهٔ مبادله با کارگران همین شعبه است. علاوه بر این یک چهارم از آن جزء محصول ایشان که نمایشگر اضافه ارزش است به کارگران IIb داده شده و با آن پول از IIb (۱۰۰v) کالاهای تجملی خریداری گردیده است.

اکنون اگر فرض کنیم که سرمایه‌داران IIa و IIb خرج‌های درآمدی خود را به نسبت برابر میان وسایل زندگی و اسباب تجمل توزیع کنند، به نحوی که هر یک از آن دو $\frac{۳}{۵}$ درآمد خود را صرف وسایل لازم زندگی و $\frac{۲}{۵}$ آن را خرج تجمل‌افزار می‌نمایند، آن‌گاه سرمایه‌داران گروه فرعی IIa $\frac{۳}{۵}$ از درآمد ناشی از اضافه ارزش خود، ۴۰۰ m را، صرف محصولات ویژهٔ خویش کرده‌اند که عبارت از وسایل لازم زندگی است و به ۲۴۰ بالغ می‌شود، و به نسبت $\frac{۲}{۵}$ از آن را که برابر با ۱۶۰ است برای وسایل تجملی مصرف کرده‌اند. همچنین سرمایه‌داران گروه فرعی IIb نیز اضافه ارزش خود، ۱۰۰ m، را به این ترتیب تقسیم می‌کنند: $\frac{۳}{۵}$= ۶۰ بابت وسایل لازم و $\frac{۲}{۵}$= ۴۰ برای تجمل‌افزار.

۱۶۰ تجمل‌افزاری که m (IIa) در دست دارد به طریق زیر به سرمایه‌داران IIa می‌رسد: چنانکه دیدیم ۱۰۰ واحد از ۴۰۰ m (IIa) به شکل وسایل لازم زندگی در مقابل مبلغ برابری از v (IIb)، که در شکل وسایل تجمل وجود دارد، و ۶۰ واحد دیگر به صورت وسایل لازم زندگی در ازاء تجمل افزار ۶۰m (IIb) مبادله شده است. بنابراین مجموع حساب به قرار زیر است:

IIa: ۴۰۰ v + ۴۰۰ m؛ IIb: ۱۰۰ v + ۱۰۰ m

۱ـ (a) ۴۰۰ v، که جزیی از محصول کارگران IIa را تشکیل می‌دهد (وسایل لازم زندگی)، به وسیلهٔ آنها مصرف شده است. وسایل مزبور را کارگران از سرمایه‌داران تولید کنندهٔ بخش خودشان خریداری می‌کنند. از این راه مبلغ ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول به سرمایه‌داران برمی‌گردد، یعنی ارزش ـ سرمایهٔ متغیری به میزان ۴۰۰ که به کارگران خود به صورت دستمزد پرداخته بودند، دوباره به دست آنها می‌رسد، به نحوی که با آن

می‌توانند از نو نیروی کار خریداری کنند.

۲ـ یک جزء از (a) m ۴۰۰ برابر با (b) v ۱۰۰، و لذا $\frac{۱}{۴}$ اضافه ارزش (a)، به قرار زیر برای وسایل تجمل به سامان می‌رسد: کارگران (b) از سرمایه داران بخش خودشان (b) ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ دستمزد دریافت می‌کنند. با این پول آنها $\frac{۱}{۴}$ از (a) m را، که عبارت از کالاهای مشتمل بر وسایل لازم زندگی است، می‌خرند. سرمایه‌داران a با این پول به همان مبلغ ارزشی، اقلام تجملی = (b) v ۱۰۰ یعنی نیمی از تمام تولید اشیاء تجملی را خریداری می‌نمایند. بدینسان سرمایهٔ متغیر سرمایه‌داران b به شکل پول به آنها بر می‌گردد و آنان می‌توانند با تجدید خرید نیروی کار بازتولید خود را از نو شروع کنند، زیرا همهٔ سرمایهٔ ثابت تمام بخش II از راه مبادلهٔ (v+m) I در برابر IIC جبران گردیده است. بنابراین نیروی کار کارگران تجمل‌افزار از آن رو مجدداً فروش‌پذیر شده که جزیی از محصول خود آنها که به مثابهٔ معادل دستمزدشان به وجود آمده و به وسیلهٔ سرمایه‌داران IIa به مصرف ـ مایهٔ اینان پیوسته، به پول مبدل گشته است. (همین امر در مورد فروش نیروی کار بخش I نیز صادق است، زیرا IIeای که در مقابل آن (v+m) I مبادله می‌شود، هم عبارت از تجمل‌افزار و هم شامل وسایل ضروری زیست است و آنچه به وسیلهٔ (v+m) I تجدید می‌شود هم وسایل تولید تجمل‌افزار و هم وسایل تولید وسایل ضرور زندگی را دربر می‌گیرد).

۳ـ اینک به مبادلهٔ a و b، فقط از آن حیث که مبادلهٔ میان سرمایه‌داران دو زیربخش است، می‌پردازیم. با آنچه قبلاً ذکر شد در سرمایهٔ متغیر (۴۰۰v) و جزیی از اضافه ارزش (۱۰۰m) در مورد a و نیز از سرمایهٔ متغیر (۴۰۰ v) در مورد b، فارغ گشته‌ایم. علاوه بر این فرض کرده‌ایم که درآمد سرمایه‌داران هر دو دسته به طور متوسط به نسبت $\frac{۲}{۵}$ برای تجمل‌افزار و $\frac{۳}{۵}$ برای نیازهای لازم زیست خرج می‌شود. بنابراین علاوه بر ۱۰۰ واحدی که قبلاً در ازاء اشیاء تجملی مصرف گردیده است، باز بابت تجمل‌افزار، ۶۰ واحدی که قبلاً در ازاء اشیاء تجملی خرج شده است، باز بابت تجمل‌افزار، ۶۰ واحد دیگر به زیر بخش a و به همین نسبت یعنی ۴۰ واحد به زیربخش b می‌افتد.

پس m (IIa) بدینسان توزیع می‌گردد: ۲۴۰ بابت وسایل معیشت و ۱۶۰ بابت تجمل‌افزار، یعنی = ۲۴۰+۱۶۰=۴۰۰m (IIa). (IIb) منقسم می‌شود به ۶۰ بابت وسایل زیست و ۴۰ برای تجمل‌افزار، ۶۰+۴۰ = m ۱۰۰ (IIb). ۴۰ واحد اخیر را این گروه سرمایه‌دار از محصول خود مصرف می‌کند ($\frac{۲}{۵}$ اضافه ارزش گروه مزبور)، ۶۰

واحد بابت وسایل زیست را گروه مزبور از آنجا به دست می‌آورد که ۶۰ واحد اضافه محصول خود را در ازاء ۶۰m (a) مبادله می‌ماند.

بنابراین برای مجموع گروه سرمایه‌دار بخش II (که v+m در مورد زیربخش a به صورت وسایل معیشت و در مورد b به صورت تجمل‌افزار وجود دارد)، چنین خواهیم داشت:

IIa (۴۰۰v + ۴۰۰m) IIb (۱۰۰v+۱۰۰m) = ۱۰۰۰، که به وسیلهٔ حرکت به گونهٔ زیرین سامان یافته است: ۵۰۰v (a+b)؛ [که در ۴۰۰v (a) و ۱۰۰m (a)+۵۰۰m (a+b)] و در [۳۰۰m (a)+۱۰۰v (b)+۱۰۰m (b)=۵۰۰]، به سامان رسیده است.

برای هریک از a و b که جداگانه مورد توجه قرار گیرد سامان‌یابی زیر به دست می‌آید:

$$a)\ \frac{v}{(400va)}+\frac{m}{240m(a)+100v(b)+60m(b)}=800$$

$$b)\ \frac{v}{100m(a)}+\frac{m}{60m(a)+40m(b)}=\underline{200}$$

$$1000$$

چنانچه از نظر ساده ساختن مطلب همان نسبت میان سرمایهٔ متغیر و ثابت را حفظ کنیم (چیزی که ضمناً بگوییم به هیچ وجه لزومی هم ندارد)، در آن صورت در برابر ۴۰۰v (a) سرمایهٔ ثابتی = ۱۶۰۰ و در مقابل ۱۰۰v (b) سرمایهٔ ثابتی = ۴۰۰ قرار می‌گیرد، و آن‌گاه برای بخش II دو زیربخش‌های زیر را خواهیم داشت:

$$IIa)\quad 1600c+400v+400m=2400$$

$$IIb)\quad 400c+100v+100m=600$$

و جمعاً

$$2000c+500v+500m=3000$$

طبق این حساب از IIc ۲۰۰۰ وسایل مصرفی که در ازاء I(v+m) ۲۰۰۰ مبادله شده است، ۱۶۰۰ واحد آن در ازای وسایل تولید لوازم ضروری زندگی و ۴۰۰ واحد آن در برابر وسایل تولید تجمل‌افزار مبادله گردیده‌اند.

بنابراین I(v+m) ۲۰۰۰ خود نیز بدین قرار تجزیه می‌شود که (۸۰۰v+۸۰۰m) I برای a = ۱۶۰۰ وسایل تولید لوازم ضروری زندگی و (۲۰۰v+۲۰۰m) I برای b=۴۰۰ وسایل تولیدی تجمل‌افزار.

نه تنها قسمت مهمی از کارافزار، بلکه جزء مهمی نیز از مواد خام و کمکی و غیره برای هر دو بخش از یک نوع است. ولی در مورد مبادلهٔ اجزاء مختلف ارزشی محصول کل I(v+m)، چنین تقسیمی کاملاً بی‌اهمیت می‌گردد. هم ۸۰۰ Iv و هم ۲۰۰ Iv یادکرده از آن راه به سامان می‌رسند که دستمزد در وسایل مصرفی ۱۰۰۰ IIc خرج می‌شود، و لذا پول ـ سرمایه‌ای که بابت این دستمزد پیش‌ریز شده است به هنگام برگشت به همان نحو میان سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ بخش I توزیع می‌گردد و به نسبت سرمایه متغیر پیش‌ریختهٔ آنها دوباره به پول مبدل می‌شود. از سوی دیگر در مورد سامان یابی ۱۰۰۰ Im، نیز چنین است که در اینجا نیز سرمایه‌داران به همان نحو از مجموع نیمهٔ دوم IIc= ۱۰۰۰، یعنی ۶۰۰ IIa و ۴۰۰ IIb، (متناسب با بزرگی m هر کدام) وسایل مصرف بیرون می‌کشند. بنابراین آنها که باید سرمایهٔ ثابت IIa را جبران کنند بدین قرارند:

۴۸۰ (۳/۵) از ۶۰۰c (IIa) و ۳۲۰ (۲/۵) از ۴۰۰c (IIb) = ۸۰۰ و آنها که سرمایهٔ ثابت IIb را جبران می‌کنند:

۱۲۰ (۳/۵) از ۶۰۰c (IIa) و ۸۰ (۲/۵) از ۴۰۰c (IIb) = ۲۰۰

حاصل جمع = ۱۰۰۰

آنچه در اینجا، هم در مورد بخش I و هم دربارهٔ بخش II، خودسرانه انتخاب شده عبارت از نسبت سرمایهٔ متغیر به ثابت و همچنین یکسان گرفتن این نسبت‌ها برای I و II و زیربخش‌های آنهاست. این یکسانی در اینجا فقط ازلحاظ آسان ساختن مطلب پذیرفته شده است و فرض نسبت‌های گوناگون مطلقاً تغییری در شرایط مسئله و حل آن نمی‌دهد. ولی آنچه که از این بیان در فرض بازتولید ساده الزاماً نتیجه می‌شود این است که:

۱ـ ارزش ـ محصول نوآفریدهٔ کار سالانه (تجزیه‌پذیر به m+v)، که در شکل طبیعی وسایل تولید به وجود آمده است، باید برابر با ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، یعنی cc ارزش ـ محصولی باشد، که به وسیلهٔ قسمت دیگری از کار سالانه ایجاد گردیده و در شکل وسایل مصرف تجدید تولید یافته است. چنانچه ارزش ـ محصول مزبور کوچک‌تر از IIc باشد، آن‌گاه بخش II نخواهد توانست سرمایهٔ ثابت خود را کاملاً جبران نماید و اگر بزرگ‌تر از آن باشد ناچار جزء زایدی بی‌فایده می‌ماند. در هر دو حالت به فرض ما دربارهٔ بازتولید ساده لطمه می‌خورد.

۲ـ در محصول سالانه‌ای که به صورت وسایل مصرف بازتولید گردیده است،

سرمایهٔ متغیر (v) پیش‌ریز شده به صورت پول، تا آنجا که دریافت کنندگانش کارگران تجمل‌افزار هستند، فقط در حدود آن جزء آن وسایل زیست لازمی سامان‌پذیر است که نمایشگر اضافه ارزش سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ این وسایل تجملی در شکل ابتدایی[۳۶۲] آن به شمار می‌رود.[۳۶۳] پس vای که در تولید تجمل‌افزار گذاشته شده، برحسب میزان ارزشی خود یک جزء از mای را تشکیل می‌دهد که در شکل وسایل ضرور معیشت تولید گردیده است و لذا باید کوچک‌تر از تمام این m یعنی کوچک‌تر از m(IIa) باشد - و بنابراین تنها از راه سامان یابی آن v در این جزء از m است که سرمایهٔ متغیر پیش‌ریختهٔ سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ تجمل‌افزار، به شکل پول از نو به سوی آنان باز می‌گردد. این پدیده‌ای کاملاً همانند سامان‌یابی I(v+m) در IIc است، فقط با این تفاوت که در حالت دوم v(IIb) در جزیی از m(IIa) که برابر با مقدار ارزشی آن است سامان می‌یابد. این نسبت‌ها در مورد هر توزیع محصول کل سالانه از لحاظ کیفی تعیین کننده‌اند، به شرط اینکه محصول مزبور واقعاً به وسیلهٔ دوران در روند بازتولید سالانه وارد شده باشد. I(v+m) فقط می‌تواند در IIc سامان یابد، هم‌چنانکه IIc از لحاظ وظیفه‌اش به مثابه جزء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ بارآور، تنها از راه همین سامان‌یابی تجدیدپذیر است. هم این چنین v(IIb) نیز فقط در یک جزء m (IIa) سامان‌پذیر است و تنها بدینسان است که دوباره به شکل پولی خود به مثابهٔ پول - سرمایه قابل تبدیل می‌گردد. البته احکام مزبور فقط آن‌گاه صدق می‌کنند که همهٔ این جریانات واقعاً نتیجهٔ خود روند بازتولید باشند و لذا در صورتی که مثلاً سرمایه‌داران IIb پول - سرمایهٔ لازم را برای v به وسیلهٔ اعتبار از راه دیگری به دست نیاورده باشند. به عکس مبادلات میان اجزاء مختلف محصول سالانه از لحاظ کمی فقط هنگامی می‌توانند با چنان تناسبی که در بالا ذکر شد انجام گردند که مقیاس و نسبت‌های ارزشی تولید ثابت مانده باشند و این روابط اکید به وسیلهٔ بازرگانی خارجی خدشه‌دار نگردیده باشد.

اکنون اگر بنا به اسلوب آ. اسمیتی گفته شود که I(v+m) در IIc و IIc در I(v+m) حل می‌شود، و یا چنانکه وی خود غالباً عادت دارد به نحو بی‌ربط‌تری بیان کند، گفته شود که I(v+m) اجزاء متشکلهٔ قیمت IIc را می‌سازد (تا ارزش آن را که وی in

---

۳۶۲. در متن به لاتینی prima facie قید شده است. در شکل کالایی که نخستین شکل اضافه ارزش است.

۳۶۳. یعنی تا آن حدکه اضافه ارزش برای رفع نیازهای اولیهٔ زیست سرمایه‌داران تجمل‌ساز صرف می‌شود نه برای غیر آن.

$I(v+m)$ ارزش exchangevalue[۳۶۴] می‌خواند) و IIc عنصر کامل تشکیل دهندهٔ ارزش $I(v+m)$ است، در آن صورت می‌توان و بایستی نیز گفته شود که $(IIb)v$ در $(IIa)m$، یا $(IIa)m$ در $(IIb)v$ حل می‌گردد و یا $(IIb)v$ جزیی از اضافه ارزش IIa را تشکیل می‌دهد و بالعکس: بدینسان اضافه ارزش در دستمزد یا در سرمایهٔ متغیر جزء تشکیل دهندهٔ اضافه ارزش می‌گردد. در واقع این بی‌نظمی نزد آ. اسمیت تا به این حد هم می‌رسد، زیرا نزد وی دستمزد به وسیلهٔ ارزش وسایل لازم زیست تعیین می‌گردد و این ارزش ـ کالاها نیز به عکس به ارزش دستمزد (سرمایهٔ متغیر) و اضافه ارزشی وابسته می‌شوند که در درون آنها وجود دارد. این مسئله که بر پایهٔ سیستم سرمایه‌داری، ارزش ـ محصول یک روزانهٔ کار تجزیه پذیر به اجزایی است ـ یعنی به $v+m$ قابل تقسیم است ـ چنان خاطر وی را به خود مشغول داشته که به کلی فراموش می‌شود که در مورد مبادلهٔ سادهٔ کالاها مطلقاً بی‌اهمیت است که آیا معادل‌های گوناگونی که به‌شکل طبیعی وجود دارند از کار اجرت پرداخته تشکیل گشته‌اند یا نپرداخته، زیرا در هر دو حالت کار یکسانی در آنها مصرف شده است و نیز این مطلب را فراموش می‌کند که چه کالای A یک وسیلهٔ تولید باشد و چه از آن B یک وسیلهٔ مصرف، خواه کالایی پس از فروش به مثابهٔ سرمایه عمل کند و خواه دیگری به عکس در مصرف ـ مایه وارد گردد و یا بنابر آدام به مثابه درآمد مصرف شود، باز همچنان بی‌اهمیت است. استفاده‌ای که خریدار منفرد از کالای خود می‌کند در مبادلهٔ کالایی و محیط دوران وارد نمی‌شود و به هیچ وجه تأثیری در ارزش کالا ندارد. اینکه درباره تحلیل گردش محصول کل سالانهٔ جامعه لازم است جهت مشخص استفاده و زمان مصرف اجزاء متشکلهٔ این محصول کل به حساب آید به هیچ وجه تغییری در این حکم نمی‌دهد.

آنچه دربارهٔ مبادلهٔ $(IIb)v$ در برابر جزء هم ارزشی از $(IIa)m$ مشخص شد و همچنین دربارهٔ مبادلات بعدی میان $(IIa)m$ و $(IIb)m$، به هیچ وجه چنین فرض نشده است که تک‌تک سرمایه‌داران IIa و IIb و خواه مجموعهٔ هریک از آن دو گروه، اضافه ارزش خویش را به یک نسبت میان اشیاء مصرفی لازم و وسایل تجملی توزیع می‌کنند. یکی بیشتر در مورد این مصرف و آن یک بیشتر بابت آن مصرف دیگر خرج می‌کند. در زمینهٔ بازتولید ساده فقط چنین فرض شده است که مبلغ ارزشی‌ای برابر با تمام اضافه

---

۳۶۴. ارزش مبادله.

ارزش در مصرف ـ مایه به سامان می‌رسد. بنابراین فقط مرزها معلوم گردیده‌اند. در درون هر بخش ممکن است یکی بیشتر با a و دیگری بیشتر با b معامله کند، ولی اینها متقابلاً پابه‌پا می‌شوند به نحوی که طبقات سرمایه‌دار a و b در صورتی که جمعاً گرفته شوند، هریک به همان نسبت در دو زیربخش شرکت دارند. ولی نسبت‌های ارزشی ـ یعنی سهم متناسب هر دو نوع تولیدکنندهٔ a و b در ارزش کل محصول II ـ و بنابراین یک نسبت مشخص کمی میان رشته‌های تولیدی که این بخش از محصولات را تحویل می‌دهند ـ بالضروره در هر حالت مشخص معلوم است. فقط نسبتی که به صورت مثال آورده شده فرضی است. چنانچه مثال دیگری اختیار شود به هیچ وجه در کیفیت تغییری به وجود نمی‌آورد، منتها آنچه از لحاظ کمی تعیین گردیده در چنین صورتی تغییر می‌پذیرد. ولی اگر بنا به هر اوضاع و احوال یک تغییر حقیقی در مقادیر نسبی a و b وارد گردد، آن‌گاه شرایط بازتولید ساده نیز متناسب با آن تغییر می‌کند.

از این امر که (IIbv) در جزء هم ارزی از m(IIa) سامان می‌پذیرد، چنین نتیجه می‌شود که در رابطه با آن موقعیت تجملی محصول سالانه و لذا با ترقی سهمیهٔ نیروی کاری که تولید تجمل‌افزار جذب می‌کند ـ و به همان نسبت که تبدیل مجدد سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته در v(IIb) به پول ـ سرمایه عملی می‌شود و از نو به مثابهٔ شکل پولی سرمایهٔ متغیر به کار می‌افتد، زندگی و تجدید تولید بخشی از طبقهٔ کارگر که در IIb اشتغال دارد ـ تأمین بخش مزبور از لحاظ وسایل لازم زیست ـ به ریخت و پاش اسراف‌آمیز طبقهٔ سرمایه‌دار، به مبادلهٔ قسمت مهمی از اضافه ارزش آن با تجمل‌افزار وابستگی پیدا می‌کند.

هر بحرانی موقتاً از مصارف تجملی می‌کاهد؛ تبدیل مجدد v(IIb) را به پول ـ سرمایه کند می‌کند و به تأخیر می‌اندازد، فقط به تحقق قسمی این تبدیل امکان می‌دهد و لذا بخشی از کارگران تجمل‌ساز را به کوچه می‌ریزد، در حالی که از سوی دیگر درست به همین سبب موجب انسداد فروش وسایل ضروری معیشت و کاهش آن می‌شود. این به کلی صرف‌نظر از کارگران مولدی است که در عین حال بیرون رانده شده‌اند، یعنی آنها که در مقابل خدمات خود جزیی از مخارج تجملی سرمایه‌داران را دریافت می‌دارند (خود این کارگران در این مقطع اقلام تجملی به شمار می‌روند)[۳۶۵] و به ویژه در مصرف

---

۳۶۵. مقصود قشر نوکران و خدمهٔ سرمایه‌داران است.

وسایل ضروری زندگی و غیره سهم بسیار مهمی دارند. به عکس در دوران رونق و به ویژه در اثنای زمانی از آنکه سودبازی شکوفاست ـ به هنگامی که نظر به دلایل دیگر ارزش نسبی پول بیان شده در کالاها تنزل می‌کند (بدون آنکه از طریق دیگری انقلاب ارزشی واقعی رخ داده باشد)، و لذا به هنگامی که قیمت کالاها مستقل از ارزش خاص آنها ترقی می‌کند ـ وضع به نحو دیگر است. نه تنها مصرف وسایل ضروری زیست ترقی می‌کند، بلکه طبقهٔ کارگر نیز (که اکنون تمام سپاه ذخیره‌اش فعالانه وارد درکار است) موقتاً در مصرف اشیاء تجملی که معمولاً به آن دسترسی ندارد شرکت می‌جوید و نیز علاوه بر آن در مصرف بخشی از اشیاء لازم معیشت که به طور معمول در قسمت اعظم خود وسایل مصرف «ضرور» طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهند، وارد می‌شود، امری که به نوبهٔ خود ترقی قیمت‌ها را برمی‌انگیزد.

این خود یک همان‌گویی محض است که گفته شود بحران‌ها از نقصان مصرف کسانی که توان پرداخت دارند یا از کمبود مصرف کنندهٔ پرداختمند ناشی می‌گردند. سیستم سرمایه‌داری، به استثناء مصرف از طریق گدایی[۳۶۶] یا از راه «شیادی»، هیچ نوع مصرف دیگری که پرداختنی نباشد نمی‌شناسد. اینکه کالاها فروش نمی‌روند هیچ معنای دیگری غیر از این ندارد که برای آنها خریدار پرداخت توان ندارد و لذا مصرف کننده‌ای پیدا نمی‌شود، (اعم از اینکه کالاها سرانجام به منظور مصرف بارآور یا مصرف انفرادی خریده شوند). ولی برای آنکه این همان‌گویی را با ظاهری از استدلال عمیق‌تر بیارایند می‌گویند که طبقهٔ کارگر سهم کمتری از فرآوردهٔ خویش به دست می‌آورد و به محض اینکه حصهٔ بزرگتری از آن دریافت دارد و در نتیجه دستمزدش ترقی نماید این تنگنا برطرف می‌شود. در این مورد کافی است متذکر گردد که هربار بحران‌ها درست در دوره‌ای آماده می‌شوند که دستمزدها عموماً در حال ترقی است و طبقهٔ کارگر، از آن جزء محصول سالانه که برای مصرف تخصیص یافته است، به طور واقعی حصهٔ بزرگ‌تری به دست می‌آورد. از دیدگاه این شوالیه‌های مدعی عقل سلیم و «سادهٔ» انسانی، این دوره بایستی به عکس دورکنندهٔ بحران باشد. پس نمایان است که تولید سرمایه‌داری متضمن شرایطی است که مستقل از حسن نیت یا سوء نیت این و آن، رونق نسبی وضع طبقهٔ کارگر را فقط به طور گذرا پذیراست و در واقع همواره این رونق، فقط

---

۳۶۶. در متن به لاتینی: sub forma pauyeria

چون مرغ طوفان پیک بحران است.[۳۶۷]

در بالا دیدیم چگونه رابطهٔ متناسب میان تولید وسایل ضرور مصرف و تولید تجمل‌افزار، تقسیم II(v+m) را میان IIa و IIb و لذا نیز تقسیم IIc را میان (IIa)c و (IIb)c ـ مشروط می‌ساخت. بنابراین توزیع مزبور خصلت و مناسبات کمی تولید را تا ریشه فرا می‌گیرد و عامل اساسی تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری عمومی تولید به شمار می‌رود.

بازتولید ساده بنابر ماهیت خود بر پایهٔ مصرف هدف‌گیری شده است، هرچند اضافه ارزشی در آری جهت محرکهٔ تک سرمایه‌دار می‌نماید، مع‌ذلک اضافه ارزش ـ هر اندازه هم مقدار نسبی آن بزرگ باشد ـ سرانجام باید در مورد این تولید فقط برای مصرف شخصی سرمایه‌دار به‌کار رود.

تا آنجاکه بازتولید ساده مهم‌ترین جزء هر بازتولید سالانه بر مقیاس گسترده است، این انگیزه در عین اینکه با انگیزهٔ توانگرگشتن همراه است نفساً با آن در تضاد قرار می‌گیرد. در واقعیت مسئله پیچیده‌تر به نظر می‌رسد، زیرا آنهاکه سهم بران (partners) این غنیمت ـ یعنی اضافه ارزش سرمایه‌دار ـ هستند، همچون مصرف‌کنندگان مستقل از وی وارد صحنه می‌شوند.

V. انجام مبادلات به وسیلهٔ گردش پول

بنابر آنچه تاکنون بیان شده، دوران میان بخش‌های مختلف تولیدکنندگان طبق نمودار زیرین جریان داشته است:

۱ـ میان بخش I و بخش II:

۱۰۰۰m+۱۰۰۰V+۴۰۰۰c_I

۵۰۰v+۵۰۰II+ .... ۲۰۰۰c .... II_

بنابراین مسئله گردش ۲۰۰۰ = IIc که در برابر (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) I مبادله شده پایان یافته است.

نظر به اینکه ما فعلاً ۴۰۰۰ Ic را کنار می‌گذاریم، آنچه هنوز باقی می‌ماند عبارت است از گردش v+m در درون بخش II. ولی II(v+m) میان زیربخش‌های IIa و IIb به

---

۳۶۷. برای توجه خاطر هواداران احتمالی تئوری رودبرتوسی (Rodbertus) بحران‌ها. ف. انگلس.

نحو زیر تقسیم می‌گردد:

۲ـ II ۵۰۰v+۵۰۰m = a(۴۰۰v+۴۰۰m) + b(۱۰۰v+۱۰۰m) (a)۴۰۰v در درون همان زیربخش خود گردش می‌کند. کارگرانی که مزدشان با این مبلغ پرداخت شده است، وسایل ضروری زندگی را که خودشان تولید کرده‌اند به وسیلهٔ آن پول از کارفرمایان خویش یعنی سرمایه‌داران IIa خریداری می‌کنند.

چون سرمایه‌داران هر دو زیربخش اضافه ارزش خود را به نسبت ۲/۵ در محصولات IIa (وسایل لازم زیست) و ۲/۵ در محصولات IIb (تجمل‌افزار) خرج می‌کنند، آن‌گاه ۳/۵ اضافه ارزش a یعنی ۲۴۰، در درون خود زیربخش IIa مصرف می‌شود، چنانکه ۲/۵ اضافه ارزش b (که به صورت تجمل‌افزار تولید شده و به همان صورت موجود است) در داخل زیربخش IIb به مصرف می‌رسد.

بنابراین میان IIa و IIb هنوز چیزی برای مبادله باقیمانده است:

از سوی IIa: ۱۶۰ m،

از سوی IIb: ۱۰۰v+۶۰m. اینها به پای هم در می‌روند. کارگران IIb با دستمزدی که به صورت پول به میزان ۱۰۰ دریافت داشته‌اند، از IIa وسایل لازم زیستی به مبلغ ۱۰۰ خریداری می‌کنند. سرمایه‌داران IIb نیز به میزان ۳/۵ از اضافه ارزش خود = ۶۰، وسایل لازم زندگی خویش را از IIa می‌خرند. بدینسان سرمایه‌داران IIa پول لازمی را که بنا به فرض فوق ۲/۵ اضافه ارزش آنها = ۱۶۰m است دریافت می‌کنند تا آن را برای خرید تجمل‌افزاری که به وسیله IIb تولید شده است به کار برند، (۱۰۰m که در دست سرمایه‌داران IIb به صورت محصول جانشین دستمزد پرداخت شده وجود دارد و ۶۰m). پس نمودار این معامله چنین است:

۳ـ IIa (۴۰۰V)+(۲۴۰m)+۱۶۰m

b.........۱۰۰V+۶۰m+(۴۰m).

در این نمودار مقادیری که در درون دو هلال قرار گرفته‌اند عبارت از آنهایی هستند که فقط در درون خود زیربخش‌ها گردش می‌کنند و به مصرف می‌رسند.

برگشت مستقیم پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته بابت سرمایهٔ متغیر، که فقط در مورد گروه سرمایه‌داران IIa یعنی تولیدکنندگان وسایل لازم زیست، تحقق می‌یابد، جز مصداقی از قانون عام گفته شده که در نتیجهٔ شرایط ویژه‌ای تغییر یافته است چیز دیگری نیست. طبق آن قانون عام، پولی که تولید کنندگان کالا به دوران پیش‌ریز می‌کنند در صورت جریان

عادی گردش کالاها، به خود آنها باز می‌گردد، از آنجا فرعاً چنین نتیجه می‌شود که اگر پشت سر تولیدکنندهٔ کالا به طور کلی پول ـ سرمایه‌داری ایستاده باشد که به نوبهٔ خود به سرمایه‌دار صنعتی پول ـ سرمایه پیش‌ریز کند (پول ـ سرمایه در اکیدترین معنای کلمه و لذا ارزش ـ سرمایه به صورت پول)، آن‌گاه نقطهٔ رجعت واقعی این پول جیب پول ـ سرمایه‌دار مزبور است. بدینسان با آنکه پول کمابیش از همهٔ دست‌ها می‌گذرد، به این ترتیب تودهٔ پولی که در گردش است به بخش پول ـ سرمایه‌ای تعلق دارد که به شکل بانک‌ها و غیره سازمان یافته و متمرکز گردیده است. شیوه‌ای که به وسیلهٔ آن بخش مزبور سرمایهٔ خویش را پیش‌ریز می‌کند بازریز دائمی و نهایی آن را به صورت پول به سوی خود مشروط می‌سازد، اگرچه این عمل به نوبهٔ خود از راه تبدیل مجدد سرمایهٔ صنعتی به پول ـ سرمایه میسر گردیده است.

برای گردش کالاها همواره دو چیز ضرورت دارد: کالاهایی که در دوران فرو ریخته می‌شوند، و پولی که در دوران فرو ریخته خواهد شد. «دوران کالاها مانند معاوضهٔ مستقیم محصولات نیست که با جابه‌جا شدن یا دست به دست شدن ارزش‌های مصرف خاموش گردد. پول در پایان زنجیرهٔ دگرسانی‌های یک کالا از آن جریان بیرون می‌افتد ولی ناپدید نمی‌شود. همواره خود را به روی نقطه‌ای از دوران می‌افکند که در اثر خروج کالاها خالی مانده است و غیره.[۳۶۸]

مثلاً در دوران میان IIc و I(V+m) چنین فرض کرده بودیم که از جانب II ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای انجام این گردش پیش‌ریز می‌شود. در تعداد پایان‌ناپذیر روندهای گردشی که دوران میان گروه‌های بزرگ اجتماعی تولیدکنندگان به آنها تجزیه می‌گردد، گاه یکی از این گروه وگاه یکی از گروه دیگر تولید کننده پیدا می‌شود که نخست به مثابه خریدار قدم به میدان می‌گذارد ـ و لذا پول به دوران می‌ریزد. با صرفنظر کامل از اوضاع و احوال انفرادی، این امر ابتدا معلول تفاوت در تولید دوره‌ها و لذا در واگردهای کالا ـ سرمایه‌های مختلف است. بنابراین II با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولیدی به مبلغ همین ارزش از I خریداری می‌کند، ولی این یک نیز از II وسایل مصرفی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌خرد. پس پول به سوی II باز می‌گردد. با این بازریز، I به هیچ‌وجه متمول‌تر نمی‌شود. II ابتدا مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول به دوران ریخته و

---

۳۶۸. کتاب اول، فصل سوم، ص ۹۲؛ ترجمهٔ فارسی کاپیتال، جلد اول، صفحهٔ ۱۳۵ – م.

معادل همین ارزش، کالا از دوران بیرون کشیده بود، سپس کالایی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌فروشد و همین مبلغ پول را از دوران باز می‌ستاند. چنین است که ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بازریز می‌گردد. در واقع II بدینسان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول و کالایی معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بیرون کشیده است. برای مبادلهٔ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالاهای (I) و ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالاهای (II)، دوران فقط به ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول احتیاج دارد و بس. بنابراین آنکه برای خرید کالاهای غیرپول پیش‌ریز نموده است دوباره همان پول را با فروش کالاهای خود باز می‌ستاند. پس اگر نخست I کالایی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از II خریداری کرده بود و سپس به II کالایی معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌فروخت، در آن صورت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به جای آنکه به II بازگردد به سوی I برمی‌گشت.

در مورد بخش I، پولی که بابت دستمزد نهاده شده، یعنی سرمایه متغیری که به صورت پول پیش‌ریز شده است، مستقیماً در این شکل برنمی‌گردد، بلکه بازگشت آن غیرمستقیم و از بیراهه است. به عکس در مورد بخش II دستمزد ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی مستقیماً از جانب کارگران به سوی سرمایه‌داران باز می‌گردد. آنجا که خرید و فروش میان همان اشخاص چنان تکرار می‌شود که آنها همواره به مثابهٔ خریدار و فروشندهٔ کالا در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، این بازگشت همیشه مستقیم است. سرمایه‌دار II نیروی کار را با پول پرداخت می‌کند، وی بدینسان نیروی کار را به سرمایهٔ خود جفت می‌کند. و تنها با این عمل دورانی، که برای وی فقط عبارت از تبدیل پول ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور است، همچون سرمایه‌دار صنعتی در برابر کارگر به مثابه مزدور خویش قرار می‌گیرد. ولی از آن پس، کارگر که در مرحلهٔ نخست فروشنده، معامل نیروی کار خویش بود، در مرحلهٔ دوم مانند خریدار، به مثابه صاحل پول، در برابر سرمایه‌دار فروشندهٔ کالا قرار می‌گیرد. از اینجاست که پول نهاده در دستمزد به سوی سرمایه‌دار مزبور باز می‌گردد. تا جایی که فروش این کالاها متضمن تقلب یا چیز دیگری از این قبیل نباشد. بلکه معادل‌هایی از کالا و پول با یکدیگر مبادله می‌شوند، این عمل به خودی خود روندی نیست که بدان وسیله سرمایه‌دار دولتمند می‌گردد. وی دوبار به کارگر مزد نمی‌دهد، یک‌بار به پول و بار دیگر به کالا. به محض اینکه کارگر نزد او پول را به کالا بدل می‌کند پولش دوباره به سوی او باز می‌گردد.

ولی پول ـ سرمایه‌ای که مبدل به سرمایهٔ متغیر می‌شود ـ و لذا پولی که بابت دستمزد

پیش‌ریز می‌گردد نقش اساسی در خودگردش پول ایفا می‌کند، زیرا ـ بدان سبب که طبقهٔ کارگر مجبور است دست به دهان زندگی کند و لذا امکان ندارد به سرمایه‌دار صنعتی اعتبارات درازمدت بدهد ـ از نقاط مکانی متفاوت و بی‌شمار جامعه باید سرمایهٔ متغیر، برای مدت‌های کوتاه معینی مانند هفته و غیره، در آن واحد به پول پیش‌ریز گردد. این عمل باید در فواصل زمانی نسبتاً کوتاه تکرار شود، قطع نظر از هر مدتی که واگرد ـ دورهٔ سرمایه‌ها در رشته‌ها مختلف صنعت داشته باشند ـ (هراندازه این فاصله‌های زمانی کوتاه‌ترند ممکن است جمع مبلغ پولی که از این راه یک‌باره به دوران ریخته می‌شود به نسبت کوچکتر باشد). در هر کشور که تولید سرمایه‌داری حکمفرماست، پول ـ سرمایه‌ای که بدینسان پیش‌ریز شده است حصهٔ نسبتاً تعیین کننده‌ای را در مجموع دوران تشکیل می‌دهد، به ویژه بدان سبب که پول مزبور ـ پیش از بازگشتن به مبدأ عزیمت ـ در مجاری گوناگونی نفوذ می‌نماید و در قبال بسیاری از شعب کسب و کار به مثابه وسیلهٔ دوران عمل می‌کند.

اکنون دوران میان $I(v+m)$ و IIc را از نقطهٔ نظر دیگری مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌داران بخش I بابت پرداخت دستمزد مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز می‌کنند که کارگران با آن معادل ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل زندگی از سرمایه‌داران بخش II می‌خرند و سرمایه‌داران این بخش نیز معادل همان مبلغ پول از سرمایه‌داران I وسایل تولید خریداری می‌کنند. اینک سرمایهٔ متغیر سرمایه‌داران بخش I به صورت پول به آنها برگشته است، درحالیکه سرمایه‌داران بخش II نیمی از سرمایهٔ ثابت خود را از شکل کالا ـ سرمایه‌ای بیرون آورده و از نو به سرمایهٔ بارآور استرلینگ برای به دست آوردن وسایل تولید از بخش I انجام می‌دهند؛ سرمایه‌داران I پول مزبور را در وسایل مصرف بخش II خرج می‌کنند. این ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بدینسان از نو به سوی سرمایه‌داران بخش II برمی‌گردد و آنها نیز مبلغ مزبور را از نو پیش‌ریز می‌کنند تا آخرین ربع سرمایهٔ ثابت‌شان را که به کالا مبدل گشته است دوباره به شکل طبیعی بارآورش درآورند. این پول باز به سوی I برمی‌گردد که از نو از بخش II وسایل معیشتی معادل همان مبلغ می‌گیرد. بدینسان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ دوباره به سوی بخش II جاری می‌شود، و سرمایه‌داران این بخش اکنون مانند گذشته ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد و ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ ثابت در اختیار دارند، اما سرمایهٔ ثابتی که دیگر از شکل کالا ـ سرمایه‌ای خارج شده و از نو به سرمایهٔ بارآور مبدل گردیده است. با ۱۵۰۰ لیرهٔ

استرلینگ تودهٔ کالایی به میزان ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به شرح زیر به گردش افتاده است: ۱ـ بخش I ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت نیروی کار با ارزشی معادل همین مبلغ به کارگران می‌پردازد؛ ۲ـ کارگران با همین ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از II وسایل زندگی خریداری می‌کنند؛ ۳ـ بخش II با همین پول از بخش I وسایل تولید می‌خرد، و بخش اخیر بدینسان ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیرش را به شکل پول به‌دست می‌آورد؛ ۴ـ بخش II با ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، وسایل تولید از بخش I می‌خرد؛ ۵ـ بخش I با همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از بخش II وسایل مصرف خریداری می‌کند؛ ٦ـ بخش II با همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولید از بخش II می‌خرد؛ ۷ـ بخش I با همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از بخش II وسایل مصرف خریداری می‌کند. بخش II ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی را که اضافه بر ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالا به دوران ریخته بود و بابت آن هیچ کالای معادلی از دوران بیرون نیاورده بود، از نو به دست می‌آورد.[369]

بنابراین مبادله به قرار زیر انجام می‌یابد.

۱ـ I مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول بابت نیروی کار می‌پردازد، پس بابت کالایی = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ

۲ـ کارگران با دستمزد خود به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از II وسایل مصرف می‌خرند، پس کالایی = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ

۳ـ II با ۱۰۰۰ لیره‌ای که از جانب کارگران خرج شده وسایل تولیدی به همان ارزش از I خریداری می‌کند، پس کالایی = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ.

با این معامله، ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول، به مثابه شکل نقدی سرمایهٔ متغیر به I برگشته است.

۴ـ II از I وسایل تولیدی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ خریداری می‌کند، پس کالایی = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ.

۵ـ I به قدر همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از II وسایل مصرف می‌خرد، پس کالایی = ۵۰۰ لیرهٔ استرهٔ استرلینگ.

---

۳۶۹. بیان مطلب در اینجا کمی از آنچه فوقاً (ص ۳۷۴) * آمده تفاوت یافته است. در بیان پیشین، بخش I نیز مبلغ مستقلی به میزان ۵۰۰ به دوران ریخته بود. در اینجا بخش II به تنهایی پول - مایهٔ اضافی را برای دوران می‌آورد. ولی این امر هیچ‌گونه تغییری در نتیجه‌گیری نهایی وارد نمی‌کند. ف. انگلس.

*. نگاه کنید به فصل بیستم (بخش سوم) بند III همین ترجمه، ص ۳۳۳ -م.

۶ـ II به قدر همان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از I وسایل تولید می‌خرد، پس کالایی = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ

۷ـ I به اندازهٔ همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ از II وسایل مصرف خریداری می‌کند، پس کالایی = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ

حاصل جمع ارزش ـ کالای مورد مبادله = ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است.

۵۰۰ لیره‌ای راکه II برای خرید پیش‌ریز کرده بود به او بازگشته است.

نتیجه بدین قرار است:

۱ـ I سرمایهٔ متغیری به صورت پول به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ دارد، که آن را ابتدا در دوران پیش‌ریز کرده است، علاوه بر این I بابت مصرف شخصی خود ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از محصول ـ کالای خود خرج نموده است، یعنی پولی راکه بابت فروش وسایل تولید به مبلغ ارزشی ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ دریافت داشته به مصرف رسانده است.

از سوی دیگر شکل طبیعی‌ای که سرمایهٔ متغیر موجود به صورت پول، باید به آن مبدل گردد یعنی نیروی کار ـ در نتیجهٔ مصرف، حفظ شده و بازتولید گردیده و از نو، به مثابه یگانه قلم معامله‌پذیر صاحبانش، وجود دارد، که اگر بخواهند زنده بمانند ناگزیر باید آن را بفروشند. بنابراین رابطهٔ کارگر مزدور و سرمایه‌دار نیز بازتولید گردیده است.

۲ـ سرمایهٔ ثابت II به صورت جنسی جبران شده است و ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به وسیلهٔ همین II به دوران پیش‌ریز شده بود به آن بازگشته است.

برای کارگران I دوران عبارت از گردش سادهٔ W-G-W است. $\overset{1}{W}$ (نیروی کار) ـ $\overset{2}{G}$ (۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ شکل پولی سرمایهٔ متغیر) ـ $\overset{3}{W}$ (وسایل لازم زندگی به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ). این ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ، سرمایهٔ ثابت II راکه در شکل وسایل زیست ـ کالا وجود دارد تا همان میزان ارزشی نقد می‌کنند.

برای سرمایه‌داران بخش II روند از این قرار است: W-G، یعنی مبدل گشتن جزیی از کالا ـ محصول آنها به شکل پول و تبدیل مجدد آن به عناصر سرمایهٔ بارآور، یعنی به جزیی از وسایل تولید که برای آن ضرورت دارد.

با پیش‌ریز G (۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) که سرمایه‌داران بخش II به منظور خرید اجزاء دیگر وسایل تولید انجام می‌دهند، قبل از وقوع به صورت پیشکی به جزیی از IIc که هنوز در شکل کالایی (وسایل مصرف) وجود دارد شکل کالایی داده می‌شود. در

معاملهٔ W-G که II با G خرید می‌کند و Wی I به فروش می‌رسد، پول (II) به جزیی از سرمایهٔ بارآور بدل می‌شود، در حالیکه W(I) با انجام معاملهٔ W-G خود را به پولی مبدل می‌سازد که نمایندهٔ هیچ جزیی از ارزش ـ سرمایهٔ I نیست، بلکه اضافه ارزش نقد گشته‌ای است که فقط در وسایل مصرف خرج می‌شود.

در دوران G-W...P...W'-G' نخستین معاملهٔ G-Wی یک سرمایه‌دار آخرین معاملهٔ W'=G' سرمایه‌دار دیگر است (یا جزیی از آن است). حالا این Wای که به وسیلهٔ آن G به سرمایهٔ بارآور بدل می‌شود، چه برای فروشندهٔ W (که لذا این W را به پول بدل می‌کند) نمایندهٔ جزیی از سرمایهٔ ثابت باشد، چه نمودار جزیی از سرمایهٔ متغیر یا اضافه ارزش، برای خود گردش کالاها مطلقاً بی‌تفاوت است.

اما در مورد بخش I، آنجاکه سخن از V+m به مثابه عنصر ترکیب دهندهٔ محصول ـ کالای آن می‌رود، باید گفت که بخش مزبور بیش از آنچه که در دوران پول ریخته است از آن پول بیرون می‌کشد. نخست ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایهٔ متغیر به بخش مزبور باز می‌گردد، و در ثانی معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولید می‌فروشد (به معاملهٔ شمارهٔ ۴ گفته شده مراجعه کنید) و با این فروش نیمی از اضافه ارزش بخش I نقد می‌گردد، سپس بار دیگر معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولید می‌فروشد (معاملهٔ شمارهٔ ٦) و بدین وسیله نیمهٔ دیگر اضافه ارزش و لذا تمامی اضافه ارزش آن به شکل پول از دوران بیرون کشیده می‌شود. بنابراین پی‌درپی چنین است: ۱ـ سرمایهٔ متغیر = ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول مبدل شد، ۲ـ نیمی از اضافه ارزش نقدگشته = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ، ۳ـ نیمهٔ دیگر اضافه ارزش = ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول بدل شده است. پس جمعاً: ۱۰۰۰V+۱۰۰۰m=۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ نقد گردیده است. اگر چه بخش I فقط ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به دوران فروریخته (با صرفنظر از مبادلاتی که موجبات بازتولید Ic را فراهم می‌نمایند و بعداً مورد بررسی ما قرار خواهند گرفت)، دو برابر آن را از دوران بیرون آورده است. البته اضافه ارزش نقدگشته (یعنی آنچه به G تبدیل شده) فوراً با انتقال یافتن به دست دیگری (II) ناپدید می‌گردد، زیرا پول مزبور بابت وسایل مصرف خرج می‌شود. سرمایه‌داران بخش I همان اندازه پول از دوران بیرون کشیده‌اند که معادل ارزش آن کالا به درون دوران فرو ریخته‌اند. مسئله اینکه ارزش مزبور اضافه ارزش است، یعنی برای سرمایه‌داران هیچ خرجی برنداشته است، مطلقاً تغییری در ارزش خود کالاها نمی‌دهد، بنابراین مادام که مبادلهٔ ارزش در گردش

کالایی مطرح است این مسئله کاملاً بی‌تفاوت است. طبعاً نقد گشتن اضافه ارزش، مانند همهٔ شکل‌های دیگری که سرمایهٔ پیش‌ریخته طی مبادلات خود از سر می‌گذراند، ناپدید شونده و گذراست. بقاء در شکل نقدی درست برابر با فاصلهٔ زمانی میان تبدیل کالای I به پول و استحالهٔ بعدی آن از پول به کالای II است و بس.

اگر واگردها کوتاه‌تر فرض شوند ـ یا اگر از دیدگاه دوران سادهٔ کالاها نگاه کنیم، هرگاه چرخش پول در گردش سریع‌تر انجام گیرد، آن‌گاه باز پول کمتری کافی خواهد بود تا ارزش ـ کالاهای مبادله شده به گردش درآیند. هرگاه تعداد مبادلاتی که پی در پی انجام می‌گیرد معلوم باشد ـ مجموع مبلغ پول همواره وابسته به حاصل جمع قیمت‌ها یا مبلغ ارزشی کالاهای در گردش است. مسئله اینکه چقدر از این مجموع ارزشی را از سویی اضافه لرزش و از سوی دیگر ارزش ـ سرمایه تشکیل می‌دهد، مطلقاً در این مورد بی‌تفاوت است.

چنانچه در مثال ما، در بخش I دستمزد چهار بار در سال، یعنی ۴×۲۵۰=۱۰۰۰ پرداخته می‌شد آن‌گاه ۲۵۰ لیرهٔ استرلینگ نقد برای دوران Iv ـ $\frac{1}{2}$ IIc و همچنین برای دوران میان IV و نیروی کار I، کافی می‌بود. و نیز اگر دوران میان Im و IIc در چهار واگرد انجام می‌گردید برای آن بیش از ۲۵۰ لیرهٔ استرلینگ لازم نمی‌آمد، و بنابراین مجموعاً نقدینه یا پول ـ سرمایه‌ای به میزان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ بـرای انـجام دوران کالاهایی به مبلغ ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ کفایت می‌نمود. در چنین صورتی اضافه ارزش به جای آنکه دوبار پشت سر هم نیمه به نیمه نقد شود در چهار بار پیاپی به میزان هربار $\frac{1}{4}$ نقد می‌گردد.

چنانچه به جای II، در مبادلهٔ شمارهٔ ۴، I به مثابه خریدار وارد شود و لذا ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد بابت وسایل مصرفی به همان حجم ارزشی خرج نماید، آن‌گاه پس از آن II در مبادلهٔ شمارهٔ ۵، با همین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولید خریداری می‌کند، در شمارهٔ ٦، I با همان ۵۰۰ لیره وسایل مصرف می‌خرد، در شمارهٔ ۷، II بـا هـمان ۵۰۰لیره وسایل تولید خواهد خرید و لذا ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرانـجام بـه سـوی I برمی‌گردد در صورتی که پیش از آن به II باز می‌گشت. در اینجا اضافه ارزش به وسیلهٔ پولی که خود سرمایه‌دار تولیدکنندهٔ اضافه ارزش بابت مصرف خصوصی سـود خـرج می‌کند نقد می‌شود. این پول عبارت از درآمد پیش‌خور شده، پیش‌برداشت از اضـافه ارزش نهفته در کالایی است که هوز باید به فروش برود. نقد گشتن اضافه ارزش از راه

برگشت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ وقوع نمی‌یابد، زیرا I در جنب ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به صورت کالا از بابت IV وارد دوران کرده است، در پایان مبادلهٔ شمارهٔ ۴ مبلغ پول نقدی به میزان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ هم به دوران فرو ریخته است و این پول ـ تا آن حد که بر ما معلوم است ـ تنخواهی اضافی است و حاصل فروش کالا نیست. در صورتی که این پول به سوی I بر گردد، آن‌گاه I فقط پول اضافی خود را از نو به دست آورده است، نه آنکه اضافه ارزش خود را نقد کرده باشد. نقد گشتن اضافه ارزش I فقط از راه فروش کالاهای Im که اضافه ارزش در آنها نهفته است انجام می‌گیرد و هربار تا آن زمان باقی است که پول حاصل از فروش کالا هنوز در برابر وسایل مصرف خرج نشده است.

I با پول اضافی (۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) از II وسایل تولید خریداری می‌کند. این پول به وسیلهٔ I خرج شده که معادل آن را از راه کالای II به دست آورده است. پول برای نخستین بار بدان سبب برمی‌گردد که II از I به میزان ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالا می‌خرد. بنابراین پول مزبور به مثابه معادل کالایی که I فروخته است بازگشت می‌کند، ولی این کالا برای I هیچ خرجی برنداشته و لذا برای I اضافه ارزش بـه وجـود آورده است و بدینسان پولی که از جانب خود او به دوران فرو ریخته شده اضافه ارزش خود راو را نقد می‌کند. همچنین I در خرید دوم خود (شمارهٔ ٦) معادل آن را به صورت کـالای II دریافت نموده است. اکنون اگر فرض شود که II از I وسایل تولید خریداری نمی‌کند (شمارهٔ ۷)، آن‌گاه در واقع چنین خواهد بود که I ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت وسایل مصرف پرداخته ـ یعنی تمام اضافه ارزش خود را به صورت درآمد خرج کرده است ـ بدین قرار که ۵۰۰ را با کالاهای خودش (I وسایل تولید) و ۵۰۰ دیگر را به صورت نقدی، و به عکس هنوز معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ کالای خودی (I وسایل تولید) در انبار دارد و در مقابل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ هم نقداً مایه رفته است.

در عوض با چنین فرض، II سه چهارم سرمایهٔ ثابت خود را از شکل کالا ـ سرمایه بیرون آورده و به سرمایهٔ بارآور بدل کرده است، و یک چهارم آن را به عکس به شکل پول ـ سرمایه (۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ) یا در واقع به صورت پول عاطل یا پولی درآورده که راکد است و در حال انتظار. چنانچه این وضع مدت زیادی دوام یـابد، آن‌گـاه II مجبور خواهد بود از مقیاس بازتولید به اندازهٔ یک چهارم بکاهد. ولی ۵۰۰ تایی که به صورت وسایل تولید روی دست I مانده است عبارت از اضافه ارزش در شکـل کـالا نیست. وسایل مزبور جانشین ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول پیش‌ریخته‌ای هستند که I در

کنار اضافه ارزش ۱۰۰۰ لیره‌ای خود به صورت کالا، در دست داشت. ۵۰۰ مزبور، به مثابه پول در شکلی قراردارد که همواره سامان‌پذیر است، به مثابه کالا فعلاً فروش رفتنی نیست. بدیهی است که بازتولید ساده ـ بازتولیدی که در آن هریک از عناصر سرمایهٔ بارآور، خواه در II و خواه در I، ضرورتاً باید یکدیگر را بپوشانند ـ این مورد فقط هنگامی امکان‌پذیر است که ۵۰۰ پرندهٔ زرینی که I ابتدا پر داده است از نو به آشیانهٔ I باز گردند.

چنانچه یک نفر سرمایه‌دار (در اینجا هنوز سروکار ما فقط با سرمایه‌داران صنعتی است که در عین حال نمایندگان همهٔ سرمایه‌داران دیگر به شمار رفته‌اند) پولی در ازاء وسایل مصرف خرج کند، این پول برای او از بین رفته و این‌دار فانی وداع کرده است. بازگشت پول به سوی او فقط آن‌گاه ممکن است که وی آن را در عوض کالا ـ و لذا به وسیلهٔ کالا ـ سرمایه‌اش ـ از دوران صید کرده بیرون کشد. ارزش هریک از عناصر محصول ـ کالای وی، یعنی ارزش هر یک از کالاها به طور جداگانه، مانند ارزش همهٔ محصول ـ کالای سالانه‌اش (که برای او = کالا ـ سرمایه است)، از لحاظ سرمایه‌دار مزبور به اجزاء زیر تجزیه‌پذیر است: ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، ارزش ـ سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش. بنابراین نقد گشتن هریک از اجزاء مرکب کالا (که به مثابه عناصر، محصول ـ کالا را تشکیل می‌دهند) در عین حال نقدسازی مقدار معلومی است از اضافه ارزش که در مجموع محصول ـ کالا نهفته است. پس در مورد مشخص بحث دقیقاً درست است که سرمایه‌دار خود پولی به دوران ریخته است ـ در حقیقت با خرج کردن آن بابت وسایل مصرف ـ تا به وسیلهٔ آن اضافه ارزشش نقد شود یا به دیگر سخن به سامان رسد. روشن است که در اینجا سخن برسر عین همان مسکوکات نیست، بلکه صحبت بر سر پول نقدی برابر با مبلغ (یا برابر با یک جزء از آن مبلغی است) که وی برای ارضاء نیازمندی‌های شخصی خویش به دوران ریخته است.

در عمل این امر به دو صورت وقوع می‌یابد: چنانچه بنگاه طی سال جاری بازشده باشد، آن‌گاه مدت نسبتاً زیادی (در بهترین حالات چندین ماه) طول می‌کشد تا سرمایه‌دار بتواند از دریافتی‌های خود بنگاه، پول برای مصارف شخصی خود خرج کند. ولی او به این سبب یک لحظه هم مصرف خود را معلق نمی‌سازد. وی به حساب خود پولی به صورت مساعده بابت اضافه ارزش آینده پیش‌ریز می‌کند، (چه این پول از جیب خودش باشد چه به شکل اعتباری از جیب غیر، در اینجا کاملاً مسئله بی‌تفاوتی است).

ولی وی با این عمل در عین حال وسیلهٔ دوران کننده‌ای برای سازمان یافتن اضافه ارزش سامان جوی آینده به راه می‌اندازد. اگر به عکس بنگاه از مدتی پیش مرتباً در کار است، آن‌گاه پرداخت‌ها و دریافتی‌ها بنابر مهلت‌های مختلف سال تقسیم می‌گردند. اما چیزی که بی‌وقفه جریان دارد مصارف سرمایه‌دار است که پیشکی برداشت می‌گردد و میزان آن برحسب وصولی‌های عادی یا آتی به نسبت معین حساب می‌شود. با هر بهری از کالای فروش رفته یک جزء از اضافه ارزشی که طی سال باید به دست آید به سامان می‌رسد. ولی هرگاه در جریان تمام سال از کالاهای تولید شده آن قدر به فروش رود که فقط برای جبران ارزش ـ سرمایه‌های ثابت و متغیری که در آنها نهفته است کافی باشد، و یا اگر قیمت‌ها چنان تنزل کنند که با فروش تمام محصول ـ کالای سال فقط ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته‌ای که در بطن آن نهفته است به سامان رسیده باشد، آن‌گاه خصلت پیش‌خوردهٔ پولی که به حساب اضافه ارزش آینده خرج شده است به روشنی نمایان می‌گردد. در صورتی که سرمایه‌دار ما ورشکست شده باشد، آن‌گاه طلبکاران وی و دادگاه به بررسی این امر می‌پردازند که آیا مخارج خصوصی پیشکی او با حجم کسب و کار وی نسبت شایسته‌ای داشته و یا مخارج مزبور با میزان وصول اضافه ارزش عادی یا متداول بنگاه متناسب بوده است یا نه.

ولی از لحاظ طبقهٔ سرمایه‌دار در مجموع خود، این حکم که طبقهٔ مزبور مجبور است پولی که برای سامان رسانی اضافه ارزش خویش (و نیز برای گردش‌اندازی سرمایه‌اش، اعم از ثابت یا متغیر) لازم است خود به دوران بریزد، نه تنها متضاد جلوه نمی‌کند، بلکه به مثابه شرط لازم سراسر مکانیسم تلقی می‌شود. زیرا در اینجا دو طبقه بیشتر نیست: طبقهٔ کارگر که فقط نیروی کار خویش را در اختیار دارد، و طبقهٔ سرمایه‌دار که دارندهٔ انحصاری وسایل تولید اجتماعی و پول است. تضاد آن‌گاه پدید می‌شد که فرضاً طبقهٔ کارگر نخست خود پول لازم برای سامان رسانی اضافه ارزش نهفته در کالاها را از جیب خویش پیش‌ریز کرده بود. ولی تک سرمایه‌دار همواره این پیش‌ریز را فقط در شکلی انجام می‌دهد که وی مانند خریدار وارد عرصهٔ عمل باشد، پول برای خرید وسایل تولید خرج می‌کند یا پول را برای خرید عناصر سرمایهٔ بارآور پیش‌ریز می‌کند، خواه برای نیروی کار باشد و خواه در ازای وسایل تولید. وی هیچ‌گاه پول را تا در برابر معادلی نباشد رها نمی‌کند. پیش‌ریز پول از طرف او در دوران همچنان است که وی کالا به دوران پیش‌ریز می‌کند. در هر دو مورد وی به مثابه نقطهٔ عزیمت گردش آنها عمل

می‌کند.

رویداد واقعی توسط اوضاع و احوال دوگانه‌ای تاریک می‌گردد.

۱ـ پیدایش دو پدیده در روند دوران سرمایهٔ صنعتی، یعنی از یکسو سرمایهٔ تجاری (که نخستین شکل آن همواره پول است، زیرا بازرگانان فی‌نفسه هیچ «محصول» یا «کالای» خود نمی‌سازند)، و از سوی دیگر سرمایه مالی، که موضوع زدوبند سرمایه‌دارانی از نوع ویژه است.

۲ـ تقسیم اضافه ارزش ـ که همواره باید به مثابهٔ دست اول ضرورتاً در کف سرمایه‌دار صنعتی قرار داشته باشد ـ میان گروه‌های مختلف، که نمایندگان آنها مانند مالک زمین (برای بهرهٔ مالکانه)، رباخوار (برای بهرهٔ پول) و غیره، در کنار سرمایه‌دار صنعتی نمایان می‌گردند و همچنین[۳۷۰] دولت و کارمندان آن، سود خواران و غیره. این دارو دسته در برابر سرمایه‌دار صنعتی مانند خریدار نمود می‌کند و بدینسان مانند نقد کنندهٔ کالاهای وی جلوه‌گر می‌شوند. اینان نیز به سهم خود[۳۷۱] «پول به دوران می‌ریزند و سرمایه‌دار صنعتی نیز از آنان پول می‌ستاند. ولی همواره این نکته فراموش می‌شود که دارودستهٔ مزبور ابتدا پول را از کدام منبع به دست آورده و همواره از کجا به دست می‌آورد.

VI. سرمایهٔ ثابت بخش I[۳۷۲]

بررسی دربارهٔ سرمایهٔ ثابت بخش I=Ic، ۴۰۰۰ هنوز برای ما باقیمانده است. این ارزش برابر با ارزش وسایل تولیدی است که در تولید محصول ـ کالای I صرف شده و از نو در آن توده ـ کالا نمایش یافته است. این ارزش باز نمودار گشته که در روند تولید I به وجود نیامده، بلکه سال پیش به مثابه ارزش ثابت، مانند ارزش معین وسایل تولید، در آن روند وارد شده است، اکنون در تمام آن جزیی از توده ـ کالای I که به وسیلهٔ بخش II جذب نمی‌شود وجود دارد. و در واقع ارزش این توده ـ کالایی که در دست سرمایه‌داران بخش I باقی می‌ماند برابر با $\frac{۲}{۳}$ ارزش تمام محصول ـ کالای سالانهٔ آنهاست. آن‌گاه که سخن بر سر سرمایه‌دار منفردی بود که وسیلهٔ تولید ویژه‌ای می‌ساخت، می‌توانستیم بگوییم: وی محصول ـ کالای خود را می‌فروشد و آن را به

---

۳۷۰. در متن به لاتینی: ditto

۳۷۱. در متن به لاتینی: pro parte

۳۷۲. از اینجا به بعد دستنوشتهٔ II

پول بدل می‌کند. هنگامی که وی محصول ـ کالایش را به پول بدل می‌سازد جزء ارزشی ثابت محصول خود را نیز به پول کرده است. وی سپس با این جزء ارزشی که به پول بدل شده است از فروشندگان دیگر وسایل تولید خود را از نو می‌خرد، یا به دیگر سخن جزء ارزشی ثابت محصول خویش را به شکل طبیعی برمی‌گرداند تا بدان وسیله بتواند از نو به مثابه سرمایهٔ ثابت بارآور به عمل بپردازد. ولی اکنون دیگر به عکس چنین فرضی غیرممکن است. گروه سرمایه‌دار I شامل همهٔ سرمایه‌دارانی است که وسایل تولید می‌سازند. علاوه بر این محصول ـ کالای چهار هزاری که در دست آنها باقیمانده جزیی از محصول سالانه دیگر وجود ندارد. به استثناء این ۴۰۰۰، بقیه تماماً مورد معاملهٔ قبلی قرار گرفته است. جزیی از آن به وسیلهٔ مصرف ـ مایهٔ اجتماعی جذب شده است و جزء دیگر باید سرمایهٔ ثابت بخش II را جبران نماید، و بخش مزبور تمام آنچه راکه می‌توانست برای مبادله با بخش I در اختیار داشته باشد مبادله نموده است.

آن‌گاه که در نظر آوریم تمام محصول ـ کالای I بنابر شکل طبیعی خود از وسایل تولید، یعنی از عناصر مادی خود سرمایهٔ ثابت، تشکیل می‌گردد، این شکل خیلی آسان حل می‌شود. در اینجا همان پدیده‌ای که پیش از این در مورد II ملاحظه شد، منتها در مقطع دیگری، بروز می‌کند. در II همهٔ محصول ـ کالا عبارت از رسایل مصرف بود. لذا جزیی از آنکه مقدارش به وسیلهٔ دستمزد و اضافه ارزش محتوی در محصول ـ کالا سنجیده می‌شد، می‌توانست توسط خود تولیدکنندگانش مصرف گردد. در بخش I تمام محصول ـ کالا مرکب از وسایل تولید است، ابنیه، ماشین‌آلات، ظروف، مواد خام و کمکی و غیره. لذا قسمتی از این وسایل، یعنی آن جزء که در همین محیط جانشین سرمایهٔ ثابت مستعمل می‌شود، می‌تواند فوراً در شکل طبیعی خود دوباره به مثابه جزیی از ترکیب سرمایهٔ بارآور به کار افتد. تا آن اندازه که جزء مزبور وارد دوران می‌شود، در درون همان بخش I گردش دارد. در بخش II، قسمتی از محصول کالا به صورت جنسی به وسیلهٔ خود تولیدکنندگان بخش مزبور انفرادی مصرف می‌شود، به عکس در بخش I جزیی از محصول به صورت جنس از جانب سرمایه‌داران تولیدکننده‌اش به نحو بارآور مورد مصرف قرار می‌گیرد.

ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی که در بخش I مصرف شده است دوباره در سهم محصول ـ کالای بخش مزبور = c ۴۰۰۰ ظاهر می‌گردد، و آن هم در شکل جنسی‌ای که می‌تواند فوراً به مثابه سرمایهٔ بارآور ثابت از نو به کار افتد. در بخش II، آن جزء از محصول ـ

کالای سه هزاری (۳۰۰۰) که ارزشش برابر با دستمزد به علاوهٔ اضافه ارزش است (= ۱۰۰۰)، مستقیماً در مصرف انفرادی سرمایه‌داران و کارگران بخش II وارد می‌شود، در صورتی که به عکس ارزش ـ سرمایهٔ ثابت این محصول ـ کالا (= ۲۰۰۰) نمی‌تواند خود دوباره در مصرف بارآور سرمایه‌داران بخش II وارد گردد، بلکه باید از راه مبادله با بخش I جبران شود.

در بخش I به عکس، آن جزء از محصول ـ کالای شش هزاری (۶۰۰۰)، که ارزش آن برابر با دستمزد به علاوهٔ اضافه ارزش است (= ۲۰۰۰)، در مصرف انفرادی تولیدکنندگانش وارد نمی‌شود و نظر به شکل طبیعی خود هم نمی‌تواند وارد گردد. جزء مزبور ابتدا باید با بخش II مبادله شود. جزء ارزشی ثابت این محصول = ۴۰۰۰، در عوض دارای شکل طبیعی‌ای است که می‌تواند به همان صورت جنسی ـ چنانچه گروه سرمایه‌دار I را مجموعاً در نظر گیریم ـ مستقیماً به مثابه سرمایه ثابت گروه مزبور از نو وارد عمل گردد. به دیگر سخن: تمام محصول بخش I مرکب از ارزش‌های مصرفی است که بنابر شکل طبیعی خود فقط می‌تواند (در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری) به مثابه عناصر سرمایهٔ ثابت به کار روند. بنابراین از کل محصول مزبوز که به ارزش ۶۰۰۰ است، یک سوم (۲۰۰۰) سرمایهٔ ثابت بخش II را جبران می‌کند و دو سوم دیگر جانشین سرمایهٔ ثابت بخش I می‌گردد.

سرمایهٔ ثابت I مرکب از توده‌ای از گروه‌های سرمایه‌ای گوناگون است که در رشته‌های مختلف تولید وسایل تولید به کار افتاده است، از قبیل کارخانه‌های فلزکاری، معادن ذغال و غیره. هر کدام از این گره‌های سرمایه‌ای، یاهریک از این گروه‌های سرمایه‌های اجتماعی، به نوبهٔ خود مرکب از توده‌های بزرگ یا کوچکی از تک سرمایه‌هایی است که به طور مستقل دست‌اندرکارند. نخست سرمایهٔ جامعه، که مثلاً ۷۵۰۰ است (رقمی که می‌تواند معرف میلیون‌ها و غیره باشد) به گروه‌های سرمایه‌ای گوناگون تجزیه می‌شود. سرمایهٔ اجتماعی ۷۵۰۰ بخش‌های ویژه‌ای تجزیه می‌شود که در هر یک از آنها مقداری از این سرمایه در رشتهٔ خاصی از تولید به کار افتاده است. اجزاء ارزش ـ سرمایهٔ اجتماعی که در هر کدام از رشته‌های ویژهٔ تولید نهاده شده است، از لحاظ شکل طبیعی خود قسماً مرکب از وسایل تولیدی هر کدام از محیط‌های تولید خاص و در قسمت دیگر مرکب از نیروی کار تخصص یافته‌ای هستند که با ضرورت کار

هریک از این محیط‌های تولید انطباق دارد و بر حسب نوع کار[۳۷۳] ویژه‌ای که در هریک از محیط‌های تولید باید انجام گیرد از طریق تقسیم کار، گونه گونه تفاوت پیدا می‌کند. بخشی از سرمایهٔ اجتماعی که در هر کدام از رشته‌های ویژهٔ تولید به کار افتاده است، به نوبهٔ خود مرکب از حاصل جمع تک سرمایه‌هایی است که در آن رشته گذاشته شده و مستقلاً عمل می‌کند. بدیهی است که این حکم در مورد هر دو بخش I و II صادق است.

ارزش سرمایهٔ ثابت بخش I که به صورت محصول ـ کالا دوباره پدیدار می‌شود، به طور جزئی در محیط تولیدی ویژه‌ای که محصول مزبور از آن بیرون آمده است (یا حتی در بنگاه مشخص انفرادی) مجدداً به مثابه وسیلهٔ تولید وارد می‌گردد. به طور مثال می‌توان از گندمی سخن گفت که از نو در تولید گندم به کار می‌رود، از ذغال در تولید ذغال سنگ، از آهن به صورت ماشین آلات در فلزکاری و غیره.

حتی آن‌گاه هم که آن جزء ارزش ـ سرمایهٔ ثابت بخش I مستقیماً در محیط تولیدی ویژه یا انفرادی خود دوباره وارد نمی‌گردند، فقط جای خود را عوض می‌کنند. آنها با شکل طبیعی خود وارد محیط تولیدی دیگری از بخش I می‌شوند، در حالی که محصول دیگری از بخش I به صورت جنسی جای آنها را می‌گیرد. این فقط یک جابه‌جا شدن محصول مزبور است و بس. تمام محصولات مزبور از نو به مثابه عناصر جانشین سرمایهٔ ثابت در بخش I وارد می‌شوند، منتها به جای آنکه در این گروه باشد، به گروه دیگری از بخش I منتقل می‌گردند. تا آنجا که مسئلهٔ مبادله میان تک سرمایه‌داران بخش I مطرح می‌شود، باید گفت که این عبارت از مبادله‌ای است میان شکل طبیعی سرمایهٔ ثابت در برابر شکل طبیعی دیگری از سرمایهٔ ثابت، مبادله‌ای میان نوعی از وسایل تولید با نوع دیگری از وسایل تولید. این عبارت از مبادلهٔ سرمایه‌های ثابت انفرادی گوناگون بخش I میان خود آنهاست. آن محصولاتی که به مثابه وسایل تولید در رشته‌های تولیدی خاص خود مستقیماً به کار نمی‌روند، از تولیدگاه‌های خود به جای دیگری منتقل می‌گرداند و بدینسان متقابلاً جانشین یکدیگر می‌شوند. به دیگر سخن (به همان‌گونه که در بخش II در مورد اضافه ارزش وقوع یافت): هر سرمایه‌دار بخش I، به نسبت سهمی که به مثابه شریک در این سرمایهٔ ثابت ۴۰۰۰ تایی دارد، از این تودهٔ کالایی وسایل تولیدی لازم و

---

۳۷۳. در چاپ دوم «نوع نیروی کار» ذکر شده، ولی «نوع کار» که مضمون آن درست‌تر است از روی اصلاح گردیده است – م.

منطبق با کمیت کار خویش را بیرون می‌کشد. اگر فرضاً تولید به جای آنکه خصلت سرمایه‌داری داشته باشد اجتماعی می‌بود، آن‌گاه روشن است که باز محصولات بخش I به مثابه وسایل تولید پیوسته میان رشته‌های مختلف این بخش به منظور بازتولید توزیع می‌شدند، حصه‌ای از آنها مستقیماً در محیط‌های تولیدی که از آنها بیرون آمده بود می‌ماند و به عکس حصهٔ دیگر به تولیدگاه‌های دیگری منتقل می‌گردید، و بدینسان یک آمد و رفت دائمی میان نقاط مختلف تولیدی این بخش انجام می‌گرفت.

VII. سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش

پس بنابر آنچه گفته شد، ارزش همهٔ وسایل مصرف که سالانه تولید می‌شود برابر است با سرمایهٔ متغیری که در بخش II طی سال بازتولید شده، به علاوهٔ اضافه ارزش نو تولیدگشتهٔ بخش II (یعنی مساوی است با ارزشی که طی سال در بخش II تولید شده است)، به اضافهٔ ارزش ـ سرمایهٔ متغیری که در بخش I طی سال بازتولید شده و اضافه ارزش نو تولید گشتهٔ بخش I (و لذا بعلاوهٔ ارزش تولید شدهٔ سالانهٔ بخش I).

بنابراین در فرض بازتولید ساده، مجموع ارزش وسایل مصرف تولید شدهٔ سال برابر با ارزش ـ محصول سالانه است، یعنی مساوی است با تمام ارزشی که به وسیلهٔ کار اجتماعی طی سال تولید گشته است، و این چنین نیز باید باشد، زیرا در بازتولید ساده تمام این ارزش به مصرف می‌رسد.

تمام روزانهٔ کار اجتماعی به دو جزء تقسیم می‌شود: ۱ـ کار لازم که در عرض سال ارزشی به مبلغ ۱۵۰۰v می‌آفریند؛ ۲ـ اضافه کار، که یک ارزش الحاقی یا اضافه ارزشی به مبلغ ۱۵۰۰m ایجاد می‌کند. حاصل جمع این ارزش‌ها = ۳۰۰۰، برابر است با ارزش وسایل مصرفی که سالانه به میزان ۳۰۰۰ تولید گشته است. پس ارزش کل وسایل مصرف تولید گشتهٔ سال برابر با تمام ارزشی است که مجموع روزانهٔ کار اجتماعی طی سال تولید می‌کند، مساوی با ارزش سرمایهٔ متغیر اجتماعی به علاوهٔ اضافه ارزش اجتماعی است، برابر با کل محصول نو تولیدگشتهٔ سالانه است.

ولی ما می‌دانیم که گرچه این دو مقدار ارزشی با یکدیگر انطباق دارند ولی ارزش کل کالاهای بخش II که وسایل مصرف هستند، به هیچ‌وجه به طور کلی در این بخش از تولید اجتماعی به وجود نیامده‌اند. انطباق این دو مقدار با یکدیگر از آن جهت است که ارزش ـ سرمایهٔ ثابت دوباره پدیدار گشتهٔ بخش II برابر با ارزش نو تولیدشدهٔ بخش I

است (ارزش ـ سرمایهٔ متغیر + اضافه ارزش)؛ و لذا I(V+m) می‌تواند آن جزء از محصول بخش II را، که از لحاظ تولیدکنندگانش (در بخش II) نمودار ارزش ـ سرمایهٔ ثابت است، خریداری کند. بنابراین مشخص می‌شود که به چه علت از لحاظ اجتماعی ارزش محصول II به V+m تجزیه‌پذیر است، در حالی که برای سرمایه‌داران بخش II ارزش محصولشان به C+V+m تجزیه می‌گردد. این وضع فقط از آن جهت پیش می‌آید که در اینجا IIC برابر با I(V+m) است و این هر دو جزء ترکیب کنندهٔ محصول اجتماعی، از راه مبادله، اشکال طبیعی خود را با یکدیگر معاوضه می‌کنند، و لذا پس از این معامله است که IIC از نو در وسایل تولید وجود پیدا می‌کند و در مقابل I(V+m) در وسایل مصرف هستی می‌یابد.

و هم این امر است که آ. اسمیت را به اظهار این نظر کشانده است که گوید ارزش محصول سالانه به V+m تجزیه می‌شود. این امر فقط در مورد آن جزیی از محصول سالانه که مرکب از وسایل مصرف است صدق می‌کند و ثانیاً حکم مزبور در این معنی درست نیست که بگوئیم کل این ارزش در II تولید می‌گردد و لذا ارزش ـ محصول آن برابر با ارزش ـ سرمایهٔ متغیری است که بخش II پیش‌ریز نموده به علاوهٔ اضافه ارزشی که در این بخش تولید گشته است. این حکم فقط در معنای زیرین درست است: II(C+V+m)=II(V+m)+I(V+m) یا درستی آن به این دلیل است که I(V+m)=IIC است.

از آنجا باز چنین نتیجه می‌شود که:

اگرچه روزانهٔ اجتماعی کار (یعنی کاری که طی تمام سال به وسیلهٔ مجموع طبقهٔ کارگر صرف شده است)، مانند هر روزانهٔ کار انفرادی فقط به دو جزء کار لازم و اضافه کار تقسیم می‌گردد، و لذا اگرچه ارزشی که به وسیلهٔ این روزانهٔ کار تولید شده است نیز فقط به دو جزء تجزیه می‌شود که عبارت است از ارزش ـ سرمایهٔ متغیر، یعنی آن جزء ارزشی‌ای که به وسیلهٔ آن کارگر وسیلهٔ بازتولید خویش را خریداری می‌کند، و اضافه ارزش، که سرمایه‌دار می‌تواند آن را برای مصرف انفرادی خویش خرج نماید ـ مع‌ذلک چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود، یک جزء از روزانهٔ کار اجتماعی به تنهایی در تولید سرمایهٔ ثابت تازه صرف می‌شود، یعنی صرف تولید محصولاتی می‌گردد که منحصراً به این تخصیص یافته‌اند که در روند کار به مثابه وسایل تولید و لذا در روند ارزش‌افزایی همراه آن، به مثابه سرمایهٔ ثابت به کار افتند. بنابر فرض ما تمام روزانهٔ کار

اجتماعی در پول - ارزشی به مبلغ ۴۰۰۰ نموده می‌شود که از آن مبلغ فقط $\frac{1}{2}$ آن = ۱۰۰۰ در بخش II تولید می‌گردد، که وسایل مصرف یعنی کالاهایی تولید می‌کند که در آن تمام ارزش - سرمایهٔ متغیر و مجموع اضافه ارزش جامعه سرانجام به سامان می‌رسد. پس بنابراین فرض $\frac{2}{3}$ روزانهٔ کار اجتماعی صرف تولید سرمایهٔ ثابت تازه می‌گردد. با اینکه از نظر تک‌سرمایه‌داران و کارگران بخش I، این $\frac{2}{3}$ روزانهٔ کار اجتماعی، عیناً مانند $\frac{1}{3}$ دیگر روزانهٔ اجتماعی کار در بخش II، فقط برای تولید ارزش - سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش به کار می‌روند، چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود - و نیز از جهت ارزش مصرف محصول بنگریم - این $\frac{2}{3}$ روزانهٔ کار اجتماعی فقط برای جانشین ساختن سرمایهٔ ثابتی صرف می‌شود که هم اکنون در روند مصرف بارآور وارد است و یا به کلی مصرف شده است. در واقع اگر از نظر فردی توجه کنیم این $\frac{2}{3}$ روزانهٔ کار نیز ارزش کلی تولید می‌کند که برای تولیدکنندگان آن به غیر از آنکه برابر با ارزش - سرمایهٔ متغیر به علاوهٔ اضافه ارزش باشد چیز دیگری نیست، ولی اینان آن نوع ارزش مصرفی تولید نمی‌کنند که دستمزد و اضافه ارزش بتوانند در برابر آن خرج شوند؛ محصول آنها یک وسیلهٔ تولید است.

در ابتدا باید متذکر شد که هیچ جزیی از روزانهٔ کار اجتماعی، اعم از بخش I یا بخش II، برای تولید کردن ارزش - سرمایهٔ ثابتی که در این دو عرصهٔ بزرگ تولید مورد استفاده قرار گرفته و وارد در عمل است، به کار نمی‌رود. این دو عرصهٔ بزرگ تولید فقط ارزش افزودهٔ (I(V+m ۲۰۰۰ + (II(V+m ۱۰۰۰ را، که به ارزش سرمایهٔ ثابت = IC ۴۰۰۰ + IIC ۲۰۰۰ ملحق می‌شود، تولید می‌کنند. ارزش نو که در شکل وسایل تولید ایجاد می‌شود، هنوز سرمایهٔ ثابت نیست. ارزش تازهٔ مزبور فقط این تخصیص را یافته است که در آینده به عنوان سرمایهٔ ثابت وارد عمل گردد.

کل محصول بخش II - وسایل مصرف - از لحاظ ارزش مصرف و مشخصاً با شکل طبیعی خود، محصول یک سوم روزانهٔ کار اجتماعی‌ای است که در بخش II انجام یافته، محصول کارهایی است که در این بخش با شکل‌های مشخص خود مانند کار بافنده، کار نانوا و غیره استفاده شده‌اند، محصول کاری است که به مثابه عنصر ذهنی روند کار عمل می‌کند. ولی به عکس جزء ارزشی ثابت این محصول، فقط دوباره در ارزش مصرف نویی پدیدار می‌شود، در شکل طبیعی تازه‌ای، در شکل وسایل مصرف تجلی می‌کند، در صورتی که از قبل در شکل وسایل تولید قرار داشت. ارزش آن، به

وسیلهٔ روند کار، از شکل طبیعی گذشتهٔ خود به شکل طبیعی نوی آن انتقال یافته است. ولی ارزش این ۲/۳ ارزش ـ محصول که = ۲۰۰۰ است در روند ارزش‌افزایی سال جاری بخش II تولید نشده است.

کاملاً همان‌گونه که از نقطهٔ نظر روند کار، محصول بخش II نتیجهٔ کار زندهٔ نو عمل کرده و وسایل تولید مفروضی است که به آن داده شده است و با آن وسایل به مثابه شرایط مادی خود تحقق می‌یابد، همچنان نیز از لحاظ روند ارزش‌افزایی، ارزش ـ محصول بخش II که = ۳۰۰۰ است، از ارزش جدیدی ترکیب یافته که به وسیلهٔ ۱/۳ روزانهٔ کار اجتماعی تولید شده است (۱۰۰۰=۵۰۰m+۵۰۰V) به انضمام ارزش ثابتی که در آن ۲/۳ روزانهٔ کار اجتماعی گذشته، یعنی روزانهٔ کاری که پیش از روند تولید بخش II مورد بررسی ما سپری شده، مجسم گشته است. این جزء ارزشی محصول II در بهری از خود محصول نمایش می‌یابد. جزء مزبور در کمیتی از وسایل مصرف به ارزش ۲۰۰۰=۲/۳ یک روزانهٔ کار اجتماعی وجود دارد. در این شکل نوی مصرفی است که جزء مزبور دوباره ظهور می‌کند. بنابراین مبادلهٔ جزیی از وسایل مصرف = IIc ۲۰۰۰ با وسایل تولید I = (۱۰۰۰m+۱۰۰۰V) I، در واقع عبارت از مبادلهٔ ۲/۳ روزانهٔ کل کاری است که هیچ جزیی از کار سال جاری را تشکیل نمی‌دهد، بلکه قبل از این سال انجام پذیرفته است، با ۲/۳ روزانهٔ کار اجتماعی امسال، یعنی روزانهٔ کاری که در عرض همین سال جاری پیوست شده است. ۲/۳ روزانهٔ کار اجتماعی سال جاری نمی‌توانست در تولید سرمایهٔ ثابت مورد استفاده قرار گیرد و در عین حال ارزش ـ سرمایهٔ متغیر به علاوهٔ اضافه ارزش برای تولیدکنندگان خود به وجود آورد، هرگاه با آن جزء ارزشی وسایل مصرفی مبادله نمی‌شد که سالانه صرف می‌شود و در درون آن ۲/۳ از روزانهٔ کاری پنهان است که نه در عرض سال جاری، بلکه پیش از امسال انجام شده و تحقق یافته است. این مبادله‌ای است میان ۲/۳ روزانهٔ کار امسال در برابر ۲/۳ روزانهٔ کاری که پیش از امسال صرف شده است. مبادله‌ای است میان زمان کار امسال و زمان کار پیشین. این است آنچه معما را می‌گشاید و روشن می‌سازد که چرا ارزش ـ محصول کل روزانهٔ کار اجتماعی می‌تواند به ارزش ـ سرمایهٔ متغیر به علاوهٔ اضافه ارزش تجزیه گردد، در حالی که ۲/۳ این روزانهٔ کار در تولید اشیایی مصرف نشده است که سرمایهٔ متغیر با اضافه ارزش بتوانند به وسیلهٔ آنها سامان یابند، بلکه صرف تولید وسایل تولید گردیده است تا سرمایه‌ای را که طی سال مستقل شده جبران نماید. از اینجا به آسانی می‌توان دریافت که ۲/۳ ارزش ـ

محصول بخش II، که سرمایه‌داران و کارگران بخش I در آن ارزش ـ سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش تولید شدهٔ خود را به سامان می‌رسانند (و خود برابر با $\frac{۲}{۹}$ مجموع ارزش ـ محصول سالانه است[۳۷۴]، از لحاظ ارزشی نتیجه $\frac{۲}{۳}$ روزانهٔ کار اجتماعی‌ای است که پیش از سال جاری انجام یافته است.

البته اگر به مجموع محصول اجتماعی I و II، یعنی وسایل تولید و وسایل مصرف را، برحسب ارزش مصرف، به صورت مشخص و در شکل طبیعی‌شان توجه کنیم، مسلم است که آنها نتیجهٔ کار امسال هستند، ولی فقط تا همین حد که کار مزبور خود به مثابه کار سودمند و مشخص، نه به مثابه صرف نیروی کار، و همچون کار ارزش آفرین، لحاظ شده باشد. و همین حکم اول هم فقط در این معنی درست است که وسایل تولید تنها به وسیلهٔ کاری که به آنها افزوده شده، به برکت کار زنده‌ای که در پیکر آنها دمیده شده است، می‌تواند به محصول، به محصول امسال مبدل گردند. ولی در مقابل نیز باید گفت که کار امسال بدون وسایل تولید منتقل از آن، بدون کارافزار و مواد تولیدی، نمی‌توانست به محصول مبدل گردد.

VIII. سرمایهٔ ثابت در هر دو بخش

در مورد تحلیل ارزش ـ محصول کل ۹۰۰۰ تایی و گروه‌هایی که آن را ترکیب می‌کنند، با دشواری‌های بزرگی، بیش از آنچه دربارهٔ ارزش ـ محصول یک تک سرمایه پیش می‌آید، برخورد نمی‌کنیم. به عکس تحلیل در هر دو مورد یکی است.

مجموع محصول سالانهٔ اجتماعی، که آن را بررسی می‌کنیم، مشتمل بر سه روزانهٔ کار اجتماعی یک ساله است. بیان ارزشی هر کدام از این روزانه‌های کار = ۳۰۰۰ است، بنابراین بیان ارزشی تمام محصول عبارت است از ۳×۳۰۰۰=۹۰۰۰.

به علاوه پیش از روند تولید یک ساله‌ای که محصول آن را تحلیل می‌کنیم، قسمت‌هایی از این زمان کار در گذشته وقوع یافته‌اند، بدین قرار: در بخش I، $\frac{۴}{۳}$ روزانهٔ کار (ارزش ـ محصول ۴۰۰۰)، و $\frac{۲}{۳}$ روزانهٔ کار در بخش II (ارزش ـ محصول ۲۰۰۰) ارزش ـ محصول دو روزانهٔ اجتماعی کار با هم = ۶۰۰۰ است. به همین دلیل است که ۴۰۰۰IC+۲۰۰۰IIC = ۶۰۰۰C به مثابه ارزش وسایل تولید یا ارزش ـ

---

۳۷۴. چون مجموع ارزش ـ محصول سالانه برابر با ۹۰۰۰ (۶۰۰۰I+۳۰۰۰II) فرض شده است و $\frac{۲}{۳}$ ارزش ـ محصول بخش II برابر با ۲۰۰۰ است. (مترجم).

سرمایهٔ ثابتی که از نو در ارزش ـ محصول کل جامعه ظاهر شده‌اند، جلوه می‌کند.

گذشته از این، روزانهٔ کار اجتماعی سالانه‌ای که در بخش I تازه افزوده شده به نسبت ۲/۳ مشتمل بر کار لازم، یا کاری است که ارزش سرمایهٔ متغیر ۱۰۰۰IV را جبران می‌کند و بهای کاری را که در بخش I مورد استفاده قرار گرفته می‌پردازد. در بخش II نیز چنین است که ۱/۶ روزانهٔ اجتماعی کار مشتمل بر کار لازم به مبلغ ارزشی ۵۰۰ است. بنابراین ۱۰۰۰IV + ۵۰۰IV = ۱۵۰۰v، که بیانگر ارزش نیمی از روزانهٔ کار اجتماعی است، عبارت از بیان ارزشی نخستین نیمهٔ کل روزانهٔ کار است، که طی سال جاری به صورت کار لازم افزوده شده است.

سرانجام در بخش I، ۱/۳ از کل روزانهٔ کار با ارزش ـ محصولی = ۱۰۰۰، اضافه کار است. در بخش II، ۱/۳ روزانهٔ کار با ارزش ـ محصولی = ۵۰۰، اضافه کار است. این دو با هم نیمهٔ دیگر کل روزانهٔ کار افزوده را تشکیل می‌دهند. پس کل اضافه ارزش تولید گشته = ۱۰۰۰Im + ۵۰۰IIm = ۱۵۰۰m است.

بنابراین:

جزء سرمایهٔ ثابت ارزش ـ محصول اجتماعی (c) عبارت است از:

۲ روزانهٔ کاری که پیش از روند تولید صرف شده است، با بیان ارزشی = ۶۰۰۰.

کار لازمی که در اثنای سال صرف شده (v):

نیمی از روزانهٔ کار خرج شده در تولید سالانه است، با بیان ارزشی‌ای = ۱۵۰۰.

ارزش ـ محصول کار سالانه (v+m) = ۳۰۰۰ است.

ارزش ـ محصول کل (c+v+m) = ۹۰۰۰ است.

بنابراین دشواری در تجزیهٔ خود ارزش ـ محصول اجتماعی نیست. دشواری از مقایسهٔ عناصر ارزشی محصول اجتماعی با عناصر مادی آن برمی‌خیزد.

جزء ارزشی ثابت، که فقط دوبار نمودار می‌شود، برابر با ارزش قسمتی از این محصول است که از وسایل تولید تشکیل گردیده و در این قسمت تجسم یافته است.

ارزش ـ محصول جدید سال = v+m برابر با ارزش جزیی از این محصول است که از وسایل مصرف تشکیل شده و در آن جزء تجسم یافته است.

ولی در اینجا، صرفنظر از برخی موارد استثنائی بی‌اهمیت، وسایل تولید و وسایل مصرف کالاهایی از جنس به کلی مختلف، محصولاتی با اشکال طبیعی یا مصرفی کاملاً متفاوتند و بنابراین محصولات انواع گوناگون کارهای مشخصی هستند که از پایه و

اساس مختلف‌اند. کاری که ماشین‌ها را برای تولید وسایل مصرف به کار می‌برد با کاری که ماشین می‌سازد به کلی متفاوت است. چنین به نظر می‌رسد که کل روزانهٔ کار سالانه که بیان ارزشی آن = ۳۰۰۰ است، جمعاً در تولید وسایل مصرف = ۳۰۰۰ صرف شده است و در آن هیچ چیز جزء ارزشی ثابتی از نو آشکار نمی‌گردد، زیرا این ۱۵۰۰m+۱۵۰۰v=۳۰۰۰ است که فقط در ارزش سرمایهٔ متغیر + اضافه ارزش حل می‌شود. از سوی دیگر ارزش ـ سرمایهٔ ثابت = ۶۰۰۰، دوباره در نوعی از محصولات (وسایل تولید)، نمایان می‌گردد که کاملاً با وسایل مصرف متفاوت هستند، در حالی که به نظر نمی‌رسد هیچ جزیی از روزانهٔ کار اجتماعی در تولید این محصولات نو صرف شده باشد. چنین جلوه می‌کند که گویا تمام این روزانهٔ کار اجتماعی فقط از انواع کارهایی تشکیل شده است که نتیجهٔ آنها وسایل تولید نیست، بلکه تنها وسایل مصرف است. این معما قبلاً حل شده است. ارزش ـ محصول کار سال برابر با ارزش محصولات بخش II است، یعنی مساوی با مجموع ارزش وسایل مصرف نو تولید شده است. ولی این ارزش ـ محصول به میزان $\frac{2}{3}$ بزرگ‌تر از آن قسمت از کار سالانه‌ای است که در درون عرصهٔ تولید وسایل مصرف (بخش II) خرج شده است. فقط $\frac{1}{3}$ از کار سالانه در تولید وسایل مزبور صرف شده است. $\frac{1}{3}$ از این کار سالانه در تولید وسایل تولید و در نتیجه در بخش I صرف گردیده است. ارزش محصولی که در این مدت به وسیلهٔ بخش I تولید شده، برابر با ارزش ـ سرمایهٔ متغیر به علاوهٔ اضافه ارزشی است که در بخش I تولید گردیده، مساوی با ارزش ـ سرمایهٔ ثابت بخش II است که در بخش II به صورت وسایل مصرف از نو آشکار گشته است. بنابراین مقادیر ارزشی مزبور می‌توانند متقابلاً مبادله شده و به صورت جنسی جبران گردند. پس کل ارزش وسایل مصرف II برابر با حاصل جمع ارزش ـ محصول جدید بخش I+II یا مساوی با $(v+m)II+(v+m)I=(c+v+m)II$ است، و لذا برابر با مجموع ارزش نویی است که کار سالانه در شکل v+m تولید نموده است.

از سوی دیگر کل ارزش وسایل تولید (I) برابر با ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی است که در شکل وسایل تولید (I) و در شکل وسایل مصرف (II) از نو پدیدار شده است، و لذا برابر با حاصل جمع ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی است که در محصول کل جامعه دوباره نمایان گردیده است. این ارزش کل برابر با بیان ارزشی روزانه‌های کار گذشته‌ای است که $\frac{4}{3}$ آن پیش از روند تولید بخش I و $\frac{2}{3}$ آن پیش از روند تولید بخش II انجام گرفته است، و لذا

با هم بیان ارزشی دو روزانهٔ تام کار را تشکیل می‌دهند.

پس در محصول اجتماعی سالانه مشکل از آنجا پیدا می‌شود که جزء ارزشی ثابت در نوعی از محصول ـ وسایل تولید ـ نمایش می‌یابد که به کلی غیر از ارزش جدید v+m ی است که به این جزء ارزشی ثابت افزوده شده است و در وسایل مصرف نمایش پیدا می‌کند. این امر از لحاظ ارزشی چنین پنداری به وجود می‌آورد که گویی $\frac{2}{3}$ از توده ـ محصولات مصرفی بدون آنکه کمترین کاری از سوی جامعه برای تولید آنها صرف شده باشد، خود به مثابه ارزش نو شکل جدید به دست آورده‌اند. چنین پنداری در مورد تک‌سرمایه به وجود نمی‌آید. هر فرد سرمایه‌دار نوع مشخص و معینی از کار را استفاده می‌کند که وسایل تولید ویژهٔ او را به محصول مبدل می‌سازد. مثلاً اگر سرمایه‌دار ماشین‌سازی فرض شود که سرمایهٔ ثابت مصرف شدهٔ وی طی سال = ۶۰۰۰c، سرمایهٔ متغیرش =۱۵۰۰v و اضافه ارزشش =۱۵۰۰m باشد، آن‌گاه محصول = ۹۰۰۰ خواهد بود، یا می‌توانیم بگوییم محصول وی مرکب از ۱۸ ماشین می‌شود که هر یک از آنها = ۵۰۰ است. تمام محصول در اینجا به یک شکل است، یعنی دارای شکل ماشین است. (چنانچه وی چندین نوع ماشین تولید کند، آن‌گاه هر کدام از آنها جداگانه حساب می‌شود). تمام محصول ـ کالا فرآوردهٔ کاری است که طی سال در ماشین‌سازی صرف شده و هم بست همان نوع کار مشخص با همان وسایل تولید است. بنابراین اجزاء مختلف ارزش محصول در شکل طبیعی یکسانی نمایش می‌یابند: در ۱۲ ماشین ۶۰۰۰c در ۳ ماشین ۱۵۰۰v، در ۳ ماشین ۱۵۰۰m، نهفته است. اینجا روشن است که ارزش ۱۲ ماشین نه از آن جهت =۶۰۰۰c است که گویا در این ماشین‌های ۱۲گانه فقط کار گذشتهٔ پیش از ماشین‌سازی جاگرفته است و از کار صرف شده برای ساختن آنها چیزی در پیکرشان فرو نرفته است. ارزش وسایل تولید لازم برای ساختن ۱۸ ماشین، خود به خود مبدل به ۱۲ ماشین نشده است، ولی ارزش این ۱۲ ماشین (که خود مرکب از ۴۰۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰۰m است) برابر با ارزش کل ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی است که در ۱۸ ماشین جاگرفته است. بنابراین ماشین‌ساز باید ۱۲ از ۱۸ ماشین را جبران کند. مطلب توضیح‌ناپذیر می‌گردید هرگاه نتیجهٔ کار انجام یافته، با اینکه تنها عبارت از ماشین‌سازی است، چنین می‌بود که: از سویی ۶ ماشین =۱۵۰۰v+۱۵۰۰m وجود می‌داشت و از سوی دیگر مقداری آهن، مس، پیچ، تسمه و غیره به ارزش ۶۰۰۰c، یعنی وسایل تولید ماشین به صورت طبیعی آنها موجود می‌بود، اشیایی که تک

سرمایه‌دار ماشین ساز چنانکه دانسته است خود تولید نمی‌کند، بلکه باید از راه روند دوران تهیه نماید. با این وجود در نظر اول چنین ظاهر می‌شود که گویی بازتولید محصول اجتماعی سالانه با چنین شیوهٔ بی‌منطقی انجام می‌گیرد.

محصول سرمایهٔ فردی، یعنی هر بخشی از سرمایهٔ اجتماعی که مستقلاً عمل می‌کند و از زندگی ویژه خود برخوردار است، دارای شکلی است از اشکال طبیعی به هر صورتی که متصور باشد. تنها شرط این است که محصول مزبور واقعاً شکل مصرف‌داری داشته باشد، ارزش مصرفی باشد که آن را به صورت عنصر قابل دورانی از جهان کالاها درآورده باشد. این مسئله‌ای کاملاً بی‌اهمیت و تصادفی است که آیا محصول مزبور می‌تواند دوباره به مثابه وسیلهٔ تولید در همان روند تولیدی که از آن به صورت محصول بیرون آمده است وارد گردد، و لذا آیا جزیی از ارزش ـ محصول که در آن جزء ثابت سرمایه منعکس است، دارای آن شکل طبیعی‌ای هست که عملاً بتواند دوباره به مثابه سرمایهٔ ثابت بکار افتد یا نه. هرگاه چنین وضعی نداشته باشد، آن‌گاه این جزء از ارزش ـ محصول به وسیلهٔ فروش و خرید از نو به شکل عناصر تولیدی مادی خود مبدل می‌شود و از آن راه سرمایهٔ ثابت در شکل طبیعی کارآی خود بازتولید می‌گردد.

اما در مورد محصول کل سرمایهٔ اجتماعی مطلب طور دیگر است. همهٔ عناصر بازتولید مجبورند با شکل طبیعی‌شان جزء خود این محصول را تشکیل دهند. آن جزء از سرمایهٔ ثابت مصرف شده فقط آن‌گاه می‌تواند از طریق تولید کل جبران شود که حصهٔ سرمایهٔ کل ثابت، آن حصه‌ای که دوباره در محصول ظاهر شده است، از نو در شکل طبیعی وسایل تولید تازه‌ای درآمده باشد که واقعاً بتوانند به مثابهٔ سرمایهٔ ثابت وارد عمل گردند.[۳۷۵] نظر به اینکه بازتولید ساده مفروض است، لذا ارزش جزیی از محصول که از

---

۳۷۵. توضیحاً متذکر می‌شود که تفاوت محصول سرمایهٔ فردی با محصول کل سرمایهٔ اجتماعی که در اینجا مورد نظر مصنف است در این است که در مورد محصول سرمایهٔ فردی مسئله اینکه جزیی از ارزش ـ محصول بتواند در همان شکل طبیعی‌ای که دارد مجدداً به مثابه وسیلهٔ تولید در روند بازتولید به کار افتد، اجباری نیست و حتی وقوع چنین حالتی در مورد محصول سرمایهٔ انفرادی تصادفی است، در حالی که در مورد محصول کل سرمایهٔ اجتماعی نظر به اینکه همهٔ عوامل و عناصر بازتولید اجزای این محصول کل را تشکیل می‌دهند، ناگزیر حصه‌ای که کل سرمایهٔ ثابت را منعکس می‌سازد باید شکل طبیعی وسایل تولید تازه‌ای را داشته باشد که بتواند سرمایهٔ ثابت کل را به طور واقعی جبران نماید، زیرا چنانچه خلاف این تصور ⇦

وسایل تولید تشکیل یافته باید برابر با جزء ارزشی ثابت سرمایهٔ اجتماعی باشد.

علاوه بر این اگر از نظر انفرادی توجه شود، سرمایه‌دار در ارزش ـ محصول خود فقط سرمایهٔ متغیر خویش به علاوهٔ اضافه ارزش را به وسیلهٔ کار نو افزوده تولید می‌کند، در حالی که جزء ارزشی ثابت در نتیجهٔ خصلت مشخص کار افزودهٔ نو، به محصول منتقل گردیده است.

چنانچه از لحاظ اجتماعی بنگریم، آن جزیی از روزانهٔ کار اجتماعی که وسایل تولید تولید می‌کند، ولذا هم ارزش جدید به آنها می‌افزاید و هم ارزش وسایل تولید مصرف شده برای ساختن آنها را به وسایل تولید تازه منتقل می‌نماید، هیچ چیز دیگری جز سرمایهٔ ثابت تازه تولید نمی‌کند و بدین منظور تخصیص یافته که سرمایهٔ ثابت شدهٔ هر دو بخش I و II را که در شکل وسایل تولید قدیم به کار رفته است، جبران نماید. این جزء از روزانهٔ کار اجتماعی، تنها محصولی ایجاد می‌کند که برای مصرف بارآور تخصیص یافته است. بنابراین تمام ارزش این محصول فقط عبارت از ارزشی است که از نو می‌تواند به مثابه سرمایهٔ ثابت به کار افتد، عبارت از ارزشی است که تنها می‌تواند سرمایهٔ ثابت را در شکل طبیعی آن دوباره خریداری کند، و لذا از دیدگاه اجتماعی نه به سرمایهٔ متغیر تجزیه می‌شود نه به اضافه ارزش. از سوی دیگر آن جزیی از روزانهٔ کار اجتماعی که وسایل مصرف تولید می‌کند هیچ جزیی از جانشین ـ سرمایهٔ اجتماعی را تولید نمی‌کند. جزء مزبور فقط محصولاتی ایجاد می‌کند که در شکل طبیعی خود برای این تخصیص یافته‌اند که ارزش سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش هر دو بخش I و II را به سامان برسانند.

هرگاه از دیدگاه اجتماعی سخن می‌رود و در نتیجه، کل محصول اجتماعی بررسی می‌شود، که هم بازتولید سرمایهٔ اجتماعی و هم مصرف انفرادی را دربر می‌گیرد، آن‌گاه نباید، مانند شیوه‌ای که پرودون[۳۷۶] به تقلید از اقتصاد بورژوایی اتخاذ کرده است، به اشتباه افتاد و مسئله را چنان نگریست که گویا اگر جامعه‌ای دارای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری یک کاسه و به صورت کلی بررسی شود، خصلت ویژهٔ تاریخی ـ اقتصادی خود را از دست می‌دهد. در صورتی که به عکس در آن صورت سروکار با سرمایه‌دار

⇦شود به این معنی است که گویی در وراء کل محصول اجتماعی محصولات دیگری مفروض است، فرضیه‌ای که بطلان منطقی آن روشن است. (مترجم)

376. Proudhon

جمعی است. سرمایه کل، مانند سرمایهٔ سهامی همهٔ تک سرمایه‌داران با هم نموده می‌شود. این شرکت سهامی با بسیاری از شرکت‌های سهامی دیگر در این امر مشترک است که هرکس می‌داند چه در آن می‌گذرد، ولی نمی‌داند چه از آن بیرون می‌کشد.

IX. پی‌نگری در مورد آ. اسمیث، استورش[۳۷۷] و رمزی[۳۷۸]

کل ارزش محصول اجتماعی بالغ بر ۹۰۰۰ می‌شود که ۶۰۰۰c = ۱۵۰۰v + ۱۵۰۰m، یا به دیگر سخن: ۶۰۰۰ از آن ارزش وسایل تولید را بازتولید می‌کند و ۳۰۰۰ ارزش وسایل مصرف را. بنابراین ارزش درآمد اجتماعی (v+m) فقط به $\frac{1}{3}$ کل ارزش محصول بالغ می‌گردد و تنها به میزان همین یک سوم مبلغ ارزشی است که مجموع مصرف کنندگان، اعم از کارگران، می‌توانند از محصول کل اجتماعی، کالاها و فرآورده‌ها برداشت کنند و آنها را در مصرف ـ مایهٔ خود وارد کنند. در عوض ۶۰۰۰ = $\frac{2}{3}$ ارزش ـ محصول بیانگر ارزش سرمایهٔ ثابت هستند که باید به صورت طبیعی جبران گردد. بنابراین وسایل تولیدی به این مبلغ باید دوباره با تولید ـ مایه پیوند یابند. این همان چیزی است که استورش ضرورت آن را می‌بیند، بدون آنکه بتواند آن را اثبات نماید.

«روشن است که بخشی از ارزش محصول سالانه به سرمایه‌ها و بخشی به سودها تقسیم می‌گردد، و هریک از این قسمت‌های ارزش محصول سالانه مرتباً فرآورده‌های مورد نیاز ملت را، چه به منظور تیمار داشت سرمایهٔ آن و چه برای جانشین ساختن مایهٔ قابل مصرفش، خریداری می‌نماید... محصولاتی که سرمایهٔ ملتی را تشکیل می‌دهند، به هیچ‌وجه مصرف‌پذیر نیستند»[۳۷۹]

با این وصف آ. اسمیث این تعبد شگفت‌آور را مستقر ساخته است که تا امروز هم نه تنها به همان شکل گذشته باورپذیر است، یعنی شکلی که در آن تمام ارزش ـ محصول اجتماعی به درآمد، به دستمزد به علاوهٔ اضافه ارزش، یا چنانکه وی خود بیان می‌کند، به دستمزد به اضافهٔ سود (بهرهٔ پول) به اضافهٔ بهره‌های مالکانه، تجزیه می‌گردد، بلکه نیز در شکل عامیانه‌تر آن، مبنی بر اینکه مصرف کنندگان سرانجام (ultimately) مجبورند تمام ارزش محصول را به تولید کنندگان بپردازند، پذیرفته است. این نظریه تا امروز یکی

---

377. Storch 378. Ramsay

379. Storch, "Consideration sur la nature du revenu national", Paris 1984, p. 134,135,150.

از معتبرترین ابتذالات یا حقایق جاویدان به اصطلاح علم اقتصادی سیاسی را تشکیل می‌دهد. برای اثبات این نظر به شیوهٔ زیر استدلال می‌شود. هر قلم دلخواهی، مثلاً پیراهن‌های کتانی را، در نظر بگیریم. ابتدا ریسندهٔ نخ کتان باید تمام ارزش کتان را به کشاورزان کتان کار بپردازد، بنابراین وی باید ارزش بذر کتان، کود، علوفهٔ دام کار و غیره را به علاوهٔ جزء ارزشی‌ای که سرمایهٔ استوار کتان کار، از قبیل ابنیه، کشت‌افزار و غیره، به محصول منتقل می‌سازد پرداخت کند، و نیز دستمزدهایی که در تولید کتان پرداخت شده، اضافه ارزش (سود و بهرهٔ مالکانه) که در کتان نهفته است، و سرانجام مخارج حمل و نقل کتان را از محل پیدایش تا کارخانهٔ ریسندگی بپردازد. سپس بافنده نه تنها باید تمام این قیمت کتان را به ریسنده برگرداند، بلکه باید بابت جزء ارزشی ماشین آلات، ساختمان‌ها و غیره و خلاصه بابت جزء ارزشی سرمایهٔ استواری که به کتان منتقل می‌شود به اضافهٔ تمام مواد کمکی مصرف شده طی روند ریسندگی، دستمزد کارگران بافنده، اضافه ارزش و غیره نیز به وی بپردازد. این جریان همین‌طور در مورد پارچه شویی و مخارج حمل و نقل پارچهٔ آمادهٔ کتان ادامه پیدا می‌کند تا عاقبت به پیراهن دوز برسد که تمام قیمت تولیدکنندگان پیشین را، یعنی آنها که فقط مادهٔ خام او را تحویل داده‌اند، می‌پردازد. اکنون نزد او باز ارزش‌فزایی دیگری پیش می‌آید، که قسمتی از آن بابت سرمایهٔ ثابتی است که در شکل کارافزار، مواد کمکی و غیره در پیراهن‌دوزی مصرف می‌شود و قسمت دیگر بابت کار انجام شده در پیراهن دوزی است، که ارزش دستمزد کارگران پیراهن دوز و اضافه ارزش کارخانه‌دار را می‌افزاید. حالا فرض کنیم که قیمت مجموع این پیراهن ـ محصول، سرانجام به ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ گردد و این مبلغ نیز عبارت از سهمی باشد که جامعه در مجموع ارزش ـ محصول سالانه بابت پیراهن خرج می‌کند. مصرف کنندگان پیراهن، ۱۰۰ لیره استرلینگ می‌پردازند که بدینسان ارزش تمام وسایل تولید و دستمزد به علاوهٔ اضافه ارزش کتان کار، ریسنده، بافنده، پارچه شو، کارخانه‌دار پیراهن‌دوز و جمیع متصدیان ترابری است، همهٔ اینها کاملاً درست است و در واقع چیزهایی است که هر کودک نیز می‌تواند ببیند. ولی پشت سر آن باز گفته می‌شود: همچنین است در مورد ارزش همهٔ کالاهای دیگر. بایستی گفته می‌شد: همچنین است در مورد ارزش همهٔ وسایل مصرف، در مورد ارزش آن جزء از محصول اجتماعی که در مصرف ـ مایه وارد می‌گردد. و لذا دربارهٔ آن جزیی از ارزش ـ محصول اجتماعی که می‌تواند به مثابهٔ درآمد خرج شود.

البته مبلغ ارزشی همهٔ این کالاها برابر با ارزش وسایل تولیدی است که در آنها به کار رفته (جزء ثابت سرمایه)، به اضافهٔ ارزش افزوده‌ای که آخرین کار آفریده است (دستمزد و اضافه ارزش). بنابراین مصرف کنندگان در مجموع خود می‌توانند این مبلغ ارزشی را بپردازند، زیرا در واقع ارزش هر کالا به طور جداگانه از c+v+m تشکیل یافته است، ولی مجموع مبلغ ارزشی همهٔ کالاهایی که در مصرف ـ مایه وارد می‌شوند در حداکثر خود فقط می‌توانند برابر با آن جزیی از ارزش ـ محصول اجتماعی باشد که به v+m تجزیه می‌شود، یعنی برابر با ارزشی است که کار مصرف شدهٔ در عرض سال به وسایل تولید موجود، به ارزش سرمایهٔ ثابت ـ افزوده است، ولی آنچه مربوط به ارزش ـ سرمایهٔ ثابت است، دیدیم که جزء مزبور به دو طریق به وسیلهٔ توده محصول اجتماعی جبران می‌شود. اولاً به وسیلهٔ مبادلهٔ سرمایه‌داران بخش II که تولیدکنندگان وسایل مصرف هستند، با سرمایه‌داران بخش I که وسایل تولید می‌سازند. همین امر منشأ این عبارت است که آنچه برای برخی سرمایه است برای برخی دیگر درآمد است. ولی واقعیت بدین منوال نمی‌گذرد. IIc ۲۰۰۰ای که به صورت وسایل تولید به ارزش ۲۰۰۰ وجود دارند، برای گروه سرمایه‌دار II ارزش ـ سرمایهٔ ثابت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گروه مزبور نمی‌تواند آن را خود مصرف نماید، با اینکه محصول بنابر شکل طبیعی خود باید به مصرف برسد. از سوی دیگر I(v+m) ۲۰۰۰، یعنی دستمزد به علاوهٔ اضافه ارزشی که به وسیلهٔ گروه سرمایه‌دار و کارگران بخش I تولید شده، موجود است. اینها به شکل طبیعی وسایل تولید هستی دارند، به صورت اشیایی هستند که با آن شکل ارزشی خود نمی‌توانند مصرف شوند. پس در اینجا یک مبلغ ارزشی به میزان ۴۰۰۰ در دست داریم که از آن، چه قبل از مبادله و چه بعد از آن، فقط نیمی سرمایهٔ ثابت را جبران می‌کند و تنها نیم دیگر درآمد تشکیل می‌دهد. ـ ثانیاً سرمایهٔ ثابت بخش I به صورت عین جنس جبران می‌شود، قسمتی از آن از راه مبادله میان سرمایه‌داران بخش I و قسمتی دیگر به وسیلهٔ جانشین‌سازی عینی در هر کدام از مؤسسات جداگانه.

این فرمول، که تمام ارزش ـ محصول سالانه سرانجام باید به وسیلهٔ مصرف کنندگان پرداخته شود، فقط آن‌گاه می‌توانست درست باشد که تحت عنوان مصرف کننده هر دو نوع به کلی مختلف آن، یعنی مصرف کنندگان فردی و مصرف کنندگان بارآور، در این مفهوم گنجانده می‌شدند. ولی همین امر که جزیی از محصول باید به صورت *بارآور* مصرف گردد معنای دیگری جز این ندارد که باید به مثابهٔ *سرمایه* عمل کند و نمی‌تواند

مانند درآمد به مصرف برسد.

چنانچه ما ارزش کل محصول را که = ۹۰۰۰ است به ۶۰۰۰c + ۱۵۰۰v + ۱۵۰۰m تقسیم کنیم و ۳۰۰۰ (v+m) را فقط از لحاظ این ویژگی که درآمد است مورد توجه قرار دهیم، آن‌گاه به عکس این طور نمود می‌کند که سرمایهٔ متغیر وجود ندارد و از لحاظ اجتماعی، سرمایه فقط عبارت از سرمایهٔ ثابت است، زیرا آنچه ابتدا به مثابه ۱۵۰۰v ظاهر شده بود در قسمتی از درآمد جامعه، یعنی در دستمزد که درآمد طبقهٔ کارگر است تحلیل رفت و از این جهت خصلت سرمایه‌ای آن نیز ناپدید گردید. در واقع رمزی چنین نتیجه‌ای هم انتزاع کرده است. بنابه نظر او، از لحاظ اجتماعی سرمایه فقط عبارت از سرمایهٔ استوار است، ولی وی تحت عنوان سرمایهٔ استوار سرمایهٔ ثابت، یعنی توده‌ای از ارزش را مد نظر دارد که عبارت از وسایل تولید هستند، خواه وسایل تولید مزبور کارافزار باشند یا مواد کار مانند مادهٔ خام، نیم ساخته‌ها، و مواد کمکی و غیره. وی سرمایهٔ متغیر را سرمایهٔ گردان می‌خواند:

«سرمایهٔ گردان منحصراً عبارت از وسایل زیست و دیگر اقلام لازمی است که به کارگران پیش از انجام کامل محصول کارشان به طور مساعده داده می‌شود... فقط سرمایهٔ استوار است که در معنای درست کلام منبع ثروت ملی است، نه سرمایهٔ گردان... سرمایهٔ گردان عامل بدون واسطه‌ای در تولید نیست، حتی اصلاً برای تولید عمده نیست، بلکه فقط رسمی است که در نتیجهٔ فقر تأثرانگیز تودهٔ خلق واجب گردیده است... از لحاظ ملی فقط سرمایهٔ استوار است که عنصری از مخارج تولید را تشکیل می‌دهد.» [۳۸۰]

رمزی نظر خود را دربارهٔ سرمایهٔ استوار، که مقصودش از آن سرمایهٔ ثابت است، باز هم دقیق‌تر به شرح زیر بیان می‌کند:

---

۳۸۰. نقل قول که در متن عیناً به زبان انگلیسی آمده به قرار زیر است:

"Circulating capital consists only of subsistance and other necessaries advanced to the workmen, privious to the completion of the produce of their labour ... Fixed capital alone, not circulating, is properly speaking a source of national wealth ... Circulating capital is not an immediate agent In production, nor essential to it at all, but merely a convenience rendered necessary by the deplorable poverty of the mass of the people ... Fixed capital alone constitues an element of cost of production in a national point of view". (Ramsay, I. C. P. 23-26 Passim)

«مدت زمانی که طی آن قسمتی از محصول کار (یعنی کاری که برای ساختن هر کالای مفروض استفاده می‌شود) به مثابهٔ سرمایهٔ استوار هستی داشته است، یعنی با چنان شکلی که در عین شرکت در تولید کالای آینده، نگاهداری هیچ کارگری رابه عهده ندارد.»[۳۸۱]

در اینجا باز زیانی که آ. اسمیت، با غرق کردن تفاوت میان سرمایهٔ ثابت و متغیر در تفاوت بین سرمایهٔ استوار و گردان، به بار آورده است دیده می‌شود. سرمایهٔ ثابت رمزی از وسایل تولید ترکیب می‌شود و سرمایهٔ گردانش از وسایل معیشت. هر دوی اینها کالاهایی با ارزش‌های معین هستند که هریک کمتر از دیگری امکان تولید اضافه ارزش دارند.

X. سرمایه و درآمد: سرمایهٔ متغیر و دستمزد[۳۸۲]

مجموع بازتولید سالانه، تمام محصول امسال، عبارت از محصول کار سودمند همین سال است. ولی ارزش این محصول کل بزرگ‌تر از جزء ارزشی آن است که در درون آن، کار سالانه، یعنی نیروی کار صرف شدهٔ طی این سال، جا گرفته است. ارزش - محصول این سال، یعنی ارزش نوآفریدهٔ همین سال به شکل کالا، کوچک‌تر از ارزش فرآورده‌ها، کوچک‌تر از مجموع ارزش توده کالایی است که در سرتاسر سال ساخته شده است. چنانچه ما از مجموع ارزش محصول سالانه، ارزشی راکه به وسیلهٔ کار سال جاری به آن افزوده شده است کم کنیم، تفاضلی که به دست می‌آید عبارت از ارزشی نیست که واقعاً بازتولید گردیده باشد، بلکه فقط ارزشی است که در شکل وجود تازه‌ای از نو ظاهر گردیده است. ارزش مزبور که به محصول سالانه انتقال یافته عبارت از ارزشی است که پیش از آن وجود داشته است و ممکن است، برحسب طول عمر اجزاء ثابت سرمایه‌ای که در روند کار اجتماعی سال جاری شرکت داشته‌اند، مربوط به تاریخ کمابیش دوری باشد، و نیز ممکن است از ارزش وسایل تولیدی ناشی شده باشد که در سال گذشته یا در جریان سال‌های پیشین به وجود آمده باشند. در هر اوضاع و احوال

---

381. "The length of time during which any Portion of the product of that labor" (Namlich labor bestowed on any commodity) "has existed as fixed capital, i.e. in a from in which , though assistihg to raise the Future commodity, it does not maintain labourers". (p. 59)

۳۸۲. از این پس دستنوشتهٔ VIII.

مفروض، این ارزشی است که از وسایل تولید سال‌های پیشین به محصول سال جاری منتقل گردیده است.

هرگاه به نمودار خودمان برگردیم، آن‌گاه پس از انجام مبادلهٔ عناصری که تاکنون مطالعه کرده‌ایم میان بخش‌های I و II در درون بخش II، چنین خواهیم داشت:

I ۴۰۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰۰m (این ۲۰۰۰ اخیر در وسایل مصرف بابت IIc اسمان یافته است) = ۶۰۰۰

II ۲۰۰۰c (که به وسیلهٔ مبادله با I (v+m) بازتولید شده است) ۵۰۰v+۵۰۰m = ۳۰۰۰

جمع مبلغ ارزشی = ۹۰۰۰

ارزشی که طی سال، تازه تولید شده فقط در v و m نهفته است. بنابراین مجموع ارزش ـ محصول این سال برابر است با حاصل جمع v+m=۲۰۰۰I(v+m)+۱۰۰۰II(v+m) = ۳۰۰۰. بقیهٔ اجزاء ارزشی محصول این سال فقط عبارت از ارزش انتقال یافته، عبارت از ارزش وسایل تولید پیشین است که در تولید سالانه مصرف شده است. کار سال جاری هیچ ارزش دیگری غیر از ارزش ۳۰۰۰ تایی تولید نکرده است. این تمام ارزش ـ محصول سالانهٔ آن است.

ولی چنانکه دیدیم، ۲۰۰۰I(v+m)، به صورت طبیعی وسایل تولید، جانشین ۲۰۰۰IIc می‌شوند. پس دو سوم کار سالانه که در بخش I صرف شده است، هم تمام ارزش سرمایهٔ ثابت بخش II و هم شکل طبیعی آن را از نو تولید نموده است. بنابراین اگر از لحاظ اجتماعی بنگریم دو سوم کاری که طی سال صرف شده ارزش ـ سرمایهٔ ثابت نویی آفریده است که به صورت طبیعی متناسب با نیاز بخش II سامان یافته است. پس بزرگ‌ترین جزء کار اجتماعی سالانه صرف تولید سرمایهٔ ثابت تازه شده است (ارزش ـ سرمایه‌ای که به صورت وسایل تولید هستی یافته است) تا جانشین ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی شود که در تولید وسایل مصرف خرج گردیده است. آنچه در این مورد جامعهٔ سرمایه‌داری را از انسان وحشی متمایز می‌سازد، برخلاف آنچه سنیور[۳۸۳] می‌گوید،

۳۸۳. «آن‌گاه که وحشی کمان می‌سازد، دست به کار صنعتی می‌شود، اما عمل به پرهیز نمی‌کند.»
(Senior, "Principes fondamentaux de l'Econ. Pol."trad.Arrivabene,Paris,1836,p.342, 343)
«هر قدر جامعه جلوتر می‌رود بیشتر پرهیز طلب می‌کند» (همانجا، ص ۳۴۲) - مقایسه کنید با کاپیتال کتاب اول فصل XXII، ۳. صفحهٔ ۶۱۹ (ترجمهٔ فارسی کاپیتال، جلد اول، صفحهٔ ۵۳۵).

عبارت از امتیاز و ویژگی وحشی در این نیست که کارش را در مدت زمان معینی صرف می‌کند بدون آنکه برای وی درآمدی به بار آورد، یعنی بی‌آنکه ثمراتی از آن حاصل گردد که قابل تبدیل (جانشنی‌پذیر) به وسایل مصرف باشد. اما تفاوت در این است که:

الف) جامعهٔ سرمایه‌داری بیشترین سهم کار سالانه‌ای را که در اختیار دارد صرف تولید وسایل تولید (یعنی سرمایهٔ ثابت) می‌نماید که نه در شکل دستمزد و نه به صورت اضافه ارزش قابل تبدیل به درآمد نیستند، بلکه فقط می‌توانند به مثابه سرمایه بیکار بیفتند.

ب) هنگامی که انسان وحشی کمان، تیر، چکش سنگی، تبر، سبد و غیره می‌سازد، دقیقاً می‌داند زمانی را که وی بدینسان صرف نموده برای تولید وسایل مصرف به کار نبرده است و لذا نیازمندی خود را از بابت وسایل تولید رفع نموده است و نه برای چیز دیگر. علاوه بر این وحشی مزبور گناه اقتصادی بزرگی نیز مرتکب می‌شود که به اتلاف وقت اهمیت نمی‌دهد و مثلاً گاه اتفاق می‌افتد که وی، چنانکه تایلر[۳۸۴] حکایت می‌کند، یک ماه آزگار را صرف ساختن تیر می‌نماید.[۳۸۵]

نگرش جاری که به وسیلهٔ آن بخشی از اقتصاددانان سیاسی می‌کوشند تا از دشواری تئوریک، یعنی درک پیوند واقعی احتراز جویند ـ اینکه می‌گویند آنچه برای برخی سرمایه است برای دیگران درآمد است و برعکس ـ قسماً درست است. ولی به محض اینکه آن را به صورت یک اصل کلی در می‌آورند کاملاً نادرست می‌شود. (نگرش مزبور در این صورت متضمن درک کاملاً غلطی از مجموع روند مبادله‌ای است که در مورد بازتولید سالانه انجام می‌گیرد، و لذا متضمن عدم درک پایه واقعی آن حقیقت ناقصی نیز هست که در نظریه مزبور وجود دارد).

اکنون ما شرایط واقعی را که درستی قسمی این نظریه بر بنیاد آن قرار گرفته است جمع‌آوری می‌کنیم و در عین حال بدین وسیله درک نادرستی که در مورد این شرایط وجود دارد نموده خواهد شد.

---

۳۸۴. [Edward Burnett, Tayler] (۱۸۳۲-۱۹۱۷) - مردم‌شناسی و نژاد پژوه انگلیسی، از هواداران مکتب نشو و ارتقاء

385. E. B. Tayler, "Forschungen uber die Urgeschichte der Menschheit" ubersetzt von H. Muller, Leipzig, ohne Datum, S. 240.

«تحقیقات دربارهٔ تاریخ ابتدایی انسانیت»، ترجمهٔ مولر، لایپزیک، بدون تاریخ، ص ۲۴۰)

۱ـ سرمایهٔ متغیر در دست سرمایه‌دار به مثابه سرمایه و در دست کارگر مزدور به مثابه درآمد عمل می‌کند.

سرمایه متغیر ابتدا در دست سرمایه‌دار به مثابه پول ـ سرمایه وجود دارد؛ در حالی که نیروی کار می‌خرد مانند پول ـ سرمایه عمل می‌کند. تا هنگامی که سرمایهٔ مزبور در دست وی به صورت پول محجر است، به غیر از ارزش معینی که در شکل پول وجود دارد چیز دیگری نیست و لذا مقدار متغیری نیست، بلکه ثابت است. این پول فقط بالقوه سرمایهٔ متغیر است ـ درست به دلیل قابلیت تبدیلش به نیروی کار. فقط آن‌گاه سرمایهٔ متغیر حقیقی می‌شود که شکل پولی خود را ترک کند، پس از آنکه به نیروی کار مبدل گردد و نیروی مزبور به مثابه عنصر سرمایهٔ بارآور در درون روند سرمایه‌داری به کار افتد.

پول که ابتدا به مثابه شکل نقدی سرمایهٔ متغیر برای سرمایه‌دار به کار افتاده بود، اینک در دست کارگر مانند صورت پولی دستمزدش عمل می‌کند که وی آن را به وسایل زیست مبدل می‌سازد، ولذا شکل پولی درآمدی به خودی می‌گیرد که وی از فروش پیوسته مکرر نیروی کارش در می‌آورد.

اکنون ما در برابر این واقعیت ساده هستیم که پول خریدار (در این مورد سرمایه‌دار)، از دست او به دست فروشنده (در این مورد فروشنده نیروی کار) یعنی کارگر می‌رود. سرمایهٔ متغیر نیست که به صورت دوگانه عمل می‌کند، به مثابه سرمایه برای سرمایه‌دار و مانند درآمد برای کارگر، بلکه این همان پول است که ابتدا در دست سرمایه‌دار مانند شکل نقدی سرمایهٔ متغیرش و لذا به مثابه سرمایهٔ متغیر بالقوه وجود دارد و به محض اینکه سرمایه‌دار همین پول را به نیروی کار مبدل نمود، در دست کارگر به مثابه معادل نیروی کار فروخته شده‌اش خدمت می‌کند. ولی این امر که همان پول در دست فروشنده به دردی می‌خورد غیر از آنچه خریدار استفاده می‌کند، پدیده‌ای است که در هر معاملهٔ خرید و فروش کالا به چشم می‌خورد.

اقتصاددانان ثناخوان مسئله را غلط مطرح می‌سازند، و این خود به بهترین وجهی آن‌گاه نشان داده می‌شود که ما فقط عمل دورانی G-A(=G-W)، یعنی تبدیل پول به نیروی کار از جانب سرمایه‌دار خریدار و A-G(=W-G)، یعنی تبدیل کالای نیروی کار از سوی کارگر فروشنده را منحصراً در نظر داشته باشیم بدون آنکه فعلاً به پی‌آمدهای دیگر بپردازیم. اقتصاددانان مزبور می‌گویند: همان پول در اینجا دو سرمایه را به سامان

می‌رساند؛ خریدار (سرمایه‌دار) ـ پول ـ سرمایهٔ خود را به نیروی کار زنده بدل می‌کند و آن را با سرمایهٔ بارآور خویش، همبر می‌سازد؛ از سوی دیگر فروشنده (کارگر) کالای خود را که نیروی کار است به پول مبدل می‌کند و آن را به مثابه درآمد خرج می‌نماید و درست بدین وسیله است که امکان می‌یابد نیروی کار خویش را پیوسته از نو بفروشد و آن را نگاهداری نماید. بنابراین نیروی کار وی خود سرمایهٔ اوست در شکل کالا که دائماً درآمدش از آن سرچشمه می‌گیرد. در واقع نیروی کار دارایی اوست (دارایی پیوسته تجدید شونده و بازتولید گردنده) ولی نه سرمایهٔ وی. این نیرو یگانه کالایی است که وی می‌تواند و مجبور است دائماً بفروشد تا زنده بماند و فقط در دست خریدار یعنی سرمایه‌دار است که تازه به مثابهٔ سرمایهٔ متغیر عمل می‌کند. این امر که شخص دائماً مجبور باشد پیوسته باز از نو نیروی کار خود، یعنی خودش را، به شخص ثالثی بفروشد به نظر این اقتصاددانان دلیل آن است که وی سرمایه‌دار است، زیرا پیوسته «کالایی» (که خودش است) برای فروش دارد. در این معنی برده نیز سرمایه‌دار می‌شود، با اینکه وی از جانب شخص ثالثی یک‌بار برای همیشه به مثابه کالا به فروش می‌رود، زیرا ماهیت این کالا ـ کارگر ـ بنده ـ مستلزم آن است که خریدار آن نه تنها وی را هر روز از نو به کار وا دارد، بلکه وسایل زیست نیز به او بدهد تا به برکت آن وی بتواند از نو کار کند.[۳۸۶]

۲ـ بنابراین در مبادلهٔ Im ۱۰۰۰+Iv ۱۰۰۰ در برابر IIc ۲۰۰۰، آنچه برای برخی‌ها سرمایهٔ ثابت است (IIc ۲۰۰۰)، برای دیگران سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش و لذا به طور کلی درآمد است. و آنچه برای بعضی‌ها سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش I(v+m) ۲۰۰۰ و لذا به طور کلی درآمد است، برای دیگران سرمایهٔ ثابت می‌شود.

ابتدا بیاییم و مبادلهٔ Iv را در برابر IIc بررسی کنیم و این بررسی را از دیدگاه کارگر آغاز نماییم.

کارگر جمعی I نیروی کار خود را به سرمایه‌دار جمعی I در مقابل ۱۰۰۰ فروخته است. وی این ارزش را با پولی که در شکل دستمزد پرداخته می‌شود دریافت می‌کند. با این پول وی از II وسایل زیستی به همان مبلغ ارزشی خریداری می‌کند. سرمایه‌دار II در برابر او فقط و فقط به مثابهٔ فروشندهٔ کالا قرار می‌گیرد و بس، حتی اگر کارگر از کارفرمای خودش خرید کرده باشد، چنانکه مثلاً در مورد مبادلهٔ IIv ۵۰۰ مذکور در

---

۳۸۶. در این مورد به نامه‌های سیسموندی و سه به مالتوس مراجعه کنید.

فوق دیده شد.[۳۸۷] شکل دورانی‌ای که کالای وی، یعنی نیروی کار، از آن می‌گذرد عبارت از گردش کالایی ساده مبتنی بر ارضاء نیازمندی‌های عادی است، عبارت از دوران کالایی متوجه به مصرف است، یعنی W (نیروی کار) -W-G (وسایل مصرف، کالای II). نتیجهٔ این عمل دورانی آن است که کارگر خویشتن را به مثابهٔ نیروی کار برای سرمایه‌دار I نگاه داشته است و برای آنکه بتواند خود را همچنان نگاه دارد مجبور است پیوسته از نو روند A(W)-G-W را تکرار نماید. دستمزد وی در وسایل مصرف به سامان می‌رسد و به مثابه درآمد خرج می‌شود، و برای طبقهٔ کارگر در مجموع خود نیزهمواره به همین روش مانند درآمد خرج می‌گردد.

اکنون همین مبادلهٔ Iv در برابر IIc را از دیدگاه سرمایه‌دار بررسی کنیم. تمام محصول ـ کالای II مرکب از وسایل مصرف است، لذا از اشیایی ترکیب شده است که برای ورود در مصرف سالانه تخصیص یافته‌اند و بنابراین به درد سامان‌دهی به درآمد هرکس می‌خورند از جمله به درد کارگر جمعی I که اکنون تحت بررسی ماست. ولی برای سرمایه‌دار جمعی II اکنون یک جزء از محصول ـ کالایش = ۲۰۰۰ عبارت از شکل استحاله یافته‌ای است از ارزش ـ سرمایهٔ ثابت سرمایهٔ بارآور وی به صورت کالا، که باید دوباره از این شکل کالایی بیرون آمده صورت طبیعی خود را از سر بازیابد تا بتواند از نو به مثابه جزء ثابت سرمایهٔ بارآور عمل نماید. آنچه سرمایه‌دار II تاکنون به دست آورده این است که نیمی از ارزش ـ سرمایهٔ ثابت خود راکه به شکل کالایی (وسایل مصرف) بازتولید شده (= ۱۰۰۰)، از راه فروش به کارگران I دوباره به پول بدل کرده است. بنابراین هنوز سرمایهٔ متغیر Iv به این نیمهٔ ارزش ـ سرمایهٔ ثابت IIc تبدیل نشده است، بلکه آن پولی که برای I در مبادله با نیروی کار به مثابه پول ـ سرمایه عمل کرده بود به تملک فروشندهٔ نیروی کار درآمده است، پولی که برای فروشندهٔ نیروی کار سرمایه نیست، بلکه عبارت از درآمد به شکل پول است، یعنی به مثابه وسیلهٔ خرید در مقابل وسایل مصرف به‌کار خواهد رفت. از سوی دیگر، پولی که از جانب کارگران I به سوی سرمایه‌دار II جریان یافته است (= ۱۰۰۰)، نمی‌تواند به مثابه عنصر ثابت سرمایهٔ بارآور II عمل نماید. این فقط عبارت از شکل پولی کالا ـ سرمایهٔ اوست که هنوز باید به اجزاء استوار و گردان سرمایهٔ ثابت وی تبدیل گردد. بنابراین II با پولی که کارگران I،

---

۳۸۷. ص ۳۸۰ همین بخش؛ صفحهٔ ۳۲۰ ترجمهٔ فارسی جلد دوم.

خریداران کالای وی، خرج کرده‌اند وسایل تولیدی به میزان ۱۰۰۰ از I خریداری می‌کند. بدینسان ارزش ـ سرمایهٔ ثابت II به میزان نصف جمع مبلغ به صورت طبیعی تجدید شده است، به نحوی که دوباره می‌تواند به مثابه عنصر سرمایهٔ بارآور II وارد عمل گردد. در این مورد دوران شکل W-G-W به خود گرفته است بدینسان:

وسایل مصرف به ارزش ۱۰۰۰ ـ پول = ۱۰۰۰ ـ وسایل تولید به ارزش ۱۰۰۰ تبدیل ولی W-G-W در اینجا حرکت سرمایه است. Wای که به کارگر فروخته می‌شود به G می‌گردد و این G به وسایل تولید بدل می‌شود. این عمل عبارت از استحالهٔ مجدد از حالت کالایی به عناصر مادی تشکیل دهندهٔ همین کالاست. از سوی دیگر، همان‌طور که سرمایه‌دار II در برابر I فقط خریدار کالاست، سرمایه‌دار I نیز در مقابل II فقط به مثابه فروشندهٔ کالا عمل می‌کند. در ابتدا I با ۱۰۰۰ واحد پول که برای ایفاء نقش سرمایهٔ متغیر تخصیص داده شده بود، نیروی کاری به ارزش ۱۰۰۰ خریداری نموده؛ بنابراین وی معادل ۱۰۰۰v ی پرداختی خود را به پول دریافت داشته است. پول اکنون به کارگر تعلق دارد که آن را در برابر خریدهایی از II خرج می‌کند. فقط به وسیلهٔ فروش کالاهایی به همان مبلغ ارزشی است که I می‌تواند پولی را که بدینسان به صندوق II ریخته شده است بازستاند.

I در ابتدا مبلغ معینی پول = ۱۰۰۰ در دست داشت که برای ایفاء نقش سرمایهٔ متغیر تخصیص یافته بود. پول مزبور این نقش را با مبدل گشتن خود به نیروی کاری به میزان همان مبلغ ارزشی ایفا نمود. ولی کارگر در نتیجهٔ روند تولید توده کالایی (وسایل تولیدی) به ارزش ۶۰۰۰ به وی تحویل داد که $\frac{1}{6}$ آن، یا برحسب ارزشش ۱۰۰۰ از آن، معادل پولی است که بابت جزء متغیر سرمایه پیش‌ریز شده است. همان‌طور که ارزش ـ سرمایهٔ متغیر در شکل پولی خود هنوز نمی‌توانست به مثابه سرمایه متغیر عمل کند، به همان نحو اکنون نیز در صورت کالایی نمی‌تواند چنین نقشی را ایفاء نماید. ایفاء چنین نقشی برای آن فقط پس از مبدل گشتن به نیروی زندهٔ کار و تنها تا زمانی که این نیرو در روند تولید عمل می‌کند امکان‌پذیر است. به مثابه پول، ارزش ـ سرمایهٔ متغیر جزء سرمایهٔ متغیر بالقوه چیز دیگری نبود. ولی در شکلی قرار داشت که مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار بود. ولی به مثابه کالا، همین ارزش ـ سرمایهٔ متغیر جز پول ـ ارزش بالقوه چیز دیگری نیست. سرمایهٔ مزبور فقط آن‌گاه شکل پولی ابتدایی خود را به دست می‌آورد که کالا به فروش رود، و لذا در مورد بحث ما آن‌گاه که II کالایی به میزان

۱۰۰۰ از I خریداری نماید. حرکت دورانی در اینجا چنین است: ۱۰۰۰v (پـول) ـ نیروی کار به ارزش ۱۰۰۰ ـ ۱۰۰۰ به کالا (معادل سرمایهٔ متغیر) ـ ۱۰۰۰v (پول)، بنابراین (G-W...W-G(=G-A..W-G روند تولیدی که میان W...W قرار گرفته است خود مربوط به محیط دوران نیست. روند مـزبور در مـبادلهٔ مـتقابل عـناصر مـختلف بازتولید سالانه پدیدار نمی‌گردد، با اینکه مبادلهٔ مزبور متضمن بـازتولید تـمام عـناصر سرمایهٔ بارآور اعم از عناصر ثابت و متغیر و نیروی کار است. همهٔ عاملین این مبادله فقط به مثابه خریدار و فروشنده، یا هر دوی آنها، دیده می‌شوند. در اینجا کارگران فقط مانند فروشندگان کالا پدیدار می‌شوند و سرمایه‌داران متناوباً به مثابه خریدار و فروشنده جلوه می‌کنند، و در درون مرزهای مشخصی فقط مانند خریدار یک سویهٔ کالا یا فروشندهٔ یک سویهٔ کالا دیده می‌شوند:

نتیجه آنکه: I جزء ارزشی سرمایهٔ متغیرش را دوباره به شکل پول در دست دارد، تنها شکلی که در آن مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار است، یا به دیگر سخن، آن را در یگانه شکلی دوباره به تصرف درآورده است که به وی واقـعاً امکـان مـی‌دهد آن را به مثابه عنصر متغیر سرمایهٔ بارآورش پیش‌ریز نماید. از سوی دیگر، برای اینکه کارگر بتواند از نو به مثابه خریدار کالا وارد عرصه شود، اکنون مجبور است قبلاً باز به مثابه فروشندهٔ کالا، یعنی فروشندهٔ نیروی کار خویش عمل نماید.

در مورد سـرمایهٔ مـتغیر بـخش II (IIv ۵۰۰)، رونـد دوران مـیان سـرمایه‌داران و کارگران این بخش تولیدی به شکل بی‌واسطه انجام می‌گیرد، هرگاه ما رونـد مـزبور را به مثابه مبادلاتی که میان سرمایه‌دار جمعی II و کارگر جمعی II جریان دارد لحاظ کنیم.

سرمایه‌دار جمعی II، ۵۰۰v برای خرید نیروی کاری به همان مبلغ ارزشی پیش‌ریز می‌کند. سرمایه‌دار جمعی در اینجا خریدار است و کارگر جمعی فروشنده سپس کارگر با پولی که در مقابل نیروی کارش بـه وی پـرداخت شـده مـانند خـریدار یک جـزء از کالاهایی که خود تولید کرده است وارد می‌شود. پس در این مورد سرمایه‌دار فروشنده است. کارگر پولی راکه بابت خرید نیروی کارش به وی پرداخت شده به وسیلهٔ یک جزء از کالا ـ سرمایهٔ II، یعنی ۵۰۰v، به شکل کالا برای سرمایه‌دار جبران نموده است. سرمایه‌دار همان IIvای راکه پیش از تبدیل آن به نیروی کار به شکل پول داشت اکنون به صورت کالا در تصرف دارد. از سوی دیگر، کارگر ارزش نیروی کار خود را در شکل پول به سامان رسانده است و اکنون در حالی که این پول را برای پـرداخت مـصارف

خویش به مثابه درآمد خرج کرده. صرف خرید یک جزء از وسایل مصرفی می‌نماید که خود تولید کرده است، پول را باز به سامان می‌رساند. این عبارت از مبادلهٔ درآمد کارگر به پول در مقابل جزیی از کالای ۵۰۰v سرمایه‌دار است که خود کارگر به شکل کالا بازتولید نموده است. بدینسان پول مزبور به سرمایه‌دار II به مثابه شکل نقدی سرمایهٔ متغیرش، برمی‌گردد. در اینجا یک ارزش ـ درآمد همسنگی به صورت پول، جانشین ارزش ـ سرمایهٔ متغیری می‌شود که شکل کالا دارد.

سرمایه‌دار از آن جهت غنی‌تر نمی‌شود که پول پرداخته به هنگام خرید نیروی کار را دوباره از کارگر با فروش مقدار معادلی کالا باز می‌ستاند. البته اگر سرمایه‌دار، نخست به کارگر ۵۰۰ بابت خرید نیروی کارش می‌پرداخت و علاوه بر آن به او باز مقداری کالا، از آن‌چه وی کارگر را به تولید آن واداشته است، به ارزش ۵۰۰ رایگان می‌داد، آن‌گاه می‌شد گفت که واقعاً وی دوباره به کارگر پرداخته است. به عکس چنانچه کارگر برای سرمایه‌دار، بیشتر از یک معادل کالایی ۵۰۰ در برابر بهای نیروی کار ۵۰۰ ایش تولید نمی‌کرد، آن‌گاه پس از این معامله سرمایه‌دار در همان نقطه‌ای می‌بود که پیش از آن بود. ولی کارگر محصولی به مبلغ ۳۰۰۰ بازتولید کرده است. وی جزء ارزشی ثابت محصول، یعنی ارزش وسایل تولید مصرف شده در آن = ۲۰۰۰ را به وسیلهٔ مبدل ساختن آن به محصول نو حفظ کرده است. علاوه بر این او به این ارزش معین یک ارزش (v+m) ۱۰۰۰ نیز افزوده است. (نظریه مبنی بر اینکه سرمایه‌دار در اثر برگشت ۵۰۰ به صورت پول در این معنی غنی‌تر می‌شود که گویا اضافه ارزش به دست می‌آورد، توسط دستوت دوتراسی[۳۸۸] بیان شده است. در این باره دربند XIII همین فصل مفصل‌تر سخن خواهیم گفت).

با خرید وسایل مصرف به ارزش ۵۰۰ از جانب کارگر II، ارزش IIv ۵۰۰ که هنوز به صورت کالا در تصرف سرمایه‌دار II بود دوباره به سوی او به صورت پول، یعنی به همان شکلی که وی ارزش مزبور را در ابتداء امر پیش‌ریز نموده بود، باز می‌گردد. نتیجهٔ بی‌واسطهٔ معامله، مانند هر فروش دیگر کالا، عبارت است از تبدیل ارزش معینی از صورت کالایی به شکل پول. حتی بازگشت پول از این راه به نقطهٔ عزیمت خود نیز

---

۳۸۸. Destutt de Tracy, Antoine Louis-Claude (comte de) (۱۷۵۴-۱۸۳۶) اقتصاددان و فیلسوف فرانسوی (از مکتب احساسی sensualisme) - یکی از مبلغین اقتصاد عامیانه و از زمرهٔ اشراف هوادار سلطنت مشروطه.

دارای هیچ جنبهٔ ویژه‌ای نیست. اگر سرمایه‌دار II به میزان ۵۰۰ از سرمایه‌دار I کالا خریده بود، و سپس به نوبهٔ خود کالایی به مبلغ ۵۰۰ به سرمایه‌دار I می‌فروخت، آن‌گاه بازپولی به مبلغ ۵۰۰ به سوی او باز می‌گشت. فقط در این صورت مبلغ ۵۰۰ واسطهٔ مبادلهٔ توده ـ کالایی به میزان ۱۰۰۰ شده بود و بنابر قانون عام گفته شده به آن کسی باز می‌گشت که پول لازم برای مبادلهٔ این توده ـ کالا را به دوران ریخته بود.

ولی ۵۰۰ واحد پولی که به سرمایه‌دار II بازگشته در عین حال سرمایهٔ متغیر بالقوه در شکل پول است. چرا چنین است؟ پول، و لذا پول ـ سرمایه نیز فقط از آن جهت و تا آن حد سرمایهٔ متغیر بالقوه است که تبدیل‌پذیر به نیروی کار است. برگشت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول به سرمایه‌دار II با برگشت نیروی کار II به بازار همراه است. برگشت این هر دو که در قطب‌های مقابل هم قرار گرفته‌اند ـ و بنابراین بازپدیدآیی ۵۰۰ واحد پول نیز، نه تنها به مثابه نقدینه، بلکه همچنین به مثابه سرمایهٔ متغیر به صورت پول ـ با راه و روش یگانه‌ای ملازمه دارد. پول = ۵۰۰ از آن جهت به سرمایه‌دار II بازگشت می‌کند که وی وسایل مصرفی به مبلغ ۵۰۰ به کارگر II فروخته است، و لذا بدان سبب که کارگر دستمزد خود را به مصرف رسانده و بدان وسیله خود و خانواده‌اش را حفظ نموده و از این راه نیروی کار خویش را نیز برپا نگاه داشته است. برای اینکه همچنان به زندگانی خود ادامه دهد و باز همچنان بتواند مانند خریدار کالا وارد میدان شود، مجبور است از نو نیروی کار خود را بفروشد. بنابراین بازگشت ۵۰۰ واحد پول به سرمایه‌دار II در عین حال عبارت از بازگشت یا نگاه‌داشت نیروی کار به مثابه کالای قابل فروش در ازاء ۵۰۰ واحد پول است، و از این رو به معنای برگشت ۵۰۰ واحد پول به مثابه سرمایهٔ متغیر بالقوه است.

در مورد گروه IIb که وسایل تجملی تولید می‌کند وضع از این قرار است که vی آن ـ(IIb)v ـ مانند Iv عمل می‌کند. پولی که سرمایهٔ متغیر سرمایه‌داران IIb را (در شکل نقدی) نو می‌کند از راه غیرمستقیم، توسط سرمایه‌داران IIa به سوی آنها برمی‌گردد. ولی مع‌ذلک این خود تفاوتی است که کارگران، وسایل زیست خود را مستقیماً از سرمایه‌دار تولیدکننده‌ای خریداری نمایند که نیروی کار خویش را به وی می‌فروشند، یا آن را از گروه دیگری از سرمایه‌داران بخرند که با پادرمیانی آن، پول فقط به طور غیرمستقیم به سوی گروه اولی بازگشت نماید. نظر به اینکه طبقهٔ کارگر دست به دهان گذران می‌کند تا هنگامی که می‌تواند می‌خرد. نزد سرمایه‌داران وضع دیگری حکمفرماست، مثلاً در

مورد مبادلهٔ IIc ۱۰۰۰ در ازاء Iv ۱۰۰۰ سرمایه‌دار زندگی روزشمار ندارد. جهت محرکهٔ او این است که سرمایه‌اش را به ممکن‌ترین وجهی بارور سازد. بنابراین هرگاه اوضاع و احوالی از هر نوع نظر سرمایه‌دار II را بر آن معطوف دارد که به جای نو کردن فوری سرمایهٔ ثابتش به صرفه است که لااقل قسمتی از آن سرمایه را به صورت نقدی برای مدت طولانی‌تری نگاه دارد، آن‌گاه بازگشت IIc ۱۰۰۰ (در شکل پول) به سوی I و نیز استقرار مجدد ۱۰۰۰v به صورت نقدی به تأخیر می‌افتد، و سرمایه‌دار فقط در صورتی خواهد توانست کار را به مقیاس گذشته ادامه دهد که ذخیرهٔ نقدی‌ای در اختیار داشته باشد، هم‌چنانکه ذخیره ـ سرمایهٔ نقدی در هر حال لازم است تا بتوان بی‌وقفه و بدون توجه به بازگشت سریع‌تر یا کندتر ارزش ـ سرمایهٔ متغیر به پول کار را ادامه داد.

هنگامی که مسئله مبادلهٔ عناصر مختلف بازتولید سال جاری مورد بررسی قرار می‌گیرد، باید نتیجهٔ کار سالانهٔ گذشته، یعنی کار سالی که قبلاً به انجام رسیده است نیز در نظر گرفته شود. روند تولیدی که از آن محصول سالانهٔ مزبور نتیجه شده بود اکنون پشت سر ما قرار دارد، گذشته است و به پیکر محصول خود پیوسته است. بنابراین و به طریق اولی روند دورانی‌ای که پیش از این روند تولید قرار داشت و یا موازی با آن جریان می‌یافت، روند مبادلهٔ سرمایهٔ متغیر بالقوه با سرمایهٔ متغیر بالفعل، یعنی خرید و فروش نیروی کار نیز به گذشته تعلق دارد. بازار کار دیگر هیچ جزیی از بازار کالایی را که در برابر ماست تشکیل نمی‌دهد. کارگر قبلاً در اینجا نه تنها نیروی کار خویش را فروخته است، بلکه علاوه بر اضافه ارزش، معادل بهای نیروی کار خود را به صورت کالا تحویل داده است. از این گذشته وی دستمزد خود را در جیب دارد و به هنگام مبادله فقط به مثابه خریدار کالا (وسایل مصرف) ظاهر می‌شود. ولی از سوی دیگر محصول سالانه باید همهٔ عناصر بازتولید را در خود داشته باشد، تمام عوامل سرمایهٔ بارآور، و لذا قبل از همه مهم‌ترین عنصر آن را که سرمایهٔ متغیر است، از نو بوجود آورد. در واقع ما دیدیم که نتیجهٔ مبادله در مورد سرمایهٔ متغیر به قرار زیر بود: کارگر به مثابه خریدار کالا، با خرج کردن دستمزدش و مصرف نمودن کالاهای خریداری شده، نیروی کار خویش، یعنی یگانه کالایی را که برای فروش دارد، حفظ کرده و بازتولید می‌نماید. همان‌گونه که پول پیش‌پرداختهٔ سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار دوباره به سوی او بازگشت می‌کند، همچنان نیز نیروی کار، به مثابه کالای تبدیل‌پذیر به پول، به بازار کار برمی‌گردد. نتیجه‌ای که در مورد مشخص ۱۰۰۰v به دست می‌آوریم چنین است: ۱۰۰۰v به پول

نقد در طرف سرمایه‌داران بخش I ـ در مقابل نیروی کار به ارزش ۱۰۰۰ از سوی کارگران I ـ به نحوی که تمام روند بازتولید I بتواند از نو آغاز گردد. این نخستین نتیجهٔ روند مبادله است.

از سوی دیگر، خرج شدن دستمزد کارگران I موجب برداشت وسایل مصرفی مطابق با ۱۰۰۰c بخش II شده، عملی که ۱۰۰۰c را از شکل کالایی به شکل پولی بدل نموده است. II دوباره آن را، از راه خرید کالاهایی = ۱۰۰۰v از بخش I، به شکل طبیعی سرمایهٔ ثابت خود برگردانده است. در نتیجهٔ این خرید، ارزش ـ سرمایهٔ متغیر بخش I نیز از نو به صورت پول به آن بخش برگشته است.

سرمایهٔ متغیر I از استحالات سه گانه‌ای می‌گذرد که در مبادلهٔ محصول سالانه یا اصلاً نمایش پیدا نمی‌کند یا فقط علایمی از آنها نمایان می‌گردد.

۱ـ نخستین حالت عبارت از وجود ۱۰۰۰v به صورت پول نقد است که به نیروی کاری با همین مبلغ ارزشی تبدیل می‌شود. خود این تبدیل در مبادلهٔ کالا میان I و II نمودار نمی‌گردد، ولی نتیجهٔ آن به این صورت نمودار می‌شود که طبقهٔ کارگر بخش I با ۱۰۰۰ واحد پول در برابر کالا فروش II قرار می‌گیرد، عیناً هم‌چنانکه طبقهٔ کارگر II با ۵۰۰ واحد پول در مقابل کالا فروش IIv ۵۰۰، که معادل آن را به کالا در دست دارد، قرار می‌گیرد.

۲ـ شکل دوم یگانه حالتی است که در آن واقعاً سرمایهٔ متغیر، تغییر می‌پذیرد و به مثابه سرمایهٔ متغیر عمل می‌کند، تنها شکلی است که در درون آن نیروی ارزش آفرین جانشین ارزش معینی می‌شود که بدین منظور با آن نیرو مبادله شده است؛ این حالت دوم منحصراً به روند تولید تعلق دارد که ما آن را پشت سر گذارده‌ایم.

۳ـ شکل سوم، که در آن سرمایهٔ متغیر در نتیجهٔ روند تولید خود را در این عنوان تأیید کرده، عبارت است از ارزش ـ محصول سالانه، که در مورد I=۱۰۰۰v+ ۱۰۰۰m=(v+m)۲۰۰۰ است. به جای ارزش بدوی‌اش که = ۱۰۰۰ به صورت پول بود اکنون ارزشی دو برابر بزرگ‌ت = ۲۰۰۰ به صورت کالا جانشین آن گشته است. بنابراین ارزش ـ سرمایهٔ متغیر = ۱۰۰۰ به صورت کالا فقط نیمی از ارزش ـ محصولی را تشکیل می‌دهد، که به وسیلهٔ سرمایهٔ متغیر به مثابه عنصر سرمایهٔ بارآور، ایجاد شده است. ۱۰۰۰Iv به صورت کالا معادل دقیق ۱۰۰۰v پولی است که ابتدا از جانب I پیش‌ریز گردیده و بنابر تخصیص خود جزء متغیر سرمایهٔ کل را تشکیل می‌داده است.

ولی در شکل کالایی این ۱۰۰۰v فقط پولی است بالقوه (که تنها پس از به فروش رفتن، پول واقعی می‌شود) و لذا باز غیرمستقیم‌تر پول ـ سرمایهٔ متغیر به شمار می‌رود. سرانجام در پی فروش کالای ۱۰۰۰v به IIc و در نتیجهٔ بازپدیدآیی نیروی کار به مثابه کالای فروشی، به مثابه ماده‌ای که ۱۰۰۰v پول می‌توانند با آن مبادله گردد، پول مزبور سرمایهٔ متغیر می‌شود.

در اثنای تمام این دگرسانی‌ها، سرمایه‌دار I دائماً سرمایهٔ متغیر را در دست خود دارد: ۱ـ به صورت پول ـ سرمایه در آغاز ۲ـ سپس به مثابه عنصر سرمایهٔ بارآورش ۳ـ باز پس از آن به مثابه جزء ارزشی کالا ـ سرمایهٔ خود و لذا به مثابه ارزش ـ کالا ۴ـ بالاخره دوباره به صورت پول در برابر نیروی کاری که به آن تبدیل‌پذیر است قرار می‌گیرد. طی روند کار سرمایه‌دار، سرمایهٔ متغیر را به مثابه نیروی کار فعال و ارزش آفرین در دست دارد، ولی نه مانند ارزشی که دارای مقدار مشخصی است. ولی با وجود این، نظر به اینکه سرمایه‌دار مزد کارگر را همواره پس از آنکه نیروی وی زمان کمابیش درازی عمل نموده است می‌پردازد، لذا هم آن ارزشی را که کارگر به جانشینی مزد خویش ایجاد نموده و هم اضافه ارزش را پیش از پرداخت دستمزد در دست دارد.

نظر به اینکه سرمایهٔ متغیر همواره و به هر شکل در دست سرمایه‌دار باقی می‌ماند، به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که سرمایهٔ مزبور برای کسی مبدل به درآمد می‌گردد. به عکس ۱۰۰۰Iv به صورت کالا، پس از فروش به IIc که بدان وسیله نیمی از سرمایهٔ ثابت خود را به شکل جنسی جبران می‌کند، به پول مبدل می‌گردد.

آنچه که به درآمد تحلیل می‌گردد سرمایهٔ متغیر I، یعنی ۱۰۰۰v به شکل پول، نیست. این پول به محض اینکه تبدیل به نیروی کار گردید دیگر نقش خود را به مثابه شکل نقدی سرمایهٔ متغیر I از دست می‌دهد، چنانکه پول هر کالا فروش دیگر پس از آنکه مبدل به کالای فروشندهٔ دیگر گردید هرگونه رابطهٔ تعلقی را با وی از دست می‌دهد. مبادلاتی که به وسیلهٔ طبقهٔ کارگر با پول دریافتی به مثابه دستمزد انجام می‌گیرد، به هیچ‌وجه مبادلات سرمایهٔ متغیر نیست، بلکه مبادلهٔ ارزش نیروی کار آن طبقه است که به پول مبدل گشته، هم‌چنانکه مبادلهٔ ارزش ـ محصول ((۲۰۰۰I(v+m))، که آفریدهٔ دست کارگران است، فقط مبادلهٔ کالایی است متعلق به سرمایه‌داران، و کارگر را با آن سروکاری نیست. ولی سرمایه‌دار ـ و بیشتر از آن دیلماج تئوریک وی که اقتصاددان سیاسی است ـ به دشواری می‌تواند خود را از این تصور که گویا پول پرداخت شده به

کارگران باز همواره پول او، پول متعلق به سرمایه‌دار است، جدا سازد. هرگاه سرمایه‌دار، تولیدکنندهٔ طلا باشد، آن‌گاه جزء ارزشی متغیر ـ یعنی کالای معادلی که جانشین بهای کار خریداری شدهٔ وی می‌گردد ـ مستقیماً به شکل پول نمایان می‌شود و لذا نیز می‌تواند بدون گذار از کجراه برگشت، از نو به مثابه پول ـ سرمایهٔ متغیر وارد عمل گردد. اما آنچه مربوط به کارگران بخش II است ـ به استثناء کارگرانی که در تجمل‌افزار کار می‌کنند ـ وضع چنین است که ۵۰۰ v، خود به صورت کالاهایی وجود دارد که برای مصرف کارگر تخصیص یافته است و وی، به مثابه کارگر جمعی، آن کالاها را دوباره مستقیماً از همان سرمایه‌دار جمعی‌ای می‌خرد که به وی نیروی کارش را فروخته بود. جزء ارزشی متغیر سرمایهٔ II از لحاظ شکل جنس عبارت از وسایل مصرف است که قسمت اعظم آن برای مصرف طبقهٔ کارگر تخصیص یافته است. ولی آنچه کارگران در این شکل خرج می‌کنند سرمایهٔ متغیر نیست. درست به عکس دستمزد یعنی پول کارگران است که به وسیلهٔ سامان‌یابی خود در این وسایل مصرف، سرمایهٔ متغیر II ۵۰۰ را برای سرمایه‌داران دوباره در شکل پولی آن احیا می‌سازد. سرمایهٔ متغیر IIv مانند سرمایهٔ ثابت IIc ۲۰۰۰، به صورت وسایل مصرف بازتولید می‌گردند. هیچ‌کدام از این دو به درآمد تجزیه نمی‌شوند. آنچه در هر دو مورد به درآمد تحویل می‌گردد دستمزد است.

ولی این امر که به وسیلهٔ خرج دستمزد به مثابه درآمد، در یک مورد IIc ۱۰۰۰ و نیز از همین کجراهه IIv ۱۰۰۰ و همچنین IIc ۵۰۰، و لذا هم سرمایهٔ ثابت و هم متغیر (در این قسمت‌گاه به وسیلهٔ برگشت مستقیم وگاه از راه برگشت غیرمستقیم)، مجدداً به صورت پول ـ سرمایه احیاء می‌شوند، خود واقعیت مهمی را در مبادلهٔ محصول سالانه تشکیل می‌دهد.

XI. جانشینی سرمایهٔ استوار

به هنگام بررسی مبادلات بازتولید سالانه با مشکل بزرگی برخورد می‌کنیم که به قرار زیر است. چنانچه ساده‌ترین شکلی راکه مطلب در آن نمایش پیدا می‌کند بگیریم، آن‌گاه چنین خواهیم داشت:

(I)۴۰۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰۰m+(II)۲۰۰۰c+۵۰۰v+۵۰۰m=۹۰۰۰ که سرانجام به صورت زیر تجزیه می‌شود:

+۱۰۰۰Iv+۵۰۰IIv+۱۰۰۰Im+۵۰۰IIm=۶۰۰۰c+۱۵۰۰v+۱۵۰۰m=۹۰۰۰

IIc ۲۰۰۰+Ic ۴۰۰۰ یک جزء ارزشی سرمایهٔ ثابت، تا آنجاکه از وسایل کار به معنای خاص ترکیب شده است (به مثابه بخش جداگانه‌ای از وسایل تولید)، از وسایل کار به محصول کار (کالا) انتقال یافته است. این وسایل کار در حقیقت با شکل طبیعی پیشین همچنان به مثابه عنصر سرمایهٔ بارآور به عمل خود ادامه می‌دهند. فرسایش و ارزش کاهی تدریجی‌ای که این وسایل طی دورهٔ معین انجام وظیفهٔ دیرپای خود دچار آن می‌شوند، همان چیزی است که به مثابه عنصر ارزشی کالاهایی که به وسیله خود آنها تولید شده دوباره هویدا می‌شود، از کارافزار به محصول کار منتقل می‌گردد. بنابراین از لحاظ بازتولید سالانه فقط به آن اجزایی از سرمایهٔ استوار توجه می‌شود که طول عمرشان بیشتر از یک‌سال است. چنانچه در جریان سال به‌کلی از کار افتاده باشند، در آن صورت باید به وسیلهٔ بازتولید سالانه تماماً جانشین یافته و نو گردند، و لذا مسئله‌ای که در اینجا مطرح است اصلاً به آنها مربوط نمی‌شود. در مورد ماشین‌آلات و دیگر اشکال دیرپای سرمایهٔ استوار ممکن است پیش آید ـ و خیلی زیاد هم اتفاق می‌افتد ـ که لزوماً برخی از اجزاء مشخص آنها در جریان سال از بیخ و بن تعویض شوند، اگرچه مجموع بناها یا پیکر ماشین‌ها عمر درازتری داشته باشند. این اجزاء در زمرهٔ همان عناصری از سرمایه استوار وارد می‌شوند که باید در جریان سال تجدید گردند.

این عنصر ارزشی کالاها را نباید به هیچ‌وجه با مخارج تعمیری اشتباه نمود. اگر کالا به فروش رود، آن‌گاه این عنصر ارزشی نقد می‌شود و مانند عناصر دیگر به پول مبدل می‌گردد. ولی پس از تبدیل آن به پول است که تفاوت آن با دیگر عناصر ارزشی آشکار می‌شود. مواد خام و مواد کمکی که در تولید کالا مصرف می‌شوند باید به صورت جنسی تجدید شوند تا بتوان بازتولید را آغاز نمود (و به طور کلی برای اینکه روند تولید مداوم باشد) نیروی کاری نیز که در تولید آنها مصرف شده باید با نیروی کار تازه تجدید گردد. بنا بر این پولی که از کالا در می‌آید باید پیوسته از نو به این عناصر سرمایهٔ بارآور مبدل گردد، یعنی از شکل پولی به صورت کالایی در آید. اینکه مثلاً مواد خام و کمکی در مهلت‌های معینی به مقدار زیاد خریداری شده باشند ـ به نحوی که ذخیرهٔ تولیدی تشکیل داده باشند ـ و لذا این امر که به خریداری مجدد این وسایل تولید طی مهلت معینی نیاز نباشد، هیچ تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. تا هنگامی که این ذخایر وجود دارند هیچ تفاوتی نمی‌کند که پول ناشی از فروش کالاها (تا حدی که برای خریدها تخصیص یافته است) انباشته شود و لذا این جزء از سرمایهٔ ثابت تا مدتی به مثابه پول ـ

سرمایه‌ای که وظیفهٔ فعال خود را معلق نموده است جلوه کند. این پول، درآمد ـ سرمایه نیست، بلکه سرمایهٔ بارآوری است که در شکل پول معوق مانده است. تجدید وسایل تولید باید پیوسته وقوع یابد، اگرچه شکل این تجدید می‌تواند در رابطهٔ با دوران مختلف باشد. خرید جدید، عمل دورانی‌ای که به وسیلهٔ آن وسایل مزبور نوگشته و عوض می‌شوند، می‌تواند در مهلت‌های درازتری انجام پذیرد، در این صورت پول ریزی یک‌بارهٔ زیاد به وسیلهٔ ذخیرهٔ تولیدی منطبق با آن جبران می‌گردد. یا آنکه ممکن است در مدت‌های کوتاه متعاقب یکدیگر روی دهد، در آن صورت خرج سریع پول با مقادیر پی‌درپی کوچک‌تر، انجام می‌گیرد و ذخایر تولیدی نیز کوچک‌تر می‌شوند. ولی این اوضاع و احوال تغییری در نفس امر نمی‌دهد. همچنین است در مورد نیروی کار. آنجا که تولید به طور مداوم در سراسر سال بر همان مقیاس انجام می‌گیرد، پیوسته نیروی کار مصرف شده به وسیلهٔ نیروی تازه جبران می‌شود، هنگامی که کار به نحو فصلی انجام می‌شود یا قسمت‌های مختلف کار در دوره‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند کشاورزی، آن‌گاه، بسته به احتیاج، گاه حجم کوچک‌تر و گاه بزرگ‌تری از نیروی کار خریداری می‌شود. به عکس آن قسمت از پول ناشی از فروش کالا، که جزء ارزشی کالا برابر با فرسایش سرمایهٔ استوار را نقد ساخته است، دوباره به جزء ترکیبی سرمایهٔ بارآوری که ارزش کاهی آن را جبران می‌کند تبدیل نمی‌گردد. این پول درکنار سرمایه بارآور می‌خوابد و در شکل پول خود باقی می‌ماند. تا هنگامی که دورهٔ بازتولید سرمایه استوار، که از تعداد بزرگ‌تر یا کوچک‌تری از سال‌ها تشکیل می‌گردد، سر نرسیده است، یعنی در تمام طول مدتی که عنصر استوار سرمایهٔ ثابت با شکل طبیعی قدیم به عمل خود در روند تولید ادامه می‌دهد، این ته‌نشینی پول نیز تکرار می‌گردد. آن‌گاه که عمر عنصر استوار (بناها، ماشین‌آلات و غیره) سر رسد و دیگر نتواند در روند تولید عمل کنند، ارزش آن درکنارش وجود دارد، ارزشی که تماماً به پول مبدل گردیده و حاصل جمع پول‌های ته‌نشین شده، ارزش‌هایی است که به تدریج از سرمایهٔ استوار به کالاهایی منتقل شده‌اند که سرمایهٔ استوار مزبور در تولید آنها شرکت داشته است و در نتیجهٔ فروش کالاها به شکل پولی درآمده‌اند. آن‌گاه این پول به درد این می‌خورد که سرمایهٔ استوار را (یا عناصری از این سرمایه را، نظر به اینکه عناصر مختلف آن طول عمرهای متفاوتی دارند) به صورت جنسی تعویض کند و بدینسان این جزء ترکیب کنندهٔ سرمایهٔ بارآور را واقعاً نو سازد. پس این پول عبارت از یک جزء ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، جزء استوار آن

است. بنابراین چنین گنج‌سازی خود عنصری از روند بازتولید سرمایه‌داری است، یعنی بازتولید و پس‌افکند ارزش سرمایهٔ استوار یا عوامل جداگانهٔ آن است ـ در شکل پول ـ تا زمانی که عمر سرمایهٔ استوار پایان یابد و در نتیجه تمام ارزش خود را به کالاهای تولید شده داده و موقع آن رسیده باشد که جانشین ساختن آن به صورت طبیعی الزامی گشته باشد. ولی به محض اینکه پول مزبور دوباره به عناصر تازه‌ای از سرمایهٔ استوار مبدل می‌گردد و جای درگذشته را می‌گیرد، شکل گنج اندوختگی خود را از دست می‌دهد و لذا دوباره در روند بازتولید سرمایه، که دوران واسطهٔ آن است، فعالانه وارد می‌گردد.

همان‌طور که گردش سادهٔ کالاها با صرف مبادلهٔ محصولات یکی نیست، همچنان مبادلهٔ محصول ـ کالای سالانه نمی‌تواند فقط به یک معاوضهٔ سادهٔ مستقیم و متقابل اجزاء تشکیل دهندهٔ خود تجزیه گردد. پول در این مورد نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند، که از جمله در شیوهٔ بازتولید ارزش ـ سرمایهٔ استوار نیز نمایش می‌یابد. (بعداً باید این مطلب را بررسی کرد که اگر فرضاً تولید اشتراکی می‌بود و شکل تولید کالایی نمی‌داشت تا چه حد این مسئله به نحو دیگری نمایش پیدا می‌کرد.)

اکنون باز به نمودار اصلی خود برمی‌گردیم. برای بخش II چنین داشتیم: $2000c + 500v + 500m$ مجموع وسایل مصرف تولید شده در عرض سال در این مثال برابر با ارزشی به میزان ۳۰۰۰ است، و هریک از عناصر مختلف کالاها که کل کالا از آن تشکیل شده است بر حسب ارزش به $\frac{2}{3}c$ و $\frac{1}{6}v$ و $\frac{1}{6}m$ یا از لحاظ درصد به $66\frac{2}{3}c$ و $16\frac{2}{3}v$ و $16\frac{2}{3}m$، تقسیم می‌گردد.

انواع گوناگون کالاهای بخش II می‌توانند متضمن نسبت‌های مختلفی از سرمایهٔ ثابت باشند، و همچنین ممکن است جزء استوار سرمایهٔ ثابت در نزد آنها متفاوت باشد و نیز مدت عمر جزء استوار سرمایه و لذا فرسایش سالانه یا جزء ارزشی‌ای که آنها به نسبت این فرسایش به کالایی که در تولید آن شرکت داشته‌اند منتقل می‌کنند، نیز مختلف باشد. این مسئله در اینجا بی‌اهمیت است. در ارتباط با روند بازتولید اجتماعی، سخن تنها بر سر مبادله میان بخش‌های II و I است. بخش II و I در اینجا فقط از لحاظ مناسبات اجتماعی و مقداری‌شان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. بنابراین چنانچه همهٔ رشته‌های تولید را که در بخش II طبقه بندی شده‌اند یکجا و سر هم بریزیم، آن‌گاه مقدار نسبی جزء ارزشی cای محصول ـ کالای II (که در مسئله مورد بحث دارای نقش تعیین کنندهٔ منحصری است) به صورت نسبت متوسطی در می‌آید.

بدینسان هریک از انواع کالاها (که به طور عمده از نوع یگانه‌ای هستند) و ارزش کل آنها به نحو زیر دسته‌بندی شده است: ۲۰۰۰c+۵۰۰v+۵۰۰m، به طور یکسان از لحاظ ارزشی = $۶۶\frac{۲}{۳m}$٪ و $۱۶\frac{۲}{۳v}$٪ و $۱۶\frac{۲}{۳c}$٪ است. این حساب در مورد هر صدی از کالاها اعم از آنکه تحت c یا v یا m نمایش یافته باشند صادق است.

کالایی که در آنها ۲۰۰۰c تجسم یافته است به نوبهٔ خود از لحاظ ارزشی به قرار زیر قابل تقسیم هستند:

۱ـ $۲۰۰۰c = ۳۳۱\frac{۱}{۳}m + ۳۳۳\frac{۱}{۳}v + ۱۳۳۳\frac{۱}{۳}c$

و همچنین ۵۰۰v به:

۲ـ $۵۰۰v = ۸۳\frac{۱}{۳}m + ۸۳\frac{۱}{۳}v + ۳۳۳\frac{۱}{۳}c$

و بالاخره ۵۰۰m نیز به:

۳ـ $۵۰۰m = ۸۳\frac{۱}{۳}m + ۸۳\frac{۱}{۳}v + ۳۳۱\frac{۱}{۳}c$

اکنون اگر cهای مندرج در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ را با هم جمع کنیم چنین خواهیم داشت:

$۱۳۳۳\frac{۱}{۳}c + ۳۳۳\frac{۱}{۳}c + ۳۳۳\frac{۱}{۳}c = ۲۰۰۰$. همچنین است در مورد $۵۰۰v = ۸۳\frac{۱}{۳v} + ۸۳\frac{۱}{۳v} + ۳۳۳\frac{۱}{۳v}$ و نیز همین طور در مورد m حاصل جمع همه با هم ارزش کل ۳۰۰۰ مذکور در فوق را به دست می‌دهد.

بنابراین توده ـ کالای II به ارزش ۳۰۰۰، متضمن ارزش ـ سرمایهٔ ثابتی است که در ۲۰۰۰c آن جاگرفته است، و نه در ۵۰۰v و نه در ۵۰۰m یک ذره هم از این سرمایهٔ ثابت وجود ندارد. همین حکم به نوبهٔ خود دربارهٔ v و m نیز صادق است.

به دیگر سخن: تمام آن قسمت از توده ـ کالای II که نمایندهٔ ارزش ـ سرمایهٔ ثابت است و لذا از نو خواه به شکل طبیعی و خواه به صورت پولی آن، تبدیل‌پذیر است در همین ۲۰۰۰c وجود دارد. بنابراین هرچه که با مبادلهٔ ارزش ثابت کالاهای II ارتباط دارد محدود به حرکت ۲۰۰۰ است. و این مبادله نیز فقط می‌تواند با I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) انجام شود.

همچنین در مورد بخش I نیز آنچه مربوط به مبادلهٔ ارزش ـ سرمایهٔ ثابت متعلق به آن بخش است باید محدود به بررسی ۴۰۰۰Ic گردد.

۱ـ جانشینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول

ابتدا از مطالعهٔ زیر شروع کنیم:

۱۰۰۰m+۱۰۰۰v+۴۰۰۰c I

۵۰۰m+۵۰۰v+۲۰۰۰c..... II

بدینسان مبادلهٔ کالاهای ۲۰۰۰IIc در مقابل کالاهایی به همان ارزش از I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m)، می‌رساند که ۲۰۰۰IIc تماماً دوباره به صورت جنسی مبدل به عناصر طبیعی سرمایهٔ ثابت IIگشته‌اند که به وسیلهٔ I تولید شده است. ولی ارزش ـ کالای ۲۰۰۰ که سرمایهٔ ثابت II در شکل آن وجود دارد، متضمن جزیی است که معرف ارزش کاهی سرمایهٔ استوار است. این جزیی است که نباید فوراً به شکل طبیعی تعویض گردد، بلکه باید به پول بدل شود، به تدریج جمع و انباشته شود تا موعد تجدید سرمایهٔ استوار در شکل طبیعی آن در رسد. هر سالی سال مرگ سرمایهٔ استوار است. که در این یا آن بنگاه جداگانه یا حتی در این یا آن رشتهٔ صنعت روی می‌دهد و باید جانشین پیدا کند. در یک سرمایهٔ منفرد نیز باید این یا آن جزء از سرمایهٔ استوار تعویض گردد (زیرا اجزاء آن دارای طول عمر مختلفی هستند). آن‌گاه که بازتولید سالانه را بررسی می‌کنیم ـ حتی اگر به مقیاس ساده یعنی صرفنظر از هرگونه انباشت باشد ـ باز ما آن بررسی را از اول بلااول[۳۸۹] آغاز نمی‌کنیم. سالی که بررسی می‌کنیم سالی است که در میان انبوه سال‌ها و نخستین سال تولد تولید سرمایه‌داری نیست. بنابراین سرمایه‌های مختلفی که در رشته‌های گوناگون تولید بخش IIگذاشته شده دارای سن و سال مختلفی هستند و هم‌چنانکه همه ساله از میان اشخاصی که در این رشته‌های تولید فعالیت دارند عده‌ای می‌میرند، همچنان نیز در هر سال بسیاری از سرمایه‌های استوار به پایان عمر خود می‌رسند و باید به یاری پول ـ مایهٔ انباشته به صورت طبیعی تجدید گردند. در این معنی مبادلهٔ ۲۰۰۰IIc با ۲۰۰۰I(v+m)، متضمن مبدل گشتن ۲۰۰۰IIc از صورت کالایی خود (به مثابه وسایل مصرف) به عناصر طبیعی است، عناصری که نه تنها عبارت از مواد خام و کمکی هستند، بلکه شامل عناصر طبیعی سرمایهٔ استوار از قبیل ماشین آلات، کارافزار، ابنیه و غیره نیز می‌گردند. بنابراین فرسایشی که باید در ارزش ۲۰۰۰IIc به پول جبران شود به هیچ‌وجه متناسب با حجم سرمایهٔ استواری نیست که وارد عمل است، زیرا هر سال جزیی از آن باید به صورت جنسی تعویض گردد. ولی این امر خود این واقعیت را مفروض می‌دارد که در سال‌های گذشته پولی که برای این جانشین‌سازی لازم

---

۳۸۹. در متن به لاتینی: ab ovo – م.

است در دست سرمایه‌داران بخش II گرد آمده است. درست همین فرضیه برای سال جاری نیز مانند آنچه برای سال‌های گذشته پذیرفته شده صادق است.

در مبادلهٔ میان I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) و ۲۰۰۰IIc ابتدا باید تذکر داد که مبلغ ارزشی I(v+m) متضمن هیچ عنصر ارزشی ثابت نیست و لذا شامل هیچ عنصر ارزشی جبران کنندهٔ فرسایش، یعنی ارزشی که از جزء ثابت سرمایه به کالاها منتقل گردیده و در شکل طبیعی v+m وجود داشته باشد نیست. به عکس این عنصر در IIc وجود دارد، و درست جزیی از همین عنصر ارزشی مربوط به سرمایهٔ استوار است که نباید بدون فاصله از شکل پولی به شکل طبیعی مبدل شود، بلکه ابتدا باید به صورت پول در انتظار بماند. به همین جهت است که در مورد مبادله I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) در برابر ۲۰۰۰ IIc فوراً این اشکال بروز می‌کند که وسایل تولید I، (که (v+m) ۲۰۰۰ در شکل طبیعی آن وسایل وجود دارند)، باید با تمام مبلغ ارزشی ۲۰۰۰ خود در برابر وسایل مصرف Ic مبادله شوند، در صورتی که به عکس وسایل مصرف ۲۰۰۰IIc به نوبهٔ خود نمی‌توانند با تمام مبلغ ارزشی خویش با وسایل تولید I(۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) مبادله گردند، زیرا یک جزء ترکیبی ارزش آنها ـ برابر با فرسایش یا ارزش کاهی سرمایهٔ استوار ـ باید ابتدا به صورت پولی ته نشین شود. این پولی است که طی زمان بازتولید سال جاری، (تنها سالی که ما آن را بررسی می‌کنیم)، دیگر به صورت وسیلهٔ دوران عمل نخواهد کرد. ولی پولی که به وسیلهٔ آن، عنصر فرسایشی نهفته در ارزش ـ کالای IIc ۲۰۰۰ نقد می‌شود، نمی‌تواند از جای دیگری به غیر از I بیاید، زیرا خود II به خودش پول نمی‌پرازد، بلکه باید از راه فروش کالایش پرداخت شود، و بنابر فرض ما I(v+m) تمام توده کالای ۲۰۰۰IIc را خریداری می‌کند. بنابراین بخش I باید از راه این خرید فرسایش مزبور را نیز برای II نقد نماید. ولی طبق قانونی که قبلاً بیان شد پولی که برای دوران پیش‌ریز می‌شود، به سوی سرمایه‌دار تولیدکننده، که بعداً حجم برابری کالا به جریان می‌ریزد، برمی‌گردد. بدیهی است که I نمی‌تواند به هنگام خرید IIc علاوه بر ۲۰۰۰ بابت کالا، مبلغ پول زیادتری هم به طور دستخوش (یعنی بدون امید اینکه پول مزبور در نتیجهٔ عمل مبادله به وی برگردد) به II بدهد. والا چنین نتیجه می‌شد که گویا توده کالای IIc را بالاتر از ارزشش خریداری کرده است. در واقع آن‌گاه که بخش II ۲۰۰۰c اش را در مقابل I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) مبادله می‌کند دیگر مطالبه‌ای از I برای او باقی نمی‌ماند، و پولی که در اثنای این مبادله جریان پیدا می‌کند، بسته به اینکه کدام از

I یا II آمده است آن را به جریان ریخته، یعنی بسته به اینکه کدام از آنها نخست به مثابهٔ خریدار به میدان آمده است، به I یا II برمی‌گردد. در این مورد چنین نتیجه می‌شود که II کالا ـ سرمایه‌اش را در تمام حجم ارزشی آن، به وسایل تولید در شکل طبیعی مبدل کرده است، در صورتی که فرض چنین است که یک جزء ترکیب کنندهٔ این ارزش ـ سرمایه پس از فروش، طی دورهٔ بازتولید سال جاری، دوباره از شکل پولی به شکل طبیعی قسمت استوار سرمایهٔ ثابت وی تبدیل نمی‌گردد. بنابراین تنها در صورتی ممکن است که یک باقیماندهٔ پولی به سوی II برگردد که II واقعاً ۲۰۰۰ به I فروخته باشد، ولی کمتر از ۲۰۰۰ از I خرید کرده باشد، مثلاً بگوییم فقط ۱۸۰۰ خریداری نموده است. در چنین حالتی I می‌آید تفاضل معامله را که ۲۰۰ است به پول تأدیه نماید، در صورتی که پول مزبور دیگر برای او برگشت ندارد، زیرا این پولی را که به دوران پیش‌ریز نموده است نمی‌تواند با ریختن کالاهایی برابر با ۲۰۰ دوباره از دوران برون آورد. در این صورت پول ـ مایه‌ای به حساب فرسایش سرمایهٔ استوار برای II خواهیم داشت، ولی از سوی دیگر، یعنی در جهت I، اضافه تولیدی از وسایل تولید به میزان ۲۰۰ نیز خواهیم داشت و بدینسان تمام پایهٔ نمودار ما، یعنی بازتولید براساس مقیاس ثابت که در آن تناسب کامل میان سیستم‌های مختلف تولید مفروض گرفته شده است، ویران می‌گردد. بدینسان مشکل فقط با ایجاد مشکلی به مراتب ناخوشایندتر از سر راه برداشته شده است.

چون این مسئله دشواری‌های ویژهٔ خود را دارد و تاکنون اصلاً به وسیلهٔ اقتصاددانان بررسی نشده است، ما می‌کوشیم به ترتیب تمام راه حل‌های ممکن (لااقل راه حل‌هایی راکه ممکن به نظر می‌رسند) یا بهتر بگوییم روش‌های طرح مسئله را بررسی کنیم.

هم اکنون چنین فرض کرده بودیم که II، ۲۰۰۰ به I می‌فروشد، ولی فقط کالاهایی برابر ۱۸۰۰ از I می‌خرد. فرض شده بود که در ارزش ـ کالای IIc ۲۰۰۰، ۲۰۰ واحد بابت جبران فرسودگی پنهان شده است که باید به صورت پول اندوخته شود. بدینسان ارزش IIc ۲۰۰۰ تجزیه می‌گردد به ۱۸۰۰ که باید در برابر وسایل تولید I مبادله شود و ۲۰۰ جانشین فرسودگی که باید (پس از فروش ۲۰۰۰c به I) به صورت پول نگاهداری گردد. یا در رابطه با ارزشش، $IIc\ 2000 = 1800c + 200(d)$ می‌شد، که d = آشغال

(فرمایش) گرفته شده است.[۳۹۰]

در آن صورت بررسی مبادلهٔ زیر در برابر ما قرار می‌گیرد:

I ۱۰۰۰v+۱۰۰۰m

II ۱۸۰۰c+۲۰۰c(d)

I با ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگی که بابت پرداخت نیروی کار به صورت دستمزد در دست کارگران قرار گرفته است، به میزان IIc ۱۰۰۰ وسایل مصرف خریداری می‌کند. II با همین ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به میزان ۱۰۰۰Iv وسایل تولید می‌خرد. از این راه سرمایهٔ متغیر سرمایه‌داران I به شکل پول به آنها برمی‌گردد و می‌توانند بدان وسیله سال آینده نیروی کاری به همان مبلغ ارزشی خریداری کنند، یعنی جانشین جزء متغیر سرمایهٔ بارآور خود را به صورت طبیعی تأمین کنند. ـ سپس ۴۰۰II لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز می‌کند و وسایل تولید Im را می‌خرد و Im با همین ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل مصرف IIc می‌خرد. بدینسان ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگی که از سوی II در دوران پیش‌ریز شده بود به سرمایه‌داران II بازگشته است، ولی فقط به مثابه معادل کالای فروخته شده. I بابت ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگی که پیش‌ریز نموده وسایل مصرف می‌خرد؛ II از I به میزان ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ وسایل تولید خریداری می‌کند و با این عمل ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ مزبور به سوی I برمی‌گردد. تا اینجا حساب به قرار زیر است:

I معادل ۱۰۰۰v+۸۰۰m کالا به دوران می‌ریزد و سپس به صورت پول نقد ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت دستمزد و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای مبادله با II به دوران وارد می‌کند. پس از انجام معامله آنچه I دارد عبارت است از: ۱۰۰۰v به پول، ۸۰۰m که مبدل به ۸۰۰ IIc (وسایل مصرف) شده است و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول.

II معادل ۱۸۰۰c به صورت کالا (وسایل مصرف) و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ به پول نقد به دوران وارد می‌کند. پس از انجام مبادله چنین دارد: ۱۸۰۰ به صورت کالای I (وسایل تولید) و ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد.

اکنون ما هنوز در جهت I، ۲۰۰m (به صورت وسایل تولید)، و در طرف II، ۲۰۰c(d) (به صورت وسایل مصرف) داریم.

بنا به فرض ما I با ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ، وسایل مصرف c(d) را به مبلغ ارزشی ۲۰۰

---

۳۹۰. مصنف d را از نخستین حرف کلمهٔ فرانسوی Dechet که به معنای آشغال یا فضولات است گرفته است و فرمایش که میان دو هلال قرار گرفته از فریدریش انگلس است ـ م.

خریداری می‌کند. ولی II این ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ را سفت چسبیده است، زیرا ۲۰۰c(d) مصرف فرسایش است و نمی‌تواند مستقیماً به وسایل تولید مبدل گردد. بنابراین ۲۰۰Im امکان فروش ندارد. $\frac{1}{5}$ اضافه ارزش I که باید جانشین پیدا کند سامان‌پذیر نیست، یعنی نمی‌تواند ازشکل طبیعی وسایل تولیدی خود به شکل وسایل مصرف مبدل گردد.

چنین چیزی نه تنها منافی فرض ما در مورد بازتولید ساده است، بلکه به خودی خود هیچ فرضی هم نیست که بتواند نقدگشتن ۲۰۰c(d) را توضیح دهد. معنای آن بیشتر این است که نقدسازی قابل توضیح نیست. چون نمی‌توانند روشن کنند که چگونه ۲۰۰c(d) نقد می‌شود، این طور فرض می‌نماید که I از روی نزاکت آن را نقد می‌کند، آن‌هم درست به دلیل اینکه I خود در وضعی نیست که بتواند ۲۰۰m باقیماندهٔ خویش را به پول مبدل سازد. اگر چنین فرضی را در مورد مکانیسم مبادلات به مثابه عمل عادی تلقی کنیم، آن‌گاه عیناً مانند آن خواهد بود که فرض شود سالانه ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ از آسمان می‌بارد تا پیوسته ۲۰۰c(d) را نقد کند.

با وجود این اگر Im به جای آنکه مانند مورد کنونی در شکل وجودی ابتدایی خود نمایش یابد، ـ یعنی به جای آنکه به مثابه جزء ارزش وسایل تولید و لذا مانند جزء ارزش کالاهایی باشد که تولیدکنندگان سرمایه‌دارش مجبورند از راه فروش آن را به پول سامان دهند ـ در دست شرکاء سرمایه‌داران، مثلاً به مثابه بهرهٔ مالکانه در دست مالکان زمین یا مانند سود در دست اجاره‌دهندگان پول، آشکار شود، آن‌گاه بطلان چنین فرضی بلافاصله چشمگیر نخواهد بود. ولی اگر جزء اضافه ارزش کالاهایی که سرمایه‌دار صنعتی باید به عنوان بهرهٔ مالکانه یا سود به دیگر سهم‌بران اضافه ارزش بدهد، در طول زمان از راه فروش خود کالاها سامان‌پذیر نگردد، آن‌گاه پرداخت بهرهٔ مالکانه یا سود قطع می‌شود، و بنابراین مالک زمین یا سود بر دیگر نمی‌توانند نقش حلال مشکلات[۳۹۱] را ایفا نموده بدینسان بهره و سود را به دلخواه برای نقدکردن

۳۹۱. در متن اصطلاح لاتینی dei ex machina به کار رفته است. این اصطلاح گرفته شده از یکی از شگردهای تئاتر باستانی یونان و رم است که درست در پیچیده‌ترین لحظات درام به وسیلهٔ دستگاهی خدایان را به صحنه می‌آورند و همهٔ معضلات را به وسیلهٔ آنها حل می‌کردند. از نظر لفظی اصطلاح لاتینی فوق به معنای «خدایان ماشین آورده» است و از نظر اصلاحی در ادبیات اروپایی به معنای حل ناگهانی و غیرمنتظر دشواری هاست. می‌توان آن را دست غیبی نیز ترجمه نمود – م.

اجزایی از بازتولید سالانه به کار اندازند. هم این چنین است در مورد مخارج مجموع کسانی که کارگران غیر مولد خوانده شده‌اند از قبیل کارمندان، پزشکان، و وکلای دادگستری و غیره نیز تمام آنهایی که زیر نام «تودهٔ بزرگ مردم»[۳۹۲] این «خدمت» را به اقتصاد سیاسی‌دانان می‌کنند که آنچه از طرف آنان بی‌توضیح مانده است تحت این عنوان توضیح دهند.

همچنین اگر به جای مبادله مستقیم میان I و II- میان دو بخش بزرگ سرمایه‌داران تولیدکننده ـ از بازرگان مانند واسطه خواسته شود که با «پولش» بر تمام این اشکالات چیره شود، باز آن‌گاه هم کمکی به حل مسئله نمی‌شود. مثلاً در نمونه‌ای که مطرح است سرانجام و بی‌چون و چرا باید Im ۲۰۰ به سرمایه‌داران صنعتی IIفروخته شود. ممکن است از دست یک سلسله بازرگان بگذرد، ولی نفر آخری ـ بنا به فرض ـ عیناً در همان وضعی قرار می‌گیرد که از ابتداء تولیدکنندهٔ سرمایه‌دار I قرار داشت، یعنی آنها نخواهند توانست Im ۲۰۰ را به II بفروشند، و با حبس شدن پول خرید، روند مزبور نمی‌تواند با I تجدید گردد.

در اینجا، صرفنظر از هدف ویژهٔ ما، دیده می‌شود که چگونه بررسی روند بازتولید در شکل بنیادی آن ـ شکلی که با آن تمام نقاط میان آیند تاریک‌کننده برکنار می‌شوند ـ مطلقاً لازم است تا بتوان هنگامی که روند بازتولید اجتماعی بلافاصله در شکل مشخص پیچیده‌اش مورد تحلیل قرار می‌گیرد گریبان را از کلیه گریز راه‌هایی که ظاهراً آراسته توضیح «علمی» دارند رها کرد.

بنابراین قانونی که طبق آن، در شرایط عادی بازتولید (خواه ساده باشد یا به مقیاس گسترده) پولی که به وسیلهٔ سرمایه‌دار تولیدکننده در دوران پیش‌ریز شده است به اجبار باید به نقطهٔ مبدأ خود بازگردد (خواه پول مال خود او و خواه استقراضی باشد در این مورد بی‌اهمیت است) یک‌بار برای همیشه فرضیه را مبنی بر اینکه گویا II(d)۲۰۰ به وسیلهٔ پول پیش‌ریختهٔ I نقد می‌شود نفی می‌کنند.

۲ـ جانشین‌سازی سرمایهٔ استوار حاضر

پس از کنار گذاردن فرضیه‌ای که هم اکنون مورد توجه قرار داده‌ایم، آنچه باقی می‌ماند فقط عبارت از آن قبیل امکاناتی است که علاوه بر جانشین‌سازی جزء فرسوده به

---

۳۹۲. Grosse Publikum, grand public ـ م.

پول متضمن جانشین‌سازی جنسی سرمایهٔ استواری است که به طور قطع عمرش به پایان رسیده است.

در گذشته چنین فرض کرده‌ایم که:

الف ـ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگی که I بابت دستمزد پرداخته است توسط کارگران در IIc به همان میزان خرج می‌شود، یعنی با آن وسایل مصرف خریداری می‌کنند.

اینکه در این مورد ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از جانب I به پول پیش‌ریز شده فقط یک تشخیص سادهٔ واقعیت است. دستمزد باید از طرف همهٔ سرمایه‌داران تولیدکننده به پول پرداخت شود، سپس این پول توسط کارگران برای خرید وسایل زیست خرج می‌شود و به نوبهٔ خود به فروشندهٔ وسایل زیست به هنگام تبدیل سرمایهٔ ثابتش از صورت کالا ـ سرمایه به سرمایهٔ بارآور، به مثابه وسیلهٔ دوران خدمت می‌کند. البته این پول از راه‌های متعددی می‌گذرد (دکان‌دار، موجر، تحصیل‌دار مالیات، کارگران غیرمولد از قبیل پزشکان و غیره که کارگر خود به آن نیازمند است) و لذا فقط به‌طور قسمی از دست کارگران I مستقیم به دست سرمایه‌داران بخش II می‌رسد. چون ممکن است جریان این پول کم و بیش دچار وقفه گردد، یک ذخیرهٔ نقدی جدیدی از طرف سرمایه‌داران ضرور به نظر می‌رسد. ولی هیچ‌کدام از اینها در مطالعهٔ این شکل بنیادی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

ب ـ این طور فرض شده بود که یک‌بار I مبلغ ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ دیگر به پول پیش‌ریز می‌کند تا از II چیز بخرد و این پول به او برمی‌گردد، هم‌چنانکه دفعهٔ دیگر II ۴۰۰ لیره برای خریدار I پیش‌ریز می‌کند و دوباره به سوی او باز می‌گردد. این فرض الزامی بود، زیرا پذیرش عکس آن، یعنی این فرض که گروه سرمایه‌دار بخش I یا گروه سرمایه‌دار بخش II، یک‌جانبه پول لازم را برای مبادلهٔ کالایی دوران پیش‌ریز نمایند، جنبهٔ خودسرانه پیدا می‌کرد. چون در بند پیشین ۱، نشان داده شد که فرضیهٔ مربوط به امکان پیش‌ریز پول اضافی به دوران از جانب I، به منظور نقد ساختن IIc(d) را، باید به مثابه فرض باطلی رد کرد. بنابراین بدیهی است که آنچه می‌ماند فقط فرضیهٔ ظاهراً باطل‌تری است مبنی بر اینکه خود II است که پول لازم برای نقد ساختن جزء ارزشی کالا مربوط به جبران فرسایش را به دوران می‌ریزد. مثلاً آن جزء ارزشی‌ای که ماشین ریسندگی آقای X ضمن تولید از دست می‌دهد، دوباره مانند جزء ارزشی نخ دوخت ظاهر می‌شود. آنچه ماشین ریسندگی‌اش از یکسو ارزش از دست داده یا دچار فرسایش

شده است باید از سوی دیگر به صورت پول نزد وی جمع شود. اکنون ممکن است مثلاً X ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پنبه از Y خریداری کند و بدینسان ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد به دوران پیش‌ریز نماید. Y با همین ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ از او نخ می‌خرد و این ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ به مثابه مایهٔ جبران فرسایش ماشین ریسندگی مورد استفادهٔ X قرار می‌گیرد. نتیجهٔ این فرض چنین می‌شود که X صرفنظر از تولید خود و محصول آن و فروشش ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ هم آماده نگاه داشته است تا خود به خویشتن بابت ارزش کاهی ماشین ریسندگی بپردازد، یا به دیگر سخن وی علاوه بر ارزش کاهی ۲۰۰ لیره‌ای ماشین ریسندگی‌اش باز باید ۲۰۰ لیرهٔ دیگر پول نقد همه ساله از جیب خود مایه برود تا سرانجام در وضعی قرار گیرد که یک ماشین ریسندگی تازه خریداری کند.

ولی باطل بودن این فرض فقط صوری است. بخش II مرکب از سرمایه‌دارانی است که سرمایهٔ استوارشان در مراحل کاملاً متفاوتی از لحاظ بازتولید قرار دارند. برای برخی از آنها موعد آن رسیده است که کاملاً به صورت جنسی جانشینی یابند. برخی دیگر در وضعی قرار دارند که کمابیش از این مرحله دور هستند. آنچه میان همهٔ اعضاء این بخش مشترک است این است که سرمایهٔ استوارشان واقعاً بازتولید نشده است، یعنی به صورت جنسی تجدید نگردیده و یا نمونهٔ تازه‌ای از همان نوع جای آن را نگرفته، بلکه ارزش آن پی در پی به صورت پول جمع شده است. برخی از سرمایه‌داران که مشمول مورد اول می‌شوند، کاملاً (یا قسماً که در اینجا بی‌تفاوت است) در همان وضعی قرار دارند که در ابتداء تشکیل بنگاه خود بوده‌اند، یعنی با پول ـ سرمایه‌ای به بازار آمده‌اند تا از سویی نقدینهٔ مزبور را به سرمایهٔ ثابت (اعم از استوار و گردان) و از سویی دیگر به نیرویی دیگر به نیروی کار، به سرمایهٔ متغیر مبدل سازند. اکنون نیز مانند آن هنگام این پول ـ سرمایه را دو باره به دوران می‌ریزند و لذا هم ارزش سرمایهٔ ثابت استوار و هم گردان و نیز سرمایهٔ متغیر را به دوران پیش‌ریز می‌کنند.

بنابراین چنانچه فرض شود که از ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگی که طبقهٔ سرمایه‌دار بخش II برای مبادله با I به دوران می‌ریزد، نیمی از ناحیهٔ آن سرمایه‌دارانی از بخش II ناشی می‌گردد که نه تنها باید با کالاهای خود وسایل تولیدی که مربوط به سرمایه گردان می‌شود تجدید نمایند، بلکه باید به وسیلهٔ پولشان سرمایهٔ استوار خود را نیز به صورت طبیعی نو سازند، در حالی‌که نیمهٔ دیگر از سرمایه‌داران II با پول خود فقط جزء گردان سرمایهٔ ثابت خویش را به صورت طبیعی جبران می‌کنند ولی سرمایهٔ استوار خود را به

شکل طبیعی تجدید نمی‌کنند، آن‌گاه هیچ‌گونه تناقضی در این امر پیدا نمی‌شود که ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ بازگشتی (بازگشت به محض اینکه I با آن پول وسایل مصرف خریداری کرد) اکنون به‌طور مختلف میان این دو گروه بخش II تقسیم گردد. پول مزبور به بخش II برگشت می‌کند، ولی به‌همان دست‌ها برنمی‌گردد، بلکه در درون این بخش به طور متفاوت تقسیم می‌گردد و از قسمتی از همین بخش به قسمت دیگر آن می‌گذرد.

یک قسمت از II علاوه بر جزیی از وسایل تولید که سرانجام به وسیلهٔ کالاهایش پابه‌پا شده است، ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد بابت عوامل جدید سرمایهٔ استوار به جنس مبدل کرده است. پول وی که بدینسان ـ عیناً مثل آغاز کسب و کارش ـ خرج شده است طی چند سال، به صورت جزء فرسایش ارزش کالاهایی که به وسیلهٔ این سرمایهٔ استوار تولید می‌شوند، پی‌درپی به سوی او برمی‌گردد.

به عکس، قسمت دیگر II بابت ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ هیچ کالایی از I برداشت نکرده است، ولی بخش I به او پولی می‌پردازد که گروه اول بخش II با آن عناصر سرمایهٔ استوار خریداری کرده است. یک قسمت از بخشی II ارزش ـ سرمایهٔ استوار خود را دوباره در شکل طبیعی نو گشته در تصرف دارد، ولی قسمت دیگر این بخش هنوز مشغول آن است که آن را به صورت پول گرد آورد تا بعدها سرمایهٔ استوار خویش را جنساً تجدید نماید.

پس از مبادلات گذشته، آن منزلی که باید از آن حرکت کنیم عبارت از بقیهٔ کالاهایی است که هر دو طرف باید مبادله نمایند: نزد I‏-m ۴۰۰، و نزد II‏-c ۴۰۰.[۳۹۳] فرض می‌کنیم که II پولی به مبلغ ۴۰۰ پیش‌ریز می‌کند تا مبادلهٔ این کالا که به ۸۰۰ بالغ می‌شود انجام گردد. نیمی از ۴۰۰ (=۲۰۰) در هر حالت به اجبار باید به وسیلهٔ گروهی از IIc گذاشته شود که پول نقدی به مبلغ ۲۰۰ بابت فرسایش ـ ارزش گرد آورده است و باید اکنون آنرا از نو به صورت جنسی سرمایهٔ استوارش مبدل سازد.

عیناً هم‌چنانکه ارزش ـ سرمایهٔ ثابت، ارزش ـ سرمایه متغیر و اضافه ارزش ـ که در آنها ارزش کالا ـ سرمایهٔ II مانند از آن I قابل تجزیه‌اند و در مقادیر متناسبی از کالاهای II یا I نمایش‌پذیر هستند، همچنان در درون خود ارزش ـ سرمایهٔ ثابت نیز می‌توان جزء ارزشی‌ای را که هنوز به شکل جنسی سرمایهٔ استوار در نیامده ولی فعلاً مجبور است

---

۳۹۳. ارقام با فرضیات گذشته تطبیق نمی‌کند. ولی معذلک این چیز بی‌اهمیتی است، زیرا سخن فقط بر سر نسبت‌هاست و بس. (ف. ا).

تدریجاً به شکل پول گرد آید، نمایان ساخت، مقدار معینی کالای II (بنابراین در مورد بحث ما نیمی از باقیماندهٔ معاملات = ۲۰۰) هنوز در اینجا حامل این فرسایش ـ ارزش است که باید در نتیجهٔ مبادله به صورت پول ته‌نشین گردد. (گروه اول سرمایه‌داران II، یعنی آنها که سرمایهٔ استوار را به صورت جنسی احیاء می‌کنند، ممکن است بدینسان با جزء مربوط به فرسایش تودهٔ کالا، که در اینجا هنوز فقط باقیماندهٔ آن نمایش می‌یابد، قسمتی از فرسایش ـ ارزش خود را نیز به‌سامان رسانده باشند. به‌هرحال هنوز برای آن گروه سامان‌دهی ۲۰۰ واحد به پول باقی می‌ماند).

اما نیمهٔ دوم ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ (=۲۰۰)، که از جانب II به منظور معاملات باقیمانده به دوران ریخته شده است، اجزاء گردان سرمایهٔ ثابت را از I خریداری می‌کند. قسمتی از این ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ ممکن است به وسیلهٔ هر دو گروه بخش II و یا فقط به وسیلهٔ آن گروهی به بازار ریخته شده باشد که هنوز جزء ارزشی استوار را به صورت جنسی تجدید نمی‌کند.

بنابراین با ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ از I به شرح زیر برداشت شده است: ۱ـ کالاهایی به مبلغ ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ که فقط عبارت از عناصر سرمایهٔ استوار هستند ۲ـ کالاهایی به مبلغ ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ که تنها عناصر طبیعی جزء گردان سرمایهٔ ثابت II را جبران می‌کنند. اینک I تمام محصول ـ کالای سالانهٔ خود را، تا آن حدی که به II قابل فروش بود، فروخته است. ولی ارزش یک پنجم آنکه ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ است اکنون در دست او به صورت پول وجود دارد. اما این پول عبارت از اضافه ارزش نقد گشته‌ای است که باید به مثابه درآمد برای خرید وسایل مصرف خرج شود. بنابراین I با این ۴۰۰ مجموع ارزش ـ کالای II را که = ۴۰۰ است خریداری می‌کند. لذا درحالی‌که با این عمل کالای II برداشته می‌شود، پول دوباره به سوی II باز می‌گردد.

اکنون می‌خواهیم سه حالت را مورد بررسی قرار دهیم. در این بررسی، آن بخش از سرمایه‌داران II را که سرمایهٔ استوار را به جنس تجدید می‌کنند «گروه ۱» می‌نامیم و آنهایی را که ارزش ـ فرسایش سرمایهٔ استوار را به صورت پول گردآوری می‌کنند «گروه ۲» می‌خوانیم. حالات سه گانه عبارتنداز: الف) برای گروه‌های ۱ و ۲، مقدار معینی از ۴۰۰ای که هنوز در II به صورت کالا باقی است (بگوییم مثلاً $\frac{1}{2}$ برای هر کدام)، به کار جانشین ساختن سهمی از اجزاء گردان سرمایهٔ ثابت می‌خورد. ب) گروه ۱ از فروش تمام کالای خود فارغ شده است و لذا گروه ۲ هنوز ۴۰۰ تا باید بفروشد.

ج) گروه ۲ همه چیز را به استثناء ۲۰۰ که حامل فرسایش ـ ارزش است، فروخته است.

آن‌گاه تقسیمات زیر را به دست می‌آوریم:

الف) از ارزش ـ کالای ۴۰۰c= که بخش II هنوز در دست دارد، ۱۰۰ تا از آن گروه ۱ و ۳۰۰ تا از آن گروه ۲ است. از این ۳۰۰ اخیر ۲۰۰ تای آن معرف فرسایش است. در این حالت از ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ پولی که اکنون به وسیلهٔ بخش I پس فرستاده می‌شود تا کالاهای II را بستاند، گروه ۱ ابتدا ۳۰۰ تا کارسازی کرده که ۲۰۰ تای آن به پول نقد بوده است و به وسیلهٔ آن عناصر سرمایهٔ استوار به صورت جنسی از I دریافت داشته است و ۱۰۰ تای دیگر را به پول به منظور تسهیل مبادلهٔ کالایی خود با بخش I به گردش انداخته است. به عکس گروه ۲ از ۴۰۰ فقط $\frac{1}{4}$ آن و لذا ۱۰۰ تای آن را به همان منظور وسیله‌سازی برای مبادلهٔ کالا با بخش I، پیش‌ریز نموده است.

ولی این ۴۰۰ به‌قرار زیر برگشت می‌کند:

به گروه ۱: ۱۰۰ و لذا فقط $\frac{1}{3}$ پولی که از سوی آن پیش‌ریز شده است. ولی گروه مزبور بابت $\frac{2}{3}$ دیگر، سرمایهٔ استوار نوگشته‌ای به ارزش ۲۰۰ در تصرف دارد. بابت این عنصر استوار سرمایه با ارزش ۲۰۰، گروه مزبور به I پول نقد پرداخته ولی کالایی متعاقب آن نداده است. در این مورد گروه ۱ در برابر بخش I فقط مانند خریدار وارد می‌شود نه مانند فروشندهٔ بعدی. بنابراین پول مزبور نمی‌تواند به گروه ۱ برگشت داشته باشد، در غیر این صورت مثل این خواهد بود که گویا گروه ۱ عناصر سرمایهٔ استوار را از بخش ۱ به صورت هدیه دریافت داشته است. در مورد یک سوم اخیر پولی که از جانب آن پیش‌ریز شده است، گروه ۱ ابتدا مانند خریدار عناصر گردان سرمایهٔ ثابت خود وارد میدان گردیده بود. با همان پول، بخش I از آن گروه بقیهٔ کالایش را که ارزشی برابر با ۱۰۰ دارد می‌خرد. بنابراین پول از نو به سوی گروه مزبور (گروه ۱ از بخش II) روان می‌گردد، زیرا درست پس از آنکه به مثابه خریدار قدم به عرصه گذاشته است اینک به مثابه فروشندهٔ کالا وارد میدان می‌گردد. در صورتی که پول مزبور برگشت نمی‌داشت، آن‌گاه به معنای آن می‌شود که بخش II (گروه ۱) بابت کالاهایی به مبلغ ۱۰۰، ابتدا پولی به میزان ۱۰۰ پرداخته و سپس بازهم علاوه بر آن کالاهایی به ارزش ۱۰۰ داده است و لذا کالای خود را بدینسان به بخش مزبور هدیه کرده است.

به عکس به سوی گروه ۲، که ۱۰۰ واحد به پول نقد گذاشته است، ۳۰۰ به پول برمی‌گردد بدین قرار: ۱۰۰ از این جهت که گروه مزبور به مثابه خریدار، ۱۰۰ واحد به

دوران فرو ریخته و این یک‌صد واحد را به مثابه فروشنده باز ستانده است، ۲۰۰ بدان سبب که گروه ذکر شده فقط به مثابه فروشنده کالا به مبلغ ۲۰۰ وارد صحنه می‌شود ولی نه به مثابه خریدار. بنابراین پول نمی‌تواند دوباره به سوی I باز گردد. بدینسان فرسایش سرمایهٔ استوار به وسیلهٔ پولی که از جانب بخش II (گروه ۱) برای خرید عناصر سرمایهٔ استوار به دوران ریخته شده، تصفیه گردیده است. ولی پول مزبور نه به عنوان پول گروه ۱ بلکه مانند پولی که متعلق به بخش I است به دست گروه ۲ می‌رسد.

ب) بنابه این فرض، باقیماندهٔ IIc به نحوی تقسیم می‌گردد که گروه ۱ دویست (۲۰۰) به صورت پول نقد دارد و گروه ۲ چهارصد (۴۰۰) به کالا.

گروه ۱ تمام کالاهای خود را فروخته است، ولی ۲۰۰ پول نقد عبارت از تشکیل دگرسان شدهٔ جزء استوار سرمایهٔ ثابت آن است که باید آن را به جنس احیاء نماید. بنابراین گروه مزبور در اینجا فقط به مثابه خریدار وارد صحنه می‌شود و در مقابل پولش کالاهایی از بخش I به همان مبلغ ارزشی به صورت عناصر طبیعی سرمایهٔ استوار دریافت می‌نماید. گروه ۲ (در صورتی که برای مبادلهٔ کالا میان بخش I و II از جانب بخش I هیچ‌گونه پولی پیش‌ریز نشده باشد) حداکثر باید فقط ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ به دوران بریزد، زیرا گروه ۲ فقط نیمی از ارزش ـ کالای خود را به I می‌فروشد و از بخش I هم چیزی نمی‌خرد.

۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ از دوران به گروه ۲ برمی‌گردد، ۲۰۰ لیره از آن جهت که وی آن پول را به مثابه خریدار پیش‌ریز کرده و مانند فروشندهٔ معادل ۲۰۰ لیره کالا، باز می‌ستاند؛ ۲۰۰ دیگر بدان سبب که کالایی به ارزش ۲۰۰ به I می‌فروشد بدون اینکه معادل آن را به صورت کالا از I باز گیرد.

ج) گروه ۱، ۲۰۰ به پول نقد و c، ۲۰۰ به کالا در اختیار دارد و گروه ۲، ۲۰۰c(d) به صورت کالا.

با این فرض گروه ۲ نباید هیچ پیش پرداختی به پول نقد بکند، زیرا در برابر I دیگر اصلاً به مثابه خریدار قرار نمی‌گیرد، بلکه هنوز فقط در سمت فروشنده عمل می‌کند. بنابراین باید در انتظار بماند تا خریداری پیدا شود.

گروه ۱، ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ نقد پیش‌ریز می‌کند، ۲۰۰ برای مبادلات دو سویه با I و ۲۰۰ فقط برای خرید از I. با این ۲۰۰ لیرهٔ نقد اخیر گروه ۱ عناصر سرمایهٔ استوار خریداری می‌نماید.

با ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول، بخش I از گروه ۱ به میزان ۲۰۰ لیره کالا مـی‌خرد. بدینسان ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگی را که گروه ۱ برای این مبادلهٔ کالا پیش‌ریز کرده بود دو باره به سوی آن برمی‌گردد و بخش I با ۲۰۰ لیرهٔ دیگر ـ که آن را نیز از گروه ۱ بـه دست آورده است ـ به میزان ۲۰۰ لیرهٔ کالا از گروه ۲ خریداری می‌کند. مزبور نیز بدین وسیله پولی را که باید بابت فرسایش سرمایهٔ استوارش ذخیره نماید به دست می‌آورد.

اگر در حالت (ج) فرض می‌شد که ۲۰۰ لیره پول نقد را به جای بخش II (گروه ۱)، بخش I برای مبادلهٔ کالای موجود پیش‌ریز نموده است، به هیچ‌وجه باز تغییری در اصل مطلب حاصل نمی‌گردید. در صورتی که I ابتدا به میزان ۲۰۰ واحد کالا از II (گروه ۲) خریداری کند ـ چون بنابه فرض فقط این گروه است که هنوز کالاهایی برای فروش باقی دارد ـ آن‌گاه ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ دیگر به بخش I بر نمی‌گردد، زیرا بخش II (گروه ۲) دیگر دوباره به مثابه خریدار وارد میدان نمی‌شود. ولی در این صورت گروه ۱ بخش II به میزان ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد برای خرید در اختیار دارد و نیز کالاهایی به میزان ۲۰۰ هنوز نزد او برای مبادله موجود است و لذا مجموعاً برای مبادله با I ـ ۴۰۰ واحد در اختیار آن است. بدینسان ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ از بخش II (گروه ۱) به بخش I باز می‌گردد. هرگاه بخش I پول مزبور را از نو برای خرید کالاهایی به میزان ۲۰۰ از بخش II (گروه ۱) به جریان اندازد، آن‌گاه به محض اینکه بخش II (گروه ۱) نیمهٔ دوم ۴۰۰ را از کالای بخش I بازگشت می‌نماید. گروه ۱ بخش II ـ ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پـول به مثابه خریدار عادی بابت عناصر سرمایهٔ استوار به جریان انداخته است. لذا این پـول دیگر به آن گروه بر نمی‌گردد، ولی به این درد می‌خورد که ۲۰۰c از کالاهای باقیماندهٔ بخش II (گروه ۲) را نقد می‌سازد در حالی‌که ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پولی که بخش I برای مبادلهٔ کالا به گردش انداخته است نه از طریق گروه ۲ بخش II، بلکه به وسیلهٔ گروه ۱ بخش II دوباره به سوی بخش I برمی‌گردد. در مقابل کالاهای آن بخش به مـیزان ۴۰۰، کالاهای معادلی به مبلغ ۴۰۰ برگشته است. ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگی پول نقدی که بخش مزبور برای مبادلهٔ کالاهایی به میزان ۸۰۰ پیش‌ریز نموده بـود نـیز بـه بـخش I برگشته است ـ و بدینسان همه چیز ترتیب یافته است.

مشکلی که در مورد معاملهٔ:

I. ۱۰۰۰v+۱۰۰۰m

II. ۱۰۰۰c، وجود داشت تحویل به مشکل در مبادلهٔ باقیمانده‌ها گردید بدین قرار:

I. ۴۰۰m

II. (گروه ۱) ۲۰۰ پول نقد + ۲۰۰c کالا + (گروه ۲) ۲۰۰c کالا، یا برای اینکه مسئله را با باز روشن‌تر سازیم چنین:

I. ۲۰۰m+۲۰۰m

II. (۱) ۲۰۰ پول نقد + ۲۰۰c کالا + (۲) ۲۰۰c کالا

نظر به اینکه در بخش II (گروه ۱)، ۲۰۰c کالا با Im ۲۰۰ کالا مبادله می‌شود و چون تمام پول نقدی که بابت این مبادلهٔ کالاها به میزان ۴۰۰ میان بخش I و بخش II در گردش است، به آنجایی برگشت می‌کند که این پول را پیش‌ریز نموده است، خواه بخش I باشد خواه بخش II، در این صورت این پول به مثابهٔ عنصر مباله میان I و II، در واقع برای مسئله‌ای که در اینجا توجه ما را به خود معطوف داشته است هیچ نقشی ایفا نمی‌کند. یا به دیگر سخن اگر فرض کنیم که در مبادلهٔ میان ۲۰۰Im (کالا) و ۲۰۰IIc (کالای گروه ۱ بخش II)، پول به مثابهٔ وسیلهٔ پرداخت عمل می‌کند نه مانند وسیلهٔ خرید و لذا به مثابه «وسیلهٔ دوران» هم در محدودترین معنای آن عمل نمی‌نماید، آن‌گاه این نکته روشن می‌گردد که چون کالاهای ۲۰۰Im و ۲۰۰IIc (گروه ۱) دارای مبلغ ارزشی برابر هستند و نظر به اینکه وسایل تولیدی به ارزش ۲۰۰ با وسایل مصرفی به ارزش ۲۰۰ مبادله می‌شوند، پول در اینجا فقط به صورت ذهنی عمل می‌کند و هیچ نقدینه‌ای برای تصفیهٔ محاسبه از این یا آن سو نباید به طور واقعی در دوران فرو ریخته شود. بنابراین مسئله آن‌گاه صاف و پاکیزه آشکار می‌شود که ما کالای ۲۰۰Im و معادل آن کالای ۲۰۰IIc (گروه ۱) را از هر دو طرف I و II حذف کنیم.

بنابراین پس از کنار گذاردن این مقدار کالای برابر ارزش (I و II) متقابلاً پا به پا شونده است که مسئله در بقیهٔ مبادلهٔ صاف و روشن انعکاس می‌یابد، یعنی در:

I. ۲۰۰m کالا

II. (۱) ۲۰۰c پول + (۲) ۲۰c کالا

اکنون روشن است که گروه ۱ بخش II، با ۲۰۰ پول اجزاء ترکیب کنندهٔ سرمایهٔ استوارش ۲۰۰Im را خریداری می‌کند. از این راه سرمایهٔ استوار II (گروه ۱) به صورت جنس تجدید گردیده و اضافه ارزش I با ارزشی ۲۰۰، از شکل کالایی (وسایل تولید و در واقع عناصر سرمایهٔ استوار) بیرون آمده و به صورت پول درآمده است. با این پول، I از II (گروه ۲) وسایل مصرف می‌خرد و نتیجه برای بخش II این است که گروه ۱ یک

قسمت استوار از سرمایهٔ ثابت خود را به وسیله جنس تجدید نموده است و قسمت دیگر آن (قسمتی که جانشین فرسایش سرمایهٔ استوار می‌شود) در گروه ۲ به صورت پول راکد می‌گردد و این عمل همه ساله ادامه می‌یابد تا هنگامی که تجدید جنسی این قسمت نیز لازم آید.

بدیهی است که در این مورد شرط مقدم این است که آن جزء استوار سرمایهٔ ثابت بخش II که مطابق تمام ارزش خود به پول مبدل گردیده است و لذا باید همه ساله به صورت جنسی تجدید شود (گروه ۱)، برابر باشد با فرسایش سالانهٔ جزء استوار دیگر سرمایهٔ ثابت II، که هنوز با شکل طبیعی کهنهٔ خود به عمل ادامه می‌دهد، و فرسایش یا ارزش کاهی منتقل گشتهٔ از آن به کالاهایی که در تولیدشان شرکت دارد، ابتدا باید به پول جبران گردد.

آن‌گاه چنین تعادلی به صورت یک قانون برای بازتولید به مقیاس ثابت آشکار می‌شود، یا به دیگر سخن معنای آن چنین خواهد بود که در بخش I، بخش تولیدکنندهٔ وسایل تولید، تا آنجاکه از سویی جزء گردان سرمایهٔ ثابت بخش II و از سوی دیگر سرمایهٔ استوار آن بخش تهیه می‌شود، به اجبار باید تناسب تقسیم کار بی‌تغییر باقی بماند.

پیش از آنکه ما این مطلب را نزدیک‌تر بررسی کنیم، باید ابتدا ببنیم اگر ماندهٔ IIc (۱) برابر ماندهٔ IIc (۲) نباشد وضع از چه قرار خواهد بود. ماندهٔ مزبور ممکن است بزرگ‌تر یا کوچک‌تر باشد. این هر دو حالت را پی در پی بررسی کنیم.

حالت یکم:

I. ۲۰۰m

II. (۱) ۲۲۰c (به پول) + (۲) ۲۰۰c (به کالا)

در اینجا IIc(۱) با ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ نقد کالاهای Im ۲۰۰ را می‌خرد و I با همین پول کالاهای IIc ۲۰۰ (۲)، یعنی جزیی از سرمایهٔ استوار راکه باید به پول جمع شود، خریداری می‌کند. بدینسان جزء مزبور نقد شده است. ولی cII ۲۰ (۱) به پول، تبدیل‌پذیر به سرمایهٔ استوار به صورت جنس نیست.

چنین به نظر می‌رسد که بتوان این عیب را بدینسان رفع نمود که ماندهٔ Im را به جای ۲۰۰ تا ۲۲۰ بالا برد، به نحوی که از I ۲۰۰۰ به جای ۱۸۰۰ فقط ۱۷۸۰ به وسیلهٔ مبادلات پیشین جذب شده باشد. پس در این حالت چنین خواهیم داشت:

I. ۲۲۰m

II. (۱) ۲۲۰c (به پول) + (۲) ۲۰۰I (به کالا)

IIc (گروه ۱) با ۲۲۰ لیرهٔ استرلینگ نقد ۲۲۰Im را می‌خرد و I پس از آن با ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ ۲۰۰IIc (۲) را به کالا خریداری می‌نماید. ولی این بار ۲۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد از سوی I به جای می‌ماند، یعنی بهری از اضافه ارزش که امکان خرج شدن آن در وسایل مصرف وجود ندارد و باید به صورت پول نقد باقی بماند. بنابراین مشکل فقط تغییر محل یافته یعنی از IIc (گروه ۱) به Im منتقل گردیده است.

اکنون فرض کنیم که IIc (گروه ۱) کوچک‌تر از IIc (گروه ۲) است. لذا چنین خواهیم داشت:

حالت دوم

I. ۲۰۰m (به کالا).

II. (۱) ۱۸۰c (به پول) + (۲) ۲۰۰c (به کالا)

II (گروه ۱) در برابر ۱۸۰ لیرهٔ استرلینگ پول کالاهایی به میزان ۱۸۰Im خریداری می‌کند. I با این پول کالاهایی به همان ارزش از II (گروه ۲)، و لذا برابر با ۱۸۰IIc (گروه ۲) می‌خرد. ازیکسو ۲۰Im و از سوی دیگر ۲۰IIc (گروه ۲) فروش نمی‌روند. کالاهایی به ارزش ۴۰ به پول تبدیل‌ناپذیر می‌گردند.

ممکن بود باقیماندهٔ I را = ۱۸۰ بگیریم، ولی طرح مسئله بدین صورت هیچ حاصلی نمی‌داشت. در واقع هیچ چیز زایدی برای I باقی نمی‌ماند، ولی همچنان مانند گذشته ۲۰ تا زیادی در II (گروه ۲) می‌ماند که غیرقابل فروش بود و در نتیجه به پول تبدیل نمی‌شد.

در حالت اول که II (۱) بزرگ‌تر از II (۲) فرض شده است در طرف IIc (۱) پول زایدی پیدا می‌شود که قابل تبدیل به سرمایهٔ استوار نیست و یا اگر باقیماندهٔ Im=IIc (۱) فرض شود، آن‌گاه همین زایدهٔ پولی در طرف Im هویدا می‌گردد که قابل تبدیل به وسایل مصرف نیست.

در حالت دوم که IIc (۱) کوچک‌تر از IIc (۲) گرفته شده است، یک کسر پول در طرف ۲۰۰Im و IIc (۲) پیدا می‌شود و کالاهایی به میزان برابر از هر دو طرف فروش نمی‌رود، یا اگر باقیماندهٔ Im را = IIc (۱)[۳۹۴] فرض نماییم، یک کسری پول و یک زایدهٔ کالایی در طرف IIc (۲) پدید می‌آید.

---

۳۹۴. در چاپ‌های اول و دوم آلمانی cII (۲) قید شده بود که از سوی انگلس اصلاح شده است ـم.

ممکن است باقیماندهٔ Im را همواره برابر با IIc (۱) فرض نماییم - زیرا سفارش‌ها بر تولید حاکمند و خواه امسال بیشتر اجزاء سرمایهٔ استوار و خواه در سال آینده بیشتر عوامل گردان سرمایهٔ ثابت II به وسیلهٔ I تولید شده باشد[۳۹۵] در امر بازتولید تغییری نمی‌دهد - بدینسان در حالت اول Im در صورتی قابل تبدیل به وسایل مصرف خواهد بود که I قسمتی از اضافه ارزش II را به وسیلهٔ Im خریداری نماید و لذا این سهم اضافه ارزش به جای آنکه خرج شود به وسیلهٔ II[۳۹۶] به صورت پول گرد آید. در حالت دوم تنها راه حل این می‌بود که خود I پول خرج می‌نمود، و این همان فرضیه‌ای است که ما در گذشته مردود دانسته‌ایم.

چنانچه IIc (۱) بزرگ‌تر از IIc (۱) باشد، آن‌گاه ورود کالاهای خارجی برای سامان‌دهی به پول اضافی Im ضرور می‌گردد. هرگاه IIc (۱) کوچک‌تر از IIc (۲) باشد، در آن صورت به عکس صدور کالاهای بخش II (وسایل مصرف) لازم می‌گردد تا جزء فرسایشی IIc با وسایل تولید سامان یابد. بنابراین در هر دو صورت داد و ستد با خارجه ضرور است.

حتی اگر برای بررسی بازتولید بر مقیاس ثابت لازم آید که بارآوری همهٔ رشته‌های صنعت و لذا نسبت‌های ارزشی محصول - کالای آنها ثابت فرض شود، باز دو حالت فوق‌الذکر، که در یکی از آنها IIc (۱) بزرگ‌تر و دیگری کوچک‌تر از IIc (۲) است، برای تولید بر مقیاس گسترده، که در آنجا دو حالت مزبور مسلماً می‌توانند وارد باشند، همواره جالب خواهد بود.

۳ـ نتایج

در مورد جانشین‌سازی سرمایهٔ استوار می‌توان مطالب کلی زیر را متذکر شد: با فرض یکسان ماندن کلیهٔ شرایط، و نه تنها مقیاس تولید، بلکه به ویژه با فرض اینکه بارآوری کار نیز یکسان مانده باشد - هرگاه قسمت بزرگ‌تری از عناصر سرمایهٔ استوار IIc، بیش از سال گذشته با مرگ روبه‌رو شود و لذا ضرورت تجدیدبخش بزرگ‌تری را نیز به صورت جنسی پیش آورد، آن‌گاه لازم است که جزیی از سرمایهٔ استوار میرنده، که می‌بایستی تا سر رسید اجل خود موقتاً به صورت پول جبران می‌گردید، به همان نسبت

---

۳۹۵. در چاپ‌های اول و دوم آلمانی قید شده بود: «عوامل گردان سرمایهٔ ثابت I و IIa. این اشتباه چاپی به وسیلهٔ انگلس اصلاح شده است - م.

۳۹۶. در چاپ‌های اول و دوم: «به وسیلهٔ Ia آمده بود و روش بالا اصلاح شده است - م.

کاهش یابد، زیرا بنابر فرض، مجموع جزء استوار سرمایه‌ای که در II وارد عمل است (و نیز مبلغ ارزشی آن) یکسان باقی می‌ماند. این امر به خودی خود نتایج زیر را به همراه دارد. اولاً: هرگاه قسمت بزرگ‌تری از کالا ـ سرمایهٔ I مرکب از عناصر سرمایهٔ استوار IIc باشد، آن‌گاه قسمتی به همان نسبت کوچک‌تر از آن، عناصر گردان IIc را دربر خواهد داشت، زیرا تولید کل بخش I در برابر IIc بی‌تغییر باقی می‌ماند. در صورتی که قسمتی از این کل نمو نماید قسمت دیگر کاهش می‌یابد و برعکس. ولی از سوی دیگر تولید کل بخش II نیز از لحاظ مقدار یکسان می‌ماند. اما با وجود کاهش مواد خام، نیمه ساخته‌ها، مواد کمکی (یعنی عناصر گردان سرمایهٔ ثابت II) چگونه چنین چیزی ممکن است؟ ثانیاً: حصهٔ بزرگ‌تری از سرمایهٔ ثابت IIc که تحت شکل پولی استقرار یافته است، به سوی I جریان می‌یابد تا از شکل پولی به صورت جنسی دگرسان گردد. بنابراین مقدار پولی بیش از آنچه میان I و II به منظور مبادلهٔ سادهٔ کالایی در گردش بود به سوی جریان می‌یابد. این پول اضافی واسطهٔ مبادلهٔ دو سویهٔ کالا نیست، بلکه فقط به مثابهٔ وسیلهٔ خرید به نحو یک سویه وارد می‌شود. ولی در عین حال آن حجم از کالای IIc که حامل ارزش جانشین فرسایش است نیز به همان نسبت کاهش پیدا می‌کند و لذا از مقدار کالای II که باید نه در برابر کالای I بلکه در ازای پول I مبادله گردد نیز کاسته می‌شود. در چنین صورتی پول بیشتری از بخش II به سوی بخش I، به مثابهٔ وسیلهٔ خرید ساده، روان می‌گردد و در عوض کالاهایی از II که می‌بایست در برابر بخش I به مثابهٔ خریدار ساده عمل نمایند کمتر وجود خواهند داشت. بنابراین ـ نظر به اینکه Iv قبلاً باکالاهای II مبادله شده است ـ بخش بزرگ‌تری از Im نمی‌تواند به کالاهای II مبدل گردد، بلکه به صورت پول راکد می‌شود.

حالت عکس، یعنی موردی که طی یک‌سال، بازتولید سرمایهٔ استوار اسقاط شدهٔ بخش II کمتر و در عوض جزء فرسایشی آن بزرگ‌تر است، بنابر آنچه گفته شد نیازی به تعمیق بیشتر ندارد.

نتیجه آن‌گاه بروز بحران ـ بحران تولید ـ خواهد بود، با آنکه بازتولید در مقیاس ثابتی انجام می‌گیرد.

خلاصه در یک کلمه: چنانچه در مورد بازتولید ساده و یکسان ماندن شرایط، و لذا از جمله با یکسان ماندن نیروی بارآور، یعنی مقدار کل و شدت کار ـ نسبت ثابتی ـ میان سرمایهٔ استوار درگذرنده (که باید تجدید شود) و سرمایهٔ استواری که در قالب مادی

قدیم خود به عمل ادامه می‌دهد (یعنی برای جبران فرسایش خود به محصول ارزش می‌افزاید) فرض نشود ـ آن‌گاه دو حالت ممکن است روی دهد: یکی آنکه حجم عناصر گردانی که باید تجدید شود یکسان می‌ماند ولی حجم عناصر استواری که باید نو گردد افزایش می‌یابد. پس در این مورد تولید کل I بایستی نمو کند یا در غیر این‌صورت، صرفنظر از مناسبات پولی، کسری بازتولید بروز خواهد نمود.

حالت دیگر این است که مقدار نسبی سرمایهٔ استوار II که بایستی به صورت جنسی تجدید گردد کاهش پیدا کند و لذا به همین نسبت نیز قسمتی از سرمایهٔ استوار II که هنوز باید فقط به صورت پول جبران گردد افزایش یابد، و بدینسان حجم قسمت گردان سرمایهٔ ثابت II که باید به وسیلهٔ I بازتولید شود بی‌تغییر بماند در حالی که به عکس قسمت استوار بازتولید شوندهٔ آن کاهش یابد. در چنین حالتی یا کل تولید I کاهش می‌پذیرد و یا (همان‌طور که در حالت پیش، کسری پیدا می‌شد) اضافه‌ای به وجود می‌آید که امکان نقد شدن را فاقد است.

البته در حالت اول، همان کار می‌تواند با ایجاد افزایش در بارآوری، در گسترش یا شدت آهنگ کار محصول بیشتری تسلیم نماید و بدینسان کسری حالت اول را بپوشاند. ولی چنین تغییری نمی‌تواند بدون جابه‌جا گشتن کار و سرمایه از یک رشتهٔ تولید به رشته‌های دیگر بخش I انجام شود، و هر کدام از اینجابه‌جا شدن‌ها موقتاً اختلالاتی بر می‌انگیزد. ثانیاً (به میزانی که بسط و شدت آهنگ کار فزونی پیدا می‌کند)، بخش I ناچار است ارزش بیشتری را در برابر ارزش کمتری با بخش II مبادله نماید و لذا یک ارزش کاهی در محصولات I روی می‌دهد.

به عکس در حالت دوم، I ناچار است یا تولید خود راکاهش دهد، که برای کارگران و سرمایه‌داران وارد در آن بخش به معنای بحران است، و یا اضافه تولید خواهد داشت که باز بحران‌آور است. این قبیل فزونی‌ها نه تنها به خودی خود ضرری ندارد، بلکه به عکس بازیافتی به شمار می‌روند، اما در تولید سرمایه‌داری زیان‌آورند.

در هر دو حالت بازرگانی خارجی می‌تواند راه علاجی باشد: در حالت اول برای تبدیل کالای I که به صورت پول راکد گردیده است با وسایل مصرف، و در حالت دوم به منظور جایابی برای کالاهای اضافی ـ ولی بازرگانی خارجی، در صورتی که صرفاً عبارت از جانشین‌سازی سادهٔ برخی از عناصر (و نیز بنابر ارزش آنها) نباشد، فقط تضادها را به محیط گسترده‌تری منتقل می‌سازد و برای آنها میدان عمل وسیع‌تری به

وجود می‌آورد.

آن‌گاه که شکل سرمایه‌داری بازتولید از میان برداشته شود، مطلب به این خلاصه می‌گرد که جزء میرنده و بنابراین جزیی ازسرمایهٔ استوار که باید به صورت جنسی جانشین یابد (در اینجا مقصود سرمایهٔ استواری است که در تولید وسایل مصرف به‌کار می‌رود)، مقداری است که طی سال‌های مختلف متوالی متغیر است. هرگاه در یک‌سال جزء مزبور بسیار بزرگ باشد (یعنی، همان‌طور که در مورد انسان اتفاق می‌افتد، بالاتر از میانگین مرگ و میر قرار گیرد)، در آن صورت مسلماً سال آینده به همان نسبت کوچک‌تر است. حجم مواد خام، نیمه ساخته‌ها و مواد کمکی که برای تولید سالانهٔ وسایل مصرف لازم است ـ با یکسان فرض نمودن شرایط دیگر ـ بدین سبب کاهش پیدا نمی‌کند. بنابراین واجب است که تولید کل وسایل تولید در یک مورد افزایش و در مورد دیگر کاهش یابد. علاج این پدیده تنها از راه اضافه تولید نسبی مستمر میسر است. از یکسو مقدار معینی سرمایهٔ استوار لازم است تا بیش از آنچه مستقیماً مورد نیاز است تولید گردد، از سوی دیگر، به ویژه ذخیره‌ای از مواد خام و غیره، اضافه بر احتیاجات مبرم سالانه لازم خواهد بود (این حکم به خصوص در مورد وسایل زیست صادق است). یک چنین اضافه تولید به معنای آن است که جامعه بر وسایل مادی بازتولید خود مسلط است. ولی در درون جامعهٔ سرمایه‌داری اضافه تولید یک عامل آنارشی (درهمی) است.

این مثال سرمایهٔ استوار ـ در مورد یکسان ماندن مقیاس بازتولید ـ خود چشمگیر است. عدم تعادل در تولید سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان یکی از دلایل عزیز کردهٔ اقتصادیون برای توضیح بحران هاست. ولی اینکه چنین عدم تعادلی می‌تواند و باید با وجود نگاهداشتن سادهٔ مقدار سرمایهٔ استوار رخ دهد، اینکه چنین عدم تعادلی در فرضیهٔ یک تولید عادی ایده‌آل، در بازتولید سادهٔ سرمایهٔ اجتماعی وارد در عمل، می‌تواند و باید به وقوع پیوندد، برای اقتصادیون چیز تازه‌ای است.

XII. بازتولید مصالح پولی

مطلبی که تاکنون کاملاً برون از توجه ما قرار داشته عبارت از بازتولید سالانهٔ طلا و نقره است. این دو فلز تا آنجا که فقط به مثابهٔ مواد خام برای تجمل‌افزار، تذهیب و غیره به‌کار می‌روند، جنبهٔ ویژه‌ای که آنها را از محصولات دیگر ممتاز ساخته شایستهٔ بحث

در این مقال نماید، ندارند. به عکس آنها نقش با اهمیتی به مثابهٔ مصالح پولی و لذا مانند پول بالقوه ایفا می‌کنند. در اینجا به مناسبت ساده‌ساختن مطلب فقط طلا را به مثابهٔ مصالح پول می‌پذیریم.

به موجب پیکره‌هایی که اکنون دیگر کهنه شده‌اند، مجموع تولید سالانهٔ طلا به ۸۰۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰۰ لیره = ۱۱۰۰ یا ۱۲۵۰ میلیون مارک بالغ شده است. به عکس بنا به تخمین زوت‌بر[۳۹۷] متوسط تولید سال‌های ۱۸۷۱ـ۱۸۷۵ فقط عبارت از ۱۷۰۶۷۵ کیلو گرام به ارزش تقریبی ۴۷۶ میلیون مارک بوده است. از این مقدار، استرالیا تقریباً ۱۶۷، ایالات متحده ۱۶۶، روسیه ۹۳ میلیون مارک تحویل داده‌اند. بقیه میان کشورهای مختلف، که به هر کدام مبلغی کمتر از ۱۰ میلیون مارک می‌افتد، تقسیم می‌شود. طی همین مدت تولید سادهٔ نقره مختصری کمتر از ۲ میلیون کیلوگرام به ارزش ۳۵۴ میلیون و نیم مارک بوده است که به رقم سرراست، ۱۰۸ میلیون آن را مکزیک، ۱۰۲ میلیون را ایالات متحده، ۶۷ میلیون را آمریکای جنوبی، ۲۶ میلیون را آلمان و غیره تحویل داده‌اند.

از میان کشورهایی که در آنجا تولید سرمایه‌داری تفوق دارد تنها تولیدکنندهٔ طلا و نقره ایالات متحده است؛ کشورهای سرمایه‌داری اروپایی تقریباً تمام طلا و قسمت به مراتب بزرگ‌تری از نقرهٔ خود را از استرالیا؛ ایالات متحده، مکزیک، آمریکای جنوبی و روسیه دریافت می‌نمایند.

ولی ما معادن طلا را در درون کشوری فرض می‌کنیم که تولید سرمایه‌داری بر آن حاکم است و بازتولید سالانه‌اش در اینجا مورد تحلیل ماست. دلیل چنین فرضی به قرار زیر است:

● طور کلی تولید سرمایه‌داری بدون بازرگانی خارجی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی اگر بازتولید عادی سالانه را بنابر مقیاس داده‌ای فرض کنیم، در آن صورت این فرض نیز در آن مستتر است که بازرگانی خارجی فقط اقلامی را جانشین اقلام محلی می‌کند که دارای شکل مصرفی یا صورت طبیعی دیگری هستند، بدون آنکه در روابط ارزشی تأثیری بگذارند، ولذا نه در روابط ارزشی‌ای که طبق آن دو بخش وسایل تولید و وسایل مصرف متقابلاً محصولات خود را مبادله می‌کنند تأثیری دارد و نه روابط میان

397. Ad. Soetbeer, "Edelmetall-Produktion", Gotha 1879. (S. 112).

سرمایهٔ ثابت، سرمایهٔ متغیر و اضافه ارزش راکه ارزش محصول هرکدام از این بخش‌ها به آنها تجزیه می‌شود، متأثر می‌سازد. بنابراین داخل ساختن بازرگانی خارجی در تحلیل ارزش محصولات بازتولید سالانه، فقط می‌تواند موجب ابهام گردد بدون آنکه هیچ‌چیز جدیدی را، چه از لحاظ خود مسئله و چه از جهت حل آن، به دست دهد. پس لازم است که کاملاً از آن چشم پوشیده شود و لذا در اینجا طلا نیز به مثابهٔ عنصر مستقیم بازتولید سالانه لحاظ گردد، نه مانند عنصری کالایی که در اثر مبادله وارد شده است.

تولید طلا، مانند تولید فلزات به طور کلی، به بخش I یعنی بخشی که تولید وسایل تولید را دربرمی‌گیرد، تعلق دارد. فرض می‌کنیم که زر ـ محصول سالانه = ۳۰ باشد (فرض این رقم از جهت سهولت است والا در واقع این رقم در برابر ارقامی که در نمودار خود پذیرفته‌ایم خیلی بالاتر گرفته شده است). این ارزش بدینسان تجزیه می‌شود: ۲۰c .۵m+۵v+۲۰c باید با عناصر دیگر Ic مبادله شود، و این مطلبی است که بعداً بررسی خواهیم کرد. ولی ۵m+۵v (I) باید با عناصری از IIc یعنی وسایل مصرف مبادله شوند.

دربارهٔ ۵v باید متذکر بود که هر بنگاه تولیدکنندهٔ طلا ابتدا با خرید نیروی کار آغاز کار می‌کند، اما نه با طلایی که خود تولیدکرده است، بلکه با سهمی از پول ذخیره شدهٔ کشور. کارگران به میزان این ۵v وسایل مصرف از II خریداری می‌کنند و II نیز با همین پول از I وسایل تولید می‌خرد. مثلاً اگر II از I به مثابهٔ مصالح کالایی و غیره طلایی به میزان ۲ خریداری نماید (که جزء ترکیب‌کنندهٔ سرمایهٔ ثابت آن است)، آنگاه ۲ v به سوی تولیدکنندهٔ طلای I به صورت پول باز می‌گردد، پولی که در گذشته به دوران تعلق داشته است. چنانچه II دیگر کالایی از I خریداری نکند، آنگاه I که طلای خود را به صورت پول به دوران می‌ریزد، از II خرید می‌کند، زیرا طلا می‌تواند هر کالایی را بخرد. تفاوت فقط در این‌ست که اینجا I نه به مثابهٔ فروشنده، بلکه به عنوان خریدار وارد می‌شود. استخراج‌کنندگان طلای بخش I همواره می‌توانند کالای خود را به فروش رسانند زیرا کالای آنها همواره در شکلی است که بی‌واسطه مبادله می‌شوند.

فرض کنیم که یک ریسنده ۵v به کارگران خود پرداخته باشد. اینان ـ صرفنظر از اضافه ارزش محصولات رشته شده‌ای = ۵ به وی تحویل می‌دهند. کارگران به میزان ۵ از IIc خرید می‌کنند و IIc نیز از I نخی به میزان ۵ می‌خرد و بدینسان ۵v به صورت پول به ریسندهٔ نخ باز می‌گردد. در حالت مفروض ما برعکس Ig (چنانکه ما تولیدکنندهٔ طلا

را با این علامت یاد می‌کنیم) ۵v به کارگران خود به صورت پولی پیش‌ریز می‌کند که قبلاً خود به دوران تعلق داشته است. کارگران مزبور این پول را برای وسایل زیست خرج می‌کنند. ولی فقط ۲ تا از ۵ تا از سوی II به Ig برمی‌گردد. اما Ig کاملاً مانند نخ ریس می‌تواند روند بازتولید را از نو آغاز نماید. زیرا کارگرانش ۵ واحد به طلا به وی تحویل داده‌اند که از آن میان ۲ تا به فروش رفته است و ۳ تای آن به طلا در اختیار اوست و لذا فقط لازم است که آن را به سکهٔ مضروب[۳۹۸] یا اسکناس مبدل سازد و از آن راه مستقیم بدون پادرمیانی II تمام سرمایهٔ متغیرش را از نو به شکل پول به دست آورد.

ولی طی این نخستین روند بازتولید سالانه، در تودهٔ پولی که بالفعل یا بالقوه به دوران تعلق دارد، تغییری روی داده است. ما فرض کرده‌ایم که IIc به مثابهٔ جنس طلا، ۲v (Ig) خریداری کرده است و باز ۳ تای دیگر به وسیلهٔ Ig در داخل II، به شکل پولی سرمایهٔ متغیر، خرج شده است. پس این مقدار پول ۳ که از راه تولید جدید طلا تأمین شده است در درون II باقی می‌ماند و از نو به سوی I بازگشت نمی‌کند. بنابه فرض، II نیازمندی‌های خویش را از لحاظ خود طلا رفع نموده است. این ۳ تا در دست بخش مزبور مانند اندوختهٔ زرباقی می‌ماند. نظر به اینکه این سه نمی‌تواند هیچ عنصری از سرمایهٔ ثابت بخش را تشکیل دهد، و از آنجاکه II پیش از این معامله، پول ـ سرمایهٔ کافی برای خرید نیروی کار در دست داشته است و نیز بدان جهت که این ۳gی اضافی، به استثنای عنصر فرسایش، انجام هیچ وظیفهٔ دیگری را در درون IIc، که با جزیی از آن مبادله شده است، به عهده ندارد (فقط در صورتی که IIc (۱) از IIc (۲) کوچک‌تر می‌بود، امری که تصادفی است، آن‌گاه ممکن می‌شد که این ۳g در حد خود برای تأمین محل عنصر فرسایشی به کار رود)، و از سوی دیگر نظر به اینکه، باز به استثنای عنصر فرسایش، مجموع محصول ـ کالای IIc باید در مقابل وسایل تولید I(v+m) مبادله گردد ـ مسلم است که تمام این پول باید از IIc به IIm منتقل گردد (اعم از اینکه IIm مزبور به صورت وسایل لازم زندگی یا به شکل تجمل‌افزار باشد)، و در مقابل، ارزش ـ کالای منطبق با آن از IIm به IIc انتقال یابد. نتیجه آن است که قسمتی از اضافه ارزش به صورت گنج اندوخته می‌شود.

---

۳۹۸. مقدار قابل ملاحظه‌ای شمش طلا (Golld Bullion)... به وسیلهٔ استخراج‌کنندگان مستقیم به ضرابخانهٔ سان‌فرانسیسکو آورده شود.»

"Reports of H. M. Secretaries of Embassy and Legation" 1879, part III, p. 337.

چنانچه در دومین سال بازتولید، طلای تولید شده در سال باز به همین نسبت به مثابه مادهٔ خام استفاده شود، آن‌گاه از نو دو تای آن به سوی Ig برمی‌گردد و سه تـای آن جانشین عینی پیدا می‌کند یعنی دوباره در داخل II به مثابه گنج استقرار می‌یابند و غیره.

در مورد سرمایهٔ متغیر به طور کلی وضع از این قرار است: سرمایه‌دار Ig مانند هـر سرمایه‌دار دیگر باید این پول را برای خرید کار پیش‌ریز نماید. بابت این v نه او، بلکه کارگرانش باید از II خرید کنند. بنابراین هرگز چنین موردی پیش نمی‌آید که سرمایه‌دار مزبور به مثابه خریدار وارد صحنه شود و لذا طلا را خود به خود و بدون اینکه ابتکار از سوی بخش II باشد، منتقل نماید. ولی تا آنجا که II از او مصالح خریداری می‌کند و مجبور است مادهٔ طلا را جانشین سرمایهٔ ثابت IIc نماید،[۳۹۹] قسمتی از v (Ig)، به همان نحوی که در مورد دیگر سرمایه‌داران بخش I دیدیم، از II به سوی وی باز می‌گردد. و در صورتی که چنین موردی پیدا نشود، آن‌گاه Ig جانشین سرمایهٔ متغیر خود را مستقیم از محصول طلای خویش تأمین می‌کند. ولی به میزانی که پول پیش‌ریز شدهٔ وی بابت v از سوی II به او باز نمی‌گردد، قسمتی از دوران موجود (یعنی پولی که از جانب I بـه سوی II آمده ولی دوباره به I برنگشته است) به گنج مبدل می‌شود و به همین جـهت جزیی از اضافه ارزش II در ازای وسایل مصرف خرج نشده است. نظر به اینکه پیوسته معادن جدید طلا استفاده می‌شوند و یا معدن‌های قدیم از نو گشوده می‌شوند، مـقدار مشخصی از پولی که Ig باید بابت سرمایهٔ متغیر خرج نماید همواره جزیی از حجم پولی را تشکیل می‌دهد که پیش از تولید تازهٔ طلا موجود است و Ig به وسیلهٔ کارگران خود به بخش II فرو می‌ریزد. تا آن حد که این پـول از II بـه Ig بـرنگشته است عـنصری از گنج‌اندوزی بخش II را تشکیل می‌دهد.

اما دربارهٔ m (Ig) مطلب از این قرار است که در این مورد Ig همواره می‌تواند به مثابهٔ خریدار وارد میدان شود. وی m خود را به صورت طلا در دوران می‌ریزد و از آنـجا وسایل مصرف IIc بیرون می‌کشد. در اینجا طلا قسماً به صورت عینی استفاده می‌شود و بنابراین همچون عنصر حقیقی قسمت ثالث (c) سرمایهٔ بارآور II به کـار مـی‌افتد، و چنانچه وضع بدین منوال نباشد، آن‌گاه باز به مثابهٔ جزئی از IIm کـه در شکـل پـولی

---

۳۹۹. خواننده توجه دارد که مادهٔ طلا فقط در قسمتی از بخش II که تجمل‌افزار تولید می‌کند می‌تواند به مثابهٔ سرمایهٔ ثابت به کار رود - م.

باقیمانده است، عنصری از گنج نهی می‌گردد. صرفنظر از Ic که باید بعداً بررسی شود[۴۰۰] دیده می‌شود که حتی در مورد بازتولید ساده، هرچند هم انباشت به معنای خاص کلمه، یعنی بازتولید به مقیاس گسترده، از آن خارج باشد، مع ذلک پس‌افکند پول یا گنج‌سازی ضرورتاً در آن وارد است. و چون این امر همه ساله از نو تکرار می‌شود، با آن می‌توان فرضیه‌ای را که در مطالعهٔ تولید سرمایه‌داری مبدأ حرکت به شمار می‌آید توضیح داد. آن فرضیه از این قرار است که در آغاز بازتولید، مقادیری وسایل نقدی متناسب با مبادلهٔ کالاها در دست طبقهٔ سرمایه‌دار بخش I و II وجود دارد. این چنین انباشت حتی پس از کسر طلایی به وقوع می‌پیوندد که در نتیجهٔ سایش پول در گردش از بین می‌رود.

خود به خود مفهوم است که هر قدر عمر تولید سرمایه‌داری بیشتر باشد حجم پولی که از هر سو گرد آمده بزرگ‌تر و لذا نسبتی که طلای تازه تولید شده هر سال به این تودهٔ انباشته می‌افزاید کمتر است، هرچند این افزوده بنا به کمیت مطلق خود مقدار معتبری تواند بود. به طور کلی بدنیست یک‌بار دیگر به ایرادی که به توک[۴۰۱] گرفته شده است برگردیم و آن این است: چگونه ممکن است که هر سرمایه‌دار از محصول سالانه اضافه ارزشی به پول بیرون کشد، یعنی بیش از آنچه به دوران فرو می‌ریزد از آن پول برداشت نماید، در حالی که سرانجام باید خود طبقهٔ سرمایه‌دار را به مثابهٔ سرچشمهٔ پولی شمرد که در دوران ریخته می‌شود؟

در این باره ما به تذکرات زیرین که فشرده‌ای از مطالب پیش گفته است (فصل هفدهم) اکتفا می‌کنیم:

۱ـ یگانه شرط لازم در این مورد، مبنی بر اینکه باید برای مبادلهٔ عناصر مختلف مجموع بازتولید سالانه به اندازهٔ کافی پول موجود باشد ـ به هیچ وجه به این جهت که اضافه ارزش، جزیی از ارزش ـ کالا را تشکیل می‌دهد مخدوش نمی‌گردد. اگر فرض شود که تمام تولید از آن خود کارگران است و لذا اضافه آنها تنها عبارت از اضافه کاری است که برای خودشان انجام می‌دهند نه برای سرمایه‌داران، باز حجم ارزش ـ کالای گردش کننده همان خواهد بود، و در صورت یکسان باقی ماندن شرایط دیگر، دوران

---

۴۰۰. تحقیق دربارهٔ مبادلهٔ طلای نو تولید در درون سرمایهٔ ثابت بخش I در دست نوشته دیده نمی‌شود – ف. انگلس.

401. Took

آن مستقیماً مستلزم همان مقدار پول است. بنابراین در هر دو مورد فقط این سئوال پیش می‌آید: پول لازم برای تبدیل تمام این ارزش ـ کالا از کجا می‌آید؟ و این پرسش که پول لازم جهت نقد کردن اضافه ارزش از کجا می‌آید؟ به هیچ وجه مطرح نمی‌شود.

یک‌بار دیگر به این مطلب برگشته تأکید می‌کنیم که هر تک کالا البته مرکب از c+v+m است و لذا برای دوران مجموع کالاها، از سویی مبلغ معینی برای گردش سرمایهٔ c+v لازم است، و از سوی دیگر مبلغ پول دیگری برای گردش درآمد سرمایه‌داران، یعنی اضافه ارزش، ضرورت دارد. همان‌گونه که برای هر تک سرمایه‌دار پولی که بابت سرمایه پیش‌ریز می‌شود غیر از پولی است که به مثابهٔ درآمد خرج می‌شود، عیناً همان‌طور هم برای مجموع طبقهٔ سرمایه‌دار است. این پول اخیر از کجا می‌آید؟ خیلی ساده، از آنجا که قسمتی از حجم پولی که در دست طبقهٔ سرمایه‌دار است، و لذا به طور کلی بخشی از مجموع حجم پولی که در درون جامعه وجود دارد، صرف دوران درآمد سرمایه‌داران می‌شود. در بالا دیدیم چگونه هر سرمایه‌داری که بنگاه تازه‌ای برپا می‌کند پولی را که برای گذران خود بابت وسایل مصرف خرج می‌نماید، به صورت پولی که برای نقد ساختن اضافه ارزشش به کار می‌رود به محض اینکه کسب و کارش به راه می‌افتد دوباره به دست می‌آورد. ولی به طور کلی باید گفت که تمام این دشواری از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد:

اولاً: از آنجا که ما فقط دوران واگرد سرمایه را بررسی می‌کنیم و لذا سرمایه‌دار را نیز فقط به مثابهٔ سرمایهٔ شخصیت یافته در نظر می‌آوریم نه مانند سرمایه‌دار مصرف‌کننده و خوش‌گذران. بدینسان در برابر دید ما چنین می‌گذرد که وی همواره در ترکیب کالا ـ سرمایهٔ خود اضافه ارزش به دوران فرو می‌ریزد، ولی هرگز پولی را که به شکل درآمد در دست او مشاهده نمی‌کنیم، هرگز نمی‌بینیم که او برای خرج کردن اضافه ارزشش پول به دوران بریزد.

ثانیاً: آن‌گاه که طبقهٔ سرمایه‌دار مبلغ معینی پول به صورت درآمد به دوران می‌ریزد، چنین نمود می‌کند که گویا طبقهٔ مزبور معادلی در برابر این قسمت از محصول کل سالانه می‌پردازد و لذا مبلغ مزبور دیگر جنبهٔ اضافه ارزشی را از دست می‌دهد. ولی اضافه محصول، که اضافه ارزش در آن نمایان می‌گردد، برای طبقهٔ سرمایه‌دار خرجی بر نمی‌دارد. طبقهٔ مزبور این اضافه محصول را از لحاظ طبقه‌ای مالک است و از آن رایگان بهره‌مند می‌شود و گردش پول نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد نماید. تغییری که به

وسیلهٔ گردش پول حاصل می‌شود تنها در این است که هر سرمایه‌دار، به جای آنکه اضافه محصول خود را به صورت جنسی مصرف نماید، چیزی که به طور کلی غیر ممکن است، کالاهای گوناگونی را، تا میزان اضافه ارزش که به تملک خود درآورده است، از ذخیرهٔ کل اضافه محصول سالانهٔ جامعه برداشت نموده به تصرف خویش در می‌آورد. ولی مکانیسم دوران نشان داده است که اگر طبقهٔ سرمایه‌دار برای خرج درآمد، پولی در درون دوران بریزد پول خود را دوباره از دوران باز می‌ستاند و لذا همواره می‌تواند همان روند را از نو آغاز نماید. بنابراین اگر سرمایه‌دار را به مثابهٔ طبقه نگاه کنیم، آن‌گاه می‌بینیم که طبقهٔ مزبور، بعداً نیز مانند پیش، مالک آن مبلغ پولی که اضافه ارزش را نقد می‌کند، باقی می‌ماند. پس اگر سرمایه‌دار اضافه ارزش را نه تنها به شکل کالا از بازار برای مصرف ـ مایهٔ خود برداشت می‌کند، بلکه در عین حال پولی هم که به وسیلهٔ آن کالاهای مزبور خرید شده دوباره به سوی او باز می‌گردد، آن‌گاه بدیهی است که وی کالاها را بدون آنکه معادلی در عوض داده باشد از دوران بیرون می‌کشد. هرچند وی این کالاها را با پول می‌پردازد، مع‌ذلک یک پول هم برای او خرج برنمی‌دارد. اگر من با یک لیرهٔ استرلینگ کالاهایی بخرم و آن‌گاه فروشندهٔ کالا، لیره را در برابر اضافه محصولی که برای من خرجی برنداشته است به من پس بدهد، آشکار است که من کالاهای مزبور را رایگان به دست آورده‌ام. تکرار مستمر این عمل تغییری در این امر نمی‌دهد که من پیوسته کالا برداشت کنم و همواره هم مالک لیره باقی بمانم، اگرچه برای به دست آوردن کالا موقتاً آن را از خود دور ساخته باشم. سرمایه‌دار پیوسته این پول را به عنوان نقدکنندهٔ اضافه ارزشی که برایش هیچ خرجی برنداشته است باز می‌ستاند.

در گذشته دیدیم که نزد آ. اسمیت مجموع ارزش ـ محصول اجتماعی به درآمد یعنی v+m تحویل می‌گردد و لذا سرمایهٔ ثابت برابر با صفر قرار داده می‌شود. بنابراین ضرورتاً از آنجا چنین نتیجه می‌شود که پول لازم برای گردش درآمد سالانه، برای دوران تمام محصول سالانه نیز کفایت می‌کند، و لذا درباره مثال ما، پولی که جهت گردش وسایل مصرف به ارزش ۳۰۰۰ لازم است، برای دوران تمام محصول سالانه با ارزشی برابر با ۹۰۰۰ کافی است. در واقع نظر آ. اسمیت چنین است و ث. توک[۴۰۲] نیز

402. Th. Took

آن را تکرار می‌کند. این تصور غلط دربارهٔ رابطهٔ مقدار پول لازم برای نقد نمودن درآمد و حجم پولی که تمام محصول اجتماعی را به گردش در می‌آورد، نتیجهٔ ضرور عدم درک و اندیشهٔ نابخردانه در مورد چگونگی و نحوه‌ای است که عناصر مختلف مادی و ارزشی محصول کل سالانه بازتولید می‌شوند و هر سال تعویض می‌گردند. به همین جهت نظریهٔ مزبور را پیش از این رد کرده‌ایم.

اکنون به خود اسمیت و توک گوش می‌دهیم.

اسمیت می‌گوید[۴۰۳]:

«دوران هر کشور را می‌توان به دو شاخه تقسیم نمود: دوران میان خود بازرگانان و دوران میان بازرگانان و مصرف کنندگان. اگرچه عین همان مسکوکات، (کاغذ یا فلز)، ممکن است. گاه در این شاخه وگاه در شاخهٔ دیگر دوران به کار رود، با این وجود هر دو شاخهٔ مزبور پیوسته هم‌زمان و موازی یکدیگر حرکت می‌کنند و لذا هر کدام از آنها به مقدار معینی پول، اعم از این یا آن نوع، نیازمند است تا در جریان باقی بماند. ارزش کالاهایی که میان بازرگانان و مصرف کنندگان دوران دارد. زیرا بازرگانان هرچه بخرند سرانجام باید به مصرف‌کنندگان بفروشند. نظر به اینکه دوران میان بازرگانان به صورت عمده فروشی انجام می‌گیرد، به طور کلی وجود مقدار نسبتاً بزرگی از پول را برای هر کدام از معاملات ایجاب می‌کند. دوران میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان اغلب به عکس به صورت جزیی واقع می‌شود و غالباً با مبالغ کوچکی پول ملازمه دارد، وگاه یک شیلینگ یاحتی نیم پنی هم برای آن کافی است. ولی مبالغ کوچک سریع‌تر از مبالغ بزرگ گردش می‌کنند... با اینکه خریدهای سالانهٔ همهٔ مصرف کنندگان لااقل از لحاظ ارزشی (این «لااقل» خوب است) برابر با خریدهای همهٔ بازرگانان است، مع ذلک معمولاً ممکن است با حجم بسیار کوچک‌تری از پول انجام شوند» و غیره.

ث. توک دربارهٔ این قسمت از گفته‌های اسمیت در اثر خود[۴۰۴]، متذکر می‌شود:

«هیچ تردیدی نمی‌تواند باشد که در این مورد تفکیک و تمایز انجام شده اصولاً درست است... مبادله میان بازرگان و مصرف‌کنندگان، پرداخت دستمزدها را نیز که بیشترین درآمد (means the principal) مصرف کننده را تشکیل می‌دهد، دربر می‌گیرد... کلیهٔ مبادلات میان بازرگان، یعنی تمام فروش‌ها (از تولیدکننده یا واردکننده

---

۴۰۳. کتاب دوم فصل ۲.

404. "An Inquiry in to the currency Principle", London 1844, p. 34-36 passim.

گرفته تا جزیی فروش یا صادرکننده که متضمن تمام مراحل روندهای واسط مانوفاکتور و غیره نیز می‌شود)، به حرکات نقل و انتقال سرمایه‌ها تحویل‌پذیر است. ولی نقل و انتقال سرمایه‌ها با این امر ملازمه ندارد که حتماً باید به هنگام انجام آن به طور واقعی اسکناس یا مسکوک رد و بدل گردد ـ منظور من رد و بدل مادی است نه مجازی ـ و در عمل نیز اکثر معاملات واقعاً چنین وضعی را ندارند... مبلغ کل مبادلات بازرگانان میان یکدیگر باید در آخرین تحلیل به وسیلهٔ مبلغ مبادلات میان بازرگان و مصرف‌کنندگان مشخص و محدود گردد.»

چنانچه به آخرین جمله تنها و جداگانه توجه کنیم، آن‌گاه چنین گمانی به وجود می‌آید که گویا توک فقط تشخیص می‌دهد که میان مبادلات بازرگانان با یکدیگر و مبادلات بازرگان و مصرف‌کننده رابطه‌ای برقرار می‌گردد، یا به دیگر سخن میان ارزش درآمد کل سالانه و ارزش سرمایه‌ای که آن درآمد را تولید می‌کند رابطه‌ای به وجود می‌آید. ولی در واقع چنین نیست. وی آشکارا به نظریهٔ آ. اسمیت می‌پیوندد. بنابراین نقد ویژه‌ای از تئوری دوران وی زاید است.

۲ـ هر سرمایهٔ صنعتی در آغاز کار برای تمام جزء استوار خود پولی یکجا به دوران فرو می‌ریزد، که آن را فقط به تدریج و طی یک سلسله از سال‌ها به وسیلهٔ فروش محصول سالانهٔ خود دوباره از دوران بیرون می‌کشد. پس سرمایهٔ مزبور ابتدا به درون دوران پولی، بیش از آنچه از آن بیرون می‌کشد، فرو می‌ریزد. این عمل هر بار به هنگام تجدید عینی کل سرمایه تکرار می‌شود. عمل مزبور هر سال در مورد تعدادی از بنگاه‌ها که سرمایهٔ استوارشان باید به صورت عینی تجدیدگردد، تکرار می‌شود. در هر تعمیر، در هر تجدید قسمی سرمایهٔ استوار، این تکرار به صورت جزئی روی می‌دهد. بنابراین از یکسو بیش از آنچه در دوران پول ریخته می‌شود از آن پول برداشت می‌گردد و از سوی دیگر برعکس.

در همهٔ رشته‌های صنعت که تولید ـ دورهٔ آنها (همچون مدتی متمایز از کار ـ دوره) زمان درازتری را شامل می‌گردد، از جانب تولیدکنندگان سرمایه‌دار پیوسته در طول این مدت پول به درون دوران ریخته می‌شود، به طور جزئی برای پرداخت نیروی کار استفاده شده و قسماً بابت خرید وسایل تولیدی که باید به مصرف برسند. بدینسان از بازار کالاها وسایل تولید مستقیم بیرون کشیده می‌شوند و وسایل مصرف جزئاً به طور غیرمستقیم، از راه خرج دستمزد کارگران به وسیلهٔ آنها و قسمتی مستقیماً به وسیلهٔ خود

سرمایه دارانی که به هیچ وجه در مصرف خویش وقفه روا نمی‌دارند، از بازار برداشت می‌شود بدون آنکه سرمایه‌داران مزبور فعلاً هم‌زمان با برداشت معادلی به صورت کالا به بازار ریخته باشند. در اثنای این دوره، پولی که به وسیلهٔ آنها به دوران ریخته شده است، صرف نقدسازی ارزش ـ کالاها و نیز اضافه ارزشی می‌شود که در کالاها نهفته است. در تولید سرمایه‌داری پیشرفته و در مورد کارهای درازمدت که به وسیلهٔ شرکت‌های سهامی و غیره انجام می‌گردد، از قبیل ساختمان راه‌آهن‌ها، کانال‌ها، بارانداز‌ها، ساختمان‌های بزرگ شهرداری‌ها، کشتی‌سازی فلزی، زه‌کشی زمین با ابعاد بزرگ و غیره، این عامل اهمیت بزرگی کسب می‌کند.

۳ـ در حالی که سرمایه‌داران دیگر، صرفنظر از مخارجی که بابت سرمایهٔ استوار می‌کنند، از دوران پولی بیش از آن بیرون می‌کشند که خود به هنگام خرید نیروی کار و عناصر گردان به درون آن فرو ریخته‌اند، سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ طلا و نقره، صرفنظر از فلز گرانبها که به صورت مادهٔ خام به کار می‌رود، فقط پول به دوران وارد می‌کنند در حالی که تنها کالا از آن بیرون می‌کشند. سرمایهٔ ثابت به استثناء جز فرسودهٔ آن، قسمت عمدهٔ سرمایهٔ متغیر و همهٔ اضافه ارزش (به استثناء گنجی که احتمالاً ممکن است در دست خود سرمایه‌داران گرد آمده باشد) به صورت پول در دوران فروریخته می‌شوند.

۴ـ از یکسو در واقع همه نوع چیزهایی که در اثنای سال تولید نشده‌اند از قبیل زمین، عمارات و غیره دوران دارند و از سوی دیگر محصولاتی که تولید ـ دورهٔ آنها به بیش از یک‌سال کشیده می‌شود مانند دام، چوب، شراب و غیره در گردش هستند. برای این پدیده و برخی پدیده‌های دیگر تذکر این مطلب اهمیت دارد که علاوه بر مبلغ پولی که برای دوران فوری لازم است همواره مقدار پول معینی به صورت خفته و در حالت غیرفعال وجود دارد که می‌تواند در نتیجهٔ هر محرکی وارد عمل گردد. ارزش برخی از محصولات نیز غالباً به صورت جزء‌جزء و تدریجی دوران می‌کند، مانند ارزش خانه‌ها که به شکل اجاره بها طی سال‌های متعددی در گردش است.

از سوی دیگر گردش پول واسطهٔ همهٔ حرکات روند بازتولید نیست. تمام روند تولید، به محض آنکه عناصر آن به دست آید، از حیطهٔ گردش پول خارج است همچنان است هر محصولی که به وسیلهٔ تولیدکننده‌اش مستقیماً خواه به صورت انفرادی و خواه به شکل بارآور، دوباره مصرف شود (تأمین گذران کارگر کشاورزی به جنس نیز در زمرهٔ آن است).

بنابراین حجم پولی که محصول سالانه را به گردش در می‌آورد در جامعه موجود است و به تدریج انباشته شده است. این پول به ارزش ـ محصول سال جاری تعلق ندارد، مگر طلایی که احتمالاً برای تعویض مسکوکات فرسوده به جریان افتاده باشد.

در این بیان چنین فرض شده است که تنها فلزات گرانبها در گردشند و ساده‌ترین شکل دوران که عبارت از خرید و فروش نقد است، جاری است، با آنکه بر پایهٔ گردش سادهٔ فلزی نیز پول می‌تواند مانند وسیلهٔ پرداخت عمل کند و از لحاظ تاریخی واقعاً هم این نقش را داشته و بر همین پایه است که سیستم اعتباری و جوانب معینی از مکانیسم آن گسترش یافته است.

ما این فرض را فقط بنا به دلایل اسلوبی استفاده نکرده‌ایم، گو اینکه اهمیت دلایل مزبور از آنجا آشکار می‌گردد که هم توک و مکتب وی هم مخالفین‌اش در مشاجرات خود، هنگامی که سخن بر سر گردش اسناد بانکی بوده است، همواره مجبور شده از نو به فرضیهٔ دوران فلزی خالص برگردند. اینان ناگزیر بوده‌اند که بمداز وقوع (Post festum) به این فرض متوسل گردند، ولی آن را بسیار سطحی انجام داده‌اند و درست این سطحی بودن نیز از آن جهت اجتناب‌ناپذیر است که مبداء حرکت فقط یک نقش فرعی و عرضی ایفا می‌کند.

ولی ساده‌ترین بررسی گردش پول در شکل خودروی ابتدایی آن ـ و گردش مزبور در اینجا عامل جدایی‌ناپذیر روند بازتولید سالانه است ـ نشان می‌دهد که:

الف) با فرض وجود تولید پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و لذا با سیادت سیستم مزدوری مسلماً پول ـ سرمایه، از این لحاظ که شکل پیش‌ریز سرمایهٔ متغیر است، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. به میزانی که سیستم مزدوری ترقی می‌کند هر محصول به کالا مبدل می‌گردد و لذا ناگزیر است که ـ به استثنای چند مورد مهم ـ استحالهٔ به پول را همچون یکی از مراحل حرکت خود بپیماید. حجم پول در گردش باید برای نقد ساختن کالاها به حد کافی وجود داشته باشد و قسمت اعظم این پول به صورت دستمزد یعنی پول تدارک می‌شود که به مثابه شکل پولی سرمایهٔ متغیر از سوی سرمایه‌دار صنعتی برای خرید نیروی کار پیش‌ریز گردیده و با تمام بزرگی خود در دست کارگران فقط به مثابه وسیلهٔ دوران (وسیلهٔ خرید) به کار می‌افتد. این وضع کاملاً نقطهٔ مقابل اقتصاد طبیعی، یعنی اقتصادی است که در هر سیستم مبتنی بر وابستگی (از جمله سرواژ) و بیشتر در همبودهای کمابیش ابتدایی حکومت می‌کند، اعم از اینکه همبودهای مزبور به مناسبات وابستگی یا

بردگی مقید شده یا نشده باشند.

در سیستم برده‌داری پول ـ سرمایه‌ای که برای خرید نیروی کار گذاشته می‌شود نقش سرمایهٔ استوار را در شکل پول ایفا می‌کند یعنی سرمایه‌ای که فقط به تدریج و پس از به سر رسیدن دورهٔ فعال زندگی بنده جبران می‌شود. به همین دلیل است که نزد آتنی‌ها نفعی که برده‌دار، خواه با استفادهٔ صنعتی مستقیم از بند و خواه غیرمستقیم با اجاره دادن آن به صنعتگر دیگر (مثلاً برای کار در معادن)، به دست می‌آورد فقط به مثابه سود پول ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته (همراه استهلاک) تلقی می‌گردید، درست همان‌طور که در تولید سرمایه‌داری، سرمایه‌دار صنعتی قسمتی از اضافه ارزش خود را همراه با فرسایش سرمایهٔ استوارش به حساب سود و تعویض سرمایهٔ استوار خویش می‌گذارد. این قاعده در مورد سرمایه دارانی نیز که سرمایهٔ استوار اجاره می‌دهند (خانه، ماشین‌آلات و غیره) جاری است. برده‌های خانگی صرف، اعم از آنها که برای خدمات لازم گماشته شده‌اند یا آنها که برای تجمل و جلال به کار می‌روند، در اینجا مورد نظر نیستند، اینان با طبقهٔ خدمتکاران ما تطبیق پیدا می‌کنند. ولی سیستم بردگی، حتی آنجا که مانند دولت‌های پیشرفتهٔ یونان و رم در کشاورزی، مانوفاکتور، کشتی رانی و غیره شکل متفوق کار بارآور است، باز جزیی از اقتصاد طبیعی را در خود حفظ می‌کند. بازار برده‌ها خود پیوسته از راه جنگ، دستمزد دریایی و غیره نیروی کار ـ کالایش را تأمین می‌کند، و این دستبرد به نوبهٔ خود از طریق روند دوران تأمین نمی‌شود، بلکه به وسیلهٔ تصرف طبیعی نیروی کار دیگری از راه اعمال زور جسمانی مستقیم میسر می‌گردد. حتی در ایالات متحده. پس از آن هم که منطقهٔ فاصل میان دولت‌های مزدورگمار شمالی و دولت‌های برده‌دار جنوب مبدل به منطقهٔ پرورش بنده برای جنوب گردید و بنابراین بنده‌ای که به بازار بردگان ریخته می‌شد خود به صورت عاملی از بازتولید سالانه درآمد، باز این اسلوب تا مدت درازی کافی نبود و ناگزیر مدت‌ها داد و ستد بردگان آفریقایی بود که خلاء بازار را پر می‌کرد.

ب) جزر و مدهای پول که در تولید مبتنی بر سرمایه‌داری خود به خود به هنگام مبادلهٔ محصولات سالانه وقوع می‌یابد؛ پیش‌ریزهای یک‌بارهٔ سرمایه‌های استوار برحسب تمام حجم ارزش آنها و بیرون کشیدن پی در پی ارزش سرمایه‌های مزبور از دوران طی سالیان مدید، و لذا دوباره برپا داشتن تدریجی ارزش مزبور در شکل پول، از طریق گنج سازی، گنج‌سازی‌ای که از لحاظ ماهیت خود به کلی از آن گنج‌سازی‌ای که به

موازات حرکت می‌کند و بر پایهٔ تولید جدید سالانهٔ طلا قرار گرفته متمایز است، مدت‌های مختلفی که طی آن بنابر طول تولید ـ دوره‌های کالا، پول پیش‌ریز می‌گردد، و بنابراین نیز باید همواره از پیش، و قبل از آنکه بتواند از راه فروش کالا از دوران بازستانده شود، انباشته گردد؛ اختلاف زمان پیش‌ریز، که دوری محل تولید از بازار فروش خود به تنهایی برای ایجاد آن کافی است؛ همچنین نیز تفاوت در مقدار و دورهٔ برگشت، برحسب وضع و حجم نسبی ذخایر تولید در امور مختلف و در نزد تک سرمایه‌داران مربوط به رشتهٔ صنعتی واحد، و بنابراین برحسب مهلت‌های خرید عوامل سرمایهٔ ثابت ـ تمام آن چیزهایی که طی سال بازتولید روی می‌دهند: فقط لازم بود که همهٔ این مراحل مختلف حرکت خودرو، به وسیلهٔ تجزیه مورد توجه قرار گرفته و بداهت پیدا نمایند تا به طور منظم هم به گسترش کمک‌افزار مکانیکی سیستم اعتباری میدان دهند و هم راه را برای صید واقعی سرمایه‌های استقراض‌پذیر موجود هموار سازند.

باید به آنچه گفته شد تفاوتی را نیز افزود که میان بنگاه‌هایی وجود دارد که تولیدشان در شرایط عادی پیوسته بر مقیاس ثابتی می‌چرخد و مؤسساتی مانند کشاورزی که در دوره‌های مختلف سال حجم‌های متفاوتی از نیروی کار را استفاده می‌کنند.

XIII. تئوری بازتولید دستوت دوتراسی[۴۰۵]

برای آنکه بی‌مایگی فکری، درهم‌اندیشی و در عین حال پرمدعایی اقتصادیون را دربارهٔ بررسی بازتولید اجتماعی آشکار کرده، منطق شناس بزرگ دستوت دوتراسی را به عنوان مثال می‌آوریم[۴۰۶] که حتی ریکاردو وی را جدی گرفته بود و او را a very distinguished writer (یک نویسنده واقعاً ممتاز) می‌خواند.[۴۰۷]

این نویسندهٔ ممتاز دربارهٔ مجموع روند اجتماعی بازتولید و دوران توضیحاتی به شرح زیر می‌دهد:

«از من خواهند پرسید چگونه این کارآمایان صنعت می‌توانند چنین سودهای کلانی

---

۴۰۵. از دستنوشتهٔ شمارهٔ Destutte de Tracy .II

۴۰۶. نگاه کنید به کتاب اول، صفحهٔ ۱۴۷ زیرنویس ۳۰؛ مراجعه کنید به جلد اول سرمایه ترجمهٔ فارسی صفحهٔ ۱۷۶ زیرنویس ۳۰ - م.

407. "principles", p. 333.

کنند و آنها را که در می‌آورند؟ من در پاسخ می‌گویم این از آنجاست که آنان هرچه تولید می‌نمایند گران‌تر از آنچه برای تولید خرج کرده‌اند می‌فروشند، و نیز از آنجا که بدینسان می‌فروشند:

۱ـ به خودشان، در تمام آن قسمت مصرفی‌ای که برای ارضاء نیازمندی‌های آنان تخصیص یافته است و آن را با حصه‌ای از سود خویش می‌پردازند.

۲ـ به مزدبگیران، اعم از آنها که خود مزدشان را می‌پردازند و آنها که از سرمایه‌داران مفت‌خوار مزد می‌ستانند؛ بدینسان از مزدبگیران مزبور تمامی اجرتشان را، جز آن پس اندازهای کوچکی که به وسیلهٔ آنها انجام می‌شود، پس می‌گیرند.

۳ـ به سرمایه‌داران مفت‌خوار، که فروشنده را با آن جزیی از درآمد خود می‌پردازند که به گماشتگان مزدبگیر مستقیم خویش نداده‌اند، به نحوی که همهٔ بهره‌ای که طبقهٔ سرمایه‌دار سالانه به سرمایه‌دار مفت‌خوار پرداخت می‌نماید از این راه و یا از راه دیگر دوباره به خودش برمی‌گردد.»[۴۰۸]

پس بدینسان سرمایه‌داران نخست از آنجا متمول می‌شوند که به هنگام مبادلهٔ جزیی از اضافه ارزشی که برای مصرف خصوصی خویش تخصیص می‌دهند، و یا به دیگر سخن آن را به مثابه درآمد مصرف می‌نماید، یکدیگر را متقابلاً مغبون می‌کنند. بنابراین اگر این حصه از اضافه ارزش آنها یا سودشان = ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، آنها از این ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ مثلاً ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌سازند بدین‌طریق که هریک از سهم بران ۴۰۰ لیره سهم خود را ۲۵٪ گران‌تر به دیگری می‌فروشد. چون همه همین کار را می‌کنند نتیجه آن می‌شود که گویی آنها متقابلاً به یکدیگر برحسب ارزش حقیقی فروش کرده‌اند. فقط با این تفاوت که آنها برای به گردش درآوردن ارزش ـ کالای ۴۰۰ لیره‌ای به پولی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ نیاز یافته‌اند. به نظر می‌رسد که این چنین اسلوبی بیشتر برای فقیر گشتن به کار رود تا متمول شدن، زیرا با این اسلوب آنها وادار می‌شوند بخش بزرگی از دارایی کل خود را در شکل بی‌ثمر وسایل دوران به طور غیرمولد نگاه دارند. همهٔ این توضیح به آنجا می‌کشد که طبقهٔ سرمایه‌دار با وجود آنکه قیمت اسمی کالاهای خود را متقابلاً بالا برده است مع ذلک بابت مصرف خصوصی خود بیش از یک ذخیرهٔ کالایی به ارزش ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای توزیع در اختیار

---

408. Destutt de Tracy "Trait'e de la volont'e et de ses effets", paris 1826, p. 239.

ندارد. ولی این طور در می‌آید که سرمایه‌داران مزبور این خوشایند متقابل را برای خود به وجود آورده‌اند که به خاطر به گردش انداختن ارزش ـ کالای ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگی مبلغ پولی را به کار ببرند که برای گردش ـ کالای ۵۰۰ لیره‌ای لازم است.

حالا ما از این نکته چشم می‌پوشیم که در اینجا از پیش «حصه‌ای از سودهای آنان» و لذا به طور کلی یک ذخیرهٔ کالایی مفروض گرفته شده که در درون آن سود تجسم یافته است. ولی درست آنچه دستوت می‌خواهد برای ما روشن کند این‌ست که این سود خود از کجا سرچشمه می‌گیرد. اینکه چه مبلغ پول لازم است تا آن را به گردش در آورد مسئله‌ای کاملاً فرعی است. وی چنین می‌نماید که گویا توده کالای نمایشگر سود از آنجا بیرون می‌آید که سرمایه‌داران نه تنها این توده کالا را به یکدیگر می‌فروشند ـ اندیشه‌ای که به خودی خود بس زیبا و ژرف است ـ بلکه همه به یکدیگر گران‌تر هم می‌فروشند. پس اکنون مایکی از منابع توانگری سرمایه‌داران را شناخته‌ایم. سرچشمهٔ این دارا شدن همچون راز «بازرس برزیک»[۴۰۹] است که فقر بزرگ را ناشی از بی‌چیزی زیاد می‌دانست.

۲ـ علاوه بر این باز همین سرمایه‌داران فروش می‌کنند:

«به مزدبگیران، اعم از آنها که خود مزدشان را می‌پردازند و آنها که از سرمایه‌داران مفت‌خوار مزد می‌ستانند، بدینسان از مزدبگیران مزبور تمامی اجرتشان را، جز آن پس‌اندازهای کوچکی که به وسیلهٔ آنها انجام می‌شود، پس می‌گیرند».

به عقیدهٔ آقای دستوت بازگشت پول ـ سرمایه به سرمایه‌داران در همان شکلی که آنان دستمزد کارگران را پیش‌ریز کرده‌اند دومین منبع توانگری این سرمایه‌داران است.

بنابراین اگر طبقهٔ سرمایه‌دار فی‌المثل ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت مزد به کارگران پرداخته است و آن‌گاه همین کارگران از همان طبقهٔ سرمایه‌دار کالاهایی با همان ارزش

---

۴۰۹. Entspector Brasig - یکی از چهره‌های آفریدهٔ داستان‌سرای فکاهی و رمان‌نویس آلمانی فریتس رویتر Fritz Reuter است که این همانگویی را با قرار دادن کلمهٔ آلمانی Armut در برابر کلمهٔ فرانسوی Pauvrete (که هر دو به معنای فقر است) نموده است. رویتر (۱۸۱۰-۱۸۷۴) یکی از نویسندگان ترقی‌خواه آلمان نوزدهم است. وی در رمان‌ها و داستان‌های خود کوشیده است زندگی توده‌های مردم آلمان را توصیف نموده، کوته‌نظری، خویشتن‌بینی و محدودیت فکری درباریان و اشراف آلمانی را به ویژه با استفاده از اسلوب طنزآمیز فاش سازد. در سال ۱۸۳۳ رویتر به اتهام شرکت در جنبش دانشجویی از جانب حکومت پروس محکوم به اعدام گردید، ولی محکومیتش به زندان مبدل شد و تا ۱۸۴۰ در زندان به سر برد.

۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ خریداری نمایند و لذا مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی راکه سرمایه‌داران به مثابهٔ خریدار نیروی کار پیش‌ریز کرده‌اند از راه فروش کالا به کارگران به مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به آنها باز گردد، این چنین عملی موجب متمول شدن سرمایه‌داران می‌شود. از دیدگاه عقل سلیم انسانی چنین است که سرمایه‌داران با این عمل ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی راکه پیش از این جریان داشته است دوباره به دست می‌آورند. در آغاز جریان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول داشته‌اند که با آن به اندازهٔ ۱۰۰ لیره نیروی کار خریداری می‌کنند. بابت این ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ، کار خریداری شده کالاهایی تولید می‌کند که تا حد اطلاع کنونی ما دارای ارزشی برابر با ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ هستند. با فروش کالاهایی به مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به کارگران، سرمایه‌داران ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ را باز می‌ستانند. بنابراین سرمایه‌داران از نو همان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول را به دست آورده‌اند، ولی کارگران کالاهایی به مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ گرفته‌اند که خود تولید نموده‌اند. بدینسان معلوم نیست چگونه سرمایه‌داران از این راه داراتر شده‌اند. چنانچه ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول به سوی آنها باز نمی‌گشت، آن‌گاه چنین می‌بود که گویا آنها اولاً ۱۰۰ لیره پول به کارگران بابت کارشان پرداخته‌اند و ثانیاً مجبور بوده‌اند محصول این کار را به آنها به صورت ۱۰۰ لیره استرلینگ وسایل مصرف به رایگان بدهند. بنابراین بازگشت پول حداکثر می‌تواند نشان دهد چرا سرمایه‌داران با این عمل فقیرتر نشده‌اند، ولی به هیچ وجه نمی‌توان از آن راه داراتر شدن آنها را اثبات نمود.

البته اینکه چگونه سرمایه‌داران صاحب این ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ شده‌اند و چرا کارگران به جای آنکه خود و به حساب خویش کالا تولید نمایند مجبورند نیروی کار خویش را در برابر این ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ مبادله کنند، خود مسئله جداگانه‌ای است. ولی اینها مطالبی است که برای اندیشمندی در سطح دستوت خود به خود روشن است.

دستوت خود از این راه حل کاملاً راضی نیست. او به ما نگفته است که از راه خرج کردن مبلغ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ و سپس دریافت مجدد مبلغ پولی به میزان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ انسان غنی‌تر می‌شود. بنابراین از راه بازگشت ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نیست که انسان متمول‌تر می‌گردد، بلکه این بازگشت فقط نشان می‌دهد که ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول گم نشده است و بس. آنچه دستوت به ما گفته است این است که تمول سرمایه‌داران از آنجاست که «آنان هرچه تولید می‌کنند گران‌تر از آنچه برای تولیدش خرج کرده‌اند می‌فروشند».

پس سرمایه‌داران باید منطقاً در معامله‌ای هم که با کارگران انجام می‌دهند از این راه متول‌تر شوند که محصولات مزبور را به آنها گران‌تر می‌فروشند.

آفرین!

«آنان دستمزد می‌پردازند... و تمام اینها به وسیلهٔ مخارج افراد مزبور به آنان باز می‌گردد. این افراد بهای آنها را (محصولات را) گران‌تر از آنچه از بابت این دستمزدها برایشان (سرمایه‌داران) خرج برداشته است می‌پردازند.» (صفحهٔ ۲۴۰)

پس از این قرار سرمایه‌داران ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به کارگران مزد می‌پردازند و سپس محصولات خود کارگران را به مبلغ ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ به آنها می‌فروشند، به نحوی که نه تنها ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به سوی سرمایه‌داران باز می‌گردد، بلکه ۲۰ لیرهٔ استرلینگ هم سود می‌کنند؟ چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. توان پرداخت کارگران فقط با پولی است که به صورت دستمزد به دست آورده‌اند. اگر کارگران از سرمایه‌داران ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ مزد دریافت داشته‌اند تنها به میزان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است که می‌توانند خرید کنند نه به میزان ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ. پس از این راه، استدلال به جایی نمی‌رسد. ولی راه دیگری هم هست. کارگران به میزان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ از سرمایه‌داران کالا خریداری می‌کنند ولی در واقع کالاهایی به دست می‌آورند که بیش از ۸۰ لیرهٔ استرلینگ ارزش ندارند. بنابراین تردیدی نیست که آنها به میزان ۲۰ لیرهٔ استرلینگ مغبون شده‌اند. شکی نیست که سرمایه‌دار نیز به میزان ۲۰ لیرهٔ استرلینگ متمول‌تر شده است، زیرا در واقع دستمزد را به میزان ۲۰٪ پایین‌تر از ارزش آن پرداخته است و یا آنکه از راهی غیرمستقیم ارزش اسمی دستمزد را به میزان ۲۰٪ پایین آورده است.

طبقهٔ سرمایه‌دار می‌تواند به همین نتیجه برسد و در صورتی هم که از ابتدا فقط مزدی معادل ۸۰ لیرهٔ استرلینگ بپردازد و سپس در ازای این ۸۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد واقعاً ۸۰ لیرهٔ استرلینگ ارزش ـ کالا به کارگران تحویل دهد. اگر به مجموع طبقه توجه کنیم این روش عادی به نظر می‌رسد، زیرا حتی بنابر نظریه‌ای که از سوی آقای دستوت ابراز شده است، طبقهٔ کارگر ضرورتاً «باید مزد مکفی» دریافت دارد (ص ۲۱۹)، زیرا این مزد باید لااقل کفاف آن را بکند که طبقهٔ کارگر برای حفظ زندگی و فعالیت خویش «مبرم‌ترین وسایل زیست را برای خود تأمین نماید» (ص ۱۸۰). چنانچه کارگران چنین مزدهای مکفی به دست نیاورند، آن‌گاه بنا به گفتهٔ همین دستوت چنین وضعی «مرگ

صنعت» خوانده بود (ص ۲۰۸)، و لذا ظاهراً هیچ وسیله‌ای برای متمول گشتن سرمایه‌داران نیست. ولی مبلغ مزدهایی که طبقهٔ سرمایه‌دار به طبقهٔ کارگر می‌پردازد هرچه باشد این مزدها دارای ارزش مشخصی هستند مثلاً گوییم ۸۰ لیرهٔ استرلینگ. بنابراین چنانچه طبقهٔ سرمایه‌دار ۸۰ لیرهٔ استرلینگ به کارگران بپردازد، آن‌گاه باید بابت این ۸۰ لیرهٔ استرلینگ به آنها ارزش ـ کالاهایی به میزان ۸۰ لیرهٔ استرلینگ تحویل دهد، و برگشت ۸۰ لیرهٔ استرلینگ آن را متمول‌تر نمی‌سازد. هرگاه طبقهٔ سرمایه‌دار به کارگران ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد بپردازد و در ازای این ۱۰۰ لیره، ارزش ـ کالایی به قیمت ۸۰ لیره به آنها بفروشد، آن‌گاه از لحاظ پولی ۲۵٪ بیشتر از دستمزد عادی به آنها پرداخته و از جهت کالا ۲۵٪ کمتر به آنها تحویل داده است.

به دیگر سخن: بن ـ مایه‌ای که به طور کلی طبقهٔ سرمایه‌دار سود خود را از آن بیرون می‌کشد گویی از پایین آوردن دستمزد عادی، از راه پرداخت نیروی کار به پایین‌تر از ارزش خود، یعنی از ارزش وسایل زیستی که برای بازتولید این طبقه به مثابهٔ کارگر مزدور ضرورت دارد، تشکیل گردیده است. پس هرگاه دستمزد عادی پرداخت گردد، چیزی که بنا به نظریهٔ دستوت باید وقوع یابد، آن‌گاه دیگر هیچ بن ـ مایهٔ سود، نه برای سرمایه‌داران صنعت کار و نه برای سرمایه‌داران مفت‌خوار، وجود نخواهد داشت.

بنابراین آقای دستوت می‌توانست تمام راز چگونگی دارا گشتن طبقهٔ سرمایه‌دار را در کسر کردن دستمزد خلاصه نماید. در آن صورت منابع دیگر اضافه ارزش که وی در بندهای ۱ و ۳ دربارهٔ آنها سخن می‌گوید پیدا نمی‌شدند.

پس بدینسان در همهٔ کشورهایی که در آنجا دستمزد نقدی کارگران به ارزش وسایل مصرف لازم برای زیست آنها به مثابهٔ طبقه تحویل می‌شود، برای سرمایه‌داران هیچ مصرف ـ مایه و هیچ انباشت ـ مایه‌ای وجود نخواهد داشت و لذا زیست ـ مایه‌ای نیز برای طبقهٔ سرمایه‌دار نخواهد بود و بنابراین طبقهٔ سرمایه‌داری هم وجود نخواهد داشت. و در حقیقت بنا به نظر دستوت گویا چنین وضعی در همهٔ کشورهای غنی و پیشرفتهٔ کهن تمدن حکم‌فرماست، زیرا وی می‌گوید:

«در جامعه‌های کهن ریشهٔ ما، بن ـ مایه‌ای که از آن دستمزدها پرداخت می‌شوند... مقدار تقریباً ثابتی است.» (ص ۲۰۲)

حتی با کسر دستمزد، داراتر شدن سرمایه‌داران از آنجا ناشی نمی‌شود که آنان ابتدا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد به کارگران می‌دهند و سپس در ازاء این ۱۰۰ لیره نقد

بیش از ۸۰ لیره کالا به آنها تسلیم نمی‌کنند، و در واقع کالای ۸۰ لیرهٔ استرلینگی را به وسیلهٔ پولی به مبلغ ۱۰۰ لیره که ۲۵٪ بزرگ‌تر از آن است به گردش در مـی‌آورند، بلکه از آنجا ناشی می‌شود که سرمایه‌دار از محصول کارگر علاوه بر اضافه ارزش ـ یعنی جزیی از محصول که در آن اضافه ارزش بیان می‌شود ـ باز از آن بخش محصولی هم که بایستی به شکل دستمزد به کارگر برسد ۲۵٪ تصاحب می‌کند. با نحوهٔ ساده لوحانه‌ای که دستوت با این مسئله برخورد می‌کند مطلقاً سودی نصیب طبقهٔ سرمایه‌دار نمی‌شود، زیرا طبقهٔ مزبور ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت دستمزد می‌دهد و در برابر این ۱۰۰ لیـرهٔ استرلینگ از محصولی که خود کارگر تولید کرده است، ۸۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت کالا به وی مسترد می‌دارد. ولی برای معاملات بعدی، سرمایه‌دار مجبور است به منظور تعقیب همین راه دوباره ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پیش‌ریز نماید. پس بدینسان وی فقط برای خود دلخوشی بیهوده‌ای ایجاد می‌کند، زیرا به جای آنکـه ۸۰ لیـرهٔ اسـترلینگ پـول پیش‌ریز کند و ۸۰ لیره کالا بابت آن تحویل نماید، ۱۰۰ لیـرهٔ اسـترلینگ پـول نـقد پیش‌ریز می‌کند و ۰ لیره کالا بابت آن تحویل می‌دهد. یا به دیگر سخن طبقهٔ سرمایه‌دار همواره بی‌جهت پول ـ سرمایه‌ای که در حدود ۲۵٪ بزرگ‌تر است برای دوران سرمایهٔ متغیر خویش پیش‌ریز می‌کند، امری که خود اسلوب بدیعی برای توانگر شدن به دست می‌دهد.

۳ـ سرانجام طبقه سرمایه‌دار به افراد زیر می‌فروشد:

«به سرمایه‌داران مفت‌خوار، کـه حـق فـروشنده را بـا آن جـزیی از درآمـد خـود می‌پردازند که به گماشتگان مزدبگیر مستقیم خویش نداده‌اند، به نحوی که همهٔ بهره‌ای که طبقه سرمایه‌دار سالانه به آنان (مفت‌خواران) پرداخت می‌نماید از این راه یا از راه دیگر دوباره به خودش برمی‌گردد».

در گذشته دیدیم که سرمایه‌داران صنعتی «تمام آن قسمت مـصرفی‌ای را کـه بـرای ارضای نیازمندی‌های آنان تخصیص یافته است، با قسمتی از سود خویش می‌پردازند».

پس فرض کنیم که سودهای آنان = ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد و مـثلاً ۱۰۰ لیـرهٔ استرلینگ را برای مصرف شخصی خود خرج می‌کنند. ولی نیم دیگر که = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ است متعلق به آنها نیست، بلکه از آن سرمایه‌داران مفت خوار، یعنی مالک زمین و سرمایه دارانی است که از ربـاخواری زیست مـی‌کنند. بـنابرایـن سـرمایه‌داران صنعتی مجبورند ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد به این جماعت بپردازند. باز فرض کنیم

که جماعت یاد شده ۸۰ لیرهٔ استرلینگ را برای مصرف خصوصی خویش و ۲۰ لیرهٔ استرلینگ را برای خرید خدمه و غیره لازم داشته باشند. پس آنان با ۸۰ لیرهٔ استرلینگ از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌نمایند. بدینسان در حالی که محصولاتی به میزان ۸۰ لیرهٔ استرلینگ از دست سرمایه‌داران صنعتی بیرون می‌رود، ۸۰ لیرهٔ پول نقد به سوی آنها باز می‌گردد یا به عبارت دیگر $\frac{4}{5}$ یکصد لیره‌ای را که اینان به سرمایه‌داران مفت‌خوار با عناوین بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره پرداخته بودند مسترد می‌دارند. علاوه بر این طبقهٔ خدمتکاران، یعنی مزدبگیران مستقیم سرمایه‌داران مفت‌خوار ۲۰ لیرهٔ استرلینگ از اربابان خویش ستانده‌اند. اینان نیز به میزان ۲۰ لیرهٔ استرلینگ از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌کنند. از این راه نیز در حالی که محصولاتی به میزان ۲۰ لیرهٔ استرلینگ انتقال پیدا می‌کند، ۲۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد یا آخرین خمس ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به سرمایه‌داران مفت‌خوار به عنوان بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره پرداخته بودند به سرمایه‌داران صنعتی برمی‌گردد.

در پایان معامله ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی که سرمایه‌داران صنعتی بابت بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره به سرمایه‌داران مفت‌خوار پرداخت کرده بودند، دوباره به سوی آنان بازگشته است، در حالی که نیمی از اضافه محصول آنان = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ از تصرفشان خارج شده و به مصرف ـ مایهٔ سرمایه‌داران مفت‌خوار منتقل گردیده است.

بنابراین بدیهی است در مطلبی که در اینجا مورد بحث است پیش کشیدن مسئله چگونگی توزیع ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ میان سرمایه‌داران مفت خوار و مزدبگیران مستقیم آنان به کلی زاید است. مطلب ساده است: بهرهٔ مالکانه و بهرهٔ پول آنها و خلاصه سهمی که از اضافه ارزش (= ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ) به آنان می‌رسد به وسیلهٔ سرمایه‌داران صنعتی به صورت ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد پرداخت می‌شود. با این یکصد لیرهٔ استرلینگ سرمایه‌داران مفت‌خوار به طور مستقیم یا غیرمستقیم از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌کنند. لذا یکصد لیرهٔ استرلینگ پول نقد را به اینان پس می‌دهند و وسایل مصرفی به میزان ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ از ایشان دریافت می‌دارند.

پس ازا ین راه بازگشت ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقدی که سرمایه‌داران صنعتی به سرمایه‌داران مفت خوار پرداخته بودند وقوع یافته است. آیا چنانکه دستوت در خواب و خیال می‌بیند، این برگشت پول وسیله‌ای برای توانگر شدن سرمایه‌داران صنعتی است؟ پیش از این معامله سرمایه‌داران صنعتی مبلغ ارزشی‌ای به میزان ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ

داشتند که یکصد لیرهٔ آن پول نقد بود و یکصد لیرهٔ دیگر وسایل مصرف. پس از انجام معامله فقط نیمی از مبلغ ارزشی پیشین در دست آنهاست. آنان از نو ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول نقد را به دست آورده‌اند، ولی ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ به صورت وسایل مصرف راکه به سرمایه‌داران مفت‌خوار منتقل شده است از دست داده‌اند. بنابراین آنان به جای آنکه به میزان ۱۰۰ لیره داراتر شده باشند در حدود ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ فقیرتر گردیده‌اند. حالا اگر به جای این کج راهه یعنی پرداخت ابتدایی یکصد لیره پول نقد و باز ستاندن بعدی همین ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بابت قیمت وسایل مصرف، قرار می‌شد بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره را در شکل جنسی محصولشان می‌پرداختند، آن‌گاه هیچ ۱۰۰ لیره پول نقدی از طریق دوران به آنان بر نمی‌گشت، زیرا هیچ ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی به درون دوران ریخته نشده بود.

اگر طریق پرداخت جنسی پیش گرفته می‌شد امر به طور ساده چنین می‌نمود که سرمایه‌داران صنعتی از اضافه محصولی به ارزش ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ، نیمی را برای خود نگاهداشته و نیمهٔ دیگر را بدون معادل به سرمایه‌داران مفت‌خوار منتقل نموده‌اند. در این صورت حتی دستوت هم نمی‌توانست به فکر این بیفتد که چنین وضعی را وسیلهٔ داراگشتن اعلام دارد.

بدیهی است که زمین و سرمایه‌ای که سرمایه‌داران صنعتی از سرمایه‌داران مفت خوار قرض گرفته‌اند و از آن بابت باید بخشی از اضافه ارزش را در شکل بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره به آنان بپردازند، برای آنان سودآور بوده است، زیرا این امور خود یکی از شرایط تولید محصول به طور کلی و همچنین آن جزء از محصولی که تشکیل دهندهٔ اضافه محصول است و یا به دیگر سخن اضافه ارزش در آن بیان می‌شود، بوده است. این سود از استفادهٔ زمین یا سرمایه‌ای که به وام گرفته شده برمی‌آید ولی ربطی به قیمتی که از بابت آن استفاده پرداخت می‌شود ندارد. به عکس قیمت پرداختی از سود کسر می‌شود. در غیر اینصورت می‌بایستی مدعی شد که گویا سرمایه‌داران صنعتی اگر به جای آنکه نیمهٔ دیگر اضافه ارزش را از دست بدهند آن را برای خویش نگاهدارند، نه تنها غنی‌تر نمی‌شوند، بلکه فقیرتر نیز می‌گردند ولی در واقع آن‌گاه که پدیده‌های دورانی مانند برگشت پول راکه فقط وسیله‌ای برای توزیع محصول به شمار می‌روند با آن مخلوط سازند در آن صورت کار به چنین درهم‌اندیشی هم می‌کشد.

اما همین دستوت زرنگی می‌کند و متذکر می‌شود:

«درآمدهای این مردم بیکاره از کجا پیدا می‌شود؟ آیا از بهره‌هایی ناشی نمی‌گردد که به اینان از سود کسانی پرداخت می‌شود که سرمایه‌هاشان را به‌کار می‌اندازند یعنی آنهایی که با تنخواه اینان کاری به مزدوری می‌گیرند که بیش از آنچه خرج برمی‌دارد تولید می‌کند، یا در یک کلمه مردم صنعت‌کار؟ پس همواره برای یافتن سرچشمهٔ هر ثروت باید به این اشخاص بازگشت. در واقع اینها هستند که حتی مزدوران آنان را نیز نان می‌دهند.» (ص ۲۴۶)

پس بدینسان اکنون پرداخت این بهره و غیره از سود صنعت‌کاران کسر می‌شود، در حالی که قبلاً وسیله‌ای برای داراتر شدن اینان تلقی شده بود.

ولی با این وجود برای دستوت ما یک دلخوشی باقیمانده است. این صنعت‌کاران جوانمرد همان‌طور با سرمایه‌داران مفت‌خوار عمل می‌کنند که نسبت به هم‌قطاران خود و کارگران به آنان همهٔ کالاها را، مثلاً به میزان ۲۰٪ گران‌تر می‌فروشند. در چنین صورتی دو امکان به وجود می‌آید. یا مفت‌خواران غیر از ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی که سالانه از صنعت‌کاران دریافت می‌کنند باز وسایل پولی دیگری در اختیار دارند و یا ندارند. در حالت نخست صنعت‌کاران، کالاها و ارزش‌های ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی را، گوییم به بهای ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ به آنان می‌فروشند. بنابراین در حین فروش کالاهاشان نه تنها آن ۱۰۰ لیره‌ای که به مفت‌خواران پرداخته‌اند مسترد می‌دارند، بلکه علاوه بر آن باز ۲۰ لیرهٔ استرلینگ به دست می‌آورند که واقعاً ارزش تازه‌ای را برای آنها تشکیل می‌دهد. اکنون ببینیم حساب از چه قرار می‌شود؟ سرمایه‌داران صنعت‌کار به میزان یکصد لیره کالای مجانی از دست داده‌اند، زیرا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پولی که قسمتی از کالا به وسیلهٔ آن پرداخت شده عبارت از پول خود آنها بوده است. بنابراین کالای متعلق به آنها با پول خودشان پرداخته شده است. لذا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ زیان کرده‌اند. ولی آنها علاوه بر آن بابت فزونی قیمت بر ارزش، ۲۰ لیرهٔ استرلینگ به دست آورده‌اند. پس ۲۰ لیرهٔ استرلینگ سود حاصل شده است و به همین جهت زیان ۱۰۰ لیره‌ای به ۸۰ لیره تنزل می‌کند، ولی زیان هرگز مثبت نمی‌شود و همواره منفی باقی می‌ماند. آن کلاهی که بر سر مفت‌خواران گذاشته شد از زیان صنعت‌کاران کاست، ولی به این سبب نمی‌توان گفت که ثروت از دست‌دهی، در دست آنان به وسیلهٔ متمول گشتن بدل شده است. ولی به‌هرحال این شیوه را نمی‌توان به مدت طولانی دنبال نمود، زیرا برای مفت‌خواران امکان ندارد در صورتی که فقط ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول در سال

دریافتی دارند همه ساله ۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ پرداخت نمایند.

بنابراین شیوهٔ دیگر را بررسی می‌کنیم: صنعت‌کاران کالایی را که ۸۰ لیرهٔ استرلینگ ارزش دارد در برابر ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگی که به سرمایه‌داران مفت‌خوار پرداخته‌اند می‌فروشند. در این نمونه مانند گذشته آنان به شکل بهرهٔ مالکانه، بهرهٔ پول و غیره، ۸۰ لیرهٔ استرلینگ مفت از دست داده‌اند. آنها به وسیلهٔ این کلاه‌برداری از باجی که به مفت‌خواران بپردازند کاسته‌اند، ولی این باج از آن پس نیز مانند گذشته وجود دارد و بنابر همین تئوری که تعیین قیمت را وابسته به دلخواه فروشنده می‌کند، سرمایه‌داران مفت‌خوار نیز می‌توانند در آینده بهرهٔ مالکانه و ربحی را که بابت زمین و سرمایه‌شان مطالبه می‌کنند به جای ۱۰۰ لیرهٔ کنونی به ۱۲۵ لیرهٔ استرلینگ برسانند.

این بیانات درخشان شایستهٔ همان متفکر ژرف‌اندیشی است که از سویی با استنساخ از آ. اسمیت می‌نویسد که:

«کار سرچشمهٔ هر ثروت است» (ص ۲۴۲)، که سرمایه‌داران صنعتی «پول خود را برای آن صرف می‌کنند که کارگران را مزد دهند تا کارگران آن پول را با سود بازتولید نمایند» (ص ۲۴۶). و از سوی دیگر به این نتیجه می‌رسد که همین سرمایه‌داران صنعتی «همه مردمان دیگر را نان می‌دهند، به تنهایی مکنت عمومی را افزایش می‌دهند و همهٔ وسایل برخورداری ما را می‌آفرینند» (ص ۲۴۲). سرمایه‌داران نیستند که از قبل کارگران تغذیه می‌کنند، بلکه کارگران هستند که به وسیلهٔ سرمایه‌داران نان می‌خورند و آن هم بنابراین استدلال درخشان که پول پرداخت شدهٔ به کارگران در دست آنان باقی نمی‌ماند و پیوسته در برابر پرداخت کالاهایی که کارگران تولید نموده‌اند به سوی سرمایه‌داران گردد.

«آنان فقط از دستی می‌گیرند و از دست دیگر پس می‌دهند. بنابراین مصرفشان را باید مانند حاصل عمل کسانی بنگریم که آنها را اجیر می‌کنند.» (ص ۲۳۵)

پس از این بیان عالی از بازتولید اجتماعی و مصرف، آن چنانکه توسط گردش پول انجام می‌گیرد، دستوت چنین آدامه می‌دهد:

«این همان چیزی است که این حرکت دائمی ثروت را تکمیل می‌کند، حرکتی که گرچه بد شناخته شده (واقعاً هم!) به درستی دوران نامیده شده است، زیرا در واقع حرکت مزبور عبارت از دورپیمایی است و همواره به نقطهٔ عزیمت خود برمی‌گردد. این

همان نقطه‌ای است که در آنجا تولید انجام می‌گیرد.» (ص ۲۳۹ـ۲۴۰) [۴۱۰] [۴۱۱]

دستوت آن نویسندهٔ بسیار ممتاز، عضو انستیتوی فرانسه [۴۱۲] و انجمن فلسفی فیلادلفیا که در واقع تا حدی میان اقتصاددانان عامی ستاره‌ای به شمار می‌رود، در پایان از خوانندگان خویش تقاضا می‌کند روشنی شگفت‌آور بیان او را در جریان روند اجتماعی و پرتویی را که وی بر این امر افکنده است تحسین کنند. وی لطف و مرحمت را تا آنجا می‌رساند که خواننده را از منشاء تمام این نور افشانی آگاه می‌سازد. واجب است که اصل این گفتار آورده شود:

On remarquera, j'esp'ere, combien cette manire de considerer la consommatiom de nos richesses est concordante avec tout ce que nous avons dit a propos de leur production et leur distribution, et en meme temps *quelle clarte elle repand sur toute la marche de la socilete*. D, ou viennet cet accord et *cette lucidit'e*? De ce que nous avons rencontr'e la verit'e. Cela rappelle l, effet de ces miroirs o'u les objcts se peignent nettement et dsans leur justes proportions, quand on est plac'e dans leur vrui point de vue, et ou tout parait confus et desuni,

---

410. Dertutt, that very distinguished wirter, membre de l Institut de Franee et de la Soci'et'e philosophipue de philadelphia

۴۱۱. در متن عیناً به انگلیسی و فرانسه قید شده است که ما ترجمهٔ آن را به فارسی پایین‌تر داده‌ایم - م.

۴۱۲. انستیتو دو فرانس، عالیترین بنگاه علمی فرانسه مشتمل بر آکادمی‌ها یا شعب مختلف علم. دستوت دوتراسی عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی

Academic des sciences morales et politiques

انستیتوی فرانسه بوده است - م.

quand on est trop pres ou trop loin" (p. 242, 243)[۴۱۳]

(چنین است سبک مغزی بورژوایی در بهروزی ازلی تمام عیار خود!)

---

۴۱۳. ترجمهٔ عبارت فرانسهٔ منقول در متن به شرح زیر است:
«امیدوارم توجه به این نکته جلب شده باشد که تا چه اندازه این شیوهٔ نگرش در مورد مصرف ثروت‌های ما با آنچه که ما دربارهٔ تولید و توزیع آنها گفته‌ایم وفق می‌دهد و در عین حال چه روشنی‌ای فرا راه تمام حرکت جامعه می‌افشاند. این سازمندی و این روشن‌بینی از کجا می‌آید؟ از آنجاکه ما حقیقت را دریافته‌ایم. این تأثیر آینه‌هایی را به یاد می‌آورد که در آنها، هنگامی که درست در دیدگاه‌شان قرار گرفته باشیم، اشیاء دقیقاً و طبق اندازه‌های حقیقی خود منعکس می‌شوند و هرگاه بسیار نزدیک یا بسیار دور قرار گرفته باشیم آنها تار و از هم گسیخته به نظر می‌آیند.» (ص ۲۴۲-۲۴۳)

فصل بیست و یکم[۴۱۴]: انباشت و بازتولید گسترده

در کتاب اول نشان داده شده است که در مورد تک سرمایه‌داران انباشت چگـونه انجام می‌شود. از راه نقد شدن کالا ـ سرمایه، اضافه محصول نیز که نمایندهٔ اضافه ارزش است نقد می‌گردد. سرمایه‌دار، اضافه ارزشی را که بدینسان مبدل به پول گردیده است به عوامل عینی اضافی برای سرمایهٔ بارآور خویش تبدیل می‌کند. سرمایهٔ افزون گشـته در دورپیمایی بعدی تولید، محصول بـزرگ‌تری تـحویل مـی‌دهد. آنـچه در مـورد تک سرمایه‌دار اتفاق می‌افتد باید مسلماً در مجموع تولید سالانه نیز روی دهد، یعنی عـین همان پدیده‌ای که ما در بررسی بازتولید ساده مشاهده کردیم در مورد تک سرمایه ببینیم که اجزاء استوار از کار افتادهٔ آن پی در پی به صورت پول ته نشین گشته به گنج مبدل می‌شوند، در بازتولید سالانه اجتماعی نیز نمایان می‌گردد.

هرگاه تک سرمایه‌ای برابر با ۴۰۰c+۱۰۰v و اضافه ارزش سالانهٔ آن = ۱۰۰ باشد، آن‌گاه محصول ـ کالای ـ ۴۰۰c+۱۰۰v+۱۰۰m می‌گردد. این ۶۰۰ تا به پول مبدل می‌شوند. از این پول دوباره ۴۰۰c به شکل جنسی سرمایهٔ ثابت، ۱۰۰v به نیروی کار مبدل می‌گردد و چنانچه قرار باشد تمام اضافه ارزش انباشته شـود، در آن صـورت m ۱۰۰ هم از راه تبدیل به عناصر عینی سرمایهٔ بارآور به صورت سرمایهٔ ثابت اضافی در می‌آید. در این مورد اولاً مفروض است که: این مبلغ تحت شرایط فنی معلوم، هم برای توسعهٔ سرمایهٔ ثابت وارد عمل کافی باشد و هم بتوان با آن بنگاه صنعتی تازه‌ای تأسیس کرد. ولی این مورد نیز ممکن است پیش آید که تبدیل اضافه ارزش به پول و اندوخت این پول برای مدت بیشتری قبل از وقوع این روند و لذا پیش از آنکه انباشت حقیقی یعنی توسعهٔ تولید بتواند انجام گیرد، لازم آید. ثانیاً: این امر مفروض است که تولید بر مقیاس گسترده مدتی پیش از آن در واقعیت زندگی وارد شده است، زیرا برای آنکه پول (یعنی اضافه ارزشی که به صورت پول اندوخته شده است) بتواند مبدل به عناصر سرمایهٔ

---

۴۱۴. از اینجا تا پایان این کتاب از روی دستنوشتهٔ VIII.

بارآور گردد ضرورتاً باید عناصر مزبور در بازار به صورت کالا قابل خرید باشند. در این بحث هیچ فرقی هم نمی‌کند که کالاها به صورت حاضر و آماده خریداری نشده باشند، بلکه بایستی بنابر سفارش آماده گردند.

بابت کالاهای مزبور پس از آنکه موجود بودند پرداخت می‌شود و به هر حال پرداخت آن‌گاه انجام می‌گیرد که در مورد آنها بازتولید حقیقی بر مقیاس گسترده‌تر وقوع یافته باشد، یعنی در تولیدی که تا آن تاریخ عادی تلقی می‌شده است توسعه رخ داده باشد[۴۱۵] کالاهای مزبور می‌بایستی بالقوه، یعنی در شکل عنصری‌شان، موجود بوده باشند، زیرا تنها تلنگر سفارش، یعنی خرید مقدم بر وجود کالاها و پیش فروش آنها، کافی می‌بود تا تولید کالاهای مزبور واقعاً تحقق‌پذیر گردد. وجود پول در یک سو از آن جهت به بازتولید گسترده‌تر در سوی دیگر جان می‌دهد که امکان این بازتولید بدون پول وجود دارد، زیرا پول به خودی خود عنصری از بازتولید واقعی نیست.

اگر مثلاً سرمایه‌دار A طی یک‌سال یا تعدادی از سال‌ها مقادیری از محصول - کالایی را که پی در پی تولید کرده است بفروشد، آن‌گاه با این عمل جزیی از محصول - کالا را که حامل اضافه ارزش است - اضافه - محصول - یعنی آن اضافه ارزشی را نیز که خود به شکل کالا تولید نموده است، پی در پی به پول بدل می‌کند، این پول را به تدریج می‌اندوزد و بدینسان پول - سرمایهٔ بالقوهٔ جدیدی را تشکیل می‌دهد. اگر می‌گوییم بالقوه از جهت قابلیت و تخصیصی است که برای مبدل گشتن به عناصر سرمایهٔ بارآور یافته است. ولی در واقع وی فقط یک عمل سادهٔ گنج‌سازی را انجام می‌دهد که خود عنصری از بازتولید حقیقی نیست. فعالیت او ابتدا به این محدود است که پول در گردش را به تدریج از دوران بیرون کشد. البته این عمل منافی آن نیست که پول وارد در گردشی که وی بدینسان پشت قفل و کلون حبس می‌کند خود نیز در عین حال، پیش از ورودش در دوران، جزیی از گنجینهٔ دیگری بوده باشد. این گنجینهٔ A که بالقوه پول - سرمایهٔ نویی است، هم‌چنانکه اگر در وسایل مصرف خرج شده بود بر دارایی اجتماعی چیزی نمی‌افزود، در این مورد نیز به هیچ وجه ثروت اجتماعی اضافی به شمار نمی‌رود. اما

---

۴۱۵. خواننده توجه دارد که منظور مصنف این است که نشان دهد آن‌گاه امکان بازتولید گسترده، یعنی مبدل ساختن اضافه ارزش‌های نقد شده به عناصر اضافی تولید پیدا می‌شود که قبلاً بازتولید گسترده در مورد عناصر تولید مزبور تحقق یافته باشد، در غیر این صورت کالای اضافی در بازار وجود ندارد که برای گسترش تولید مورد خرید قرار گیرد - م.

ممکن است پولی که از گردش بیرون کشیده شده، و لذا پیش از این عمل در دوران وجود داشته است، قبلاً هم زمانی به مثابه جزیی از یک گنج در جایی خفته بود و یا شکل پولی دستمزد را داشته است. امکان دارد که این پول به کار نقد ساختن وسایل تولید یا کالاهای دیگری خورده باشد، وسیلهٔ گردش عناصر ثابت سرمایه یا درآمد سرمایه‌داری بوده است. همان‌گونه که اگر پول را از نقطهٔ نظر دوران سادهٔ کالاها می‌نگریستیم نمی‌توانستیم برای آن به سبب آنکه ده بار در روز چرخیده و ده ارزش ـ کالای مختلف را به سامان رسانده است، ده برابر ارزش قائل شویم، همچنان نیز نمی‌توان این پول را ثروت نو به حساب آورد. کالاها بدون پول وجود دارند و خود پول هم چه در یک واگرد باشد و چه در ده واگرد هم چنانکه بود باقی می‌ماند (یا حتی در نتیجهٔ سایش کمتر از آنچه بود می‌شود). فقط در تولید طلاست که ثروت نویی (پول بالقوه) به وجود می‌آید ـ تا آنجا که زر ـ محصول اضافه محصول دربر دارد و حامل اضافه ارزش است ـ و فقط به میزان ورود تمام زر ـ محصول نو[۴۱۶] در دوران است که بر پول ـ مایهٔ موجود پول ـ سرمایه‌های بالقوهٔ تازه‌ای افزوده می‌شود.

اگرچه این اضافه ارزشی که به صورت پول اندوخته شده است ثروت اجتماعی جدید اضافه شده‌ای نسیت، ولی به مناسبت هدفی که برای آن انباشته شده نمایندهٔ پول ـ سرمایهٔ نوی بالقوه‌ای است. (بعد خواهیم دید که پول ـ سرمایهٔ نو ممکن است از طریق دیگری نیز غیر از نقد ساختن تدریجی اضافه ارزش به وجود آید).

پول از دوران بیرون کشیده می‌شود و از راه فروش کالا بدون آنکه خریدی در پی آن باشد به صورت گنج انبار می‌گردد. پس اگر برای این عمل عمومیت قایل شویم، آن‌گاه به نظر نمی‌رسد بتوان منشاء خریداران را دریافت، زیرا در این روند ـ که باید عمومی متصور گردد، زیرا هر تک سرمایه‌ای می‌تواند در مرحلهٔ انباشت قرار گرفته باشد ـ هرکس می‌خواهد بفروشد تا بیاندوزد و هیچ‌کس نمی‌خواهد بخرد.

هرگاه روند دوران میان اجزاء مختلف بازتولید سالانه را به مثابه روندی تصور کنیم که به خط مستقیم پیش می‌رود ـ چیزی که نارست است، زیرا به استثناء موارد نادر همواره عبارت از حرکات متقابلی است که در جهات متضاد سیر می‌کنند ـ آن‌گاه ناگزیریم که از تولیدکنندهٔ طلا (یا نقره)، که می‌خرد بدون آنکه بفروشد، آغاز کنیم و

---

۴۱۶. در چاپ‌های اول و دوم، پول ـ محصول قید شده بود که بنا به تصحیح انگلس اصلاح گردیده است ـ م.

فرض نماییم که گویا همهٔ کسان دیگر به او می‌فروشند. در چنین صورتی همهٔ اضافهٔ محصول اجتماعی سالانه (که حامل مجموع اضافه ارزش است) در دست او جمع می‌شود و همهٔ سرمایه‌داران دیگر اضافه محصول او را که به طور طبیعی به صورت پول وجود دارد و اضافه ارزشی است که طبیعتاً به سامان رسیده است به تناسب میان خود تقسیم می‌کنند، زیرا آن جزیی از محصول تولیدکنندهٔ طلا که بایستی جانشین سرمایهٔ به کار افتادهٔ وی گردد قبلاً برداشت شده و در اختیار او قرار گرفته است. در چنین فرضی اضافه ارزش تولیدکنندهٔ طلا که خود به صورت زر تولید شده است، تنها مایه‌ای می‌شد که همهٔ سرمایه‌داران دیگر مادهٔ نقدسازی اضافه ـ محصول خویش را از آن بیرون می‌کشیدند. بنابراین باید از جهت مقدار ارزشی برابر می‌بود با تمام اضافه ارزش اجتماعی سالانه، که ابتدا می‌بایستی به شکل گنج منعقد شده باشد. تنها فایده‌ای که ممکن بود از این فرضیات پوچ عاید گردد بیان امکان یک گنج‌سازی عمومی و هم‌زمان می‌بود و بس. در آن صورت خود بازتولید، به غیر از آنچه در جهت تولیدکنندهٔ طلاست، یک گام هم به پیش نرفته بود.

پیش از آنکه ما این دشواری ظاهری را حل کنیم باید انباشت بخش I (تولید وسایل تولید) را از انباشت بخش II (تولید وسایل مصرف) تمیز دهیم. از بخش I آغاز می‌کنیم.

I. انباشت در بخش I

۱ـ گنج‌سازی

این نکته مسلم است که سرمایه‌گذاری‌ها، هم دررشته‌های متعدد صنایع ترکیب‌کنندهٔ بخش I، و هم در سرمایه‌گذارهای مختلف فردی در درون این رشته‌های صنعت، بنابر مدت عمر، یعنی زمان گذشتهٔ فعالیت‌شان صرفنظر از بزرگی آنها و شرایط فنی و وضع بازار و غیره، در مراحل مختلفی از روند تدریجی تبدیل اضافه ارزش به پول ـ سرمایهٔ بالقوه قرار دارند، خواه این پول ـ سرمایه برای توسعهٔ سرمایه در جریان عمل باشد و خواه به منظور بنیادگذاری بنگاه‌های صنعتی نو ـ که دو شکل گسترش تولید هستند ـ در نظر گرفته شده باشد. بنابراین یک قسمت از سرمایه‌داران پیوسته پول ـ سرمایهٔ بالقوهٔ خود را پس از رسیدن به حد نصاب مبدل به سرمایهٔ بارآور می‌کنند، یعنی با پولی که در نتیجهٔ نقد گشتن اضافه ارزش اندوخته شده است وسایل تولید، عناصر سرمایهٔ ثابت خریداری می‌کنند، در حالی که قسمت دیگر هنوز پیوسته مشغول گردآوری پول

سرمایهٔ بالقوه است. بنابراین مواجههٔ سرمایه‌داران متعلق به این دو گروه چنین است که برخی از آنان به مثابه خریدار و برخی دیگر مانند فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، و هر کدام از این دو منحصران یکی از این دو نقش را ایفا می‌نمایند.

مثلاً فرض کنیم که A، ٦۰۰ (= ۴۰۰c+۱۰۰mv) به B (که ممکن است نمایندهٔ بیش از یک خریدار باشد) فروخته باشد. A کالاهایی به اندازهٔ ٦۰۰ در برابر پولی به ارزش ٦۰۰ فروخته است، متضمن ۱۰۰ اضافه ارزش که وی آنها را از دوران خارج می‌کند و به صورت پول می‌اندوزد. ولی این ۱۰۰ واحد پول اضافه ـ محصولی که حامل ارزشی به میزان ۱۰۰ بوده است. گنج‌سازی مطلقاً تولید نیست و لذا از ابتدا نیز به هیچ‌وجه تولیدافزا نمی‌باشد. عمل سرمایه‌دار فقط عبارت از این است که ۱۰۰ واحد پول حاصل از فروش اضافه ـ محصول را از دوران بیرون آورد، آن را نگاه دارد و ضبط نماید. این عمل نه تنها از جانب A واقع می‌شود، بلکه در نقاط بی‌شماری از محیط دوران توسط سرمایه‌داران دیگری نظیر 'A، "A، '"A که آنها نیز فعالانه به این نوع گنج‌سازی اشتغال دارند، انجام می‌گردد. این نقاط بی‌شماری که در آنجا پول از دوران خارج می‌شود و به صورت گنج‌های متعدد انفرادی یا پول ـ سرمایه‌های بالقوه انباشته می‌گردد، در عین حال مانند موانع بسیاری برای دوران جلوه می‌کنند، زیرا موجب رکود پول می‌شوند و گردش پذیری آن را برای مدت کمابیش درازی سلب می‌کنند. ولی باید متذکر بود که در گردش کالایی ساده، مدت‌ها پیش از آنکه گردش مزبور بر پایهٔ تولید کالایی سرمایه‌داری استقرار یابد، گنج‌اندوزی رخ می‌داد، و نیز این نکته را در نظر داشت که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از آن قسمتی است که در دوران فعال شرکت دارد، با اینکه مقدار اخیر بنابر اوضاع و احوال متورم می‌شود یا فروکش می‌کند. با همان گنج سازی‌ها و همان گنج‌سازی دوباره در اینجا برخورد می‌کنیم، ولی اکنون به مثابه یک عامل پایدار از روند تولید سرمایه‌داری.

خوش وقتی قابل درکی است آن‌گاه که از درون سیستم اعتباری همهٔ این سرمایه‌های بالقوه از راه تمرکز یافتن در دست بانک‌ها و غیره، به صورت سرمایهٔ آماده به خدمت "loanable capital"[۴۱۷] به مثابه پول ـ سرمایه در می‌آید و در حقیقت دیگر جنبهٔ منفعل ندارند و ترانهٔ آینده[۴۱۸] نیستند، بلکه سرمایهٔ فعال و ربا خیزند (ربا در اینجا به

---

۴۱۷. سرمایهٔ استقراضی ـ م.

۴۱۸. در متن Zukunftsmusik ذکر شده که کنایه به اثر ریشارد واگنر (Richard Wagner) آهنگساز

معنای افزایش به کار رفته است).

ولی این گنج‌سازی را A فقط آن‌گاه به انجام می‌رساند که تنها به مثابه فروشنده - در مورد اضافه محصولش - وارد میدان شده باشد و نقش خریدار را پس از فروش ایفا نکرده باشد. بنابراین تولید پی در پی اضافه محصول - حامل اضافه ارزش وی که باید به طلا مبدل شود - شرط لازم برای گنج‌سازی او به شمار می‌رود. در این مورد که دوران فقط در درون بخش I بررسی می‌شود، شکل طبیعی اضافه محصول، مانند شکل محصول کل که اضافه محصول جزیی از آن را تشکیل می‌دهد، عبارت از شکل طبیعی یکی از اجزاء سرمایهٔ ثابت بخش I است، یعنی متعلق به جزیی از وسایل تولید است که برای ساختن وسایل تولید به کار می‌رود. اینک خواهیم دید که اضافه محصول مزبور در دست خریداران 'B، "B، '"B و غیره به درد چه کاری می‌خورد.

ولی آنچه باید ابتدا در اینجا یادآور شد این است: با اینکه A بابت اضافه ارزش خود پول از دوران بیرون می‌کشد و آن را به صورت گنج در می‌آورد، با این حال از سوی دیگر کالاهایی به درون دوران فرو می‌ریزد بدون آنکه کالاهای دیگری از آن بیرون آورد. بدین وسیله است که 'B، "B، '"B به نوبهٔ خود امکان می‌یابند که پول به دوران بریزند و از آن به غیر از کالا چیز دیگری بیرون نیاورند. در نمونه‌ای که ما بررسی می‌کنیم کالاهای مزبور بنا به شکل طبیعی‌ای که دارند و یا برحسب تخصیصی که می‌یابند، در سرمایهٔ B و 'B و غیره به مثابهٔ جزء استوار یا گردان سرمایهٔ ثابت وارد می‌شوند. آن‌گاه که ما به خریدار اضافه محصول، یعنی B، 'B و غیره خواهیم پرداخت در این باره سخن خواهیم گفت.

ضمناً نکتهٔ ذیل را در اینجا متذکر گردیم: هم‌چنانکه در گذشته به هنگام بررسی بازتولید ساده دیدیم، اینجا نیز دوباره به این امر می‌خوریم که مبادلهٔ اجزاء گوناگون ترکیب‌کنندهٔ محصول سالانه، یعنی دوران آنها (که در عین حال باید بازتولید سرمایه در واقع استقرار مجدد آن را در تخصیصات مختلف‌اش، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه و غیره دربرگیرد)، به هیچ وجه مستلزم یک خرید و فروش سادهٔ کالا نیست که بایستی از راه فروش یا به وسیلهٔ خرید بعدی به نحوی تکمیل گردد که واقعاً چنانکه اقتصاد سیاسی، به ویژه مکتب آزادی تجارت بعد از

⇦معروف آلمانی تحت عنوان "Des Kunstwerk der Zukunft" است که مخالفین وی بعدها آن را به طور شوخی و طعنه موزیک آینده می‌خواندند - م.

فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت پذیرفته است فقط یک مبادله سادهٔ کالا رخ داده باشد. ما می‌دانیم که سرمایهٔ استوار، پس از آنکه یک بار سرمایه‌گذاری لازم برای آن انجام گرفت، در تمام دوران عملکردش تجدید نمی‌شود، ولی در همان شکل قدیمی خود به کار ادامه می‌دهد، در حالی که ارزش آن تدریجاً به صورت پول رسوب می‌کند. پیش از این دیدیم که نوسازی ادواری سرمایهٔ استوار IIc (یعنی مجموع ارزش ـ سرمایهٔ IIc که به عناصری برابر با ارزش I (v+m) مبدل می‌گردد)، از سویی مستلزم خرید سادهٔ بخش استوار IIc است که از صورت پولی به شکل جنسی مبدل می‌شود و با فروش Im مطابقت دارد، و از سوی دیگر فروش ساده‌ای از جانب IIc مفروض می‌دارد که عبارت است از فروش جزء ارزشی‌ای از سرمایهٔ استوار (فرسایش) که به صورت پول ته‌نشین شده و با خرید سادهٔ Im منطبق است. برای اینکه در اینجا مبادله به طور عادی انجام گیرد باید چنین فرض شود که خرید ساده از طرف IIc از لحاظ میزان ارزشی برابر با فروش سادهٔ IIc باشد و همچنین فروش سادهٔ Im به IIc (گروه ۱) مساوی با خرید ساده IIc (گروه ۲) باشد (به صفحهٔ ۴۴۰ مراجعه شود).[۴۱۹] در غیر این صورت بازتولید ساده به هم می‌خورد. خرید سادهٔ اینجا باید به وسیلهٔ فروش سادهٔ آنجا جبران گردد. و نیز بر همین روش باید در اینجا مفروض داشت که فروش سادهٔ جزء گنج شنوندهٔ Im، یعنی ’A، ”A، ”’A، با خرید جزء B، ’B، ”B از Im، که گنجینهٔ خود را به عناصر سرمایهٔ بارآور اضافی تبدیل می‌کند، تعادل داشته باشد.

تا آنجا که استقرار تعادل از این راه واقع می‌شود که خریدار بعداً به میزان همان مبلغ ارزشی بسان فروشنده وارد میدان می‌گردد و برعکس، بازگشت پولی در جانبی وقوع می‌یابد که پول را به هنگام خرید پیش‌ریز کرده، پیش از آنکه چیزی از نو خریده باشد فروخته است. ولی تعادل حقیقی در مورد نفس مبادلهٔ کالاها، یعنی مبادلهٔ اجزاء مختلف محصول سالانه، وابسته به برابری مبلغ ارزشی کالاهایی است که با هم مبادله می‌گردند.

اما در صورتی که مبادلات سادهٔ یک جانبه‌ای انجام گیرند، یعنی عده‌ای خریدار ساده در یک سو و عده‌ای فروشندهٔ ساده در سوی دیگر باشند ـ و ما سابقاً دیدیم که مبادلهٔ عادی محصول سالانه براساس سرمایه‌داری چنین تغییرات یک‌جانبه‌ای را ایجاب می‌کند ـ آن‌گاه تعادل فقط در صورت این فرض می‌تواند وجود داشته باشد که مبلغ

---

۴۱۹. در این ترجمه صفحهٔ ۳۸۶ و ۳۶۹ ـ م.

ارزشی خریدهای یک‌جانبه و مبلغ ارزشی فروش‌های یک‌جانبه به هم در روند. همین امر که تولید کالایی شکل عمومی تولید سرمایه‌داری است، به خودی خود متضمن نقشی است که پول، نه فقط به مثابه وسیله دوران، بلکه به عنوان پول ـ سرمایه، در این شیوهٔ تولید ایفا می‌کند، و شرایط مشخصی را که ویژهٔ این شیوهٔ تولید است برای مبادلهٔ عادی و بنابراین برای جریان عادی بازتولید، خواه ساده باشد و خواه گسترده به وجود می‌آورد. شرایط مزبور به همان اندازه نیز به موجبات جریان غیرعادی و امکانات وقوع بحران‌ها مبدل می‌گردند، زیرا در ساختمان خود روی این تولید، تعادل خود امری تصادفی است.

و نیز سابقاً دیدیم که در مورد مبادلهٔ Iv در ازای مبلغ ارزشی برابری از IIc، سرانجام برای IIc چنین پیش می‌آید که کالاهایی به همان مبلغ ارزشی از بخش I جانشین کالاهای بخش II می‌گردند و در این مورد از جانب جمع سرمایه‌داران بخش II فروش کالاهای ویژهٔ آن بخش بعداً با خرید کالاهایی با همان مبلغ ارزشی از بخش I تکمیل می‌شود. این جانشینی واقع می‌شود ولی در این نقل و انتقال متقابل کالاها، میان سرمایه‌داران بخش I و II مبادله انجام نمی‌گیرد. IIc کالای خود را به طبقهٔ کارگر بخش I می‌فروشد و طبقهٔ مزبور در برابر آن منحصراً به مثابهٔ خریدار کالا قرار می‌گیرد، در حالی که خود در برابر طبقهٔ کارگر فقط به مثابه فروشندهٔ کالا نمودار می‌شود. با پول نقدی که از این راه به دست می‌آید IIc به مثابه خریدار یک‌سویهٔ کالا در برابر جمع سرمایه‌داران بخش I قرار می‌گیرد و جمع سرمایه‌داران این بخش نیز تا میزان Ic در مقابل آن به تنهایی به مثابهٔ فروشندهٔ کالا نمایان می‌شوند. تنها از راه فروش کالا تا این میزان است که سرانجام بخش I سرمایهٔ متغیر خود را از نو به شکل پول ـ سرمایه به دست می‌آورد. اگر سرمایهٔ بخش I در برابر سرمایهٔ بخش II منحصراً به مثابهٔ فروشندهٔ کالا تا میزان Iv قرار می‌گیرد، در عوض در مقابل طبقهٔ کارگر خود دربارهٔ خرید نیروی کار به مثابهٔ خریدار کالا آشکار می‌گردد و اگرچه طبقهٔ کارگر I در برابر سرمایه‌دار II منحصراً همچون خریدار کالا ظاهر می‌شود (به مثابه خریدار وسایل معیشت)، در مقابل سرمایه‌دار بخش I منحصراً فروشندهٔ کالا یعنی فروشندهٔ نیروی کار خود است.

عرضهٔ دائمی نیروی کار از جانب طبقهٔ کارگر در بخش I، تبدیل مجدد قسمتی از کالا سرمایهٔ I به شکل نقدی سرمایهٔ متغیر، تعویض جزیی از کالا ـ سرمایهٔ II به وسیلهٔ عناصر طبیعی سرمایهٔ ثابت IIc عبارت از آن شرایط ضروری هستند که متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌سازند، ولی واسط آنها روند بسیار بغرنجی است که خود سه روند دورانی

مستقل و از هم جدا راکه در عین حال هم پیوندی دارند دربر می‌گیرد. همین پیچیدگی روند است که این همه زمینه برای جریان غیرعادی فراهم می‌سازد.

۲ـ سرمایهٔ ثابت الحاقی

اضافه ـ محصول که حامل اضافه ارزش است برای تصاحب کنندگان، سرمایه‌داران بخش I، خرجی برنمی‌دارد. اینان در قبال برداشت اضافه ـ محصول، به هیچ‌وجه و به هیچ‌گونه پول یاکالایی پیش‌ریز نکرده‌اند. در گذشته نیز برای فیزیوکرات‌ها ـ پیش‌ریز عبارت از شکل عام ارزش بود که در عناصر سرمایهٔ بارآور تحقق یافته است. پس آنچه که سرمایه‌داران مزبور پیش‌ریز می‌کنند جز سرمایهٔ ثابت را حفظ می‌کند، نه تنها ارزش ـ سرمایهٔ متغیر آنها را به وسیلهٔ ایجاد جزء ارزشی نویی در شکل کالا جبران می‌نماید، بلکه علاوه بر آن به وسیلهٔ کار اضافی خود به آنها اضافه ارزشی تحویل می‌دهد که در شکل اضافه ـ محصول هستی دارد. از طریق فروش مکرر این اضافه ـ محصول سرمایه‌داران گنجی تشکیل می‌دهند که خود پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه است. در حالتی که ما آن را بررسی می‌کنیم، این اضافه ـ محصول خود از ابتدا عبارت از وسایل تولیدی است که برای ساختن وسایل تولید به کار می‌رود. این اضافه ـ محصول آن‌گاه به مثابه سرمایهٔ ثابت الحاقی یا افزوده عمل می‌کند که در دست B، B'، B" (I) و غیره باشد. ولی پیش از آنکه به فروش رفته باشد آن‌گاه که هنوز در دست گنج‌سازان A، A'، A" (I) قرار دارد این خصلت را بالقوه داراست. چنانچه ما فقط به حجم ارزشی بازتولید از جانب بخش I توجه کنیم، آن‌گاه ما هنوز در درون مرزهای بازتولید ساده هستیم، زیرا هیچ سرمایهٔ الحاقی‌ای به حرکت در نیامده است تا این سرمایهٔ ثابت الحاقی بالقوه (اضافه ـ محصول) را به وجود آورد و نیز هیچ کار اضافی‌ای بیش از آنچه بر پایهٔ بازتولید ساده مصرف می‌گردد انجام نشده است. تفاوت فقط در شکل اضافه کار مورد استفاده یعنی در صفت مشخص سودمندی ویژهٔ آن است. این کار در وسایل تولیدی مصرف شده که به جای IIc به درد II می‌خورد، در وسایل تولید وسایل تولید به‌کار رفته نه در وسایل تولید وسایل مصرف.

در بازتولید ساده چنین فرض داشته بودیم که تمام ارزش I به صورت درآمد و لذا در ازای کالاهای II خرج می‌شود. بنابراین اضافه ارزش مزبور فقط عبارت از آن وسایل تولیدی بود که می‌بایست سرمایهٔ ثابت II را از نو در شکل عینی آن تجدید نماید. پس

برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده گذار انجام گیرد، باید تولید در بخش I در چنان وضعی باشد که کمتر عناصر سرمایهٔ ثابت برای بخش II ولی به همان نسبت بیشتر برای بخش I بسازد. این گذار که همیشه بی‌دشواری انجام نمی‌شود، به وسیلهٔ این امر، که تعدادی از محصولات I می‌توانند مانند وسایل تولید در هر دو بخش به کار روند، تسهیل می‌گردد.

بنابراین ـ هرگاه به مسئله تنها از لحاظ حجم ارزشی توجه شود ـ چنین نتیجه می‌شود که کنه مادی بازتولید گسترده در درون بازتولید ساده به وجود می‌آید. کنه مادی مزبور عبارت از اضافه‌کار طبقهٔ کارگر I است که مستقیم صرف تولید وسایل تولید و ایجاد سرمایهٔ الحاقی بالقوه برای I می‌گردد. بنابراین تشکیل پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه نزد A، 'A، "A (I) ـ از راه فروش پی در پی اضافه محصول آنها که بدون هرگونه مخارج پولی سرمایه دارانه به دست می‌آید ـ در اینجا عبارت از شکل سادهٔ پولی وسایل تولید اضافی‌ای است که در بخش I تولید گردیده است.

پس تولید سرمایهٔ الحاقی بالقوه، در حالتی که ما آن را مطالعه می‌کنیم (زیرا چنانکه خواهیم دید ممکن است به نحو دیگری نیز کاملاً غیر از این بوجود آید)، بیانگر چیز دیگری جز پدیده‌ای از خود روند تولید نیست، یعنی تولید عناصری است از سرمایهٔ بارآور در شکل مشخص.

بنابراین تولید پول ـ سرمایهٔ بالقوه الحاقی به مقیاس گسترده ـ در بسیاری از نقاط دور و بر دوران ـ چیز دیگری نیست جز نتیجه و مظهر یک تولید وسیع از سرمایهٔ بارآوری که بالقوه الحاقی است و ظهور آن مستلزم خرج هیچ پول اضافی از جانب سرمایه‌داران صنعتی نیست.

تبدیل متوالی این سرمایهٔ بارآور بالقوه الحاقی به پول ـ سرمایهٔ بالقوه (گنج) از سوی A، 'A، "A و غیره (I)، که وابسته به فروش پی در پی اضافه ـ محصول آنهاست ـ و لذا مشروط به فروش مکرر و یک‌جانبهٔ کالا بدون مکمل خرید است ـ با بیرون کشیدن مکرر پول از دوران و گنج‌سازی متناسب با آن انجام می‌گردد. این گنج‌سازی ـ به استثنای موردی که تولیدکنندهٔ طلا خریدار است ـ به هیچ‌وجه مستلزم وجود ثروت اضافی به صورت فلزات گرانبها نیست، بلکه فقط عبارت از یک تغییر وظیفه در پولی است که تاکنون در جریان بوده است. تاکنون پول مزبور به مثابهٔ وسیلهٔ دوران عمل می‌کرد، اکنون مانند گنج، همچون پول ـ سرمایهٔ نوی بالقوه‌ای که در حال تکوین است

عمل می‌کند. بنابراین تشکیل پول ـ سرمایهٔ الحاقی و حجم فلزات گرانبهای موجود در یک کشور، در هیچ‌گونه رابطهٔ عملی با یکدیگر قرار ندارند.

لذا فراتر از آن چنین نتیجه می‌شود که: هر اندازه سرمایهٔ بارآور به‌کار افتاده در یک کشور (به انضمام نیروی کاری که با آن همبرگشته و تولیدکنندهٔ اضافه ـ محصول است) بزرگ‌تر باشد، به همان اندازه نیروی بارآورکار رشد یافته‌تر و در نتیجه وسایل فنی بسط سریع تولید وسایل تولید بیشتر است ـ لذا هر قدر نیز حجم اضافه ـ محصول، خواه برحسب ارزشش و خواه برحسب حجم ارزش مصرفی که در آن نمایش یافته است، بزرگ‌تر باشد ـ به همان اندازه آنچه در زیر می‌آید بزرگ‌تر است:

۱ـ سرمایهٔ بارآور بالقوه الحاقی، به شکل اضافه ـ محصول در دست A، 'A، "A و غیره و

۲ـ حجم این اضافه ـ محصول به پول تبدیل شده و لذا حجم پول ـ سرمایهٔ بالقوه الحاقی در دست A، 'A، "A. بنابراین اگر مثلاً فولارتون[۴۲۰] که نمی‌خواهد دربارهٔ اضافه ـ تولید به معنای عادی آن اصلاً چیزی بشنود، اضافه تولید سرمایه و همانا اضافه تولید پول را می‌پذیرد، این امر یک‌بار دیگر نشان می‌دهد تا چه اندازه بهترین اقتصاددانان بورژوامکانیسم سیستم خود راکم می‌شناسند.

اگر اضافه ـ محصولی که مستقیماً به وسیلهٔ سرمایه‌داران A، 'A، "A (I) تولید گشته تصاحب شده، پایهٔ واقعی انباشت سرمایه یعنی بازتولید گسترده است (هرچند فعلاً چنین نقشی را در دست سرمایه‌داران B، 'B، "B (I) و غیره ایفا می‌کند)[۴۲۱] ـ هنگامی که در جلد پول می‌رود و به مثابه گنج و پول ـ سرمایهٔ بالقوه‌ای که به تدریج تشکیل می‌شود در می‌آید وضع معکوسی پیدا می‌کند ـ به این معنی که با این شکل به نحو مطلقاً غیرمولد به موازات روند تولید حرکت می‌کند، ولی در خارج از آن قرار می‌گیرد. این یک سرباری (dead weight) برای تولید سرمایه‌داری است. کوشش برای قابل استفاده ساختن این اضافه ارزشی که به مثابه پول ـ سرمایهٔ بالقوه انباشته می‌شود، خواه به صورت سود یا همچون درآمد، در سیستم اعتباری و در «کاغذ بازی»[۴۲۲] به مراد دل

---

۴۲۰. Fularton, John (۱۷۸۰-۱۸۴۹) ـ اقتصاددان انگلیسی مؤلف آثاری دربارهٔ جریان پول و اعتبارات، از مخالفین نظریهٔ کمی پول ـ م.

۴۲۱. دو هلال از مترجم است که برای سهولت دریافت مطلب اضافه شده است.

۴۲۲. در متن: papierchen ـ مقصود خرید و فروش سهام و اسناد قرضه و غیر آن یا به دیگر سخن

خود می‌رسد. از این راه پول ـ سرمایه در شکل و صورتی دیگر[۴۲۳] کلان‌ترین نفوذ را بر جریان و رشد شگرف سیستم تولید سرمایه‌داری اعمال می‌کند.

هر قدر مبلغ کل سرمایه وارد عملی که اضافه ـ محصول از به کار افتادن آن ناشی گردیده است بزرگ‌تر باشد به همان نسبت حجم اضافه ـ محصولی که به پول سرمایهٔ بالقوه تبدیل شده زیادتر است. ولی بزرگ شدن مطلق حجم پول ـ سرمایهٔ بالقوه‌ای که سالانه بازتولید می‌شود موجب تسهیل در تکه پاره شدن آن می‌گردد، به نحوی که می‌تواند سریع‌تر در کسب و کار ویژه‌ای به کار انداخته شود، خواه در دست همان سرمایه‌دار باشد یا در دست دیگری (مثلاً در مورد تقسیم ترکه میان اعضاء خانواده). در اینجا غرض از تکه پاره شدن پول ـ سرمایه عبارت از جدا شدن کامل آن از سرمایهٔ مادر است تا بتواند به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ نو مستقلاً در کسب و کار تازه‌ای گذاشته شود.

اگر A، 'A، "A و غیره (I)، فروشندگان اضافه ـ محصول، آن را به مثابه نتیجهٔ مستقیم روند تولیدی به دست آورده‌اند که به غیر از پیش‌ریز سرمایهٔ ثابت و متغیر، (که حتی در بازتولید ساده نیز لازم است)، مستلزم هیچ عمل دورانی دیگری نیست، و باز اگر آنها بدین وسیله پایهٔ واقعی بازتولید بر مقیاس گسترده‌تر را فراهم می‌سازند و در واقع سرمایهٔ الحاقی بالقوه را به وجود می‌آورند، به عکس وضع در مورد B، 'B، "B و غیره (I) طور دیگر است. ۱) تازه در دست آنهاست که اضافه ـ محصول A، 'A، "A و غیره بالفعل به مثابهٔ سرمایهٔ ثابت الحاقی به کار افتد (عجالتاً ما عنصر دیگر سرمایهٔ بارآور، یعنی نیروی کار الحاقی و لذا سرمایهٔ متغیر الحاقی را کنار می‌گذاریم). ۲) برای آنکه اضافه ـ محصول به دست آنها برسد یک عمل دورانی لازم است، یا به دیگر سخن آنها باید اضافه ـ محصول را خریداری نمایند.

دربارهٔ نکتهٔ ۱ باید متذکر بود که قسمت بزرگی از اضافه ـ محصول (سرمایهٔ ثابت بالقوه الحاقی) که به وسیلهٔ A، 'A، "A و غیره (I) تولید گردیده است، با اینکه طی همین سال تولید شده ولی تازه در سال آینده یا باز هم دیرتر است که می‌تواند در دست B، 'B، "B و غیره (I) به مثابهٔ سرمایهٔ صنعتی، فعالانه به کار افتد. دربارهٔ نکتهٔ دوم این سئوال پیش می‌آید که پول لازم برای روند دوران از کجا به اینجا می‌آید؟

تا آنجا که محصولات تولید شده به وسیلهٔ B، 'B، "B و غیره (I) از نو با صورت

⇦بورس‌بازی است - م.

۴۲۳. مقصود سرمایهٔ مالی است - م.

طبیعی خود وارد همان روند تولید می‌گردند، مسل است که جزیی از اضافه ـ محصول خودشان به همان نسبت مستقیماً (بدون واسطهٔ دوران) به سرمایهٔ بارآور آنها منتقل می‌گردد، و در اینجا به مثابهٔ جزیی از سرمایهٔ ثابت الحاقی وارد می‌شود. ولی به همین نسبت نیز اضافه محصول A، 'A و غیره (I) نیز نقد نمی‌گردد. صرفنظر از این، پول از کجا می‌آید؟ برای ما دانسته است که Bها، مانند A،'A و غیره گنج اندوختهٔ خود را از راه فروش اضافه ـ محصولات خویش به وجود می‌آورند و اکنون به هدف خود رسیده‌اند، یعنی پول ـ سرمایهٔ آنها که به صورت گنج انباشته شده است و تاکنون فقط پول ـ سرمایهٔ بالقوه‌ای را تشکیل می‌داد اکنون باید به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ الحاقی عملاً به کار افتد. ولی بدینسان ما فقط دور می‌زنیم و سئوالی که در برابر ما قرار دارد، همواره این است: پولی که Bها (I) از قبل از دوران بیرون کشیده و اندوخته‌اند از کجا می‌آید؟

با این‌حال ما طبق آنچه از مطالعهٔ بازتولید ساده می‌دانیم این است که سرمایه‌داران بخش I و II برای آنکه بتوانند اضافه ـ محصول خود را مبادله کنند ضرورتاً باید مقدار معینی پول در دست داشته باشند. در بازتولید ساده، پول که به مثابه درآمد فقط برای خرج کردن در ازای وسایل مصرف به کار می‌رفت، به همان نسبتی که سرمایه‌داران پول را برای مبادلهٔ کالاهای خویش پیش‌ریز کرده بودند به سوی آنها باز می‌گشت. در اینجا نیز همان پول دوباره پیدا می‌شود، ولی با وظیفه‌ای دیگر. Aها و Bها (I) هر یک به نوبهٔ خود پولی را که برای تبدیل اضافه ـ محصول به پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه لازم است فراهم می‌کنند و متناوباً پول ـ سرمایهٔ تازه به وجود آمده را به مثابه وسیلهٔ خرید در دوران باز می‌ریزند.

تنها چیزی که در اینجا مفروض است این است که حجم پول موجود در یک کشور (در صورتی که سرعت جریان پول و غیره یکسان فرض شود) هم برای دوران فعال و هم برای گنج‌اندوزی کافی باشد ـ بنابراین همان شرط مقدمی که در مورد دوران سادهٔ کالاها باید وجود داشته باشد، و ما در گذشته دیده‌ایم، در این مسئله نیز مفروض است. فقط اینجا وظیفه‌ای که گنجینه‌ها انجام می‌دهند متفاوت است. به همین جهت است که حجم پول موجود نیز ضرورتاً باید بزرگ‌تر باشد، زیرا اولاً در تولید سرمایه‌داری هر محصول (به استثنای فلزات گرانبهایی که تازه تولید شده است و آن محصولات اندکی که به وسیلهٔ خود تولیدکننده به مصرف می‌رسد) به مثابهٔ کالا تولید می‌شود و لذا واجب است که استحالهٔ پولی را از سر بگذراند؛ ثانیاً برای آنکه بر پایهٔ سیستم سرمایه‌داری

حجم کالا ـ سرمایه و میزان ارزشی آن نه تنها به طور مطلق بزرگتر است، بلکه با سرعت به مراتب بیشتری نمو می‌کند. ثالثاً سرمایهٔ متغیر بیش از پیش فزاینده‌ای باید دائماً به پول ـ سرمایه بدل شود. رابعاً زیرا تشکیل پول ـ سرمایه‌های تازه با گسترش دامنهٔ تولید هم عنان است و لذا آن مصالحی نیز که برای تولید شکل گنج‌سازی آنها لازم است باید ضرورتاً فراهم باشد ـ این امر که در نخستین مرحلهٔ تولید سرمایه‌داری یعنی دوره‌ای که در آن سیستم اعتباری همراه با دوران فلزی متفوق وجود دارد، صادق است، در مورد رشد یافته‌ترین مرحلهٔ سیستم اعتباری نیز تا آن حد که بر پایهٔ دوران فلزی قرار گرفته است صدق می‌کند. از سویی تولید الحاقی فلزات گرانبها در اثر تناوب فراوانی و کمبودی خود ممکن است نه تنها در دوره‌های طولانی، بلکه در درون دوره‌های بسیار کوتاه، بر روی قیمت کالاها تأثیر مختل کننده‌ای اعمال کند. از سوی دیگر تمام دستگاه اعتباری پیوسته بر آن سر است که گردش واقعی فلزات را از راه همه جور معاملات، اسلوب‌ها و تدابیر فنی به حداقلی، که از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچک‌تر می‌شود، محدود سازد ـ امری که به همان نسبت بر تصنعی بودن تمام این مکانیسم و احتمال وقوع اختلالات در جریان عادی آن می‌افزاید.

ممکن است لازم آید B، 'B، "Bهای مختلف (I)، که پول ـ سرمایهٔ بالقوه جدیدشان به صورت فعال وارد عمل می‌شود، متقابلاً محصولات یکدیگر را (قسمت‌هایی از اضافه ـ محصولشان را) از هم بخرند یا به هم فروشند. در این مورد، هرگاه جریان عادی باشد پولی که برای دوران اضافه ـ محصول پیش‌ریز شده است با همان مقدار و به نسبتی که برای دوران کالاهای خود پیش‌ریز نموده‌اند به Bهای مختلف برمی‌گردد. در صورتی که پول به‌مثابه وسیلهٔ پرداخت به گردش در آید، آن‌گاه چنانچه خریدها و فروش‌های متقابل یکدیگر را جبران نکرده باشند، فقط به منظور استقرار و موازنه در محاسبات به کار می‌رود. ولی مهم این است که همه جا، چنانکه در اینجا عمل کرده‌ایم، ابتدا گردش فلزی را در ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکلش مفروض داریم، زیرا بدینسان جزر و مد و وازنهٔ محاسبات و خلاصه همهٔ لحظاتی که در سیستم اعتباری به مثابه اقدامات آگاهانه و منظم جلوه می‌کنند، به صورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری به مثابه اقدامات آگاهانه و منظم جلوه می‌کنند، به صورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری وجود دارند نمایش می‌یابند و به جای آنکه در شکل بازتاب یافتهٔ بعدی نموده شود، در شکل طبیعی ابتدایی خود آشکار می‌گردد.

۳ـ سرمایهٔ متغیر الحاقی

از آنجا که تاکنون ما فقط دربارهٔ سرمایهٔ ثابت الحاقی بحث کرده‌ایم، اینک لازم است به بررسی سرمایهٔ متغیر الحاقی بپردازیم.

در کتاب اول مفصل توضیح داده شده است که چگونه در سیستم تولید سرمایه‌داری همواره مقداری نیروی کار به صورت ذخیره وجود دارد و نیز آن‌گاه که لازم آید چگونه می‌توان بدون افزایش تعداد کارگران شاغل یا مقدار نیروی کار، کار بیشتری به حرکت در آورد. بنابراین در حال حاضر لزومی ندارد که در این باره بیشتر وارد بحث شویم و بهتر است فرض کنیم جزئی از پول ـ سرمایهٔ نورسیده که قابل تبدیل به سرمایهٔ متغیر است همواره به نیروی کاری که باید به آن مبدل گردد دسترسی دارد.

همچنین در کتاب اول بیان شده است که چگونه سرمایهٔ مفروضی می‌توانند بدون انباشت، دامنهٔ تولید را در درون مرزهای معینی وسعت بخشد. ولی در اینجا سخن بر سر انباشت سرمایه به معنای ویژهٔ آن است، یعنی بدانسان که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایهٔ الحاقی بستگی پیدا می‌کند و لذا مشروط به بسط پایه سرمایه‌ای تولید نیز هست.

تولیدکنندهٔ طلا می‌تواند جزیی از اضافه ارزشش را که صورت زر دارد به مثابه پول ـ سرمایه بیاندوزد و آن‌گاه که به مقدار لازم رسید آن را مستقیماً به سرمایهٔ متغیر جدید مبدل سازد، بدون آنکه مجبور باشد بدین منظور ابتدا اضافه ـ محصول خود را بفروشد. همچنین وی می‌تواند آن را به عناصر سرمایهٔ ثابت مبدل نماید. در مورد اخیر لازم است که وی عناصر مادی سرمایهٔ ثابت خود را بیابد؛ خواه بدانسان که تاکنون فرض شده است، هر تولیدکننده بر پایهٔ انبارسازی محصولات خویش کار کند و سپس کالاهای آماده را به بازار عرضه دارد، و خواه بر مبنای سفارش کار نماید.

بسط واقعی تولید، یعنی اضافه ـ محصول، در هر دو مورد از پیش مفروض است منتها در مورد اول موجود بودن اضافه ـ محصول حقیقی است و در مورد دوم بالقوه و قابل تسلیم است.

II. انباشت در بخش II

تا اینجا چنین فرض کرده‌ایم که A، 'A، "A (I) اضافه ـ محصول خود را به B،

B' ،B" و غیره که متعلق به همان بخش I هستند می‌فروشند. ولی فرض کنیم که A (I) اضافه ارزش خود را، با فروش آن به B پی از بخش II نقد سازد. چنین حالتی فقط آن‌گاه پیدا می‌شود که A (I) پس از فروش وسایل تولید به B (I) وسایل مصرف خریداری نکند و لذا تنها می‌تواند از فروش یک‌سویهٔ وی نتیجه شود. در بالا دیدیم که IIc فقط آن‌گاه از شکل کالا ـ سرمایه به شکل طبیعی سرمایهٔ ثابت بارآور تبدیل‌پذیر می‌شود که نه تنها Iv بلکه لااقل جزیی نیز از Im با جزیی از IIc که به صورت وسایل مصرف وجود دارد، مبادله گردد. ولی اکنون A از راه انجام نشدن این مبادله است که Im خود را نقد می‌نماید و علاوه بر آن فروش Im خود پول نقدی را که بخش II پرداخته است از بازار بیرون می‌کشد به جای آنکه پول مزبور را بخرد وسایل مصرفی از II خرج نماید. البته بدینسان در سوی A (I) پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه به وجود می‌آید، ولی در سوی دیگر، جزء برابر ارزشی از سرمایهٔ ثابت B (I) همچنان در شکل کالا ـ سرمایه منجمد می‌ماند بدون آنکه بتواند به صورت عینی سرمایهٔ بارآور ثابت درآید به دیگر سخن: جزیی از کالاهای B (II)، فروش‌ناپذیر گردیده است و در واقع آن جزیی است که در نخستین نظر[۴۲۴] بدون فروش آن سرمایهٔ ثابتش نمی‌تواند دوباره به طور کامل به شکل بارآور برگردد. بنابراین در مورد او اضافه تولید روی می‌دهد ـ اضافه تولیدی که باز نسبت به خود وی مانع بازتولید حتی به مقیاس ثابت می‌گردد.

پس در این حالت پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه در طرف A (I) حقیقتاً شکل نقد شدهٔ اضافه ـ محصول (اضافه ارزش) است، ولی اگر به اضافه ـ محصول (اضافه ارزش) به خودی خود توجه کنیم در اینجا عبارت از پدیده‌ای از بازتولید ساده است و هنوز بازتولید به مقیاس گسترده نیست. برای اینکه بازتولید IIc بتواند به مقیاس گذشته جریان یابد ناچار I(v+m) سرانجام باید در قبال IIc مبادله شود، و این به هر جهت در مورد جزیی از m صادق است.

A(I) در نتیجهٔ فروش اضافه ـ محصول خود به B(II)، جزء متناسبی از ارزش سرمایهٔ ثابت وی را به صورت عین به او تسلیم نموده است، ولی در عین حال به وسیلهٔ بیرون کشیدن پول از دوران ـ از راه اجتناب از تکمیل فروش خود به وسیلهٔ پی خرید ـ قسمتی از کالاهای B(II) را، که از لحاظ ارزشی با آن پول برابر است، فروش‌ناپذیر

---

۴۲۴. در متن به لاتینی: Prima facie ـ م.

ساخته است. پس اگر ما مجموع بازتولید اجتماعی را در نظر بگیریم ـ که در عین حال هم سرمایه‌داران بخش I و هم سرمایه‌داران بخش II را دربر می‌گیرد ـ مبدل گشتن اضافه ـ محصول A(I) به پول ـ سرمایهٔ بالقوه بیانگر عدم امکان تبدیل قسمت برابر ارزشی از کالا ـ سرمایهٔ B(II) به سرمایهٔ بارآور (ثابت) است و بنابراین نه تنها متضمن بسط بالقوهٔ تولید به مقیاس گسترده نیست، بلکه موجب جلوگیری از بازتولید ساده و لذا بروز کسری در بازتولید ساده می‌گردد. نظر به اینکه به وجود آمدن و فروش اضافه ـ محصول A (I) خود پدیده‌ای عادی بازتولید ساده هستند حتی در اینجا بر مبنای بازتولید ساده پدیده‌های زیرین نتیجه می‌شوند که متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌سازند: تشکیل پول ـ سرمایهٔ الحاقی بالقوه در بخش I (ولذا کم مصرفی از دیدگاه II)، راکد ماندن ذخایر کالایی در بخش II که قابل تبدیل مجدد به سرمایهٔ بارآور نیست (ولذا اضافه تولید نسبی در بخش II)، پول ـ سرمایهٔ زاید در بخش I و کسری بازتولید در بخش II.

بدون آنکه خواسته باشیم دربارهٔ این نکته بیشتر تأمل کنیم فقط متذکر می‌شویم که در تحلیل بازتولید ساده این مسئله مفروض گرفته شده بود که تمامی اضافه ارزش I و II به صورت درآمد خرج می‌شود. ولی در واقع جزیی از اضافه ارزش به مثابه درآمد خرج می‌شود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه می‌گردد. انباشت حقیقی تنها با چنین شرط مقدمی واقع می‌شود. گفتن اینکه انباشت به زیان مصرف انجام‌پذیر است ـ در چنین کلی نگری ـ خودپنداری است که با ماهیت تولید سرمایه‌داری مباینت دارد، زیرا پندار مزبور مستلزم این فرض است که گویا هدف و علت محرکهٔ تولید سرمایه‌داری مصرف است. نه به چنگ آوردن اضافه ارزش و مایه‌سازی آن، یعنی انباشت.

اکنون انباشت بخش II را از نزدیک بررسی می‌کنیم.

نخستین دشواری در مورد IIc یعنی استحالهٔ مجدد آن از جزء جمع کالا ـ سرمایهٔ II به شکل عینی سرمایهٔ ثابت II مربوط به بازتولید ساده است. نمودار راکه در گذشته استفاده کرده‌ایم در نظر آوریم:

I (۱۰۰۰v+۱۰۰۰m) مبادله می‌شود با:

۲۰۰۰IIc

حالا اگر مثلاً نیمی از اضافه محصول I، یعنی $\frac{۱۰۰۰m}{۲}$ یا ۵۰۰Im، خود از نوبه مثابهٔ سرمایهٔ ثابت بخش I جذب گردد، آنگاه این جزیی از اضافه ـ محصول که در بخش I باز داشته شده نمی‌تواند هیچ جزیی از IIc را جبران نماید. اضافه ـ محصول

مزبور به جای آنکه با وسایل مصرف مبادله شود، (و در این قسمت از دوران که میان بخش‌های I و II واقع می‌شود برخلاف آن مبادله‌ای که توسط کارگران بخش I انجام می‌گردد و v) ۱۰۰۰ جای IIc ۱۰۰۰ را می‌گیرد ـ یک مبادلهٔ واقعی متقابل، و لذا تغییر جای دو جانبهٔ کالاها انجام می‌گردد)، باید به مثابه وسایل تولید الحاقی در بخش I به کار افتد. جزء اضافه ـ محصول مزبور نمی‌تواند این وظیفه را هم در بخش I و هم در بخش II انجام دهد. سرمایه نمی‌تواند ارزش اضافه ـ محصول خود را در مقابل وسایل مصرف خرج کند و در همان حال عین اضافه ـ محصول را به صورت بارآور مصرف کند، یعنی با سرمایه بارآور خویش همبر سازد. بنابراین به جای I(v+m) ۲۰۰۰ فقط ۱۵۰۰ به قرار I(۱۰۰۰v+۵۰۰m) در ازای IIc ۲۰۰۰، تبدیل‌پذیر است. پس بدین قرار IIc ۵۰۰ نمی‌تواند دوباره از صورت کالایی خود به شکل سرمایهٔ بارآور (ثابت) بخش II درآید. از این رو اضافه تولیدی در بخش II اتفاق می‌افتد که دامنهٔ وسعت آن درست با دامنهٔ گسترش تولید در بخش I تطبیق می‌کند. چه بسا ممکن است که اضافه تولید بخش II چنان بازتابی در بخش I داشته باشد که حتی برگشت ۱۰۰۰ ای که کارگران بخش I در ازاء وسایل مصرف خرج می‌کردند فقط قسماً وقوع یابد و لذا این ۱۰۰۰ تا به شکل پول ـ سرمایهٔ متغیر به سوی سرمایه‌داران بخش I برنگردد. در این صورت سرمایه‌داران یاد شده حتی برای بازتولید به مقیاس ثابت نیز دچار مشکل می‌شوند، آن هم تنها در اثر کوششی که برای گسترش تولید به کار برده‌اند و در اینجا ناگفته نماند که از لحاظ واقعی در بخش I فقط بازتولید ساده وقوع یافته است و تنها به قصد توسعهٔ آینده، گوییم سال آینده، عواملی که در نمودار وجود دارد به نحو دیگری تنظیم یافته است.

ممکن است کوشش شود این دشواری را بدین نحو برطرف نمایند که بگویند: IIc ۵۰۰ ای که در انبار سرمایه‌داران خوابیده است و نمی‌تواند بلافاصله مبدل به سرمایهٔ بارآور شود نه تنها اضافه تولید نیست، بلکه به عکس عامل لازمی برای بازتولید است و عاملی است که تاکنون ما از نظر دور داشته‌ایم. سابقاً دیدیم که ذخیرهٔ پولی در نقاط بسیار جمع می‌شود و لذا ناچار باید از دوران بیرون کشیده شود تا قسماً تشکیل پول ـ سرمایهٔ نو را حتی در درون بخش I ممکن سازد و قسماً ارزش سرمایهٔ استوار را که به تدریج مستعمل می‌گردد به طور موقت در شکل پولی حفظ نماید. ولی نظر به اینکه طبق توضیحی که از نمودار داده‌ایم همهٔ پول و همه کالاها منحصراً در دست سرمایه‌داران

بخش‌های I و II جمع است و چون در این فرض نه بازرگان وجود دارد، نه پول معامله کن، نه بانکدار و نه مصرف کنندگان صرف و آن طبقاتی که مستقیم در تولید کالا شرکت ندارند، ناچار برای آنکه چرخ بازتولید از حرکت نایستد باید تشکیل پیوستهٔ ذخایر کالایی به وسیلهٔ خود تولیدکنندگان کالا انجام گردد. بنابراین IIc ۰ ۰ ۵ای که در انبار سرمایه‌داران بخش II خوابیده است عبارت از آن ذخیرهٔ کالاهای وسایل مصرفی است که ادامهٔ روند مصرف را که لازمهٔ بازتولید است تأمین می‌کند، و لذا در مثال ما عبارت از گذار یک‌سال به سال دیگر است. مصرف ـ مایه‌ای که در فرض ما هنوز در دست فروشنده و در عین حال تولیدکنندهٔ آن مانده است، نمی‌توند امسال به صفر تنزل کند تا سال دیگر از صفر شروع نماید، هم‌چنانکه وقوع چنین حالتی از امروز به فردا نیز امکان‌پذیر نیست. از آنجا که تشکیل مستمر چنین ذخایر کالایی، حتی در صورت تغییر مقداری آن، ضرورت دارد، سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ ما از بخش II ناچار باید یک ذخیرهٔ پول ـ سرمایه در اختیار داشته باشند تا بتوانند، با اینکه قسمتی از سرمایهٔ بارآور آنها فعلاً به شکل کالا خفته است، روند تولید خود را ادامه دهند. بنا به فرض ما، آنها مجموع کار بازرگانی را با کار تولیدی پیوسته‌اند و لذا قهراً باید همان پول ـ سرمایهٔ اضافی را که بازرگانان به هنگام استقلال یافتن وظایف مختلفهٔ روند بازتولید میان انواع گوناگون سرمایه‌داران، در دست دارند، در اختیار داشته باشند.

در برابر این اظهارات پاسخ از این قرار است: ۱ـ چنین ذخیره‌سازی و ضرورت آن در مورد همهٔ سرمایه‌داران صادق است، خواه از بخش I باشند یا از بخش II. اگر آنها را از جهت فروشندگی کالا بررسی کنیم تفاوت آنها فقط در این است که کالاهای مختلف می‌فروشند. ذخیرهٔ کالایی II مستلزم تشکیل ذخیرهٔ کالایی مقدمی در بخش I است. هرگاه ما این ذخیره را در یکسو ندیده می‌گیریم باید آن را از سوی دیگر نیز ندیده انگاریم. ولی چنانچه آن را از هر دو طرف در نظر بگیریم، آن‌گاه در اصل مسئله هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. ۲ـ هم‌چنانکه در مورد بخش II سال جاری با یک ذخیرهٔ کالایی برای سال بعد پایان می‌یابد، همچنان بخش مزبور سال جاری را نیز با یک ذخیرهٔ کالایی مانده از سال پیش آغاز نموده است بنابراین به هنگام تحلیل بازتولید سالانه ـ اگر آن را به مجردترین بیان خود تحویل کنیم ـ باید این ذخیره را از هر دو طرف محذوف تلقی نماییم. بدینسان در حالی که ما سال جاری را با مجموع تولیدش در نظر می‌گیریم و آن چیزی را نیز که به مثابهٔ ذخیرهٔ کالایی برای سال آینده باقی می‌گذارد به حساب

می‌آوریم، در عین حال آن ذخیرهٔ کالایی را نیز که سال جاری از سال گذشته دریافت می‌دارد حذف می‌نماییم و بدینسان در واقع محصول کل یک سال متوسط را برای تحلیل در مقابل خود داریم. ۳ـ صرف عملی واقعیت که به هنگام بررسی بازتولید ساده با چنین دشواری از سر راه برداشتنی مواجه نگشته‌ایم، ثابت می‌کند که با پدیدهٔ کاملاً ویژه‌ای سروکار است که فقط از ترکیب متفاوت عناصر بخش I (در رابطه با بازتولید) ناشی شده است، یعنی از آنچنان تغییری در ترکیب که بدون آن مطلقاً هیچ بازتولیدی به مقیاس گسترده نمی‌تواند به وقوع بپیوندد.

III. بیان نموداری انباشت

اکنون ما بازتولید را بنابر نمودار زیر بررسی می‌کنیم:

نمودار a

I. ۴۰۰۰c + ۱۰۰۰v + ۱۰۰۰m = ۶۰۰۰	جمع = ۸۲۵۲
II. ۱۵۰۰c + ۳۷۶v + ۳۷۶m = ۲۲۵۲	

ابتدا باید یادآوری کرد که مبلغ کل محصول اجتماعی سالانه = ۸۲۵۲، کوچک‌تر از نمودار اولی است که در آنجا = ۹۰۰۰ بود. به همین‌سان ممکن بود مبلغ بسیار بزرگ‌تری را می‌گرفتیم و اگر می‌خواستیم آن را ده برابر می‌کردیم. اگر مبلغ کوچک‌تری از نمودار اولی انتخاب کرده‌ایم برای آن است که این نکته را درست برجسته سازیم که بازتولید به مقیاس گسترده (که در اینجا فقط به مثابه تولیدی با سرمایه‌گذاری بزرگ‌تر ملحوظ است) با مقدار مطلق محصول ابداً سروکاری ندارد و نشان دهیم که بازتولید گسترده برای حجم مشخصی از کالا، فقط مستلزم ترتیب مختلف یا تخصیص دادن وظایف مختلف به عناصر مختلف محصول معین است، و لذا ابتدا برحسب مقدار ارزشی خود جز بازتولید ساده چیز دیگری نیست. عناصر داده شدهٔ بازتولید ساده، نه از لحاظ کمی بلکه از جهت تخصیص کیفی تغییر می‌کنند، و این تغییر، شرط مادی مقدم بازتولیدی است که متعاقب آن به مقیاس گسترده‌تر انجام می‌گیرد.[۴۲۵]

---

۴۲۵. این توضیح یک‌بار برای همیشه به مشاجره‌ای دربارهٔ انباشت سرمایه میان جیمس میل و س. بیلی خاتمه می‌دهد که ما در کتاب اول (فصل ۲۲، ص ۶۳۴ و زیرنویس ۶۵) از دیدگاه دیگری مورد بحث قرار داده‌ایم. ⇦

ممکن بود نمودار را برحسب نسبت‌های مختلف میان سرمایهٔ متغیر و ثابت، ترتیب می‌دادیم، مثلاً چنین:

نمودار b

I. ۴۰۰۰c+۸۷۵v+۸۷۵m=۵۷۵۰	جمعاً = ۸۲۵۲
II. ۱۷۵۰c+۳۷۵v+۳۷۵m=۲۵۰۲	

بدینسان گمان می‌رود که نمودار ما برای بازتولید به مقیاس ساده تنظیم یافته است، به نحوی که گویا اضافه ارزش به کلی مانند درآمد خرج می‌شود و انباشته نمی‌گردد. در هر دو حالتی که در a و b نموده شده است، محصول سالانه‌ای داریم که از لحاظ ارزشی یکسان است ولی در b ترکیب عناصر محصول برحسب وظایف چنان است که بازتولید بر مقیاس گذشته از نو آغاز می‌گردد. در حالی که ترتیب مزبور در نمودار a پایهٔ مادی بازتولید بر مقیاس گسترده را تشکیل می‌دهد. به طور مشخص در b ‎I(۸۷۵v+۸۷۵m)‎ = ۱۷۵۰، I (v+m) بی‌کم و زیاد در ازای ۱۷۵۰ مبادله می‌شود، در صورتی که در a ‎I(۱۰۰۰v+۱۰۰۰m)=I۲۰۰۰‎ (v+m) در مبادله با ۱۵۰۰ IIc که اضافه‌ای به میزان ۵۰۰ Im برای انباشت بخش باقی می‌گذارد.

اینک نزدیک‌تر نمودار a را تحلیل می‌کنیم. فرض کنیم که چه در بخش I و چه در بخش II نیمی از اضافه ارزش به جای آنکه به مثابه درآمد خرج شود انباشت می‌گردد، یعنی مبدل به عنصر سرمایهٔ الحاقی می‌شود. نظر به اینکه نصف ۱۰۰۰m = ۵۰۰، باید دراین یا آن شکل انباشته شود تا به مثابهٔ پول ـ سرمایهٔ الحاقی به کار افتد، یعنی باید به سرمایهٔ باروآور الحاقی مبدل گردد، در آن صورت فقط (۱۰۰۰v+۵۰۰m) I به مثابه درآمد خرج می‌شود. بنابراین در اینجا نیز آنچه به مثابه مقدار عادی IIc نمایش می‌یابد فقط همان ۱۵۰۰ است. مبادلهٔ میان ۱۵۰۰ I (v+m) و ۱۵۰۰ IIc نیازی به بررسی بیشتر ندارد، زیرا پیش از این به مثابهٔ روند بازتولید ساده مطالعه شده است. همچنین به ۴۰۰۰ Ic نیز توجه نمی‌شود، زیرا دوباره سازمان یابی آن به منظور بازتولیدی که از نو آغاز می‌شود (و این بار بر مقیاس گسترده انجام می‌گیرد) نیز قبلاً ضمن مطالعهٔ رونـد

⇐این مشاجره مربوط است به گسترش پذیری دامنهٔ تأثیر سرمایهٔ صنعتی، در صورت یکسان ماندن مقدار آن. در این باره باید بعداً باز سخن گفت.

نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی جلد اول سرمایه صفحهٔ ۵۵۲ - م.

بازتولید ساده بررسی شده است.

پس تنها آنچه در اینجا برای تحقیق باقی می‌ماند عبارت است از: Im ۵۰۰ و II (۳۷۶v+۳۷۶m) تا آن حد که از سویی شرایط داخلی بخش I و بخش II مطرح می‌شود و از سوی دیگر به حرکت میان آن دو توجه می‌شود. از آنجا که برای بخش II نیز فرض شده است که نیمی از اضافه ارزش باید انباشت گردد، پس در اینجا ۱۸۸ باید به سرمایه مبدل شود که $\frac{1}{4}$ آن = ۴۷ سرمایهٔ متغیر است. (برای تسهیل حساب بگوییم ۴۸). در آن صورت ۱۴۰ برای تبدیل به سرمایهٔ ثابت باقی می‌ماند.

در اینجا ما با مسئله نویی برخورد می‌کنیم که وجود آن به تنهایی به اجبار برای تصورات جاری، که طبق آن کالاهای از یک نوع با کالاهای نوع دیگر تعویض می‌گردند یا همان‌طور که کالاها در برابر پول و همان پول باز با کالاهایی از نوع دیگر مبادله می‌شوند، شگفت آور تلقی گردد. IIm ۱۴۰ فقط از آن جهت ممکن است به سرمایهٔ بارآور مبدل شود که جزیی از کالاهای Im با همان مبلغ ارزشی بتواند جانشین آن گردد. این مطلب به خودی خود روشن است که جزیی از Im که با IIm مبادله می‌شود باید ضرورتاً مرکب از وسایل تولیدی باشد که بتواند خواه در تولید بخش I و خواه در تولید بخش II و یا منحصراً فقط در تولید بخش II وارد گردد. این جاگیری تنها می‌تواند به وسیلهٔ خرید یک‌سویهٔ بخش II تحقق پذیرد، زیرا تمام اضافه محصول Im ۵۰۰ (که هنوز باید بررسی شوند)[۴۲۶] بایستی برای انباشت در درون بخش I به کار رود و لذا نمی‌تواند در برابر کالاهای II مبادله گردد. به دیگر سخن I نمی‌تواند هم آن را بیاندوزد و هم در عین حال آن را به مصرف رساند. پس بخش II ناچار باید Im ۱۴۰ را با پول نقد خریداری کند بدون آنکه این پول از راه فروش بعدی کالایش به بخش I بسوی او بازگشت نماید. و در واقع این روندی است که در هر تولید تازهٔ سالانه، تا آنجا که بیانگر بازتولید به مقیاس گسترده است، پیوسته تکرار می‌شود. در این صورت چشمه‌ای که پول بخش II از آن می‌جوشد کجاست؟

به عکس این طور می‌رسد که بخش II، از لحاظ تشکیل یک پول ـ سرمایهٔ جدید که هم‌عنان انباشت حقیقی و شرط این انباشت در تولید سرمایه‌داری است و در ابتدا عملاً به‌مثابه گنج‌اندوزی نمایش پیدا می‌کند، به کلی زمینهٔ نامناسبی است.

---

۴۲۶. دو هلال از مترجم است.

ابتدا IIv ۳۷۶ در برابر ما قرار دارد. پول ـ سرمایه به مبلغ ۳۷۶ که بابت نیروی کار پیش‌ریز شده است، از راه فروش رفتن کالاهای بخش II به مثابه سرمایهٔ متغیر پیوسته به صورت پول به سوی سرمایه‌دار بخش II باز می‌گردد. این دور گشتن دائمی و مکرر از مبداء و بازگشت به نقطهٔ عزیمت ـ یعنی جیب سرمایه‌دار ـ به هیچ وجه بر پولی که در این دورپیمایی پویان است نمی‌افزاید. پس این دورپیمایی نمی‌تواند منبع انباشت پول باشد و نیز نمی‌شود این پول را از دوران بیرون کشید تا بتوان آن را برای گنج‌اندوزی و تشکیل پول ـ سرمایهٔ بالقوهٔ جدید به کار برد.

ولی دقت کنیم ببینیم آیا در اینجا راهی برای کسب سود وجود ندارد؟

نباید فراموش کنیم که بخش II نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که کارگران استخدامی‌اش باید کالاهایی راکه خودشان در آن بخش ساخته‌اند خریداری کنند. بخش II خریدار نیروی کار است و در عین حال فروشندهٔ کالا به کسانی است که صاحب نیروی استخدامی آن بخش هستند. پس بخش II می‌تواند:

۱ـ و در این مسئله با بخش I مشترک است که می‌تواند در کمال سادگی دستمزد را به پایین‌تر از سطح متوسط عادی آن تنزل دهد. از این راه یک جزء از پولی که به مثابهٔ متغیر مشغول است، آزاد می‌شود و چنانچه این کار تکرار شود، آن‌گاه می‌تواند به صورت یک منبع عادی برای گنج‌اندوزی و در نتیجه برای تشکیل پول ـ سرمایهٔ اضافی بالقوه‌ای برای بخش II در آید. از آنجاکه سخن از تشکیل عادی سرمایه است بدیهی است که ما دربارهٔ سودهای تقلب‌آمیز احتمالی چیزی نمی‌گوییم. ولی نباید از نظر دور داشت که دستمزد عادی واقعاً پرداخت شده (که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، معین بزرگی سرمایهٔ متغیر است)، نه از آن جهت پرداخت می‌شود که گویا لطف و مرحمت سرمایه‌داران شامل کارگران شده است، بلکه برای آن است که در شرایط مشخص و معلومی الزاماً باید چنین مزدی پرداخت گردد. پس توضیح مطلب از این راه منتفی است. چنانچه سرمایهٔ متغیری راکه در اختیار بخش II است، ۳۷۶ خوانده‌ایم، نمی‌توانیم به منظور توضیح مسئلهٔ تلزه‌ای که پیش می‌آید به‌جای آن مثلاً ۳۵۰۷ بنشانیم.

۲ـ از سوی دیگر، چنانکه در بالا گفته شد، بخش II در مجموع خود نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که در عین حال هم خریدار نیروی کار است و هم کالای مورد تولید کارگران خود را دوباره به خود آنها می‌فروشد. همهٔ کشورهای صنعتی، از جمله

انگلستان و ایالات متحده ملموس ترین نمونه‌ها را درباره نحوه استفاده از این وضع به دست می‌دهند، بدینسان که به صورت دستمزدهای عادی می پردازند، ولی قسمتی از آن را از راه یک دزدی حقیقی باز می‌ستانند بدون آنکه در عوض کالایی متناسب با آن بدهند. این نیرنگ ممکن است خواه از راه Trucksystem (پرداخت جنسی دستمزد) و خواه به وسیلهٔ تقلب در وسیلهٔ گردش، که حتی ممکن است خلاف مقررات قانون هم نباشد، عملی گردد. (این مطلب را باید با مثال‌های چشمگیر چندی عمیق‌تر نمود). این حالت از قبیل همان اقدامی است که در بند ۱ بیان شده نهایت پنهانی است و از راههای کج و پرپیچ انجام شده است. بنابراین باید آن را نیز مانند اولی مردود دانست. برای ما سخن بر سر دستمزد اسمی نیست، بلکه دستمزد ظاهری پرداخته منظور ماست.

چنانکه دیده می‌شود، در تحلیل عینی مکانیسم سرمایه‌داری نیازی به استفاده از برخی بخش‌های معلوم ننگ‌آوری که به طور فوق العاده به آن چسبیده‌اند به مثابه گریزگاهی برای در رفتن از زیر بار اشکالات تئوریک نیست. ولی شگفت‌آور این است که اکثر منقدین بورژوایی من چنان فریاد برمی‌آورند که گویی من، با آنچه (مثلاً در کتاب اول سرمایه) گفته‌ام و پذیرفته‌ام که آنها نیروی کار را طبق ارزش آن می‌پردازند، کاری که قسمت اعظم آنان نمی‌کنند، به منافع سرمایه‌داران خللی وارد آورده‌ام. (اینجا می‌توانم شفله[۴۲۷] را با تمام «بزرگ منشی» که به من نسبت می‌دهد، مثال بیاورم).

کوتاه سخن آنکه از ۳۷۶IIc نمی‌توانیم هیچ چیز برای حل مسئله بیرون آوریم. ولی به نظر می‌رسد که مسئله با ۳۷۶IIm باز پیچیده‌تر باشد. اینجا تنها سرمایه‌داران یک بخش در برابر هم قرار دارند که متقابلاً از یکدیگر وسایل مصرفی را که تولید کرده‌اند می‌خرند و به یکدیگر می‌فروشند. پولی که برای انجام این مبادلات لازم است فقط وظیفهٔ وسیلهٔ گردش را انجام می‌دهد و طی یک جریان عادی بایستی به همان اندازه که در دوران پیش‌ریز شده است به صاحبانش برگردد، تا بتوانند دائماً همان دور را از سر گیرند.

چنین می‌نماید که در این مورد برای بیرون آوردن پول از جریان، به منظور تشکیل پول - سرمایهٔ بالقوهٔ الحاقی، دو راه بیشتر وجود نداشته باشد. یا گروهی از سرمایه‌داران بخش II کلاه بر سر گروه دیگر می‌گذارند و بدینسان مبادرت به دزدی پول می‌کنند.

---

۴۲۷. Schaffle Albert (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - سیاستمدار اتریشی، از زمرهٔ مبلغین اقتصاد عامیانه - م.

چنانکه می‌دانیم برای تشکیل پول ـ سرمایهٔ نو، هیچ نیازی به ازدیاد قبلی کمیت پول در گردش نیست. فقط لازم است که در برخی نقاط پول از گردش بیرون کشیده شده به صورت گنج اندوخته گردد. در این صورت اینکه پول مزبور ناشی از دزدی باشد و لذا تشکیل پول ـ سرمایهٔ الحاقی نزد گروهی از سرمایه‌داران بخش II با زیان نقدی حقیقی نزد گروه دیگری از آنها قرین گردد هیچ تغییری در نفس امر به وجود نمی‌آورد. آن گروه از سرمایه‌داران بخش II که بدینسان مغبون گشته‌اند ناچار باید اندکی محدودتر از گذشته زندگی کنند، همین و دیگر هیچ.

یا اینکه یک قسمت از IIm در شکل وسایل ضروری زندگی مستقیماً در درون بخش II مبدل به سرمایهٔ متغیر جدید گردد. در پایان این فصل (IV) چگونگی امکان وقوع چنین امری را بررسی خواهیم کرد.

۱ـ مثال اول

A) نمودار بازتولید ساده:

I. ۴۰۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰۰m=۶۰۰۰

II. ۲۰۰۰c+۵۰۰v+۵۰۰m=۳۰۰۰

جمع = ۹۰۰۰

B) نمودار آغاز برای بازتولید به مقیاس گسترده:

I. ۴۰۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰۰m=۶۰۰۰

II. ۱۵۰۰c+۷۵۰v+۷۵۰m=۳۰۰۰

جمع = ۹۰۰۰

فرض می‌کنیم که در نمودار B نیمی از اضافه ارزش بخش I، یعنی ۵۰۰، انباشته شده است. در این صورت ابتدا چنین خواهیم داشت: (۱۰۰۰v+۵۰۰m) یا ۱۵۰۰ I(v+m) که باید با ۱۵۰۰IIc مبادله شود. آن‌گاه در I، ۴۰۰۰c+۵۰۰m باقی می‌ماند که این مبلغ باید انباشته شود. اینکه ۱۵۰۰IIc جانشین (۱۰۰۰v+۵۰۰m) I می‌شود، خود روندی از بازتولید ساده است که به هنگام طرح اخیر بحث شده است.

فرض کنیم که ۴۰۰ واحد از ۵۰۰Im باید مبدل به سرمایهٔ ثابت گردد و ۱۰۰ به سرمایهٔ متغیر. مبادله در درون I بابت ۴۰۰m، که برای مایه‌افزایی تخصیص یافته پیش از این بررسی شده است. بنابراین مبلغ مزبور به آسانی می‌تواند به Ic ملحق گردد و آن‌گاه

برای بخش I چنین خواهیم داشت: ۴۴۰۰c+۱۰۰۰v+۱۰۰m (که باید به ۱۰۰v تبدیل گردد).

بخش II از سوی خود و به قصد انباشت، ۱۰۰Im را (که به صورت وسایل تولید وجود دارد) از I خریداری می‌کند و آن‌گاه سرمایهٔ ثابت الحاقی II را تشکیل می‌دهد، در حالی‌که ۱۰۰ واحد پولی که با آن بخش II پرداخت می‌کند به سرمایهٔ متغیر الحاقی بخش I در شکل نقدی آن مبدل می‌گردد. در آن صورت برای بخش I سرمایه‌ای بدین قرار داریم: ۴۴۰۰c+۱۱۰۰v (این جزء اخیر به صورت نقدی) = ۵۵۰۰.

اکنون بخش II دارای سرمایهٔ ثابتی به مبلغ ۱۶۰۰c است. برای آنکه سرمایهٔ ثابت مزبور را به‌کار اندازد باید علاوه بر آن ۵۰v نیز نقداً برای خریداری نیروی کار پیش‌ریز کند، به نحوی که سرمایهٔ متغیرش از ۷۵۰ به ۸۰۰ بالغ می‌گردد. این توسعهٔ سرمایه‌های ثابت و متغیر بخش II تا میزان ۱۵۰، از اضافه ارزش این بخش برداشت شده است. بنابراین از ۷۵۰IIm فقط ۶۰۰m به عنوان مصرف ـ مایهٔ سرمایه‌داران بخش II باقی می‌ماند و محصول سالانهٔ بخش مزبور به نحو زیر تقسیم می‌گردد:

II ۱۶۰۰c+۸۰۰v+۶۰۰m (مصرف ـ مایه) = ۳۰۰۰. آن ۱۵۰m که به صورت وسایل مصرف تولید شده و در اینجا به (۱۰۰c+۵۰v) II مبدل گردیده، سراسر به صورت عین جنس در مصرف کارگران جذب شده است بدینسان: که ۱۰۰ تا از آن به وسیلهٔ کارگران بخش I (۱۰۰Ic) و ۵۰ تای دیگر به وسیلهٔ کارگران بخش II (۵۰IIv) به مصرف رسیده است، چنانکه در بالا بیان گردید. در واقع در بخش II که کل محصولش در شکلی آماده شده که لازمهٔ انباشت است، ناگزیر باید جزء بزرگ‌تری از اضافه ارزش، به میزان ۱۰۰، به صورت وسایل مصرف واجب باز تولید گردد. هرگاه بازتولید به مقیاس گسترده واقعاً آغاز شده باشد، آن‌گاه ۱۰۰ تا از پول ـ سرمایهٔ متغیر بخش I به وسیله طبقهٔ کارگر I به سوی II فرو می‌ریزد و در مقابل، بخش II ۱۰۰m از ذخیرهٔ کالایی خود را به بخش I منتقل می‌سازد و در عین حال ۵۰ تا از ذخیرهٔ کالایی را به طبقهٔ کارگر بخش خود تحویل می‌دهد.

اینک وضعی که به منظور انباشت اصلاح یافته، به قرار زیر است:

I ۴۴۰۰c+۱۱۰۰v+۵۰۰m (مصرف ـ مایه) = ۶۰۰۰

II ۱۶۰۰c+۸۰۰v+۶۰۰m (مصرف ـ مایه) = ۳۰۰۰

جمع مانند سابق = ۹۰۰۰

از مبلغ مزبور حساب سرمایه چنین است:

I. ۴۴۰۰c+۱۱۰۰v(نقد) = ۵۵۰۰

جمع = ۷۹۰۰

II. ۱۶۰۰c+۸۰۰v(نقد) = ۲۴۰۰

در حالی که تولید بدینسان آغاز شده بود:

I. ۴۰۰۰c+۱۰۰۰v = ۵۰۰۰

جمع = ۷۲۵۰

II. ۱۵۰۰c+۷۵۰v = ۲۲۵۰

اگر انباشت واقعی بر این پایه انجام گیرد یعنی اگر واقعاً تولید با این سرمایهٔ افزایش یافته سر بگیرد، در پایان سال آینده چنین خواهیم داشت:

I. ۴۴۰۰c+۱۱۰۰v+۱۱۰۰m = ۶۶۰۰

جمع = ۹۸۰۰

II. ۱۶۰۰c+۸۰۰v+۸۰۰m = ۳۲۰۰

فرض کنیم که در بخش I انباشت با همان آهنگ ادامه می‌یابد یعنی ۵۵۰m به صورت درآمد خرج می‌شود و ۵۵۰m انباشته می‌گردد. ابتدا جای Iv ۱۱۰۰ را Ic ۱۱۰۰ می‌گیرد و سپس باز باید Im ۵۵۰ به وسیلهٔ کالاهایی از بخش II به همان ارزش سامان ارزش سامان پذیرد، یعنی جمعاً می‌کند I(v+m) ۱۶۵۰. ولی سرمایهٔ ثابت بخش II که باید تجدید شود بیش از ۱۶۰۰ نیست و لذا ۵۰ تای باقیمانده باید از IIm ۸۰۰ تکمیل گردد. هرگاه حالا در اینجا پول را کنار بگذاریم، آن‌گاه نتیجه‌ای که در این معامله به دست می‌آوریم به قرار زیر خواهد بود:

I. ۴۴۰۰c+۵۵۰m (که برای مایه‌افزایی تخصیص یافته است) و علاوه بر آن ۱۶۵۰(v+m) به مثابه مصرف ـ مایهٔ سرمایه‌داران و کارگران، که به وسیلهٔ کالاهای IIc به سامان می‌رسد.

II. ۱۶۵۰c (که ۵۰ تای زاید آن بنابر آنچه در بالا گفته شد از IIm برداشته شده است) +۸۰۰v+۷۵۰m (مصرف ـ مایهٔ سرمایه‌داران).

ولی چنانچه نسبت گذشتهٔ v به c باقی بماند، در آن صورت باید در برابر ۵۰c باز ۲۵v گذاشته شود. این مبلغ را باید از ۷۵۰m برداشت نمود. بنابراین چنین خواهیم داشت:

II. ۱۶۵۰c+۸۲۵v+۷۲۵m

در بخش I باید ۵۵۰mI برای مایه‌افزایی به کار رود. در صورتی که نسبت قبلی حفظ شده باشد آن‌گاه از این مبلغ ۴۴۰ سرمایهٔ ثابت و ۱۱۰ را احتمالاً باید از درون ۷۲۵IIm بیرون آورد، و این بدان معنی خواهد بود که وسایل مصرفی به ارزش ۱۱۰ به جای آنکه به وسیلهٔ سرمایه‌داران بخش II مصرف شود توسط کارگران بخش I به مصرف می‌رسد. بنابراین سرمایه‌داران مزبور بخش II مجبورند این ۱۱۰m را که نمی‌توانند مصرف نمایند به مایه‌افزایی تخصص دهند. پس، از ۷۲۵IIm فقط ۶۱۵IIm باقی می‌ماند. ولی اگر بخش II این ۱۱۰ را به سرمایهٔ ثابت الحاقی مبدل سازد، آن‌گاه به یک سرمایهٔ متغیر الحاقی به میزان ۵۵ احتیاج پیدا می‌کند و این را هم باز باید از اضافه ارزش خود بیرون آورد. چنانچه این مبلغ را از ۶۱۵IIm کسر کنیم برای مصرف سرمایه‌داران ۵۵۰ باقی می‌ماند و پس از انجام همهٔ نقل و انتقالات بالفعل و بالقوه، ارزش - سرمایه‌های زیر به دست می‌آید:

I. (۴۴۰۰c+۴۴۰c)+(۱۱۰۰v+۱۱۰v)=۴۸۴۰c+۱۲۱۰v=۶۰۵۰

II. (۱۶۰۰c+۵۰c+۱۱۰c)+(۸۰۰v+۲۵v+۵۵v)=۱۷۶۰c+۸۸۰v=۲۶۴۰

جمع = ۸۶۹۰

اگر وضع به نحو عادی جریان یابد، انباشت در بخش II باید سریع‌تر از بخش I انجام شود، زیرا در غیر این‌صورت جزء I(v+m) که باید در ازای کالاهای IIc مبادل گردد، سریع‌تر از IIc که فقط در برابر آن امکان مبادله دارد نمو می‌کرد.

هرگاه بازتولید بر همین پایه دنبال شود، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، در پایان سال بعد چنین خواهیم داشت:

I. ۴۴۸۰c+۱۲۱۰v+۱۲۱۰m=۷۲۶۰

جمع = ۱۰۷۸۰

II. ۱۷۶۰c+۸۸۰v+۸۸۰m=۳۵۲۰

چنانچه نرخ تقسیم اضافه ارزش بی‌تغییر باقی بماند، آن‌گاه بخش I باید اولاً ۱۲۱۰v و سپس نیمی از اضافه ارزش = ۶۰۵ را که با هم به ۱۸۱۵ بالغ می‌شود به صورت درآمد خرج نماید. این مصرف - مایه باز به میزان ۵۵ نسبت به IIc فزونی دارد، این ۵۵ باید از ۸۸۰m کسر شود و باقی می‌ماند ۸۲۵. علاوه بر این تبدیل ۵۵IIm به IIc متضمن آن است که $27\frac{1}{2}$ از IIm بابت معادل سرمایهٔ متغیر کسر شود، لذا

IIm ۷۹۷½ برای مصرف باقی می‌ماند.

اکنون بخش I باید به میزان ۶۰۵m مایه‌افزایی کند که ۴۸۴ آن بابت سرمایهٔ ثابت و ۱۲۱ آن بابت سرمایهٔ متغیر است. جزء اخیر باید از IIm، که هنوز به ۷۹۷½ بالغ است کسر گردد. در این صورت IIm ۶۷۶½ باقی می‌ماند. بنابراین بخش II اضافه‌ای به میزان ۱۲۱ مبدل به سرمایهٔ ثابت می‌کند و این خود مستلزم سرمایهٔ متغیر اضافی‌ای به میزان ۶۰½ است که از ۶۷۶½ برداشته خواهد شد. برای مصرف ۶۱۶ باقی می‌ماند.

در این صورت سرمایه‌هایی به شرح زیر در دست داریم:

I. ثابت: ۴۸۴۰+۴۸۴=۵۳۲۴

متغیر: ۱۲۱۰+۱۲۱=۱۳۳۱

II. ثابت: ۱۷۶۰+۵۵+۱۲۱=۱۹۳۶

متغیر: ۸۸۰+۲۷/۵+۶۰/۵=۹۶۸

جمع: I ۵۳۲۴c+۱۳۳۱v=۶۶۵۵

جمع کل= ۹۵۵۹

II ۱۹۳۶c+۹۶۸v=۲۹۰۴

و در پایان سال به صورت محصول از این قرار:

I ۵۳۲۴c+۱۳۳۱v+۱۳۳۱m=۷۹۸۶

جمع کل = ۱۱۸۵۸

II ۱۹۳۶c+۹۶۸v+۹۶۸m=۳۸۷۲

چنانچه همین حساب را تکرار کرده از کسور صرف‌نظر کنیم در پایان سال بعد محصولی خواهیم داشت بدین قرار:

I ۵۸۵۶c+۱۴۶۴v+۱۴۶۴m=۸۷۸۴

جمع =۱۳۰۴۳

II ۲۱۲۹c+۱۰۶۵v+۱۰۶۵m=۴۲۵۹

و در پایان سال بعد از آن:

I ۶۴۴۲c+۱۶۱۰v+۱۶۱۰m= ۹۶۶۲

جمع =۱۴۳۴۸

II ۲۳۴۲c+۱۱۷۲v+۱۱۷۲m= ۴۶۸۶

طی پنج سال بازتولید به مقیاس گسترده، مجموع سرمایه‌های بخش I و II از

۷۲۵۰=۱۷۵۰v+۵۵۰۰c به ۱۵۶۶=۲۷۸۲v+۸۷۸۴c رسیده و بنابراین در نسبت ۱۶۰:۱۰۰ نمو نموده است. مجموع اضافه ارزش که در ابتدا به میزان ۱۷۵۰ بود اکنون به ۲۷۸۲ بالغ گردیده است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای بخش I، ۵۰۰ و برای بخش II، ۶۰۰ بود یعنی جمعاً به ۱۱۰۰ بالغ می‌گردید. در سال آخر اضافه ارزش مصرف شده برای بخش I به ۷۳۲ و برای بخش II به ۷۴۶[۴۲۸] یعنی مجموعاً به ۱۴۷۸ بالغ گردیده است. بنابراین در نسبت ۱۰۰ به ۱۳۴ ترقی نموده است.

۲ـ مثال دوم

اکنون محصول سالانهٔ ۹۰۰۰ را بگیریم، که به‌کلی به مثابه کالا ـ سرمایه در دست طبقهٔ سرمایه‌داران صنعتی قرار دارد، به صورتی که نسبت عمومی متوسط میان سرمایهٔ متغیر و ثابت مانند ۱ به ۵ است. این وضع نخست رشد نسبتاً مهمی از تولید سرمایه‌داری و لذا از نیروی بارآور کار اجتماعی را مفروض می‌دارد و ثانیاً مستلزم آن است که مقیاس تولید قبلاً گسترش یافته باشد و سرانجام باید با تکامل کلیهٔ شرایطی که برانگیزندهٔ یک اضافه جمعیت نسبی طبقهٔ کارگر است ملازمه دارد. در این صورت محصول سالانه، پس از چشم‌پوشی از کسور، به قرار زیر خواهد بود:

۷۰۰۰= ۱۰۰۰m+۱۰۰۰v+۵۰۰۰c .I

جمع = ۹۰۰۰

۲۰۰۰= ۲۸۵m+۲۸۵v+۱۴۳۰c .II

فرض کنیم که طبقهٔ سرمایه‌دار بخش I نیمی از اضافه ارزش (=۵۰۰) را مصرف می‌کند و نیم دیگر را انباشته می‌کند. در چنین صورتی لازم می‌آید که ۱۵۰۰=I (۱۰۰۰v+۵۰۰m) با ۱۰۰۰ IIc مبادله گردد. ولی چون در مورد مثال ما، IIc به بیش از

---

۴۲۸. در چاپ‌های اول و دوم، این بند به صورت زیرین تنظیم یافته بود:

طی بازتولید گستردهٔ چهار ساله مجموع سرمایهٔ I و II از ۷۱۵۰=۱۷۵۰v+۵۴۰۰c به ۱۱۵۶۶=۲۷۸۲+۸۷۸۴c، و لذا به نسبت ۱۶۰:۱۰۰، ترقی نموده است. مجموع اضافه ارزش ابتدا بالغ بر ۱۷۵۰ بود و اکنون ۲۷۸۲ است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای ۵۰۰I و برای ۵۳۳II بود، مجموعاً =۱۰۳۵. اضافه ارزش مصرف شده در آخرین سال برای I بالغ بر ۷۳۲ و برای II بالغ بر ۹۵۸ بود و جمعاً =۱۹۶۰. بنابراین در نسبت ۱۶۳:۱۰۰ نمو نموده است.

۱۴۳۰ بالغ نمی‌گردد، لازم است که ۷۰ واحد دیگر از اضافه ارزش برداشت کرد و به آن افزود. هنگامی که این ۷۰ را اضافه ارزش کم کنیم باقی می‌ماند ۲۱۵IIm.

پس چنین خواهیم داشت:

I ۵۰۰۰c+۵۰۰v+۵۰۰ (برای مایه‌افزایی) + ۱۵۰۰(v+m) (به مثابه مصرف ـ مایهٔ سرمایه‌داران و کارگران)

II ۱۴۳۰c+۷۰m (برای مایه‌افزایی) + ۲۸۵v+۲۱۵m.

نظر به اینکه در اینجا ۷۰IIm مستقیماً به IIc افزوده شده است، ناگزیر سرمایهٔ متغیری به میزان $\frac{۷۰}{۵}$=۱۴ لازم است تا این سرمایهٔ ثابت الحاقی را به حرکت درآورد. پس باز باید این ۱۴ تا را نیز از ۲۱۵IIm کسر نمود. باقی می‌ماند ۲۰۱ IIm و چنین خواهیم داشت:

II (۱۴۳۰c+۷۰c)+(۲۸۵v+۱۴v)+۲۰۱m

مبادلهٔ ۱۵۰۰I(v+m) با IIc روندی از بازتولید ساده است[۴۲۹] و لذا در گذشته بررسی شده اند. با این همه هنوز در اینجا، برخی ویژگی‌ها را متذکر گردید که ناشی از این امر هستند که در مورد بازتولید همراه با انباشت، I(v+m) تنها با IIc جبران نمی‌شود، بلکه IIc به اضافهٔ حصه‌ای از IIm است که جانشین آن می‌گردد.

اینکه، با مفروض بودن انباشت، I(v+m) بزرگتر از IIc است و مانند بازتولید ساده برابر با IIc نیست، خودبه‌خود مفهوم است، زیرا اولاً بخش I جزیی از اضافه محصولش را با سرمایهٔ بارآور خویش همبر می‌کند و $\frac{۵}{۶}$ آن جزء را مبدل به سرمایهٔ ثابت تبدیل می‌نماید و بنابراین نمی‌تواند در عین حال این $\frac{۵}{۶}$ را با وسایل مصرف بخش II جبران سازد. ثانیاً بخش I باید از اضافه ـ محصول خود عناصر مادی سرمایهٔ ثابتی را تأمین نماید که برای انباشت در درون بخش II ضروری است، هم‌چنانکه بخش II نیز باید عناصر مادی سرمایهٔ متغیری را فراهم سازد که لازمهٔ متحرک ساختن آن جزیی از اضافه ـ محصول I است که همین بخش I به مثابه سرمایهٔ ثابت الحاقی خود به کار برده است. می‌دانیم که سرمایهٔ متغیر حقیقی عبارت از نیروی کار است و لذا سرمایهٔ متغیر الحاقی نیز چنین است. این سرمایه‌دار I نیست که وسایل زیست لازم را از بخش II به منظور ذخیره خریداری می‌کند یا، مانند عملی که برده‌دار انجام می‌داد، وسایل مزبور را به قصد

---

۴۲۹. در چاپ‌های اول و دوم آلمانی به جای «بازتولید»، انباشت قید شده بود که مسلماً اشتباه شده بود که مسلماً اشتباه نگارشی است و لذا در چاپ‌های بعدی اصلاح شده است.

مصرف نیروی کار الحاقی‌ای که باید استخدام کند انبار نمی‌نماید. این خود کارگران هستند که با بخش II معامله می‌کنند. ولی این امر مانع از آن نیست که از دیدگاه سرمایه‌دار، وسایل مصرف نیروی اضافی کار فقط عبارت از وسایل تولید و نگاهداری نیروی کار الحاقی‌ای باشد که وی احتمالاً به کار خواهد گماشت و لذا به مثابه شکل جنسی سرمایهٔ متغیر او تلقی گردد. نخستین عمل بخش I عبارت از آنست که پول - سرمایهٔ جدیدی را که برای خرید نیروی کار الحاقی لازم است ذخیره کند. به محض اینکه بخش I این نیروی کار را با سرمایهٔ بارآور خویش همبر ساخت، پول مبدل به وسیلهٔ خرید کالاهای بخش II برای این نیروی کار می‌گردد و لذا نیروی کار مزبور باید وسایل مصرف خویش را در دسترس داشته باشد.

به طور گذرا متذکر شویم که آقای سرمایه‌دار و مطبوعاتش غالباً از نحوه‌ای که نیروی کار پولش را خرج می‌کند، و نیز از کالاهای بخش II که پول مزبور در آنها به سامان می‌رسد، ابراز ناخرسندی می‌کنند. آنها در این باره به فلسفه‌بافی پرداخته، مانند آقای درام موند[430] دبیر سفارت بریتانیای کبیر در واشنگتن از فرهنگ و انسان دوستی سخن می‌رانند. روزنامهٔ نی‌شن[431] در اکتبر ۱۸۷۹ مقالهٔ جالبی انتشار داده که در آن از جمله گفته شده است:

«کارگران نتوانستند سطح فرهنگی خویش را هم‌تراز اختراعات کنونی نمایند. بسیاری از اشیاء در دسترس آنها قرار گرفته است بدون آنکه کارگران استفادهٔ از آنها را بدانند. بنابراین آنها بازار را گسترش نمی‌دهند (بدیهی است هر سرمایه‌داری خواستار آن است که کارگران کالای او را خریداری نمایند). هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگر نخواهد از همان وسایل راحتی که مورد استفادهٔ روحانی، وکیل دعاوی و پزشک است و درآمدی مشابه او دارند، برخوردار گردد. (در واقع این قبیل وکلای دعاوی، روحانیون و پزشکان باید فقط به خواستن این وسایل راحتی دل‌خوش دارند!) ولی کارگر در این جهت قدمی بر نمی‌دارد. مسئله اینکه چگونه باید او را با اسلوبی بخردانه و سالم به مثابه مصرف‌کننده تربیت نمود به جای خود باقی است. حل این مسئله آسان نیست، زیرا تمام جاه‌طلبی او از خواست کوتاه ساختن ساعات کار تجاوز نمی‌کند، خواستی که عوام فریبان وی را بیشتر در این جهت ترغیب می‌کنند به جای آنکه او را به سوی ارتقاء وضع

430. Drum Mond

431. The Nation

خویش و بهبود امکانات معنوی و فکریش تشویق نمایند.»[۴۳۲]

بنابراین چنین برمی‌آید که ساعات طولانی کار، راز آن اسلوب بخردانه و سالمی است که باید وضع کارگر را بوسیلهٔ بهبود امکانات اخلاقی و فکریش ارتقاء بخشد و او را به صورت یک مصرف کنندهٔ بخرد درآورد. برای آنکه یک مصرف کنندهٔ بخرد کالای سرمایه‌داران از آب درآید، باید به ویژه از آنجا شروع کند که بگذارد کارفرمایش نیروی مشخص کار او را به نحو نابخردانه و ناسالم به مصرف برساند ـ ولی عوام فریبان مانع وی می‌گردند. آنچه را که سرمایه‌دار از مصرف بخردانه درک می‌کند عبارت از آن چیزی است که همواره هنگامی که وی مرحمت فرموده و مستقیماً در امر داد و ستد وسایل مصرف کارگرانش مداخله می‌نماید، با «تراک سیستم»[۴۳۳] ظاهر می‌گردد، که در زمرهٔ دیگر چیزها تهیهٔ خانهٔ مسکونی برای کارگر را نیز دربر می‌گیرد به نحوی که کارفرمایش در عین حال موجر وی نیز می‌گردد.

همین درام موند، که روان زیبایش در خواب خوش اقدامات سرمایه‌داران برای ارتقاء طبقهٔ کارگر است، در همان گزارش در زمرهٔ چیزهای دیگر از کارخانه‌های پنبه‌ریسی نمونهٔ لاول و لاورنس میلس[۴۳۴] سخن می‌گوید. اغذیه فروشی‌ها و خانه‌های مسکونی دختران کارگر متعلق به شرکت سهامی مالک کارخانه است. مدیرهای این خانه‌ها در خدمت همین شرکت هستند که نظام‌خانه‌های مزبور را مقرر می‌دارد. هیچ دختری حق ندارد بعد از ساعت ۱۰ به خانه بیاید. ولی درگزیدهٔ آن از این قرار است: پلیس ویژهٔ شرکت در تمام اطراف و جوانب در حرکت است تا از تخلف از نظام جلوگیری نماید. پس از ساعت ۱۰ ورود و خروج همه کس ممنوع است. هیچ دختری نمی‌تواند به غیر از زمین متعلق به شرکت در جای دیگر منزل نماید، زمینی که هر خانه‌اش در هفته تقریباً تقریباً اجاره بهایی به مبلغ ۱۰ دلار برای شرکت می‌آورد و آن‌گاه است که مصرف کنندهٔ خردمند در تمام شکوفایی‌اش ظاهر می‌گردد:

«اما چون وجود پیانو از واجبات بسیاری از بهترین خانه‌های زنان کارگر است،

---

432. Report of H. M' s Secretaries of Embassy and Legation on the Manufactures, Commerce, etc... of the countries in which they reside, London, 1879, p. 404.

۴۳۳. Truck system – عبارت از سیستمی است که طبق آن دستمزد کارگران باید طبق حواله‌های مصرف به مغازه‌ها و مؤسسات کارفرما پرداخت گردد.

434. Lowell and Lawrence Mills.

موسیقی، آواز و رقص نقش مهمی ایفا می‌کند، لااقل برای آن زنانی که پس از یک کار ده ساعتهٔ بی‌وقفه در پشت دستگاه نساجی و پس از یکنواختی کارشان، بیشتر به تفریح نیاز دارند تا به یک استراحت واقعی.» (صفحهٔ ۴۱۲)

اکنون راز عمده برای تبدیل یک کارگر به مصرف کنندهٔ خردمند از پرده بیرون می‌افتد. آقای درام موند از کارخانهٔ کاردسازی تیورنرس فولس[۴۳۵] (روی رودخانهٔ کانک تیکوت)[۴۳۶] دیدن می‌کند و مستر اوکمان[۴۳۷] صندوق‌دار شرکت سهامی، پس از آنکه به او می‌گوید که جنس کاردهای غذاخوری آمریکایی عالی‌تر از انگلیسی‌ها است، چنین ادامه می‌دهد:

«ولی ما انگلستان را در عرصهٔ قیمت نیز شکست خواهیم داد. ما هم اکنون از لحاظ مرغوبیت جنس بر انگلستان سبقت گرفته‌ایم، این خود امر مسلمی است. ولی ما باید قیمت‌های خود را بازهم تنزل دهیم و ما به محض اینکه فولاد و دستمزدمان را ارزان‌تر تمام کنیم این تنزل قیمت را انجام خواهیم داد.» (ص ۴۲۷)

تنزل دستمزد و ساعات کار طولانی، این است آن nec plus ultra (بالادست) اسلوب بخردانه و سالم، که هدف آن عبارت است از ارتقاء کارگر به درجهٔ رفیع یک مصرف کنندهٔ خردمند، تا بازاری برای توده‌ای از اشیاء پدید آورد که تمدن و ترقی اختراعات در دسترس وی قرار داده‌اند.

هم‌چنانکه I باید از اضافه ـ محصول خود سرمایهٔ ثابت الحاقی بخش II را تأمین نماید، همچنان II نیز به همان معنی سرمایهٔ متغیر الحاقی بخش I را تأمین می‌کند. تا آنجا که مربوط به سرمایهٔ متغیر است، بخش II برای بخش I و برای خود بدینسان انباشت می‌کند که جزء بزرگتری از تولید کل، و لذا از اضافه ـ محصول خود را نیز، به شکل وسایل ضروری مصرف بازتولید می‌نماید.

در مورد تولیدی که مبتنی بر سرمایهٔ بالان است، I(v+m) باید برابر باشد با IIc به علاوهٔ این جزء اضافه ـ محصولی که تازه به صورت سرمایه به آن ملحق گشته، به علاوهٔ جزء سرمایهٔ ثابت الحاقی‌ای که برای توسعهٔ تولید در بخش II ضرورت دارد. حداقل گسترش عبارت از آن توسعه‌ای است که بدون آن یک انباشت واقعی، یعنی توسعهٔ واقعی تولید در بخش I، امکان‌پذیر نیست.

---

435. Turner's Falls
436. Connecticut River
437. Mister Oakman

هرگاه به مسئله‌ای که بررسی شد برگردیم، ملاحظه می‌کنیم که حالت مزبور دارای این ویژگی است که IIc کوچکتر از I(v+m) است، و لذا کوچک‌تر از جزیی از محصول I است که به مثابه درآمد در برابر وسایل مصرف خرج می‌شود، به نحوی که قسمتی از اضافه ـ محصول II، برابر با ۷۰، با مبادلهٔ I(v+m) ۱۵۰۰ بلافاصله به سامان می‌رسد. اما در مورد IIc(=۱۴۳۰) تعویض برابر ارزش آن باید، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، از I(v+m) گرفته شود تا بازتولید ساده بتواند در بخش II انجام گردد. نیازی به بررسی حالت بازتولید ساده در اینجا نیست، ولی دربارهٔ IIm ۷۰ مکمل آن باید سخن گفت. آنچه که برای I تعویض سادهٔ درآمد و با وسایل مصرف و مبادلهٔ کالایی ساده به منظور مصرف است، در اینجا برای II دیگر تنها عبارت از یک استحالهٔ مجدد سرمایهٔ ثابت از شکل کالا ـ سرمایه به شکل عینی آن ـ چنانکه در درون بازتولید ساده بود ـ نیست، بلکه یک روند انباشت مستقیم و دگرسانی یک جزء از اضافه ـ محصول آن از شکل وسایل مصرف به شکل سرمایهٔ ثابت است. اگر I، IIm ۷۰ را با ۷۰ لیرهٔ استرلینگ پول خریداری کند (ذخیرهٔ پولی برای تبدیل اضافه ـ ارزش) و چنانچه II از سوی خود با این پول، ۷۰mI خریداری نکند، ولی آن را به صورت پول ـ سرمایه انباشت نماید، آن‌گاه پول مزبور، اگرچه محصولی نیست که باید به تولید ملحق گردد، خود بیانگر محصولی اضافی است (یعنی اضافه محصول بخش II که پول مزبور جزء درستی از آن است). ولی در این مورد این انباشت پول از سوی II در عین حال به معنای آن خواهد بود که ۷۰mI که به صورت وسایل تولید وجود دارد قابل فروش نیست. بنابراین در بخش I اضافه تولیدی نسبی، به میزان عدم توسعهٔ هم‌زمان بازتولید از سوی II، روی خواهد دا.

ولی گذشته از این: طی مدتی که ۷۰ واحد پول ناشی از بخش I، از راه خرید ۷۰ mI از سوی بخش II به بخش I بر نگشته یا فقط شما برنگشته است، آن‌گاه پول مزبور به‌کلی (یا قسماً) به مثابه پول ـ سرمـهٔ بالقوهٔ الحاقی در دست بخش II قرار دارد. این وضع برای همهٔ مبادلات بین بخش I II تا هنگامی صادق است که تعویض متقابل کالاهای دو طرف بازگشت پول را در جهت مبدأ حرکت تأمین ننموده است. وقتی اوضاع به صورت عادی جریان داشته باشد، ول فقط موقتاً این نقش را ایفا می‌کند. به عکس در سیستم اعتباری، که تمام پول الحاقی موقتاً آزاد شده فوراً می‌تواند به صورت سرمایه الحاقی فعال به‌کار افتد، ممکن است ن پول ـ سرمایه، که فقط به صورت موقت آزاد

گردیده است، مثلاً در مؤسسات جدیدی از بخش I گذاشته شده و به کار افتد، درحالی‌که می‌توانست موجبات نقدسازی محصول الحاقی‌ای که در مؤسسات دیگر راکد مانده است فراهم نماید. علاوه بر این باید متذکر بود که الحاق ۷۰ Im به سرمایهٔ ثابت بخش II، در عین حال مستلزم گسترش سرمایهٔ متغیر II به میزان ۱۴ است. این امر همانند آنچه در بخش I در حالت ورود مستقیم اضافه ـ محصول Im در سرمایهٔ Ic می‌گذرد ـ متضمن آن است که بازتولید در بخش II از هم اکنون با گرایش به سوی مایه‌افزایی بعدی جریان یافته است و بنابراین بازتولید مستلزم گسترش قسمتی از اضافه ـ محصول این بخش است که وسایل لازم زیست تولید می‌کند.

چنانکه در مثال دوم دیدیم، هرگاه قرار باشد که ۵۰۰ Im به مایه‌افزایی تخصیص داده شود آن‌گاه محصول ۹۰۰۰ تایی باید به منظور بازتولید ضرورتاً به نحو زیر توزیع گردد. در اینجا ما فقط کالاها را ملحوظ داریم و از گردش پول چشم می‌پوشیم.

I ۵۰۰۰c + ۵۰۰m (برای مایه‌افزایی) + ۱۵۰۰(v+m) مصرف ـ مایه

= ۷۰۰۰ به صورت کالا

II ۱۵۰۰c + ۲۹۹v + ۲۰۱m

= ۲۰۰۰ به صورت کالا

جمع = ۹۰۰۰ به‌صورت محصول ـ کالا

در این صورت مایه‌افزایی به شرح زیر انجام می‌گیرد: در بخش I، ۵۰۰ IIای که باید مایه‌افزا گردد، خود تقسیم می‌شود به $\frac{5}{6}$ = ۴۱۷c + $\frac{1}{6}$ = ۸۳v، ۸۳v مبلغی برابر خود از IIm، که عناصر سرمایهٔ ثابت خریداری می‌کند، بیرون می‌آورد و لذا به IIc می‌پیوندد. افزایش ۸۳ به IIc موجب افزایش یک پنجم ۸۳ (=۱۷) به IIv می‌گردد. پس از این تبدلات چنین خواهیم داشت:

I (۵۰۰۰c + ۴۱۷m)c + (۱۰۰۰v + ۸۳m)v = ۵۴۱۷I + ۱۰۸۳v = ۶۵۰۰

II (۱۵۰۰c + ۸۳m)c + (۲۹۹v + ۱۷m)v = ۱۵۸۳I + ۳۱۶v = ۱۸۹۹

جمع = ۸۳۹۹

در بخش I، سرمایه از ۶۰۰۰ به ۶۵۰۰ ترقی نموده و لذا به میزان $\frac{1}{12}$ افزایش یافته است. در بخش II سرمایه از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ بالغ گشته و لذا افزایشی تقریباً در حدود $\frac{1}{9}$ به دست آورده است.

بازتولید براین پایه، در پایان سال دوم سرمایه‌ای به صورت زیر به دست می‌دهد:

I (۵۴۱۷c + ۴۵۲m)c + (۱۰۸۳v + ۹۰m)v = ۵۸۶۹c + ۱۱۷۳v = ۷۰۴۲

II ۳۴۲v+۱۷۱۵c=v(۱۸m+۸m+۳۱۶v)+c(۴۲m+۱۵۸۳c) =۲۰۵۷

و در پایان سال سوم محصولی چنین:

I ۱۱۷۳m+۱۱۷۳v+۵۸۶۹c

II ۳۴۲m+۳۴۲v+۱۷۱۵c

هرگاه بخش I همچنان نیمی از اضافه ارزش را انباشت نماید، آن‌گاه $(v+\frac{1}{2}m)$ I عبارت خواهد بود از ۱۱۷۳ + ۵۸۷$(\frac{1}{2}m)$ = ۱۷۶۰، یعنی به اندازهٔ ۴۵ تا بزرگ‌تر از مجموع IIc ۱۷۱۵. این ۴۵ واحد باید از طریق انتقال وسایل تولیدی به همین مبلغ به IIc جبران گردد. بنابراین IIc به میزان ۴۵ افزایش می‌یابد و این امر نحو IIv را به میزان $\frac{1}{5}$(=۹) ایجاب می‌نماید. علاوه بر این ۵۸۷Im واحدی که بر مایه افزوده‌اند خود به $\frac{5}{6}$ و $\frac{1}{6}$ یعنی به ۴۸۹I و ۹۸v تقسیم می‌گردند. این ۹۸ یک پیوند تازهٔ ۹۸ تایی را به سرمایهٔ ثابت بخش II ایجاب می‌کند. این نیز به نوبهٔ خود موجب افزایش سرمایهٔ متغیر بخش II به میزان $\frac{1}{5}$ یعنی ۲۰ می‌شود. آن‌گاه چنین خواهیم داشت:

I ۱۲۷۱v+۶۳۵۸c=v(۹۸m+۱۳۷۳v)+c(۴۸۹m+۵۸۶۹c) =۷۶۲۹

II ۳۷۱v+۱۸۵۸c=v(۲۰m+۹m+۳۴۲v)+c(۹۸m+۴۵m+۱۷۱۵c) =۲۲۲۹

جمع سرمایه = ۹۸۵۸

. بنابراین طی سه سال بازتولید فزایندهٔ سرمایهٔ بخش I در مجموع از ۶۰۰۰ به ۷۶۲۹ افزایش یافته است. سرمایهٔ بخش II از ۱۷۱۵ به ۲۲۲۹ بالغ گشته و مجموع سرمایه اجتماعی از ۷۷۱۵ به ۹۸۵۸ ترقی نموده است.

۳ـ مبادلهٔ IIc در صورت انباشت

بنابراین در جریان مبادلهٔ I(v+m) با IIc حالات مختلفی روی می‌دهد.

آن‌گاه که بازتولید ساده مطرح است، هر دو باید برابر بوده متقابلاً یکدیگر را جبران نمایند والا، چنانکه در بالا دیده شد، بازتولید ساده بدون بروز اختلال انجام‌پذیر نخواهد بود.

در مورد انباشت بیش از هر چیز نرخ انباشت مدنظر باشد. در مثال‌های پیشین نرخ انباشت را در بخش I برابر $\frac{1}{2}m$ I فرض کرده‌ایم و نیز این نرخ را سال به سال ثابت قرار داده‌ایم. ما فقط نسبتی را که بنابر آن سرمایهٔ انباشته به سرمایهٔ متغیر و ثابت تقسیم می‌گردد تغییر داده‌ایم. از آنجا که امکانات سه گانهٔ زیر نتیجه شده است:

۱ـ $I(v+\frac{1}{2}m)$ برابر با IIc است که در این صورت کوچک‌تر از $I(v+m)$ خواهد بود. باید هم همواره چنین باشد، زیرا در غیر این صورت در بخش I انباشت وقوع نمی‌پذیرد.

۲ـ $I(v+\frac{1}{2}m)$ برابر با IIc است. در این مورد جبران آن به وسیلهٔ افزون جزیی از IIm به IIc انجام می‌پذیرد به نحوی که حاصل جمع = $I(v+\frac{1}{2}m)$ گردد. برای بخش II این معامله عبارت از بازتولید سادهٔ سرمایهٔ ثابت نیست، بلکه از هم اکنون انباشت و الحاق این جزء از اضافه ـ محصول به سرمایه‌ای است که بخش II در مقابل وسایل تولید I مبادله می‌نماید. این افزایش در عین حال مستلزم آن است که علاوه بر آن، II متناسباً بر سرمایهٔ متغیرش نیز به حساب اضافه ـ محصول خود بیفزاید.

۳ـ $I(v+\frac{1}{2}m)$ کوچک‌تر از IIc است. در این حالت بخش II سرمایهٔ ثابت خود را از راه مبادله کاملاً بازتولید ننموده است. بنابراین برای جبران کسری خود باید از بخش I خریداری نماید. این عمل با هیچ‌گونه انباشت سرمایهٔ متغیر II ملازمه ندارد، زیرا سرمایهٔ ثابت آن با همین یک عمل در مجموع ارزش خود بازتولید گردیده است. از سوی دیگر آن قسمتی از سرمایه‌داران بخش I که تنها پول ـ سرمایهٔ الحاقی انباشت می‌کنند از دولت سر این معامله، جزیی از این نوع انباشت را عملی می‌سازند.

فرضیهٔ بازتولید ساده، یعنی $I(v+m)=IIc$ نه تنها با تولید سرمایه‌داری سازگار نیست، (امری که نافی آن نیست که در یک دور صنعتی ۱۰ تا ۱۱ ساله، فلان یا به همان سال مجموعاً تولیدی کمتر از سال پیش داشته باشد و لذا حتی بازتولید ساده نیز نسبت به سال پیش انجام نگرفته باشد)، بلکه علاوه بر آن، در برابر یک افزایش عادی سالانهٔ جمعیت، بازتولید ساده فقط در صورتی می‌تواند روی دهد که عدهٔ متناسباً فزاینده‌ای از خدمه غیر بارآور نیز در مصرف ۱۵۰۰، رقمی که بیانگر مجموع اضافه ـ ارزش است، شرکت نمایند. برعکس انباشت سرمایه و لذا تولید واقعی سرمایه‌داری در چنین حالتی غیرممکن می‌شود. بنابراین واقعیت انباشت سرمایه‌داری برابری IIc را با $I(v+m)$ نفی می‌کند. مع‌ذلک حتی در انباشت سرمایه‌داری ممکن است اتفاق افتد که در نتیجهٔ روندهای انباشتی که طی یک سلسله از دوره‌های پیشین تولید وقوع یافته است، نه تنها IIc با $I(v+m)$ برابر باشد، بلکه حتی بزرگ‌تر از آن گردد. پس در این صورت چنان اضافه تولیدی در بخش II به وجود می‌آید که جز با یک ورشکستگی بزرگ و متعاقب آن، با انتقال سرمایهٔ II به بخش I، جبران‌پذیر نیست. در صورتی هم که جزیی از سرمایهٔ

ثابت II در درون خود بخش بازتولید گردد، مانند بذرهایی که از خود محصول برداشت شده و در کشاورزی استفاده می‌شود، باز در رابطهٔ میان I(v+m) و IIc تغییری حاصل نمی‌شود. در مبادلات میان بخش‌های I و II جزء مزبور IIc، به حساب نمی‌آید، هم‌چنانکه در مورد II نیز ملحوظ نمی‌گردد.[۴۳۸] همچنین در صورتی که جزیی از محصولات بخش II شایستهٔ آن باشد که بتواند در بخش I به مثابه وسایل تولید وارد شود، در نفس امر تغییری بروز نمی‌کند. جزء مزبور به وسیلهٔ قسمتی از وسایل تولید که از جانب I تحویل می‌شود جبران می‌گردد. هرگاه بخواهیم معاملات میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی، یعنی بخش تولیدکنندگان وسایل تولید و بخش تولیدکنندگان وسایل مصرف را، در حالت خاص و بی‌غش مطالعه کنیم باید قبلاً این جزء را از هر دو سو حذف نماییم.

پس، در تولید سرمایه‌داری I(v+m) نمی‌تواند برابر با IIc باشد. یا به دیگر سخن این دو نمی‌تواند در جریان مبادله مساوی باشند. به عکس، چنانچه $I\frac{m}{x}$ عبارت از آن جزیی از Im باشد که مانند درآمدی از سوی سرمایه‌داران بخش I خرج شده است، آن‌گاه $I(v+\frac{m}{x})$ می‌تواند برابر، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از IIc باشد. ولی $I(v+\frac{m}{x})$ همواره باید کوچکتر از II(c+m) باشد، و در واقع باید به اندازهٔ جزیی از IIm، که در هر حال سرمایه‌داران بخش II ناگزیر به مصرف خود می‌رسانند، کوچک‌تر باشد.

باید متذکر بود که در این شیوهٔ بیان از انباشت، ارزش سرمایهٔ ثابت، به مثابه جزیی از ارزش ـ کالا ـ سرمایه‌ای که سرمایهٔ ثابت مزبور در تولید آن شرکت جسته، به درستی نموده نشده است. جزء استوار سرمایهٔ ثابتی که به تازگی انباشته شده است برحسب ماهیت مختلف این عناصر استوار، فقط به نحو تدریجی و ادواری به کالا ـ سرمایه منتقل می‌گردد. بنابراین کالا ـ سرمایهٔ مزبور، هرگاه که مواد خام و محصولات نیمه ساخته و غیره به مقدار زیاد در تولید آن به کار رود، در قسمت اعظم خود عبارت از محصولاتی است که جانشین عناصر ثابت گردان و سرمایهٔ متغیر شده‌اند. (مع‌ذلک به سبب واگرد عناصر گردان، می‌توان بدینسان عمل کرد که فرض نمود: جزء گردان همراه

---

۴۳۸. برای رفع هرگونه ابهام احتمالی توضیح داده می‌شود:
هم‌چنانکه هرگاه در بخش I جزیی از مصنوعات همان بخش به مثابه سرمایهٔ ثابت به کار رود، در مبادلات میان دو بخش ملحوظ نیست، به همان قسم نیز در صورتی که بخش II جزیی از محصول خود را مبدل به سرمایهٔ ثابت نماید، آن جزء در مبادلات به حساب نمی‌آید. (مترجم).

با جزء ارزشی‌ای که بابت سرمایهٔ استوار به آن انتقال یافته است، طی سال چنان واگردهای متعددی انجام می‌دهد که مبلغ کل کالاهای تحویل گشته برابر با ارزش تمام سرمایه‌ای می‌گردد که در تولید سالانه وارد می‌شود). ولی آنجا که در عمل ماشین‌ها فقط مصالحی کمک وارد می‌شوند و نه مواد خام، آگاه از نو عنصر کار v در کالا - سرمایه، به مثابه جزء ترکیب کنندهٔ عمده جلوه‌گر می‌شود. درحالی‌که در محاسبهٔ نرخ سود، اضافه ارزش نسبت به مجموع سرمایه حساب می‌شود و این امر در نظر گرفته نمی‌شود که عناصر استوار، به طور ادواری چه میزان کمابیش بزرگی ارزش به محصول منتقل می‌کنند، در محاسبهٔ ارزش هر کالا - سرمایه که به طور ادواری تولید می‌شود، جزء استوار سرمایهٔ ثابت فقط به اندازهٔ ارزش متوسطی به حساب می‌آید که جزء مزبور در نتیجهٔ استعمال به خود محصول منتقل می‌سازد.

Iv. تکمله

منشاء ابتدایی پول بخش II عبارت از v+m تولید طلا در بخش I است که در برابر جزیی از IIc مبادله شده است. فقط به میزانی که تولیدکنندهٔ طلا، اضافه ارزش انباشت می‌کند و یا آن را مبدل به وسایل تولید I می‌نماید، یعنی تولید خود را توسعه می‌دهد. (v+m)اش در بخش II وارد نمی‌شود. از سوی دیگر، آن‌گاه که انباشت پول از سوی خود تولیدکنندگان طلا بازتولید گسترده می‌انجامد، جزیی از اضافه ارزش تولید طلا که به صورت درآمد خرج نشده است، به مثابه سرمایهٔ متغیر الحاقی تولیدکنندهٔ طلا در درون بخش II جای می‌گیرد. این انباشت یک گنج‌سازی جدیدی را در بخش II راه می‌اندازد، یا به دیگر سخن وسایل تازه‌ای را در اختیار قرار می‌دهد که بتوان از بخش I خرید کرد بدون آنکه به فروش مستقیم به آن بخش نیازی باشد. از این پول که از I(v+m) تولید طلا بیرون آمده است، باید جزیی از طلایی را که برخی از رشته‌های تولیدی بخش II، به صورت مادهٔ خام و غیره و خلاصه به مثابه عنصر جانشین سرمایهٔ ثابت خود به کار می‌برند، کسر نمود. در مبادلهٔ میان بخش I و II زمینهٔ یک گنج‌سازی موقت (که به منظور گسترش بعدی بازتولید انجام می‌گیرد) وجود دارد بدین قرار: برای بخش I فقط در صورتی که جزیی از Im به طور یک‌جانبه به II فروخته شده باشد، یعنی بدون آنکه خرید تکمیلی انجام شده باشد برای II به صورت سرمایهٔ ثابت الحاقی به کار رود. برای بخش II، هنگامی که عین همین امر از جانب I نسبت به سرمایه متغیر الحاقی

روی داده باشد، علاوه بر این آن‌گاه که IIc تمام اضافه ارزشی را که به صورت درآمد خرج کرده است بپوشاند، و لذا به وسیلهٔ آن قسمت از اضافه ارزش I جزیی از IIm خریداری شود و از آن راه به پول مبدل گردد.

هرگاه $I(I+\frac{m}{x})$ بزرگ‌تر از IIc باشد، IIc نیازی به آن ندارد که به منظور بازتولید سادهٔ خود به جای آنچه که I از IIm مصرف کرده است کالای I بنشاند. باید دید در جریان مبادله میان سرمایه‌داران بخش II (که به غیر از مبادلهٔ متقابل IIm نمی‌تواند چیز دیگری باشد) تا چه اندازه ممکن است انباشتی روی دهد. می‌دانیم که در درون II انباشت مستقیم از آن جهت به وقوع می‌پیوندد که جزیی از IIm مستقیماً به سرمایهٔ متغیر مبدل می‌شود)، (هم‌چنانکه دربخش I جزییاز Im مستقیم به سرمایهٔ ثابت مبدل می‌شود) اما در مورد درجات مختلف عمر انباشت در درون رشته‌های مختلف صنعت بخش II و برای تک‌سرمایه‌داران این رشته‌های مختلف، توضیح مطلب mutatis mutandis (با انجام تغییرات مناسب)، عیناً نظیر بخش I است. برخی هنوز در مرحلهٔ گنج‌اندوزی هستند: می‌فروشند بدون آنکه چیزی بخرند، دیگران در مرحلهٔ توسعهٔ واقعی بازتولید قرار دارند: می‌خرند بدون آنکه بفروشند. درست است که پول ـ سرمایهٔ متغیر الحاقی ابتدا برای خرید نیروی کار اضافی به کار می‌رود، ولی نیروی کار مزبور نیز به نوبهٔ خود ازآن گنجورانی که وسایل مصرف اضافی ویژهٔ کارگران را در اختیار دارند وسایل زیست خریداری می‌کند. در مورد اخیر به همان نسبت که گنج‌اندوزی انجام می‌گیرد پول به نقطهٔ عزیمت خود باز نمی‌گردد، انباشته می‌شود.